تألیف استاد علامه
میرزا محمّد علی مُدرّس

ریحانةُ الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللّقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد سوّم

شناسنامه کتاب

نام کتاب : ریحانةالادب

تألیف : علامه محمدعلی مدرس تبریزی

ناشر : انتشارات خیّام

نوبت چاپ : چهارم

تیراژ : ۱۰۵۰ دوره

تاریخ انتشار : ۱۳۷۴

چاپ : چاپخانه حیدری

صحافی : صحافی جلوه

آدرس ناشر : خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۰۰۰۶۹

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

رمز		
ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	–
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	» کتاب	سلافة العصر
ق -	» مطابق	—
قب -	» کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	» کتاب	اتقان المقال
کا -	» کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	» کتاب	رجال کشی
کف -	» کتاب	کشف الظنون
کمن -	» کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	» کتاب	لواقح الأنوار
لس -	» کتاب	مجالس المؤمنین
م -	» میلادی	—
مخل -	» کتاب	مرآت الخیال
مر -	» کتاب	مطرح الأنظار
مس -	» کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	» کتاب	معجم المطبوعات
مع -	» کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	» کتاب	معارف ابن قتیبه
مل -	» کتاب	منهج المقال
ملل -	» کتاب	امل الآمل
من -	» کتاب	منن الرّحمن
مه -	» کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	» کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	» کتاب	نقد الرجال
نی -	» کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	» هجری	—
هب -	» کتاب	هدیة الأحباب
هر -	» کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

بقیهٔ باب «س»

(بی نقطه)

سراب [۱]

مولی محمد بن‌عبدالفتاح - تنکابنی‌طبرسی، ازاکابرعلمای‌امامیهٔ قرن دوازدهم هجرت وازمعاصرین صاحب‌ذخیره، مجلسی، شیخ جعفر قاضی ،آقا جمال خوانساری و نظائر ایشان بوده واز تألیفات او است :

۱- **اثبات‌الصانع القدیم بالبرهان القاطع القویم** ۲- **حاشیهٔ‌آیات‌الاحکام اردبیلی** ۳- **حاشیهٔ ذخیرهٔ محقق سبزواری** ۴- **حاشیهٔ روضهٔ شهید ثانی**که همین شرح لمعهٔ معروف است ۵- **حاشیهٔ مدارك‌الاحکام** ۶- **حاشیهٔ معالم‌الاصول** ۷- **حجیة‌الاجماع و خبرالواحد** ۸- **حجیة‌الاخبار** ۹- **سفینة‌النجاة** دراصول‌دین ۱۰- **ضیاءالقلوب** در امامت وغیر اینهاکه درموضوعات مختلفه‌آثار متفرقهٔ قلمی دارد . وی در روز غدیر سال هزار وصد و بیست چهارم هجری قمری در اصفهان وفات یافته و درمحلهٔ خاجو مدفون‌گردید .

(ص ۳۸۶ ج ۳ مس و مواضع متفرقه از ذریعة)

سراج [۱]

سراج

جعفر بن احمدبن حسین بن احمد بن جعفر- شهرتش قاری بغدادی و سرّاج بروزن عطّار ،کنیـه‌اش ابومحمد ، در فقه و حدیث و

۱- **سراج** - بروزن‌کتاب ، بعربی بمعنی چراغ و بروزن (عطار) نیز بعربی بمعنی زین‌ساز و زین‌فروش و بهردومعنی لقب وعنوان مشهوری بعضی‌از ارباب‌کمال میباشدکه درذیل تذکر داده می‌شود ودر اصطلاح رجالی بروزن **عطار** لقب احمد بن ابی‌بشر، احمد بن محمد، حکم، حیان، خالدبن عبدالله ، زید ، عامر بن‌کثیر ، یعقوب وبعضی دیگر بوده وشرح‌حالشان موکول بدان علم شریف است .

قرائت و نحو وعروض و لغت درطراز اوّل بود ، ببلاد مصر وشام وصور ومکّه وغیرآنها مسافرتهاکرد ، عاقبت دربغداد اقامت‌گزید، ازابوالقاسم‌تنوخی ودیگر اکابروقت استماع نمود، سلفی نیز از وی روایت میکند ، درفقه و زهد و موضوعات دیگر اشعار بسیاری گفته و ازتألیفات او است :

۱- **زهدالسودان** ۲- **مصارع‌العشاق** که بارها درقاهره چاپ‌شده‌است ۳- **نظم‌التنبیه** در فقه ۴- **نظم‌المناسك** و دراول‌کتاب مصارع مزبور نوشته شده است .

هذا کتاب مصارع العشاق	**صرعتهم ایدی نوی وفراق**
تصنیف من‌لدغ‌الفراق فؤاده	**و تطلب الراقی فعزالراقی**

ولادت جعفر بسال چهارصد ونوزده و وفاتش دریازدهم صفر پانصد تمام یا پانصد ویك یا دویم هجری قمری درشهر صور از بلاد مصر وقوع یافته است . (ص۱۵۳ج۷جم‌وغیره)

سراج

سید سراج‌الدین- از شعرای شهر اورنگ‌آباد از ناحیهٔ دکن هندوستان‌بود، درویشانه می‌زیست ، اشعار بسیاری بزبان‌اوردو و پارسی‌گفته است ، بسراج تخلّص میکرده و از او است .

مردم ودر دل تمنّای‌گل وشمشاد ماند	تا قیامت این‌ستم درگردن صیّاد ماند

درسال هزار وصد و هفتاد و هفتم هجرت درگذشت . (ص۲۵۴۳ ج۴ س)

سراج

سمرقندیّ‌الاصل ، لاهوریّ‌المسکن ، درتمامی علوم متداوله زمان خود بهره‌ور بود،کتاب **طبقات ناصری** را بنام ناصرالدّین محمود (۶۴۴-۶۶۵ﻫ قمری) تألیف داده واز اشعار او است .

آن دل‌که بهجر دردناکش‌کردی	از هرفرحی‌که بود پاکش‌کردی
از خوی توآگهم‌که ناگه ناگه	آوازه درافتدکه هلاکش‌کردی

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۲۵۴۳ ج۴ س)

سراج

عبدالله بن علی - طوسی ، لقبش فقیه ، شهرتش سراج (بروزن کتاب) ،کنیه‌اش شیخ ابونصر، از مشاهیر عرفا میباشد، درعلوم شریعت و طریقت‌کامل ودر ریاضیّات و مجاهدات بی‌نظیر بود ، نسبت طریقتی‌او بشیخ

محمد مرتعش موصول میگردد وتألیفات‌بسیاری بدو منسوب میباشدکه ازآن‌جمله‌است: **کتاب لمعه** درتصوّف .کراماتی نیز بدو نسبت دهند ودرسال سیصد وهفتاد وهفت یا هشت هجری قمری درگذشت . غلام سرور در تاریخ‌آن‌گوید :

مقتدای زمانـه شیخ کبیر　　　شیخ بونصر هادی دوجهان
سال وصلش**سراج‌اقطاب**است　　　هم‌رقم‌کن **سراج اوج‌جنان**

جملهٔ **سراج اقطاب** = ۳۷۷ وجملهٔ **سراج اوج‌جنان** = ۳۷۸. (ص۲۰۹خزینةالاصفیاء)

سراج‌الدین

ابوحفص بن نورالدین- بلقینی، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه میباشدکه صحیح‌بخاری‌را شرح‌کرده‌است، پاره‌ای‌تألیفات دیگر نیز داشته و درسال هشتصد وچهارم هجری قمری درگذشت . (ص۲۵۴۴ ج۴ س)

سراج‌الدین

بلخی، از شعرای ایران میباشدکه مورد الطاف خوارزمشاه بوده و از اشعار او است :

آن می‌که جان یابد ازآن بوی سلسبیل　　　آن می‌که رنگ‌گیرد ازآن گلشن جنان
بویش چو بوی سوسن و نسرین و یاسمن　　　رنگش چو رنگ لاله وگلنار و ارغوان
مفتـاح بی‌غمیّ و در او نفـع بی‌ضـرر　　　اسبـاب خرمیّ و در او سـود بی‌زیـان

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۲۵۴۴ ج۴ س)

سراج‌الدین

علی‌خان - معروف به‌آرزو ، از شعرای نامی علمای اکبرآباد هندوستان ، از استادان سحربیان و نکته‌دان‌آن سامان ، جامع معقول و منقول وفروع و اصول بود، شرح مطالع و شرح حکمةالعین‌را تدریس‌میکرد، ازآنروکه بشاعری میل مفرط داشته و بهردو زبان پارسی و اوردو شعر می‌گفته بهمین عنوان شهرت یافته است واز تألیفات او است :

۱- **تنبیه‌الغافلین** ۲- **چراغ هدایت** درلغت‌فارسی‌که درهندچاپ‌شده‌است ۳- **دیوان شعر** که دوفقره بوده ویکی را درجواب بابافغانی ودیگری را درجواب شیخ‌کمال خجندی نوشته است ۴- **سراج‌اللغات(اللغة خ‌ل)** ۵- **شرح‌قصائدعرفی** ۶- **شرح‌گلستان‌میرنجات** ۷- **شرح مختصرالمعانی** ۸- **عطیهٔ‌کبری** ۹- **غرائب‌اللغات** ۱۰- **مصطلحات الشعراء** ۱۱- **موهبت**

عظمی ۱۲- **نوادرالالفاظ** . علی‌خان بسال هزار و صد و شصت و نهم هجرت در لکهنو درگذشت . مخفی نماند اگرچه شرح حال علی‌خان را بعنوان آرزو نگاشته بودیم لکن بجهت بعضی از اطلاعاتی‌که اخیراً بدست‌آمد در اینجا نیز نگارش دادیم .

(ص ۲۴ مجموعهٔ نغز و۲۵۴۴ ج ۳س)

سراج‌الدین **علی خان موجد** - بهمین عنوان موجد خواهدآمد .

سراج‌الدین **علی بن عثمان** - بعنوان اوشی مذکور افتاد .

سراج‌الدین **عمر بن اسحق بن‌احمد**- غزنوی ، قاضی حنفی هندی ، ملقّب بسراج‌الدین ، مکنّی بابوحفص ، علاّمهٔ وقت‌خود ، دربحث و جدل بی‌بدل ، درمنطق و تصوّف و فنون حکمت وکلام و فقه حنفی و اصول‌آن بصیرتی بسزا داشت . مصنّفات مبسوطی داردکه ازآن جمله است :

۱- **زبدالاحکام** ۲- **شرح بدیع ابن‌الساعاتی** ۳- **شرح عقیدة الطحاوی** ۴- **شرح مغنی** دراصول فقه ۵- **شرح هدایة** وغیراینها. سراج‌الدین نیکواخلاق وباشهامت ودارای فصاحت و بلاغت بود ، درنزد حکام و امرا بسیار محترم می‌زیست تا بسال هفتصد وهفتاد وسه یا نود وسه از هجرت درگذشت. (ص۱۵۴ ج۳ دررکامنه وغیره)

سراج‌الدین **عمر بن علی‌بن احمد** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌الملقن‌خواهدآمد.

سراج‌الدین **عمر بن‌محمد بن حسن**- بعنوان وراق خواهدآمد .

سراج‌الدین **عمر بن مسعود بن عمر**- شاعر ادیب، مشهوربسراج‌الدین‌حکیم، درتحصیل فنون ادبیّه زحمات بسیاری‌کشیده وشعرخوب‌میگفته است ، خصوصاً در غزل بی‌بدل بود ، درشهر حماة اقامت‌کرده و مدایحی درحق صاحب حماة و پسرش علی ودیگر اکابرگفته است ، موشّحات او درنهایت لطافت و بسبب‌آنها به دیگران برتری یافته و از او است :

قالوا هوی بابن‌الامیر جواده	**فقلـوبنا کادت علیـه تقطر**
فـاجبتهم لاتعجبوا لوقـوعه	**ان‌السحـاب اذا سری یتقطـر**

صاحب ترجمه درسال هفتصد تمام یا هفتصد و یازده یا دوازده هجری قمری درگذشت .
(ص ۱۹۳ ج ۳ دررکامنه وغیره)

سراج‌الدین

قمری- بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، از مشاهیر شعرای‌ایرانی میباشد که دراصل قزوینی و بمزاح و ظرافت مایل بود، ازاین‌رو غالباً درمجالس اکابر راه میبافت، با سلمان‌ساوجی (متوفی درحدود سال۷۸۰هـ ق **ذف**) وعبید زاکانی (متوفی درحدود سال ۷۷۰ **ذع**) معاصر وبین ایشان بعضی مشاعره‌ها و ملاطفه‌ها وقوع یافته واز اشعار او است:

ای آب روان ، سرو بـرآوردهٔ تست وی سرو چمان ، چمن‌سرا پردهٔ تست
ای‌غنچه عروس بـاغ چون پردهٔ تست ای بـاد صبا ایـن همـه آوردهٔ تست

درمرآت‌الخیال‌گوید : سراج‌الدین قمری از افاضل شعرای ماوراءالنهر بود و اورا بـا سلمـان ساوجی (سالف‌الترجمة) در مجلس یکی از حکام ، مناظره افتاد ، میرمجلس حکم‌کردکه هردو دراین مصراع مشهور (ای باد صبا این همه‌آوردهٔ تست) طبع‌آزمائی کنند و هریکی با یك رباعی‌آن را استقبال نمایند پس نخست سلمان بالبدیهة‌گفت:

ای‌آب روان ، سـرو بـرآوردهٔ تست وی خار ، درون غنچه‌خون‌کردهٔ‌تست
گل‌سرخوش ولاله‌مست‌ونرگس‌مخمور ای بـاد صبا ایـن همـه آوردهٔ تست

پس سراج‌الدین‌گفت :

ای ابر بهـار ، خـار پـروردهٔ تست ای سرو چمان ، چمن برآوردهٔ تست
ای غنچـه عروس بـاغ در پردهٔ تست ای بـاد صبـا این همـه‌آوردهٔ تست

حاضرین ، هردو رباعی را پسندکردند ومیر مجلس نیز بهردو صلهٔ نیکو بخشید .

نگارنده‌گوید :کلام قـاموس‌الاعلام و مرآت‌الخیال از چنـدین جهت مختلف و مغایر همدیگر است ، لکن بملاحظهٔ‌کثرت اشتباهات قاموس‌الاعلام‌که نسبت‌بشرح‌حال ایرانیها دارد نوشتـهٔ مرآت‌الخیال نسبت بآن اقرب بصحت میباشد . نام و سال وفات و مشخصات دیگری بدست نیامد. محتمل است سراج‌الدین نامش‌بوده وقمری‌هم تخلص، یا لقب و عنوان مشهوری او باشد . (ص ۵۴ مرآت‌الخیال و۲۵۴۴ ج۴ س)

سراج‌الدین **محمد بن عبدالرشید** - بعنوان سجاوندی مذکور شد .

سراج‌الدین **محمدبن عبدالله**- بعنوان مخزومی خواهدآمد .

سراج‌الدین **محمود بن ابی‌بکر**- بعنوان ارموی نگارش دادیم .

سراج‌الدین **یوسف بن ابی‌بکر** - بعنوان سکاکی خواهدآمد .

سراد **حسن بن محبوب**- امامی ثقةازاکابرمحدّثین‌امامیّه بلکه‌ازاصحاب اجماع و ارکان اربعهٔ عصر خود و از اصحاب حضرت امام کاظم و امام رضا علیهما‌السلام‌بود، ازحضرت صادق علیه‌السلام نیز بواسطهٔ شصت‌تن‌ازاصحاب آن‌حضرت روایت نموده‌که ازآنجمله یکی هم علی‌بن رئاب است، پدرش محبوب‌بعوض هرحدیثی‌که ازعلی می‌نوشته یك درهم بدو میداده و اورا زرّاد نیزگویند. **سراد** و **زراد** هردو بروزن عطّار بمعنی زره‌ساز است . وی بسال دویست و بیست وچهارم هجرت در هفتاد و پنج سالگی وفات یافت . تألیفات و دیگر مزایای شرح‌حال اورا موکول‌بکتب رجالیّه میداریم . (ص۱۴۸هب وکتب رجالیه)

سرباز **اسمعیل‌خان** - بروجردی ، ادیب شاعرکه در اشعار خود بسرباز تخلّص میکرد ، دیوانی در مراثی داردکه نامش **اسرارالشهادة** است ، دومرتبه درتبریز چاپ شده وازسر تا پا مصائب عترت طاهره بوده واز او است :

ای‌کلك غافلی‌که چه تقریرکرده‌ای — ازکین بلوح چرخ چه تحریرکرده‌ای

تیغ جفا بتارك حیدر نشانده‌ای — شق‌ّالقمر ز کینه به شمشیرکرده‌ای

درکوزهٔ حسن ز تو الماس ریزه‌ها — در کام قامتش شکر و شیرکرده‌ای

از صدر زین حسین علی را فکنده‌ای — خورشیدرا چو سایه زمین‌گیرکرده‌ای

از گوشهٔ کمان سیاه مخالفان — مرغان سدره را بهدف تیرکرده‌ای

از دست ظلم عابد بیمار را ز غم — در کربلا بحلقهٔ زنجیرکرده‌ای

زمان سرباز بدست نیامد و ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم هجرت می‌زیسته است .

(ص ۴۶ ج ۲ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

سرحوب اوّلی ، لقب زیاد بن ابی‌زیاد منذر مؤسّس مذهب جارودیّه ،
سرحوبیه دومی نیز نام دیگر آن‌فرقه میباشدکه بعنوان جارودیّه مذکور و بکتب رجالیّه نیز مراجعه شود .

سرخس[1]

سرخسی **احمدبن محمدبن مروان‌بن‌طیب** - مکنّی بابوالعباس وابن‌الطیب، از فلاسفهٔ اسلام و از تلامذهٔ یعقوب بن اسحق‌کندوی در اغلب علوم حکمت و فلسفه و ادبیّه و بالخصوص درنحو وشعر و منطق و ریاضیّات و موسیقی دستی توانا داشت ، درهریك از طب و حساب وموسیقی وجبر و مقابله‌کتابی تألیف‌داده وگاهی باستماع و روایت حدیث نیز می‌پرداخت و از تألیفات او است :

۱- احداث الجو ۲- اختصار انالوطیقای اول ۳- اختصار انالوطیقای ثانی ۴- اختصار ایساغوجی فرفوریوس ۵- اختصار باری ارمیناس ۶- اختصار قاطیغوریاس ۷- الارتماطیقی فی‌الاعداد والجبر والمقابلة ۸- برد ایام‌العجوز ۹- الجلساء والمجالسة ۱۰- زادالمسافر و خدمة‌الملوك ۱۱- الشطرنج ۱۲- العشق ۱۳- الفال ۱۴- فضائل بغداد و اخبارها ۱۵- المدخل الی صناعة‌الطب ۱۶- المدخل الی صناعة النجوم ۱۷- المدخل الی علم الموسیقی ۱۸- المسالك والممالك ۱۹- الموسیقی الصغیر ۲۰- الموسیقی الکبیر ۲۱- نزهة النفوس ۲۲- النفس ۲۳- وحدانیة الله تعالی

وغیر اینهاکه بسیار است. سرخسی دربدایت حال معلّم معتضد عباسی بود ، اخیراً ندیم خلیفه‌گردیده و باسرار درباری اطّلاع بهم رسانید تا بسال دویست وچهل وششم هجرت بمجازات فاش نمودن بعضی از اسرار خلافت‌که نتیجهٔ عدم متانت است مقتول‌گردید . بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة طیّب ، لقب پدرش محمد بوده و بهمین جهت اوراگاهی احمد بن

۱- **سرخس** - بروزن جعفر وکمند ، شهری‌است قدیم و بزرگ وبسیارکم‌آب ازبلاد خراسان ، درمیان مرو ونیشابور ،آبش منحصر بنهری است‌که فقط دربعضی ازفصول‌سال‌جریان دارد و درموقع انقطاع‌آب‌آن نهر، ازآب چاه استفاده‌کرده و دفع ضرورت مینمایند، بعضی‌از منسوبین‌آن شهر را بعنوان (سرخسی) تذکر میدهد . لفظ سرخسی در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن علی بن‌کلثوم ، داود بن ابی‌هند ، عبدالله بن بشیر، فضل بن سهل وبعضی دیگربوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

محمد بن مروان وگاهی احمد بن طیّب بن مروان گویند. بهرحال لفظ طیّب خواه نام جدّش بوده ویا لقب پدرش باشد اورا ابن الطّیّب گفتن چنانچه معروف است صحیح میباشد ونیز دراعیان الشیعة ازکتاب لسان المیزان ابن حجر شیعه بودن سرخسی رااستظهار کرده است.

(ص ۵۵ خع و ۱۱۱ ج ۱۱ عن وغیره)

سرخسی **ابوالحسن** - بعنوان بهرامی مذکور شد.

سرخسی **محمد بن احمد بن ابی‌بکر** - یا ابی‌سهل ، لقبش شمس‌الائمة ، کنیه‌اش ابوبکر ، از مشاهیر علمای حنفیّه ، فقیه‌اصولی متکلّم جدلی بوده واز تألیفات او است :

۱- **آداب‌القاضی** ۲- **اصول‌الفقه** ۳- **شرح‌کبیر سیر** ۴- **المبسوط** درفقه حنفی درپانزده مجلّدکه درمصر چاپ شده است . عاقبت بجهت کلمه‌ای‌که درپند خاقان بزبان آورد در اورجند محبوس شد ، شرح‌کبیر مذکور را هم درحالتی‌که هیچ‌کتابی‌حاضرش نبوده تألیف داد، بعدازاستخلاص از زندان بشهر فرغانه رفت وهمّت بنشرعلوم ومعارف برگماشت تا درسال چهارصد و نود تمام یا هشتاد و سه یا چهار از هجرت درگذشت و کتاب اصول او برقم ۹۴۷ درخزانهٔ اياصوفیای اسلامبول موجود است .

(ص ۳۰ ج ۴ فع و۲۵۵۰ ج ۴ س وغیره)

سرخسی **محمد** - ملقّب برضی‌الدین،ازمشاهیرفقهای‌عامّه‌میباشدکه‌از وطن خود سرخس بشام رفته ومدرّسی مدرسهٔ‌حلب بعهدهٔ وی موکول شد و ازتألیفات او است :

۱- **الذاکر** ۲- **المحیط‌الاصغر** ۳- **المحیط‌الاکبر** ۴- **المحیط‌الکبیر** ۵- **الواسط** ۶- **الوجیز** وگاهی این‌کتاب محیط مذکور را محیط رضوی نیزگویند ومحتمل‌است‌که این‌کتاب محیط از سرخسی محمّد بن محمد مذکور در ذیل باشد. صاحب‌ترجمة عاقبت درنتیجهٔ حسد علمای حلب بدمشق رفت و بسال پانصد و چهل و چهارم یا هفتاد و یکم هجرت درآنجا وفات یافت .

(ص ۱۸۸ فوائدالبهیة و ۲۵۵۱ ج۴ س)

سرخسی **محمد بن حسین** - بعنوان ابوالفضل خواهدآمد.

سرخسی **محمد بن محمد** - ملقّب ببرهان‌الاسلام و رضی‌الدین، از علمای عـامّهٔ قرن هفتم هجرت و مـؤلف‌کتاب **الذخیرة** و **فتاوی صغری** و سه‌کتاب **محیط** نامی است‌که یکی ده مجلّد ودیگری چهار و سومی دومجلّد میباشد. ظاهر آن‌که این سه‌کتاب محیط از سرخسی محمد رضی‌الدین فوق بوده ودرتاریخ‌احمد رفعت اشتباهاً بهمین صاحب ترجمه نسبت داده است . وی در سال ششصد و هفتاد ویك هجرت وفات یافت . (ص ۳۰ ج ۴ فع)

سرخسی **محمد بن محمود**- بعنوان سره‌مرد خواهدآمد.

سرخوش **محمد افضل** - ازشعرای‌عهد عالم‌گیرشاه‌هندی(۱۰۷۷-۱۱۱۸ه) میباشد و ازآثار او است .

حسن و عشق ، **ساقی‌نامه**، **شاهنامهٔ محمد عظیم** ، **کلمات‌الشعراء** و **نورعلی** ، چهارمی کتابی است در شرح حال شعرا و چهار دیگری نیز هریکی منظومه‌ایست . شعر و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۵۵۱ ج۴س)

سردار **حیدرقلی‌خان بن نورمحمد خان** - نـایب‌السلطنـهٔ کابلی ، نزیـل کرمانشاه ، معروف بسردار کابلی، از اکابر عصرحاضرما میباشد که درمحرم سال ۱۲۹۳ه قمری درکابل متولد شد . جامع فنون عدیده وعلوم متنوّعه ، درعلوم متداولهٔ قدیمه وجدیده از فقه و اصول و حدیث وکلام و حکمت و ریاضیّات وغیرها متمهـّر بلکه درعلم حروف و اوفاق و رمل و دیگر علوم غریبه نیز صاحب‌یدی طولی است . در زبان هندی و سانسکریت و لاتینی و انگلیسی و عبری نیز دستی‌توانا دارد ، از سید محسن امین‌عـاملی ، سیدحسن صدر و میرزا محمدعلی رشتی (کـه شرح حال هریکی درمحل مقتضی‌خود از این‌کتاب نگارش‌یافته)دارای اجازهٔاجتهاد میباشد وتألیفات طریفه و نفیسه دارد :

۱- **الاربعون حديثاً في‌فضائل اميرالمؤمنين عليه‌السلام** کـه چهار مجلّـد و مشتمل برشرح لغات و ادبیّات چهل حدیثی استکـه درکتب عامّـه ، با اسناد و طرق ایشان در

مناقب‌آن‌حضرت وارد وضمن شرح هرحدیثی شواهد ومناسبات‌آن‌را نیز ازدیگراخبار عامّه وخاصّه مذکور داشته است **۲- انجیل برنابا** که در ذیل بنام‌ترجمهٔانجیل مذکور است **۳- تحفةالاجلة فی‌معرفة القبلة** که بسال ۱۳۳۶ه قمری از تألیف‌آن فارغ وبهترین کتابی است‌که دراین موضوع نوشته‌شده چنانچه درابتدا ، اصطلاحات ریاضی وهرآنچه راکه معرفت‌آن دراین باب لازم است بیان‌کرده ودرآخرآن ، محض سهولت امرعرض و طول هریك از بلاد مشهوره را در جدولهای لطیف ذکرکرده است **۴- تحفةالاحباب فی‌بیان‌آیات‌الکتاب** که درآن تعدادآیات وذکر اختلافات و سور قرآنی ومکی ومدنی‌آنها واغلب‌مطالب‌مربوطه‌بقرآن‌مجیدرابطرزی‌خوب‌نگارش‌داده‌است **۵- ترجمهٔ انجیل برنابا** که اصل‌آن درکتابخانهٔ (بلاطفینا) از ایتالیا ، از انفس ذخائر وبردویست وبیست وپنج صفحه مشتمل میباشد ودرچندین موضع ازفقرات‌آن بشارات عدیده بآمدن پیغمبراسلام با اسم صریح مشهوری‌آن‌حضرت (محمد ص) و شهاداتی به حقانیت اسلام مذکور است. آن‌کتاب نخست بزبان انگلیسی ترجمه سپس از انگلیسی بعربی نقل و سردار صاحب ترجمه نیز همین ترجمهٔعربی ویا اصل ترجمهٔانگلیسی را درسال ۱۳۴۱ه قمری‌بپارسی ترجمه‌کرده وهمین ترجمهٔ پارسی درسال ۱۳۵۰ه قمری درکرمانشاه چاپ شده است .

برنابا که این انجیل بنام وی شهرت یافته است موافق‌آنچه در قاموس‌کتاب مقدس ، ترجمه و تألیف مستر هاکس‌آمریکائی ساکن همدان (که در سال ۱۹۲۸م در مطبعهٔ امریکائی بیروت بطبع رسیده) نوشته شده بدین‌شرح‌است‌که عین عبارت‌آن نقل می‌شود : برنابا پسر وغط شخص لاوی قبرسی بودکه در زمان رسولان بدین‌مسیح‌متدین شد و علاقات دنیوی را قطع‌نموده به‌بشارت مژدهٔ نجات مشغول‌گردید بحدیکه مردمرا بایمان دین‌مسیح ترغیب مینمود ودرمصائب و زحمات‌ایشان‌شریك میشد وبهمین واسطه رسولان اورا بدین اسم ملقّب نمودند و حال‌آنکه اولاً بیوسف مسمی بود . **۱ع۴: ۳۶** و او همان است‌که پولس را بعد از هدایت یافتنش بشاگردان معرفی‌کرد - **۱ع۹: ۲۷** پس‌ازآن بولس را از طرسوس بانطاکیه برده و هردو باسم مسیح بشارت دادند وکامیاب

شدند . ۱ع۱۱: ۲۵و۲۶- بعد در مجمع اورشلیم حاضر شدند - ۱ع۱۵:۲۲ وگل۱:۲ با یهودای ملقّب به برساباومیلا بانطاکیه رفتند ۱ع۱۵: ۲۲-۳۴ پس برنابا ومرقس بقبرس شدند ۱ع۱۵:۳۹ - و بعضی رساله به عبرانیان را باو نسبت میدهند و رسالهٔ دیگری را نیز که باسماو مسمّی‌است باو نسبت میدهند لکن نویسنده‌اش معین نیست واین یقین‌است که برناباس‌آن را ننوشت این رساله شاید در اوائل سال ۷۰ بعد از میلاد نوشته شد - باضافهٔ اینهاکتاب دیگری وجود داشت‌که انجیل برنابا خوانده شدکه درعصر حاضر ما بزبان ایطالیائی توسط یك‌نفر مسلمان نوشته شدکه برساندکتاب‌مقدس‌تحریف‌یافته‌است و درحقیقت مطلبی راجع بعیسی مسیح ازمنابع موثقه تحصیل نکرده است **انتهی**.

بیان رموزات مذکوره از قاموس‌کتاب مقدس بدین‌شرح است: **رمز اول** یعنی در کتاب اعمال حواریّین درباب چهارم درآیهٔ سی وششم ، رموزات دیگر نیز بهمان روش میباشد یعنی هریك از مطالب مذکوره پس‌از این رموز را درکتاب اعمال حواریّین(که ترجمهٔ پارسی‌آن بسال۱۸۷۶م با ترجمهٔ پارسی‌کتب عهدقدیم وکتب عهد جدید درلندن یکجا چاپ شده‌اند) درآیات مذکوره از ابواب مزبوره‌آن‌کتاب نگارش داده‌اند . در تحقیق اصل و صحت این انجیل برنابای معروف و رفع اشکالات وارده برآن ، مراجعه بمقدمات همین ترجمهٔ پارسی چاپ‌کرمانشاهان ویا منابع دیگر نمایند . سردار کابلی فعلاً که ماه محرم سال هزار و سیصد و شصت و هشت هجری قمری است درقید حیات و درکرمانشاه ایران ساکن میباشد . **وفقه‌الله للخدمات‌الدینیة** .

(دیباچهٔ‌کتاب مناظرات مذکور ومواضع متفرقه ازذریعة وغیره)

سرقسطی[۱]

سرقسطی

اسمعیل بن خلف- انصاری قاری‌نحوی اندلسی سرقسطی، مکنّی بابوطاهر، از مشاهیر علمای اندلس میباشد در اصول قرائت و

۱- **سرقسطی -** منسوب است بسرقسطه‌که شهری است مشهور ازبلاد اندلس وهم‌شهری است‌کوچك از نواحی خوارزم وبنا برمشهور در السنهٔ اهل علم ، بضم ثالث وفتح اول و سکون ثانی است و بهرحال بعضی از منسوبین‌آن را تذکر میدهد .

فنون ادبیّه وحید عصر خود بوده و ازجملهٔ تألیفات او است :

۱- **تلخیص کتاب الحجة ابوعلی فارسی** ۲- **العنوان** در قرائت . وی در غرّهٔ محرم چهارصد و پنجاه و پنج هجری قمری درشهر سرقسطهٔ اندلس درگذشت.

(ص ۸۰ ج ۱ کا و ۲۵۵۳ ج ۴ س)

سرقسطی **ثابت بن حزم**- در ذیل، ضمن پسرش سرقسطی قاسم مذکور است.

سرقسطی **رزین بن معاویه** - بعنوان عیدری خواهدآمد .

سرقسطی **قاسم بن ثابت بن حزم** - عوفی ، مکنّی بابومحمد ، از مشاهیر علمای اندلس میباشد. کتاب **الدلائل** وکتاب **غریب الحدیث** و بعضی کتب دیگر در ادبیّات و فقه و لغت ازآثار او بوده و درسال سیصد و دوم هجری قمری درگذشت . پدرش ثابت نیز با اینکه درمراتب علمیّه پائین‌تر از پسرش بوده ازمشاهیر علمای اندلس ،کنیه‌اش ابوالقاسم ، درفقه و حدیث و فنون ادبیّه امام اهل عصر خود بود ، یازده سال بعد از فوت پسر مذکورش درسال سیصد وسیزدهم هجرت وفات یافت و ازآثار او **تکمیل کتاب الدلائل** پسرش که موفق باتمام‌آن نبوده میباشد .

(ص ۲۳۷ ج ۱۶ جم و ۲۵۵۳ ج ۴ س)

سرمد **سعید** - یا سعیدا نامی‌است ازارامنه ویا یهودیان کاشان که‌عاقبت بشرف اسلام مشرّف شد، بتصوّف مایل بود، بدرجهٔ‌عرفان واصل گردید ، از میرفندرسکی حکمت فراگرفت ، درخدمت مشایخ بتصفیهٔ باطن پرداخت ، آخرالامر مجذوب شده و بهندوستان رفت ، برهنه می‌گشته و بسرمد تخلّص مینموده و از او است :

سرمد اگرش وفا است ، خود میآید — گرآمدنش روا است ، خود میآید
بیهوده چرا در طلبش میگردی — بنشین اگر او خدا است خود میآید

سرمد غم عشق ، بوالهوس را ندهند — سوز دل پروانه ، مگس را ندهند
عمری بایدکه یار آید بکنار — این‌دولت سرمد، همه‌کس را ندهند

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند — لاغر صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی زکشتن مگریز　　　　مردار شود هر آنکه اورا نکشند

عاقبت بجهت تن در ندادن بپوشیدن لباس ، بسال یکهزار و هفتاد تمام یا هفتاد و دوم هجرت در دهلی مقتول شد و درحین قتل این ابیات را میخوانده است :

ای‌که از دیدار یوسف غافلی　　　　داغ یعقوب و زلیخا را ببین

ای‌که از روز بدم درحیرتی　　　　یك‌زمان‌آن روی زیبارا ببین

شاه و درویش وقلندر دیده‌ای　　　　سرمد سرمست و رسوارا ببین

تعشّق سرمد با هندوبچه و بعضی داستانهای دیگر راجعه باورا محوّل بمرآت‌الخیال و خزینةالاصفیا و تذکرهٔ نصرآبادی میدارد و غلام سرور در تاریخ قتلش‌گوید :

آن وُلیّی‌که سرمدش نام است　　　　بود از جام عشق یکسر مست

سال قتلش چو از خرد جستم　　　　گشت‌پیداکه **سرمد وسرمست**= ۱۰۷۰

(ص۲۰ج۲مع‌و۲۵۵۴ج۴س‌و۱۴۱ض‌و۱۴۰مرآت‌الخیال‌و۳۵۲ج۲خه و۳۱۰تذکرهٔ نصرآبادی)

سرمست **میرزا عبدالکریم‌خان‌بن میرزامحمود**- متخلّص‌بسرمست، ازفضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت ومؤلف‌کتاب **حدیقةالانصاف** میباشد که درعرفان بپارسی ، بطریق سؤال و جواب ، درحدود سال ۱۳۰۵ه‍ ق تألیف، درسال ۱۳۰۷ه‍ قمری چاپ شده ونسبت این‌کتاب بحاجی‌کریم‌خان بن ابراهیم قاجاری‌کرمانی اشتباه اسمی است و‌یا خود او نیزکتابی بهمین اسم دارد .　　(ص۳۸۰ج۶ذریعة)

سروج[۱]

سروجی **احمد بن ابراهیم بن عبدالغنی بن اسحق** - قاضی‌القضاة ، لقبش شمس‌الدین ،کنیه‌اش ابوالعباس ، عالمی است فاضل‌که نخست حنبلی بوده و اخیراً مذهب حنفی را اختیارکرد ، جامع فقه و اصول واز مشایخ معقول

۱- **سروج** - بروزن صدوق ، بنوشتهٔ مراصد ، شهری است نزدیکی حران از دیار مصر. در فوائدالبهیة نیزگوید سروج شهری است از نواحی حران ازبلاد جزیرهٔ ابن‌عمرو در اینجا بعضی از منسوبین‌آن را تذکر میدهد .

و منقول بوده و از تألیفات او است :

۱- ادب القضاء ۲- الغایة فی شرح الهدایة ۳- الفتاوی السروجیة ۴- المناسك ۵- نفحات النسمات فی وصول الثواب الی الاموات و غیر اینها . در ردّ ابن تیمیّه نیز کتابی درنهایت اتقان و صحت با رعایت اصول وقار و ادب تألیف داده و اصلاً بروایت حدیث نپرداخته است در سال هفتصد ویك یا دهم هجرت ۷۰۱ یا ۷۱۰ھ قمری وفات یافت و ولادتش درسال ششصد و سی و هفتم هجرت بوده است وگویندکه بمرام قاضی القضاتی از آب زمزم خورده و دراثرآن موفق بآن مرام خودگردید .

(ص ۹۱ ج ۱ کمن و۱۳ فوائدالبهیة)

سروجی

عبدالله بن علی - از ادبای اواخر قرن هفتم هجرت میباشدکه شاعری بود لغوی ، در اعراب و لغت و فنون شعری ماهر ، فقط روزهای جمعه دیده می‌شد ، ازگفتن نام خود دریغ داشت، از زنان بیگانه بسیار بسیار اجتناب میکرد ، ودرجائی‌که زن بوده نمی‌نشست بلکه در یکی از میهمانیهاکه‌گوشت را زنان درظرفها گذاشته بوده‌اند اصلاً طعام نخورده واز غزلیّات او است :

انعم بوصلك لی فهذا وقته	**یکفی من الهجران ماقد ذقته**
انفقت عمری فی هواك ولیتنی	**اعطی وصالا بالذی انفقته**

درسال ششصد ونود و سوم هجری قمری در قاهره درگذشت . (اطلاعات متفرقه)

سرور

میرزامحمدبن میرزاکاظم بن حاج محمد - شیرازیّ الاصل والمولد، از اطبّای نامی اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، در زمان تألیف آثار عجم (که درسال ۱۳۱۳ھ قمری خاتمه یافته) درقید حیات بود، طبیبی است مسیحا دم و مبارك‌قدم ، درهردو قسمت علمی وعملی طبابت ممتاز، درفنون عربیّه و ادبیّه بی‌انباز ، قانون شیخ الرئیس را درس میگفته وکتاب **رشحات الفنون** در ادبیّات از تألیفات او است . شعر خوب نیز میگفته و بسرور تخلّص میکرده و از او است :

ای نـاله برو دامن آن شاه بگیر	وی گریه براو تنگ سرراه بگیر
ای آه دل سوخته از سینـه برآی	چون ابر سیه عارض آن ماه بگیر

زمان وفاتش بدست نیامد . (ص۱۱۶عم)

سروری

سید عثمان - ازمشاهیر شعرا ومورّخین‌عثمانی میباشدکه دراصل از اهالی‌آتن بود ، نخست درآنجا به‌حزنی تخلّص مینمود ، تا آنکه باستانبول رفته وبتصویب‌شیخ‌الاسلام‌توفیق‌افندی بسروری تبدیل داد، باسنبل‌زاده وهبی افندی معاصر بود ، درسال هزار و دویست وبیست و نهم هجری قمری وفات‌یافت و ازآثار او است:

۱- تاریخ منظوم بترتیب حروف ابجدی **۲- دیوان ترکی مکمل .**
(ص ۳۴ ج ۴ و۲۶۵ ج ۳ فع و۲۵۵۸ ج ۴ س)

سروری

محمدقاسم بن حاج محمد - کاشانی، ازشعرای قرن‌یازدهم‌هجرت میباشدکه بسروری تخلّص میکرد ،کتاب لغتی ازپارسی بپارسی (که در اصل موسوم به **مجمع‌الفرس** و درالسنه به **فرهنگ سروری** معروف است) درسال یکهزار وهشتم هجرت بنام‌شاه‌عباس‌کبیر تألیف داد. بسال‌یکهزار وسی ودوم بهندوستان رفته ودرلاهور اقامت‌گزید ، همان‌کتاب مجمع‌الفرس را تلخیص‌کرده وبه **خلاصة‌المجمع** موسوم‌گردانید و دیباچۀ‌آن را بنام اعتمادالدوله حاتم بیگ وزیر شاه عباس موشح‌نمود. دونسخۀ خطّی ازکتاب مجمع‌الفرس مذکور بشمارۀ ۱ و۳ درکتابخانۀ مدرسۀ سپهسالار جدید تهران موجود واز اشعار سروری است :

بصحـرای غمت منـزل گـرفتـم	چـو صحراکوه غـم در دل‌گرفتم
دم رفتن ، بـدستی دامـن جـان	بـدستی دامن قـاتل گـرفتـم
بـی‌دست طلب بـدامن پیر زدن	کس را نشود مقام عرفان مسکن
چون‌رشته‌که‌نگشودرهش، تا ننهاد	سر برقدم راست روی‌چون‌سوزن

(فهرست مدرسۀ مذکور وص ۲۵۵۸ ج ۴ س و۲۹۱ تذکرۀ‌نصرآبادی)

سروری

مصطفی بن شعبان - از قدمای شعرا و مشایخ‌کرام عثمانی‌میباشد که در اصل از قصبۀ کلیبولی بود ، بهریك از بوستان وگلستان سعدی و دیوان خواجه حافظ و مثنوی ملای رومی شرح‌های معتبری نوشته ، لکن

بمناسبت‌عدم‌اطّلاع برموز ونکات فارسی، درآن شرحها دوچار خطایای بسیاری‌گردیده است . درطبّ نیز تألیفی داشته وسه **دیوان ترکی** هم دارد و درسال نهصد و شصت و نهم هجرت درگذشت . (ص ۳۴ ج ۴ فع و ۲۵۵۸ ج ۴ س)

سروش

میرزا محمدعلی بن قنبرعلی - اصفهانی سدهی ، از فحول شعرای عهد ناصرالدّین شاه قاجار ودراصل ، ازبلوك سدهٔ اصفهان‌بود. درخودآن شهر تحصیل‌کمالات‌نمود ، عاقبت بمدلول اینکه - بکان خویش درون، بی‌بها بودگوهر- دراکثربلاد ایران مسافرتهاکرد، تا به‌تبریز رسیده وبدربار ناصرالدّین‌شاهی که درآن اوان ولیعهد دولت ایران‌بوده راه یافت، درمراحل مدحت وخدمت می‌شتافته تا بعد از جلوس شاه معظم در سلك خدّام‌آستان منسلك شد ، دراثر عنایات و توجّهات ملوکانه بقوّت طبع شعرش افزوده‌گردید ، بلقب شمس‌الشعراء مفتخر وبه ثروت بسیاری نایل‌آمد، بسیاری ازغزوات حضرت امیرالمؤمنین ع را بنظم درآورده ومدایحی درباره آن‌حضرت‌گفته‌که ازآن جمله است :

پراکنندهٔ کفّار ، حیدر کرّار به خیبر اندر، شمشیر او فکنده شغب

ندیده هیچ مبارز قفای او بگریز نه در قفای‌گریزنده تاخته مرکب

بساکساکه بدین شبهت اندر افتادند که اواست ربّ‌جهان یاکه‌آفریده‌رب

مگوی رب وبگوی‌آنچه‌اندروخواهی ستوده‌تر نبود در جهان از این مذهب

بسال هزار ودویست وهشتاد وپنج‌هجری‌قمری درپنجاه وهفت‌سالگی درتهران‌درگذشت. ازآثار مهمّهٔ او، بنوشتهٔ استاد مسلّم وقت‌آقای محمد قزوینی، ترجمهٔ پارسی اشعارعربی الف لیلهٔ عربی است‌که بجای اشعار عربی‌آن‌کتاب دربعضی جاها بمناسبت مقام ازاشعار مشهور شعرای فارس درج و دربعضی جاهای دیگر نیز اشعار عربی‌آن‌کتاب را بشعر فارسی فصیح و ملیح خودش ترجمه‌کرده چنانچه متن عربی نثری‌آن‌کتاب را نیز ملاّ عبداللّطیف طسوجی پدر مظفّرالملك به نثر فصحیح فارسی درآورده است .

(ص ۱۸۴ ج ۲ مع وغیره)

سره‌مرد

محمد بن محمود بن محمد بن علی بن شجاع - سرخسی، شجاعی، محدّث شافعی ، فاضل متقی ،کثیرالتهجّد والصیّام والذّکر ، کنیه‌اش ابونصر، شهرتش سره‌مرد بود، درمذهب شافعی بسیار متعصّب ودرمدافعه ازآن اهتمام تمام داشت ، در ذی‌حجهٔ سال پانصد و سی و چهارم هجرت (۵۳۴ه قمری) در هشتاد وشش سالگی درسرخس درگذشت . (ص۱۸۴ ج۴ طبقات‌الشافعیة)

سری[1]

سری رفاء

سری بن احمد بن سری - کندی‌القبیلة ،موصلیّ‌المنشاء والولادة ، ابوالحسن الکنیة ، رفاءالشهرة ، ازمشاهیر عرب میباشدکه در اوصاف وتشبیهات و استعارات ماهر، اشعارش درعذوبت وسلاست الفاظ وکلمات وکثرت استعمال ممتاز ، با اینکه شغل رفوگری داشته (شهرت رفاء نیز بهمین جهت بوده است) بادبیّات و اشعار نیز علاقه‌مند بود تا دراثر ممارست ، مهارت‌کامل یافت ، پس بحلب نزد سیف‌الدولة بن حمدان‌که طرفدار ادبا وشعرا بوده رفت ، مدتی درآنجا اقامت‌کرد، بعداز وفات سیف‌الدولة ببغداد رفته و وزیر مهلبی و دیگر اکابر را مدایح‌ی‌گفت ، در اشعار خود اظهار تشیّع میکرد ، و بین او و خالدیان محاسده بوده تا بعناد و منافرت

۱- **سری** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن محمد معروف بابن‌دارم ، محمد بن خالداودی‌کوفی ، بزیع و جمعی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد. اما ضبط حرکات‌کلمهٔ سری ، موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال احمدبن محمد سری گوید: سری (بروزن علی) از اسامی متداوله‌بین‌عرب‌است چنانچه سری رفاء شاعر، سری‌سقطی وغیر ایشان نیز بهمین اسم مسمی بوده‌اند و معنی لغوی‌آن بزرگ و رئیس طایفه میباشد وشاید احمد بن محمد مذکور نیز رئیس قوم خود بوده است ، پس‌گوید : محتمل است‌که احمد را سری‌گفتن بجهت انتساب او بشهر **سر من‌رأی** باشدکه درنسبت بآن شهر، سامری و سرمری و **سُرّی** هرسه صحیح است ، بنابراین بضم اول و تشدید ثانی میباشد و بعدازآن چند وجه دیگر نیز در وجه نسبت لفظ سری مذکور داشته‌که حاجتی بنقل‌آنها نداریم و بعضی از معروفین این عنوان سری را تذکر میدهد .

انجامید ، بهمین جهت ایشانرا بسرقات شعری متهم میداشته‌است‌که اشعار او ودیگران را سرقت‌کرده و بخود می‌بندند و بجهت استشهاد باین اظهارات خود ، دیوان کشاجم ملك‌الشعراء را استنساخ‌کرد و نیکوترین اشعار خالدیین را درآن‌گنجانید تا در انظار عامه جلوه‌گرسازدکه اینك دیوان‌کشاجم حاضر وخالدیان ازآن سرقت‌کرده‌اند، بهمین جهت‌است‌که نسخ دیوان‌کشاجم‌مختلف ودربعضی‌ازآنها زیاداتی دیده میشودکه دراصول مشهوره پیدا نمیگردد . از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- الدیرة ۲- دیوان شعر که چند نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانه‌های پاریس و برلین و خدیویهٔ مصر موجود است **۳- المحب والمحبوب والمشموم والمشروب** که یك‌نسخهٔ آن‌در لیدن ویکی دیگر نیز درفینا موجود است واز اشعار او است:

بنفسی من اجوده بنفسی — و یبخل بالتحیة والسلام
و حتفی کامن فی مقلتیه — کمون الموت فی‌حدالحسام

البستنی نعما رأیت بهاالدجی — صبحا وکنت اری‌الصباح بهیما
فغدوت یحسدنی الصدیق و قبلها — قد کان یلقانی العدو رحیما

گویند علی‌بن عیسی رمانی معتزلی سالف‌الترجمه‌که همسایهٔ رفاء بوده، ازاو درخواست قبول مذهب معتزله را می‌نمود، او نیزکه اظهار مذهب تشیع میکرده است بعدازاصرار رمانی این اشعار را فرو خواند :

اقارع اعداء النبی وآله — قراعا یفل‌البیض عند قراعه
و اعلم کل العلم ان ولیهم — سیجزی غداةالبعث صاعابصاعه
فلازال من والاهم فی‌علوه — ولازال من عاداهم فی‌اتضاعه
و معتزلی رام عزل ولایتی — عن‌الشرف‌العالی بهم و ارتفاعه
فماطا و عتنی‌النفس فی‌ان‌اطیعه — ولا اذن‌القرآن لی فی‌اتباعه
طبعت علی حب‌الوصی ولم‌یکن — لینقل مطبوع‌الهوی عن طباعه

نیز در تذکر صنعت قدیمی رفوگری خود ، یا درهمان حال رفوگری در پاسخ یکی از دوستانش‌که از پیشه و حرفت او استفسارکرده‌گفته است :

یکفیك من جملة اخباری — یسری من‌الحب و اعساری
فی‌سوقة افضلهم مرتدی — نقصا ففضلی بینهم عاری

و کانت الابرة فی ما مضی	**صائنة وجهی و اشعاری**
فاصبح الرزق بها ضیقاً	**کانه من ثقبها جاری**

رفاء بسال سیصد و شصت و دویم یا چهارم یا ششم قمری از هجرت درگذشت .

(ص ۲۵۲ ج ۲ ع و ۲۱۸ ج ۱ کا و ۱۸۲ ج ۱۱ جم و سطر ۱۵ ص ۳۰۸ ت وغیره)

سری سقطی

سری بن مغلس - کنیداش ابوالحسن ، ازمشاهیرصوفیّه وعرفای بغداد و اکابر اهل حقیقت و رجال طریقت میباشدکه شاگرد و مصاحب‌بشرحافی، معروف‌کرخی و استاد و مرشد جنید بغدادی و دایی او بود ودر ورع و تصوف و علم توحید و عرفان وحید زمان خود بشمار میرفت ، نسبت طریقت اکثر مشایخ بغداد بدو منتهی ومرید او هستند.گویندکه وی دکان‌بزّازی داشته روزی‌معروف کرخی یتیمی را بدکانش‌آورده و لباسی برای او درخواست نمود ، سری اجابت‌کرد و معروف بسیار مشعوف شد، دربارهٔ او این دعا را نمودکه خداوند دنیا را درنظرت‌خوار کرده و از شدائدآن آسوده‌ات‌گرداند . سری‌گوید از برکت‌آن دعا از دکان برخاستم درحالتیکه چیزی مبغوض‌تر از دنیا درنظر نداشتم ، از دنیا و اهل دنیا فارغ‌گشتم.

اقوال‌عارفانه وحکیمانه ونوادر بسیاری بدو منسوب دارند. جنیدگوید: عابدتر ازسری‌کسی را سراغ ندارم‌که درتمامی عمرش غیراز مرض موت اصلا به‌پهلو نخوابیده وکسی اورا بدین‌حال ندیده است . ازسخنان سری است : بالاترین قدرتها وقوتها غلبه کردن برنفس خود است،کسی‌که ازتأدیب نفس خود عاجز باشد نسبت بتأدیب دیگران عاجزتر خواهد بود . نیز از او است ، دو خصلت سبب دوری بنده از خدا میشود یکی اداکردن نافله با تضییع عمل فریضه ودیگری عمل‌کردن بی‌صدق قلب‌است واغلب‌اوقات این شعر را می‌خوانده است :

لافی‌النهار ولا فی‌اللیل لی فرح	**فما ابالی اطال اللیل ام قصرا**
لاننی طول لیلی هائم دنف	**و بالنهار اقاسی الهم والفکرا**

جنیدگوید: سری رقعه‌ای بمن داد وگفت این رقعه سودمندتر ازهفتصدقصّه میباشد پس بازکرده این سه شعر را درآن دیدم.

اذا ماشکوت الحب قالت کذبتنی	فمالی اری الاعضاء منك کواسیا
فلاحب حتی یلصق الجلد بالحشا	و تذهل حتی لاتجیب المنادیا
وتذهل حتی لیس یبقی لك الهوی	سوی مقلة تبکی بهـا و تناجیا

خود سری این اشعار را نیز بسیار می‌خوانده است. نیز سری‌گوید: وقتی دربازاربغداد حریق افتاد ،کسی سلامت ماندن دکان مرا خبر داد. من حمدکردم پس ملتفت شدم‌که این حمد من ، در مقابل سلامت ماندن دکان ، باوجود حریق دکاکین دیگران دور از وظیفهٔ حق‌پرستی است اینك سی سال است‌که ازآن حمدکردن استغفار می‌کنم . بنقلی دیگر، بعداز شنیدن خبر حریق بازارگفت مقام شکر است‌که ازمتاع دنیا خلاصی‌یافتم تا بعدازخاموش شدن‌آتش خبرسلامت ماندن دکان اوراآوردند بسیار ملول شد وگفت: با مسلمانان درنقصان مال موافقت‌کردن از واجبات است پس همهٔ مال خـود را در راه خدا بدرویشان داد .گویندکه سری اوقاتیکه تجارت میکرد در معاملات خود در هرده دینار بیشتر از نیم دینار طمع نفع نداشت ، وقتی شصت دینـار بادام خریدکرد ، بهای بادام‌گران شد دلاّل‌آمد وگفت موقع مناسب است و بادام را بنود دینار بفروش ، سری گفت با خدا عهد دارم‌که بهرده دینار زیاده ازنیم دینار سود برندارم دلاّل‌گفت من هم مال ترا بکمتر نمی‌فروشم سری‌گفت من‌هم عهد خودرا نمی‌شکنم پس نه دلاّل فروخت ونه صاحب مال .

سری‌بسال‌دویست وچهل وپنجم یا پنجاهم یا پنجاه ویکم یا سیم یا هفتم هجری قمری دربغداد درنود وهشت‌سالگی وفات یافت ودرمقبرهٔ شونیزیه (مقابرقریش) مدفون گردید وجنید نیز درپهلوی‌او دفن‌شده‌است. مادهٔ تاریخ‌او بنابرقول اوّل لفظ**مهر**=۲۴۵ وبنا برقول دویم هریك ازسه لفظ **میر**=۲۵۰ و **پیرابدال**=۲۵۰ و **قطب‌الحق**=۲۵۰ وبنا برقول سیم لفظ **امیر**=۲۵۱ وبنابرقول‌چهارم هریك ازدولفظ **عبدالله عالی**=۲۵۳ و **سلطان زمانه**=۲۵۳ وبنا برقول پنجمی لفظ **انور**=۲۵۷ میباشد .

(ص۱۶۵ت و۲۱۸ج۱کا و۶۳ج۱طبقات‌شعرانی و۲۵۶۱ج۴س و۱۸۷ج۹تاریخ‌بغداد وغیره)

سعد[1]

سعد آبادی **سعـــدان** دراصطلاح رجالی ، اوّلی علی بن حسین و دویمی عبدالرحمن بن مسلم میباشد و شرح حال هردو موکول بدان علم شریف است .

سعدالدین[1]

سعدالدین **جوینی** - رجوع بسعدالدین حموئی در ذیل نمایند.

سعدالدین **حموئی، محمد بن مؤید بن حسن-** بن محمد بن حموه یا حمویه (یا نام ونسب وی بدین شرح است : محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد بن حموية بن محمد) که بجهت انتساب بجدّ عالیش بسعدالدّین حمویه یا حموی یا حموئی شهرت یافته است . بهرحال کنیه‌اش ابوالسعادات ، از اکابر علما و عرفا و صوفیّه ، درعلوم ظاهری و باطنی یگانه ، از مشایخ شیخ عزیز **نسفی** ازخلفا و مریدان شیخ نجم‌الدین کبری و شهاب‌الدین عمر سهروردی میباشد . در جوانی چندی در جبل قاسیون دمشق که درآن اوان از مراکز تصوّف بوده می‌زیست ، با صدرالدین قونوی آتی‌الترجمة ملاقات کرده و رابطهٔ محبت داشتند ، مدت بیست وپنج سال در دیار شام و عراق و خوارزم وغیره مسافرتها کرد ، اخیراً بخراسان که موطن اصلی ایشان بوده برگشته و شهرت بی‌نهایت یافت و یکی از بزرگان عرفا و مشایخ تصوّف وقت گردید ، کرامات بسیاری بدو منسوب دارند و ازتألیفات او است:

۱- سجنجل الارواح و نقوش الالواح ۲- سکینة الصالحین ۳- قلب المتقلب ۴- کشف المحجوب ۵- محبوب المحبین و مطلوب الواصلین که درآداب واخلاق است وفهم

۱- **سعد** - غالباً مخفف سعدالدین میباشد ، لذا در شرح حال معروفین بهمین عنوان سعد ، بعنوان سعدالدین مراجعه نمایند .

۲- **سعدالدین** - لقب مشهوری بعضی از اکابر و دربعضی دیگر هم نام اصلی و مشتبه بلقب و بنسبت محل و مکان معروف میباشند اینك با رعایت ترتیب در اسم و نسبت ، بشرح حال بعضی از معروفین بهمین عنوان سعدالدین می‌پردازد .

مطالب این کتاب آخری درحق غیراهل بصیرت، امکانی ندارد بلکه بنوشتهٔ مجالس المؤمنین مشتمل برعلم حروف واشارات حروفیّه درضمن دوائر وغیرآن بوده وحلّ آنهارا بحضرت م ح م د مهدی عجّل‌الله فرجه حواله‌کرده است . نیز درآنجاگویدکه اطلاق اسم ولی بعدازحضرت پیغمبر ص مطلقاً یامقیداً بکسی دیگر جایز نیست مگر بحضرت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او علیهم‌السلام و شاعر دراین معنی بسیار خوب گفته است :

هست بی‌شبهه‌خطا، چون بر بتان نام‌خدا　　　بر کسی غیراز تو اطلاق امیرالمؤمنین

سعدالدین ، درهردو رشتهٔ نظم ونثر عربی دستی توانا داشت و رباعیّات او بیشتر ازدیگر انواع شعری بوده و ازآن جمله است :

کس نیست‌که او شیفتهٔ روی تو نیست　　　برگشته چومن درشکن موی تو نیست
گویند بهشت جاودان خوش باشد　　　دانم بیقین‌که خوشتر از روی تو نیست

ایضاً

آنم‌که جهان چوحقّه درمشت من است　　　وین قوّت حق ز قوّت پشت من است
کونین و مکان و هرچه در عالم هست　　　در قبضهٔ قدرت دو انگشت من است

ایضاً

گر با غم عشق سازگار آید دل　　　برمرکب آرزو سوار آید دل[1]
گر دل نبودکجا وطن سازد عشق　　　ور عشق نباشد بچه کارآید دل

صاحب ترجمه سعدالدین حموئی را بعوض حموئی ، با جوینی ، موصوف داشتن اشتباه و ازمختصّات مجمع‌الفصحا ومخالف دیگر کتب تراجم بوده ویا ازاغلاط کاتب ویاچاپخانه است و رجوع بعنوان حموئی و حموئی ابراهیم نیز نمایند .

وفات سعدالدین روز عید اضحی از سال ششصد وپنجاهم هجرت واقع شد وغلام سرور هندی در مادّهٔ تاریخ آن گوید :

سعد دین چون ازین سرای هموم　　　رفت خندان بجنّت گلزار

۱- خ‌ل - برمرکب عشق اگر سوار آید دل　　　برجمله مرام کامگار آید دل

پیشوای انــام سعدالـدین = ۶۵۰ هست تـاریخ وصـل آن سـردار
زنده دل متقی = ۶۵۰ رقم‌کن نیز سـال ترحیـل آن شـه ابـرار

(ص۲۴۴ ج۱مع و۲۵۶۹ ج۳س و ۱۳۶ ۱لس و۱۲۴ ض و۲۷۰ ج۲خه وغیره)

سعدالدین **دهلوی**، از علمای هندوستان وکنیه‌اش ابوالفضائل میباشد و از تألیفات او است :

۱- **افاضة الانوار فی‌اضائة اصول المنار** کـه شرح‌کتـاب منارالانوار ابـوالبرکات عبدالله بن‌احمد نسفی معروف بحافظ‌الدین ومتوفی بسال۷۱۰ه ق بوده ودراصول‌فقه‌است

۲- **شرح‌کنزالدقائق ابوالبرکات** مذکورکه درفقه حنفی است و درسال هفتصد ونود ویك هجرت درگذشت. (ص۲۵۶۹ ج۳س و ۱۸۲۴کف)

سعدالدین **عبدالباقی**، بعنوان **آلوسی** مذکور شده است .

سعدالدین **عبدالعزیز**، بعنوان **ابن‌البراج** درباب‌کنی خواهدآمد .

سعدالدین **کاشغری** - از مشاهیر مشایخ وعلمای طریقت، پیرو مرشدجامی، از اکابر خلفای خواجـه نظام‌الدین خاموش و از اعـاظم سلسلهٔ نقشبندیـّه میباشد ، در اوائل بتحصیل علوم ظاهری پرداخت ، بعد از فراغت در خدمت خواجه حاضر شد ، اصول طریقت را از او واز جلال‌الدین ابویزید اخذکرد و بمقامی عالی‌رسید. چندگاهی اورا حالتی عارض‌شدکه هرکه را چشم برروی او میافتاد خاموش میـگردید ، واگر نزدیك‌آمده و روبرو می‌نشست هلاك میگشت . مدّتی ناچار درگوشهٔ خانه‌گذرانید وتا مرتفع شدن‌آن‌حالت ازخلوت بیرون‌نیامد. کرامات‌بسیاری بدومنسوب است ، وفات او روز چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال هشتصد و شصتم یا شصت و دویم هجرت واقع شد . سرور هندی درتاریخش‌گوید :

یـافت از حق مقـام سعد بخلـد سعد دین اسعـد زمـان و زمین
عقل مشگل‌گشای عالم = ۸۶۲ گفت رحـلت پـاك او ز روی یقین
نیز سرور بـارتحـالش خوانـد **متقی جمیل سعدالدین** = ۸۶۲

باز مسعود مرشدکونین = ۸۶۰ هست سال وصال آن شه دین

(ص ۲۵۷۰ ج ۴ س و ۳۹ ج ۴ فع و۵۷۳ ج ۱ خزینه)

سعدالدین **محمد بن مؤید** - همان سعدالدین حموئی مذکور فوق است .

سعدالدین **مسعود بن عمر** - بعنوان تفتازانی نگارش یافته‌است.

سعدالدین **هروی** ، از فضلا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه استاد پور بهای‌جامی بود، عزّالدین فریومدی راکه درزمان‌چنگیزخان وزیر خراسان بوده مدح‌کرده وبا مداحی حضرت امیرالمؤمنین ع فخرمی نموده است . از قصائد او است‌که درمدح‌آن‌حضرت‌گفته است :

ز کائنات برون برده‌گوی رفعت ازآنك که هست منطقه چوگان‌او وکیوان‌گوی

فلك مسخّر تدبیر حکم او است چنان که در تصرّف چوگان بود بفرمان‌گوی

درسال ششصد و چهل و نهم هجرت درگذشت. (ص ۲۴۸ ج۱ مع)

سعدالملك **علی بن هبةالله** - بعنوان ابن‌ماکولا خواهدآمد .

سعدون‌مجنون نامش سعید ،کنیه‌اش ابوعطاء ، از اهل بصره است. ازمجذوبین عرفا و نوادر مجانین روزگار بلکه ازعقلا و حکمای ایشان‌بود، اخبار طریفه‌اش مانند اخبار بهلول‌حیرت‌انگیز وکلمات حکیمانهٔ نظمی ونثری‌او بسیار است. بنوشتهٔ شعرانی، شش ماه دیوانه میشد وشش ماه دیگر بهوش میآمد، موقع‌هیجان جنون شب بپشت بام میرفت و بآواز بلند ندا میکرد . **یا نیسام انتبهوا من رقدة الغفلة قبل انقطاع المهلة فان‌الموت یأتیکم بغتة** . سعدون سیاحتهای بسیاری‌کرده و طریق زهد می‌پیموده است . هرون و متوکّل عباسی و جمعی دیگر از عباسیان و دیگر اجلّه را ، مانند بهلول ، موعظه‌کرده و ازنصایح حکیمانهٔ او استفاده‌ها نموده‌اند .

عطاء سلمی‌گوید : درشهر بصره خشك‌سالی پیش‌آمد، برای استسقاء وطلب‌باران از شهر بیرون شدیم و بسعدون تصادف‌کردیم ، مرام ما را از من پرسیدگفتم برای طلب باران بیرون شده‌ایم‌گفت : با قلبهای آسمانی یا با دلهای زمینی خالی از نور معرفت

یزدانی ، گفتم با قلوب آسمانی ، گفت از راه راست منحرف مباش که صرّاف بصیر است گفتم مطلب همان است که ذکر کردم و لکن تو برای ما طلب باران کن پس سر بآسمان بلندکرده وگفت خدایا بذات قسم که ما را از باران رحمتت سیراب کن پس این اشعار را انشا نمود :

ایا من کل من نادی اجابا — و من بجلاله ینشی السحابا
و یا من کلم الصدیق موسی — کلاما ثم الهمه الصوابا
و یا من رد یوسف بعد ضر — علی من کان ینتحب انتحابا
و یا من خص احمد باصطفاء — و اعطاه الرسالة والکتابا

پس بطور متوالی باران آمد گویا که از دهانهٔ مشکها می‌ریزد ، گفتم دیگر بازهم بگو گفت این پیمانه ازآن خرمن نیست پس فرو خواند :

سبحان من لم تزل له حجج — قامت علی خلقه بمعرفته
قد علموا انه ملیکهم — یعجز وصف الانام عن صفته

در کتاب عقلاءالمجانین دوفقرهٔ دیگر نیز در خصوص استسقا از سعدون نقل کرده و همهٔ آنها ممکن الوقوع است. نیز عطاگوید : روزی دیدم که سعدون دربرابر آفتاب بتنظیف بدن و لباس خود مشغول است وعورتین او مکشوف شده گفتم که ای جاهل آنهارا بپوشان گفت تو هم مثل آنرا داری وخود را از مردم پنهان‌دار تا بعد از چند روزی که دربازار انار میخوردم، سعدون گوش مرا مالیده وگفت جاهل توهستی یامن پس این ابیات را خواند:

اری کل انسان یری عیب غیره — و یعمی عن العیب الذی هو فیه
وماخیر من تخفی علیه عیوبه — و یبدو له العیب الذی لاخیه
وکیف اری عیبا وعیبی ظاهر — وما یعرف السوآت غیر سفیه

خالد بن منصور قشیری گوید : شبی شنیدم که سعدون مجنون ، در دعای خود میگفت **لك خشعت قلوب العارفین و الیك طمحت آمال الراجین** بعدازآن گفت :

وکن لربك ذاحب لتخدمه — ان المحبین للاحباب خدام

با ذوالنون مصری معاصر بود، چندین مرتبه با وی ملاقات کرد ، روزی بدوگفت که این قلب کی از اسارت خلاص شده و برامارت میرسد ذوالنّون گفت :

اذا اطلع الخبير علی الضمير **و لم یر فی الضمیر سوی الخبیر**

سعدون فریادی برآورد ، بحالت غشوه برافتاد ، پس‌از افاقه گفت : **اَسْتَغْفِرُاللهَ وَ لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ** . نیز ذوالنّون گوید : سعدون را درمقابر بصره دیدم که مشغول مناجات بوده وبا صوتی بلند **احد احد** میگوید سلامش کرده و بخدایش قسم دادم که توقف کند پس ایستاده و ازمرام من پرسید گفتم دعائی بکن ویا مرا وصیتی کن که آنرا درخاطر داشته باشم پس این ابیات را فرو خواند :

یا طالب العلم من هنا وهنا **و معدن العلم بین جنبیکا**
ان کنت تبغی الجنان تسکنها **فاسیل الدمع فوق خدیکا**
و قم اذا قام کل مجتهد **و ادعه کی یقول لبیکا**

پس دست از دستم کشیده و میگفت : **یا غیاث المستغیثین** ازمن اعراض کرده و رفت .

هرون درسفر حجّ بمناره‌ای که درسر راهها برای مسافرین بنا میکنند تکیه‌زده بودکه ازخستگی راه بیاساید دراین‌حال سعدون اورا دیده و فرو خواند :

هب الدنیا تواتیکا **الیس الموت یأتیکا**
فما تصنع بالدنیا **و ظل المیل یکفیکا**
الا یا طالب الدنیا **دع الدنیا لشانیکا**
فما اضحکك الدهر **کذاك الدهر یبکیکا**

هرون شیهه‌ای کشیده و بیهوش افتاد تا بعد از فوت سه نماز فریضه بهوش آمد . بهریك ازپس و پیش وآستین راست وچپ لباس او، دوبیت دائر برحقیقت عرفان و زهد و ورع و تألم از معاصی و بی‌عاقبتی دنیا نوشته و درعصای او نیز مکتوب بوده است.

اعمل و انت من الدنیا علی وجل **و اعلم بانك بعدالموت مبعوث**
و اعلم بانك ماقدمت من عمل **محصی علیك وما خلفت موروث**

ذوالنّون گوید : بعد از مشاهدهٔ این قضایا بدوگفتم که تو حکیم هستی ومجنون نیستی ،گفت من مجنون الجوارح هستم و مجنون القلب نیستم این بگفت و فرارکرد .

مالك بن دینارگوید : روزی سعدون را دربصره دیده جویای حالش شدم گفت: چگونه باشد حال کسی که صبح و شام سفری دور و دراز درپیش دارد ، بسوی خداوند عادل میرود ، چیزی از ساز وسامان سفر وتوشهٔ راه ندارد ، پس بسیارگریسته ودرجواب استفسار از سبب آن گفت قسم بخداکه گریهٔ من برای خوف مرگ و یا طمع دنیا نیست ،

فقط برای آن روزها گریه میکنم که ازمن فوت شده وعملی شایسته نکرده‌ام، قسم بخدا کمی توشه و بعد مسافت و شدت عقباتی که در پیش است مرا می‌گریاند، نمی‌دانم که بسوی بهشت میروم یا جهنم. مالك گوید این کلام حکیمانه را از وی شنیده وگفتم که مردم ترا مجنون ودیوانه می‌انگارند گفت تو نیز مثل ایشان گول خورده ومغرورشده‌ای درمن اصلاً جنونی نیست لکن محبّت خدا در تمامی اعضا و احشای من جاگیر شده ودر میان خون وگوشت و استخوان من جریان دارد. نیز مالك گوید: درسفر مکّه نزدکعبه خوابم گرفت، در دم سعدون را دیدم که برسرم ایستاد وفرو خواند:

یا ایها الراقد کم ترقد قم یاحبیبی قد دنا الموعد
وخذ من اللیل و ساعاته فازدد اذا ما سجد السجد

باری نوادر وی نیز مثل بهلول بسیار است، سبب اشتهار او بمجنون نیز ازدوفقره قضیهٔ مذکوره روشن گردید. بنوشتهٔ بعضی شصت سال تمام روزه گرفت، بهمین جهت در عقل و هوش او سستی پیدا شد و مجنونش گفتند. بهر حال نامش بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم سعید بوده و سعدون لقب مشهوری او میباشد وبمدلول بعضی از قضایای او همین سعدون نام اصلی وی بوده است. وفات سعدون بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم بعدازسال دویست و پنجاهم هجرت میباشد، لکن در حاشیهٔ کتاب عقلاءالمجانین سال صد و نودم ۱۹۰هـ ق نوشته‌است ولی معاصر بودن سعدون با ذوالنّون (متوفی بسال ۲۴۸هـ ق) وشش تن از عباسییّن، هرون تا متوکّل (۱۷۰-۲۴۷هـ ق) و دیگر اکابر که در خودآن کتاب تصریح کرده قول اوّل را تأیید مینماید. ص۵۸ج۱لر و۵۴عقن و۲۵۷۱ج۴س وغیره)

سعدی[1]

سعدی **بلخاری**، لاهوری مجددی، از اکابر عرفا و جامع علوم ظاهری و باطنی میباشد، از خردسالی بوظائف شریعت و اصول طریقت

۱- **سعدی** - در اصطلاح رجالی، لقب احنف بن قیس، اسود بن سریع، جارود بن سری، جاریة بن قدامه وجمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و دراینجا شرح حال بعضی از طبقات دیگر معروف بهمین عنوان سعدی را مینگارد.

قیام داشت ،کرامات بسیاری بدو منسوب است، شیخ محمد عمر پیشاوری که ازاصحاب و احباب و مریدان او بوده کتاب جواهرالاسرار را در شرح حال تمامی ادوار زندگانی او تألیف داده است . سعدی درسال هزار وصد و هشت هجری قمری وفات یافت . غلام سرور هندی در تاریخ آن گفته است :

شد چو سعدی از جهان اندر بهشت — دل بسال رحلت آن شیخ پیر
گفت **سعدی تاج نعمت**=۱۱۰۸ کن رقم — نیز **سعدی عارف اکبر فقیر** = ۱۱۰۸
هم **شهنشاه ولایت** = ۱۱۰۸ شد عیان — سال وصل آن شه روشن ضمیر

(ص ۶۴۷ ج ۱ خزینةالاصفیاء)

سعدی **جمال‌الدین بن عبدالله** - حضرمی ، بعنوان حضرمی جمال‌الدین مذکور افتاد .

سعدی **حسن بن عبیدالله** - رجوع بسعدی حسین بن عبیدالله نمایند .

سعدی **حسین بن عبیدالله** - یا عبدالله بن سهل سعدی قمی ، از اصحاب حضرت امام علی‌النقی ع ، درسلك محدّثین امامیّه ، در میان ایشان مطعون و متّهم بغالی بودن میباشد. بهمین جهت هنگامی که غالی‌مذهبان را از قم اخراج می‌کردند اورا نیز ازآن بلدهٔ طیّبه بیرون کردند . نجاشی بعداز ذکر اتّهام وی‌گوید : او مصنّفاتی داردکه احادیث آنها صحیح است پس بتعدادآنها پرداخته که درحدود صدکتاب میباشد و ازآنجمله است :

۱- **الامامة** ۲- **الایمان** ۳- **المتعة** ۴- **وصف‌المؤمن** وغیر اینها وبعضی نام اورا حسن نوشته است و شرح زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(ص ۱۴۹هب و ۶۳۳ ج ۲ مه)

سعدی **عبدالرحمن بن عبدالله بن عمران بن‌عامر** - سعدی، ازافاضل اواسط قرن یازدهم‌هجری ومؤلف کتاب **تاریخ‌السودان** میباشدکه درپاریس چاپ شده است . وی درسال یك هزار و شصت و ششم هجری قمری درشصت ودوسالگی درگذشت .

(ص ۱۰۶۵مط)

سعدی **علی بن جعفر بن‌علی**- صقلی بعنوان ابن‌القطاع در باب کنی خواهدآمد.

سعدی **علی بن عبدالله** - بعنوان ابن‌المدینی در باب کنی خواهدآمد .

سعدی **محمد بن احمد بن خلف** - سعدی‌عبادی ، حافظ، معروف بمطری، مکنّی با بوعبدالله، ازاکابر علمای عامّهٔ قرن هشتم‌هجرت‌میباشد که درفقه و حدیث وتاریخ و اکثر علوم متداوله متبحّر و مدتی درمدینهٔ منوّره متصدّی خطابت و قضاوت و امامت بود ، **کتاب‌التعریف** درتاریخ مدینهٔ منوره از او است و درسال هفتصد و چهلم یا چهل و یکم هجری قمری درگذشت . (اطلاعات متفرقه)

سعدی **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان **ضیاءالدین** خواهدآمد .

سعدی **شیخ مصلح‌الدین**- شیرازی‌که به **سعدی‌شیرازی** شهرت دارد نام و نسبش درکلمات ارباب تراجم با عبارات مختلف مذکور است . درجلد سوم تاریخ احمد رفعت بعبارت سعدی ، شرف‌الدین بن مصلح‌الدین و درجلد چهارم‌آن‌کتاب و قاموس‌الاعلام بعبارت سعدی ، شیخ مصلح‌الدین عنوانش‌کرده‌اند . در جلد سوم ذریعة‌گوید: که **بدایع‌الغزلیات** تألیف شیخ‌عارف مصلح‌الدین بن عبدالله‌است‌که بجهت انتساب بممدوح خود سعد بن زنگی کازرونی شیرازی ملقّب بسعدی بوده و نیز گوید بوستان منظومه‌ایست اخلاقی وتألیف شیخ مصلح‌الدین سعدی بن عبدالله شیرازی است . درجلد چهارم ذریعه نیزگویدکه ترجیع بند، درمعارف و اخلاق، اثر شیخ‌عارف شرف‌الدین یا مصلح‌الدین بن عبدالله ملقّب بسعدی شیرازی است . در مجمع‌الفصحاء بعنوان سعدی شیرازی شیخ شرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله مذکورش داشته وبه‌بعضی نسبت داده‌که مصلح‌الدین عبدالله ضبط‌کرده است . در بعضی مواضع ، عبدالله بودن نام ، لقب بودن شرف‌الدین ومصلح‌الدین، تخلّص بودن سعدی را بمشهور نسبت داده‌اندکه بجهت ولادت و اشتهار درایّام سعد بن زنگی والی فارس ویا بجهت ملازمت سعد بن ابی‌بکر بن سعد بن زنگی خود را بسعدی تخلّص می‌کرده است . بزعم بعضی ، سعدی ، همان

نام‌اصلی‌او است ، پدرش محض اینکه ازملازمان سعد بن زنگی بود اورا (که در زمان سعد متولدگردید) بسعدی موسوم‌داشت. نگارنده قول ذریعه‌راکه مصلح‌الدین بن‌عبدالله بودن است تأیید مینماید باوجود این ، اینگونه اختلافات‌کثیرالتداول‌بوده ونوعاً دلیل مغایرت نمیباشد و بهرحال ، مشو احول مسمّی جز یکی نیست ، بهتر از تحقیق اسم ، شرح حال مسمّی است .

سعدی شیرازی از اکابر شعرای نامدار ، فصحای عالی‌مقدار ، از اعاظم صوفیّه و عرفا ، درکمالات صوری و معنوی وحید زمان خود، مراتب فصاحت و بلاغت ومزایای اخلاقی او ازکثرت وضوح و عیان محتاج بوصف و بیان نمیباشد بلکه اساتید فن اورا یکی‌از ارکان‌اربعهٔ فصاحت وبلاغت وسخنوری دانندکه سه دیگر نیز عبارتندازفردوسی وانوری ونظامی. درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه، اورا بلبل‌هزارداستان ودیوانش‌را نمکدان‌شعرا گویند .کتاب‌گلستان وبوستان‌او بارها درایران وغیره چاپ شده ، باکثرزبانهای‌اروپائی ترجمه‌گردیده و شرحهای بسیاری بدانها نوشته شده‌است. دیگرآثار قلمی او ازبدایع، ترجیعات ، طیّبات ، رباعیّات ، غزلیّات ، ملمّعات ، مثنویّات و قصائد عربی و پارسی وغیرآنها شاهد صدق‌مدّعا می‌باشند وهمهٔ‌آنها دریکجا نیز بنام‌کلیّات‌سعدی‌چاپ‌شده‌اند.

سعدی بعدازطی ایّام طفولیّت‌نخست درشیراز بتحصیل‌مقدمات متداوله‌پرداخت، پس ببغداد رفته علوم ظاهری را از ابن‌الجوزی و فنون طریقت را از شیخ شهاب‌الدین سهروردی و شیخ عبدالقادرگیلانی اخذکرد . بنوشتهٔ‌آثار عجم و مجالس‌المؤمنین ، هنگامی‌که شیخ صفی‌الدین اردبیلی بشیراز رفته بوده سعدی بخدمت او رفت و باشارهٔ او درسلك اهل سلوك درآمد ، چهارده مرتبه با پای پیاده بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف گردید. بالجملة سی سال از ادوار زندگانی خود را درتحصیل علم و ادب ومعارف حقّه مصروف داشت ، سی سال نیز در جهاد و خدمات لشکری و سیاحت بلاد صرف نمود . بسیاری از اکابر و مشایخ را دیده است، در روم با ملای رومی ملاقات‌کرد، امیرخسرو دهلوی هم در دهلی هند میزبانیش‌نمود وتحسینش‌کرد تا بسومنات رسید، محض‌خدمت

دیانت حقّه خود را بشکل کفّار انداخت ، چندی درمعبد سومنات بروش ایشان بعبادت پرداخت ، عاقبت بت بزرگ سومنات راکه از عاج ساخته بوده‌اند (آن بت نیز صبح هرروز با اجتماع مردمان دست بدعا برمی‌داشته)شکست، شخصی‌راکه رسن هردو دست بت در دست‌او بوده بقتل رسانید چنانچه دربوستان تذکر داده‌است. سعدی درمحاربات اهل صلیب اسیر فرنگی‌ها شد ، مدتی درتأسیس ابنیهٔ طرابلس شام بمزدوری‌گذرانید، عاقبت یکی از اغنیای حلب بواسطهٔ فدیه مستخلصش‌گردانید . دربوستان‌گوید:

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایّام با هرکسی
تمتّع ز هرگوشه‌ای یافتم — زهرخرمنی‌خوشه‌ای‌یافتم الخ

سی‌سال‌اواخرزندگانی خودرا منزوی‌بوده وبطاعت وعبادت بپایان رسانید تابسال‌ششصد و نود تمام یا نود ویکم هجری قمری درحدود صد ودو یا صد ودوازده سالگی درشیراز وفات یافت و دربیرون دروازهٔ شیراز مدفون شد و مقبرهٔ او هم بجهت انتساب‌او به‌تکیهٔ سعدیّه معروف است . بنوشتهٔ بعضی تمامی عمر سعدی صد و بیست سال بوده‌که درسال پانصد وهفتاد ویك متولد ودرششصد ونود ویك هجرت وفات یافته‌است. کلمهٔ **صاحب عشق** تاریخ ولادت و **محبوب‌پروردگار** تاریخ وفات او است و غلام سرور هندی درمادّهٔ تاریخ ولادت و وفات اوگوید :

مصلح‌الدّین سعدی اسعد ولی — عالم و عامل محب و متقی
شاعر = ۵۷۱آمد سال‌تولیدش‌عیان — رحلتش **کامل محب متقی** = ۶۹۱

و دیگری‌گفته است:

بروز جمعه بود و ماه شوال — بتاریخ عرب **خ ، ص ، ا** سال
همای پاك روح شیخ سعدی — بیفشاند او سوی‌جنّت پروبال

ابن‌الفوطی درکتاب‌الحوادث‌خود ، وفات سعدی را سال ششصد ونود و چهارم ضبط‌کرده وظاهراً اشتباه و ناشی ازعدم بصیرت بحال ایرانیان‌است . چنانچه اشاره شد اغلب‌اشعار سعدی دراخلاق وحکمت وموعظه ونصیحت و توحید و اسرار عرفانی میباشد وازکثرت

اشتهار محتاج بنقل نیست ، فقط چندی ازآنها را زینت اوراق می نماید :گویند یکی ازمشایخ منکر مقام سعدی بود، شبی درخواب دیدکه درهای آسمان گشوده شده، ملائکه با طبقهای نور بزمین میآیند پرسید این اکرامات برای کیست گفتند برای شیخ سعدی است ، امروز بیتی گفته که مقبول حق تعالی گردیده است ، پرسیدآن کدام بیت است پس این بیت سعدی را فرو خواندند.

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار — هرورقی دفتری است ، معرفت کردگار

از خواب بیدار شد، در دم (که وقت شب بوده) به در زاویهٔ سعدی شتافت که قضیه را نقل کند دیدکه چراغی افروخته و سعدی بآواز بلند همین بیت را میخواند و میگرید.

نیز از سعدی است :

پنجهٔ دیو ببازوی ریاضت بشکن — کاین بسرپنجگی قوت جسمانی نیست

عابد و زاهد وصوفی همه‌طفلان رهند — مرد اگرهست بجزعارف ربّانی نیست

ایضاً

پیدا بودکه بنده بکوشش کجا رسد — بالای هرسری قلمی رفته از قضا

کس‌را بخیر وطاعت‌خود اعتمادنیست — آن بی‌بصر بودکه‌کند تکیه برعصا

درکوه و دشت هرسبغی صوفئی بدی — گر هیچ سودمند بدی صوف بی‌صفا

چون شادمانی و غم عالم مقیم نیست — فرعون ، کامران به و ایّوب ، مبتلا

ما بین آسمان و زمین جای عیش نیست — یك دانه چون جهد ز میان دوآسیا

ایضاً

ای برتر ازخیال وقیاس وگمان و وهم — وزهرچه‌گفته‌اند وشنیدیم وخوانده‌ایم

این‌شعرآخری که درتوحیدحقیقی‌حق تعالی و اظهارعجزبشری ازادراك‌کنه ذات وحقیقت صفات میباشد اقتباس‌ازکلام‌حقیقت انتظام حضرت امیرالمؤمنین ع میباشدکه فرموده‌اند:

کل ماميزتموه باوهامکم فی‌ادق معانيه فهو مخلوق مثلكم مردود اليكم .

ناگفته نماندکه سعدی را به لطائف و طرائف رغبتی تمام بود ، بهمین جهت ،

دیگر بیشتر، محل توجه ادبا و ظرفا و ارباب کمال و اصحاب وجد و حال بوده وغالباً با مصاحبت ایشان امرار حیات می‌نمود ، از این‌رو ، خواجه همام‌الدین نیز(که شرح‌حال او بعنوان همام‌تبریزی‌خواهدآمد) آرزومند ملاقات شیخ‌سعدی شد تا هنگامی‌که شیخ، دراثنای سیاحت به تبریزآمده بوده روزی درحمام با خواجه تصادف‌کرد ، محض عمل برسم معمولی وقت ، یك طاس‌آب برسرش ریخت ، خواجه ازکجائی بودنش استفسار نمود ، شیخ‌گفت من شیرازی‌هستم خواجه‌گفت عجباکه درشهر ما شیرازی زیاده ازسگ است شیخ تبسّم‌کرده‌گفت ، درشهر ما برعکس این بوده و تبریزی از سگ‌کمتر است ، خواجه هم چنان مبهوت ماند تا هردو باهم از اندرون حمّام به بیرون‌آمدند و تصادفاً در جامه‌کن حمّام ، خواجه درمیان شیخ و جوانی زیبا و دلنشینی نشسته بود، در اثنای مصاحبت ، خواجه از شیخ پرسیدکه رواج اشعار خواجه همام (یعنی خودش) در شهر شیراز چگونه است ، شیخ‌گفت در نهایت شهرت ، خواجه خواندن یك بیت ازآنها را درخواست نمود پس شیخ این شعر را فرو خواند:

درمیان من ومعشوق، حجاب‌است‌همام وقت‌آن‌است‌که این‌پرده بیك‌سو فکنم

خواجه ازکثرت فراست خود ، سعدی بودن‌آن شیخ را دریافته و درقدمش افتاد وازآن مذاکرهٔ داخل حمّام معذرت خواسته و شیخ را بخانهٔ خود برد ، چند روزی ضیافت‌ها کرد و اکرام و احترام بی‌اندازه بعمل‌آورد. پاره‌ای قضایای جاریه ما بین‌سعدی وخواجه نصیر طوسی راکه درقصص‌العلماء نگارش داده مأخذی و مدرکی پیدا نکردیم.
(ص۱۴۹هب و۴۶۷عم و۲۷۴ج۱مع و۲۵۷۲ج۴س و۲۶۵ج۳ و۴۰ج۴فع و۱۴۴ لس و۱۴۳ض وغیره)

سعید یا **سعیدا** نام اصلی عارف شاعرکاشانی است‌که بعنوان سرمد مذکورشد و لفظ سعید دراصطلاح فقها،گاهی محمد بن‌علّامهٔ حلّی راگویند که بعنوان فخرالمحقّقین خواهدآمد .

سعیدالدین **محمد بن احمد بن محمد** - فرغانی ، ملقّب بسعدالدین، مکنّی بابوعبدالله، ازافاضل‌قرن‌هشتم‌هجرت ومؤلف‌کتاب **منتهی‌المدارك**

میباشدکه شرح قصیدهٔ تائیـهٔکبری ابن‌فارض بوده و ازتألیف‌آن در سال هفتصد و سی‌ام هجرت فراغت‌یافته‌است. سال وفاتش بدست‌نیامد. درکشف‌الظنون‌گوید: **منتهی‌المدارك و مشتهی لب‌کل کامل و عارف وسالك** تـألیف شیخ سعدالدین سعیـد محمد فرغانی و آن مقدمه‌ایست بمنزلهٔ دیباچهٔ شرح تائیه . (ص۱۸۵۸ج۲کشف و۱۴۴۵مط)

سعیدالعلما

ملامحمدسعید- مازندرانی بارفروشی، ازاکابر علمای امامیـّهٔقرن سیزدهم هجرت ، از افاضل مجتهدین ، درفصاحت و نطق وبیان یـگانهٔ زمان ، بـا شیخ مرتضی انصاری معـاصر و از تلامذهٔ شریف‌العلمای مازنـدرانی آتی‌الترجمة‌بود. ریاست‌علمی مذهبی معتدّبه داشته ومورد توجّهات ملوکانهٔ ناصرالدین شاه قاجار بود. بعضی‌از اهل‌خبره اوراهم‌سنگ شیخ انصاری دانسته بلکه‌گاهی ترجیحش میدهند . بالجملـة فقه و اصول او مسلّم اهل عصر خـود بود ، شیخ انصاری بـاآن همه جلالت علمی‌کـه داشته با حضور وی فتوی نمی‌داد تاآنکـه نامه‌ای از خود سعیدالعلما در رسیدکه اگر من در اوقات اشتغال علمی اعلم از شیخ بوده‌ام لکن در بلاد عجم تارك شده‌ام ولی شیخ هنوز مشغول علم میباشد اینك برای تقلید و فتوی متعین میباشد.

ای‌کاش مابین زمان حاضر ما وآن زمان (که چندان دور نبوده و زمان پدران‌ما است)قضاوتی‌منصفانه وعادلانه میشد وموفق به‌نتایج دینی‌آن قضاوت (اگرگویم نه‌سرماند نه دستار) میگردیدیم ✿ خدایا زین معمّا پرده بردارد ✿ بهتر این است‌که بگذاریم و بگذریم . حاج ملامحمد اشرفی و شیخ زین‌العابدین مازندرانی‌که شرح اوّلی بعنوان اشرفی و دومی نیز بعنوان مازنـدرانی در این‌کتاب مذکور است از تـلامذهٔ سعیدالعلما میباشند . وی درحدود سال هزار و دویست وهفتادم هجرت وفات یافت .

(مآثر وآثار وص ۲۸۲ ج ۲ نی وغیره)

سعیدی

محمد - تمیمی، مصطلح‌رجال‌است ورجوع بدان‌علم‌شریف‌نمایند.

سغدی

سمرقندی- درباب‌کنی بعنوان ابوحفص‌حکیم‌سغدی خواهدآمد.

سفاح

عبدالله بن محمد بن علی - بن عبدالله بن عبـاس بن عبدالمطلب بن هاشم ، مـکنّـی بـابوالعباس ، نخستین خلیفهٔ عباسی است‌کـه

بدستیاری ابومسلم خراسانی اساس خلافت بنی‌امیّه را برهم زد، چراغ ایشان‌را خاموش کرد، ممالك اسلامی‌را مسخّر نمود، در دوازدهم یا چهاردهم ربیع‌الاول یاجمادی‌الاولی سال یکصد وسی و دوم هجرت در بیست و هفت سالگی درکوفه بتخت خلافت نشست، بفاصلهٔ هفت ماه دربغداد جلوس‌نمود، اخیراً شهر انبار را مقرّ خلافت قرار داد، بجهت اظهار مظلومیت خانوادهٔ رسالت و اهل‌بیت طهارت وعصمت‌که دراوقات خلافت بنی‌امیّه مبتلای‌جور وجفای بی‌منتهای ایشان‌بوده‌اند لباس سیاه‌رنگ راکه علامت‌ماتم وسوگواری است لباس‌رسمی اتّخاذنمود، برخلاف‌عادت‌معمولی بنی‌امیّه‌که نشسته خطبه‌می‌خوانده‌اند ایستاده و درحال قیام انشای خطبه‌کرد.

در تاریخ بغداد خبری از حضرت رسالت ص در خروج سفاح نقل‌کرده و خبر دیگری نیز درخروج سفاح ومنصور ومهدی از ابن‌عباس نقل‌نموده‌است. ازابن‌الطقطقی نقل است‌که سفاح‌کریم و حلیم و عاقل وکثیرالحیا ونیکو اخلاق بوده و پس‌از استحکام مبانی خلافت بقایای مردان بنی‌امیّه را طعمهٔ شمشیر نمود. شاعری پیش سفاح‌آمده و دیدکه هفتاد تن از بنی‌امیّه برای طعام حاضر هستند پس این اشعار را فرو خواند:

اصبح‌الملك ثابت الاساس	**بالبها لیل من بنی‌العباس**
طلبوا وتر هاشم فشفوها	**بعد میل من‌الزمان و یأس**
واذکروا مصرع‌الحسین‌وزید	**و قتیلا بجانب المهراس**
والقتیل‌الذی بحران اضحی	**ثاویا بین غربة و تناس**

یکی از ایشان بمصاحب خودگفت‌که این مرد همهٔ مارا بکشتن داد پس سفاح امرنمود کـه همهٔ ایشان راکشتند و برروی جسدهای ایشان سفره‌گسترده و صرف طعـام نمودند درحالتی‌که صدای‌آه وناله‌ٔ حزین ایشان بگوشش میرسید تاآنکه همه‌شان مردند. لقب سفاح نیزکه بمعنی خونریز است بهمین جهت میباشد. بالجمله بنی‌عباس در استیصال بنی‌امیّه و قطع‌آثار ایشان مساعی جمیله بکار بردند، تاآنکه محض جهت تشفّی‌قلب، قبرهای ایشان را نبش‌کردند و استخوانهای ایشان را سوزاندند. درقبر معاویه چیزی بجز نخی ماننـدگـرد و غبار ندیدند، در قبر یزیـد هم استخوان چندی مانـند خاکستر

مشاهده‌کردند . سفاح در ذی‌حجهٔ سال یکصد وسی و ششم هجرت درشهرانبار درگذشت و برادرش منصور دوانیقی خلیفه شد .

(ص۱۴۹هب و۴۶۶ ج۱۰ تاریخ‌بغداد و۲۸۳ ج۲نی و۱۸۶لس و۲۵۸۱ ج۴س وغیره)

سفارینی　**محمد بن احمد بن سالم بن سلیمان** - نابلسی سفارینی حنبلی ، لقبش شمس‌الدین ،کنیه‌اش ابوالعون ، دراواخر قرن دوازدهم هجرت از علمای حنبلیّه بوده و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- البحورالزاهرةفی‌علوم‌الاخرة ۲- تحبیرالوفا فی‌سیرةالمصطفی ۳- تحفةالنساك فی‌فضل‌السواك ۴- تعزیةاللبیب باحب حبیب ۵- الجواب‌المحرر فی‌الکشف عن حال‌الخضر والاسکندر ۶- الدرالمنظم فی‌فضل شهرالله الاصم ۷- الدرر المصنوعات فی‌الاحادیث الموضوعات ۸- عرف‌الزرنب فی‌شرح السیدة زینب ۹- قرع‌السیاط فی‌قمع اهل‌اللواط ۱۰- القول العلی فی‌شرح اثر امیرالمؤمنین علی ع وغیر اینها . ماه شوال هزار و صد و هشتاد و هشت هجری قمری درهفتاد و چهار سالگی درنابلس درگذشت . سفارین ، از دیهات نابلس از بلاد فلسطین است .　(ص ۳۱ ج ۴ سلك‌الدرر و ۱۰۲۸ مط)

سفرا یا **سفرای‌اربعه**　چهار نفر نایب خاصّ حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه میباشدکه در زمان غیبت صغری از طرف قرین‌الشّرف‌آن‌حضرت سمت سفارت و نیابت خاصّه داشته‌اند و بعنوان **نواب** مذکور خواهیم داشت .

سفرجلان　**ابراهیم بن محمدابراهیم** - شافعی ، دمشقیّ المولد والمنشاء والمدفن، از اکابر شعرای اوائل قرن دوازدهم‌هجرت میباشدکه طبعی بسیار لطیف داشت ، نحو و معانی و بیان وفنون ادبی و ریاضی و مقداری ازعلم حروف را از اساتید وقت خوانده و دیوانش نیز بنام **دیوان سفرجلانی** در قاهره چاپ شده است . وی بسال هزار وصد وهفدهم هجرت درشصت ودو سالگی در دمشق وفات و درمقبرهٔ باب‌الصغیر دفن شد .　(ص ۱۰۲۸ مط)

سفرجلة　لقب‌محمدبن‌حسین‌میباشدوشرح‌حالش‌موکول‌بکتب‌رجالیّه‌است.

سفروه　رجوع بشرف‌الدین شقروه نمایند .

سقا[1]

سقا

ابراهیم بن رمضان - قاری ، در بدایت حال درقلعهٔ دمشق شغل سقّائی داشت ، پس با استانبول رفته و بتحصیل علم آغاز کرد ، بالخصوص درتجوید و قرائت قرآن مهارتی بسزا یافت، درجامع ابوایّوب انصاری امام جماعت شد ، بعد از چهل سال باز بدمشق برگشته و بنای وعظ و تدریس گذاشت تا در سال هزار و هفتاد و نهم هجرت درگذشت . (ص۱۲۵ ج۲مه و۵۷۲ ج۱س)

سقاء

ابراهیم بن علی بن حسن - شافعی ، خطیب جامع ازهر، مشهور بسقّاکه بیست سال متصدی خطابت آن جامع بوده وتألیفات او حاکی ازجلالت علمی‌اش میباشند:

۱- شرح الصدر بفضائل لیلة القدر ۲- غایة الامنیة فی الخطب المنبریة ۳- منح المنان بفضائل نصف شعبان وغیراینها . همهٔ آنها درمصر چاپ شده‌اند. وی بسال هزار و دویست ونود و هشتم هجری درهشتاد و شش سالگی درگذشت . (ص۱۰۳۰ مط)

سکاك[2]

سکاك

ابوبکر ، از اکابر عرفا میباشدکه کلمات عارفانه‌اش درمیان این طبقه مشهور و ازآن‌جمله است: مشتاق ازمرگ لذّت یابد بیشتر ازآنچه زنده از شربت شهد .

موت التقی حیـات لاانقطاع لهـا   قد مات قوم و هم فی الناس احیاء

زمانش پیش از سال چهارصد تمام هجرت بوده و سال وفاتش معلوم نیست .

(ص ۱۱۱ ج ۳ مه)

۱- **سقا** - با فتح وتشدید ، لقب بعضی از افاضل میباشدکه بشرح حال اجمالی‌ایشان میپردازیم و دراصطلاح رجالی ، عمران سقا و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم میباشند.

۲- **سکاك** - (بروزن‌عطار) سکه‌زن وکسی که مسمارآهنی‌میسازد و دراصطلاح رجالی لقب محمد بن خلیل ابوجعفر و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

سکاکی[1]

سکاکی **محمد بن محمد بن احمد** - سکّاکی حنفی، ملقّب بقوام‌الدّین، مؤلّف کتاب **عیون‌المذاهب** که جامع احکام‌فقهیّهٔ مذاهب‌چهارگانهٔ اهل سنّت میباشد . و درسال هفتصد و چهل و نهم هجرت درگذشت .

(کف وص ۴۶ ج ۴ فع)

سکاکی **محمدعلی**- بعنوان شکیب شیرازی خواهدآمد .

سکاکی **منجم** - از مشاهیر دانشمندان نجوم ، نیرنجات وطلسمات‌اواخر قرن هشتم هجرت میباشدکه بسال هفتصد و نودم هجرت در قید حیات‌بوده‌است. اسم ومشخّص‌دیگری‌بدست‌نیامد. (ص ۴۶ ج ۴ فع)

سکاکی **یوسف بن ابی‌بکر محمد** - یاابی‌بکربن محمدبن‌علی، خوارزمیّ الولادة ، معتزلیّ‌الاصول ، حنفیّ‌الفروع ، سراج‌الدّین اللّقب، ابویعقوب‌الکنیة ، سکّاکیّ‌الشّهرة، موصوف بعلاّمه ، از فحول ادبای علمای‌عهدسلطان محمد خوارزمشاه (متوفّی درشوال ۶۱۷ه‍ ق = خیز) با ابن‌حاجب و نظائر وی معاصر بود ، در نحو و صرف و منطق وکلام و معانی و بدیع و بیان و شعر و عروض و قوافی دستی توانا داشت ومؤلف‌کتاب **مفتاح‌العلوم** میباشدکه بارها درمصر وقاهره‌چاپ‌شده‌است. با اینکه عجمی‌نژاد بوده علم صرف ونحو و اشتقاق و معانی و بیان و استدلال وعروض و قوافی و بعضی دیگر از علوم عربیّه را درآن‌کتاب باکمال جودت و متانت نگارش داده است بدین جهت محل توجه و اعتنا و اهتمام اکابر فحول میباشد و بطرق مختلف بشرح و تحشیه و تلخیص تمام یا یکقسمت ازآن پرداخته و حواشی و شروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند. خطیب دمشقی سالف‌الترجمة نیز فقط قسم سوم‌آن راکه درمعانی و بیان

۱- **سکاکی** - عنوان مشهوری بعضی‌از اکابر علمی میباشدکه بشرح‌حال اجمالی‌ایشان میپردازیم . اما وجه نسبت ، درضمن شرح حال سکاکی یوسف مذکور است و چنانچه مکشوف خواهد شد شاید وجه این نسبت ، نسبت باشخاص مختلف باشد .

و بدیع است تلخیص نموده و همین است که بتلخیص مفتاح مشهور میباشد . ملاّ سعد تفتازانی سالف الترجمة نیز دوفقره شرح مطول ومختصر را درشرح همین تلخیص نگارش داده است و درحق کتاب مفتاح العلوم گفته اند :

سراج المعالی یوسف بن محمد — بمفتاحه قد حل کل معقد
واعجز بالایجاز فی سحر لفظه — فکاد به یسبی النهی وکأن قد
فلم یرفی کتب الاوائل مثله — و ان لم تصدقنی به فتفقد

در روضات الجنّات از سید مجدالدّین محمدحسینی ازمعاصرین شیخ بهائی نقل کرده است که سکّاکی دربدایت حال شغل آهنگری داشت ، در آن اوان دوات کوچکی از آهن ساخته و قفلی عجیب برای آن ترتیب داد بطوری که وزن قفل و دوات از یك قیراط (نیم دانگ یا ربع سدس ویا نصف عشر دینار) هم کمتر بود وآنرا هدیهٔ حضور سلطان نمود و بیش از اندازه اسباب حیرت سلطان وندمای حضور گردید ، لکن در توسعه و ترقّی آن صنعت عجیب ، عطف نظری نشد ، در همان حال شخصی دیگر وارد حضور سلطان شد و بیش از اندازه محل توجهات ملوکانه گردید ، سکّاکی درشگفت شد ، بعد از استفسار معلومش گردید که یکی از علما است ، همینکه شرافت علم را دید ازآنجا خارج شده ودرسنّ سی سالگی بمدرسه رفت، سالها رنجها کشید تادراثر تصمیم وهمّت وثبات و استقامت گنجها برده وگوی سبقت از اکابر علما ربود و ابواب علوم متنوعه و معارف گوناگون بروی او مفتوح شد و نام نیك در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت .

در فوائدالبهیّة از حبیب السّیر نقل کرده است که سکّاکی علاوه برعلوم متداوله، درسحر وسیمیا و فن طلسمات تسخیر جن ودعوت کواکب و اجرام السماء وخواص الارض و دیگر علوم غریبه نیز محقّق و صاحب دستی توانا بود و پس ازآنکه جغتای خان بن چنگیزخان ، حاکم بلخ و بدخشان وکاشغر و ماوراءالنهر از مراتب علمی وی مستحضر گردید اورا ندیم خود قرار داد تاآنکه روزی باهم نشسته و چند مرغی درطیران بودند پس جغتای تیر وکمان بردست گرفته وشکارآنها را تصمیم داد ، سکّاکی پرسید که شکار کدام یك ازآنها را درنظر داری جغتای سه مرغ ازآن جمله را معیّن نمود پس سکّاکی

دایره‌ای‌کشیده و چیزی خواند ، در دم همان سه مرغ معیّن سر از یر آمدند اینك اعتقاد جغتای دربارهٔ وی بیش از پیش شد و درنزد او باکمال ادب می‌نشسته است ، تا آنکه نایرهٔ حسد وعدوان درکانون سینهٔ اقران مشتعل‌شد وبالخصوص حبش عمید وزیر سلطان که بیشتر ازدیگران درآتش حسد میسوخت، درصدد استیصال‌سکّاکی برآمد، سکّاکی هم از باطن امر مستحضر شد ، بجغتای‌گفت کوکب سعادت وزیر در هبوط است ، خوف آنرا دارم‌که شقاوت وی در نفس سلطانی نیز مؤثر و کارگر باشد ، بمجرّد این حرف ، وزیر را معزول‌کرد ، امور درباری و وزارت مختل شد ، بعداز یکسال جغتای بسکاکی گفت امید است‌که سعادت‌اوّلی وزیر باز بحالت‌اصلی برگشته وکوکب سعد او طلوع‌کرده باشدکه هیچ نحوست پایدار نیست، پس حبش عمید بوزارت منصوب شد و لکن‌آنی از سعایت سکّاکی فروگذاری نمیکرد تاآنکه سکّاکی ستارهٔ مرّیخ راکه بحکم قواعد نجومیّه متعلّق بلشکریان است تسخیر نمود و انقلابی درلشگریان جغتای ببروزآورد، وزیر از فرصت استفاده‌کرده وگفت‌کسی‌که قدرت او بدین اندازه باشد پس خلع سلطنت نیز مستبعد نباشد . این جمله تأثیر بزرگی در نفس جغتای بخشید و سکّاکی را امر بحبس‌نمود ، تا سه سال دیگر زندانی بوده تا در اوائل رجب سال ششصد و بیست وشش یا هفت هجرت درهفتاد ویك یا دوسالگی درگذشت.

وجه تسمیه و تلقیب بسکّاکی ، موافق‌آنچه از شرح مختصر منافی نقل شده ، بجهت انتساب بسکّاکه میباشدکه دیهی‌است از نیشابور یا عراق یا یمن. درفوائدالبهیّة بعد از اینجمله‌گوید : ظاهرآن است‌که سکّاکی منسوب بدان نباشد زیراکه خوارزمی است پس‌از لب‌اللباب سیوطی ازابوحیّان نقل‌کرده‌که لفظ سکّاکی با فتح وتشدید ودر اصل باابن‌السکّاك موسوم بوده و نسبت‌آن (سکّاکی) بپدر میباشدکه گویا صنعت سکّهٔ دراهم داشته است .

(ص۱۵۰هب و۷۷۷ت و۵۸ج۲۰جم و۴۶ج۴فع و۲۵۸۶ج۴س و۲۳۱فوائدالبهیة وغیره)

سکاکینی

حسن بن محمدبن ابی‌بکر بن ابی‌القاسم- دمشقی‌همدانی، ازاکابر علمای امامیّه میباشدکه پدرش شیعه بود ودرچندین‌علم فضیلت

داشت لکن درمذهب شیعه غلوی بخرج نمیداده وکسی را سبّ نمیکرده است. اماخود حسن، درتشیّع و رافضیّت غلو داشته تاآنکه غالی بودناو نزد قاضی شرف الدین مالکی ثابت شد وعلاوه برآن ، باستناد اینکه او ابوبکر و عمر را تکفیر کرده، عایشه وحفصه را قذف نموده ، جبرئیل را در رسالتخود بغلط منسوب داشته وبجهت بعضی نسبت‌های دیگر برکفر و زندقه و واجب‌القتل بودن او حکم داد و دریازدهم جمادی‌الاولی هفتصد و چهل و چهارم هجرت درسوق‌الخیل دمشق بقتلش‌آوردند . موافق آنچه ازریاض‌العلما نقل شده بدیهی است‌که همهٔ این نسبت‌ها تهمت و ازمفتریات شهود بوده‌است.
(ص ۲۸۵ ج ۲ نی و۳۴۶ ج ۲ کمن)

سکری[1]

سکری

حسن بن حسین بن عبدالله - یا عبیدالله‌بن‌عبدالرّحمن بن علاء بن ابی‌صفرة بن مهلب ،کنیه‌اش **ابوسعید** وشهرتش‌**سکری**، ازمشاهیر ادبا میباشدکه درنحو ولغت و انساب و وقایع خبیر و درفقه نیز بصیر بود ، خطّی‌خوب داشت از ابوحاتم سجستانی وعباس بن‌فرج ریاشی و دیگر اکابر وقت اخذ مراتب‌علمیّه کرد ، اغلب اشعار زمان جاهلیّت و صدر اسلام را جمع و تدوین نمود و اکثرآنها را شرح‌کرد . در نشرکتب ادبیّه نظیری نداشت ، در هرموضوعی‌که تألیف میکرد نهایت استقصا بکار میبرد و ازتألیفات او است :

۱- الابیات‌السائرة ۲- اخبار‌اللصوص ۳- شرح اشعارالهذلیین ۴- المناهل والقری ۵- النبات ۶- الوحوش وغیرها . وی بسال دویست و هفتاد و پنجم یا نودم هجرت در شصت و سه سالگی درگذشت و بعضی از ارباب تراجم نام و نسب سکّری را عبدالله بن علاء وبعضی دیگر عبدالله بن حسن بن‌حسین بن عبدالرحمن بن‌علاءنوشته‌اند.
(ص ۲۱۵ت و۱۱۷ف و۱۶۹ ج۲ع و۹۴ ج۸ جم وغیره)

۱- **سکری** - بضم اول و فتح و تشدید ثانی ، منسوب بسکر است‌که بمعنی شکر (برادر قند) میباشد و شیرهٔ رست‌کردهٔ رطب وخرما را نیز گویند وبعضی‌ازمعروفین بهمین‌نسبت را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی بدون ضبط حرکه حسن بن علی است.

سکری
عبدالله بن‌حسن - یا **عبدالله بن علاء** - چنانچه اشاره شد، همان سکّری، حسن‌بن حسین مذکور در فوق است .

سکسکی
بروزن‌جعفری، دراصطلاح رجالی لقب اسود بن عرفجه، عبیده و بعض دیگر بوده وشرح حال ایشان درآن علم شریف است .
در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال اسود بن عرفجه از قاموس نقل‌کرده است‌که سکسکی بقبیلهٔ سکاسك نامی از یمن منسوب است ودرمقام نسبت بآن سکسکی‌گویند پس‌ازبعض محقّقین نقل‌کرده‌که در یمن دوقبیله بهمین نام سکاسك معروف است : یکی ازکنده‌که جدّ ایشان سکسك بن اشرس بن ثور و نام سکسك حمیس و دیگری از حمیر که جدّ ایشان زید ملقّب بسکسك یا سکاسك بن وائلة بن حمیر بوده است .

سکن
احمد بن محمد بن‌حسن - قرشی و شرح حالش درعلم رجال‌است.

سکندری
احمد‌بن‌محمد‌بن‌عبدالکریم- در باب‌کنی بعنوان‌ابن‌عطاخواهدآمد.

سکونی
احمد بن حسن بن اسمعیل-کندی ، مکنّی بابوعبدالله، ازعلمای انساب میباشد و بزعم بعضی ، نسبت بوقایع عرب داناتر از وی کسی‌نبوده‌است. فنون ادبیّه‌را ازثعلب نحوی (متوفی بسال ۲۹۱هـ ق = رصا)فراگرفت و درنزد مکتفی و مقتدر ، خلیفهٔ هفدهمی و هیجدهمی عباسی (۲۸۹_۳۲۰هـ ق) تقرّب داشته وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۸ ج ۳ جم)

سکونی[1]

سکونی
اسمعیل بن ابی‌زیاد مسلم - بجهت‌انتساب بقبیلهٔ‌مذکور، بسکونی معروف وبجهت جوفروشی بشعیری نیز موصوف میباشد. وی از

۱_ **سکونی** - بفتح اول ، منسوب بقبیلهٔ سکون نامی است از یمن‌که بجد عالی‌شان سکون بن اشرس بن ثور بن‌کنده منتسب میباشد . این نسبت سکونی ، در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن ریاح ، اسمعیل بن ابی‌زیاد مسلم ، اسمعیل بن مهران ، حسن بن محمد وجمعی دیگر بوده و درصورت عدم قرینه راجع باسمعیل بن ابی‌زیاد است‌که بشرح حال اجمالی او خواهیم پرداخت .

اصحاب حضرت صادق ع بوده و اخبار بسیاری ازآن‌حضرت روایت نموده است و اکثر علمای رجال عامی المذهب وموثّقش دانسته و روایت اورا تلقی بقبول مینمایند بلکه میرداماد ، راشحهٔ تاسعه ازکتاب رواشح سماویّهٔ خود را فقط برای‌بیان همین موضوع منعقد نموده است‌که ضعف روایات سکونی چنانچه بین‌الطلبة مشهور است بی‌اصل‌بوده و اجماع‌اصحاب، برتوثیق و قبول روایات‌او منعقد میباشد. سکونی یك‌**کتاب تفسیرقرآن** هم تألیف داده است بلکه بعضی از علمای رجال ، سکونی را عادل و امامی مذهب و صحیح‌الروایة دانسته‌اند و شرح و بسط زاید را محول بکتب رجالیّه میداریم .

(کتب رجالیه وص ۱۵۰ هب و ۲۸۲ ج ۱۳ عن)

سکونی

خلیل بن اسمعیل بن عبدالملك - سکونی، فقیه‌قاری‌نحوی‌متورّع فاضل متفنن ، از مشاهیر ادبای قرن ششم هجرت میباشدکه در نظم ونثر بردیگران تقدّم داشت وشب سوم رمضان پانصد وپنجاه وهفتم‌هجرت‌درگذشت.

(سطر۴ ص ۲۷۶ ت)

سکونی

علی بن محمد بن محمد بن علی - سکونی حلّی ، نحوی لغوی ، شیعی امامی ، بنحو و لغت عارف ، حَسَن‌الفهم و بتصحیح‌کتب حریص بوده است ، هرچه نوشته‌بوده درحفظ داشته وشعر خوب میگفته ومصنّفاتی‌دارد و درحدود ششصد و ششم هجرت درگذشت .

(سطر ۱۵ ص ۴۸۵ت)

سکونی

محمد بن محمد بن نصر (نضرخا) بن منصور - مکنّی‌بابوعمرو، معروف بابن‌خرقه ، از ثقات فقهای امامیّهٔ اهل بصره میباشدکه در وقت خود شیخ‌الطائفة بود و **کتاب‌الحیض** و **کتاب‌السهو** از تألیفات او میباشد . زمان وفاتش بدست نیامد، لکن پیش‌ازنجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = **تن**)بوده بلکه ظاهر اسامی‌کتب او و ظاهر کالصّریح این‌جمله : (حدیثی از ائمّه روایت نکرده)که درحق‌او گفته‌اندآنکه عهد سعادت حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام را درك‌کرده است .

(کتب رجالیه)

سکیت بکسر اوّل وتشدید ثانی، لقب یعقوب بن اسحق میباشد وشرح حالش درکتب رجالیّه است.

سکین بروزن‌کمیل ، لقب محمد بن علی بن فضل وجمعی‌دیگر میباشد و شرح حالشان موکول بکتب رجالیّه است .

سکینه **بنت‌الحسین** - بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام ، اسم سامی‌آن مخدّرهٔ معظّمهٔ ، درکلمات ارباب تراجم ، مابین‌آمنه و امینه و امامه و امیّه مردّد است، لکن موافق نقل معتمد ، عبدالله بن حسن بن‌علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام نام‌آن بانوی معظّمه را از محمد بن سائب نسّابهٔ‌کلبی‌آتی‌الترجمة استفسار نمود محمدگفت **امیمه** میباشد پس عبدالله نیز تصدیقش نمود و سکینه لقب‌آن مخدّره است‌که ازطرف مادرش رباب بدان، ملقّب بوده‌است .آن خاتون معظّمه، از پردگیان خانوادهٔ رسالت و نسوان بزرگ اسلام بشمار میرود ، از اخلاق فاضله ،آداب مرضیه ، صفات حمیده ، وفور عقل و دانش ، جود وکرم و بخشش درمقامی بس بلند ، در فنون فصاحت و بلاغت و سخن‌سنجی از اساتید وقت و سیدهٔ زنان عصر خود و اجمل و اکمل ایشان‌بود .آستان قوی‌البنیانش مرجع ادبا و فضلا و شعرا و ارباب‌کمال بوده، مشاهیر اهل سخن نتایج طبع خود را بنظر حقائق اثرآن خاتون عالی‌مقام میرساندند وهرکسی باندازهٔ‌کمال‌خود بصله وانعام شاهانه نایل‌میگردید، درمقام معارضه ومنافسه نیز بانتقاد و داوری‌آن معدن فصاحت متقاعد میگشتند . نوادر و حکایات طریفهٔ‌آن مخدّره بسیار است و حضرت حسین بن علی علیهماالسلام نسبت بآن‌خاتون معظّمه و والدهٔ ماجده‌اش رباب محبّت زایدالوصف داشته و درحق ایشان فرماید :

لعمرك اننی لاحب دارا ... تكون بها سكينة او رباب
احبهما و ابذل جل مالی ... وليس لعاتب عندی عتاب

در نورالابصار شبلنجی این بیت را نیز بدانها افزوده است :

ولست لهم وان عابوا معيبا ... حياتی او يغيبنی التراب

نیز بدان حضرت منسوب است‌که درحق آن دومخدّره فرموده است :

كأن الليل موصول بليل ... اذا زارت سكينة والرباب

ظاهر بحکم اتحاد وزن و قافیه‌آن است‌که این بیت نیز تتمّهٔ همان ابیات مذکوره‌است و مراد ازآن ، بنوشتهٔ بعضی از اهل فضل‌آنکه چون رباب و سکینه برای صلهٔ ارحام میرفتند اندك مفارقت ایشان موجب ضجرت خاطر مبارك حجةالله می‌گردید لذا همین بیت را درمعنی طول‌لیل (که درعالم‌تصور ازلوازم اندوه وغم و افسردگی‌است)فرموده‌اند یعنی شب ازکثرت طول (در اثر مفارقت)گویاکه یك شب نیست بلکه چند شب متصل بیکدیگر است و اساتید فنّ شعر و علم و ادب ، این‌کلمات بلاغت سمات را دربیان حق آن معنی ، بسیار ستوده‌اند . **نگارنده گوید** دور نیست منظورآن بزرگوار این باشدکه ازکثرت غم ، روز روشن نیز تیره و تار و مانند شب میشود وگویاکه شب بشب متصل می‌گردد نه بروز .

وفات‌حضرت‌سکینه ع بنوشتهٔ ابن‌خلّکان‌که معتقد اکثر ارباب سیَر هم می‌باشد روز پنجشنبه پنجم ربیع‌الاول سال یکصد و هفدهم هجرت درمدینهٔ منوّره وقوع‌یافته و موافق‌آنچه از دررالاصداف شربینی نقل شده در همان روز از سال یکصد و شانزدهم هجرت درمکّه‌بوده‌است وقول اوّل اقرب بصحت میباشد. امّا قبری‌که درمقبرهٔ‌باب‌الصغیر از دمشق بوده و بحضرت سکینه ع منسوب دارند قطعاً بی‌اصل و ناشی از اشتباه اسمی است‌که بتصریح بعضی از اهل فن ، بحکم خط‌کوفی‌که برسر صندوق روی‌آن قبر نوشته شده همان قبر ازسکینه نامی ازبنات ملوك‌است. سال ولادت و سن وسال حضرت‌سکینه در واقعهٔ‌کربلا و معقودهٔ عبدالله بن امام حسن از شهدای‌کربلا بودن‌آن مخدّره ومشهور بودن همین قضیّه بنام ازدواج قاسم‌بن‌حسن با فاطمه بنت‌الحسین‌که مشهور بی‌اصل‌است ودیگر مزایای احوال و ادوار زندگانی‌آن مخدّرهٔ معظّمه،کتاب مستقلی را لازم‌داشته و همهٔ‌آنها را موکول بکتب مبسوطه میدارد . امّا **رباب** والدهٔ ماجدهٔ حضرت سکینه ، دختر امرأالقیس‌بن‌عدی‌بن‌اوس‌قضاعی‌کلبی وحرم محترم حضرت‌حسین‌بن‌علی‌علیهما‌السلام از خواتین معظّمهٔ عصر خود بوده و درمرثیهٔ‌آن‌حضرت‌گوید :

ان‌الذی کان نوراً یستضاء به   بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاك الله صالحة | عنا وجنبت خسران الموازين
قدکنت لی جبلا صعبا الوذبه | وکنت تصحبنا بالرحم والدين
من لليتامى ومن للسائلين ومن | يعنى و يأوى اليه كل مسكين
والله لاابتغی صهرا بصهرکم | حتى اغيب بين الرمل والطين

آن مخدّره بعداز واقعهٔ کربلا یکسال عمر کرد ، درتمامی این مدت اصلاً در زیر سقفی نه نشست و سایه برسرش نیفتاد. آن حضرت را ازهمین مخدّره فرزند دیگری نیز بوده عبدالله نام که بین الناس بعلی‌اصغر معروف است. ناگفته نماندکه امرأالقیس پدر رباب ، درعهد خلافت عمر بشرف اسلام مشرّف شد ، ازآن‌روکه شخصی شریف و شجاع و دلیر و از مشایخ بنی‌کلیب بوده از طرف خلیفه بامارت‌گروهی از قضاعهٔ شام منصوب‌گردید و او غیراز امرأالقیس، شاعر مشهور ازملوك عرب، صاحب‌قصیدهٔ معلّقه میباشدکه اوکندی و ازشعرای جاهلیین بوده ولی این، کلبی و از مخضرمین است‌که هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را درك‌کرده است .

(اعلام‌الوری ونورالابصار وص۲۵ ج۱۴عن و۶۶ج۲خیرات و۲۲۷ج۱کاوغیره)

سلار

حمزة بن عبدالعزيز- دیلمی طبرستانی ، مکنّی بابوعلی، ملقّب و معروف بسلاّر ، فقیهی است ثقة وجلیل‌القدر وعظیم‌الشأن از وجوه و اعیان وثقات امامیّه واعاظم علمای متقدّمین اثنی‌عشریّه‌که درعلم و ادب مقدّم وفتاوی و اقوال او درکتب فقهیّه مذکور و ازشاگردان شیخ مفید وعلم‌الهدی‌سیدمرتضی و ازمشایخ روایت شیخ ابوعلی‌طوسی ونخستین‌کسی است از امامیّه‌که بحرمت‌نمازجمعه در زمان غیبت فتوی داده است ،گاهی بسمت نیابت از طرف سید مرتضی درس می‌گفته بلکه دراثر فقاهت وجلالت مراتب علمیّه ، از طرف سیّد ، منصب حکومت شرعیّه و فصل خصومات و مرافعات دینیّه را نیز دربلاد حلب داشته است واز تألیفات او است :

۱- **الابواب والفصول** درفقه ۲- **التذكرة في حقيقة الجوهر** ۳- **التقريب** دراصول‌فقه ۴- **الرد على ابى الحسن البصرى فى نقض الشافى** چنانچه قاضی عبدالجبار معتزلی،کتابی در ابطال مذهب شیعه تألیف داده وبه المغنی الکافی موسومش داشت پس سید مرتضی‌کتاب الشافی فی‌نقض‌الکافی را تألیف‌کرد و ابوالحسن بصری‌کتابی درنقض‌کتاب شافی نوشت ،

سلاّر هم همین‌کتاب ردّبر ابوالحسن را بامر سید مرتضی تألیف داد واین خود نیز دلیلی متقن برجلالت‌علمی سلاّرمیباشد ۵- **المراسم العلوية والاحكام‌النبوية** درفقه‌که‌باده‌کتاب دیگر بنام جوامع‌الفقه چاپ شده‌است ۶- **المقنع في‌المذهب** . وفات سلاّر درششم ماه رمضان‌المبارك سال چهارصد وشصت وسوم ویا درماه صفر چهارصد و چهل وهشتم هجرت واقع و درقریهٔ خسروشاه نامی در چهار فرسخی تبریز مدفون شد ودر زبان اهالی محل در زمان ما ، بشیخ سالاّر معروف‌است (بتشدید لام) لقب وعنوان‌مشهوری صاحب‌ترجمهٔ که سلاّر (بروزن عطّار) میباشد معرّب لفظ سالار است‌که بپارسی امیر و رئیس‌کل را گویند. در امل‌الامل بهردو عنوان سالار و سلاّر مذکورش داشته وگوید‌که این دویمی مشهورتر است . در روضات‌الجنّات‌گوید : این لفظ بهرکدام از وجه مذکورکه باشد لفظی‌است عجمی وبمعنی امیر و رئیس و شریف میباشد و دراصطلاح اواخرسالاّرگفتن شایع‌تر است و ظاهرکلام بعضی از ارباب رجال و تراجم‌آنکه سالاّر یا سلاّر نام اصلی صاحب ترجمه میباشد نه لقب او ، وکیف‌کان . بعداز اتحاد قطعی مسمّی این اختلافات سهل و جای مداقه نیست ـ مشو احول مسمّی جز یکی نیست .

(ص۲۰۱ت و۱۵۰ هب و۴۹۶مس وکتب رجاليه)

سلامی

محمد بن عبدالله- یاعبیدالله‌بن‌محمدبن‌محمدبن‌یحیی، مخزومی، مکنّی بابوالحسن ، از مشاهیر شعرای عراق عرب واشعرایشان بود ، از احفاد ولید بن ولید بن مغیرهٔ مخزومی ، برادر خالد بن ولید میباشد بجهت انتساب بدارالسلام بغدادکه مولد ومنشأ وی‌بوده بسلامی معروف‌گردید ، ازکودکی‌بشعر گفتن‌آغازکرد و نخستین شعر او است‌که در ده سالگی در مکتب‌گفته است :

بدائع الحسن فيه مفترقة	**و اعين‌الناس فيه متفقة**
سهام الحاظه مفوقة	**فكل من رام لحظه رشقه**
قد كتب‌الحسن فوق و جنته	**هذا مليح وحق من خلقه**

درسنّ‌کودکی بموصل رفت ، با ابوعثمان خالدی و ابوالفرج ببغا و ابوالحسن تلعفری و دیگر مشایخ‌شعرا ملاقات‌کرد، براعت‌او باآن نوسالگی‌که داشته موجب‌حیرت وشگفت

ایشان‌گردید تاآنکه بسرقت شعریّه‌اش متّهم داشته و بنای امتحان و تجربه‌گذاشتند ، تمامی شعرا را دعوت و سلامی را نیز احضارکردند ، درآن‌حال ، بارانی شدیدآمد ، ژاله و تگرگ بسیاری باریدن‌گرفت بطوری‌که روی زمین از تگرگ مستورگردید ، خالدی درآنحال نارنجی‌راکه در دست داشته برروی ژاله‌انداخت، حاضرین‌را مخاطب داشت‌که‌آیا حاضر و مایل هستیدکه همین‌کیفیت حاصله از وقوع نارنج برروی ژاله و این منظره را وصف نمائیم پس سلامی فوراًگفت :

لله در الخالدی الاوحد الندب الخطیر
اهدی لماء المزن عند جموده نار السعیر
حتی اذا صدر العتاب الیه عن‌حر (حنق‌خ‌ل)الصدور
بعثت الیه بعذره عن خاطری ایدی السرور
لا تعذلوه فانه اهدی الخدود الی الثغور

همهٔ ایشان ازآن سوء ظن‌خود منصرف شدند و بفضل و حذاقت وی تصدیق‌آوردند مگر تلعفری‌که هم‌چنان برعنادش افزود و سلامی نیز هجوهای بسیاری درحق اوگفته است .
سلامی‌باصفهان نزدصاحب‌بن عبّاد رفت، قصیدهٔ بائیهٔ خودراکه این‌بیت‌ازابیات‌آن‌است:

تبسطنا علی الآثام لما رأینا العفو من ثمرالذنوب

خواند و مورد الطاف فوق‌العاده‌گردید . دراین‌کلام ، بقول مأمون عباسی اشاره و المام است‌که‌گفته‌است : **لو علم ارباب‌الجرائم تلذذی بالعفو لتقربوا الی بالذنوب** . ومدّتی در آنجا بوده و عاقبت حضور عضدالدوله را تصمیم داد ، صاحب نیز با احترام تمام بشیراز نزد عضدالدّوله اعزامش داشت و توصیه‌ای نیز بابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف‌که از وزرای وقت بوده نوشت ، اینک درشیراز ، در دربارآن سلطان‌علم دوست ومعارف‌پرور نیز مشمول عنایات ملوکانه‌گردید واز اشعار او است‌که درمدح سلطان‌گفته است :

تشبّهه المداح فی‌الباس والندی بمن لوراه کان اصغر خادم
ففی جیشه خمسون الفا کعنتر و امضی و فی‌خزانه الف حاتم

عضدالدّوله میگفته‌است، هرگاه‌که سلامیرا درمجلس‌خود میبینم ،گمان میکنم (عطارد که‌کوکب منشیان و اهل‌قلم است) ازفلک‌آمده وپیش‌من‌ایستاده‌است. سلامی **دیوان‌شعری**

هم دارد و قصیده‌ای در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته که به **قصیدهٔ سلامیه** معروف و مطلع آن این است : **سلام علی زمزم والصفا** الخ که ابویعلی محمد بن ابی‌القاسم حسن اقساسی این قصیده را شرح کرده‌است. طرز کلام ذریعة مشعر است بر اینکه تشیّع سلامی، محمد بن عبدالله مسلّم بوده و جای تردید نمیباشد و احتمال داده‌است که کتاب **الثار فی تاریخ خوار** نیز از او باشد باری سلامی روز پنجشنبه چهارم جمادی‌الاولی سال سیصد و نود و سوم هجرت درپنجاه و هفت سالگی درگذشت .

(ص ۳۵۰ ج ۴ و ۳ ج ۵ ذریعة و ۱۰۳ ج ۲ کا و ۲۵۵ ج ۲ ع و ۲۵۹۰ ج ۴ س)

سلامی

محمد بن ناصر بن محمد بن علی بن عمر- بغدادی ، کنیه‌اش ابوالفضل شهرتش بهمان سبب مذکور دربالا سلامی میباشد . ادیب وحافظ بغداد، ازمشاهیر حفّاظ و ادبا ، بسیار خوشنویس بوده فنون ادبیّه را ازخطیب تبریزی فراگرفت، ابوالفرج ابن‌الجوزی ودیگر اکابروقت از وی روایت‌می کنند. وی‌شب‌سه‌شنبه هیجدهم شعبان پانصد وپنجاهم‌هجرت دربغداد درگذشت ودرمقبرهٔ باب‌الحرب‌مدفون‌شد.

(ص ۶۳ ج ۲ کا و ۲۵۹۰ ج ۴ س)

سلاوی

احمد بن خالد بن حماد - ناصری سلاوی ، مکنّی بابوالعباس ، ملقّب بشهاب‌الدین، از افاصل اوائل قرن‌حاضر چهاردهم‌هجری مغرب زمین میباشدکه درعلم تاریخ شهرت داشته واز او است :

۱- **الاستقصاء لاخبار دول‌المغرب الاقصی** که درقاهره چاپ شده است ۲- **طلعة المشتری فی‌النسب الجعفری** . وی بسال هزار و سیصد و پانزدهم هجرت در شصت و پنج سالگی درگذشت .

سلاوی ، با فتح وتخفیف ، منسوب بشهر سلا است (بروزن عصا) وآن‌شهری‌است در اقصای مغرب زمین که بعدازآن آبادانی و معموره‌ای ، جز شهر کوچك غرنیطوف‌نامی نیست و این شهر غرنیطوف ، در ساحل دریا واقع وآخر معموره است .

(صد وص ۱۰۴۰ مط)

سلطان‌الادباء **حسن بن‌علی بن داود-** در باب کنی بعنوان **ابن‌داود** خواهدآمد .

سلطان بالادین **اویسی،** از عرفای نامی قرن سیزدهم هجرت میباشدکه بعد از وفات‌پدر، برمسند ارشاد نشست تا درجمادی‌الاخرهٔ سال هزار و دویست وچهل ویك هجرت درگذشت . غلام سرورهندی، درمادّهٔتاریخ وفات‌اوگوید:

چو سلطان ز دارالفنا بست رخت تـو تاریخ ترحیـل و توصیـل‌آن

ز**مخدوم‌سلطان‌عرفان** = ۱۲۴۱ بجو دگر **نامور شیخ‌بالا** = ۱۲۴۱ بخوان

(ص۳۸۹ ج۲خزینه)

سلطان‌البلغاء همان سلطان‌الادبای مذکور درفوق است .

سلطان پوری **ملاعبدالله -** ازاکابر علما وعرفا و فقرای هند میباشدکه دردفع کفر و بدعت اهتمام تمام بکار میبرد ودر اعلان کلمهٔ توحید و احیای سنّت نبویّه بسیار میکوشید ، در اوائل بمخدوم‌الملك معروف بـود و سه‌کتاب **عقیفة الانبیاء وکشف‌الغمة و منهاج‌الدین** وغیر اینها نیز از تـألیفات او میباشد . وی بسال هزار وشش هجری قمری ازطرف اکبر شاه هندی مسموم شد وغلام سرورهندی درتاریخ آن‌گوید :

از عبادت یـافت عبدالله خلـد رحـلت‌آن عابـد عـالی مکان

آفتاب فقرعبدالله = ۱۰۰۶ گـو نیزفرما**آفتاب عاشقان** = ۱۰۰۶

(ص۴۴۷ ج۱ خزینه)

سلطان‌الحکماء **حاج میرزا ابوالقاسم -** ازاطبّای درجه‌اوّل عهدناصرالدّین‌شاه قاجار و از اطبّای حاذق قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که درحضور شاه و طرف توجهات ملوکانـه بود . نسبت بشخص خودش تمامی جزئیّات قوانین حفظ‌الصحة را رعایت میکرد ، ساعات و دقائق خورد و خواب و کارهای خود را مضبوط میداشت، در دارالفنون‌تهران تدریس طبّ‌ایرانی می‌نمود وکتابی درآن‌موضوع بنام ناصرالملوك تألیف داده است . وی بسال هزار وسیصد وبیست ودویم هجری قمری در دیهی کلاك‌نام درنیم‌فرسخی کرج‌که ملك‌خودش بوده وفات‌یافت وهم‌درآنجا بخاك‌رفت.

(اطلاعات متفرقه)

سلطان الحکماء **سید احمد بن ابراهیم-** درضمن شرح حال نوه‌اش احمد بن محمد معصوم تحت عنوان نظام الدین خواهد آمد.

سلطان الحکماء **محمد بن محمد بن حسن-** بعنوان خواجه نصیر طوسی نگارش دادیم.

سلطان الحکماء **هبة‌الله بن صاعد-** بعنوان ابن التلمیذ در باب کنی خواهد آمد.

سلطان الخطاطین موافق آنچه ضمن تبریزی خواجه میرعلی اشاره نمودیم لقب مشهوری سلطان‌علی مشهدی ، خطّاط مشهور میباشد که تحت تربیت اظهر هروی بمقام علمی بس بلند رسید ، در فنون لغات عرب و رموز مصطلحات ادب مفتخر گردید ، پس اظهر اورا بتحصیل خط وا داشت و دائماً از راه نصیحت این شعر را میخواند :

درمشق کوتاهی مکن پیوسته ای‌سلطانعلی   در روزکن مشق‌خفی درشام‌کن مشق‌جلی

طولی نکشید که سلطانعلی در خوش‌نویسی طاق و حسن‌خط و اخلاق ستوده و کمالات و علوم متنوّعهٔ او شهرهٔ آفاق شد و بدربار شاه معارف‌خواه سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ه ق) و وزیر روشن ضمیرش امیرعلیشیر نوائی راه یافت و مشمول عنایات شاهانه و توجهات امیرانه گردید، همه روزه ، هنری‌تازه از نگارش مرقّعات و تذهیب‌کاری نفیس و رسامی برجسته وغیره از وی بروز میبافت و امرای دولت خرسند میگشتند .

گویند روزی شاه معظّم ، از حسن‌خط نستعلیق او درشگفت شد، بسیار تحسین کرده و فرمود که باید برای من، سنگ مزاری درنهایت زیبائی با ابدع خطوط جمیله مهیّا سازی ، سلطانعلی گفت با اینکه اوامر ملوکانه واجب‌الطاعة میباشد لکن این بنده هرگز راضی باین امر نیستم و عهده‌دار این خدمت نمیباشم ، شاه لختی ازگذشتگان و فنای انسانی و بباد رفتن حشمت ملوك گورکانی سخن‌گفت و اورا بنواخت تاآنکه تصمیم گرفت و با خطوط نسخ و رقاع و نستعلیق و نقوش مختلفه سنگی ساخت که جالب‌حیرت بینندگان‌شد و بیشتر موردانعامات‌آن شاه هنرپرور گردید. تمامی‌کتیبه‌های مساجدهرات و دیگرآثار خیریه‌که از بناهای این شاه و وزیر بوده‌اند با خط نستعلیق‌جلی‌سلطانعلی

میباشد وگویند هنوز درشصت و شش سالگی موی ریش وسرش سفید نشده بوده است و از اشعار او است:

ازین شکسته هرآنکس کند توقع مشق   سه‌چیزخواهم ازاوگرچه هست بس‌دشوار
اول مدادکه اندر سیاهی و جریان   بود چو بخت من وآب دیدهٔ خونبار
دوم قلم‌که چو مژگان من نباشد سست   سوم خطی چو خط عنبرین یار نگار

وفات سلطانعلی بسال نهصد و نوزدهم هجری قمری درهرات واقع شد ودرمشهد مقدس رضوی مدفون‌گردید . (ص ۱۵۸ پیدایش خط و خطاطان)

سلطان‌الشعراء **ابوالقاسم‌حسن‌بن محمد-** بعنوان فردوسی طوسی خواهدآمد .

سلطان‌الشعراء **رودکی بخارائی-** بهمین‌عنوان نگارش دادیم.

سلطان‌الطائفة دراصطلاح عرفا،گاهی جنید بغدادی سالف‌الترجمة راگویند.

سلطان‌العارفین بایزید بسطامی‌است‌که درباب‌کنی بعنوان‌ابویزیدخواهدآمد.

سلطان‌العلماء **سیدحسین بن میرزا رفیع‌الدین محمد بن امیرشجاع‌الدین محمود -** مرعشی،آملی‌الاصل ، اصفهانی‌المنشأ والموطن ، سلطان‌العلماء و علاءالدین‌اللّقب ، حسینی‌النّسب ،که نسب شریفش با بیست و نه واسطه بحضرت علی بن‌الحسین علیهما‌السلام موصول میشود وبجهت وزارت بعضی‌ازسلاطین صفویّه (چنانچه در ذیل مذکور میداریم) بخلیفةالسلطان نیز ملقّب بود . وی از اعاظم علمای امامیّه و محقّقی است عجیب‌الفکرة، تلمّذ عمدهٔ او از پدرش بوده وبا ملاخلیل‌قزوینی درحوزهٔ درس شیخ بهائی نیز حاضرگردیده است . در ایّام پدرش‌که وزیر شاه عباس ماضی بوده او نیز قریب به پنج سال بوزارت منصوب و درمهمّات امورکشوری بهردو مراجعه میشده است ، تقرّب او بمقامی رسیدکه بدامادی شاه مفتخر شد وفرزندان بسیاری ازدختر شاه سیدهٔ شریفه‌خان‌آقابیگم مرزوقش‌گردیدکه تماماً ازاصفیای فضلا و اتقیای‌علما بوده‌اند. بعدازشاه‌عباس‌ماضی‌دوسال‌هم درعهدشاه‌صفی‌سپس‌هشت‌سال وچندماه نیز درزمان‌شاه‌عباس ثانی بوزارت نایل ودرخلال‌این‌احوال دچار عزل ومسافرتها نیزگردید وعاقبت بمطالعهٔ

کتب علمیّه پرداخته و پاره‌ای تصنیفات‌که تماماً درکمال دقت و متانت میباشند موفق آمدکه ازآن‌جمله است:

۱- **آداب الحج** ۲- **انموزج العلوم** ۳- **توضیح الاخلاق**که تلخیص اخلاق ناصری خواجه نصیر طوسی است ۴- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۵- **حاشیه برحاشیهٔ خفری برشرح‌تجرید قوشچی** ۶- **حاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید** ۷- **حاشیهٔ شرح مختصر الاصول عضدی** ۸- **حاشیهٔ معالم** دراصول ۹- **حاشیهٔ‌مختلف‌علامه** ۱۰- **حاشیهٔ من‌لایحضره‌الفقیه** (بعضی از ابواب‌آن) وغیراینها . صاحب‌ترجمه بسال هزار وشصت وچهارم هجرت بهنگام‌مراجعت ازسفر فتح قندهار در اوقات وزارت شاه عباس ثانی دربلدهٔ اشرف از بلاد مازندران درشصت وچهار سالگی وفات یافت و جنازه‌اش بنجف‌الاشرف نقل‌گردید .

مخفی نماندکه پدر و اجداد و احفاد سلطان‌العلماء از خانواده‌های جلیلهٔ‌علمیّه و نوعاً اهل علم و دانش و تقوی وهنر بودند و چهار پسرکه ازدختر شاه داشته همه‌شان ازارباب فضل وکمال و ورع و تقوی و اکابر علما و دارای مقام اجتهاد و استنباط بشمار میرفتند ، بالخصوص میرزا ابراهیم از ایشان ، از افاضل زمان خود وخلیفهٔ سلطان شاه صفی ثانی و نایب مناب وی بود ، درفقه و اصول وحدیث و رجال و تفسیر وکلام وعلوم عربیّه مهارتی بسزا داشت ، عاقبت بزعم بعضی ، چشمهای اورا میل‌کشیدند ویا هردو چشمش را برآوردند وتمامی‌علوم مذکوره را درهمان‌حال‌نابینائی تحصیل‌کرده وبنوشتهٔ بعضی دیگر هردو چشمش ازسه سالگی نابینا بوده‌است و**حاشیهٔ شرح‌لمعه** و**حاشیهٔ‌مدارک** از تألیفات او میباشد. حواشی بسیاری نیز براکثرکتب فقه و اصول وعلوم مذکوره‌نوشته است و درسال هزار و نود و هشتم هجرت درشصت سالگی وفات یافت .

(ص ۱۵۰هب و ۱۹۵ت و بعض مواضع ذریعة وغیره)

سلطان‌العلماء **عبدالعزیز بن‌عبدالسلام بن ابی‌القاسم بن حسن بن محمدبن‌مهذب** - شافعی‌مصری دمشقی‌سلمی، ملقّب بعزّالدین، مکنّی‌بابومحمد، موصوف بشیخ‌الاسلام و سلطان‌العلماء ، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشد که فقه‌را از فخرالدین ابن‌عساکر و اصول را ازسیف‌الدین‌آمدی و نظائر وی وحدیث را از حافظ محمد بن ابی‌القاسم بن‌عساکر و دیگر اکابر فراگرفت ، زیاده بربیست‌سال

تدریس وفتوی و امامت وخطابت مصر وقاهره را متصدی بود، درنشر علم وانجام وظائف امر بمعروف و نهی‌از منکر اهتمام تمام بکار میبرد و نفوذ زیاد داشت ، شیخ زکی‌الدین منذری ، مفتی دیار مصر بعداز ورود او دیگر فتوی نمیداد بسال ششصد و شصتم هجرت (۶۶۰ﻫ قمری) درمصر وفات‌یافت. ملك ظاهر، ازدحام مردم راکه درتشییع‌جنازه‌داشتند دیده وگفت ، امروز امر سلطنت برمن استقرار یافت و ایمن از تزلزل‌گردیدم زیراکه اگر این‌شیخ درحیات خود این‌مردمرا برمن میشورانید در دم، ملك ازدست من میرفت و از تألیفات او است :

۱- **الاشارة الی‌الایجاز فی‌بعض انواع المجاز** که در استانبول چاپ شده است
۲- **حل‌الرموز و مفاتیح‌الکنوز در تصوف** ۳- **مسائل‌الطریقة فی‌علم‌الحقیقة** و این هردو نیز درقاهره چاپ شده است . (ص۱۶۴مط وغیره)

سلطان‌العلماء **محمد بن حسین-** بلخی‌المولد والمنشأ ملقّب به‌بهاءالدین ولد، پدر ملای رومی جلال‌الدین محمد بلخی ، بتصوّف رغبت تمام داشت بلکه از فضلا و مشایخ عرفا محسوب میشد ، از نجم‌الدین‌کبری اخذ فیض نموده و ازجملهٔ خلفای وی بوده است . پیش خوارزمشاه تقرّب داشت ودراثر نفوذ وشهرتی‌که پیداکرده بود مخالفین وی بسعایت او پرداخته و ازمردم بلخ نیزآزار دید ، ناچار با پسرش‌جلال‌الدین مهاجرت ببلاد رومکرد، درنیشابور با فریدالدین عطّار ملاقات‌نمود، در روم مورد عنایت ملوك سلجوقیّه شد و مریدان بسیاری بسرش‌گردآمدند پس مورد حسد اکابرگردید ودرآنجا نیزسعایتها درحق وی‌نمودند اینك باز مجبور بمهاجرت‌شد، نیز با پسرش ببغداد ومکّه وبلاد دیگر چندین سال مسافرتهاکرد، عاقبت بحسب دعوت سلطان علاءالدین‌کیقباد دوازدهمین سلجوقیان (۶۱۷-۶۳۴ﻫ)که ازملوك دانش‌پرور بوده بقونیه مقرّ حکومت او رفت ، درآنجا اقامت‌گزید و بارشاد مردم و نشر علوم و فضائل پرداخت و علاءالدین نسبت باو ارادتی‌کامل بهم رسانید تا درسال ششصد وبیست وهشتم یا سی و یکم هجری قمری درگذشت . (ص ۵۱ ج ۴ فع و۱۴۱۲ ج۲س وغیره)

سلطان‌العلماء

سید محمد بن سید دلدار علی- تقوی نصیرآبادی لکهنوی ، از اکابر علمای امامیهٔ هندوستان میباشدکه فقیه، متکلّم حکیم ، لطیف‌المعاشرة ، حسن‌المحاضرة ، نیکوتحریر، فصیح‌التقریر وفضل او مسلّم برنا و پیر بود . بپدر خود و دیگر اکابر وقت تلمّذ نمود ، در نوزده سالگی بمراتب عالیهٔ علمیه ارتقاء یافت وپدرش اجازهٔ مفصلی درحق‌او نوشته است . بعداز فوت پدر، ریاست‌مذهبی امامیهٔ درآن دیار بدو منتهی شد ودرعهد سلطان ابوالمظفّر مصلح‌الدین محمد، امجد علی‌شاه وپسرش محمد، واجد علی‌شاه قضاوت مطلقهٔ‌آن‌نواحی بدو مفوض‌گردید، هرگز مخالفت فتوی او نکرده و احکام‌کشوری را باآنها تطبیق مینمودند. صاحب جواهر نیز بکمالات او اذعان داشته و بسیارش میستوده است واز مصنّفات او است :

۱- **احیاءالاجتهاد** دراصول‌فقه ۲- **اصل‌آلاصول فی‌الردعلی‌الاخباریین** ۳- **البارقة الضیغمیة‌فی‌اثبات‌المتعة**(المتعتین خ‌ل) ۴- **البرق‌الخاطف** ۵- **البشارة‌المحمدیة** ۶- **البضاعة المزجاة** درکلام ۷- **البوارق الموبقة الامامة** ۸- **ثمرة‌الخلافة**که فارسی و طبع شده است ۹- **السبع المثانی** ۱۰- **سم‌الفار** ۱۱- **السیف‌الماسح فی‌اثبات مسح‌الرجلین** ۱۲- **شرح زبدة‌الاصول** شیخ بهائی ۱۳- **الصمصام القاطع فی‌الرد علی‌العامة** ۱۴- **العجالة النافعة فی‌الکلام** ۱۵- **کشف‌الغطاء** ۱۶- **گوهرشاهوار** در فضل ائمهٔ اطهار ع وغیر اینها .

سلطان‌العلماء ، روز دوازدهم ربیع‌الاول سال هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجری قمری در هشتاد و پنج سالگی در لکهنو وفات یافت و جملهٔ **مات مجتهدالعصر**=۱۲۸۴ مادّهٔ تاریخ وفات او است . **(ص ۵۲ ج۱عه ومواضع متفرقه ازذریعة)**

سلطان‌العلماء

سلطان محمد - قایینی ، معروف بسلطان‌العلماء ، ازاکابر علمای امامیه میباشدکه فقیه حکیم محدّث بود، شیخ‌عبدالنبی‌قزوینی از معاصرین سید بحرالعلوم (متوفی بسال ۱۲۱۲ﻫ قمری) درتتمیم امل‌الامل ، با زهد و سخاوت و شجاعت وکثرت علم موصوفش داشته است . ازکلماتش برمیآیدکه زمان خود اورا درك نکرده و لکن اولاد اوراکه از اشراف بلد خودشان بوده‌اند درك نمود و از اینجا معلوم می‌شودکه سلطان محمد از علمای اواسط قرن دوازدهم هجرت بوده است ،

لکن زمان وفات بدست نیامد و از تألیفات او است :

۱- الامامة درحدود هفتادهزار بیت **۲- حاشیهٔ شرح تجوید قوشچی** تاآخر مبحث طبیعیات درحدود سه هزار بیت و پسرش قطب‌الدین محمد بن سلطان محمد هم مؤلف رسالهٔ **معرفةالتقویم** است . (مواضع متفرقه از ذریعة)

سلطانعلی‌شاه لقب سلطان محمد جنابدی‌است که بهمین عنوان جنابدی‌مذکور شده است .

سلطان‌القراء **شیخ عبدالرحیم بن شیخ ابوالقاسم** - قاری تبریزی، ازاکابرقرّاء نامی زمان خود میباشدکه درعلم تجوید و قرائت قرآن ، وحید عصر ومایهٔ افتخار آذربایجانیها واستاد کلّ بود ، اغلب علما وفضلای‌آن‌دیار در علم تجوید از حضورش استفاده میکردند، تاآخرعمر، هرسال درایّام ماه مبارك رمضان صبح زود از خانهٔ خود بمسجدجامع‌مدرسهٔ طالبیّهٔ تبریز (که مسافت‌بسیاری‌زا لازم‌دارد)می‌آمد وتا وقت ظهر بتعلیم قرائت‌قرآن‌مجید می‌پرداخت وجمعی کثیر نیزازهرطبقه، از هر نقطهٔ‌آن شهر حاضر می‌شدند .

عکس آقاشیخ‌عبدالرحیم‌سلطان‌القراءتبریزی‌شماره -۱

آقا میرزا فرج‌الله تبریزی‌که ازعلمای طراز اوّل وقت‌خود بوده وبعضی دیگر از اجلاّی وقت نیز درعلم‌شریف تجوید از تلامذهٔ او بوده‌اند . علاوه برمراتب مذکوره بسیار یکرو ویك پهلو، ظاهرش مثل‌باطن، جلوتش مانند خلوت و مبغض تزویر و ریا و اهل‌آن بود ، بهمین جهت بعضی از مبتلایان این مرض روحی دین‌سوز مذهب‌سوز (که ارکان‌اسلام دراثرآن از صدر اوّل تاحال دررعشه

و تزلزل است) درباطن بنظر رقابتش میدیدند ، این رشته سر دراز دارد . ازآثارقلمی سلطان‌القراء است :

۱- **حاشیهٔ مقدمهٔ جزری** ۲- **الدر المنثور** بعربی درعلم تجوید. وی شب نوزدهم ماه مبارك رمضان هزار و سیصد و سی وشش هجری قمری درحدود هشتاد ویك سالگی درتبریز وفات‌یافت وبموجب وصیّتش دردامنهٔ کوه‌سرخاب (که سمت‌شمالی‌آن‌شهراست) درمحلی‌که معروف بصفةالصفا ودر زمان قدیم مصلّی‌آن شهر بوده مدفون‌گردید .

(اطلاعات متفرقه)

سلطان‌القراء **سید محمود بن سید محمد بن مهدی بن عبدالفتاح** - علوی‌فاطمی حسنی حسینی ، قاری حافظ تبریزی ، از علمای تجویدبوده و آبا و اجداد او تماماً قاری و حافظ بوده‌اند ، بواسطهٔ ایشان قرائت عاصم راکه اتقن قرائات متداوله است از خود عاصم روایت میکند چنانچه هرپسر از پدر خود روایت مینماید تا بعاصم برسد وسید محمود تألیفاتی دارد :

۱- **التحفة‌المحمدیة فی‌تجوید‌القرآن** که بسال ۱۲۸۸ه ق از تألیف‌آن فارغ و در یکصد ودوازده صفحه درتهران چاپ شده است ۲- **جواهرالقرآن** بعربی، باز درتجوید که بنام ناصرالدین شاه قاجار تألیف وبیك مقدمه و دوازده باب ویك‌خاتمه مشتمل‌است و درخاتمه ، سند قرائت خودرا تا بعاصم مذکور داشته بعدازآن ، محض‌استفادهٔ‌عموم، کتاب دیگری بپارسی بهمان ترتیب جواهرالقرآن در سال ۱۲۸۷ه تألیف داده وآن را **حل‌الجواهر** نام‌کرده وهم در این سال خود جواهرالقرآن در متن و حل‌الجواهر هم در حاشیهٔ‌آن چاپ شده است ۳- **خزائن‌القرآن** ۴- **کفایة‌الحفاظ** که در سال ۱۲۹۷ه قمری تألیف و طبع شده است وسال وفات بدست نیامد . (ذریعة وخودکتاب تحفهٔ محمدیه)

سلطان‌المتألهین **احمد بن محمد بن احمد** - بعنوان علاءالدوله خواهدآمد .

سلطان‌المتکلمین **حاج شیخ محمد بن ملااسمعیل بن عبدالعظیم بن محمدباقر** - واعظ‌کجوری ، نزیل تهران ، ملقّب بسلطان‌المتکلمین که

از تألیفات او است :

۱- **بشارات‌الامة فی‌موالید الائمة** ۲- **تاریخ ام‌المصائب زینب بنت امیرالمؤمنین‌ع.**

وی درچهاردهم شعبان ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ه قمری درگذشت .

(مواضع متفرقه از ذریعة)

سلطان محمد **بن مولی حیدر** - بعنوان جنابدی مذکور شد.

سلطان محمد **خندان** - خطاطی‌است مشهوراز شاگردان‌سلطانعلی‌قبلة‌الکتاب آتی‌الترجمة که‌با‌لطف‌طبع‌موصوف‌بود، درهرات بکتابت‌نسخ شریفه‌اهتمام‌تمام وحسن‌خط فوق‌العاده داشت. وی درسال‌نهصد وپنجاهم‌هجرت‌درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

سلطان‌المفسرین **عبدالله‌بن عباس**- بعنوان ابن‌عبّاس درباب‌کنی خواهدآمد .

سلطان ولد **احمد** - پسر جلال‌الدین ملاّی رومی ، ملقّب ببهاءالدین ، معروف‌بسلطان ولد، عالم‌فاضل‌عاقل‌ازمحقّقین عرفا وصوفیّه بود ، درضمن بهاءالدین ولد ، مجملی ازشرح حال‌او مذکور شد ودراینجا نیزگوئیم‌که که سلطان ولد صاحب سجاده و خلیفهٔ پدر خود مولوی بود ، علوم ظاهری و باطنی را از وی اخذکرد ، ازشمس‌تبریزی‌که مرشد مولوی است واز پدرزن‌خود شیخ‌صلاح‌الدین فریدون زرکوب وازشیخ حسام‌الدین چلبی حسن‌بن محمدکه علی‌الترتیب خلیفهٔ‌مولوی بودند فوائدبسیاری راجع بفنون طریقت تحصیل‌نمود، درعرفان بمقامی بس‌بلند رسید. پدرش میگفت‌که‌آمدن من در دنیا بجهت ظهور تو بود و این سخنان اقوال من میباشد وتو فعل من هستی . وقتی پدرش اورا برای استدعای حضور شمس‌تبریزی (که ازخوف معاندین بدمشق رفته بود) نزد او فرستاد، شمس نیز اجابت‌کرد، دراثنای راه چندانکه اصرار میکرد سلطان ولد سوار نمیشد وتمامی‌آن مسافت را ازدمشق تا قونیه با پای‌پیاده در رکاب شمس میپیمود . شمس بمولوی‌گفت : ما سِرّی داشتیم و سَری، سِرّ خود را در راه تو، بیك پسرت دادیم سَر خود را نیز بپسر دیگرت خواهیم داد ، موافق‌آنچه درشرح‌حال شمس‌تبریزی اشاره خواهدشد، عاقبت بزعم‌بعضی، دردست علاءالدین محمد

پسر دیگر مولوی مقتول شد. سلطان ولد ذوقی عارفانه وقریحهٔ شاعرانهٔ بکمال داشت، بعضی ازآثار او درضمن‌ترجمهٔ بهاءالدین ولد مذکور وبلغت وشعر ترکی نیزآشنا بود، یکی از عوامل انتشار ادبیّات ایران درترکیه و از بانیان ادبیّات عثمانی میباشد . **مثنوی ولدنامهٔ** او مدتها سرمشق ایشان بوده واز اشعار سلطان ولد است:

تا تو در خود صفات حق بینی — در صفتهاش ذات او بینی
هم چو عطّارکو ، ز هرانبار — آورد در دکان و در بازار
گرچه در طبله‌ها بود اندك — عاقلی هان بدانـدآن بی‌شك
هست دکان حق تن انسان — انـدرونش صفـات الـرّحمن
پس‌تودرخود ببین صفات خدا — گرچه انـدك بود بدان ز صفا
کزچه‌سان‌است‌آن صفات‌ضمیر — سیرکن زین قلیل سوی‌کثیر
زین صفات قلیله رو سوی‌اصل — مکن‌اندر میان هردو توفصل

مخفی‌نماند : بنا برنسخه‌ای‌که نزد این‌نگارنده از ریاض‌العارفین هست نام سلطان ولد، محمد بوده برخلاف اکثرکتب تراجم‌که احمد نوشته‌اند ، لکن نسخهٔ ریاض‌کثیرالغلط ودور نیست‌که این نیزیکی‌از اغلاط‌آن‌باشد خصوصاً محمد نام داشتن‌برادرش‌علاءالدین نیز یکی از قرائن صحت احمد بودن نام او است . سلطان ولد ، بسال ششصد و بیست و سوم درشهر لارنده‌که یکی از مراکز حکومت سلجوقیان درآسیای صغیر بوده متولد شد و شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازدهم هجرت درقونیه وفات یافت و درمقبرهٔ پدرش‌مولوی‌مدفون‌گردید وجملهٔ **رکن‌العارفین** =۷۱۲ و**قطب معلی سلطان‌الکریم**=۷۱۲ مادّهٔ تاریخ وفات او است و رجوع ببهاءالدین ولد هم نمایند.

(ص ۲۸۳ ج ۲ خه و ۱۳۵ ض وغیره)

سلف با دوفتحه ، درمعنی اصطلاحیآن رجوع بخلف نمایند .

سلفی[1]

سلفی **ابراهیم بن عمر بن ابراهیم بن خلیل** - خلیلی، مشهور بجعبری، مکنّی بابواسحق و ابن‌السراج، در بغداد لقب‌تقی‌الدّین داشته و درمواضع دیگر ملقّب ببرهان‌الدین بود ، از علمای شافعیّهٔ قرن هشتم‌هجری‌میباشد که بسیار ذکی ، جلیل‌القدر ،کثیرالعلم ، با وقار و سکینه بوده و ازتألیفات او است :
۱- تلخیص‌کتاب اسباب‌النزول واحدی ۲- دیوان شعر که در مصر چاپ شده است **۳- شرح قصیدهٔ شاطبیه** وغیراینهاکه درحدیث و اصول و تاریخ و قرائت و فنون عربیّه مصنّفات‌بسیاری دارد ودرماه رمضان هفتصد وسی ودوم یا سوم هجرت در زیاده ازهشتاد سالگی درگذشت. مخفی نماندکه‌گاهی صاحب ترجمه را به‌بقائی یا بقاعی نیزموصوف دارند لکن اشتباه اسمی شده و این دوصفت از اوصاف ابراهیم بن عمر دیگر است‌که بعنوان برهان‌الدین نگارش یافته است . نیز ناگفته نماندکه صاحب ترجمهٔ خود را محض بجهت انتساب طریقهٔ سلف وپیشینیان سلفی می‌نوشته است (بفتح سین ولام) . در روضات‌گوید ظاهرآن است‌که او از احفاد سلفی احمد (مذکور در ذیل) بوده و سلفی گفتن او نیز مثل احمد بجهت‌انتساب بسلفه است یعنی‌خود ابراهیم سلفی ازحقیقت این نسبت بی‌اطّلاع بوده است. (ص۱۸۱۷ج۳س‌وسطر۱۹ص۸۲ت‌وغیره)

سلفی **احمدبن محمدبن احمدبن محمدبن‌ابراهیم**- سلفه انصاریّ‌القبیلة، شافعیّ‌المذهب ، صدرالدّین‌اللّقب ، ابوطاهرالکنیة، اصفهانی الولادة ، سلفیّ‌الشهرة، فقیه محدّث حافظ ، بلکه ازمشاهیر حفّاظ بود. برای‌فراگرفتن حدیث، باکثر بلاد سیاحت‌هاکرده واکثرمشایخ حدیث‌را دیده لغت‌را از خطیب‌تبریزی

۱- **سلفی** -گاهی با دوفتحه ، منسوب بپیشینیان راگویند و زمانی بکسر اول و فتح ثانی، منسوب بسلفه را اطلاق می‌کنندکه بهمان‌حرکه معرب سه‌لبه است وآن شخصی را گویند که یك لب او شکافته شده و مثل دولب باشد و بهردو معنی اشاره خواهد شد .

سالف‌الترجمة و فقه را ازکیاالهراسی‌آتی‌الترجمة فراگرفت ، ابوالحسن علی بن سلّار، وزیر ظافر صاحب مصر از ملوك فاطمیّه ، بسال ۵۴۶ﻫ قمری مدرسه‌ای در اسکندریّه برای او تأسیس داده و مدرّسی‌آن را بعهدهٔ وی موکول داشت وکتـاب **الاربعین البلدانیة** درحدیث از تألیفات او است . صاحب ترجمة در پنجم ربیع‌الاول پانصد و هفتاد و شش هجری قمری درسرحدّ اسکندریّة درگذشت. سلفی‌گفتن او بجهت انتساب بجدّعالیش ابراهیم ، ملقّب بسلفه بوده‌که درفوق مذکور داشتیم . اینکه نام صاحب ترجمه را در قاموس‌الاعلام محمد نوشته سهو است. (ص ۸۲ت و۳۲۹ ج۱کا و ۲۶۰۴ ج۴س)

سلمان **فارسی،** ازموالی حضرت رسالت ص و اوّل ارکان‌اربعه میباشدکه دارای علم ظاهر و باطن و دانای اسم اعظم ، بحری بوده زخار و بی‌پایان. ازکثرت تقرّبی‌که نسبت بآن حضرت وخانوادهٔ عصمت و طهارت داشته علاوه براوصاف فوق‌الغایة دربسیاری ازآثار دینیّه از اهل‌بیت رسالت معدود است . بالجملة مقامات جلیلهٔ وی غیرمحدود وکرامات وی بیشمار و خـارج از قدرت قلم و رقم بوده و کتاب بزرگ مستقلی را لازم دارد ومقصود دراینجا فقط توجه‌کامل بمعنی سلمان ثانی و مقدمهٔ ذکرآن است.

سلمان‌ثانی **محمد بن ابراهیم** - نیشابوری بعنوان عطّار خواهدآمد .

سلمانی لقب جنادة بن حریث، عبیده وغیرهما میباشد وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است.

سلمی با دوفتحه ، منسوب بسلمة وبضمّ اوّل منسوب بسلیمان‌بن‌منصور میباشد ودراصلاح رجالی ، لقب اشجع ، اخنس ، اساف وغیره بوده و رجوع بدان علم شود .

سلمی **احمد بن محمد** - در باب‌کنی بعنوان ابن‌الوتار خواهدآمد .

سلمی **اسمعیل‌بن‌نجید** - بعنوان ابوعمرو خواهدآمد .

سلمی **محمد بن حسین بن محمد بن موسی** - محدّث حافظ، عارف صوفی، نیشابوری سلمی، مکنّی بابوعبدالرحمن، از اکابر عرفا وارباب طریقت میباشدکه مرید شیخ ابوالقاسم نصیرآبادی بود ، در نیشابور بارشاد عباد اشتغال داشت ، با فنون فضائل مشهور وکتاب **تفسیرحقائق وطبقات مشایخ** از تألیفات وی میباشد و شیخ ابوسعید ابوالخیر بخدمت وی رسیده است . در شعبان سال چهارصد و دوازدهم هجرت درعهد سلطان محمودغزنوی درگذشت. جملهٔ **پیر منعم** =۴۱۲ و**محمد بن حسین سلمی** = ۴۱۲ مادّهٔ تاریخ او است . (ص۵۱۵ج۲مه و۲۵۱ج۲خه)

سلولی بفتح اوّل ، لقب احمد بن علی قمی معروف بشقران ، بدل بن سلمة، حسین بن‌مخارق، حضین بن مخارق وجمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول برجال است .

سلیطی
سلیقی
سلیمانی
اوّلی لقب سجّاد سلیطی ، دویمی لقب حسن بن مهدی، سومی لقب احمد بن اسمعیل هرسه مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شریف نمایند .

سلیمانیه عنوان یکی ازشعب زیدیه‌است که‌درتحت‌همین‌عنوان‌نگارش‌دادیم.

سلیمی **حسن** - از شعرای قرن نهم هجری ایرانی میباشدکه دارای طبع سلیم ودراصل ازاهالی تون‌بود، درسبزوار اقامت‌گزیده و نخست شغـل تحصیل‌داری داشت ، روزی مرسومی دولتی را از زنی مطالبه نمود ، زن فریـاد برآوردکه بحکم کـدام شرع و دیانت ازمن مطالبه می‌کنی‌گفت بامر فخرالدین وزیر ، زن‌گفت فردای قیامت نیز موقع تظلّم من این عـذر را می‌توانی‌گفت یانه ؟ حسن بغایت متأثر شد ، مورد عنایت الهی‌گشت ، قلم ظلمه را شکسته و همان دم ازته دل توبه‌کرد، تاآخر بهمان توبه ثابت ماند ، بزیارت مکّه و حضرات معصومین ع مشرّف‌گردید، در توحید ومناجات ومناقب‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع‌اشعار بسیاری‌سروده وازمناجاتهای‌اواست:

الهـی بـاعزاز آن پنج تـن   نبی و ولی ودوفرزنـد و زن

برآری بفضل تو ای کردگار — که در دین ودنیا مرا پنج کار
یکی حاجتم را نمانی بکس — برآرندهٔ آن تو باشی و بس
دوم روزی من ز جایی رسان — که منّت نباید کشید از کسان
سیم چون بمرگم اشارت بود — به اَلّاتَخافُوا بشارت بود
چهارم چنانم سپاری بخاك — کز آلودگی گشته باشیم پاك
بپنجم چو تن بگسلاند کفن — رسانی تنم را بدان پنج تن

سلیمی درا ثنای مسافرت مشهد مقدّس رضوی ، بسال هشتصد وپنجاه وچهارم هجری در جهاندار فوت شد و جنازه‌اش را بسبزوار نقل دادند. (ص۲۱۲ سفینه)

سماءالدین از اکابر عرفای سهروردیهٔ هند میباشدکه علوم ظاهری و باطنی را جامع وبه بسیار اندکی قانع بود، درآخرعمر نابینا شد باز قوهٔ باصره‌اش بفضل خداوندی بدون معالجه صحت یافت ،کرامات بسیاری بدو منسوب وکتاب **مفتاح‌الاسرار** ازتألیفات‌او است. وی درهفدهم جمادی‌الاولی نهصد ویك‌ازهجرت دردهلی وفات‌یافت وهریك‌ازسه‌لفظ **قضا** = ۹۰۱ **وعارف متقی**= ۹۰۱ **مهتاب‌جنت**= ۹۰۱ مادّهٔ تاریخ او است . (ص۷۴ج۲خه)

سمائی تخلّص شعری دوتن ازشعرای‌ایرانی میباشدکه یکی ملازم‌دربار سلطان سنجر (اواسط قرن ششم هجرت) بوده واز او است :

باکه‌گویم راز چون محرم نماند — میزیم با درد چون مرهم نماند
بود باقی درگل شادی نمی — لیك در ایّام ما آن هم نماند

دیگری درکحّالی نیز مهارت داشته واز شعرای عهد صفویّه بود ودرسال یك‌هزار ویك از هجرت درگذشته واز او است :

ز بیباکی دم شمشیرآن بدمست میبوسم — اجل راگرد میگردم بلارا دست‌میبوسم

اسم و مشخّص دیگری از هیچ‌کدام بدست نیامد. (ص ۲۶۲۶ ج۴س)

سماکی **سید محمد بن‌حسن**- حسینی‌یاحسنی‌استرابادی،ملقّب بفخرالدین، از اکابر علمای اوائل قرن یازدهم ویا اواخر قرن دهم هجرت

میباشدکه متبحّر و نقّاد واستاد میرداماد (متوفی بسال۱۰۴۱ه قمری=غما) واز اهالی استراباد بود ، بنوشتهٔ بعضی فخرالدین نامش بوده ومحمد بن حسن پدرش میباشد.
(ص ۱۵۱ هب وغیره)

سمان بروزن‌عطّار ، بمعنی روغن‌فروش ودراصطلاح‌رجالی‌لقب‌اسمعیل بن علی ، اسمعیل بن شعیب ، سعید بن عبدالرحمن و جمعی دیگر بوده و شرح حال ایشان درآن علم است وفقط شرح‌حال اسمعیل بن علی را در باب‌کنی ، بعنوان ابن‌السّمّان و شرح حال عثمان بن سعید سمّان را نیز بعنوان عمری نگارش خواهیم داد .

سماوی[1]

سماوی **شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ عبدالرسول بن شیخ سعد** - نجفی سماوی ، عالم فاضل کامل متقی ، از علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت‌که درسماوه اقامت داشت و درسال هزار و سیصد و بیست ویك هجری وفات‌یافت . ازآثار او است: **کشف‌الغوامض فی‌الفرائض**که شرح‌فرائض‌کتاب‌شرایع‌است.
(ص ۴۷۵ ج۱۰ عن)

سماوی **شیخ محمد بن شیخ محمد طاهر بن شیخ حبیب** - نجفی سماوی، عالم فاضل کامل شاعر ماهر ادیب لغوی تاریخی ریاضی معقولی منقولی ، از علمای عصر حاضر ماکه در لغت و فنون ادبیّه و انساب و اخبار سلف و وقایع تاریخیّه خبیر و درفنون شعریّه بصیر میباشد . صاحب ترجمة در بیست و هفتم ذی‌حجهٔ سال هزار و دویست و نود و دوم هجری قمری در بلدهٔ سماوه از حوالی‌کوفه متولد شد ، درحدود دوازده سالگی مبادی ومقدمات و ریاضیّات را از اساتید وقت‌اخذ نمود ، فقه و اصول را نیز سطحاً و خارجاً ازآقا رضا همدانی ، شیخ محمد طه نجف ،

۱- **سماوی** - ظاهراً منسوب بسماوه میباشدکه بلده‌ایست درحوالی‌کوفه ، نیز‌بنوشتهٔ مراصد بادیه‌ایست مستوی ومسطح و بی‌سنگ مابین شام وکوفه ، نیزآبی است درآن بادیه ودر اینجا بعضی از منسوبین‌آن را (سماوی) تذکر میدهیم .

شیخ‌حسن مامقانی، شریعت اصفهانی و دیگر اکابر وقت‌که شرح‌حال اکثر ایشان دراین‌مختصر نگارش یافته فراگرفت وباجازهٔ چندتن ازایشان مفتخرشد. در سال ۱۳۳۰ه‍ ق= **غشل** بعضویت مجلس ولایت خاص در بغداد منتخب و بفاصلهٔ پنج سال بقضاوت نجف منصوب‌گردید ، پس‌از چند سالی باز ببغداد منتقل وده سال دیگر بین‌القضاء والتمییز الشرعی درآنجا بود بازهم بقضاوت نجف معین و بفاصلهٔ یکسال استعفا داد وتا حال‌که سال هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت است در قید حیات و مشغول



عکس آقای شیخ‌محمدسماوی‌شماره ۲-

تألیف واستنساخ وانجام وظائف دینیهٔ علمیه میباشد. **جَزاهُ‌اللهُ‌عَنِ‌الاِسْلامِ خَیْرَالْجَزاءِ .**
هریك از تألیفات طریفه وآثار قلمی متنوعهٔ او حاکی ازکمالات شامخه و مراتب عالیهٔ علمیه‌اش میباشد :

۱- **ابصارالعین فی‌احوال انصارالحسین ع** که درنجف‌چاپ‌شده‌است ۲- **اجتماع‌الشمل بعلم‌الرمل** ۳- ارجوزه‌ای در اصول فقه‌که نامش **مناهج الوصول الی علم‌الاصول** است ۴- ارجوزه‌ای درتاریخ معصومین ع‌که نامش **ملحةالامة الی‌لمحةالائمة ع** است ۵- ارجوزه‌ای درخط‌که‌نامش **نظم‌السمط فی‌علم‌الخط** است ۶- ارجوزه‌ای درصرف‌که‌نامش **الترصیف‌فی‌التصریف** است ۷- ارجوزه‌ای درفلسفهٔ عالیه‌که نامش **مشارق‌الشمسین فی‌الطبیعی والالهی** واول‌آن این است: **یامبدع‌العقول‌والنفوس‌وفاطر المعقول‌والمحسوس‌اطلق‌لی‌العقل‌بطرق‌الفکر، لیرتقی‌حمدی به و شکری** ۸- **البلغة فی‌البلاغة** ۹- **بلوغ‌الامة فی‌تاریخ‌النبی ص والائمة ع** که منظومه و یکصد و بیست بیت است ۱۰- **تاریخ سامراء** که همان **مسائح‌السراء** مذکور در ذیل است ۱۱- **تاریخ‌کاظمین** که درذیل بنام **صداالفؤاد** مذکور است ۱۲- **تخمیس‌السبع العلویات لابن ابی‌الحدید** ۱۳- **الترصیف فی‌التصریف** که بنام ارجوزه مذکور شد ۱۴- **ثمرةالشجرة** ۱۵- **ریاض الازهار فی‌النبی والائمة الاطهار** که مجموعهٔ شعری است ۱۶- **ریاض‌الجنان المشحون باللؤلؤ والمرجان** که بمنزلهٔ‌کشکول است ۱۷- **سناالآفاق فی‌الاوفاق** ۱۸- **شجرة الریاض‌فی‌مدح‌النبی‌الفیاض** که با ثمرةالشجرهٔ مذکور دریکجا چاپ‌شده‌است ۱۹- **صداالفؤاد فی‌تاریخ بلدالکاظم والجواد ع** که منظومه وحاوی‌یکهزار وصد وبیست‌بیت‌است ۲۰- **الطلیعة الی شعراءالشیعة** ۲۱- **ظرافةالاحلام فی‌من‌رأی احدالمعصومین ع و نظم‌الشعر فی‌المنام**

۲۲- عنوان‌الشرف فی‌تاریخ نجف که منظومه‌ایست یکهزار و پانصد بیتی **۲۳- غنیة‌الطلاب فی‌الاسطرلاب ۲۴- فرائدالاسلاک فی‌الافلاک ۲۵- الکواکب‌السماویة** که بسال ۱۳۶۰ھ قمری **غشس** در نجف چاپ شده است **۲۶- مسائح‌السراء فی‌تاریخ سامراء ۲۷- مشارق‌الشمسین** که بعنوان ارجوزهٔ فلسفه مذکور شد **۲۸- ملتقطات‌الصحو فی‌النحو ۲۹- ملحة‌الامة** که بعنوان ارجوزه ذکر شد **۳۰- مناهج‌الوصول الی علم‌الاصول** که همان ارجوزهٔ اصول فقه مذکور در فوق است **۳۱- نظم‌السمط فی‌علم‌الخط** که همان ارجوزهٔ خط مذکور در فوق است وغیر اینها.
(دیباچهٔ کتاب کواکب سماویهٔ مذکور واطلاعات متفرقه)

سماهیج[1]

سماهیجی

شیخ عبدالله بن حاج صالح بن‌جمعة - بن شعبان بن علی بن احد بن ناصر بن محمد بن عبدالله بحرانی سماهیجی ، ازاکابرعلمای امامیهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه عالمی بوده عامل عابد زاهد متقی محدّث صالح سخی وکریم‌الطبع، ازتلامذهٔ محقّق بحرانی‌آتی‌الترجمة وازمشایخ بعض مشایخ‌صاحب حدائق شیخ یوسف بحرانی . صاحب حدائق ، بنقل روضات‌الجنّات در لؤلؤةالبحرین گویدکه شیخ عبدالله ، اخباری صرف بوده وتشنیعات بسیاری برمجتهدین دارد برخلاف پدرم (شیخ احمد)که مجتهد صرف بوده وتشنیعات بسیاری براخباریّین واردآورده‌است ودو رساله دراین موضوع در ردّ شیخ عبدالله مذکور تألیف داده پس‌خود صاحب‌حدائق بعد از این جمله موافق‌آنچه در مقدمات‌کتاب حدائق و درکتاب درر نجفیّه‌گفته است گویدکه طریق حقّ، سدّ این‌باب وپرده‌کشی روی این‌اختلافات است‌که مفاسدآن واضح وآشکار بوده و برهیچ عاقلی پوشیده نمیباشد. شیخ عبدالله درامر بمعروف و نهی‌ازمنکر و انجام وظائف دینیّه اهتمام تمام داشت وتمامی اوقات او درمطالعه وتدریس وتصنیف مصروف میشده و بعضی از مصنّفات اورا می‌نگارد :

۱- **سماهیج** - بروزن سرازیر، دیهی است در طرف بحرین و هم جزیره‌ایست مابین عمان و بحرین . موافق‌آنچه در روضات از لؤلؤةالبحرین نقل‌کرده دیهی است درسمت شرقی جزیرهٔ‌کوچکی‌که در جنب جزیرهٔ اول از بلاد بحرین است و دراینجا بعضی از منسوبین‌آنرا (سماهیجی) تذکر میدهد .

۱- اباحة اكل الحلال المختلط بالحرام بالشبهة الغير المحصورة ۲- اثبات اللذة العقلية ۳- اجبار الزوج على الانفاق ومع العجز على الطلاق ۴- احكام النواصب ۵- ارجوزة الرجال که نامش **تحفة الرجال و زبدة المقال** و ارجوزهٔ طویلی است در علم رجال **۶- ارشاد ذهن النبیه الی (فی) شرح اسائید من لایحضره الفقیه ۷- اسالة الدمعة من عین المانع من الجمعة** که در رد فاضل هندی‌است **۸- البلغة الصافیة والتحفة الوافیة فی احوال الرجال ۹- التحریر لمسائل الدیباج والحریر ۱۰- تحفة الرجال** که بنام ارجوزه مذکور شد **۱۱- ثبات قلب السائل فی جواب التسع من المسائل** که جواب نه سؤال حدیثی شیخ علی بن فرج‌الله بوده و درظرف هشت ساعت درکازرون نوشته است **۱۲- جواز اکل** که بنام اباحهٔ اکل مذکور شد **۱۳- جواهر البحرین فی احکام الثقلین** که فقط اخبار کتب اربعه‌را حاوی میباشد وآنها را بطرزی دیگر غیراز طرز وافی و وسائل مبوب و مرتب ساخته و فقط جلد اول آن درطهارت و مقداری نیز از جلد ثانی آن درصلوة تألیف‌شده‌است **۱۴- ریاض الجنان المشحون باللؤلؤ والمرجان ۱۵- الصحیفة العلویة والتحفة المرتضویة** که بارها درایران چاپ شده است **۱۶- عیون المسائل الخلافیة ۱۷- الکفایة فی الدرایة ۱۸- المسائل الحسینیة فی اجوبة خمسین مسئلة** که پنجاه مسئلهٔ مشکل از مطالب متنوعه را حاوی وبسیار سودمند است **۱۹- مصائب الشهداء و مناقب السعداء** که پنج جلد است **۲۰- منیة الممارسین فی اجوبة الشیخ یاسین** وغیر اینها . شیخ عبدالله موقع استیلای خوارج از بلاد بحرین به بهبهان ایران رفت وبسال ۱۱۳۵ ه قمری (غقله) درآنجا وفات یافت.

(ص ۳۶۹ت و مواضع متفرقه از ذریعة)

سمرقند[1]

سمرقندی

ابوالقاسم بن بکر- یا ابی‌بکر لیثی سمرقندی حنفی ، ازعلمای قرن نهم هجری عامّه میباشد و از تألیفات او است :

۱- **سمرقند -** بفتح اول و ثانی و رابع ، دیهی است از ناحیهٔ کسکر ، ما بین بصره و کوفه که قصبهٔ آن ناحیه واسط است وهم شهری است بزرگ و مشهور از بلاد ماوراءالنهر که گویند ازبناهای ذوالقرنین ودارای دوازده دروازهٔ آهنین میباشدکه فاصله هردو درو زه بمسافت یك فرسخ است . در داخل آن نیز شهری است دیگر که چهار دروازه داشته ودرآن نهری است که رویآب آن تماماً سرب و قلعی میباشد .

نگارنده گوید : ظاهر آن است که درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بهمین شهر ماوراءالنهری باشد. دراینجا بعضی‌از معروفین یا موصوفین به‌نسبت سمرقند (سمرقندی) را تذکر میدهد . مخفی نماندکه لفظ سمرقندی در اصطلاح علمای رجال ، لقب احمد بن یحیی ، جعفر بن احمد ، جعفر بن معروف، حیدر بن محمد ، علی بن حسین و جمعی دیگر بوده وشرح‌حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

۱- حاشیهٔ مطول که بنام امیرعلیشیر نوائی موشّح و روز چهارشنبه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ سال هشتصد و هفتاد و پنجم هجرت از تألیف آن فارغ و بتصریح خودش اوّلین تألیف او است . این حاشیه حاشیهٔ بعضی از نسخ مطول چاپ ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۲۹۶۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید تهران موجود است **۲- رسالهٔ سمرقندیه ۳- شرح رسالهٔ وضعیهٔ عضدیه ۴- مستخلص الحقائق شرح کنزالدقائق** درفقه حنفی . سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۰۴۴مط و ۴۱۰ج۲ فهرست‌مدرسه)

سمرقندی **عبدالرزاق -** کاشی بعنوان کاشی عبدالرزاق خواهدآمد.

سمرقندی **عبدالله بن عبدالرحمان-** بعنوان دارمی عبدالله مذکور شد .

سمرقندی **محمد بن احمد -** یا ابی‌احمد سمرقندی ، فقیه فاضل جلیل‌القدر حنفی ، کنیه‌اش ابوبکر، لقبش علاءالدین و از تألیفات او است:

کتاب تحفة‌الفقهاء درفقه حنفی که در آن کتاب، مطالبی بمختصر قدوری اضافه کرده و بطور احسن مرتّبش نموده است. ابوبکر بن مسعود حنفی کاشانی (متوفی بسال ۵۸۷ه ق ثفز) شرحی مفید بهمین کتاب تحفه نوشت، به **بدائع‌الصنائع فی‌ترتیب‌الشرائع** موسومش داشت، بعد از اتمام بنظر مصنّف (محمد بن احمد) رسانید ، بسیار مورد تحسین شد وازاین‌رو دختر خود فاطمه را بعقد وی درآورد ، این بودکه گفتند : **شرح تحفته و تزوج ابنته** . ناگفته نماندکه فاطمهٔ مذکوره نیز فقیه بوده واز پدرخود تفقه نموده واشتباهات شوهر مذکورخود ابوبکرکاشانی را اصلاح میکرده‌است. محمّدبن احمد درسال پانصدوچهلم هجرت درگذشت. (کف و ۱۰۴۶ مط)

سمرقندی **محمد بن علی بن عمر-** از مشاهیر اطبّا ، با فخررازی (متوفی بسال ۶۰۶ه قمری) معاصر، لقبش نجیب‌الدّین وکنیه‌اش ابوحامد بود واز تألیفات او است :

۱- ابدال‌الادویة ۲- ادویهٔ مفرده ۳- الاسباب والعلامات که تمامی علل وامراض جزئیّه را بطور اکمل با اسباب و علامات و علاج اجمالی آنها جمع کرده و بواسطهٔ

شرح برهان‌الدین نفیس بن عوض کرمانی که بدان‌کتاب نوشته بسیار مشهور میباشد و با همین شرح خود در ایران چاپ و به **شرح اسباب** و **شرح نفیسی** معروف است ۴- **اصول التراکیب یا اصول ترکیب‌الادویة** ۵- **الاطعمة للاصحاء** ۶- **الاطعمة للمرضی** ۷- **الاغذیة والاشربة للاصحاء** ۸- **اغذیة المرضی** ۹- **قرابادین صغیر** ۱۰- **قرابادین کبیر**.
درسال ششصد و نوزدهم هجرت هنگامی‌که مغولان هرات را مسخّر کرده وقتل‌عام‌نمودند مقتول‌گردید . (ص۲۶۲۸ ج۴ و۴۵۶۹ ج۶ س و۱۰۴۷ مط)

سمرقندی

نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم- فقیه‌حنفی، مکنّی بابواللیث، از مشاهیر علما و فقها و مفسرین عامّه میباشد‌که بامام‌الهدی و مفتی‌الثقلین موصوف بوده و ازتألیفات او است :

۱- **البستان** یا **بستان‌العارفین**‌که حاوی صد و پنجاه باب دراخبار و احادیث وارده در اخلاق وآداب شرعیه و احکام فرعیه بوده و سه‌کتاب بدین نام داشته و بقید **صغری وکبری** امتیاز یابند ۲- **تفسیر قرآن** درچهار مجلد ۳- **تنبیه‌الغافلین** درمواعظ‌که در مصر وکلکته و قاهره و بمبئی چاپ شده است ۴- **خزانة‌الفقه** ۵- **صحائف‌الالهیات** ۶- **قرةالعیون و مفرح القلب المحزون**‌که درمصر وقاهره چاپ‌شده‌است ۷- **مختصر مقدمات‌الصلوات** ۸- **النوازل** .
وی بسال سیصد و هفتاد و سیّم یا پنجم یا هشتاد و سیّم و یا نود و سیّم درگذشت .
(کف وص ۷۵ ج ۱ فع و۲۶۲۷ ج ۴ س)

سمری[1]

سمری

علی بن محمد - سمری، مکنّی بابوالحسن ، سفیر ونایب‌خاص چهارمی آخرین حضرت امام منتظر غایب ، حجّة بن الحسن

۱- **سمری**- در اصطلاح رجالی ، لقب عبدالرحمن بن احمد بن نهیك ، مروان بن جعفر، علی‌بن محمد سفیر چهارم حضرت ولی‌عصر ارواح‌العالمین فداه و جمعی دیگر بوده ودر صورت نبودن قرینه راجع بآخری میباشد وشرح‌حال اشخاص ملقب بهمین‌لقب را بکتب‌رجالیه موکول داشته وفقط ذکر اجمالی شرح‌حال علی بن محمد سمری را زینت‌بخش اوراق مینماید.
اما وجه این لقب و نسبت : بروجردی همین قدرگفته است‌که بکسر اول و ثانی ، یا بفتح اول وضم ثانی ، یا بکسرآن (علی اختلاف‌النقل) بوده و حرف (ی) برای نسبت است و دیگر چیزی از منسوب‌الیه نگفته و از ایضاح‌الاشتباه علامهٔ حلی نقل شده است‌که سمری ، بفتح اول و ضم ثانی است و ازبعضی نقل شده‌که بکسر اول و ثانی مخفف یا مشدد است . در مراصد گوید: سمر (بروزن عضد) همان ناحیهٔ ذوسمر نامی‌است از نواحی وادی عقیق وبروزن (کمر) موضعی است دریمامه‌که نخلستانی دارد و بروزن (شدت) شهری بوده از توابع کسکر که‌اکنون از اعمال بصره است . درتنقیح‌المقال ضمن شرح حال عبدالرحمان بن احمد بن نهیك گوید‌که نسبت سمری بیکی از این سه موضع است .

ارواح العالمین فداه و عجّل الله فرجه میباشدکه بامر جهان مطاع صادر ازآن ناحیهٔ مقدّسه، حسب الوصیّهٔ نایب خاص سومی آن حضرت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی روحی سالف الترجمة ، درسال ۳۲۶ه ق (شکو) بسفارت ونیابت خاصّه منصوب ومعرفی شد ودر بقیهٔ زمان غیبت صغری ، عرایض پناهندگان آن آستان ملایك پاسبان را بعرض حضور مبارك حضرت بقیة الله میرسانید تا درنیمهٔ شعبان ۳۲۹ه ق (شکط) در بغداد وفات یافته ومدفنش درقرب قبر کلینی میباشد. با وفات او، باب وکالت وسفارت ونیابت خاصّه مسدود شد و غیبت کبرای آن حضرت که مدت آن از اسرار مکتومهٔ الهیّه میباشد واقع گردید و تمامی دوستداران آن خلیفة الله قرنها است که مبتلای فشار روزگار و در تحت ذلّت و اسارت ناملایمات دینی و دنیوی هستند و صبح و شام چشم در راه انتظار دارند وبا زبان حال مترنّم میباشند:

ای آینه ذات نما پرده برانداز	تا بنگرم آن آینهٔ ذات نما را
سرمایهٔ دین سست وشریعت زمیان رفت	بگزیده خلایق همگی راه خطا را
عصری است که مردم زره مکر وجهالت	با پرتو خورشید ستایند سها را
وقت فرج است ای شه خوبان فرجی بخش	این ملت افسرده دل و بی سر و پا را

جلالت و وثاقت علی بن محمد ، مثل آفتاب عالمتاب واضح وآشکار است. ازکرامات او است که وقتی ساعت و روز وفات صدوق اوّل ، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی را بجمعی خبر داده و ایشان نیز ضبط کردند پس بفاصلهٔ هفده یا هیجده روز خبر وفات صدوق مطابق همان تعیین سمری فرا رسید . شش روز پیش از وفات او ، توقیع رفیعی مشعر بروفات وی (بفاصلهٔ شش روز) ونهی از ایصای غیر و وقوع غیبت کبرای تامّه از ناحیهٔ مقدّسه شرف صدور یافت ،آن توقیع را باطّلاع جمعی از خواص شیعه رسانید ، ایشان نیزآنرا رونوشت کرده و بیرون رفتند ، روز ششم باز نزد او برگشته و درحال احتضارش دیدند ، از وصیّ او (در امر سفارت کبری) استفسار نمودند در جواب گفت : **لِلّٰهِ اَمْرٌ هُوَ بٰالِغُهُ** پس جان بمالك جانان سپرد . این جمله ،آخرین کلامی بودکه از وی

مسموع گردید ونسخهٔ همان توقیع که در روز برآمدن از ناحیه استنساخ کرده‌اند درکتب غیبت و اکثر کتب رجالیه که مأخذ این شرح حال است مذکـور میباشد و بروجردی در نخبة المقال گوید :

و السمـری عـادل ذوالعـزم وقد توفی «اسقوط النجم» = ۳۲۹

سمسمی

علی بن عبیدالله- ادیب نحوی لغوی میباشدکه خط او نیز بسیار خوب، کنیه‌اش ابوالحسن، ازشاگردان ابوسعیدسیرافی وابوعلی فارسی بود، درفنون علوم عربیّه معرفتی بسزا داشت. وی درمحرم سال چهارصد وپانزدهم هجرت (تیه) درگذشت. (ص ۵۸ ج ۱۴جم)

سمطیه

کسانی هستندکه بعد از حضرت صادق علیه‌السلام بامامت پسرش محمدبن جعفر، ملقّب بدیباجهٔ (سالف الذکر) رفتند وهیچ کدام ازعبدالله افطح وحضرت موسی بن جعفر ع را امام ندانستند وبجهت انتساب برئیسشان یحیی بن ابی‌السّمط ، بهمین عنوان سمطیّه شهرت یافتند . درمستطرفات بروجردی ، نام رئیس این فرقه را یحیی بن ابی‌السبط نوشته‌است که حرف بعداز سین ، بعوض میم، حرف **ب** (با یك نقطه) میباشد و نام خود فرقه را بهردو عنوان سبطیّه و سمطیّه نوشته است، لکن اشتباه‌بوده ودرکتب رجالیّه ، یحیی بن ابی‌السمط را با میم نوشته وگویند که خبیث و درنهایت درجه ضعیف‌الحال میباشد .

سمعانی[1]

سمعانی

عبدالکریم بن ابی‌بکر محمد بن ابی‌المظفر- منصور بن محمّد بن عبدالجبّار بن احمدبن محمد بن جعفر، از اکابر ومشاهیرفقها، حفّاظ محدّثین عـامّه ، تمیمیّ القبیلة ، سمعانیّ الشّهرة ، ابوسعـد یا ابوسعید الکنیة ، مروزیّ المولد والمنشأ ، شافعیّ المذهب، تاج‌الاسلام اللّقب که گاهی بقوام‌الدین، ملقّب

۱- **سمعانی -** بفتح اول، منسوب‌است بسمعان که یکی‌ازبطون قبیلهٔ تمیم‌است ودراینجا بعضی از معروفین همین عنوان (سمعانی) را تذکر میدهد .

بود . برای طلب علم و استماع حدیث ، به ری و قومس و اصفهان وهمدان و بلاد جبال و عراق و حجاز و شام و موصل و جزیره و چندین مرتبه بلاد خراسان و ماوراءالنّهر مسافرتهاکرد ، بملاقات و مجالست علما و اکابر فضلی موفق شد و مشایخ اوکه احادیث و اخبار را از ایشان فراگرفته زیاده برچهار هزار میباشند و مصنّفات طریفه دارد :

۱- **الانساب** یا **انساب‌العرب** که به **انساب سمعانی** معروف است شرح‌حال زیاده برچهار هزار تن از اکابر را با رعایت ترتیب حروف در القاب و نسب و انساب ایشان ، حاوی و درسال ۱۹۱۲م (غظیب) از روی نسخه‌ای‌که در بریطانیا بوده درلیدن چاپ شده واز کتب‌کثیرالمنافع‌می‌باشد ۲- **تاریخ مرو** که زیاده بربیست جلد است ۳- **تذییل تاریخ بغداد خطیب** ۴- **عوالی** ۵- **فضائل‌الصحابة** ۶- **معجم‌المشایخ** . صاحب ترجمه بسال پانصد و شصت و دوم هجری قمری درپنجاه وشش سالگی درمرو درگذشت .

(کف وص۲۶۲۸ ج۴س و۳۲۶ ج کا و ۴۴۶ت و ۱۵۱هب وغیره)

سمعانی

محمد - پدر عبدالکریم سمعانی فوق ،کنیه‌اش ابوبکر ، عالمی فاضل فقیه محدّث حافظ واعظ شافعی و در املای حدیث وحید عصر خود بود ، مشکلات متون و اسانید اخبار را حل نموده و تصانیف متعدد هم داشته است . درسال ۴۹۷ه قمری ببغداد رفت ، درمدرسهٔ نظامیّه مشغول وعظ شد، از جمعی از مشایخ استماع حدیث نمود ، بمرام اخذ و نقل حدیث باصفهان و نیشابور وغیره مسافرتهاکرد ، عاقبت درمرو اقامت‌گزید ، پیش‌از وفات اشعار خودرا تماماً شسته ومحو کرد ودر دویم صفر پانصد و دهم هجرت در چهل وسه یا چهار سالگی درمرو درگذشته و درمقبرهٔ سفحوان نامی‌که از مقابر مرو است نزد پدرش منصور مذکور ذیل دفن شد .

(ص۳۲۶ج۱کا وسطر۱۶ ص۴۴۶ت وغیره)

سمعانی

منصورّ بن محمد - جدّ عبدالکریم سمعانی فوق، ازمشاهیرفقهای عامّه و مسلّم عموم میباشد ، وعظ او بخوبی معروف ودربدایت حال درمذهب حنفی بود تا درسال چهارصد و شصت و دویم هجرت بزیارت‌کعبهٔ معظّمه رفت ، درآنجا بجهت بعضی مرجّحاتی‌که درخواب و بیداری در نظرش جلوه‌گر گردید

بمذهب شافعی منتقل شد واز این‌رو بعد ازمراجعت بوطن‌خود مورد طعن وآزار اهالی مروگردید ، نایرهٔ فتنه مشتعل وکار بکارزار انجامید لکن بهمهٔ شدائد وارده تحمل نمود تاآنکه امامت شافعیّه بدو منتهی گردید ، موافق آن مذهب تدریس کرده وفتوی میداده است . تألیفات بسیاری درفقه شافعی و فنون دیگر دارد :

۱- الاصطلام ۲- الفحدیث عن‌مأةشیخ ۳- الانتصار ۴- الاوسط ۵- البرهان که درحدود هزار مسئله ازمسائل خلافیه‌را حاوی است **۶- تفسیر قرآن ۷- الردعلی‌القدریة ۸- القواطع** در اصول **۹- منهاج اهل‌السنة** . صاحب ترجمه بسال چهارصد و هشتاد ونهم هجرت درشصت‌وسه‌سالگی‌درمرو درگذشت. (ص۳۲۷ج۱کا وسطر۱۸ص۶۴۴ت‌وغیره)

سمعی لقب رجالی احزاب اسید وشرح حالش موکول بدان علم است.

سمکة **احمد بن اسمعیل بن عبدالله** - بجلی، ازاهل‌قم،کنیداش ابوعلی، لقبش سمکه (با دوفتحه) ، از پیشوایان علم وفضل و نحو وادب اوائل قرن چهارم هجرت ، ممدوح علمای رجال ، از تلامذهٔ احمد بن محمد برقی سالف‌الترجمة ونظائر وی ، استاد ابن‌العمید وزیر دیالمه (متوفی بسال۳۶۰ه ق=شس) بود .**کتاب‌الامثال وکتاب‌العباسی** در اخبار خلفا ودولت عباسیّه‌که بسیار بزرگ ودرحدود هزار ورق میباشد از تألیفات‌او است وبفرمودهٔ نجاشی نظیرکتابهای او تألیف‌نشده‌است. سال وفاتش بدست نیامد . بجلی ، با فتح و سکون ، منسوب به بجله ، پدر قبیله‌ایست از بنی‌سلیم وبا دوفتحه منسوب است به بجیله‌که قبیله‌ایست دریمن ازبطون معد ومعلوم نیست‌که سمکه ازکدامین است . **(ذریعة وکتب رجالیه)**

سمنان[۱]

سمنانی **احمد بن محمد** - بعنوان علاءالدولة خواهدآمد .

۱- **سمنان**- بضم اول ، نام‌کوهی‌است، بفتح‌آن نام موضعی‌است ازبادیةالعرب‌نزدیکی یمامه ، بکسرآن شهری است مشهور درایران مابین ری و دامغان‌که انهار و قنوات و باغات بسیاری دارد ، نیز دیهی است در قرب نساء از بلاد خراسان‌که دارای نهر بزرگی میباشد . نساء (بفتح اول) شهری است مشهور از خراسان دریك منزلی ابیورد و دومنزلی سرخس.

سمندری
سمندلی
سمندی

بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، اوّلی لقب حماد و محمد بن عبدالله ، دوّیمی لقب حمّاد بن عبدالعزیز ، سوّمی لقب فضل‌بن ابی‌قرهٔ تمیمی است . نگارنده‌گوید: دور نیست‌که مراد ازهرسه یك معنی بوده واین‌اختلاف ناشی ازاختلاف نسخه باشد وبهرحال موکول بکتب رجال است .

سمهود[1]

سمهودی **سید نورالدین، علی بن عبدالله** - بن احمد بن ابی‌الحسن علی‌بن ابی‌الروح عیسی بن محمد، حسینی شافعی‌قاهری، نزیل‌مدینه، عالمی است فاضل فقیه محدّث متفنّن‌که مدرّس و مفتی‌آن ارض اقدس بوده ، درفقه و اصول وکلام امتیاز تمام داشته واز تألیفات او است :

۱- **اقتفاءالوفاء باخبار دارالمصطفی**که درتاریخ مدینه و اخبار و وقایع متعلق بآن است وآن را ملخص‌کرده وبه **الوفاء باخبار دارالمصطفی** موسومش داشته واین را نیز تلخیص نموده وبه **وفاءالوفاء باخبار دارالمصطفی** نامیده و این وفاءالوفاء را نیز ملخص‌کرده و به **خلاصةالوفاء** موسوم‌گردانیده واین خلاصه درمکه وقاهره چاپ شده‌است ۲- **تاریخ‌المدینة** که تاریخ سمهودی نیزگویند و ظاهراً یکی از چندکتاب مذکور درفقرهٔ اول است ۳- **جواهر العقدین** ۴- **حاشیهٔ‌ایضاح‌نووی** ۵- **خلاصةالوفاء**که درفقرهٔ‌اول مذکورشد ۶- **دررالسموط فی‌ما للوضوء من‌الشروط** درفقه‌شافعی‌که درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۷- **الوفاء باخباردارالمصطفی** که درضمن فقرهٔ اول مذکور شد ۸- **الوفاء بما یجب لحضرةالمصطفی**که در مواعظ و سلوك طریق ادب با حضرت رسالت ص رلزوم تعظیم قبر مطهرآن وجود مقدس است ۹- **وفاءالوفاء باخباردارالمصطفی**که درفقرهٔ اوّل مذکور شد. وفات‌سمهودی بسال نهصد ویازدهم‌هجرت دریکصد وهفت سالگی درمدینهٔ منوّره واقع و دربقیع مابین قبر امام مالك و ابراهیم‌بن النبی ص مدفون است . (کف وهب وغیره)

سمیاطی **علی بن محمد** - مکنّی بابوالحسن، از افاضل‌قرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه معلّم وآموزگار پسران ناصرالدوله (متوفی بسال ۳۵۷ه‍ ق = شنز) و درفنون ادبیّه وعربیّه وحید عصر خود بوده و از تألیفات او است:

۱- **سمهود** - یا سمهوط ، بفتح‌اول، دیهی‌است بزرگ درسمت‌ساحل‌غربی رود نیل .

۱- **اخبار ابی‌تمام** ۲- **الانوار** ۳- **الدیارات** ۴- **العلم** ۵- **المثلث الصحیح** و سال وفاتش بدست نیامد .

نگارنده‌گوید: این شرح را بموجب بعضی‌اطّلاعات متفرقه نگارش دادیم لکن احتمال قوی است‌که همان علی بن محمد شمشاطی باشدکه درحرف شین نقطه‌دارخواهد آمد و شمشاط بسمیساط تحریف و اشتباه شده است و بنوشتهٔ مراصد سمیساط ، بضمّ‌اوّل و فتح ثانی ، شهری است در طرف روم از ساحل غربی فرات و درآن قلعه‌ایست‌که یك قسمت‌آن مسکن‌ارامنه میباشد ودرحرف‌شین نقطه‌دارنیزگوید شمشاط بکسر اوّل‌شهری است در روم درساحل فرات وآن غیراز سمیساط است‌که ازاعمال و توابع شام میباشد.

سمین

احمد بن یوسف بن محمد - یا عبدالدائم‌بن محمد، حلبی‌شافعی، قاری‌ادیب‌نحوی‌فقیه‌اصولی،معروف‌بسمین، ملقّب‌بشهاب‌الدین، مکنّی بابوالعباس ، از افاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه دراعراب و نحو و تجوید و قرائت بصیرتی بسزا داشت ، خصوصاً در نحوکه مدّتی بابوحیّان تلمّذکرده و بتمامی اقران خود تقدّم یافته است ، حدیث و قرائت و فنون دیگر را نیز از اکابر وقت اخذ نموده واز تألیفات او است:

۱- **احکام‌القرآن** ۲- **الاعراب**که موسوم به **الدرالمصون** بوده وسه‌جلد است وآن را درحال‌حیات‌استادخود ابوحیان تألیف داده ومناقشات‌بسیاری‌بروی‌کرده‌است ۳- **تفسیرالقرآن** که بیست مجلد است ۴- **شرح تسهیل** ۵- **شرح شاطبیه** . وفات سمین در جمادی‌الاخرة یا شعبان سال هفتصد و پنجاه و شش هجری قمری واقع گردید .

(ص ۳۳۹ ج ۱ کمن و۵۸ت وغیره)

سمین

عبدالحمید بن ابی‌العلاء - مصطلح علمای رجال است و رجوع بدان علم نمایند .

سنائی[1]

سنائی

مجدود بن‌آدم - غزنوی ، مکنّی بابوالمجد، متخلّص بسنائی ، موصوف بحکیم ، عموزادهٔ رضی لالای سالف‌الترجمة ، از اکابر

۱- **سنائی**- بفتح اول ، در اصطلاح رجالی ، احمد بن محمد ، احمد بن یعقوب و*

حکمای شعرای ایران و اعاظم عرفای حقیقت توأمان ، شاعر ماهر، حکیم کامل عارف عابد زاهد بود ومراحل سیر وسلوك را بغایت پیمود . دلش انوار حق را مظهر، مراتب فضل و عقل و هنر وکمالاتش ازکلماتش جلوه‌گر، سرتاسر اشعارآبدار وگوهر نثارش ، محل توجه و استشهاد ارباب‌کمال و هنر، براخلاق و مواعظ و حقائق توحید و دقائق عرفان و رموز حکمت وتجرید مشتمل ، معانی دقیقه را حاوی ، نکات لطیفه را محتوی میباشد . باعبارات متنوّعه و رموز و اشارات‌گوناگون بصوب عقائد حقه سوق میدهد و بتصفیهٔ باطن ، تحلّی بصفات جمیله ، تخلّی از اطوار رذیله ، ترك تظاهرات و منهیّات دینیّه ،آزادی از قید مال و قیل وقال دعوت مینماید . بالجملة سنائی درمراتب عرفان و حکمت الهی دارای اوصاف نامتناهی بود ، هماره طریق انزوا و عزلت و انقطاع و قناعت می‌پیمود، پیرامون ارباب ظلم واهل مجاز و اشخاص بی‌حقیقت نمیگردید، بلکه درکلمات‌حقایق‌سمات‌خود، این‌گونه‌گرگان میش‌نما را که بنظر حقیقت‌کرم ریشهٔ‌اسلامیّت و ایرانیّت هستند نکوهش‌کرده است . ازکثرت انقطاع و قطع علاقه از دنیاکه داشته، سلطان بهرام شاه غزنوی هرچه اصرارکردکه خواهر خود را بعقد وی درآورد اجابت نکرد و سفر حجّ را وسیلهٔ فرار از آن تکلیف نمود و دراین موضوع‌گوید :

من نه مرد زن و زر و جاهم ‌ ‌ بخدا گر کنم و گر خواهم

گر تو ، تاجی دهی ز احسانم ‌ ‌ بسر تو ،که تاج نستانم

سنائی دربدایت حال بدربار غزنویان منتسب واز مدّاحان سلطان ابراهیم غزنوی بوده است . در سبب توبه و قدم بسیر و سلوك گذاشتن اوگویندکه سلطان ابراهیم در فصل زمستان بعزیمت فتح بعضی‌از دیارکفّار ازغزنه بیرون‌آمد ، سنائی نیز حاضر رکاب بود

*محمد بن احمد میباشد . لکن بروجردی ، لقب محمد بن احمد را **سنانی** (با دونون) ضبط کرده است . در احمد بن یعقوب نیز نسخه‌های بعضی ازکتب رجالیه نسبت بهمین لقب (سنائی) مختلف ودربعضی ازآنها ، اورا سنانی (با دونون) ودر دیگر نسخ ستانی (با تای قرشت ونون) و دربرخی موافق مشهور سنائی (با نون و همزه) و بعضاً شینانی (با شین قرشت ویای حطی و دونون) ضبط‌کرده‌اند و تحقیق مراتب وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد .

و میخواست که قصیدهٔ مدحیّهٔ خود را بنظر سلطان برساند ، در راه دیوانه و مجذوبی را (که گویا نامش لایخوار بوده) دیدکه مشغول می خوردن بوده وبساقی گفت ، یك پیاله هم بکوری چشم سلطان ابراهیم پرکن ، ساقی گفت او پادشاه اسلام است و چگونه کور باشد ، گفت او مردکی ناخشنود و ناراضی است آنچه راکه تحت حکم او میباشد هنوز درتحت ضبط وتصرّف نیاورده میرود تا مملکت دیگر بگیرد پس پیالهای خورده وگفت یك قدح دیگر نیز بکوری حکیم سنائی شاعر، پرکن ساقی گفت سنائی مردی فاضل و لطیف طبع است و نبایدکور باشدگفت مردی نامبارك است اگر کور نبودی بکار دیگر مشغول شدی که وی را بکارآمدی ، سخنان دروغ چندی برکاغذ نوشته ومیخواهدکه از آن دروغها فائده حاصل کند و نمی‌دانندکه اورا برای چه‌کارآفریده‌اند . سنائی از این سخن متغیّرالحال شد وترك دنیا و مال ومنال گفت ، قدم در دایرهٔ سیر و سلوك گذاشت، از دردی بادهٔ مجازی درگذشت، مست شراب حقیقت گشت وخدمت شیخ ابویوسف یعقوب عارف همدانی را برگزید تا مقتدا و ممدوح اکابر اهل طریقت گردید . ملاّی رومی که قطب وقت وسرسلسلهٔ شعرای عرفانی میباشد باآن‌همه فضل وکمال وجلالت ومراتب سامیهٔ عرفانیّه که دارد خود را از متابعان وی شمرده وگوید :

عطّار روح بود وسنائی دو چشم او
یا ما از پی سنائی و عطّار آمدیم .
عطّار بوده شیخ وسنائی است پیشرو

نیز در دفتر سوم مثنوی ، تحت عنوان پیدا شدن روح‌القدس برمریم در شکل آدمی ، عفّت آن‌حضرت و نکات دقائق قضیه را با بیانات دلکش بنظم درآورده تاآنجاکه درمقام اعتراف بقصورخود ازادای حق مطلب ومحول داشتن تکمیل آن بکلمات حکیم سنائی گوید:

ترك جوشی کرده‌ام من نیم خام — از حکیم غزنوی بشنو تمام
در الهی نامه‌گوید شرح این — آن حکیم غیب و فخر العارفین

سنائی با عمادی ، عثمان مختاری ، حکیم سوزنی سمرقندی ، مسعودسعدسلمان ونظائر ایشان معاصر بوده و ازمثنویّات وآثار قلمی او است:

۱- **الهی نامه** که در ذیل ضمن **حدیقةالحقیقة** مذکور است ۲- **بهروز و بهرام** که مثنوی مختصر فارسی است ۳- **حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة** که معروف به **فخری نامه** ویکی از مثنویّات ستّهٔ او میباشد. تمامی اشعارآن توحیدی وعرفانی واخلاقی ومعادل ده هزار بیت بوده وسه نسخهٔ خطّی آن بشماره‌های ۱۳۶ و۳۴۵ و۳۴۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید موجود ومراتب فضل وکمال عرفانی سنائی را برهانی قاطع وچون آفتاب عالمتاب برعالمیان آشکار است وهرکس باندازهٔ استعداد خود ازآن بهره‌ور میگردد.

ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه آنستکه کتاب حدیقةالحقیقة و شریعةالطریقة یك کتاب بوده و معروف بفخری نامه میباشد، نیز در ذریعه گوید : بعداز اتمام نظم حدیقه، بعضی از مردم بمدایحی که درآن کتاب دربارهٔ اهل بیت طهارت گفته مطلع شده ودرصدد آزار وی برآمدند، سنائی برخی از اشعارآنرا که مختلف عقائد عامّه نبوده انتخاب کرد، با مکتوب منظومی ببغداد نزد برهان‌الدین ابوالحسن علی بن ناصر غزنوی فرستاد وحکم دینی آنرا استفتا نمود ، مکتوب دیگری نیز دایر برشکایت از علمای قزوین نزد بهرام شاه فرستاده ودرمرتبهٔ دوم هزار ویك بیت ازآن انتخاب نمود واین انتخابات سبب اختلاف نسخ حدیقه گردید . همین منتخب دویمی که به **الهی نامه** معروف میباشد بسال ۱۳۱۶ه شمسی (غشیو) درتهران چاپ وتمامی حدیقه نیز بسال ۱۲۷۵ه قمری (غرعه) دربمبئی چاپ شده‌است انتهی کلام الذریعة ملخصاً . درقاموس‌الاعلام نیز گوید که علمای اهل سنّت آن زمان، مندرجات کتاب حدیقهٔ حکیم سنائی راموافق عقائد خودشان ندیدند، او نیز ناچار آن کتاب را ببغداد فرستاد وازاکابرآنجا نسبت بحقانیّت وصحت عقائد خود فتوی صادرنمود

۴- **دیوان قصائد وغزلیات وقطعات و رباعیات** که بسال ۱۲۷۴ه (غرعد) درتهران چاپ ویك نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۳۴۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجوداست ۵- **رموز الانبیاء وکنوزالاولیاء** که منظومه است ۶- **زادالسالکین** که بنوشتهٔ بعضی همان **طریق‌التحقیق** مذکور در ذیل است ۷- **سیرالعباد الی المعاد** که یکی از مثنویات ستهٔ او بوده وبسال ۱۳۱۶ه شمسی (غشیو) درتهران چاپ و بنوشتهٔ بعضی آن را **کنزالرموز** نیز گویند و لکن تعدد هم ممکن است ۸- **شریعةالطریقة** که همان حدیقهٔ مذکور درفوق است ۹- **طریق‌التحقیق** که یکی ازمثنویات ستهٔ او و بنوشتهٔ بعضی موسوم به **زادالسالکین** میباشد ، بسال ۱۳۰۹ه شمسی (غشط) درتهران و

بسال ۱۳۱۸ه قمری در بمبئی چاپ شده است وظاهر عبارت ریاض‌العارفین آن است که این کتاب غیراز زادالسالکین است **۱۰** و **۱۱- عشق‌نامه** و **عقل‌نامه** که هریکی از مثنویات ستهٔ او بوده و عقل‌نامه‌را **غریب‌نامه** نیز گویند **۱۲- غریب‌نامه** که همان عقل‌نامهٔ مذکوراست **۱۳- فخری‌نامه** که همان‌حدیقهٔ‌مذکوردرفوقاست **۱۴- کارنامهٔ بلخ** که‌یکی‌ازمثنویات‌ستهٔ‌اواست **۱۵- کنزالرموز** که بنام سیرالعباد مذکور شد. چندی ازاشعار طرفهٔ سنائی‌را زینت‌بخش اوراق‌مینماید، درنصیحت و تجرید و توحیدگوید :

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزن — رخ چوعیاران‌میارا جان‌چونامردان‌مکن

یابرو همچون زنان‌رنگی و بوئی‌پیش‌گیر — یاچومردان اندرآی وگوی‌درمیدان‌فکن

هرچه‌یابی‌جزهوا، آن‌دین بوددرجان‌نگار — هرچه بینی‌جزخدا، آن‌بت بود درهم‌شکن

سر برآر ازگلشن تحقیق تا درکوی دین — کشتگان زنده یابی انجمن در انجمن

دریکی‌صف‌کشتگان‌بینی‌بتیغی‌چون‌حسین — دردگر صف‌خستگان‌بینی‌بزهری‌چون‌حسن

هرکسی‌ازرنگ وگفتاری بدین‌ره‌کی‌رسد — صبر باید درد سوز و مرد بایدگام زن

قرنها بایدکه تا یك‌کودکی از لطف طبع — عالمی‌گویا شود یا فاضلی صاحب سخن

سالها بایدکه تا یك سنگ اصلی زافتاب — لعل‌گردد دربدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها بایدکه تا یك‌مشت‌پشم ازپشت میش — صوفئی را خرقه‌گردد یا حماریرا رسن

هفته‌ها بایدکه تا یك پنبه دانه زاب وگل — شاهدی را حلّه‌گردد یا شهیدی را کفن

ساعت بسیار میباید کشیدن انتظار — تاکه درجوف صدف باران شود درّ عدن

صدق و اخلاص ودرستی باید وعمر دراز — تا قرین حق شود صاحب قرانی در قرن

روی بنمایند شاهان شریعت مر تو را — چون عروسان طبیعت رخت‌بندند ازبدن

با دوقبله در ره توحید نتوان رفت‌راست — یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

نگارنده‌گوید : چه بسیار مناسب است‌که پیش از شعر هفتم فوق‌که اوّل‌آن کلمهٔ **قرنها** میباشد این یك بیت نیزکه زادهٔ خاطر یکی از دوستان ما است درج شود :

دهرها و عصرها بایدکه مام روزگار — آورد فرزندپاکی‌همچو احمد در زمن

نیز درموعظه و حکمت گوید :

دلا تاکی در این زندان غریب و این و آن بینی — یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

بدین زور و زر دنیا چو نادانان مشو غرّه — که این آن نو بهاری نیست کش بی مهرگان بینی

اگر عرشی بفرش آیی، اگر ماهی بچاه افتی — اگر بحری تهی گردی و گر باغی خزان بینی

چه باید نازش و نالش باقبالی و ادباری — که تا برهم زنی دیده نه این یابی نه آن بینی

یکی از چشم دل بنگر بدان زندان خاموشان — که تا یاقوت گویارا بتابوت از چه سان بینی

سر زلف عروسان را چو شاخ نسترن یابی — رخ گلرنگ شاهان را برنگ زعفران بینی

نیز از او است :

مکن در جسم و جان منزل که این دونست آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

سخن کز راه دین گویی ، چه سریانی چه عبرانی
مکان کز بحر حق جویی ، چه جابلقا چه جابلسا

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دارالملك ایمان را مجرّد بیند از غوغا

عجب نبود که از فرقان نصیبت نیست جز حرفی
که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بمیر ایدوست پیش از مرگ، اگر عمر ابد خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

تو پنداریکه بربازی است این ایوان چون مینو
تو پنداریکه برهرزه است این میدان چون مینا

تو علم آموختی از حرص و اینك ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

چو علمت هست خدمت کن چو بیعلمانکه زشت آید
گرفته چینیان احرام و مکّی خفته در بطحا

چو تن جان را مزیّن کن بعلم ودین، که زشت آید
درون سو ، شاه عریان و برون سو ،کوشك پردیبا
ز طاعت جـامه‌ای برساز بهرآن جهـان ، ورنـه
چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
ترا یـزدان همی‌گـویدکـه در دنیا مخـور بـاده
تـرا تـرسا همی گویـدکه در صفرا مخـور حلوا
ز بهر دین نه بگـذاری حرام از حرمت یـزدان
و لیـك از بهر تـن مانی حـلال ازگفتـهٔ تـرسا
مـرا بـاری بحمـدالله ز رأی حکمت و همّت
بسوی خـط وحـدت بـرد عقـل از خطّهٔ اشیـا
نخواهـم لاجرم نعمت نـه در دنیـا نـه در جنّت
همی‌گـویم بهرسـاعت چـه در سرّا چـه در ضرّا
کـه یارب مر سنـائی را سنـائی ده تو از حکمت
چنـان کـز وی برشك‌آیـد روان بوعلـی سینا
بحرص ار شربتی خوردم مگیر از منکه بـدکردم
بیـابـان بـود و تـابستـان وآب سرد و استسقـا
بهـرچ از اولیـا گـوینـد ارزقنـی و وفقنی
بهـرچ از انبیـا گـوینـد آمنّـا و صدّقنـا

با اینکه سنائی ، من‌باب مماشاة با اکابر اهل سنّت اظهـار برائت نکرده بلکه بحکم ضرورت مدحی هم‌گفتـه است لکن تشیّـع و محبّ خانوادهٔ رسالت بـودن او در مطاوی کلماتش مندرج میباشد بلکه درحدیقةالحقیقة و دیوان قصائد ، دلالت صریح برمذهب جعفری او بوده و بتفضیل ائمّهٔ اطهار ع تصریح مینماید (چنانچه درصمن تألیفات اشاره نمودیم) بلکه در روضات‌الجنّات‌گویـدکه سنائی ، در مراتب ولایت اهـل بیت پیغمبر آخرالزمان، تالی‌حارث همدان می‌باشد. درحدیقه ، بعداز ذکر خلفا (بمقدارضرورت)

همینکه باسم سامی حضرت امیرالمؤمنین ع رسیده خودداری نکرده وگفته است:

ای سنائی بقوّت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان

با مدیحش مدایح مطلق زهق الباطل است وجاء الحق

نیز گویند که سلطان سنجر بن ملکشاه پس از آنکه بعد از فوت پدر بسلطنت رسید نامه‌ای بحکیم سنائی مکتوب داشت : **اخبرنی ایها العارف بدقائق الامور هل الامر الحق بایدی اهل السنة والجماعه او مع الشیعة الامامیة و هل الخلفاء الثلثة کانوا علی طریقة الحق والصواب ام الائمة الاثنی عشر من آل محمد الاطیاب الانجاب** پس آن حکیم دانشمند در جواب سلطان ، قصیده‌ای غرّا نگاشته که بعضی از ابیات آن را ثبت این اوراق مینماید :

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن جان نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن

تا دل عیسیٰ مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر بند هر خر داشتن

یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را بر نقش آذر داشتن

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن

بحر پر کشتیست، لکن جمله در گرداب خوف بی‌سفینهٔ نوح نتوان چشم معبر داشتن

رو مدینهٔ علم را درجوی و پس دروی خرام تا کی آخر خویش را چون حلقه بردر داشتن

چون همیدانی که شهر علم را حیدر در است خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن

کی روا باشد بافسون وحیل در راه دین دیو را برمسند قاضیٰ اکبر داشتن

آفتاب اندر سما با صد هزاران نور و تاب زهره را کی زهره باشد چهره ازهر داشتن

جز کتاب الله و عترت زاحمد مرسل نماند یادگاری کان توان در روز محشر داشتن

چون درخت دین بباغ شرع در حیدر نشاند باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن جز بحب حیدر و شبیر و شبر داشتن

مرمرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

آنکه اورا برسر حیدر همی خوانی امیر از ره معنی نتاند کفش قنبر داشتن

ازپس سلطان مَلِک‌شه چون نمی‌داری روا تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

ازپس‌سلطان دین پس‌چون روا داری‌همی — جز علی و عترتش محراب ومنبر داشتن
ای سنائی وارهان خود راکه نازیبا بود — دایه را برشیرخواره مهر مادر داشتن
زیور دیوان خود ساز این‌مناقبرا ازآنك — چاره‌ای نبود عروسان را ز زیور داشتن

نگارنده‌گوید نظیر و مرادف دوشعر از اشعار فوق‌که اوّل‌آنهاکلمهٔ (ازپس سلطان)است اشعار ذیل میباشدکه نیز از سنائی است:

گویندکه پیغمبر ما رفت ز دنیا — میراث‌خلافت‌با بو بکروعمردادو بعثمان
نی‌نی ملکان ، ملك به بیگانه ندادند — رو دفتر شاهان‌جهان جمله تو برخوان
با ابن‌عم و دختر و داماد و دوفرزند — میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

این رباعی نیز بحکیم سنائی منسوب است :

در باغ لطافت نبی چاربه است — وین چاربه لطیف و در باربه است
آن‌به‌که دراوّل است زان چاربه است — وان‌به‌که درآخراست زان چاربه‌است

تاریخ وفات سنائی ، بین ارباب تراجم و تذکره‌ها محل خلاف وبین سالهای ۴۹۹ و۵۲۵ و۵۳۵ و۵۴۵ و۵۵۵ و۵۷۶ و۵۹۰ه قمری مردّد میباشد ، لکن از مرثیه‌گفتن او درحق معزّی سمرقندی (متوفی بسال ۵۴۲ه ق) بطلان سه عقیدهٔ اوّلی روشن بوده و دوتاریخ آخری نیز بملاحظهٔ تاریخ ولادتش (که بنوشتهٔ مرآت‌الخیال‌سال۴۳۷ بوده‌است) مستبعد میباشد اینك یکی از دوفقره تاریخ دیگر راکه سال ۵۴۵ و ۵۵۵ه است تأیید مینماید وقبر او بنوشتهٔ خزینةالاصفیا درغزنه در روضهٔ سلطان محمود غزنوی است .

(ص ۱۵۲هب و ۶۸۷ت و ۱۳۸لس و۲۵۴۹ ج۱مع و ۲۶۳۷ ج۴س و۲۴۰۹ ج۲ خه)

سنائی — **محمد بن احمد** - مصطلح‌علمای‌رجال‌بوده‌ورجوع‌بدان‌علم‌نمایند.

سنان‌الدین — **یوسف**- بعنوان سنبل سنان در ذیل مذکور است.

سنانی — همان سنائی محمدبن احمد مذکور فوق است‌که بعضی‌ازعلمای رجال ، حرف چهارم‌آن‌را، بعوض همزه حرف نون نوشته‌اند .

سنبسی — بکسر اوّل وضمّ سیم، لقب رجالی ابان‌بن ارقم‌میباشد وشرحش درآن علم است.

سنبل‌زاده شاعر عثمانی بعنوان **وهبی** خواهدآمد .

سنبل‌سنان **شیخ سنان‌الدین یوسف** - معروف بسنبل سنان ، از اکابر عرفا و مشایخ‌طریقت قرن دهم‌هجرت‌میباشدکه واضع طریقت‌سنبلیّه‌از طرائق صوفیّه بود ، فنون طریقت را از چلبی خلیفه یادگرفت ، مدتی در مصر مشغول ارشاد بود . درآخر عمر باستانبول رفته و بوعظ وارشادآغازکرد تا درسال ۹۳۶ﻫ قمری (ظلو)درگذشت ودرتفسیر نیزدستی‌توانا داشته‌است. (ص۲۶۳۷ ج ۴ س)

سنبهلی **میرحسین‌دوست پسر سیدابوطالب**- از علمای قرن‌دوازدهم هجری هندوستان و مؤلف‌کتاب تذکرهٔ حسینی‌است‌که ازتألیف‌آن‌بسال ۱۱۶۳ (غقسج) فارغ شده‌است این‌کتاب بسال ۱۲۹۲ﻫ قمری (غرصب) درلکهنو چاپ شده و درآخرآن‌گوید :

این نسخه چو یافت زیب اتمام	تاریخ شدش **خجسته انجام** = ۱۱۶۳

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ازکتاب مذکور استخراج شد)

سنجار[۱]

سنجاری **محمد بن عبدالرحمن بن محمد** - سمرقندی سنجاری حنفی ، از اکابر علمای حنفیّه بود ، در بلاد متفرقه سیاحتها نمود ، عاقبت در ماردین از بلاد جزیره اقامت‌گزید ، بفتوی و تدریس و تصنیف اشتغال یافت ،کتاب **عمدةالطالب لمعرفةالمذاهب** ازآثار جلیلهٔاو است ودرآن‌کتاب‌اختلافات دائره مابین‌شیعه و مذاهب اربعهٔ اهل سنّت و بعض مذاهب دیگر ایشان را بسط داده ودرآخرآن‌گوید:

فتم‌کتاب قد حوی لمذاهب	**وما حویت من قبله بکتاب**
حوی فقه نعمان ویعقوب بعده	**محمد من اصحابهم خیراصحاب**

۱- **سنجار** - بکسر اول، شهری‌است مشهور ازنواحی جزیرةالعرب سه منزلی‌موصل و بعضی از منسوبین‌آنرا (سنجاری) مینگارد . لفظ سنجاری دراصطلاح رجالی ، لقب جعفر بن محمد و نصر بن عامر میباشد و شرح حال ایشان درآن علم است .

کـــذا زفروالشافعی و مالـــك وما اختلفوا فیـــه بکل جواب
و احمد مع داود مع اهل شیعة حبـــاهم اله الناس کـل ثواب

بسال هفتصد و بیست و یکـم هجری قمری (ذکا) در ماردین درگذشت .
(کف وغیره)

سنجانی

مولانا قاضی سنجانی - از مشاهیر شعرای ایران و از احفاد شاه سنجان شاعرایرانی بود، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام منظومه‌ای‌موسوم به **مخزن‌الاسرار** داردکه بنام امیرعلیشیر نوائی نظمش‌کرده است ، غزلیّات و مثنویّات دیگری نیز دارد ، درنود سالگی بنای عشق‌بازی‌گذاشت و درسال نهصد و چهل ویکم هجری قمری درگذشته واز اشعار او است :

چولاله بادل‌پرداغ‌حسرت، زین‌چمن‌رفتم تو ای‌شاخ‌گل رعنا بمان‌باقی،که من‌رفتم

درسفینة‌الشعراءگویدکه‌منظومهٔ‌قاضی‌سنجان موسوم‌به **منظر الابصار** است‌که‌آنرادراستقبال مخزن‌الاسرار نظامی‌گفته است . وی با دقّت ذهن و ذکاوت معروف بود ، اتفاقاً در نود سالگی معاشقه دامنگیر او شد وخود را ملعبهٔ جوانان‌کرد. روزی جوانی ازراه مطایبه از وی پرسیدکه‌گویندهٔ این شعرکیست ؟

ای پیرگشتـــه بهرجوانـــان ز ره مرو ریش سفیـــد درپـــی زلـف سیـــه مرو

قاضی در دم همین شعر را فرو خواند :

پیرانـه سرکشیـــدم سر در ره سگانت مـوی سفیـــدکـــردم جـــاروی‌آستانت

وگفت‌گویندهٔ‌آن‌شعرهماناگویندهٔ این‌شعراست. درکشف‌الظنون‌نیزگویدکه منظرالابصار (منظرالابرار) منظومهٔ پارسی قاضی سنجان است و ظاهر این‌کلام‌آنکه ، سنجان ، نام صاحب ترجمه است ولی ظاهرکلام قاموس‌الاعلام‌آنکه اورا سنجانی‌گفتن بجهت انتساب جدّش سنجان نام شاعر است . (کف۳۰۳وسفینه ۲۶۵۴ج۴س)

سنجری

ابوالفرج- ازمشاهیرشعرای‌ایرانی‌میباشدکه استادحکیم‌عنصری، از اهالی سیستان و مدّاح ابوعلی ازآل‌سیمجور است‌که ازطرف آل‌سامان حکمران خراسان بوده‌اند . درآن اثنا سلطان محمود غزنوی را هجوگفت تا

پس‌ازآنکه بلاد خراسان مسخّر آن سلطان گردید ابوالفرج را محکوم بقتل نمود، عاقبت بوساطت حکیم عنصری مذکور که ملك الشعرای سلطان بوده مستخلص گردید و از اشعار او است:

عنقای مغرب است دراین دور خرّمی	خاص از برای محنت و رنج است آدمی
هرکس بقدرخویش گرفتار محنت است	کس را نداده اند برات مسلّمی
چندانکه گرد عالم صورت برآمدیم	غم خوار آدم آمد و بیچاره آدمی

سال وفاتش بدست نیامد. در وجه نسبت سنجری نیز گفته‌اند: ابوالفرج دراصل بجهت انتساب بسگز که یکی از کوههای سیستان است بسگزی اشتهار داشت پس معرّب نموده و سجزی گفتند سپس دراثر تصحیف و تحریف بسنجری مشتهر گردید ومقام مقتضی زیاده از این را نمیباشد. (س وغیره)

سنجری

سیدحسن بن غیاث‌الدین - ازاکابر سادات عرفای قرن‌هفتم‌هجرت میباشدکه نسب‌شریفش باشش‌واسطه بحضرت‌امام رضا ع موصول میگردد، ازکثرت‌جلالت بخواجهٔ‌خواجگان، معین‌الحق ومعین‌الدین موصوف وپیشوای طریقت مشایخ هندوستان بوده‌است. ولادت‌او بسال ۵۳۷ (ثلز) دراصفهان واقع وهریك از دوجملهٔ: **بدرالمنیر** = ۵۳۷ و **عارف صوفی** = ۵۳۷ مادّهٔ تاریخ ولادت او میباشد. نشأت وی درخراسان بود، بعدازفوت پدر بسمرقند رفته و درآنجا قرآن مجید را حفظ و علوم ظاهری را تکمیل نمود. بعراق عجم رفته و درقصبهٔ هارون از نواحی نیشابور بخدمت خواجه عثمان هارونی که از اکابر مشایخ وقت بوده رسیده و دست ارادت داد، سالها درخدمتش حاضر و فنون سیر و سلوك و طریقت را حاوی و بخرقهٔ خلافت مفتخر شد، پس ببغداد و استرآباد و همدان و اصفهان و بلخ و غزنین و بلاد دیگر مسافرتها کرد، دراین اثنا با نجم‌الدّین‌کبری، عبدالقادرگیلانی، اوحدالدین‌کرمانی و دیگر اکابرمشایخ ملاقات وازهر باغی گلی وازهرخرمنی سنبلی چیده وعاقبت بهندوستان رفت، ببرکت وجود او نور اسلام درآن بلاد ساطع شد وهزاران جماعت بشرف اسلام مشرّف ودست ارادت بدو دادند، بهمین جهت بخطاب هندالنبی مخاطب‌بوده وکرامات بسیاری

بدو منسوب دارند . وی بسال ششصد و سی و سیم هجرت درشهر اجمیر از بلادهند وفات یافت وجملهٔ : **قطب‌الاصفیا میرجهان** =۶۳۳ و **میرمکرم زیب دین** = ۶۳۳ مادّهٔ‌تاریخ مذکور است . (ص۲۵۶ ج ۱ خه)

سنجری **حسن بن علی-** بعنوان دهلوی حسن مذکور شد.

سنجری **شیخ عبدالاول بن شعیب -** سنجری هروی ، مکنّی بابوالوقت ، از عرفای اواسط قرن ششم هجرت میباشدکـه جامع علوم ظاهر و باطن بود ، با خواجه عبدالله انصاری ملاقات نموده و عاقبت ببغداد رفته وهم درآنجا بسال پانصد و پنجاه وسه ازهجرت درنود و پنج سالگی وفات یافت و درمقبرهٔ شونیزیّه مدفون‌گردید وعبدالقادرگیلانی برجنازه‌اش نمازخواند. لفظ **پرنور** =۴۵۸ مادّهٔ‌تاریخ ولادت و جملهٔ : **ابن‌شعیب هادی محمود** =۵۵۳ نیز مادّهٔ تاریخ وفات او است .
(ص۴۴ ج ۲ خه)

سنجی **سلیمان بن معبد-** محدّث حافظ مروزی نحوی لغـوی ، در لغت و فنون عربیّه مهارتی بسزا داشت ، تمامی‌آنها را از اصمعی و دیگر اساتید وقت فراگرفت ، در ذی‌حجهٔ سال دویست و پنجاه و هفتم یا هشتم هجرت درگـذشت . در باب‌کنی از تنقیح‌المقال ، ضمن شرح حال ابوهرون سنجی از قاموس نقل‌کرده است‌که سنج بکسر اوّل شهری است درمرو و بضمّ‌آن دیهی است در بامیان از نواحی جبال مابین بلخ و غزنه . از معجم‌البلدان نقل‌کرده است‌که سنج بفتح‌اوّل دیهی است دربرقان و بضم‌آن دیهی است دربامیان وبکسرآن دوقریه‌است درمرو ویکی دیگر در مرو شاهجهان‌که بزرگترین دیهات‌آنجا است . (تنقیح وص ۲۵۷ ج۱ جم)

سندل لقب عمر بن قیس میباشد و شرح حالش درکتب رجالیّه‌است.

سندوبی **حسن -** از ادبای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد واز آثار قلمی او است :

۱- اعیان‌البیان من صبح‌القرن‌الثالث عشر الی‌الیوم، این‌کتاب مخصوص بتاریخ‌آداب عربیهٔ امروزی وشرح حال نوابغ شعرا و ادبا و نویسندگان بوده وبسال ۱۳۳۲ه قمری در مصر

چاپ شده است ۲- **شرح مفضلیات ضبی** مفضل بن محمدآتی‌الترجمة ۳- **صحیفة الثمرات** .
سندوبی بسال ۱۹۲۶م مطابق ۱۳۰۵ه شمسی درحیات بوده است.
(ص ۱۰۵۶ مط و اطلاعات متفرقه)

سندی بکسر اوّل منسوب‌است بسندکه‌بلادی‌است معروف مابین‌هند وکرمان وسجستان وقصبه ومرکز آن‌شهرمنصوره‌است. سندی، دراصطلاح رجالی، لقب ابان بن‌محمد بجلی ، ابراهیم سندی ، احمد بن نصیر، خلاد، علی بن اسمعیل ، علی بن محمد ، محمد بن عمّار ، نجیح ، هانی وبعضی دیگر بوده و شرح‌حال‌ایشان موکول‌بکتب رجالیّه است وسندی بزاز، خلاد وابان مذکورین‌میباشد.

سنسنی لقب احمدبن‌ابراهیم وشرح‌حالش موکول بکتب رجالیّه و نسبت‌آن بسنسن نام شاعر ویا سنسن بن علاء مازنی است .

سنگ‌ریزه شاعر ایرانی ، بعنوان تاج‌الدین سنگ‌ریزه مذکور شد .

سنگلاخ‌خراسانی از مشاهیر شعرا و خطّاطین ایرانی میباشدکه در فنون خط مهارتی بسزا داشت و بالخصوص نستعلیق‌که درآن‌خط‌صنعت اعجاز بکاربرده ودرشعر نیز ازاستادان عصرخود میباشد. بسیارعارف‌مسلك ودرویش‌نهاد و صوفی‌منش بود ، سالها در استانبول توقّف داشت و اعیان‌آن دولت تجلیلش نموده و مدایح اوراکتابی‌کرده و بطبع رسانیده‌اند . درتمامی عمر ازدواج نکرد وصفحهٔ سنگ مرمری‌که برای روضهٔ مطهّر حضرت پیغمبر ص تهیه‌کرده بوده در تبریز میباشد . از آثار قلمی او است :

۱- **آداب‌المشق** ۲- **امتحان‌الفضلاء** یا **تذکرة‌الخطاطین** که درتبریز چاپ‌گردیده و سه رسالهٔ دیگرش‌آداب‌المشق وصراط‌السطور ومدادالخطوط نیز درآخر جلدثانی تذکره‌چاپ‌شده ست ۳- **تذکرة‌الخطاطین** که‌مذکورشد ۴- **سیاحت‌نامه** ۵و۶- **صراط‌السطور** و **مدادالخطوط** که مذکور شدند . وفات سنگلاخ بسال هزار و دویست ونود و چهارم هجرت درحدود یکصد وده سالگی ویا بفرمودهٔ ذریعه دریکصد و بیست سالگی درتبریز واقع‌شده‌است.

نگارنده‌گوید : ظاهر عبارت ذریعه ومآثر وآثارآنکه نام اصلی صاحب ترجمه

همین لفظ سنگلاخ میباشد و لکن بسیار مستبعد است و بنظرم میآیدکه ازبعض فقرات تذکرةالخطّاطین ، حسن بودن نام وی مستفاد میگردد . (ذریعة وص۲۱۶مآثر وآثار)

سنوسی **سید محمد بن علی** - ازعرفای قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه در بدایت‌حال بکسب علوم متداوله‌پرداخت، درمکّه بخدمت‌بعضی از مشایخ صوفیّه رسیده و درفنون طریقت جانشین ایشان بود تا سال هزار و دویست و هفتاد و شش هجرت درگذشته واز تألیفات او است :

۱- **ایقاظ‌الوسنان فی‌العمل بسنة‌القرآن** ۲- **السلسبیل المعین فی‌الطریق الاربعین** ۳- **المنهل الرائق فی‌الاسانید والطرائق** . مخفی‌نماندکه سیدمحمد مؤسّس فرقهٔ‌سنوسیّه میباشدکه درجنوب طرابلس غرب سکونت دارند وآن فرقه بدو منسوب هستند.
(اطلاعات متفرقه)

سواق - (با فتح وتشدید) در اصطلاح رجالی‌لقب احمدبن محمد بن علی، علی بن محمدبن‌علی، علاء بن رزین وبعضی دیگربوده وشرح‌حال‌ایشان‌موکول بدان‌علم‌است.

سودا **میرزا محمد رفیع** - ازمشاهیر شعرای هند میباشدکه در اصل از اهالی دهلی بوده و درلکهنو زیسته است ، قصائد و غزلیّات و هجویّات بسیاری بزبان فارسی و هندی‌گفته و بسال ۱۱۹۵ﻫ قمری (غقصه) درگذشت.
(ص ۲۶۷۲ ج ۴ س)

سودائی‌شاعر بعنوان باباسودائی مذکور شد .

سودائی یا **سودانی** **محمد بن قاسم** - شرح حال و تحقیق لفظآن موکول بکتب رجالیّه است .

سوداوی **سالم‌بن محفوظ** - بعنوان سدیدالدین سالم مذکور شد .

سودی از ادبای عثمانیّه میباشدکه کافیه وشافیهٔ ابن‌حاجب را بترکی ترجمه‌کرده وبهریك ازگلستان و بوستان سعدی ودیوان خواجه حافظ ومثنوی‌ملّای‌رومی‌شرحی‌مدقّقانه‌نوشته‌است. وی‌درسال‌یکهزارم‌هجرت‌درگذشت.
(ص ۲۶۷۷ ج۴ س)

سورانی یا **سورایی** **حسین بن محمد بن یزید** - شرح حالش در رجال است .

سوزنی **سمرقندی، محمد یا مسعودبن‌علی** - ملقّب بشمس‌الدین، موصوف بحکیم ، از شعرای نامی قرن ششم هجرت میباشدکه دراصل از دیهی کلاش نام سمرقند ، ولادتش درشهر نسف ، تحصیلش در بخارا ، درجوانی بهزل و مطایبه راغب و بسیار بذله‌گوی و هجوگوی بود . سینهٔ شعرای عصر خود را با خدنگ هجو و بدگوئی می‌خراشید ، از رفتار ناشایست وگفتار نابایست خودداری نمیکرد ، نصف دیوان او مشتمل هجویّات رکیك میباشد ویك نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۴۱۸ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . وقتی عاشق جوانی خیّاط شد ، بهوای او خیّاطی پیشه‌کرده وخود را بسوزنی متخلّص‌گردانید ، لکن دراواخر عمر در دراثر صحبت اکابرمشایخ توبه‌کرده وبزیارت‌بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد، ارادت ومصاحبت حکیم‌سنائی وابومنصور ترمدی راگزید. اشعار زیادی درتوبه وانابت وموعظه ونصیحت وتصوّف وحکمت‌گفته ودرمناقب اهل‌بیت طهارت نیز اشعار بسیاری سروده‌است. موافق آنچه از بعض اشعارش برمیآید نسب او بسلمان فارسی منتهی میگردد چنانچه در ذیل مذکور میداریم . از اشعار او است‌که درتوبه و ندامت از لهو و لعب‌گفته است :

زهر بدی‌که توگوئی هزار چندانم — مرا نداند ازآنگونه‌کس‌که من دانم

بحقّ دین مسلمانی ای مسلمانان — که چون بخودنگرم ننگ هرمسلمانم

رسول‌گفت پشیمانی ازگنه توبه است — بدین حدیث‌کس ار تائب‌است من‌آنم

براسب توبه سواره شدم مبارز وار — بس است رحمت ایزد فراخ میدانم

بزهد سلمان اندر رسان مرّا ملکا — چو یافتم ز پدر کز نژاد سلمانم

سوزنی بسال پانصد وشصت ودویم یا نهم هجرت درسمرقند وفات یافت ودرجنب پیرخود ابومنصور ترمدی مدفون‌گردید . بعداز وفاتش یکی از دوستانش اورا بخواب دیده واز وضع قبر و عالم برزخش استفسار نمود، گفت‌که محض بجهت این بیت مشمول رحمت و

مغفرت خداوندی گردیدم :

چارچیز آورده‌ام یارب که درگنج تو نیست نیستی و حاجت و عذر وگناه آورده‌ام

نیز از اشعار همین قصیده است :

پنج ره روزی بدرگه خوانديم پنجاه‌سال رو بسوی درگه تو گاه گاه آورده‌ام

توبه‌کردم‌توبه‌کردم فضل‌کن رحمت‌نمای چون بدرگاه تو خود را در پناه آورده‌ام

نام من مسعود و القابم بخوانی سوزنی نیك نامستم گنه کارم پناه آورده‌ام

نگارنده‌گوید : بنا برصحّت نسبت این اشعار ، چنانچه معارضی هم ندیده‌ام نام او مسعود میباشد چنانچه اشاره نمودیم.

(ص ۱۵۲هب و۲۴۹۹ ج۱ مع و۳۶۱ض و ۲۶۸۴ ج۴ س وغیره)

سوزی **میرجمیل-** ازشعرای هند میباشدکه اصلش ازبخارا بود، خودش درهندوستان زاییده و بسوزی تخلّص میکرده واز او است :

لذّت دیوانگی فرزانه، کی داندکه‌چیست رمز یار آشنا بیگانه، کی داندکه چیست

از زبان صورت نبندد راز احوال درون حلّ‌عقد موی معنی شانه‌کی‌داندکه‌چیست

درسال هزار وصد و دویم هجرت درگذشت . (ص۲۵۷ مخل)

سوزی **حسنعلی -** ساوجیّ‌الاصل،اصفهانی‌المنشأ، ازشعرای‌ایران‌میباشد که نخست جفاکش تخلّص مینمود ، بعد از مسافرت خراسان بسوزی تبدیل داد ، درخطّ وکتابت نیز معروف بوده واز او است:

سوزی چه مرگ میطلبی ازخداکه نیست آسودگی نصیب تو در زیر خاك هم

درسال یکهزار وچهاردهم هجری‌قمری درگذشت. (ص ۲۶۸۴ ج ۴ س)

سوسنجردی **محمدبن بشر-** بعنوان حمدونی مذکور شد .

سوسنی (یا سوسی) **هبةالله بن محمد-** موکول بعلم رجال است.

سوسی[1]

سوسی **ابراهیم** - از علمای مالکی مذهب مغرب اقصی میباشدکه در ریاضیّات و نجوم وهیئت ماهر بود ودرشرح حال‌هفتادتن‌محمدنام ازاساتیدخودکتابی تألیف‌داده‌است ودرسال‌یکهزاروهفتادم‌هجری‌قمری درمکّه درگذشت.
(ص ۵۷۳ ج ۱ س)

سوسی **شاعر اهل‌بیت** - اشعاربسیاری درمدایح ومراثی‌اهل‌بیت‌عصمت‌ع گفته‌که در ابواب مناقب ابن‌شهرآشوب (متوفی بسال ۵۸۸ه ق) مذکور است چنانچه خطاب بحضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

انت‌الاب البر صلی الله خالقنا	**علیك من شفق بربنا حدب**
نحن‌التراب بناکناك احمد یا	**ابا تراب لمعنی ذاك لالقب**
علی علی رغم‌العدی اکرم‌البشر	**وخیرهم من یأب ذاك فقدکفر**
هوالجنب جنب‌الله هالك‌کل‌من	**یفرط فیه هکذا جآء فی‌الخبر**

لکن از اسم و نسب وتاریخ زندگانی سوسی چیزی ننوشته است . دراعیان‌الشیعةگوید: سوسی، امیرابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز، بنا بنوشتهٔ معالم‌العلماء ازشعرای مجاهرین اهل‌بیت بوده و بسیاری از اشعاری راکه درمدح اهل بیت‌گفته در معالم نقل کرده است . سوسی درسال سیصد و هفتادم قمری هجرت درگذشت.
(عن وص ۵۸۱ ج۱ وص ۵۵ ج ۲ قب)

سوسی **عمر بن یعیش** - بعنوان ابن‌یعیش در باب‌کنی خواهدآمد .

سوسی **محمدبن‌عبدالله** - همان سوسی شاعرمذکور دربالا است.

۱- **سوسی**- بضم اول، منسوب‌است بسوس‌که نام چندین موضع میباشد : چنانچه‌شهری است در روم ، درخوزستان، درمغرب زمین ونیز ناحیه‌ایست دراهواز ودراینجا بعضی‌ازمعروفین بهمین عنوان سوسی را تذکر میدهد .

سویدی[1]

سویدی

ابراهیم بن محمد بن طرخان - انصاری دمشقی، مکنّی با بواسحق، ملقّب بعزّالدین، معروف بسویدی ، از اطبّای قرن هفتم هجرت میباشد که ازقریهٔ سوید بوده ودردمشق اقامت داشت، دربیمارستان باب البرید وبیمارستان نوری آنجا مشغول طبابت بود واز تألیفات او است:

۱- **الباهر فی الجواهر** ۲- **التذکرة الهادیة والذخیرة الکافیة** که بتذکرهٔ سویدی معروف وکتابی است بس نافع و ادویهٔ مفرده را با ترتیب اعضا وامراض و علل ، جامع و فوائد بسیاری از تجربیّات خود و متقدّمین و متأخّرین اطبّا را با تعیین قائل آنها حاوی و عبدالوهاب شعرانی آن را تلخیص کرده است ۳- **شرح کتاب موجز القانون** . سویدی درسال ششصد و نود تمام هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۳۳ ج ۱ مر و ۱۰۶۴ مط)

سویدی

عبدالله بن حسین- بغدادی، مکنّی با بوالبرکات، ملقّب بجمال الدین، ازافاضل قرن دوازدهم هجرت میباشد که درشش سالگی او پدرش فوت کرد ، درتحت تربیت عمّ مادری خود شیخ احمد سوید قرارگرفت، مقداری ازنحو وفقه وتصوّف را تحصیل نمود ، پس مسافرتها کرده و بتحصیل علوم عقلیّه و نقلیّه موفّق شد ، عاقبت ببغداد مراجعت کرده و درخانهٔ خود و مقبرهٔ ابوحنیفه و مقبرهٔ عبدالقادر گیلانی و مدرسهٔ مرجانیّه تدریس کرد وتألیفات سودمندی دارد :

۱- **اسماء اهل بدر اصحاب رسول‌الله ص** ۲- **انفع الوسائل فی شرح الدلائل** که شرح کتاب دلائل الخیرات است ۳- **الجمانات فی الاستعارات** ۴- **حاشیهٔ مغنی** که محاکمه ما بین شارحین مغنی و مؤلف آن است ۵- **الحجج القطعیة لاتفاق الفرق الاسلامیة** ۶- **دیوان شعر** ۷- **مقامة الامثال السائرة المتضمنة للاحوال الموصلة للمقامات الآخرة** ۸- **النفحة المسکیة فی الرحلة المکیة** . صاحب ترجمه بسال یکهزار وصد وپنجاه وشش یاهفتاد و چهارم هجرت

۱- **سویدی** - منسوب است بسوید (بروزن کمیل) یا سویدا (بزیادتی الف) وآن دیهی است از ناحیهٔ حوران از نواحی دمشق و سویداء شهری هم هست از دیار مصر نزدیکی حران و شاید لفظ سویدی دربعضی از مواضع منسوب بشخص سوید نامی باشد .

در بغداد وفات یافت و درجوار قبر معروف کرخی مدفون گردید .

(ص ۱۰۶۶ مط و ۸۱ ج ۳ سلك الدرر)

سویدی **شیخ محمد امین**- بغدادی ، مکنّی با بوالفوز ، از فضلای بغداد میباشد واز تألیفات او است:

۱- الجواهر والیواقیت فی معرفة القبلة والمواقیت ۲- سبائك الذهب فی انساب العرب یا **فی معرفة قبائل العرب** که آن را ازکتاب نهایة الارب قلقشندی آتی الترجمة اقتباس کرده و در بغداد و بمبئی چاپ شده است . وفات سویدی بفرمودهٔ آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی، دراوائل قرن سیزدهم هجرت بوده است. (ص ۱۰۶۵ مط وغیره)

سهدهی بعضی از معروفین بهمین عنوان را ، بعنوان مخفّف خطّی آن (سدهی) درحرف **س د** نگارش دادیم .

سهرورد[۱]

سهروردی یا **سهروردی** **عبدالقادر** یا **عبدالقاهر** بن عبدالله بکری، بعنوان ابوالنجیب سهروردی در باب کنی خواهد آمد .

سهروردی **عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد** - قریشی ، سهروردیّ المولد والمنشأ ، بغدادیّ الاقامة والمدفن ، ابوحفص الکنیة ، شافعیّ المذهب ، صوفیّ المشرب ، شهاب الدین اللّقب ، صدیقیّ النّسب ، نسب او با دوازده یا سیزده یا چهارده یا نه واسطه با بوبکر صدیق خلیفه موصول میشود وچنانچه در بالا اشاره شد مؤسّس شعبهٔ سهروردیّه از سلاسل صوفیّه است و در بغداد سرسلسهٔ اهل تصوف بود،

۱- **سهرورد** - بضم اول و فتح ثالث و رابع ، بنوشتهٔ مراصد ، شهری است از بلاد جبال نزدیکی زنگان و بنوشتهٔ روضات فتح اول نیز جایز است بلکه ابن خلکان فقط بفتح اولش ضبط کرده است و کیف کان ، بعضی از اکابر ازآنجا برخاسته اند که در ذیل بعنوان سهروردی مذکور میداریم . فرقهٔ سهروردیه از فرق صوفیه نیز که بنام بدریه ، زینیه ، بهائیه ، کمالیه ، احمدیه ، نجیبیه ، بچندین شعبه منشعب هستند بعمر بن محمد سهروردی مذکور درذیل منتسب بوده واز اتباع وی میباشند و سلسلهٔ طریقتی این فرقه بجنید بغدادی منتهی میگردد .

فقیهی است صالح و متّقی، حکیمی است واعظ عارف عابد مرتاض کثیر الحج والعبادة والریاضة، هرسال بزیارت مکّه ومدینه میرفت، باعبدالقادر گیلانی وعمّ خود (ابوالنجیب) سهروردی در بغداد مصاحب بود، اصول تصوّف وطریقت و وعظ را ازابوالنجیب ومقداری وافی از فقه و خلاف و فنون ادب را نیز از دیگر مشایخ وقت اخذکرد ، جمع کثیری از عرفا و صوفیّه و افاضل وقت ، فنون طریقت و مجاهدة را از وی یادگرفتند، عاقبت درفقه وحدیث وتصوف و اکثر علوم متداوله متفرّد وشیخ الشیوخ بغداد بود، سالها بوعظ و ارشاد اشتغال داشت ، مواعظ او دلنشین ومحل توجه تمام ودر دلهای مستمعین بیش از اندازه مؤثرودرمجلس وعظ وی ازدحام عام میشد، روزی در بالای منبر این اشعاررا خواند:

لاتسقنی وحدی فما عودتنی انی اشح بها علی جلاسی
انت الکریم و لایلیق تکرما ان یعبر الندمآء دورالکاس

درمردم آثار وله و وجد مفرط پیدا شد ، مویهای بسیاری برکندند وجمع کثیری موفق بتوبه و انابه گردیدند. شیخ سعدی شیرازی ،کمال الدین اسمعیل اصفهانی ودیگراکابر وقت ازمریدان وی بوده اند. سهروردی اشعارعربی وپارسی خوب نیز میگفته واز او است:

بخشای برآن که بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود
ازعشق تو حالتیش باشدکه درآن هم با تو وهم بی تو قرارش نبود
ان تأملتکم فکلی عیون او تذکرتکم فکلی قلوب

نیز در زمان خلفای عباسی بین ایشان و ملوك معاصرین ایشان سمت سفارت داشته و از این راه ثروت بسیاری را بدست میآورد و لکن همهٔ آنها را بمستحقین و فقرا تقسیم مینمود . از تألیفات او است :

۱- اعلام الهدی و عقیدة اهل التقی ۲- التلویحات فی المنطق والحکمة .
بعضی از ارباب تراجم ، محض من باب اشتباه در لقب شهاب الدین و نسبت سهروردی ، این کتاب را نیز باکتاب مطارحات بهمین صاحب ترجمه عمر بن محمد نسبت داده اند و لکن تحقیق آن است که این دوکتاب تلویحات و مطارحات از تألیفات شیخ شهاب الدین سهروردی یحیی بن حبش مقتول است که بعنوان شیخ اشراقی بشرح حال او خواهیم پرداخت

۳- **جذب القلوب الی مواصلة المحبوب** که درحلب چاپ شده است ۴- **رشف النصائح الایمانیة وکشف الفضائح الیونانیة** ۵- **عوارف المعارف** که در مصر چاپ و یکمرتبه نیز در حاشیهٔ احیاءالعلوم غزالی بطبع رسیده است .

ناگفته نماند : بعضی از اهل فنّ احتمال داده‌اند که شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی مقتول اواخر قرن‌ششم هجرت که بعنوان‌شیخ‌اشراقی بشرح‌حال‌اوخواهیم پرداخت همین شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی عمر بن محمد باشد، لکن ضعف‌این‌احتمال، بشهادت اختلاف اسم و زمان وتألیفات وقرائن دیگر واضح و روشن وغیریکدیگر بودن ایشان اصلاً جای تردید نمیباشد . ولادت عمر بن محمد ، بسال پانصد و چهل و دویم هجرت درسهرورد واقع و جملهٔ : **پادشاه دین‌اقدس** = ۵۴۲ مادّهٔ تاریخ‌آن میباشد . وفاتش نیز بسال ششصد و بیست و سیم یا سی‌ام یا سی و دوم هجرت در بغداد واقع و در مقبرهٔ وردیّه‌مدفون وجملهٔ: **رهبر اکبر** = ۶۳۰بنا برقول‌دویم وجملهٔ: **امام متقی** = ۶۳۲ بنا برقول سیم مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(ص۱۵۲هب و۳۴۸ت و۴۱۴ج۱کاو۳۱۲ج۱مع و۷۰عم و۱۳ج۲خه و۲۷۰۳ و۲۸۸۵ج۴س وغیره)

سهمی تمیم بن حارث ، حارث بن حارث بن قیس ، حارث بن‌صبیره، حارث بن عمرو وجمعی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بعلم رجال است و نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌سهم از قبائل قریش میباشدکه عبارت از بنی‌سهم بن عمرو بن هصیص بن‌کعب‌بن لوی بن غالب بوده ویا بقبیلهٔ بنی‌سهم ازقبائل باهله‌که عبارت از بنی‌سهم بن عمرو بن ثعلبة بن غنم بن قتیبه است.

سهوی شاعر تبریزی ، بعنوان تبریزی میرحسین نگارش دادیم .

سهیلی [1]

سهیلی **امیراحمد نظام‌الدین** - که بامیراعظم موصوف میباشد از مشاهیر شعرا و امرای اتراك و ازخواص سلطان ابوسعید تیموری بود ،

۱- **سهیلی**- بضم اول و فتح ثانی، منسوب‌است بکوهی سهیل نام از اندلس که ستارهٔ*

با علیشیر نوائی صحبت داشت، منظومه‌ای بنام **لیلی ومجنون وچند دیوان‌ترکی وفارسی** دارد ودر ذی‌حجهٔ سال نهصد و هیجدهم هجرت درگذشته واز او است :

بروز غم بغیر ازسایهٔ من‌نیست یار من ولی او هم‌ندارد طاقت شبهای تار من

موافق‌آنچه درشرح حال حسین‌کاشفی اشاره خواهیم‌کرد **کتاب انوار سهیلی** معروف نیز بنام‌نامی همین امیراحمد سهیلی تألیف یافته‌است. (ص۲۷۰۷ ج۴ س)

سهیلی

احمد بن محمد - سهیلی خوارزمی ، وزیر ابوالعباس مأمون خوارزمشاه واز خانوادهٔ وزارت و ریاست بود . درآداب وعلوم متنوعه و اخلاق فاضله‌گوی سبقت را ازدیگران ربود، اشعار نغز وطرفه میگفته وکتاب **الروضة السهیلیة فی‌الاوصاف والتشبیهات** از او است، حسن‌بن حارث (حرب‌خ‌ل) حسونی هم‌کتاب سهیلی نام را درجمع مابین مذهبین شافعی و حنفی بنام وی تألیف داده است. احمد دراواخر ترك وزارت‌کرده ودرسال چهارصد وهیجدهم‌هجرت درسامره درگذشت. (کف وص۳۱ج۵جم)

سهیلی

عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد بن اصبغ - اندلسی‌مالقی‌سهیلی، مکنّی بابوالقاسم ، نحوی لغوی محدّث مورّخ مفسّر رجالی اصولی ادیب‌کلامی حافظ قاری ، درلغت و علوم عربیّه و اصول قرائت جامع روایت و درایت و صاحب استنباطات مخصوصه ، درانساب و رجال و تواریخ وسیر ماهر وصاحب دستی توانا بود ، درهفده سالگی از هردو چشم نابینا شد وبمراکش رفته و اقامت‌کرد و واز تألیفات او است:

۱- **التعریف والاعلام فی‌ماابهم فی‌القرآن من‌الاسماء والاعلام** درآن بذکر و شرح حال‌کسانی پرداخته‌که درتواریخ و سیر با اسامیشان مذکورند ولی درقرآن‌مجید بطور اجمال و ابهام ذکر شده‌اند ۲- **الروض‌الانف فی‌شرح غریب‌السیر** درشرح وتفسیر محتویات سیرهٔ‌نبویهٔ ابن‌هشام عبدالملك معافری‌که دومرتبه درقاهره چاپ شده ودرحاشیهٔ یکی ازآنها خودکتاب‌سیره

*سهیل بجز آن‌کوه درهیچ‌جا ازبلاد اندلس دیده‌نمی‌شود و وادی سهیل ازناحیهٔ مالقه ازنواحی اندلس‌است‌که بدیهات بسیاری مشتمل‌بوده وعبدالرحمن‌سهیلی مذکور در ذیل نیز بیکی‌ازآنها نسبت دارد وشاید لفظ سهیلی دربعض‌موارد منسوب بشخص سهیل‌نامی‌بوده ویابجهات‌دیگر باشد.

نیز بطبع رسیده است **۳- رؤیةالله والنبی فی‌المنام ۴- السرفی عود (عور خا) الدجال ۵- نتائج‌الفکر فی‌علل‌النحو،** آن را بترتیب ابواب‌کتاب جمل‌که محل توجه عموم بوده مرتّب نموده است. این اشعار نیز درمناجات با قاضی‌الحاجات از او است:

یامن یری ما فی‌الضمیر و یسمع	**انت المعد لکل ما یتوقع**
یامن یرجی فی‌الشدائد کلها	**یامن الیه المشتکی والمفزع**
یامن‌خزائن‌ملکه(رزقه‌خا)فی‌قول‌کن	**امنن فان الخیر عندك اجمع**
مالی سوی فقری الیك وسیلة	**بالافتقار الیك ربی اضرع**
مالی سوی قرعی لبابك حیلة	**فلئن رددت فای باب اقرع**

ابن‌حجت‌آتی‌الترجمة همین‌قصیده‌را تلخیص‌کرده‌است. وفات‌سهیلی شب پنجشنبهٔ‌پانزدهم شوال‌پانصد وهشتاد ویك هجری‌قمری درهفتادوسه‌سالگی‌درمراکش‌وقوع‌یافت واینکه در روضات‌الجنّات‌سال‌وفات‌اورا‌شصدوهشتادویك نوشته‌سهوو یااز اغلاط‌واشتباهات‌کاتب‌است.
(ص ۴۲۹ت و ۱۵۲ هب و ۲۷۰۷ ج ۴س وغیره)

سهیلی

علی بن احمد - اسفراینی سهیلی، مکنّی بابوالحسن، از اکابر علمای شافعیّه میباشد و از تألیفات او است:

۱- ادب‌الجدلکه حاوی غرائب اصول‌فقه است **۲- الرد علی‌المعتزلة وبیان‌عجزهم.** وی درحدود چهارصد تمام از هجرت درگذشت. (ص۲۱۲ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

سیاح **علی‌بن‌ابی‌بکر**
سیاح **علی بن محمد**
شرح حال هردو را بعنوان سائح نگارش دادیم.

سیار

موسی بن یوسف- معروف بسیّار، از اکابر حکما و اطبّای نامی اسلامی قرن چهارم هجرت میباشد. ولادت او در شیراز، بفنون طبّ و حکمت مشهور، با اصابت رأی و حذاقت در معالجه معروف، در فنون طبابت وحید عصر خود بوده وبا‌ تمامی احترام و عزّت میزیسته است. ابوعلی‌بن‌مندویه، احمد بن محمّد طبرسی و اغلب اکابر اطبّای وقت، با تلمّذ وی مباهات می‌نمودند، دوفقره و رم سلعهٔ‌گردن و ظفرهٔ چشم عضدالدولهٔ دیلمی راکه در زمان ولیعهدی‌اوعارض و موجب شرمگین بودن او و اندوه خاطر پدرش رکن‌الدولة بوده بطوری معالجه‌کردکه

اثری از آنها باقی نماند ، مهارت و حذاقت او جالب حیرت عموم بود ، بیش از اندازه بمراتب عزّتش افزوده ومورد توجّهات شاهانه شد وانعام جزیلی ملوکانه بدو عنایت گردید لکن دراثر عزّت نفس ازقبول آن اعتذار نمود زیرا معالجهٔ بیماران را فقط وظیفهٔ لازمی انسانیّت میدانسته است. آه آه چه گویم که ناگفتنم بهتر است . از تألیفات او است:

آلات جراحی و امراض العین وچهل باب درهردو قسمت علمی وعملی طبابت و **رساله‌ای** درفصدوسنهٔ صروریه. وی دراواسط قرن چهارم هجرت درگذشت. (ص ۲۷۵ ج ۱ مه)

سیاری

احمد بن ابراهیم - مکنّی با بوالحسین، نحوی لغوی شیعی امامی، از اکابر امامیّه و خال ابوعمرو زاهد ملقّب بمطرز بود. ازخط شهید اوّل نقل شده که ابوبکر بن حمید از ابوعمرو زاهد پرسیدکه سیّاری کیست گفت خال من و رافضی مذهب است . چهل سال مرا بمذهب خود دعوت کرد، اجابتش نکردم چنانچه او هم دعوت مرا که بمذهب اهل سنّت میکردم اجابت ننمود. ابوعمرو مذکور متوفی بسال سیصد و چهل و پنج هجری قمری، اخبار بسیاری بواسطهٔ سیّاری از مبرّد و ناشی و ابن مسروق روایت کرده است و سال وفات سیّاری بدست نیامد.

(ص ۵۷ ت و ۱۵۳ هب و ۳۷۵ ج ۸ عن و ۱۲۰ ج ۴ تاریخ بغداد)

سیاری

احمد بن محمد بن سیار بن عبدالله - کاتب بصری، مکنّی با بوعبدالله، در زمان حضرت امام حسن عسگری ع (متوفی بسال ۲۶۰ ه ق) از نویسندگان آل طاهر بود، ضعیف الحدیث، مردودالرّوایة، فاسدالمذهب، تناسخیّ المشرب میباشد و از تألیفات او است :

۱- ثواب القرآن ۲- الطب ۳- الغارات ۴- القرائات ۵- النوادر یا نوادرالقرآن.

وفات او بنوشتهٔ منهج المقال، بسال ۳۶۸ ه قمری (شسح) واقع ، لکن این تاریخ باتاریخ زندگانی مذکور او که مصرّح به خود او و دیگر مشایخ رجال است بالفرض منافی هم نباشد بسیار مستبعد بنظر میرسد ، بلکه ظاهر کلام بعضی از علمای رجال آنکه احمد ، زمان حضرت امام جواد علیه السلام را نیز درك کرده است. (کتب رجالیه و ۱۵۳ هب)

سیاری

قاسم بن مهدی - دخترزادهٔ احمد بن سیاره ، از اکابر مشایخ و عرفای اهل مرو میباشد .کنیه‌اش ابوالعباس ، در علوم شریعت

و فنون طریقت بصیر، نخستین کسی است که درمرو سخن ازحقیقت گفته است. گویندکه پدرش بسیار مالدار بود، بعداز وفات او قاسم آن همه را ببهای یك تار گیسوی عنبر بوی حضرت رسالت ص داد، پس ببرکت آن موی مبارك موفق بتوبه و انابه گردیده و مرید شیخ ابوبکر واسطی شد تا بدرجهٔ کمال رسیده و امام طریقت گردید وفرقهٔ سیّاریّه از فرق صوفیّه نیز منتسب بدو میباشند. گویند سیاری روزی گردو میخرید، بقّال بشاگرد خودش گفت که درشت و خوب را سواکرده و بشیخ بده، شیخ گفت که برای هر خریدار این وصیّت می کنی بقّال گفت نه فقط برای احترام علم و مشیخت شما است شیخ گفت من علم خود را بخوبی گردو نمی‌فروشم پس گردو را نخرید و رفت. وفات او بسال سیصد و چهل و دویم یا سیم هجری قمری درمرو واقع شد و بموجب وصیّت خودش آن تارموی را دردهانش گذاشتند. بنا برقول اوّل، جملهٔ: **پیر مکمل** = ۳۴۲ و بنا بردویم جملهٔ: **ابوالعباس مهدی‌قطب** = ۳۴۳ وجملهٔ: **ابوالعباس‌حق‌بین** = ۳۴۳ وجملهٔ: **ابوالعباس مسلم** = ۳۴۳ مادّهٔ تاریخ وفات او است. (ص ۱۹۷ ج ۲ خه)

سیالکوتی[1]

سیالکوتی

عبدالحکیم بن شمس‌الدین - هندی سیالکوتی، از اکابر علمای هند میباشدکه علوم ظاهری و باطنی را جامع، درهردو قسمت وحید عصر خود، درفقه و حدیث و تفسیر بی‌نظیر، درعهد شاه جهان سلطان هند بسیار محترم و رئیس علمای آن سامان بود. درشاه جهان آباد درس میگفت، کمال نفوذ واقتدار داشت، احکام وفتاوی او درموقع قبول واقع و اصلاً جای اعتراضی نبود و ازطرف شیخ احمد مجدد سرهندی ملقّب بآفتاب پنجاب بوده است واز تألیفات او است:

۱- الامامة یا **اثبات‌الامامة**، موافق نقل ذریعة، میرزا عبدالله افندی شرح حال عبدالحکیم سیالکوتی را مفصّلاً نگارش داده وگویدکه عبدالحکیم ازاکابر علمای هند

۱- **سیالکوتی**- منسوب است بشهری سیالکوت نام از توابع پنجاب از بلاد هندکه گاهی سیلکوت نیز نامند و اهالی ما، دیگر تخفیف داده و سلکوتی گویند.

بوده بتسنّن شهرت داشت وتا حین وفات با تقیه میگذرانید وهمین کتاب اثبات‌الامامهٔ او بعداز وفاتش بروز آمد چنانچه‌آن را با بعضی‌ازکتب شیعه درصندوق مقفّلی گذاشته و وصیّت کرده بودکه‌آن‌را بعداز وفاتش بپسرش ابوالهدی بدهند، ابوالهدی‌راهم بملازمت آن‌کتاب که مسئلهٔ امامت را موافق مذهب امامیّه ظاهر کرده است وصیّت نموده بود ، تاآنکه بعداز وفات‌او بدست مردم افتاده و استنساخش نمودند، ازآنجمله یکی‌هم‌میرزا معزّالدین محمدبن میرزا فخرالدین مشهدی بوده‌که دربلدهٔاکبرآباد هند استنساخش نمود **۲- ترجمهٔ غنیة‌الطالبین** عبدالقادر گیلانی **۳- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** که دراستانبول چاپ شده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۱۰۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۴- حاشیهٔ تلویح ملاسعد تفتازانی** در اصول **۵- حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطب‌الدین رازی ۶- حاشیهٔ شرح عقائد تفتازانی ۷- حاشیهٔ شرح عقائد عضدیهٔ دوانی ۸- حاشیهٔ شرح مطالع ۹- حاشیهٔ شرح مواقف** سید شریف جرجانی **۱۰- حاشیهٔ مطول** ملاسعد تفتازانی **۱۱- الدرر الثمینة فی‌اثبات‌الواجب ۱۲- عقائد عبدالحکیم‌السیالکوتی** وغیراینها که‌اکثر آنها چاپ شده‌است. مشهور است‌که‌ماهی یك لك روپیه از سلطان وقت استمراری‌داشته اینك تمامی عمر خود را باکمال‌آسودگی در تدریس و تصنیف میگذرانید . در تذکرهٔ علمای هندگوید چون صیت وآوازهٔ شاه ، در قدردانی اهل علم و ارباب‌کمال دراقطار عالم منتشر گردید عبدالحکیم بدربار سلطنتی رفته و مورد عنایات ملوکانه‌گردید ، اورا دومرتبه درترازو با نقره سنجیدندکه هریك مرتبه معادل شش‌هزار روپیه بود وهمهٔ‌آن نقره‌ها با چند قریه بدو عنایت شد . وفات عبدالحکیم بسال یکهزار و شصت و هفت یا هشت ویا نود و هفت هجری قمری واقع‌گردید. بنا برقول دویمی جملهٔ: **ولی مخزن‌علم عبدالحکیم** = ۱۰۶۸ مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(ص۱۰۶۸مط و۸۴ج۱و۳۲۸ج۲ذریعة وتذکرهٔعلمای‌هند و۳۵۱ج۲خه وغیره)

سیالکوتی

علی‌لاحق- از اکابر عرفا و اعاظم احباب و اصحاب فریدالدین گنجشکر و دارای زهد و ورع وتقوی‌بود، بعدازتکمیل‌مراتب عرفانی بخرقهٔ خلافت از پیر مذکور خود مفتخر و حسب‌الاجازهٔ او بسیالکوت رفته و هزاران مردم را ارشاد نمود تا بسال ششصد و هشتاد و شش هجری قمری درآنجا وفات

یافت . دو جملهٔ : **علی شاه‌کریم** = ۶۸۶ و **علی سردار عالی** = ۶۸۶ مادّهٔ تاریخ وفات او است . ازآنروکه پیش‌از حاضر شدن علی درمحضر پیر مذکور، دوتن علی نام دیگر نیز از حاضرین‌آن‌محضر بوده‌اند در وقت حاضر شدن اوگفت‌که این علی نیز لاحق بآن دوعلی باشد و ذکر وشغل بیك‌جاکنند ، اینك ازآن روز ملقّب بلاحق گردید.

(ص ۳۱۴ ج۲ خه)

سیاه‌پوش

سیدجواد بن سید محمد زین‌الدین - حسنی‌حسینی نجفی‌بغدادی، معروف بسیاه‌پوش، از ادبا وفضلای قرن سیزدهم هجرت میباشد که بسال هزار ودویست وچهل وهفت هجری‌قمری ازطاعون‌درگذشته وازاشعار او است:

کذب‌الذی بالمیم شبه ثغره **قد مثل الموهوم بالمعلوم**

ماکان الانون تنوین بدا **بالنطق لکن لیس بالمرسوم**

شاعر پارسی نیز دراین مضمون‌گوید:

دهان تنگ تو مانند نون تنوین است — که درحدیث درآید ولیك پیدا نیست

(ص ۵۳ ج۱ من)

سیاه‌پوش

سلطانعلی ابن شیخ‌صدرالدین موسی- مشهور بخواجه‌علی‌سیاه‌پوش، ازاکابرعرفا وصوفیّه میباشد، بنابرآنچه از سلسلةالذهب‌صفویّه نقل شده سی وهشت سال بعداز فوت پدر سجّاده‌نشین ارشاد بود تا روز سه‌شنبه هیجدهم رجب سال هشتصد و سی تمام هجرت در بیت‌المقدس رحلت نمود ، قبرش درآنجا بسید علی عجم مشهور و دیوان اشعارش نیز معروف میباشد واز او است :

منم‌آن بحر پرمعنی‌که موج پرگهر دارم — منم‌آن روح روحانی‌که ازمعنی خبردارم

نیم ازعالم صورت‌که با صورت درآویزم — بملك عالم معنی مقام معتبردارم

دراین زندان جسمانی دل وجانم فروناید — نه‌آخرطالب‌خاکم که‌حرص‌سیم و زر دارم

چومن ازعالم جانم، درین پستی‌کجا مانم — ببال همّت معنی ز نه ایوان‌گذر دارم

طلسم‌جسم بشکستم بکوی دوست بنشستم — تو این‌معنی‌که میبینی‌من‌ازجای‌دگر دارم

علی بردار دل ازجان اگرمشتاق دلداری — زجان‌باید‌گذرکردن چو برجانان‌نظردارم

ظاهر آن است که سلطانعلی ، غیراز سیدعلی بن شهاب‌الدین سیاه‌پوش است که معاصر او بوده و شرح حالش بعنوان صوفی خواهد آمد . (مدرك خصوصی ازنظرم رفته)

سیاه‌پوش **سیدعلی بن شهاب‌الدین -** بعنوان صوفی خواهد آمد .

سیاه‌دانی **عبدالرحمن -** در ریاض‌العارفین گوید: انسی سیاه‌دانی، نامش عبدالرحمن بن بختیار، مردی عالم و کامل بود، درهندوستان درنهایت تجرّد سیاحت مینمود تا مجذوب مطلق شد ، درسال هزار و بیست و پنجم هجرت جذبه بروی غالب آمد و مرد واز او است :

گر دل ز غـم عشق سلامت بودی آمـاج گـه تیر مـلامت بـودی
گویند قیامتی و دیـداری هست ای‌کاش کـه امروز قیامت بـودی

(ص ۲۸۳ ض)

سیبک نیشابوری **یحیی -** ازاکابر شعرای ایرانی قرن نهم هجرت میباشدکه فضل و استعداد شعری و خطّی او مشهور و صنایع شعری او مسلّم است ازکثرت **قناعت** و عزّت نفس که داشته شعری در مدح اکابر نگفت ، تمام اشعار او ما بین اهل فنّ مرغوب و چندفقره منظومهٔ او بنام **اسراری وخماری ودهنامه وشبستان خیال** مشهور است . در بدایت حال خـود را بتفاحی سپس بفتّاحی تخلّص میکـرد ، اخیراً بخماری تبدیل وگاهی باسراری تخلّص مینموده واز اشعار او است :

ای‌که دور لاله ساغر خالی ازمی میکنی رفت عمر این داغ حسرت را دواکی میکنی

درسال هشتصد وپنجاه ودویم هجری قمری درگذشت. (ص ۲۰۱ سفینه و ۳۳۴۰ ج ۵ س)

سیبویه[1]

سیبویه **عبدالرحمن بن عبدالعزیز-** ازمحدّثین عامّه میباشد و رجوع بمحل خود نمایند.

۱- **سیبویه -** لقب چند تن از اکابر ادبا و ارباب کمال است . ظاهراً نخستین کسی که ملقب بهمین لقب گردیده عمرو بن عثمان بن قنبر مذکور درذیل میباشد واطلاق آن بدیگران*

سیبویه
علی بن عبدالله - کومی مالکی مغربی، مکنّی بابوالحسن، ادیب نحوی از ادبای اوائل قرن هفتم هجرت بوده واز او است :

عذبت قلبی بهجر منك متصل یامن هواه ضمیر غیر منفصل
مازال منغیر توکید صدودك لی فما عدولك منعطف الی بدل

بسال ششصد وهفتم‌هجری‌قمری درقاهره درگذشت. (سطر۲۳ ص ۵۰۳ ت)

سیبویه
عمرو بن عثمان - قنبر یا قنبرهٔ فارسی ، بیضاوی الاصل والمولد، بصری المنشأ، ابوبشر یاابوالحسن الکنیة، سیبویه اللّقب، (همین لقب درصورت عدم قرینه بدو منصرف میباشد) در نحو و علوم عربیّه استاد علی‌الاطلاق و مقتدای اکابر نحویّین عراق بود ،کتاب اوکه موسوم به **الکتاب** میباشد ، مثل کمالات خودش ، شهرهٔ آفاق و بارها درپاریس و برلین وکلکته و مصر و قاهره چاپ ومحل توجه و استفادهٔ ادبا است ، ابوالعباس مبرّد بکسی‌که ارادهٔ خواندن‌آن‌کتاب را داشته میگفت که داخل دریا شده‌ای، مازنی میگفته هرکه می‌خواهدکه بعدازکتاب‌سیبویه‌کتاب‌بزرگی

*محض من‌باب تشبیه و استعاره است، اصل وجه این‌لقب، موافق‌آنچه درشرح‌حال‌عمرو مذکور نوشته‌اندآنکه این لفظ در زبان پارسی مرکب از دوکلمه بوده ومخفف سیب‌بویه میباشدکه بوی سیب از عمرو استشمام میشده، یا خود عمرو معتاد ببوییدن سیب بوده است ، یا بجهت‌آن‌است‌که مادرش اورا درکودکی با سیب بازی میداد ومشغول می‌ساخت ، یا بجهت‌آن بوده‌که عمرو بسیار خوبرو وباجمال وگونه‌هایش گلناری و رنگ سیب داشته است . مخفی نماندکه سیب‌بویه گفتن او بنا بردو وجه اولی واضح و روشن بوده و محتاج بتأویل نمیباشد بخلاف دو وجه‌آخری‌که خالی از تکلف نبوده و محتاج بتأویل است . اما حرکهٔ‌آن بهرتقدیر بروزن «فیروزه»میباشد. ابن‌خلکان نیز گویدکه عجم‌ها همین‌طور ضبط‌کرده‌اند و الحاق لفظ (ویه) درآخرکلمات راکه برای‌ندبه ونوحه‌است مکروه دارند، لکن‌عرب‌لفظ‌سیبویه ونظائرآن‌را ازقبیل(نفطویه،جحشویه، عمرویه ، عبدویه ، خالویه ودرستویه) و نظائر اینها بفتح واو و ماقبل‌آن ضبط‌کرده‌اند .

نگارنده‌گوید : البته درموقع معرب‌کردن لفظ عجمی خالی ازاین‌گونه تغییر وتصحیف نمیباشد ودرزمان ما، فارسی‌زبانها نیز بهمان‌نحو معرب میخوانند. ناگفته‌نماند، ازابن‌خالویه نقل است‌که سیبویه از دولفظ فارسی «سی» بمعنی ثلثین و «بویه» بفتح اول وثانی بمعنی بوی و رایحهٔ مرکب میباشد وعمرو بن عثمان را سیبویه‌گفتن بجهت‌آن‌بوده،کسی‌که اورا میدیده، از کثرت عطر و رایحه بمشابه‌آن بوده‌که‌گویا سی عطر استشمام میکرده است . پرواضح است این‌گونه غفلت‌ها از اشخاص بیگانه‌که‌آشنای زبان نیستند بسیار وکثیرالوقوع است .

تألیف نماید باید حیا کرده وخودداری نماید. سید بحرالعلوم وبعضی از اهل سیر گویند که متقدّمین و متأخرین در علم نحو عیال سیبویه هستند ، صاعد بن احمد جیانی گوید کتابی را سراغ ندارم که حاوی تمامی جزئیّات فن خود باشد جز کتاب مجسطی بطلمیوس درهیئت ،کتاب ارسطو در منطق ،کتاب سیبویه درنحو که هریك از این سه کتاب حاوی تمامی اصول وجزئیّات فنّ خود میباشد. این گونه مدایح درکلمات اکابر دربارهٔ آن کتاب بسیار است و شروح و حواشی و ردّهای بسیاری برآن نوشته‌اندکه ناشی از اهمیّت آن میباشد . سیبویه ، فنون عربیّه را از خلیل بن احمد ، یونس بن حبیب ، عیسی بن عمر و اخفش اکبر (عبدالحمید) فراگرفته و قطرب و اخفش اصغر (علی بن سلیمان) و اخفش اوسط (سعید) و دیگر اکابر آن عصر از شاگردان وی هستند.

قضیهٔ مناظرهٔ سیبویه باکسائی که معلّم امین بن هارون عباسی بوده ، در جملهٔ : **خرجت فاذا زید قائم** که لفظ قائم بارفع است (قائمٌ) یا نصب (قائماً) و در جملهٔ : **قدکنت اظن انالعقرب اشد لسعة منالزنبور فاذا هو هی** که لفظ هی بارفع است (هِیَ) یا نصب (**إیّاها**) و درنظائر آنها مشهور میباشدکه سیبویه درهمهٔ آنها نصب را تغلیط کرده و کسائی هردو وجه را تجویز مینموده است . این قضیّه دربحث **اذا** ازکتاب مغنی ابن هشام و اکثر کتب تراجم مذکور و مظلومیّت سیبویه مصرّحٌ به ارباب سیر میباشد. وفات سیبویه، بسال یکصد و شصتم یا شصت و یکم یا دویم یا هفتاد و هفت یا هشتادم یا هشتاد و سوم یا ششم یا هشتم یا نود و چهارم هجرت دربصره یا ساوه یا قریهٔ بیضا از قراء فارس در سی ودو سالگی ویادرحدود چهل سالگی واقع شد ویا درشیراز وفات یافت ودرقبرستان باهلیه مدفون گردید . درآثار عجم گوید مزار سیبویه درمحلّهٔ سنگ سیاه شیراز واقع گردیده در دکانی و لوح مزارش سنگی است سیاه وشفّاف که درآن خطّی دیده نمی‌شود وآن محلّه را نیز بواسطهٔ همان سنگ سیاه محلّهٔ سنگ سیاه خوانده‌اند .

(ص۱۵۳هب و۵۰۲ت و۴۲۰ج۱کا و۱۱۴۰ ج۱۶جم و۴۶۵عم و۱۹۵۵ج۱۲تاریخ بغداد وغیره)

سیبویه

محمد بن عبدالعزیز- اصفهانی ، نحوی قاضی ، مکنّی بابونصر، از اعیان علم و ادب بود ، از ابن‌فارس (متوفّی بسال ۳۹۰ه

قمری = شص) روایت کرده و عموی سمعانی (متوفّی درحدود سال ۵۶۰ه ق = ثس) نیز از وی روایت میکند. سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد ولکن بحکم قرائن مذکوره از رجال قرن پنجم بوده است . (سطر ۲۲ ص ۵۰۳ ت وغیره)

سیبویه **محمد بن موسی عبدالعزیز** - بصری ، کندیّ القبیلة ، ابوبکر یا ابوعمران الکنیة، ابن الحبی یا ابن الجبی الشهرة، سیبویه اللّقب، شافعیّ المذهب ، درتاریخ و نحو و علوم عربیّه و معرفت وقایع و اشعار و نوادر و فقه شافعی بصیرتی بسزا داشت، ازکثرت اهتمامی که بنحو وعلوم عربیّه داشته ملقّب بسیبویه بود ، ابوجعفر طحاوی ، ابن الحداد فقیه شافعی ، ابوعبدالرحمن نسائی در فقه و فنون دیگر از تلامذهٔ او هستند، عاقبت بامرض وسوسه وسودای مفرط درماه صفر سیصد وپنجاه و هشتم هجری قمری درهفتاد وچهار سالگی درمصر وفات یافته واز او است :

من لم یکن یومه الذی هو فیه	**افضل من امسه و دون غده**
فالموت خیر له و اروح من	**حیاة سوء تفت فی عضده**

محمد بن موسی میگفته است این شعر متنبیّ :

ومن نکدالدنیا علی الحرّان یری	عدوّاله مامن صداقته بدّ

که ممدوح مردم است از لحاظ معنی درست نمیباشد بلکه لازم بود بعوض صداقته ، مداراته یا مداجاته میگفت وخود متنبیّ سبب این قدح وی را استفسار نمود درجواب گفت که صداقت ضدّ عداوت بوده ودریك مورد جمع نتوانند شد برخلاف مداراة و مداجات. (سطر ۱۸ ص ۵۰۳ ت و۶۱۶ ج ۱۹ جم)

سیبویه ثانی **شیخ ابراهیم بن حسن** - شبستری نقشبندی، ملقّب ببرهان الدین، از افاضل عرفای اوائل قرن دهم هجرت و از مشاهیر سلسلهٔ نقشبندیّه میباشد که در نحو و ادبیّات عربیّه و فنون شعریّه وحید عصر خود بود ، مصنّفاتی درنحو و صرف و تصوف دارد :

۱- **انبیانامه** ۲- **التائیة** درنحو که درغرّهٔ محرّم نهصد تمام هجرت، کافیهٔ ابن حاجب را نظم کرد و مطالبی بدان افزود و **نهایة البهجة** اش نامید و اوّل آن این است :

تیمنت باسم‌الله مبدی البریـة | مفیض‌الجدی‌معطی‌العطایاالسنیة

وآخرش این است :

وقدحذف‌التنوین فی‌مثل قولنا | شفیعی حسین بن علـی فتمت
فرغت وقد ابدی‌المحرم غرة | لتسع مأی من هجرة نبویـة

۳- تائیه در نظم ایساغوجی اثیرالدین ابهری‌که نامش **موزون‌المیزان** است و خودش شرحی برآن نوشته ومتن وشرح هردو درنهایت‌بلاغت میباشد **۴- تفسیر قرآن ازاول تاسورهٔ یوسف.** ۵و۶و۷و۸ شرح تائیهٔ ایساقوجی وشرح تائیهٔ نحویّه و موزون‌المیزان و نهایةالبهجة‌که مذکور شدند. عاقبت بسال نهصد وپانزدهم یا هفدهم یا نوزدهم یا بیستم هجرت دراثنای مسافرت مکّه وفات یافت ویا بدست‌خوارج مقتول‌گردید . (کف وذریعة وغیره)

سید[۱]

سید آقا

سیدمحمدتقی- قـزوینی ، مشهور بسیدآقـا بن میررضا بـن سید محمدتقی معروف بحاج سیدتقی ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکـه از مدرّسین نجف بود ، کراماتی نیز بدو منسوب و از تألیفات او است :

۱- ترجمة اخبارالاستنطاق ۲- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی‌انصاری. وی بسال‌هزار

۱- **سید -** بفتح اول وکسر و تشدیـد ثانی‌کـه بعربی معروف میباشد تخلص بعضی از شعرا و عنوان مشهوری یا جزو عنوان بعضی‌از اکابر است‌که با رعایت ترتیب مقتضی بشرح‌حال اجمالی ایشان میپردازیم . چون دربعضی از اشخاص ،گاهی بضمیمهٔ اسم اصلی وگاهی بضمیمهٔ بعضی از اوصاف دیگرش عنوان مشهوری وی میباشد ، مثل سید نعمت‌الله که‌گاهی بعنوان سید جزائری نیزمذکورش میدارند وهم‌چنین درنظائرآن لذا ما نیز محض‌تکثیرفائده بهردوعنوانش تذکر میدهیم . بدیهی است‌که تکرار فقط درعنوان است و الا شرح حالش در تحت یك عنوان نگارش خواهد یافت . لفظ سید در اصطلاح فقها درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، یا درجایی که مقید بلفظ مرتضی باشد **سید مرتضی ، علی بـن حسین موسوی** است‌که بعنوان علم‌الهدی نگارش خواهیم داد چنانچه این لفظ سید درکتب زیارات و ادعیه، درصورت نبودن قرینه علی بن موسی بن جعفر صاحب‌کتاب اقبال ومهج‌الدعوات است‌که درباب‌کنی از همین‌کتاب بعنوان ابن‌طاوس بشرح حالش خواهیم پرداخت .

وسیصد وسی ؤسوم هجری‌قمری درقزوین وفات‌یافت، جنازه‌اش بنجف نقل ودروادی‌السلام دفن گردید. (ص۷۵ج۳ و۱۵۵ ج۶ ذریعة)

سیدآقائی **سیدحسن بن حسین** - بعنوان فانی خواهدآمد.

سیدابن باقی **علی بن حسین**- بعنوان ابن باقی در باب‌کنی خواهدآمد.

سیدابن‌زهرة **حمزة بن‌علی** - در باب‌کنی بعنوان ابن‌زهره خواهدآمد.

سیدابوطالب **سید اسمعیل بن حسین بن محمدبن حسین بن احمد** - علوی حسینی، ملقب بعزیزالدین، کنیه‌اش ابوطالب، ازعلمای‌امامیهٔ اوائل‌قرن هفتم هجرت میباشدکه بسید ابوطالب مروزی معروف بود، نسب شریفش بادوازده واسطه بحضرت امام صادق ع موصول میشود، در سال ۵۷۲ﻫ قمری (ثعب) متولدگردیده است یاقوت حموی‌گوید: بسال ۶۱۴ﻫ درمرو ملاقاتش‌کردم، در انساب ونحو و لغت وشعر و اصول و نجوم متفرّد و درفنون متنوعه مرجع استفادهٔ طبقات محصّلین بود، هرکس موافق مرام خود از وی استفاده میکرد و اورا مصداق این‌کلام دیدم:

قدزرته فوجدت الناس فی‌رجل   والدهر فی‌ساعة والارض فی‌دار

باآنهمه تبحّر علمی بسیار متواضع و غریب‌نواز و دارای اخلاق حسنه بود، تمامی‌غربا درمنزل وی میبودند واز تألیفات او است:

۱- **بستان‌الشرف** که تلخیص‌کتاب حظیرهٔ دیل میباشد ۲- **حظیرةالقدس** که در حدود شصت‌مجلداست ۳- **خلاصةالعترةالنبویةفی‌انساب‌الموسویة** ۴- **زبدةالطالبیة** ۵- **غنیةالطالب فی‌نسب‌آل‌ابیطالب** ۶- **الفخری** که برای‌فخررازی تألیفش داده‌است ۷- **المثلث** ۸- **الموجز** و این هرسه در انساب است. سال وفاتش بدست نیامد.

(ص۱۰۶ ج۳ذریعة و۲۸۳ ج۲عن و۱۴۲۹ج۶جم)

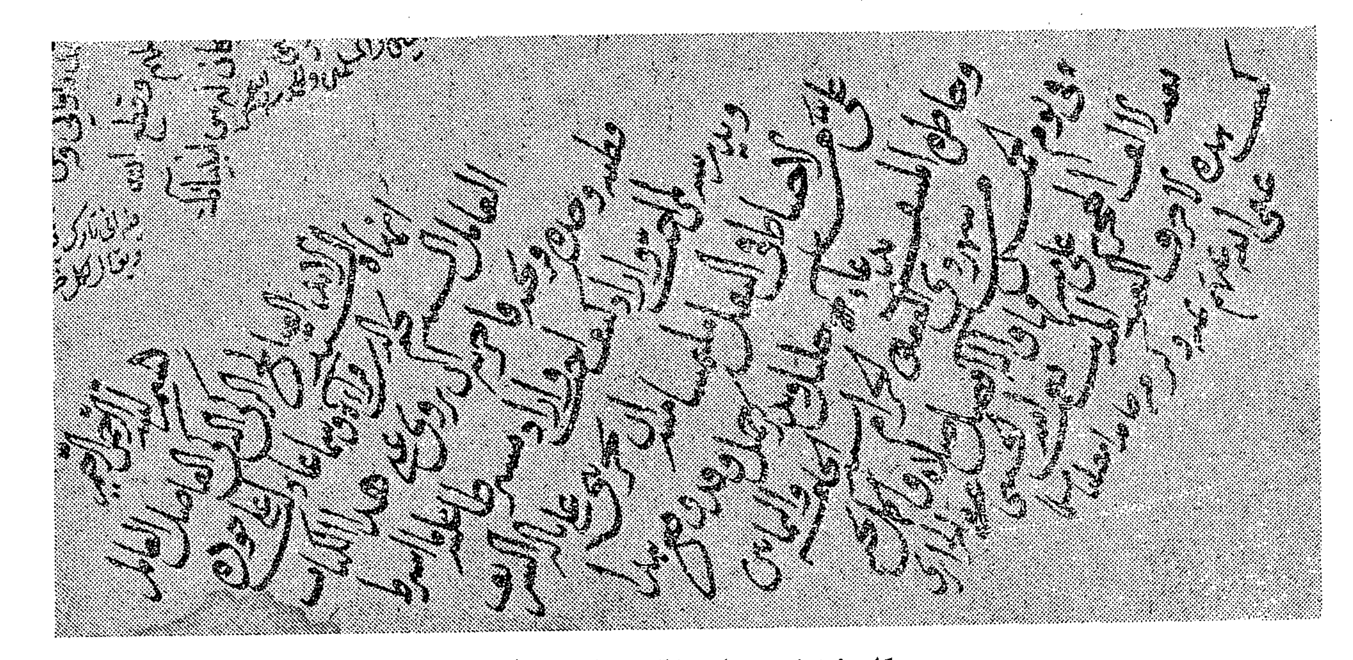
سیدالاطباء **سیدعلی شرف‌الدین**- بعنوان سیدالحکما خواهدآمد.

سیدجابلقی **حاج سید محمد شفیع** - بعنوان جابلقی نگارش یافته است.

سیدجزائری **سیدعبدالله** - درذیل‌ضمن‌شرح‌حال جدّش‌سید نعمت‌الله مذکوراست.

سیدجزائری **سیدنعمت‌الله بن عبدالله بن محمد** - موسوی ، جزائری‌الاصل شوشتری‌المنشأ ، از اکابر متأخرین علمای امامیه ، محدثی است جلیل‌القدر و محققی است عظیم‌الشأن . درفقه و حدیث و تفسیر و فنون ادبیه و عربیه متبحر وکثیرالاطلاع و وحید عصر خود ، ازشاگردان علامهٔ مجلسی وسیدهاشم بحرانی و فیض‌کاشانی و دیگر اکابر وقت بود . با اینکه مسلك اخباری داشته درتأیید و نصرت مجتهدین و مدافعه از طرف ایشان و لزوم عمل باقوال‌آنان اهتمام تمام داشته است و تألیفات متنوعهٔ طریفه دارد :

۱- **انس‌الوحید** در شرح توحید صدوق ۲- **الانوار النعمانیة فی بیان معرفة النشأة الانسانیة** که بارها چاپ شده است ۳- **البحورالزاخرة فی‌شرح‌کلام العترة الطاهرة** که شرح تهذیب شیخ طوسی است و شاید همان‌کتاب مقصودالانام مذکور در ذیل بوده ویا خودآن نیز شرحی دیگر برتهذیب است ۴- **جواز العمل بکتب الفقهاء** ۵- **الجواهر الغوالی فی‌شرح عوالی‌اللئالی** ۶- **حاشیهٔ‌استبصار** ۷- **حاشیهٔ‌امل‌الآمل** شیخ‌حرعاملی ۸- **حاشیهٔ شرح‌جامی** ۹- **حاشیهٔ مغنی‌اللبیب** ۱۰- **حاشیهٔ نقدالرجال** ۱۱- **الحواشی‌الصافیة** که حاشیهٔ نهج‌البلاغة است ۱۲- **ریاض‌الابرار فی‌مناقب‌الائمة‌الاطهار** ۱۳- **زهرالربیع** ۱۴- **شرح‌توحیدصدوق** که همان‌انس‌الوحید است ۱۵- **شرح تهذیب‌الحدیث** که دو یا سه فقره بوده ودربالا بنام بحور زاخره ودر ذیل نیز بنام غایة‌المرام و مقصودالانام مذکور است ۱۶- **شرح تهذیب النحو شیخ‌بهائی** ۱۷- **شرح روضهٔ‌کافی** ۱۸- **شرح صغیر صحیفهٔ سجادیه** که‌نامش‌نورالانوار فی‌شرح کلام خیرالاخیار بوده و درتهران چاپ سنگی شده است ۱۹- **شرح کبیر صحیفهٔ سجادیه** ۲۰- **شرح عوالی ابن ابی‌جمهور** که در بالا بنام جواهر مذکور شد ۲۱- **شرح عیون اخبار الرضا ع** ۲۲- **شرح‌کافیه** که ظاهراً‌کافیهٔ ابن‌حاجب بوده وغیراز حاشیهٔ شرح جامی است‌که در فوق مذکور شد ۲۳- **غایة‌المرام فی‌شرح تهذیب‌الاحکام** که شرح جدید مختصر تهذیب است ۲۴- **غرائب‌الاخبار و نوادرالآثار** ۲۵- **فوائد نعمانیه** که ظاهراً غیراز انوار نعمانیه است ۲۶- **قاطع‌اللجاج‌فی‌شرح‌الاحتجاج** ۲۷- **قصص‌الانبیا** ۲۸- **کشف‌الاسرارفی‌شرح‌الاستبصار** که ظاهراً همان حاشیهٔ استبصار مذکور در فوق است ۲۹- **مسکن الشجون فی‌حکم الفرار من‌الطاعون** ۳۰- **مقامات‌النجاة** درشرح اسماءحسنی ۳۱- **مقصودالانام‌فی‌شرح‌تهذیب‌الاحکام** که شرح قدیم و بزرگ تهذیب شیخ طوسی است و چنانچه اشاره شد محتمل است‌که اسم دیگر این‌کتاب بحور زاخره‌باشد ۳۲- **منبع‌الحیات فی‌حجیة قول‌المجتهدین من‌الاموات** یافی‌**جواز تقلیدالاموات** ۳۳- **منتهی‌المطلب** درنحو ۳۴- **نورالانوار** که همان‌شرح‌صغیر صحیفهٔ سجادیهٔ مذکور درفوق‌است ۳۵- **هدیة‌المؤمنین** درفقه وغیراینها . صاحب‌ترجمه بسال یکهزار و



کلیشهٔ خط سید نعمت‌الله جزائری شماره -۳

توضیح اینکه یك نسخهٔ خطی مجلدآخر کتاب من لایحضره‌الفقیه‌که از باب قضا تاآخرآن‌کتاب بوده و درکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری از احفادآقای صدرالافاضل سابق‌الذکر موجود است‌کتابت باب‌نوادرکه‌آخر ابواب‌آن‌کتاب است دردهم ذی‌القعدهٔ هشتاد وپنج (بعد از هزار) بخط نجم‌الدین ابن سید محمد بن سید عبدالرضا وکتابت مشیخهٔ‌آن نیز (باهمان خط) در محرم ۱۰۸۶ بپایان رسیده بوده وسید جلیل درآخر باب نوادر در روایت و تدریس‌آن‌کتاب با خط شریف خودش درهمان ماه ذی‌القعدهٔ ۱۰۸۵ اجازه داده است.

یکصد و دوازدهم هجرت درشصت ودو سالگی بدرود جهان گفت :

مخفی نماندکه **سید نورالدین** پسر سید نعمت‌الله جزائری (صاحب ترجمه) نیز از اکابر علمای امامیّهٔ عهد خود بوده وکتاب **فروق‌اللغات** از تألیفات‌او میباشدکه حاوی‌فرق معنوی مترادفات لغت عرب است مثل فرق جلوس و قعود ، فرض و واجب و نظائر آنها این‌کتاب درحدود سال ۱۲۷۴ﻫ باکتاب سامی نام میدانی دریکجا چاپ شده‌است وسال وفات او بدست نیامد .

همچنین **سیدعبدالله** بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله صاحب ترجمهٔ جزائری شوشتری نیز از اکابر علمای قرن دوازدهم هجرت بشمار میرود ، محضاً مسلك اخباری داشته و منکر طریقهٔ اجتهادبود، درعلم فقه وحدیث و فنون ادبیّه وعلوم‌عربیّه مهارتی بسزا داشت ، از مشایخ اجازهٔ روایتی سید نصرالله مدرّس‌آتی‌الترجمة بوده وخود او نیز ازسید امیرمحمدحسین‌خاتون‌آبادی‌سالف‌الترجمة روایت می‌کند وتألیفات‌سودمند دارد:

۱- **الاجازة‌الکبیرة** که درسال ۱۱۶۸ﻫ قمری (غقسح) برای چهارتن از علمای حویزه نوشته ودرآخرآن بشرح حال زیاده برشصت تن از اکابر علمای دینیه‌که بفیض دیدارشان موفق گردیده پرداخته است ۲- **اجوبة مسائل‌السید علی‌النهاوندی** که در دومجلد ، یکی حاوی سی مسئله و دیگری مشتمل برهفتاد مسئله از مسائل مشکلهٔ فقهی و اصولی و حدیثی و تفسیری و غیرآنها میباشد ۳- **الانوارالجلیة** ۴- **تاریخ شوشتر** ۵- **التذکرة فی‌تاریخ تستر** که همان تاریخ شوشتر است ۶- **حاشیهٔ استبصار** ۷- **حاشیهٔ امالی صدوق** ۸- **حاشیهٔ‌ریاض‌السالکین** ۹- **حاشیهٔ‌مدارك‌الاحکام** ۱۰- **حاشیهٔ‌مطول‌تفتازانی** ۱۱- **حاشیهٔ‌منهج‌المقال** ۱۲- **حاشیهٔ نقدالرجال** ۱۳- **الذخیرة الاحمدیة** ۱۴- **الذخیرة‌الباقیة** ۱۵- **شرح مفاتیح‌ملامحسن‌فیض** ۱۶- **شرح نخبهٔ فیض** وغیر اینها . وفات سید عبدالله درسال یکهزار و یکصد و هفتاد و سوم هجرت واقع گردید.

(ص۱۵۴هب و۳۷۲ و۷۵۹ت و۳۳۶قص ومجلدات‌ذریعة وباب‌نون‌ضع‌وغیر آنها)

سیدجزائری **سید نورالدین** - درضمن‌شرح‌حال‌جزائری سیدنعمت‌الله‌مذکورشد.

سیدالحکما **سیدعلی‌شرف‌الدین‌بن حاج‌سیدمحمد منجم** - تاجرتبریزی، حسینی مرعشی، معروف بسیدالحکماء وسیدالاطبّاء ، موافق آنچه‌آقای


عکس آقای سیدالحکماء شماره -۴

سید شهاب‌الدین حفید معظّم وی (که فعلاً ساکن قم و معروف بآقای نجفی میباشد) نگارش داده از اکابرعلمای طراز اوّل آذربایجان وازتلامذه‌صاحب جواهر و صاحب ضوابط وشیخ مرتضی انصاری(که شرح‌حال هریکی درمحل‌خود ازاین‌کتاب‌نگارش یافته است) بود، بعد ازتکمیل فقه واصول ودیگر علوم دینیّه وتحصیل اجازهٔ اجتهاد ازاساتید معظّم خود بتبریز مراجعت‌نمود، بمناسبت‌پاره‌ای‌حرکات زشت و نابایست بعضی ازمتقدّسین بی‌حقیقت، ازعملی‌کردن تحصیلات دینی چندین‌سالهٔ خود دلسرد و منصرف‌گردید و بتحصیل طبّ تصمیم‌گرفت ، درحدود پانزده‌سال دراصفهان وغیره بتکمیل هردو قسمت علمی وعملی‌آن علم شریف پرداخت ، مدتی‌نیزدرسبزوار، حاضر حوزهٔ درس فیلسوف اعظم حاج ملاّهادی سبزواری سالف‌الترجمة بوده، طبیعیّات و الهیّات ودیگرفنون فلسفه را تکمیل وبتبریز مراجعت‌نمود وبا تمام درستکاری‌مشغول معالجه و طبابت و مرجع‌آسایش اهالی‌گردید تا بسال هزار و سیصد و شانزدهم هجری قمری دریکصد و چهارده سالگی بدرود جهان‌گفت ، جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل و درمقبرهٔ مخصوص این خانواده از وادی‌السلام دفن‌کردند . بعضی از تألیفات اورا ثبت اوراق مینماید :

۱- تاریخ تبریز ۲- تعیین قبله ۳- جامع‌العلل ۴- حاشیهٔ جواهرالکلام در فقه **۵- حاشیهٔ شرح لمعه ۶- حاشیهٔ شرح منظومهٔ سبزواری ۷- حاشیهٔ شرح نفیسی** در طب **۸- حاشیهٔ‌کلیات قانون شیخ‌الرئیس ۹- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۱۰- حاشیهٔ منتهی‌المقال** در رجال **۱۱- رسالهٔ تعلیم خط‌کوفی وکیفیت نوشتن‌آن ۱۲- رسالهٔ جدری ۱۳- رسالهٔ جفر ۱۴- رسالهٔ رمل ۱۵- رسالهٔ زکام ۱۶- رسالهٔ مناظرهٔ او با سیدحسین رفاعی** در استانبول **۱۷- زادالمسافرین** در ادعیه و ادویهٔ مسافرکه درتهران چاپ شده است **۱۸ و۱۹- سفرنامهٔ استانبول و هندوستان ۲۰- شرح‌الغاز و معمیات شرف‌الدین‌علی‌یزدی ۲۱- شرح انوارالملکوت علامهٔ‌حلی ۲۲- شرح تشریح‌الافلاك شیخ‌بهائی ۲۳- شرح‌دعای سمات ۲۴- شرح طب‌الائمة ۲۵- شرح طب‌النبی ابوالعباس مستغفری ۲۶- طلسمات و**

مثلثات و مربعات **۲۷- قانون العلاج** درمعالجهٔ طاعون و وبا که بخواهش شاهزاده حمزه میرزا والی آذربایجان تألیف ودر تبریز چاپ شده است **۲۸- کیفیت پر کردن صدا ندر صد عددی** وغیر اینها.

تألیفات متنوعهٔ وی دراثبات تبحّر و تفنّن او که بالملازمة حاکی از علم کشی و عالم کشی تبریز است کافی و بسنده میباشد .

صاحب ترجمه علاوه برمراتب علمیّهٔ عقلیّه ونقلیّه، دارای قوهٔ اختراعیّهٔ عجیبی بوده وبا اصول شیمیاوی زنبور عسل درست می‌کرده است چنانچه در بدایت حال سفید رنگ و بی‌حس و حرکت بوده پس دراثر تابش آفتاب حس و حرکت درآنها تولید وبا رنگ معمولی زنبوری متلون میگردیده‌اند. نیز بمجرّد اینکه اختراع دندان مصنوعی مسموعش گردید بدون اینکه خودآن را دیده ویاکیفیّت عمل آن را شنیده باشد یك دست دندان مصنوعی ، برای معین الملك حکومت وقت تبریز ساخت که نسبت باین دندانهای مصنوعی اروپائی دارای مزایای بسیاری بوده است ، چنانچه خود دندانها از استخوان فیل بود و لثهٔ آنها از لاك نبوده و برخلاف دندانهای اروپائی تغییری درطعم غذا نمیداد بلکه از اختراعات ترکیبیّهٔ خودآن دانشمند بود ، درمیان دندانهای فكّ اعلی و فكّ اسفل، یك فقره فناری تعبیه کرده بودکه موقع بازکردن وبرهم نهادن دهان موافق دلخواه کار میکرده است وعلاوه برهمهٔ اینها تاریخ ساخت دندانها در لثهٔ آنها نقش بود. ناگفته نماندکه شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر (که شرح حال او در همین کتاب بعنوان عبده خواهدآمد) با سیدالحکماکمال خصوصیّت وعلاقهٔ قلبی داشت ، روی این اصل، پس از آنکه بهبودی یافتن سید ازمرضی که داشته مسموعش گردید قصیده‌ای درتهنیت وموهبت کبرای صحت و عافیت از مصر نگاشته که مطلع آن این است :

صحت بصحتك الدنیا من العلل **یاابن الوصی امیرالمؤمنین علی**

سیدالحکما **سید محمدبن ابراهیم** - بعنوان صدرالدین دشتکی خواهدآمد.

سیدالحکماء **ناصرخسرو** - بهمین عنوان مذکور خواهد شد .

سیدحمیری **اسمعیل بن محمد بن زید** - یا یزید بن ربیعه ،کنیه‌اش ابوهاشم یا ابوعامر، لقبش حمیری وسید حمیری، شاعری است نامی فاضل

سامی هشامی امامی ثقة و جلیل‌القدر ، از اکابر شعرای امامیّه‌که دراحاطهٔ فنون شعری بی‌نظیر، درنظم اخبار و وقایع بی‌عدیل و اکثر اشعار او درمدایح اهل‌بیت عصمت ع و مناقب خانوادهٔ رسالت ص میباشد . مداینی ، از عمّ خود نقل‌کرده استکـه دوهزار و سیصد قصیدهٔ سید راکه تماماً درمناقب بنی‌هاشم بودند دریکجا جمع نموده وخیال‌کردم که اشعار اورا استقصاکرده و چیزی نمانده‌که نقلش نکرده باشم تاآنکه روزی ، مردی با لباس‌کهنه پیش من نشسته و دیدکه مشغول خواندن اشعار حمیری هستم او نیز بدون اطّلاع ازمحفوظات ومجموعات من، سه‌قصیدهٔ سید را فروخواندکه ازهیچ‌کدام‌اطّلاعی نداشتم پس یقین‌کردم‌که جمع‌کردن اشعار سید خارج از امکان‌است بلکه‌گویندکه فقط **قصائد میمیهٔ** او یك‌بار شتر بوده‌است وهروقتی‌که ازمکاری بارآن شتر را سراغ‌میکردند محض از راه تکریم میگفته‌که میمیّات سید است، اینك سید، علم مشهوری وی‌گردید، والانسبا سید نبوده است .

از قصائد مشهوره‌اش قصیدهٔ بائیهٔ او است درمدح اهل‌بیت ع‌که حاوی یکصد و هفده بیت‌بوده و افاضل‌بسیاری شرحها برآن‌نوشته‌اند من‌جمله شرح سیدمرتضی‌علم‌الهدی است‌که بسیار نفیس و درسال هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در مصر بطبع رسیده است ، مروان بن ابی‌حفصه‌آن قصیده را شنیده و در سر هریك بیت می‌گفته است : **سبحان الله ما اعجب هذاالکلام** . مطلع و مقطع‌آن قصیده این دوبیت است :

هلا وقفت علی‌المکان المعشب	**بین‌الطویلع فـاللوی من‌کبکب**
یمحو و یثبت مایشاء و عنده	**علم‌الکتاب وعلـم مالم یکتب**

همین قصیده از غـایت نفاست به **قصیدهٔ مذهبه** و **ذهبیه** معروف ویا موافق ذریعـهٔ مذهبه گفتن‌آن بجهت این بیت از ابیات‌آن است :

فثنی الاعنة نحو وعث فاجتلی	**ملساء یبرق کاللجین المذهب**

مخفی نماندکه این قصیده ، معجزهٔ باهرهٔ‌آب ظاهرکردن حضرت امیرالمؤمنین ع را با عبارات بلیغه وکلمات رشیقه حاوی میباشدکه اصحاب‌آن‌حضرت هنگام مسافرت صفّین بعطش شدیدی مبتلا شدند و ازهیچ طرف سراغی ازآب نداشتند ، راهبی نیزکه درآن

موضع بوده سراغی از آب نداد پس آن‌حضرت آبی راکـه در همان موضع بوده ظاهر کرد بشرحی که درکتب مربوطه مذکور و در صفحهٔ ۳۰۵ جلد ۱۲ تاریخ بغداد نیز نگارش یافته است . در صحت و اتقان صدور این معجزه، علاوه‌براینها همین بس که سیدحمیری آن را درهمین قصیدهٔ مذهبه نیزکه درایّام محدّثین وکثرت ایشان و قرب ایشان بزمان صدور معجزه و انکار نیاوردن ایشان علناً با تمام قوت قلب و اطمینان خاطر مذکورش داشته وچنانچه اشاره شد سید مرتضی باآن‌همه تبحّر علمی که مسلّم فریقین‌است ودیگر متبحّرین، شرحهای بسیاری بر آن نوشته‌اند باری بالاتر ازهمین قصیدهٔ بائیه ، **قصیدهٔ عینیهٔ** حمیری است که دارای پنجاه و چند بیت بوده و مطلع آن :

لام عمرو باللوی مربع **طـامسة اعلامهـا بلقع**

میباشد ، این قصیده نیز محل‌توجه و اعتنای اکابر وفحول بوده وشرحهای بسیاری بر آن نوشته‌اند، علاوه‌براین، درجلالت این‌قصیده همین بس که دراخبار آل‌عصمت علیهم‌السلام، امر بحفظ ویاد داشتن‌آن و وعدهٔ بهشت در عوض حفظ‌آن واردگردیده و این جمله از خصائص این‌قصیده بوده ودربارهٔ هیچیك از اشعار شعرا این چنین امتیازی‌نداشته‌است.

سیدگفتن صاحب ترجمه نه بجهت فاطمی یا علوی یا هاشمی بـودن وی میباشد بلکه سیادت بمعنی لغوی بوده و مراد ازآن بزرگی و جلالت است و بس کـه از طرف قرین‌الشّرف حضرت صـادق ع بلقب **سیدالشعراء** مفتخر بـوده و سید نیز مخفّف همین سیدالشعراء است بلکـه توان‌گفت‌که نام اصلی علمی ، مادرزادی وی سید بوده است ، چنانچه‌کشی روایت‌کرده، چون‌آن‌حضرت سیّد را دید اکرامش‌کرده وفرمودکه مادرت ترا سید نام‌کرده و دراین موضوع موفّق هستی ، **فانت سیدالشعراء** ، اینك سید در مقام افتخار باین‌کلام‌آن بزرگوار گوید :

ولقـد عجبت لقـائل لی‌مرة **علامـة فهـم مـن‌الفهمـاء**
سماك قومك سيدا صدقوا به **انت المـوفق سيـد الشعراء**
ما انت حين تخص آل محمد **بالمدح منـك و شاعر بسواء**
مدحوا الملوك ذوى الغنى لعطائهم **والمدح منك لهـم لغير عطاء**

فابشر فانك فائز من حبهم لوقد غدوت عليهم بجزاء
ما تعدل الدنيا جميعاً كلها من حوض احمد شربة من ماء

چنانچه از این‌اشعار معلوم‌است، سیّد، شعرگفتن بطمع مال را بسیار مکروه میداشت، نیز دراین موضوع‌گوید :

ایها المادح العباد لیعطی ان لله ما بایدی العباد
لاتقل‌فی‌الجواد ما لیس فیه و تسمی‌البخیل باسم‌الجواد

ایارب انی لم ارد بالذی به مدحت‌علیا غیر وجهك‌فارحم

اکثر اشعار سیّد ، بجهت تشیّع‌خالص وتعصّب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازبین رفته و ثبت دفاتر نشده و مردم از خوف خلفای وقت قدرت ثبت وضبط آنها نداشته‌اند. اصمعی‌گوید: اگر سیّد دراشعار خود بعضی‌از صحابه را سبّ نمیکرد هرگزکسی را در فضل و طبقه بروی مقدّم نمیکردم .

ناگفته نماند : از تذکرهٔ ابن‌المعتزّ نقل شده‌که پدر و مادر سیّد حمیری سنّی ناصبی واز معاندین خانوادهٔ رسالت بوده‌اند ، سیّد نیز بعداز تشیّع بدیشان ردّ و انکار کرد و بمدلول بعضی از اخبار ، ایشان از سیّد شکایت نزد سلطان وقت بردند لکن در اثر دعای حضرت صادق ع ازکید ایشان رهائی‌یافت . بالجمله سیّد ازمذهب‌پدر ومادر منصرف و بمذهب شیعهٔ‌کیسانی‌گرایید و بامامت و زنده وغایب ومهدی‌آخرالزّمان‌بودن محمدبن‌حنفیّه معتقد شد، تاآنکه مشمول توفیق‌الهی‌گردید و بشرحی‌که درکتب‌مربوطه نگارش یافته حسب‌الارشاد حضرت امام جعفرصادق ع بوفات محمد بن حنفیّه اذعان ازآن عقیدهٔ فاسد منصرف ، بایمان صحیح امامیّه موفق و عاقبت بخیرگردید و خودش در این موضوع‌گوید :

تجعفرت باسم‌الله والله اکبر و ایقنت ان‌الله یعفو و یغفر
ودنت بدین غیرما کنت دایناً به و نهانی سیدالناس جعفر
فلست بعاد ماحییت و راجعا الی ماعلیه‌کنت اخفی و اضمر

بالجملة ، شکی درغایت جلالت ، خلوص عقیدت ، موفق بتوبهٔ نصوح بودن ودوستدار خانوادهٔ رسالت شدن سید حمیری نبوده و اصلاً شبهه و تردیدی در ایمان صحیح وی

نمیباشد ، بلکه اصل مذهب دیگر داشتن سید بلکه ناصبی بودن او نیز محل تردیدبوده و بسط زائد را موکول بکتب رجالیّه میدارد.

وفات سید حمیری ، بسال یکصد و هفتاد و سوم یا هشتم یا نهم ویا نود و سوم هجری قمری در بغداد واقع شد ، اشراف و اکابر شیعه‌که درکوفه بوده‌اند هفتاد یا نود کفن برای‌او فرستادند ، لکن هرون‌الرشید هیچ‌کدام را قبول‌نکرده وازمال خودش‌کفن کرده و تمامی‌آنها را باز پس فرستاد و مهدی عباسی موافق مذهب امامیّه باپنج تکبیر بجنازه‌اش نماز خواند .

(ص۱۵۴هب و۲۸ت و۱۳۳ ج۱۳عن و۲۰۰لس و۳ ج۳ و ۳۳۳ ج۱ ذریعه وکتب رجالیه)

سید داماد **میرمحمدباقر-** بعنوان میرداماد خواهدآمد .

سیدرضی **محمد بن‌ابی‌احمد حسین طاهر بن‌موسی -** بن محمد بن موسی بن ابراهیم مجاب بن امام موسی‌بن جعفرصادق ع ازاکابر ومشاهیر علمای امامیّه ،کنیه‌اش ابوالحسن ، لقبش رضی ، شهرتش سیدرضی،گاهی بذوالحسبین وشریف وشریف رضی نیز موصوف ، برادر والاگهر سید مرتضی علم‌الهدی‌آتی‌الترجمة، فضائل و مکارم وی شایع وآشکار ، جلالت مقام او درعلم و ادب و فضل و ورع و وثاقت و عزّت‌نفس و شهامت و علوّ همت وفنون شعری و علوم قرآنی و مواظبت وظائف دینیّه مسلّم مخالف و موافق و یگانه و بیگانه بوده و حاجتی باقامهٔ برهان وبیّنه نمیباشد . ارباب تراجم و سِیَر وعلمای رجال ، بترجمهٔ حال سعادت منوال‌آن نادرهٔ زمان ونابغهٔ روزگارپرداخته وبتمامی‌مراتب‌علمی‌وعملی واخلاقی وی‌اذعان‌داشته‌اند.ابن‌خلّکان‌گوید: سید رضی انجب سادات عراق ، ابدع زمان و باآن همه فخر نسبی از همه‌گونه محاسن آداب ومکارم اخلاق حظّی وافر داشته است. دانشمند یگانه‌ثعالبی، درکتاب‌یتیمة‌الدهر خودکه درحدود بیست و پنج سالگی سید رضی تألیف شده، ویرا بینهایت ستوده وبعضی از اشعارش را نیز زینت‌کتاب خود نموده است . سیّد بعداز وفات والد ماجد خود ، امیرحاجّ و نقیب‌النقباء ومرجع تظلمات‌بود بلکه درحال حیات پدر نیز (سال۳۸۰ه ق)

در سن بیست ویک‌سالگی انجام وظائف‌مناصب مذکوره بعهدهٔ وی مفوّض گشت، ازکثرت شهامت و عزّت‌نفس‌که داشته از هیچ‌کس صله و جایزه قبول نکرد بلکه صله و انعامات پدر خـود را نیز نپذیرفت ، جایزه‌های‌آل‌بویـه را نیز باآن همه مبالغه و اصراری‌کـه داشته‌اند ردّکرد و فقط بعزّت وحفظ مقام، قانع بود بلی وقتی‌که قرآن مجید را ازشیخ ابواسحق ابراهیم بن احمد بن محمد طبریٔ فقیه مالکی خوانده و دراندك زمانی بحفظ تمامی‌آن موفق‌گردید، روزی استاد او خانه‌ای‌جهت‌سکنی بدو بخشید وگفت‌که‌سکونت کردن درخانهٔ پدر امثال ترا شایسته نمیباشد ویك خانهٔ مستقل لازم داری ، سیّد بـاز باقتضای شهامت نفس قبول نکردکه من جایزهٔ پدرم را قبول نمی‌کنم تا چه رسد بجایزهٔ شما ، ابواسحق‌گفت حق‌من برذمهٔتو بزرگتر ازحق پدر میباشد زیراکه من قرآنت‌تعلیم کرده و وسیلهٔ حفظ‌آن بوده‌ام پس سیّد محض پاس مقام استادی و معلّمی ،آن خانه را قبول‌نمود. ازاشعارسیدمیباشدکه مطابق‌همین‌سجیهٔ مرضیهٔ‌علوهمت وعزّت‌نفس‌خودگوید:

اشترالعز بمـا بیع فمـا العز بغـال — بالقصارالصفر والبیض اوالسمر العوالی
لیس بالمغبون عقلا مشتری عز بمال — انما یدخر المال لحاجـات الرجال
والفتی من جعل الاموال اثمان المعالی

درتاریخ بغداد این اشعار را بهمین روش نقل‌کرده است:

اشترالعز بمـا شئت فما العز بغـال — بقصار الصفر ان شئت اوالسمر العوالی
لیس بالمغبون عقلا من‌شری عزاً بمال — انما یـدخر المال لاثمـان المعالی

نیز در شهامت و عزّت‌نفس سیدگویندکه از برای او پسری متولد شد ، ابومحمد مهلبی وزیر معزّالدولهٔ دیلمی هزار اشرفی طلا محض‌تبریك‌آن مولود مسعود فرستاد لکن‌سید قبولش نکرده وگفت خود وزیر میداندکه من از هیچ‌کس چیزی قبـول نکرده‌ام وزیر بار دوّم فرستاد و پیغام دادکه این تحفه برای قابله‌های مولود است ، سیّد باز ردّکرده و فرمودکه تمامی مهمّات و ضروریّات متداولهٔ ولادت را زنان خودمان مباشرت‌کرده و خود وزیر مستحضر است‌که زنان ما نیز صله وجایزه قبول نمی‌کنند پس وزیر دفعهٔ‌سوم همان هزار اشرفی را فرستاد و درخواست نمودکه‌آنها را بطلاّبی‌که حاضر خدمت سید

هستند تقسیم نماید پس سید فرمود اینك طلاّب حاضر هستند هرکس باندازهٔ حاجت خود بردارد ، پس تنها یك تن از ایشان برخاسته و مقداری ازگوشهٔ یکی ازآن‌طلاها را ببرد و مابقی را همچنان بطبق برگردانید ، سیّد جهت‌آن را استفسار نمودگفت دیشب روغن چراغ نداشتم وتحویلدار شما هم حاضر نبود اینك روغن را نسیه خریدم واین را ببهای‌آن خواهم داد، سید همینکه این را شنید درحال امرکردکه برای‌مخزن وجوهات دینیّه بعدد طلاّب‌کلیدها تهیه شد و بهریکی از ایشان‌کلیدی دادکه هرچه‌لازم داشته باشد باندازه ضرورت و احتیاج‌خود ازمخزن‌برداشته ومحتاج مراجعه‌بتحویلدار نباشد وآن طبق طلا را همچنان برگردانید . **فَاعْتَبِروا یااوُلیِ‌الأبْصار** .

قریحهٔ شعریهٔ سید : سیّد درحوالی ده‌سالگی‌بشعرگفتن‌آغازکرد، درهرموضوعی که تصمیم دادی شعری درنهایت‌بلاغت‌گفتی بطوریکه هیچکس ازسافل وعالی واکابر فنّ را مجال طعن و قدحی نبودی اینك باشعر طالبیین و اشعر قریش موصوف بلکه بعضی‌از ارباب سِیَر باآن همه‌کثرت شعرای عرب‌که نوعاً وبالفطرة دارای قریحهٔ‌شعری‌میباشند سید را اشعر عرب دانسته ودر وجه‌آن‌گویندکه هیچ‌کدام از شعرای نامی ، جامع‌کثرت اشعار ولطافت‌آنها نیست،آنکه خوب وطرفه‌گفته شعرش بسیارکم‌است وآنکه شعر بسیار گفته‌اشعارش‌عاری‌ازلطافت میباشد وآنکه‌اشعار او دارای‌هردوصفت‌باشد سید است وبس.

سید ازکثرت ذکاوت و حدّت ذهنی‌که داشته نحو را درکمتر از ده سالگی از ابن‌السّیرافی نحوی فراگرفت ، روزی‌آن استاد در مجلس درس از وی پرسیدکه اگر **رأیت عمر**گوئیم‌که عمر مفعول باشد علامت نصب‌آن چیست بالبداهة‌گفت **بغض علی** پس ابن‌السیرافی وحاضرین حوزه ، ازحدّت ذهن وحاضرالجواب بودن وی درعجب ماندند وپدر سید هم بعداز شنیدن قضیه بی‌نهایت خوشدل‌شده وگفت : **انت ابنی حقاً** .

تألیفات سید درفنون‌ادب وعلوم دینیّه بسیاراست ودراثبات تبحّر وتنوع علمی وی برهانی قاطع میباشند . (گواه عاشق صادق درآستین باشد) :

۱- اخبار قضاة بغداد ۲- انتخاب یا منتخب شعر ابن‌الحجاج یا الجید من شعر

ابن‌الحجاج که نام ابن‌الحجاج حسین و نام اصلی این کتاب هم **الحسن من شعرالحسین** است **۳- انشراح‌الصدر** در منتخبات اشعار **۴- تعلیق‌الایضاح** که حاشیهٔ ایضاح ابوعلی فارسی است **۵- تعلیق خلاف‌الفقهاء ۶- تفسیرالقرآن** چنانچه در روضات‌الجنّات ازشیخ ابوالحسن عمری نقل‌کرده‌که یك جلد از تفسیر منسوب بسید رضی را دیده‌است‌که ملیح و زیبا و ببزرگی تفسیر ابوجعفر طبری (طوسی‌خ‌ل) بوده وظاهر این‌جمله‌آنکه این‌تفسیر سیدرضی غیرازحقائق‌التنزیل وبعض‌تألیفات دیگر سیدرضی‌میباشدکه بعلوم قرانیه مربوط هستند **۷- تلخیص‌البیان عن مجازات القرآن** که ظاهراً همان مجازات القرآن مذکور در ذیل است **۸- الجید من شعر ابن‌الحجاج** که درفوق اشاره شد **۹- حاشیهٔ ایضاح ابوعلی‌فارسی** که بنام**تعلیق‌الایضاح**مذکورشد **۱۰- الحسن من‌شعرالحسین** که درفقرهٔ دویم‌اشاره‌شد **۱۱- حقائق التنزیل** چنانچه از نجاشی نقل شده یا **حقائق‌التنزیل و دقائق‌التأویل** چنانچه ظاهر کلام بعض دیگر است، یا **حقائق‌التأویل فی‌متشابه‌التنزیل** چنانچه دراعیان‌الشیعة بمعالم‌العلماء نسبت داده وجزء پنجم‌آن‌نیزکه درکتابخانهٔ رضویّه موجود بوده‌است بهمین‌اسم‌درسال۱۳۵۵ه قمری درنجف اشرف چاپ شده است . چنانچه اشاره نمودیم ظاهرکلام بعضی از ارباب تراجم‌آنکه تفسیرالقرآن مذکور درفوق غیراز همین‌کتاب حقائق‌التنزیل میباشد، لکن ظاهرآن‌است‌که تفسیر مذکور ومتشابه و دقائق‌التأویل و معانی‌القرآن‌که درذیل‌مذکور هستند و همین‌کتاب حقائق بهرعبارتی از عبارات مذکورکه باشد درواقع‌اسامی واوصاف مختلفهٔ یك‌کتاب بوده وهمان است‌که جزء پنجم‌آن چاپ شده‌است بلی این‌کتاب غیراز مجازات‌القرآن مذکور در ذیل‌است . این‌کتاب حقائق‌التّأویل، برهانی قاطع برتبحّر وتمهّر و تفنّن علمی سیّد بوده و شاهد عدل میباشد براینکه تمامی علوم‌دینیّه ومبادی و مقدّمات‌آنها را در نهایت اتقان دارا و باسرار و دقائق قرآنی واقف بوده است بلکه بعضی از اکابر ، تصریح بمتعذّر المثل بودن آن نموده‌اند استادش ابن‌جنی گوید : **صنف‌الرضی‌کتابا فی‌معانی‌القرآن‌الکریم یتعذر وجود مثله ۱۲- الخصائص** یا**خصائص‌الائمةع** **۱۳- دیوان شعر** که باهتمام جمعی‌ازاکابر تدوین‌شده وآخرین‌کسی‌که‌آن‌را تدوین کرده‌ابوحکیم خیر میباشد و این دیوان درمصر وبیروت و بمبئی چاپ شده‌است **۱۴- الرسائل** که در ذیل بنام **مادار** مذکور است **۱۵- الزیادات فی‌شعر ابی‌تمام ۱۶- طیف‌الخیال** که مجموعهٔ اشعار است **۱۷- مادار بینه وبین ابی‌اسحق‌الصابی من‌الرسائل** که سه مجلداست **۱۸- المتشابه‌فی‌القرآن**

یا **متشابه‌القرآن** که همان حقائق‌التنزیل مذکور درفوق‌است **۱۹- مجازات‌الاثار النبویه** که در سال ۱۳۲۸ه قمری چاپ شده است **۲۰- مجازات‌الحدیث** چنانچه بعضی گفته‌اند و لکن ظاهر آن است که نام دیگر همان مجازات‌الاثار مذکور است **۲۱- مجازات‌القرآن** که درموضوع خود بی‌نظیر و بنام تلخیص‌البیان مذکور شد **۲۲- المجازات‌النبویة** که همان مجازات‌الاثار مذکور فوق است **۲۳- مختار شعر ابی‌اسحق الصابی ۲۴- معانی‌القرآن**، چنانچه مذکور شد وصف یا نام دیگر همان حقائق‌التنزیل ودر رشتهٔ‌خود بی‌نظیر بلکه بتصریح بعض‌از اکابر متعذرالعدیل است **۲۵- منتخب شعر ابن‌الحجاج** که بنام انتخاب مذکور شد **۲۶- نهج‌البلاغة**، وما ادریك ما نهج‌البلاغة ، این‌کتاب مستطاب ، حاوی خطب و کلمات قصار و مکاتبات و مراسلات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، کالشّمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار ، در تمامی اقطار در غایت اشتهار ،کتابخانه‌های هردیار با اشراقات انوارش منور و شرحهای متقن بسیاری از طرف اکابر حکما و علمای عامّه و خاصّه بهردو زبان عربی و پارسی برآن نوشته شده و اصلاً و شرحاً بارها درتبریز و تهران و مصر و بیروت و استانبول وغیرآنها با انواع متعدده وقطع‌های متنوعه بطبع رسیده است . **وفقنالله للاستنارة بانوارهدایته .** مخفی نماندکه تألیف سید رضی بودن این‌کتاب مستطاب ، اصلاً محل تردید نمیباشد و علاوه براینکه مصرّح‌به کلمات اکابر علمای فریقین است خود سید رضی نیز درکتاب مجازات نبویّه و درحقائق‌التأویل آنرا صراحتاً مذکور داشته‌است و اینکه بعضی‌از اهل علم تألیف‌آنرا بسید مرتضی برادر سید رضی نسبت داده‌اند اشتباه و ناشی از قلت تتبّع میباشد . ناگفته نماندکه این اختلاف اصلاً قادح در صحت و اعتبار این‌کتاب مستطاب نمیباشد و تألیف‌آن از هرکدام از این دوبرادر والاگهرکه باشد درنهایت اعتبار بوده و عدالت و وثاقت و مقبول‌الروایة بودن ایشان محل تردید نیست .کلام در این استکه بعضی ازعامّه ، با قطع نظر از مؤلف نهج‌البلاغة، درمندرجات‌آن نیز اشکال‌تراشی‌کرده و فقط بعضی ازآنها راکلام حضرت امیرالمؤمنین ع میدانند وبسیاری ازآنها را املا و انشای علمای‌شیعه میپندارند وبعضی دیگرهمهٔ‌آنها را ازخود سید رضی‌دانند. نگارنده گوید: بازهم رحمت بکفن دزد قدیم‌که همهٔ‌آنها را ازکلام‌حقائق‌انتظام‌آن‌حضرت‌دانسته و فقط تألیف‌آن‌کتاب را بسید مرتضي نسبت میدهدکه چنانچه اشاره شد خللی دراعتبار

کتاب نمیرساند و چندان اهمیّتی ندارد و تفصیل حقیقت این مطلب را به تتبّع خود علاقمندان موکول داشته در اینجا نیز بطور اجمال گوئیم : **اولا** نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق) که معاصر هردو برادر بوده وبشرح حال و تألیفات ایشان اخبر وابصر میباشد تألیف همین کتاب را در رجال خود بدون تردید و اظهار احتمال خلاف ، بسید رضی نسبت داده است بلکه چنانچه اشاره شد خود سید رضی نیز در دوکتاب حقائق التنزیل و مجازات نبویّهٔ خود بهمین مطلب تصریح کرده و ضمن توجیه خطبهٔ نبوی (ص) **الا ان الدنیا قدار تحلت مدبرة الخ** گوید نظیر این خطبه درکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع نیز با اندك تفاوت لفظی وارد و ماآن را درکتاب نهج البلاغة که حاوی همه نوع کلمات متنوعهٔ آن حضرت است نقل کرده‌ایم . **ثانیاً** جلالت و وثاقت و عدالت سید رضی که مسلّم کل میباشد مانع از آن است که کلام خودرا بدون حقیقت بدیگری نسبت داده وبالخصوص بنام امیرالمؤمنین ع ببندد ، **سبحانك هذا بهتان عظیم** ، بلکه اگر بنا بر گفتن امر بی حقیقت و غیرواقع باشد این کلمات سحرآیات راکه سرمشق فلاسفه و اکابر متکلّمین و حکما و طبقات متنوعهٔ اهل علم بوده و فهمیدن نکات و دقائق آنها مایهٔ افتخار ایشان میباشد بخودش منسوب داشتن که مایهٔ افتخار بتمامی اهل روزگار است اولی و انسب بوده تا چه رسد بآنکه کلام خودش بوده باشد (که عقیدهٔ بعضی است) . **ثالثاً** قسمتی از خطب همین کتاب مستطاب ، درکتاب کافی کلینی که سی سال پیش از ولادت سید رضی وفات یافته منقول است . **رابعاً** بعضی از مندرجات آن کتاب ، درکتاب ارشاد مفید هم که استادخود سید رضی میباشد درج و نقل شده و نقل کردن استاد ازکتاب شاگرد خود نیز مستبعد و غیرمعمول است . **خامساً** ابن ابی الحدید درشرح خودکه بنهج البلاغة نوشته همین مطلب را عنوان کرده ودرنتیجه ، با براهین و ادلّهٔ متقنه ثابت و مبرهن نموده است که تمامی مندرجات نهج البلاغة، حتی خطبهٔ شقشقیّه نیز بدون استثناء ازکلمات حقائق سمات خود حضرت امیرالمؤمنین ع بوده ومدتها پیش از سید رضی که هنوز متولد نبوده بلکه پدرش نیز وجود نداشته است درکتب بعضی از علمای فریقین مندرج میباشند .

اساتید و مشایخ : سید رضی نحو را از ابوالفتح عثمان بن جنی و ابن‌السّیرافی نحوی ، حدیث را از علی بن عیسی ربعی و ابوعبدالله محمد بن عمران و دیگر مشایخ وقت ، اصول را ازقاضی عبدالجبار معتزلی بغدادی، قرائت را از ابوحفص کنانی عمر بن ابراهیم بن احمد قاری ، فقه و دیگر علوم دینیّه را از شیخ مفید و دیگر اجلّه فراگرفته واز شیخ مفید و مشایخ مذکور و نظائر ایشان روایت‌کرده و شیخ طوسی و ابن‌قدامه جعفر بن محمد دوریستی و نظائر ایشان هم از وی روایت میکنند .

نسب سید : چنانچه موافق یتیمةالدهر ثعالبی و مجمع‌البحرین و بعضی دیگر نگارش دادیم نسب سیّد با پنج واسطه بحضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام موصول میشود و در تنقیح‌المقال نیز نسب برادرش سید مرتضی را بهمان واسطه بدان حضرت میرساند ، لکن درشرح حال خود سید رضی از رجال نجاشی چهار واسطه مابین او و آن‌حضرت نقل می‌کند و موسی راکه جدّ سوم او بوده اسقاط مینماید و ابن‌خلّکان نیز نسب برادر مذکورش را بهمین چهار واسطه بدان حضرت رسانده و درشرح حال خود سید رضی‌گوید : ابوالحسن محمد بن طاهر ذی‌المناقب ابی‌احمد بن علی زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام. ظاهر این جمله‌آنکه سید رضی سیدموسوی نبوده ونوهٔ حضرت‌سجّاد ع میباشد لکن قطعاً من‌باب مسامحه چندین واسطه‌راکه مابین او و امام سجّاد ع بوده ذکر نکرده است والاّ خودش تصریح‌کرده‌که رضی برادر سید مرتضی‌بوده وچنانچه مذکورداشتیم باز خودش نسب سیدمرتضی‌را بچهار واسطه بحضرت امام موسی بن جعفر ع میرساند .

ولادت سیّد درسال ۳۵۹ه ق (شنط) و وفات او صبح روز یکشنبه ششم محرم یا صفر چهارصد وششم ویا بقول بعضی‌چهارم هجری‌قمری دربغداد واقع شد، سید مرتضی تاب دیدن جنازهٔ برادر را نیاورده وبکاظمین رفت، وزیراعظم ابوغالب فخرالملك وسایر وزرا و قضاة و اعیان و اشراف پیاده ویا برهنه حاضر تشییع جنازه شدند ، فخرالملك نماز جنازه‌اش خواند و درخانهٔ خود سید رضی درمحلّهٔ‌کرخ بغداد دفن‌گردید ، طرف

مغرب همان روز فخرالملك، سواره بکاظمین رفته وسید مرتضی را ملزم بعودت نموده و ببغدادآورد . مهیار دیلمی، سلیمان بن‌فهد ، خود سید مرتضی و جمعی دیگر ازادبای وقت مرثیه‌های بسیاری سروده‌اندکه بعضی‌ازآنها در دیوان خود سید رضی چاپ شده و از مرثیهٔ سید مرتضی است:

یا للرجال لفجعة جذمت یدی ‏ **ووددت لو ذهبت علی برأسی**
مازلت احذر وقعها حتی اتت ‏ **فحسوتها فی‌بعض ما اناحاسی**
و مطلتهـــا زمنا فلما صممت ‏ **لم‌یجدنی مطلی و طول مکاسی**

ناگفته‌نماندکه بقول جمعی از مؤلفین و ارباب تراجم ، جنازهٔ این دوبرادر بعداز دفن، بکربلای معلّی نقل‌شدند ودرسمت‌بالای‌سر حضرت سیدالشهداء، روحی وارواح‌العالمین له‌الفداء ،که مدفن جدّش‌ابراهیم مجاب ابن‌موسی بن جعفرع وخانوادهٔ او است مدفون گردیدند، چنانچه جنازهٔ پدرشان ابواحمد حسین‌بن‌موسی را نیزکه درسال‌چهارصدتمام هجرت دربغداد وفات‌یافته پیش‌از دفن ویا بعدازآن بهمان موضع‌مقدس نقل دادند ودر باب محمدین ازکتاب نخبةالمقال‌گوید:

وابن‌الحسین سبط موسی‌الموسوی ‏ **بوالحسن الـــرضی نقیب علوی**
مجلل فیـــه الفضائـل احتـــوت ‏ وعمره **مجد**=۴۷وفاته**بدت**=۴۰۶

(ص ۵۷۳ت و ۲۰۴ ج ۶ فع و ۲۵۷ ج ۲ ع و ۱۰۶ ج ۲کا و ۲۴۶ ج ۲ تاریخ بغداد و ۳۶۹ و ۵۱۰ مس و ۲۹۷ ج۲ یتیمه)

سیدرکن‌الدین ‏ **حسن‌بن‌محمد**- در باب‌کنی بعنوان ابن‌شرفشاه خواهدآمد .

سید ریاض ‏ **سیدعلی** - بعنوان صاحب ریاض‌المسائل خواهدآمد .

سیدالسادات ‏ **سیداحمد بن موسی بن جعفرع** - بعنوان‌شاه‌چراغ خواهدآمد.

سید سند ‏ **سید محمد** - بعنوان صاحب مدارك‌خواهدآمد.

سید شاه‌فضل ‏ بعنوان نعیمی خواهدآمد .

سیدشبر ‏ **سیدعبدالله‌بن سید محمدرضا** - بعنوان شبر خواهدآمد .

سیدشرف‌الدین ‏ **سید عبدالحسین** - بعنوان شرف‌الدین عاملی خواهدآمد .

سیدشریف **سید علی بن محمد** - بعنوان شریف جرجانی خواهدآمد .

سیدشهاب‌الدین **ابن سید محمود بن سیدالحکماء** - تبریزی سالف‌الترجمة ، فقیه اصولی محدّث رجالی مورّخ ریاضی ، باکثرت مشایخ و فنون متنوعه ممتاز ، در اخلاق فاضله دارای امتیاز ، با انجام وظائف دینیّه متجلّی وبافضائل فطریّه متحلّی واز رذائل‌نفسانیّه متخلّی میباشد . درصبح روز پنجشنبه بیستم صفر سال هزار وسیصد وپانزدهم‌هجرت درنجف متولد شد ، شرافت حسب را بافضیلت نسب توأم ساخت ، ازطرف پدر بسید فقیه جلیل محدّث علّامه قوام‌الدین مرعشی (که شرح حالش دراین‌کتاب بهمین عنوان خواهدآمد) موصول میشود ، جدّهٔ مادری پدرش نیز بسیدهٔ جلیله خان آغابیگم دختر شاه عباس اوّل صفوی منتهی میگردد.



عکس سید شهاب‌الدین نجفی -۵

درمبادی عمر بعداز تحصیل علوم جدیده و امتحانات شایان مدتها بمجاهدات و ریاضات شرعیّه مشغول بوده وآثاری دیده است ، مقدمات وعلوم ادبیّه را ازشیخ مرتضی طالقانی و والد معظّم خود ، علم تجوید را از شیخ نورالدین شافعی بکتاشی (که درتلاوت قرآن عاصم زمان خود بوده) ، علم انساب‌آل رسول را از والد معظّم خود وسید محمدرضا صائغ بحرانی وغیرهما ، علم تفسیررا از والد خود واز شیخ محمدحسین شیرازی عسکری، متن‌فقه و اصول را از شیخ محمدحسین مذکور و میرزا محمدعلی چهاردهی رشتی و دیگر اکابر اخذکرد. درفقه واصول‌استدلالی حاضرحوزهٔدرس‌آقاضیاء عراقی وشیخ مهدی‌مازندرانی

و دیگر اجلّه شد ، درکاظمین نیز درحوزهٔ درس سید حسن صدر، فقه وحدیث و رجال و درایة را تکمیل نمود، دراصول ، حاضر حوزهٔ شیخ مهدی خالصی صاحب‌حاشیهٔ‌کفایة گردید، باز بنجف مراجعت و علم‌کلام را ازشیخ محمدجواد بلاغی وشیخ محمداسمعیل محلاتی ، ریاضیّات را از شیخ یاسین علیشاه هندی و میرزا محمود اهری فراگرفت تا بسال هزار و سیصد و چهل و دویم هجرت بتهران رفت و محض استفاده ازفرصت عرفان و علوم عقلیّه را نیز درآن بلده از میرزا مهدی‌آشتیانی معروف و میرزا طاهر تنکابنی اخذکرد، در ریاضیّات حاضر حوزهٔ میرزا حیدرعلی نائینی و بعضی دیگر شد، بالجملة در ادوار زندگانی خود با فحول رجال و متخصّصین هرفنّی ملاقات نموده ، از هر باغی گلی وازهرخرمنی سنبلی چیده وازهربلبلی نوائی شنیده وبمرام تحصیل مراتب‌علمیّه، ریاضات بیشمار و زحمات بسیاری را متحمل شده ، رنجهـا کشیده وگنجها برده است و الان از چندین سال باین طرف ، درقم مقیم و مرجع استفادهٔ افاضل محصّلین میباشد .
صاحب‌ترجمة ، علاوه برعلوم مختلفهٔ متداوله ، در اوراد و اذکار و طلاسم و ادعیّه نیز خبیر وازصاحبان‌انفاس قدسیّه مجاز و بالاتر از همه ابتلای او بمراجعات مصر و سوریه وهند و جاوه و افریقا وغیرها میباشدکه مرجع‌سئوالات متنوّعهٔ علمیّه ودینیّه ازدیگر فرق مسلمین بلکـه از علمای نصاری بوده و از بلاد بعیده پرسش‌های‌گوناگون بحضرتش میفرستند و اورا بعنوان نقیب‌الاشراف بایرانیان معرفی مینمایند وبجوابهای متقن‌نایل میگردند ، ازآن جمله سئوالات شیخ عبدالسلام‌کردی شـافعی و سئوالات فاضل متبحّر عیسی‌اسکندر لبنانی ازمشاهیرنویسندگان علمای نصاری است . علاوه برمراتب‌علمیّه، مساعی جمیلهٔ عملی نیز درترویج دین مقدس اسلامی بکار برده ، با رؤسای‌ادیان مختلفه نشسته واز عقائد ایشان اطّلاع بهم رسانده است ، جمعی ازیهود ونصاری دراثر تبلیغات وی بشرف اسلام مشرّف وگروهی ازبابیّه وصوفیّه و دیگر منتحلین اسلام باذعان‌عقائد حقّهٔ جعفریّه مستبصر گردیده‌اند.

صاحب ترجمه علاقهٔ قلبی را از تمامی زخـارف دنیوی قطع‌کرده و فقط بجمع

کتب متنوعهٔ علمیّه که آن هم ربطی بزخارف دنیوی ندارد میل مفرط دارد، کتابخانه‌اش مانند نگارخانهٔ ارژنگ دارای گلهای رنگارنگ بوده وهریك ازفقیه واصولی وحکیم و فلسفی و ریاضی و رجالی و محدّث و مورّخ و طبیب و ادیب ودانشمندان علوم غریبه و صنایع عجیبه می‌توانند ازآن گلزار مصطفوی و یا خود بوستان مرتضوی موافق مرام خودگلی بچینند ویا بوئی و عطری مناسب مشام‌خود استشمام نمایند ، این نگارنده نیز درحدود سه ماه متفرّقاً که در بلدهٔ طیّبهٔ قم بوده‌ام دامنها ازآن گلها پرکرده‌ام .

اجتهاد صاحب‌ترجمة مورد تصدیق حاج شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی ،آقا ضیاء عراقی و بعضی از اکابر دیگر بوده واز جمعی وافر از علمای عامّه وخاصّهٔ‌امامیّه وبعضی‌ازفرق‌دیگرشیعه‌اجازهٔ روایتی‌دارد. **مشایخ روایتی او : از اسمعیلیه** سیدمحمدهندی مقیم بلدهٔ‌کجرات وسیدسیف‌الدین طاهر امام اسماعیلیّه‌که اجازه‌باملای او و خط شیخ عبدالطیب کاتم‌الامر است . از **علمای عامه :** شیخ یوسف رجوی مصری ، شیخ محمد نجیت حنفی مفتی دیار مصر، شیخ محمد بهجت بیطار دمشقی ، سید یاسین حنفی مفتی حلّه ، سید ابراهیم اهدل‌حضرمی، سید عبدالحی مغربی ، شیخ داود زبیدی یمانی، مولوی‌کفایةالله دهلوی هندی، مولوی سراج‌الدین قندهاری ، ضیاءالدین‌افندی اسلامبولی، قاضی بهجت بهلول‌افندی صاحب‌کتاب تاریخ‌آل‌محمد، سیدابراهیم رفاعی، شیخ عبدالسلام‌کردی ، سید علوی حدّاد ، سید علی خطیب نجف ، شیخ ابراهیم جبالی مصری امام جامع‌ازهر وغیراینها. **مشایخ روایتی او ازعلمای زیدیه :** سیدسلاطین‌الاسلام شرف‌العترة النّبویّة امام یحیی بن حمیدالدین حسنی یمانی امام زیدیّه وسلطان بلاد یمن‌که این اجازه با املا و خاتم شریف خود امام یحیی و خط وزیرش سید محمد بن زباره‌است، نیز ازمشایخ‌زیدیّه سید محمد مذکورکه مؤلف‌کتاب‌نیل‌الوطر فی‌نبلاءالیمن فی‌القرن الثالث عشر است وقاضی حسین عمری وسید جمال‌الدین احمدلوکباری زیدی وسید محمد بن عقیل حضرمی وپسرش سید علی وجمعی از بنی‌اهدل و شیخ عبدالواسع واسعی‌یمانی زیدی مؤلف‌کتاب‌تاریخ‌الیمن وغیره میباشد. **اما مشایخ روایتی‌صاحب‌ترجمه**

ازعلمای امامیه بسیار و درحدود دویست تن بوده وازآن جمله است : سید محمود مرعشی والد معظّم خود صاحب ترجمة ، سید حسن صدر، سید محسن امین‌عاملی شامی ، سید ناصر حسین ابن‌صاحب عبقات ، سید نجم‌الحسن هندی مؤسّس مدرسةالواعظین، شیخ فدا حسین ستاپوری هندی ، سید ابوالحسن هندی، حاج فاضل حکیم عارف‌خراسانی، حاج میرزا حسین علوی سبزواری، میرزا محمدعلی رشتی‌چهاردهی، حاج محمدحسن کبه ، شیخ علی خاقانی رجالی، شیخ محمدرضا اصفهانی مسجد شاهی ،آقا میرزا صادق تبریزی ، شیخ اسمعیل محلاّتی ، سیدیاسین حلّی ساکن‌کوفه ، سیدعلی‌لاهوری صاحب تفسیر لوامع‌التنزیل‌که سی‌مجلّد است، حاج میرزا محمدرضاکرمانی، سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی ، سید عبدالحسین نورالدین عاملی ،آقا شیخ علی کاشف‌الغطاء ،آقا شیخ هادی‌کاشف‌الغطاء صاحب مستدرك نهج‌البلاغة، شیخ‌خلف‌آل‌عصفور بحرانی، میرزا حسن یوسف هندی ، شیخ علی قمی زاهد ، ملاّ محمدحسین فشارکی ، سید ابوالقاسم دهگردی، شیخ‌محمدحسن بارفروشی‌معروف بشیخ‌کبیر ،شیخ‌فضل‌الله‌مازندرانی‌ساکن‌کربلا، شیخ‌محمدحسین حرزالدّین‌نجفی صاحب‌کتاب مصادرالاصول، حاج میرزاعلی شهرستانی کربلائی ، میرزا محمد هندی امام جماعهٔ حرم حسینی ، میرزا فخرالدین قمی، شیخ مهدی پایین شهری قمی ، حاج‌شیخ‌عباس‌قمی، سید مهدی‌آل سید حیدرکاظمی، سیدآقا قزوینی ، سید محمد فیروزآبادی نجفی، سید اسمعیل صدر، میرزا محمدتقی شیرازی، شریعت‌اصفهانی، حاج مجتهد قزوینی شهیدی، شیخ مهدی‌خالصی، شیخ مشکور نجفی، میرزا فرج‌الله تبریزی ، شیخ علی‌اکبر نهاوندی ، سید عباس شاهرودی، میرزا علی‌اکبر اردبیلی و برادرش میرزا یوسف، حاج شیخ محمدحسین اصفهانی مشهورکمپانی، میرزا حسین‌نائینی، سید ناصربحرانی‌ساکن‌بصره، سید مهدی بحرانی نسّابه و برادرش سیدرضا نسّابه وغیرهم‌که بسیار و چنانچه مذکور شد درحدود دویست تن می‌باشند .

تألیفات طریفهٔ صاحب ترجمة بدین شرح است :

۱- **اجوبةالمسائل‌الرازیة** درجواب چندین مسئله‌که از تهران سئوال‌کرده بودند مثل

نجاست الکل و جواز عکس‌برداری جعبهٔ عکاسی و جـواز تشریح اموات در مدارس طبی و محل احرام راکب طیاره و مانند اینها **۲- اجوبـة المسائل العلمية والفنون المتنوعة ۳- اعیان المرعشیین** در تراجم احوال این سلسلهٔ جلیله **۴- انس الوحید** که مانند کشکول است **۵- التجوید ۶- جذب القلوب الی دیار المحبوب ۷- حاشیهٔ** تفسیر **بیضاوی ۸- حاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید ۹- حاشیهٔ فصول مهمهٔ شیخ حر عاملی ۱۰- حاشیهٔ معالم ۱۱- حاشیهٔ مکاسب شیخ انصاری ۱۲- الرحلة الاصفهانية ۱۳- الرحلة الشيرازية ۱۴- الردعلی مدعی التحريف ۱۵- الرسالة الافطسية ۱۶- رساله‌ای در بیع بشرط ۱۷- رساله‌ای درلباس مشکوك ۱۸- رفع الغـاشية عن وجه الحاشية ۱۹- روض الرياحين** که نظیر کشکول است **۲۰- سفرنامه ۲۱- الصناعات الفقهية** درشرح الفاظ مصطلح فقها **۲۲- طبقات النسابين** ازصدراسلام تاعصرحاضر **۲۳- الفروق** در بیان الفاظ متشابهـه **۲۴- القبلة** که مشتمل برمبـاحث هیئت است **۲۵- قطف الحزامی من رياض الجامی** که حاشیه برشرح کافیهٔ جامی است **۲۶- مزارات علويين** درایران وغیره **۲۷- مسارح الافكار فی حلّ مطارح الانظار ۲۸- المسلسلات الی مشايخ الاجازات** که سه مجلد است اولی در اجازات امامیه ، دویمی در اجازات عامه که بصاحب ترجمه داده‌اند و سیمی در اجازاتی که صاحب ترجمه بدیگران داده‌است **۲۹- مشجرات آل الرسول ص** که کتابی است بزرگ درانساب آل محمد ص در چند مجلد که همهٔ آنها را بشکل مشجری استیفا نموده است **۳۰- مصباح الهداية فی شوارع الكفاية** که حاشیهٔ مختصر برکفایة الاصول آخوند خراسانی است **۳۱- المعول فی امر المطـول ۳۲- مقدمة التفسير ۳۳- مناسك الحج ۳۴- الهداية فی شرح الكفاية** وغیر اینها . صاحب ترجمهٔ علاوه برمراتب علمیّه و عملیّه ، درنجف وکربلا و کاظمین و قم دارای مناصب عالیه میباشد چنانچه درآستان مرتضوی نسّابه ، در حرم حسینی محدّث و مدرّس ، در آستان حضرت ابوالفضل ع نسّابه و مورّخ، درکاظمین مورّخ ، درقم نیز مدرّس ومورّخ و نسّابه بوده و برای همهٔ این مناصب فرمانی از متولی وقت صـادر و مفتخر بفرمان خدمت میباشد .

نسب شریف صاحب ترجمهٔ آقای سید شهاب‌الدین، با بیست و نه واسطه بحضرت امام سجّاد ع موصول میشود ، این سلسلهٔ جلیله ، از اشرف و بزرگترین خـانواده‌های علویّین‌است، درهرطبقه دارای مزایای دینی ودنیوی ونوعاً عالم ربّانی ومتمکن ازیکهٔ جهانبانی ویاطبیب‌حاذق ویا ریاضی ویا وزیر روشن‌ضمیر بوده وشرح‌حال‌اکابر این‌شجره درروضة‌الصّفا، حبیب‌السّیر، عالم‌آرا، مجالس‌المؤمنین، تاریخ سیدظهیرالدین مرعشی،

ریاض‌العلماء ، انساب سمعانی و بسیاری از تواریخ وتذکره‌ها نگارش یافته و بجهت علو نسب و شرافت حسب و حیازت مراتب علمیّه و مورد توجه و تجلیل بودن هرطبقه ، محسود ابنای عصر خود بوده‌اند .

(ملخص نگارش آقای سید شهاب‌الدین معروف بآقای نجفی **ساکن فعلی قم** جزاه‌الله عن‌الاسلام و اهله خیرالجزاء)

سید صدر یا **سیدصدرالدین** **صدرالدین بن محمدباقر** - رضوی و چند تن دیگر از اجلّه‌که شرح‌حال ایشان را بعنوان صدرالدین نگارش‌خواهیم‌داد. این عنوان درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه همین سید صدرالدین بن‌محمدباقر شارح‌وافیه‌است.

سیدضوابط **سید ابراهیم قزوینی** - بعنوان صاحب ضوابط خواهدآمد .

سیدالطائفة دراصطلاح صوفیّه‌گاهی جنیدبغدادی راگویندکه بهمین‌عنوان نگارش یافته است.

سیدالعارفین **احمد بن عیسی** - مکنّی‌بابوسعید، ملقّب‌بخراز،ازاکابرصوفیّه، درمیان‌آن‌طبقه‌بتقوی وشرف‌معروف، بقمرالصوفیه وسیدالعارفین موصوف بوده و درسال دویست و هشتاد وششم هجرت درگذشت (ص۶۰ج۱فع)

سیدعبدالاول بن‌علائی‌حسینی ، ازعرفای‌چشتی مسلك قرن دهم هجرت‌میباشد که علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع و اصول شریعت وطریقت را دانا بوده واز تألیفات او است:

۱- **تحقیق نفس** ۲- **شرح صحیح بخاری** ۳- **فرائض** که منظومهٔ فرائض‌سراجی‌است ۴- **فیض‌الباری** که همان شرح صحیح‌بخاری‌است وغیراینها . بسال نهصد وشصت وهشت هجرت درده‌لی ازبلادهند درگذشته وجملهٔ : **شیخ محبوب** =۹۶۸ مادّهٔ تاریخ‌او است .

(ص ۴۲۷ ج ۱ خه)

سیدعزالدین **حمزة بن علی** - بعنوان ابن‌زهره در باب‌کنی خواهدآمد .

سیدالعلماء **سیدابراهیم**- همان‌سیدالعلماسیدمحمدابراهیم‌مذکوردرذیل‌است.

سیدالعلماء

سیداحمد بن ابراهیم - درضمن شرح حال نوه‌اش نظام‌الدین احمد بن محمد معصوم نگارش خواهیم داد .

سیدالعلماء

سیدحسین بن سید دلدار علی- نقوی لکهنوی هندی ، معروف بسیدالعلماء ، از علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت هندوستان میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الافادات الحسینیة فی صفات رب البریة و رد اباطیل الاحساویة** یا **الفوائدالحسینیة فی تصحیح العقائد الدینیة** که نام دیگر آن کتاب است. سبب تألیف این کتاب و کتاب حدیقهٔ ذیل ، موافق آنچه از کتاب اوراق الذّهب و نجوم السّماء نقل شده دفع شبهاتی است که از اتباع سلسلهٔ شیخیّه درآن نواحی القا شده است ، چنانچه میرزا حسن عظیم آبادی که نخست از تلامذهٔ همین سیدالعلما بوده بکربلا رفته وحاضر حوزهٔ درس سیدکاظم رشتی سالف الترجمة شد ، بعضی مطالب مختصّهٔ اورا اخذ نمود و بعداز مراجعت ببلاد خود بتبلیغات آنها پرداخت اینك سیدالعلما همین دوکتاب را در ردّ آنها نگارش داده است ۲- **الحدیقة السلطانیة فی المسائل الایمانیة** در علم کلام بزبان پارسی که بامر سلطان محمد امجد علی شاه (متوفی بسال ۱۲۶۳ه قمری) تألیفش داده و مشتمل بردو مقصد میباشد: اوّلی پنج باب دراصول دین، دوّیمی هم دراحکام و عبادات دینیّه ۳- **الفوائدالحسینیة** که نام دیگر کتاب افادات مذکور است. وفات سیدالعلما بسال هزار و دویست و هفتاد وسوم هجری قمری درشصت ودو سالگی وقوع یافته است. (ص۲۵۳ ج۲ و ۳۸۴ ج۶ ذریعة)

سیدالعلماء

سید محمدابراهیم بن سید محمدتقی- هندی ابن سیدالعلما سید حسین مذکور فوق ، عالم جلیل ، فقیه نبیل ، از اکابر علمای امامیّهٔ هند اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت است که صنوف کمالات را حاوی، درحداثت سنّ بفتوی و استنباط احکام موفق، از طرف سلطان واجد علی شاه آخرین ملوك شیعه در لکهنو ، بسیدالعلما ملقّب ، درانظار عامّه وخاصّه دارای هیبت و جلالت ودرحکومت بریتانیا بشمس العلما ملقّب میباشد. بعداز وفات پدر دربلاد هند متصدی ریاست مذهبی

و نشر تعلیمات دینی شد ، در اعلای کلمهٔ حق اسلامی اهتمـام تمام بکار برد ، همه‌گونه زحمات را متحمّل بود ، از شیخ زین‌العابدین مازندرانی وبعضی دیگر ازاکابر روایت کرده واز تألیفات او است :

۱- امل‌الامل فی‌تحقیق بعض‌المسائل که بزبان پارسی و درحل بعضی از مشکلات علم کلام است **۲- البضاعة المزجاة** **۳- تفسیر سورهٔ یوسف** **۴- تکملة ینابیع‌الانوار** درتفسیر وکتاب ینابیع مذکـور در تفسیر سه جزو از قرآن مجیـد و تألیف والـد ماجد سیدالعلما است **۵- الشمعة فی‌احکام‌الجمعة** که‌آنرا درموقع تشرف بزیارت حضرت امام رضا ع بناصرالدین شاه قاجار منسوب داشته وبلمعهٔ ناصریه موسومش گردانیدکه مذکورشد **۷- نورالابصارفی‌اخذالثار** **۸- الیواقیت والدرر فی‌احکام‌التماثیل والصور** وغیر اینها . چنانچه اشاره‌شد سیدالعلما در زمان ناصرالدین‌شاه بزیارت‌آستان مقدّس رضوی ع مشرّف وموردِاحترامات وعنایات ملوکانه‌گردید و ازطرف‌آن‌شاه والاجاه بلقب حجة‌الاسلام ملقّب‌شد. سیدالعلما دربیستم جمادی‌الاولی‌هزار وسیصد وهفتم‌هجرت‌وفات‌یافت. (ذریعة و ۱۱۳ ج۱ع۹)

سیدعلی‌خان **حویزی** ، بعنوان حویزی نگارش دادیم .

سیدعلی‌خان **شیرازی**
یا درضمن شرح‌حال سیدعلی‌خان حویزی فوق‌نگارش یافته است .
سیدعلی‌خان **مـدنی**

سیدعلی‌خان **هندی**، از شعرای نامی هندوستان میباشدکه بحسن‌خط وکتابت معروف ، بجـواهر رقم موصوف ،کتـابدار عالم‌گیر شاه هنـدی **اورنگ زیب** (۱۰۷۷ـ۱۱۱۸ه قمری) از ملوك تیموریـهٔ هند بوده و از اشعار او است :

من آن‌مرغم‌که‌آهنگ‌نوی درهرقفس‌دارم صفیری میکشم تا نعره‌واری ازنفس دارم

زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۷۴۲ ج۴س)

سید علیم‌الله **بن سیدعتیق‌الله**- چشتی،ازعرفای‌هندمیباشدکه‌علاوه‌برعلم‌حقیقت درعلوم ظاهری نیزگوی سبقت از دیگران ربوده بود ،کراماتی بدو منسوب میباشد و ازتألیفات‌او است :

۱- نهارالاسرار که‌شرح‌بوستان‌سعدی‌است **۲- زبدةالروایات** درفقه **۳- نثرالجواهر** فارسی **۴- نزهةالسالکین** که شرح اخلاق ناصری خواجه نصیر طوسی است . وفات او در

شانزدهم صفر هزار و دویست و دویم هجرت در نود و سه سالگی واقع و لفظ **شیخ الکرام** = ۱۲۰۲ مادهٔ تاریخ او است . (ص ۵۰۵ خه)

سید عمادالدین **ذوالفقار** یا **محمد** - بعنوان ابوالصمصام در باب کنی خواهد آمد.

سید عمیدی **عبدالمطلب بن محمد** - بعنوان عمیدی خواهد آمد.

سید فخرالدین **سید محمد بن حسن** - بعنوان سماکی مذکور شد .

سید فراتی **سید عبدالرحمن بن احمد** - رحالهٔ کواکبی، از اکابر افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که ولادتش در حلب بوده ، نخست علوم شرعیّه را درمدرسهٔ کواکبیّه اخذ کرد، ریاضیّات و طبیعیّات و دیگر علوم جدیده را متقن ساخت ، اصلاح عمومی و آزادی بیان را بسیار راغب بوده بهمین جهت از طرف دولت حبس شد ، املاکش توقیف گردید ، بعد از استخلاص بمصر و زنگبار و حبشه و بلاد دیگر مسافرتها کرد، در نصرت بدین اسلام و مدافعه از حقوق لازمه مساعی جمیله بکار میبرد ، باوجود این بمناسبت اینکه رابطهٔ وطنی را مقدّم بتمامی روابط میداشت درمجلس او مسلم و یهود و نصاری یکسان بودند واز تألیفات او است:

۱- **ام القری** که درمصر و مکه چاپ شده است ۲- **طبایع الاستبداد ومصارع الاستبعاد** که درقاهره چاپ شده ودرسال هزار وسیصد وبیستم هجرت وفات وظاهر ذریعة تشیّع او است:
(ص ۳۰۳ ج۲ ذریعة و ۱۵۷۴ مط)

سید قصیر **محمد بن حاج میرزا معصوم** - رضوی ، ملقّب بعلم الهدی ، عالم مؤیّد ، فقیه کامل مسدّد ، از اکابر فقهای سادات رضویّهٔ ارض اقدس رضوی، ازشاگردان صاحب ریاض و بحرالعلوم وآقای بهبهانی و شیخ جعفر کاشف الغطاء (که شرح حال هریکی در محل خود از این کتاب نگارش یافته است) میباشد . بسال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری قمری درهمان ارض اقدس ویا درقم وفات یافت ، جنازه‌اش بارض اقدس رضوی نقل داده شد و ما بین دومسجد بالای سر وپشت سر حضرت رضا ع دفن گردید . درفقه وغیره مصنّفاتی دارد :

۱- اعلام الوری درفقه‌ازاول‌طهارت‌تا تیمم **۲- حاشیهٔ معالم‌الاصول ۳- کتاب‌رجال ۴- مصابیح‌الفقه** از اوّل طهارت تاآخر دیات . اما قصیر گفتن او بجهت امتیاز ازمعاصر هم‌نام او ، سید محمد بن حبیب‌الله رضوی مشهدی (متوفی۱۲۶۶ھ ق = **غرسو**) میباشد که بفقیه شهرت داشته است . (ص۱۵۶ھب و۳۰۶ج۲نی و۱۵۹ج۱عه و۲۴۲ج۲ذریعة)

سید کبیر الدین

حسن - ازعرفای قرن‌نهم بخارا میباشدکه بنوشتهٔ بعضی، یکصد و هشتاد سال عمرکرد ، هرکس از اهل دیگر مذاهب‌که پیش وی‌میآمد بقبول وتصدیق‌حقانیّت دین‌مقدّس‌اسلام رطب‌اللّسان‌میشد، ازمذهب‌سابق‌خود تائب و منصرف میگشت بحدّی‌که در توبه و قبول‌آن دین مقدّس بی‌اختیار میگردید ، بهمین جهت مردمان بسیاری از برکت وجود وی هدایت یافتند وبعد از وفات او بعضی از اولادش نیز موفق بهمین‌مرام‌بوده‌اند. بعضی‌کرامات دیگر نیز بکبیرالدین‌منسوب‌است وفاتش بسال هشتصد و نود و شش واقع ، جملهٔ **تاج‌عرفان‌کامل** = ۸۹۶ مادّهٔ تاریخ او ، قبرش دردیهی اوچ‌نام ازتوابع بخارا درکنار نهر سیحون است. (صد وص۷۳ج۲خه)

سید گازر

جرجانی‌حسین‌بن حسن- یاغیاث‌الدین‌جمشید ورجوع بدانها نمایند.

سید مجاهد

سید محمد بن سیدعلی - بعنوان صاحب مناهل خواهدآمد.

سیدمرتضی

بغدادی ، علی بن حسین - بعنوان علم‌الهدی خواهدآمد .

سیدمرتضی

رازی ، ابن‌الداعی- حسینی،مکنّی‌باب‌و تراب،ملقّب‌بصفی‌الدین، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن پنجم هجرت میباشد . او وبرادرش سید مجتبی ابن‌الداعی از مشایخ روایت شیخ منتجب‌الدین (متولد سال ۵۰۴ھ ومتوفّی بسال ۵۸۵ھ قمری) بوده و ایشان نیز از شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ھ) روایت‌نموده واز سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی بسال ۴۳۶ھ ق) و سید رضی (متوفی بسال ۴۰۶ھ ق) نیز بواسطهٔ مفید عبدالرحمن بن احمد بن حسین نیشابوری روایت می‌کنند. بنابراین ظاهرآن‌است‌که اوائل قرن ششم‌را نیز درك‌کرده بلکه درحدودسال‌پانصد وسی‌ام هجرت درقید حیات بوده‌اند . بنوشتهٔ قصص‌العلماء وبعضی دیگر ، با حجّةالاسلام‌غزالی (متوفی

بسال پانصد وپنج هجری قمری) ازعلمای‌عامّه نیز معاصر ودر راه مکّه هم‌سفر بوده‌اند.
غزالی از وی درخواست نمودکه درمسئلهٔ امامت بحثی وصحبتی‌کرده باشند سید مرتضی
نیز اجابت‌نمود بشرط اینکه غزالی دراثنای‌استدلالات‌او داخل مذاکره‌نشود وهرحرفی
که دارد بعداز اتمام‌کلام‌او اظهارنماید، غزالی نیز قبول‌کرد تا دریکی‌از منازل، سید،
حسب‌المقرّر بمنزل غزالی رفته و شروع باستدلال نمود ، غزالی چندین مرتبه خواست
که داخل مذاکره‌شود سید باخلاف شرط بودنش مانع شد تاآنکه‌آن مقداری از براهین
و ادلّه راکه باقتضای مقام، منظورش‌بوده بپایان رسانید، همینکه غزالی شروع بمذاکره
کرد و امّاالجواب‌گفت : سید در دم بلند شد و رفت‌که دیگر جواب‌را استماع‌ننماید.
شاگردان غزالی‌گفتندکه سید تاب مقاومت و قدرت استماع جواب را نداشت ، غزالی
گفت هرآنچه راکه‌گفتنی بودگفت و چون میدانست‌که من در مقابل براهین متقنهٔ او
سخنی غیراز عناد ومغالطه ندارم اینك برخاست و رفت پس‌غزالی مذهب شیعه را قبول
کرده و این شعر را فرو خواند :

شیخ برما عرض ایمان‌کرد و رفت کهنه‌گبری را مسلمان‌کرد و رفت

نگارنده‌گوید : صحت این قضیه محل‌تردیدبوده ومحتاج بتحقیق میباشد . ناگفته‌نماند
که سید مرتضی رازی صاحب‌ترجمهٔ غیراز سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی‌بسال۴۳۶ه ق)
برادر سید رضی میباشدکه این‌رازی نامش مرتضی، پدرش داعی ، برادرش مجتبی ولی
آن بغدادی ، نامش علی، پدرش حسین بن موسی، برادرش محمد معروف بسید رضی
بوده و درجایی هم سراغ نداریم‌که نام یا لقب پدرش را داعی نوشته باشند ، بلی سید
مرتضی رازی‌را نیزگاهی بعلم‌الهدی‌ملقّب دارند واین‌هم درمقابل‌آن‌همه‌ممیزات‌مذکوره
دلیل اتحاد و یکی بودن ایشان نمیباشد . از تألیفات سید مرتضی رازی است :

۱- تبصرةالعوام بپارسی‌درعقائدمذاهب‌مختلفه‌چاپ‌شده‌است **۲- فصول‌نامه‌درهدایت‌عامه**
بعربی . سال وفات سید مرتضی رازی بدست نیامد و بفرمودهٔ معاصر معظّم آقای نجفی
سید شهاب‌الدین مرعشی نزیل قم ، صاحب ترجمهٔ حسنی‌النسب است نه حسینی .

(ص ۳۲۰ قص و ۶۶۵ت و ۳۱۸ ج ۳ ذریعة)

سیدمرتضی **زبیدی، محمد بن محمد-** بعنوان زبیدی، محمد بن محمد نگارش دادیم.

سیدمرتضی **علم الهدی**

سیدمرتضی یا **موسوی** **علی بن حسین بن موسی-** بعنوان علم الهدی خواهد آمد.

سیدمیرزا **سید محمد بن سید شرف الدین-** علی بن سید نعمت الله بن حبیب الله بن نصرالله جزائری حسینی موسوی، معروف بسیدمیرزای جزائری، فقیه محدّث عابد زاهد، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که مدتی بهند رفت، در حیدرآباد بشیخ محمد بن علی بن خاتون که درآن اوان نزیل حیدرآباد بود تلمّذ نمود، از میرزا محمد رجالی (متوفی بسال ۱۰۲۸ه ق) روایت کرده وازاساتید ومشایخ روایت مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ه ق) وشیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه ق) وسید نعمت الله جزائری (متوفی بسال ۱۱۱۲ه قمری) بود. ازآثار نفیسهٔ او است: **کتاب جوامع الکلم** (الکلام خل) **فی دعائم الاسلام** که احادیث کتب اربعه و غیرآنها را با رمزهای مخصوص ازاوّل اصول تاآخر باب حجّ جامع وحاوی است. سال وفات سیدمیرزا بدست نیامد. (ص۴۲۶ت و۴۰۹مس و۲۵۳ ج۶ذریعة)

سیدناصح الدین **عبدالواحد بن محمد -** بعنوان آمدی مذکور داشتیم.

سیدناصر الدین **ابن جلال الدین -** بخاری، از اکابر عرفای قرن نهم هجرت میباشد که علوم شریعت و طریقت را جامع، کرامات وخوارق عاداتی بدو منسوب، جمعی کثیر دست ارادت بدو داده وگویند که شمارهٔ تمامی اولاد صلبی او ازپسر ودختر بیکصد بالغ بوده وازآن جمله دو دختر و بیست ویك پسر عمر دراز یافتند. وی درسال هشتصدوچهل وهفت هجری قمری درگذشت ودوجملهٔ **عارف ناصر دین کامل** =۸۴۷ و **قطب مکرم ناصرالدین** =۸۴۷ مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد. (ص۶۹ ج۲خه)

سیدنعمت الله **جزائری،** بعنوان سید جزائری مذکور شد.

سیدنعمت الله **قهستانی،** ازاکابر عرفا وازمریدان ابوعبدالله یافعی بود، درجبال بلخ بعبادت و ریاضت پرداخت، بسال هشتصد و هفدهم هجرت

کلیشهٔ خط سیدمیرزا جزائری -۶

خط مزبور دوصفحهٔ آخر از اجازهٔ ۶۲ ازکتاب دوم اجازات بحار است که بخط خویش برای مولی محمدباقر مجلسی نوشته و نسخهٔ اصل است.

درقصبهٔ ماهان از بلادکرمان درگذشت و این رباعی از او است :

آن شاه‌که او قاسم نار است و جنان   درملك وملك صاحب‌سیف‌است وسنان
ملك دو جهان بجملگی‌آن وی است   این‌را بسنان‌گرفت وآن را به سه نان

(ص ۲۷۴۲ ج ۴ س)

سیدنورالدین **علی بن عبدالله** - بعنوان سمهودی نگارش دادیم .

سیدنورالدین **سیدعلی بن سیدعلی بن حسین بن ابی‌الحسن** - حسینی موسوی‌عاملی جبعی ، عالمی است عامل فاضل کامل ادیب شاعرمنشی محقّق مدقّق جلیل‌القدر از اکابر علماء امامیّه‌که‌کثرت ذکاوت وفطانت وکمالات‌او مسلّم اهل عصر خود بود. ازپدر خود، برادر پدری خود صاحب مدارك، برادر مادری خود صاحب معالم ،کسب مراتب علمیّه نموده وازایشان اجازه داشت، درسلافةالعصر شرح‌حال‌اورا نوشته و بسیار بسیارش تجلیل کرده‌است‌وبسیاری‌ازاشعاراورا نقل‌مینماید‌که‌از‌آن‌جمله‌است:

یا من مضی بفؤادی عند ما رحلوا   من‌بعد ما بسویداالقلب قد نزلوا
جاروا علی مهجتی ظلماً بلاسبب   یالیت شعری الی من‌بالهوی‌عدلوا
فی ای شرع دماء العاشقین غدت   هدرا ولیس لهم ثار اذا قتلوا

از تألیفات او است :

۱- **الانوار البهیة فی‌شرح الاثنی عشریة الصلوتیة للشیخ البهائی** ۲- **غررالجامع فی‌شرح المختصر النافع** ۳- **غنیةالمسافر عن‌النادم والسامر** ۴- **الفوائدالمکیة** وغیراینها .

سید نورالدین دربدایت‌حال درشام اقامت داشت ، درآن اوان شیخ حرّ عاملی نیز چند روزی درایّام صغر خود حاضر درس او بود ، اخیراً زیاده بربیست سال در مکّه اقامت گزید تا بسال یکهزار و شصت و هشت هجرت درآن ارض اقدس وفات یافت، شیخ حرّ مذکور قصیده‌ای هفتاد وشش‌بیتی درمرثیهٔ اوگفته است . (ملل وص ۲۱۸ قص)

سیده نفیسه **دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع** - زن اسحق مؤتمن واز محدّثین نسوان میباشدکه بسال ۱۴۵ھ ق = **قمه** در مکّه متولد شد، درمصر اقامت‌گزید ، دوفرزند قاسم و ام‌کلثوم نامی از وی بوجودآمد،

اوقات او درعبادت مصروف میشد، امام شافعی بخانهٔ وی تردّدکرده وازاو روایت‌حدیث مینماید. بعداز وفات شافعی نیز جنازه‌اش را بخانهٔ‌آن بانوی جلیله برده ودرآنجا نماز خواندند. نفیسه بسال دویست و هشتم یا نهم هجرت درمصر وفات یافت، قبرش معروف ومزار مردم‌بوده وهریك از دوکلمهٔ **صدیقه** و **مقدسه** بنا بقول دویمی مادّهٔ تاریخ او است:
(ص۴۸ج۱لر و۴۱۵ج۲خه)

سیرافی[۱]

سیرافی

حسن بن عبدالله بن مرزبان - ابوسعیدالکنیة، سیرافیّ الولادة و الشّهرة، معتزلیّ الاصول، حنفیّ الفروع که‌گاهی بقاضی‌سیرافی نیز موصوف و از اکابر علوم عربیّه میباشد. در نحو و لغت و شعر و عروض و قوافی و حساب و هندسه وکلام و فقه و حدیث و فرائض و قرائت وعلوم قرآنیّه ماهر ومتبحّر و امام‌الائمة و شیخ‌الشیوخ و بالخصوص درنحو بصریّین داناترین مردم‌بود. نحورا از ابن‌السّراج و لغت را از ابن‌درید فراگرفت، تمامی فنون مذکوره را دربغداد تدریس میکرد، مدت پنجاه سال موافق مذهب‌ابوحنیفه باکمال درستکاری قضاوت نمود وفتوی داد، برحکم و قضاوت خود اصلاً اجرتی نمیگرفت بلکه اصلاً چیزی ازکسی قبول نمیکرد، با دست رنج عمل‌کتابت، امرار معاش می‌نمود چنانچه خط بسیارخوبی داشت وهمه روزه ده ورق باجرت ده درهم‌که مقدار مصارف ضروریّات او بوده مینوشت وپیش از نوشتن‌آن ده ورق حاضر مجلس درس و قضاوت نمیشد اینك در تمامی‌آن پنجاه سال مدت قضاوت‌که مقامی سراپا تهمت است اصلاً مورد طعن و ایرادی‌نبود وخرده‌ای بروی

۱- **سیرافی** - بکسر اول، منسوب بشهری است سیراف نام از بلاد فارس در ساحل بحر فارس درهفت منزلی بصره، چندی از اکابر بهمین‌عنوان سیرافی شهرت یافته‌اندکه بعضی از ایشان باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده نگارش میبابد. درصورت‌اطلاق ونبودن‌قرینه منصرف بحسن بن عبدالله مذکور است. در اصطلاح رجالی احمد بن محمد بن نوح، احمد بن علی بن‌عباس بن نوح استاد نجاشی (متوفی‌بسال ۴۵۰ه‍ ق = **تن**) بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد.

نگرفتند . علاوه برمراتب علمیّه بسیار عابد و زاهد بود، چهل سال روزه‌گرفته وتأسف بسیاری برایّام جوانی میخورد ، هرگاه یکی‌از اقران خود را میدیدکه زودتر پیرشده تسلیت میبافت . سیرافی ازکثرت جلالتی‌که داشته مورد حسد ابوعلی فارسی و اصحاب وی بود ومابین‌او و ابوالفرج اصفهانی نیز باقتضای عادت جاریهٔ زمان رقابت وهم‌چشمی بوده است . از تألیفات سیرافی است :

۱- **اخبارالنحاة البصریین** ۲- **الاقناع** درنحوکه خودش موفق باتمام‌آن‌نشده وبعداز وفات‌او پسرش یوسف بپایانش رسانید ۳- **الفات‌القطع والوصل** ۴- **دریدیه**که شرح مقصورهٔ ابن‌درید است ۵- **شرح‌کتاب سیبویه**که پیش از او نظیری نداشته و بهمین جهت بیشتر مورد حسد ابوعلی و معاصرین دیگرگردیـد و دربرلین و قاهره چاپ شده است ۶- **شرح مقصورهٔ ابن‌دریـد**که مذکور شد ۷- **صنعة‌الشعر والبلاغة** ۸- **طبقات‌النحاة** ۹- **المدخل الی‌کتـاب سیبویه** ۱۰- **الوقف والابتداء** . سیرافی بتدریس و نشر علم اشتغال داشته تا روز دوشنبه دویم ماه رجب‌سال‌سیصد وشصت وهشتم‌هجرت درعهد خلافت طایع‌عباسی(۳۵۳ـ۳۸۱هـ) درهشتاد و چهار سالگی دربغداد مابین نماز ظهر و عصر وفات یافت و درمقبرهٔ خیزران مدفون‌گردید .

(ص ۱۵۶ هب و ۲۱۸ت و ۱۴۲ ج ۱کا و ۱۴۵ ج ۸ جم و ۱۲۷ ج ۵ مه و ۹۳ ف و ۲۷۴۷ ج ۴ س و ۴۱ صف و ۹۶ ج ۴ فع)

سیرافی **داود بن علی-** عباسی، صاحب شرطه وقاتل معلی‌بن‌خنیس‌میباشد و موافق‌آنچه از روایات‌کشی نقل شده خودش نیز بهمین‌جهت کشته شد و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۳۰۷ج۲نی)

سیرافی **یوسف بن حسن -** پسر سیرافی حسن فوق‌الذکر بوده ودرباب‌کنی بعنوان ابن‌السّیرافی مذکور خواهد شد .

سیری **اسفندیار بن ابی‌الخیر-** شرح حالش موکول برجال است .

سیف‌آمدی **علی بن سالم-** بعنوان‌آمدی مذکور شد .

سیف‌اسفرنگی **سیف‌الدین اعرج-** ازافاضل‌شعرای‌نامی‌قرن‌هفتم‌هجری‌ماوراءالنهر از اهالی اسفرنگ از توابع سغد سمرقنـد از بلاد ماوراءالنهر

میباشد، درخوارزم نشو و نما یافت، مدّاح سلطان محمد بن تکش بن الب ارسلان (۵۹۶_۶۱۷ هـ) که اورا اسکندر ثانی و سلطان سنجر ثانی میگفته‌اند بود، در اشعار خود بیشتر بطرز طبع خاقانی و ظهیرالدین فاریابی رغبت داشت، از دوستداران خانوادهٔ رسالت ص بود، درتمامی دیوان خود تخلّصی برای خود ذکر نکرده ودونسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ ۲۸۱ و۲۸۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد وازاشعارطریفهٔ او است:

که کرد تعبیه درآتش عذارش آب | که دیده آتش کاید بزینهارش آب
چگونه آبی کافروخت از نمش آتش | چه آتشی که فزونگشت از شرارش آب

هوای جهانرا صفائی ندیدم | جهان وفا را هوائی ندیدم
غم آباد ایّام را آزمودم | به ازکنج عزلت سرائی ندیدم
بپایان رساندم شب عمر و هرگز | ز شمع امانی ضیائی ندیدم
نظر برگلستان گردون فکندم | دراو رنگ بوی وصفائی ندیدم
بلشکرگه شاه انجم رسیدم | سرا پردهٔ دلگشائی ندیدم
بجائی که ممکن بود وهم رفتم | نشان امانت بجائی ندیدم
ز یاران بسی درد هجران کشیدم | که هرگز مرآنرا دوائی ندیدم
ببیماری مرگ خرسند گشتم | چو در هیچ شربت شفائی ندیدم
بسی بر بساط بزرگان نشستم | که یك نفس حاجت روائی ندیدم
چو در روز بازار اقبال دونان | متاع سخن را بهائی ندیدم

نیز دریکی ازقصائد خود، بیتی درصنعت اغراق ازصنایع بدیعیّه، گفته که بعضی از ارباب کمال معادل یك دیوانش شمرده وگویندکه بهترازآن نتوان گفت وآن این است:

سونش لعل ریزد از پرّ همای در هوا | گر بخورد زکشتهٔ لعل لب تو استخوان

وفات سیف اسفرنگی، بسال ششصد وهفتاد ودو یاشصت وشش هجرت دربخارا واقع گردید.

(مخل وص ۲۵۲ ج ۱ مع وغیره)

سیف الدولة

صدقة بن بهاءالدولة - ابی کامل منصور بن دبیس بن علی بن مزید اسدی، کنیه‌اش ابوالحسن، لقبش فخرالدین وسیف الدوله میباشد.

از امرای شیعهٔ امامیّه ، دارای سطوت و بملك‌العرب موصوف بود ، بـا سلطان محمد بن‌ملکشاه الب‌ارسلان سلجوقی‌منافرت‌داشت تاآنکه امر بمحار به منتهی‌شد، در نزدیکی نعمانیّه‌جنگ واقع‌گردید ، صدقه را روز جمعه سلخ جمادی‌الاخرة یا بیستم رجب‌سال پانصد تمام یا پانصد و یکم هجرت در معرکه بقتل رساندند و سر اورا ببغداد آوردند .
شهر حله از بناهای او است‌که درسال ۴۹۵هـ بنایش نهاده است .
(ص ۳۰۹ ج ۲ نی و ۲۴۹ ج۱کا)

سیف‌الدولة **علی بن عبدالله -** ضمن‌شرح‌حال‌برادرش‌ناصرالدولة خواهدآمد.

سیف‌الدین **آمدی ،علی بن محمد بن سالم-** بعنوان‌آمدی نگارش یافته.

سیف‌الدین **اسفرنگی**

سیف‌الدین **اعـرج** یا همان سیف اسفرنگی مذکور فوق است.

سیف‌الدین **باخرزی ، سعید بن مظفر-** ازاکابرعرفای‌قرن‌هفتم‌هجرت‌میباشدکه با شیخ عطّار ، رضی لالا و سعدالدین حموی معاصر بود ، بعد از تحصیل علوم ظاهری بخدمت شیخ نجم‌الدین‌کبری رسیده واز مریدان او شد ، فنون طریقت را تکمیل نمود، دومرتبه در اربعین نشست و عاقبت خلیفه و جانشین وی‌گردید واز اشعار او است :

هرچنـدگهی ز عشق بیگانـه شوم — بـا عافیت‌آشنا وهـم خانـه شوم
نـاگاه پری رخـی بمن برگـذرد — برگردم ازآن حدیث ودیوانه شوم

وفات سیف‌الدین، بسال‌ششصد وپنجاه وهشتم هجرت دربخارا درهفتاد وسه سالگی واقع شد و هریك از دوجملهٔ **کشف انوار** =۶۵۸ و **شمس‌انوار** =۶۵۸ مادّهٔ تاریخ او است :
(ص ۲۷۴ ج ۲خه و ۲۴۴ ج۱مع)

سیف‌الدین هروی ، **احمد بن یحیی -** بعنوان شیخ‌الاسلام خواهدآمد .

سیفی بخاری از مشاهیر شعرای ایرانی میباشدکه دراکثر علوم‌متداوله‌بهره‌ور بود ، **دو رساله درعروض و معما** نوشته است ، با صاحب تذکرهٔ

دولتشاهی و عبدالرحمن جامی (متوفی بسال ۸۹۸ه قمری) ملاقات‌کرده و از او است :

آرزو داردکه بیند کشته‌آن بدخو مرا وه‌که خواهـدکشت‌آخرآرزوی او مرا

اسم وسال وفات و مشخّصات دیگری بدست‌نیامد. (ص ۲۷۶۷ ج۴س)

سیلکوتی **عبدالحکیم وعلی** - بعنوان سیالکوتی نگارش دادیم .

سینائی **محمدبن‌اسمعیل** - حائری در باب‌کنی بعنوان ابوعلی خواهدآمد.

سیواسی **شیخ احمد بن ابوالبرکات محمد** - مکنّی بـابـوالثنـاء ، ملقّب بشمس‌الـدین ، معروف بقره شمس‌الـدین ، از مشاهیر مشایخ صوفیّـه میباشدکه علوم ظاهری و باطنی را جـامع و مجدّد طریقت خلوتیّه بـود و از تألیفات او است :

۱- **ارشادالعلوم** چنانچه درقاموس‌الاعلام‌گفته و ظاهراً **ارشادالعوام** میباشد چنانچه در کشف‌الظنون‌است ۲- **الجام‌النفوس** درکشف‌الظنون‌این‌کتاب را بشیخ‌عبدالکریم‌سیواسی (متوفی بسال۱۰۴۹ه ق = غمط) نسبت داده‌است ۳- **زبدةالاسرار**. شیخ احمد بسال یکهزار ونهم هجرت وفات یافت. (کف و۹۸۸مط و ۲۷۹۹ ج۴س)

سیواسی **شهاب‌الدین** - بعنوان شهاب‌الدین سیواسی خواهدآمد.

سیواسی **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان‌کمال‌الدین خواهدآمد .

سیوری **مقداد بن عبدالله** - بعنوان فاضل مقداد خواهدآمد.

سیوطی[1]

سیوطی **ابوبکربن‌محمد** - پـدر عبـدالرحمن سیوطی مذکـور در ذیل ، بکمال‌الدین ملقّب بابوالمناقب موصوف ، ازعلمای‌عامّهٔ اواسط

۱- **سیوطی** - منسوب است بسیوط (با دوضمه) که شهری است در صعید مصر وآن را اسیوط نیزگویند (بضم ثالث و فتح یا ضم اول) . سیوط درسمت غربی نیل واقع وکثیرالخیرات و عجیب‌العمارات بوده و تفرجگاههای بسیاری دارد ، بهمین‌جهت محل استحسان هرون‌الرشید عباسی بوده و جای دیگر را پسند نمی‌کرده‌است . درآنجا افیون نیز میسازند وبالجملة بعضی از افاضل منسوب بآن بلده را تذکر میدهد .

قرن نهم هجرت ، فقیه قاری اصولی نحوی منطقی حاسب بوده واز تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ ارشاد ابن‌مقری ۲- حاشیهٔ شرح الفیهٔ ابن‌الناظم ۳- حاشیهٔ شرح مختصرالاصول حاجبی ۴- صناعةالتوقیع ۵- القرائات وغیرها. درسال هشتصد وپنجاه و پنجم هجرت درمصر وفات یافت و درقرافه دفن شد .

قرافه نام دوقبرستان است درقاهرهٔ مصر که بقیدکبری وصغری ازهمدیگر امتیاز یابند و مدفن جمعی از علمای عامّه بوده و امام شافعی نیز درقرافهٔصغری مدفون‌است.

(ص ۲۳ت)

سیوطی

عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن محمد - یا ابی‌بکرمحمد، جلال‌الدین اللّقب ، اشعریّ الاصول ، شافعیّ الفروع ، ابوالفضل الکنیة ، سیوطیّ الولادة والشهرة ، مصریّ النشأة ، ازاکابر علمای عامّه میباشدکه درحدود هشت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد ، از ابوالعباس شمنی ، علم‌الدین مناوی، محیی‌الدین کافیجی و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود، درتمامی فنون متداوله متبحّر و بالخصوص درفقه و حدیث و تفسیر و معانی و بیان و بدیع و نحو و لغت متمهّر بود، درهمهٔ آنها بمعاصرین خود تقدّم یافت ، در هریك از ادبیّات و تاریخ و رجال وتراجم احوال و علوم مذکوره و دیگر فنون متداوله تألیفات متقن و جامع و نافع داردکه در اثبات تبحّر و تفنّن و دقت‌نظر و ذکاوت وی برهانی قاطع میباشند :

۱- آداب‌السلوك ۲- آداب‌القاضی ۳- الاتقان فی‌علوم‌القرآنکه درمصر و قاهره وکلکته چاپ و جلد اول‌آن فقط در مقدمات علوم تفسیر و رسوم تنزیل است **۴- اتمام‌النعمة فی‌اختصاص‌الاسلام‌بهذه‌الامة ۵- الاساس‌فی‌فضل‌بنی‌العباس ۶- اسباب‌الحدیث ۷- اسباب النزول**که نامش **لباب‌النقول فی‌اسباب‌النزول** بوده و درحاشیهٔ تفسیرالجلالین چاپ شده است **۸- اسعاف‌المبطأ فی‌رجال‌الموطأ** (موطأ امام‌مالك)که درحیدرآباد هند چاپ ودر دهلی نیز با سنن ابن‌ماجه بطبع رسیده است **۹- الاشباه والنظائر فی‌الفروع** در فقه شافعی‌که درمکه چاپ شده‌است **۱۰- الاشباه والنظائر النحویة**که درحیدرآبادچاپ ودررشتهٔ‌خود متفرد وکثیرالفائدة بوده وبرای هرعاقل‌ادیب‌بسیارمهم وضرور است **۱۱- اصول‌النحو** بطرز اصول فقه‌که در رشتهٔ خود بی‌نظیر است **۱۲- افهام‌القرآن ۱۳- الاقتراح فی‌علم اصول‌النحو**که در حیدرآباد چاپ شده است **۱۴- الاکلیل فی‌استنباط التنزیل**که درآن بامکان استنباط هرچیز از قرآن

مجید حکم کرده و بعضی از آیات ومستنبطات آنها را مذکور داشته ودردهلی درحاشیهٔ جامع البیان معین الدین ایجی صفدی چاپ شده است **۱۵- الالفیة** درمصطلحات که در مصر چاپ شده است **۱۶- انموزج اللبیب فی خصائص الحبیب** که درذیل تحت عنوان **خصائص** مذکوراست **۱۷- انوار السعادة ۱۸- الاوج فی خبر عوج ۱۹- البارع فی اقطاع الشارع ۲۰- بشری الکئیب بلقاء الحبیب** که در حاشیهٔ کتاب شرح الصدور خود سیوطی در قاهره چاپ شده است **۲۱- بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة** که درحقیقت تلخیص طبقات کبری مذکور در ذیل میباشد و درقاهره چاپ شده است **۲۲- البهجة المرضیة فی شرح الالفیة** که الفیهٔ نحو ابن مالك را شرح کرده ودر همه جا چاپ وهمین است که بنام مؤلف خود (سیوطی) معروف است **۲۳- تاریخ الخلفاء** که درلاهور و دهلی وکلکته وقاهره چاپ ودر دمشق نیز بنام تاریخ الخلفاء امراء المؤمنین القائمین بامر الامة من عهد ابی بکر الی عهد المؤلف چاپ شده است **۲۴- تبییض الصحیفة فی مناقب الامام ابی حنیفة** که با هشت رسالهٔ دیگر خود سیوطی در حیدرآباد چاپ شده است **۲۵- ترجمان القرآن فی تفسیر المسند** که در مصر چاپ شده است **۲۶- تزیین الارائك فی ارساله ص الی الملائك ۲۷- تشنیف الارکان فی انه لیس فی الامکان ابدع مماکان ۲۸- التعریف بآداب التألیف ۲۹- تفسیر الجلالین** که دربیست ودو سالگی تفسیر جلال الدین محمدبن احمدرا که تا سورهٔ کهف نوشته و باتمام آن موفق نبوده است تکمیل و بهمان رویهٔ مؤلف اول تاآخر قرآن تفسیر کرده و همین است که بارها چاپ وبجهت انتساب بدو مؤلف که هردو لقب جلال الدین را داشته اند به **تفسیر جلالین** شهرت یافته است **۳۰- تناسق الدرر فی تناسب السور ۳۱- تنزیه الاعتقاد عن الحلول والاتحاد ۳۲- تنزیه الانبیاء عن تشبیه الاغبیاء** که با تبییض مذکور درفوق یکجا چاپ شده است **۳۳- تنویر الحلك فی امکان رؤیة النبی والملك ۳۴- الجامع الصغیر ۳۵- الجامع الکبیر ۳۶- جمع الجوامع** که مختصری است درنحو وصرف، مطالب آن از صدکتاب ماخوذ وبهمین جهت بدین اسم موسوم گردیده است ، اخیراً شرحی مزجی برآن نوشته که دارای حل مشکلات ومطالب غریبهٔ آن بوده و این شرح را به همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع نام کرده و اصل کتاب جمع الجوامع بسال ۱۳۲۷ﻫ طی دومجلد درمصر چاپ شده و یك نسخه ازکتاب همع الهوامع نیز بشمارهٔ ۳۱۵۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجوداست **۳۷- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳۸- حاشیهٔ شرح الفیهٔ ابن عقیل** که نامش السیف الثقیل علی عنق ابن عقیل است که در مصر و قاهره چاپ شده است **۳۹- الخصائص الکبری یا کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب** در معجزات و خصائص نبویه بوده و درحیدرآباد چاپ شده است ، ازآن کتاب نقل است که بیست سال خصائص نبویه را تتبع کرده وبزیاده برهزار خصیصه اطلاع یافتم وخود سیوطی آنرا ملخص کرده و انموزج اللبیب فی خصائص الحبیب نام کرده وگویندکه بعضی از معاصرین سیوطی آن را اخذکرده و بخودش منسوب داشته پس سیوطی مقامه‌ای نوشته وآن را به **الفارق بین المصنف والسارق** نامیده است **۴۰- الدرر فی الادعیة والاحراز ۴۱- الدرر المنتشرة فی الاحادیث**

المشتهرة که با کتاب الفتاوی‌الحدیثیهٔ ابن‌حجر هیثمی درقاهره چاپ‌شده‌است **۴۲- الدرالمنثور فی‌التفسیر بالمأثور** که درشش‌مجلدبزرگ درقاهره چاپ شده است **۴۳- الدرالنثیر فی تلخیص نهایة ابن‌الاثیر** که در مصر درحاشیهٔ خود نهایه چاپ شده است **۴۴- الدلائل فی‌معرفةالاوائل ۴۵- ذخائرالعقبی فی‌مناقب ذوی**(اولی خ‍ا) **القربی ۴۶- ذم زیارةالامراء ۴۷- ذم‌القضاء ۴۸- الزبدة** که الفیه است درنحو و درقاهره چاپ شده است **۴۹- سهام‌الاصابة فی‌الدعوات المستجابة** که درقاهره چاپ شده **۵۰- السیف‌الثقیل علی عنق ابن‌عقیل** یا **فی‌نکت شرح‌الالفیة لابن‌عقیل ۵۱- شرح‌بدیعیه** که در ذیل‌تحت‌عنوان **نظم‌البدیع** مذکور است **۵۲- شرح‌الصدور بشرح احوال‌القبور** یا **فی‌شرح حال الموتی فی‌القبور** که درآن احوال عالم برزخ را ازحین موت تا نفخ صور شرح داده و از اخبار و احادیث استنباط نموده و درقاهره چاپ شده است **۵۳- شرح عقودالجمان** که منظومهٔ عقودالجمان خودش راکه در معانی وبیان وبدیع است شرح کرده ودر قاهره چاپ ودر حاشیهٔ‌آن‌کتاب **حلیةاللب والمصون** شیخ احمد دمنهوری نیز چاپ شده است **۵۴- طبقات‌الحفاظ** که درغوطه چاپ‌شده‌است **۵۵- طبقات‌الشافعیة ۵۶- الطبقات الصغری ۵۷- الطبقات‌الکبری** که درذیل‌بعنوان‌طبقات‌النحاةمذکوراست **۵۸- طبقات‌اللغویین والنحاة** که بنام بغیةالوعاة مذکور شد **۵۹- طبقات‌المفسرین** که در لیدن با سیرهٔ خود سیوطی وچندین شرح لاتینی علیحده چاپ‌شده‌است **۶۰- طبقات‌النحاةالصغری و طبقات‌النحاةالکبری** که در این موضوع دوفقره‌کتاب تألیف داده‌که بقید صغری وکبری از همدیگر امتیاز یابند و تخفیفاً طبقات صغری و طبقات‌کبری‌گویند . اولی یك مجلد و دویمی نیز چندین مجلد میباشد **۶۱- عقودالجمان فی‌المعانی والبدیع والبیان** که منظومهٔ‌آن سه علم است وچنانچه مذکور شد خود سیوطی‌آنرا شرح‌کرده‌است وخوداین‌منظومه نیزمستقلا درتهران‌چاپ‌شده‌است **۶۲- الفارق** که درضمن خصائص‌الکبری مذکور شد **۶۳- فتح‌الجلیل للعبدالذلیل** وآن رساله‌ایست‌که‌حاوی یکصد وسی نوع ازمحسنات بدیعیه دریك‌آیهٔ قرآنی‌است ودرمصر چاپ شده **۶۴- الفتح‌القریب بشواهد مغنی‌اللبیب ۶۵- کشف‌اللبس فی‌حدیث ردالشمس** و محمد بن یوسف صالحی دمشقی نیزکه از اکابر تلامذهٔ سیوطی میباشدکتاب مزیل‌اللبس فی‌حدیث ردالشمس را بتبعیت استادخود تألیف داده و وثاقت رواتآن حدیث و ثبوت‌آن را تصدیق‌کرده و ازقاضی عیاض و بعض اکابر محدثین‌نیز تصدیق‌صحت‌آن‌را نقل‌کرده‌است **۶۶- کفایةالطالب** رجوع‌بفقرهٔ۳۹شود **۶۷- اللالی المصنوعة فی‌الاحادیث‌الموضوعة** که ملخص موضوعات ابن‌الجوزی است ودرمصر چاپ شده است **۶۸- لباب‌النقول فی‌اسباب‌النزول** که درمصردرحاشیهٔ تفسیرجلالین‌چاپ‌شده‌است **۶۹- متشابه القرآن** که درمکه چاپ شده است **۷۰- مجمع‌البحرین و مطلع‌البدرین** تفسیری است بزرگ و درکشف‌الظنون‌ازکتاب‌اتقان مذکور درفوق خود سیوطی نقل‌کرده است‌که‌آن را مقدمهٔ این‌تفسیر بزرگ‌کرده و این تفسیر هرآنچه راکه از تفاسیر دیگر محل‌احتیاج‌است جامع میباشد بطوریکه با وجودآن‌حاجتی‌بتفسیردیگر نیست **۷۱- المرقاةالعلیة فی‌شرح‌الاسماءالنبویة ۷۲- المزهر**

فی‌علوم‌اللغة و انواعها که درقاهره چاپ شده است **۷۳- مسالك‌الحنفاء فی‌والدی‌المصطفی‌ص**
۷۴- المطالع‌السعیدة که شرح زبدهٔ مذکور فوقاست **۷۵- مفحمات‌الاقران فی‌مبهمات‌القرآن** که درمصر و لیدن و قاهره چاپ شده است **۷۶- المقامات** که درمصر و قاهره چاپ ودرایران نیز درسال ۱۲۸۶ھ درآخرکتاب ظرائف و لطائف احمد بن عبدالرزاق مقدسی چاپ شده است **۷۷- نزهة‌الجلساء فی‌اشعار‌النساء ۷۸- نظم‌البدیع فی‌مدح‌خیر‌الشفیع** که به **بدیعیه** نیزموسوم و اولش این است :

من‌العقیق ومن تذکار ذی سلم   براعـة‌العین فی‌استهلالها بدم

آنرا درمعارضهٔ بدیعیهٔ ابن‌حجت‌آورده و خودّش نیز شرحش‌کرده و متن و شرح هردو در قاهره چاپ شده است **۷۹- همع الهـوامع** که درضمن جمع‌الجوامع مذکور فوق نگارش دادیم وغیر اینهاکه بنوشتهٔ بعضی‌زیاده برسیصد ویا بنوشتهٔ دیگری ازپانصد نیز متجاوز است، لکن اکثرآنها موافق تصریح فاضل محدّث معـاصر، چنانچه از اسامی و موضوعات‌آنها استکشاف توان نمود ،کبیرالاسم و صغیرالجسم بوده وبا اینکه اسم بزرگی دارد اصلش بقدر یك جزوه یاکمتر یا زیادتر است. چنانچه موافق جمعی از ارباب تراجم نگارش دادیم سیوطی اشعری شافعی بوده و لکن از ابن‌معصوم سیدعلی خان مدنی نقل است‌که سیوطی دریکی از مصنّفات خـود ازآن مذهب منصرف و بامامت دوازده امام معصوم ع معتقد و وصایت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع را مبرهن داشته‌است.

نگارنده‌گوید : دوکتاب ذخائرالعقبی وکشف‌اللبس سیوطی کـه در فـوق مذکور داشتیم صحت قضیه را تایید مینماید. ولادت‌سیوطی‌شب‌یکشنبه غرّهٔ رجب هشتصد وچهل ونهم و وفات‌او بسال نهصد و ده یا درعصر روزجمعه نوزدهم‌جمادی‌الاولی نهصد ویازدهم هجرت در قـاهره واقع و لفظ **شیخ وفضل** بنا براوّل و **شیخا** و **فاضل** و **افضل** بنـا بردویم مادّهٔ تاریخ وفات او است :

(کف و۴۳۲ت و ۱۵۷هب و ۲۸۰۱ ج ۴س و۱۰۷۳ مط و ۱۱۳ ج۴فع و۶۶۴هر و۳۴۶ ج۲فهرست مدرسهٔ سپهسالارتهران)

سیوطی

محمد بن حسن - نحوی سیوطی، درفنون عربیـّه وبعضی ازفنون دیگر خبیر و مرجع استفادهٔ جمعی بوده و لکن بـدون اجرت تدریس وتعلیم‌نمی‌کرد وهریك از ابیات الفیهٔ ابن‌مالك‌را باجرت یك‌درهم تعلیم‌می‌نمود

وقضایائی از وی دراین باب منقول است که حاکی از بخل مفرط ونهایت رزالت او میباشد.
وی درسال هشتصد و هشتم هجرت درگذشت . (سطر ۲۰ ص ۴۳۶ت)

سیوطی

محمد بن یحیی - شافعی ، ملقب بصلاح الدین ، از علمای قرن نهم هجرت میباشد وکتاب **المرج النضر والارج العطر** از آثار او بوده ویک قسمت از آن درپاریس چاپ شده است . سال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۱۰۸۶ مط)

سپاس بی کران که حرف **س** مهمله (بی نقطه) با تأییدات خداوند متعال بپایان رسید و اینک شروع بحرف **ش** معجمه (نقطه‌دار) میکنیم .

باب « ش »

(نقطه‌دار)

شائق **میرسیدعلی** - یزدی ، بعنوان مدرّس خواهدآمد .

شابستی **علی بن احمد** - محمّد ، مکنّی بـابوالحسن ، از مشاهیر ادبـا میباشدکه درمصر ندیم وکتابدار عزیز بن معزّ از ملوك فاطمیـّه بود واز تألیفات او است :

۱- التخویف ۲- التوقیف ۳- الدیارات که حاوی‌اخبار و وقایع واشعارمصر وعراق و شام و جزیره میبـاشد **۴- مراتب الفقهـاء ۵- الیسر والعسر** . صـاحب تـرجمـهٔ بسال سیصد ونود تمام یانود ونهم هجرت درگذشت ومحتمل‌است‌که لفظ شابستی‌بدیهی‌شابسته نام در دوفرسخی مرو منسوب باشد . (ص۳۱۹۴ ج۴س و۱۶ ج۱۸جم)

شاب ظریف **محمد بن سلیمان** - بعنوان ابن‌العفیف درباب‌کنی خواهدآمد .

شـاذان
شاذانی در اصطلاح رجالی، اوّلی خالدبن سفیان ودویمی بشربن‌بشار، شاذان بن نعیم ، محمد بن احمد ، محمد بن نعیم بوده و شرح حالشان درآن علم است .

شاذکونی **جعفر بن نعیم** - موکول بکتب رجالیـّه است .

شاذکونی **سلیمان بن داود بن بشر بن زیاد** - بشری‌منقری، ازثقات وحفـّاظ محدّثین‌امامیـّه‌میباشدکه‌کنیه‌اش‌ابوایـّوب‌بود، دربغداد با حفـّاظ وقت ملاقات‌نموده، بارها بجهت استماع‌حدیث بکوفه رفته، دراصفهان نیز بنشراحادیث پرداخته واز جمعی از اصحاب حضرت صادق ع روایت نموده است. صاحب‌ترجمه بسال دویست و سی و چهارم یا ششم هجرت دربصره یا اصفهان درگذشت . اورا منقری‌گفتن

بجهت انتساب بجدّ عالیش منقر بن عبدالله است .

شاذکونی (بفتح ذال) منسوب بشاذکونه میباشدکه بمعنی رختخواب ویا حصیری استکوچك ویا جامه‌ایست درشتکه دریمن بافند و سلیمان ، شغل فروش یکی ازآنها را داشته چنانچه پدرش داود نیز بهمین‌جهت لقب شاذکونی را داشته‌این‌استکه سلیمان را ابن‌شاذکونی نیزگویند . (تنقیح‌المقال وص ۳۱۱ ج۲نی و۴۰۹ ج۹ تاریخ‌بغداد)

شاذلی[1]

شاذلی **ابوالحسن-** درذیل‌بعنوان‌شاذلی علی وشاذلی‌یاقوت مذکور است.

شاذلی **داود بن عمر بن ابراهیم -** شاذلی اسکندری ، از اکابر فقهـای مالکیّه بود، اصول تصوّف را نیز از شیخ تاج‌الدین‌بن عطاءالله فراگرفت ، دوکتاب **مختصر تلقین قاضی عبدالوهاب ومختصرالجمل زجاجی** از او بوده ودر سال هفتصد وسی وسیم هجرت در اسکندریه درگذشت . (ص۲۷۶ت)

شاذلی **علی بن عبدالله بن عبدالجبار-** حسینی ، مکنّی باوالحسن، از اکابر عرفا میباشدکه درقریهٔ شاذله متولد ودر اسکندریه نشأت یافت ، نسبت طریقتی وی باابومدین منتهی میشود، بسیار جلیل‌القدر بود وکراماتی بدو منسوب دارند . او مؤسّس سلسلهٔ شاذلیه ازسلاسل صوفیّه است وشیخ تاج‌الدین‌عطاءالله و بعضی دیگرکتابی جداگانه درشرح حال او نوشته و اورا بقطب و غوث ومعدن انوار و زمزم‌اسرار ومانندآینها ستوده‌اند. ازکلمات‌او استکه الهامات وکشفیّات ومشاهدات‌را باکتاب‌وسنّت‌نبویّه‌موازنه وتطبیق کردن‌لازم‌است ودرمواردمخالفت‌ومغایرت‌بایکدیگر، تمسّك بقرآن مجید وسنّت لازم بوده وازکشفیّات و الهامات‌شخصی صرف‌نظرکردن بایا وضرورباشدکه خدایتعالی درخصوص‌تمسّك‌بکتاب وسنّت‌ضامن‌عصمت ومحافظت‌بوده و

۱- **شاذلی-** بنوشتهٔ شعرانی، منسوب بدیهی‌شاذله نام است ازافریقا وبعضی ازمعروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

لکن دربارهٔ الهام وکشف و مشاهده ضامن محافظت نگردیده است . نیز از او است :
انا لانری مع‌الحق من‌الخلق احدا انکان و لابد فکالهباء فی‌الهواء ان فتشته لم تجد شیئا .
با اینکه نابینا بوده بارها حج‌کرد، بعلوم‌شرعیّه اشتغال داشت وابن‌حاجب، ابن‌عصفور، ابن‌الصلاح و دیگر اکابر وقت از حاضرین حوزهٔ او بوده‌اند . از تألیفات او است :

۱- **حزب‌البحر** ۲- **السرالجلیل فی‌خواص حسبناالله و نعم‌الوکیل** که در مصر چاپ شده است ۳- **مجموعةالاحزاب** . شاذلی در ماه ذی‌القعدهٔ ششصد و پنجاه و چهارم یا ششم هجری‌قمری درصحرای عیذاب درقریهٔ مخا نامی درساحل بحر یمن‌که یکی‌ازبندرهای یمن‌است‌وفات‌یافت وقبرش‌درآنجامعروف‌است‌مادهٔ‌تاریخ‌او بنا براوّل‌است‌**هادی خلد** = ۶۵۴ وبنا بردویمی **حبیب خلد** = ۶۵۶ میباشد . ناگفته‌نماند ازکتاب سلوةالغریب‌سیدعلی‌خان شیرازی نقل‌شده‌که باتفاق‌کل همین‌قهوهٔ‌معمولی‌عالم‌ازمخترعات همین‌صاحب‌ترجمه‌است.
(ص ۱۵۸هب و ۱۲۵ ج ۴ فع و ۲۷۲ ج۲خه و ۱۰۸۸مط و۴ ج۲لر وغیره)

شاذلی **یاقوت بن عبدالله** - ملقّب بتاج‌الدین ، مکنّی بابوالحسن ، از مشاهیرعلمای‌اهل‌سنّت‌میباشدکه‌**کتابی بروش احیاءالعلوم غزالی** وکتابی دیگر نیز در**شرح حال صوفیه** تألیف داده و شرحی دیگر بدست نیامد.
(ص ۲۸۰۷ ج۴ س)

شارح رضی **محمد بن حسن** - بعنوان رضی استرابادی مذکور شد.

شاشی[۱]

شاشی **محمد بن احمد بن حسین**- شاشی‌الاصل،فارقی‌المولد،فخرالاسلام اللّقب، شافعیّ‌المذهب، ابوالعباس یا ابوبکرالکنیة، مستظهری و قفال‌الشّهرة ، از اکابر علمای شافعیّه میباشد،کتاب شامل نام تألیف ابونصر بن صباغ راکه درفقه شافعی است از خود مصنّفش درس خوانده ، دربغداد باابواسحق شیرازی‌نیز

۱- **شاشی** - منسوب‌است به‌شاش وآن‌دیهی‌است در ری وشهری‌است ازبلاد ماوراءالنهر نزدیکی بلاد ترک‌که از زیباترین بلادآن سامان میباشد ، بتوابع‌بسیاری مشتمل وقصبه وکرسی آنها تنکت است و دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت شاشی تذکر داده میشود .

تلمّذ نموده، بعداز وفات ابواسحق، فقیه منحصر بفرد عراق و ریاست مذهبی بدومنتهی گردیده است واز تألیفات او است :

۱- **حلیة العلماء فی المذهب یا فی مذاهب الفقهاء** که درهر مسئله نخست مذهب شافعی را ذکرکرده و بعدازآن اختلافات سایر فقهاء ائمهٔ اهل سنّت را مذکـور میدارد ، از آن‌روکه تألیف‌آن برای‌مستظهر بالله‌عباسی (۴۸۷-۵۱۲هـ) بوده‌است‌آنرا‌مستظهری‌نامید. یك‌نسخه ازآن درخزانهٔ مصر ودونسخه نیز برقم ۱۱۳۷ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است

۲- **العمدة فی‌فروع الشافعیة** کـه برای عمدةالدین مسترشد عباسی پسر مستظهر مذکـور (۵۱۲-۵۲۹هـ) تألیف شده است . شاشی از سال پانصد و چهارم هجرت تاآخر عمرخود درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد تدریس میکرد تا روز شنبه پانزدهم‌شوال‌سال‌پانصد وهفتم‌هجرت دربغداد وفات‌یافت ودرمقبرهٔ باب شیراز درقبر استادخود ابواسحق مذکور ویا درجنب آن مدفون‌گردید . (ص۱۵۸هب و۳۸۹ ج۲کا)

شاشی

محمد بن علی بن اسمعیل - فقیه‌شافعی‌اصولی محدّث شاعر لغوی، کنیه‌اش ابوبکر، لقبش قفّال بود ، گاهی در مقابل قفّال صغیر آتی‌الترجمة بقفّال‌کبیرش‌موصوف‌دارند. شاشی ببلاد‌بسیاری‌سیاحت‌کرد، فقه‌شافعی‌در بلاد ماوراءالنّهر از وی انتشار یافت ، از محمد بن جریر طبری و ابن‌سریج روایت نموده است . محمد بن احمد خضری مروزی فقیه شافعی‌که درقوهٔ حافظه ضرب‌المثل بوده ودر سال سیصد و اندی وفات یافته‌است ازاکابر تلامذهٔ وی میباشد . شاشی نخستین‌کسی‌است از فقهاکه علم مناظره و جدل را انشاکرده و درآن موضوع تألیف‌کتاب نمود. مصنّفات بسیاری‌که من‌جمله‌کتاب **آداب‌القاضی** میباشد بدو منسوب‌است. وی درسال سیصد وشصت و پنجم یا ششم ویا سی‌ام یا سی و ششم هجری قمری وفات یافت.

(ص۱۵۸هب وسطر۲۲ص۳۴۶ وسطر۱۳ص۴۴۹ت و۳۲ج۲کا و۱۷۶ج۲طبقات‌شافعیة وغیره)

شاطبی[1]

شاطبی **ابراهیم بن موسی بن محمد** - لخمی شاطبی غرناطی ، مکنّی بابواسحق ، از علمای عامّه و فقیهی است اصولی مفسّر محدّث لغوی که درعصر خود از ائمّهٔ علوم مذکوره بوده واز تألیفات او است:

۱- **الاعتصام** درتوحید که درقاهره چاپ‌شده‌است ۲- **الافادات والانشادات** ۳- **شرح الخلاصة** درنحو ۴- **عنوان‌التعریف باسرارالتکلیف** دراصول فقه که به الموافقات معروف و در تونس چاپ شده است ۵- **المجالس** ۶- **الموافقات** که مذکور شد . وفات شاطبی درسال هفتصد ونود تمام از هجرت واقع گردید. (ص ۱۰۹۰مط)

شاطبی **احمد بن محمد** - مالکی ، مکنّی بابوالعباس ، از مشاهیر قرّاء اوائل قرن ششم اندلس میباشدکه برای تحصیل علم ببلاد شرقی مسافرت‌کرد ، فنون قرائت را از اکابر قرّاء دمشق فراگرفت ،کتاب **المقنع** را درقرائات سبعه تألیف داد ،کتابی دیگر نیز درسال پانصد و سوم هجرت نگاشته و قرائات خودرا درآن بیان‌کرد و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۸۲۰ ج۴س)

شاطبی **عبدالعزیز بن عبدالله** - سعدی ، مکنّی بابومحمد ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه میباشدکه بجهت تحصیل علم از مولد خود شاطبه بشام وعراق رفت، ازعلمای‌آن نواحی استماع‌حدیث‌نموده بسال چهارصد وشصت وپنجم‌هجرت‌در ناحیهٔ‌حوران‌ازمضافات‌دمشق‌درگذشت و **ترتیب‌کتاب غریب‌الحدیث** ابوعبید قاسم بن سلام ازآثار قلمی او است‌که‌آن را مرتّب بترتیب حروف هجا نموده است . (ص ۲۸۲۰ ج ۴ س)

شاطبی **قاسم بن فیرة بن ابی‌القاسم** - خلف یـا ابی‌القاسم بن خلف بن احمد رعینی شاطبی شافعی ، مکنّی بابومحمد و ابوالقاسم، از مشاهیر قرّاء قرآن مجید است‌که بامام‌القراء و امام شاطبی معروف بود، علاوه براصول

۱- **شاطبی** - منسوب‌است بشاطبه وآن بنوشتهٔ مراصد شهری‌است درسمت شرقی‌قرطبه از بلاد شرقی اندلس و دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت تذکر داده میشود.

قرائت و تجوید ، درتفسیر و حدیث و نحو ولغت وعلوم عربیّه یگانهٔ دهر و استاد اهل عصر خود بشمار میرفت ، درتعبیر خواب نیز دستی توانا داشت، بااینکه اعمی وازهردو چشم نابینا بوده است ازکثرت ذکاوت و فطانت تمامی حرکات و اقوال و افعال و رفتار وگفتار خود را طوری می‌نمودکه حاضرین مجلس او اصلاً ملتفت نمیشدند وحقیقت امر معلومشان نمی‌گردید . شاطبی محفوظات بسیاری داشت ، صحیح بخاری، صحیح مسلم، موطأ مالك را پیش او خوانده و اغلاط نسخه‌ها را از حفظ او تصحیح مینمودند، او نیز در هرمبحثی دقائق و نکات بسیار راجع بهمان مبحث را املا میکرد . علاوه برمراتب علمیّه بسیار زاهد و صالح و متّقی و دارای اخلاق حمیده بود ، بدون ضرورت حرف نمیزد ، از مرضهای بسیار سخت اصلاً شکایت نمیکرد ، بدون طهارت قرائت نمی‌نمود، در مجلس قرائت باکمال وقار و متانت می‌نشست و ازآثار قلمی او است :

۱- **تتمةالحرز** ۲- **حرزالامانی و وجهالتهانی،** قصیده‌ایست لامیه در تجویدکه بنوشتهٔ کشف‌الظّنون بیکهزار و یکصد وهفتاد وسه بیت ، یا بنوشتهٔ روضات بیکهزار و سیصد و بیست بیت مشتمل ، همهٔ آنها دریك وزن و قافیه ، بشاطبیّه یا قصیدهٔ شاطبیّه معروف ، تمامی مسائل تجوید را حاوی ودارای رموز ودقائق بسیاری میباشدکه درهمهٔ آنها مبتکر بوده وپیش‌از اوکسی‌پیرامون آنها نگردیده‌است. علاّمهٔ‌سخاوی‌سالف‌الترجمة و جمعی از افاضل هرعصری شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند . ابن‌خلّکان‌گوید تصور نمیکنم‌که‌کسی دراین‌اسلوب بروی سبقت‌گرفته باشد و این‌قصیده درمصر وهند باچندین شرح چاپ سنگی شده و اوّل‌آن این است :

بدأت ببسم الله فی‌النظم اولا	**تبارك رحمانا رحیما و موئلا**
وثنیت صلی‌الله ربی‌علی‌الرضی	**محمد المهدی الی‌الناس مرسلا**

یك نسخهٔ خطّی از همین قصیدهٔ لامیه (حرزالامانی) بشمارهٔ۲۰۱۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۳- **شاطبیه** که همان حرزالامانی مذکور است ۴- **عقیلة اتراب‌القصائد فی‌اسنی‌المقاصد** وآن نیز قصیده‌ایست رائیه در وصف مصاحف و اوّل‌آن این است:

الحمدلله موصولا کمــا امرا　　　　مبارکا طیبـا یستنزل القـدرا

درقاهره باچندین متن دیگر راجع بتجوید، یکجا چاپ‌شده‌است **۵- قصیدهٔ دالیه** نیز درتجوید **۶- قصیدهٔ شاطبیه** یا **لامیه** که‌همان‌حرزالامانی‌مذکوراست‌وازاشعارشاطبی‌است

قل للامیر نصیحة - لاترکنن الی فقیه　　　　انالفقیه اذا اتی - ابوابکم لاخیر فیه

روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی‌الاخرهٔ پانصد و نود تمام هجری درقاهره وفات‌یافت، دردامنهٔ جبل مقطم درمقبرهٔ فاضلیّه مدفون‌گردید . لفظ **شریف** مادّهٔ تاریخ وفات‌اواست.

(ص۱۵۸هب و ۵۲۸ت و ۴۶۱ ج۱کا و ۲۸۲۰ ج۴س و۱۲۵۹ ج ۴فع وغیره)

شاطبی　　**محمد بن سعید** - بعنوان ابن‌جنان درباب‌کنی خواهدآمد.

شاطبی　　**محمد بن سلیمان** - بعنوان‌ابن‌ابی‌الربیع درباب‌کنی‌خواهدآمد.

شاطبی　　**محمدبن علی بن یوسف**- بعنوان رضی‌شاطبی مذکور داشتیم.

شاعر[1]

شاعر بنی‌امیه　　**غیاث بن غوث** - بعنوان اخطل مذکور شد .

شاعر رسول‌الله یا **شــاعرالنبــی**　　رجوع بحسان بن ثابت نمایند .

شاعرهمدانی　　بعنوان الهی شاعر مذکور شد .

شاغوری　　**فتیان بن علی بن فتیان بن نمال** - اسدی حنفی دمشقی ، معروف بشاغوری و معلّم ، ادیبی است فاضل شاعر ماهر، ملقّب بشهاب که در خدمت ملوك و مدّاحی ایشان و تعلیم و تربیت شاهزادگان زیسته و بهمین جهت بمعلّم نیز معروف‌میباشد. دیوان شعرا وحاوی مقطّعات شیوا ، اشعارش مطبوع ودارای معانی طریفهٔ مبتکره است ، دیوان‌کوچك دیگری هم داردکه تمامی رباعیّات خود را درآن جمع‌کرده و ازآن جمله است:

۱- **شاعر**- درعرف و لغت معروف ، دراصطلاح رجالی عبارت از حسین بن محمد بن جعفر، حطیهٔ ، خویلد بن حارث و بعض دیگر بوده وشرح‌حال ایشان موکول بدان علم است .

الورد بوجنتيك زاه زاهر	**والسحر بمقلتيك واف وافر**
والعاشق فی‌هواك ساه ساهر	**يرجو و يخاف فهو شاك شاكر**

وفات فتیان وقت سحر بیست و دویم محرم ششصد و پانزدهم هجرت دردمشق واقع شد ، درمقابر باب‌الصغیر مدفون‌گردید ونسبت‌شاغوری بعمارتی شاغورنام‌است درخارج دمشق.

(کف وص۴۴۴ ج۱کا وغیره)

شافعی

محمد بن ابراهیم بن یوسف بن احمد بن یوسف - کاتب ، معروف بشافعی ، مکنّی بابوبکر یا ابوالحسن ، ازعلمای امامیه قرن چهارم هجرت میباشد . درباطن بعقائد حقّهٔ اثنی‌عشری معتقد بود ولی در ظاهر اظهار فقه شافعی میکرد و لقب و شهرت شافعی نیز ازهمین‌جهت بوده‌است. درفقه هردو مذهب کتابها نوشته وفقیه هردومذهب بوده ونجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه) وشیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه) بواسطهٔ ابن‌عبدون از وی روایت میکنند و از تألیفات او است :

۱- الاستبصار ۲- الاستعداد ۳- الطريق ۴- العدة ۵- کشف‌القناع ۶- المفيد ۷- المقتل ۸- نقض العباسية وهمهٔ اینها موافق مذهب‌امامیّه هستند. بالجملة صاحب ترجمة ممدوح علمای رجال بوده و سال وفاتش بدست نیامد . ولادتش در سال دویست و هشتاد ویك هجرت بوده است .

(تنقیح‌المقال وص ۱۳ و۲۸ ج۲ ذریعة)

شافعی

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع - بن سائب‌بن عبید بن‌عبد یزید بن هاشم‌بن عبدالمطّلب بن‌عبدمناف‌قرشی‌مطّلبی، مکنّی‌بابوعبدالله، سیّمین ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت وجماعت میباشدکه بجهت‌انتساب بجدّ عالیش شافع‌که بشرف حضور حضرت رسالت ص نایل‌بوده بشافعی و امام شافعی معروف میباشد . ولادت او بسال یکصد و پنجاهم هجرت بعداز وفات ابوحنیفه نعمان بن ثابت درشهر غزه ازبلاد شام یا دریمن یا درعسقلان واقع شد بلکه بنوشتهٔ معجم‌الادبا وبعضی دیگر از اکابر ارباب تراجم ، درهمان روز وفات نعمان متولدگردیده‌است ، خاقانی‌نیز موافق همین عقیده‌گوید :

اوّل شب بوحنیفه درگذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد

هاشم ، جدّ اعلای شافعی برادرزادهٔ هاشم بن عبد مناف جدّ اعلای حضرت رسالت ص بوده و درعبد مناف نسب او بنسب آن حضرت موصول میباشد . شافعی از سنّ کودکی بمجالست علما رغبتی وافر داشت، ازآن‌روکه بسیار درضیق وعسرت بود وقدرت تحصیل کاغذنداشت هرآنچه راکه ازعلما ودانشمندان اخذ و استفاده میکرده در روی‌استخوان و مانندآن مینوشته است . در مکّه از مسلّم بن خالد زنجی تفقّه نمود ، در مدینه از محمد بن حسن شیبانی استماع‌حدیث‌کرد ، درسیزده سالگی نزد امام مالك بن انس‌که دویمین ائمّه اربعهٔ اهل سنّت است حاضر و تحصیل مراتب علمیّه نمود وکتاب موطأ خود مالك را ازحفظ خوانده ومورد تعجب مالك‌گردید ، اورا امر بتقوی‌کرده وبوصول مقامی‌عالی مستبشرش‌گردانید ، سپس بیمن وعراق مسافرت‌کرد ودرتحصیلات واشتغالات علمیّه اهتمام تمام بکار برد تاآنکه شهرهٔآفاق شد . درفقه و حدیث و علوم قرآنیّه و حدیثیّه وشعر و لغت وفنون ادبیّه ومعرفت‌کلمات صحابه و زهد و ورع وتقوی درکتب تراجم با جلالت موصوف ومناقب‌بسیاری دربارهٔ وی مذکور است وحتی بعضی‌از ارباب سِیَر کتاب مستقلی درشرح حال وی نگاشته‌اند .

موافق‌آنچه از سیوطی نقل شده شافعی نخستین‌کسی بوده‌که درآیات احکام و اختلافات اخبار وحدیث و اصول فقه تکلّم‌کرده وتألیف‌کتاب نموده است لکن چنانچه خواهدآمد محمد بن سائب‌کلبی متوفّی بسال یکصد و چهل و ششم هجری (چهار سال پیش از ولادت شافعی) درموضوع‌آیات‌احکام تألیفی‌کرده است و همچنین بعد ازمراجعه باخبار وآثار دینیّه مکشوف میگرددکه اصل تأسیس اصول و قواعد علم اصول فقه و کیفیّت عمل باحادیث مختلفه از قبیل معرفت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه وعامّ و خاصّ و اجتهاد و تقلید و شرائط مقلّد و استصحاب و اصل برائت و اصالت حلّیّت و جواز نقل بمعنی و جایز نبودن عمل برأی و قیاس و تکلیف مالایطاق وموازین تعادل و تراجیح و نظائر اینهاکه اساس‌علم اصول فقه هستند ازحضرت امیرالمؤمنین‌ع و اولاد

طاهرین او بوده و نخستین‌کسی میباشندکه تخم این قواعد متقنه را در دل اهل اسلام کاشته‌اند حتی شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل ، کتاب الفصول المهمّة فی اصول الائمّة را در قواعد کلیّهٔ اصولیّه وفقهیّهٔ مرویّه ازحضرات خانوادهٔ عصمت ع تألیف داده وسیدهاشم خوانساری نیزکتاب اصول آل الرسول الاصلیّة را بهمین ترتیب معمولی امروزی کتب اصول مرتّب نموده وسید عبدالله شبر نیزکتاب الاصول الاصیلة را بهمین روش تألیف وهمهٔ آنها را با روایات مستفیضهٔ بسیاری از حضرات ائمهٔ اطهار ع نقل‌کرده‌اند ومقام مقتضی بسط زاید نمیباشد واز تألیفات شافعی است :

۱- احکام القرآن ۲- اختلاف الحدیث ۳- ادب القاضی ۴- اصول الفقه ۵- سبیل النجاة ۶- السنن درحدیث که درمصر بطبع رسیده‌است **۷- المسند** که درهندچاپ‌شده وغیراینها و درهریك از ابواب متفرّقهٔ فقهیّه‌کتاب مستقلی نوشته است . بنوشتهٔ ابن‌الندیم‌تألیفات شافعی متجاوز ازصدکتاب میباشد ودرمعجم‌الادبا یکصد وچهل و اندی‌ازآنهارا بشماره آورده است . نیز درمعجم‌الادباگوید شنیدم‌که مردی این شعر را نوشته و بشافعی داد :

سل المفتی المکی من آل هـاشم — اذا اشتد وجـد بامرء کیف یصنع

شافعی درجواب‌آن در ذیل همان شعر نوشت :

یداوی هواه ثم یکتم وجـده — ویصبر فی‌کل الامـور و یخضع

پس‌آن مرد نامه راگرفته و این شعر را در زیر جواب شافعی بنوشت :

فکیف یداوی والهوی قاتل الفتی — و فی‌کـل یـوم غصـة یتجرع

پس شافعی در زیر آن رقم‌کرد:

فان هـو لم یصبر علی ما اصابـه — فلیس لـه شیئی سوی المـوت انفع

نگارنده‌گوید : نظیر این قضیه در اصمعی مذکور شد و اشعار سؤالیّه وجوابیّه را نیز باا‌ندك‌تفاوتی‌کما وکیفا درآنجا نگارش‌دادیم. نیز ازاشعار شافعی‌است‌که درجواهر الادب نقل‌کرده است :

و عین الرضا عن‌کل عیب کلیلة — و لکن عین السخط تبـدی المساویا
و لست بهیـاب لمن لایها بنی — و لست اری للمرء مالایری لیا
فان تدن منی تدن منك مودتـی — و ان تنـأ عنی تلقنی عنك نائیا

کلانا غنی عن اخیه حیاته — و نحن اذا متنا اشد تغانیا

و اذا عجزت عن العدو فداره — و امزح له ان المزاح وفاق
فالماء بالنار التی هی ضده — یعطی النضاج و طبعها الاحراق

یقولون اسباب الفراغ ثلثة — و رابعها خلوه و هو خیارها
وقد ذکروا مالا و امنا و صحة — و لم یعلموا ان الشباب مدارها

کلما ادبنی الدهر ارانی نقص عقلی — و اذا ما ازددت علما زادنی علما بجهلی

اشعار شافعی که درمدایح اهل بیت عصمت ع گفته بسیار و از آن جمله است :

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی — الی متی اکتمه اکتمه الی متی

لو ان المرتضی ابدی محله — لصار الناس طراسجداله
کفی فی فضل مولانا علی — وقوع الشك فیه انه الله
و مات الشافعی لیس یدری — علی ربه ام ربه الله

اذا فی مجلس ذکروا علیا — و شبلیه و فاطمة الزکیة
یقال تجاوزوا یا قوم هذا — فهذا من حدیث الرافضیة
هربت الی المهیمن من اناس — یرون الرفض حب الفاطمیة
علی آل الرسول صلوة ربی — و لعنته لتلك الجاهلیة

ان کان رفضی حب آل محمد — فلیشهد الثقلان انی رافض

نیز از کتاب صواعق ابن حجر مالکی نقل شده که بشافعی نسبت داده است :

یا اهل بیت رسول الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر ان لکم — من لایصلی علیکم لاصلوة له

این گونه اشعار ومراثی بسیاری درحق حضرت سیدالشهداء ع بشافعی منسوب و بسط زاید خارج از وضع کتاب میباشد. بالاجمال گوئیم مقام حضرت امیرالمؤمنین ع را از وی پرسیدند گفت چه گویم دربارهٔ کسی که دوستانش از خوف ودشمنانش ازحسد و عداوت مناقب اورا پوشیده وکتمان کردند، با این همه بازهم بحدی شایع ومنتشر گردیدکه تمامی آفاق مشرق و مغرب را مملوّ گردانید . سید تاج الدین عاملی همین معنی را نظم کرده وگوید :

لقد کتمت آثار آل محمد — محبوهم خوفا و اعدائهم بغضا

فابرز من بين‌الفريقين نبـذة **بها ملاءالله السماوات والارضا**

از تاريخ بغداد نقل شده شافعی بیکی‌از دوستان خودکه حرف ناملايمی‌گفته بوده اين ابيات را فرستاد :

اذهب فانك من ودادی طالق **لا طالـق منی طـلاق البين**
فان ارعويت فـانها تطليقـة **و يقيم ودك لی علی ثنثين**
و ان اعوججت شفعتها بمثالها **فتكـون تطليقين فی‌قـرئين**
و ان الثلاث اتتك منی بتة **لم يغن عنك شفاعة الثقلين**

مخفی نماند: غزّه‌که مولدشافعی‌است (بروزن مكّه) موضعی‌است درسه‌منزلی بيت‌المقدّس و عسقلان نيز موضعی است درسه فرسخی غزّه و هردو از بلاد فلسطين هستنـد . وفات شافعی در سلخ ماه رجب سال دويست و چهارم هجرت ، بنا برمشهور در پنجاه و چهار سالگی وبنا برمنقول از پسر خود شافعی درپنجاه و هشت سالگی درمصر واقع شد ، در قرافۀ صغری مدفون‌گرديد و قبرش معروف و مزار است.

(ص ۱۵۸هب و ۶۹۳ت و۱۹۰ ج ۲کا و ۶۲ ج ۷ مه و۱۴۰ ج ۲ ع و ۵۶ ج ۲
تاريخ بغداد و ۲۸۲۰ ج۳س و۲۹۴ف و۱۲۵ ج۴فع وغيره)

شافعی‌صغير **محمدبن احمدبن‌حمزه** - رملی‌مصری‌انصاری، ملقّب‌بشمس‌الدين، معروف بشافعی صغير، از اکابر علمای شافعيّۀ اوائل‌قرن‌يازدهم هجرت ميباشدكه مفتی ديار مصر بود ، فقه و تفسير و نحو و معانی و بيـان و تاريخ را نزد پدر خود تكميل‌كرد و ازحضور حوزه‌های درسی ديگر مستغنی شد . بعداز وفات پدر درچند مدرسه متصدی تدريس‌بود، ازكثرت‌تبحّری‌كه داشته اورا مجدّد مذهب‌قرن دهمش شمارند .كتاب **غاية‌البيان فی‌شرح زبد ابن رسلان** و **نهاية‌المحتاج الی شرح‌المنهاج** كه هردو در فقه شافعی بوده و درمصر و قاهره چاپ شده‌اند . از مصنّفات وی هستند . صاحب ترجمة بسال يكهزار و چهارم هجرت درهشتاد و پنج سالگی درگذشت و بعداز او نيز ابن‌غانم محمد بن علی حنفی مقدسی‌كه از اکابر علمای حنفيّه بـوده و اورا نيز مجدّد مذهب حنفی درقرن دهم ميشمارند وفات يافت و درتاريخ وفاتشان‌گفته‌اند:

لمـا قضـی‌الرملـی شيخ‌الـوری **مـن‌كان يملـی مـذهب الشافعـی**

ثـم ثـلاه المقـدسی الـذی حـاز علـوم الصحب والتـابعـی
فقلـت فـی مـوتهمـا ارخـا مٰاتَ اَبُویُوسفُ وَالرّٰافِعی=۱۰۰۴

نگارنده‌گوید: همانا مقصود از رافعی در این شعر، عبدالکریم شافعی است که شرح حالش بعنوان رافعی نگارش یافته و از ابویوسف نیز یعقوب بن ابراهیم قاضی حنفی است که شرح حالش در باب کنی بعنوان ابویوسف خواهد آمد. شاعر، شافعی صغیر را در جلالت مقام بعبدالکریم رافعی شافعی تشبیه کرده و ابن غانم را نیز تشبیه با بویوسف قاضی حنفی نموده و میگوید که روز وفات شافعی صغیر و ابن غانم بدان مثابه بوده که گویا ابویوسف و رافعی مذکورین که جلالت ایشان مسلّم کل است وفات نمودند.

(ص۹۵۲مط و اطلاعات متفرقه)

شاکری در اصطلاح رجالی لقب سعید بن یحیی، عابس بن ابی‌شبیب، عیسی بن محمد، لبیب بن عبدالرحمن، لیث بن عبدالرحمن و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه و نسبت آن بقبیلهٔ بنی‌شاکر است که در خاتمهٔ باب کنی خواهد آمد.

شامی در اصطلاح تجوید، عبدالله بن عامر است که در تحت عنوان قرّاء سبعه خواهد آمد و در اصطلاح رجالی لقب اسحق بن نوح، اسعد بن حنظلة وجمعی دیگر میباشد. از اکمال‌الدین صدوق نقل‌شده که شامی (بدون اینکه اسم اورا مذکور دارد) اهل ری و ازجملهٔ کسانی است که بشرف ملاقات حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله فرجه نایل و بمعجزهٔ آن‌حضرت واقف شده‌اند و تحقیق تمامی مراتب موکول بکتب رجالیّه است.

شامیون یا **شامیین** دراصطلاح فقها عبارت‌از ابوالصلاح تقی، سید بن زهره وقاضی ابن‌البراج میباشد و یا اینکه عبارت از چهار تن است سه تن مذکور وشیخ‌سدیدالدین محمود حمصی. از ریاض‌العلما نقل‌شده‌که شامیین بصیغهٔ جمع، اگر مقیّد بلفظ ثلثه شد عبارت ازهمان سه نفر اوّلی‌است و اگر مقیّد نباشد همین‌چهار تن مذکور است. در تنقیح‌المقال‌گوید: شامیین در اصطلاح فقها بصیغهٔ تثنیه حلبی و

قاضی است وبصیغهٔ‌جمع اگرمقیّد به **ثلثه** باشد همین دونفر وشهید اوّل ودرتقیید به **اربعه** سه نفر مذکور ومحقّق‌کرکی ودرتقیید به **خمسه** چهارنفر مذکور وشهید ثانی ودرتقیید به **سته** ایشان و صاحب مدارك وبه **سبعه** ایشان و صاحب معالم وبه **ثمانیه** همین هفت تن و علائی ابن‌الکرکی وبا **تسعه** همین هشت تن و شیخ بهائی وبا **عشره** همین نه تن و شیخ حسن پدر شیخ‌بهائی وبا **احد عشر** ایشان ومیسی وبا **اثنی‌عشر** همین یازده تن وشیخ‌محمد پسر صاحب معالم است .

نگارنده‌گوید : مطلب در شامین بصیغهٔ تثنیه و همچنین بصیغهٔ جمع نسبت بسه یا چهار تن اوّلی قدری سهل ولی نسبت باین‌تفصیل تنقیح‌المقال مشکل‌بوده ودرصورت اقتضاء ، تحقیقات مقتضیه باید معمول‌شود بلکه چنانچه روشن شد نسبت بسه‌نفر وچهار نفر اوّلی نیز اصطلاح ریاض و تنقیح وغیره مختلف بوده و اعمال نظر لازم است.

شانه‌ساز **حاج شیخ احمد** ـ شیرازی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم هجری، ازتلامذهٔ حاج‌میرزامحمدحسن‌شیرازی آتی‌الترجمة، جامع معقول ومنقول میباشد. بجهت شغل‌پدر بهمین‌عنوان شانه‌سازمشهور ومدرّسی مدرسهٔ قوام شیرازی بعهدهٔ او مفوّض بود. بالخصوص درتدریس فصول شهرتی بسیار داشت و **حاشیهٔ فصول** هم ازآثار قلمی او است و بسال هزار و سیصد و سی و دویم هجرت درنجف وفات یافت. (ص ۱۶۴ ج ۶ ذریعة)

شانی شاعری است ایرانی‌که دراصل ترکمانی بوده و بشاه عباس اوّل (۹۹۵ـ۱۰۳۷هـ) انتساب یافت ، درسال یکهزار و بیست و سیم هجرت درگذشته واز اشعار او است :

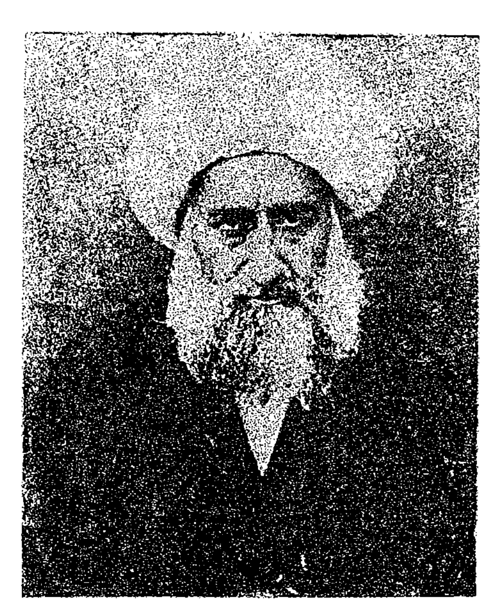
ی‌دل حیات خضر وثبات‌جهان مخواه	انـدوه بی‌زوال و غـم بیکران مخواه
گر خود سکنـدری پی‌آب خضر مرو	عمر ابـد برای غـم جـاودان مخواه

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۸۳۳ ج۳س)

شاه‌آبادی **ملاعبدالله**ـ بعنوان یزدی خواهدآمد .

شاه آبادی

میرزا محمدعلی بن میرزا محمدجواد - مجتهد اصفهانی، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما بشمار میرود، جامع معقول ومنقول و حاوی فروع و اصول میباشد ، در تهران درهردو رشته تدریس میفرماید و مورد استفادهٔ افاضل و مرجع تقلید جمعی از شیعه است . ترجمهٔ اجمالی حال سعادت منوال آن عالم ربّانی را موافق آنچه بحسب درخواست این نگارنده نگارش یافته ثبت اوراق مینماید : نخست از والد معظّم خود که از اکابر تلامذهٔ صاحب جواهر و مسلّم الاجتهاده بوده بتحصیلات علمیّه پرداخت ، سپس در اصفهان در حوزهٔ درس برادر بزرگ خود آقا شیخ احمد



عکس آقای میرزا محمدعلی شاه آبادی تهرانی شماره -۷

مجتهد معروف بحسین آبادی اصفهانی که اجتهادش پیش از بلوغ و کبرسنّ مصدق بوده و هم درحوزهٔ آقای میرزا محمدهاشم چهارسوقی حاضر وتکمیل مراتب علمیّه نمود، پس درتهران بحاج میرزاحسن آشتیانی سالف الترجمة تلمّذنموده وسپس در نجف حاضر حوزهٔ درس استدلالی آخوند خراسانی سالف الترجمة، حاج میرزاحسین خلیلی سالف الترجمة ، میرزا محمدتقی شیرازی آتی الترجمة بود تا آنکه اجتهاد ودارای قوهٔ مستنبطه بودن وی محل تصدیق اکابر وقت گردید ، علم معقول را نیز از شیخ المتألّهین میرزا هاشم رشتی خوانده و از تألیفات او است :

۱- **الانسان والفطرة** ۲- **الایمان والرجعة** ۳- **حاشیهٔ کفایهٔ آخوند خراسانی** فوق ۴- **القرآن والعترة** ۵- **مرام اسلام** ۶- **منازل السالکین** در عرفان وغیراینهاکه در فقه و اصول و عقل وجهل و نبوت وموضوعات دیگر تألیفات طریفه دارد وچنانچه ازاسامی

آنها برمیآید در همهٔ آنها مبتکر و چهارفقره (غیراز سیم و ششم) از شش فقرهٔ مذکوره درتهران چاپ شده‌اند. ازآن‌روکه در اول ورود بتهران درخیابان‌شاه‌آباد نام ،آن‌بلده اقامت داشته است بهمین عنوان شاه‌آبادی شهرت یافته است . درموقع طبع این اوراق درقید حیات و مرجع استفاده و مشغول انجام همه‌گونه وظائف دینیّه میباشد .

شاه‌بدخشانی بعنوان ملاشاه نگارش خواهیم داد .

شاه‌برهان‌الدین بعنوان برهان‌الدین غریب نگارش دادیم .

شاه‌جهانگیر **میرمحمدهاشم** - بعنوان هاشمی خواهدآمد.

شاه‌چراغ **امامزادهٔ اعظم احمدبن‌موسی‌بن جعفرصادق ع** - علاوه برشرافت حسب و عزّت سلسله و نسب ، بسیار عالی‌مقام ، جلیل‌القدر ، صالح ، متّقی، اجود و اسخی وازمحبوبترین اولاد حضرت موسی‌الکاظم ع و اوثق‌ایشان است‌که هزار بنده‌آزادکرده ، قبر شریفش درشیراز ومزار عامّهٔ مردم بوده و بشاه‌چراغ و سیدالسادات معروف میباشد.

شاه‌چراغ احمدبن‌الکاظم ع **اعتق الفـاً سیـدالاعاظم**

محدّث معاصر حاج شیخ عباس قمی، ازکتاب شدالازار فی‌حطالاوزار عن زوارالمزارکه معین‌الدین ابوالقاسم جنیـد بن محمود بن محمد شیرازی درحدود سال هفتصد و نود و یکـم هجرت در مزارات شیراز و شرح حال جمعی‌کثیر تألیفش داده نقل‌کرده است‌که احمد بن حضرت موسی بن جعفر ع در ایّام مأمون مسافرت شیراز را تصمیم دادکه از آنجا فیض‌یاب حضورمبارك حضرت رضا ع‌گردد وهم درآن ایّام بعدازوفات‌آن‌حضرت، او نیز درشیراز وفات یافت ویا بنوشتهٔ بعضی مقتول‌گردید وقبر شریفش‌مختفی‌بود تا در زمان امیرمسعود بن بدرکشف شد و قبّه‌ای برپا نمودند .گویندکه بدن شریفش در قبر تر و تازه مانده ونیفسرده بود، در دست انگشتری داشته‌که نقش نگینش: **العزةلله احمد بن موسی‌الکاظم** بوده است ، بعدازآن اتابك ابوبکر، بنائی بلندتر از اوّلی تأسیس داد سپس خاتون‌تاش‌که زنی‌بوده نیکوکار و اهل‌عبادت درسال هفتصد وپنجاهم هجرت‌قبّه‌ای

بس‌عالی درست‌کرد ودرجنب‌آن، مدرسه‌ای‌عالی بنا نهاد ودرجوارآن مرقدی هم برای خودش معیّن نمود . موافق نقل معتمد ، حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب، سیدنعمت‌الله جزائری در انوار نعمانیّه ،آقای محمدعلی‌کرمانشاهی درمقامع‌الفضل ، صاحب حدائق درچند جا از لؤلؤةالبحرین ، میرزا عبدالله افندی در ریاض‌العلماء در ذیل شرح حال سید عبدالله بن موسی بن احمد تصریح‌کرده‌اند براینکه مرقد شریف‌احمدبن موسی بن جعفر ع همین مزاری است‌که در شیراز موجود و بشاه‌چراغ معروف است . مضمون عبارت انوار نعمانیّه این است‌که احمد و محمد فرزندان موسی بن جعفر ع هردو در شیراز مدفون ومحل‌تبرّك و زیارت شیعه است وبا این‌کلام انوار نعمانیّه ، مابین‌دوقول مختلف (که یکی نسبت دادن این‌بقعهٔ موجوده معروف بشاه‌چراغ، بامامزاده سیدمحمد بن موسی بن جعفر است چنانچه از بعضی نقل شده ودیگری منسوب‌بودن‌آن بامامزاده احمد بن موسی بن جعفر ع است چنانچه درغایت اشتهار است) قضاوت عادلانه شده و صحت هردو قول را تأیید مینماید . سال وفات شاه چراغ بدست نیامد ولی ظاهرکلام مذکورشد الازارآنکه درهمانسال وفات‌حضرت رضا ع (که دویست وسیم‌هجرت‌میباشد) بعد ازآن‌حضرت وقوع یافته است .

(ص۳۱۷ ج۲نی و ۱۲ات و ۱۵۹هب و۲۲۳ ج۳ طرائق وکتب رجال)

شاه‌چراغ **سید عبدالرزاق بن سید عبدالوهاب بن سید عبدالقادر** - لاهوری از اکابر سلسلهٔ قادریّه ازفرق صوفیّه میباشدکه از مشایخ مکّه و مدینه استفاده‌های بسیاری نمود ، علم ظاهر وباطن و شریعت وطریقت را جامع بود. جدّ مذکور او حین ولادتش‌گفت درخانه چراغی پیدا شده‌که خاندان ما از آن منوّرگردد اینك از همان روز بشاه چراغ مشتهرگردید ، از دست پدر خود خرقه پوشید ، دربیست و دویم ذی‌القعده سال یکهزار و شصت و هشت هجرت در لاهور وفات یافت، شاه‌جهان‌پادشاه‌هند قبّه‌ای برسرقبراوبنا نهاد وجملهٔ **سراج‌الاتقیاقطب‌معلی** = ۱۰۶۸ مادّهٔ تاریخ او است . (ص ۱۷۲ ج۱ خه)

شاه‌حسین‌سرپلی یا **شاه‌حسین ولی** **پسر شیخ حسن بن حسین سهروردی** - مادرش فاطمه خاتون خواهرزادهٔ شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی‌آتی‌الترجمة بوده و نسبش از طرف پدر بشیخ شهاب‌الدین سهروردی موصول میباشد . شیخ صفی‌الدین مذکور شبی درخواب پسرخود شیخ صدرالدین را امر کردکه فاطمه‌خاتون‌را بشیخ‌حسن مذکور تزویج نماید پس شیخ صدرالدین شیخ حسن را احضار نمود ودرماه شوال هفتصد و شصت و شش هجرت عمّه‌زادهٔ مذکور خودرا بدو تزویج‌کرد و ازقول پدرخود مژده‌اش دادکه فرزندی برای او متولد میشودکه از اولیا خواهدبود ، اینك وقت صبح ، اول‌ماه رجب (که ظاهراً سال هفتصد و شصت وهفت باشد) از فاطمه‌خاتون پسری متولدگردید، شیخ حسن اورا بنام پدر خود حسین مسمّی گردانید (که همین شاه حسین ولی است) .

از بچه‌گی‌آثار جلالت ازآن فرزند ظاهر بود ، درمدت پنج سال نحو وصرف و منطق و معانی و فقه و تفسیر وحدیث را متقن ساخت ، درجفر و اعداد نیز سرآمداهل زمان شد ،کمترکسی تاب معارضه با وی داشت . نماز شب اصلاً فوت نمیگردید، هفت مرتبه بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد وازشیخ محمدقلی وشیخ طائی‌که ازاکابر عرفای وقت بوده‌اند بهره‌مندگشت ، پس بسمرقند رفته و چند سالی ملازم خدمت شیخ حسن سمرقندی بود تا بمقامی عالی رسید و بعداز رحلت شیخ‌حسن جانشین وی‌گردید، پس بار دیگر بزیارت بیت‌الله مشرّف و درمراجعت بتبریزآمد و درنزدیکی پلی‌که در روی مهرانرود است درکوی پل سنگین نامی ازآن شهر اقامت‌کرد ومکرّر بزمین مقبرهٔخود (که باغی بوده درهمانجا درسمت جنوبی رودخانه) نگاه‌کرده و میگفته است عجب‌جای شریف است . از طرف دیگر نیز خواجه میرمحمد کلانتر تبریز در خواب دیدکه حضرت رسالت ص‌آن باغ را ابتیاع مینماید ودرجواب استفسار ازسبب‌آن معامله اشاره بسوی شاه‌حسین‌ولی‌نمودند اشعار براینکه این‌باغ برای‌او خریده میشود اینك‌خواجه، علی‌الصباح همان باغ را خریده و تسلیم شاه حسین ولی نمود ، او نیز درآنجا سکونت داشته تا بسال هشتصد و هشتاد و دویم هجرت درحدود یکصد وپانزده سالگی وفات‌یافت

ودر تکیه‌ای‌که درهمان باغ بسال هشتصد و پنجاهم هجرت ساخته بودند مدفون شد و قبرش تا زمان حاضر ما باقی و بنام خودش معروف وگرداگردآن قبرستان عمومی شده وآن قبرستان نیز بجهت انتساب او بقبرستان شاه‌حسین ولی معروف است. آن‌پل مذکور سه طاقی بود ، چند سال پیش درموقع توسعه دادن رودخانه خراب شد ، بعضی ازتجّار تبریز یك پل پنج طاقی دیگری درحدود پانصد متر پائینتر ازآن بنا نهادند .

معلوم باشدکه همین رودخانه دراصل مهرانرود نام داشته و ازچند فرسخی شهر تبریزآمده واز وسطآن شهر بخط شرقی و غربی جریان دارد ، اهالی ماکه رودخانه را **چای** میگویند لفظ مهران را نیز تحریف داده وآن رودخانه را (میدانچایی) مینامند.
از تذکرةالاولیای شاه‌قاسم‌الانوار نقل‌است‌که‌آن‌کتاب‌را بنام همین‌شاه حسین ولی شروع کرده وهم بنام وی خاتمه داده است و این بیت نیز ازآن تذکره است:

من‌آن شاه حسینی‌که او سرپلی است   بعین‌الیقین دیده‌ام کاو ولی است

وجه سرپلی‌گفتن او نیز از بیانات مذکوره روشن‌گردیدکه بعدازآمدن بتبریز در محلهٔ پل سنگین‌نام‌آن‌شهر نزدیکی‌پل منزل داشته‌است.   (تاریخ‌حشری و اطلاعات متفرقه)

شاه‌داعی الی‌الله ، سید نظام‌الدین - بعنوان داعی‌الی‌الله نگاشته‌آمد.

شاهد ایزدخواستی ، میرمؤمن پسر سید ابوالقاسم - ازعلماوعرفای‌قرن سیزدهم‌هجرت میباشدکه با رضاقلی‌خان‌هدایت (متوفی درحدود سال ۱۲۹۰ه ق=غرص) معاصر ومعاشر بود ، بعداز تحصیل علوم متداوله بتکمیل‌نفس وکمالات معنوی پرداخت ، مورد تکریم اهل زمان و شاهزادگان بوده واز او است:

دل زکف رفت ونیامد بکفم‌دامن دوست   قیمت وصل ندانسته خریدار شدم

ظاهراًکلمهٔ شاهد تخلّص شعری‌اوبوده و ایزدخواست از دیهات فارس میباشد وسال‌وفاتش بدست نیامد .   (ص ۴۵۶ ریاض‌العارفین)

شاه رئیس ابوعبدالرحمن یا **شاه رئیس** ابوعبدالله کندی، مشهور بشاه رئیس ،غالی،کذّاب،ملعون وشرح حالش موکول بکتب رجالیّه‌است.

شاه‌سنجان **خواجه رکن‌الدین محمود** - خوافی ، از اهالی سنجان از توابع خواف خراسان وازعرفا وشعرای‌ایران میباشدکه بصحبت‌مشایخ و ارباب تصوّف مایل بود ، ازطرف مرشد خود خواجه مودودچشتی بدین‌لقب‌شاه‌سنجان اختصاص یافت ، در سال پانصد و نود و ششم یا هفتم یا نهم هجری قمری وفات یافته و جملهٔ : **عالی زبدهٔ دین شاه محمود** = ۵۹۷ مادّهٔ تاریخ وفات وی بوده و از او است :

علمی‌که حقیقتی است در سینه بود　　در سینه بود هرآنچه درسی نبود
صد خانه پر ازکتاب کاری ناید　　بایدکه‌کتابخانه در سینه بود

خواهی که ترا رتبهٔ ابرار رسد　　مپسند بهرکس ز تو آزار رسد
از مرگ میندیش وغم رزق مخور　　کاین هردو بوقت خویش ناچار رسد

خواف ، بنوشتهٔ مراصد بفتح اوّل قصبه‌ایست ازاعمال نیشابورکه بدویست قریه وسه شهر سنجان و سراوند وخیرد نام مشتمل میباشد . درحرف سین نیزگوید سنجان بفتح وکسر اوّل دیهی است از توابع مروکه یکی از دروازه‌های‌آن بدان منسوب است .

(صدوص۱۵۸ض وص۲۸۳۷ج۴س و۲۵۲ج۱خه)

شاه طاق **محمدبن علی‌بن نعمان** - بعنوان مؤمن‌الطاق خواهدآمد.

شاه‌طاهر **انجدانی** - از افاضل سادات انجدان از توابع قم میباشدکه علم شریعت وطریقت را جامع بود، ولادتش درهمدان واقع ومدتی درکاشان زیست و بارشاد مردم پرداخت ، دراثر رقابت باسمعیلی مذهب بودنش متّهم داشتند و سلطان وقت را بروی بشورانیدند اینك او نیز ناچار بپنهانی بهندوستان رفته ودر دکن اقامت‌گزید وازمیمنت‌خدمات دینی‌او مذهب اثنی‌عشری درآن سرزمین رواج یافت ، تا درسال نهصد و پنجاه و ششم هجرت وفات‌کرد و برحسب وصیّت ، جنازهٔ اورا بعتبات نقل دادند واز اشعار او است :

در دهرکسی‌که عشق را شاید نیست　　یاری‌که دلی از او برآساید نیست
صدگونه ملامت‌که نمیباید هست　　یك لحظه فراغتی‌که میباید نیست

محتمل استکه صاحب ترجمهٔ همان شاه طاهر مذکور در ذیل باشد .

(اطلاعات متفرقه)

شاه‌طاهر **بن رضی‌الدین** - اسماعیلی حسینی کاشانی ، امامی اثنی‌عشری ، از اکابر علمای امامیهٔ اثنی‌عشریه میباشدکه از تلامذهٔ محمد بن احمد خفری سالف‌الترجمهٔ بود ، اخیراً در دکن هند اقامت‌گزید ، نظام‌شاه و عادل شاه و قطب شاه از ملوك هند از برکت ارشاد او مستبصر بوده و مذهب تشیّع را قبول نمودند. درمجالس‌المؤمنین قضایائی طریفه از وی نقل‌میکند واز تألیفات شاه طاهر است:

۱- احوال معاد ۲- انموزج‌العلوم ۳- حاشیهٔ‌الهیات شفا ۴- حاشیهٔ تفسیرقاضی بیضاوی ۵- شرح‌باب‌حادی‌عشر ۶- شرح‌تهذیب‌الاصول‌علامه ۷- شرح‌جعفریهٔ‌محقق‌کرکی.

ویك قصیدهٔ پنجاه وشش بیتی‌نیزدرمنقبت‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع گفته که‌مطلع آن‌این‌است:

باز وقت استکه از طبق تقاضای ملك افکند برسر ایوان چمن‌گـل توشك

عاقبت بسال نهصد وپنجاه ودویم یا ششم هجرت دراحمدنکر ازبلاد هند وفات‌یافته وهم درآنجا دفنش‌کردند. (ذریعهٔ‌وص۱۷۰لس وسطر۹ ۲ص۶۷۴ت)

شاه فتح‌الله **بن‌هبة‌الله شیرازی** - بن عطاءالله، عالم فاضل منشی‌بلیغ، مشهور بسیدکمال‌الدین ، مؤلف **کتابی درامامت وکتابی درتاریخ وکتاب ریاض‌الابرار** وغیراینها میباشدکه بسال یکهزار ونود وهشتم‌هجرت دراصفهان درگذشت.

(ذریعه)

شاه فقیرالله بعنوان‌آفرین نگارش یافته است .

شاه‌قاسم **بن سیدمحمد نوربخش**- بعنوان فیض‌بخش خواهدآمد .

شاه‌قاسم انوار **سید معین‌الدین** - بعنوان قاسم‌الانوار خواهدآمد .

شاه‌قاضی **ملامحمد یزدی** - معروف بشاه قاضی ، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- آیات‌الاحکام یا **تفسیر قطب شاهی**که تفسیر پانصدآیات احکام‌قرآنی‌است وآن را بنام سلطان محمد قطب شاه (۱۰۲۰-۱۰۳۵ه قمری) تألیف داده و درشب قدر سال یکهزار و

بیست ویکم هجرت از آن‌فارغ‌شده‌است **۲- تفسیر آیهٔ : وَجَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها** در سورهٔ شوری **۳- الجمع والتوفيق بين‌قول‌النبی‌ص: ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ والوَصی ع لَوْ كُشِفَ‌الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ يَقيناً** از تألیف این دوآخری نیز درسال یکهزار وسی و یکم هجرت فارغ شده است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۰۱ج۴و۱۳۴ج۵ذریعة)

شاه محمد

ملامحمد بن محمد - معروف بشاه محمد ، اصطهباناتی الاصل ، شیرازی المسکن ، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشد و ازتألیفات او است :

۱- اثبات‌عالم‌المثال که دررشتهٔ‌خودکتاب مهمّی‌است‌عالم مثال را باقرآن وحدیث و مکاشفات اهل حال ثابت نموده وگویدکه اثبات‌آن با دلیل‌عقلی صورت امکانی ندارد **۲- روضة العارفين** و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۹۶ ج۱ ذریعة)

شاه مرتضی

ابن شاه محمود - درضمن‌شرح‌حال پسرش ملامحسن تحت‌عنوان فیض خواهدآمد .

شاه ملا

سید عبدالله - حسینی‌بلیانی، منجّم شیرازی، معروف بشاه ملا، از افاضل اواخرقرن دهم هجرت‌بوده ویا خود اوائل‌قرن‌یازدهم را نیز درك نموده واز تألیفات او است : **کتاب جهات‌الرمل** بپارسی‌که درسال‌نهصد وهشتاد و چهارم یا ششم هجرت تألیف و بیك مقدمه ویك خاتمه وشش جهت مشتمل وهرجهت نیز حاوی چندین افق بوده و دربمبئی بنام جهان رمل چاپ شده‌است، درکشف‌الظنون نیز بهمین‌نام جهان رمل عنوان‌کرده لکن‌قطعاً اشتباه مؤلف ویاکاتب‌است وعلاوه‌بر تصریح ذریعه تقسیمات مذکورهٔ خودکتاب‌که موافق خود کشف‌الظنون نگاشته‌آمد شاهد قضیه بوده و صحت لفظ جهات را تأیید مینماید. (کف و ذریعة)

شاه میر

سید هبة‌الله - حسینی ، معروف بشاه‌میر ، مؤلف **کتاب‌آداب‌سلطنت** که درسال هشتصد و هشتاد و دویم هجرت بنام سلطان‌علاءالملك تألیفش داده وبعداز شانزده سال تصحیحش نموده ویك نسخه ازآن بخط عبدالرحمن بن

محمد درهمین تاریخ دویمی از موقوفات نادرشاه در خزانهٔ رضویّه موجود است .
(ص ۲۰ ج ۱ ذریعة)

شاه نعمت‌الله **ابن سیدعبدالله** - بعنوان ولی خواهدآمد.

شاه نقشبند **خواجه محمد** - بعنوان بهاءالدین **نقشبند مذکور شد**

شاه ولی‌الله محدّث دهلوی ، پسر عبدالرحیم از علمای عامّهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه فضل و ورع او معروف و تمامی اوقات او در تدریس مصروف بود . از تألیفات او **فتح‌الرحمن** کـه تفسیر تمامی قرآن است . در سال هزار و صد و هفتاد و نهم یا هشتادم هجرت درگذشت . بنا براوّل ، یکی از دو جملـهٔ **خورشید هند** = ۱۱۷۹ و**شیخ‌اکبر ولی** = ۱۱۷۹ وبنا بردویم جملهٔ: **شیخ‌کریم** = ۱۱۸۰ مادّهٔ تاریخ وفات او است . (ص ۳۷۳ خه)

شاهی **آقاملیك** - بعنوان امیرشاهی نگارش یافته است.

شباب در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن علی صیرفی میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است .

شبامی در اصطلاح رجالی ، عبدالجبار بن عباس همدانی و عبـدالله بن عون وغیر ایشان میباشد ونسبت‌آن بشهری است شبام نام از بلاد یمن‌که مردمانش تماماً غالی مذهب‌بوده وشرح‌حال وتحقیق دیگر مراتب موکول بدان علم شریف است .

شبر **سید عبدالله بن محمدرضا بن‌محمدبن احمدبن علی**- علوی حسینی موسوی، مشهور بشبّر (بروزن مدّت) ازاعیان ومجتهدین‌فقهای امامیّه و ثقات محدّثین اثنی‌عشریّه وعالمی است عامل عابد زاهد متّقی ، دارای‌خصال حمیده و اوصاف پسندیده، تمامی‌علوم شرعیّه را جامع . باآن همه مواظبت وممارستی که در انجام اطاعات و عبادات دینیّه از قبیل زیارت ائمّه ع و برادران دینی ونوافل و فتوی و قضای حـوائج مسلمین و مانند اینها داشته بازهم در اکثر علوم دینیّه از فقه و

کلیشهٔ خط سیّد عبدالله شبّر -۸

حدیث و تفسیر و لغت و اخلاق وکلام و اصول فقه وغیرآنها تألیفات سودمند و طریفهٔ بسیاری دارد . در سرعت و جودت تألیف بی‌نظیر و درعصر خود بمجلسی ثانی مشهور بود ، ازشیخ جعفرکاشف‌الغطاء و میرزای قمی و صاحب ریاض ومیرزا مهدی شهرستانی و دیگر اکابر وقت اجازه داشت و از مصنّفات او است :

۱- الاربعون حدیثا بترتیب حروف هجا **۲- اسرارالعبادات ۳- الاصول الاصلیة** (الاصیلیة خل) **والقواعد المستنبطة من‌الایات والاخبارالمرویة ۴- الانفتاحیة** دراثبات‌انفتاح باب علم و رد ادلهٔ انسداد **۵- البرهان المبین فی‌فتح ابواب علوم‌الائمة المعصومین ع** که سی هزار بیت است و ظاهراً همان انفتاحیهٔ مذکور دربالا باشد **۶- تفسیر قرآن** که درذیل بنام جوهر ثمین وصفوةالتفاسیر مذکور است . بعضی سه فقره تفسیر بنام : **وجیز و وسیط وکبیر** بدو نسبت داده‌اند و محتمل است بملاحظهٔ شمارهٔ بیت‌که در ذیل ذکر خواهیم‌کرد تفسیرکبیر همان جوهر ثمین‌بوده و وسیط نیز همان صفوةالتفاسیر باشد **۷- جامع‌المعارف** دراخبارکه احادیث‌فقه و اصولین را ازکتب اربعه وغیرها جمع‌کرده و بچهارده جلد مشتمل وهمهٔ آنها درحدود سیصد و پنجاه هزاربیت میباشد **۸- جامع‌المقال‌فی‌معرفة‌الرواة والرجال ۹- الجوهرالثمین‌فی‌تفسیر القرآن‌المبین** که سی وچهار هزار بیت است **۱۰- حجیة‌العقل فی‌اثبات‌الحسن والقبح‌العقلیین** پنج هزار بیت است **۱۱- زبدةالدلیل** که فقه استدلالی تمام وشش هزار بیت است **۱۲- شرح**

نهج‌البلاغة صغیر ۱۳- شرح نهج‌البلاغة کبیر که درحدود چهل هزار بیت است **۱۴- صفاء القلوب** در اخلاق که دوهزار وپانصد بیت است **۱۵- صفوة‌التفاسیر** که تفسیر قرآن مجید وسی و دوهزار بیت است **۱۶- عجائب‌الاخبار و نوادرالاثار** که دوازده هزار بیت‌است **۱۷- فتح باب‌العلم** که همان **انفتاحیة** مذکور در فوق است **۱۸- کشف‌الدعاء المستجاب** که شرح دعای سمات و دوهزار بیت است **۱۹- کشف‌المحجة** که شرح خطبهٔ زهرا ع ویکهزار وپانصدبیت است **۲۰- اللامعة‌فی‌شرح‌الجامعة** که شرح‌زیارت‌جامعهٔ کبیره‌بوده وچهارهزار بیت‌است **۲۱- مایتعلق باصول‌الفقه من‌الاخبار ۲۲- مایتعلق بالنجوم بحسب ماورد فی‌الشرع ۲۳- مصابیح‌الانوار فی‌حل مشکلات الاخبار** که بیست و هفت هزار بیت است **۲۴- مصابیح‌الظلام فی‌شرح مفاتیح شرایع‌الاسلام** که شرح مفاتیح ملامحسن فیض و دوازده مجلد و درحدود دویست وسی وسه هزار بیت است **۲۵- المصباح‌الساطع** که شرح دیگر مفاتیح‌فیض وشش مجلد ودرحدود صد هزاربیت است **۲۷- المناهج** درفقه وغیراینهاکه بسیار وازخود شبرّ نقل‌است‌که ازطرف‌حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام مأمور بتألیف بوده و این‌کثرت تصنیفات او از برکت‌آن حضرت میباشدکه درخواب قلمی بدو عنایت‌کرده و امر بنوشتن فرمودند ومیگفته است که پس‌ازآن هرچه مینویسم از میمنت همان قلم‌مبارك است . وفات شبرّ بسال هزار و دویست و چهل و دویم هجرت درپنجاه وچهارسالگی واقع شد ودربقعهٔ مبارکهٔ‌کاظمیه نزد پدرش مدفون‌گردید .

(تنقیح‌المقال وص ۳۷۴ت و ۱۵۹هب ومواضع متفرقه اززریعة)

شبر

سید محمد بن سیدجعفر بن سید عبدالله شبرّمذکور فوق ازعلمای عصر حاضر ما بوده‌که دربصره اقامت داشت و هم درآنجا بسال هزار وسیصد وچهل وشش‌هجری‌قمری وفات‌یافت وازتألیفات‌اوکتاب **اکسیرالعبادات** است.

(ص۲۷۸ ج۲ ذریعة)

شبر

سید محمدرضا پدر سید عبدالله - شبرّ فوق‌الذکر او نیزازعلمای عصر خود بود و تفسیری برقرآن مجید نوشته و درحدود سال هزار و دویست و سی تمام هجرت وفات و دربقعهٔ کاظمیه مدفون است .

(ص ۲۷۵ ج۴ ذریعة وغیره)

شبراوی[1]

شبراوی

عبدالله بن‌محمد - قاهری‌شافعی، ازاکابرعلمای عامهٔقرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه درادوار زندگانی‌خود بترقیّات‌گوناگون‌موفق شد و تمامی اوقات وی درتدریس مصروف بود ، درسال هزار وصد و سی وهفتم هجرت که جامع‌ازهر علی‌الرسم مرکز علمی مذهبی شد باوجود اکابر علما بریاست مذهبی‌علمی نایل ومرجع‌عوام‌وخواص گردید، درنزدامرا ورجال‌دولت‌بسیار باجلالات‌ونافذالقول‌بود، تمامی‌افراد اهل‌علم نیز ازبرکت وجود وی‌باکمال عزّت میزیسته‌اند . ازتألیفات‌او است:

۱- **الاتحاف بحب‌الاشراف** که درمصر وقاهره چاپ شده است ۲- **دیوان شعر** که همان منائح مذکور در ذیل‌است ۳- **شرح‌الصدر بغزوة اهل‌بدر** که درآن‌اسماء اصحاب‌بدریین و بعضی ازمناقب حاکی از رفعت وجلالت مقام ایشان را جمع‌کرده و درمصر چاپ شده است ۴- **عنوان البیان و بستان‌الاذهان** در امثال و حکم و مواعظ و نصائح‌که در مصر و قاهره چاپ شده است ۵- **منائح الالطاف فی‌مدائح الاشراف** که دیوان شعر او است و درقاهره چاپ شده است .

وفات شبراوی بسال هزار وصد و هفتاد و دویم هجرت درهشتاد سالگی درقاهره واقع و درمقبرةالمجاورین مدفون‌گردید. (ص ۱۰۹۸مط)

شبراوی

عمربن جعفر - مکنّی‌بابوعبدالسلام، ازاکابرعرفا وصوفیّه‌میباشد که بعدازتحصیل معقول ومنقول‌قدم بدایرهٔ سیر وسلوک‌گذاشت، از بعضی اکابر مشایخ درمراتب طریقت شاذلیّه و خلوتیّه ونقشبندیّه اجازه داشت واز آثاراو است‌**کتاب‌ارشادالمریدین فی‌معرفة‌کلام‌العارفین** که‌شرح‌کتاب وردالسحر سیدی‌مصطفی صدیقی‌بوده ودرقاهره‌چاپ‌شده‌است. وفات‌عمردرسال‌هزاروسیصدوسیم‌هجرت‌واقع گردید.

(ص۱۰۹۹ مط)

۱- **شبراوی** - بفتح اول ، منسوب است بشبری (بروزن صحرا) از بلاد مصر . در قاموس‌اللغة‌گویدکه شبری ، نام پنجاه وسه موضع میباشد و همهٔ‌آنها درمصر است باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

شبستر[1]

شبستری **شیخ ابراهیم** - بعنوان سیبویه ثانی نگارش دادیم .

شبستری **شیخ محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی** - از اکابر عرفای نامی میباشدکه جامع علوم عقلیّه ونقلیّه بود، درعهدخود ازمشاهیر مشایخ این سلسله بشمار میرفت ، در زمان‌اولجایتو سلطان وابوسعیدخان درتبریزمقیم و مرجع خاصّ و عامّ بود . میرحسینی سادات هروی‌که درآن عهد در خراسان اشتهار داشته هفده بیت مشتمل برهفده سؤال دایر برحقائق سیر و سلوك و عرفان خدمت وی فرستاد او نیز باشارهٔ پیر خود بهاءالدین یعقوب تبریزی، درمقابل هر بیتی یك‌بیت در جواب‌آن بنگاشت ، پس‌از چندی بخواهش بعضی ، قدری بسط داده و ابیات ومطالب دیگری نیز بدان افزود ومراتب حکمت وعرفان وتوحید را با عبارات فصیحه وبیانات شافیه بنظم‌آورده و **گلشن رازش** نامیدکه بسیار مشهور و بارها درتهران وغیره چاپ‌شده و تبحّر عرفانی اورا برهانی قاطع می‌باشد وشرحهای بسیاری برآن نوشته‌اندکه اکمل آنها شرح شمس‌الدین شیخ محمد لاهیجی شیرازی نوربخشی مدفون درشیراز است‌که نامش **مفاتیح‌الاعجاز** درشرح‌گلشن راز میباشد و ازآثار قلمی شیخ‌محمود است:

۱- حق‌الیقین که رساله‌ایست نثری و مشتمل برحقائق ودقائق عرفانیه **۲- سعادت‌نامه** **۳- گلشن راز** که مذکور شد **۴- مرآت‌المحققین** وازاشعار متفرّقهٔ گلشن راز مذکور است:

اگر مشرك ز دین‌آگاه بودی کجا در دین خودگمراه بودی
ندید او از بت، الاّ خلق‌ظاهر بدین علت شد اندر شرع‌کافر
تو هم‌گر زو نبینی حق پنهان بشرع‌اندر نخوانندت مسلمان
اگر روی تو باشد درکه و مه بت و زنّار و ترسائی ترابه
ترا تا درنظر اغیار وغیر است اگردرمسجدی‌آن‌عین‌دیراست

۱- **شبستر**- بضم ثانی و فتح اول و رابع ، دیهی بزرگ ویا خود قصبه‌ایست درحدود هشت فرسخی شمال غربی تبریز و بعضی از منسوبین‌آنرا تذکر میدهد .

نمی‌دانم بهر حالی کـه هستی	خلاف نفس ظاهر کن که رستی
بباطن نفس ما چون‌هست کافر	مشو راضی بدین اسلام ظاهر
ز نو هر لحظه ایمان تازه‌گردان	مسلمان‌شو مسلمان‌شو مسلمان

وفات شیخ محمود بسال هفتصد و هیجدهم یا نوزدهم یا بیستم یا بیست و پنجم هجرت درسی وسه سالگی در شبستر واقع وقبرش نیز تازمان ما باقی ومزار است. ازریاض السیاحة نقل است که شیخ محمود را درکرمان نکاحی واقع شده واحفاد او درآن شهر بسیار وبخواجگان معروف هستند.
(ص ۱۶۰ هب و۷۵۴ت و۳۰ ج۲ مع و۲۳۱ ض)

شبلنجی **سید مؤمن بن سید حسن مؤمن** - شافعی مدنی، بقریهٔ شبلنجی نامی از دیهات مصر **منسوب** و از اکابر علمای عامهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه بسال هزار و دویست و پنجاه و اند هجری متولد شد، در ده سالگی قرآن را حفظ‌کرد، از شیخ محمد خضری ودیگر اکابر وقت تفقّه‌نمود، بانزوا و عزلت و زیارت اهل قبور راغب بود ، هیچ غنی را بجهت غنای او ویا طمع درجاه و جلال او اعتنائی نمیکرد وفقیری‌را نیز بجهت فقرش تحقیر نمی‌نمود و بملاحظهٔ پاره‌ای خصال حسنه ازعلم وعمل وغیره احترامش میکرد .کتاب **نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار** کـه بارها در مصر و قـاهره چاپ شده از تـألیفات او و یـکی از مـدارك کتاب **دیوان المعصومین** این نگارنده است . درباب حضرت باقر ع از همان کتاب روایت‌کرده است که آن حضرت از جابر بن عبدالله انصاری جریان امر مابین حضرت علی ع وعایشه را استفسار فرمود، جابر بعرض رسانیدکه روزی نزد عایشه رفته وپرسیدم که درحق حضرت علی ع چه میگوئی عایشه قدری در اندیشه شده پس سربرآورده وگفت:

اذا ماالتبر حك علی محك	**تبـین غشه مـن غیرشـك**
وفینا الغش والذهب المصفی	**و علی بیننـا شبه المحك**

(خودکتاب نورالابصار وغیره)

شبلی **جعفر بن یونس** - (یا نامش دلف بن حجدر ویا محمد بن خلف میباشد) اصلش خراسانی، ولادتش سامره یا بغداد، شهرتش شبلی،

کنیه‌اش ابوبکر، مذهبش مالکی یا امامی ، نشو و نمای وی بغداد و ازمشاهیر عرفا و صوفیّه است . دربدایت حال والی دماوندبود، دراثرعقل متینی که داشته ازطرف سلطان وقت بسمت سفارت نزد خلیفه ببغداد رفت، بعداز ورود بعراق ازبرکت بقاع متبرّکهٔ آن سرزمین ، بدست خیرنساج ویا جنید بغدادی‌توبه‌کرد، ازاهالی دماوند حلّیّت‌خواست، وعاقبت بمقامی بس‌عالی‌عرفانی رسید. درفنون طریقت بی‌بدل ودر زهد وتجرّدضرب‌المثل شد ، درماه رمضان دیگر بیشتر بعبادت و اطاعت مشغول میگردید ومیگفت که خدا این ماه را معظّم شمرده ومن باید بطریق اولی تعظیمش نمایم . با جنیـد بغدادی ، منصور حلّاج ودیگرمشایخ‌صحبت‌داشته ونوادر واشعاری بدو منسوب‌دارندکه ازآن‌جمله‌است:

لیس تخلو جوارحی منك وقتا هی مشغولـة بحمـل هواکا
لیس یجری علـی لسانی شییء علـم الله ذاسـوی ذکـراکا
و تمثلـت حیث کنت بعینـی فهو ان غبت او حضرت تراکا

ازکلمات‌او است : **العارف‌لایکون‌لغیره‌لاحظا ولالکلام‌لغیره‌لافظا ولایری‌لنفسه‌غیرالله‌حافظا .**

اینگونه‌کلمات طریفهٔ او بسیار و بسط‌آنها خارج از وضع این عجاله میباشد . چنانچه اشاره شد تسنّن و تشیّع شبلی محل خلاف است، ابن‌خلّکان ، مالکی مذهبش میداند، قاضی نورالله شوشتری بتشیّع و امامی مذهب‌بودن بلکه متعصّب بودن وی دراین‌مذهب تصریح‌مینماید، محدّث‌نیشابوری‌گوید (بنا بنقل‌روضات)که شبلی روز غدیر خمّ بسادات علوی تبریك میگفت. گویندکه عمران بغدادی ازفقهای عامّه ، شبلی را بجهالت‌منتسب داشته و مردمرا از دیدارکردنش مانع می‌شد تاآنکه روزی دراثنای راه با وی تصادف کرد وکسان‌خودرا گفت‌که چیزی ازشبلی‌بپرسند تا جهالت وی معلوم‌گردد، پس‌پرسیدند که زکوة پنج‌شتر چیست؟گفت درمذهب شما (اهل ظاهر) یك‌گوسفنداست ولی درمذهب ما (اهل‌حقیقت) همه را باید بفقرا بدهند ،گفتند امام ومقتدای تو دراین‌مسئله‌کیست؟ گفت امیرالمؤمنین علی ع کـه هنگام نزول : **مَنْ‌ذَاالّذی یُقرِضُ‌اللهَ قَرضاً حَسَناً** تمـامی مایملك خود را بحضور مبارك حضرت رسالت ص‌آورد ،آن‌حضرت فرمودند یاعلی‌چیزی برای عیال خودت باقی نگذاشته‌ای عرض‌کرد خدا وپیغمبر خدا مرا کافی وبسنده است

انتهی . اگر این قضیه نیز دلیل تشیّع شبلی نباشد مؤیّد قوی بشمار میرود .

وفات شبلی درماه ذی‌الحجهٔ سال سیصد وسی و چهارم یا پنجم ویا چهل و دویم هجرت در بغداد واقع شد ، در مقبرهٔ خیزران مدفون گردید . بنا برقول سیّمی جملهٔ : **ولی‌الله بوبکر** = ۳۴۲ و بنا برقول اوّلی نیز یکی از دو جملهٔ : **محرم ولی** = ۳۳۴ و **صدیق مکمل** = ۳۳۴ مادّهٔ تاریخ او است . در شب وفاتش از اوّل تاآخر این اشعار را میخوانده است :

کل بیت انت ساکنه — غیرمحتاج الی‌السرج
وجهك‌المیمون حجتنا — یوم یأتی‌الناس بالحجج
و مریض انت عائده — قد اتاه الله بالفرج

گویند در حال حیات شبلی خبر وفاتش منتشر شد ، جمع بسیاری برای تشییع و نماز جنازه بردرش حاضر شدند از صورت قضیه خندیده وگفت عجب کاری است که مردگان برجنازهٔ زنده میآیند . در وجه نسبت شبلی گویندکه پدرش از قریهٔ شبله یا شبیله نامی از ناحیهٔ اشروسنه ازنواحی ماوراءالنّهر خراسان بود، بهمین‌جهت یا بجهت ولادت‌خود جعفر درقریهٔ مذکوره بهمین عنوان شبلی (بروزن هندی) شهرت یافته است . ازکلمات بعضی برمیآیدکه شبله از توابع دمشق است و شایدکه موضع شبلیه نام متعدد باشد .

(ص۱۶۰هب و۱۵۹ت و۱۹۹ج۱کا و۱۲۸لس و۲۸۴۱ ج۴من و۶۷عم وغیره)

شبلی **محمد بن عبدالله** - دمشقی‌شبلی‌حنفی، مکنّی‌با بوعبدالله، ملقّب ببدرالدین ، پدرش رئیس شبلیهٔ دمشق بود . خود محمد از ابوحیّان و بعضی دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود ، درسال هفتصد و هفتاد و پنج متصدی قضاوت طرابلس بود .کتاب **آکام‌المرجان فی‌احکام‌الجان** که در قاهره چاپ شده از تألیفات او است .آن‌کتاب اخبار و احوال وکیفیّت خلقت جنّ را حاوی و بیکصد و چهل باب محتوی میباشد. وفات محمد بسال‌هفتصد وشصت ونهم هجرت درپنجاه وهفت‌یا نه‌سالگی درهمان ایّام قضاوت طرابلس واقع گردید . (ص ۱۱۰۱مط)

شبلی **نعمانی هندی** - در اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ازعلمای اسلامی هندبود، در بلاد اسلامی سیاحتهاکرده و ازمقتضیات‌عصر اطّلاعات کافی بهم رسانید ، هرسه زبان عربی وفارسی و هندی را خوب میدانست واز تألیفات او است :

۱- **انتقادکتاب تاریخ التمدن الاسلامی** جرجی زیدان‌که در قاهره چاپ شده است ۲- **تاریخ عمر بن خطاب** ۳- **کتاب‌الجزیة** (فرائض‌المذاهب‌الاربعة)که درهند چاپ شده است . نعمانی در سال هزار و سیصد و بیست و دویم هجرت درگذشت .

(ص ۱۱۰۱ مط)

شجاعی **حسن بن طیب**
شجاعی **علی بن شجاع**
شجاعی **محمد بن علی**
مصطلح علم رجـال میباشد و شرح حـال ایشان موکول بدان علم شریف است .

شجاعی **محمد بن‌محمود** - بعنوان سرءمرد نگارش دادیم.

شجری **حسین بن هادی** - ضیاء بن ابراهیم ، طیب بن هادی، مرتضی‌بن حسین، ناصر بن‌داعی وغیرهم‌مصطلح‌علم‌رجال ورجوع‌بدانجاشود.

شحام **زید بن یونس** - یا **زید بن محمد بن یونس** ، **مکنّی** بابواسامه، معروف‌بشحام(بروزن‌عطّار بمعنی‌پیه‌فروش)ازثقات‌اصحاب‌حضرت صادق وحضرت‌کاظم علیهما‌السلام‌بود، روایات‌بسیاری درجلالت وی وارد است، چنانچه اشاره شد نام پدرش یونس و یا محمد بن یونس بوده و یونس‌گفتن من باب نسبت بجدّ میباشد . اینکه فاضل محدّث معاصر پدر زید را یوسف نوشته مأخذی ازکتب رجالیّه نداشته بلکه اصلاً زید بن یوسف نـامی ، دسترس ما نگردید . (کتب رجالیه)

شحیز بکسر اوّل وتشدید ثانی ، لقب محمد بن عبدالله بن نجیح‌میباشد و موکول برجال است.

شدیاق **احمد فارس** - یا احمد بن فـارس بن یوسف بن منصور لبنانی ، معروف بشدیاق ، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت

میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الجاسوس علی‌القاموس** که در رد وانتقاد اغلاط و اشتباهات قاموس‌اللغة تألیف و لغات بسیاری بدان افزوده است ۲- **شرح طبایع‌الحیوان** ۳- **غنیة‌الطالب و منیة‌الراغب** درصرف و نحو و حروف و معانی . دویمی درمالطه ، دو دیگری نیز دراستانبول چاپ شده است وفات شدیاق، بسال هزار وهشتصد وهشتاد وهفت میلادی درهشتاد وسه‌سالگی (که درحدود هزار و سیصد و چهارم هجری قمری میباشد) دراستانبول واقع شد وبحسب وصیّت جنازهٔ اورا ببیروت نقل ودرمقبرهٔ حازمیه در دامنهٔ کوه لبنان دفن کردند .
(ص۱۱۰۴مط وغیره)

شراباتی

عبدالکریم بن احمد بن علوان بن عبدالله - حلبی شافعی، معروف بشراباتی (که در زبان اهل‌شام مشربه‌ساز راگویند) عالمی‌است فاضل محدّث ، از مشاهیر محدّثین حلب‌که فقه و اصول وتفسیر وحدیث وعقائد ودیگر علوم متداوله را ازپدر خود و دیگر اکابر عصر خود فراگرفت ، درسال هزار وصد وسی و ششم هجرت یازده روز بعد از وفات پدرش نابینا شد ، بازهم بیش ازپیش بعلم‌حدیث اشتغال داشت واز تألیفات او است :

۱- **ادعیة‌السفر** ۲- **الحاشیة علی‌الشفا** ۳- **الحاشیة علی‌کنوز الحقائق** ۴- **العطایا الکریمیة فی‌الصلوة علی خیرالبریة** ۵- **الفرق بین‌القرآن العظیم والاحادیث القدسیة الواردة علی لسان‌النبی ص** ۶- **المنح الکریمیة الدافعة کل محنة و بلیة** وغیر اینها .
وفات‌شراباتی درسال هزار وصد وهفتاد وهشت دربیست وهفتم‌جمادی‌الاولی واقع‌گردید.
(ص ۶۳ ج۳ سلك‌الدرر)

شرابیانی

ملامحمد بن فضلعلی بن عبدالرحمن بن فضلعلی - معروف بفاضل شرابیانی، از متبحّرین علمای امامیّه وفقهای اثنی‌عشریّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد ، عالم عامل ربّانی ، فقیه‌کامل سبحانی ، اصولی رجالی معقولی منقولی ، درمکارم اخلاق طاق وشهرهٔ آفاق ، از اعاظم تلامذهٔ شیخ‌مرتضی‌انصاری سالف‌الترجمة بود ، مدتی نیز بحاج سیدحسین‌کوه‌کمری آتی‌الترجمة وبعضی از اجلای دیگر تلمّذ نمود ، بعداز وفات علاّمهٔ کوه‌کمری که ریاست ومرجعیّت عمدهٔ حوزهٔ علمیّهٔ

نجف در عهدهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی‌الترجمة بوده صاحب ترجمه مشغول تدریس و مرجع تقلید جمعی بود تاآنکه بعداز وفات علاّمهٔ شیرازی مرجع تقلید اکثرفرقه محقّه و استفادهٔ اکابر و افاضل علمای وقت گردید، بالخصوص دراصول‌که بحری بوده بی‌پایان . از بعضی از اجلّه در تبحّر اصولی وی مسموع افتادکه‌اگر کتاب‌های‌اصولی‌را تماماً بدریا بریزند علاّمهٔ شرابیانی از حفظ خاطر، همهٔ آنها را املا میکند . درنظر ملّت و



عکس فاضل شرابیانی -۹

دولت و ملوك وقت بسیار محترم وسلطان عثمانی همواره طالب خوشنودی و رضای‌خاطر وی بود ، هم اجازه داده بوده‌که هرروز چهل‌کلمه تلگرافاً با سلطان مکالمه نماید .

از تألیفات شرابیانی‌است: **حاشیهٔ رسائل و مکاسب** استادخود شیخ‌مرتضی‌انصاری، **کتابی درصلوة ،کتابی دیگر درمتاجر،** یکی‌هم **دراصول‌**که بزرگتر از قوانین است . وفات شرابیانی بین‌الطلوعین روز جمعه هفدهم رمضان هزار وسیصد و بیست و دویم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در نجف‌اشرف واقع شد و جملهٔ : **یرحم‌الله جناب‌الفاضل** =۱۳۲۲ وهمچنین **لقد غاب‌النبی محمد** =۱۳۲۲ مادّهٔ‌تاریخ وفات‌آن‌عالم ربّانی می‌باشد. ناگفته نماند درسال ۱۳۵۷ه قمری حکومت عراق تعمیر مشهد مقدّس مرتضوی را تصمیم داد، میخواستند خلل و فرجی راکه در اطراف حرم مطهّر برای دفن اموات تهیه شده بود مسدود نمایند درآن اثنا چندی از قبور و ابدان اموات پیدا شد ، ازآن‌جمله یکی هم جسد شریف علاّمهٔ شرابیانی بودکه دیدند درآن مدت سی وپنج سال‌که ازتاریخ وفاتش

تاآن موقع بوده سلامت مانده و اصلاً تغییری نکرده و هیچ عضوی متلاشی نشده است بلکه‌کفن نیز پوسیده نبوده و چون هوای خارج بکفن نرسیده تغییری یافته و لکن در بدن شریف اصلاً تغییری پدید نیامده است پس‌کفن را تجدید و قبر را تعمیر نمودند .

شرابیان، دیهی‌است درحدودهشت‌فرسخی‌تبریزکه مردمانش‌نوعاً باهوش وذکاوت‌میباشند.
(ص ۱۷۶ ج ۱ عه و اطلاعات متفرقه)

شربینی **محمد بن احمد** - بعنوان خطیب شربینی مذکور افتاد .

شرتونی **سعید** - خوری شرتونی لبنانی ، نزیل بیروت ، از مشاهیر ادبا وخطبای سوریه میباشدکه نسبت بلغت‌عربی اهتمام تمام داشت، قسمت عمده از ادوار زندگانی خودرا درتعلیم وتدریس‌آن بکار برده وازتألیفات‌او است:

۱- **اقرب‌الموارد الی فصیح‌العربیة والشوارد**که خودآن بسال ۱۸۹۱م وذیل‌آن نیز بسال ۱۸۹۳م درقاهره چاپ و بنسق محیط‌المحیط بستانی است ۲- **حدائق‌المنثور والمنظوم** ۳- **السهم‌الصائب فی‌تخطئة غنیة الطالب**که انتقادکتاب غنیةالطالب شدیاق سالف‌الترجمة است ۴- **الشهاب‌الثاقب فی‌صناعة الکاتب**که برسائل ومنشآت ونامه‌های متفرقه‌که درموضوعات مختلف با عبارات ساده وفصیح نوشته شده مشتمل میباشد وغیراینها . همهٔ آنها درقاهره و بیروت وغیره چاپ شده‌اند . وفات شرتونی بسال ۱۹۱۲م ودرحدودسال۱۲۸۹(غرفط) هجری‌شمسی‌دردیهی‌شیاح‌نام‌ازسواحل‌بیروت‌واقع‌گردیدوشرتون‌یکی‌ازدیهات‌لبنان‌است.
(ص ۱۱۱۲مط)

شرجی[1]

شرجی **احمدبن احمدبن عبداللطیف** - شرجی زبیدی یمنی ، حنفی ، مکنّی‌باِبوالعباس، ملقّب بزین‌الدین یا شهاب‌الدین، ازعلمای

۱- **شرجی** - بفتح اول ، منسوب است به **شرج** یا **شرجه** یا **شرج‌العجوز**که اولی‌نام آبی است در بادیةالعرب و یکی دیگر درنجد ، دویمی مواضعی است در نواحی مکه و یکی دیگر دریمن ، سیمی موضعی است درقرب یمن . بعضی‌از معروفین بهمین‌نسبت شرجی را تذکر میدهد و نسبت بکدام‌یك از مواضع مذکوره بودن بمساعدت قرائن معلوم میگردد .

عامّهٔ اواخر قرن نهم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح** وآن ملخص صحیح‌بخاری و بمختصر زبیدی معروف است ۲- **طبقات الخواص اهل‌الصدق والاخلاص** وآن جامع‌ترین‌کتابی است که درشرح حال ومناقب وکرامات اولیای یمن نگارش‌یافته‌است ۳- **الفوائد والصلة والعوائد** که بصد فائده از فوائد متعلقه باسماء و اوفاق و ادعیه را با بعضی از تفاسیر و احادیث مناسب مقام ، مشتمل و همهٔ اینها درقاهره چاپ شده‌است ۴- **مختصر زبیدی**که مذکور شد .

(ص ۱۱۱۳مط)

شرجی **عبداللطیف** - بعنوان زبیدی مذکور داشتیم .

شرطةالخمیس مصطلح علمای رجال میباشد . خمیس ، بعربی سپاه ولشکر را گویندکه بنام مقدمةالجیش ، میمنه ، میسره ، ساق یا ساقه و قلب ، بپنج قسمت منقسم میباشد . **شرطه** ، بضمّ اوّل همان مقدمةالجیش راگویندکه منتخب ، اوّلین دستهٔ لشکر، بسایر لشگریان مقدم، حاضر جنگ ومحاربه ودفع‌دشمن بوده و مهیّای مرگ خودشان میباشند وآن از شرط (بروزن قمر) بمعنی علامت وتهیّؤ اشتقاق یافته است (فَقَدْجاءَ اَشْراطُها) . ایشان برای معرفی بردشمن، علامات‌مخصوصی برای خودشان تخصیص داده و مهیّای مرگ هستند و درمقام نسبت بآن شرطی‌گویند (بروزن ترکی یا جهنی) . اینکه بعضی‌گفته‌اندکه شرط فرقه‌ایست از اعوان و حکام و سلاطین‌که از دیگر لشگریان مقرّب‌تر باشد راجع بهمین معنی است ، یا خود از شرط (بسکون ثانی) بمعنی معروف اخذ شده‌که با امام شرط بهشت میکنند، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع نیز بدیشان فرمود من با شما شرط و عهد بهشت میکنم نه شرط طلا و نقره . بالجملة عدهٔ شرطةالخمیس در زمان‌آن‌حضرت پنج یا شش هزار بودکه جلالت فوق‌العاده داشتند . سلمان ، ابوذر، مقداد ، عمّار ، سهل بن حنیف انصاری ، عثمان‌بن حنیف‌انصاری، جابر انصاری ، اصبغ بن نباته ، سهل بدری، ابوسنان نیز بموجب‌بعضی ازآثار دینیّه از جملهٔ ایشان بوده‌اند .

شرعبی در اصطلاح رجالی ، لقب عمرو بن ابونصر انماطی سکونی میباشد ونسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌شرعب از بطون حمیر بقلعهٔ شرعب

نامی از یمن ، یـا بموضع شرعبیـّه نامی است از بـلاد تغلب و تحقیق مراتب موکـول بکتب رجالیـّه است.

شرف[۱]

شرف تخلّص شعری عبداللّه بن فضل‌اللّه میباشدکه بعنوان وصّاف خواهد آمد . نیز شاعری است قزوینی ، از شعرای عهـد شاه تهماسب صفوی که تقرّبی بسزا داشته واخیراً با سنّی بودنش متّهم کردند ومحض بجهت انتساب بپدرش کـه بقاضی جهان معروف بوده اورا شرف جهان نیزگویند . اشعارش آبـدار و پرمعنی بوده واز او است :

میوزد مشگبـار بـاد بهـار ساقیـا خیز و جـام بـاده بیار
خوش‌بود باده خاصه موسم‌گل خوش بود خاصه‌گل بفصل بهار

درسال نهصد و شصت و هشتم هجرت وفات یافت . (ص۲۸۴۸ ج۳س)

شرف‌الاسلام **یحیی بن حسن -** بعنوان ابن‌بطریق درباب‌کنی خواهدآمد .

شرف‌اصفهانی **فضل‌اللّه -** بعنوان شرف‌الدین شقروه خواهدآمد.

شرف‌تبریزی **حسن بن محمد -** بعنوان شرف‌الدین رامی خواهدآمد .

شرف‌جهان درفوق بعنوان شرف مذکور داشتیم .

شرف‌الدین **احمدبن‌شیخ-** بلخی، درذیل بعنوان‌شرف‌الدین‌منیری‌مذکوراست.

شرف‌الدین **احمد بن علی -** بعنوان بونی نگارش دادیم .

۱- **شرف -** غالباً بانضمام قیدی دیگر مثل اسلام و دین ومحل ومکان و وصفی دیگر (شرف‌الاسلام ، شرف‌الدین ، شرف‌تبریزی ، شرف‌المعالی ومانند اینها) عنوان مشهوری بعضی ازعلما و ادبا و ارباب فضل وهنر میباشد .گاهی هم‌کلمهٔ شرف بدون‌ضمیمهٔ قیدی دیگر در وصف بعضی از اعلام استعمال یافته است اینك با رعایت ترتیب درآن قید ، شرح حـال اجمالی بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل موجوده تذکر میدهد .

شرف‌الدین **احمدبن موسی‌بن یونس** - اربلی‌الاصل،موصلی‌ّالولادة،ابوالفضل الکنیة ، شرف‌الدین‌اللّقب ، شافعیّ‌المذهب ، از اکابر فقهای شافعیّه ، مرجع استفادهٔ افاضل و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان بود ، مدتی در اربل پس درموصل تدریس نمود واز تألیفات او است :

۱- **شرح‌کتاب تنبیه ابواسحق شیرازی** در فقه ۲ و۳- **مختصر صغیر و مختصرکبیر احیاءالعلوم غزالی** . بسال ششصد وبیست ودویم هجری‌قمری‌که سال فوت ناصر لدین‌الله عباسی است درچهل و هفت سالگی وفات یافت . (ص۳۳ ج ۱کا)

شرف‌الدین **اربلی**، همان شرف‌الدین احمد بن موسی مذکور فوق است.

شرف‌الدین **اسمعیل‌بن ابی‌بکر بن عبدالله بن محمد** - یاعلی بن عطیهٔ یمنی حسینی مقری شافعی، معروف بابن‌المقری ، عالم بلاد یمن، در فقه وفنون ادبیّه وعلوم عربیّه ماهر ودرغایت جودت وذکاوت‌بود . تألیفات طریفه دارد:

۱- **الارشاد** درفقه شافعی‌که درمصر چاپ شده است ۲- **البدیعیة** ۳- **دیوان شعر**که دربمبئی چاپ شده است ۴- **روض‌الطالب** درفقه شافعی ۵- **شرح‌البدیعیة** ۶- **شرح مختصر الحاوی**که در ذیل مذکوراست ۷- **عنوان‌الشرف‌الوافی فی‌الفقه والتاریخ والنحو والعروض والقوافی**که درحلب و حیدرآباد و قاهره چاپ وکتابی است عجیب‌الوضع درپنج علم فقه و نحو وتاریخ وعروض وقوافی‌که‌اصل‌آن‌فقه میباشد وچهارعلم‌دیگر نیزازپاره‌ای‌رموزات وترتیبات‌متخذه درآن‌کتاب مستفاد میگردد ۸- **الماء المشمس** ۹- **مختصرالحاوی** ۱۰- **مختصر الروضة** .

نیز از بدایع افکار شرف‌الدین ، موافق‌آنچه درکشف‌الظنون‌گفته پنج بیت است‌که اگر از اوّل تاآخر خوانده‌شود مدح‌است و درعکس‌آن‌که ازآخر بطرف اوّل‌بخوانند دلالت برمذمّت میکند . وفات شرف‌الدین بسال هشتصد و سی و هفتم هجرت در شصت ودو یا هفتاد ودو سالگی واقع‌گردید :

ناگفته نماند : درکشف‌الظنون‌گوید‌کتاب عنوان‌الشرف مذکورکتابی است بدیع‌الوصف در مجلّدی‌کوچك ، سبب تألیفش‌آن بوده‌که مؤلف حرصی قوی در قضاوت داشت ، اهتمام تمام بکار میبردکه بعداز فیروزآبادی صاحب قاموس، بهروسیله‌که باشد آن مقام را اشغال‌نماید، چون صاحب‌قاموس‌کتابی برای سلطان‌اشرف صاحب بلاد یمن

تألیف دادکه اوّل تمامی سطورآن حرف الف بود و بهمین‌جهت مورد حیرت وجالب‌نظر دقت سلطان‌گردید. شرف‌الدین نیز همین‌کتاب‌عنوان‌الشرف را درفقه تألیف داد وکلمات آنرا با رنگ سرخ و سیاه بطوری مرتّب‌گردانیدکه علاوه برفقه ، چهار علم دیگر نحو و تاریخ وعروض و قوافی نیز ازآن استخراج میشود ، چنانچه‌کلمهٔ اوّل سطور با رنگ سرخ علم عروض ، بعد ازآن نیز با رنگ سرخ تاریخ دولت بنی‌رسول ، بعد ازآن نیز با رنگ سرخ نحو و اواخر سطور نیز قوافی بوده و مجموع رویهمرفته،کلمات وسطور آن‌نیز که بی‌ملاحظهٔ‌سرخی وسیاهی‌کلمات بطورمعمولی‌کتاب‌خوانده‌شود علم‌فقه میباشد. شرف‌الدین در این فنّ مبتکر بوده وگوی سبقت از دیگران ربوده است . بنا بر نقل کشف‌الظّنون ، سیوطی نیزکتاب النفحة‌المکیة را دریك جزوه درظرف یك روز بهمین رویّه تألیف داد. قاضی بدرالدین دمیاطی محمد معروف با بن‌کمیل (متوفّی بسال۸۷۸ه قمری = ضعح)کتابی بهمان نمط تألیف داده و دوعلم دیگر نیز بدان افزوده است‌که ازمجموع‌آن، هفت‌علم‌استخراج‌میشود. نگارنده‌گوید: ملافرج‌اللّٰه‌حویزی‌سالف‌الترجمة ازعلمای امامیّه نیز بمجرّد استماع‌اوصاف‌کتاب عنوان‌الشرف، بدون اینکه‌آن را دیده باشدکتابی دیگر بنام‌تذکرةعنوان‌الشرف‌تألیف داده‌است و رجوع بعنوان حویزی‌نمایند.

(کف و ۱۶۱هب و ۱۱۴ت و ۲۴۸مط وغیره)

شرف‌الدین **اسمعیل بن حسن بن محمد بن محمود بن احمد** - علوی حسینی، جرجانیّ‌المولد ، شرف‌الدین اللّقب ، ابوابراهیم الکنیة ، از مشاهیر اطبّای اسلامی اوائل قرن ششم‌هجرت میباشدکه زمان‌خلافت مستظهر ومسترشد و راشد (۴۸۷-۵۳۰ه) و اوائل خلافت مقتفی (۵۳۰-۵۵۵ه ق) از خلفای عباسیّه را دریافته ودرخدمت قطب‌الدین محمدبن انوشتکین وپسرش اتسزکه اوّلین ودویمین ملوك خوارزم شاهیان بوده‌اند بوظائف طبابت‌قیام‌نموده وموردعنایت بی‌نهایت‌گردید، معالجات بدیع و نادر از وی بظهور پیوست وبشهادت تألیفات برجسته‌که دارد مقنّن‌قانون‌طبابت ومجدّد رسوم معالجت میباشد. درجرجان با بعضی ازتلامذهٔ شیخ‌ابوعلی سینا نیزصحبت

داشته و عاقبت بمرو رفت و در دربار سلطان سنجر سلجوقی با عزّت زیسته و مشغول تدریس و تألیف بود تا بسال پانصد و سی و یکم یا پنجم هجرت درمرو وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- اغراض‌الطبیات ۲- الخفی‌العلائی ۳- ذخیرهٔخوارزمشاهیه که در مقابل آن همه عنایات قطب‌الدین مذکور، باسم‌آن شاه معظم در دوازده مجلّد تألیف داد ونام‌نامی اورا درصفحهٔ روزگار بخیر وخوبی پایدار داشت ونخستین‌کتابی‌است‌که در دورهٔاسلامی درعلم طبّ بپارسی نگارش یافته است **۴- یادگار** .

(ص ۲۰۶ ج۱مر و۱۷۷۷ ج۳ و ۲۸۴۹ ج۴س)

شرف‌الدین **اصیلی ، یحیی** - بعنوان اصیلی نگارش دادیم .

شرف‌الدین **بوصیری، محمد بن سعید** - بعنوان‌بوصیری ابوعبدالله‌مذکورشد.

شرف‌الدین **جرجانی،** همان شرف‌الدین اسمعیل‌بن حسن مذکور فوق است.

شرف‌الدین **حسن شفائی،** بعنوان شفائی‌خواهدآمد.

شرف‌الدین **حسن بن محمد**- رامی‌درذیل‌بعنوان‌شرف‌الدین‌رامی‌مذکوراست.

شرف‌الدین **حسن بن محمد** - بعنوان طیبی خواهدآمد.

شرف‌الدین **حموی، هبةالله** - بعنوان ابن‌بارز در باب‌کنی خواهدآمد .

شرف‌الدین **رامی ، حسن بن محمد** - از شعرای نامی تبریز و لقب و تخلّص شعری او رامی و شرف و شرف‌الدین میباشدکه بشرف تبریزی معروف و درعهد شاه منصور بن مظفّرآخرین پادشاه‌آل مظفّر(که درسال‌هفتصد ونود و پنجم‌هجرت درمحاربه باامیر تیمور کشته‌شده) ملك‌الشعراء عراق‌بوده واز تألیفات‌او است:

۱- انیس‌العشاق که درماه شوال‌هشتصد وبیست‌وششم هجرت برای‌ابوالفتح‌سلطان اویس بهادر بن شیخ‌حسن ایلکانی (متوفّی بسال ۷۷۶ه ق = ذعو) تألیف وبه‌بیست ونه باب مشتمل وهمهٔآنها دراوصاف محبوب واعضای محبوب و ازنفائس‌کتب فارسی میباشد

۲- **حدائق الحقائق** و یا موافق کشف الظّنون **حقائق الحدائق** و آن کتابی است مختصر در شعر و عروض و قافیه و قواعد اشعار فرس. آن را نیز برای سلطان اویس مذکور تألیف و بمنوال حدائق السحر رشید وطواط میباشد بلکه بنوشتهٔ بعضی از اهل فضل، شرح حدائق السحر است و نام حقائق الحدائق نیز که از کشف الظّنون نقل شد همین معنی را تأیید مینماید و در آخر همین کتاب گوید:

همیشه تا بود افلاك و انجم　　　معزّالدین اویس بن حسن باد

یك نسخهٔ خطّی از همین کتاب بشمارهٔ ۲۶۸ قفسهٔ مدرسهٔ صدر در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. وفات شرف الدین درسال هفتصد و نود و پنجم هجرت واقع گردید.
(ذریعة وکف و ۲۸۴۹ ج ۴ س)

شرف الدین **سخاوی**، بعنوان سخاوی علی بن اسمعیل مذکور شد.

شرف الدین **سعدی**، بعنوان سعدی شیرازی نگارش یافته است.

شرف الدین **شفائی، حسن اصفهانی** - بهمین عنوان شفائی خواهد آمد.

شرف الدین **شقروه، عبدالمؤمن بن هبة الله**- مغربی اصفهانی، ملقّب بشرف الدین، معروف بشقروه و شرف اصفهانی، ازعرفا و شعرای ایران میباشد که بمناسبت حاضرجوابی و بدیهه‌گوئی و تیززبانی ملك الشعرای عصر خود بود، کتاب **اطباق الذهب فی المواعظ والخطب** از او است که بامر بعضی از اولیاءالله درمقام معارضه با کتاب اطواق الذهب زمخشری تألیفش داده است. این کتاب بصدمقاله درپند ومواعظ وشرح حال اصناف خلائق مشتمل و درلاهور و بیروت و مصر و قاهره چاپ شده و دونسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۳۳۴۸ و ۳۳۵۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. اما لفظ شقروه که شهرت صاحب ترجمه است بنوشتهٔ اکثر، با شین نقطه‌دار و قاف است ولی از تاریخ گزیده شفروه نقل شده که بعوض **قاف** حرف **ف** باشد، از تذکرهٔ دولتشاهی نیز سفروه نقل شده که با فا وسین بی‌نقطه باشد وظاهر بعضی، تردّد این لغت مابین شقروه و شقوره میباشد و بهرحال وجه این شهرت بدست نیامد. در ریاض العارفین تحت عنوان

شرف اصفهانی گویدکه او شرف‌الدین فضل‌الله‌است و اورا از شفرده من مضافات اصفهان دانندکه‌آن را پزدو نیزگویند . نگارنده‌گوید: ظاهر آن است‌که شرف‌الدین فضل‌الله‌که در ریاض‌العارفین میباشد همین صاحب ترجمهٔ شرف‌الدین عبدالمؤمن است‌که دریکی از دونام مذکور او بهروسیله‌که هست اشتباه شده و لکن عبدالمؤمن بودن نام او اقرب بصحت است . از اشعار شقروه است :

اگـر زاهـدانند وگر عارفـانند همه مرد مزدنـد و مرد خـداکو
مـرا لایـق سوختـن میشمـاری اگـر صـادقی‌آتش و بـوریاکو
خدایا‌از‌آن‌خوان‌که‌از‌بهر‌خاصان نهـادی ، نصیب مـن بینـواکو
اگـر رحمت الا بطـاعت نبخشی پس‌این‌بیع‌خوانند،جود وعطاکو
اگر در بها زهـد خواهی ندارم وگـر بی‌بهـا میـدهی بهر ماکو

از تقـاضای وصـالش خـامشیم این‌خموشی‌هم‌تقاضائی‌خوشی‌است

مسلمانان بمستوری میازارید مستانرا بترسید ازقضای‌بدکه من‌هم پارسا بودم

سلطان طغرل بن ارسلان را نیز مدایحی‌گفته و ازآن جمله است :

پیش سلطانـنـد در فرمـانبری آدمی و وحشی و دیو و پری
طغرل‌آن‌کز‌هفت‌سلطان‌دارداو تاج وتخت وافسر وانگشتری
مطرب و طبّاخ ونعل وکاتبش زهره وخورشید وماه ومشتری
باد وخاك وآب وآتش بردرش حاجب‌ودربان وپیك‌ولشگری

سال وفات شقروه بدست نیامد ، لکن در اواسط قرن دهم هجرت میزیسته است .
(کف وص ۵۸۴ ض و ۱۳۰مط و ۶۵ سفینه و ۲۸۴۹ ج ۴س)

شرف‌الدین **شولستانی**، همان شرف‌الدین علی بن حجة‌الله ذیل است.

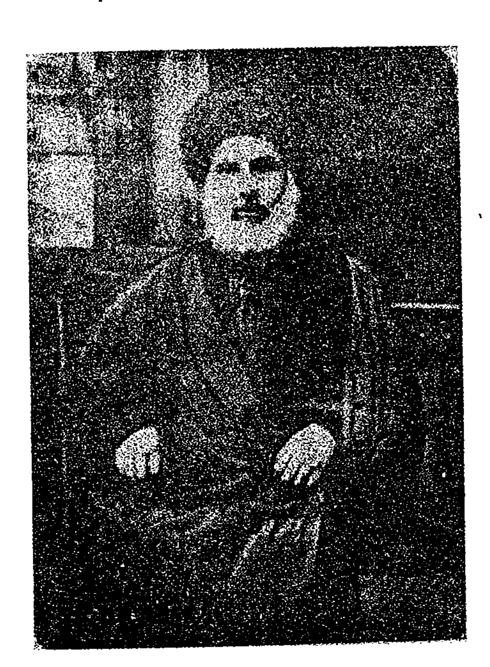
شرف‌الدین **صاعد بن محمد بن صاعد** - بریدی‌آبی‌فاضل متبحّر امامی‌مذهب، ازمعاصرین شیخ منتخب‌الدین (متوفی بسال۵۸۵ھ قمری = ثقه)

واز تألیفات او است:

۱- الاعزاب فی‌الاغراب ۲- الامامة و نقضه و نقض نقضه ۳- بیان الشرایع ۴- الحدودالحقائق ۵- عین‌الحقائق ۶- معیارالمعانی ۷- نهج‌الصواب سال وفاتش بدست نیامد. (ملل وص ۳۳۰ت)

شرف‌الدین **طیبی، حسن بن محمد** - بهمین عنوان طیبی خواهدآمد.

شرف‌الدین **عاملی، سید عبدالحسین**- ملقّب بسید شرف‌الدین، ابن‌سیدیوسف جبل عاملی موسوی که نسبت شریفش از هردوطرف پدر و مادر، بحضرت امام موسی بن‌جعفرع موصول است ازاکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه درفقه و حدیث و رجال و شعر و ادبیّات و اصول مذهب و دیگرمراتب علمیّه وکمالات نفسانیّه طاق و شهرهٔ آفاق و مایهٔ افتخار شیعه بردیگر فرق‌اسلامی بلکه‌اسلام‌برملل دیگر میباشد. ولادتش بسال۱۲۹۰ه قمری (غرص) در کاظمین واقع شد، پس‌ازآنکه ادبیّات و مقدمات علوم دینیّه‌را از والد معظم خود و دیگر اکابر وقت فراگرفت برای تحصیل‌فقه و اصول ودیگر علوم اسلامیّه بنجف



عکس‌شرف‌الدین عاملی -۱۰

رفت و درحوزهٔ درس‌آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی، شریعت اصفهانی، صاحب اتقان‌المقال شیخ طه و دیگر اکابرکه شرح حال هریکی در موقع مقتضی از این‌کتاب مذکور است حاضرگردید تا باجازهٔ اجتهادی مفتخر و درحدود سی سالگی بجبل عامل عازم شد، بفاصلهٔ ده سال درحدود چهل سالگی بمرام استفاده از مراتب علمیّهٔ افاضل مصر، رهسپارآن دیارگردید، درمحضر شیخ محمد بن عبدالحی‌کتابی ادریسی و شیخ سلیم بشری رئیس جامع ازهر مشغول استفادهٔ علمیّه شد، بفاصلهٔ دوسال در اوائل سال

۱۳۳۳ﻫ قمری = غشلج) بعزم عتبه‌بوسی حضرت ختمی مرتبت ص عازم مدینهٔ منوّره گردید ، پس‌از انجام وظائف مقرّرهٔ زیارت آن‌آستان ملائك پاسبان ، باز بجبل عامل مراجعت وبوعظ و خطابه و ارشاد و اصلاح امور مسلمین اشتغال یافت ، دراین‌اثنابمرام استقلال جبل عامل و بیرون‌آوردن‌آن از تحت تسلط حکومت دولت عثمانی‌که درآن اوان مورد بحث و مذاکره بوده باتفاق ملّیّون با جدّی‌کافی داخل مذاکره باآن دولت شد تاآنکه پیش‌از حصول مرام ،آتش جنگ عمومی شعله‌ور وشرارهٔآن بتمامی جهات عالم رسید و پس‌از خاتمهٔ جنگ ، لبنان و جبل عامل بموجب معاهده ، تحت قیمومت فرانسه قرارگرفت ولی ملّیّون بدین امر راضی نبودند و عدم رضایت خودشانرا بنام استقلال‌طلبی اظهار می‌نمودند ، دراین میان سید شرف‌الدین بمرام تساوی حقوق شیعه و سنّی ، با رجال سیاسی فرانسه در جبل عامل مشغول مذاکره شد، درنتیجه بمساوی بودن هردو فرقه در جبل عامل ، نسبت بجمیع امور حقوقی موفق گردید ، باوجود این صلاح را درآن میدیدکه از ملّیّون جدا نشود وبرای استقلال جبل‌عامل و الحاق آن بشامات داخل درنهضت ایشان‌گردد ، اینك بسال ۱۹۲۰م (درحدود۱۲۹۹ﻫ شمسی) باتفاق ایشان تمامی علما و رؤسا و نمایندگان طبقات مختلفه را دعوت‌کرد و برای قیام برضد دولت فرانسه باایشان‌بمشاوره پرداخت، درنتیجه، اعلامیه‌ای صادر نمودکه متضمن تجزیهٔ جبل عامل ازلبنان و الحاق‌آن بملك فیصل درشامات میبود . چون دولت‌فرانسه متوجه شدکه سبب این‌نهضت ، طرفداران ملك فیصل است اینك فیصل وسید شرف‌الدین و رؤسای ملّیّون جبل عامل را بفلسطین تبعید نمود ، بفاصلهٔ دوسه ماهی ملك فیصل بدستیاری دولت انگلیس بپادشاهی عراق منصوب شد ، سید شرف‌الدین نیز بمصر عازم ودرسال ۱۳۳۸ﻫ قمری (غشلح) داخل قاهره‌گردید وبفاصلهٔ چندماهی باز بفلسطین رفته و درخصوص عفو عمومی نهضت‌کنندگان ملّیّون بواسطهٔ مکاتبه داخل مذاکره با دولت فرانسه شد تاآنکه رقم عفو عمومی و اجازهٔ مراجعت ایشان بجبل عامل صادرگردید ، سید شرف‌الدین با قوم و عشیرهٔ خود و دیگر نهضت‌کنندگان با نهایت احترام و عزّت

وارد جبل‌عامل گردیدند . در روز ورود، هریك ازشعرا و ادبا، قصائدی غرّا انشا نمودند، سیّد نیز مشغول تألیف ودیگر وظائف دینیّه بود تا بسال۱۳۵۶ه قمری (غشنو) عزیمت عراق و ایران داده و مدتی دربغداد وکربلا ونجف وتهران ومشهد مقدّس رضوی اقامت کرد و اکابر بسیاری از هردیاری علاقه‌مند وی گردیدند، بفاصلهٔ یکسال باز بجبل عامل برگشته و مدرسه‌ای بنام جعفریّه تأسیس نمود و درسال ۱۳۶۱ (غش‌سا) نیز دو مدرسهٔ دیگر بنام نادی و نادی‌البنات بنا نهاده و مشغول تدریس و تألیف شد وبتألیفات طریفه موفّق گردید :

۱- تنزیل‌الایات‌الباهرة فی‌فضل‌العترة‌الطاهرة ۲- غایة‌المرام ۳- الفصول‌المهمة فی‌تألیف‌الامة ۴- الکلمة‌الغراء ۵- المراجعات وغیر اینها . این‌کتاب درمذاکرات‌کتبی مذهبی و درایجاد فکر اتحاد اسلامی بی‌نظیر و جواب سؤالات شیخ‌الاسلام مصری است وسه مرتبه درصیدا چاپ و ترجمهٔ فارسی‌آن نیزکه از سردار کابلی سالف‌الترجمة است درسال۱۳۲۴ه شمسی (غشکد) درتهران بطبع رسیده‌است. مصنّف و مترجم هردو فعلاً (که محرّم سال ۱۳۶۸ه قمری = **غش‌سح** ومشغول طبع این اوراق هستیم) درقیدحیات هستند . نگارنده نیز بعدازتقدیم تشکرات لازمه‌که عموم مسلمین‌را رهین قلم خودشان فرموده‌اند موفقیّت جدمات دینیّهٔ ایشان را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید .

(دیباچه ترجمهٔ مذکور واطلاعات متفرقه)

شرف‌الدین **عبدالله‌بن فضل‌الله** - بعنوان وصّاف خواهدآمد.

شرف‌الدین **عبدالله بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان ابن ابی‌عصرون خواهدآمد.

شرف‌الدین **عراقی**- در ذیل بعنوان شرف‌الدین قلندر مذکور است.

شرف‌الدین **علی بن اسمعیل** - بعنوان سخاوی مذکور شد.

شرف‌الدین **علی بافقی** - ازسخنوران نامی ومشاهیر اهل‌فضل واستاد وحشی بافقی میباشدکه از یزد بشیراز رفته و بتحصیل علم پرداخت ، پس بهند رفته و محل توجه اکابرگردید ، بعداز مراجعت در دربار شاه تهماسب صفوی

(۹۳۰—۹۸۴هـ) تقرّب یافت، در واقعهٔ قتل بایزید پسر سلطان سلیم با چهار پسرش، این رباعی را درقزوین گفته و بنظر شاه رسانید و مورد اکرام شاهانه گردید :

دست ستم سپهر بیداد نما — سر پنجهٔ فتنه داشت از پنج بلا
چون دعوی زور پنجه با بخت تو کرد — اقبال تو ساخت دستش از پنجه جدا

آن آهوی رمیده قدم برسرم نهاد — امّا دمی که سبزه زخاکم دمیده بود

سال وفاتش بدست نیامد . (تاریخ یزد و اطلاعات متفرقه)

شرف الدین **علی بن حجةالله بن شرفالدین** - علی بن عبدالله بن حسین بن محمد بن عبدالملك طباطبائی، شولستانی الاصل، نجفی المسکن والمدفن، معروف بامیر شرف الدین، ازاکابر علمای امامیّه میباشدکه عالمی است عامل، فقیهی است کامل و متکلّم و ادیب و محقّق و مدقّق و عابد و زاهد و متّقی ، بلکه اتقی و اورع اهل زمان خود واز اساتید مجلسی اوّل و مجلسی ثانی واز تلامذهٔ امیر فیض الله تفریشی و شیخ محمد سبطالشهید ابن صاحب معالم بود ، از ایشان و شیخ بهائی ومیرزا محمد رجالی وملاعبدالله شوشتری روایت میکند . تألیفات طریفه ومنیفه دارد:

۱- **آدابالحج** ۲- **الاجازات** ۳- **توضیحالاقوال والادلة فیشرح الاثنی عشریة الصلوتیة** یا **توضیحالمقال** ، این کتاب بدو مجلد مشتمل و ازغایت فضل و تبحر مؤلفش حاکی میباشد . بنا برنقل معتمد ، درجلد مزار بحار، فائدهای ازآن نقل میکندکه راجع بقبلهٔ کوفه و و حرم مطهر مرتضوی ع و مورد استفاده است ۴ و۵- **حاشیهٔ استبصار شیخ طوسی و حاشیهٔ صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه** ۶- **دعوات متفرقه** ۷- **شرح اثنیعشریهٔ صلوتیهٔ صاحب معالم** که همان توضیحالاقوال مذکور است ۸- **شرح الفیهٔ شهید اول** بپارسی ۹- **شرح مختصر نافع محقق** ۱۰- **شرح نصابالصبیان** ابونصر فراهی ۱۱- **عصمةالانبیاء والائمة ع قبلالبعثة والامامة و بعده** ۱۲- **کنزالمنافع فیشرح المختصر النافع** وغیراینها. صاحب ترجمة بسال یکهزار و شصتم هجری قمری درنجف وفات یافت ویا خود وفاتش بعدازسال هزار وشصت وسوم هجرت بوده است که بتصریح بعضی از ارباب تراجم در همین سال شیخ شرفالدین علی مازندرانی را اجازه داده است .

(ص ۱۶۱ هب و ۴۰۸ت و ۳۰۹ مس و ۱۶ ج ۱ و ۱۴۶ ج ۶ ذریعة)-

شرف‌الدین علی - حسینی استرابادی غروی ، از اکابر علمای امامیّه و از تلامذهٔ محقّق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه قمری = ظم) ومؤلف کتاب **تأویل‌الایات الظاهرة فی‌فضل‌العترة الطاهرة** میباشد . این‌کتاب تأویل‌آیاتی راکه درمدح دوستان اهل‌بیت وقدح دشمنان ایشان است موافق روایات‌عامّه وخاصّه مشتمل و چند نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضوی مشهد مقدّس رضوی موجود است.

(ص ۳۰۴ ج ۳ ذریعة)

شرف‌الدین **علی یزدی ، پسر شیخ حاجی** - از شعرای نامی ایران میباشدکه در فنون ادب و انواع‌کمالات ماهر و بسیار فصیح و منشی بلیغ بود ، درفنّ انشا بتمامی اهل‌عصر خود تقدّم داشت، بفقر وتصوّف راغب ودرمعمّا دارای دستی توانابود واوّلین‌تدوین‌کنندهٔ این‌فنّ میباشدکه سه‌رساله بنام **مناظر** و **منتخب والحلل المطرز فی‌المعما واللغز** درمعمّا تألیف داده‌است. درنزد تیمورلنگ مقرّب‌بوده وابراهیم بن‌شاهرخ‌بن تیمورهم‌نسبت بوی‌محبّت بسیاری‌داشت، بحسب‌اصراراو**کتاب ظفرنامهٔ تیموری** راکه حاوی احوال تاریخی خانوادهٔ تیموری و فتوحات امیرتیمور میباشد در ظرف چهار سال تألیف داد ، درحدود سال هشتصد و سی‌ام هجرت باکمال‌آن موفّق‌آمد واز تألیفات او است :

۱ و۲- حلل وظفرنامه که مذکورشدند **۳- الکتاب‌فی‌علم‌الاسطرلاب ۴- کنه‌المراد فی‌الوقف والاعداد ۵ و۶- مناظر و منتخب** که مذکور شدند . بزعم بعضی امیرعلیشیر نوائی درایّام‌کودکی با شرف‌الدین ملاقات‌کرد لکن با درنظرگرفتن تاریخ وفات‌مذکور در ذیل شرف‌الدین ومدت عمر و تاریخ وفات نوائی‌که خواهدآمد دور ازصحت میباشد واز اشعار شرف‌الدین‌است:

اگر ابلق چرخ در زین‌کشی	وگر خنگ چرخت جنیبت‌کشد
وگر روضهٔ عیشت از خرّمی	خط نسخ برذکر جنّت‌کشد
مشو غرّه کاین دور دون ناگهت	قلم برسر حرف دولت‌کشد
گهت برنشاند برخش مراد	گهت زیر پالان نکبت‌کشد

صوفی ، مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله ، پرتوی‌ازعکس دوست‌هست
رند است و جرعهٔ می از اسباب دنیوی وان‌هم بیفکند زکف،آن‌گه‌که‌گشت‌مست
شیخ است وصد هزار تعلّق ز نیك و بد پیوسته خلق را پی بدنامی و شکست
وین طرفه‌تر ،که مردم‌کوته نظر کنند آن را خطاب عاصی و این را خداپرست
نگشاد در بروی شرف پیر میکده تا از دیارکون و مکان رخت بر نبست

پس‌از عمری‌که احوال من بیمار میپرسد نمی‌پرسد زمن‌آنرا و از اغیار میپرسد

چنانچه اجمالا اشاره شد ، در روضات‌الجنّات ضمن شرح حال حسین بن معین‌الدین میبدی، پس‌ازآنکه رشتهٔ‌کلام را بامیرحسین معمّائی رسانده و ازآنجا نیز بشرف‌الدین علی یزدی‌کشانده از بعض متأخرین‌عامّه نقل‌کرده‌است‌که علی یزدی را نخستین واضع و مدوّن معمّا دانسته‌اند و درپایان‌کلام خود تصریح‌کرده‌که نخستین واضع این فن خلیل بن احمد عروضی میباشد . از جاحظ هم نقل‌کرده‌که‌گوید معمّا اصلاً چیزی قابل‌نیست، کیسان‌نامی ازشاگردان‌ابوعبیده‌که خلاف‌گفته‌هارا میشنیده ومخالف شنیده‌هارا مینوشته و نوشته‌ها را هم برعکس میخوانده (ازکثرت جهالت و بلادت) باوجوداین، دراستخراج معمّا داناترین مردم بود ، بالعکس نظام ، باآن‌همه قدرت و تبحّری‌که درعلوم متنوّعه داشته در استخراج یك نکتهٔ مختصر از معمّا عاجز بوده است. ازدانشنامهٔ مولی محمد امین محدّث استرآبادی نیزکه از اکابر علمای امامیّه میباشد نقل‌کرده چند چیز است از بابت اینست‌که‌آدمی‌کاه‌دانی را تفحص‌کند بجهت‌آنکه سوزن بیابد ازآن جمله یکی هم معمّا است انتهی ، خود صاحب روضات نیز بعدازنقل این‌همه ، قول محمد امین را تحسین‌کرده است .

نگارنده نیزگوید : قول محمد امین، امین‌ترین قولی بوده وپرواضحست ،کسی که از عمر عزیزگرانبهای خود قدردانی نماید ، صرف ساعات و دقائق‌آن را در معمّا نشاید و نباید و نتیجه‌ای غیراز اعوجاج سلیقه و مرض روحی و فکری برنیاید ، باری اگر علی یزدی واضع علم معمّا هم نباشد سبب عمدهٔ انتشارآن‌گردیده است ، بعد از او

فضلای عجم بدو اقتفا جسته و دایره‌اش را توسعه دادند ، عبدالرحمن جامی نیز چندین رساله دراین فن تألیف داده و منتشرگردانیـد تاآنکـه امیرحسین نیشابـوری معمّائی آتی‌الترجمة ظهور یافت ، ازکثرت دقّت نظری‌که داشته بتمامی اهل این‌فن تقدّم پیدا نمود ، میتوان‌گفت‌که سحرکرد و رساله‌ای در این موضوع تألیف دادکه نکات و دقـائق معمّا و لغز را حاوی و قریب بحد اعجاز است . جامی باآن‌همه دقّت نظر و تبحّری که دراین‌رشته داشته بعداز‌اطّلاع برآن‌رساله‌که اگر پیش‌از وقت‌آن را میدیدم چیزی در معمّا تألیف نمیکردم لکن رساله‌های من‌که در این فن تألیف داده‌ام منتشر شده و باز پس‌گرداندن‌آنها صورت امکانی ندارد . علی یزدی بسال هشتصد و سی‌ام یـا پنجاهم یا پنجاه و ششم هجرت دریزد وفات یافت .

(ص ۲۸۵۰ ج ۴ س و ۶۷ مخل و سطر۵ ص۲۶۱ت وغیره)

شرف‌الدین **عیسی بن عبدالقادر گیلانی** - از اکابرمتصوفه میباشد، فقه وحدیث ودیگر علوم متداوله را از پدرش خواند وکتاب **جواهرالاسرار و لطائف‌الانوار** را تألیف نمود . این‌کتاب درتصوف و عرفان متضمّن شرح سی و هفت مسئله میباشدکه محتاج الیه عرفا است ، از حیرت ، قبض، بسط ، سکر، صحو و مانند اینهـا . صاحب ترجمة بسال پـانصد و هفتاد و سه از هجرت وفات یـافت و دوجملـهٔ : **متقی پاك** = ۵۷۳ و **مسعود سید پیشوا** = ۵۷۳ مادّهٔ تاریخ او است :

(کف وص ۱۰۳ ج ۱خه)

شرف‌الدین **فضل‌الله** - همان شرف‌الدین شقروهٔ مذکور است‌که نامش‌بنوشتهٔ ریاض‌العارفین فضل‌الله است .

شرف‌الدین **قلندر** نامش **ابوعلی** یا **بوعلی**- پدرش سالار فخرالدین ، مادرش بی‌بی حـافظ جمال ، نسبش بابـوحنیفه نعمان بن ثابت کـوفی موصول، لقبش شرف‌الدین، لقب طریقتی وی قلندر ، اغلب بشرف عراقی وشرف‌الدین عراقی موصوف، ازعرفای نامدار سلسلهٔ چشتیه میباشدکه دارای سری‌پرشور ودلی‌پرنور

بود، موافق قول بعضی باجلال الدّین رومی (متوفّی بسال ۶۷۰ه قمری = خع) نیز معاشرت داشت ، دراوائل حال تحصیل علم کرده وطریق مجاهده پیش گرفت ، چون جذبه بنهایت رسید کتابهارا در دریا انداخت (که علم عشق در دفتر نباشد) ودرسیزدهم رمضان هفتصد و بیست و چهارم هجرت درشهر پانی پت از بلاد هند درگذشته واز او است:

چومن هر کس ازاین می خوردجامی نمیداند حلالی یا حرامی
ز ننگ کفر و ایمان درگذشتم نهادم خوش برون از هردوگامی

آوازهٔ عشق ما بهرخانه رسید دود دل ما بخویش و بیگانه رسید
از درد غم عشق بهرجاکه رویم گویند ز ره دور،که دیوانه رسید

هر يك از دوجملهٔ **مخدوم اجل** یا **شرف سعید** = ۷۲۴ مادّهٔ تاریخ او است.

(ص۱۵۷ض و ۳۲۶ ج۱خه)

شرف الدین **مبارك بن احمد ابوالبركات** - بعنوان ابن المستوفی در باب کنی خواهدآمد .

شرف الدین **محمد بن سعید بن حماد** - بعنوان بوصیری ابوعبدالله مذکورشد.

شرف الدین **محمد بن نصر بن صغیر** - بعنوان ابن القیسرانی در باب کنی خواهدآمد.

شرف الدین **محمد بن نصر الدین یا نصر الله** - در باب کنی بعنوان ابن عنین خواهدآمد.

شرف الدین **مظفر بن محمد** - بعنوان شفائی خواهدآمد .

شرف الدین **مقری** ، بعنوان **شرف الدین اسمعیل بن ابی بکر** - مذکور شد .

شرف الدین **منیری ، احمد پسر شیخ بلخی** - ملقّب بشرف الدین، معروف بشرف منیری ، بنوشتهٔ ریاض العارفین از اکابر عرفا و اهل طریقت و مؤلف کتاب **شرفنامه** درلغت میباشدکه به **شرفنامهٔ منیری** معروف بلکه نام آن کتاب شرفنامهٔ احمد منیری است . از اشعار منیری است :

گر سلسلهٔ زلفت در دور جنان پیچد درپنج نماز خود دوزخ بدعا خوانم

روی سیه و موی سفید آوردم چشمی گریان ، قدی چو بیدآوردم
گفتی چو خودت که ناامیدی کفر است فرمان تو بردم و امیدآوردم

از سال وفات و تاریخ زندگانی چیزی نگفته است . در کشف‌الظّنون گوید : شرف نامه در لغت فارسی تألیف منیری و او ابوالبرکات عبدالمجید ملتانی هندی (متوفی بسال ۱۰۵۴ھ ق=غند) است، این جمله نسبت بنام‌مؤلف‌کتاب مذکور، مخالف ریاض‌العارفین میباشد مگر اینکه‌کتاب شرفنامه نامی متعدد باشد و درکشف‌الظّنون فقط یك‌کتاب بدین اسم مذکور داشته است .

منیر (بروزن دختر) قصبه‌ایست از مضافات بنکاله و شاید منیری منسوب بمنیره باشدکه بنوشتهٔ مراصد ، بضمّ اوّل وکسر ثانی نام موضعی است درعقیق مدینه .

(کف و ص ۱۵۹ ض وغیره)

شرف‌الدین **موصلی** ، همان **شرف‌الدین عبدالله بن محمد** - مذکور درفوق‌است.

شرف‌الدین **هبةالله** - همان **شرف‌الدین حموی** مذکور فوق است .

شرف‌الدین **یحیی اصیلی**- بعنوان اصیلی نگارش یافته است.

شرف‌الدین **یحیی بن حسن** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌بطریق** خواهدآمد .

شرف‌الدین **یحیی بن‌عزالدین حسین‌بن‌عشیرة بن‌ناصر**- بحرانی یزدی، از اکابر علمای قرن دهم هجری واز تلامذهٔ محقّق‌کرکی (متوفّی بسال ۹۴۰ = ظم) میباشد ، از طرف او دربلدهٔ یزد نیابت داشته و از تألیفات یحیی است :

۱- اثبات‌الرجعة ۲- اسامی‌المشایخ درذکرعلمای‌شیعه ۳- الانساب‌من‌امامناالقائم‌ع الی‌آدم ع ۴- تلخیص‌ارشادالقلوب دیلمی ۵- تلخیص تفسیر طبرسی با نکات وفوائدبسیاری دیگر **۶- تلخیص‌علل‌الشرایع صدوق ۷- تلخیص‌کشف‌الغمة مع زیادات طریفه ۸- تلخیص کتاب‌المعارف ابن‌قتیبه ۹- زبدة الاخبار فی‌فضائل المخلصین الاخیار ۱۰- زیارةالرضا ع ۱۱- کتاب‌السعادات فی‌الدعاء ۱۲- مقتل امیرالمؤمنین ع ۱۳- مقتل فاطمة الزهراء ۱۴- نهج‌الرشاد فی‌معرفة حجج‌الله من‌آدم الی امامنا القائم المهدی عجل‌الله فرجه ومعرفة اولیائهم و اعدائهم و قاتلیهم ۱۴- وفات‌الحسن الزکی ع** . سال وفات او بدست نیامد

ودرسال نهصد وسی ودویم هجرت ازاستاد مذکور خود محقّق کرکی اجازه داشته است.
(مواضع متفرقه از ذریعة)

شرفشاهی لقب **خلیفة بن حسن-** میباشد و شرح حالش موکول برجال‌است.

شرف‌شیرازی **عبدالله بن فضل‌الله** - بعنوان **وصاف** خواهدآمد .

شرف‌عراقی **ابوعلی** - بعنوان شرف‌الدین قلندز مذکور شد .

شرف‌القضاة **عبدالغفور بن‌لقمان** - بعنوان تاج‌الدین‌کردری مذکور شد.

شرف‌الکتاب **محمدبن احمدبن‌حمزه** - مکنّی‌بابوالفرج، ملقّب‌بشرف‌الکتاب، ادیبی است نحوی لغوی شاعر ماهرمنشی ، از ابن‌الخشاب و ابن‌الشجری درس‌خوانده و **رسائل ومنشآتی** درمقابل‌رسائل ومنشآت‌حریری نوشته‌است. درسال پانصد و هفتاد و نهم هجرت درحدود هشتاد سالگی درگذشت.
(از مسودهٔ خودم نقل شد و مدرك خصوصی ازنظرم رفته است)

شرف‌المعالی **محمدبن‌نصربن‌صغیر-** درباب‌کنی‌بعنوان‌ابن‌القیسرانی‌خواهدآمد.

شرف‌الملك **حسین‌بن عبدالله-** درباب‌کنی بعنوان ابن‌سینا خواهدآمد .

شرف‌منیری **احمد** - بعنوان شرف‌الدین منیری مذکور شد .

شرف‌یزدی **علی** - بعنوان شرف‌الدین علی یزدی مذکور شد .

شرقاء در اصطلاح رجالی لقب محمد بن اسحق عدوی است و رجوع بدان علم نمایند .

شرقاوی **شیخ‌عبدالله‌بن‌حجازی‌بن‌ابراهیم** - شافعی‌ازهری،معروف‌بشرقاوی، بسال یکهزار و یکصد و پنجاهم هجرت در دیهی طویلـه نام از مدیریت شرقیهٔ مصر متولد شد ، درحدود سنّ بلوغ قرآن مجید را حفظکرد و بجامع ازهر رفت ، بعداز تحصیل علوم متداوله ، سلوك طریقت خلوتیّه را تصمیم‌گرفت ، در اوّلین مرحله اختلال حواسی در او تولید شد ، یك چندی در بیمارستان ماند تا بعد از

بهبودی باز مشغول تدریس شد تا بمقام مشیخت جامع ازهر نایل گردید ، عمامهٔ او در بزرگی ضرب‌المثل بوده واز تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الناظرین فی‌من‌ولی‌مصر من‌الولاة والسلاطین** که درمصر وقاهره چاپ‌شده‌است

۲- **ربیع‌الفؤاد فی‌ترتیب صلوات‌الطریق والاوراد** در تصوف که درمصر چاپ سنگی شده است

۳- **فتح المبدی بشرح مختصر الزبیدی** که در قاهره چاپ شده است و غیراز اینها .

وفات شرقاوی درسال هزار و دویست و بیست هفت واقع گردید .

(ص ۱۱۱۵مط وغیره)

شرقی **شیخ‌جعفر-** در ذیل رجوع بشروقی نمایند .

شروقی **شیخ‌جعفر بن‌شیخ‌محمدحسن بن‌موسی بن‌حسن بن راشد بن نعمت بن‌حسین-** معروف بشروقی یا شرقی ، فقیه ادیب شاعر ماهر قوی‌الفکر دقیق‌الطبع ، درمیان علمای عراق طاق و مشار بالبنان ، با علم و فضل و ادب مشهور و تودهٔ دوخانوادهٔ بزرگ درنجف میباشد . از طرف پدر بخانوادهٔ شروقی منسوب، پدرش شیخ‌محمدحسن شروقی نیز ازاکابر علمای عراق و رئیس این‌خانواده بود. جدّ مادریش نیز صاحب جواهر شیخ‌الفقهاء است این است‌که شیخ جعفر دراثر این دونسبت ، شهرت بزرگی درعلم و ادب حیازت نمود و دارای مقام عالی علمی موروثی و مکتسبی گردید، مجلس وی مجمع علم و ادب ودرحلّ مشکلات علمی و ادبی ولغوی مرجع استفادهٔ‌اکابر بوده است . وی از تلامذهٔ آخوند خراسانی سالف‌الترجمة و دیگر اکابر وقت بود ، **کتابی درفقه ودوکتاب خوب دراصول** تألیف داده و غالب اشعارش درغزل میباشد . در خصوص جوان شمران نامی گوید:

شب‌الهوی شبة نیران — **والفجر قد فجر اجفانی**
ما فعل الشمر علی کفره — **مافعلت اجفان شمران**
لو لم‌یکن ثناه فی‌حسنه — **اخوه ماکان له ثان**

ترقرق جدول فی‌عارضیه — **یلقب بالملاحة و هو عذب**
و حار النمل لمادب فیه — **فلا یدری ایسبح ام یدب**
ولم ار قبل هذا الماء ماء — **علی امواجه نار تشب**

وفات شیخ جعفر بسال هزار و سیصد و نهم هجرت درنجف واقع گردید .

(ص ۲۱۰ ج ۱۷عن)

شریحی — **علی بن حسن-** از اولاد شریح قاضی و امامی ممدوح و موکول بعلم رجال است .

شریشی[1]

شریشی — **احمد بن عبدالمؤمن بن موسی -** یا عیسی‌قیسی، شریشی، نحوی لغوی عروضی کاتب‌بلیغ‌فاضل، درنحو مبرّز وحافظ لغات وعروض و لغت و ادبیّات عربیّه را تدریس میکرده است . برای تحصیل علم مسافرتهاکرده و تألیفات سودمند دارد :

۱- **التعلیقات الوفیة فی‌شرح الدرة الالفیة** که شرحی وافی برالفیهٔ ابن‌معط است ۲- **جمع مشاهیر قصائدالعرب** ۳- **شرح‌الایضاح** ۴- **شرح‌الجمل** ۵- **شرح عروض‌الشعر** ۶- **شرح‌مقامات‌الحریری** که سه‌فقره‌شرح کبیر وصغیر ووسیط برآن نوشته‌است که‌شرح کبیرش‌بسیار مکمل ومغنی‌ازشرحهای‌دیگر بوده ودراستانبول ومصروقاهره‌چاپ ویك نسخهٔ‌خطی آن بشمارهٔ ۳۲۵۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۷- **علل‌القوافی** ۸- **مختصر نوادرالقالی.**

وفات‌احمد بسال ششصد ونوزدهم هجرت درشهرشریش درشصت ودوسالگی واقع‌گردید.

(ص ۱۶۱هب و۸۴۳ت و ۱۱۲۱مط)

شریشی — **احمدبن محمد بن احمد بن محمدبن خلف -** قرشی بکری تمیمی صدیقی ، ملقّب بتاج‌الدین ، مکنّی بابوالعباس ، ادیب نحوی شاعر بیانی اصولی‌که درشعر و نحو و علم بیان و اصول فقه و فنون ادبیّه حظّی وافر داشت ، درفنون تصوّف بدیگران مقدّم بوده و بهمین جهت بشریشی شهرت‌یافته‌است، اتکال‌کلی خودش نیز بهمین رشته بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- **اسرار اصول‌الدین** ۲- **اسنی‌المواهب** ۳- **انوارالسرایة و سرایة الانوار** چنانچه در روضات‌است یا **انوارالسرائر وسرائرالانوار** چنانچه درمعجم‌المطبوعات‌نوشته وگوید

---

[1]- **شریشی -** منسوب بشریش است . در مراصدگویدکه شریش ، بفتح اول و سکون ثانی شهری است بزرگ از ناحیهٔ شذونه ازنواحی اندلس بلکه مرکزآن ناحیه است، ظاهرش آنکه حرف سیم شریش متحرك بوده واین‌کلمه بروزن مریم ویا مسجد است ولی ظاهر کلام بعضی دیگرآنکه بروزن‌امیر میباشد وبهرحال‌ازبلاد اندلس‌بوده وبعضی ازمنسوبین‌آن‌را تذکرمیدهد.

که آن قصیده ایست از بهترین و باجلالت ترین قصائدی که درسیر وسلوك نظم شده وبه **رائیهٔ شریشیه** معروف است ودرمصر باکتاب قوانین حکم الاشراف تونسی دریکجا چاپ شده است **۴- توجیه الرسالة و رسالة التوجیه فی اصول الدین ۵- شرح المفصل** در نحو **۶- صحبة المشایخ** وغیر اینها .

از اشعار طریفهٔ او است :

لو لم یکن سبل الهدی ببعیدة	**لاتنتحی الا بعزمة ماجد**
لتوارد الضدان ارباب العلی	**والارذلون علی محل واحد**

وفات شریشی بسال ششصد و چهل و یك هجرت در شصت ویك سالگی در بلدهٔ فیوم از بلاد مصر واقع گردید . (ص۱۱۲۲مط وسطر۲ ص ۸۷ت)

شریشی

محمد بن علی بن محمد - جذامی مالقی شریشی، ازافاضل قرن هشتم هجرت بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- تفسیر الفاتحة ۲- شرح القوانین الجزولیة ۳- شرح المختصر ۴- شرح مشکلات سیبویه . وی بسال هفتصد و چهل و سیم هجرت درمالقه درگذشت .

(سطر ۲۵ ص ۵۰۱ ت)

شریعت اصفهانی

ملافتح الله بن محمدجواد - شیرازیّ الاصل ، اصفهانیّ المولد والمنشأ ، نجفیّ المسکن والمدفن ، شیخ الشریعة و شریعت اصفهانی الشّهرة، نمازیّ النّسبة (که قوم وخویش وعشیرهٔ وی بجدّش حاج محمدعلی نامی که ازکثرت نماز وعبادت بنمازی شهرت داشته منتسب میباشند) ازطراز اوّل علمای عصرحاضر ما میباشدکه جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول ، فقیه اصولی رجالی، حکیم متکلّم، ادیب مفسّر خلافی، بالجملة درجامعیت و اشتراك دراکثر علوم عقلیّه و نقلیّه ، از اغلب معاصرین خود ممتاز بود ، بالخصوص در رجال وعلوم حدیثیّه وقرآنیّه گوی سبقت از دیگران ربود ، علاوه برمراتب علمیّه



عکس آقای شریعت اصفهانی -۱۱

بسیار لطیف‌المحاورة‌بود وقوۀ حافظهٔ اورا ازخوارق عادات وعجائب اتفاقات میشمارند. دربدایت‌حال ازجمعی از اکابر علمای اصفهان تحصیل مراتب علمیّه نمود، موافق‌اصول شیخ مرتضی انصاری‌که تاآن اوان در اصفهان متداول نبوده بنای تدریس‌گذاشت تا در سال هزار و دویست و نود و ششم یا پنجم هجرت عازم عراق‌گردید و یك چندی حاضر حوزۀ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی وشیخ محمدحسین فقیه کاظمی شد وموردتبجیل هردو استادخودقرارگرفت. مقامات‌علمیّه‌اش نزدعلمای مشاهدمقدّسه مسلّم ومورد‌تحسین‌شایان و تقدیر بی‌پایان بوده و بتدریس اشتغال داشت ، تا درسال هزار وسیصد وسیزدهم‌هجرت بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف و بعداز مراجعت بدرس و تألیف و فتوی و قضای حوائج عامّه پرداختـه و مرجع تقلید اغلب شیعۀ امامیّه‌گردیـد . شب یکشنبه هشتم یـا دویم ربیع‌الاخر سال هزار و سیصد و سی و نهم هجرت در هفتاد وسه سالگی در نجف وفات یافت و دریکی از حجرات شرقی صحن مقدّس مرتضوی مدفون‌گردید . از شیخ محمد طه نجف ، سید مهدی قزوینی ، صـاحب روضات‌الجنّات و برادرش میرزا محمد هاشم چهارسوقی و استاد مذکور خود شیخ محمدحسین فقیه‌کاظمی اجازۀ روایتی داشته‌است. از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- ابانة‌المختار فی‌ارث‌الزوجة من ثمن‌العقار ۲- اصالة‌الصحة ۳- افاضة القدیر فی‌حل‌العصیر ۴- انارة‌الحالك فی‌قرائة ملك و مالك ۵- حاشیۀ فصول ۶- قاعدۀ صدور در حکمت (الواحدُ البَسیطُ لایَصْدُرُ عَنْهُ اِلاّ الواحدُ) ۷- قاعدۀ ضرر ۸- قاعدۀ طهارت .

مخفی نماند میرزا مهدی پسر صاحب ترجمة نیز از ازکیای وقت خود بود ، بسال هزار وسیصد وهیجدهم هجرت درحال‌حیات پدر درنجف وفات یافت وکتاب**اعلام‌الاعلام بمولد خیرالانام** ازآثار او است‌که تقریرات والد معظّم خود را برشتۀ تحریرآورده ودرتعیین روز ولادت‌آن‌حضرت برخلاف مشهورگراییده است .

(مواضع متفرقه از ذریعة وص ۲۱۵ ج ۱عه و اطلاعات متفرقه)

شریعتمدار **حاج‌ملاجعفر یا محمدجعفر بن‌ملاسیف‌الدین -** استرابادی تهرانی ، ازفقها ومجتهدین امامیّۀ قرن سیزدهم هجرت میباشدکه صاحب

تحقیقات دقیقه، بسیارمتّقی ومحتاط، درکثرت ورع و احتیاطی‌که درامور دینیّه داشته ضرب‌المثل بود وگاهی بوسواسش منتسب میداشتند . او از اکابر تلامذهٔ صاحب ریاض بشمارمیرفت، سالها درکربلای معلّی باعزّت و احترام تمام میزیست تا موقعی‌که‌آن‌ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره‌گردید بتهران رفت وتا بیست سال بتدریس و امامت وفتوی وقضاوت اشتغال داشت، درارشاد مردم و انجام وظائف دینیّه قدمی راسخ واهتمام تمام بکار میبرد وطریق مجادله باحسن میپیمود . درنزد درباریان ودیگرطبقات مختلفه بسیار محترم و تخم رعب و هیبتش در دلهای جهال و اهل فسق‌کاشته شده بود و همواره از وی اندیشناك بوده‌اند .حاجی‌کرباسی بااینکه بعداز حاج سید محمدباقرحجةالاسلام رشتی ، باجتهادکسی تصریح نمی‌نمود اجتهاد شریعتمدار را تصدیق‌کرده و احکام اورا تنفیذ می‌نمود . علاوه براین درعلوم ادبیّه نیز ممتاز و درتقریر وتحریر درنهایت‌امتیاز بوده و تألیفات طریفه دارد :

۱- **آب‌حیات در اصول دین** که حاوی پنج اصل و هراصلی مشتمل برپنج مقام است ۲- **اثبات الفرقة الناجیة** ۳- **الاربعین فی‌فضائل امیرالمؤمنین ع** ۴- **ارشاد المسلمین** ۵- **الاشارات الی‌کیفیة نیةالعبادات** ۶- **اصل‌الاصول فی‌اصول‌الدین** بپارسی ۷- **اصل‌العقائد الدینیة** بپارسی و ظاهراً همان اصل‌الاصول است ۷- **اعمال‌العلوم** در بیان قواعد علوم ادبیه و منطقیه بجهت‌استفاده دراستنباط احکام شرعیه ۸- **انیس‌الزاهدین و جلیس‌العابدین** درتعقیبات و نوافل ۹- **انیس الواعظین و جلیس‌الفائزین** که دارای سی مجلس بوده و ازهرمجلسی پنج موضوع و مقام بدین ترتیب منشعب میگردد :

نصیحت‌است واصول وفروع‌دین‌اخلاق دگـر فضیلت ذکـر یگانـهٔ خلاق

۹- **الایجاز فی‌قواعد الدرایة والرجال** ۱۰- **ایقاظ‌النائمین** در حکایات و مطایبات طریفه ۱۱- **البراهین القاطعة فی‌شرح تجریدالعقائد الساطعة** درکلام و حکمت درشش مجلد بزرگ ۱۲- **تجویدالقرآن** ۱۳- **تحفةالعراق فی‌علم‌الاخلاق** ۱۴- **تفسیرالقرآن** که از اول سورهٔ کهف تاآخر سورهٔ احزاب‌است ۱۵- **جامع‌الفنون** این‌کتاب دوازده علم راکه بعقیدهٔ خودش از شرائط اجتهاد میدانسته حاوی، میباشد چنانچه خودش‌گفته است :

چـار علم ادب علی‌الکفایة میزان و رجال و هم درایة
فقه است و اصول فقه خیار (کذا فی‌الروضات) تفسیر وکـلام و علم اخبار

صاحب ترجمه در علم اخلاق بدانها افزوده است و منظورش از چهار علم ادب همانا نحو و صرف و بیان و لغت میباشد **۱۶- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۱۷- حاشیهٔ شرح جامی** در نحو **۱۸- حاشیهٔ شرح چغمینی قاضی‌زادهٔ رومی ۱۹- حاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید ۲۰- حاشیهٔ شمسیهٔ قطب‌الدین رازی ۲۱- حاشیهٔ مطول تفتازانی ۲۲- حجیة المظنة ۲۳- حل مشاکل القرآن ۲۴- حیات‌الارواح** در رد شیخ احمد احسائی و اتباع او **۲۵- الخزائن ۲۶- رسالهٔ هیئت و تشخیص قبله ۲۷- زینةالصلوة** که مختصر انیس‌الزاهدین مذکور است **۲۸- سفینةالنجاةفی‌حقیقةالوباءوالطاعون‌والاحرازوالادعیةالمنجیةمنهما ۲۹- شفاءالصدور** درتفسیرآیات دایر براخلاق و مواعظ **۳۰- الشوارع** درشرح قواعد علامه که متفرقات‌آن است **۳۱- صفات‌الباری ۳۲- الفلك‌المشحون** که آب‌حیات‌کبیر نیزگویند وپارسی‌است **۳۳- مائدة الزائر** در زیارات **۳۴- مدائن‌العلوم** که بپنج مدینه مشتمل است : اولی در لغت ، دویمی در صرف و اشتقاق، سیمی درنحو، چهارمی درعلوم‌بلاغت، پنجمی درمنطق . **۳۵- المشارع‌الصغیر ۳۶- المشارع‌الکبیر** درشرح معالم **۳۷- مشکوةالوری** درشرح الفیهٔ شهید **۳۸- المصابیح** دراصول‌فقه **۳۹- مصباح‌الهدی ۴۰- مظاهرالاسرار فی‌بیان وجوه‌الاعجاز** که بنوشتهٔروضات فقط تفسیر سورهٔ فاتحه و مقدار قلیلی دیگر از قلمش خارج و درحدود دوازده هزار بیت است **۴۱- ملاذالاوتاد فی‌تقریرات السید الاستاد** که تقریرات استادش سیدعلی صاحب ریاض است **۴۲- موائدالاحکام فی‌فقه‌الخمسة مذاهب** تاکتاب خمس است **۴۳- نجم‌الهدایة در متفرقات احکام‌فقهیه** بپارسی **۴۴- ینابیع‌الحکمة** در شرح نظم لمعه وغیر اینها . وفات شریعتمدار شب جمعه دهم ماه صفر هزار و دویست و شصت وسیم هجرت ، بامرض سل وضیق‌النفس که ذات‌الجنب نیز توأم‌آنها بوده درشصت و شش سالگی در تهران واقع شد ، جنازه‌اش بنجف‌اشرف نقل ودرایوان مطهّر مرتضوی نزد مرقد علاّمهٔ حلّی (قده) مدفون‌گردید.

این اشعار نیز بدو منسوب است‌که درمقام افتخار با علم اصول خودگفته است :

تخم اصول فقه در ایّام اندراس — آقای بهبهانی ازآن‌گشت با اساس

در وقت‌آب ، سیّد دامادش‌آب داد — والی‌نمود خرمنش‌ای‌خوشه‌چین‌بداس

همانا مرادش ازسید داماد استادش سیدعلی صاحب ریاض میباشدکه داماد و خواهرزادهٔ آقای بهبهانی بود ، از اشعارش نیز معلوم میشودکه دارای قریحهٔ شعری صاف و طبعی موزون و متخلّص بوالی بوده است . (مواضع متفرقه از ذریعة وص۱۵۳ت)

شریعتمدار

شیخ‌علی ابن حاج ملاجعفر- شریعتمدار مذکورفوق نیز از افاضل علمای امامیّهٔ عصر خود میباشد ، او نیز مثل والد معظّم خود تألیفات بسیاری دارد :

۱- **آینهٔ‌جهان‌نما** در تاریخ کرهٔ‌ارض واحوال‌آن ۲- **انیس‌الغرباء** ۳- **ایضاح‌التحریر** که‌گویا شرح تحریرالاصول خودش‌است ۴- **بحرالدرر** درعلم نحو ۵- **البردالیمانی فی‌الفاظ المعانی** درلغت ازپارسی بعربی ۶- **بروج‌العروج** درهیئت ۷- **بروزالرموز** درکلیات قواعد فقهیه ۸- **البروق‌اللامعة** ۹- **البنیان‌المرصوص فی‌مقدمات‌الشروع‌فی‌علم‌الاصول بالخصوص** ۱۰- **بوستان** که منظومه‌ایست‌پارسی‌درتجوید ۱۱- **تجویدالتنزیل‌فی‌علم‌الترتیل** ۱۲- **تحریر الاصول** در اصول فقه ۱۳- **تحفة‌الانام فی‌الطهارة والصلوة والصیام** ۱۴- **جامع ناصری** درفقه عملی ، این‌کتاب را برای ناصرالدین شاه قاجار تألیف‌کرده است‌که تمامی‌ابواب فقهیّه را حاوی و احکام شرعیّهٔ سیاسیّه را نیزکه متعلّق بتدبیرمدن وتکالیف سلطان و رعیّت نسبت بیکدیگر و وظائف هرصنفی نسبت بصنف دیگر است مشتمل میباشد ، منظور نظر شاهانه‌بوده‌که‌آن را قانون رسمی‌کشور نمایند تا درتمامی بلاد ایران ساری و جاری و معمول‌گردد لکن ازآنروکه این مرام مقدس منافی مقاصد لادینیهٔ بعضی از اصحاب‌آراء فاسدبوده اینك مانع از اجرای‌آن‌گردیدند ۱۵- **الجامعة‌النحویة‌والصرفیة** که شرح الفیهٔ ابن‌مالك است ۱۶- **جنة‌السرور فی‌کیفیة زیارة‌العاشور** ۱۷- **جواهر‌المعادن فی‌تفسیر‌المفردات القرآنیة** ۱۸- **حاشیهٔ سیوطی** ۱۹- **درر‌الایتام** که تفسیرآیات‌الاحکام‌است ۲۰- **غایة‌الامال فی‌علم‌الرجال** ۲۱- **کنزالدرر** درنحو بزبان پارسی ۲۲- **نتائج‌الماثور** که ترجمهٔ فارسی جنة‌السرور مذکور است ۲۳- **نثر‌الدرر‌الایتام** که نیز تفسیرآیات‌الاحکام بوده واز درر‌الایتام مذکور مبسوط‌تر است ۲۴- **نهایة‌الامال** وغیر اینها . وفات شیخ علی بسال هزار و سیصد و پانزدهم هجری قمری درتهران واقع‌گردید .

(مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

شریعتمدار

شیخ محمدحسن بن حاج ملاجعفر- استرابادی تهرانی ، از افاضل عصر خود بوده واز تألیفات او است :

۱- **ادعیة‌الوباء والطاعون وجملة‌من‌الامراض وبعض‌العوذات والاحراز** ۲- **اساس الاحکام فی‌شرح شرایع‌الاسلام** ۳- **تحفة‌الممالك فی‌ترکیب الفیة ابن‌مالك** که بسال ۱۲۶۱ه قمری (غرسا) در دوازده سالگی تألیفش داده است ۴- **شرح الفیة‌الشهید** ۵- **مظاهر‌الانوار**

صاحب ترجمه در یکهزار و سیصد و هیجده وفات یافت .

(مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

شریعتمدار **شیخ محمدرضا** - دامغانی ، از علمای عصر حاضر ما میباشد و از تألیفات او است :

۱- انتباه نامهٔ اسلامی **۲- بت‌پرستی یا مسیحیت‌کنونی** که ترجمهٔ فارسی کتاب **عقائد الوثنیة فی‌الدیانة النصرانیة** است . این هردو در ایران چاپ شده است و درسال هزار و سیصد و چهل و ششم هجرت وفات یافت . (ص۱۵ ج۳ ذریعة)

شریعی **ابومحمدحسن**- بعد از وفات حضرت عسگری ع ادّعای بابیّت حضرت ولی‌عصر ع را نمود، درتوقیعی، لعن او ازناحیهٔ مقدسه صادر شد. بعضی‌ازعلمای رجال‌حرف‌چهارمی‌آن را بعوض ع بی‌نقطه حرف **فا** نوشته‌اند و تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است .

شریف[1]

شریف **ابوالحسن بن محمدطاهر بن عبدالحمید** - بن موسی بن علی بن معتوق بن عبدالحمید ، عاملی اصفهانی غروی ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دوازدهم هجرت و از شاگردان علاّمهٔ مجلسی میباشد ، فقیهی است محدّث مفسّر متتبّع ماهر کـه در کلمات بعضی از اجلّه باکمل‌المحدّثین و افقه علمای ربّانیّین موصوف‌است. چنانچه ازتفسیرش **مرآت الانوار** که تا اواسط سورهٔبقره‌میباشد. استکشاف میشود افضل‌اهل‌عصرخود بود ، مقدمات تفسیرش‌که‌کتابی است نافع و پرفائده ودرحدود بیست هزار بیت درتهران چاپ شده است وآن را اشتباهاً بمقدمهٔ تفسیر برهان سیدهاشم بحرانی شهرت داده و تألیف‌آن را هم بشیخ عبداللّطیف‌کازرونی نسبت داده‌اند. شریف ابوالحسن جدّ عالی مادری شیخ باقر پدر صاحب جواهر است، چنانچه مادر شیخ‌باقر،

۱- **شریف**- دراصطلاح رجالی ، لقب محمد بن حسن، محمد بن حسین میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و دراینجا بعضی از طبقات دیگر راکه بهمین لقب هستند تذکر میدهد .

آمنه بنت فاطمة بنت شریف ابوالحسن میباشد وملقّب بشریف بودن ابوالحسن نیزهمانا بجهت سیادت مادرش آمنه است که وی ازسادات عالی درجات و خواهر امیر محمدصالح خاتون آبادی داماد مجلسی است . صاحب ترجمة از مجلسی وسید نعمت‌الله جزائری و خال مذکور خود امیرمحمدصالح روایت کرده و سید نصرالله مدرّس آتی الترجمة نیز از وی روایت میکند . از تألیفات شریف است :

۱- **الانساب** که بزرگ است ۲- **تنزیه‌القمیین** درشرح حال اکثرقمیین و اثبات برائت ایشان از عقائد فاسدهٔ مجبره و مشبهه وغیره ۳- **ضیاء العالمین** در امامت ۴- **مرآت‌الانوار** که تفسیر قرآن مجید میباشد و چنـانچه اشاره شد مقدمهٔ این تفسیر را اشتباهاً مقدمهٔ تفسیر برهان دانسته وتألیف آن را نیز بعبداللطیف کازرونی نسبت داده‌اند ودربسط زاید این مطلب گوئیم .

علاّمهٔ نوری درکتاب مستدرك فرماید از حوادث طریفه و سرقات لطیفه آنکـه مقدمات تفسیر مرآت‌الانوارکه (مذکورشد) بخط خودمؤلفش ابوالحسن شریف درکتابخانهٔ حفید او صاحب جواهر موجود است ،آن را استنساخ نمودیم ونسخهٔ آن درموقع مسافرت تهران همراهم بود، بعضی از ارکان دولت که درصدد طبع تفسیر برهان سیدهاشم بحرانی بودآن نسخه را استنساخ نمودکه درموقع طبع تفسیربرهان (که خالی ازبیان است)آن مقدمات ابوالحسن شریف را نیز بجهت اکمال مقصود ملحق بدان نمایند پس‌ازآن بانی پیش از انجام عمل طبع تفسیر برهان فوت کرد ، بعضی از ارباب طبع کتاب مقدار طبع شده از تفسیر برهان و نسخهٔ مرآت‌الانوار را از ورثه‌اش ابتیاع کـرده و طبع را بپایان رسانده و نسخهٔ مرآت‌الانوار را نیز دریك مجلّد طبع نموده است. علاّمهٔ نوری بعداز این جمله گوید : درنجف دیدم درپشت ورق اوّل آن نوشته‌اندکـه تفسیر مرآت‌الانوار و مشکـوة الاسرار مقدمهٔ تفسیری است کـه عالم علاّمه و فـاضل فهّامه شیخ عبداللّطیف کازرانیّ المولـد و نجفیّ المسکن تصنیف نمـوده است پس‌از این سرقت بیّـن کـه تفسیر مرآت‌الانوار ابوالحسن شریف را بعبداللّطیف همچنانی نسبت داده درشگفت مانده و

قضیه را بیانی طبع آن نوشتم که این تفسیر از شریف ابوالحسن بوده وعبداللّطیف را در کتابی ندیده و درجایی نشنیده‌ایم در جواب آن نامه وعدهٔ اصلاح دادندکه همان صفحه را عوض نموده ودرپشت آن اسم اصل مؤلف ابوالحسن شریف وشرح‌حال اورا بنویسند وتا حال هنوز بوعدهٔ خود وفا نکرده‌اند .

بالجملة این تفسیرکه درسال هزار ودویست و نود وپنجم هجرت درتهران چاپ و درظهر صفحهٔ اوّل آن منسوب بعبداللّطیفش داشته‌اند اشتباه وسرقت بوده وآن مقدمات چاپ‌شده مقدمات تفسیرمرآت‌الانوار ابوالحسن شریف جدّ مادری صاحب‌جواهر میباشد. **انتهی کلام العلامة النوری بالترجمة شکرالله سعیه** . وفات ابوالحسن شریف بسال هزار وصد و سی وهشتم هجری قمری واقع گردید وظاهر آنستکه ابوالحسن کنیه نبوده ونام اصلی اواست.
(ص۱۲هب و۳۸۵ ج۳مس و۴۶۷ ج۱ ذریعة)

شریف ادریسی **محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس-** صقلی، مکنّی بابوعبدالله، معروف بشریف ادریسی، ازسلالهٔ علویّین وازمشاهیر جغرافیّین اسلامی عرب میباشدکه علاوه برفنون جغرافیائی ، درهیئت و نجوم و طبّ و فلسفه نیز دستی توانا داشت،کتاب **نزهة المشتاق فی اختراق الافاق** از تألیفات او است که علاوه بر شرح و بسط بلاد و ممالك ، از نباتات آنها نیز بحث مینماید. این کتاب را برای ملك ریشار صاحب صقلیه تألیف داد و مورد تبجیل و احترامات فوق‌العاده گردید بحدی‌که درحین ورود ، تا دم در قصر استقبالش میکرد و وقت رفتن نیز بهمان روش مشایعت می‌نمود . شریف یك کرهٔ ارضیّه برای ملك ریشار ترتیب دادکه خطوط بلاد و جمیع قسمت‌های ارضی را رسم نموده‌بود ،کتاب مذکور بسال هزار و پانصد و نود و سیم میلادی در روم چاپ و بلاتینی ترجمه‌شد ودرسال هزار وهشتصد وسی وشش میلادی نیز ترجمهٔ فرانسوی آن درپاریس طبع ونشر گردید . وفات شریف بسال پانصد وشصتم یا هفتاد وششم هجرت درصقلیه واقع شد . (ص۸۱۲ج۲س و۴۱۴۰مط)

شریف جرجانی **سیدعلی بن محمد بن علی-** حسینی ، یا حسنی حسینی‌النسب، شریف‌الدین اللّقب ، حنفی‌ّالمذهب ، سید شریف و میرسید

شریف‌الشهرة ، استرابادیّ‌الاصل ، جرجانیّ المولد ، شیرازیّ‌المدفن ، از اکابر علما و اعیان متکلّمین حکمای اهل سنّت وجماعت میباشدکه دارای فهم عمیق، فکردقیق، عجیب‌التّصرف، کثیرالتّحقیق ، درتمامی علوم عربیّه وفنون‌حکمت ماهر، مراتب‌تحقیق عمیق و دقّت نظر وی معروف ، بعلاّمه موصوف، ازشاگردان قطب‌الدین رازی، استاد محقّق دوانی ، از معاصرین ملاسعد تفتازانی‌بوده ومناظرات بسیاری با وی داشته‌که در السنه دایر ودرکتب تراجم مشهوراست. در زمان شاه‌شجاع بن مظفّر درشیراز، در بیست سالگی ، انواع علوم‌متداوله را تدریس میکرد. تألیفات طریفه و مصنّفات منیفهٔ‌متنوعهٔ اوکه درمنطق وکلام وحکمت وعلوم ادبیّه وغیراینها داشته ودر هردیار درغایت‌اشتهار و مرجع استفادهٔ صغار وکبار و**طبقات‌مختلفه** علمی میباشند بهترین معرّف تبحّر و تفنّن و جامعیّت وبارعیّت وی بوده وبالاطراف حاکی‌ازمراتب عالیهٔ‌کمالیّه‌اش‌هستند.

۱- الاصول‌المنطقیة ۲- الترجمان فی‌لغات‌القرآن ۳- تعریفات‌العلوم وتحدیدات الرسوم در بیان مصطلحات فقها و محدثین و مفسرین و متکلمین و نحاة و صرفیین و این‌کتاب در استانبول فقط بنام **تعریفات** چاپ‌شده‌است **۴- حاشیهٔ‌آداب‌البحث** عضدالدین ایجی **۵- حاشیهٔ حکمة‌العین ۶- حاشیهٔ شرح‌شمسیهٔ قطب‌الدین رازی** که دراستانبول چاپ شده‌است **۷- حاشیهٔ شرح‌کافیهٔ رضی استرآبادی** که بنحو رضی معروف است **۸- حاشیهٔ شرح مطالع ۹- حاشیهٔ کشاف زمخشری** که در حواشی بعضی از چاپهای خودکشاف چاپ شده است **۱۰- حاشیهٔ مطول تفتازانی** که در استانبول چاپ شده است **۱۱- شرح تصریف عزی** که دراستانبول چاپ شده‌است **۱۲- شرح تصور و تصدیق شمسیه** که چاپ شده است **۱۳- شرح سراجیه** یا **فرائض سراجیهٔ سجاوندی** که در قازان چاپ شده است **۱۴- شرح فرائض سراجیه** که همان شرح سراجیه است **۱۵- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب** که بزبان پارسی و به **شرح‌گیپائی** مشهوراست. در وجه‌این‌شهرت گویندکه سید شریف در اوائل جوانی در اوقات مدرسه‌نشینی ، بتعلیم و تربیت پسر کلّه‌پزی مشغول بود ،آن‌کلّه‌پز نیز هرروز ناهاری برای سیدکه استاد پسرش بوده تهیه مینمود. سیّد هم این شرح را برای وی نگاشته وبهمین جهت بشرح‌گیپائی شهرت‌یافته است‌که‌گیپا در زبان پارسی بمعنی‌کلّه وگیپائی‌کلّه‌پز راگویند . بسحق‌گوید :

گیپاپزان سحرکه سرکلّه واکنند   آیا بودکه‌گوشهٔ چشمی بماکنند

۱۶- شرح مختصر الاصول عضدی ۱۷- شرح مفتاح العلوم سکاکی ۱۸- شرح مواقف عضدی که بارها در لکهنو و استانبول و دهلی و مصر و قاهره با حواشی متفرّقه از سیالکوتی و حسن‌چلبی وغیره بطبع رسیده است **۱۹- صرف‌میر** که بزبان پارسی در علم صرف لغت عرب بوده وبجهت انتساب بمؤلف خود (میرسیدشریف) بهمین نام صرف میر معروف‌است این‌کتاب بارها در ایران وغیره چاپ و چندین قرن است‌که ازکتب درسی طلّاب‌میباشد **۲۰- صغری** درمنطق و رسالهٔ دیگری نیز درمنطق داردکه نامش **کبری** است واین هردو بزبان‌پارسی میباشد ، اوّلی دربمبئی ، دویمی نیز دربمبئی و ایران وغیره مکرّراً چاپ شده و میرشمس‌الدین پسر خود سید شریف این هردو را بعربی ترجمه‌کرده ، ترجمهٔ صغری‌را به **غره** وکبری‌را به **دره** موسوم داشته‌است **۲۱- ظفرالامانی فی‌مختصر الجرجانی ۲۲- فن اصول‌الحدیث ۲۳- فن‌المعما و اصوله و تصاریفه** بپارسی **۲۴- کبری** که درضمن صغری مذکور شد **۲۵- میرایساغوجی** وغیر اینها . ناگفته‌نماند شرح مواقف مذکورفوق که از مهمترین‌کتب‌کلامیّه میباشد ، در مبحث امامت ازآن‌کتاب‌گوید : جفر و جامعه دوکتاب‌است از حضرت علی بن ابیطالب ع‌که درآنها تمامی حوادث دهر را تا انقراض عالم بطریقهٔ علم حروف بیان فرموده و ائمّهٔ اطهار ع هم‌که از اولاد او بودندآنها را میدانستند. در روضات‌الجنّات بعداز نقل این‌جمله‌گوید: بخاطرم میرسدکه سیدشریف بعداز این فقره قضیهٔ استخراج‌کردن حضرت رضا ع شرح حال خود با مأمون عباسی و کشته شدن‌او با انگور مسموم را نیز مذکور میدارد. قاضی نوراللّه شوشتری، سیدشریف را نیز مثل اغلب مشاهیر اهل سنّت از شیعه شمرده و استشهاد مینماید باینکه شاگرد او سید محمد نوربخش و شیخ محمد ابن ابی‌جمهور احسائی از فقهای امامیّه بتشیّع وی تصریح‌کرده‌اند، نیز قاضی‌گویدکه جمیع‌ارباب فضل وکمال اززمان‌خود سیدشریف تا این زمان طفیلی و عیال‌کمالات و مصنّفات وی میباشند . (بماهتاب چه حاجت شب تجلّی را) . اما سید شمس‌الدین محمد پسر سید شریف ، شیعی و میرزا مخدوم پسر شمس‌الدین سنّی ناصبی (چنانچه در ذیل عنوان شمس‌الدین محمدبن‌علی خواهدآمد)

و امیر ابوالفتح پسر یا نوهٔ میرزا مخدوم نیز شیعهٔ امامی است (چنانچه بعنوان شریفی خواهدآمد) . **سُبْحٰانَاللهِ یُخْرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ یُخْرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ .**

احمد رفعت گوید: سیدشریف از کثرت مهارتی که درفنّ معمّا داشته برای استخراج هزار اسم این شعر راگفته است :

از قد و ابرو بدیدآن ماه چهر — موج آب دیده‌ام بالای مهر

خود سیّد ، درمقام استعجاب از استخراج هزار اسم از یك شعر گوید : (که بیك خانهٔ تنگ این همه مهمان عجب است) . نیز خود سیّد ، شرح مبسوطی در طریق و قواعد استخراج هزار اسم از این شعر نوشته که حاوی یك مقدمه و بیست و هشت مقاله و یك خاتمه بوده و درآخرآن گوید:

بیتی که یك کتاب بود در بیان او — معلوم نیست گفته کسی غیراین ضعیف
کرده شریف تعمیه در وی هزارنام — زانرو ملقّب است به **الفیة الشریف**

نیز از اشعار خود سید شریف جرجانی است :

ای حسن ترا بهر مقامی نامی — وی از تو بهر دلی شده پیغامی
کس نیست که نیست بهره‌ور از تو ولیك — اندر خور خود بجرعه‌ای یا جامی
من شکر چون کنم که همه نعمت توام — نعمت چگونه شکرکند برزبان خویش

استادش قطب‌الدین رازی نیز گوید :

گر کسی شکر او فزون گوید — شکر توفیق شکر چون گوید

تفتازانی هم گوید :

شکر انعامت اگر گویم همه — باشد انعام توآن در شأن من

نیز از خود سید شریف است :

بی‌خوابی شب جان مراگرچه بکاست — درخواب شدن ز روی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند — عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سید شریف در اواخر ازآن همه علوم ظاهری رسمی که داشته منصرف شد و قدم بدایرهٔ

سیر وسلوك گذاشت، بخواجه علاءالدین عطّار نقشبند ودیگر مشایخ طریقت دست ارادت داد، فیوضات باطنیّه از ایشان اخذ نمود، بملازمت خواجه علاءالدین مفتخر شد، در سلك مشایخ طریقت منسلك و باستخلاص از علوم ظاهری رسمی سپاسگزار بود، بمقام محو و فنا رسید، بلکه گاهی فنا از فنا بوده وازخود نیز بی‌خبر بود تاآنکه بسال هشتصد وشانزدهم یا چهاردهم یا هیجدهم یا بیست وچهارم یاپنجم هجرت درشیراز وفات یافت. در تاریخ وفاتش بنا بقول اوّل گفته‌اند.

استـاد بشر حیـات عـالم	سلطان‌جهـان شریف ملت
انـدر ششم ربیـع ثـانـی	از هشتصد وشازده زهجرت
زین دار فنـا بچـارشنبـه	فرمود بـدار خلـد رحلت

مادّهٔ تاریخ وفات بنا برقول سومی جملهٔ : **سید ولی حق‌شریف** = ۸۱۸ ، بنا برچهارمی جملهٔ : **خواجهٔ دهر** = ۸۲۴ ، بنا برپنجمی جملـهٔ : **هادی عالم سید شریف** = ۸۲۵ میباشد. گویندکه پسر سیدشریف‌درحین‌وفاتش خواستاروصیّتی گردیدگفت: **بابا بحال‌خودباش** او نیز این‌کلام پدر را نظم‌کرده وگفته است :

مرا سیـد شریف‌آن بحر زخـار	کـه رحمت برروان پـاك او باد
وصیّت کردوگفت‌اوزانکه‌خواهی	که باشد درقیـامت جان تو شاد
چنان مستغرق احوال خـود باش	کـه از حال‌کسی نایـد ترا یاد

(ص۱۲۵ج۱ و۳۰۶ج۲خه و۹۳ج۴فع و۱۶۱هب و۴۹۷ت و۱۶۶لس وغیره)

شریف **رضی، محمد بن ابی‌احمد حسین** - بعنوان سیدرضی مذکور شد.

شریف **علی بن اسمعیل** - بعنوان اخفش نگارش یافته است.

شریف **علی بن طاهر حسین** - بعنوان علم‌الهدی خواهدآمد .

شریف **علی‌بن‌محمد** - همان شریف جرجانی مذکور فوق است.

شریف **محمد بن محمدبن عبدالله** - همان‌شریف‌ادریسی مذکورفوق‌است.

شریف **مرتضی** - همان شریف علی بن طاهر مذکور فوق است.

شریف **مسعود بن‌عبدالعزیز** - بعنوان بیاضی نگارش یافته‌است .

شریف **هبة‌الله بن علی** - بعنوان ابن‌الشجری در باب‌کنی خواهدآمد .

شریف **یحیی بن قاسم** - علوی از اجلاّی علمای معاصر علاّمهٔ حلّی و پسرش فخرالمحقّقین بود ، مجلسی درجلد سیم صلوة بحار، در اثنای ذکر سند دعای صباح مشهور حضرت امیرالمؤمنین ع ، پس‌ازآنکه‌آن دعا را از اختصارالمصباح سید ابن‌باقی و بسندی دیگر ازشیخ‌علی‌کرکی نقل‌کرده‌گویدکه دربعض کتب، سند دیگری نیز برای‌آن دعا پیداکردم چنانچه شریف یحیی‌بن‌قاسم علوی‌گوید جونگی‌مفصل‌دیدم‌که درآن‌بخط‌سیدمن وجدّمن‌امیرالمؤمنین‌ع‌این‌جمله‌نگارش‌یافته‌بود: **بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمٰنِ‌الرَّحیم هٰذٰا دُعٰاءٌ عَلَّمَنی رَسُولُ‌اللهِ صَلَّی‌اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَکٰانَ یَدْعُو بِهِ فی‌کُلِّ صَبٰاحٍ وَهُوَ : اَللّٰهُمَّ یٰا مَنْ دَلَعَ لِسٰانَ‌الصَّبٰاحِ** الخ ودرآخرآن نیزاین‌جمله‌بود: **کَتَبَهُ عَلِیُّ بنُ اَبیطٰالِبَ ذی‌الحجة سنة خَمسٍ وَعَشْرینَ مِنَ‌الهِجْرَة** شریف‌یحیی‌گوید که من‌آن را از خط مبارکش‌که‌کوفی بوده دربیست و هفتم ذی‌القعدهٔ سال هفتصد و سی چهارم هجرت استنساخ‌کرده و بپوست‌آهویش نقل‌نمودم . ودر ریاض‌العلما پس‌ازآنکه این جمله را ازمجلسی نقل‌کرده‌گویدکه اصل خط حضرت امیرالمؤمنین ع در زمان ما، درناحیهٔ خلج از بلاد فارس پیدا شد و بدربار سلطان عصر ما اهداگردید و همان خط الان در خزانهٔ سلطان موجود است . (باب حرف ی از ریاض‌العلماء)

شریفا **پسر شمسا** - در ضمن شرح حال برادرش محمد اسمعیل تحت عنوان منصف خواهدآمد .

شریف‌الاسلام **سید اسمعیل بن‌سیدعلی**- مرعشی، ملقّب‌بشریف‌الاسلام، ازعلمای معاصر تهران، ازتلامذهٔ حاج میرزاحسن‌آشتیانی سالف‌الترجمة و حاج شیخ فضل‌الله نوری‌آتی‌الترجمة ، بسیار عابد زاهد ، درطبّ وشیمی وعلم حروف

ماهر و عمّ امجد صدیقنا الاعظم آقای نجفی نزیل قم بوده و از تألیفات او است :

۱- **اسرار الحروف** ۲- **اصلاح المزاج** در طب ۳- **وقایة الجسد** در طب . بسال هزار و سیصد و پنجاه وچهارم هجرت درحدود هفتاد ونه سالگی درتهران وفات یافت ، جنازه‌اش بقم نقل شد و در قبرستان جدید دفن گردید . شرح حال والد ماجدش را نیز بعنوان سیدالحکما نگارش دادیم.

(بتقریرت آقای نجفی مذکور)



عکس آقای شریف الاسلام -۱۲

شریف الدین **علی بن محمد** - حسینی بعنوان شریف جرجانی مذکور شد.

شریف الدین **ملامحمد** - در ذیل بعنوان شریف العلماء مذکور است .

شریف العلماء **ملامحمد** - یامحمدشریف بن ملاحسنعلی آملی، مازندرانی ّالاصل، حائری ّالمسکن والمدفن ، ملقّب بشریف الدین ، مشهور بشریف العلماء ، از اعاظم فقها و اصولیّین اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه جامع معقول و منقول ، بالخصوص در اصول‌که استاد فحول بود . درحائر مقدس مجلس درس معظّمی‌داشته بحدی‌که‌گویند زیاده برهزار نفر از اکابر حاضرحوزهٔ درسش می بوده‌اند. سعیدالعلمای بارفروشی مازندرانی ، شیخ مرتضی انصاری ، ملاآقا دربندی ، صاحب ضوابط ، سید محمد شفیع جابلقی، ملااسمعیل‌یزدی ونظائر ایشان ازتلامذه وحاضرین حوزهٔاو بوده ودر اواخر ملااسمعیل‌را براستاد معظّمش ترجیح میداده‌اند، بعداز وفاتش بجای او تدریس میکرد تا بفاصلهٔ یکسال او نیز ملحق باستادش‌گردید . شریف العلماء از تلامذهٔ سید مجاهد و صاحب ریاض بود و رسالهٔ **جواز امرالامر مع العلم بانتفاءالشرط** که بسیار مبسوط میباشد ازآثار قلمی‌او میباشد . وی بسال هزار ودویست وچهل وپنجم

هجرت درکربلای معلّی از طاعون وفات یافت ودرخانه‌ای‌که نزدیك سمت‌جنوبی‌صحن مقدّس حسینی ع است مدفون‌گردید. (ص۱۶۲هب وسطر۲۳ص۱۱ت و۴۲ج۱عه)

شریفی

ابراهیم‌ابن‌حسام‌الدین -کرمانی ، ادیبی است فاضل شاعر ماهر، متخلّص بشریفی‌که ناظم **سه فقره قصیدهٔ تائیه** میباشد : یکی **نظم کافیهٔ نحویهٔ ابن‌حاجب** ، دیگری **نظم شافیهٔ صرفیهٔ ابن‌حاجب** ، سومی **نظم ایساغوجی اثیرالدین ابهری** ونامش **موزون‌المیزان** است. خود شریفی شرحی‌هم بهمین‌نظم‌ایساغوجی نوشته و درسال یکهزار و شانزدهم هجرت درگذشته است .

(کف وص۲۰۲ و۲۰۳ ج ۳ ذریعة)

شریفی

ابوالفتح - شریفی ، شرقی حسینی، شیعی‌امامی، پسر سیدمحمد ناصبی ، ابن میرزا مخدوم بن سید شریف‌جرجانی ، سید فاضل کامل فقیه متکلّم محدّث مفسّر اصولی ، از اکابر علمای شیعهٔ عهد شاه تهماسب ثانی (۱۱۴۲-۱۱۴۵هـ) میباشدکه درنزد شاه بسیار محترم بوده و ازتألیفات او است:

۱- **آیات‌الاحکام** بپارسی‌که بجهت انتساب بدان شاه والاجاه ، به **تفسیر شاهی** معروف است ۲- **اصول‌الفقه** ۳- **تاریخ‌الصفویة** ۴- **تحقیق معنی‌الاقوال الشارحة فی‌المنطق** ۵- **تفسیر شاهی**‌که مذکورشد ۶- **حاشیه برحاشیهٔ علامهٔ دوانی برتهذیب‌منطق** ۷- **حاشیهٔ کبری** جدش سید شریف جرجانی ۸- **حاشیهٔ مطالع** ۹- **شرح باب حادیعشر عربی**‌که مزجی و مبسوط و نامش **مفتاح الباب** است ۱۰- **شرح باب حادیعشر فارسی** ۱۱- **مفتاح الباب** که مذکور شد . شریفی بسال نهصد و هفتاد و ششم در اردبیل‌آذربایجان وفات یافت . ظاهرآن است‌که ابوالفتح ، نام‌اصلی او است و بفرمودهٔ اعیان‌الشیعة، اورا امیرابوالفتح شرقه نیزگویند پس‌گوید : وظاهرآن است‌که شرقه نام قبیلهٔ او بوده‌است .

(ص ۵۰ ت و ۷۷ ج ۸ عن)

شریفی

ابومحمد حسن - رجوع بشریعی نمایندکه حرف چهارم‌آن ع بی‌نقطه میباشد .

شریفی

محمدبن موسی - مصطلح‌رجال میباشد و رجوع بدان‌علم‌نمایند.

شطا

عثمان بن محمد - بعنوان بکری نگارش یافته است .

شطاح **روزبهان** - بعنوان شیخ‌شطاح خواهدآمد.

شطاریه[۱]

شطار **شیخ عبدالله** - از مشاهیر عرفا و صوفیّه میباشدکه پیر حقیقت و مؤسّس سلسلهٔ شطاریه از فرق صوفیّه و مرید وخلیفهٔ ملامحمد شیرین مغربی یا شیخ محمد طیفوری‌بود، نسب طریقتی‌او ببایزید بسطامی موصول‌میشود واز اولاد شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی میباشد. نخستین‌کسی‌که بشطاری ملقّب‌بوده همین شیخ عبدالله میباشدکه بقول خزینةالاصفیا بمعنی تیزرو است ودر اصطلاح صوفیّه علم شطار شغل‌باطنی راگویندکه ازکسب‌آن رتبهٔ **فنا فی‌الله وبقا بالله** حاصل میگردد. چون شیخ عبدالله ازکمال ریاضت و مجاهدات ، شغل شطاریه راکما هو حقّه بجاآورد اینك از طرف مغربی یا طیفوری مذکورین فوق بهمین‌لقب شطار ملقّب شد واز دست‌او خرقهٔ خلافت پوشید ومأمور بارشاد اقلیم هندگردید . در دیار هند مشغول ارشاد بود تا بسال هشتصد وسی ودویم هجرت درآنجا وفات‌یافت . وجملهٔ **قطب‌هند عبدالله شطاری** = ۸۳۲ مادّهٔ تاریخ وفات او است.

نگارنده‌گوید: معنی تیزروکه برای لفظ شطار ازخزینةالاصفیا نقل شد درکتب لغت بنظرم نرسید و شاید اصطلاح خاص باشد . (ص۳۰۶ج۲خه وغیره)

شطرنجی **ابوعلی** - سمرقندی ، ازمشاهیر شعرا میباشد ، ازکثرت مهارتی که درشطرنج بازی داشته متخلّص بشطرنجی شد وبهمین‌تخلّص شهرت یافت . از مطایبات اشعار او است :

ای برادرگرعروس‌خوبت‌آبستن شده‌است | اندرین مدت‌که بودی‌غایب ازنزد عروس
برعروست بدگمان‌گشتن نشاید بهرآنك | ماکیان‌چون‌نیك‌باشدخایه‌گیرد بی‌خروس

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۸۵۹ ج۴س)

۱- **شطاریه** - عنوان بعضی از فرق صوفیه میباشدکه ضمن شرح‌حال شیخ عبدالله شطار اشاره خواهیم‌کرد و هریك از افرادآن فرقه را شطار و شطاری گویند .

شطرنجی **محمد بن یحیی** - بعنوان صولی خواهدآمد.

شعبی بفتح اوّل و سکون ثانی، منسوب است بقبیلهٔ شعب از قبائل یمن، یا از بطون همدان، یا خود منسوب بکوه شعب نامی است در یمن و اهل شام درمقام نسبت بآن شعبانی گویند. از نهایة الارب و سبائك الذهب نقل شده که بنی‌شعبان یکی از بطون حمیر از قبائل قحطانیه است و ایشان اولاد و خانوادهٔ شعبان بن عمرو بن زهیر بن ایمن بن الهمیسع بن حمیر بوده وعامر بن شراحیل یا شرحبیل فقیه عامی نیز ازهمین بنی‌شعبان می‌باشد. لفظ شعبی در اصطلاح رجالی ضمرة بن یحیی است که فقیه محدّث صالح امامی ومعاصر شیخ طوسی بود وعامر بن شراحیل عامی مذکور است که کنیه‌اش ابوعمرو و شهرتش شعبی و ولادتش در بصره و مسکن ومدفنش کوفه بوده ومدح وقدح او بین علمای رجال محل جدال بوده و موافق نقل معتمد، در رجال شیخ، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین‌اش شمرده و ابن‌داود نیز در ضمن ممدوحین محدّثین مذکورش داشته‌است. نزد علمای عامّه نیز ممدوح وبفقاهت و وثاقت و وفورعلم وجلالت قدر موصوف وگاهی اورا با ابن‌عباس ثانی ملقّب داشته وازاکابر تابعینش شمرده وگویند پانصد صحابی را ملاقات کرده‌است بلکه ارکان علمای اسلام را منحصر بچهار تن دانند: محکول در شام، ابن‌المسیب در مدینه، حسن بصری در بصره، شعبی درکوفه، لکن نزد اکثر علمای خاصّه مطعون و مردود و مطاعن بسیاری دربارهٔ وی منقول و ازطرف عبدالملك بن مروان و ولید بن عبدالملك و یزید بن عبدالملك ملقّب بناقص متصدی قضاوت کوفه بوده است.

ولادت عامر شعبی بسال نوزدهم یا بیستم هجرت درکوفه، وفاتش نیز بسال یکصد وسیم یا چهارم یا پنجم یاششم یا هفتم هجرت درکوفه بموت فجأه وقوع یافته‌است. بقول شعرانی ازکلمات اواست: **اِیّاکُمْ وَالقِیاسَ فِي الدّینِ فَاِنَّ مَنْ قاسَ فَقَدْزادَ فِي الدّینِ.** باوجود این بسط زاید را موکول بمحل خود داشته و فقط یك قضیهٔ طریفه و نادره را مذکور میداریم: ابن‌خلّکان، در وفیات‌الاعیان، ضمن شرح حال عبدالملك بن عمیر

بن سوید بن حارثهٔ کوفی گوید که او بعداز شعبی بقضاوت کوفه منصوب شد، از اخبار طریفه‌اش آنکه گوید ، درقصر کوفه نزد عبدالملك بن مروان خلیفهٔ اموی بودم که سر مصعب بن زبیر راآورده و برابر اوگذاشتند پس من مضطرب وپریشان شدم خلیفه از سبب‌آن پرسید گفتم درهمین قصر در همینجا نزد عبیدالله بن زیاد بودم که سر مبارك حضرت حسین بن علی ع را آورده و درهمینجا پیش اوگذاشتند ، بعد از مدتی باز در همینجا نزد مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی بودم که سر عبیدالله را پیش اوگذاشتند ، بعداز مدتی باز درهمینجا بودم، سر مختاررا پیش‌مصعب دیدم واکنون نیز سر مصعب‌را پیش‌تو می‌بینم. عبدالملك خلیفه ، ازکثرت تأثر در دم برخاسته و امرکردکه‌آن قصر را خراب‌کردند و بعضی از شعرا همین قضیه را نظم‌کرده است :

یك سره مردی ز عرب هوشمند	گفت بعبدالملك از روی پند
روی همین مسند واین تکیه‌گاه	زیر همین قبّه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم‌که دوچشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بد بر مختار بروی سپر
بعدکه مصعب سر و سردار شد	دست کش او سر مختار شد
این سر مصعب بتقاضای کار	تا چه‌کند با تو دگر روزگار

عبدالملك قاضی ، بسال صد و سی و ششم هجرت درصد وسه سالگی درگذشت .

(نی وهب و ۲۶۵ و۳۱۱ ج۱کا و۳۷ ج‌لر وکتب رجالیه وغیره)

شعر بروزن‌خجل، بمعنی شخص بسیار موی‌است. دراصطلاح رجالی یزیدبن‌اسحق وبرادرش محمد میباشد وشرح حال‌ایشان موکول بعلم رجال است و بعضی حرف دویم‌آن را غ (نقطه‌دار) نوشته‌اند .

شعرانی[1]

شعرانی **عبدالوهاب بن احمد بن علی** - شافعی صوفی انصاری مصری ، معروف بشعرانی یا شعراوی ، مکنّی بابوالمواهب ، از اکابر متصوّفهٔ علمای شافعیّه قرن دهم هجرت میباشد که از تلامذهٔ جلال الدین سیوطی و زکریّای انصاری بود ، بعد از تکمیل علوم شرعیّه قدم بدایرهٔ سیر وسلوك گذاشت ، اصول تصوف و فنون طریقت را ازشیخ علی خواص وشیخ محمد شناوی فراگرفت، قطع علاقه ازهمه چیز نمود و لباس کهنه پوشید ، روزهٔ زیاد میگرفته و تألیفات بسیاری دارد:

۱- **الانوارالقدسیة فی معرفة** (بیان خلا) **آداب العبودیة** که درمصر چاپ سنگی شده ودر حاشیهٔ لواقح الانوار مذکور در ذیل نیز بطبع رسیده است ۲- **البدرالمنیر فی غریب احادیث البشیرالنذیر** که درمصر چاپ شده است ۳- **الدررالمنثورة فی زبدالعلوم المشهورة** که درپطرسبورگ چاپ شده است ۴- **الکبریت الاحمر فی بیان علوم الشیخ الاکبر** در تصوف که ضمن لواقح الانوار ذیل مذکور است ۵- **کشف الغمة عن جمیع الامة** که درمصر و قاهره چاپ شده است ۶- **لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار** که بطبقات شعرانی معروف و درمصر و قاهره چاپ شده است ۷- **لواقح الانوار القدسیة المنتقاة من الفتوحات المکیة** که ملخص فتوحات مکیهٔ محیی الدین است و این را نیز ملخص کرده و به **کبریت احمر** موسومش داشته و همین کبریت احمر درمصر چاپ شده است ۸- **الیواقیت والجواهر فی بیان عقائدالاکابر** که درآن عقائد اهل کشف وشهود را تطبیق کرده و درمصر وقاهره چاپ شده وغیر اینها که بسیار است . وفات شعرانی بسال نهصد و هفتاد و سوم هجرت درشصت ودو سالگی درقاهره واقع گردید .

(ص ۱۶۲ هب و ۱۱۲۹ مط وغیره)

شعرانی **محمد بن حسن** - بعنوان دارقطنی مذکور شد .

۱- **شعرانی** - منسوب است بشعران وآن بنوشتهٔ نامهٔ دانشوران ازتوابع شهر زور است. درمراصد گوید ، شعران بکسر اول از جبال بنی تهامه و بفتح آن کوهی است در موصل و بقول بعضی در نواحی شهر زور است . نیز گوید که شهر زور ناحیه ایست واسع در بلاد جبال ، مابین اربل وهمدان که مردمانش تماماً اکراد ودر نزدیکی قصبه ومرکز آن کوهی است معروف بشعران. شعرانی دراصطلاح رجالی ابوطالب ازدی وقاسم یقطینی میباشد وشرح حال ایشان درآن علم است.

شعراوی همان شعرانی عبدالوهاب مذکور فوق است .

شعری **میرزا طاهر** - اصفهانی، ازمشایخ‌عرفای‌اصفهان میباشدکه تذکرهٔ موسوم بگنج شایگان را تألیف داده واز اشعار او است :

خوش نکو رفت مه روزه و عیدآمد باز   خوشتر از عید بعیدی است درمیکده باز

بانگ تکبیر مرا رهبر مقصود نگشت   مطرب از خانهٔ خمار برآورد آواز

بردر میکده‌ام روی نیاز است امروز   رفت روزی‌که بمحراب بدم روی نیاز

وفات شعری بسال هزار و دویست و هفتادم هجرت واقع گردید. (ص۲۴۶ ج۲مع)

شعله **سید محمد** - اصفهانی ، ازشعرای نامی ایرانی میباشدکه درطبّ وعلوم‌حکمت‌الهی وطبیعی نصیبی وافر داشته وبطریقهٔ قدما نیك آشنا بود ، درسال هزار و دویست و بیست وپنجم یا شصتم هجرت وفات‌یافته وازاواست:

بودگر فی‌المثل حسّاد واعدای‌ترا مسکن   چوآب اندر بَرِ آهن چونارانُدردل‌خارا

بگاه‌قهرو وقت‌کین،کنی‌ازتیغ زهرآگین   زصلب‌آن وبطن‌این، بیکدم هردورا پیدا

(ص ۲۸۶۱ ج ۴ س و ۲۶۱ ج ۲ مع)

شعلة نار **علی بن حسن**- بعنوان ابن‌عساکر خواهدآمد .

شعوری **حسن** - حلبی ، از مشاهیر ادبا است‌که در حلب متولد شده و باستانبول رفت ، درسلك منشیان دولتی منسلك شد ، در رشتهٔ معارف مشهور واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **پندنامهٔ ترکی نظمی**که پندنامهٔ‌شیخ‌عطّاررا استقبال‌کرده‌است بلکه‌درحقیقت ترجمهٔ‌ترکی‌آن‌بوده ودرشمارهٔ ابیات نیزمطابق‌آن‌است ۲- **دیوان شعر** ۳- **فرهنگ**‌که لغت فارسی بترکی وبه **فرهنگ شعوری** مشهور است . صاحب ترجمه درسال هزار وصد و پنجم هجرت درگذشت .

مخفی نماندکه دوتن ازشعرای‌ایرانی‌اواخر قرن‌یازدهم هجرت نیز بهمین‌عنوان شعوری مشهور هستند و لکن نام و زمان وفات و مشخّص دیگری از هیچکدام بدست

نیامد . یکی از مردم مشهد میباشد و از اشعار او است :

تاکی هـوس عشرت آمـاده کنی		میـل می نـاب و ساقی ساده‌کنی
خم گشت‌قدت ز بارعصیان میکوش		چون‌شیشه‌که پهلو تهی از باده‌کنی

دیگری‌نیز کاشانی وخوش‌طبیعت وقصائد وغزلیّاتش قریب بشش‌هزار بیت‌بوده وازاواست:

آن زمانم‌کـه حسرت نان بـود		جـای نـانـم بکام دنـدان بـود
این زمانم‌که نان در انبان است		جای دندان بجـا همه نان است

چندین‌چه‌غم‌جان وتنت بایدخورد		چون من ز توام غم‌منت‌بایدخورد
امروز غمم نمیخوری معـذوری		فردا غم غم‌نخوردنت باید خورد

هر کـه دراو جوهر انصاف نیست		آب سرچشمـهٔ او صـاف نیست

(ص۳۶ ج۲ سلك‌الدرر و۲۹۵ تذکرهٔ نصر آبادی)

شعیری در اصطلاح رجالی، لقب ابراهیم‌شعیری ، اسمعیل بن ابی‌زیاد سکونی، بشار، امیة بن‌عمر، زکریا بن یحیی، عبدالله بن محمد و محمد بن مروان بوده و شرح حال ایشان موکول بعلم رجال است .

شغر رجوع بشعر (با حرف ع بی‌نقطه) نمایند.

شفا لقب **علی‌بن‌عمران** میباشد وشرح‌حالش‌موکول بکتب‌رجالیّه‌است.

شفائی **اصفهـانی ، حسن** یا **سید امیرمظفر بن محمد** ـ حسینی اصفهانی ، ملقّب بشرف‌الدین ، مشهور بشفائی، وگاهی‌بحکیم شرف‌الدین وحکیم شفائی وشرف‌الدین مظفّر موصوف ، از افاضل اطبّای نامی عهد شاه‌عباس‌ماضی میباشدکه در اصول طبابت در نهـایت مهارت بود ، سالها در اصفهان بوظائف معالجه و طبابت قیام نمود ، میرداماد نیز بسیارش میستوده و در نزد سلطان و اهل دربار وطبقات دیگر بسیار محترم و معزّز و مورد اکرامات فوق‌العادهٔ عموم بوده‌است ، حتی وقتی در اثنای راه بدان‌شاه والاجاه برخورده وشاه خواست‌که بجهت‌احترام وی پیاده‌شود حکیم مانع شد و لکن امرای حاضر رکاب ، تماماً از مرکب پیاده شدند تا حکیم درگذشت .

حکیم شفائی علاوه براصول‌طبابت، درفنون حکمت هم خبیر بود بلکه قریحهٔ‌شعریّه‌ای نیز درغایت جودت و متانت داشت ، با محتشم کاشانی هم ملاقات نمود . با این همه ، مراتب‌فضل وحکمتش باطبابت مستور، طبابتش نیز باشاعریش محجوب، عظمت‌شاعریش هم باکثرت‌هجوگوئی‌که عادتش‌بوده موهون ودرپردهٔ خفا بود، لکن دراواخر عمر موفق بتوبه شده واز هجوگوئی منصرف گردید . ازتألیفات وآثار قلمی حکیم شفائی‌است:

۱- بیست‌باب درطب **۲- دیدهٔ‌بیدار** که مثنوی‌است **۳- قرابادین شفائی ۴و۵- مهر و محبت ونمکدان حقیقت** که هردو مثنوی است . در ریاض‌العارفین‌گوید‌کمال فصاحت و بلاغت این حکیم ، از مثنوی **نمکدان حقیقت** ظاهر میشود و ازغایت لطافت‌آن است‌که اغلب مردم‌آنرا از حکیم سنائی دانند و خود صاحب ریاض بعداز این‌جمله ، از حکیم شفائی بودن‌آن را تأییدکرده است . از اشعار همین نمکدان حقیقت است :

برجبین دارم از خرد نسبی	داغ طوق محمّد عربی
هیچکس‌را چواو ندارم‌دوست	که سزاوار دوستداری‌او است
زده در پیشگاه آگاهی	کوس تفرید لی مع‌اللهی
بود بزم یگانگی را شمع	شد از آتش مقام جمع‌الجمع
هرچه‌گفت ازشهود مطلق‌گفت	من رآنی فقد رای‌الحق‌گفت
برسر خلق بود ظل الله	سایه را سایه‌کی بود همراه
بعدحمد محمدآنکه ولی‌است	ثالث خالق و رسول ، علیست
عقل‌وبرهان‌ونفس‌وامرگوااست	کان‌دوراغیراین‌سیم‌نه‌روااست
چون‌گروهی یگانه‌اش دیدند	بخدائیش می پرستیدند
حبّذا پایهٔ بلند کمال	که شود مشتبه بحق متعال
دید معبود را بدیدهٔ جان	نپرستید تا ندید عیان
در نماز آنچنان زجا رفتی	که دعا وار برسما رفتی
بود غفلت ز سلخ پیکانش	که بتن بودآن نه برجانش

چون هوای شکست عزّی کرد | مصطفی کتف خویش کرسی کرد
آنکه مهر نبوّتش خوانی | جای پای علی است تا دانی
بد سر مصطفاش برزانو | سجده ناکرده مهر رفت فرو
دعوتش را خدا اجابت کرد | ردّ خورشید یك دو نوبت کرد

حکیم شفائی بسال یکهزار و سی و هفتم یا هشتم هجرت وفات یافت وملاّعرشی در تاریخ آن گفته است : **بشاه دین شفایی داد جانرا**=۱۰۳۷ .

(ص۲۱۱ تذکرهٔ نصرآبادی و ۲۸۵۰ ج ۴س و ۳۶۶ ض و۲۱ ج۲مع وغیره)

شفروه رجوع بشرف‌الدین شقروه نمایند .

شفیعا از مشاهیر خطّاطین ایرانی و ازسادات هرات و مخترع خطّ شکستهٔ معروف بوده که درویش عبدالمجیدسالف‌الترجمة تکمیلش کرده و بحدکمالش رسانید . خط شکستهٔ خود شفیعا بازار خط خوبان را شکست و بنا برتصدیق بعضی از اهل فنّ ، چند سطری درکاغذ حلوا نوشته است‌که حمل براعجازش توان‌کرد . از اشعار شفیعا است :

نسیم میرسد از کوی‌آن نگار امروز | بدیده نور نظر میدهد غبار امروز
بنفشهٔ خط و ریحان زلف و غنچهٔ لب | بروی یار شگفته است نوبهار امروز

وفات شفیعا بسال یکهزار وهشتاد و یکم هجرت درهشتاد و پنج سالگی بمرض‌کوفت در مشهد مقدّس‌رضوی واقع‌شد. اسم‌اصلی یا تخلّص بودن‌شفیعا ومشخّصات‌دیگر بدست‌نیامد.

(ص۲۸۶۳ ج۴س و۴۰۶ تذکرهٔ نصرابادی)

شفیعی **امیرحسین‌بن محمد** - بعنوان معمّائی خواهدآمد .

شقاقی **مهدی‌بیگ** - شاعری است مشهور از ایل اسپرلوی شقاقی، مابین دومحال سراب وگرمرود از نواحی تبریزآذربایجان که مدتها مدّاحی میکرد ، مردمرا با هجویّات خود میآزرد ،گستاخی و بی‌مبالاتی او مشهوربود، بیشتر خود را نیز بد میگفت واز اشعار او است :

رمح تـو و تیغ تـو و تیر تو همچو قد و ابرو ومژگان یار
مهر تـو در چشم موالیت نور قهر تو در جـان اعادیت نـار
از سم رخشت چو بیفتاد نعل از سرکویت چـو برآید غبار
دیدهٔ مه جست از این توتیـا گوش فلک یافت ازآن گوشوار

خط قلعه ایست محکم دست اندر او است یاغی سرکار بـدنویسان مهـدی بیگ شقـاقی

پیغمبر مـا داده ز دجّـال نشانهـا تا امّت مرحومه در اضلال نباشد
این مهدی یکچشم که آمد بصفاهان ای قوم ببینیدکـه دجّـال نبـاشد

درسال هزار و دویست و چهارده هجری درعراق یا اصفهان درگذشت .
(ص ۴۸۸ ج۲مع وغیره)

شقران **احمد بن علی قمی** - شرح‌حالش موکول بعلم رجال است .

شقروه لقب دوتن میباشدکه یکی بعنوان شرف‌الدین شقروه مذکورشد و دیگری نیز بعنوان ظهیر الدین شقروه خواهدآمد .

شقری اصرم و اسامة بن اجدری وغیرآنها ، موکول بعلم رجال است.

شقوره همان شقروهٔ مذکور فوق است .

شقیق بلخی **پسرابراهیم** -کنیه‌اش ابوعلی، اصلش از بلخ ، نامش همین‌شقیق میباشدکـه بجهت تبادر لقب بطور اجمال نگارش میابد . وی از اکابر مشایخ خراسان است ، نخستین‌کسی است‌که علم طریقت و اصول تصوف را در آن نواحی نشر داد ، دراین رشته مرید وتربیت شدهٔ ابراهیم ادهم بوده واصول طریقت را از وی یادگرفت ،گویندکه فیض حضور حضرت باقر ع را دریافته بلکـه بزعم بعضی بخدمت‌حضرت موسی‌بن‌جعفرع نیزمشرّف بلکه‌ازتلامذهٔ‌آن‌حضرت‌بود واخبار واحادیثی نیز ازآن حضرت روایت نموده است **(والعهدة علیه)** و موافق آنچه در دیوان‌المعصومین از نورالابصار شبلنجی نقل‌کرده‌ایم‌کـرامتی نیز ازآن حضرت در راه مکّه دیده است . ورع وتقوی و اکملیّت‌شقیق درفنون طریقت ومراتب‌عرفان، مسلّم فرقهٔ متصوفه میباشد،

پیر ومرشد حاتم اصم سالف‌الترجمة بود ،کلمات عارفانهٔ بسیاری از وی منقول است، در اثنای مسافرت مکّه در بغداد بعد از دعوت ، با هرون ملاقات و بدرخواست خود هرون نصایح بسیاری برای وی‌کرده است .

درسبب توبه و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك‌گذاشتن شقیق ،گویندکه دربدایت حال بسیار ثروتمند بود ، برای تجارت سفرها می‌نمود ، دریکی ازآنها درترکستان،گذارش ببتخانه‌ای‌افتاد، بعالِم و پیشوای بت‌پرستان، یا به بت‌پرستی‌که پیش بت مینالید وعرض حاجت می‌نمودگفت، چرا از این بیجان حاجت میطلبی‌که اینها همه باطل‌است وتمامی عالم را خالقی هست بی‌نظیر و رزّاق برنا وپیر حیّ و قیّوم وقاضی‌الحاجات .گفت قول تو مخالف فعل تست اگر مطلب چنین است پس چرا برای تحصیل معاش این‌قدر تلاش میکنی ، شهر بشهر میگردی ونفس خود را برنج وتعب میاندازی ، شقیق بسیار متألّم شد ، ازآنجا برگشت و تمامی دارائی خود را صدقه‌کرد و بتحصیل علم پرداخته و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك‌گذاشت تا بمقامی عالی رسید . از اشعار شقیق است :

صوفی‌که بخرقه‌دوزیش‌بازاری‌است	گربخیه بفقرمیزند خوش‌کاری‌است
ور خواهش طبع دست او جنباند	هربخیه ورشته‌اش‌بت‌وزنّاری‌است

چنانچه اشاره شد ، شقیق ،کرامتی در راه مکّه از حضرت موسی بن جعفرع دیده‌است که خلاصهٔ‌آنرا زینت‌بخش این اوراق مینماید: درنورالابصار شبلنجی وکشف‌الغمّهٔ علی بن عیسی اربلی وشرح شافیهٔ سید محمد ابن امیرالحاج ، از شقیق نقل‌کرده‌اندکه بعزم حجّ بیت‌الله‌بیرون‌شدم، درمنزل‌قادسیه بجماعت حجّاج‌که با وضعیّات‌گوناگون‌راه‌پیمای زیارت خانهٔ خدا بودند نگاه میکردم، درآن‌اثنا جوانی دیدم زیبا ولاغر وگندم‌گون‌که لباسی‌پشمینه دربرداشته وتنها نشسته‌بود . شقیق‌گوید تصورکردم‌که یکی‌ازصوفیّه است ومیخواهد دراثنای‌راه‌اسباب‌زحمت دیگران‌باشد، بطرف وی‌رفته وتصمیم‌دادم‌که‌توبیخ و ملامتش‌کنم‌چون‌نزدیك‌شدم‌فرمود: **یاشقیق‌اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعضَ الظَّنِّ اِثْمٌ.** من درعجب مانده وگفتم این شخص ، بندهٔ صالحی‌است‌که اسم مرا برزبان‌آورد وازسرّ

قلبی من خبر داد ، باید پیش او بروم و از آن گمان بد خودم که در حق وی کرده بودم حلّیت خواسته و التماس دعائی نمایم لکن دیگر ندیدم تا درمنزل وادی فضه مشغول نمازش دیدم، منتظر بودم که بعداز نماز پیش او رفته و استحلال نمایم، بمجرّد اتمام نماز، بمن توجه کرده و فرمود : یٰا شَقیقُ وَ اِنّي لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهتَدیٰ پس بلند شد و رفت ، من خیال کردم این شخص از ابدال است که دومرتبه ازسرّ درونی من خبرداد تا درمنزل ابواء دیدم که همان جوان، درکنارچاهی ایستاده است، ظرفی کوچك که در دست داشته درچاه افتاد پس بگوشهٔ چشم نظر بسوی آسمان کرده واین شعرراخواند:

انت ربی (شربی خا) اذاظمأت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما

پس گفت : اِلٰهي وَ سيّدي مٰالي سِواكَ فَلاٰ تَعْدمُنيهٰا شقیق گوید پس والله دیدم که آب ته چاه بالاآمد تا بسر چاه رسید وهمان ظرف نیز روی آب بود ، پس آنشخص ظرف را برداشته و وضوگرفت و چهار رکعت نماز خواند وبطرف تلّ ریگی رفت، باکف دست خود ازآن ریگ توی آن ظرف ریخته و حرکت داده و میخورد پس من نزد وی رفتم ، بعد از سلام، زیادتی آن آب را درخواست کردم گفت یا شقیق همیشه نعمت‌های خداوندی درظاهر و باطن بمن متواتر میباشد ، دربارهٔ خدای خود خوش گمان باش ، بعد ازآن ، آن ظرف را بمن داد وخوردم، دیدم که قاووت مخلوط بشکراست که درتمامی عمرخودم طعامی لذیذتر ازآن نخورده بودم و بعد ازخوردن آن سیراب و سیر شدم بطوریکه تا چند روز دیگر همچنان سیر و سیراب ماندم و اصلاً میل آب وطعام نداشتم ، دیگر بار آن شخص را ندیدم تا درمکّه دیده وسراغ کردم که کیست گفتند که موسی بن جعفر ع است. بالجملة این کرامت بکتاب کرامات الاولیای رامهرمزی ، مثیرالغرام ابن الجوزی و بعضی دیگر ازکتب عامّه و خاصّه منسوب است و بعضی از شعرا نظمش کرده‌اند :

سل شقیق البلخی عنه بما شاهد منه وماالذی کان ابصر
قال لما حججت عاینت شخصا ناحل الجسم شاحب اللون اسمر
سائرا وحده و لیس له زاد فما زلت دائبا اتفکر
و توهمت انه یسئل الناس ولم ادر انه الحج الاکبر

ثم عاینته و نحن نزول دون فید علی‌الکثیب الاحمر
یضع‌الرمل فی‌الاناء و یشربه فنادیته و عقلی محیر
اسقنی شربة فلما سقانی منه عاینته سویقا و سکر
فسئلت الحجیج من یك هذا قیل هذاالامام موسی‌بن‌جعفرع

وفات شقیق بسال یکصد و پنجاه و سیم یا هفتاد و چهارم و یا هشتاد و چهارم و یا نود و چهارم یا پنجم واقع و یا بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین و بعضی دیگر در تاریخ دویمی مذکور (قعد)درماوراءالنهر(ترکستان) مقتول وقبرش‌نیزدرختلان درقرب‌سمرقند ازبلادترکستان است . مادّهٔ تاریخ او بنا برقول سومی جملهٔ **هادی‌قدس** = ۱۸۴ و **سلطان دل** = ۱۸۴ و بنا برچهارمی کلمهٔ **صدق** = ۱۹۴ و **مطلب جان جهان** = ۱۹۴ و بنا برپنجمی کلمهٔ **صادق** یا **قاصد** = ۱۹۵ میباشد .

(ص ۳۲۸ت و ۳۰۴ ج ۱مع و ۲۴۵ ج ۱کا و ۱۵۶ض و ۱۲۶لس و ۱۳۳ ج ۲خه و ۶۵ ج ۱ لر و ۲۸۶۳ ج ۴ س وغیره)

شکسته

ملا محمدصالح - کابلی، از سلسلهٔ نقشبندیّه بوده وهمواره‌بتصفیهٔ باطن اشتغال داشت ، در اواخر قرن یازدهم هجرت میزیسته و دارای طبع شعر خوبی هم بود ، ازفرط شکسته‌نفسی ، خود را بشکسته تخلّص میکرده واز او است :

کاری‌که باختیارکردیم ترك همه کار و بارکردیم
سررشتهٔ عمر بودکوتاه پیوند بزلف یارکردیم
بسیار قلم شکسته سرشد تا نامه سیاه کار کردیم

سال وفاتش بدست نیامد : (ص۲۰۴مخل)

شکوهی

حاج مهدی - تبریزی ، از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه با راجی سالف‌الترجمة و لعلی‌آتی‌الترجمة و نظائر ایشان معاصر بود ، درمراغه سکونت داشته ودیوانش بسال هزار وسیصد وبیست ویکم هجری قمری درتبریز چاپ شدکه حاوی قطعات وغزلیّات ومدایح و انواع‌شعری دیگر بهردو زبان فارسی و ترکی‌آذربایجانی است . درتاریخ ولادت پسر جمال‌نام‌خود

که درسال هزار و سیصد و سیم هجری قمری متولد شده‌گوید :

بفضـل خـدای جهـان درگـذشت　　ز سنّ شکوهی چـو پنجـاه و هشت

خـدایش‌کرم کـرد طفلی‌کـه شـد　　سیـه چشم او ، رشک‌آهـوی دشت

رقـم زد قلـم خـوش بتـاریخ او　　**جمال جمال عالم‌افروزگشت=۱۳۰۳**

درهمین سال بمکّه رفته و درتاریخ‌آن نیزگوید:

چـه شرافت مرا جـز این تـاریخ　　**اشرف‌الحاج شد شکوهی دل=۱۳۰۳**

درمرثیهٔ معاصر مذکورش راجی سالف‌الترجمة‌که در دریای جدّه غرق شده بود ، بعداز رسیدن نامهٔ فوت او بترکی‌آذربایجانی‌گوید :

ای پیك بـد خبر ملك‌الموت سن نه سن　　بی‌نطـق ایلـدون منی بی‌اختیـار هـم

واردور نه شرح محنت عظمی بـو نامه‌ده　　کیم دودیله بونامیـه عنوان اولوپ رقـم

کاتب نیجه بونقل جهانسوزی ثبت‌ایدوپ　　کاغـذ آلشمیـوپ عجبـا یانمیـوپ قلـم

راجی غریق اولدی شکوهی مگر سنون　　طـوفانـه گلـدی‌گـوشهٔ چشم ترونـده نـم

سن‌آب ایچنده ایتدون اگر غوطه راجیا　　من رشتـه وار آتش هجرونـده پیچ و خم

وفات‌شکوهی بسال‌هزار وسیصد وچهاردهم‌هجری‌قمری درشصت ونه‌سالگی واقع‌گردید.

(دیوان خود شکوهی واطلاعات متفرقه)

شکیب

میرزا محمدعلی- اصفهانی ، ازعرفای قرن سیزدهم‌هجرت‌میباشد که با رضاقلی‌خان‌هدایت (متوفی درحدودسال‌۱۲۹۰ه قمری= غرص) معاصر و مدتی در شیراز با وی معاشر بود ، مدتها برای دیدار دراویش و عرفا سیاحتهاکرد ، فارس وکردستان وعراقین عرب وعجم را دیده و خط شکسته را نیزخوب مینوشته و از او است :

رشته برپـا و سررشته بـدست صیّاد　　هـم‌گرفتارم و هـم طرفه شکاری دارم

سال وفاتش معلوم نیست لکن در زمان هدایت مذکور درهند وقوع یافته است.

(ص ۴۵۶ ض)

شکیب

ملامحمدعلی - شیرازی، معروف بسکّاکی ، ازافاضل وقت‌خود بود ، در هردو قسمت علوم عقلیّه و نقلیّه نصیبی وافر داشت ، بخدمت جمعی از عرفا و اهل طریقت نیز رسید ، طریقت سلسلهٔ ذهبیّه را برگزیـد و لباس فقر پوشید ، بالاخره در استیلای افغان درشیراز زخمی‌کاری خورد وعاقبت دراثر همان صدمه درشصت سالگی درگذشت . سال وفاتش بدست نیامد واز او است:

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من — که بس‌باشد همین‌ذوق شهادت‌خونبهای‌من
چو نفی نفی اثبات‌است ازکشتن‌نمی‌ترسم — بقای من چو شمع‌کشته‌باشد درفنای من
گذشتن از شراب دهرنبود پیش‌من‌مشکل — کزآب هفت دریا ترنگردد پشت‌پای من
بدن‌مصروهوافرعون‌وهامان‌نفس‌ومن‌موسی — خیال و وهم‌ها سحر ودلیل من عصای من
چونور وسایه‌میخواهد دلم تا متّصل‌باشد — سر مـن درکنـار او سر او درکنـار من

چون پدرش شمشیرساز و کاردگر بوده از این جهت اورا محمدعلی سکّاکی‌گویندکـه منسوب بسکّاك بمعنی مذکور است. (ص ۱۶۲ض و۲۸۶۵ ج۴س)

شکیبی

مقصودعلی - از شعرای نامی قرن دهم هجری تبریز میباشدکـه در رشتهٔ شاعری مقامی بس عـالی داشت ، اشعـارش در تبریز و نواحی‌آن مشهور بود ، درعهد شاه تهماسب اوّل وارد قزوین شد ، اتفاقاً شعرای وقت درصدد جواب‌گفتن این مطلع حسن دهلوی بوده‌اند :

ای شهد نوشین لبت پاك از همه آلودگی — بنشین‌که تا بازایستدچشمم‌زخون‌پالودگی

شکیبی نیز این جواب راگفت :

گل‌گل شده پیراهنم از درد می پالودگی — گلهای رسوائی‌شگفت‌آخرازاین‌آلودگی

اینك مورد پسند شد وخواجه اسمعیل‌گیلانی دویست مثقال طلا جایزه‌اش داد. شکیبی بسال نهصد و هفتاد و یکم هجرت درتبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب مدفون شد ویا بنوشتهٔ بعضی وفاتش در شیراز وقوع یافته‌است وتعدد شاعر متخلّص بشکیبی ممکن و اشتباه شکیبی تبریزی بشکیب شیرازی فوق‌الـذکر نیز محتمل استکـه بعد از مدتی

مشتبه بیکدیگر بوده باشند. (اطلاعات متفرقه)

شلغان یا **شلقان** که حرف سیم آن در اوّلی غین نقطه‌دار ودر دویمی قاف میباشد لقب عیسی بن ابی‌منصور صبیح وشرح حالش موکول برجال است.

شلمغانی[1]

شلمغانی **محمد بن علی** - مکنّی بابوالحسن ، معروف بابن ابی‌العزاقر، یکی از آن چند تن میباشدکه در زمان غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ه ق) ادّعای بابیّت و وکالت وسفارت از طرف‌قرین‌الشّرف حضرت ولیّ عصرعجل‌الله فرجه نمودند و مقالات منکر از ایشان ناشی شد و درسال سیصد و بیست و دویم‌هجرت توقیع رفیعی بلعن و برائت از ایشان صادرگردید. شلمغانی دربدایت‌حال حسن‌العقیدة و مستقیم‌الطریقة واز اعیان شیعهٔ امامیّه بود ، پس‌ازآنکه حسین بن روح بسفارت خاصّهٔ آن‌حضرت منصوب‌گردید، حسد بروی غالب‌آمد، ترك مذهب‌حق راگفت، بحلول و تناسخ معتقد شد وترك عبادات و نکاح محارم را واجب نمود و مقالات منکر بسیاری که قلم از نگارش‌آنها شرم دارد اختراع‌نمود. احمد رفعت‌گوید: پس‌از اختراع‌مذهب تناسخ ، از طرف حکومت تعقیب شده و بموصل فرارکرد ، بفاصلهٔ چندسالی بازببغداد برگشته و مدتی متواری بود ، پس بادّعای ربوبیّت‌آغازکرد ، عجب‌ترآنکه ابراهیم‌بن محمد بن عون ، حسین بن قاسم وزیر مقتدر عباسی وگروهی دیگر نیز از عقلای وقت بدوگرویدند تا درسال مذکورکه عهد خلافت راضی بالله و وزارت ابن‌مقله‌بوده دستگیر و زندانی‌گردید ، درخانه‌اش پاره‌ای اوراق وکتب دائر برمذهب باطل وی باخط خوداو وحسین‌بن قاسم مذکور بدست‌آمد، شلمغانی بنوشته‌های‌خود اقرارآورد ولی فکرمذهبی خود را انکارکرد و همچنان اظهار اسلام مینمود ، پس ابن‌ابی‌عون و ابن‌عبدوس راکه

۱- **شلمغانی** - بفتح اول و ثالث که حرف غین نقطه‌دار است ، منسوب بناحیه‌ایست‌از نواحی واسط وهم دیهی است ازآن ناحیه .

از جملهٔ تابعین و فریفتگان وی بوده‌اند باخودش درمحضر خلافت احضارکردند، محض بجهت تحقیق برائت ایشان از آن‌عقائد منکر، مأمور بسیلی وگردنی‌زدن برمعبودخودشان گردیدند ، ابن‌عبدوس ، ازخوف جان ، ناچار یك‌گردنی زد ، ابن‌ابی‌عون نیزخواست که سیلی بزند ، دراثر رسوخ‌آن اعتقاد باطل خودکه بشلمغانی داشته دستش مرتعش شد و خودداری‌کرده سر و ریش اورا بوسه داد ، الهی وسیّدی و رازقی‌گفته وعرض‌بندگی نمود ، اینك خلیفه از شلمغانی پرسیدکه اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این حرف ابن‌ابی‌عون ازچه راه است گفت‌که من مسئول‌گفتهٔ او نیستم، خداگواه است‌که من‌دعوی خدائی نکرده‌ام . با این همه ، اینگونه حرفها پرده‌پوش فضاحتهای وی نشد، درهمان سال مذکور سیصد و بیست ودویم هجرت خود وی وعبد حقیقی او ابن‌ابی‌عون‌را بفتوای فقهای وقت بدارکردند و جسدشان را سوزاندند وبعد از مدتی حسین بن قاسم مذکور را نیز در رقه‌کشته وسرش را ببغدادآوردند . شلمغانی، درتکلیف و امامت وبداومشیّت تألیفاتی داردکه در زمان استقامت مذهب نوشته است . درنخبةالمقال‌گوید:

والشلمغانی بـن ابی‌العزاقر — کان جلیلا و غوی فی‌الاخر

(ص۱۶۳ و۲۰۵ ج۶فع و ۳۳۶ ج۲ و۴۰۶ ج۴ ذریعة)

شلوبین یا شلوبینی[1]

شلوبین‌صغیر همان شلوبین محمد بن علی مذکور در ذیل است .

۱ــ **شلوبین یا شلوبینی**ــ در روضات ، ضمن شرح حال ابوعلی عمر بن محمد گوید: شلوبین ، بفتح اول و ضم لام وکسر **ب** (یك نقطه) وسکون **ی** حطی و نون‌آخر ، درلغت‌اندلس، بمعنی ابیض اشقر است وگاهی درآخرآن ، حرف یای نسبت نیز افزوده و شلوبینی‌گویند . ظاهر این جمله‌آنکه ابوعلی عمر بن محمد را شلوبین‌گفتن از باب صفت و بجهت ابیض اشقر بودن وی بوده است . شلوبینی‌گفتن نیز از راه نسبت بهمان معنی مذکور میباشد . از قاموس نقل‌کرده‌که شلوبین یا شلوبینه شهری‌است درمغرب زمین‌که ابوعلی نحوی شلوبینی نیز ازآنجا است و صریح این جمله‌آنکه ابوعلی را اصلا شلوبین نگفته بلکه فقط از راه نسبت (نه صفت) شلوبینی‌گویند . باری بعضی از ادبا راکه بهمین عنوان شلوبین یا شلوبینی معروف‌هستند اجمالا مینگارد و همین عنوان درصورت نبودن قرینه راجع بعمر بن محمد مذکور ذیل است.

شلوبین **عمر بن محمد بن عبدالله** - اندلسی ، اشبیلیّ المولد والمدفن ، ازدیّ القبیلة ، ابوعلیّ الکنیة ، شلوبین یا شلوبینیّ الشهرة، از اکابر نحویّین اواسط قرن هفتم هجرت میباشدکه در رشتهٔخود نظیر ابوعلی فارسی واز ائمّهٔ نحو و علوم عربیّه معدودبود و اکثر افاضل وقت از تلامذهٔ وی میباشند .گاهی در مقابل محمد بن علی شلوبین ذیل ، او را مقید بکبیر کرده و **شلوبین کبیر** گویند و از تألیفات او است :

۱- التوطئة درنحو **۲ و۳- شرح صغیر وشرح‌کبیر مقدمهٔ جزولیه**. وفات او بسال ششصد وچهل وپنجم هجری قمری در شهر اشبیلیه در هشتاد و سه سالگی واقع‌گردید .

(ص ۱۶۳هب و ۱۲صف و ۳۳۰ و۵۰۱ت و۴۱۶ ج۱کا)

شلوبین کبیر همان **عمر بن محمد** - مذکور فوق است.

شلوبین **محمدبن‌علی‌بن محمد** - انصاری،مالقی‌اندلسی،مکنّی‌با بوعبدالله، مشهور بشلوبین یا شلوبینی، نیز مثل عمر بن محمد شلوبینی‌فوق از اکابر نحویّین بود ،گاهی بجهت امتیاز از وی مقیّد بصغیرش نموده و **شلوبین‌صغیر** گویند. او ازتلامذهٔ ابن‌عصفور ، مرجع استفادهٔ جمعی ازاکابر وقت ، شارح ابیات‌کتاب سیبویه بوده و درسال ششصد و شصتم هجرت درگذشت . (سطر۲۳ ص۵۰۱ت)

شلوبینی صغیر
شلوبینی عمر
شلوبینی کبیر
شلوبینی محمد

} در فوق بعنوان شلوبین نگارش دادیم .

شماخ **معقل بن ضرار بن حرمله** - از مخضرمین شعرای عرب میباشدکه هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده است ، بشماخ ملقّب بود، در وقعهٔ قادسیه یا در زمان عثمان در غزوهٔ موقات شهید شد . دیوان شماخ هم با شرح احمد بن امین شنقیطی درقاهره چاپ شده است . (ص ۱۱۴۱مط)

شماع **شیخ‌عمر بن احمد** - صاحب‌کتاب **سفینة نوح** میباشدکه درسال نهصد وسی وششم هجرت درگذشت. (ص ۱۶۳ هب)

شمسا **محمد شمس‌الدین** - گیلانی بعنوان ملاّشمسا خواهدآمد.

شمس‌الائمة **عبدالعزیز بن احمد بن نصر بن صالح** - بخاری حلوانی، فقیه حنفی و از تألیفات او است:

۱- **التبصرة** ۲- **المبسوط** ۳- **النوادر**. وی بسال چهارصد و چهل و هشتم یا نهم هجری قمری درگذشت. اما حلوانی منسوب بعمل حلوا ویا خرید وفروش آن بوده و درماقبل‌آخر آن هریك از نون و همزه درست‌است. ازقاموس نقل شده‌که حلوان نام یك شهر و دوقریه میباشد لکن نسبتْ عبدالعزیز همانا بعمل حلوا است.

(ص ۹۵ فوائدالبهیة)

شمس‌الائمة **محمد بن احمد بن ابی‌بکر** - سرخسی، بهمین عنوان سرخسی مذکور شد.

شمس‌الائمة **محمد بن یوسف** - کرمانی، بعنوان شمس‌الدین محمد بن یوسف خواهدآمد.

شمس‌تبریزی **محمد بن ملك داد** - یا **محمد بن علی بن ملك داد تبریزی**، ملقّب به **شمس‌الدین**، معروف به **شمس‌تبریزی** از اکابر ومشاهیر عرفا و صوفیّه میباشدکه در اصطلاح عرفا و اهل طریقت به **شمس‌الحق** موصوف است، از رکن‌الدین سجاسی، خلیفهٔ خلیفهٔ ابوالنجیب‌سهروردی، اخذ فنون‌طریقت‌نمود، غایت شهرت اوکه درطی‌مراحل‌عرفانی درتمامی‌السنه دارد مغنی ازاطناب دراین‌باب میباشد.

ملاّی رومی محمدبلخی، درتمامی فنون‌طریقت مرید وتربیت‌شدهٔ شمس‌تبریزی است، شمس در اوائل بقونیه‌که مسکن ملاّی روم بوده رفت، در درس وی‌که درکنار حوضی مشغول تدریس طلاّب‌بوده حاضر شد و ازچندکتابی‌که درپیش او بوده استفسار نمود، ملاّ گفت‌که این قیل وقال است پس شمس‌آنهارا در دست‌گرفته ودرحوض‌انداخت ملاّ از وقوع این حال بسیار پرملال شد وگفت ای درویش این چه‌کاری بودکه‌کردی‌که

بعضی از آنها فوائد پدر من است و باز یافتن آنها دیگر ممکن نیست، چون شمس اضطراب اورا دید دست در آب کرده و همهٔ کتابها را یکان یکان بیرون آورد درحالی که آب حوض اصلاً ضرری بدانها نرسانیده بود. ملاّ پرسید که این چه سرّی است ؟ فرمود که این حالی است ، ترا از این چه خبر، کنایه از آنکه توآشنا نبوده و بیگانهٔ این عوالم هستی، پس از آن ، ملاّ بمقامات عالیهٔ عرفانی شمس معتقد ومرید او شد، صحبت و یگانگی را گرم داشتند واین قضیه وسیلهٔ ارشاد ملاّ شد وآن مرشد خود را ، نظماً و نثراً حضوراً وغیاباً ستوده ودرحق او گوید : المولی **الاعز الداعی الی الخیر خلاصة الارواح سر المشکوة والزجاجة والمصباح شمس الحق والدین نورالله فی الاولین والاخرین** ونیزدراوائل دفتر اوّل مثنوی گوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتاب است و ز انوار حق است

چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر درکشید

واجب آمد چونکه بردم نام او شرح کردن رمزی از انعام او ـ الخ

مخفی نماند که خود شمس شاعر نبوده و دیوانی هم که بنام وی مشهور و در ایران چاپ شده از همین مرید او ملاّی رومی است که محض ایفای وظیفهٔ ارادت و ابقای نام نیك پیر ومرشد خود و اظهار قدردانی از حق ارشاد او یك قسمت از اشعار خود را بنام وی منتشر ساخته است ولی منظومهٔ موسوم به **مرغوب القلوب** راکه حاوی یکصد و سی بیت بوده و درتهران درآخر گلشن راز شبستری چاپ شده بخود شمس منسوب دارند .

شمس ، دراواخر تاب طعن علما را نیاورده و ازقونیه بشام رفت ، ملا ، پسرخود سلطان ولد را (بشرحیکه درشرح‌حالش اشاره نمودیم) فرستاد وباز بقونیه‌اش عودت داد تا در سال ششصد و چهل و پنجم هجرت وفات یافت ، یا بدست علاءالدین محمد پسر وسطین ملاّی رومی ویا بدست جمعی از متعصّبین قونیه‌که علاءالدین نیز یکی از ایشان بوده مقتول شده هریك از دوجملهٔ : **سلطان شمس الدین** = ۶۴۵ و **شمس الدین معلی** = ۶۴۵ مادّهٔ تاریخ او است ، درآن حال شمس نعره‌ای برآورد که همه‌شان بیهوش افتادند، پس ازآنکه بهوش آمدند غیراز چند قطره خون چیزی ندیدند و هریك از ایشان در اندك

زمانی ببلائی گرفتار و هلاك شدند و علاءالدین نیز درهمان ایّام بعلت جذام درگذشت و پدرش ملاّی رومی بجنازه‌اش حاضر نشد. شمس، نزد قبر بهاءالدین ولد، پدر ملاّی رومی ویا درمدرسهٔ ملاّی رومی نزد قبر امیر بدرالدین بانی مدرسه، مدفون گردید. در خزینةالاصفیاءگوید : روضهٔ شمس‌الدین تبریزی که درملتان مشهور است شمس‌تبریزی مشهور نبوده و راجع بشمس‌الدین ملتانی است که او ازسادات موسوی و اولادش مذهب شیعه دارند و درلاهور وغیره بسادات شمسن معروفند.

(ص ۲۸۶ ج ۱مع و ۲۸۷۲ ج ۴س و ۱۴۸ ج ۴فع و ۲۶۸ ج ۲خه)

شمس‌الحق در اصطلاح عرفاگاهی **شمس‌تبریزی** مذکور فوق راگویند.

شمس‌الدین **احمدبن حسین‌بن‌احمد** - بعنوان ابن‌الخبّاز در باب کنی خواهدآمد.

شمس‌الدین **احمد بن خلیل** - بعنوان خویی نگارش دادیم .

شمس‌الدین **احمد بن سلیمان** یا **شمس‌الدین** **احمد بن‌کمال** بعنوان **ابن‌کمال** درباب کنی خواهدآمد .

شمس‌الدین **احمد بن محمد** - بعنوان **سیواسی شیخ‌احمد** مذکور داشتیم.

شمس‌الدین **احمدبن‌محمدبن‌ابراهیم**- درباب کنی بعنوان **ابن‌خلکان** خواهدآمد.

شمس‌الدین **احمدبن‌قاضی‌محمود**- خوارزمی ، بعنوان **قاضی‌زاده** خواهدآمد.

شمس‌الدین **سامی بیگ‌بن خالدبیگ‌بن دورمش‌بیگ** - ازاکابر و افاضل عثمانی قرن حاضرچهاردهم هجری است که روز چهارشنبه اوّل‌حزیران ماه سال هزار و دویست و شصت و شش رومی مطابق هزار و هشتصد وپنجاهم میلادی در ناحیهٔ فراشیر از مادرش امینه خانم متولد شد ، خواندن و نوشتن را درهمان ناحیه از یکی از دوستان پدرش فراگرفت ، از اوان‌کودکی شوق و هـوس مخصوصی بخواندن و نوشتن داشته و ببازیچه‌های متداول اطفال رغبتی نمی‌نمود، بفرزندان‌خود میگفته‌است که اصلاً بخاطرش نمیرسد درکودکی بازی‌کرده باشد . در یازده سالگی به یانیه رفت،

بهمراهی برادرش در مدرسهٔ قیمنازیه داخل شد و بفاصلهٔ چند سال در سال ۱۸۷۱م = **غضعا** تحصیلات آن مدرسه را بپایان رسانید ، علاوه برعلوم متداولهٔ عصری سه زبان فرانسه و ایتالی و یونان قدیم ودو زبان





هردوعکس شمس الدین سامی بیگ درادوار مختلفهٔ زندگانی-۱۳و۱۴

عربی و فارسی را نیز از دونفر مدرّس مشهور یانیه اخذکرد، بعداز اندك زمانی درسال هزار ودویست وهشتاد وهشت رومی باستانبول‌رفته بخدمت مطبوعاتی وارد شد، بفاصلهٔ چند سال درسی و چهار سالگی امینه خانم دختر سعادت افندی قاضی عسکر را بعقد ازدواج خودآورده و چهار فرزند از وی بوجودآمد ، دوپسر نیز از زنی دیگر که بعد از وفات امینه خانم ازدواج‌کرده بوده بوجودآمد . روز شنبه هیجدهم حزیرانماه سال هزار و سیصد و بیستم رومی مطابق هزار ونهصد وچهارم میلادی درپنجاه وچهارسالگی درناحیهٔ ارنکوی نزدیکی استانبول وفات یافت و درمقبرهٔ جلو جامع صحرای جدید مدفون شد و پنجاه و چهارکتاب علمی در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت‌که دوازده فقره هنوز چاپ نشده ولی چهل ودوفقرهٔ دیگر بطبع رسیده وازآن‌جمله : **شش مجلد بزرگ قاموس‌الاعلام** است‌که مشهور هردیار بوده واز مراجع همین‌کتاب ریحانةالادب میباشد .

یانیه : شهری است در سمت جنوبی ولایت اشقودره بمسافت هفتصدکیلومتر از جنوب غربی استانبول و دویست و ده‌کیلومتر از جنوب غربی سلانیك‌که طولش چهل و یك درجه و هیجده دقیقه و عرضش سی ونه درجه و چهل و هفت دقیقه و مرکز ولایتی موسوم بهمین اسم است .

(دوفقره‌عکس‌وشرح‌حال‌فوق‌الذکر ازشرح‌حال‌لاتینی‌سامی بیگ که‌ظاهراً چاپ بغداد بود نقل‌شد)

شمس‌الدین **سید عبدالحمید بن عیسی** - بعنوان **خسروشاهی** مذکور شد .

شمس‌الدین **عبدالرحمن بن محمد** - در ضمن ترجمهٔ موفق‌الدین عبدالله بن احمد خواهدآمد .

شمس‌الدین **عبدالغفار** یا **عبدالغفور** **بن‌لقمان** - بعنوان تاج‌الدین کردری مذکورشد .

شمس‌الدین **عبدالله شیرازی** - از افاضل حکمای عصرخود واز اساتید حافظ شیرازی ، قوام‌الدین ابواسحق ونظائر ایشان بود، سلطان‌محمد مظفّر بوی ارادت میورزید ، در علوم عقلیّه و نقلیّه بهره داشته و از اشعار او است :

در دولت و محنت جهان هست زوال ، در صاف توگر دُرد در افکند ، منال

خوش باش و زمان بکام یاران گذران زیراکه نماند این جهان بریك حال

درسال هفتصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت . (ص ۳۶۵ض)

شمس‌الدین **محمد جوینی** - بعنوان **صاحب دیوان** خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد سگزی** - یا سیستانی ، از افاضل زمان خود میباشد که بشمس‌الدین ملقّب و علم ظاهر و باطن را جامع بود ، جمعی را تربیت نمود وکتاب **مجمع‌البحرین** نامی در علم شریعت و حقیقت ازتألیفات‌او میباشد و از اشعار او است :

این قطرهٔ خون سیه قلب لقب گفتاکه منم محرم اسرار طلب

غم‌گفت‌که درخون‌کشمش اوّل‌بار تا هرقلبی ، بلاف نگشاید لب

نیز در اندرز ملك تاج‌الدین‌که اخلاص تمام بوی داشته‌گوید :

شاها باید کز تو دلی کم شکنند لطف تو هزار لشگر غم شکنند

اندیشه بکاردار ، کاندر سحری یك‌آه ، هزار ملك درهم شکنند

درکشف‌الظّنون‌گوید : **مجمع‌البحرین فی‌علم‌الحقیقة والشریعة** لشمس‌الدین محمد بن‌نصر السنجری . ظاهرآن استکه مرادش از محمد بن نصر همین محمد سیستانی سگزی

صاحب ترجمه بوده و سگزی را سجزی نیز گویندکه معرّب آن است و سنجری گفتن او چنانچه درنسخهٔ کشف الظّنون موجوده در نزد این نگارنده است از اشتباهات مؤلف و یا کاتب ویا مطبعه میباشد .

(این جمله از بعضی مسوده‌های خودم نقل شده و مدرك خصوصی از نظرم رفته است)

شمس‌الدین **محمدبن ابراهیم‌بن ساعد -** بعنوان اکفانی مذکور شد .

شمس‌الدین **محمد بن ابی‌بکر -** بعنوان **فراهی** خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد بن ابیطالب -** انصاری دمشقی صوفی، معروف بشیخ‌الربوة، ملقّب بشمس‌الدین ، مکنّی بابوعبدالله ، از افاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه درششصد و پنجاه و چهارم هجرت متولد شد ، دراثر زحمات بسیاری درعلم رمل و اوفاق و دیگر علوم غریبه مهارت یافت ، مدّعی علم‌کیمیا نیز بوده و با ابوالفداء ، مورّخ مشهور ، معاصر، بسیار خوش محضر، مصاحبت او جالب فرح و سرور و خوشدلی بود . ازکثرت ذکاوتی‌که داشته در هرعلم تألیف‌کتاب میکرد اگرچه خارج از حدود اطّلاعات و معلومات وی هم بود . از صفدی نقل است یك تألیف اوراکه در اصول دین بوده دیدم ، مذاهب را بیکدیگر همچنین اشعری را بمعتزلی و صوفیّه را بحشویّه قاتی نموده بود و بیك طریقت استقامت نداشت . شمس‌الدین عاقبت بعرفان و علم حقیقت‌گرایید ، بفقر و وحدت متحمّل وکثیرالالم بود، درماه جمادی‌الاولی یا صفر از سال هفتصد و بیست و هفتم هجرت درصفد درگذشت ، درآخر عمرکر و ناشنوا ویك چشمش نابیناگردید واز اشعار لطیفهٔ او است :

نظرالهلال الیــه اول لیلــة **فرآه احسن منظرا فتزیــدا**
و رآه احسن منه بدرا فهو من **غم یذوب و یضمحل کما بدا**

کتاب السیاسة فی‌علم الفراسة و **نخبة الدهر فی‌عجائب‌البر والبحر** از تألیفات‌او است. اوّلی درقاهره و دومی درپطرسبورگ چاپ شده‌اند . (ص۴۵۸ ج۳کمن و۸۸۱مط)

شمس‌الدین **محمد بن احمد -** حکیم‌فارسی، بعنوان‌خضری مذکور شد.

شمس‌الدین محمد بن احمد بن حمزة - بعنوان **شافعی صغیر** مذکور افتاد .

شمس‌الدین محمد بن احمد بن سالم - بعنوان **سفارینی** نگارش یافته است.

شمس‌الدین محمد بن احمد - شربینی، بعنوان **خطیب‌شربینی** نگارش دادیم.

شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان - بعنوان **قاضی‌القضاة** خواهدآمد.

شمس‌الدین محمدبن‌احمدبن‌عثمان‌بن‌قایماز-بعنوان**ذهبی** بشرح‌حالش‌پرداختیم.

شمس‌الدین محمد بن حسن بن علی بن عثمان - بعنوان **نواجی** خواهد آمد .

شمس‌الدین محمدبن جمزة بن محمد - بعنوان **فناری** خواهدآمد.

شمس‌الدین محمد بن عبدان - بعنوان **ابن‌اللبودی** درباب‌کنی خواهدآمد.

شمس‌الدین محمدبن عبدالرحمن بن احمدبن محمد - بکری صدیقی شافعی ، مکنّی بابوالمکارم ، از افاضل علمای شافعیّة قرن دهم هجرت میباشد ، دربیست و هشت سالگی تفسیری برقرآن نوشته ، یکسال درمصر و یکسال در مکّه اقامت میکرده است واز تألیفات او است :

۱- **الانوار ومصباح‌السرور والافکار** ۲- **تفسیرالقرآن**که‌اشاره‌شد ۳- **الدرةالمکللة فی‌فتح مکةالمبجلة** ۴- **فضائل لیلةالنصف من‌شعبان** . وفات او بسال نهصد و پنجاه و دوم هجرت درپنجاه و چهار سالگی واقع گردید .

(ص۵۸۰ مط)

شمس‌الدین محمد بن عبدالکریم - طبسی، ازمبرّزین‌شعرا وافاضل‌دانشمندان قرن هفتم خراسان و بشمس‌الدین ملقّب بود ، چندی درهرات قضاوت نمود ، اخیراً ببخارا رفت تا موافق نوشتهٔ بعضی درسال ششصد و بیست و چهارم یا ششم هجرت باز بهرات رفته و هم‌آنجا درگذشت . دیوان او درحدود دو هزار بیت بوده واز او است :

با بدان بدنشین‌که صحبت بد	گرچه پاکی ترا پلیدکند
آفتابی بدان بزرگی را	پاره‌ای ابر ناپدید کند

گویند چون شمس‌الدین ،آوازهٔ فضل وکمال صدرالشّریعة محمود بن احمد بخاریرا شنید ، بشوق ملاقات عزیمت بخارا داد ، موقعی وارد شدکه صدرالشّریعة یك قصیدهٔ خود راکه درهمان شب انشاکرده بود . درحضور اهل مجلس میخواند ، شمس‌الدین‌نیز درگوشه‌ای نشسته وگوش میداد واز ابیات‌آن قصیده است :

برخیزکه صبح‌است وشراب‌است ومن وتو   آواز خروس سحری خاست ز هرسو
برخیزکه برخاست پیاله بیکی پای   بنشین‌که نشسته است صراحی بدو زانو
می‌نوش ، ازآن پیش‌که معشوقهٔ شب را   با صبح بگیرند و ببرند دوگیسو

چون صدر ، توجه شمس‌الدین را دید، پرسیدکه درشعر اطّلاع داری یانه‌گفت موزون را از ناموزون تشخیص توانم‌کرد پرسید این شعر چگونه است‌گفت‌کلام موزون است حاضرین بشوریدندکه این چه مدحی است‌گفت من بالبدیهه بهتر ازاین میگویم،گفتند اگر چنین باشد ترا درشعر مسلّم داریم والاّ بیازاریم ، شمس‌الدین قلم برداشته و پنجاه بیت بهمان وزن و قافیه انشا نمودکه ازآن جمله است :

از روی تو چون‌کرد صبا طرّه بیك سو   فریاد برآورد شب غالیه گیسو
از زلف سیاه تو مگر شد گرهی باز   کز مشك برآورد فلك تعبیه هرسو
گفتی‌که چو زرکار تو روزی سره‌گردد   آری همه امید من این است ولی‌کو

چون صدر ، قدرت طبع اورا دید ازتمام‌حاضرین بالاتر نشانید و وظائف‌اکرام واحترام را معمول میداشت .

اما معاصر بودن شمس‌الدین طبسی صاحب ترجمة با نظام‌الملك وزیر (متوفی بسال ۴۸۵ه ق تفه) و مشمول مراحم وی بودن او چنانچه بعضی از ارباب تراجم‌گفته‌اند با در نظرگرفتن تاریخ وفات ایشان دور از صحّت بوده و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه است و رجوع بعنوان صدرالشّریعة هم نمایند .

(ص ۳۶۱ ض و ۳۸ مخل و۷۶ سفینةالشعراء)

شمس‌الدین   **محمدبن عبدالله** - بعنوان‌کاتبی ترشیزی خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمد بن عبدالله بن احمد بن تمرتاش** - غزی حنفی ، از افاضل فقهای حنفیّهٔ اوایل قرن یازدهم هجرت بوده وازتألیفات او است:

۱- **تنویرالابصار و جامع‌البحار** در فقه حنفی ۲- **منح‌الغفار فی‌شرح تنویرالابصار** که شرح همان‌کتاب اوّلی است . وی در سال هزار و چهارم هجری قمری وفات یافت .

(کف وص ۲۸۷۲ ج ۴س)

شمس‌الدین **محمد بن عبدالله بن محمد**- بعنوان ابن ناصرالـدین درباب‌کنی خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمد بن عبدالماجد** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌هشام خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد بن علی** - بعنوان سوزنی سمرقندی مذکور شد .

شمس‌الدین **محمدبن علی بن حسین** - بعنوان صاحب مدارك خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد بن علی بن محمد بن علی** - جرجانی ، حسینی یا حسنی ، ازافاضل قرن نهم هجرت میباشدکه برخلاف پدرش سید شریف جرجانی علی بن محمد سالف‌الترجمة، مذهب شیعی داشت، ادیبی است نحوی ومتکلّم فاضل و **شرح ارشاد ملاسعدتفتازانی** درنحو ازآثار قلمی او است و درسال هشتصد و سی و هشت هجری قمری درگذشت . میرزا محمدعلی شریفی ، ملقّب بمیرزا مخدوم‌کـه نوهٔ سید شریف و پسر همین شمس‌الدین است نیز سنّی ناصبی‌بوده وکتاب **نواقض‌الروافض** را در ردّ شیعه تألیف داده است ، قـاضی نورالله شوشتری‌کتـاب مصائب النواصب و شیخ ابوعلی حائری نیزکتاب عذاب‌النواصب را در ردّ همین‌کتاب نواقض‌الروافض نوشته‌اند .

میرزا مخدوم همان است‌که باتفاق جمعی ازگروه قلندریّه برسر شاه‌اسمعیل صفوی‌ثانی (متوفی بسال ۹۸۵ه ق = **ظفه**)گردآمدند ، با انواع مکر وحیله ازمذهب حق جعفری اثنی‌عشریش منحرف ساختند وسکّه‌ها راکه اسم سامی حضرات‌ائمهٔ‌اطهار ع درروی‌آنها نقش بوده تغییر دادند بشرحی‌که در روضات‌الجنّات نگارش داده است.

(ص ۱۸۶ و۴۹۸ت)

شمس‌الدین **محمدبن‌عماربن محمد**- درباب‌کنی بعنوان **ابوناصر** خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمد بن‌قا م** - بعنوان **واسطی** خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمد بن‌کمال‌الدین** - بعنوان **حافظ شیرازی** مذکور شد .

شمس‌الدین **محمد بن محمد** - شافعی بعنوان **جزری** خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمدبن محمد صالحی** - بهمین عنوان **صالحی** خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمدبن‌محمدبن‌عبدالله**- بعنوان **ابن‌بطوطه** درباب‌کنی خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد بن محمد بن علی** - بعنوان **جزری** نگارش یافته‌است.

شمس‌الدین **محمدبن محمدبن نمیر** - بعنوان **ابن‌الراج** درباب‌کنی خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمدبن محمود** - بعنوان **آملی** نگارش دادیم.

شمس‌الدین **محمد بن مکی** - بعنوان **شهید اول** خواهدآمد.

شمس‌الدین **محمد بن ملك داد** - بعنوان **شمس‌تبریزی** مذکور افتاد .

شمس‌الدین **محمد بن یحیی**- شیرازی‌نوربخشی، بعنوان **اسیری** نگارش دادیم.

شمس‌الدین **محمد بن یوسف**- شافعی ، بعنوان **خطیب جزری** مذکور افتاد .

شمس‌الدین **محمدبن یوسف بن علی بن سعید** -کرمانی بغدادی، ازاکابرعلمای عامّه میباشدکه فقیه‌اصولی محدّث رجالی مفسّر ادیب ودرفنون ادبیّه و علوم عربیّه علاّمهٔ زمان خود ، دارای اخلاق حسنه ، بسیار متواضع ، لقب مشهوریش شمس‌الدّین و درکتب عامّه بشمس‌الائمّه معروفتر بوده وسلاطین وقت دربارهٔ وی اعتقادی‌کامل داشته‌اند.

تحصیلات او نخست درشهر خودکرمان ازپدرخود وجمعی دیگربوده پس‌بشیراز رفت ، دوازده سال‌حاضرحوزهٔ قاضی عضدالدین ایجی‌بود، تمامی‌مصنّفات اورا ازخودش خواند ، پس دربغداد اقامت‌گزیده بمصر وشام نیز رفت، صحیح بخاری را درجامع‌ازهر

از ناصرالدین فارقی خوانده وسی سال دربغداد بنشر علم پرداخت ، بسیار اندکی‌قانع بود و باکسی مراوده نداشت ، همواره مشغول کارهای علمی خـود بود تا در محرّم سال هفتصد و هشتاد و شش هجرت در اثنای مراجعت از سفر حج درشصت ونه سالگی وفات یافت و ازآثار قلمی علمی او است :

۱- انموزج‌کشاف ۲- حـاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- السبعة السیـارة که شرح مختصر ابن‌حاجب است و هفت شرح از شروح‌آن را بالتمام در این‌کتاب خـود جمع‌کرده و هفت شرح دیگرآنرا نیز ملخصاً درآن ضبط‌کرده است **۴- شرح صحیح‌البخاری** که در ذیـل بنام **کواکب** مذکور است **۵- شرح‌فوائدغیاثیة ۶- شرح مختصر ابن‌حاجب** که بنام **سبعهٔ سیاره** مذکورشد **۷- شرح مواقف قـاضی عضدالدین ایجی ۸- الکواکب الدراری فی‌شرح صحیح‌البخـاری** که دومجلّد بزرگ‌بوده وغالباً چهار یا پنج‌مجلّدش نیز میکنند وبسیار شرح مفید بوده و باغلاط و اشتباهات شروح دیـگرآن‌کتاب نیز میپردازد .

(ص۲۲۵هب و۹۱ ج۳نی و۳۱۰ج۴کمن)

شمس‌الدین **میرزا محمدحسین**- بعنوان **جناب‌گرگانی** مذکور شد.

شمس‌الدین **ملامحمد شیرین** - بعنوان مغربی خواهدآمد .

شمس‌الدین **محمودبن عبدالرحمن‌بن احمد بن‌محمد** - بن‌ابی‌بکر بن علی عامی اصفهانی، ملقّب بشمس‌الدین یا شهاب‌الدین، موصوف‌بعلاّمه ، مکنّی بابوالثّناء، از اکابر علمای عامّهٔ قرن هشتم‌هجرت میباشدکه بسال ششصد وهفتاد وچهارم هجری قمری در اصفهان متولد شد، فنون متداوله را دربلادخود ازپدرخویش و ازجمال‌الدین ابن‌ابی‌الرّجا و دیـگران فراگرفت ، درفنون عقلیّه بمقامی عالی رسیده و بدیـگران تقدّم یافت ، درماه صفر هفتصد و بیست و پنجم هجرت در مراجعت از سفر مکّه وارد دمشق‌گردید وفضائل وی منتشر شد، شب و روز مشغول تدریس وملازم‌مسجد اموی بود ، ابن‌تیمیّه مقـدم اورا غنیمت شمرد و تجلیلش‌کـرد وگفت‌که نظیر وی وارد این بلاد نشده‌است. بالجملة شمس‌الدین دوستدار اهل صلاح‌بود، بی‌تـکلّف وبی‌آلایش میزیست ، بسیار خوش‌خط و سریع‌القلم بوده واز تألیفات او است :

۱- تسدیدالقواعد فی‌شرح تجریدالعقائد یا **تشییدالقواعد فی‌شرح تجریدالعقائد** که شرح‌کتاب تجرید خواجه بوده ومابین اهل‌علم به **شرح قدیم** معروف میباشدکه نسبت بشرح تجرید ملاعلی قوشچی‌آتی‌الترجمة‌که معروف بشرح جدید است قدیمتر میباشد والاّ قدیم‌ترین تمامی‌شروح‌تجریدنمیباشد زیراکه همین‌تسدیدالقواعد سیّمین‌شرح‌تجرید بوده و اوّلین شرح‌آن شرح علاّمهٔ حلّی است‌که موسوم بکشف‌المراد و بعدازآن شرح شمس‌الدین محمد اسفراینی‌بیهقی مقارب عصرخود خواجه است‌که نامش‌تعریدالاعتماد فی‌شرح تجریدالاعتقاد است و خود شیخ محمود صاحب‌ترجمه‌گویدکه علاّمهٔ حلّی اوّل کسی است‌که تجرید خواجه را شرح‌کرده و اگر این شرح علاّمه نبودی‌کتاب تجرید خواجه شرح نشده ودربوتهٔ اجمال میماند **۲- تفسیر قرآن ۳- شرح بدیع ابن‌الساعاتی ۴- شرح تجرید خواجه**‌که بنام تسدید مذکور شد **۵- شرح طوالع‌الانوار قاضی بیضاوی** درکلام‌که نامش مطالع‌الانظار علی طوالع‌الانوار بوده و در استانبول چاپ شده است **۶- شرح قصیدهٔ ساوی** در عروض **۷- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب ۸- شرح مختصرالاصول ابن‌حاجب ۹- شرح مطالع ارموی ۱۰- شرح منهاج بیضاوی ۱۱- شرح ناظرالعین** مذکور ذیل **۱۲- مطالع‌الانوار**‌که بنام شرح‌طوالع مذکور شد **۱۳- ناظرالعین**‌که بنوشتهٔ ابن‌حجر در منطق و بنوشتهٔ بعضی دیگر نام تفسیر قرآن‌او است‌که موفق باتمام‌آن نشده‌است. وفات صاحب ترجمة ، بسال هفتصد و چهل وشش یا هفت ویا در ذی‌القعدهٔ سال هفتصد وچهل ونهم هجرت با طاعون عمومی درمصر واقع‌گردید. مخفی‌نماندکه لفظ‌اصفهانی درصورت نبودن قرینه درکلمات حکما ومتأخرین اصولیّین ، راجع بهمین محمودبن عبدالرحمن است وبس و درغیر او با قرینه استعمال نماید .

(ص۷۵۳ت و۳۵۳ ج۳ و۱۱۸۶ و۲۰۱۰ ج۶ ذریعه و۳۲۷ ج۴کمن و ۴۵۴مط وغیره)

شمس‌الدین **مسعود بن ابی‌بکر**- بعنوان **فراهی** خواهدآمد.

شمس‌الریاسة **هبة‌الله بن زید** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌جمیع** خواهدآمد .

شمس‌سیستانی **محمد** - بعنوان شمس‌الدین محمد سگزی مذکور شد .

شمس‌الشعراء **میرزا محمدعلی** - بعنوان **سروش** مذکور افتاد .

شمس‌شیرازی **عبدالله** - بعنوان شمس‌الدین عبدالله مذکور گردید .

شمس‌شیرازی **محمدبن یحیی** - بعنوان **اسیری** نگارش دادیم.

شمس صائغ **محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌الحسن** - زمردی شیخ شمس‌الدین ابن‌الصائغ (چنانچه در دررکامنه است) یا محمدبن عبدالرحمن بن‌علی بن‌صائغ (چنانچه در فوائدالبهیّة نوشته است) بهرحال شمس‌الدین ملقّب‌بشمس صائغ و ابن‌الصّائغ مشهور، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه فقیه محدّث نحوی‌لغوی، جامع علوم متنوّعه و دارای اخلاق فاضله‌بود. درفقه ونحو ولغت بدیگران‌تقدّم داشت، درمصر و شام از مشایخ وقت استماع حدیث نمود ، در اواخر عمر قاضی‌عسکر و مفتی عدلیّه شد ، درنظم نیز حظّی وافر داشته واز او است :

لاتفخرن بما اولیت من نعم — علی سواك وخف من‌کسر جبار
فانت فی‌الاصل بالفخار مشتبه — ما اسرع‌الکسر فی‌الدنیا لفخار

از تألیفات او است :

۱- **اختراع‌الفهوم‌لاجتماع‌العلوم** ۲- **التذکرة** درنحو که‌چندمجلداست ۳- **التعلیقة فی‌المسائل الدقیقة** ۴- **الثمرالجنی فی‌الادب السنی** ۵- **حاشیهٔ مغنی** تا اواسط حرف ب ۶- **روض‌الافهام فی‌افهام (اقسام خل) الاستفهام** ۷- **شرح الفیة ابن‌مالك** که جامع ومختصر است ۸- **شرح قصیدهٔ برده** ۹- **شرح مشارق‌الانوار** در حدیث ۱۰- **المبانی فی‌المعانی** ۱۱- **مجمع‌الفرائد** که هفده مجلد است ۱۲- **المنهج القویم فی‌القرآن العظیم** یا **فی‌فوائد تتعلق بالقرآن العظیم** ۱۳- **نتائج الافکار** ۱۴- **الوضع الباهر فی‌رفع اهل‌الظاهر** .

وفات شمس صائغ دریازدهم شعبان هفتصد و هفتاد و ششم یا هفتم هجرت واقع و ثروت بسیاری از وی ماند ، بعداز مردن او علاءالدین مقریزی در خواب دید واز اوضاع و چگونگی معاملهٔ الهی با وی استفسار نمود درجواب این شعر را خواند :

الله یعفـو عن‌المسیء اذا — مات علی توبة و یرحمه

(ص۶۹هب و۷۴۵ت و۴۴۹ج۳کمن و۱۷۵فوائدالبهیة)

شمس طبسی **محمد بن عبدالکریم** - بعنوان شمس‌الدین محمدبن عبدالکریم مذکور شد .

شمس العرفاء **احمدبن محمد** - بعنوان **ابن البغوی** در باب کنی مذکور خواهدشد.

شمس العلماء **سید محمد ابراهیم** - بعنوان **سیدالعلما** مذکور شد.

شمس العلماء **شیخ محمد مهدی ابن حاج ملاغلامعلی** - عبدالرب آبادی، ازافاضل نامی عصرما وازاعضای برجستهٔ هیئت تألیفیهٔ کتاب نامهٔ دانشوران بود، نیز بامر ناصرالدین شاه قاجار، کتاب **احوال الائمة الاربعة لاهل السنة** را بطرزی عجیب تألیف داد، وفات او بعدازسال هزار وسیصد وچهاردهم هجرت واقع وسالش بدست نیامد.

(ص۳۰۴ ج۱ ذریعة)

شمس العلما **ناصر حسین** - بهمین عنوان خواهدآمد.

شمس المشرق **محمود بن عزیز**- خوارزمی، مکنّی بابوالقاسم، ملقّب بشمس المشرق، درعلم لغت و ادب افضل اکابر وقت خود بود. گاهی در فقه نیز مطالعه‌کرده، در مسائل خلافیّه مناظره نموده و بجهت‌کثرت حفظ و فصاحت لفظ او **جاحظ ثانی**اش میگفتند. درنزد خوارزمشاه محترم بود، اخیراً بفلسفه میل‌کرده وبدینجهت منفور عامّه شد، بمرو رفته ودر اوائل پانصد وبیست ویکم هجرت خودش را ذبح کرد و مکتوبی بخط خودش یافتند: **هذا ماعملته ایدینا فلایؤاخذ بغیرنا**.

(ص۱۲۶ ج۱۹ جم)

شمس المعالی **قابوس بن ابی‌طاهر وشمگیر** - بن‌زیار بن وردانشاه جیلی، امیر جرجان و طبرستان بود، پس‌ازآنکه پدرش درمحرّم سال‌سیصد وسی و هفت هجرت فوت‌کرد، سلطنت دست برد دیگران‌بود تاآنکه خود قابوس، بسال سیصد وهشتاد وهشتم هجرت درنتیجهٔ علو همّت، صاحب‌حق موروثی خود ومستقرّ اریکهٔ سلطنت‌گردید، عمادالدولهٔ دیلمی هم از اتباع و امرای وی بوده است. قابوس، علاوه برعزّت سلطنت، دارای مراتب‌کمال و علم و معرفت و حکمت و حسن‌خطّ وکتابت و قریحهٔ شعری و اخلاق پسندیده بود، از بدیها اجتناب میکرد وخط ثلث و نسخ او در غایت جودت بوده است. صاحب بن عبّاد هروقتیکه شعر اورا میدیده میگفته است:

هٰذٰا خَطُّ قٰابُوس اَمْ جَنٰاحُ طٰاوس و این شعر متین را نیز میخوانده است :

فی‌خطه من‌کل قلب شهـــوة　　حتی کأن مداده الاهـــواء

ازاشعار طریفهٔ خود قابوس میباشدکه مناسب حال اهل دانش ستمدیده ازجهّال وتسلیت خاطر ایشان است :

قل للذی بصروف‌الدهر عیّرنـــا　　هل عاندالدهر الامن لـــه خطر
اما تری‌البحر یعلو فوقــه جیف　　و یستقر بـاقصی قعره الـــدرر
فان تکن عبثت ایدی الزمان بنا　　و مسنا من تمادی بـــؤسه ضرر
ففی‌السماء نجوم لاعـــداد لهـــا　　و لیس یکسف الاالشمس والقمر

شش‌چیزدرآن‌زلف‌تودارد مسکن　　شش‌چیزدگر دردل من‌کرده وطن
پیچ وگره وتاب وخم وبندوشکن　　عشق وغم ومحنت والم‌رنج‌وحزن

قابوس، باآن همه‌کمالات علمیّه و دوراندیشی‌که درامور سیاست داشته (بحدیکه‌بهجت دنیا ویکی از محاسن دنیایش‌گویند) لکن درمقام غضب مالك نفس خـود نبود ، عفو و اغماض بالمرّه ازخاطرش محو میشد بهمین‌جهت‌ایمن ازشرّ وی‌نمیبودند اینك‌لشگریان در خلع او یکدل شده و بپسرش ابومنصور منوچهر بیعت نمودند، خود قابوس نیزناچار بحکم صلاح وقت وکشور ، تن در داد ، حسب‌المقرّر در قلعه‌ای توقیف شد تا در سال چهارصد و سیم هجرت از خوف قیام بقتلش‌آوردند ویا خود بعدازحبس، لباس ولحافش ندادند تا از شدت سرما جان داد .کتاب **قابوسنامه** ازآثار قلمی او است‌که برای نصایح نوهاش امیرکاوس یاکیکاوس بن اسکندر بن قابوس نگارش داده‌است. بنابرآنچه مذکور داشتیم مدت سلطنت او درحدود هفده سال میباشد ودر بعضی جاها بیست سال نوشته‌اند و بقیهٔ شرح حال قابوس را موکول بکتب مربوطه میداریم . اما بنی‌زیار یا آل‌زیارکه در السنه دایر و قابوس نیز از افرادآن خـانواده است در خاتمهٔ باب‌کنی بهمین عنوان بنی‌زیار خواهدآمد.　(ص۴۶۴ ج۱کا وغیره)

شمشاطی

علی‌بن‌محمد ـ شمشاطی ، مکنّی بابوالحسن ، از فضلای ادبا و شعرای اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه کثیرالحفظ و واسع

الرّواية و ازمعاصرین ابن‌النّدیم بوده و تألیفات جیّده دارد :

۱- **ابطال‌احکام‌النجوم** ۲- **اخبار ابی‌تمام** ۳- **الانتصاف من‌ذوی‌البغی والاقتراف** ۴- **الانوار والثمار** ۵- **تهذیب‌العین** درلغت که کتاب‌العین خلیل عروضی را مهذب نموده است ۶- **الدیارات** ۷- **غریب‌القرآن** ۸- **القلم** ۹- **المثلث‌الصحیح** درلغت ۱۰- **المجزی** درنحو ۱۱- **مختصرفقه‌اهل‌البیت‌ع** ۱۲- **المذکروالمؤنث** ۱۳- **المقصور والممدود** ۱۴- **الموثق** ۱۵- **النزه والابتهاج** ۱۶- **الواضح** وغیر اینها .

شمشاطی‌گوید اناریرا مابین شعرا و ادبا قسمت‌کرده و این شعر راگفتم:

یا حسن رمانــة تقاسمهـا کل ادیب بالظرف منعوت
کانها قبل کسرهــا کــرة و بعد کسر حبات یاقوت

وفات شمشاطی ، بقول ذریعة در سال سیصد و نودم هجرت بـوده است . لفظ شمشاطی منسوب بشمشاط است‌که بنوشتهٔ مراصد شهری است از بلاد روم در ساحـل فرات وآن غیراز سمیساط میباشدکه از اعمال شام است. درحرف س (بی‌نقطه) نیزگوید: سمیساط بضمّ اوّل وفتح‌ثانی، شهری‌است درطرف روم ازساحل‌غربی فرات وآن شهررا قلعه‌ایست که یك‌قسمت‌آن مسکن ارامنه‌است. ظاهر این‌جملهٔآنکه سمیساط نیز نام دیگر همان شمشاط از بلاد روم‌است و سمیساطی‌که ازتوابع شام باشد مذکور نداشته است. بهرحال علی بن محمد شمشاطی راگاهی سمیساطی نیزگویند. اما عدوی منسوب بعدی بن تغلب میباشدکه علی بن محمد از اولاد او بوده است . ذریعة وکتب‌رجالیه‌وص۲۴۰ج۱۴جم)

شمنی **احمد بن محمد بن محمد بن حسن بن علی بن یحیی** - قسطنطینی، حنفیّ‌المذهب، تقی‌الدّین‌اللّقب، ابوالعباس‌الکنیة، شمنی‌الشهرة، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکـه فقیه محدّث اصولی مفسّر متکلّم محقّق بیانی ادیب نحوی و درعصر خود امام نحویّین بود ، بسیاری از افاضل وقت از وی استفاده نموده و ازمشایخ و اساتید جلال‌الدّین سیوطی نیز بشمارمیرفته وسیوطی بسیارش میستوده‌است. اورا مقام قضاوت دادند لکن نپذیرفته و ردّ نمود و تألیفات سودمند دارد :

۱- **حـاشیهٔ شفا** ۲- **حاشیـهٔ مغنی** که در ذیل بنام **المنصف** مذکور است ۳- **شرح مختصرالوقایة** درفقه ۴- **شرح نظم‌النخبة** درحدیث ونظم‌النخبة‌تألیف پدرش‌است ۵- **المنصف**

من‌الکلام علی مغنی ابن‌هشام که بین طلاّب ومحصّلین دایر، مرجع استفاده ، حاوی‌شرح حال بعضی از علما و ادبا و فوائد متفرقه نیز بوده و درمصر و ایران مستقلاً و درحواشی بعضی از چاپهای مغنی نیز چاپ شده‌است . وفات شمنی شب یکشنبه هفدهم ذی‌الحجهٔ سال هشتصد و هفتاد و دویم هجرت درشصت و دو ویا هفتاد ویك سالگی در قاهره واقع شد و سیوطی قصیده‌ای در مرثیه‌اش گفته‌که مطلع آن این است:

رزء عظیم بـه تستنـزل العبـر **وحادث حل فیه‌الخطب والعبر** (الغیرخ‌ل)
رزء مصـاب جمیـع المسلمین بـه **و قلبهـم فیـه مکلـوم و منکسر**

لفظ شمنی ، بنابرآنچه از سیوطی نقل شده ، بضمّ اوّل و ثانی و تشدید ثالث است . در مراصدگوید : شمن (بروزن شکم یاکمر) یکی از دیهات استرآباد مازندران میباشد . از قاموس نیز نقل است‌که بروزن‌کمر دیهی‌است از استرآبادکه ابوعلی حسین بن‌جعفر شمنی بدان منسوب‌است. نگارنده‌گوید: نام شمنی مشهور محشّی مغنی احمدبن‌محمد است و حسین بن جعفر شمنی‌که قاموس‌گفته غیراز این شمنی مشهور است .

(ص ۱۶۳هب و ۹۲ت و سطر۱۵ ص ۳۲۰ت و ۳۷ فوائدالبهیة وغیره)

شمیم **علی بـن حسن بـن عتبـة - یا عنبرة یا عنتر یا عنترة بن ثـابت -** حلّی شیعی ، ادیب شاعر نحوی لغوی از مشاهیر ادبا و شعرای اوائل قرن‌هفتم هجرت میباشدکه دربغداد نشو ونماکرد، پس بدیار بکر وبلادشام رفت، بصلات و جوائز اکابر نایل‌گردید ، در هرموضعی‌کتابی نوشت . خودش‌گویـد هرکتابی راکه شنیدم مورد تحسین اهل‌خبره است ازنتایج افکار ابکار خودم نظیرآنرا تألیف دادم اینك تألیفات بسیاری دارد :

۱- **الامانی فی‌التهانی** ۲- **انس** (انیس‌خ‌ل) **الجلیس‌فی‌التجنیس** ۳- **انواع‌الرقاع فی‌الاسجاع** ۴- **التعازی** ۵- **الحماسة** در مقابل حماسهٔ ابی‌تمام ۶- **الخمریـات** ۷- **شرح مقامات‌الحریری** ۸- **المخترع فی‌شرح‌اللمع** ۹- **المفاتیح** در مواعظ ۱۰- **مناقب‌الحکم و مثـالب الامم** ۱۱- **نتـایج الاخـلاص** در خطب ۱۲- **النکت المعجمـات فی‌شرح المقـامات** که ظاهراً همان شرح مقامات مذکور و محتمل است‌کـه شرحی دیگر غیرازآن باشد . خود شمیم میگفته‌است‌که حریری درمقامات خود متفرّد بود من هم درمقابل‌او دومرتبه

مقامات نوشتم لکن هیچکدام پسندهٔ طبع خودم نشد، هردو را باآب محوکردم، خلقت من فقط برای این استکه فضیلت علمی حریری را ظاهرکرده باشم . ابن‌خلّکان بعد از ستایش بسیار وتصدیق مراتب علمیّه وکثرت فضائل شمیم‌گوید: الاّ اینکه بدزبان بوده و بعیب‌گوئی و قدح عرض و ناموس مردم حریص بوده است . از ابوالبرکات مستوفی‌هم نقل‌کرده‌که شمیم را موصوف بـا قلّت دیانت و ترك نماز واجب و معارضهٔ قرآن مجید میدارد . لکن چنانچه بعضی از معاصرین نوشته ظاهرآنستکه اینها بهتان وتهمت‌بوده ودراثر تعصّب مذهبی برشمیم‌بسته‌اند (شِنْشِنَةٌ أعْرِفُهٰامِنْ أخْزَم) والا شایستهٔ مقام‌جلالت شمیم نمیباشد .گویندکـه یاقوت با وی ملاقات‌کرد ، مراتب علم و فضل هریـك یك از پیشینیان را از وی استفسار نمود ، هیچ‌یك مورد تحسین شمیم نگردید ، تاآنکه حال معرّی را پرسید درپـاسخ دگرگون شد وگفت این چه سوء ادبست‌کـه یك سگ‌کور را بزبان میآری ، یاقوت‌گفت پس هیچکس پسندهٔ شما نیست‌گفت چگونه پسندکنم‌کسانی راکه درمدّت عمر خود یك حرف پسنده نگفته‌اند مگر سه تن : متنبّی فقط درمدایح، ابن‌نباته در خطبه ، ابن‌الحریری در مقامات . وفات‌شمیم بسال ششصد ویك هجرت در موصل واقع و بسیار سالخورده بوده است .

(ص۱۶۳هب و۳۳۴ج۲نی و۳۷۵ج۱کا و۵۰ج۱۳جم و۴۷۴ت وغیره)

شمیم

حاج محمدعلی - معروف بحکّاك ، ازفضلای شعرای اواخرقرن سیزدهم هجری شیراز میباشدکـه دارای‌کمالات بود ، در سفر مشهد رضوی ع در سبزوار با حاج ملاّ هادی سبزواری (متوفی بسال ۱۲۸۹ه ق= **غرفط** یا (۱۲۹۰ه ق= **غرص**) ملاقات‌کرده واز اشعار اوست:

با لب میگون او، من می‌پرستی میکنم / با نگاه مست او ، بی‌باده مستی میکنم
گفتمش هستم غلام و شرمسار ازگفته‌ام / با وجودش ایعجب اظهار هستی میکنم
بت‌پرستم خلق میدانند وحق داند همی / تا تو بت را میپرستم حق‌پرستی میکنم

سال وفات شمیم بدست نیامد ، او پسری داشت میرزا علی‌محمد نام‌که مثل پدرش طبعی

موزون داشت ، درتاریخ تألیف آثار عجم که بسال هزار و سیصد و سیزدهم هجرت خاتمه یافته درقید حیات بوده واز او است :

دلم ازکوچهٔ عشق تو بدر می نرود　　　عمرها رفته واین راه بسرمی نرود

خودگرفتم نظر ازروی تومیتابم من　　　چه کنم روی تواز پیش نظرمی نرود

(ص ۵۵۹ آثار عجم)

شناب همان شباب مذکور مصطلح رجال است که بعضی حرف دوم آنرا با نون نوشته‌اند .

شنبوله دراصطلاح رجالی، لقب محمدبن حسن بن ابی‌خالدقمی اشعری است و نسخه‌های کتب رجالی، درضبط این لفظ ما بین شینوله وسنبوله و شینو و شینوله مردّد و تحقیق بتمامی مراتب موکول بکتب مربوطه میباشد .

شنتمری **یوسف بن سلیمان** - بعنوان اعلم نگارش یافته است.

شنجی **محمدبن عبدالله** - موکول بکتب رجالیّه است .

شنشوری **عبدالله بن بهاءالدین** - محمدعجمی شافعی فرضی، ازعلمای شافعیّه میباشدکه خطیب جامع‌ازهر بوده واز تألیفات او است:

۱- **فتح القریب المجیب بشرح کتاب الترتیب** ۲- **الفوائدالشنشوریة فی شرح المنظومة الرحبیة** که هردو درفرائض مذاهب اربعه هستند ، اوّلی درقاهره ودویمی درپاریس چاپ شده‌اند. صاحب ترجمه بسال نهصد ونود ونهم هجرت درگذشت .　　(ص ۱۱۴۶مط)

شنفری **ثابت بن اوس** - یمنیّ البلدة ، ازدیّ القبیلة ، شنفریّ الشّهرة ، ازمشاهیر شعرای زمان جاهلیّت یمن میباشد ، درفخر وحماسه اشعار بسیاری داردکه همهٔ آنها مشهور هستند خصوصاً قصیدهٔ لامیهٔ اوکه حاوی شصت و هشت بیت میباشد درغایت اشتهار وبه **لامیة العرب** معروف بوده و مطلع آن این است:

اقیموا بنی امی صدور مطیکم　　　فانی الی قوم سواکم لامیل

تمامی این قصیده درجواهر الادب احمد هاشمی که تا حال پانزده مرتبه چاپ شده باشرح

اجمالی آن منقول و نیز با شرح زمخشری که بدین قصیده نوشته و نامش عجب العجب فی شرح لامیة العرب است درقاهره ومصر و لندن و پاریس و استانبول بطبع رسیده است. شنفری از روی خصومت شدیدی که با قبیلهٔ بنی‌سلامان داشته قتل صد تن از آن قبیله را سوگندیاد کرده بود، ازاین‌رو هر کدام ازایشان راکه میدید تیری برچشمش زده هلاکش میکرد تاآنکه بدین‌روش نود ونه تن‌از ایشان‌راکشت عاقبت درسال ۵۱۰م =ثی اسیر بن جابر کمینش‌کرد ، در تنگنائی‌که بجّهت‌آب خوردن رفته بود در دل شب دستگیرش نمود ، بقتلش‌آوردند و سرش را از بدن جداکردند ، بعدازآن ، شخصی‌از ایشان، پای برجمجمهٔ او زد، پارهٔ استخوانی ازآن جمجمه بپای‌آن شخص فرو رفت وبهمان صدمه درگذشت وکشتگان شنفری موافق سوگند او صد تمام شد . **وَ هُوَالعٰالِمُ بِالاَسْرٰارِ**

نادرة : درشرح همین قصیده از جواهرالادب‌گوید : درعرب دوندگانی بودندکه از اسب هم تندتر می‌دویدند ، اسب بدیشان نمیرسید ، ازآن جمله سلیك بن سلکة ، عمر بن براق ، امیر بن جابر، تأبّط شرّا ویکی نیز همین‌شنفری بوده‌اند. لفظ شنفری، منسوب بقبیله و مکانی نبوده بلکه در زبان عرب شخص بزرگ لب و شتر بزرگ قوی هیکل راگویند ویا خود منسوب بشنفیره میباشدکه مردم بدخلق را اطلاق مینماید و بجهت تعدّی و شقاوت و بی‌رحمی او است‌که جملهٔ : **آعْدیٰ مِنَ الشَّنْفَرِي** از امثال دائره گردیده است . چنانچه از عنوان این شرح حال روشن شد نام صاحب ترجمة ثابت بن اوس و لقبش شنفری است ودرکشف‌الظّنون‌گوید لامیة‌العرب قصیدهٔ شنفری بن اوس‌بن حجر بن هنو بن ازد بن غوث است و ظاهرش‌آنکه شنفری نام او است و موافق نوشتهٔ بعضی نام او شمس بن مالك ازدی ابن اوس بن حجر قحطانی ازدی است و درمباهات و حماسه اشعار بسیاری‌گفته است . (ص ۱۵۳۹ کف و۳۰۸ چاپ۱۵هر وغیره)

شنقیطی

محمد محمود ترکزی - شنقیطی ، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه درانساب ولغت متفرّد بود، درمکّه نزد شریف عبدالله امیر مکّه‌که از خانوادهٔ علم وکرم بوده تقرّب یافت ، مدتی درآنجا

توقف نمود ، تا موقعیکه سلطان عبدالحمید عثمانی، محض اطّلاع ازکتب عربیّه بلاد اسپانیا میخواسته‌کسی را موظّف بانجام این خدمت نماید حسب‌الاشارهٔ بعضی از ارکان دولت همین محمد محمود از طرف سلطان ، مأمور این خدمت شد ، او هم حسب‌الامر سلطانی باسپانیا رفت ، اسامی‌کتابهائی راکه درآن نواحی موجود بود و درقسطنطنیّه وجود نداشته نوشت ، بعد از مراجعت از دادن صورت‌آن اسامی (پیش‌از اخذ اجرت) امتناع‌کرد ، بهمین جهت بمدینه تبعید شد و اخیراً بمصر رفت تا بسال هزار و سیصد و بیست و دوم هجرت درآنجا وفات یافت و ازآثار قلمی او است :

۱- تصحیح‌کتاب‌الاغانی ۲- الحماسة‌السنیة‌الکاملة‌فی‌الرحلة‌العلمیة‌الشنقیطیة‌الترکزیة و این هردو درقاهره چاپ شده است . (ص ۱۱۴۹مط)

شنوی **شنـی** } دراصطلاح‌رجالی، اوّلی‌لقب‌احمدبن‌نصیر، دوّیمی لقب‌جعونة بن زیاد میباشد وشرح‌حال‌ایشان موکول‌بدان‌علم‌شریف‌است.

شواء **یوسف بن اسمعیل بن علی بن احمد**ـکوفیّ‌الاصل ، حلبیّ‌المولد والمنشاء والمدفن ، شهاب‌الدین اللّقب ، شیعیّ‌المذهب ، ابوالمحاسن الکنیة ، شواءالشّهرة ، از مشاهیر ادبا و فضلا و شعرا میباشدکه در فنون عروض وقوافی‌مهارتی بسزا داشت، در دو یا سه‌شعرمعانی‌بدیعه درج‌میکرد، ازمعاصرین قاضی‌ابن‌خلّکان و بین‌ایشان مودّت‌اکید‌بود، درمجالس‌بسیاری مصاحبت داشته ومذاکرات ادبی مینموده‌اند. ابن‌خلّکان‌گوید، ابوالمحاسن درمذهب تشیّع افراط داشت، درحوزهٔ درس تاج‌الدین ابوالقاسم احمد بن هبة‌الله بن سعد بن سعید حلبی نحوی لغوی معروف با‌بن‌الجیرانی بسیار حاضر بود . درسال ششصد وسی و پنج هجرت درهفتاد وسه سالگی درحلب وفات یافته و از اشعار او است :

وکنا خمس عشرة فی‌التئام — علی رغم‌الحسود بغیر آفة
فقد اصبحت تنویناً واضحی — حبیبی لا تفارقه الاضافة

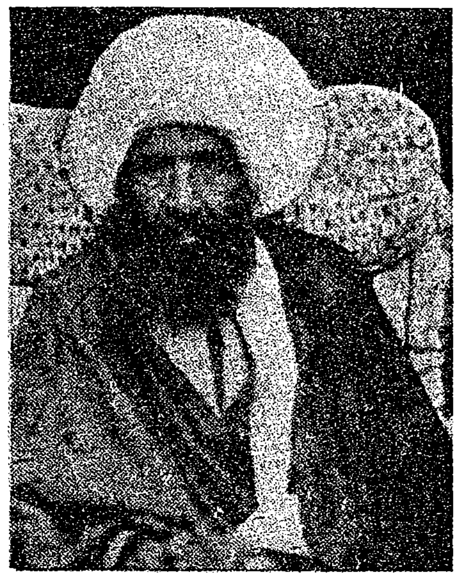
دیوان شعر شواء چهار مجلّد میباشد . تاج‌الدین احمد مذکور نیزکه از اساتید شواء و ازفحول علم و ادب بود ، بسال ششصد و بیست و هشتم هجرت درحلب وفات یافت و در

دامنهٔ کوه جوشن مدفون گردید . (ص۵۹۷ج۲کاو۲۸۸۶ج۴س)

شوشتر[1]

شوشتری

شیخ جعفر بن حسین بن علی - شوشتری ّالمولد ، نجفی ّالمسکن والمدفن ، از محقّقین علمای دینیّه و اعاظم فقها و مجتهدین امامیّه میباشدکه فقیه اصولی معقولی منقولی عابد زاهد بود ، تمامی اوقات او درامور دینیّه و ارشاد عباد وموعظه وهدایت مصروف میگشت ، در مجلس وعظ او هزاران مردم از علما وفضلا و اتقیا و طبقات مختلف حضورداشته وبفراخور حال خود بهره‌ور میشدند ، بسیاری ازاهل‌معصیت از برکات انفاس قدسیّه‌اش ازمعاصی مرتدع و مجتنب میگشتند. او از تلامذهٔ صاحب فصول ، صاحب ضوابط ، صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری ، شریف‌العلمای مازندرانی و بعضی از اکابر دیگر بود . در اواخر



عکس آقای شیخ جعفر شوشتری -۱۵

زندگانی بزیارت حضرت ثامن‌الائمّة علیه‌السلام مشرّف شد ، ذهاباً و ایاباً با ناصرالدین شاه قاجار ملاقات و مورد تبجیل و تجلیل و اکرامات سلطانی گردید ، از اهالی تهران وظائف مشایعت و استقبال معمول و ازدحام عامّ بود ، نخستین کسی از علمای وقت که در مسجد سپهسالار جدید تهران بنماز جماعت ایستاده همین عالم یگانه بوده است . در مراجعت از آن سفر مقدس ، شب بیستم ماه صفر هزار و سیصد و سوم هجرت ، در قریهٔ

۱- **شوشتر** - بعنوان تستر، مذکور شد و بعضی از منسوبین آن بعنوان تستری نگارش یافت ، برخی دیگر را نیز دراینجا بهمان عنوان شوشتری مینگاریم .

کرند از توابع کرمانشاهان برحمت ایزدی نایل شد، جنازه‌اش بنجف نقل گردید، عموم طبقات مردم و مخدّرات نسوان هم نوحه‌کنان باستقبال جنازه شتافتند، درحجرهٔ اوّلی ساباطی‌که پهلوی‌تکیه بکتاشیه ازطرف راست واردین صحن مقدس‌است مدفون‌گردید.

از اتفاقات عجیبهٔ شب وفات او، تناثر نجوم و تساقط‌کواکب بود، بطوری‌که محسوس و مشاهد اهالی بلاد متفرقه‌گردید، همچو تصور میکردند‌که ستارگان برسر ایشان میافتد و همین حال بقدر نصف ساعت یا تا حوالی صبح امتداد داشته و موجب وحشت اهالی‌گردید. این قضیه از جمعی از معمّرین عصر ما مسموع این نگارنده نیز گردید. نظیر قضیهٔ بره و حرام نخوردن‌که درترجمهٔ‌حال شاه نعمت‌الله ولی خواهدآمد بشیخ جعفر نیز منسوب وکرامات دیگر نیز بشیخ، منتسب میباشد. بنا بنقل معتمد، علاّمهٔ نوری در دارالسلام از خود شیخ نقل‌کرده است‌که پس‌از فراغت از تحصیل علوم دینیّه از نجف بوطن خود مراجعت و مشغول تبلیغ احکام بودم لکن بجهت عدم مهارت در موعظه و ذکر مصیبت، درایّام جمعه وماه رمضان دربالای منبر از روی تفسیرصافی ودر ایّام عاشورا، از روی روضةالشهدای حسین‌کاشفی قرائت میکردم ولی بازهم دراثر عدم مهارت موافق دلخواه موفق بمرام نمیشدم تاآنکه یك سال بدین منوال‌گذشت و ماه محرّم رسید شبی خیال‌کردم تاکی از روی‌کتاب خواهم خواند، درتدبیر این‌کارکه بلکه در روی منبر ازکتاب مستغنی بوده باشیم عاجز و ملول شدم. در واقعه دیدم‌که گویا درکربلا هستم وهمان ایّامی است‌که موکب حسینی درآن ارض‌اقدس نزول‌اجلال فرموده‌اند، من درخیمهٔ حضرت ابیعبدالله ع وارد و سلام‌کردم، آن‌حضرت مرا در نزد خودش نشاند، بحبیب بن مظاهر فرمودکه فلانی مهمان ما است، امّاآب‌که چیزی از آن نزد ما پیدا نمی‌شود ولی‌آرد و روغن داریم برخیز و طعامی برای او تهیه‌کن، اینك حبیب‌برخاسته وطعامی درست‌کرد وبا قاشوقی پیش‌من‌آورد، من چندلقمهٔ‌کوچکی‌ازآن خورده واز خواب بیدار شدم اینك از برکت‌آن غذا، بپاره‌ای دقائق و اشارات اخبار مصائب و لطائف وکنایات‌آثار ائمهٔ اطهار ع واقف شدم‌که پیش‌ازمن‌کسی وقوف نداشته

است ، هرروز درتزاید بود تا درماه رمضان درمقام‌موعظه، بغایت مرام نایل شدم. نظیر قضیهٔ مذکورهٔ تناثر نجوم ، شب وفات هریك از صدوق ، محمد بن یعقوب‌کلینی ، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی سفیرسوم خاصّ حضرت ولی‌عصرعجل‌الله‌فرجه(چنانچه درترجمهٔ‌حال‌ایشان‌نوشته‌اند) واقع ودرمادّهٔ تاریخ‌ذیل وفات‌شیخ‌جعفر نیز اشاره‌شده‌است:

چون حاج شیخ‌جعفر ازاین دار بار بست — هم چون شهاب ریخت ز انجم فلك شرر
ظاهر شب وفات حسین بن روح شد — از رحلت فقیه و کلینی همین اثر
تاریخ موت شیخ بپرسی گر از اسیر — گوید‌که **انه لبجنات استقر** = ۱۳۰۳

از تألیفات شیخ است :

۱- اصول‌الدین یا **الحدائق‌فی‌اصول‌الدین** **۲- خصائص حسینیه** **۳- مجالس‌البکاء** که‌پانزده‌مجلس‌است **۴- منهج‌الارشاد** که رسالهٔ‌عملیّه‌است‌بامقدمات‌اصولیّه وطرزی‌عجیب.
(ص۹۲ ج۱عه و۳۹۳ ج۱۶عن)

شوشتری **سهل‌بن عبدالله** - حنفی، مکنّی بابومحمد، ازاکابرعرفای‌اواخر قرن‌سیم هجرت میباشدکه جامع‌علوم شریعت وطریقت وحقیقت وازمریدان ذوالنّون مصری سالف‌الترجمة‌بود. طریقت سهلیه ، از فرق صوفیّه‌که بنای آن براجتهاد ومجاهدهٔ‌نفس میباشد بدو منسوب وکرامات‌بسیاری درحق‌او مذکور است. گویندکه بعداز سنّ بلوغ وکبر، تمامی املاك و زر وسیم و فروش و ظروف و اثاث خود را سوا سوا در روی‌کاغذ اسم‌نویسی‌کرد، پس مردم راگردآورد ،آن‌کاغذ پاره‌ها را برسر ایشان‌بیفشاند تاهرکس‌یك‌کاغذپاره برداشت، هرچه راکه درآن نوشته‌بودند بدو ارزانی داشت . در محرّم سال دویست و هشتاد و دویم یا سیم هجرت وفات یافت . بنا براوّل ، جملهٔ : **مقبول‌محبوب‌الهی** =۲۸۲ وبنا برقول دویمی جملهٔ : **سهل عبدالله ولی** =۲۸۳ مادّهٔ تاریخ او است .
(ص۱۶۲خه)

شوشتری **سید عبدالله** - درضمن شرح‌حال‌جدّش سیدنعمت‌الله، تحت‌عنوان سید جزائری مذکور شد .

شوشتری **سیدنعمت‌الله** - بعنوان سید جزائری مذکور شد .

شوشتری **سید نورالدین** - ضمن شرح‌حال پدرش سید نعمت‌الله بعنوان سید جزائری مذکور شد.

شوشتری **قاضی نورالله** - بعنوان صاحب مجالس المؤمنین خواهدآمد.

شوق **میرعطاحسین**- بعنوان تحسین نگارش یافته است .

شوقی **احمد بن عبدالله**- ملقّب بشوقی ، از فضلای نامی عثمانی اواخر قرن دوازدهم هجرت میباشد ویا خود اوائل قرن‌سیزدهم را نیز درک‌کرده است . **شرحی مزجی** برکتاب **فوائد فناریهٔ** محمد بن حمزهٔ فناری‌که درمنطق است نوشته واز تألیف‌آن درسال هزار وصد ونود و سیم هجرت فراغت یافته است. سال وفاتش بدست نیامد وشرح حال محمد بن حمزه نیز بعنوان فناری خواهدآمد.
(ازهمین‌کتاب چاپی استخراج شد)

شوقی تبریزی بسام میرزا پسرشاه‌اسمعیل صفوی انتساب داشت، عاقبت‌ازخوف شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه ق) بهند فرارکرد تا دراواسط قرن دهم هجرت درکابل درگذشته واز او است:

دردا که فزاق، ناتوان ساخت مرا | بربستر ناتوانی انداخت مرا
از ضعف چنان شدم‌که بربالینم | صد بار اجل‌آمد و نشناخت مرا

نام و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۸۸۰ ج۴س)

شوقی یزدی شاعری لاابالی و درویش مشرب و از احفاد خواجه رشید وزیر میباشد ، بیشتر درهرات زیست ، تا بسال نهصد و شصت و سوم هجرت درآنجا وفات یافته واز او است :

بسکه سیل مژه از هرطرفی سویش رفت | کوچه‌ها گل شد ونتوان بسوی‌کویش‌رفت

اسم و دیگر مشخّص وی نیز بدست نیامد . (ص ۲۸۸۱ ج۴س)

شوکانی **محمد بن علی بن محمد بن عبدالله** - شوکانی یمنی صنعانی در دیهی شوکان نام از بلاد یمن متولد شد ، درصنعای یمن نشأت

یافت و مفتی و مدرّس آنجا بوده و روزی سیزده درس میگفته‌است واز تألیفات‌او است:
۱- اتحاف‌الاکابر باسناد الدفاتر ۲- ارشادالفحول الی تحقیق‌الحق من علم‌الاصول ۳- التحف فی‌مذاهب السلف ۴- الدررالبهیة ۵- الدرالنضید فی‌اخلاص کلمةالتوحید ۶- الفوائد المجموعة فی‌الاحادیث الموضوعة ۷- النکت البدیعیات علی الموضوعات ۸- نیل‌الاوطار من‌اسرار منتقی‌الاخبار که از این جمله اوّلی در حیدرآباد ، چهارمی و ششمی درهند ، مابقی درقاهره چاپ شده‌اند . شوکانی ، بسال هزار و دویست وپنجاهم هجرت درهفتاد وهشت سالگی درگذشت. شوکان، علاوه برمعنی مذکور فوق نیزموضعی است دربحرین و شهری است‌کوچك از ناحیهٔ جاران مابین سرخس و ابیورد .

(صد وص ۱۱۶۰ مط وغیره)

شولستانی **علی بن حجةالله** - بعنوان شرف‌الدین علی‌بن‌حجةالله مذکور شد.

شوهان **محمد بن حسن** - } مصطلح رجال میباشد و موکول بدان علم

شوهانی **محمد بن حسین** - } شریف است.

شهاب[۱]

شهاب **احمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌المتوج** درباب‌کنی خواهدآمد .

شهاب **احمد بن محمد بن علی بن حسن** - بعنوان شهاب‌الدین احمد خواهدآمد .

شهاب **اصفهانی ، میرزا نصرالله** - از شعرای نامی ایرانی قرن سیزدهم هجرت میباشد بشهاب تخلّص میکرد ، درسال هزار و دویست و پنجاه و چهارم هجری بتهران رفت ، مشمول لطف خاص حاج میرزاآقاسی صدراعظم وقت‌گردید، ملقّب‌بتاج‌الشعرا وقصائد وقطعات‌وی‌درنهایت متانت‌بود، **یك نسخه‌ازدیوانش**

۱- **شهاب** - عنوان مشهوری بعضی از اکابر و ارباب‌کمال میباشد ، باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل موجوده بشرح حال بعضی از ایشان میپردازیم و درنظرگرفتن رویهٔ مذکوره در عنوان رشید را نیز تذکر میدهیم .

بشمارهٔ ۲۵۷ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است وسال وفات او بدست نیامد.

(ص ۶۱۹ ج ۲ فهرست کتابخانهٔ مذکوره وغیره)

شهاب

ترشیزی ، عبدالله خان - از شعرای ایرانی عهد فتحعلی شاه قاجار میباشد مدّاح آن شاه واز معاصرین آذر و صباحی و نظائر ایشان بود ، عاقبت مسلك تجرید و تفرّد پذیرفته واز ملازمت و منادمت شاه کناره جست ، در صحبت مشایخ وقت تحصیل مراتب عرفانیّه نمود . **بهرام نامه ، خسرو و شیرین ، خمسه ، دیوان شعر ، عقد گهر ، یوسف و زلیخا** از آثار قلمی او بوده واز اشعار او است :

توشهٔ راه خویش کن تا نگرفته باز پس / عاریه‌های خویش را از تو سپهر چنبری

قافله وقت صبحدم رفت وتو مانده درعقب / برسر راه منتظر ، راه زنان لشگری

تن بره ایست بس سمین ، گرگ فناش در کمین / ازپی قوت خصم خود اینبره را چه پروری

نفس خدا پرست تو دشمن جان بود ترا / بیهده ظنّ دشمنی بردگران چرا بری

منزل یار را بود وادی نفس نیم ره / کی برسی بیار خویش ار تو زخویش نگذری

زهد سی ساله بیك جرعه زیان کرد شهاب / این چه سوداست خدایا که زیانش سوداست

صاحب ترجمه درسال هزار و دویست و پانزدهم یا شانزدهم هجرت وفات یافت.

(ص ۴۵۴ ض و ۲۵۳ ج ۲ مع)

شهاب

ترشیزی ، علی - ازشعرای محمدجوکی بهادر پسرسلطان شاهرخ میباشد ، با حمزهٔ آذری سالف الترجمهٔ (متوفی بسال ۸۶۶ ه ق = ض س و) معاصر بود و این قطعه راآذری بدو فرستاده است :

سردفتر ارباب هنر خواجه علی است / ای آنکه ترا علم طبیعت ازلی است

تو خواه مرا پسند و خواهی نپسند / داند همه کس که حمزه استادعلی است

پس شهاب درجوابش بنگاشت :

ای حمزه بدانکه عرش حق ، جای علی است / برکتف رسول ، از شرف پای علی است

استاد علی است حمزه در جنگ ، ولی / صد حمزه بعلم و فضل لالای علی است

نیز قصائدی درمدح محمد جوکی مذکور گفته‌که ازآن‌جمله است:

چو پرده از رخ چون‌آفتاب بـرداری بجان و دل‌کنـدت مشتری خریداری

غلام غمزهٔ جادو و چشم خونریز است جهان بشعبده‌بازی فلك بخون خواری

سال وفات شهاب بدست نیامد . (ص۱۹۴سفینه و۲۸۸۴ ج۴س)

شهاب‌حجازی **احمد بن محمد بن علی -** بعنوان شهاب‌الدین خواهدآمد.

شهاب‌شاغوری **فتیان بن‌علی-** بعنوان شاغوری مذکور شد.

شهاب‌مقتول **یحیی -** بعنوان شیخ اشراقی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمد بن احمد بن حمزة -** بعنوان رملی مذکور شد.

شهاب‌الدین **احمد بن احمد بن سلافة -** بعنوان قلیوبی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمد بن حسین -** نیز بعنوان رملی نگارش یافت .

شهاب‌الدین **احمد بن خلیل -** بعنوان خویی نگارش یافته است.

شهاب‌الدین **احمد بن رکن‌الدین-** بعنوان مولانازاده خواهدآمد.

شهاب‌الدین **شیخ احمدبن عبدالرحمن -** مقدسی، ازمشاهیرعلمای‌عامّه میباشد که درفنّ تعبیرخواب‌شهرتی بسزا داشت، نوادری‌بسیار دراین‌باب از وی منقول است ،کتاب **البدرالمنیر فی‌علم التعبیر** که ازکتابهای متوسط این‌علم‌میباشد ازآثار او است . وی بسال ششصد و نود و هفتم هجرت در دمشق شام درگذشت .

(کف و ص ۲۸۸۶ ج ۴ س)

شهاب‌الدین **احمد بن عثمان-** بعنوان زبیدی مذکور شده است .

شهاب‌الدین **احمد بن علی -** بعنوان قسطلانی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمدبن علی-** بعنوان مزجاجی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمد بن علی ، بن احمد -** بعنوان قلقشندی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمد بن عمادالدین** - بعنوان اقفسی نگارش یافته است .

شهاب‌الدین **احمدبن عمر** - درذیل رجوع بشهاب‌الدین بن شمس‌الدین نمایند.

شهاب‌الدین **احمد بن عمر بن محمد** - بعنوان مزجد خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمدبن فهد بن حسن** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌فهد خواهدآمد.

شهاب‌الدین **احمد بن محمد بن علی ، بن احمد بن یوسف** - بعنوان ابن‌الملا درباب‌کنی خواهدآمد .

شهاب‌الدین **احمد بن محمد بن علی بن حسن بن ابراهیم** - انصاری خزرجی شافعی مصری‌حجازی ، ملقّب بشهاب‌الدین، مکنّی‌باپوالطیب، معروف بشهاب حجازی ، عالم فاضل ادیب شاعر ماهر قرن‌نهم هجرت میباشدکه درفنون ادبیّه بردیگران تقدّم داشته واز تألیفات او است:

۱- **جنة‌الولدان فی‌الغلمان الحسان** ۲- **روض‌الآداب** که حاوی موشحات و مقاطیع و نثریات و مطولات و حکایات مختلفه میباشد ۳- **شرح‌المعلقات** ۴- **قلائد النحور من جواهر البحور** ۵- **الکنس الجواری فی‌الجواری** . این‌دوآخری باجنّة‌الولدان‌مذکور درقاهره چاپ شده است. وی بسال هشتصد وهفتاد وپنج هجرت درهشتاد وپنج سالگی درگذشت.
(کف وص۳۱۴ ج۳فع و۱۱۵۱مط)

شهاب‌الدین **احمد بن محمد بن عمر** - بعنوان‌خفاجی مذکور شد .

شهاب‌الدین **احمد بن محمود سیواسی** - بعنوان شهاب‌الدین سیواسی در ذیل مذکور است.

شهاب‌الدین **احمد بن موسی** - معروف‌بابن‌وکیل ، از افاضل قرن هشتم‌هجرت میباشد،درکثرت‌هوش وذکاوت‌نادرهٔعصرخودبود، درمسجدالحرام حوزهٔ درس داشت ،کتاب **شرح‌الملحة و مختصرالمهمات** ازآثار قلمی او است . وی بسال هفتصد و نود ویك هجرت درگذشت وکتاب ملحهٔ مزبور تألیف عیسی بن عبدالعزیزاست که شرح حالش بعنوان موفق‌الدین خواهدآمد . (سطر۱۴ ص۸۴ت)

شهاب‌الدین **احمد بن یوسف بن احمد**- بعنوان تیفاشی نگارش یافته است .

شهاب‌الدین **احمد بن یوسف بن محمد** - بعنوان سمین مذکور شد.

شهاب‌الدین **سعد بن محمد** - بعنوان حیص بیص مذکور شد .

شهاب‌الدین **سیواسی ، شیخ احمد بن محمود** - ملقّب بشهاب‌الدین، ازمشاهیر علما و مشایخ عرفای عامّه بوده واز تألیفات او است :

۱- **رسالةالنجاة** در تصوف ۲- **عیون‌التفاسیر للفضلاء السماسیر** که تلخیص چندین تفسیر بوده و معروف به **تفسیر الشیخ** است . وی بسال هفتصد و هشتادم یا هشتصد و سیم هجرت درگذشت. (کف وص ۲۸۸۴ ج۴س)

شهاب‌الدین **بن شمس‌الدین بن عمر**- قاضی دولت‌آبادی هندی ، درزمان‌خود ملقّب بملك‌العلما بود ، ازعلمای عرفای قرن‌نهم هجرت‌میباشد که فنون شریعت و طریقت را جامع و درشعر نیز ماهر بود ، از اشعار او است‌که بیکی از حکّام نوشته وکنیزکی از وی درخواست‌کرده است:

این نفس خاکسار، که‌آتش سزای‌او است ... بر بـادگشت و لایـق بی‌آب‌کـردن است

یك‌کس چنان فرست‌کـه پا برسرم نهـد ... ریـزم همه منیّ و تکبّرکـه در من است

از تألیفات او است :

۱- **ارشادالنحو** ۲- **بحر مواج** که تفسیر فارسی قرآن است ۳- **بدیع‌البیان** در علم بلاغت ۴- **شرح‌قصیدهٔ : بانَتْ سُعادَ** که بمصدق الفضل معروف و درحیدرآباد هند چاپ شده است ۵- **شرح کافیه** ۶- **مصدق‌الفضل** که مذکور شد ۷- **مناقب السادات** که درآن ، عقیدهٔ خود نسبت باهل بیت رسالت را با وجهی احسن بیان‌کرده است . صاحب ترجمه بسال هشتصد و چهل و هشتم یا نهم هجرت درجونفور از بلاد هند درگذشت . بنا براول‌جملهٔ **توقیر اسلام**=۸۴۸) مادّهٔ تاریخ‌او است وظاهرعنوان‌فوق‌صاحب‌ترجمه‌آنکه‌شهاب‌الدین نام اصلی‌او است واز بعضی ظاهرمیشودکه نام وی احمدبوده وشهاب‌الدین لقبش میباشد.
(ص ۲۶۲هب و۲۸۸۴ ج۴س و۳۹۰۹ ج۱خه و۱۹۰۹مط)

شهاب‌الدین **صابر بن اسمعیل** - بعنوان ادیب صابر مذکور شد.

شهاب‌الدین **عبدالله بن خواجه شمس‌الدین** - بعنوان مروارید خواهد آمد.

شهاب‌الدین **علی** - بعنوان شهاب ترشیزی مذکور شد.

شهاب‌الدین **عمر بن محمد** - بعنوان سهروردی عمر مذکور شد.

شهاب‌الدین **عمعق** - بعنوان بخارائی مذکور شد.

شهاب‌الدین **محمد بن احمد** - ابشهی یا ایشهی حلّی شافعی، ملقّب بشهاب‌الدین، یا بهاءالدین، مکنّی بابوالفتح، یا ابوالعباس، درقریۀ ابشویه از توابع شهرستان غربی در سال هفتصد و نودم هجرت متولد شد، در ده‌سالگی قرآن مجید را حفظ وفقه ونحو را تحصیل‌کرد، دربیست و چهار سالگی بزیارت‌کعبه مشرّف شد، درقاهره بمجالس درس‌جلال‌الدین بلقینی حاضر گردید، بعلوم ادبیّه عشقی‌مفرط داشت، بعداز وفات پدرش، واعظ وخطیب قریۀ مزبور بود، ابن‌فهد نیز دردرس‌ابشهی حاضر شده و ازآثار قلمی او است:

۱- **اطواق‌الازهار علی صدورالانهار** درادبیات ۲- **المستطرف فی‌کل فن مستطرف** که بارها درقاهره وغیره چاپ شده و درآن باآیات قرآنی و احادیث صحیحه وحکایات مستحسنه استدلال‌کرده است و بسیاری از مطالب ربیع‌الابرار زمخشری و عقدالفرید ابن‌عبدربّه را حاوی و ترجمۀ فرانسوی‌آن نیز در پاریس چاپ شده است. وفاتش بعد از سال هشتصد و پنجاهم هجرت در زیاده برشصت سالگی واقع‌گردید.

(ص۱۶۴هب و۲۲۹مط وغیره)

شهاب‌الدین **محمدبن‌احمدبن خلیل** - بعنوان‌ابن‌الحوبی‌درباب‌کنی‌خواهدآمد.

شهاب‌الدین **محمود بن سلیمان** - یا سلمان بن فهد حلبی دمشقی، ملقّب بشهاب‌الدین، معروف‌بشهاب محمود، مکنّی بابوالثّناء، شاعر کاتب منشی مترسّل مشهورکه ازابن‌النّجار فقه خواند، ازابن‌مالك فنون ادبیّه را اخذ کرد، در حسن نظم و انشا وکتابت باقران خود تقدّم یافت، بسیار باوقار، بادعیّه و

نوافل و قرائت قرآن مواظب ، درنظم و نثر و معرفت تراجم احـوال اکابر خبیر بوده و ازآثار قلمی او است:

۱- **اهنی‌المنائح‌فی‌اسنی‌المدائح** که ازاشعارخود مدایحی‌راکه دربارهٔ حضرت‌رسالت‌ص گفته مدون نموده و شمارهٔ ابیات‌آن دوهزار و پـانصد و شصت و پنج بیت میباشد و بقول بعضی در رشتهٔ خود بی‌نظیر است ۲- **حسن‌التوسل الی صناعـةالترسل** ۳- **دیوان‌المدائح النبویة** که همان اهنی‌المنائح میباشد و این هردو درقاهره چاپ شده است وغیر اینها . وفاتش شب شنبه بیست و دویم شعبان هفتصد و بیست و پنجم هجرت در هشتاد ویك سالـگی در دمشق واقع ودر دامنهٔ‌کوه قاسیون مدفون‌گردید . (ص ۳۲۴ ج۴کمن و۱۱۵۲مط)

شهاب‌الدین **یاقوت بن عبدالله** - بعنوان حموی نـگارش یافته است .

شهاب‌الدین **یحیی بن حبش** - (حسین خل) بعنوان شیخ اشراقی خواهدآمد.

شهاب‌الدین **یوسف بن اسمعیل** - بعنوان شواء نـگارش دادیم .

شهدای ثلثه دراصطلاح متأخّرین عبارت‌ازشهید اوّل وشهیدثانی وملاعبدالله مشهور بعقاب میباشدکه شرح حال هریکی بهمین‌عنوان خواهد آمد . لکن شیخ‌حسین‌عاملی، پدر شیخ بهائی ، این عنوان شهدای ثلثه را بدونفر اوّلی و محقّق ثانی اطلاق‌کرده است چنانچه محمد بن مکّی (متوفی بسال ۷۷۶ه ق= **ذفو**) شهید اوّل ، محقّق ثانی علی بن عبدالعالی (متوفی بسال ۹۴۰ه ق = **ظم**) شهید ثانی، شیخ زین‌الدین (متوفی بسال ۹۶۶ه ق = **ظسو**)که مسلماً شهید ثـانی است شهید ثالث میباشد . بنابراین عقاب مذکور (متوفی‌بسال۹۸۱ یا ۹۹۷ه ق = **ظفا یا ظ ص ز**) شهید رابع ، قاضی نورالله شوشتری (متوفی بسال ۱۰۱۹ه ق = **غیط**) شهید خامس میباشد . لکن از شهدا شمردن محقّق ثانی مذکور اصلاً معهود نبوده ودرجایی هم سراغ نداریم بلی فقط در روضات‌الجنّات از ابن‌العـودی نقل‌کرده‌که او بدست یکی از اکابر دربـار شاه تهماسب مسموم‌گردیده است، باری مقصود اصلی محض تذکر بوده والاّ اینها محض اصطلاح بوده و جای مناقشه نیست . (ص۴۳۰مس و۱۳۶ ج۱ طرائق)

شهده

زینب دختر احمد - مفرج ابیوردی خراسانی ، زنی بوده دارای کمالات گوناگون ، بالخصوص درحسن خط گوی سبقت ازدیگران ربوده و معلمهٔ یاقوت مستعصمی آتی الترجمة بود. درفصاحت وحلاوت بیان وحاضرجوابی نیز مقامی بلند داشت ، قطعات ومرقعات نیکو مینگاشته ودرسال پانصد وهفتاد وچهارم هجرت درهشتاد سالگی درگذشت . (ص۱۵۸ پیدایش خط وخطاطان)

شهرزور[۱]

شهرزوری

عبدالله بن قاسم - اربلی المولد، بغدادی المنشأ، موصلی المدفن، مرتضی اللقب ، ابومحمدالکنیة ، از مشاهیر فقها و ادبا و شعرا میباشدکه دربغداد تحصیل مراتب علمیه نمود، درفقه و حدیث بصیر، بسیار ملیح الوعظ و مدتی متصدی قضاوت موصل بود واز اشعار او است:

فعاودت قلبی اسئل الصبر وقفة — علیها فلا قلبی وجدت ولاصبری
وغابت شموس الفضل عنی و اظلمت — مسالکه حتی تحیرت فی امری

قصیدهٔ لامیهٔ اوکه به **قصیدهٔ موصلیه** شهرت دارد معروف بوده واز طرائف قصائدی است که درعرفان و تصوف گفته شده و مطلع آن این است :

لمعت نارهم و قد عسعس اللیـ — ـل و مل الحادی و حار الدلیل
فتأملتها و فکری من البین — علیل و لحظ عینی کلیل

تمامی این قصیده چهل و چهار بیت میباشدکه در وفیات الاعیان بالتمام ثبت شده و در اینجا محض رعایت اختصار بهمین دوبیت مطلعی آن اکتفا میشود . وفات او درسال پانصد و یازدهم یا بیست و یکم هجرت درموصل واقع گردید . مخفی نماندکه قاسم بن مظفر

۱- **شهرزور** - بروزن عنکبوت، بنوشتهٔ مراصد ناحیه ایست وسیع درجبال، مابین اربل و همدان که مردمان آن تماماً اکرادند. ابن خلکان گوید شهرزور شهری است بزرگ ازمضافات اربل بناکردهٔ زور بن ضحاک که اسکندر ذوالقرنین در مراجعت از بلاد مشرق زمین درآنجا وفات یافت، بنوشتهٔ بعضی ازمورخین وفات ذوالقرنین درمداین کسری واقع وجنازه اش باسکندریه نقل شد ، بهرحال بعضی از منسوبین شهرزور را بعنوان (شهرزوری) تذکر میدهد .

بن علی بن قاسم شهرزوری ، مکنّی بابواحمد ، پدر صاحب ترجمه ، جدّ عالی علمای شهرزوری قضاة شام وموصل وجزیره‌بوده وهمه‌شان بدو منتسب میباشدکه بسال‌چهارصد وهشتاد ونهم هجرت درموصل درگذشته و اولاد و احفاد او تماماً از نجبای‌علما بوده‌اند.
(ص۲۷۴ و۴۶۰ ج۱کا و۲۸۸۹ و۳۱۰۸ج۴س)

شهرزوری **محمد بن عبدالله بن قاسم** - بعنوان کمال‌الدین خواهدآمد.

شهرزوری **محمد بن قاسم بن مظفر** - برادر عبدالله شهرزوری فوق، مکنّی بابوبکر، ازمشاهیرعلمای‌قرن‌ششم هجرت‌میباشدکه ازابواسحق شیرازی اخذ مراتب علمیّه نمود ، در بلاد بسیاری متصدی قضاوت بود ، بهمین جهت بقاضی‌الخافقین شهرت یافت ، دربلاد جبال و عراق وخراسان از مشایخ بسیاری استماع حدیث‌نمود واز مشایخ روایت سمعانی میباشد . وی بسال پانصد وسی وهشتم هجرت در نود و پنجسالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب ابرز مدفون‌گردید. برادر دیگرش مظفر بن‌قاسم، مکنّی بابومنصور نیز از ابواسحق مذکور تفقّه نمود ، با کبر سن مدتی درسنجار قضاوت‌کرد و درآخر عمر نابینا شد . سال وفاتش بدست نیامد ، لکن ولادتش درسال چهارصد و پنجاه و هفت هجرت در اربل و نشأتش درموصل بوده است.
(ص۴۶ج۲کا)

شهرزوری **محمد بن محمد بن عبدالله** - بعنوان محیی‌الدین خواهدآمد .

شهرزوری **مظفر بن قاسم بن مظفر** - درضمن شرح‌حال برادرش محمدبن‌قاسم درفوق نگارش یافت .

شهرستانی[1]

شهرستانی **حاج میرزاعلی** - درذیل ضمن شرح‌حال پدرش میرمحمدحسین شهرستانی مذکور است .

۱- **شهرستانی** - منسوب‌است بشهرستان‌که بنوشتهٔ مراصد شهری است درفارس ، نیز شهری است در اصفهان که‌آن راحی ومدینه نیز گویند ، هم شهری است‌کوچك مابین خوارزم و نیشابور از بلاد خراسان درسه منزلی نسا . بعضی از معروفین بهمین عنوان را تذکر میدهد و تعیین اینکه‌کدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن میباشد .

شهرستانی **محمدبن ابی‌القاسم‌عبدالکریم‌بن احمد**- متکلّم‌اشعری ، ابوالفتح الکنیة، شهرستانی‌ّالمولد والمدفن ، ازمشاهیر فقها ومتکلّمین اشعری میباشدکه فقه و حدیث وکلام را از ابونصر قشیری و احمد خوافی وغیر ایشان فراگرفت ، درسال پانصد و دهم هجرت ببغداد رفته و درس او مورد رغبت عامّه‌گردید . بسیار لطیف‌المحاورة و محفوظاتش خارج ازحد احصا بود وازمشایخ روایت‌عبدالکریم سمعانی میباشد. درفلسفه وفنون حکمت نیز دستی توانا داشت بلکه بنوشتهٔ‌معجم‌البلدان درتأیید مذهب فلاسفه و مدافعه از ایشان مبالغه و اصرار وافی مینمود، درمجالس وعظ خود اسمی از خدا و پیغمبر نمی‌برد وهمواره مستغرق ظلمات فلسفه واز انوار شریعت مطهّره معرض و بیگانه بوده است واز تألیفات او است:

۱- الارشاد الی‌عقائدالعباد ۲- تلخیص الاقسام لمذاهب‌الانام ۳- دقائق‌الاوهام ۴- غایةالمرام ۵- المبدأ والمعاد ۶- الملل والنحل ۷- المناهج والبیان ۸- نهایة الاقدام فی‌علم الکلام وغیراینها . مشهورترین‌تألیفات‌اوکتاب ملل ونحل‌است‌که درتمامی اقطار در نهایت اشتهار است و بارها درهند و مصر و لندن چاپ و بترکی و لاتینی و انگلیسی و اکثر السنهٔ اروپائی ترجمه شده است و ترجمهٔ فارسی خواجه افضل‌الدین صدر ترکهٔ اصفهانی نیز بسال هزار و سیصد وبیست ویك شمسی شصت ویك قمری‌هجری درتهران بطبع رسیده است . وفات شهرستانی در اواخر شعبان سال پانصد وچهل وهشتم یا نهم هجری‌قمری درشهرستان خراسان واقع شد ولفظ **محشر** یا **محاشر** مادّهٔ تاریخ وفات او است ولادتش نیز در سال چهارصد و شصت و هفت هجرت بوده است .

(ص ۱۶۴هب و۷۲۵ت و۵۷ ج ۲کا و۷۱ ج۱ و۱۵۸ ج۴فع و ۲۸۹۰ ج۴س وغیره)

شهرستانی **میرمحمدحسین بن میرمحمدعلی بن محمدحسین** - حسینی مرعشی حائری، مشهور بشهرستانی‌حائری، از اکابر علمای امامیّهٔ‌اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، فقیه حکیم محقّق مدقّق ادیب شاعر ماهر اصولی ، در فطانت وکثرت حافظه و حدّت ذهن ممتاز ، درکربلای معلّی رئیس مذهبی و مرجع تقلید جمعی وافر از شیعه بود .

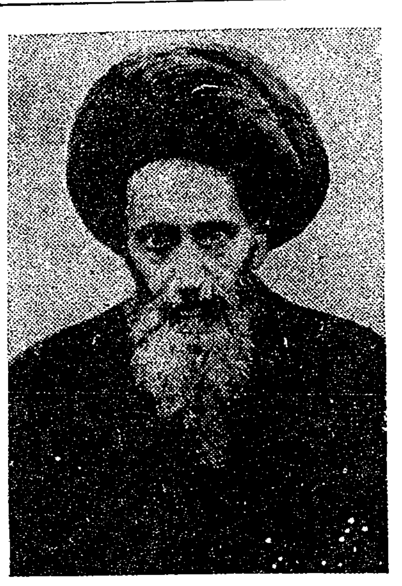
نسب شریفش باسی و یك واسطه بحضرت سجّاد ع موصول میشود ، دارای اخلاق حسنهٔ فاضله بوده و تمامی اوقات او در اوراد و ادعیّه و عبادات وقضای حوائج مسلمین وانجام وظائف دینیّه مصروف میگردید ، از تلامذهٔ شیخ محمدحسین اردکانی سالف الترجمة و دیگر اجلّه بوده واز دوازده سالگی شروع بتألیف نموده و تألیفات طریفه دارد :



عکس آقای میرزا محمدحسین شهرستانی -۱۶

۱- **الاستخارات** ۲- **الاستصحاب** ۳- **اصطلاحات الجفر** ۴- **اصل الاصول فی تلخیص الفصول** ۵- **تاریخ** که معروف به **تاریخ شهرستانی** است ۶- **تذکرة النفس** ۷- **تریاق فاروق** درفرق ما بین متشرعه و شیخیه ۸- **تسهیل المشاکل** درنحو ۹- **تقویم الکواکب** ۱۰- **تلخیص شرح الزیارة شیخ احمد احسائی** که نامش **تلویح الاشارة فی تلخیص شرح الزیارة** است ۱۱- **تلویح الاشارة** که ذکر شد ۱۲- **تنبیه الانام علی ارشاد العوام** یا **علی مفاسد تألیف الکرمانی الموسوم بارشاد العوام** بپارسی ۱۳- **الجدول فی التفأل و معرفة اوائل الشهور** ۱۴- **جنة النعیم** در امامت ۱۵- **الحجة البالغة فی اثبات الحجة** ۱۶- **الدر النضید فی نکاح الاماء و العبید** ۱۷- **الرد علی نصیحة الشیعة** که تألیف بعضی از عامه است ۱۸- **زوائد الفوائد فی المتفرقات** ۱۹- **سبیل الرشاد فی شرح نجاة العباد** ۲۰- **شرح الاربعین** ۲۱- **شوارع الاعلام فی شرح شرایع الاسلام** ۲۲- **الصحیفة الحسینیة** ۲۳- **العنصر المتین** که حاشیهٔ قوانین الاصول است ۲۴- **غایة المسئول و نهایة المأمول فی علم الاصول** که در ایران چاپ شده است ۲۵- **الکوکب الدری** در معرفت تقویم ۲۶- **اللباب فی الاسطرلاب** ۲۷- **منظومهٔ تهذیب المنطق** ۲۸- **الموائد** در متفرقات ۲۹- **مواقع النجوم** درهیئت ۳۰- **المهجة علی البهجة** که حاشیهٔ سیوطی است ۳۱- **نان وماست** نظیر نان و حلوای شیخ بهائی وغیر اینها . وفات شهرستانی شب سیّم شوال هزار وسیصد و پانزدهم هجری قمری درکربلای معلّی واقع و در رواق مطهّر حسینی نزدیك دیوار شهدا مدفون گردید .

حاج میرزاعلی شهرستانی، فرزند میرمحمدحسین صاحب ترجمهٔ نیز از مشاهیر علمای معاصر ما و از مشایخ روایتی سید شهاب‌الدین معروف بآقای نجفی نزیل قم سالف‌الترجمهٔ بوده و ازتألیفات وآثار قلمی او است:



عکس آقای میرزا سیدعلی‌شهرستانی -۱۷

۱- **الاعراضیـة** در احکام مالی‌که صاحبش‌ازآن‌اعراض‌کرده‌باشد ۲- **البیان المبرهـن فـی‌عرس القاسم بـن الحسن** ۳- **التبیان فـی‌تفسیر غریب القرآن**‌که دومجلد بزرگ است ۴- **التحفة العلویة فی‌الافاق الرضویة** ۵- **تحفـة المؤمنین** ۶- **شرح وجیزهٔ شیخ‌بهـائی** در درایة.

وی دریازدهم رجب هزار و سیصد و چهل و چهارم هجری قمری وفات یافت.

شهرستانی **سیدمحمدعلی**- معروف به**هبةالدین** بهمین عنـوان معروفـی خـود خواهدآمد.

شهرستانی **میرزا محمد مهدی** - یـا میرزا مهدی شهرستـانی حـائری، ابن ابوالقاسم موسوی، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائـل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه ازصاحب‌حدایق روایت‌نموده ونراقی‌صاحب مستند نیز از وی روایت مینماید. وی بسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت وفات یافت. ازملا زین‌العابدین سلماسی‌که از طراز اوّل معاصرین صاحب‌ترجمه بوده نقل‌است‌که در اوقات شدت مرض سید بحرالعلوم با جمعی درنزد او بودیم، سیّد فرمود، بسیار دوست دارم‌که شیخ‌حسین نجف (که درآن زمان در زهد و عبادت بی‌بدل وضرب‌المثل بوده است) برجنازه‌ام‌نماز بخواند لکن میرزا مهدی شهرستانی برمن نماز خواهدکرد، بمناسبت اینکه میرزا، مجاورکربلا بوده متعجب شدیم تا بعد از اندکی بحرالعلوم وفـات یافت، بلوازم تجهیز و تکفین اشتغال یافته و ساعت بساعت دراندیشه بودم، از میرزا نیز خبری‌نبود تاآنکه

جنازه را برای نماز در صحن مقدّس آوردند ، تمامی فقها و مشایخ حاضر بودند و وقت نماز رسید ، من دیگر دلتنگ بودم از اینکه حرفی خلاف واقع از بحرالعلوم سراغ نداشتیم ، درعین حال ، میرزا مهدی با لباس سفر از درب شرقی صحن مقدس وارد شد، تمامی مشایخ در نماز مقدّمش کرده و بدو اقتدا نمودند و ازظهور صدق اخبار بحرالعلوم یك دنیا فرح بمن رخ داد. (ص ۱۶۵هب و۳۹۶ مس)

شهشهانی

سید محمد بن عبدالصمد - اصفهانی، ازاکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه از محلهٔ شهشهان نام اصفهان و بهمین جهت معروف بشهشهانی بود . عالمی است شعشعانی ، فاضل ربّانی، از معاصرین صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری ، از تلامذهٔ صاحب ریاض و سید مجاهد و حاجی کلباسی، ازاساتیدحاج میرزامحمدحسن شیرازی آتی الترجمة وسید محمدباقر خوانساری صاحب روضات الجنّات و نظائر ایشان و درعصر خود ریاست علمیّهٔ اصفهان بدو منتهی گردیده واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **الارجوزة الفقهیة** ۲- **انوارالریاض** که حاشیهٔ ریاض المسائل استاد خودش است ۳- **جامع السعادة** که رسالهٔ عملی ومشتمل برفوائد بسیاری است ۴- **جنةالمأوی** که منظومه‌ایست در فقه ۵- **حاشیهٔ ریاض** که همان انوارالریاض مذکور است ۶- **حاشیهٔ قوانین** که نامش **رضوان الاملین** است ۷- **العروةالوثقی** در فقه ۸- **الغایةالقصوی** دراصول. وفات شهشهانی، بسال هزار و دویست و هشتاد وهفتم یا نهم هجرت در اصفهان واقع شد ودر تخت فولاد آنجا مدفون گردید . (ص ۱۶۵ هب و بعضی از مواضع ذریعة)

شهوات

موسی بن بشار - مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر شعرای عهد بنی امیّه میباشد ، برای سلیمان بن عبدالملك اموی (۹۶-۹۹ه ق) اشعار بسیاری گفته است . ازآنروکه قند و شکر بسیار بشهر میآورد بهمین لقب شهوات شهرت یافته که کنایه ازقند وشکر است ، یا خود، این لقب برای آنست هرچیز عجیبی ازخوردنی پوشیدنی که میدیده خودرا بگریه میآورد ودرسبب آن میگفت: **اشتهی هذا** (یعنی آنچیز را دلم میخواهد) اینك ملقّب بشهوات گردید . سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۹۹ ج۱۹ جم)

شهید[1]

شهید یا شهیداول شیخ اجلّ افقه محمد ، ملقّب بشمس‌الدین، مکنّی بابوعبدالله ابن‌مکّی ابن محمد بن حامد بن احمد ، دمشقی نبطی عاملی جزینی ، معروف بشهید و شیخ شهید ، از اکابر علمای امامیّه و اعاظم فقها و مجتهدین اثنی‌عشریّه میباشدکه عالمی‌است عامل فقیه‌کامل محدّث‌ثقة و رجالی اصولی ادیب‌شاعر ماهر محقّق مدقّق ، درکلمات اجلّه بعلاّمه و شیخ‌الطّائفة و امام‌الفقه وکهف‌الشیعة و وعلم‌الشّریعة وجامع علوم عقلیّه ونقلیّه بودن و مانند اینها موصوف، فقیه‌علی‌الاطلاق و بعداز محقّق اوّل (صاحب شرایع) افقه فقهای‌آفاق ، درحدود و قواعد فقهیّه متفرّد و نخستین‌کسی است از علمای امامیّه‌که بلقب شهید ملقّب بوده وکتب فقهیّه را از نقل اقوال عامّه مهذب نموده است .

شهید مراتب علمیّه را بالاجمال از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی اخذ نمود، بسال هفتصد و پنجاه و یکم هجرت درحدود هفده سالگی از فخرالمحقّقین ابن‌علاّمه ، یك‌سال بعد ازآن، از ابن‌نما وسید عمیدالدین خواهرزادهٔ علاّمه یك‌سال بعدازآن نیز از ابن‌معیه اجازه داشته ، ازقطب‌الدین رازی وسیدضیاءالدین برادر سیدعمیدالدین مذکور ودیگر اکابر وقت نیز اجازه داشته و اغلب اجازات علمای‌حقّه نیز بدو منتهی میگردد، بلکه شهید ، مرویّات و مصنّفات عامّه را نیز از چهل تن از اکابر علما و محدّثین و مشایخ ایشان‌که در مکّه و مدینه و مصر و شام و بغداد و بیت‌المقدس بوده‌اند روایت میکند .

بالجملة موافق نوشتهٔ بعضی از اجلّه ، بعدازتأمّل درمدت عمر شهیدکه پنجاه و

۱- **شهید** - در اصطلاح فقهای امامیه ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه یا درجائیکه مقید بلفظ اول باشد عبارت ازمحمدبن مکی است‌که بعنوان شهید اول مذکور است ودرجائیکه غیر اورا اراده نمایند با قرینه ذکرکنند . بفرمودهٔ تنقیح‌المقال (برخلاف اصطلاح مشهوری) درصورت نبودن قرینه محمد بن مکی مذکور و یحیی صاحب دیلم بوده ودرجائیکه مقید بثانی نمایند شیخ زین‌الدین است (که بعنوان شهید ثانی خواهدآمد) و شرح حال یحیی مذکور نیز بعنوان صاحب‌الدیلم نوشته خواهد شد .

دوسال است و مسافرتهای او در بلاد مذکوره و مصنّفات متقنهٔ او درعلوم شرعیّه وتبحّر او در اشعار و قصص و علوم متنوعه مکشوف میگرددکه بجز توفیقات ربّانی وتاییدات آسمانی خارج ازحدّ امکان عادی بوده و هرچه بگویند و بنویسند وافی براندکی از فضائل وکمالات وی نمیباشد و از مصنّفات او است :

۱- **اختصار الجعفریات** ۲- **الاربعون حدیثاً** ۳- **الاربعون مسئلة** ۴- **الاعتقادیة** ۵- **الالفیة فیفقهالصلوة الیومیة** که با شرح شهیدثانیکه برآننوشته وموسوم به المقاصد العلیة است در تهران چاپ سنگی شده است ۶- **الباقیات الصالحات** ۷- **البیان** در فقهکه چاپ شده است ۸- **التکلیف** یا **تکلیفیه** ۹- **جامعالبین** یا **الجامع بین شرحیالاخوین** یا **جامعالبین من فوائدالشرحین** وبهرحال اینکتاب شرح تهذیبالاصول علامهٔ حلی بوده ومابین دوشرحتهذیب راکه از سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین خواهرزادگان خود علامه میباشد جمع نموده است ۱۰- **حاشیهٔ ارشاد علامهٔ حلی** که نامش **غایةالمراد فیشرح نکتالارشاد** میباشد ودر ایران چاپشدهاست ۱۱- **حاشیهٔقواعدعلامه** ۱۲- **خلاصةالاعتبارفیالحجوالاعتمار** ۱۳- **الدروس الشرعیة فیفقهالامامیة** که در ایران چاپ سنگی شده است ۱۴- **الذکری** درفقه جعفریکه در تهران چاپ شده است ۱۵- **غایةالمراد** که بنام حاشیهٔ ارشاد مذکور شد ۱۶- **القواعد الکلیة الاصولیة والفرعیة** که به **قواعد شهید** معروف و درتهران چاپ سنگی شده است ۱۷- **اللمعة الدمشقیة** که بارها در ایران با شرح شهید ثانیکه برآن نوشته چاپ شده است ۱۸- **مجامیع ثلثه** درسه مجلد ۱۹- **المزار** ۲۰- **المسائل** که بمسائل ابنمکی معروف است ۲۱- **النفلیة** که با **الفوائد الملیة** که شرح شهید ثانی برهمانکتاب میباشد در تهران چاپ سنگی شده است ۲۲- **نکت الارشاد** که همان **غایةالمراد** است باری چنانچه درعنوان شرح حال اشاره شد شهید درفنون شعری نیز ماهر بوده و اشعار طریفه میگفته و ازآنجمله است:

ولا ابتغی الدنیا جمیعاً بمنة — ولا اشتری منالمواهب بالذل
و اعشق کحلاء المدامع خلقة — لئلا اری فیعینها منة الکحل

عظمت مصیبة عبدك المسکین — فی نومه عن مهر حورالعین
الاولیاء تمتعوا بك فیالدجی — بتهجد و تخشع و حنین
فطردتنی عن قرع بابك دونهم — اتری لعظم جرائمی سبقونی
اوجدتهم لم یذنبوا فرحمتهم — ام اذنبوا فعفوت عنهم دونی
ان لم یکن للعفو عندك موضع — للمذنبین فاین حسن ظنونی

شهید روز پنجشنبه نهم جمادیالاولی سال هفتصد و هشتاد و شش هجری قمری در عهد

سلطنت برقوق با فتوای قاضی برهان‌الدین مالکی وعباد بن‌جماعة شافعی بعدازیکسال حبس درقلعهٔشام در دمشق باشمشیر مقتول‌شد، پس بدارش‌کشیده سپس‌سنگسارش‌نموده و پس‌ازآن جسدش را سوزاندند . مدت عمر اوکلمهٔ **حمد** = ۵۲ و مادّهٔ تاریخ قتلش کلمهٔ : **المرثیه** = ۷۸۶ میباشد .

سبب حبس وقتل شهیدآن بوده‌که بعضی‌ازبدخواهان و دشمنانِ مذهبی‌او سعایت کردند ، محضر و شهادت‌نامه‌ای تهیه نمودند ، بعضی از مقالاتی راکه نزد عامّه بسیار قبیح و زشت و مستهجن بوده بدو نسبت دادند، جمعی هم شهادت خودشانرا در روی‌آن ورقه نوشته و بدین وسیله‌آن تهمت را نزد قاضی بثبوت رساندند ، شهید را بشام برده و یکسال درقلعهٔ شام حبس نمودند ، پس‌ازآن ، قاضی مالکی فتوی بقتلش داد ، قاضی شافعی امر بتوبه‌اش‌نمود لکن دراثر کثرت متعصّبین مذهبی‌حکم‌قاضی مالکی نافذ وانکار شهید نیز درمقابل حکم قاضی و لازم‌الاجرا بودن‌آن بی‌اثر شد بقرار مذکور بشهادتش رساندند ، **قَدَّسَ‌اللهُ رُوْحَهُ** . شیخ حرّ عاملی این‌قضیه را از بعض مشایخ خود شنیده و بخط بعضی‌دیگر نیز دیده‌است‌که‌آنرا بفاضل مقداد از تلامذهٔ خود شهید نسبت داده‌اند ومعروف است‌که لمعهٔ دمشقیّه راکه ضمن‌تألیفات‌شهید مذکور شد درایّام حبس درمدت هفت روز تألیف نموده و درنزد او غیراز مختصر نافع چیزی حاضر نبوده است.

مخفی نماندکه شیخ رضی‌الدین ابوطالب محمد، شیخ ضیاءالدین ابوالقاسم‌علی، شیخ جمال‌الدین ابومنصور حسن فرزندان شهید نیز از اکابر فقها و علما بوده‌اند بلکه امّ‌علی زوجهٔ شهید و امّ‌الحسن فاطمه دختر شهید نیز فقیه صالح‌عابد زاهد بوده وشهید زنان را در احکام شرعیّه بمراجعهٔ ایشان امر می‌کرده است و شرح حال اجمالی فاطمه بعنوان امّ‌الحسن درباب‌کنی خواهدآمد .

(نی وملل و ۱۶۵هب و ۶۱۷ت و ۳۷۲مس و۱۱۹۵لس وکتب رجالیه)

شهید بلخی **ابوالحسن بن حسین** - فیلسوف متکلّم شاعرفاضل ماهر بود، بهردو زبان عربی وفارسی شعر خوب میگفت ، ازفضلا وفصحای‌قدمای

شعرای ایرانی عهدآل سامان بود ، درآن عهد صاحب ثروت و ساز و سامان‌گشته و با دقیقی و رودکی و خبازی نیشابوری معاصر بوده است واز او است:

با ادب را ادب سپاه بس است　　بی‌ادب با هزارکس تنها است

اگر غم را چوآتش دود بودی　　جهان تاریك بودی جاودانه

در این‌گیتی سراسر گر بگردی　　خردمندی نیابی شادمانه

در سال سیصد و بیست و پنجم هجرت درگذشته و رودکی در مرثیهٔ اوگوید :

کاروان شهید رفت از پیش　　وان ما رفته‌گیر ومیاندیش

ازشمار دوچشم یك تن‌کم　　وازشمار خرد هزاران‌بیش

(نی و۲۸۹۱ ج۴س)

شهید بلخی یا مروزی، محمدبن محمدبن احمدبن عبدالله - مکنّی بابوالفضل، معروف بحاکم شهید مروزی بلخی ، از اکابر علما و محدّثین حنفیّه میباشدکه عالم مرو ، امام حنفی مذهب بوده از مشایخ هریك از مرو و بغداد و کوفه و بخارا و مکّه استماع حدیث‌نمود، شصت هزار حدیث نبوی دربرداشته ومشایخ بسیاری از وی روایت میکنند. هریك ازتألیفات‌او شاهد صادق مراتب‌علمیّه‌اش‌میباشد:

۱- الکافی فی‌فروع‌الحنفیهکه درنقل مذهب محل اعتماد بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۲- المختصر ۳- المنتقی فی‌فروع‌الحنفیة**که نوادر زیادی را از مذهب جامع وآنرا از سیصدکتاب انتخاب‌کرده است . عاقبت بسال سیصد و سی و چهارم هجرت در مرو مقتول اتراك‌گردید ، چنانچه بنوشتهٔ بعضی برسر درختی‌گذاشته ودو نیمه‌اش‌کردند ویا موافق نوشتهٔ فوائدالبهیّهٔ همیشه درتعقیبات‌نمازها دعاکرده وشهادت‌خودرا ازدرگاه الهی‌مسئلت مینموده‌است تااینکه درربیع‌الاخرسال‌مذکور درحال‌سجده بقتلش‌رساندند.

(کف وص۱۸۵ فوائدالبهیة)

شهید ثالث دراصطلاح‌اواخر، حاج ملامحمدتقی برغانی راگویندکه بعنوان برغانی شرح حالش نگاشته‌آمد وگاهی قاضی نورالله را اطلاق میکنندکه بعنوان‌صاحب‌مجالس‌المؤمنین‌خواهدآمد وگاهی ملاعبدالله شوشتری‌راگویند

بعنوان عقاب مذکور خواهد شد و رجوع بعنوان شهدای ثلثه هم نمایند.

شهید ثانی **شیخ زین الدین بن علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح** - تلمیذ علاّمهٔ حلّی ، از مفاخر و اعیان علمای امامیّه و اکابر و متبحّرین فقهای اثنی‌عشریّه میباشدکه فقیه اصولی ، محدّث رجالی ، مفسّر ادیب نحوی لغوی ، حکیم متکلّم ، قاری ، طبیب ریاضی بود ، وثاقت وجلالت ، علم و فضل ، زهد و ورع و تقوی و عبادت ، تحقیق و تدقیق و تبحّر وتفنّن و جامعیّت او درتمام علوم عقلیّه و نقلیّه و فنون ادبیّه و عربیّه و ریاضیّه مسلّم عامّه ومشهور آفاق و نخستین کسی است از امامیّه‌که درعلم درایة تألیف کتاب کرده و شرح مزجی نوشته‌که پس‌ازآنکه معمول بودن این رویهٔ شرح مزجی درمیان عامّه را دید او نیز همین‌سلیقه را درکتابهای شیعه معمول و دایر نمود . مصنّفات شهیدکه اوّل آنها روض وآخرآنها روضهٔ معروف بشرح لمعه میباشد و تماماً درنهایت اتقان و متانت بوده وفصاحت الفاظ، ابتکار معانی را جامع و محل توجه و استفادهٔ فحول و اکابر هرطبقه، درهرعصر وهردیار کالشّمس فی‌رابعةالنّهار درغایت اشتهار هستند بهترین معرّف کمالات نفسانیّه ومدارج علمیّهٔ وی بوده و مغنی از اقامهٔ برهان و بیّنه میباشند إنّ آثارَنا تَدُلُّ عَلَیْنا .

۱- **آداب الجمعة** ۲- **الاجازات** ۳- **الاجتهاد** یا **اجتهادیة** ۴- **الاجماع** ۵- **احکام الحیوة** که درتهران باکتاب حق‌المبین چاپ شده است ۶- **الارشاد الی طریق الاجتهاد** ۷- **اسرارالزکوة والصوم والحج** ۸- **اسرار الصلوة** که باکتاب کشف‌الفوائد علامه و بعضی رسائل متفرقه در یکجا در تهران چاپ شده است ۹- **الا طنبولیة فی‌الواجبات العینیة** ۱۰- **اصطلاحات المحدثین** که همان غنیة‌القاصدین مذکور در ذیل است ۱۱- **الاعتقادیة** ۱۲- **اعمال یوم الجمعة** ۱۳- **الاقتصادفی‌معرفة‌المبدأوالمعاد واحکام‌افعال‌العباد** ۱۴- **انوار الهدی فی‌البداء** یا **فی‌مسئلة البداء** ۱۵- **الایمان والاسلام** یا **تحقیق الایمان والاسلام** ۱۶- **بدایةالدرایة** یا **البدایة فی‌الدرایة** یا **البدایة فی‌علم‌الدرایة** که با شرح آن‌که نیز ازخود شهیداست درتهران‌چاپ‌شده ۱۷- **البدایة فی‌سبیل‌الهدایة** درعقائد ۱۸- **تحریم‌طلاق‌الحائض الحائل الحاضر زوجها المدخول بها** ۱۹- **تحقیق‌الایمان والاسلام** که بنام ایمان و اسلام مذکور شد ۲۰- **تحقیق‌العدالة** ۲۱- **تحقیق‌النیة** ۲۲- **تخفیف‌العبادفی‌بیان‌احوال‌الاجتهاد** ۲۳- **تفسیر البسملة** ۲۴- **تفسیر والسابقون الاولون** که‌آیهٔ صد و یکم سورهٔ برائة است

کلیشهٔ خط شهید ثانی -۱۸

قطعهٔ مزبور صفحهٔ آخر کتاب منهاج‌الوصول الی علم‌الاصول از تصنیفات قاضی بیضاوی است که تمام این نسخه بخط مبارك شهید ثانی است اعلی‌الله مقامه .

۲۵- تمهیدالقواعد الاصولیة والعربیة لتفریع فوائدالاحکام الشرعیة که با کتاب ذکری شهید اول یکجا چاپ شده و حاوی صد قاعدهٔ اصولیه وصد قاعدهٔ علوم عربیه میباشد که همهٔ آنها منشأ احکام فقهیه بوده و احکام شرعیهٔ بسیاری متفرع بر آنها میباشند ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر وتا حال نظیر آن ازسلف وخلف تألیف نشده واکابر اهل علم مرهون قلم مؤلف معظم میباشند **۲۶- التنبیهات العلیة علی وظائف الصلوة القلبیة** که بتصریح بعضی همان اسرار الصلوة مذکور در فوق است **۲۷- جواب المسائل الخراسانیة ۲۸- جواب المسائل الشامیة ۲۹- جواب المسائل النجفیة ۳۰- جواب المسائل الهندیة ۳۱- جواهر الکلمات فی صیغ العقود والایقاعات ۳۲- حاشیهٔ ارشاد علامه** وآن غیراز روض الجنان مذکور در ذیل است **۳۳- حاشیهٔ الفیهٔ شهید** که دوفقره حاشیه بر آن نوشته یکی مجرد فتوی برای عمل مقلدین بوده ودر دیگری بشرح مسائل عمدهٔ آن کتاب پرداخته است واین هردو غیراز شرح الفیه است که **مقاصدالعلیة** نام دارد **۳۴- حاشیهٔ خلاصةالاقوال علامه ۳۵- حاشیةالشرایع** که بنوشتهٔ ذریعهٔ دومجلد بوده وغیراز مسالك مذکور در ذیل است **۳۶- حاشیهٔ عقودالارشاد** که بنا بظاهر کلام امل الامل غیراز حاشیهٔ ارشاد مذکور درفوق است **۳۷- حاشیهٔ قواعد علامه** که نامش **نکت القواعد** ودارای تحقیقات مهمات آن کتاب است **۳۸- حاشیة المختصر النافع للمحقق ۳۹- الحبوة** که بنام احکام الحبوة مذکور شد **۴۰- الحث علی صلوة الجمعة ۴۱- الحج والعمرة ۴۲- حجیة الاجماع ۴۳- حکم المقیمین فی الاسفار ۴۴- دعوی الاجماع فی مسائل من الشیخ و مخالفة نفسه ۴۵- الرجال والنسب ۴۶- روض الجنان فی شرح ارشادالاذهان** که شرح مزجی باب طهارت وصلوة ارشاد علامه واولین تألیف شهید و درتهران چاپ شده است **۴۷- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة** که بشرح لمعه معروف و بارها باسالیب مختلفه چاپ واز زمان خود شهید تا عصر حاضر از کتابهای درسی ومحل توجه و استفاده و استفاضهٔ اکابر و افاضل میباشد وآن آخر تألیفات شهید است . در امل الامل گوید از اصل نسخهٔ این کتاب ظاهر میشود که تألیف آن در مدت شش ماه وشش روز انجام یافته وپرواضح است که جز بتأییدات خداوندی صورت پذیر نمیشود و الا استنساخ آن کتابرا دراین مدت اندك، عهده‌دار نمیتوان شد تاچه رسد بتألیفش، خصوصاً باآن همه اختلال افکار واشتغالات مستغرق اوقات شهید که ذیلاً اشاره خواهیم کرد **۴۸- سئوالات الشیخ احمد واجوبتها ۴۹- سئوالات الشیخ زین الدین واجوبتها ۵۰- شرح ارشاد علامه** که بنام روض الجنان مذکور شد **۵۱- شرح الفیهٔ شهید** که سه‌فقره شرح بر آن کتاب نوشته مختصر و مطول و متوسط که یکی از این سه شرح بنام **المقاصدالعلیة** درتهران چاپ شده‌است **۵۲- شرح بدایةالدرایة** یا **شرح الدرایة** که درتهران چاپ شده است **۵۳- شرح حدیث : الدُّنْیا مَزْرَعَةُ الآخِرَةِ ۵۴- شرح الشرایع** وظاهراً همان مسالك الافهام مذکور درذیل است

۵۵- شرح لمعه که بنام **روضة البهية** مذکور است **۵۶- شرح نفلية شهيد** که نامش **الفوائد الملية فی شرح النفلية** است و در تهران با شرح الفيۀ شهيد در يکجا چاپ شده‌اند **۵۷- صلوة الجمعة فی حال الغيبة ۵۸- الصلوة لاتقبل الا بالولاية** که در ذيل بنام **الولاية** مذکور است **۵۹- صيغ العقود والايقاعات** که بنام جواهر الکلمات مذکور شد **۶۰- طلاق الغايب ۶۱- العدالة ۶۲- عدم جواز تقليد الميت ۶۳- عشرة مباحث مشکلة من عشرة علوم** که در استانبول تأليف و در هر مبحثی اشکالی وارد آورده که افکار اکابر در حل آن قاصر است **۶۴- غنية القاصدين فی معرفة اصطلاحات المحدثين ۶۵- الغيبة ۶۶- فوائد خلاصة الرجال ۶۷- الفوائد الملية** که بنام شرح نفليه مذکور شد **۶۸- کشف الريبة فی**(عن خ ل) **احکام الغيبة ۶۹- مختصر الخلاصة ۷۰- مختصر مسکن الفؤاد ۷۱- مختصر منية المريد ۷۲- مسالك الافهام الی تنقيح** يا **فی شرح شرايع الاسلام** که چند مرتبه درايران چاپ شده است **۷۳- مسکن الفؤاد فی**(عند خ ل) **فقد الاحبة والاولاد ۷۴- المقاصد العلية فی شرح الالفية الشهيدية** که بنام شرح الفيه مذکور شد **۷۵- منار القاصدين فی اسرار معالم الدين ۷۶- منسك الحج الصغير ۷۷- منسك الحج الكبير ۷۸- منظومة النحو و شرحها ۷۹- منية المريد فی آداب المفيد والمستفيد** که با روض الجنان مذکور درفوق دريکجا چاپ شده ودارای فوائد بسياری است **۸۰- ميراث الزوجة ۸۱- نکت القواعد** که حاشيۀ قواعد علامه است و بنام حاشيۀ قواعد مذکور شد **۸۲- النية ۸۳- الولاية و ان الصلوة لاتقبل الابها** وغير اينها ، از اجازات و حواشی مختلفه ، رسائل متنوّعه ، اجوبۀ مسائل متکثّرۀ وارده از بلاد بعيده وغيرها که درموضوعات متفرّقه تأليف داده و دراين مختصر بهمين مقدارکفايت ميشود .

مخفی نماندکه شهيد ، بيشتر اوقات دچاراختفاء بوده وازشرّ متعصّبين اهل‌سنّت ايمنی نداشت ، با وجود اين جميع ضروريّات خود وخانواده‌اش و مهمّات واردين را خودش شخصاً انجام ميداد بلکه شبها خودش ازبرای اهل وعيال خود باالاغ هيمه ميآورد، نماز صبح را نيز درمسجد می‌خواند . با همه اين جريانات طاقت‌فرسا و مستغرق اوقات و موجب اختلال افکار ، همينکه درمجلس درس می نشست مانند دريا موج ميزد، جواهر آبداری بساحل ميانداخت، نکات ودقائقی اظهارمی نمودکه خارج ازاندازۀ فکرمعمول فحول بود و تأليفات طريفه و منيفه‌ای بعرصۀ ظهورآورده‌که اکابر هرعصر را رهين‌قلم و رقم خود فرموده است . قدّسَ اللهُ روُحَهُ . پرواضح استکه اين همه ، بجز تأييدات آسمانی و توفيقات ربّانی صورت امکانی عادی نخواهد داشت .

اساتیدشهید : ۱ـ در نه سالگی ، بعد از ختم قرآن مجید ، مقداری وافی از فقه وعلوم عربیّه‌را نزد والد معظّم خود شیخ‌نورالدین علی‌بن‌احمد معروف با بن‌الحجّة یاا بن‌الحاجة که ازاکابر افاضل عصرخودبوده خواند وهم باندازهٔ محفوظات‌علمیّه مقرّری معینی از وی داشته است ۲ـ درسال نهصد وبیست وپنجم هجرت درسنّ چهارده‌سالگی بمیس رفت ، تا هشت سال دیگر در خدمت شوهرخالهٔ خود علی بن عبدالعالی میسی ، مشغول تحصیل مراتب بود، شرایع و ارشاد واکثر مواضع قواعد علاّمه را ازاو خوانده است ۳ـ بکرك نوح رفت ، از سیدحسن بن سید جعفر موسوی‌کرکی عاملی ، صاحب محجّة‌البیضاء ، تهذیب وکافیهٔ نحو و اصول فقه وقواعد میثم بحرانی راکه درکلام‌است فراگرفت ،کتاب عمدةالجلیة را نیزکه تألیف‌خود سیدحسن ودراصول‌فقه‌است ازمؤلفش خواند ، درسال نهصد وسی و چهارم هجرت باز بوطن خودکه قریهٔ جبع بوده برگشت و وتا سه سال دیگر مشغول مطالعه و مذاکره بود ۴ـ بدمشق رفت ، دوکتاب طبّ موجز نفیسی و غایةالقصد فی‌معرفـةالفصد را از مؤلف‌آنها فیلاسوف اعظم شمس‌الدین محمد بن مکّی خواند و حکمةالاشراق سهروردی و فصول فرغانی را نیزکه درهیئت است از آن فیلاسوف فراگرفت ۵ـ هم درآنجا شاطبیهٔ تجوید و تمام قرآنرا با قرائت نافع و عاصم و ابن‌کثیر و ابوعمرو، ازشیخ احمد بن جابر خوانده وبوطن مذکورخودبرگشت. ۶ـ در اوّل سال نهصد و چهل و دویم نیز برای تحصیل هرعلمی‌که ممکن باشد رحلت نمود ، دراین سفر با جمعی از افاضل عامّه و خاصّه ملاقات‌کرد ، مقداری از صحیح بخاری وصحیح مسلم را درمدرسهٔ سلیمیّهٔ قریهٔ صالحیّه ازشیخ شمس‌الدین بن‌طولون دمشقی حنفی خواند و در روایت‌کردن‌آنها و دیگر مرویّات ابن‌طـولون از وی اجازه داشته‌است ۷ـ ازآنجانیز رحلت‌کرد (کرامات‌بسیاری دراثنای‌راه از وی منقول‌میباشد) تا در پانزدهم ربیع‌الثـانی نهصد و چهل و دویم بمصر رسید ، منهاج نووی را در فقه ، مختصرالاصول حاجبی‌را باحواشی سعدیّه وشریفیّه وکتابهای‌بسیاری نیز درفنون‌عربیّه و علوم عقلیّه وغیرها ازشیخ شهاب‌الدین محمد رملی‌شافعی خواند وهم در روایت همهٔ

مرویّات‌او اجازهٔ عمومی داشته‌است ۸ـ درمصر، شرح‌تجریدرا باحواشی دوّانی وشرح اشکال‌التأسیس قاضی زادهٔ رومی (در هندسه) و شرح چغمینی را در هیئت از ملاحسین جرجانی خوانده‌است ۹ـ۱۳ـ درمصر مقداری ازمعانی ومنطق را ازملامحمدگیلانی، شرح‌کافیهٔ جامی ومطوّل را با حاشیهٔ سید شریف ازملامحمد استرآبادی، الفیهٔ‌ابن‌مالك را از شیخ زین‌الدین مالکی، شرح شافیهٔ جاربردی را درصرف و شرح خزرجیهٔ شیخ زکریّای انصاری را در عروض و قوافی و مانندآنها را از شیخ شهاب‌الدین بن بخاد حنبلی، تفسیر بیضاوی و بعضی از فنون دیگر را از شیخ ناصرالدین ملتانی مالکی‌که درتمامی دیار مصر افضل‌علمای علوم عقلیّه وعربیّه‌بوده فراگرفت. ۱۴،۱۵،۱۶ـ شیخ شمس‌الدین محمدنحاس، شیخ‌عبدالحمید شمنهودی، شیخ‌شمس‌الدین محمدبن‌عبدالقادر عرضی و بعضی از اکابر نیز از اسآتید شهید بوده‌اند ودر امل‌الامل‌گویدکه شهید درمصر از شانزده تن از اکابر علمای عامّه درس خوانده است. ۱۷،۱۸ـ شیخ‌احمدبن‌محمد بن خاتون عاملی از علمای امامیّه، شیخ عبدالصمد جدّ شیخ‌بهائی نیز ازعلمای‌امامیّه از اساتید شهید بوده‌اند.

مشایخ روایت شهید ازعامّه، علاوه‌برآنچه ضمن‌اساتیدش اشاره‌نمودیم، بسیاری از مشایخ شام و مصر و بغداد و قسطنطنیّه بوده واز اکابر علمای امامیّه بسیار و شرح اسامیشانرا موکول بکتب مربوطه میداریم. شیخ حسین پدر شیخ‌بهائی وجمعی وافر از اکابر وقت نیز از شهید روایت‌کرده وازتلامذهٔ او بوده‌اند وشرح حال ایشانرا نیز محول بکتب مبسوطه میداریم. بالجملة، شهید برای تکمیل مراتب‌علمیّه مسافرتهای‌بسیاری بمصر و دمشق و حجاز و عراق و بیت‌المقدس وغیرهاکرده، از هرباغی‌گلی چیده و از هربلبلی نوائی شنیده است، از فحول علمای فریقین بتکمیل تمامی فنون متداوله موفق شده، دربعلبك مفتی عام و مرجع‌کل بوده، مذاهب خمسه را تدریس میکرده، هرفرقه را موافق مذهب خود فتوی میداده واز بلاد بعیده حاضر حوزهٔ او میشده‌اند.

شیخ‌بهائی ازپدرخود شیخ حسین‌که ازتلامذهٔ شهید بوده نقل‌کرده‌که صبحگاهی

بمحضر استاد خودم شیخ شهید وارد شدم و غوطه‌ور فکرش دیـدم ، از سبب آن پرسیدم در جواب فرمود ، شب در خواب دیدم که سید مرتضی علم‌الهدی تمام علمای امامیّه را دعوت کرده است، همینکه من وارد شدم بپا ایستاده و فرمودکه در نزد شیخ شهید (اوّل) بنشین من هم حسب‌الامر سیّد ، نزد شهید نشستم ، بعداز تسویهٔ مجلس وحضورمهمانها بیدار شدم ، اینك درتعبیر این خواب تصور میکنم‌که من هم درشهادت ، تالی شهید و ثانی او باشم . عاقبت ،آن رؤیای رحمانی تحقّق یافت ودرعهد سلطان‌سلیم‌خان‌عثمانی بسال نهصد و شصت و ششم یا پنجم هجرت دراثر سعایت از طرف اهل سنّت درپنجاه و پنج یاچهارسالگی دراستانبول، یاموافق‌اعیان‌الشیعة وبعضی‌ازکتب‌تراجم درراه‌استانبول مقتول شد وسرش را بدان بلده بردند. درحرف زای (نقطه‌دار) از نخبة‌المقال‌گوید :

و شیخ والـد البهاء الـدین	**القـدوة النحریر زین‌الـدین**
میلاده شهیدالثانی= ۹۱۱ وقد	**عمـر خمسین و خمسا فشهـد**

نیز درتاریخ وفات شهیدثانی گفته‌اند:

تاریخ وفات ذالك الاواه	**«الجنة‌مستقره‌والله»=۹۶۶**

مخفی نماندکه در اعداد ، صورت مکتوبی حرف را بشمارآرند نه ملفوظیش را و روی این‌اصل، حرف‌آخرلفظ جنّت راکه درصورت‌اقتران با الف ولام بشکل (ه) مینویسند پنج حساب نمایند . سبب قتل شهید ، موافق مشهور وآنچه شیخ حرّ عاملی هم از بعض مشایخ‌خود شنیده وبخط بعضی‌دیگر نیز دیده‌است‌آنکه دوکس نزد وی محاکمه‌کردند، درنتیجه، یکی‌که محکوم ببطلان و بی‌حقّی بوده درخشم شد ، شکایت نزدقاضی‌معروف نام صیدا برد ، قاضی‌کسی‌را برای احضار شهید بقریهٔ جبع‌فرستاد، ازآن‌روکه درهمان اوقات‌شهید بگوشهٔ انفراد و وحدت خزیده ودرباغی خارج بلد مشغول تألیف شرح‌لمعه بود و غالباً روزی یك جزوه ازآن‌کتاب مینوشت ، بعضی از اهل بلد بگماشتهٔ قـاضی گفتندکه مدتی است‌که مسافرت‌کرده ملاقات ممکن نشد ، شهید نیز بااینکه بارها حج کرده‌بود، باز محض‌اختفا ، درمحملی پرده‌دار وسرپوشیده عزیمت سفرمکّه داد . قاضی بسلطان روم عرضه داشت‌که در دیار شام، شخصی از اهل بدعت ظهورکرده‌که ازمذاهب

اربعه خارج و برکنار است، پس سلطان شخصی را باحضار شهید برگماشت‌که دردربار سلطانی حاضر شود و با علمای بلاد مباحثه و مذاکره بنماید تا بعداز اطّلاع ازحقیقت مذهب او ، حکم مقتضی را موافق مذهب خود دربارهٔ وی معمول دارد .آن‌شخص بجبع رفت ، بعداز اطّلاع از مسافرت مکّهٔ شهید رو بسوی مکّه رهسپار شد ، در اثنای راه بدو ملحق‌گردید و قضیه را بعرض رسانید ، شهید فرمود بعداز ادای وظائف‌حجّ موافق حکم سلطان معمول خواهدشد.آن شخص نیز راضی‌شد تا پس‌ازفراغت عازم‌قسطنطنیّه که پایتخت سلطانی بوده‌گردیدند ، بعـد از ورود ببلاد روم ،کسی ازآن شخص جویای حال شهید شدگفت از علمای شیعـه است و نزد سلطانش خواهـم برد ،آنکس‌گفت دور نیست‌که درمحضر سلطان از اذیّت وآزار تو شکایت‌کند و علاقه‌مندان‌او نیز مساعدتش نمایند و سبب هلاك توگردد اینك صواب‌آن است‌کـه اوراکشته و سرش را پیش سلطان ببری، پس‌آن شخص شقی (گماشتهٔ سلطان)گول‌آن شیطان را خورده وبامر سلطان نیز که بزنده حاضرکردنش صادر بوده مخالفت‌کرد و درجایی از ساحل بشهادتش رسانید . درآنجا جماعتی از ترکمان بودند ، درآن شب دیدند نورهائی مابین زمین وآسمان در صعود ونزول هستند اینك‌آن جسد شریف را دفن‌کردند و قبّه‌ای برروی‌آن بنانهادند. آن‌شقی نیزآن‌سر سعید را نزدسلطان‌برد ولی‌بجهت‌مخالفت‌امر، مغضوب‌گردید وکشته‌شد **انتهی‌کلام امل‌الآمل ملخصا .**

بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر، شهید ، درقسطنطنیّه محض بجهت تشیّع بامرسلطان مقتول شد ، جسدش را بدریا انداختند . صاحب حدائق ، در لؤلؤةالبحرین ، ازبعضی کتب معتمده نقل‌کـرده است‌کـه شهید ثانی را بامر سلطان سلیم پادشاه روم ، در پنجـم ربیع‌الاول سال نهصد و شصت و پنجم هجرت ، درمسجدالحرام بعداز نماز عصر دستگیر کردند، چهارروزدر بعضی‌ازخانهای‌مکّه محبوس‌ش‌داشتند، پس‌از راه دریا بقسطنطنیّه‌اش برده و درهمان سال درآنجا بقتلش‌آوردند ، جسدش برروی خاك ماند و بعداز سه روز بدریایش انداختند . مؤیّد این است‌که بنا برمشهور، شهید روزی بهمراهی شیخ‌حسین

پدر شیخ بهائی از موضعی از استانبول عبور میکرده‌اند، شهید ، شیخ حسین را مخاطب داشته وفرمودکه دراین نزدیکی مرد صاحب شأنی درهمین موضع‌کشته خواهد شد. بنا برنقل معتمد، شیخ‌علی سبط‌الشهید نیز در درّ منثورگوید این‌قضیه مشهور وازشیخ‌حسین مذکور منقول است‌که مخاطب شهید دراین قضیه او بوده و مطلب هم بهمان نحوی‌که شهید خبر داده بود بوقوع پیوست .

در خاتمه ، بعد از اعتذار از اطناب‌گوئیم : نام شهید ، چنانچه در عنوان‌کلام نگاشته‌آمد، زین‌الدّین بود ودرروضات‌الجنّات ونقدالرجال ونخبة‌المقال ومنتهی‌المقال نیز درحرف زای (نقطه‌دار) درتحت‌عنوان زین‌الدین بشرح حال او پرداخته‌اند، بلکه خود شهید درآخر یك نسخهٔ خطّی ازتمهیدالقواعد و دونسخهٔ مختلف‌چاپی ازشرح‌لمعه (که درموقع نگارش این سطور پیش این‌نگارنده موجود بودند) نام خودرا زین‌الدین بن علی بن احمد نوشته است ، ولی درآخر یك نسخهٔ خطّی دیگر از تمهیدالقواعد (که درنزد این نگارنده است) زین‌الدین علی نوشته شده است .

از ریاض‌العلماء نیز نقل است‌که نامش ، مثل نام پدرش ، علی بود لکن محض احترام پدر نام خود را بزین‌الدین اشتهار داده است وصاحب ریاض این مطلب را بخط خود شهید و خط شیخ حسین پدر شیخ بهائی وخط فاضل محدّث سید میرزا محمد بن شرف‌الدین‌که از مشایخ اجازهٔ مجلسی بوده منسوب داشته است . از میرداماد نقل است که اسم شهید ، مثل اسم جدّش احمد بود وحاصل‌کلام روضات‌آنکه اوّلی از این‌دوقول آخری بعید و دوّیمی‌آنها بعیدتر بوده و بعدازآن‌گوید: **فرحمة‌الله‌علی‌النبّاش‌الاول** ، باری با این دوشعر شهیدکه در ردّ جبری مذهب است ختم‌کلام مینماید :

لقد جاء فی‌القرآن آیـة حکمة تدمر آیات الضـلال ومن یجبر
و تخبر ان الاختیـار بایـدنا فمن شاء فلیؤمن ومن‌شاء فلیکفر

(قص وملل و۱۶۷هب و۲۸۸ت ومواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

شهیدخامس
شهید رابع رجوع به **شهدای‌ثلثه** نمایند .

شهید فخ

حسین بن علی بن حسن مثلث بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی ع - مکنّی بابوعبدالله ، ازاصحاب حضرت صادق ع بود ، درموضع فخّ (بروزن حقّ) نامی در نزدیکی مکّه با جمعی از سادات حسنی مقتول شد و همانا مقصود دعبل خزاعی نیز در این شعر خود :

قبور بکوفان و اخری بطیبة　　　　و اخری بفخ نالهــا صلوات

ایشان است ، اینك حسین‌را ، شهید فخّ و صاحب فخّ نیز گویند، مادرش هم زینب بنت عبدالله بن حسن مثنّی است . از حضرت جواد ع روایت شده است کـه آل محمد ص را بعداز وقعهٔ کربلا مصرعی بزرگتر ازمصرع فخّ نمیباشد. ابوالفرج اصفهانی گوید که حضرت رسالت ص بفخّ رسید نماز خواند وگریه کرد، درسبب آن فرمود که جبرئیل خبرداده است که یك تن از فرزندان تو درهمین موضع مقتول خواهد شد ،کسانی که باا‌و شهید شوند اجر دوشهید را دارند . از حضرت باقر ع نیز روایت است که در فخّ ازمرکب پیاده‌شده نماز خواند و باز سوارگردیـد ، درجواب استفسار از سبب آن ، فرمودند که یك تن از اهل‌بیت من با جمعی دراینجا مقتول میشوند و ارواح و اجساد ایشان ببهشت میروند .

شرح اجمالی این قضیه آنکه : حسین بن علی بن حسن ، در عهد موسی‌الهادی ابن‌مهدی چهارمین خلیفهٔ عباسی (۱۶۹-۱۷۰ه ق) درماه ذی‌القعدهٔ‌سال۱۶۹ه ق= **قسط** باگروه بسیاری از علویـّین (غیراز حضرت موسی بن جعفر ع و حسن بن جعفر بن حسن مثنّی) خروج کرد، بعدازنماز صبح بمنبرحضرت‌رسالت‌ص رفت وخطبه‌خواند ومسافرت حجّ نمود. درهمان سال موسی‌الهادی نیز باجمعی دیگر بحجّ رفت، درفخّ ، روز ترویه، مابین‌ایشان جنگ واقع شد، حسین با جمع‌بسیاری ازعلویـّین مقتول‌گردیدند وسرهای ایشان را با چندی ازاسرا ، پیش موسی‌الهادی‌آوردند، چند شعری مشعر برتسلّط خود فرو خواند و اسرای اولاد فاطمه را نیز یك یك بعداز توبیخ میکشت . همینکه نوبت بحضرت موسی بن جعفر ع رسیدگفت‌که والله، خروج‌حسین مذکور، بامر او بوده البتـّه باید اورا نیز بقتل رسانم ، ابویوسف قاضی یعقوب بن ابراهیم (که شرح‌حالش درباب کنی خواهدآمد)گفت‌که این قضیه برخلاف مذهب موسی بن جعفر ع و اولاد او بوده و

شایستهٔ ایشان نیست تا آنکه موسی‌الهادی از آن نیّت خبیثه منصرف شد. علی بن یقطین، قضیه را بعرض حضرت موسی بن جعفر ع رسانید، خانواده و دوستداران آنحضرت مختفی و متواری بودن را تصویب نمودند، لکن خودآن‌حضرت تبسّم فرموده و از راه تمثّل این شعر کعب بن مالك را خواند:

زعمت سخينة ان ستغلب ربها فليغلبن مغالب الغلاب

ایشان را دلداری داده و فرمودندکه موسی بن مهدی درهمین روز مرده است و اوّلین نامه‌ای که از عراق خواهدآمد خبر مرگ موسی بن مهدی است ، قضیّه هم‌چنان شد و بعد از آن مردم بهرون‌الرشید بیعت کردند .

(تنقیح‌المقال ومهج‌الدعوات وص ۳۵۴ ج ۲ نی)

شهیدا میرمحمدهاشم - شاعری‌است سخن‌پرداز و خوش‌بیان، ازسادات لاهیجان‌که بسیار سفر کرده واز صحبت اهل حال فیض وافر برده وبا همه پریشانی بزیور شکر و رضا مزیّن‌بود. در اواخر قرن یازدهم هجرت میزیسته ویا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده و از او است :

محنت پیری در ایّام جوانی دیده‌ام خویش را تا دیده‌ام در ناتوانی دیده‌ام

شدفشارقبر برمن، تنگ چشمیهای خلق آنچه‌درمرگ‌است‌من‌درزندگانی‌دیده‌ام

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۵۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

شهیدی شاعری‌است ایرانی ، از اهل قم‌که مردی بوده درویش مشرب، بهزل وشوخی مایل، در زمان سلطان یعقوب بمقام‌ملك‌الشعرائی نائل‌گردید، عاقبت بهندوستان رفته ودرکجرات اقامت‌گزید تا درسال نهصد وسی وپنجم هجرت وفات یافت واز اشعار او است :

بیا ای عشق وآتش زن دل افسردهٔ مارا بنور خویش روشن‌کن چراغ مردهٔ مارا

خواب دیدم‌کزهوا شاهین‌اوصیدی ربود چون‌شدم بیدار مرغ‌دل بجای‌خود نبود

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۲۸۹۲ج۴س و۲۶۷سفینة)

شهیدین در اصطلاح فقها ، محمّد بن مکّی و شیخ زین‌الدین بن علی است‌که بعنوان شهید اوّل و شهید ثانی نگارش دادیم.

شیامی اسعدبن‌زراره‌مصطلح‌علم‌رجال‌است ورجوع‌بکتب‌رجالیّه‌نمایند.

شیبانی[1]

شیبانی **احمدبن حنبل** - بعنوان **ابن‌حنبل** در باب‌کنی خواهدآمد .

شیبانی **اسحق بن مرار** - بعنوان **ابوعمرو** درباب‌کنی خواهدآمد .

شیبانی **عبدربه** - بعنوان **زراره** نگارش دادیم .

شیبانی **عبدالرحمن بن علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدیبع** خواهدآمد .

شیبانی **علی بن ابی‌الکرم محمد** } درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** بشرح‌حال
شیبانی **مبارك بن ابی‌الکرم محمد** } ایشان خواهیم پرداخت.

شیبانی **محمد بن حسن بن فرقد** - (واقد خ‌ل) فقیه‌حنفی،شیبانیّ‌الشّهرة، ابوعبدالله‌الکنیة ، دمشقیّ‌الاصل، واسطیّ‌الولادة،کوفیّ‌النشأة، از اصحاب ابوحنیفهٔ‌کوفی بود ، درمجلس درس او و ثوری و اوزاعی ومالك و ابویوسف قاضی حضور داشته و امام اهل رأی میباشد . مذهب ابوحنیفه را نشر داد ، در نحـو و حساب وعلوم عربیّه وقرآنیّه متبحّر و بسیار فصیح بود، هروقتی‌که تکلّم میـکرد سامع تصوّر می‌نمودکه قرآن مجید با لغت و زبان او نازل شده است ، شیبانی خاله‌زادهٔ فرّاء نحوی مشهور، باامام‌شافعی نیزمعاصر بود، مابین‌ایشان مذاکراتی درمجلس هرون‌الرشید واقع شد . امام شافعی‌گویدکه از علم شیبانی یك بار شتر استفـاده نمودم و ازتألیفات و آثار قلمی شیبانی‌است :

۱- **الجـامع الصغیر** درفقه حنفی‌که یکهزار و پانصد و سی ودو مسئله را حاوی

---

[1] ۱- **شیبانی** - بفتح اول ، منسوب است بقبیلهٔ بنی‌شیبان ، از قبائل بکر بن وائل‌که آن نیز بدوقبیلهٔ بزرگی‌که هریکی دارای چندین‌بطن وشعبه است منشعب میباشد: یکی‌بشیبان بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی‌بن بکر بن وائل منسوب و دیگری بشیبان بن ذهل بن‌ثعلبة بن عکابة منتسب است دراینجا بعضی ازمعروفین یا موصوفین بهمین‌نسبت **شیبانی** را تذکرمیدهد.

و مورد تجلیل مشایخ بود . گویند هیچ‌کس بی‌دانستن مسائل این‌کتاب شایستهٔ فتوی و قضاوت نمیشود ، دراین‌کتاب فقط دومسئلهٔ قیاس واستحسان را مذکور داشته وظاهر این جمله‌که درکشف‌الظّنون گفته آنکه ، درتمامی مسائل آن‌کتاب غیراز این دومسئله ، با رأی و اجتهاد و نظر خود فتوی داده‌است. این‌کتاب درهند وقاهره چاپ‌شده وشرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند **۲- الجامع‌الکبیر** که نیزدرفقه‌حنفی‌بوده وشرحهای‌بسیاری‌نوشته‌اند **۳- الحجج** درحدیث‌که درهند چاپ‌شده‌است **۴- الزیادات** درفروع حنفیه **۵- زیادةالزیادات** نیز در فروع حنفیه است **۶- السیر الکبیر** **۷- المبسوط** در فقه حنفی **۸- الموطأ** که درهند چاپ شده است و نسخه‌های اکثر این‌کتابها درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر و بعضی دیگر نیز درخزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود است . ولادت شیبانی بسال یکصد و سی و دویم در واسط ، وفات او بسال یکصد و هشتاد و هفتم یا نهم هجرت در قریهٔ رنبویه نامی‌ازدیهات ری واقع‌شد، کسائی نیز درهمان روز در ری درگذشت اینک‌هرون‌الرشید میگفته استکه فقه و علم عربیّه درخاك ری دفن شدند .

(کف وص ۲۶ ج ۲کا و ۱۴۳ ج۲ع و ۱۱۶۲مط و ۱۷۲ ج ۲ تاریخ بغداد)

شیبانی **محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن بهلول** - کوفیّ‌الاصل ، ابوالمفضّل‌الکنیة ، شیبانیّ‌النّسبة، که نسب او با یازده واسطه بذهل‌بن شیبان موصول میشود. ازمشاهیر محدّثین امامیّه میباشدکه برای‌استماع‌حدیث مسافرتهاکرده و تألیفاتی‌نمود ، دربدایت حال درنقل حدیث اهتمام داشته‌که ازهرکسی نقل نکرده باشد ولی عاقبت مختلط‌الحدیث شد وبا مسامحه و بی‌مبالاتی گذراند اینک فی‌مابین اکثر علمای رجال مورد قدح وطعن شده و روایات اورا مردود دارند. درتاریخ بغداد نیزگوید : محمد بن عبدالله ببغدادآمده ، از محمد بن جریر طبری ، محمد بن عباس‌یزیدی وگروه‌بسیاری‌ازمصریّین وشامیّین وغیرایشان روایت‌کرده وکثیرالتّخلیط بود، غرائب حدیث‌را نیز روایت نموده و احادیثی موافق مذهب رافضیّه وضع‌کرده ودر مسجد شرقیه املا میکرده است. وی دربیست ونهم ربیع‌الاخر سال سیصد وهشتاد وهفت هجرت در بغداد جان داد . (ص۱۵۴ ج۱نی و۴۶۶ ج۵تاریخ‌بغداد وکتب رجالیه)

شیبانی **نصرالله بن ابی الکرم محمد**- در باب کنی بعنوان **ابن الاثیر** خواهدآمد.

شیخ[1]

شیخ آقابزرگ **شیخ محمدمحسن** - بعنوان **آقابزرگ** نگارش یافته است.

شیخ الاسلام **ابراهیم بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابواسحق شیرازی** خواهدآمد.

شیخ الاسلام **احمدبن حسن** - بعنوان **حر عاملی** مذکور افتاده‌است.

شیخ الاسلام **احمد بن علی بن حجر** - عسقلانی بعنوان **ابن حجر** در باب کنی خواهدآمد.

شیخ الاسلام **احمدبن عمر**- بعنوان **مزجد** خواهدآمد.

شیخ الاسلام **احمد بن محمد** - بعنوان **جامی** نگارش یافته است.

شیخ الاسلام **احمد بن یحیی بن سعدالدین مسعود بن عمر** - تفتازانی ، ملقّب بسیف‌الدین ، معروف بشیخ‌الاسلام هروی ، از احفاد ملا سعد تفتازانی معروف سالف‌الترجمة میباشد و بهمین جهت به **احمد حفید** نیز شهرت داشته است . وی از اکابر قضات و مشایخ عامّه است که دراکثر علوم متداوله ، خصوصاً در فقه وتفسیر وحدیث ، وحید عصر خود بود سی سال درعهد سلطان حسین میرزای بایقرا در هرات قضاوت نمود و ازتألیفات او است:

۱- **شیخ**- در اصطلاح فقها ، در صورت اطلاق و نبودن قرینه ، عبارت از محمد بن حسن طوسی ، صاحب تهذیب و استبصار ازکتب اربعه میباشدکه بعنوان **شیخ طوسی** بشرح حال او خواهیم پرداخت . همچنین مراد از شیخ‌الامامیة و شیخ‌الطائفة وشیخ طوسی نیز همین محمد بن حسن است . اما لفظ شیخ ، در اصطلاح علمای معقول ، عبارت از ابوعلی سینا است‌که در باب کنی بعنوان ابن‌سینا خواهدآمد . دراصطلاح علوم عربیه خصوصاً علم بلاغت عبارت ازشیخ عبدالقاهر جرجانی است‌که بعنوان **جرجانی** نگارش‌یافته‌است، مع‌ذلك ممکن، بلکه‌کثیرالوقوع است‌که در هرعصری ویا در اصطلاح فرقه‌ای‌کنایه از شخصی دیگر باشد چنانچه دراین اواخر بیشتر بشیخ مرتضی انصاری اطلاق‌نمایندکه بعنوان انصاری نگارش دادیم ونظائرآن بسیاراست.

۱- **حاشیهٔ شرح عقائد نسفیهٔ جدخود سعدتفتازانی** ۲- **حاشیهٔ مختصر** جدش مذکورش
۳- **شرح تهذیب المنطق** جدّ مذکورش . درسال نهصد و ششم یا شانزدهم هجرت که لشگر شاه اسمعیل اوّل صفوی هرات و نواحی را مسخّر نموده اند احمد حفید نیز باجمعی دیگر از علمای هرات مقتول گردیدند . (ص ۹۳ت و ۷۸۳مط)

شیخ الاسلام **جنیدشیرازی ابن فضل الله**- بهمین عنوان جنیدشیرازی مذکورشد.

شیخ الاسلام **حسن بن محمد** - فناری زاده ، بعنوان چلبی مذکور شد.

شیخ الاسلام **خیرالدین بن احمد** - بعنوان رملی نگارش دادیم.

شیخ الاسلام **زکریا بن احمد بن محمد** - بعنوان لحیانی خواهدآمد .

شیخ الاسلام **زکریا بن محمدبن احمد** - بعنوان انصاری نگارش یافته است .

شیخ الاسلام **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان جامی نگارش دادیم.

شیخ الاسلام **عبدالرحمن بن عبدالکریم**- درباب کنی بعنوان ابوالضیاء خواهدآمد.

شیخ الاسلام **عبدالرحمن بن محمد** - درضمن شرح حال عبدالله بن احمد تحت عنوان موفق الدین نگارش خواهیم داد .

شیخ الاسلام **عبدالسلام بن عبدالله بن خضر**- بن محمد بن علی بن تیمیه ، حنبلیّ المذهب، مجدالدین اللّقب، ابوالبرکات الکنیة، شیخ الاسلام الشّهرة ، حرانی المدفن والولادة، که گاهی او نیز مثل نوهاش احمد، معروف با بن تیمیّه (که شرح حالش درباب کنی خواهدآمد) بجهت انتساب بجدّ عالیش به **ابن تیمیه** موصوف میباشد از اکابر و مشاهیر علمای عامّه است که درفقه وحدیث وتفسیر ودیگر علوم متداوله وحید زمان خود بود واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **ارجوزه** درقرائت ۲- **شرح الهدایة** ۳- **المنتقی فی الاحکام** (چنانچه در کشف الظنون است) یا **المنتقی فی احادیث الاحکام عن خیرالانام** (چنانچه درمعجم المطبوعات درج شده) نیز گویدکه محمد شوکانی سالف الترجمة، این کتاب را شرح کرده و **نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار** نامش نهاده و درقاهره چاپ شده است . وفات عبدالسلام بسال ششصد و پنجاه و دوم

هجرت درشصت و دوسالگی در حران واقع گردید .
(ص ۳۰۷۶ ج۴ س و ۶۰مط وغیره)

شیخ الاسلام **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - بعنوان **سلطان العلماء** مذکور شد.

شیخ الاسلام **عبدالله بن ابی منصور**-هروی بعنوان **خواجه عبدالله** نگارش یافته است.

شیخ الاسلام **علی بن ابی بکر**- بعنوان **برهان الدین** نگارش یافته است.

شیخ الاسلام **محمد بن ابی بکر**- اشخر شافعی، فقیه فاضل کامل، ازعلمای اواخر قرن دهم هجرت واز تلامذهٔ ابن حجر هیثمی ودیگر اکابر بود، قریحهٔ شعری اش نیز ممتاز و صاف و تألیفات او حاکی از مراتب علمیّه اش میباشد:

۱- الفیه در نحوکه در مرض موت نظمش کرده است **۲- شرح بهجة المحافل** **۳- شرح حدیث ام زرع** **۴- شرح الشذور** **۵- مختصر التفاحة فی علم المساحة** **۶- منظومة الارشاد** **۷- منظومة فی اسماء الرجال** **۸- منظومة فی اصول الفقه** وغیرها و ازکلمات منظم او است که درجامعین قرآن مجید گفته است :

و جمع القرآن حفظا یا اخی **عثمان مرتضی معاذ و ابی**
ثم ابوالدرداء و ابن ثابت **ثم ابوایوب و ابن الصامت**
سعد ابوزید هوالانصاری **ثم تمیم ابن اوس الداری**

نیز در اطفالی که درگهواره تکلّم کرده اندگوید :

جملة من فی المهد قد تکلموا **احمد والخلیل عیسی مریم**
یحیی مجیب لجریح العابد **بقوله الراعی فلان والدی**
و راجع لامه فی قوله **لا تجعلنی سیدی کمثله**
و شاهد لیوسف مع عامر **لامه بقوله لها اصبری**
انت لدی الحق علی الاخدود **و امر ماشطة الولید**
ومن له قال النبی من انا **قال رسول الله محمود الثناء**
اعنی به مبارك الیمامة **اعظم بها معجزة کرامة**
وبعد صلی ذوالجلال کلما **سری الضیا و ناطق تکلما**
علی النبی حبیبه محبه **محمد وآله و صحبه**

اشعارفقهیّه وعلمیّهٔ متنوعهٔ او بسیاراست. وی درسال نهصد ونود ویکم هجرت وفات یافت.
(ص ۳۹۰ نور سافر)

شیخ‌الاسلام **محمد بن حسن** - بعنوان حرّ عاملی مذکور داشیم .

شیخ‌الاسلام **محمد بن حمزة** - بعنوان فناری خواهدآمد .

شیخ‌الاسلام **محمد بن عمر** - بعنوان فخررازی خواهدآمد .

شیخ‌الاسلام **محمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان ابن‌الشحنة خواهدآمد.

شیخ‌الاسلام **محمدبن یعقوب** - بعنوان فیروزآبادی خواهدآمد .

شیخ‌الاسلام **سید محمدخلیل مراد** - بعنوان مرادی خواهدآمد.

شیخ‌الاسلام **میرزا محمدعلی بروجردی**- بعنوان بهار نگارش یافته است .

شیخ‌الاسلام **حاج میرزا محمود** - تبریزی ابن شیخ‌الاسلام میرزا علی‌اصغر طباطبائی ، از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری تبریز میباشدکه در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و ادبیّات ودیگرعلوم متداوله براغلب معاصرین خود تقدّم داشت ، باآنهمه مراتب علمیّه‌که دارا بود از اهالی محل چنانچه عادت دیرینهٔ ایشان‌است ازمراتب‌علمیّه‌اش‌قدردانی نگردید و مانند اجداد طاهرین خود عزّت‌را درعزلت یافته وتألیفات‌طریفه بیادگار گذاشت. یکی‌ازمشایخ تبریز، باغی درنهایت طراوت درخواب دید، ازصاحب‌آن سراغ‌کردگفتندکه مجلسی‌است پس زمین پردرختی نزدآن باغ بنظرش‌آمد که دری بلورین داشته و خوشتر ازآن باغ مذکور بود و دیدکه درطبقهٔ فوقانی قصرآن زمین ، دومرد مشغول صحبت هستند ، بعداز استفسار معلوم شدکه‌آن زمین وقصر متعلّق

عکس آقای حاج میرزامحمود شیخ‌الاسلام -۱۹

بحاج میرزامحمود شیخ‌الاسلام بوده وآن دومرد نیز عبارت‌ازشیخ‌الاسلام وعلاّمهٔ مجلسی میباشد پس‌پرسیدکه شیخ‌الاسلام بچه سبب بدین‌مقام رسیده‌گفتند بجهت مقام رفیع‌علمی خود و بجهت‌آن قدرندانی و توهینی‌کـه از اهل تبریز (غم‌انگیز محنت‌خیز یأس‌آمیز) بدو واردآمده است ، هروقتی‌کـه میخواهد باکسی صحبتی‌کند مجلسی را دعوت‌کرده و مشغول صحبت میشوند . در ایّامی‌که شیخ‌الاسلام درنجف اقامت داشت یکی‌ازارحامش که درسنّ جوانی بوده برای ولیمهٔ تـازه مولودی اورا دعوت میکند و طرز کلمات نامهٔ دعوت ، مشعر برعظمت دعوت‌کننده و ازمشایخ بودن وی بوده است اینـك شیخ‌الاسلام جواب‌آن نامه را محض بعنوان تأدیب بدین روش بنگاشت: فرزند بتحصیل‌ادب‌پیوند، تدیّن درهمین ، فرموده خالق‌چنین، هدایت‌خلائق براین ، تشیّخ صبی موجب حرمان حرمت و باعث ندامت است این چه عنوانی است‌که نوشته‌ای وچه ریسمان مناعتی است که رشته‌ی من بیچاره‌که مهاجرگشتم ،گمان داشتم‌که رستم، غافل‌از اینکه طوق‌ابتلای دیگری بگردن بستم . بمرقد شریف امیرالمؤمنین ع قَسَمت،که مرا بکلّی ازانتساب دور وازضمائر بالمرّة مهجورم‌سازید، کأنْ لَستُ شَیئاًمَذْکوراًحَتّی اَقُول فُزْتُ بِرَبِّ الکَعْبَة .

شیخ‌الاسلام علاوه برمراتب‌علمیّه قریحهٔ صافیهٔ شعری نیز داشته و اشعار طریفه میگفته واز او است:

این خوردن شیرخر،که رسمی است‌کهن ‌ ‌ ‌ ‌ گیرم‌کـه‌کنـد سرخ ، رخ و فربه ، تن

این ننگ کجـا برم‌کـه این کـرّهٔ خر ‌ ‌ ‌ ‌ گویـدکـه بـرادر رضـاعی است بمـن

نیز درمقام تألّم از جهل پروری و علم‌کشی تبریزیان‌گوید :

تَبْریزُ دارٌ لِأَهْلِ الجَهْلِ مَکْرَمَةٌ ‌ ‌ ‌ ‌ لِذِی الفَضائِلِ دارُالضَّنْكِ وَالضّیقِ

قَدْعِشْتُ فیها کَئیباً خائِباً خَسِراً ‌ ‌ ‌ ‌ کَأَنَّنی مُصْحَفٌ فی‌بَیْتِ زِنْدیقٍ

از تألیفات صاحب ترجمة است :

۱- **تمییزالصحیح من‌الجریح فی‌التعادل والترجیح** ۲- **حاشیهٔ‌مجمع‌البحرین‌طریحی** ۳- **حقـائق القوانین**که حاشیهٔ قوانین‌الاصول است ۴- **دکةالقضاء فی‌مسائل الشهادة والقضـاء**

۵- **العجب‌العاجب فی‌اخذالاجرة علی‌الواجب** ۶- **کاشفة‌الکشاف** که حاشیهٔ کشاف زمخشری‌است ۷- **مفتاح البسملة** ۸- **منتهی المقاصد فی‌علم‌النحو** کـه در هیجده سالگی تألیفش داده است ۹- **المنهل‌الصافی** که حاشیهٔ مقدمات تفسیر صافی است ۱۰- **مواقع‌النجوم** که مشکلات‌آیات و ادعیه و روایات را باترتیب حروف‌هجا جامع وبا بیانات‌شافیه بحل‌آنها پرداخته ودارای‌چندین مجلد میباشدکـه هرجلـدی بضخـامت مجمع‌البحرین طریحـی است ۱۱- **الـوقیـة در تقیـه** .

وفات صاحب ترجمهٔ بسال هزار و سیصد و دهم هجرت درمکّهٔ معظّمه در هفتاد سالگی واقع شد . قضیّه را قبـلاً بحجّاج خبر داده و درنامه‌ای نیزکـه بناصرالدین شاه نوشته بوده اشعار داشته بوده است .　　(اطلاعات‌متفرقه ومواضع‌متفرقه ازذریعة)

شیخ‌اشراقی

یحیی‌بن حبش - یا حسین یا عبدالله‌بن امیرك - سهروردی‌الولادة، ابوالفتح‌یاابوالفتوح‌الکنیة، شیخ‌اشراقیّ‌الشّهرة،شافعیّ‌المذهب، اشراقی‌المشرب ، شهاب‌الدین اللّقب ، بقتیل‌الله و حکیم مقتول و شهاب مقتول و شیخ مقتول موصوف ، از مشاهیر و اکابر فلاسفه و حکمای اسـلامی ، در نهایت فطانت ، در اصول فقه و اقسام حکمت و فلسفه وحید عصر و افضل اهل زمان خود ، بلکه در فقه و حدیث و علوم ادبیّه و عربیّه و دیگر علوم متداوله بلکه درسیمیا ودیگر علوم‌غریبه نیز مهارتی بسزا داشت ، درمراتب عرفانی طاق وشهرهٔ‌آفاق، درجدل ومناظره‌هم برهمه کس فائق و نوادر بسیاری از وی منقول است .

حکمت و اصول فقه را درمراغه ازمجدالدین‌جیلی استاد فخررازی اخذ وعلوم دیگر را نیز از اساتید وقت فراگرفت ، درحکمت ، سالك مسلك اشراق بود ، چنانچه فارابی ، حکمت مشّائی راکه مسلك ارسطو و اتباع وی بوده و مبنی بربحث واستدلال وبرهان و بیّنه میباشد ترجیح داده و اصول و قواعد متروکهٔ‌آن را تجدید و اساس‌آنرا استوار داشت این‌دانشمند نیزحکمت اشراق راکه مسلك‌قدمای حکمای یونان (غیراز ارسطو و اتباع او) و مختار شرقیّین‌بوده و مبتنی برذوق وکشف و شهود و اشراقات‌انوار قلبیّه میباشد منتشر ساختـه و اصول و قواعد مردهٔ‌آنرا زنده‌گردانید (پـای استدلالیان چوبین بود) درحکمت مشّائی نیز مصنّفات و تعلیقاتی بدو منسوب میباشد. ازتألیفات و آثار قلمی شیخ اشراقی است :

۱- آوازپرجبرئیل ۲- اعتمادالحکماء ۳- الالواح‌العمادیة ۴- البارقات‌الالهیة ۵- البروج ۶- بستان‌القلوب ۷- البصرة ۸- التلویحات در منطق و حکمت ویا خود نام این کتاب **تلویحات لوحیه و عرشیه** است **۹- التنقیحات** در اصول فقه **۱۰- حکمة الاشراق** که با شرح قطب‌الدین شیرازی‌که براین‌کتاب‌نوشته درتهران چاپ سنگی‌شده‌است **۱۱- دعوات الکواکب ۱۲- رمزالوحی ۱۳- شرح‌الاشارات ۱۴- صفیر سیمرغ ۱۵- صندوق العمل ۱۶- طوارق‌الانوار ۱۷- العشق ۱۸- الغربة‌الغربیة ۱۹- اللمحات**یا**اللمحة ۲۰- لوامع الانوار ۲۱- مبدأ و معاد فارسی ۲۲- المطارحات** در منطق و حکمت **۲۳- المعارج ۲۴- المعراج ۲۵- المقاومات ۲۶- النغمات السماویة ۲۷- النفحات فی‌اصول‌الکلیة** در تصوف **۲۸- هیاکل‌النور** در فلسفه‌که با بعضی حواشی افاضل وقت و باکتاب عجائب‌النصوص فی‌تهذیب‌الفصوص و اصول‌المنطق محمد ابن سید شریف جرجانی دریکجا درقاهره چاپ‌شده‌است **۲۹- یزدان شناخت**که در این اواخر با تصحیح حاج سید نصرالله تقوی در تهران چاپ سنگی شده‌است وغیر اینها . شیخ اشراقی بهردو زبان عربی وپارسی اشعارخوب وطرفه نیز میگفته و ازآنجمله **قصیدهٔ قافیهٔ** او است‌که دربارهٔنفس، بروش قصیدهٔ عینیّهٔ‌ابن‌سینا گفته و ازآن قصیده است :

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی — وصبت لمغناها القدیم تشوقا
و انـی فی‌الظلام رأیت ضوأ — کأن اللیل زین بالنهار
و کیف اکون للدنیا طمیعا — وفوق الفرقدین رأیت داری
ء ارضی بالاقامة فی فلاة — و اربعة العناصر فی جواری

هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی — خودرا زبرای نیك وبدگم نکنی
ره رو توئی و راه توئی منزل تو — هش‌دارکه راه خودبخودگم‌نکنی

شیخ اشراقی عاقبت بحلب رفت ، در مقام مذاکرات علمیّه بتمامی علمای‌آنجا برتری داشت ، مورد احترامات ملك ظاهر (که از طرف پدر خود صلاح‌الدین ایّوبی سلطان شامات، بحکومت حلب ونواحی منصوب‌بوده)گردید، پیوسته درمنادمت وی‌میگذرانید، از این‌رو محسود علمای‌آن دیارگردید ، به‌بی‌دیانتی و سوء عقیده وفساد مذهبش متّهم داشتند لکن این حرفهای بی‌اساس ایشان کارگر نشد ، ملك ظاهر روز بروز بوظائف محبت خودکه دربارهٔ شیخ داشته میافزوده‌است تاآنکه ایشان صورت قضیه وافتنان ملك

ظاهر را بعقائد باطلهٔ او بخود صلاح‌الدین عرضه داشته و خواستار قتل وی‌گردیدند ، صلاح‌الدین نیز قبول‌کرده و پسرش ملك ظاهر مذکور را بقتل شیخ بگماشت ملك‌ظاهر ناچار واز روی اضطرار درکیفیّت قتل شیخ ، با موافقت خود او ، بی‌خورد وخوراکش گذاشت، همچنان‌ازگرسنگی درسال‌پانصد وهشتاد ویك یا پنج یا شش یا هفت یا هشت از هجرت در سی و شش سالگی ، یا درحدود چهل سالگی ، یا بنوشتهٔ بعضی (اگرچه دور از صحت است) درهشتاد و هشت سالگی در حلب درگذشت .

بنا براوّل، جملهٔ: **شهاب‌الدین مقبول** =۵۸۱ وبنا بردویمی، جملهٔ: **شهاب‌الدین اقدس دیبا** = ۵۸۵ و بنا برسیّمی ، جملـهٔ : **سالك یزدان‌شهاب‌الدین** = ۵۸۶ و بنـا برچهارمی، یکی‌ازدوجملهٔ : **یا مقتولْ** = ۵۸۷ و **مقتدای‌ایزدی** = ۵۸۷ و بنا برپنجمی، جملهٔ : **شهاب‌الدین هادی‌اقدس** = ۵۸۸ مادّهٔ تاریخ وی میباشند.

ظاهرکلمات اکثر اهل سِیَر که بقتل تعبیر نموده و شیخ را مقتول‌گوینـدآنکـه فوتش بطریق‌گرسنه داشتنش‌نبوده بلکه بعضی‌از ایشان تصریح‌کرده‌اندکه بامرملك‌ظاهر در زندانش خفه‌کردند . فرید وجدی نیزگوید ، خود ملك ظاهر، ببهانهٔ اینکـه معاند شرایع بودن شیخ را ازخودش شنیده‌است در زندانش‌کرده وعاقبت بقتلش‌آورد. اینکه بعضی از اهل سِیَر قتل شیخ را بعلمای حلب نسبت داده‌اندکه بواجب القتل بودن وی فتوی داده و بقتلش‌آوردنـد ظاهراً از قبیل نسبت بسبب است یعنی ایشان سبب قتل وی شده‌اند نه مباشرآن . بهرحال شیخ ، بعدازقطع ویقین بقتل خود بسیار میخوانده‌است: **اری قدمی اراق دمی وهان دمی فهاندمی**. نیزگویندکه ملك‌ظاهر بعدازمدتی پشیمان‌شد، بعضی ازکسانی راکه فتوی بقتل شیخ داده‌بودندکشت و ازبعضی دیگر نیز اموال‌بسیاری بسبب‌کیفر این‌کردار زشت ایشان ، تاوان‌گرفت .

(ص۳۲۸ت‌و۳۱۲ج۱مع‌و۳۶۲ض و۳۱۴ج۱۹جم‌و۱۶۹ج۱عم و۳۷۰۳و۲۸۸۵ج۴س‌و۱۵۷ج۴فع)

شیخ‌اطعمه **احمد** ـ بعنوان **بسحق اطعمه** نگارش یافته است .

شیخ‌الافاضل **علی بن احمد** ـ بعنوان **فنجگردی** خواهدآمد .

شیخ اکبر **شیخ‌جعفر بن شیخ خضر** - بعنوان **کاشف‌الغطاء** خواهدآمد.

شیخ اکبر **محمد بن علی‌بن محمد** - بعنوان **محیی‌الدین** خواهدآمد.

شیخ الهی **عبدالله** - بعنوان **الهی شیخ‌عبدالله** نگارش داده‌ایم .

شیخ الامامیة **محمد بن حسن** - طوسی بعنوان **شیخ‌طوسی** خواهدآمد .

شیخ الاولیاء **ابوطالب محمدبن‌ابراهیم**- نیشابوری بعنوان **عطار** خواهد آمد .

شیخ بدل عنوان مشهوری دوتن‌ازعرفا است: یکی شیخ **بهاءالدین** معروف بشیخ بدل ،که درطریقت مقامی عالی داشته و درسال هفتصد و سی و نهم هجرت درگذشته است ، دیگری **شیخ فخرالدین احمد** معروف بشیخ بدل پسر شیخ شرف‌الدین عبدالله فارسی‌که با ورع و تقوی بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- سرالخلافه ۲- کثیرالاخبار ۳- مصباح ذوی‌الالباب ۴- النجاة و غیرها و درسال ششصد و هفتاد و چهارم هجرت درگذشته است . درآثار عجم‌گوید : در وسط میدان نقاره‌خانهٔ شیراز، پشت بازار وکیل، مزاری است معروف بهمین نام (شیخ‌بدل) و معلوم نیست‌که این مزار ازکدامیك باشد زیراکه خط لوح‌آن مزار محو ونابود شده است و بسا ممکن است‌که از هیچیك از این دوتن نبوده و بغلط شهرت یافته باشد . نگارنده‌گوید: بازهم محتمل است‌که‌آن مزار متعلق بشخص دیگری باشد غیراز دوتن مذکورکه او نیز معروف بشیخ بدل بوده‌است. (ص ۴۶۱ عم)

شیخ بهائی شیخ‌الفقهاء ، استادالحکماء ، رئیس‌الادباء ، علامة الدهر ، فهامة‌العصر، شیخ‌الاسلام والمسلمین، محمدبن‌العلامة عزالدین شیخ حسین بن عبدالصمد بن‌شیخ شمس‌الدین محمد بن علی بن حسن یا حسین‌بن‌محمد بن صالح حارثی همدانی جبعی عاملی ، فقیهی است اصولی ، محدث رجالی ، مفسر ریاضی ، حکیم متکلم ، ادیب اریب ، منشی بلیغ ، شاعر ماهر، جامع علوم عقلیه و نقلیه ، بلکه دربارهٔ علوم غریبه نیزکه‌کسی ازپیشینیان پیرامون‌آنها نگردیده متمهر،

بالجملة درمضمار مسابقت علوم متنوّعه، گوی سبقت از افاضل ربوده ، حاوی قدح معلّی ، جلالت مقامات سامیهٔ علمیهٔ وی مسلّم مخالف و موافق ، یگانه و بیگانه ، درکمالات نفسانیه طاق و مشهور آفاق ، از مفاخر شیعه بردیگر فرق اسلامی بلکه اسلام برسایر ملل متفرقه میباشد . بقریهٔ جبع نامی از قراء جبل‌عامل منسوب، لقب وی بهاءالدین ، تخلّص شعریش بهائی ، شهرتش شیخ بهائی ، نسب شریفش بحارث اعور همدانی (متوفی بسال ۶۵ه ق = سه) موصول میباشد که از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و از طرف آن حضرت مخاطب بخطاب: یٰاحٰارِ هَمْدٰانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنی و از قبیلهٔ همدان (بکسر اوّل) از قبائل حمیر از عرب یمن بوده است . آن‌حضرت دربارهٔ همین قبیله فرماید:

نمونهٔ خط شریف شیخ بهائی[۱] -۲۰

۱- مخفی نماند: یك نسخهٔ خطی از کتاب اثنی‌عشریهٔ صلوتیهٔ شیخ بهائی که روز ولادت حضرت رسالت ص از سال ۱۰۱۲ه ق از تألیف آن فراغت یافته بخط محمد مقیم بن محمدعلی تبریزی درسال ۱۰۱۴ه برای مولا محمد امین نوشته شده درکتابخانهٔ شخصی جناب آقای سید محمد مشکوة بیرجندی مقیم تهران دامت اضافاته موجود ودرظهر صفحهٔ آخر آن بخط انجم*

ولوکنت بوابا علی باب‌جنة لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شیخ بهائی درتزکیهٔ نفس بی‌نظیر بود ، دراثر تصفیهٔ باطن و تخلّق باخلاق الهیّه موفق بپاره‌ای علوم غریبه شد وظهور بعضی قضایای عجیبه نیز بدو منسوب میباشد چنانچه در ذیل اشاره خواهد شد .

ولادت شیخ‌بهائی نزدیك غروب چهارشنبه هفدهم یا بیست و هفتم ذی‌الحجهٔ‌سال نهصد وپنجاه وسیم هجری قمری ، یا درغروب پنجشنبه هفدهم محرّم‌سال مذکور درقریهٔ بعلبك از قراء جبل عامل واقع شد ، درحال صغر با پدر خود بایران‌آمد ، از اوّل عمر زبان‌فارسی را ، چنانچه ازاشعار وکلماتش پیدا است، درکمال‌فصاحت وخوبی یادگرفت، درخدمت والد معظّم و دیگر اکابر وقت بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت ، بعد از طیّ تمامی مراحل علمیّه و ارتقا باوج‌کمال ، ریاست علمی مذهبی بدو منتهی وبعدازوفات پدرزنش شیخعلی منشار شیخ‌الاسلامی ، بدو مفوّض شد ، درنزد شاه عباس‌کبیر قرب و منزلتی بسزا یافت ،کتاب **جامع عباسی** را نیز بنام‌آنشاه والاجاه تألیف داده‌است، لکن درنظرحقیقت بین‌او هیچ ارزشی نداشته وباآنهمه ترقیّات فوق‌العاده ، دراثرمیل‌مفرطی که بوحدت و انزوا و سیر و سلوك و طی مراحل عرفانی داشته تمامی‌آن همه مقامات رفیعه را پشت پا زد ، فقر راکه مایهٔ فخر حضرت فخرکاینات ص ومصداق سلطنت‌حقیقی میباشد برهمهٔ‌آنها ترجیح نهاد . بهرات و اران وآذربایجان وتبریز ومصر وشام ودمشق و عراق و حلب و فلسطین و بیت‌المقدّس و سرندیب و حجاز و مکّه و مدینه وغیرها مسافرتهای‌بسیاری‌کرد، درهر بلدی مقداری وافی توقف نمود، بدین‌وسیله فیض‌مصاحبت و ملاقات بسیاری از اهل‌کمال و ارباب فضل و حال راکه دربارهٔ دیگران امکان عادی نداشت دریافت ، مورد احترامات فوق‌العاده بود، استفاده‌های بسیاری ازکمالات متنوعهٔ وی نموده‌اند. دراین اثنا ،گاهی مباحثات علمی مذهبی بین‌او وپیشوایان مذهب دیگر

---

*نقط خود شیخ بهائی‌که کلیشهٔ‌آن در بالا ثبت شده اجازهٔ روایت‌آن‌کتاب مستطاب برای مولی محمد امین بقرار فوق در همان سال‌کتابت صادر و بدون تردید خط خود شیخ بهائی است **و احسن صورة للانسان ماکتب .**

واقع میشد ، طرف مباحثه درمقابل براهین متقنهٔ او محکوم ببطلان بوده است. درشام با حافظ حسین کربلائی ، مولّف روضات‌الجنان نیز (که شرح حالش در باب کنی بعنوان ابن‌الکربلائی خواهدآمد) ملاقات نمود ، عاقبت باز ببلاد عجم مراجعت و درآن دیار ملجأ صغار وکبار ، مرجع استفادهٔ اکابر و افاضل، مشمول‌عنایات ملوکانهٔ شاه‌عباس‌صفوی گردید .آنشاه والاجاه پیوسته از انوار افکار ابکارش استناره نموده و درسفر و حضر از وی مفارقت نمی‌نمود . درسال هزار و هشتم هجرت‌که شاه معظّم، بموجب نذریکه در شکست خوردن عثمانیان‌کرده بوده با پای پیاده عازم زیارت مشهد مقدّس رضوی بود، شیخ نیز بشرف خاك‌بوسی‌آن آستان ملایك پاسبان مشرّف بود ،گویند شبی شاه عباس ، در حرم مطهّر حضرت رضا ع با یك دنیا مباهات بخادمیّت‌آن قبر مقدس ، سر فتیلهٔ شمعها را با مقراض میگرفته شیخ بهائی بالبداهة این رباعی راگفت:

پیوسته بـود ملایـك علیّین   پروانهٔ شمع روضهٔ خلد برین

مقراض باحتیاط زن ای‌خادم   ترسم ببری شهپر جبریل‌امین

از شیخ بهائی نقل است‌که پدران ما در جبل عامل پیوسته عبادت‌کرده و صاحب‌کرامت بوده‌انـد ، جدّهٔ من نیز صاحب‌کرامت بوده است چنانچه روزی اطفال ،گرسنه بوده و نان نداشتندآن مخدّره قدری برف برداشته و درتنور افکند و نان بریانشد وگویدکه اگر پدرم مرا از بلاد عرب بدیار عجم نیاورده و اختلاط با ملوك ایرانی نمیکرد البتّه من ، اتقی و ازهد واعبد مردم میبودم لکن مراوده و الفت اهل دنیا مرا از سر منزل حقیقت مانع شد ، جز قیل وقال و نزاع و جدال چیزی حاصل‌نگشته وبهره‌ای نبردم .

نگارنده‌گوید : البته نظر شیخ ، اظهار اسف از عقب ماندن ازترقیّات متعالیهٔ فوق‌الغایة است‌که دراثر علو همّت منظور نظرش بوده والاّ چنانچه اشاره شد، بازهم در اثر تصفیهٔ باطن بمقاماتی ارتقا یافته است‌که از حدود اطّلاعات اغلب خارج و نوعاً از مختصّات وی میباشد واز زمان‌خودش تاحال، در زبان مردم‌ایران علاوه‌برعلوم‌متعارفه، بمهارت تمام در فنون ریاضیّه و دیگر علوم غریبه معروف است ، غرائب بسیاری بـدو

منسوب میدارند، درهرجاکه امرعجیبی بیینند ویا بشنوند ازآثارشیخش دانند. چنانچه گویند ، دیوار صحن مقدّس مرتضوی ازآثار هندسی شیخ است ، اساس آنرا طوری بنا نهاده که وقت ظهر بودن درتمامی فصول، برسیدن نورآفتاب به بُن دیوار معلوم میگردد ونیز طوری بنا شده که هر یك از حجرات اطراف ، محاذی کوکبی است که بیکی ازعلوم متداوله منسوب ومربّی آن است بطوری که بالفرض محصّل طالب علم ریاضی، درحجره‌ای باشد که محاذی کوکب مربوط بدان علم است در اندك زمانی موفق بمرام خودگردد و هکذا طالب علوم دیگر، نسبت بحجرات دیگر. ما از نقل این قبیل نوادر وعجایب و امورشگفت آور وحیرت انگیز که بشیخ منسوب دارند (مثل داستان شیر باشیخ ومیرداماد و میرفندرسکی ، اژدها بودن چاقشور شیخ درحضور شاه عباس و سفیر عثمانی ، تعیین سمت قبلهٔ مسجد شاه اصفهان ، تقسیم آب زاینده‌رود اصفهان بمالکین و رعایا و قراء و محلات آن شهر، بهمان قراری که در زمان ما معمول و متداول است ، دفن کردن سنگ مربّعی درسرحد ایران ازمحال شیراز بجهت نیامدن وبا بایران ، منارهٔ جنبان اصفهان، ملاقات کردن شیخ با صاحب کحل الخفاء ، ساختمان گلخن حمامی در اصفهان که بحمام شیخ معروف است بطوری که آب حمام با یك شمع گرم میشده است تاپس ازمدتی زیرپاتیل حمام درموقع تعمیر شکافته شد وآن شمع خاموش گردید دیگر نتوانستند که مثل اوّلش بسازند و نظائر اینها) که دربعضی ازکتب تراجم مرقوم ویا درالسنه دایر است ، دراین عجاله ،که موجب اطناب بلکه اطاله است صرف نظر مینمائیم و اطّلاع برآنها و صحّت و سقم آنها را بمراجعهٔ کتب مبسوطه موکول میداریم . البته تردیدی اگر باشد در وقوع این قبیل قضایا است والاّ تردید در امکان آنها ناشی ازکوته نظری و بی اطّلاعی ازدقائق و اسراری است که قادر متعال بحکمت بالغهٔ خود درفطرت بشری وکنه مکوّنات، ودیعه گذاشته وبمرور دهور بعرصهٔ ظهورمیآیند، ای بسامحالات دیروزی نظرقاصرما، ازمسلّمات امروزی عمومی گردیده است .**کم ترك الاول للآخر** (کار پاکان را قیاس از خود مگیر) . بهرصورت وقوع و عدم وقوع قضایای همچنانی نفیاً و اثباتاً ، تأثیری در جلالت مقام

شیخ‌بهائی ندارد . درمستدرك از سیدحسین بن سید حیدرکرکی ، از تلامذهٔ‌خود شیخ، نقل‌کرده است‌که هرنادره و غریب و شگفتی را بشیخ بهائی نسبت داده‌اند و بیشتر آنها دروغ و بی‌مستند است پس‌انسب‌صرف‌عنان‌قلم، بذکردیگرمزایای‌حال‌شیخ‌می باشد.

اساتید شیخ بهائی : نخست علوم عربیه و تفسیر و حدیث و امثال‌آنها را از پدر خود شیخ حسین شاگرد شهید ثانی خواند ، حکمت وکلام ویك قسمت ازعلم منقول را از ملاعبدالله یزدی صاحب حاشیهٔ تهذیب‌المنطق معروف یادگرفت ، طبّ را از حکیم عمادالدین محمود اخذکرد، ریاضیّات را ازملاافضل قاضی وملاعلی مذهب وبعضی‌اکابر دیگرفراگرفت، صحیح‌بخاری‌را ازمحمدبن‌محمدبن محمّدبن‌ابی‌اللّطیف مقدسی‌خواند، درا‌ندك زمانی مراتب معقول ومنقول را تکمیل‌نمود تاآنکه ازنوادر زمانش‌میشمارند.

مشایخ روایت شیخ : احادیث و مصنّفات شیعهٔ امامیّه را از والد معظّم خود و میرداماد روایت‌کرده ، صحیح بخاری ازکتب عامّه را نیز از استاد مذکور خود محمد بن محمد بن محمد مقدسی روایت نموده و محمد مذکور ، بواسطهٔ دوازده تن محدّث محمد نام دیگر، علی‌التّعاقب از خود محمد بن اسمعیل بخاری‌که مؤلف صحیح‌بخاری است روایت مینماید پس واسطه مابین شیخ بهائی و مؤلف صحیح بخاری ، سیزده تن محمد نام بوده و خود شیخ هم‌که محمد نام دارد و این سلسله از نوادر اتفاقات است .

تلامذهٔ شیخ : ازآنروکه‌شیخ‌بهائی‌اهتمام‌تمام‌در‌تعلیم‌و‌تربیت‌داشته وآنی‌فروگذاری نمی‌نموده اینك بسیاری از افاضل نامی‌آن عصر، در حوزهٔ درس شیخ حاضر و هرکس فراخورحال و استعدادخود ازآن‌بوستان‌کمال وخرمن دانش و افضال،گلهای‌رنگارنگ و خوشه‌های دلچسب و قشنگ چیده و ازآن بلبل هزار داستان باغ معارف وفرهنگ نواهای شوخ و شنگ شنیده‌اند و بعضی از ایشان را تذکر میدهد : ۱ــ شیخ‌جوادبن سعدالله‌که شرح حالش بعنوان مشهوریش **فاضل جواد** خواهدآمد ۲ــ ملاحسنعلی ابن ملاعبدالله شوشتری‌که بعنوان **تستری** مذکور شده است ۳ــ سیدحسین بن‌حیدر بن قمر حسینی‌کرکی‌که شرح حالش بعنوان **مجتهد** خواهدآمد ۴ــ ملاخلیل بن‌غازی قزوینی

که شرح حالش‌را بعنوان **قزوینی** خواهیم نگاشت ۵ـ ملاخلیل یامحمدخلیل بن‌محمد اشرف قایینی بعنوان **قایینی** خواهدآمد ۶ـ میرزارفیع‌الدین‌محمدبعنوان **نایینی** خواهد آمد ۷ـ شیخ زین‌الدین بن‌محمدبن‌حسن سبط‌الشهیدکه بهمین‌عنوان **زین‌الدین بن‌محمد** مذکور شد ۸ـ شیخ عبداللّطیف بن علی‌بن‌احمد بعنوان **ابن ابی‌جامع** در باب کنی خواهد آمد ۹ـ شیخ علی بن سلیمان بن درویش بحرانی‌که بعنوان **زین‌الدین** مذکور شد ۱۰ـ ملا ابوالحسن علی بن ملاعبدالله شوشتری‌که همان **ملاحسنعلی** مذکور فوق است ۱۱ـ شیخ‌علی‌بن‌محمدبن‌مکی بعنوان **نجیب‌الدین** خواهدآمد ۱۲ـ شیخ‌علی‌مظفرالدین که بعنوان **مظفرالدین** خواهدآمد ۱۳ـ قاسم‌بن‌محمد طباطبائی‌که بشرح‌حالش بعنوان **قهپائی** اشاره خواهد شد ۱۴ـ سید ماجد بن سید هاشم بحرانی‌که شرح حالش بعنوان **بحرانی** نگارش یافته است ۱۵ـ ملامحسن‌فیض‌که شرح‌حالش‌بعنوان **فیض** خواهدآمد ۱۶ـ محمد بن ابراهیم معروف بملا صدراکه شرح حالش بعنوان **صدرا** خواهدآمد ۱۷ـ محمد بن‌حسین‌قرشی ساوجی بعنوان **نظام‌الدین** خواهدآمد ۱۸ـ محمدبن‌حیدر طباطبائی همان **میرزا رفیع‌الدین** مذکوراست ۱۹ـ محمد بن علی بن خاتون عاملی‌که در باب کنی بعنوان **ابن‌خاتون** خواهدآمد ۲۰ـ محمدبن مرتضی همان **ملامحسن** مذکور فوق است ۲۱ـ ملا محمدباقر بن محمد مؤمن بعنوان **محقق سبزواری** خواهدآمد ۲۲ـ ملا محمدتقی بن مقصود علی‌که شرح حالش بعنوان **مجلسی‌اول** خواهدآمد ۲۳ـ ملامحمدخلیل‌همان **ملاخلیل بن محمد اشرف** مذکورفوق‌است ۲۴ـ ملامحمدصالح بن احمد سروی‌که شرح حالش بعنوان **مازندرانی** خواهدآمد ۲۵ـ امیرمحمد قاسم بن محمد همان **قاسم‌بن محمد** مذکور فوق است وغیر اینها ازسایر افاضل و دانشمندان قرن یازدهم هجرت .

پرواضح است‌که با قطع نظر از همه چیز، تلمّذ این اشخاص و نظائر ایشان‌که هریکی از رجال نامی تاریخی هستند حاکی از جلالت و عظمت وکمالات وتبحّر شیخ بهائی میباشد و مخفی نماندکه تلامذهٔ شیخ ، در ایّام تعطیل بیشتر از ایّام درس ازآن

منبع کمال استفاده‌ها کرده و بهره‌ور میشدند زیرا که در ایّام تعطیل ، مذاکرات متفرّقه، مطالب علمی متنوّعه ، نوادر اخبار و اشعار ودقائق بسیاری مطرح میشود که ای‌بسا در مدّتهای بسیاری از ایّام درس ، اصلاً مورد توجه نمیباشد .

تألیفات شیخ بهائی : شیخ درهریك از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و درایة و ادبیّات و ریاضیّات وجبر وهندسه و اسطرلاب وهیئت و بلکه درجفر وطلسمات و مانندآنها نیز تألیف جداگانهٔ بسیار مفید ومختصر بهردو زبان عربی وپارسی درنهایت فصاحت و بلاغت داردکه علاوه‌برمراتب عالیهٔ‌علمیّه، حاکی ازمدارج کمالات نفسانیّه‌اش نیز میباشند و بجهت رعایت ایجاز بعضی ازآنها را ثبت اوراق مینماید:

۱- اثبات‌الانوار الالهیة که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ راغب پاشا دراستانبول موجود است **۲- الاثنی عشریات الخمس فی‌الطهـارة والصلوة والزکـوة والصوم والحج** که مجموع پنج فقره‌کتاب اثنی‌عشریه نام شیخ است درپنج موضوع‌که در ذیل نگارش میبابد . یك نسخه از همین اثنی‌عشریات خمس ، در خزانهٔ رضویه و یك نسخه هم درمدرسهٔ فاضلیهٔ مشهد مقدس رضوی موجود است **۳ و۴ و۵ و۶ و۷- الاثنی‌عشریة فی‌الحج والاثنی‌عشریة فی‌الزکـوة والخمس والاثنی عشریة فی‌الصلوة والاثنی عشریة فی‌الصوم والاثنی‌عشریة فی‌الطهارة** کـه علی‌الترتیب قسمت پنجم و سیم و دویم و چهارم و اوّل اثنی‌عشریّات خمس مذکور فـوق است و یك نسخه از اثنی‌عشریّهٔ صلوة فقط بشمارهٔ ۲۶۵۹ و یك نسخه نیز از اثنی‌عشریّهٔ طهارت و صلوة و صوم و خمس و زکوة بشمارهٔ ۲۶۷۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست و ازآن‌روکه مطالب هریك‌ازاین کتابهای پنجگانه‌را بدوازده قسمت مرتّب نموده‌آنها را بهمین اسم اثنی‌عشریّه موسوم‌گردانیده است **۸- اسرار البلاغة** که در مصر درحاشیهٔ‌کتاب مخلاة خود چاپ شده است **۹- الاسطرلاب** بعربی‌که بزرگ و نام‌آن **صحیفه** است **۱۰- اسطرلاب** بفارسی‌که درذیل، بنام‌**تحفهٔ‌حاتمیه** مذکوراست **۱۱- بحرالحساب ۱۲- تحفهٔ حاتمیه** در اسطرلاب‌که‌گاهی بنام **رسالهٔ اسطرلاب** نیز موسوم و بهفتاد باب مشتمل بوده و بهمین جهت به **هفتاد باب** نیز موسومش دارند و درتهران با خلاصةالحساب خود شیخ چاپ شده است **۱۳- التحفة فی‌تحدیدالکروزنا ومساحتا** که **رسالةالکر** نیزگویند وبا مشرق‌الشمسین خود شیخ چاپ شده است **۱۴- تشریح‌الافلاك** درهیئت‌که درهند وبارها درایران مستقلا وباکتاب‌خلاصة الحساب خود شیخ چاپ شده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۱۵- تضاریس‌الارض** که باشرح چغمینی چاپ شده است **۱۶- توشیح‌المقاصد** یا **توضیح‌المقاصد** در وقایع ایام سال و وفیات

بعضی از علما که درمصر و ایران بنام دویمی چاپ شده است **۱۷- التهذیب** یا **تهذیب‌البیان** درنحو **۱۸- جامع عباسی** درفقه عملی، که برای شاه عباس، بزبان پارسی تألیفش کرده‌است در اول‌آن را مبوب به‌بیست باب نموده بود لکن بعداز اتمام باب حج که پنجمین ابواب است، وفات یافت و باتمام‌آن موفق نشد و پانزده باب دیگر را نیز نظام‌الدین ساوجی از تلامذهٔ خود شیخ بهمان رویه و اسلوب پنج باب اولی، بپایان رسانید وگاهی پنج باب مذکور تنها وگاهی‌تمامی بیست باب بارها در ایران چاپ شده است **۱۹- جواب‌ثلث مسائل عجیبة ۲۰- جواب مسائل الشیخ‌صالح‌الجزائری** که‌بیست ودومسئله‌است **۲۱- جواب‌المسائل‌المدنیات ۲۲- جهة‌القبلة**.

حاشیه

کتابی است‌که متعلّق بشرح مخصوص‌کتاب دیگر میباشد، درکتب تراجم، گاهی‌بعنوان تعلیقه، گاهی بسمت حاشیه، گاهی بنام حواشی مسمّی، گاهی بشرح نیز موسوم بوده و ماهم حاشیه‌هائی راکه شیخ بهائی بکتب دیگر نوشته بقدر امکان با عبارت‌کتب‌تراجم، بعضی را بنام حاشیه وبعضی دیگر را در ذیل بعنوان حواشی نقل خواهیم‌کرد و ارباب رجوع در حاشیهٔ مطلوب خودشان بهردو عنوان مراجعه نمایند. گاهی عنوان حاشیه یا حواشی یا شرح، وصف وبیان موضوع‌کتابی بوده وآن‌کتاب دراصل موسوم باسم‌دیگری میباشد مثل حاشیهٔ رسائل‌که نامش اوثق‌الوسائل ویا غیرآن است و شرح لمعه‌که نامش روضة‌البهیّة بوده و غالباً بدین نحو است.

۲۳- حاشیهٔ اثنی‌عشریهٔ صاحب معالم که درصلوة است **۲۴- حاشیهٔ تشریح الافلاك** خود شیخ بهائی **۲۵- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۲۶- حاشیهٔ تکملهٔ خفری ۲۷- حاشیهٔ خلاصة‌الاقوال علامه** که در رجال است **۲۸- حاشیهٔ‌خلاصة‌الحساب**خودشیخ‌بهائی **۲۹- حاشیهٔ ذکرای شهید اول ۳۰- حاشیهٔ رجال نجاشی ۳۱- حاشیهٔ زبدة‌الاصول خود شیخ بهائی ۳۲- حاشیهٔ شرح عضدی** برمختصرالاصول حاجبی **۳۳- حاشیهٔ فهرست شیخ منتخب‌الدین ۳۴- حاشیهٔ‌قواعدشهیدیه ۳۵- حاشیهٔ‌کشاف‌زمخشری ۳۶- حاشیهٔ‌مختلف‌علامه ۳۷- حاشیهٔ مطول ۳۸- حاشیهٔ‌معالم‌العلماء ۳۹- حاشیهٔ من‌لایحضره‌الفقیة ۴۰- الحبل‌المتین‌فی‌احکام الدین** که درطهارت و صلوة میباشد، یکهزار و خرده‌ای، از احادیث صحیحه و حسنه وموثقه را جامع و درهرکدام‌که محتاج بشرح وتفسیر و بیان بوده بطور مرغوب شرحش‌کرده ودرمواردی که ظاهراً توهم منافاتی میشده بدفع‌آن پرداخته ودرایران چاپ شده است. یك نسخهٔ خطی از آن‌بشمارهٔ ۱۸۶۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است **۴۱- حدائق‌الصالحین**

فی‌شرح صحیفة سیدالساجدین ع ویا خود نام این‌کتاب بنوشتهٔ بعضی **حقائق الصالحین** است لکن اوّلی ، اصحّ و اظهر میباشدکه بنام‌حدیقهٔ‌اخلاقیّه وحدیقهٔ‌هلالیّه وحدیقهٔ صومیّه و مانندآنها بحدیقه‌های بسیاری مشتمل بوده و شرح هریك از ادعیّهٔ صحیفهٔ سجادیّه را بمناسبت مضمون‌آن دعا یك حدیقه نامیده‌است مثل شرح صحیفهٔ سیدعلی‌خان مدنی که شرح هردعا را روضه و مجموع را ریاض‌السالکین نام داده و شرح چندین حدیقه ازهمین‌کتاب‌حدائق‌الصالحین درزمان مجلسی درمشهدمقدس‌رضوی موجودبود ولی‌آنچه درزمان‌ما موجود ومتداول‌میباشد فقط‌حدیقهٔ‌هلالیّه‌است‌که شرح‌دعای‌چهل وسیّم‌صحیفه بوده و باشرح‌صحیفهٔ سیدنعمت‌الله جزائری درتهران دریکجا چاپ‌شده ودرآخر آن‌گوید که بعدازاین بحدیقهٔ صومیّه شروع‌خواهدشد ودراثنای‌آن‌نیز گویدکه‌کلامی درحدیقهٔ اخلاقیّه (که شرح دعای بیستم صحیفه است)گفته‌ایم وپس‌ازآن‌عین‌همان‌کلام خودراکه درحدیقهٔ‌اخلاقیّه‌گفته‌بوده‌نقل‌کرده‌است ونتیجهٔ‌این‌کلمات‌آنکه اگر تمامی‌صحیفه‌هم‌نباشد اکثر ادعیهٔ‌آن‌را شرح‌کرده وشرح‌صحیفهٔ شیخ‌بهائی منحصر بهمین‌حدیقهٔ هلالیّه نمیباشد

۴۲- الحدیقةالهلالیة که شرح دعای رؤیت هلال صحیفهٔ سجادیه است وچنانکه مذکورشد حدیقهٔ هلالیه‌یکی‌ازحدیقه‌های‌کتاب‌حدائق‌الصالحین‌مذکورفوق‌است وکتابی‌جداگانه نیست **۴۳- الحریریة** که درحاشیهٔ شرح رسائل‌آخوند خراسانی در تهران چاپ شده است **۴۴- حواشی اثنی‌عشریه** که بنام‌حاشیه‌مذکورشد **۴۵- حواشی‌تشریح‌الافلاك** که بنام حاشیه مذکورداشتیم **۴۶- حواشی زبدةالاصول** بعنوان‌حاشیهٔ زبده نکارش دادیم **۴۷- حواشی شرح‌التذکرة** وظاهراً شرح‌خفری برتذکرة الهیة خواجه نصیر است **۴۸- حواشی قواعد شهیدیه** بعنوان حاشیه مذکور شد **۴۹- حواشی‌کشاف زمخشری** بنام‌حاشیه نکارش‌دادیم **۵۰- حواشی مختلف‌علامه** بعنوان‌حاشیه گذشت **۵۱- خلاصة‌الحساب** که بسیار مفید و مختصر و تا این اواخر ازکتابهای درسی معمولی بوده و اصول جبر و حساب و هندسه را حاوی و بارها چاپ شده است **۵۲- درایة الحدیث** که بارها درآخر خلاصةالاقوال علامة وغیره چاپ شده است **۵۳- رسالةالاثنی‌عشریة** پنج‌فقره‌بوده وهمهٔ‌آنها‌بنام‌اثنی‌عشریه مذکورشدند **۵۴- رسالةاحکام‌سجودالتلاوة ۵۵- رسالة فی‌استحباب السورة فی‌الرد علی بعض معاصریه ۵۶- رسالةالاسطرلاب** بعربی‌که بنام اسطرلاب مذکور شد **۵۷- رسالهٔ اسطرلاب** بفارسی‌که بنام اسطرلاب و تحفهٔ حاتمیه مذکور شد **۵۸- رسالة فی‌ان انوار سائرالکواکب مستفادة من‌الشمس ۵۹- رسالة فی‌تضاریس‌الارض** که بنام تضاریس‌الارض مذکور شد **۶۰- رسالة فی‌حل اشکالی عطارد والقمر ۶۱- رسالة فی‌ذبایح اهل‌الکتاب**

۶۲- رسالة فی‌الزکوة عجیبة ۶۳- رسالة فی‌الصوم عجیبة ۶۴- رسالة فی‌قصر الصلوة فی‌الاماکن الاربعة یا **فی‌القصر والتخییر فی‌السفر ۶۵- رسالة فی‌معرفة القبلة ۶۶- رسالة فی‌المواریث ۶۷- رسالة فی‌نسبة اعظم‌الجبال الی قطرالارض ۶۸- رسالةالقبلة** وظاهر کلام قصص‌العلما آنکه غیراز رسالة فی‌معرفةالقبلة است **۶۹- رسالةالکر** که بنام تحفه مذکور شد **۷۰- زبدةالاصول** یا **الزبدة فی‌اصول‌الفقه** که بارها چاپ شده وشروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند **۷۱- سوانح‌الحجاز** یا **سوانح سفرالحجاز** که از طرائف مثنویات ، بنان و حلوا معروف ، اشعارش از عربی و فارسی مخلوط ، بسیار سلس و روان و بارها درایران و بمبئی وغیره چاپ شده است **۷۲- شرح اثنی‌عشریهٔ صاحب معالم ۷۳- شرح‌الاربعین** یا **الاربعون حدیثا** که به **اربعین بهائی** معروف و درایران چاپ و محمد بن خاتون معروف با بن‌خاتون از تلامذهٔ شیخ، درحال حیات خود شیخ ،آنرا بپارسی ترجمه‌کرده و اصل و ترجمه در رشتهٔ خود بی‌نظیر هستند **۷۴- شرح دعای صباح صحیفهٔ سجادیه** وظاهراً یکی‌ازحدیقه‌های‌کتاب حدائق‌الصالحین مذکور درفوق است **۷۵- شرح دعای هلال** که همان حدیقهٔ هلالیهٔ مذکور فوقاست **۷۶- شرح شرح چغمینی قاضی‌زادهٔ رومی ۷۷- شرح‌الصحیفةالسجادیة** که بنام حدائق‌الصالحین مذکور شد **۷۸- شرح‌الفرائض النصیریهٔ** خواجه نصیر طوسی‌که تمام نشده است **۷۹- شرح من لایحضره الفقیه** که بنام حاشیه مذکور شد **۸۰- الصراط‌المستقیم ۸۱- صفیحه** که همان اسطرلاب‌عربی مذکور فوق است **۸۲- صمدیه** که در ذیل بنام **فوائدصمدیه** مذکور است **۸۳- العروةالوثقی** در تفسیر که فقط بتفسیر سورهٔ حمد موفق شده وباکتاب مشرق‌الشمسین خود شیخ چاپ شده است **۸۴- عین‌الحیات** ایضاً در تفسیر **۸۵- الفوائدالصمدیة** درنحوکه به **صمدیه** معروف وکراراً چاپ و ازکتب درسی طلاب و شروح بسیاری از طرف اکابر برآن نگارش یافته و برای برادر خود شیخ عبدالصمدآنرا تألیف داده است **۸۶- کشکول** که اسمش حاکی ازمسمی است ، مطالب گوناگون متفرقهٔ نظمی و نثری ، عربی و فارسی ، ادبی و ریاضی و تفسیر وآداب و اخلاق و نوادر بسیاری را مشتمل وکراراً در ایران وغیره چاپ شده است **۸۷- المخلاة** آن نیز مانند کشکول بوده و درمصر چاپ شده است **۸۸- مشرق‌الشمسین و اکسیرالسعادتین** که ازکتب فقه استدلالی شیعه و فقط‌کتاب طهارت تألیف شده وچون هردو قسمت‌آیات‌احکام واحادیث راجعه بفقه را با شرح و تفسیر و بیانات شافیهٔ‌آنها بطور اجمال و اختصار حاوی است بدین اسم موسومش داشته و شمارهٔ احادیث‌آن‌که فقط روایات صحیحه یا حسنه است درحدود چهارصد میباشد ودراین اواخر درتهران چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۶۶۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است.

۸۹- مفتاح‌الفلاح فی‌عمل‌الیوم واللیلة درادعیهٔ شبانروزی **۹۰- ملخص‌الهیئة** وظاهراً غیراز

تشریح‌الافلاك است **۹۱- نان و حلوا** که بنام سوانح مذکور شد **۹۲- الوجیزة فی‌الدرایة** که بنام **درایة‌الحدیث** مذکور است **۹۳- وسیلة‌الفوز والامان فی‌مدح صاحب‌الزمان ع** آن قصیده‌ایست رائیه ، بشصت وسه بیت مشتمل ، در جلد سوم چاپ قاهرهٔ کشکول با شرح احمد منینی چاپ‌شده ودرنجف نیز باشرح منن‌الرحمن نام شیخ‌جعفر نقدی بطبع‌رسیده است . چندی از ابیات همین قصیده را زینت‌بخش اوراق مینماید :

خلیفة رب العالمین و ظله	**علی ساکنی الغبراء من‌کل دیار**
هوالعروة الوثقی الذی من بذیله	**تمسك لایخشی عظائم اوزار**
و مقتدر لوکلف الصم نطقها	**باجذارها فاهت الیه باجذار**
علوم‌الوری فی‌جنب ابحر علمه	**کغرفة کف او کغمسة منقار**
فلوزار افلاطون اعتاب قدسه	**و لم یعشه منها سواطع انوار**
رای حکمة قدسیة لایشوبها	**شوائب انظار و ادناس افکار**
باشراقها کل العوالم اشرقت	**لمالاح فی‌الکونین من نورها الساری**
امام‌الوری طودالنهی منبع‌الهدی	**و صاحب سرالله فی‌هذه الدار**
به العالم السفلی یسمو و یعتلی	**علی‌العالم العلوی من غیر انکار**
و منه‌العقول العشر تبغی‌کمالها	**و لیس علیها فی‌التعلم من عار**
همام لوالسبع الطباق تطابقت	**علی نقض مایقضیه من حکمه‌الجار**
لنکس من ابراجها کل شامخ	**و سکن من افلاکها کل دوار**
ایا حجة الله الذی لیس جاریا	**بغیرالذی یرضاه سابق اقدار**
اغث حوزةالاسلام و اعمر ربوعه	**فلم یبق منها غیردارس‌آثار(الخ)**

۹۴- هفتادباب که بنام اسطرلاب وتحفهٔ‌حاتمیّه مذکور شد وغیراینها که درمطاوی‌کلمات ارباب تراجم مذکور است.

قریحهٔ شعریّهٔ شیخ بهائی زایدالوصف و بهردو زبان عربی و فارسی اشعار بسیاری در نهایت‌فصاحت‌وبلاغت وجودت‌وسلاست گفته‌است‌وبعضی‌ازآنهارازینت‌بخش‌اوراق‌مینماید.

آن یکی طرّار از اهل دوان	رفت تا دکّان بقّالی روان
پس بآن‌بقّال‌گفت ای‌ارجمند	گردکانت را هزاری‌گو بچند
گفت ده درهم‌هزار ای‌مشتری	زودتر درهم بده گر میخری
گفت صدباشد بچند ازگردکان	گفت یك درهم بهای‌آن‌بدان

گفت بامن گو که ده گردو بچند گفت عشر درهمی ای دردمند
گفت فرما قیمت یك گردکان گفت آنرا نیست قیمت ای‌فلان
گفت یك گردو عطا فرما بمن داد اورا گردکانی بی‌سخن
بازکرد از او یکی دیگرطلب خواجه‌اورا داد بی‌شور وشغب
گفت بازم گردکانی‌کن عطا گفت بقّال ازکجائی ای فتی
گفت باشد موطن من در دوان شهر مولانا جلال نکته‌دان
گفت رو ای دزد طرّار دغل دیگری‌را ده فریب‌ازاین‌اجل
باد نفرین برجلال‌الدین تو کو نمود این‌نکته‌ها تلقین تو

شیخ ، بعدازنقل این‌قضیّه، کسانی راکه از دقائق و ساعات و ایّام خود قدردانی‌نمیکنند و عمرگرانبهای خودشان را درکارهای لغو و بیهوده مصروف داشته و ببطالت و مهملی میگذرانند مخاطب داشته‌گوید :

ای توکودن‌تر زبقّال دکان بی‌بهاتر عمرت از ده‌گردکان
گرکسی‌گویدکه ازعمرت بجا مانده چل سال دگر ای‌مرتجا
چندباشدقیمت، این‌چل‌سال‌را بازگو تا برشمارم مال را
فاش میبینم‌که میخندی براو خوانیش دیوانه ازاین‌گفتگو
پاسخش بدهی‌که‌گرملك‌جهان میدهی نبود بهای عشرآن
گردهی صد ملك بی‌تشویش‌را میفروشم‌کی حیات خویش را
لیکن‌ای‌کودن‌ببین بی‌قیل‌وقال میدهی‌مفت‌ازکف‌خودماه‌وسال
بین‌که‌این‌دیولعین بی‌تاب وپیچ میستاند روز، روزت را بهیچ
آخرآن‌عمری‌که‌صدملکش‌بها بود افزون‌نیست از این‌روزها
روزهاچون‌رفت‌وشدعمرت‌تلف نه ترا سرمایه نه سودی‌بکف
آنچه قیمت‌بودش ازعالم‌فزون گوچه‌کردی وکجا باشدکنون
ایدوصدحیف‌ازچنین‌گنج‌گران کان‌زدست‌ما برون‌شدبی‌گمان

ای‌هزار افسوس وعالمها دریغ — کافتاب ما نهان شد زیر میغ
ای دریغ آن گنج یادآورد ما — ای دریغ آن‌کو بفهمد درد ما
دردها دارم بـدل از روزگار — محرمی کـو تـاکنم دردآشکار

نیز درهمین موضوع ترغیب بقدردانی از عمر و زندگانی ، درنان و حلواگوید:

گر نباشد فرش ابریشم طراز — با حصیرکهنـهٔ مسجـد بساز
ور نبـاشد مرکب زرّین لگـام — میتـوانـی زد بپـای خـویش‌گام
ور نبـاشد مشربـه از زرّ نـاب — بـاکف خود میتوانی خـوردآب
ور نبـاشد جـامـهٔ اطلس تـرا — کهنـه دلقی ساتـر تن ، بس ترا
ور نبـاشد شانـه‌ات ازبهر ریش — شانه بتوان‌کرد باانگشت خویش
ور مزعفر نبودت با قند و مشک — خوش‌بود دوغ وپیاز ونان‌خشک
ور نباشد دورباش از پیش و پس — دور بـاش نفرت خلق از تـو بس
هرچه بینی در جهان دارد عوض — درعوض‌گردد ترا حـاصل غرض
بیعوض دانی چه باشد درجهـان — عمر باشد عمر ، قدرآن بـدان

نیز ازاشعار عرفانی او است‌که درمراجعت ازمکّه موافق اصطلاحات عرفا سروده است:

بگذر زعلم رسمی‌که تمام قیل وقال است — تو ودرس‌عشق‌ایدل‌که‌تمام‌وجد وحال‌است
ز مراحـم الهـی نتـوان بریـد امیـد — مشنو حدیث واعظ‌که شنیدنش وبال‌است
طمع وصال‌گفتی‌که بکیش ما حرام است — توبگوکه‌خون‌عاشق‌بکدام دین‌حلال‌است
بجواب دردمنـدان بگشا لب شکر خـا — بکرشمه‌کن‌حواله‌که‌جواب‌صدسئوال‌است
غم هجر را بهـائی بتـو ای بت ستمگـر — بزبان حال‌گویدکه زبان قال ، لال است

ساقیـا بده جامی زان شراب روحانی — تا دمی بیاسایم زین حجـاب جسمانی
بی‌وفـا نگار من ، میکنـد بکار من — خنـده‌های زیر لب عشوه‌هـای پنهانی
دین ودل بیک‌دیدن‌باختیم وخرسندیم — در قمار عشق ایدل ،کی بود پشیمانی
سجـده بربتی دارم راه مسجـدم منما — کافـر ره عشقـم من کجـا مسلمانـی

ما زدوست غیرازدوست، مقصدی نمیخواهیم   حور وجنّت ای‌زاهد برتو باد ارزانی
زاهدی بمیخانه ، سرخ رو زمی دیدم   گفتمش مبارك باد ، ارمنی مسلمانی
خانهٔ دل ما را ازکرم عمارت‌کن   پیش‌ازآنکه‌این‌خانه، رونهد بویرانی
ما سیه‌گلیمان را جز بلا نمیشاید   بردل بهائی نه ، هربلاکه بتوانی

گفتم‌که‌کنم تحفهات ای لاله عذار   جانرا چو شدم ز وصل تو برخوردار
گفتاکه بهائی این فضولی بگذار   جان‌خود زمن‌است‌جان‌خود تحفه‌گذار

آهنگ حجاز مینمودم من زار   کامد سحرم بگوش دل ، این‌گفتار
یارب بچه روی جانب کعبه رود   رندی‌که از او کلیسیا دارد عار

لایغرنك من‌المرء رداء رقعه   و قمیص فوق کعب‌الساق منه رفعه
و جبین لاح فیه اثر قد قلعه   اره الدرهم تعرف غیه او ورعه

نیز در مدح آب و هوا و انگور و میوه‌جات شهر هرات بعد از وصف اجمالی آن گوید :

هوائها من‌الوباء جنة   کانه من نفحات الجنة
فمن رماه الدهر بالافلاس   حتی عن‌المسکن واللباس
فلایصاحب بلدة سواها   لانه یکفیه فی‌هواها
حبیبة واحدة فی‌القر   و شربة باردة فی‌الحر
فهذه فی‌حرها تکفیه   و تلك عند بردها تدفیه
لو قیل ان‌الماء فی‌الهرات   یعدل ماء النیل والفرات
لم یك ذاك‌القول بالبعید   فکم علی ذالك من شهید
لایحجب الناظر عن قراره   بل یطلعنه علی اسراره
خفیف وزن رائق الاوصاف   ما مثله ماء بلا خلاف
یهضم ماصادف من طعام   کانما اکلته من عام
ثمارها فی‌غایة اللطافة   لاضرر فیها ولا مخافة
عدیمة القشور عندالحس   تکادان تذوب حال اللمس
و لست محصیا لوصف العنب   فانه قد نال اعلی‌الرتب
ادق من فکراللبیب بزره   ارق من قلب‌الغریب قشره
ابیضه فی‌لطفه والطول   یحکی بنان غادة عطبول
احمره اشهی الی القلب الصدی   من لثم خدناصع مورد
اسوده ابهی لدی‌الظریف   من غمز طرف ناعس ضعیف

اصنافــه کثیرة فی‌العــد	لیس لها فی‌حسنها من‌حد
فمنـــه فخری و طــائفی	و کشمشی ثـم صـــاحبی
وغیرهـا من سائر الاقسام	فــوق الثمانین بلاکـلام
مع هذه الاوصاف والمعانی	فی‌ارخص‌الاسعار والاثمان
تری‌الذی ما مثله فی‌الفقر	یبتاع منه‌الوقر بعدالوقر

اینجمله ، از ارجوزهٔ هراتیـّه انتخاب شد .

پاره‌ای اعتراضات سخیفه و بی‌اساسی کـه از زمان خود شیخ تـا عصر حاضر، در زبان بعضی از اشخاص قشری و ظاهرپرست و دور از حقیقت دائر وسائر میباشد ، علاوه برعدم شاهد و بیـّنه ، حاکی از جلالت علمی و عملی‌آن عالم ربـّانی میباشندکه در اثر حقیقت ، بـازار مجـاز دیـگران فاسد و متـاع خودفروشی و ریـا و تزویر ایشان کاسـد میشود و همانا ناشی ازآن است‌که شیخ ، ریا و تزویر و نفاق و دوروئی راکـه بدتر از شرك ظاهری است بتمام معنی مخالف است ، حتی دراغلب موارد ، خصوصاً در اشعار فارسی خود ، درحق‌گرگان متلبـّس بلباس میش (که دل اسلام را نیش و جسد ایمان را ریش هستند و وظائف دینیـّه را وسیلهٔ مردم‌فریبی ، خودنمائی ، وجهـهٔ دنیوی و دیـگر مقاصد شخصیـّهٔ منحوسهٔ خـودشان نموده‌اند ، محض من‌باب اظهار حق و وظیفهٔ دینی) تصریحاً و تلویحاً تعرضات بسیاری واردآورده است وگاهی عدالت ایشان راکـه قربان یك‌کلمه دروغ، یا یك‌لقمه نان شبهه‌ناك است دراستحکام و باقی بودن وخلل‌دار نبودن، باآن‌همه منکرات دینیـّه ، بوضوی محکم غیرقابل نقض بی‌بی‌تمیز معروفه، تشبیه‌کرده وگاهی مجلس درس ایشان راکه با قصد قربت نباشد بمعرکـهٔ تمثیل و درویش ، زمانی تحصیلات ایشان راکه برای مقاصد فاسده میباشد بعلم رسمی تعبیر وبقیل وقال و وسوسهٔ شیطانی تشبیه مینماید ونظائر اینها بسیار است. البته این‌گونه مقالات‌حقـّه‌که مخالف اغراض‌شخصیهٔ دیگران‌است بالطـّبیعة منشأبدبینی‌خواهدشد.ازاینگونه‌کلمات‌شیخ‌است:

سر بسرکار تـو درلیل و نهـار	سعی در تحصیل جـاه و اعتبـار
خوردن‌مال‌حرام و زرق و شید	گاه خبث‌عمرو وگاهی‌خبث‌زید

این عدالت باوجود این صفات هست دائم برقرار و برثبات
برسرش دائم نگردد لاولیس این عدالت هست کوه بوقبیس
می نیابد اختلال ازهیچ چیز چون وضوی محکم بی‌بی‌تمیز
نان وحلواچیست این‌تدریس‌تو کان بود سرمایهٔ تلبیس تو
بهر اظهار فضیلت معرکه ساختی افتادی اندر مهلکه
درس اگر قربت نباشد زوغرض لیس درساً انه بئس المرض
علم رسمی سربسرقیل‌است وقال نه ازآن‌کیفیّتی حاصل نه حال
زان‌نگردد برتوهرگز کشف‌راز ور بود شاگرد تو صد فخر راز
تا بچند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان
چند از این فقه وکلام‌بی‌اصول مغز را خالی‌کنی ای بوالفضول
صرف‌شدعمرت‌ببحث‌نحووصرف ازاصول‌عشق‌ناخواندی‌دوحرف
تا بکی افسون و زرق بیشمار از خدا و انبیا شرمی بدار
دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
ایها القوم الذی فی‌المدرسة کل ما حصلتموه وسوسة
فکرکم ان کان فی‌غیرالحبیب مالکم فی‌النشأة الاخری نصیب

نیز در ذم متلبّسین بلباس اهل علم‌که اوقاتشان را درکم وکیف خوراك و پوشاك و غذا و تن‌پروری و شکم‌بندگی مصروف دارندگوید:

نقص علم است ای جناب مولوی حشمت و مال و منال دنیوی
قاقم وخز چند پوشی چون شهان مرغ‌وماهی‌چندسازی زیب‌خوان
خود بده انصاف ای صاحب‌کمال کی شود اینها میسّر از حلال
ای علم افراشته در راه دین ازچه شد مأکول وملبوست چنین
چند مال شبهه‌ناك آری بکف تاکه باشی نرم‌پوش و خوش‌علف
عاقبت سازد ترا از دین بری این خودآرائی وآن تن‌پروری

لقمهٔ نانی که باشد شبهه ناك در حریم کعبه ابراهیم پاك
گر بدست خود فشاند تخم آن ور بگاو چرخ راند شخم آن
ور مه نو در حصادش داس کرد ور بسنگ کعبه‌اش دستاس کرد
ور بآب زمزمش کردی عجین مریم آیین پیکری از حور عین
ور بخواندی برخمیرش بی‌عدد فاتحه با قل هوالله احد
ور بدی از شاخ طوبی آتشش ور شدی روح‌الامین هیزم‌کشش
ور تو برخوانی هزاران بسمله برسر آن لقمهٔ پرولوله
عاقبت خاصیّتش ظاهر شود نفس ازآن لقمه ترا قاهر شود
در ره طاعت ترا بی‌جان کند خانهٔ دین ترا ویران کند
درد دینت گر بود ای مرد راه چارهٔ خودکن که شد دینت تباه

چون شیخ ، دراغلب اشعار خود مصطلحات عرفا و متصوفه را بکار برده است دور نیست که استعمال این قبیل کلمات منشأ اشتباه و اعتراض بوده باشد ولی پرواضح است که الفاظ اصطلاحی هرفرقه را باید بهمان معانی مقصودهٔ آن فرقه حمل کرد والاّ معانی لغویّه یا معانی مقصوده در اصطلاح دیگر، میزان مدح و قدح نمیشود . نراقی باآنهمه جلالت علمی که مشهورآفاق و استاد شیخ مرتضی انصاری است گوید :

در حیرتم آیا زچه رو مدرسه‌کردند جایی که درآن‌میکده بنیاد توان‌کرد

نظائر اینها درکلمات اکابر، خصوصاً علمای اخلاقی بسیاراست. عجب‌ترآنکه احمدرفعت، درلغات تاریخیّه و جغرافیّه ، محبی نیز درخلاصة‌الاثر، شیخ بهائی را از اهل سنّت پنداشته وگویندکه از سلطان ایران تقیه مینموده و باقتضای وقت وموقع ، مذهب‌خودرا درمیان شیعه پنهان میکرده است. سُبحانَكَ هٰذا بُهتانٌ عَظیمٌ .

منشأ عمومی بعضی از اعتراضات وتوهّمات فاسدآن‌است‌که شیخ بهائی، باقتضای دواعی و مصالح‌کثیره با هرفرقه و هرملتی معاشرت داشته و باقتضای طریقت ایشان رفتار میکرده است وخودش درقصیدهٔ وسیلة‌الفوز والامان‌که درضمن‌تألیفات، مذکورشد بهمین

معنی تصریح کرده و گوید :

اخالط ابناء الزمــان بمقتضی **عقولهم کی لایفوهوا بانکاری** (الخ)

بالخصوص درشام اظهار میکرده که درمذهب شافعی است. خود شیخ گوید : روزی افضل فضلای ایشان گفت آیا شیعه مذهب ، دلیل قابل اعتمادی دارند یانه گفتم ادلّهٔ بسیاری دارند ، پس یکی از آنها را از من درخواست نمود ، من گفتم درصحیح بخاری ازحضرت رسالت ص روایت کرده که آن حضرت فرمود : **فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّي مَنْ آذاها فَقَدْ آذاني وَ مَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَني** و بفاصلهٔ چهار ورق روایت کرده است که فاطمه درحین وفات از ابوبکر و عمر راضی نبوده است ، درجواب شیعه درمانده وکیفیّت جواب را نمیدانیم پس قدری سر فرو افکنده وگفت که این قضیّه تهمت بر بخاری است ، امشب مراجعه میکنم ، فردا صبح ، پیش او رفتم ، بمجرّد دیدن من خندید وبا تمام انبساط وگشاده بالی اظهار داشت من گفتم که رافضی‌ها دروغگوهستند و بر بخاری تهمت بسته‌اند، دیشب بصحیح بخاری مراجعه کرده و فاصلهٔ میان دوحدیث را زیاده بر پنج ورق دیدم .

وفات شیخ بهائی در دوازدهم یا هیجدهم شوال هزار و سی تمام ، یا بنوشتهٔ نظام‌الدین ساوجی از تلامذهٔ خود شیخ، که قول او از چندین جهت مقدّم بردیگرارباب تراجم و مؤیّد بقول سلافةالعصر و بعضی دیگر از اکابر ایشان است درسال سی و یکم هجرت دراصفهان واقع شد ، درمسجد جامع عتیق، باآب چاهش غسل دادند، جنازه‌اش را پیش از دفن بارض اقدس رضوی نقل و درجوار حرم مطهّر رضوی ع دفن کردند و حاضرین نماز وی، درحدود پنجاه هزار بوده است. بنابرقول اوّل درتاریخ وفاتش گفته‌اند:

افسوس ز مقتـــدای دوران = ۱۰۳۰ نیز ، **افسر فضل اوفتـــاد بی‌سر و پـــاگشت شرع**

یعنی اگرحرف اوّل کلمهٔ فضل و اوّل وآخر کلمهٔ شرع را بیندازیم باقی‌ماندهٔ آنها که سه‌حرف **ض ل ر** است تاریخ وفات شیخ میباشد (۱۰۳۰) وبنا بردویمی نیز جملهٔ : **شیخ بهاءالدین وای** = ۱۰۳۱ مادهٔ تاریخ وی میباشد. سیدحسین بروجردی در باب محمّد از نخبة المقال گوید:

وابــن الحسین سبط عبــدالصمد **بهـــاء دیننا جلیـــل اوحـــدی**

حاز العلـــوم کلهـــا و ا تکملا **و عمره «لمح» تـــوفـــی فی «غلا»**

کلمهٔ **لمح** = ۷۸ و کلمهٔ **غلا** = ۱۰۳۱ .

بهرحال قول ریاض‌العارفین که وفات شیخ را در ۱۱ شوال ۱۰۳۲ھ ق نوشته مخصوص خودش‌است ودور نیست که نسخهٔ موجوده در نزد این نگارنده مغلوط باشد. درسلافةالعصر از بعضی مؤلفین نقل‌کرده است که شیخ بهائی مدت قلیلی پیش‌از وفات خود با جمعی از اکابر بزیارت اهل‌قبور رفت ، بمجرّد رسیدن از ایشان پرسید که شما هم آنچه راکه من شنیدم شنیدید یانه؟ همه درصدد انکار برآمده وچگونگی شنیدهٔ اورا استفسار نمودند، شیخ جواب صریح نداد ،گریه و زاری کرده بخانه برگشت، در را بروی‌خود بست، بعد ازاندك مدتی عازم جنان‌گردید. درهدیةالاحباب‌گوید که این‌قضیه شش ماه پیش‌از وفات شیخ بوده وآن صدا هم از قبر بابا رکن‌الدین سالف‌الترجمة آمده است و از بعضی نقل کرده‌که‌آن صدا این بود : **شیخنا درفکر خود باش** . شرح حال شیخ حسین عاملی والد معظّم شیخ بهائی نیز بعنوان عزّالدین خواهدآمد .

(فه قص وص ۱۰۹ هب و ۳۶۲ت و ۴۱۰ و ۴۲۰ ج ۳ مس و ۸ ج ۲ مع و ۷۲ ض و۱۴۱۱ ج ۲ س و۱۲۷ ج۱ طرائق وغیر اینها)

شیخ‌التربة **علی دده بن مصطفی بن علاءالدین** - معروف بشیخ‌التربة، ازمشایخ طریقت خلوتیّهٔ قرن‌یازدهم هجرت میباشد که خلیفهٔ‌مصلح‌الدین خلوتی بوده و از تألیفات او است :

۱- **خواتم‌الحکم بحبل المرموز وکشف‌الکنوز** در سئوالات حکمی و جوابات علمی

۲- **محاضرة الاوائل و مسامرةالاواخر** که بدو قسمت بوده، اوّلی درفصول اوائل‌که سی و هفت‌فصل،و دویمی درفصول‌اواخر که‌چهارفصل‌میباشد واین‌هردوکتاب‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است. (کف وص۱۱۶۲مط)

شیخ‌جام **شیخ احمد زنده پیل** -که بعنوان **جامی** مذکور افتاده است.

شیخ‌چادری **ملامحراب**- درضمن‌شرح‌حال **بیدابادی** آقامحمداشارتی‌رفته‌است.

شیخ‌الحجاز **علی بن یوسف بن عبدالله بن یوسف** - صوفی، مکنّی‌بابوالحسن، معروف بشیخ‌الحجاز، عالم‌فاضل‌ظریف، عمّ امام‌الحرمین‌جوینی

سالف‌الترجمة میباشدکه بعلم حدیث اشتغال داشت ،کتابی درتصوف تألیف داده و **سلوة** نامش‌کرده است . وی در ذی‌القعدهٔ سال چهارصد و شصت و سیم هجرت درگذشت .

(کف و ص ۷ ج ۴ طبقات)

شیخ‌حرعاملی **محمدبن‌حسن و برادرش‌احمد**- هردو بعنوان حرّعاملی‌مذکورشدند.

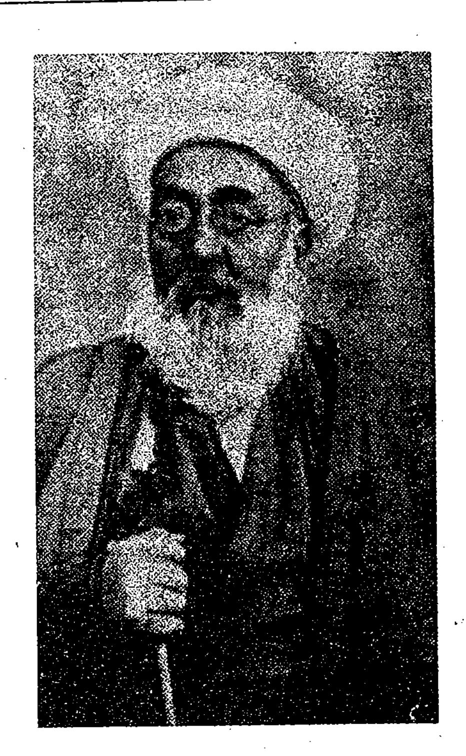
شیخ‌الرافضة **حسین بن عبیدالله** - بعنوان غضائری خواهدآمد .

شیخ‌الرئیس **ابوالبدر** - درباب‌کنی بهمین عنوان ابوالبدر خواهدآمد.

شیخ‌الرئیس **ابوالحسن‌میرزا** - اگرچه بعنوان حاج شیخ‌الرئیس نگارش‌یافته است لکن بعضی‌اطّلاعات‌حاصله بعدازآن را تذکر داده وگوئیم:

ازآنجاکه علاوه برشرافت حسب و نسب ، ازعلما و ادبای نامی عصر ودر وعظ وخطابه نیزدارای مقامی‌عالی بوده‌است درموقع‌انقلاب‌ایران وتبدیل‌سلطنت‌استبدادی‌بمشروطیّت طرف احتیاج سیاسیّین‌گردید ، از نطق وبیان وخطابه‌های وی استفاده نمودند، خودش نیز بجهت عاطفهٔ سیاست‌که در دلش بوده مایل و درامورکشوری داخل شد وسرسلسله و رئیس سیاسیّین و انقلابیّین‌گردید تاموقعی‌که بامرمحمدعلی‌شاه قاجار، بمجلس‌شورای تهران توپ بسته شد وآزادی‌خواهان موردآزار و شکنجه‌گردیدند شیخ‌الرئیس را نیزگرفتار ودرباغ‌شاه درزنجیرش‌کردند تابعدازاستخلاص‌مسافرت‌کرده‌بازمراجعت‌نمود.

ناگفته نماند : بهائیها بعضی ازکلمات مبهم وپهلودار شیخ‌الرئیس راکه‌گاهی در منبر بزبان‌میآورده موافق‌مرام‌بهائی‌گری‌خودشان تأویل‌کرده و اورا نیز بهائی‌میدانستند وحال‌آنکه‌شیخ‌الرئیس درآن‌کلمات‌هیچ‌منظوری‌نداشته وتأویلات بهائیان‌اصلاً بخاطرش نمیآمد . بجهت‌آن سوء تفاهم ، پیغامی از میرزا عباس‌آمد و اورا برای تبلیغات بامریکا دعوت و بوعدهٔ عایدات چندین برابر واردات ایرانی مستبشرش‌گردانید ، اوهم دوازده هزار تومان مقروض بودن خود را بهانه‌آورده‌گفت باید اوّل‌آنرا بدهید تا بعداز ادای قروض حرکت‌کنم ، خیالش این‌بوده‌که‌آن مبلغ را بگیرد و باآن بیانات شیواکه داشته این قضیه را در بالای منبر فاش و دلیل تقلّب و رسوائی بهائیان نماید و خدمتی باسلام





هردو عکس شیخ‌الرئیس قاجار ابوالحسن میرزا ۲۱ و ۲۲

انجام دهد. این مطلب تا چند ماه ، مورد مذاکرهٔ سرّی بود تا آنکه میرزا عباس، ازاین روحیهٔ شیخ‌الرئیس واقف شد و معامله انجام‌نیافت وکسی‌که محرم این راز بوده با نالهٔ اسف‌آمیزی میگفته است‌که شیخ‌الرئیس میخواست پول را بگیرد وبخورد وبامریکا هم نرود والاّ محل‌پول وضامن نیز قبلاً معیّن بوده‌که بمحض حرکت داده شود. درعین‌حال که این مذاکرهٔ سرّی درجریان بوده بهائیها بیکدیگر مژده میدادند شخص مهمّی کـه هزار درجه از میرزا ابوالفضل‌گلپایگانی بالاتر است برای تبلیغ بامریکا حرکت‌خواهد کرد و اگر او حرکت‌کند تمامی دنیا بهائی خواهند شد .

از جملهٔ‌کلمات شیخ‌الرئیس‌که بهائیان تأویل‌بمرام‌خودشان مینموده‌اند اینست، اگر بخواهم، بالای منبر، سه‌ساعت صحبت میکنم **بعون ربی‌العلی الاعلی** وایضاً میگفته است : قرآنرا خواندی ونفهمیدی اگر فهمیده بودی این‌کتاب اقدس وصحیفهٔ مقدس را

پشت پا نمیانداختی . پرواضح است که این دوجمله و امثال آنها صحیح وخالی ازاشکال دینی است ولی بهائیان حاضر منبر، محض اغوای دیگران میگفتند که شیخ‌الرئیس علناً اسم اقدس را بزبان‌آورد ومرادش از علی‌الاعلی نیز سیّد باب است و نظائر اینها (مشت نمونهٔ خروار) و الاّ چنانچه در عنوان حاجی شیخ‌الرئیس مذکور شدکتابی بنام **کتاب‌الابرار** در ردّ احمد قادیانی مدعی مهدویت تألیف داده‌است. سال وفات‌شیخ‌الرئیس بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

شیخ‌الرئیس **حسین‌بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌سینا** در باب‌کنی خواهدآمد .

شیخ‌ربا‌عی **مشهدی** ، بعنوان **رباعی** مذکور شد .

شیخ‌الربوة **محمد بن ابی‌طالب** - بعنوان شمس‌الدین مذکور شد .

شیخ‌روزبهان **صغیر، ابومحمد**- بعنوان شیخ شطاح خواهدآمد.

شیخ‌روزبهان **کبیر**، مصری ، ازعرفای‌نامی قرن ششم هجرت میباشدکه ازشیخ ابوالنجیب سهروردی (که درباب‌کنی خواهدآمد) خرقهٔ‌خلافت پوشید ، اکثر اوقات درحال‌جذبه و استغراق بود ، عاقبت بدامادی شیخ‌نجم‌الدین کبری مفتخرشد ودرسال‌پانصد وهشتاد وچهارم‌هجرت‌درگذشت. جملهٔ: **هادی دین متین** = ۵۸۴ مادّهٔ‌تاریخ وفات‌اواست واوغیرازمحمدروزبهان‌صغیراست که‌بعنوان‌شیخ‌شطاح‌خواهدآمد. (ص ۱۲ ج ۲ خه)

شیخ‌زاده **عبدالرحمن** - بعنوان شیخی‌زاده خواهدآمد .

شیخ‌شبستری **محمود بن امین‌الدین** - بعنوان شبستری مذکور شد.

شیخ‌الشرف **محمد بن ابی‌جعفر محمد** - بعنوان عبیدلی خواهدآمد .

شیخ‌الشرف **یحیی‌بن حسن‌نسابه** - نیز بعنوان عبیدلی خواهدآمد.

شیخ‌الشریعه **ملافتح‌الله**- بعنوان شریعت اصفهانی مذکور شد .

شیخ شطاح **شیخ ابومحمد روزبهان پسر ابی‌نصر صوفی -** شیرازی ، از علما و عرفای اوائل قرن هفتم شیراز میباشد ، مولدش شهر فسا و علوم صوری و معنوی را جامع بود . درعلوم شریعت وطریقت رتبهٔ بلندی داشت ، پنجاه‌سال درمسجد جامع عتیق شیراز وعظ کرد ، اتابك سعد بن زنگی وابوبکر بن سعد بامجاور ومعاصر بودن وی مفتخر بوده‌اند . دربدایت حال بعراق وشام وحجاز مسافرت‌کرد، در اسکندریّه با شیخ ابوالنجیب سهروردی درسماع صحیح بخاری شریك بود ، خرقه از دست شیخ سراج‌الدین محمود بن خلیفه پوشید ، در شیراز ریاضات بسیاری‌کشید ، بسیار صاحب ذوق وسماع بود، درحال استغراق وغلبهٔ وجد و حال بانك وفریادبرآورده و سخنانی می‌گفته است‌که هرکس قوهٔ فهم‌آنها را نداشته و از رباعیّات او است :

اگرآهی‌کشم صحرا بسوزم جهان را جمله سرتاسر بسوزم
بسوزم عالم ار کارم نسازی چه فرمائی بسازم یا بسوزم

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی در دیده توئی اگرنه بردوختمی
جان‌منزل‌تست ورنه روزی‌صدبار درپیش‌تو چون سپند برسوختمی

از تألیفات او است :

۱- الانوارفی‌کشف‌الاسرار درتصوف **۲- شطحیات** عربی و فارسی **۳- عرائس‌البیان فی‌حقائق القرآن** که تفسیر قرآن مجید است موافق مذاق متصوفه . شطاح‌کسی راگویند که شطحیّات برزبان‌آرد وآن دراصطلاح صوفیّه‌کلماتی است‌که ظاهرآنها مخالف شرع مقدس باشد مانند **اناالحق و لیس فی‌جبتی سوی‌الله** ونظائراینها . درماه محرّم‌سال‌ششصد وششم هجرت درشیراز درگذشت وقبر او درمحلّهٔ بال‌کفت‌آن‌شهراست وجملهٔ: **پیرهادی عارف پاك** =۶۰۶ مادّهٔ تاریخ او است . مخفی نماندکه شیخ شطاح را روزبهان صغیر میگویند درمقابل روزبهان‌کبیر که بعنوان شیخ روزبهان مذکور شد .

(ص ۲۵۳ ج ۲ خه و ۴۶۱ عم و ۱۲۸ ض وغیره)

شیخ شهید دراصطلاح‌فقها **محمد بن مکی** است‌که‌بعنوان‌شهیداوّل‌نگارش‌یافت.

شیخ‌الشیوخ **حسن‌بن عبدالله** - بعنوان سیرافی مذکور شد .

شیخ‌الشیوخ **عمر بن محمد** - بعنوان سهروردی مذکور شد .

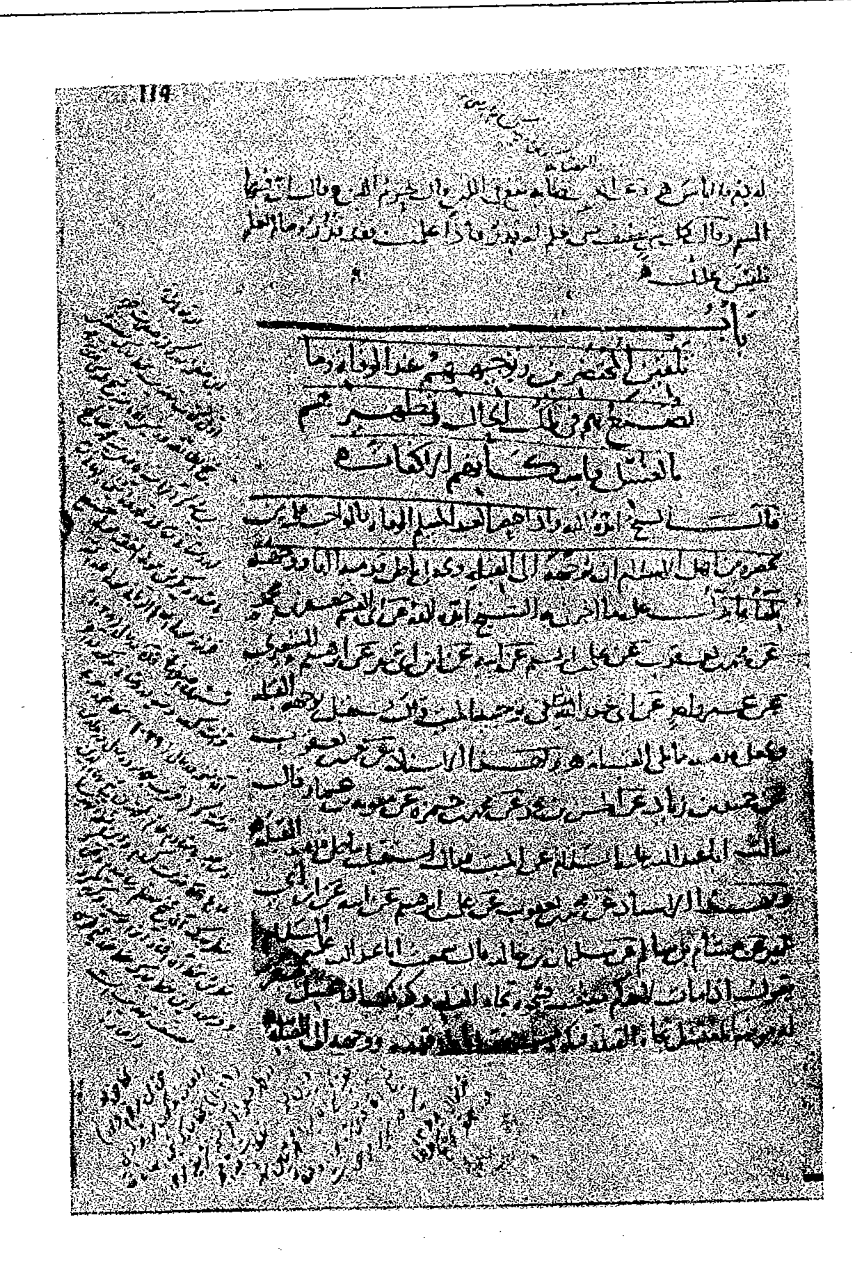
شیخ‌صفی **سیداسحق**- جدّ سلاطین صفویّه بعنوان صفی‌الدین خواهدآمد.

شیخ‌الطائفة دراصطلاح‌علمای رجال و ارباب تراجم درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه، شیخ‌اجلّ محمدبن‌حسن‌طوسی‌است‌که بعنوان شیخ‌طوسی مذکور است وگاهی سعد بن عبدالله اشعری قمی ، علاّمهٔ حلّی حسن بن یوسف ، شیخ محمد بن مکّی را نیز (که شرح حال ایشان دراین‌کتاب بعنوان اشعری، علاّمه، شهید اوّل نگارش‌یافته)گویند وشاید محض من‌باب‌تجلیل بعض دیگر را نیز موصوف دارند.

شیخ‌طریحی **فخرالدین‌بن محمد** - بعنوان طریحی خواهدآمد .

شیخ‌طوسی **محمدبن حسن بن علی** - طوسی، مکنّی با بوجعفر، معروف‌بشیخ طوسی و شیخ‌الطائفة ،گاهی بشیخ‌الامامیّة موصوف ، لفظ شیخ درکتب اخبار و فقه و اصول با نبودن قرینه بدو منصرف ، سیّمین محمدین ثلثهٔ اوائل (مؤلّفین‌کتب اربعهٔ معروف‌که نام هرسه محمّد ،کنیه‌شان ابوجعفر و چهارکتاب ایشان در زمان غیبت ، اساس مذهب جعفری و مدار اصول تشیّع است) میباشد ، دو دیگری نیز عبارت از شیخ‌کلینی وشیخ صدوق‌است‌که شرح‌حال‌ایشان دراین‌کتاب بعنوان‌صدوق وکلینی خواهدآمد ، اینک‌گاهی شیخ طوسی را درمقابل‌ایشان ابوجعفر ثالث‌گویند.

شیخ طوسی، از اکابر علمای اثنی‌عشریّه ، ازثقات و اعیان فرقهٔ محقّه، مرجع فضلای زمان ، فقیهی است اصولی محدّث رجالی، مفسّر ادیب‌کلامی، بسیارجلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة ، درعلوم مذکور و تمامی علوم دینیّه خبیر، درعلم وعمل دارای‌کمالات نفسانیّه وازتلامذهٔ شیخ‌مفید وعلم‌الهدی‌بوده وماهی دوازده دینار (طلای هیجده‌نخودی) از علم‌الهدی شهریّه داشته‌است. از ابن‌الغضائری، ابن‌عبدون، شیخ مفید مذکور وبعض دیگر از اکابر محدّثین وقت روایت‌نموده و اوّلین‌کسی‌است‌که نجف‌اشرف‌را مرکزعلمی



کلیشهٔ خط منتسب بشیخ طوسی -۲۳

(سند نسبت خود خط درحاشیه نوشته شده است)

دینی اتخاذ نمود و درهر یك از علوم اسلامیّه تألیفی دارد :

۱- اخبار المختار ابن ابی عبیدة الثقفی ۲- اختیار الرجال که مهذب کتاب معرفة الرجال کشی است **۳- الاستبصار فی ما اختلف فیه من الاخبار** که یکی از کتب اربعه بوده ودر تهران چاپ شده است ، درضمن ۹۲۵ یا ۹۱۵ باب ، حاوی ۵۵۱۱ حدیث است ، دونسخهٔ خطی آن که تمام کتاب است بشمارهٔ ۱۰۳۹ و ۱۰۹۷ وسه نسخهٔ دیگر نیز که فقط یك قسمت آن کتاب است بشماره‌های ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۴- اصول العقائد** در کلام که فقط مبحث توحید و مقداری از عدل تألیف شده است **۵- الاقتصاد فی ما یجب علی العباد ۶- انس الوحید ۷- الایجاز فی الفرائض** که مختصر است **۸- التبیان الجامع لعلوم القرآن** در تفسیر که طبرسی درمجمع البیان ازانوار آن اقتباس کرده ودراین اواخر در تهران چاپ شده است **۹- تلخیص الشافی** در امامت **۱۰- تهذیب الاحکام** که در تهران در دومجلد چاپ شده ،آن نیز یکی ازکتب اربعه بوده و ضمن سیصد و نود وسه باب ، حاوی سیزده هزار و پانصد ونود حدیث میباشد **۱۱- الجمل والعقود فی العبادات** که مختصر است **۱۲- الخلاف** که در ذیل بنام مسائل الخلاف مذکور است **۱۳- الرجال من روی عن النبی و عن الائمة الاثنی عشر ومن تأخر عنهم ۱۴- شرح جمل العلم والعمل سید مرتضی** که فقط قسمت متعلق باصول آن کتاب راشرح کرده است **۱۵- العدة فی اصول الفقه** که درتهران چاپ شده است **۱۶- الغیبة** که در تبریز چاپ شده است **۱۷- فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنّفین منهم و اصحاب الاصول والکتب** که در تهران چاپ شده است **۱۸- مالایسع المکلف الاخلال به ۱۹- مایعلل و مالایعلل** وآن مقدمه‌ای در مدخل علم کلام داردکه نظیر آن تألیف نشده است **۲۰- المبسوط** در فقه که در رشتهٔ خود بی‌نظیر است و در تهران چاپ شده است **۲۱- مختصر اخبار المختار ۲۲- مختصر المصباح ۲۳- مسائل ابن البراج ۲۴- المسائل الالیاسیة** که صد مسئله درفنون مختلفه است **۲۵- المسائل الحائریة** که درحدود سیصد مسئله‌است **۲۶- المسائل الحلبیة ۲۷- المسائل الجنابلیة** که بیست وچهار مسئله‌است **۲۸- مسائل الخلاف مع الکل فی الفقه من الفقها** که بخلاف معروف است **۲۹- المسائل الدمشقیة** که دوازده مسئله است **۳۰- المسائل الرحبیه** درتفسیر چندین آیه ازقرآن **۳۱- مصباح المتهجد فی عمل السنة** که درتهران چاپ ودو نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۳۲- المفصح فی الامامة ۳۳- مقتل الحسین بن علی ع ۳۴- مسئلة فی العمل بخبر الواحد ۳۵- مناسك الحج** که محض اعمال و ادعیهٔ حج است **۳۶- النهایة** که با چندکتاب دیگر بنام جوامع الفقه در ایران چاپ شده است **۳۷- هدایة المسترشد و بصیرة المستبصر** وغیر اینها .

از سید بحر العلوم نقل است که اوّل مصنّفات شیخ کتاب نهایة وآخر آنها مبسوط است .

تلامذهٔ شیخ : ازمجلسی نقل شده‌است که علاوه برشهادت تتبّعات شخصی ازمشایخ

خودش نیز شنیده‌است که فضلای تلامذهٔ شیخ که درجهٔ اجتهاد داشته‌اند، ازخاصّه زیاده برسیصد تن بوده و ازعامّه بیشتر از خاصّه بوده است. با اینکه مصنّفات شیخ، درزمان بنی‌عباس بوده‌است بازهم ازطرف خلفای وقت که درتعظیم وتوقیر علما اهتمام‌تمام‌داشته‌اند یك‌صندلی برای شیخ تخصیص داده‌بودند که تدریس کند (زیرا خلفای‌عباسی برای‌شخص وحید عصرخود هرکس‌که بودی یك‌صندلی رسمی تخصیص میداده‌اند که روی‌آن‌تدریس بنماید) . تاآن زمان چندان تقیه نبوده و درمجالس عظیمه ، همه‌گونه مذاکرات علمی در اصول و فروع حتی در امامت نیز مطرح میشده‌است ،گویند نزد خلیفهٔ وقت سعایت کردند که شیخ طوسی و اتباع او ، صحابه را سبّ میکنند چنانچه درکتاب مصباح خود گوید ازدعاهای‌روزعاشورا است، **اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّي** الخ‌پس‌خلیفه شیخ وکتاب مصباح‌اورا احضارکرد ، چون شیخ‌ازحقیقت‌امرمستحضرشد بالهام‌خداوندی گفت‌که مراد ازاین جمله‌هاآن نیست‌که بعرض خلیفه رسانیده‌اند ، بلکه مراد ازظالم اوّل ، قابیل قاتل هابیل ، دویمی پی‌کنندهٔ ناقهٔ صالح ، سیمی قاتل یحیی بن زکریّا و چهارمی عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل حضرت علی بن ابیطالب ع است پس خلیفه قبولش‌کرده وبمراتب‌تجلیل شیخ افزوده شد،آن ساعی سخن‌چین را بکیفرخود رسانیده و اهانتش‌کردند .

فضائل وکمالات و خدمات دینیّهٔ شیخ طوسی بالاتر ازآنست‌که این مختصرات، گنجایش‌آنها را داشته باشد . وفات او شب دوشنبه بیست ودویم محرّم چهارصد وشصتم هجرت درهفتاد وپنج‌سالگی درنجف‌اشرف واقع شد، درخانهٔ خود مدفون‌گردید، قبرش معروف و مزار ، مسجدش نیز تا زمان ما باقی و بمسجد طوسی معروف و بصحن مقدس مرتضوی متّصل است . قبر سید بحرالعلوم و پسرش سید محمدرضا نیز طرف راست در همان مسجد است . سیدحسین بروجردی‌گوید :

محمد بن‌الحسن الطوسی ابـو	**جعفـر الشیخ الجلیـل الانجب**
جـل‌الکمالات الیـه ینتسب	**«تنجز» القبض وعمره «عجب»**

کلمهٔ **تنجز** = ۴۶۰ وکلمهٔ **عجب** = ۷۵.

(قص وهب و نی و ص ۵۸۰ت وکتب رجالیه)

شیخ العراقین

شیخ عبدالحسین بن علی - تهرانی ، از اکابر علما و مجتهدین اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد که در تحقیق ودقّت نظر ، جودت فهم ، سرعت انتقال، کثرت حافظه ، درفقه و حدیث و رجال و لغت از نوادر معدود واز تلامذهٔ صاحب جواهر است. از آثار قلمی او: **ترجمهٔ نجاة العباد** وهم کتابی است در **طبقات روات** که درجدولی لطیف تألیف داده لکن ناقص مانده و باتمام آن موفق نگردیده است .

همواره در حمایت دین و رفع شبهات ملحدین اهتمام تمام بکار برد ، مساعی جمیله در تعمیر قباب مطهّره معمول داشت، درسال هزار ودویست وهفتاد وچهارم هجرت برای تعمیر صحن مقدس بکربلا رفت ومجاورت گزید . همانا تذهیب جدید قبّهٔ مبارکهٔ حسینی و توسعهٔ صحن شریف از سمت بالای سر مقدس وکاشی ایوان حجره‌های صحن شریف ، ازطرف ناصرالدین شاه قاجار بمباشرت شیخ العراقین شده‌است، تا بعدازچندی بجهت تذهیب قبّهٔ مبارکهٔ عسکریّین ع بسامره رفت ، پس از انجام آن مرام عالی یك چندی درکاظمین مریض شد ودر بیست ودویم رمضان هزار ودویست وهشتاد وشش هجرت عازم جنان گردید و جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل و درحجرهٔ متّصل بباب سلطانی صحن مقدس حسینی مدفون شد کلمهٔ **غفور** = ۱۲۸۶ مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۸۷۸ ج ۳ مس و ۷۵ ج ۱ عه)

شیخ عطار

حسن بن محمد - عطّار شافعی مصری، ادیب فاضل، درحدّت نظر و شدّت ذکاوت اعجوبهٔ دهر بود واز تألیفات او است :

۱- الانشاء فی المراسلات والمخاطبات ۲- حواشی جمع الجوامع ۳- حواشی شرح ازهریهٔ شیخ خالد ازهری ۴- حواشی شرح ایساغوجی ۵- منظومهٔ نحو وغیراینها . وی بسال هزار ودویست وپنجاهم هجرت درگذشت. (ص ۴۲۲ ج ۲ نی)

شیخ عطار

محمد بن ابراهیم - بعنوان عطّار خواهدآمد .

شیخ علائی

علی بن عبدالعالی - بعنوان محقّق کرکی خواهدآمد .

شیخ فاضل

دربعضی ازکتب شیخ طوسی ، عبارت از قاضی عبدالعزیز است که درباب کنی بعنوان ابن البراج خواهدآمد.

شیخ الفقهاء گاهی **شیخ محمدحسن بن شیخ باقر** را بدین وصف موصوف دارند که بعنوان صاحب جواهر خواهدآمد .

شیخ القراء **علی بن محمد** - بعنوان سخاوی مذکور داشتیم.

شیخ کبیر **محمد بن خفیف** - شیرازی، شافعی ، مکنّی با بوعبدالله، معروف بشیخ کبیر ، ملقّب بخفیف، ازاکابر عرفای نامی میباشدکه قطب و شیخ المشایخ وقت و مرجع ومقتدای تمامی اهل طریقت بود، دراصول طریقت مشرب مخصوصی داشت و سرسلسلهٔ فرقهٔ خفیفیّه از فرق صوفیّه‌است. با جنید بغدادی وحسین بن منصور حلاّج و جمعی دیگر از اکابر عرفای وقت ملاقات نموده وبسیاری ازمشایخ هم درك فیض‌صحبتش راکرده‌اند. علاوه برفنون‌طریقت وتصوّف درعلم ظاهری نیزمقامی عالی داشته و مصنّفاتی دارد و این شعر نیز از او است :

هرکسی‌راکارخویش‌وهرکسی‌رایارخویش صیرفی بهتر شناسد قیمت دینار خویش

بنا برآنچه درنام وی و پدرش مذکور داشتیم ، خفیف نام یا لقب پدرش بوده و خفیف گفتن خود او هم بمناسبت اسم ولقب‌پدر میباشد، یا بنوشتهٔ بعضی ، خفیف‌گفتن‌او بجهت سبکبار و سبك‌حساب و سبك‌روح و سبك‌غذا بودن او بوده است‌که هرروز وقت افطار، هفت دانه مویز میخورد وبس (والعهدة علیه) . وفات او ، بنوشتهٔ بعضی ، بسال سیصد و هفتاد ویك هجرت درصد و ده یا هیجده سالگی، یا درسیصد ونود ویك هجرت درصد و بیست و چهار سالگی بوده لکن بملاحظهٔ ملاقات با جنید وحلاّج وبعضی قرائن دیگر اقرب بصحّت ، یکی‌از دوقول دیگر است‌که وفات او بسال سیصد و سی و یکم یا دویم هجرت درنود و پنج سالگی واقع‌گردیده است . بهرحال وفات او درشیراز و قبر او نیز درمحلّهٔ درب شاهزاده ازآن شهر نزدیك میدان نقّاره‌خانه بوده و بقعهٔ‌کوچکی دارد . بنابراین دو قول ، جملهٔ : **قطب حق ولی‌الله** = ۳۳۱ و جملهٔ : **بحرالکمال** = ۳۳۲ مادّهٔ تاریخ وی میباشد : (تذکرةالاولیا وص۳ ج۲خه و۴۶۰عم و۶۸۹ض)

شیخ کبیر

شیخ‌محمدحسن بن‌صفرعلی - بارفروشی مازندرانی، معروف بشیخ کبیر، ازاکابر علمای امامیّهٔ عصر ما میباشدکه عالم‌عامل، فاضل کامل، متبحّر محقّق مدقّق، جامع معقول ومنقول، حاوی فروع و اصول بود، درفقه و اصول و رجال وکلام و اخلاق وغیرآنها تألیفات سودمند بسیاری داردکه محل‌استفادهٔ افاضل میباشند:

۱- **حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری** که در میان دیگر حواشی‌آن‌کتاب ممتاز است ۲- **حاشیهٔ شرح تصریف ملاسعد تفتازانی** ۳- **حدیقة‌الشیعة** در اخلاق و مواعظ بپارسی ۴- **حدیقة‌العارفین** درمناقب و مصائب ۵- **سراج‌الامة فی‌شرح‌اللمعة** ۶- **شرح شرح‌تصریف ملاسعد تفتازانی** وآن غیراز حاشیهٔ شرح تصریف است ۷- **نتیجة‌المقال فی‌علم الرجال** و همهٔ اینها غیراز دویمی و ششمی در تهران چاپ شده‌اند. وفات شیخ‌کبیر، در شوال سال هزار و سیصد و چهل و پنج هجرت واقع گردید.

(ذریعة وحاشیهٔ رسائل و نتیجة‌المقال فوق)

شیخ کسائی

شیخ حسین بن محمد بن علی‌بن عبدالغفور - بافقی یزدی حائری، ازفضلای وقت خود بوده وکتاب **التحفة‌الکسائیة فی‌احوال الخمسة الطاهرة** ازآثار قلمی او میباشد و درهزار و سیصد و دهم هجرت درگذشت.

(ص۴۶۳ ج۳ ذریعة)

شیخ کمال

شیخ مسعود - ملقّب بکمال‌الدین، معروف بشیخ‌کمال، متخلّص بکمال، از اکابر متصوّفه و عرفای قرن هشتم هجری خجند از بلاد ترکستان بوده ویا اوائل قرن نهم را نیز درک‌کرده است، جامع‌علوم ظاهری وباطنی، اکثر اوقات‌او در ریاضات شرعیّه و مجاهدات دینیّه مصروف، با حافظ شیرازی ونظائر وی معاصر بود و هریکی، از اشعار خود را بدیگری میفرستاده و همدیگر را تجلیل می‌کرده‌اند. دیوان‌شعراو، حاوی‌غزلیّات واشعارعارفانهٔ بسیاری‌میباشد،دونسخهٔ‌خطّی‌آن بشمارهٔ۲۶۴ و۲۶۶درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران موجوداست وازاشعاراو است:

میخروشد بحر و میگوید بآواز بلند　　هرکه در ما غرقه‌گردد عاقبت هم ما شود

منع کمال ازعاشقی ، جان برادر تا بکی پند پدر مانع نشد ، رسوای مادر زاد را

چشم اگر اینست وابرو این و ناز وغمزه این الوداع ای زهد وتقوی الفراق ای عقل ودین

حلال باد می و خلـد و حـور زاهـد را که واگذاشت برنـدان شراب و شاهد را

عجب که شحنه نگشت از امام مـا واقف که خرج کرد به می، وقفهای مسجد را

گر شبی آن مه زمنزل بی‌نقاب آید برون ز اوّل شب تـا دم صبح آفتاب آیـد برون

خرقه‌های صوفیـان در دور چشم مست او سالها بایدکه از رهن شراب آیـد برون

هرکجا باشد نشان پـای او زانجـا بچشم خاك برداریم چندانی که آب آیـد برون

باهمه تقوی و زهد، ار بشنود نامت کمال ازدرون صومعه مست وخراب آیـد برون

مخفی نماندکه شاعری ، دون مقامات عالیهٔ شیخ کمال است وشعر گفتن او، محض من باب افاقه از حالت جذبه بوده‌که ضروریّات این نشأه را نیز انجام داده بـاشد . در تاریخ اولاد الاطهار گویدکه شیخ کمال گاهی بتکلّف شعرمی‌گفته چنانچه خودش گوید:

این تکلّفهای من در شعر من کلّمینی یا حمیرای من است

نشو و نمای شیخ ، درخجند بود ، عاقبت در مراجعت از سفر مکّه بجهت سازگاری و مطبوع طبع بودن آب وهوای تبریز درآنجا اقامت‌کرده و ترك وطن نمود، مدتها مرجع استفادهٔ افاضل وقت بود ، از طرف سلطـان حسین بن اویس جلایری ، باغی و خانقاهی برای او تهیه شد ، شیخ ، درآن خانقاه مشغول عبادت بود تا بسال هفتصد ونود ودویم یا سیم ویا درهشتصد و دویم یا سیم یا هشتم هجرت‌که بعداز نماز مشغول اوراد وتعقیبات بوده، همین‌که جملهٔ **حَسْبُنَااللهُ عِندَالِلقَاءِ** برزبانش جاری شد جان بمالك جانان سپرد ، در همان باغ خودکه پردرخت وباصفا ودر دامنهٔ ولیانکوه تبریز واقع بوده مدفون‌گردید. خودش آن باغ را بهشت نامیده بوده و بهمین جهت‌گفته است :

از بهشت خـدای عزّوجـل تـا بتبریز نیم فرسنگ است

بنـا برقول چهـارمی ، هریك از دو جملـهٔ : **زهی آفتاب بدرکمال** = ۸۰۳ و جملـهٔ : **منبع حسن ماهتاب جمال** = ۸۰۳ مادّهٔ تاریخ او است .

نگارنده‌گوید : اکنون در زمان حاضر ما در محلّهٔ ولیانکوه ، در سمت شرقی تبریز، دردامنهٔ‌تپه وتلّی‌که درآنجا واقع‌و بقلّه‌معروف و بجهت‌کثرت‌قبورعرفا واولیائی‌که درآنجا مدفون و در زمان ما اثری ازآنها باقی نمانده به **ولیانکوه** نیز مشهور میباشد قبرستانی است‌که در زبان اهالی تبریز به **شیخ‌کمال** معروف است ولی از قبر شیخ اثری ظاهر نیست ، چون این اراضی در زمان شیخ‌کمال جزو شهر تبریز نبوده بلکه درحدود نیم فرسخی‌آن شهر بوده است همین شعر راگفته و همانا مرادش از بهشت خدا نیز همان باغ مذکورخودش است‌که‌آنرا ببهشت موسوم داشته بوده‌است ونیز درمدح تبریز گوید:

زاهدا ، تو بهشت جوکه کمال ولیانکوه خواهد و تبریز

تبریز مرا بجان جان خواهد بود پیوسته بدو دل‌نگران‌خواهدبود

تا در نکشم‌آب چرنداب وگجیل سرخاب‌زچشم‌من‌روان‌خواهدبود

هریکی از چرنداب و سرخاب از محلات تبریز بوده وگجیل هم نام قبرستان محلّهٔ چرنداب است‌که دراین‌اواخرمبدّل بباغ‌ملّی شده وقبرقاضی‌بیضاوی‌نیزدرآنجا بوده‌است.

(ص ۲۱۰ض و ۲۹ ج ۲مع و ۵۸ مخل و تاریخ حشری و اولاد الاطهار و ۳۸۸۶ ج ۵ س و ۶۶۳ ج ۲ فهرست کتابخانه وغیره)

شیخ‌المتکلمین **ابوسهل** - اسمعیل بن علی نوبختی در باب‌کنی بهمین عنوان خواهدآمد .

شیخ‌المحدثین **ابوالعباس‌احمد**- بعنوان قرطبی خواهدآمد .

شیخ‌مرتضی **بن‌محمدامین**- بعنوان انصاری نگارش دادیم .

شیخ‌المشایخ **محمدبن علی**- داستانی، مکنّی‌با بوعبدالله، ملقّب‌بشیخ‌المشایخ، از عرفای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد بعلوم ظاهر و باطن دانا واز اقران شیخ ابوالحسن خرقانی بود ، سلسلهٔ طریقتی وی بسه واسطه بشیخ عمر بسطامی خلیفه وبرادرزادهٔ بایزید بسطامی موصول وکرامتی بدو منسوب است. وی‌بسال چهارصد و شانزده یا هفدهم هجرت درگذشته وغلام سرور هندی درتاریخ فوتش موافق

هردوقول گوید : **یارحق محمود** = ۴۱۷ و نیز **هادی عبدالله محمدبن علی** = ۴۱۶.
(ص ۲۱۶ ج ۲ خه)

شیخ مغربی **عمر** - بعنوان ابن الفارض در باب کنی خواهدآمد .

شیخ مفید **محمد بن محمد** - بعنوان مفید خواهدآمد .

شیخ مقتول **یحیی بن حبش** - بعنوان شیخ اشراقی مذکور داشتیم.

شیخ نجاشی **احمدبن علی بن احمد بن عباس** - بعنوان نجاشی خواهدآمد.

شیخ نجفی **شیخ جعفر بن خضر** - بعنوان کاشف الغطاء خواهدآمد.

شیخ نوحه گر **حسن بن علی** - بعنوان دقاق مذکور شد .

شیخ نور بخشی **محمد بن یحیی** - بعنوان اسیری مذکور شد .

شیخ ولی تراش **احمدبن عمر** - بعنوان نجم الدین کبری خواهدآمد.

شیخان یا **شیخین** در اصطلاح عامّه، ابوبکر و عمر میباشد ودراصطلاح متکلّمین ابوهاشم وابوعلی است که بعنوان جبائی مذکورشدند. دراصطلاح فقهای امامیّه ، شیخ مفید و شیخ طوسی است که دویمی بعنوان شیخ طوسی مذکور شده است، اوّلی نیز بعنوان مفید خواهدآمد چنانچه **مشایخ ثلثه** عبارت ازایشان وسیدمرتضی علم الهدی است . لفظ شیخین، دراصطلاح بعضی ازفقهای عامّه رافعی و نووی ودرکتب حنفیّه عبارت از ابوحنیفه و ابویوسف قاضی است .

شیدا **چلبی بیگ** - بعنوان علاّمهٔ چلبی بیگ خواهدآمد .

شیدا **عبدالباقی** - کردستانی،از وزرا زادگان آن سامان بود، دراواخر حال ، از پریشانی مبتلا باختلال حواس گردیده واز او است:

مرا هرگز نباشد خواب ودارم آرزو ،گاهی که خواب آید بچشمم، بلکه جانانم بخواب آید
عشقی کـه بود خـام ، بافسون رود ازدل چون پخته شد وگشت جنون چون رود ازدل

درسال هزارودویست وچهل وچهارم هجرت درگذشت. (ص ۲۴۶ ج ۲ مع)

شیدا **مولوی مهدی بن مولوی محمدتقی کاکوری** بنوشتهٔ قاموس الاعلام، از شعرای هند عهد جهانگیر و شاه‌جهان میباشدکه بسال هزار و شصت و دویم هجرت درکشمیر وفات یافته واز اشعار او است :

زیب بزم صفحه شد تا نعت شاهنشاه من   قامت تعظیم آمد مدّ بسم الله من
آرزو دارم رسد درگوش احمد آه من   شافعم باشد بروز حشر شاهنشاه من

نگارنده‌گوید: ظاهر آن‌است‌که این‌شیدا همان‌است‌که درمرآت‌الخیال بعنوان ملاّ شیدا مذکورش داشته اگرچه باسم خود او و پدر او و بزمان او متعرّض نشده است ، چنانچه گوید ملاّ شیدا در هند از مقرّبان و مصاحبان دربار سلطانی وبسیار شوخ طبع ولاابالی بوده و شعرای پای‌تخت را بطعن زبان می‌رنجانیده است چنانچه در هجو طالب کلیم (متوفی بسال۱۰۶۱ه ق) = **غسا**که شرح‌حالش دراین‌کتاب‌بعنوان‌کلیم‌خواهدآمدگوید:

شب و روز مخدومنا طالبا   پی جیفهٔ دنیوی در تک است
مگر قول پیغمبرش یاد نیست   که‌دنیااست‌مرداروطالب‌سگست

و نظائر این بسیار است .   (مخل وص ۲۸۹۵ ج۴س)

شیرازی داخل عنوان بعضی‌از شعرا و عرفا و اکابر علما میباشدکه بعضی از ایشان بعنوان بسحق ، حافظ ، سعدی وغیره نگارش‌یافته و بعضی‌دیگر بعنوان‌صدرا ، فیروزآبادی، قطب‌الدین، میرزای‌شیرازی وغیره‌خواهدآمد.

شیرافکن تخلّص اوّلی بنده علی‌خان، شاعر هندی است‌که بعنوان باسطی نگارش یافته است.

شیرزی دراصطلاح رجالی ، لقب یحیی خزاز و نسبت‌آن بدیهی شیرز نام است از سرخس درسر راه هرات، یا خود نام‌آن دیه ، شیر بوده و حرف ز هوّز را درمقام نسبت افزوده‌اند ، مثل رازی و مروزی .

شیروانی[1]

شیروانی **ابراهیم بن‌علی** - از شروان باب‌الابواب است و بعنوان **خاقانی** مذکور شد .

شیروانی **میرزا احمدبن محمد بن علی بن ابراهیم** - همدانی‌شروانی‌یمانی انصاری، ازادبای اواسط قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه درفنون ادب تألیفات مفید داشته و ازآن جمله است :

۱- **الجوهرالوقاد فی‌شرح بانت سعاد** ۲- **حدیقةالافراح لازالةالاتراح** که مثل‌سلافة العصر، شرح حال ادبای عصر خود را بنام اهل یمن و اهل حرمین و اهل روم و مغرب و اهل بحرین و عمان و اهل هند و فارس درشش باب نگارش داده است ۳- **العجب‌العجاب فی‌مایفید الکتاب** ۴- **المناقب الحیدریة** ۵- **نفحةالیمن فی‌مایزول بذکره‌الشجن** در حکایات طریفه و لطیفه و همهٔ اینها درمصر و قاهره و کلکته وغیرها چاپ شده‌اند . صاحب‌ترجمة، بسال هزار و دویست و پنجاهم هجرت در بونه وفات یافت . جدّش میرزا ابراهیم خان وزیر نادرشاه بوده‌که اخیراً استعفا داده و مجاورت نجف اشرف را اختیار نمود . شرح حال پسرش میرزا عباس‌خان‌را نیز بعنوان رفعت نگارش دادیم، ظاهرآن‌است‌که میرزااحمد نیز از شروان باب‌الابواب است . (ص ۱۱۲۰مط ومواضع متفرقه ازذریعة)

شیروانی **حاج زین‌العابدین بن ملااسکندر** - شیروانی، ازعرفای‌اواسط‌قرن سیزدهم هجرت‌که تخلّص شعری او تمکین ، لقب طریقتی وی

۱- **شیروانی** - منسوب است بشیروان وآن بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) دیهی است در بخارا . در روضات‌الجنات ، از قاموس نقل‌کرده است‌که‌آن ، بکسر اول و فتح ثالث (بروزن ایروان) دیهی‌است دربخارا ، نیز ازقاموس نقل‌کرده‌که یزیدیه نام شهر شیروان‌است. مخفی نماند ، شیروان (بروزن‌ایروان) که مذکورشد غیرازشروان‌است‌که مابین دوحرف **ش و ر** حرف دیگری فاصله نباشد . نیز در مراصد گوید (بدون ضبط حرکه) شهری است از نواحی باب‌الابواب و بعضی گفته‌اند ناحیه‌ایست در قرب بحرخزرکه قصبهٔ‌آن شهر شماخی است . در روضات‌الجنات از تلخیص‌الاثار نقل‌کرده‌است‌که شروان بکسر شین وسکون راء (بروزن‌فنجان) ناحیه‌ایست درقرب باب‌الابواب‌که‌آنرا انوشیروان بنانهاده وبنام خودش موسوم گردانیده‌است وگویند قصهٔ مشهورهٔ خضر و موسی نیز درآنجا بوده است .

مستعلی‌شاه ، از مریدان حاج محمدجعفر قراگوزلوی همدانی و مشمول عنـایات محمّد شاه قاجار بود . رضاقلی‌خان‌هدایت مکرّر بصحبتش رسیده وبسیارش ستوده‌است. حاج زین‌العابدین بعراق و طالش وآذربایجان و تبرستان وگیلان و بلاد بسیاری‌که درکتاب بستان‌السّیاحهٔ‌خود ، بشرح‌آنها پرداخته سیاحتهاکرده وبا ملل وطوائف‌مختلفه معاشرت داشته است ، عاقبت باز بایران مراجعت ، درشیراز اقامت و تأهّل نمود ودراثر صحبت مشایخ ، ترك تحصیل علوم متداوله‌کرد وبارشادآغازنمود تا بسال هزار ودویست وپنجاه و سیم هجرت در راه مکّه وفات یافت . ولادت او بسال هزار و صد و نود و چهارم بوده است . سه‌کتاب **بستان‌السیاحة** و **حدیقةالسیاحة** و **ریاض‌السیاحة** از تألیفات‌او بوده و هرسه درتهران چاپ شده و از اشعار او است :

آنکه در دور جهان درطلبش‌گردیـدم | از ازل همره من بود ، چو نیکو دیدم
شمس‌چون‌جلوه‌کند، ذرّه‌شود سرگردان | منم‌آن ذرّه‌کـه سرگشتهٔ‌آن خورشیدم
نیستم معتقـد تقـوی خود در ره دوست | لیـك بـرلطف ازل هست بسی امیـدم

این شیروان نیز همان شیروان باب‌الابواب است .

(ص۴۲۵ض و۸۳ ج۲مع و۱۰۶ ج۳ و۳۸۵ ج۶ ذریعة)

شیروانی **حاج ملاشریف** یا **محمدشریف بن رضا** - شیروانی‌تبریزی، ازاکابر علمای اواسط قـرن سیزدهم هجرت میباشدکـه حـاوی فروع و اصول ، از مروّجین شریعت غرّاء و مجاهدین درتشیید مبانی دین مقدس اسلامی بوده و از تألیفات او است :

۱- تحفهٔ بهیه در حساب **۲- دوحةالاخبار فی‌ذکر اخیارالاخبـار و اخبـارالاخیار ۳- الشهاب‌الثاقب فی‌مناقب علی‌بن‌ابیطالب و اولاده الاطائب ع ۴- صدف**‌که بروش‌کشکول شیخ‌بهائی مشحون ازدرر متنوعه میباشد وآن دومجلداست. ازتألیف مجلداولی درهزار ودویست وسی و پنج هجرت فارغ شده و دراواخر جلد ثانی‌آن نیز، درسال هزار و دویست وچهل وهشت از امام علی‌النقی ع حدیثی دایر بلعن وسلام زیارت عاشورا روایت‌کرده‌است **۵- مصباح‌القباب** درفقه **۶- مصباح‌الوصول الی علم‌الاصول**‌که درهزار و دویست و بیست وهشتم هجرت تألیف شـده است **۷- مقالیـد الاخبـار** در مـواعظ **۸- نورالانـوار فی‌مـدح الائمـة الاطهـار** .

مخفی نماندکـه حاج ملاّشریف جدّ مادری سید جعفر افتخارالحکمای تبریزی است که شرح حال اورا بهمین عنوان افتخارالحکما نگارش داده‌ایم .

(خودکتاب صدف فوق و ۴۲۳ ج۳ ذریعه و اطلاعات متفرقه)

شیروانی **محمد بن حسن** - بعنوان ملا میرزا خواهدآمد .

شیرین‌قلم **محمد** - تبریزی ، ملقّب بشمس‌الدین ، معروف بشیرین قلم ، موافق‌آنچه از تاریخ حشری نقل شده حافظ و قاری وازمشاهیر خطّاطین‌آذربایجان واز تلامذهٔ نعمت‌الله بن محمد بواب بود. علاءبیگ، خطّاط مشهور هم ازشاگردان شیرین‌قلم و دخترزادهٔ او است . وی بسال نهصد وسی‌ام هجرت درتبریز وفات یافت ، درقبرستان سرخاب مدفون شد وجملهٔ : **خطاط قاری** = ۹۳۰ مادّهٔ‌تاریخ وفات او است .

شیطان‌الشام **یوسف بن‌نفیس** - ضمن‌شرح‌حال‌ابن‌المستوفی مبارك‌خواهدآمد.

شیطان‌الشعر رجوع به **اصمعی** عبدالملك نمایند .

شیطان‌الطاق **محمد بن نعمان** - احول ، بعنوان **مؤمن‌الطاق** خواهدآمد .

شیعه لقب خاصّ **نعمان بن محمد** - قاضی است و درباب‌کنی بعنـوان ابوحنیفه خواهدآمد .

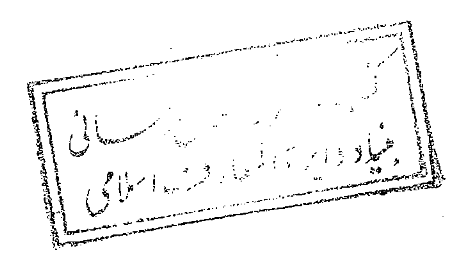
شیعی **حسن بن حسین** - سبزواری‌بیهقی،معروف‌بشیعی، مکنّی‌با بوسعید یا ابوعلی ، از علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشد. عالمی خبیر، عارف ، واعظ بصیر بوده و باصول و قوانین‌آداب و حکم و موعظه ، وقوفی کامل داشته و از تألیفات او است :

۱- **بهجةالمباهج فی‌تلخیص‌مباهج‌المهج فی‌مناهج‌الحجج** درفضائل رسالت واهل‌بیت طهارت ع ومعجزات ایشان بپارسی واصل‌کتاب مباهج تألیف قطب‌الدین‌کیدری‌است ۲- **ترجمهٔ کشف‌الغمة** ۳- **راحةالارواح و مونس‌الاشباح** درظرائف‌احوال‌حضرت رسالت وخانوادهٔ‌عصمت‌ع و تألیف‌آن در سال هفتصد و پنجاه و سیم هجرت انجام یافته است ۴- **غایـةالمرام فی‌فضائل علی و اولاده‌الکرام** ۵- **مصابیح‌القلوب** درترجمهٔ پنجاه وسه حدیث‌نبوی ص که تماماً در

نوادر حکمت است درضمن پنجاه وسه فصل ، این‌کتاب برای واعظ عارف وشخص‌طالب کمال ، بهترین جلیس و نیکوترین انیس است . سال وفات شیعی بدست‌نیامد.
(ص۱۷۰ت و۱۶۳ ج۳ و۱۳۰ج۴ ذریعة)

شینانی یا **سنائی** یا **سنانی** یا **ستانی** (علی اختلاف النّسخ) در اصطلاح رجالی، لقب احمدبن یحیی میباشد، شرح وتحقیق‌لفظ مذکور، موکول بکتب رجالیّه است و رجوع بسنائی هم نمایند .

سپاس بی‌کران‌که حرف شین معجمه (نقطه‌دار) با تأییدات حضرت‌احدیّت‌جلّت نعمائه ، بپایان رسید و شروع بحرف **صاد** (بی‌نقطه) مینمائیم.



باب « ص »

(بی نقطه)

صائب **محمد** - دوتن از متأخّرین شعرای ترک عثمانی قرن سیزدهم هجرت بهمین اسم **محمد** و تخلّص **صائب** میباشند ، هردو معاصر بودند، یکی درهزار ودویست وشصت ودویم هجرت درسی وپنج سالگی وفات یافته وازاواست:

خاطره گلدکجه صائب مومیان دلربا   خواب و راحت قالمازاولدی دیدهٔ خونابده

دیگری نیز عاشق مشرب بوده و اخیراً بنای عیش وعشرت گذاشت ، عاقبت مبتلا باختلال حواس گردیده و ببیمارستان رفت ، بسال هزار و دویست و هفتادم هجرت درسی وچهار سالگی درهمانجا درگذشت واز اشعار او است:

باده ویردی حاصل عمریم، جفای روزگار   صائبا اوراق تدبیرین ، قضا سوزانیدور

(ص ۲۹۳۴ ج ۴ س)

صائب **میرزا محمدعلی پسرمیرزاعبدالرحیم-** تبریزیّ الاصل ، اصفهانیّ المولد والمنشأ والمدفن ، از اکابر شعرای نامی ایرانی است . بمستعدّخان ملقّب ، بین الادباء بملك الکلام مشهور ، بسیار فصیح و بلیغ و اهل حال وخوش اخلاق و نیك خواه بود . از زاهدان ریائی اظهار نفرت مینمود. دراوائل جوانی بمکّه رفت ، ازآنجا عزیمت هند داد ، درحدود شش سال در هند و کابل اقامت نمود ، در دربار شاه جهان و اکابرآن سامان تقرّب یافت ، پس بدرخواست پدرش باز باصفهان مراجعت و دراثر شهرتی بسزاکه درهند و ایران داشته است مشمول توجهات شاه عباس ثانی بود ، بملك الشعرائی مفتخر بلکه بنوشتهٔ بعضی بوزارت هم نایل گردید ،آن شاه را ستوده وجنگ او با شاه جهان را (که درسال ۱۰۵۹ه ق = **غنط** بوده) بنظم آورد، نیز

قصیده‌ای درمقام پند و ترغیب بترك عشرت، خطاب بدان شاه‌گفته و ازهمین قصیده‌است:

شیشه‌را برطاق‌نسیان نه، قدح‌را خردکن   بشکن از خون سیه‌مستان خمار روزگار
توبهٔ عهد جوانی را قبـول دیگری است   بگذر از می درجوانی ، ای‌بهار روزگار

درنزد شاه سلیمان نیز مقرّب بوده است.

صائب ، بهردو زبان ترکی وفارسی اشعارنغز وطرفه، درنهایت فصاحت و بلاغت گفته است، محسود شعرای زمان خود بوده ، شکایتها از ایشان نموده واشعار او درهند و ترکیه بیشتر از وطن خود ، مورد توجه افاضل میباشند . ازآثار قلمی او است :

دیوان شعر که به **دیوان صائب** مشهور ، در حقیقت‌گنجینهٔ عرفان و متضمّن معانی بدیعه و انواع تشبیهات و استعارات ، بسیار مرتّب و حاوی چهل هزار، یا هشتاد وپنج هزار ، یا صدهزار ویا قریب صد وبیست هزار بیت‌است ودراواخر قرن سیزدهم واوائل قرن چهاردهم هجرت، درحدود چهل هزار بیت از اشعار صائب چاپ ومنتخباتی ازآنها نیز دراین اواخر در تهران و استانبول بطبع رسیده است . پرواضح است‌که اختلاف در شمارهٔ ابیات و نظائر دیگرش ، نسبت بازمنه و اشخاص و اطّلاعات اشخاص و جهات دیگرممکن وکثیرالوقوع میباشد ۲- **قندهارنامه** ۳- **محمود و ایاز** واین هردومثنوی وغیراز دیوان او است . علاوه براینها ، جونکی نیز بنام **بیاض** بصائب منسوب است‌که بسیار قابل مطالعه ، درحدود بیست وپنج هزار بیت، مشتمل برمطالع‌غزلیّات ومنتخبات اشعار سخنوران دیگر و دارای اسامی هشتصد تن از شعرا میباشد و از اشعار او است :

خموش هرکه شد، ازقیل وقال وارستست   نمیزنند دری راکـه از بـرون بسته است

چون صبح‌فیض‌صحبت صاحبدلان دمیست   اما دمی‌کـه باعث احیـای عـالمی است

نقش پای رفتگان ، هموار سـازد راهرا   مرگ‌راداغ‌عزیزان، برمن‌آسان‌کرده‌است

مرا بروز قیامت غمی‌که هست این است   که روی مردم عـالم دوباره خواهم دیـد

درهیچ پرده نیست‌کـه نبود نـوای تـو   عالم پر است از تو و خالی است جای تو

زمستی دیگرانرا میکنی تکلیف می نوشی | بعیب دیگران خواهی که عیب خویشتن پوشی
بلند نام نگردد کسی که در وطن است | ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن است
دل رمیدهٔ ما شکوه از وطن دارد | عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد
از شیشهٔ بی می ، می بی شیشه طلب کن | حق را زدل خالی از اندیشه ، طلب کن
چه سود آنکه کتب خانهٔ جهان از تست | ز علم آنچه عمل میکنی ، همان از تست
با ترك هستی، از غم ایّام فارغم | آسوده شد ز سنگ درختی که بار ریخت

در مادّهٔ تاریخ فتح قندهار گوید : **ازدل زدود زنگ الم فتح قندهار** = ۱۰۵۹ . نیز از اشعار ترکی صائب است :

خطادن گیچدی جیران قاننی مشك ایلدی صائب
دیمن عصیانی طاعت ، کفری ایمان ایلمك اولماز

نه احتیاج که ساقی ویره شراب سنه | که اوز پیالـه سنی ویردی آفتاب سنه
شراب لعن ایچون توکمه آبرو زنهار | که دمبدم لب لعلون ویرور شراب سنه
سنون صحیفهٔ حسنون کلام صائب دور | که داغ عیب اولور خال انتخاب سنه

صاحب ترجمه بسال هزار و هشتاد و یکم یا هفتم هجرت دراصفهان وفات و جملهٔ : **صایب وفات یافت** = ۱۰۸۱ مادهٔ تاریخ وفات او است . قبرش مفقودالاثر بود تا در این اواخر در داخل باغی پیدا شده است . ملامحمد سعید مازندرانی ، متخلّص باشرف ، معروف باشرف مازندرانی، پسرمحمدصالح مازندرانی که درشعر وسخنوری شاگردصائب و درخطّ نستعلیق هم شاگرد عبدالرشید دیلمی بوده قطعهٔ مفصّلی در وفات آن دو استاد خودگفته که ازآن قطعه است :

کرده بود ایزد عنایت خوشنویس وشاعری | از وجود هردو کردی افتخار ایّام ما
بود اسم و رسم آن عبدالرشید دیلمی | وین محمد با علی بود و تخلّص صائبا
آن پسر همشیرهٔ سید عماد خوشنویس | وین برادرزادهٔ شمس الحق شیرین ادا

شهر قزوین است از اقبال آن دارالکمال — کشور تبریز بود از نسبت این ، عرش‌سا
هردو بودندی بهم چون صورت و معنی قرین — هردو بودندی بهم چون لفظ و مضمون آشنا
اتفاقاً هردو در یک سال باهم متّفق — رخت بربستند از اینجا ، جانب دارالبقا
روی بامن کرد و گفت اشرف بگو تاریخ آن — چون ترا بودند ایشان اوستاد و پیشوا
گفتم از ارشاد پیر عقل ، در تاریخ آن — **«بود باهم، مردن آقارشید وصابیا»**=۱۸۰۱

مخفی نماندکه حرف اوّل کلمهٔ آقا راکه الف ممدوده است دوالف باید حساب نمود .
(ص۲۹۳۳ج۴س و۲۳ج۲مع و۱۷۰ج۴و۲۶۵ج۳فع و۲۱۷ تذکرهٔ نصرآبادی واطلاعات متفرقه)

صائب — **میرزا محمدعلی-** هندی ، از شعرای هند بوده و منظومه‌ای بنام **مرآت الجمال** داشته و زمان وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد.
(ص ۲۹۳۴ ج ۴س)

صائدی — دراصطلاح رجالی، لقب زیادبن عریب، سالم‌بن عمارة ، عمار، سعیدبن قیس و بعضی دیگر میباشد وشرح حالشان در آن علم است.

صائغ — در لغت عرب ، بمعنی زرگر و دراصطلاح رجالی لقب احمدبن محمد ، ثابت بن شریح ، جماعة بن سعد ، عبدالله بن محمد و جمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

صائغ — **علی بن سیدحسین -** در باب کنی بعنوان **ابن‌الصائغ** خواهدآمد .

صائغ — **علی بن عیسی-** نحوی رامهرمزی ، مکنّی بابوالحسن، درنحو و لغت و فنون ادبیّه بصیر ، شعر خوب نیز میگفته و مدّاح اهل بیت ع بود . وی درسال سیصد و دوازدهم هجرت درگذشت . (ص ۶۵ ج ۱۴جم)

صائن‌اصفهانی — همان **صائن‌الدین ترکه علی بن محمد -** مذکور ذیل است.

صائن — **رکن‌الدین-** از اهالی هرات و ازمشاهیر شعرای ایران میباشد ، دیوانش مشهور است ، از مقرّبین طغا تیمورخان ومدرّس ومعلّم کتابت وی بود ، منصب پیشنمازی بدو مفوض گردید، روزی کسی اندازهٔ فهم وتعلّم وعدم

تعلّم تیمورخان را از وی استفسار نمودگفت : تعلیم علم به‌خان (که بعربی کاروانسرا و منزل مسافرین‌است) بهتر از تعلیم این‌خان‌است (یعنی‌تیمورخان) تیمورخان این‌حرف را ازپس پرده شنیده و امر بزندانش نمود . بعد ازمدّتی ، باآن بندگرانی که در پای داشته با هزار زحمت بسر راه تیمورخان‌آمد واظهار عجز نمود، شاه‌گفت بالبدیهة‌حسب حالی بگوی تا ترا ببخشم رکن‌الدین فوراً این رباعی راگفت:

در خدمت شاه چون قوی شد رأیم | گفتم که رکابرا ز زر فرمایم
آهن چو شنید این سخن از دستم | در تاب فتاد و حلقه زد در پایم

خان امر دادکه بند را از پایش برداشتند ، خلعتی خاص‌ّو انعامی لایق بدو بخشید ، رکن‌الدین بعداز استخلاص بشیراز رفت، درخدمت شاه شجاع و امیرمظفّر میزیست تا بسال هفتصد و شصت و پنجم هجرت درگذشت . (مخل وص ۲۹۳۴ ج۴س)

صائن‌الدین **ترکه ، علی بن محمد بن افضل‌الدین** - ابی‌حامد محمدبن حبیب‌الله اصفهانی، معروف بصائن اصفهانی ، درضمن شرح حال خواجه افضل‌الدین‌محمدصدر نگارش‌یافته ودراینجانیز گوئیم‌که ازجملهٔ‌تألیفات‌صائن‌الدین‌یکی هم‌کتاب **تمهیدالقواعد** است‌که‌کتاب‌قواعدالتوحیدنام‌جدّخودافضل‌الدین‌محمدبن‌حبیب‌الله از علمای قرن هشتم را بطرز **قال، اقول** شرح‌کرده و تمهیدالقواعدش نام داده و درسال هزار و سیصد و پانزدهم شمسی هجرت درتهران چاپ شده‌است . چنانچه درآنجا اشاره نمودیم ، افضل‌الدین محمد، عنوان دوتن ازخانوادهٔ ترکه بوده ،آن‌که جدّ صائن‌الدین علی است از علمای قرن هشتم بوده و زمان‌او بسیار مقدّم‌تر از زمان افضل‌الدین محمد صدر است‌که از طرف شاه تهماسب (متوفّی بسال ۹۸۴ه‍ ق = ضفد) قضاوت داشته است و در دیگر مزایای احوال صائن‌الدین رجوع بخواجه افضل‌الدین نمایند .

(ص ۴۳۴ ج۶ ذریعة وغیره)

صائن‌الدین **مکی‌بن ریان**- درباب‌کنی بعنوان **ابوالحزم** خواهدآمد.

صائن‌الدین **یحیی بن سعدون** - بعنوان **قرطبی** خواهدآمد.

صابئین صابئین که درقرآن مجیدمذکورمیباشد جمع صابی است که اسم فاعل است از : **صَبَأَ یَصْبَأُ یا صَبا یَصْبُو ای مال وَانْحَرَفَ وَانْتَقَلَ مِن دینٍ الی آخر.** موافق آنچه زمخشری و راغب اصفهانی گفته‌اند : بهمین جهت ملائکه پرست را نیز (که از دین یهودیّت و نصرانیّت خارج وملائکه را تعظیم کرده وپرستش میکنند) صابی گویندکه صابی درلغت بمعنی خارج از دین است، اینك قریش، حضرت رسالت ص را نیز **صابی** میگفتندکه از دین قوم خود خارج بوده است، چنانچه کواکب پرست را صابی گفتن نیز از همین راه است. بالجملة هرکسی راکه ازدینی بدینی دیگر بگراید صابی گویند . حدیث شریفی که در مجمع البحرین از حضرت صادق ع روایت کرده نیز اشاره بهمین مطلب است که آن حضرت فرمودند صابئین را بهمین اسم مسمّی داشتن بجهت آن است که بتعطیل انبیا وشرایع گراییده‌اند، هرآنچه راکه ازجانب خداآورده بودند تکذیب کرده و باطل گفته‌اند، توحید ونبوت و رسالت و وصایت اوصیا را انکار نموده‌اند. بعضی گفته‌اند صابی گفتن کواکب پرست ، یا ملائکه پرست بجهت انتساب ایشان بصاب بن شیث بن آدم ، یا صاب بن متوشلخ بن ادریس، یا صاب بن ماری معاصر حضرت خلیل‌الله میباشدکه یکی از اینها مؤسّس و مخترع آن مذهب باطل بوده است.

صابر **شهاب‌الدین ترمذی -** بعنوان **ادیب صابر** نگارش یافته است .

صابر **میرزا علی‌اکبر قفقازی-** بعنوان **طاهرزاده** خواهدآمد.

صابونی **عبدالوهاب -** از مشاهیر علما و شعرای عهد سلطان سلیمان‌خان قانونی (۹۲۶_۹۷۳) عثمانی میباشدکه در اصل ایرانی همدانی بود ، پس ببلاد روم رفت ، بیشتر درمصر وشام امرار حیات نمود ، درفنّ معمّا نیز ماهر وسه منظومه بنام **صراط مستقیم** و **مناقب ملاخداوندگار** و **نوای خروس** داشته وازاواست:

آب حیـوان لبت بـرسر چـاه ذقنت   عادتی نیست مگر معجزهٔ آن دهنست

وفات عبدالوهاب ، بسال نهصد و پنجاه و چهارم هجرت در دمشق واقع گردید .

(کف و۳۱۱۳ج۴س)

صابونی **محمدبن احمدبن ابراهیم** - بعنوان **جعفی** نگارش یافته است.

صابی[1]

صابی **ابراهیم بن ثابت**- درذیل ضمن شرح حال **صابی ثابت بن قره** خواهد آمد.

صابی **ابراهیم بن سنان بن قرة** - بعنوان **حرانی** مذکور شده است.

صابی **ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن هرون** - یا زهرون ، ابواسحق الکنیة، صابئی المذهب، حرانی النسبة، بغدادی المنشأ والمدفن، از اکابر ادبا و ارباب فضل وکمال عهد دیالمه و خلفای عباسی میباشد . درفنون شعر و ادب و لغات عرب وکتابت و انشا و ترسّل و بلاغت مهارتی بی‌نهایت داشت، ازمشاهیر مترسّلین و اهل انشا بود ، درحسن‌خط نیزکسی بپایهٔ او نمیرسید ، بلکه در معجم‌الادبا گویدکه در انشا و ترسّل و احاطه برجهات فضائل ، یگانهٔ دنیا بوده است . صابی در ریاضیّات خاصّه در هیئت و نجوم و هندسه نیز دستی توانا داشت . چون شرف‌الدولة آل‌بویه ویژن بن رستم‌کوهی را بعمل رصد بغدادبرگماشت صابی نیز ازکسانی بوده‌که صحت رصد ونزول‌آفتاب دربروج را موکول بتصدیق ایشان داشته بودند ، لکن‌صناعت کتابت و انشا و ترسّل او برکمالات دیگرش غلبه داشت، دربغداد ازطرف خلیفهٔ‌عباسی و سلطان عزّالدولة بختیار بن معزّالدولة بن بویهٔ دیلمی‌کاتب انشا و منشی رسائل بوده، درآن اثنا مکاتباتی از وی نسبت بعضدالدولـة صادرگردیدکه سبب رنج خاطر وکینـه و عداوت قلبی وی شد تاآنکه عزّالدّولة بسال سیصد و شصت و هفت هجرت مقتول وبغداد مسخّر عضدالدولةگردید ، امر بحبس‌او صادرنمود وتصمیم دادکه لگدکوب پای‌پیلانش نماید تا درسال سیصد و هفتاد ویك ، بشفاعت بعض از خیرخواهان ازآن‌تصمیم منصرف

۱- **صابی**- چنانچه درضمن‌عنوان‌صابئین‌مذکورداشتیم، بمعنی‌ستاره‌پرست‌یاملائکه‌پرست میباشد ، بلکه هرکسی راکه از دینی منصرف شده وبدینی دیگربگراید صابی گویند. بهرحال عنوان مشهوری جمعی از ارباب‌کمال است‌که بعضی از ایشان را مینگارد .

گردید بشرط آنکه صابی نیز تاریخ دولت دیالمه‌را بنگارد، اینك صابی نیز درزندان تاریخ آن دولت‌را بنام عضدالدولة تألیف و به **تاج‌المآثر** موسوم گردانید . همین کتاب است که بجهت انتساب بتاج‌الملّة که یکی از القاب عضدالدولة است به **تاریخ تاجی** شهرت دارد . صابی کتابی هم در **مثلثات** نوشته ، **دیوان شعری** هم داشته و رساله‌های چندی در **جواب‌سؤالات** علمای نجوم و هیئت نگاشته و هریك از رسائل و منشآت وی نیز مشهور و درانشا و ادبیّات زبان عرب بسیار مفید میباشد.

مخفی نماند ، چنانچه اشاره شد صاحب ترجمهٔ مشرك و صابئی مذهب، درکیش خود بسیار راسخ و ثابت‌قدم ، در امتثال احکام مذهبی خود جدّی وافی داشت ، ملوك دیالمه و خلفای عباسی درقبول دین اسلام او، تدبیرات لازمه بکار برده ونویدها دادند، بلکه عزّالدولة با رتبهٔ صدارت درقبال اسلام ، مستظهرش گردانید لکن هیچکدام مؤثر نشد و فتوری در عقائد وآئین مذهبی وی نرسید ، حتّی روزی برسرخوان وزیر مهلبی حاضر بود ، وزیر ظرف باقلا راکه درآن خوان‌بوده پیش وی بگذاشت ، لکن ازآنرو که باقلا ، از منهیّات‌کیش صابئیّه است دست نزد و اصرار وزیر نیز نتیجه نداد وگفت ایّهاالوزیر نشایدکه برای یك‌خوردنی خدای خودرا عاصی‌باشم واین جواب‌او بنهایت درجه مورد استحسان وزیرگردید .

با اینهمه رسوخیکه درمذهب خود داشته ، دراثر آداب وحسن اخلاق، مقرّرات دین مقدّس اسلامی را نیز بسیار مقدّس و محترم میشمرد، با مسلمانان باسیرت‌پسندیده وخوی خوش رفتار و معاشرت میکرد ، درمحضر بزرگان اسلام متواضع و فروتن بود و در شهر رمضان مانند مسلمانان با روزه بسر میبرده است ، بلکه قرآن مجید را حافظ بود ، درنظم و نثر و مراسلات و محاورات خود باآیات قرآنی تمثّل واستشهادمیکرده واز انوارآنها اقتباس مینموده‌است (دشمن دانا به ازنادان دوست) چنانچه درصدرعنوان اشاره شد ، صابی درفنون شعری نیز ماهر بود، انواع استعارات و تشبیهات ونکات دقیقه و معانی مبتکره دراشعار خود بکارمیبرد چنانچه درحق غلام سیاه رنگ خودکه بسیار

محبوبش بوده گوید :

لك وجه كان يمناى خطـــــته بلفظ تملـــه آمـــالى	
فيه معنى من البدور ولكن	نقضت صبغها عليه الليالى
لم يشنك السواد بل زدت حسنا	انما يلبس السواد الموالى
فبمالى افديك ان لم تكن لى	وبروحى افديك ان كنت مالى

نیز از اشعار او است که در تطوّرات ادوار زندگانی گفته است :

قدكنت للحسدة من ناظرى	ارى السهافى الليلة المقمرة
الان ما ابصر بدر الدجى	الابعين تشتكـــى الشبكرة
لاننى انظر منهـــا وقـــد	غير منى الدهر مـــاغيره
ومن طـــوى الستين من عمره	رأى امورا فيـــه مستنكرة
وان تخطاها رأى بعدهـــا	من حادثات النقص مالم يره

نظامی گنجوی نیز اشعاری طریفه درهمین موضوع گفته که در شرح حالش خواهد آمد .
صابی نزد سید مرتضی وسید رضی وصاحب بن عبّاد بسیار محترم بود، مکاتبات ومراسلات و متاحفاتی هم داشته‌اند .

وفات صابی روز دوشنبه یا پنجشنبه دوازدهم شوال سیصد وهشتاد وچهارم هجرت دربغداد واقع شد، هریك از صاحب و رضی ومرتضی قصیده‌ای درمرثیه‌اش گفته وقصیدهٔ سید رضی حاوی هشتاد بیت میباشدکـه تماماً رائق و فائق و فصیح اللّفظ و دقیق المعنی بوده و بتصدیق بعضی از اهل فنّ ، درتمامی منظومات عالم مرثیه ، نظیرآنها دیده نشده و ازآن جمله است :

اعلمت من حملوا على الاعـــواد	ارأيت كيف خبا ضياء النادى
ماكنت اعلم قبل حطك فى الثرى	ان الثرى يعلـــو على الاطواد
بعدا ليومك فى الزمان فانـــه	اقذى العيون وفت فى الاعضاد

گویندکه مردم زبان طعن وملامت بسید رضی گشودندکه مانند تو شریف قرشی را نشاید که کافری را مرثیه گفته باشی ، درجواب گفت مرثیهٔ من برفضل وکمال او است نه برفوت جثّه و جسد او (وای برحال مریضی که نسخه نویس طبیب باشد) .

(س۴۵ت و۹ ۱۶هب و۱۲ ج۱ کاو۲۷۲ج۲ع و۳۳۳ج۱مه و۵۷۳ج۱س و۱۹۳ف و۲۹۱مط وغیره)

صابی

ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة بن مروان - ازاطبّای‌نامی اواسط قرن‌چهارم هجرت میباشدکه در بغدادکتابهای جالینوس وبقراط را تدریس‌میکرد، مؤلف‌کتاب **اخبار شام ومصر** وکتابی دیگردر **تاریخ** بوده ودریازدهم ذی‌القعدهٔ سال سیصد و شصت و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۱۴۳ ج۷ جم وسطر ۱۵ ص ۱۴۲ت)

صابی

ثابت‌بن قرة بن مروان بن ثابت - صابی حرانی، مکنّی بابوقرة یا ابوالحسن، ازافاضل‌عصرخود ودربدایت‌حال درحران صراف بود پس ببغداد رفته و بتحصیل علوم اوائل پرداخت، درهمهٔ‌آنها خصوصاً درطبّ‌مهارت یافت ، درعلوم فلسفه اهتمام داشت ، بنوشتهٔ طبقات‌الاطبّاء بیشتر از صدکتاب در علوم متنوعه تألیف نمود ،**کتاب اقلیدس** راکه ابوزید حنین بن اسحق از یونانی بعربی ترجمه کرده بوده **منقح و مهذب** و مشکلات‌آنها را حل و مقالاتی ابراز نمودکه مخالف عقیدهٔ هم‌مذهبان او بود ، بهمین جهت برئیس خودشان شکایت برده واز ورود دیر و هیکلش ممنوع داشتند پس توبه‌کرده و بعداز مدّتی ، بازآن مقاله‌های خود را تجدید نمود و بار دیگر از ورود مجامع قدغن‌اکید شد، اخیراً درسلك منجّمین دربار خلافتی داخل شد و بسال دویست و هشتاد و هشتم هجرت درگذشت . پسرش **ابراهیم بن ثابت صابی** نیز در فضل وکمال وحید خصوصاً درطب مقدم‌ترین اهل زمان خود بود ، سری رفاء ، شاعر مشهور را معالجه نمود ، سری نیز اشعاری درحق اوگفته و بهترین شعری‌است‌که درحق طبیبی‌گفته شود و ازآن جمله است :

هل للعليل سوى ابن‌قرة شافي	**بعد الاله و هل لـه من كاف**
فكانه عيسى بن مريم ناطقـا	**يهب‌الحياة بـايسر الاوصاف**
يبدوله الداء الخفى كما بدا	**للعين رضراض الغدير الصافي**
مثلت لـه قارورتي فرأى بهـا	**ماا‌كتن بين جوانحي وشغافي**

سال وفات ابراهیم بدست نیامد . (ص۱۴۱ت و۱۰۷ ج۱کا)

صابی

محسّن بن ابراهیم‌بن‌هلال- مکنّی بابوعلی، ادیب‌فاضل‌بارع که با ابوسعید سیرافی، ابوعلی فارسی ودیگر اکابر وقت‌ملاقات

کرد ، درمحرّم چهارصد ویك از هجرت بکیش پدرش‌که در فوق بعنوان صابی مذکور شد درگذشت ، بجهت خال سرخی‌که در روی داشته ملقّب بصاحب‌الشّامة بوده است .
پسرش هلال بن محسّن، ازمشاهیر مورّخین اواسط قرن‌پنجم بود، کتاب **الاعیان والاماثل** یا **تاریخ‌الوزراء** یا **تحفة‌الامراء فی‌تاریخ‌الوزراء** که درلیدن و بیروت چاپ شده از تألیفات او است. او نیز نخست درمذهب صابئی بود، عاقبت برخلاف پدر وجدّش اسلام را قبول کرد و بسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت در هشتاد و نه سالگی درگذشت . **محسّن** ، بتشدید سین ، بروزن معلّم است .

(۳۴۰ ج ۲کا و ۳۲۹ ج ۲ع و ۸۱ ج ۱۷ و ۲۹۴ ج ۱۹ جم وغیره)

صابی **هلال‌بن محسّن** - درفوق ضمن شرح حال پدرش مذکور شد.

صاحب[۱]

صاحب **ابراهیم بن اسحق** - (بااضافه) دراصطلاح رجالی لقب احمد بن عبدالله است.

صاحب **ابن‌عباد** - (بی‌اضافه) درباب‌کنی بعنوان **ابن‌عباد** خواهدآمد.

صاحب **ابی‌بصیر، یحیی‌بن قاسم**
صاحب **ابی‌عیسی ، رواق.**
صاحب **ابی‌مریم ، انصاری**
(هرسه بااضافه) در اصطلاح رجالی ، اوّلی لقب عبدالله بن وضاح‌ابی‌محمد، دوّیمی محمد بن ثبیت، سیّمی ابومحمد اسدی میباشد وشرح‌حال‌ایشان درآن‌علم‌است.

۱- **صاحب** - تخلص شعری‌کاظم مسیح‌البیان هندی و میرزا محمدتقی مازندرانی است که بعنوان صاحب حکیم و صاحب دیوان خواهندآمد . همچنین تخلص شعری یکی از شعرای کاشان است‌که بعنوان مسیحا نگارش خواهد یافت . **لفظ صاحب درصورت‌اطلاق** ونبودن قرینه راجع باسمعیل بن عباد وزیر است‌که درباب‌کنی بعنوان **ابن‌عباد** مذکور میگردد . نیز جزو عنوان مشهوری بعضی از علما یا طبقات دیگر میباشد چنانچه از عادات معمولهٔ اهل‌فن است‌که بعضی از اکابر را بنام‌کتابی از تألیفات او معرفی‌کرده و صاحب‌آن‌کتاب‌گفته و مؤلف‌آنرا اراده نماید مثل صاحب جواهر وصاحب حدائق و مانندآنها .گاهی لفظ صاحب را بنام‌شخصی دیگر اضافه داده و معنی رفیق و مصاحب قصد نماید مثل صاحب‌ثعلب ونظائر آن ، دربعضی‌موارد بچیزی دیگر اضافه داده و معانی دیگر منظور دارند مثل صاحب‌الدیلم و صاحب‌الشامة و اشباه اینهاکه تماماً درمحل خود نگارش خواهند یافت .

صاحب **اتقان‌المقال ، شیخ محمد طه بن شیخ مهدی بن شیخ محمد رضا بن شیخ‌محمدبن حاج‌نجف** - تبریزی‌الاصل، نجفی‌الولادة والمسکن والمدفن ، از اکابر مجتهدین ومبرّزین علمای امامیّهٔ اوائل قرن‌حاضرچهاردهم‌هجرت، از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری ، حاج سیدحسین‌کوه‌کمری ، شیخ محسن خنفر میباشد که عالم عامل ، ثقة و عادل ، عابد زاهد ، فقیه اصولی ، محدّث رجالی بود ، بعد از وفات میرزای مجدد شیرازی حاج میرزا محمدحسن‌آتی‌الترجمة ، دارای ریاست‌علمیّه و مرجع تقلید اغلب‌آحاد اثنی‌عشریّه‌گردید واز تألیفات او است:

۱- **اتقان‌المقال فی‌احوال‌الرجال** که در نجف چاپ شده است ۲- **احیاءالاموات من اسامی‌الروات** ۳- **اصالةالبرائة** ۴- **الانصاف فی‌تحقیق مسائل‌الخلاف من‌کتاب‌جواهر الکلام** که حاشیهٔ جواهر است و درتهران چاپ شده است ۵- **حاشیهٔ جواهرالکلام** که مذکور شد ۶- **حاشیهٔ رسائل شیخ انصاری** ۷- **حاشیهٔ معالم** که در تهران چاپ شده است ۸- **الحبوة** ۹- **الفوائدالسنیة والدرر النجفیة** ۱۰- **کشف‌الحجاب فی‌استصحاب‌الکر ومطلق الاستصحاب** که باکتاب فوائد مذکور دریکجا چاپ شده‌اند. وفات او درسیزدهم شوال هزار وسیصد و بیست و سوم هجری قمری درهشتاد وسه سالگی درنجف اشرف واقع گردید.

(خود اتقان‌المقال وص ۱۷۴ ج۱عه و مواضع متفرقه از ذریعة)

صاحب **الاثنی‌عشریة،فی‌المواعظ‌العددیة**،سیدجلیل‌القدر**محمد بن‌محمد بن‌حسن بن قاسم** - حسینی عیناثی عاملی جزینی ، ازاکابر علمای‌امامیّه میباشدکه فقیهی است عرفانی، حکیمی‌است، ایمانی، عابد زاهد ، فاضل صالح، محدّث حافظ ، واعظ متبحّر جامع ، ادیب شاعر واز تألیفات او است :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌المواعظ العددیة** که درنهم رجب سال هزار و شصت و هشتم هجرت از تألیف‌آن فارغ و درایران چاپ وحاکی‌ازتبحر وکثرت تتبع مؤلفش میباشد ۲- **ادب‌النفس** ۳- **حدائق‌الابرار وحقائق‌الاخیار** ۴- **فوائدالحکما** ۵- **فوائدالعلماء** چنانچه‌صریح‌روضات است و ظاهر امل‌الآمل‌آنکه این هردو یك‌کتاب و نامش فوائدالعلماء و فوائدالحکما است ۶- **المنظوم الفصیح والمنثور الصحیح** . و از اشعار او است :

ویحك یا نفس دعی	**ماعشت ذل الطمع**
وارضی بما جری به	**حکم‌القضاء واقنعی**
ایاك والمیل الی	**شیطانك المبتدع**

واقتصدی واقصری	کی ترتوی و تشبعی
این السلاطین الاولی	من حمیر و تبع
شادوا الحصون فوق کل	شاهق مرتفع
لم یبق من دیارهم	غیر رسوم خشع
کفی بذاك واعظا	و زاجرا لمن یعی
حسبك یا نفس اقبلی	نصحی ولا تضیعی

سال وفات وی بدست نیامد، لکن تألیف کتاب حدائق مذکور درسال هزار وهشتاد ویك هجرت خاتمه یافت . مخفی نماندکه صاحب ترجمة از اسباط شهید ثانی و جدّهٔ مادری او دختر شهید است . (ملل وص۶۴۲ت ومواضع متفرقه ازذریعة)

صاحب **احتجاج، شیخ احمد بن علی بن ابیطالب** - بعنوان طبرسی خواهدآمد.

صاحب **احمد بن بدیل**- دراصطلاح رجالی لقب **احمد بن محمد مقری** است.

صاحب **اربعین** گاهی **محمد بن محمد** - شافعی قاریرا گویندکه بعنوان جزری مذکور داشتیم .

صاحب **ارشادالقلوب،حسن بن ابی الحسن محمد**- بعنوان دیلمی مذکورداشتیم.

صاحب **الاستیعاب، فی اسماءالاصحاب** - یوسف بن عبدالله ، در بابکنی بعنوان ابن عبدالبرّ خواهدآمد .

صاحب **الاسقاط** ، دراصطلاح رجالی ، لقب **ولید** و رجوع بدان علم شود.

صاحب **اسمعیل بن عباد** - در بابکنی بعنوان ابن عباد خواهدآمد .

صاحب **اغانی ، علی بن حسین** - اصفهانی در بابکنی بعنوان ابوالفرج خواهدآمد .

صاحب **الف دینار،** بنابنقل معتمد، دراکمال الدین صدوق اورا ازکسانی شمرده استکه حضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه را دیده و بمعجزهٔ آن حضرت واقف گشته واز اهل مرو است و ممیّز دیگری نقل نکرده است .

صاحب **الانماط** ، در اصلاح رجالی ، لقب **ابوعلی** کوفی است و رجوع بدانجا نمایند .

صاحب انوار الفقاهة

شیخ حسن بن شیخ جعفر - بعنوان کاشف الغطا خواهد آمد .

صاحب اوثق الوسائل

موافق آنچه در تحت عنوان **تبریزی حاج میرزا لطفعلی** بطور خلاصه تذکر داده شد دو تن از اکابر علمای تبریز تألیف بهمین اسم **اوثق الوسائل** دارند یکی حاجی میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی که شرحی بر کتاب ریاض المسائل استاد خود سید علی طباطبائی بنام **اوثق الوسائل فی شرح ریاض المسائل** نوشته که آن در فقه وتا مبحث تیمم است، دیگری حاج میرزا موسی بن جعفر بن میرزا احمد مذکور که شرحی بطور تعلیقه و حاشیه بر رسائل استاد خود شیخ مرتضی انصاری بنام **اوثق الوسائل فی شرح الرسائل** نوشته که بحاشیهٔ میرزا موسی معروف و در اصول میباشد . حاج میرزا موسی ، **تفسیری** هم دارد که از تفسیرهای عربی و پارسی جمع و در سال ۱۳۳۰ هـ در حاشیهٔ قرآن چاپ شده است. تألیف دیگری هم دارد موسوم به **غایة المأمول ومحتمل** است که غایة المأمول همان حاشیهٔ قوانین مذکور در تحت عنوان فوق باشد ومزایای دیگر تحت عنوان مذکور نگارش یافته است . (اطلاعات متفرقه)



عکس جوانی آقای حاج میرزا موسی تبریزی ، مؤلف اوثق الوسائل حاشیهٔ رسائل،(بتصدیق بعضی از ارحامش)-۲۴

صاحب الایضاح فی الفقه

محمد بن حسن بن یوسف - بعنوان فخر المحققین خواهد آمد .

صاحب الایضاح فی فنون الافصاح

محمد بن عبدالرحمن - بعنوان خطیب دمشقی ذکر شد.

صاحب الایضاح فی النحو

عبدالرحمن بن اسحق - بعنوان زجاجی مذکور شد .

صاحب‌البیان } در اصطلاح رجالی، اوّلی لقب **محمد بن یزید** عطّار،
صاحب‌البرید } دوّیمی هم لقب **هاشم بن هشام** است و شرح حال هردو موکول بعلم رجال میباشد.

صاحب بصائر الدرجات **سعد بن عبدالله** - که بعنوان اشعری ابوالقاسم مذکور شد.

صاحب بصائر الدرجات **محمد بن حسن** - که بعنوان صفار خواهدآمد.

صاحب تاریخ الخمیس (فی احوال النفس النفیس) **حسین بن محمد** - در دیاربکری گذشت.

صاحب تتمیم امل الآمل **سیدحسن** - بعنوان صدرالدین خواهدآمد.

صاحب تتمیم امل الآمل **شیخ عبدالنبی** - قزوینی، بعنوان قزوینی خواهدآمد.

صاحب تجارب الامم **احمد بن محمد بن یعقوب** - بعنوان ابن مسکویه خواهدآمد.

صاحب تحف العقول **حسن بن علی** - در باب کنی بعنوان ابن شعبه خواهدآمد.

صاحب التدوین (فی علماء قزوین) **عبدالکریم بن ابی سعید محمد** - بعنوان رافعی ذکر شد.

صاحب تذکرة الخواص **یوسف بن قیزاوغلی** - بعنوان سبط ابن الجوزی مذکور افتاد.

صاحب الترهات در اصطلاح رجالی، لقب **عباد بن قیس** میباشد وشرح حالش درآن علم است.

صاحب تفسیر برهان **سید هاشم بن سلیمان** - بحرانی بعنوان بحرانی نگارش دادیم.

صاحب تفسیر مرآت الانوار **افقه المحدثین، مولی ابوالحسن بن محمد طاهر** عاملی اصفهانی غروی، ازاکابر علمای اواسط قرن سیزدهم

هجرت میباشدواز تألیفات‌او است:

۱- ضیاءالعالمین در امامت **۲- مرآت‌الانوار** که‌تفسیرقرآن‌مجیداست وتااواسط سورهٔ‌بقره تألیف شده لکن مقدمات‌آن تفسیر بسیار مبسوط ودرحدود بیست هزار بیت و در رشتهٔ خود بی‌نظیر است ومادرش خواهر امیرمحمدصالح خاتون‌آبادی داماد مجلسی بود وآمنه‌خانم جدّهٔ‌پدری صاحب جواهر دختر فاطمه بنت‌صاحب‌ترجمه مولی‌ابوالحسن بوده و اینکه مقدمات تفسیر مذکور را بنام مقدمات تفسیر برهان سید هاشم بحرانی در سال ۱۲۹۵ه (غرصه) چاپ و تألیف‌آن را بعبداللّطیف کازرونی نسبت داده‌اند اشتباه و **ازسرقات عجیبه است** . مولی ابوالحسن در اواخر سال ۱۱۵۰ه (غقن) وفات یافت .

(ص ۳۸۵مس)

صاحب‌تقریب (در اصول فقه) ، **حمزة بن عبدالعزیز-** بعنوان سلار نگارش دادیم .

صاحب‌تلخیص‌المفتاح **محمد بن عبدالرحمن -** بعنوان خطیب دمشقی مذکور شد .

صاحب‌توضیح‌الاشتباه **شیخ محمدعلی‌بن ملامحمدرضا-** ساروی مازندرانی ، عالمی است ربّانی ، فقیه رجالی ، مؤلف‌کتاب **توضیح‌الاشتباه والاشکال‌فی‌تصحیح‌الاسماء والنسب‌والالقاب‌من‌الرجال.** صاحب روضات‌گوید که نظیرآن را درموضوع خود ندیده‌ام وخود مؤلف حواشی مفید برآن‌نوشته و ازخود کتاب و حواشی‌آن در نهم شوال سال هزار وصد و نود وسیم هجرت فراغت یافته است . سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۶۰ ت و ۴۹۰ ج۴ ذریعة)

صاحب‌ثعلب **محمد بن عبدالواحد -** بعنوان مطرز خواهدآمد.

صاحب‌جامع‌الاخبار در ضمن عنوان صاحب مکارم‌الاخلاق خواهدآمد .

صاحب‌جامع‌الرواة **مولی محمد بن‌علی -** اردبیلی، عالم‌فاضل‌کامل‌متبحّر خبیرعلاّمهٔ وقت، ازمعاصرین مجلسی (متوفّی‌بسال ۱۱۱۱ه ق= غق‌یا)ومحقّق‌خوانساری (متوفی‌بسال۱۰۹۸ یا۱۰۹۹ه ق= **غصح یا غصط**)

بلکه از تلامذهٔ مجلسی هم بوده است . بسیاری از علوم دینیّه و معارف یقینیّه را نزد او خوانـد ، کتب حـدیث را نیز از وی استمـاع نمـود ، در سال هزار و نـود و هشتم هجرت از وی اجازه داشته وصورت اجازه ، درآخر کتاب جامع الرواة مذکور ذیل عیناً درج است . مولی محمد ، علاوه بردیگر مراتب علمیّه بالخصوص دررجال ، درنهایت کمال وفارس میدان رجال بوده وگوی سبقت ازدیگران ر بوده‌است واز تألیفات‌او است:

۱- تصحیح‌الاسانید که درآن بتصحیح اسانید اکثر اخبار تهذیب و استبصار شیخ‌طوسی که عدم صحت‌آنها مظنون‌بوده پرداخته و درآخر کتاب مستدرك علامهٔ نوری عیناً نقل شده‌است

۲- جامع‌الرواة یا **رافع‌الاشتباهات‌فی‌تراجم‌الروات وتمیزالمشترکات** کـه اسامـی روات و پدرانشان ودرآخر،کنیه‌ها و القاب ایشان را باتمام‌ترتیب مذکور داشته ودرحدودبیست سال برای تألیف‌آن زحمت‌کشیده و درشرح حال روات و تعیین طبقات وتمیز مشترکات ایشان اهتمام‌تمام بکار برده‌است.کتابی‌است پرفائده وکثیرالمنافع ، دررشتهٔ‌خودبی‌نظیر. خودش در دیباچهٔ‌آن‌گوید : درحدود دوازده هزار حدیث بلکه بیشتر، بحسب مشهور بین‌العلماء ، مجهول‌السّند یاضعیف‌السّند یا مرسل‌السّندبوده‌اند ممکن‌است‌که‌باعنایت پروردگاری بسبب این‌کتـاب (جامع‌الرّوات) صحیح و معلوم‌الحـال بـاشند **۳- ملخص تصحیح الاسانید** فوق‌کـه در خاتمهٔ‌کتاب جامع‌الرّوات مذکور درج و درآخر جلد سیّم تنقیح‌المقال مامقانی نیز چاپ شده‌است. سال ولادت و وفات صاحب‌ترجمه بدست‌نیامد.

(ص۱۷۱هب و۱۹۳ ج۴ و۵۴ ج۵ ذریعة)

صاحب‌جامع‌الشواهد **میرزا محمدباقر-** بعنوان اردکانی مذکور شد.

صاحب‌الجلودی دراصطلاح‌رجالی لقب**احمد بن محمد بن‌جعفر**صولی میباشد و رجوع بدان علم شود .

صاحب جنات‌الخلود **میرزا محمد رضا بـن محمد مؤمن -** بعنـوان مدرّس خواهدآمد .

صاحب‌جوامع‌الکلام (الکلم خ‌ل) **سید محمدبن شریف‌الدین -** بعنوان سید میرزاگذشت .

صاحب جواهر الکلام

شیخ محمدحسن بن شیخ باقر بن شیخ عبدالرحیم بن آقامحمد بن ملاعبدالرحیم- شریف اصفهانی، از ارکان علمای امامیّه واساطین فقهای اثنی عشریّه است. مراتب کمالات عالیهٔ او مسلّم عامّه وخاصّه، ریاست مذهبی علمی عموم امامیّه ازعرب وعجم بدو منتهی، از تلامذهٔ سیدجواد عاملی، صاحب مصباح الکرامة، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی میباشد. کتاب **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام** او نسبت بفقه جعفری، مانند بحار الانوار مجلسی است نسبت باخبار اهل بیت اطهار ع که تمامی فروعات فقهیّه را از اوّل تا آخر با ادلّهٔ آنها، باکمال دقّت نظر استقصا کرده و در استیفای جزئیّات دقیقهٔ احکام فقهیّه و ردّ آنها بر اصول مقرّرهٔ دینیّه و تطبیق احکام نادرهٔ غیر معنونه باادلّهٔ شرعیّه بی نظیر و با تألیف این کتاب مستطاب که درحدود بیست و پنج سالگی شروع و زیاده برسی سال از عمر خود را در آن مصروف داشته اکابر علما را رهین



عکس صاحب جواهر الکلام -۲۵

قلم خود نموده است که تماماً خوشه‌چین آن خرمن کمال و علوم دینیّه میباشند، هرکس باندازهٔ فهم خود سنبلی چیده وبمقدار استعداد و شنای فکری خود گوهری از آن دریای بی‌پایان التقاط مینماید. اینك مربّی فقها وپدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به **شیخ الفقهاء** موصوفش دارند.

درمستدرك از استاد خود شیخ العراقین سالف الترجمة که از تلامذهٔ صاحب جواهر

بوده نقل کرده است که اگر مورّخ زمان صاحب جواهر ، تصمیم نماید که حوادث عجیبهٔ آن زمان را ثبت اوراق نماید هر آینه امری عجیب‌تر از تصنیف کتاب جواهر الکلام سراغ نتواند کرد . صاحب جواهر غیر از کتاب جواهر الکلام تألیفات دیگری نیز درهریك از **حج، خمس، زکوة، دماء ثلثه، طهارت ، صلوة ، فرائض ، مواریث** وغیر اینها دارد ،گاهی همه وگاهی بعضی از اینها بنام **نجاة العباد** در ایران وغیره چاپ شده چنانچه کتاب جواهر نیز یك مرتبه در تبریز و دومرتبه در تهران درشش مجلّد بزرگ بطبع رسیده‌است. باری وفات صاحب جواهر اوّل شعبان سال هزار ودویست وشصت و ششم هجری قمری در نجف اشرف واقع شد ومقبرهٔ او معروف بوده وسید حسین بروجردی از تلامذهٔ او در باب محمدین گوید:

ثم محمد حسن بن البـاقر	**شیخ جلیل صاحب الجواهر**
منه استفدنا برهة مما سلف	**کان وفاته «علاارض النجف»**

جملهٔ **(علاارض النجف)** = ۱۲۶۶ .

سید حسین آل بحر العلوم که از حاضرین تشییع جنازهٔ صاحب جواهر بوده در مادّهٔ تاریخ وفاتش گوید :

تبکیـه شجـوا و تنعـاه مؤرخـة	**«ابکی الجواهر همافقدنا ثرها» = ۱۲۶۶**

شیخ عبدالحسین مؤلف آثار الشیعة الامامیّة که نوهٔ صاحب جواهر است در تاریخ وفات جدّ مذکورش انشاء نموده و برلوح قبرش ثبت شده است :

ذا مرقد الحسن الذات الذّی دفنت	اسرار احمد فیه بل سرائره
اودی و قدایتم الاسلام ارّخه	«بین الانام یتیمات جواهره» = ۱۲۶۶

از اینجا معلوم می‌شود که هریك از دوقول صاحب مستدرك و صاحب مآثر، وآثار ،که تاریخ وفات صاحب جواهر را هزار و دویست و شصت و چهارم یا هشتم نوشته‌اند دور از صحت بوده و احتمال اشتباه کاتب نسخه نیز قوی است .

(قص و۱۷۱هب و۱۸۱ث و۳۹۷مس وغیره)

صاحب حاشیه درصورت اطلاق ونبودن قرینه ، شیخ محمدتقی است که بعنوان صاحب هدایة المسترشدین خواهد آمد.

صاحب حاوی الاقوال

شیخ عبدالنبی بن شیخ سعد - جزائری الاصل، نجفی التحصیل، حائری المسکن، از اکابر مجتهدین امامیهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت میباشدکه عالمی است فاضل کامل، فقیه اصولی، محدث رجالی، محقق مدقق و علامهٔ وقت خود و تألیفات سودمند دارد :

۱- **الاقتصاد فی شرح الارشاد** ۲- **الامامة** ۳- **حاشیهٔ تهذیب الحدیث شیخ طوسی** ۴- **حاشیهٔ مختصر نافع** ۵- **حاوی الاقوال فی معرفة الرجال** که رجال را بنام صحاح و حسان و ضعاف و موثقین بچهار قسم کرده و روات مجهول الحال را اصلا مذکور نداشته و دارای فوائد بسیاری است ۶- **شرح تهذیب الاصول علامه** وغیر اینها . صاحب ترجمه بسال یکهزار و بیست و یکم هجری قمری در دیهی مابین اصفهان و شیراز وفات یافت و قبرش الان در شیراز است .

اما **شیخ احمد جزائری** ، پسر شیخ اسمعیل بن شیخ عبدالنبی صاحب ترجمة، نیز فقیهی است محقق مدقق، مفسر محدث، مجتهد متبحر، از اکابر علمای امامیه و افاضل مشایخ اجازه و خودش از شریف ابوالحسن وامیرمحمدصالح خاتون آبادی روایت کرده وسیدنصرالله مدرس آتی الترجمة نیز ازوی اجازهٔ روایت داشته واز تألیفات شیخ احمد است:

۱- **ارتداد الزوجة** ۲- **الارتداد ومایحصل به** ۳- **تبصرة المبتدئین فی فقه الطهارة والصلوة** ۴- **الشافیة فی الصلوة** ۵- **شرح تهذیب علامه** که فقط مقداری ازآن تألیف شده است ۶- **قلائد الدرر فی بیان آیات الاحکام بالاثر** که در تهران چاپ سنگی شده است وغیر اینها .

شیخ احمد ، درسال هزار وصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجرت وفات یافت .

(ص۴۰۳مس و۳۷۶ت ومواضع متفرقه از ذریعة وظهر کتاب قلائدالدرر فوق)

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین - بعنوان **خواندمیر** مذکور شد.

صاحب حدائق

در اصطلاح فقها و علمای دینیه، **شیخ یوسف بن احمد** است که در ذیل بعنوان صاحب الحدائق الناضرة مذکور شد .

صاحب حدائق السحر

محمد بن محمد - بعنوان رشید وطواط نگارش دادیم.

صاحب حدائق المقربین **امیرمحمدصالح** - در ضمن شرح حال پسرش امیر محمدحسین بعنوان **خاتون‌آبادی** نگارش دادیم .

صاحب الحدائق الناضرة (فی‌احکام العترة الطاهرة) **شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور** - بحرانی، درازی الاصل ، ماحوزی المولد والمسکن ، عالمی است ربّانی ، فقیه جلیل ، محدّث نبیل، محقّق مدقّق، علاّمهٔ متبحّر، عابد زاهد متدیّن متخلّق بمکارم اخلاق، درمراتب علمی وعملی وجودت سلیقه شهرهٔ آفاق. باآقای بهبهانی سالف الترجمة ونظائر وی معاصر بود، مسلکی متوسط خالی ازافراط وتفریط مابین اخباری واصولی داشت واستاد صاحب ریاض واز مشایخ روایت سید مهدی بحرالعلوم میباشد . مصنّفات او درغایت جودت و متانت، دارای تمام فصاحت وبلاغت، محل توجه و رغبت اکابرعلما و اعاظم فقها میباشند:

۱- اجوبة المسائل البحرانیة ۲- اجوبةالمسائل البهبهانیة ۳- اجوبةالمسائل الشیرازیة ۴- اجوبةالمسائل الکازرونیة ۵- الاربعون حدیثا فی‌فضائل امیرالمؤمنین ع که ازکتب اهل سنت استخراج شده **۶- الاسلام والایمان و انه اقرار باللسان و اعتقاد بالجنان وعمل بالارکان ۷- اعلام‌القاصدین الی‌مناهج‌اصول‌الدین ۸- انیس‌الخاطر یا انیس‌المسافر** که در ذیل بنام جلیس‌الحاضر مذکور است **۹- تدارک‌المدارک فی‌ماهو غافل عنه و تارک** که حاشیهٔ مدارک‌الاحکام‌است **۱۰- جلیس‌الحاضر وانیس‌المسافر** یا **انیس‌الخاطر وجلیس‌المسافر** یا **انیس‌المسافر و جلیس‌الخواطر** که بمنزلهٔ کشکول و فوائد بسیار متنوعه را حاوی و دربمبئی چاپ شده است **۱۱- الجمع بین فاطمیتین** که در ذیل بنام **صوارم** مذکور است **۱۲- حاشیهٔ شرح‌شمسیهٔ قطب‌الدین‌رازی ۱۳- حاشیهٔ مدارک‌الاحکام** که بنام‌تدارک‌مذکورشد **۱۴- الحدائق الناضرة فی‌احکام‌العترة‌الطاهرة** که فقه استدلالی بوده واغلب ابواب فقهیه را حاوی ودرموضوع خود بی‌نظیر و محل استفادهٔ اکابر بوده و درتبریز در شش مجلد بزرگ چاپ سنگی شده است **۱۵- الدرر النجفیة فی‌الملتقطات الیوسفیة** که در تهران چاپ سنگی شده است **۱۶- سلاسل الحدید فی‌تقیید ابن‌ابی‌الحدید ۱۷- الشهاب‌الثاقب فی‌بیان معنی‌الناصب وما یترتب علیه من‌المطالب ۱۸- الصوارم‌القاصمة فی‌الجمع بین‌فاطمیتین** که موافق شیخ حر عاملی جمع‌ما بین دوزن فاطمیه را جایزندانسته بلکه عقد جاری را نیز باطل میداند **۱۹- کشکول** که بنام‌جلیس مذکور شد **۲۰- لؤلؤةالبحرین فی‌الاجازة لقرتی‌العین** که درایران چاپ‌شده و اجازهٔ مبسوطی است‌که بشیخ خلف بن عبدعلی و شیخ‌حسن بن شیخ محمد داده و تمامی مشایخ اجازهٔ خود را با شرح حال ایشان از زمان خود تا صدر اول نکارش داده است **۲۱- معراج‌النبیه فی‌شرح من**

لایحضره‌الفقیه ۲۲- النفحات الملکوتیه فی‌الرد علی‌الصوفیة وغیر اینها .

وفات صاحب حدائق روز شنبه چهارم ربیع‌الاول هزار و صد و هشتاد و ششم یا هشتم یا نهم هجرت درکربلای معلّی واقع‌شد، شیخ محمدعلی مشهور با بن‌سلطان غسلش داد ،آقای بهبهانی سالف‌الترجمة با جمعی‌کثیر خارج از حدّ و احصا بجنازه‌اش نماز خواند و در رواق مطهّر حضرت سیدالشّهدا ارواح‌العالمین له‌الفدا نزدیك قبور شهدا مدفون‌گردید . در نخبة‌المقال درمدّت عمر و تاریخ وفات اوگوید :

و یوسف بن احمد البحرانی   شیخ جلیل قدوة الاعیان

له حدائق قد استوفی الخبر   و بعد «عد» قبضه «لناظهر»

کلمهٔ «**عد**» بحساب ابجدی = ۷۴ و جملهٔ «**لناظهر**» = ۱۱۸۶.

مخفی نماندکه شرح حال شیخ‌احمد بن ابراهیم پدر صاحب حدائق وشیخ محمد بن احمد وشیخ عبدالعلی بن‌احمد برادران‌او وشیخ حسین بن محمد بن‌احمدبرادرزادهٔ اوراکلاً بعنوان بحرانی نگارش داده‌ایم . **دراز** و **ماحوز** دوقریه از قراء بحرین است ، صاحب حدائق متوطّن دراز ، محل تولد و توطّن خود و پدرش ماحوز بوده و بحرین نیز در اوّل‌کتاب مذکور افتاده است .

(نی و۱۷۲هب و۷۷۳ت و ۳۸۷مس و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

صاحب‌الحصاة موافق‌آنچه ازصدوق‌نقل‌شده، ازکسانی‌است ازاهل ری‌که بحضورمبارك‌حضرت ولیّ‌عصرعجّل‌الله‌فرجه مشرّف و بمعجزهٔ‌آن حضرت واقف شده‌اند . اسم و مشخّص دیگری معلوم نیست .

صاحب‌حقنه **ابوالحسین بن‌کشکرایا** - بعنوان‌تلمیذسنان‌مذکورشد.

صاحب‌حکمة‌العارفین عالم جلیل ، **مولی محمد طاهر بن محمدحسین** - نجفی شیرازی‌که صاحب‌مؤلفّات سودمند میباشد :

۱- اربعین درامامت **۲- تحفة‌الاخیار** درفضایح‌صوفیه‌بزبان‌فارسی **۳- حکمة‌العارفین** **۴- شرح تهذیب** وفات او درسال یکهزار و نود و هشتم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۴۰۹مس)

صاحب حکیم کاظم مسیح‌البیان‌هندی، از شعرا واطبّای‌هندوستان میباشدکه منظورنظر عالم‌گیر شاه هندی (۱۰۷۷ـ ۱۱۱۸ه) بوده و چندین منظومه بنام **آئینه‌خانه**، **انفاس‌مسیحی**، **پری‌خانه**، **صباحت‌یوسفی**، **گل‌محمدی**، **ملاحت احمدی** دارد وسال وفاتش بدست نیامد. (ص ۲۹۱۱ ج۴س)

صاحب‌حیات‌الحیوان **محمد بن موسی** - بعنوان دمیری مذکور شده‌است.

صاحب‌الحیتان / **صاحب‌الخسان** {دراصطلاح‌رجالی، اوّلی‌لقب‌اسحق‌صاحب‌الحیتان، دوّیمی لقب فیض بن حبیب و هیثم بن ابی‌روح بوده و شرح حال ایشان درآن علم است .

صاحب‌خریدة‌القصر **محمد بن صفی‌الدین** - کاتب ، بعنوان عمادالدین خواهدآمد .

صاحب‌الخلعیات **علی بن حسن**- بعنوان خلعی نگارش یافته‌است.

صاحب‌دارالبرقی لقب عبدالرحمن بن ابی‌حماد میباشد وموکول‌بعلم رجال است .

صاحب‌الدرالنظیم **شیخ یوسف‌بن حاتم**- شامی عاملی، ازعلمای امامیّهٔ اواخر قرن هفتم هجری ویا خود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است. فقیهی است جلیل فاضل نبیل ملقّب بجمال‌الدین که ازتلامذهٔ محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ = خعو) بوده وازسیدعلی بن طاوس (متوفی بسال۶۶۴=خسد) نیز اجازه داشته واز تألیفات او است:

۱- **الاربعون‌حدیثا** ۲- **الدرالنظیم فی‌مناقب‌الائمة‌اللهامیم** وسال وفاتش‌بدست‌نیامد. (ص۱۷۲هب و۴۳۱ ج۱ ذریعة)

صاحب‌دعائم‌الاسلام **نعمان بن محمد** - در باب کنی بعنوان ابوحنیفه خواهدآمد .

صاحب‌الدیلم **یحیی بن عبدالله محض**- بن‌حسن مثنّی بن‌امام‌حسن مجتبیع معروف بصاحب‌دیلم وملقّب به **عالم شهید**

بلکه موافق آنچه درعنوان شهید اشاره‌نمودیم لفظ شهید بنوشتهٔ تنقیح‌المقال درصورت نبودن قرینه راجع بهمین یحیی و شهید اوّل سالف‌الترجمة است. درسال یکصد وشصت و نهم هجرت‌که حسین بن علی بن حسن مثلّث در وقعهٔ فخ بشهادت رسیده یحیی نیز حاضر بوده وبعد از شهادت حسین مذکور اسیر گردید، عاقبت با جمعی دیگر ببلاد دیلم فرارکرد و درآنجا بدعوت‌آغاز نمود ، اهالی‌آن نواحی بروی‌گردآمدند وبهمین جهت هرون‌الرشید بغایت مضطرب شد ، از راه حیله امان نامه‌ای بیحیی فرستاد پس یحیی فریب خورد و ببغداد رفت ، بمجرّد ورود وی هرون نقض عهدکرد وقتل وی را تصمیم داد لکن بجهت اعتراض ابوالبختری وهب بن وهب ازآن تصمیم خود منصرف شد و در خانهٔ سندی بن شاهك حبسش‌نمود تا بسال صد وهفتاد وپنجم هجرت درحبس درگذشت ویا هرون بقتلش‌آورده ویا مسمومش‌کرد، یا زنده در زیر بناگذاشته ومناره‌ای در روی جسد وی‌بنانهاد، یا بطوردیگر که‌تفصیل‌آن درتنقیح‌المقال بعمدةالطالب ومقاتل‌الطالبین وغیرآنها منسوب‌است از وی سلب حیات‌نمودند. اورا صاحب دیلم‌گفتن نیز همانا بجهت فرار ببلاد دیلم بوده است . (تنقیح‌المقال وص۳۵۴ ج۱ ذریعة وغیره)

صاحب‌دیوان **خواجه شمس‌الدین محمد جوینی**- معروف بصاحب دیوان، وزیر سلطان جلال‌الدین سلجوقی ، بسیار عالی همّت وکرم پیشه و علم‌دوست بود ، قریحهٔ شعری بسیار عالی داشت و **رسالهٔ شمسیه** در منطق بنامش منسوب میباشد .گویند روزی برمسند حکومت بودکه شاعری غریب این رباعی را بدو داد :

دنیا چو محیط است وکف‌خواجه نقط پیوسته بگرد نقطه میگردد خط
پروردهٔ توکه و مه و دون و وسط دولت ندهد خدای کس را بغلط

پس خواجه بی‌تأمّل درپشت رقعهٔ‌آن شاعر، این رباعی را نوشته و بدو داد:

سیصد برهٔ سفید چون سینهٔ بط کانرا ز سیاهی نبود هیچ نقط
ازگلّهٔ خاص ما نه از جای غلط چوپان بدهد بدست دارندهٔ خط

صاحب دیوان بسال ششصد و هشتاد و سیم هجرت در قره‌باغ‌که اکنون درتصرّف روسیه

است بحکم ارغون خان مقتول گردید . (ص۳۹مخل)

صاحب‌دیوان

میرزا محمدتقی بن میرزا زکی - مازندرانی علی آبادی، ازشعرای عهد فتحعلیشاه قاجار میباشدکه بهریك‌ازصاحب وصاحب‌دیوان تخلّص میکرد ، قصائد وغزلیّات شیوا دارد . بسیاری از رباعیّات وقصائد اوکه درمدح حضرت رسالت ص وحضرت امیرالمؤمنین ع و امرا و سلاطین معاصرش میباشد درمجمع الفصحای هدایت (متوفی درحدود سال ۱۲۹۰ه = غرص) منقول و دونسخه از دیوانش بشمارهٔ ۲۵۹ و۲۶۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است.
(اطلاعات متفرقه)

صاحب‌ذخیره

مولی‌محمدباقر بن محمدمؤمن- بعنوان‌محقّق‌سبزواری‌خواهدآمد.

صاحب‌الرجال

میرزا محمدبن علی بن ابراهیم - استرابادی ، عالم فاضل فقیه اصولی محدّث رجالی متکلّم محقّق مدقّق مفسّر عابد زاهد متّقی، ازثقات و اعیان علمای‌امامیّه میباشد، درتفسیر وحدیث و رجال تحقیقات‌عمیقه دارد و **سه دوره رجال** تألیف‌داده‌که بوصف‌صغیر وکبیر و وسیط‌ازهمدیگر امتیازمییابند. نام اصلی‌کتاب رجال صغیر **توضیح‌المقال** و وسیط **تلخیص‌الاقوال فی‌معرفة‌الرجال** وکبیر **منهج المقال** است‌که بهترین وجامع‌ترین کتب‌رجالیّه میباشد وبهمین‌جهت بصاحب‌الرجال شهرت‌یافته وآقای بهبهانی سالف‌الترجمة نیز تحقیقاتی راکه درعلم رجال داشته حاشیه و تعلیقهٔ همین‌کتاب منهج‌المقال است .

میرزا محمد دربدایت‌حال درنجف اقامت داشته وکتاب منهج‌المقال را نیز بسال نهصد و هشتاد و هشت هجرت درآن ارض اقدس تألیف داده است، عاقبت درمکّه اقامت گزیده ومجلسی موقع ذکرکسانی‌که در زمان‌غیبت‌کبری بفیض‌ملاقات‌حضرت‌صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه نایل شده‌اند بواسطهٔ جمعی از همین صاحب ترجمه میرزامحمد رجالی نقل‌کرده است‌که شبی دراثنای‌طواف‌بیت‌الله، جوان خوش‌سیمائی دیدم‌که بطواف‌اشتغال داشت ، در حین ملاقات یك بوته‌گل سرخ‌که موسم‌آن نبوده بمن عنایت فرموده من‌هم

بوییده و پرسیدم که سید من ومولای من این گل از کجا است فرمود ازخرابات است پس از نظرم غایب شد انتهی - چه شود ز راه لطف اگر نظری بسوی گداکنی .

نگارنده گوید نظیر این قضیه را بشیخ محمد سبط پسر صاحب معالم نیز که از تلامذهٔ میرزا محمد رجالی بوده منسوب دارند و وقوع هردو ممکن است . اما **خرابات** عبارت ازجزائر مغرب از بحرمحیط بوده وجزیرهٔخضرا نیزکه دربحارالانوار وقاموس اللّغة مذکور است یکی ازآنها است و سمعانی نیزآن را ذکرکرده و جمعی ازعلما ومحدّثین را بدان منسوب دارد .

از تألیفات میرزا محمد است :

۱- **آیات الاحکام** ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۰۵۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۲- **تلخیص الاقوال فی معرفة الرجال** ۳- **توضیح المقال**، چنانچه اشاره شد تلخیص نام کتاب رجال وسیط و توضیح هم نام کتاب رجال صغیر او است ویك نسخه ازهمین رجال صغیر درخزانهٔ رضویه موجود است ۴- **حاشیهٔ تهذیب الاحکام** شیخ طوسی ۵- **منهج المقال** که نام رجال کبیر او است و درتهران چاپ شده و بهمین عنوان رجال کبیر مشهوراست وغیر اینها . اما سیادت میرزا محمد ، چنانچه مجلسی با سیّد سند تعبیر کرده ومحدّث نیشابوری هم با علوی موصوفش داشته وصاحب ذریعة نیز بعبارت سیدمیرزامحمدحسینی تعبیر نموده است درمقابل این همه کتب رجال و تراجم تفریشی و امل الامل و روضات و منتهی المقال وغیرآنها که بیشتر معاصر ویا قریب العصر خود وی هستند واصلا تصریحاً یا تلویحاً متعرّض این موضوع نشده اند بسیار مشکل بوده و تحقیق موضوع اگر لازم باشد موکول بکتب رجالیّه است. در روضات الجنّات گوید گویا سید گفتن بجهت انتساب مادری او بحضرات ائمهٔ طاهرین ع است یعنی از طرف مادر سید بوده است نه پدر ودر تنقیح المقال نیزپس ازآنکه سیادت اورا بسیادت مادری تأویل کرده درتاییدآن گفته است که میرزا محمد بمیرزا مشهور است وکلمهٔ میرزا هم مخفف امیرزاده است وامیرزاده کسی راگویندکه فقط مادرش علوی نسب باشد نه مادرش انتهی. این تحقیق مختص تنقیح المقال میباشد و بسیار غریب و عجیب است بازی میرزا محمد در سیزدهم ذی القعده سال هزار

و بیست و هشتم ویا درهزار و بیست و ششم هجرت درمکّهٔ معظّمه وفات یافت و نزدیك قبر شریف حضرت خدیجهٔ‌کبری مدفون‌گردید . درباب محمد از نخبة‌المقال‌گوید:

والاسترابادی فاضل سنی **له‌الرجال‌فوته(حی‌رضی)=۱۰۲۸**

(ملل و ۱۷۲هبَ و ۶۲۶ت و ۳۹۰ و ۴۱۰مس وکتب رجالیه)

صاحب‌الرمان در اصطلاح رجالی لقب زید بن اسید و موکول بدان علم است .

صاحب‌روضات‌الجنات **میرزامحمدباقر بن‌حاج‌میرزین‌العابدین-** بن‌ابی‌القاسم جعفر بن سیدحسین بن سیدجعفر بن سیدحسین‌بن قاسم بن محب‌الله ، موسوی‌النّسب ، خوانساریّ‌المولد ، اصفهانیّ‌المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن‌حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی محدّث رجالی ادیب متتبّع متبحّر محقّق دقیق‌النّظر بود ، در فقه و حدیث و تراجم احوال علمای سلف وخلف مزیّتی‌کامل بردیگران داشت، ازتلامذهٔ سیدمحمد شهشهانی وسیدمحمدباقر حجة‌الاسلام اصفهانی وسید ابراهیم صاحب ضوابط و بعضی از اکابر دیگربوده وازایشان واز والد خود حاج میرزا زین‌العابدین وبعضی‌از اجلّای دیگر اجازهٔ روایت و اجتهاد داشت و ریاست علمی مذهبی دراصفهان بدو منتهی و حوزهٔ درس او محل‌استفادهٔ افاضل بوده است . شریعت اصفهانی سالف‌الترجمة و سید ابوتراب خوانساری سالف‌الترجمة و وسید محمدکاظم یزدی‌که شرح حالش بعنوان یزدی خواهدآمد و جمعی دیگر ازاکابر وقت از تلامذهٔ او بوده‌اند واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **احسن‌العطیة فی‌شرح‌الالفیة للشهید** ۲- **ارجوزه** دراصول فقه ۳- **اقسام اسباب البلایا النازلة فی‌هذه‌الدنیا علی‌الشقی والسعید** ۴- **تفصیل ضروریات الدین والمذهب** ۵- **حاشیهٔ شرح لمعه** ۶- **حاشیهٔ قوانین الاصول** ۷- **روضات‌الجنات فی‌احوال العلماء والسادات**که درموضوع خود بی‌نظیر و ابسط و اجمع و انفع‌کتب تراجم بوده ودرتهران چاپ و ازمنابع این‌کتاب ریحانة‌الادب میباشد ۸- **قرة‌العین و سرورالنشأ تین**که منظومه‌ایست پارسی استدلالی در اصول عقائد و متجاوز از سه هزار بیت است وغیر اینها . ولادت صاحب روضات دربیست و دویم صفر هزار و دویست و بیست و ششم هجرت درخوانسار ووفات

او درهشتم جمادی‌الاولی هزار و سیصد وسیزدهم هجرت دراصفهان واقع ودرتخت‌فولاد آنجا مدفون شد و درسنگ مزار او نوشته‌اند:

قدطار من غرف‌الروضات طائرهـا نحـو الجنـان وابقی من مآثـره
قـال المورخ فی‌تـاریخ رحلتـه (تعطل‌العلم‌من‌فقدان‌باقره)=۱۳۱۳

شرح حال هریك از پدرش حاج میرزین‌العابدین وجدّ پدرش سیدحسین بن سیدجعفر وبرادرش میرزا محمدهاشم وپسرش‌میرزامحمدمهدی بعنوان‌خوانساری‌نگارش‌یافته‌است. (ص۱۷۳هب و۱۲۶ت‌وغیره)

صاحب‌روضة‌الاحباب فی‌سیرة النبی والآل والاصحاب ، **سید امیرعطاءالله بن امیرفضل‌الله** - حسینی دشتکی شیرازی نیشابوری فارسی، محدّث هروی، ملقّب بجمال حسینی، معروف بامیرجمال‌الدین یاجلال‌الدین، عموزادهٔ غیاث‌الدین منصورآتی‌الترجمة ، از افاضل محدّثین عصر خود و ازمتفرّدین‌علم حدیث بود ، در دیگر علوم دینیّه و معارف یقینیّه نیز دستی توانا داشت ، درمدرسهٔ سلطانیّهٔ هرات تدریس میکرد و عمر خود را درتتبّع اقوال و افعال حضرت رسالت ص مصروف میداشت . خانهٔ او مجمع اعاظم اعلام و مرجع استفادهٔ افاضل ارباب‌کمال‌بود، تشیّع و تسنّن وی محل خلاف ونظر میباشد. در روضات‌الجنّات ازکتاب‌روضة‌الاحباب خود او ، سنّی بودنش را استظهارکرده و صریح‌کلام امل‌الامل‌کـه منظورش شرح حال علمای شیعه بوده و اورا نیز درنهایت اجمال مذکور داشته و همچنین صریح ذریعه نیز که بنقل تألیفات‌او پرداخته و اورا بسیّدالمحدّثین وجمال‌الملّة والدّین ستوده تشیّع او است و این عقیده را بقـاضی نورالله شوشتری و فاضل هنـدی وغیر ایشان نیز نسبت داده‌است، بلکه درذریعه‌گویدکه امیرجمال‌الدین‌معاصرشاه‌اسمعیل‌اوّل(۹۰۶-۹۳۰ه ق) بوده وپس‌ازآنکه شاه مذکور باوزبك غالب‌آمد امیرعطاءالله در هرات روی منبر خطبه خواند و شاه را بسیار ستوده ومردم را بمتابعت ائمهٔ اطهار ع وترك اعدای‌ایشان ترغیب مینمود وبعضی‌ازتألیفات‌او موافق طریقهٔ شیعه نزد فاضل هندی موجودبوده وقاضی‌نورالله نیز گوید امیرعطاءالله مصداق‌حدیث‌شریف: **عُلماءُاُمّتی کَاَنْبِیاءِبَنی‌اِسْرائیل** وازکسانی

استکه حدیث : **العُلَماءُ وَرَثَةُ الاَنْبیاءِ** در شأن ایشان وارد شده و این سلسلهٔ رفیعه محض من باب تقیّه همواره بمطالعه و تدریس و تدرّس کتب حدیث عامّه اشتغال داشتند تاآنکه یکی از اکابر ایشان کتاب **مشکوة** را در خواب بنظر مبارك حضرت رسالت ص رسانده وخواستار صحت وضعف آن گردید پس آن حضرت تمامی آن کتاب را ملاحظه فرموده و احادیث مجعولهٔ آن را محو کرد واثر محو آن حضرت تا این زمان عیناً موجود ودرمیان این سلسله باقی میباشد وگاهی بعداز طهارت وحمد وصلوات زیارتش میکنند ونخستین کسی که از این سلسله ببرکت این رؤیای رحمانی مطالعهٔ احادیث اهل سنّت را ترك کرده امیرصدرالدین محمد دشتکی پدرامیرغیاث‌الدین منصور آتی‌الترجمة میباشد باری از تألیفات امیر عطاءالله است :

۱- احوال اولاد امیرالمؤمنین ع ۲- الاربعون حدیثا من احادیث سیدالمرسلین فی‌مناقب امیرالمؤمنین ع ۳- تحفة‌الاحباء ۴- روضة‌الاحباب فی‌سیرة‌النبی والآل والاصحاب که بپارسی وسه مجلّد بوده وآن را بامر وزیر کبیر امیرعلی‌شیر نوائی تألیف داده است.

وفات امیرعطاءالله بنوشتهٔ احمد رفعت درسال یکهزار تمام وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام درنهصد و هفدهم هجرت و ظاهر کشف‌الظّنون تردید مابین یکهزار تمام ونهصد و بیست و ششم است لکن معاصر بودن او با شاه اسمعیل اول (متوفّی بسال ۹۳۰ھ ق = **ظل**) و عموزاده بودن امیرغیاث‌الدین منصور (متوفی بسال ۹۴۸ھ ق = ظ م ح) وتألیف‌یافتن کتاب روضهٔ مذکور بامر امیرعلی‌شیر نوائی (متوفّی بسال ۹۰۶ھ ق = **ظو**) چنانچه مذکور داشتیم مکذّب وقوع وفات درسال هزارم میباشد اینك یکی از دوعقیدهٔ دیگر را تأیید مینماید که وفات او یا درسال ۹۱۷ = **ظ ی ن** ویا در ۹۲۶ھ ق = **ظکو** بوده است چنانچه محمد بودن نام پدر امیرعطاءالله که درقاموس‌الاعلام نوشته دور از صحت و مخالف کتب تراجم دیگر میباشد.

اما امیر نسیم‌الدین محمد ملقّب بـه **میرکشاه** یا **میرکشاه** پسر امیرعطاءالله نیز از اکابر وقت خود و درتکمیل علوم متداولـه خصوصاً در علم حدیث وحید زمان و فرید

اقران خود بود . بعداز وفات پدر درتدریس و افاده جانشین وی گردید ، اگرچه تألیفی از وی ظهور نیافته‌که میزان عقیده‌اش باشد لکن در بعضی از نسخ‌کتاب میزان‌الاعتدال ذهبی دمشقی سنّی ناصبی که بنظرش رسیده اعتراضاتی برمؤلف وارد آورده که دلالت بر تشیّع وی داشته و مشعر میباشد براینکه اصلاً پیرامون احادیث اهل سنّت نگردیده است . سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۱۲۰هب و ۳۱۵ ج۳فع و ۱۸۳۳ ج۳س و۴۶۹۹ت)

صاحب روضة البهیة **حاج‌سیدمحمدشفیع** - بعنوان **جابلقی** نگارش یافته‌است.

صاحب روضة الصفا **محمدبن خاوندشاه** - بعنوان **میرخواند** خواهد آمد .

صاحب روضة الواعظین **محمدبن احمد**- یاحسن بن علی بعنوان **فتال** خواهدآمد.

صاحب ریاض درصورت‌اطلاق درکتب‌رجال‌وتراجم، **میرزا عبدالله** است‌که بعنوان **افندی** نگارش یافته ودرکتب فقه و اصول **سیدعلی** است‌که در ذیل بعنوان صاحب ریاض‌المسائل مذکور است .

صاحب ریاض‌الاحزان **حاج ملامحمدعلی** - بعنوان **برغانی** نگارش دادیم .

صاحب ریاض‌الشهادة **حاج ملامحمدحسن بن حاج محمد معصوم** - قزوینیّ الاصل، حائریّ المنشأ والتحصیل، شیرازیّ الموطن والمدفن ، از اکابر فقها و مجتهدین قرن سیزدهم هجری امامیّه میباشدکه جامع‌معقول و منقول و بالخصوص مهارتش درعلم اصول مشهور ودرطلاقت لسان وحلاوت‌بیان وحسن موعظه و ارشاد عوام ، برتمامی معاصرین خود مقدّم بود . تألیفات طریفه دارد :

۱- **تلخیص‌الفوائدالحائریة** که‌در ذیل بنام **ملخص‌الفوائد** مذکوراست ۲- **تنقیح‌المقاصد الاصولیة فی‌شرح ملخص‌الفوائد الحائریة** که‌کتاب ملخص‌الفوائد نام مذکور در ذیل را شرح کرده‌است ۳- **ریاض‌الشهادة فی‌ذکر مصائب‌السادة** که پارسی ودومجلد میباشد وازمطاوی‌کلمات آن استظهارمیشودکه علاوه برمراتب علمیه شاعری ماهر وادیبی‌کامل بوده ودر شعر وفنون‌ادبیه نیز مهارتی بسزا داشته است ۴- **کشف‌الغطاء** ۵- **مصابیح‌الهدایة فی‌شرح‌البدایة** که در فقه و شرح بدایهٔ شیخ حر عاملی‌است وازتألیف باب طهارت‌آن در ذی‌القعدهٔ سال هزار ودویست وسی‌ام

هجرت فراغت یافته و باکمالش موفق نشده است **۶- ملخص الفوائد السنیة و منتخب الفرائد الحسینیة** که دربعض نسخ بنام **تلخیص الفوائد** نوشته‌شده که فوائد استاد خودآقای بهبهانی را در ضمن هشتاد فائده ملخص کرده و بهمین نامش موسوم داشته سپس خودش آن‌را بنام تنقیح المقاصد شرح کرده است **۷- نورالعیون** در مصائب اهل بیت ع و بچهل مجلس مشتمل و ملخص کتاب ریاض الشهادهٔ فوق است . بسال هزار ودویست وچهلم هجرت درشیراز وفات‌یافت، جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل شد و درجنب قبر استادش‌آقای بهبهانی دفن گردید .

(ص ۱۸۰ت و ۴۲۵ و ۴۶۴ ج ۴ ذریعة)

صاحب ریاض العلما **میرزاعبدالله بن عیسی-** بعنوان **افندی** نگارش یافته‌است.

صاحب ریاض المسائل فی بیان (تحقیق خل) احکام الشّرع بالدلائل که در اصطلاح فقها و اصولیّین بطوراطلاق بصاحب ریاض معروف است . سیدعلی بن سید محمدعلی (چنانچه در روضات است) ویا محمدبن علی (چنانچه درمنتهی المقال وتنقیح المقال‌است) ابن سیدابوالمعالی صغیرابن‌سیدابوالمعالی کبیر طباطبائی النّسل ، اصفهانیّ الاصل ،کاظمیّ المولد ،کربلائیّ المنشأ والمدفن ، از متبحّرین ثقات و اعیان علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجرت‌که فقیه‌اصولی متتبّع محقّق مدقّق جلیل‌القدر وحیدالعصر و مرجع اکابر طراز اوّل وقت و خواهرزادهٔ‌آقای بهبهانی سالف‌الترجمة و داماد او و ازتلامذهٔ او بوده وهم از وی روایت میکند . حاج سید محمدباقر حجةالاسلام سالف‌الترجمة وحاجی‌کرباسی وملا محمدتقی برغانی و ملا صالح برغانی وشریف‌العلمای مازندرانی وسیدابراهیم صاحب ضوابط وشیخ‌احمداحسائی وشیخ ابوعلی رجالی و نظائرشان از دیگر اکابر وقت (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته) از تلامذهٔ وی میباشد . علاوه برمراتب علمیّه تقریر و بیان و تحریرش نیز در نهایت فصاحت و بلاغت بود وبا اینکه اصولش برفقهش مقدم و مابین عرب و عجم مسلّم بودکتاب فقه اوکه همین ریاض‌المسائل مذکور درعنوان است شهرت یافته برعکس معاصرش میرزای قمی‌که باآن همه مهارت بی‌نهایت‌که در فقاهت داشته‌کتاب‌اصول‌اوکه قوانین‌است شهرت‌یافته‌است و بحکم انصاف این‌کتاب‌ریاض المسائل،

نمونهٔ خط صاحب ریاض‌المسائل شماره ـ۲۶

درپشت یکجلد خطی از کتاب وافی ملامحسن فیض (ازباب معایش و مکاسب و معاملات تاآخر باب مطاعم ومشارب و تجملات) که درسال۱۱۰۳هجرت نوشته‌شده ودرکتابخانهٔ شخصی آقای نجفی (شهاب‌الدین) نزیل‌قم موجوداست، اجازه‌ای بخط صاحب ریاض نوشته بوده که کلیشهٔ آن ثبت این اوراق گردید وسجع‌مهرش (**لاإلهَ إلاّاللهُ الملِكُ الحقُّ المُبینُ** علی طباطبائی) است .

درغایت جودت ومتانت و بطور اختصار حاوی اکثر اقوال و ادلّهٔ فقهیّه باعبارات‌فصیحه و مسجعه بوده و مرجع استفادهٔ اکابر وفحول و این‌کتاب ، شرح مختصر نافع محقّق‌اول و بارها در ایران چاپ شده ومعروف به **شرح‌کبیر** است ، درمقابل شرحی دیگرکه نیز سید طباطبائی بهمان مختصر نافع نوشته ومعروف بشرح صغیر وموسوم بحدیقة‌المؤمنین و ملخص شرح‌کبیر مذکور است و چهار نسخهٔ خطّی از همین شرح صغیر بشماره‌های ۲۳۰۱ و۲۴۹۲ و۲۴۹۳ و۲۴۹۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست، باری از تألیفات وآثار قلمي صاحب ریاض را مینگارد :

۱- تکلیف الکفار بالفروع ۲- حاشیهٔ حدائق شیخ یوسف بحرانی ۳- حاشیهٔ مدارک الاحکام ۴- حاشیهٔ معالم الاصول ۵- حجیة الاجماع والاستصحاب ۶- حجیة الشهرة ۷- حجیة ظواهر الکتاب ۸- حجیة مفهوم الموافقة ۹ و۱۰- حدیقة المؤمنین وریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل که حدیقه نام اصلی شرح صغیر و ریاض هم نام اصلی شرح کبیر مختصر نافع بوده و مذکور داشتیم **۱۱ و۱۲- شرح صغیر وشرح کبیر مختصر نافع** که مذکور شدند **۱۳- شرح مفاتیح ملامحسن فیض** که فقط باب طهارت مفاتیح را شرح کرده است **۱۴- منجزات المریض** وغیر اینها که بسیار است .

از اتفاقات عجیبهٔ سید صاحب ریاض آنکه : در سال هزار و دویست و شانزدهم هجرت که فرقهٔ وهابیّه تحت ریاست سعود نامی بکربلای معلّی وارد وقتل عام اهالی آن ارض اقدس را تصمیم داده بودند سید قبلاً اهل وعیال را بموضع مأمونی فرستاده وخودش با طفل شیرخواره‌ای که از روی غفلت ازخانه بیرونش نکرده بوده‌اند تنها مانده وموقعی که ایشان وارد خانهٔ سید میشدند از روی لاعلاجی آن را در بغل گرفته ودر زیر سبد بزرگی که از ضروریّات خانه بوده مختفی شده بود پس ایشان هم بعد از تفتیش بسیار پیدایش نکردند ودرهمان خانه که سبد درآنجا بوده غیراز اندکی هیزم که دریك گوشهٔ آن بوده چیزی ندیدند پس بگمان اینکه شاید سیّد درزیر آن هیزمها مختفی باشد آنها را یك یك برداشته وبرروی آن سبد انداختند. **فَاللّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَهُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ.**

باری سید بسال هزار و دویست و سی و یکم هجری قمری درآن ارض اقدس در هفتاد سالگی وفات یافت و در رواق مطهّر حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین له الفداء نزد خال مفضال و استاد خودآقای بهبهانی مدفون گردید و درمادّهٔ تاریخ وفاتش گفته‌اند :

بِمَوْتِ عَلِیٍّ ماتَ عِلْمُ مُحَمَّدٍ = (۱۲۳۱) و درباب علی از نخبة المقال هم گوید :

و صاحب الریاض سید اجل	**محقق عن خاله الآقا نقل**
قد عاش سبعین بعلم و عمل	**مقبضه(مؤلف الریاض حل) = ۱۲۳۱**

حرف دویم کلمهٔ **مؤلف** را ، برخلاف قاعدهٔ معموله در اعداد حروف ، **الف** و یك حساب کرده است . شرح حال سید محمد معروف بمجاهد فرزند صاحب ریاض نیز بعنوان **صاحب مناهل** خواهدآمد .

(قص ونی و۱۷۴هب و۴۱۴ت وتنقیح المقال وغیره)

صاحب زهر العریش فی احکام الحشیش
محمد بن بهادر - بعنوان **زرکشی** نگارش یافته است.

صاحب زهر الکمام و سجع الحمام
احمد بن یحیی - بعنوان **ابن ابی حجله** خواهد آمد .

صاحب السابری
در اصطلاح رجالی لقب حفص بن سالم ، عمر بن سالم ، عمران بن مسلم و جمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

صاحب سر الفصاحة
در لغت، **عبدالله بن محمد** - بعنوان **خفاجی** نگارش یافته است .

صاحب سفینة النجاة
در اصول ، **مولی محمد بن عبدالفتاح** - بعنوان **سراب** مذکور شد .

صاحب سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی الحدید
شیخ یوسف بن احمد بحرانی بعنوان صاحب الحدائق الناضرة مذکور داشتیم .

صاحب سلاسل الحدید فی تقیید اهل التقلید
سید ماجد بن هاشم بن علی - بن مرتضی بن علی بن ماجد حسینی صادقی النّسب ، امامیّ المذهب ، ابوعلی الکنیة ، بحرانیّ الولادة والنشأة ، شیرازیّ المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّه ، عالمی است عامل و فاضل کامل محقّق مدقّق فقیه محدّث ادیب شاعر ماهر عابد زاهد ، درعلم و عمل بی بدل ، جامع کمالات نفسانیّه ، وارث علم و ادب و دارای شرافت حسب و نسب بوده و نخستین کسی است که علم حدیث را درشیراز نشر داد و ملامحسن فیض کاشانی وشیخ سلیمان ماحوزی و جمعی دیگر از افاضل وقت ، از تلامذه‌اش بوده واز او روایت میکنند. سیدعلیخان مدنی درکتاب سلافة العصر بسیارش ستوده و از اشعارش نقل مینماید و شیخ بهائی نیزکه با وی معاصر و رابطهٔ مودّتشان مؤکّد بوده اصراری وافی در تجلیلش داشته است و از

اشعار طریفهٔ او است:

جرت عیونی لشیبی و هــو لاعجب   **تجری لعیون لوقــع الثلج بــالقلل**

نیز وقتی موقع خروج از مسجد جامع شیراز ، جاریه‌ای را شنیدکـه با صوتی حزین و ملایم مشغول تلاوت قرآن مجید است پس سید در دم گفت :

و تال لآی الذکر قد وقفت بنا   **تلاوتـه بین الغوایـة والرشــد**

بلفظ یسوق المتقین الی الخنــا   **و معنی یسوق الفاسقین الی الزهد**

و ازتألیفات وآثار قلمی سید ماجد است :

۱- حاشیهٔ اثنی‌عشریـهٔ صلوتیهٔ شیخ بهائی ۲- حـاشیهٔ خلاصة الاقوال علامهٔ حلی ۳- دیـوان شعر ۴- رسالـه‌ای در اصول ۵- سلاسل الحدیـد (چنانچه در روضات گفته) یا **سلاسل الحدید فی تقیید اهل التقلید** (چنانچه در عنـوان این شرح حال موافق بعضی از تراجم که فعلا ازنظرم رفته مذکور داشتیم) **۶- مقدمةالواجب ۷- یوسفیه** . وفات او سه‌سال پیش از شیخ بهائی دربیست و یکم رمضان سال یکهزار وبیست وهشتم هجرت درشیراز واقع ودرمشهد حضرت‌شاه‌چراغ مدفون‌گردید وگویند موقعی‌که ملامحسن‌فیض برای‌فراگرفتن علم حدیث عزم محضر سید ماجد را داشته بجهت تنفیذ این اراده و عزم خود ، بقرآن مجید استخاره نمود مصادف بدین آیهٔ شریفه‌گردید **فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ** پس بدیوان مشهور منسوب بحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع تفأل‌کرد بدین دوبیت تصادف نمود :

تغرب عن‌الاوطان فی‌طلب‌العلی   **وسافر ففی‌الاسفار خمس‌فوائد**

تفرج هــم و اکتساب معیشة   **و علم وآداب و صحبة ماجد**

این از عجائب اتفاقات است‌که هردوتفأل قرآنی و دیوانی صریح درمکنون ضمیر تفأل کننده‌بود وعلاوه در دویمی بلفظ ماجد هم‌که اسم صاحب‌ترجمه میباشد ومرام‌تفأل‌کننده اقتباس از انوار علمیهٔ وی بوده تصریح‌گردیده است .

نگارنده‌گوید: اگرچه شرح‌حال سیدماجدرا بطورخلاصه بعنوان بحرانی نگارش داده‌بودیم لکن‌بجهت‌پاره‌ای مزایای دیگرکه بعدازآن دسترس‌شد بتجدیدآن‌پرداختیم.

(ملل وص۵۰۰فه و۵۴۰ت و۱۷۴هب ومواضع متفرقه از ذریعة)

صاحب‌سلاسل الحدید منتخب من‌کتاب شرح نهج‌البلاغة لابن ابی‌الحدید فی‌فضل‌امیرالمؤمنین والائمة علیهم‌السلام **سید هاشم بحرانی** است‌که بعنوان **بحرانی** نگارش یافته است .

صاحب‌سلاسل الذهب دراصول، **محمدبن بهادر** - بعنوان **زرکشی** مذکورداشتیم.

صاحب‌سلافة‌العصر **سیدعلی خان مدنی** - است‌که در ضمن شرح حال حویزی سیدعلی‌خان بعنوان تبصره نگارش دادیم.

صاحب‌السابری لقب حفص بن سالم و عمر بن سالم و جمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بعلم رجال است.

صاحب‌السیرة **محمدبن اسحق‌بن یسار** - درباب‌کنی بعنوان **ابواسحق** خواهدآمد .

صاحب‌السیرةالنبویة **عبدالملک‌بن هشام** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد .

صاحب‌سیرالنبلاء **محمد بن احمد** - بعنوان **ذهبی** نگارش یافته است .

صاحب‌السیور لقب‌عبیدبن‌عیسی وشرح‌حالش‌موکول بعلم‌رجال‌است.

صاحب‌الشامة **محسن بن ابراهیم** - بعنوان **صابی محسن** مذکور شد.

صاحب‌شرح‌الکافی **ملاخلیل بن غازی** - بعنوان **قزوینی** خواهدآمد .

صاحب‌شرح‌الکافی **ملامحمدصالح‌مازندرانی** - بعنوان **مازندرانی** خواهدآمد.

صاحب‌شرطه **احمدبن‌ابان** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌سید** خواهدآمد.

صاحب‌شرف‌المصطفی **عبدالملک بن ابی‌عثمان محمد** - بعنوان **خرکوشی** نگارش دادیم .

صاحب‌الشعیر در اصطلاح رجالی لقب ابوعلی است‌که از محمد بن‌قیس‌روایت‌کرده وابن‌ابی‌عمیر نیز ازوی روایت

میکند و رجوع بکتب رجالیّه شود .

صاحب الشقائق النعمانیة — **مولی احمد بن مصطفی**- بعنوان طاشکبری زاده خواهد آمد .

صاحب الشقاق — لقب **محمد بن اسحق**

صاحب الصبیحی — لقب **محمد بن علی بن معمر کوفی**

صاحب الصحف — لقب **منصور**

مصطلح علمای رجال میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

صاحب الصرة المختومة — موافق آنچه از صدوق نقل شده از کسانی است از اهل بغداد که بشرف حضور حضرت ولی عصر عجّل الله فرجه مشرّف و بمعجزهٔ آن حضرت واقف شده‌اند و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

صاحب الصومعة — لقب محمد بن اسمعیل بن احمد برمکی و موکول بکتب رجالیّه است .

صاحب ضوابط الاصول — **سید ابراهیم بن سید محمدباقر** - موسوی النّسب ، قزوینیّ الاصل، حائریّ المسکن والمدفن، از اکابر علمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشد که در تمامی مراتب علمیّه وحسن تقریر و انشا وتحریر بی‌نظیر و درمکارم اخلاق طاق ودراحاطهٔ مسائل فروعیّه واصولیّه وحید عصر خود بود . دربدایت حال بمصاحبت والد معظّم خود بکرمانشاه رفت و مقدمات و مبادی لازمه را ازمدرّسین آنجا خواند، پس بعزم ارتقا بمقامات عالیهٔ علمیّه بعتبات عرش درجات رفت ، فقه را از شیخ علی کاشف الغطاء و شیخ موسی کاشف الغطاء وصاحب ریاض و پسرش سید مجاهد و دیگر افاضل و اماجد خوانـد ، اصول را نیز از شریف العلمای مازندرانی مشهور استقصا نمود تا آنکه درحال حیات شریف العلما ، بنای تدریس گذاشت و حوزهٔ درس او مجمع اکابر و مرجع استفادهٔ افاضل شد وبیشتر از هفتصد بلکه تاحدود هزار تن از طلّاب وفحول علما حاضر حوزهٔ درس وی میبوده‌اند . صاحب قصص العلما و سیدحسین کوه‌کمری و شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی سید اسدالله حجة الاسلام

اصفهانی و نظائر ایشان از تلامذهٔ وی میباشند و از تألیفات او است :

۱- حجیةالظن (المظنةخل) **۲- دلائل‌الاحکام‌فی‌شرح‌شرایع‌الاسلام** **۳- صلوةالجمعة** **۴- ضوابط‌الاصول** که اغلب تقریرات استادش شریف‌العلما بوده و درایران چاپ شده وبجهت انتساب بهمین‌کتاب‌گاهی اورا سید ضوابط و صاحب ضوابط نیزگویند **۵- القواعد الفقهیة** که مشتمل برپانصد قاعدهٔ فقهی است **۶- نتایج‌الافکار** در اصول . وی بسال هزار وسیصد و شصت و دویم یا سیم یا چهارم هجرت درکربلای معلّی وفات یافت و درنزدیکی بازار حضرت ابوالفضل ع از صحن مقدّس حسینی مدفون‌گردید .

(ص ۳قص و ۱۷۶هب و۱۱۵ت و۳۹۷۵ ج ۵عن وغیره)

صاحب‌ضوءالشهاب **سید فضل‌الله** - بعنوان **ضیاءالدین** خواهدآمد.

صاحب‌ضیاءالعالمین در امامت مولی ابوالحسن بعنوان صاحب تفسیر مرآت‌الانوارگذشت .

صاحب‌ضیاءالقلوب **مولی محمد بن‌عبدالفتاح** - بعنوان **سراب**مذکور شد.

صاحب‌الطاق **محمدبن‌علی‌بن نعمان** - بعنوان**مؤمن‌الطاق**خواهدآمد.

صاحب‌طبقات‌الحفاظ
صاحب‌طبقات‌القراء **محمدبن‌احمدبن‌عثمان**- که‌بعنوان **ذهبی** شرح حال وی نگارش یافته است .

صاحب‌الطیالس لقب شعیب‌بن عبدربّه میباشد وشرح‌حالش درکتب رجالیّه است .

صاحب‌عبقات‌الانوار حجةالاسلام والمسلمین، لسان‌الفقهاء والمجتهدین، ترجمان الحکماء والمتکلّمین ، علاّمةالعصر ، **میرحامدحسین** موسوی هندی ابن‌المفتی سید محمدتقی ابن محمدحسین بن حامد حسین بن زین‌العابدین ، از ثقات و ارکان علمای امامیّه ، وجوه و اعیان فقهای اثنی‌عشریّه، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بالخصوص از وسائل سربلندی قرن حاضر ما برقرون دیگر میباشد . علاوه برفقاهت و دیگر علوم دینیّه ، در علم شریف حدیث و اخبار وآثار و معرفت احوال رجال فریقین و علم‌کلام خصوصاً در مبحث امامت دارای مقامی عالی و

کثرت احاطه و تبحّر علمی او مسلّم یگانه و بیگانه و عرب و عجم و عامّه وخاصّه بوده و درمدافعه از حوزهٔ دیانت و بیضهٔ شریعت اهتمام تمام داشت و تمامی ساعات و دقائق عمرشریفش درتألیفات دینی مصروف بوده وآنی فروگذاری نمیکرد تاآنکه دست راست او ازکثرت تحریر وکتابت عاطل شد ودراواخر با دست چپ مینگاشته است :

از مراجعه بکتاب عبقات او مکشوف میگرددکه از صدر اسلام تا عصر وی، احدی درفنّ کلام خصوصاً درباب امامت بدان منوال و نمط تصنیفی نپرداخته است . حاج میرزا محمدحسین شیرازی‌آتی‌الترجمة وشیخ‌زین‌العابدین مازندرانی‌آتی‌الترجمة و اکثراکابر وقت تقریضات بسیاری برآن‌کتاب نوشته‌اند وعالم جلیل شیخ‌عباس‌هندی شیروانی رسالهٔ مخصوصی موسوم به : **سواطع‌الانوار فی‌تقریضات عبقات‌الانوار** تألیف وتا بیست و هشت تقریض از حججِ‌الاسلام طراز اوّل نقل ودربعضی ازآنها تصریح‌شده براینکه ببرکت‌آن کتاب دریك سال جمع‌کثیری ، شیعه ومستبصر شده‌اند . مخفی نماندکه این‌کتاب‌عبقات در امامت و ردّکلمات باب امامت‌کتاب تحفهٔ‌اثنی‌عشریّهٔ مولوی شاه عبدالعزیز بن ولی‌الله دهلوی‌عامی‌متعصّب‌است که‌جمله‌ای‌ازاحادیث‌متواترهٔ‌وارده‌درامامت‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع را انکار نموده است و میرحامدحسین ، دراین‌کتاب عبقات ، متواتر بودن‌آنها ، صحت سندآنها ، وثاقت رواتآنها را موافق‌کتب احادیث و رجال خود اهل سنّت ، بطرزی عجیب ابتکاری بی‌سابقه ثابت و مبرهن مینماید . این‌کتاب بنام مجلّد طیر وغدیر ونور و تشبیه و ولایت و مدینةالعلم وغیرها حاوی چندین مجلّد بوده و همهٔ‌آنها در لکهنو ازبلاد هند چاپ شده‌اند. برشخص متفطّن خبیر، واضح وآشکار است‌که این‌همه‌احاطه و وسعت نظر، جز بتأییدات خداوندی و عنایات حضرت ولی‌عصر عجّل‌الله فرجه صورت امکانی عادی ندارد .

تألیفات میرحامدحسین بسیار و ازآن جمله است :

۱- **الاستقصاءالافحام و استیفاءالانتقام فی‌رد منتهی‌الکلام** که‌کتاب منتهی‌الکلام نام ملاحیدرعلی عامی متعصب را رد ودر دومسئلهٔ تحریف‌کتاب و اثبات وجود حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه ، موافق‌کتب احادیث و رجال و تراجم خود عامه بپارسی در ده مجلد استقصا کرده

و درهند چاپ شده است **۲- اسفار الانوار عن وقایع افضل الاسفار ۳- افحام اهل المین فی رد ازالة العین ۴- عبقات الانوار** که مشروحاً مذکور شد وغیر اینها که بتصریح بعضی از اکابر، بالغ بدویست جلد میباشد . وفات میرحامدحسین درهیجدهم صفر هزار وسیصد و ششم هجرت درلکهنو واقع ودرحسینیهٔ خود مدفون گردید . شرح حال سید محمدقلی پدر میرحامدحسین بعنوان مفتی وسید اعجاز حسین برادر او نیز درضمن همین عنوان وسیدناصرحسین وسید ذاکرحسین پسران او نیز تحت عنوان **ناصرحسین** نگارش خواهد یافت.

صاحب عجائب المخلوقات **زکریا بن محمود - یا زکریا بن محمد بن محمود -** بعنوان قزوینی زکریا خواهدآمد .

صاحب عمرو بن حمق لقب رجالی زاهر نامی بوده و رجوع بدان علم شود.

صاحب عناوین الاصول **میرعبدالفتاح -** معروف بمیرفتاح ، مراغی الاصل والولادة ، نجفی المسکن والمدفن ، خلف سیدعلی حسینی ، از علمای امامیهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درفقه وحدیث متمهر بود وکتاب **عناوین الاصول** درقواعد عامهٔ فقهیه از تألیفات مهمهٔ او است و بسال هزار و دویست وپنجاهم هجرت در نجف اشرف وفات یافت. (اطلاعات متفرقه)

صاحب عنوان الشرف **اسمعیل بن ابی بکر -** بعنوان **شرف الدین اسمعیل** مذکور شد.

صاحب الغدا موافق آنچه از صدوق نقل شده ازکسانی است از اهل بغدادکه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را دیده‌اند و اسم و مشخص دیگری معلوم نشد .

صاحب فخ **حسین بن علی بن حسن -** بعنوان **شهید فخ** مذکور شد.

صاحب فرائد السمطین ابراهیم ابن سعدالدین محمد بعنوان حموئی ابراهیم مذکور شد .

صاحب فردوس الاخبار شیرویه بعنوان **دیلمی شیرویه** مذکور داشتیم .

صاحب‌فصول البدایع لاصول الشرایع **احمد بن حمزه-** بعنوان فناری خواهد آمد.

صاحب الفصول فی علم الاصول **شیخ محمدحسین بن عبدالرحیم -** اصفهانی، برادرش شیخ محمدتقی صاحب هدایة المسترشدین آتی‌الترجمة، از اکابر ومتبحّرین علمای امامیّهٔ اواسط قرن‌سیزدهم‌هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی محقّق مدقّق جامع معقول ومنقول، حاوی‌فروع واصول وصاحب فکری بس‌عمیق‌بود. این‌کتاب‌او(که دراصل موسوم به: **الفصول الغروية فی الاصول الفقهية** بوده وبه **فصول** شهرت یافته است) درتحقیقات انیقه و تدقیقات رشیقه ، اجمع و اکمل کتب اصولیّه بوده و محل استفادهٔ اکابر و فحول و فهم مطالب و تفطّن برنکات و دقائق آن مایهٔ افتخار افاضل و بهترین معرّف مقامات علمی وی میباشد. ازآنروکه این‌کتاب، حاوی بعضی از مطالب حکمت ومعقول نیز میباشد لذا فهم وتدریس‌مقاصدآن بی‌اطّلاع از اصطلاحات معقولی مشکل بلکه خارج از امکان عادی است . باری صاحب فصول ، درطعن وتشنیع فرقهٔ شیخیّه (اتباع شیخ‌احمد احسائی‌سالف‌الترجمة) اهتمام‌تمام داشته وآشکارا اظهار تبرّی از عقائد ایشان میکرده است و صاحب روضات در اوقات تشرّف بزیارت عتبات، چند منبر اورا دراین موضوع دیده است . وفات صاحب‌فصول درحدود سال هزار و دویست و شصت ویك یا پنجاه وچهارم هجرت درکربلای معلّی واقع شد و دربقعه صاحب ضوابط سالف‌الترجمة مدفون‌گردید و درباب حسین ازنخبةالمقال‌گوید:

اخوالتقی قدوة الفحول **مصنف‌الفصول‌فی‌الاصول**

(نی وص ۱۳۱ت ۱۷۷ هب)

صاحب‌الفصول المهمة‌فی اصول الائمة **محمدبن‌حسن-** عاملی، بعنوان حرعاملی مذکور شد .

صاحب‌فضائل السادات **سید محمداشرف بن عبدالحسیب بن احمد-** اصفهانی، عالم‌فاضل متتبّع‌کامل خبیر بصیر ادیب ماهر ، از علمای عهد صفویّه و از تلامذهٔ علاّمهٔ مجلسی (متوفّی بسال ۱۱۱۱هـ ق = غقیا) ونوهٔ دختری میرداماد بوده وکتاب فضائل‌السادات اوکه در ایران

چاپ‌شده بزرگ وکثیرالفوائد وازکثرت‌احاطه وتتبّع مؤلف‌خود حاکی و برای‌شاه‌سلطان حسین صفوی (متوفی درحدودسال۱۱۴۰ه ق غ‌قم) تألیفش‌داده وسال وفاتش‌بدست‌نیامد.

(ص۱۷۷هب وفیض قدسی صاحب مستدهك)

صاحب‌فضل بن‌شاذان لقب رجالی علی بن محمد بن قتیبه میباشد و شرح حالش درآن علم است .

صاحب‌الفوائدالمکیة **فی‌الرد علی‌الفوائد المدنیة** } اوّلی علی بن سید علی

صاحب‌الفوائدالمدنیة **در رد اصولیین** } است که‌بعنوان‌نورالدین

خواهدآمد و دوّیمی نیز مولی محمدامین‌که بعنوان استرآبادی ذکر شده است .

صاحب‌فهرست **علی‌بن عبیدالله** - بعنوان منتخب‌الدین خواهدآمد.

صاحب‌قاموس‌اللغة **محمدبن یعقوب** - بعنوان فیروزآبادی خواهدآمد .

صاحب‌قصص‌العلما **میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی** - ازعلمای‌اوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی‌ادیب شاعر ماهر معقولی منقولی متفنّن و ازتلامذهٔ صاحب ضوابط سالف‌الترجمة و بعضی از اکابر دیگر بوده وتألیفات متنوّعهٔ بسیاری داردکه همهٔ‌آنهارا درکتاب قصص‌العلمای‌خود نگارش داده و حاجتی بنقل‌آنها نمیباشد و اشهر ازهمه ، همین‌کتاب **قصص‌العلما** است که بارها درایران چاپ شده ودرحدود دویست تن از علماء و مشایخ اجازات را درآن شرح‌کرده وگاهی بشرح حال بعضی از اکابر غیرمشایخ روایت نیز پرداخته است. وفات او موافق‌آنچه درصفحهٔ ۲۹۸ ج۳ ذریعه ازپسرش‌آقا مهدی نقل‌کرده روز سه‌شنبه بیست و هشتم جمادی‌الاخرهٔ سال هزار و سیصد و دویم هجرت واقع و درقریهٔ سلیمان‌آبادکه آبادکردهٔ والد ماجدش میرزا سلیمان است مدفون‌گردید .

(ذریعة و اطلاعات متفرقه)

صاحب‌قلائدالعقیان **فتح بن‌محمد**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌خاقان** خواهدآمد.

صاحب‌قلم **میرزاآقا**، افشارمعروف به**صاحب‌قلم** ازاهالی رضائیه، (اورمی قدیم) آذربایجان ، خطّاطی است مشهور

که درخط نستعلیق وحید عصر بود ، چندین کتاب در استانبول بخط وی چاپ شده و از آن‌جمله گلستانی است که باقلم نستعلیق ریز درسال ۱۲۹۱ (غرصا) نوشته وچاپ‌شده و بسیار شایان تمجید است و سال وفات او بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

صاحب قوامع **شیخ محمود بن جعفر بن باقر بن قاسم** - عراقی المولد، میثمی النسب ، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که درحدود نه سالگی ادبیات را خوانده و بسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت ببروجرد رفت ، فقه و اصول را درحوزهٔ درس حاج سید اسدالله حجة‌الاسلام وحاج سید شفیع تکمیل نمود، بفاصلهٔ ده سال بسلطان‌آباد وتهران و خراسان وآذربایجان مسافرتها کرد ، عاقبت بنجف رفته ودر درس شیخ مرتضی انصاری حاضر گردید ، بعداز وفات شیخ باز بایران مراجعت و مدتی در همدان اقامت کرده و اخیراً بطهران رفت و مشغول تألیفات فقهی و اصولی شدکه ازآن جمله است :

۱- **جوامع الشتات** (فی‌ما برز من‌العلامة الانصاری من‌الافادات) که تمامی مطالب اصولیهٔ استاد خود شیخ‌مرتضی انصاری را (غیراز حجیت ظن و استصحاب و اصل برائت وتعادل وترجیح که خود شیخ انصاری نوشته است) در دومجلد بزرگ درحدود صد وپنجاه هزاربیت نگارش داده است ۲- **خزائن‌الکلام فی‌شرح قواعدالاحکام** که در دومجلد بزرگ درحدود هشتاد هزار بیت شرح باب طهارت قواعد علامه است ۳- **دارالسلام فی‌بیان جملة من احوال‌الامام الغائب خاتم الاوصیاء علیهم‌السلام** که درحدود بیست و دوهزار بیت چاپ شده است ۴- **قوامع الفضول عن وجوه حقائق علم‌الاصول** که در دومجلد بزرگ درحدود پنجاه وپنج‌هزار بیت وحاوی تمامی مباحث اصولیه بوده و درتهران چاپ شده است ۵- **کفایةالراشدین فی‌الرد علی جماعة من‌المبدعین** درحدود پنج هزار بیت است ۶- **لوامع النکات** یا **لوامع‌الأحکام** در فقه که تمامی تحقیقات فقهی استاد مذکور خود را (غیراز مکاسب و طهارت که از قلم خود آن استاد معظم برآمده) درچهار مجلد درحدود صد هزار بیت مشتمل میباشد ۷- **مشکوةالنیرین** درمناقب و مصائب درحدود بیست هزار بیت . وفات شیخ محمود درحدود سال هزار و سیصد و دهم هجرت در تهران واقع شد و جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند .

(ص ۲۵۱ ج ۵ ذریعه وخودکتاب قوامع فوق)

صاحب قوانین الاصول **ابوالقاسم بن محمدحسن**- بعنوان **میرزای قمی** خواهد آمد.

صاحب کامل بهائی — **حسن بن علی بن محمد**- بعنوان **عمادالدین** خواهد آمد .

صاحب کسائی — **علی بن حسن** - بعنوان **احمر** نگارش یافته است.

صاحب کشاف — **محمود بن عمر**- بعنوان **زمخشری** نگارش یافته‌است.

صاحب کشف الحجب — **سیداعجاز حسین**- در ضمن شرح حال پدرش سید محمدتقی تحت عنوان **مفتی** خواهدآمد .

صاحب کشف الغطاء — **شیخ جعفر بن شیخ خضر** - بعنوان **کاشف الغطاء** خواهدآمد.

صاحب کشف الغمة — **فی معرفة الائمة** - **علی بن عیسی** بعنوان **اربلی** نگارش یافته است .

صاحب کفایة الاثر — (فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر) **علی بن محمد**- بعنوان **خزاز** گذشت .

صاحب کفایة الموحدین — **سید اسمعیل بن احمد** - بعنوان **نوری** خواهدآمد .

صاحب الکلل — **ابوعلی صاحب الکلل** - مصطلح رجال بوده وموکول بدان علم است .

صاحب گوهر مراد — **ملاعبدالرزاق بن علی** - بعنوان **فیاض** خواهد آمد .

صاحب لسان الخواص — **محمد بن حسن** - بعنوان **آقا رضی قزوینی** نگارش یافته است.

صاحب لسان العرب — **شیخ محمد بن مکرم** - بعنوان **جمال الدین** شیخ محمد نگارش یافته است .

صاحب المال بمکة
صاحب المال و الرقعة البیضاء — موافق نقل از صدوق اوّلی نیشابوری و دوّیمی مروی وازکسائی هستندکه بشرف ملاقات حضرت ولی عصر ع مشرّف شده‌اند.

صاحب مبرد — **اسمعیل بن محمد**- بعنوان **صفار** نگارش خواهیم‌داد.

صاحب مجالس المؤمنین

سید سعید جلیل عالم فاضل نبیل، **قاضی نورالله بن سید شرف‌الدین** - شوشتری مرعشی، نسب شریفش با بیست و یك واسطه بسیدعلی‌مرعشی موصول و با بیست و شش واسطه بحضرت سجّاد ع منتهی میگردد. وی از اعاظم علمای نامی دین‌مقدس اسلامی عهد صفویّه، فقیه اصولی محدّث رجالی ادیب ریاضی معقولی منقولی متکلّم جدلی شاعر ماهر و باکمالات صوری و معنوی و نفسانی و روحانی معروف در زمان اکبر شاه هندی بهندوستان رفت، مدتی در لاهور قضاوت نمود، مرجع یگانه و بیگانه بود و اهتمام‌در انجام‌وظائف‌امر بمعروف و‌نهی‌ازمنکر وتبلیغات دینی بکار برد. تألیفات نافعهٔ متنوّعهٔ بسیاری درفنون مختلفه (که حاکی از تبحّر و تنوّع و جامع معقول و منقول بودنش بوده و درکتب تراجم بدو نسبت داده‌اند) در صفحهٔ روزگار بیادگارگذاشته وما هم بعد از اعتذار از اطناب، محض پاس خدمات دینی او، بنقل اجمالی آنها پرداخته و تحقیق صحت نسبت در بعضی ازآنها را موکول بکتب

نمونهٔ خط قاضی نورالله شوشتری « صاحب مجالس‌المؤمنین » مقتول بسال ۱۰۱۹هـ ق -۲۷

کلیشهٔ مزبور از صفحهٔ ۳۳۰ کتاب گنجینهٔ گرانمایه است‌که درکتابخانهٔ شخصی جناب‌آقای فخرالدین نصیری موجود میباشد.

مربوطه میداریم :

۱- **احقاق الحق** که کلماتش حاکی از تبحّر علمی او میباشد وآن را در ردّکتاب ابطال الباطل قاضی فضل بن روزبهان اصفهانی عامی که در ردّکتاب نهج الحق وکشف الصدق علاّمهٔ حلّی نوشته شده است تألیف داده و با بیانات منطقی قریب بفهم غالب مردم ،آن را ردّ کرده است و تمامی مطالب آن ازکتب و احادیث عامّه مأخوذ و بهترین کتابی میباشد که در ردّ علمای عامّه نوشته شده و ازکتابهای خودشان استشهاد نموده است ۲- **اسامی وضاعی الحدیث وشرح احوالهم** ۳- **امر العصمة** ۴- **انس الوحید فی تفسیر آیة العدل و التوحید** ۵- **الانفعالية** ۶- **انموزج العلوم** ۷- **البحر الغزیر فی تقدیر الماء الکثیر** ۸- **بیان انواع الکم** ۹- **تحفة العقول** ۱۰- **تحقیق آیهٔ غار** ۱۱- **تذهیب الاکمام فی شرح تهذیب الاحکام** ۱۲- **تراجم وضاعی الحدیث** که بنام اسامی مذکور شد ۱۳- **تشبیه اقوال اهل الخلاف بالشبهات المشهورة عن ابلیس** ۱۴- **تفسیر آیهٔ انما المشرکون نجس** ۱۵- **تفسیر آیة الرؤیا** ۱۶- **تفسیر آیهٔ سَبْعُ بَقَراتٍ سِمانٍ** ۱۷- **تفسیر آیهٔ : فَمَنْ يُرِدِ اللّهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ** ۱۸- **جواب شبهات ابلیس** ۱۹ و ۲۰ و ۲۱- **حاشیهٔ اعراض وحاشیهٔ الهیات وحاشیهٔ امامت شرح تجرید قوشچی** ۲۲- **حاشیهٔ انموزج العلوم ملاجلال دوانی** ۲۳- **حاشیهٔ تحریر اقلیدس** ۲۴- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ویك نسخهٔ آن بضمیمهٔ کتاب حل العقال خود قاضی نورالله و رسالهٔ قاضی محمد یزدی و رسالهٔ شیخ احمد یمنی بشمارهٔ ۲۰۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۲۵- **حاشیهٔ تهذیب الاصول علامه** ۲۶- **حاشیهٔ تهذیب المنطق ملا جلال دوانی** ۲۷- **حاشیهٔ جواهر** شرح تجرید قوشچی ۲۸- **حاشیهٔ حاشیهٔ مطول خطائی** ۲۹- **حاشیهٔ خلاصه** که ظاهراً خلاصة الاقوال علامهٔ حلی است وشاید خلاصة الحساب شیخ بهائی باشد ۳۰- **حاشیهٔ شرح جامی** در نحو ۳۱- **حاشیهٔ شرح چغمینی** در هیئت ۳۲- **حاشیهٔ شرح خطبهٔ مواقف** در کلام ۳۳- **حاشیهٔ شرح شمسیه** درمنطق ۳۴- **حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی** درحکمت ۳۵- **حاشیهٔ قواعد علامه** درفقه ۳۶- **حاشیهٔ مختصر عضدی** در اصول ۳۷- **حاشیهٔ مختلف علامه** در فقه ۳۸- **حاشیهٔ مطول** معروف تفتازانی ۳۹- **حاشیهٔ معاد شرح تجرید قوشچی** ۴۰- **حل العقال** در رد اشاعره ۴۱- **خیرات حسان** ۴۲- **دافعة الشقاق** ۴۳- **دفع القدر** ۴۴ و ۴۵- **دیوان شعر و دیوان قصائد** وظاهراً هردو یکی است ۴۶- **رد تصحیح ایمان فرعون** که نام کتابی است ۴۷- **رد الشیطان** و ظاهراً همان کتاب شبهات ابلیس مذکور فوق است ۴۸- **رد مقدمات ترجمة الصواعق** ۴۹- **رد نفی عصمة الانبیاء** که نام کتابی است ۵۰- **رکنیة السجدتین** ۵۱- **سبعهٔ سیاره** ۵۲- **سحاب المطر** ۵۳- **شرح اثبات الواجب** جلال الدین دوانی که جلال الدین دوفقره کتاب بنام اثبات الواجب تألیف داده وقاضی هردو را شرح کرده است ۵۴- **شرح تشریح الافلاك**

شیخ بهائی درهیئت **۵۵- شرح تهذیب‌الاحکام** که بنام تذهیب‌الاکمام مذکور شد **۵۶- شرح خطبة‌العضدی القزوینی ۵۷- شرح دعاء‌الصباح والمساء حضرت امیرالمؤمنین ۵۸- شرح رباعی** شیخ‌ابوسعید ابوالخیر **۵۹- شرح مبحث حدوث‌العالم من‌انموزج‌الدوانی ۶۰- شرح مختصرالعضدی ۶۱- الصوارم‌المهرقة فی‌جواب (نقد خا) الصواعق المحرقة** ابن‌حجر هیثمی مکی **۶۲- العشرة‌الکاملة فی‌عشرة‌ابواب‌من‌المسائل‌المشکلة ۶۳- العقائد‌الامامیة ۶۴- غسل الجمعة ۶۵- کشف‌العوار ۶۶- کشکول** که متفرقات است **۶۷- گل و سنبل ۶۸- گوهر شاهوار ۶۹- لبس‌الحریر ۷۰- اللمعة فی‌صلوة‌الجمعة ۷۱- مجالس‌المؤمنین** درشرح‌حال جمعی وافر از علما و حکما و ملوك و شعرا و ادبا و عرفا و افاضل روات و محدثین اهل اسلام ازکسانی‌که باعتقاد خود قاضی ، امامی‌مذهب بوده‌اند **۷۲- المسح علی الرجلین و غسلهما ۷۳- مصائب النواصب ۷۴- منشآت ۷۵- موائد الانعام ۷۶- نجاسة‌الخمر ۷۷- النظر السلیم ۷۸- النورالانور فی‌مسئلة‌القضاء‌والقدر** وآن‌در رد رساله‌ایست‌که‌بعضی‌ازمعاصرین‌هندی قاضی‌نورالله در ردکتاب استقصاءالنظر علامهٔ‌حلی‌نوشته‌است **۷۹- نورالعین ۸۰- نهایة‌الاقدام** وغیر اینهاکه بسیار است و چنانچه مذکور شد قاضی ، علاوه برمراتب عالیهٔ علمیّهٔ متنوعه، قریحهٔ شعریّه‌اش نیز مطبوع و اشعار طریفه می‌گفته و دیوان شعری هم دارد و بنوری تخلّص میکرده واز او است :

عشق‌تو نهالی‌است‌که خواری ثمراو است	من‌خاری ازآن‌بادیه‌ام کاین‌شجر او است
برمائدهٔ عشق اگر روزه گشائی	هش دارکه صدگونه بلا ماحضر او است
وه‌کاین شب‌هجران‌تو برما چه دراز است	گوئی‌که مگر صبح قیامت سحر او است
فرهاد صفت این همه جان‌کندن نوری	درکوه ملامت بهوای کمر او است

خوش پریشان شده‌ای با تو نگفتم نوری آفتی این سر و سامان تو درپی دارد

عاقبت ، نواصب اهل سنّت ، بسال یکهزار و نوزدهم هجرت ، قاضی نورالله را بجهت تألیف‌کتاب احقاق‌الحق مذکور فوق ، در اثنای راه‌گرفته وبا شاخهای خاردار بسیارش زدند، اعضایش را پاره پاره نمودند وبدین وسیله **شهید راه حقیقت‌گردید** وباموافق نوشتهٔ قاموس‌اعلام وبعضی دیگر، بعد از تألیف‌کتاب احقاق‌الحق ومجالس‌المؤمنین جهانگیر شاه احضارش‌کرد و ازمذهبش استفسار نمود، درجواب، محض از راه تقیّه‌گفت‌که سنّی هستم ، شاه جزای قاضی‌کاذب را استفسار نمود ،گفت عزل و تعزیر است پس‌از قضاوتش

عزل نمود و بضرب او با تازیانهٔ خاردار امر داد تا درضربت سیمی وفات یافت . قبرش دراکبرآباد هند معروف و مزار است وبفرمودهٔ صاحب مستدرك گاهی اورا بد **شهید ثالث** موصوف دارند .

ناگفته نماند **فضل‌الله بن روزبهان** اصفهان مذکور درفوق، ملقّب به **باشا** ازاعاظم علمای عامّه ، جامع معقول و منقول ، حنفیّ الفروع و اشعریّ الاصول ، قـاضی رسمی مکّه و مدینه ، بسیار متعصّب بود وکثرت تعصّب، برعقل و فضل و انصافش غالب‌آمده و پرده برچشمش‌کشیده بطوری‌که نتوانسته‌است حق را ببیند واین مطلب بعداز ملاحظهٔ کتاب **ابطال‌الباطل** اوکه در ردّکتاب**کشف‌الحق** علاّمهٔ حلّی نوشته قاضی نورالله نیزکتاب احقـاق‌الحق مذکـور فوق را در ردّ همین‌کتاب ابطال الباطل تألیف داده است) دیگر روشن میـگردد وکتاب **مقاصد** نامی نیز در علم‌کلام از تألیفات فضل بن روزبهان بوده و و تاریخ فوتش بدست نیامد .

(باب نون ریاض‌العلما و ص ۵۲۴ و ۷۶۱ت و ۱۷۹ هب و ۴۵ ج ۳ نی و ۴۰۶ ض و۳۱۴ و ۴۳۰مس و۴۶۱۸ ج ۶س وغیره)

صاحب مجمع‌الامثال **ابوالفضل احمدبن‌محمد** بعنوان**میدانی** خواهدآمد .

صاحب‌المجموع‌الرائق (من ازهار الحدائق) **سید هبة‌الله بن ابی‌محمدحسن** - موسوی، عالم فاضل عابد زاهد صالح، معاصرعلاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۷ه ق = ذکز) میباشد .کتاب مذکور او معروف وحاوی عناوین بسیار و درضمن دوازده باب باخبار غریبه وفوائدکلامیّه ومسائل فقهیّه و اذکار وادعیه و امثال و خطب و دیـگر مطالب عالیه مشتمل است . سال وفاتش بدست نیامد و اینکه بعضی از اهل فنّ ، همین‌کتـاب مجموع‌الـرائق را بصدوق و بعضی دیـگر بمفیدش نسبت داده‌اند خطا است زیراکـه در هیچیك ازکتب تراجم ، این‌کتـاب را از تألیفات ایشان ننوشته‌اند وعلاوه‌بر این ازمطاوی‌آن‌کتاب ظاهرمیشودکه‌درسال۷۰۳ه ق(ذج) تألیف‌یافته ونیزدرآن‌کتاب ازاشخاصی روایت‌میکندکه زمانشان‌بعداز زمان‌صدوق ومفید بوده‌است.

(ص ۱۷۹هب و ۷۶۸ت و باب‌کنی ضع)

صاحب محاکمات

دوکتاب ازاکابر بنام، **محاکمات** تألیف‌شده که موضوع هردو، محاکمه مابین امام فخررازی وخواجه نصیر طوسی شارحین اشارات شیخ ابوعلی سینا است یکی‌از قطب‌الدین رازی محمدبن محمد آتی‌الترجمة و نامش **المحاکمات بین شرحی‌الاشارات** ویا بنوشتهٔ‌کشف‌الظّنون **المحاکمات بین‌الامام والنصیر فی‌شرح‌الاشارات** است و دیگری از علاّمهٔ حلّی‌آتی‌الترجمة و نامش **المحاکمات بین شراح‌الاشارات** است ونیز درکشف‌الظّنون‌گوید شیخ‌بدرالدین محمداسعد یمانی‌شوشتری نیزکتابی درمحاکمه مابین‌فخررازی وخواجه‌نصیر تألیف‌داده وغیاث‌الدین منصور نیز چندکتاب بنام محاکمات داردکه درشرح حالش خواهدآمد .

صاحب‌مدارك‌الاحکام

سید سند و رکن معتمد ، **محمد بن علی بن حسین** ـ موسوی‌عاملی‌جبعی،ملقّب‌به **شمس‌الدین**، دخترزادهٔ شهید ثانی ، عالمی است عامل فقیه‌کامل محدّث فاضل متبحّر ماهر محقّق مدقّق عابد زاهد جلیل‌القدر عظیم‌الشأن ، از وجوه و اعیان و ثقات علمای امامیّه‌که در علم و زهد و ورع و تقوی دارای مقامی عالی بود ، از پدر خود و ازمقدس اردبیلی و تلامـذهٔ جدّ مادری خود شهید ثانی تحصیل مراتب‌علمیّه نموده وبا خال خود شیخ حسن صاحب‌معالم شریك درس‌بود، درنماز بهمدیگر اقتداکرده بلکه دردرس‌یکدیگرهم حاضرمیشده‌اند. صـاحب مدارك‌کثیرالتّحقیق و قلیل‌التّصنیف بوده و تألیفاتش منقّح و مهذّب و حـاوی فوائد بسیاری میباشند :

۱- حاشیهٔ استبصار ۲- حاشیهٔ الفیهٔ شهید ۳- حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام شیخ‌طوسی
۴- حاشیـهٔ روضـة البهیـه (شرح لمعه) جد خود شهید ثانی **۵- شرح مختصر نـافع محقق**
۶- مدارك‌الاحکام‌فی‌شرح‌شرایع‌الاسلام که‌کتاب شرایع محقّق را از اوّل تاآخر باب حجّ بطور تعلیقه و حاشیه شرح‌کرده و بارها در ایران چاپ شده‌است.

وفات صاحب مدارك بسال یکهزار و نهم هجرت در شصت و دو سالگی در قریهٔ جبع از جبل عامل واقع شد وخال او صاحب معالم برسر قبرش نوشت : **رِجٰالٌ صَدَقُوا**

مَاعَاهَدوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلوا تَبْدِیلاً.
شیخ محمد فرزند صاحب معالم نیز مرثیه‌ای گفته وقصیده‌ای درمدح وی سروده که برای احتراز از اطناب بنقل آنها نپرداختیم درباب **محمد** از نخبة المقال درمدت عمر و تاریخ وفات صاحب مدارک گوید :

وابن علی سبط ذی المسالک **بعد «نجاح» «جد ذوالمدارک»**

عدد لفظ **نجاح** = (۶۲) اشاره بمدت‌عمر وجملهٔ **جد ذوالمدارک** = (۱۰۰۹) نیز تاریخ وفات او است و بترجمهٔ صاحب معالم نیز مراجعه شود .

(ملل وص ۶۲۸ت و۱۸۹هب و ۳۹۱مس)

صاحب‌مراسم **حمزة بن عبدالعزیز دیلمی** - بعنوان **سلار** نگارش یافته است .

صاحب‌مروج‌الذهب **علی بن حسین** - بعنوان **مسعودی** خواهد آمد.

صاحب‌مستدرک‌الوسائل عالم ربّانی قدّوسی ، صاحب فیض قدسی ، صفوة خاتم‌الفقهاء والمحدّثین المتقدّمین والمتأخّرین ، ناشر آثارالائمّة الطّاهرین ، حاج میرزا حسین بن محمدتقی بن میرزا محمدعلی نوری طبرسی ، از ثقات و اعیان و اکابر علمای امامیّهٔ اثنی‌عشریّهٔ اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه فقیه محدّث متتبّع مفسّر رجالی عابد زاهد متورّع متّقی ومقام قدس و ورع و تقوی و عبادت وکمالات نفسانیّهٔ وی معروف ، درعلم حدیث وتفسیر ومعرفت احوال و طبقات محدّثین و روات و تراجم احوال علمای اسلام بی‌نظیر، درترویج‌اصول مذهب جعفری وتشیید مبانی طریقت حقّهٔ اثنی‌عشری ونشرآثار ائمّهٔ اطهارعلیهم‌السلام اهتمام تمام بکار برده وکمتر کسی بپایهٔ خدمات دینیّهٔ وی موفق‌گردیده‌است، درحقیقت تالی محمدبن‌ثلثه وثالث مجلسیّین بوده بلکه ازاعاظم اساتید وقت، بمجلسی‌هم‌ترجیحش میداده است البتّه بعداز مراجعه بتألیفات ایشان و مقایسه با یکدیگر قضاوت عادلانه توان نمود . حاج میرزا حسین ، از تلامذهٔ شیخ‌العراقین شیخ عبدالحسین و شیخ مرتضی

انصاری وحاج ملاعلی کنی وحاج میرزا محمدحسن شیرازی وسید مهدی قزوینی ومیرزا محمد هاشم خوانساری و ازمشایخ اجازهٔ علاّمهٔ معاصر متتبّع شیخ آقا بزرگ تهرانی و محدّث حاج شیخ عباس قمی و بسیاری از معاصرین بوده و تألیفات نفیسه دارد:

۱- البدر المشعشع فی ذریة موسی المبرقع ۲- تحفة الزائر ۳- جنة المأوی فی من فاز بلقاء الحجة ع فی الغیبة الکبری ممن لم یجمعوا فی البحار ۴- حاشیهٔ منتهی المقال ابوعلی در رجال **۵- دارالسلام فی مایتعلق بالرؤیا والمنام ۶- سلامة المرصاد** که رساله‌ایست پارسی در ذکر اعمال مقامات مسجد کوفه و زیارت غیرمعروفهٔ عاشورا غیراز زیارت مشهورهٔ متداوله **۷- شاخهٔ طوبی ۸- الصحیفة الثانیة العلویة** و درآن یکصد و هشت دعا غیراز ادعیهٔ صحیفهٔ علویهٔ مشهوره نقل کرده است **۹- الصحیفة الرابعة السجادیة** ودرآن هفتاد وهفت دعا از ادعیهٔ حضرت سجاد ع را غیراز ادعیهٔ مندرجه در صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه و صحیفهٔ ثانیهٔ سجادیهٔ شیخ حر عاملی وصحیفهٔ ثالثهٔ سجادیهٔ میرزا عبدالله افندی نقل کرده است **۱۰- ظلمات الهاویة ۱۱- فصل الخطاب فی تحریف الکتاب ۱۲- الفیض القدسی فی احوال العلامة المجلسی ۱۳- کشف الاستار عن وجه الامام الغائب عن الابصار عجل الله فرجه** وآن در ردّ وجواب قصیده‌ای بیست ودو بیتی است که بعضی از علمای اهل سنّت بغداد در انکار ولادت حضرت ولی عصر ع و استبعاد غیبت و طول عمر وعدم ظهورآن حضرت سروده وبعلمای شیعه فرستاده وجوابهای بسیاری داده‌اندکه یکی هم همین کشف الاستار است و علاّمهٔ معاصر شیخ محمدحسین کاشف الغطاء نیز قصیده‌ای مشتمل بردویست و چهل بیت با همان وزن وقافیهٔ قصیدهٔ آن عالم سنّی در رد او انشاکرده ودرآخر همین کتاب کشف الاستار چاپ شده است **۱۴- کلمهٔ طیبه ۱۵- لؤلؤ ومرجان** درشرط پلهٔ اول ودویم منبرروضه‌خوانان **۱۶- مستدرك مزارالبحار ۱۷- مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل** که اخبار و احادیث اصولی وکتبی راکه دسترس شیخ حر عاملی نبوده ودر وسائل الشیعة نقل نکرده است درسه مجلد بزرگ حاوی و مجلد سیم آن شرح حال و تراجم احوال جمعی وافر ازعلمای شیعه را نیزکه ازمشایخ اجازه و روایت خود او هستند مشتمل میباشد **۱۹- معالم العبر فی استدراك البحار السابع عشر ۲۰- مواقع النجوم ۲۱- میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء ص ۲۲- النجم الثاقب فی احوال الامام الغائب ع ۲۳- نفس الرحمن فی فضائل سلمان** . اغلب این تألیفات منیفه در تهران وغیره چاپ شده و بهترین معرّف مراتب عالیهٔ علمیّهٔ آن عالم ربّانی ومصدّق استغراق اوقات ودقائق وی درخدمات دینیّه و نشرآثار وعقائد حقّهٔ اثنی عشریّه میباشند. **جَزاهُ اللهُ عَنِ الإِسْلامِ وَأهْلِ العِلْمِ خَیْرَ الْجَزاءِ.**

صاحب ترجمه در بیست وهفتم یا هفدهم جمادی‌الاخرهٔ سال هزار و سیصد و بیستم‌هجرت درشصت وشش سالگی درنجف‌اشرف وفات یافت ودرسمت دَرِ قبلهٔ صحن‌مقدس‌مرتضوی مدفون شد و والد معظّم او میرزا محمدتقی مازندرانی نیز ازفحول علما ومجتهدین و رؤسای مذهبی وقت خود بوده است.　(ص۱۸۰هب و۸۷۷ ج۳مس و۸۹۵ج۱عه)

صاحب‌مستند
ملااحمد بن ملامهدی - نراقی بعنوان **نراقی** خواهدآمد.

صاحب‌مسیحا
بعنوان **مسیحا صاحب** خواهدآمد.

صاحب‌مصباح‌المنیر
احمدبن محمد - مصری، بعنوان **فیومی** خواهدآمد.

صاحب‌مطالع‌الانظار
درکلام **محمود بن عبدالرحمن** - بعنوان **شمس‌الدین** مذکور شد.

صاحب‌مطالع‌الانوارعلی‌صحاح‌الآثار
ابراهیم بن‌یوسف - درباب‌کنی بعنوان **ابن قرقول** خواهدآمد.

صاحب‌مطالع‌الانوارفی‌الفقه
سید محمدباقر بن محمدتقی - بعنوان **حجةالاسلام** مذکور شده است.

صاحب‌مطالع‌الانوارفی‌المنطق‌والکلام
محمود بن ابی‌بکر - بعنوان **ارموی** نگارش یافته است.

صاحب‌معالم
شیخ‌حسن بن شیخ‌زین‌الدین - شهید ثانی سالف‌الترجمه عاملی جبعی ملقّب بجمال‌الدین، مکنّی باابومنصور، عالم عامل فقیه نبیه ادیب اریب شاعر ماهر محدّث رجالی عابد زاهد جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن، از فحول و ارکان و ثقات و اعیان علمای امامیّهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت میباشدکه محقّق مدقّق متبحّر و درعلوم دینیّه و بسیاری از فنون متداوله متمهّر ودر زهد و ورع وتقوی مشهور است. محض مساوات با فقرا وعدم‌تشبّه باغنیا زیاده برقوت‌یك‌هفته یا یك‌ماه‌را حیازت‌نمی‌نمود، باخواهرزادهٔ

خود صاحب مدارك سالف‌الترجمة قریب‌السن و شریك درس و هردو مصداق حقیقی نفس سلیم بودند ، درنماز بیکدیگر اقتدا میکردند ، بدرس همدیگر حاضرمیشدند، بلکه هرکدام کتابی راکه تألیف میکرد بدیگری عرضه میداشت و بعد از مذاکره در اطراف مطلب و تنقیح آن با توافق هردو رأی متین ، ثبت اوراق مینمودند . هرگاه یکی از ایشان بعضی از احکام شرعیّه را از روی اجتهاد استنباط میکرد اگر همان حکم‌را از دیگری سؤال میکردند امر بمراجعهٔ اوّلی می‌نمود ومیگفت‌که او مرا اززحمت‌استنباط این مسئله‌آسوده‌کرده است . ازکثرت ورع و تقوی و علاقه‌مندی باشتغالات‌علمی محض اینکه ملتزم بملاقات شاه ایران شاه عباس‌کبیر (با اینکه اعدل سلاطین بوده) نگردند زیارت حضرت ثامن‌الائمة ع را ترك نمودند. هردو از مقدس اردبیلی وملاعبدالله‌یزدی صاحب حاشیهٔ منطق معروف، وازتلامذهٔ شهید ثانی درس خوانده‌اند ودر اوّل ملاقات از مقدس درخواست‌کردند هرآنچه راکه در اجتهاد و استنباط احکام دخیل است بدیشان تعلیم نماید مقدّس نیز قبول نمود و نخست مقداری از منطق و اشکال ضروریّه‌اش را بدیشان‌تلقین پس بخواندن اصول فقه دلالتشان‌کرد وفرمودکه بهترین‌کتاب این‌موضوع شرح‌تهذیب عمیدی‌است لکن بعض مباحث‌آن دخل باجتهاد نداشته و تحصیل‌آنها تضییع عمراست اینك شرح تهذیب را بدیشان درس‌گفت ومباحث همچنانی را متروك‌گذاشت. روزی درخواست‌کردندکه چون وسائل اقامت زیاد درنجف برای‌ایشان فراهم‌نیست لذا فقط مطالبی‌راکه درحین مطالعه نفهمیده‌اند مطرح بحث ومذاکره قراردهند وبرعکس مواردی‌راکه‌خودشان موقع‌مطالعه‌فهمیده‌اند مسکوت‌عنه‌گذارند مقدس‌این‌پیشنهادرا نیز تحسین نمود و مدتی بهمین رویه مشغول تحصیل بودند لکن جمعی استهزا میکردند مقدس فرمود بعد از اندکی ایشان بوطن خودشان مراجعت میکنند و مصنّفات ایشان بدست شماها میرسد درحالتی‌که هنوز شما اسیر وسرگیجهٔ مباحث بی‌نتیجهٔ شرح‌مختصر عضدی بوده باشید اینك دراثر حسن نیّت و پاکی طویت معلّم ومتعلّم باندك‌فاصله بوطن خودشان مراجعت‌نمودند، سید محمد **مدارك** را تألیف وشیخ‌حسن نیز **منتقی** و **معالم** را

تصنیف کردند و نسخهٔ آنها در حال حیات مقدس بنجف رسید ، نیز مقدس ، بعضی از اوراق شرح ارشاد راکه درهمان ایّام تلمذ ایشان مشغول تألیفش بوده گاهی بنظر ایشان رسانده وخواستار اصلاح عبارات غیر فصیحهٔ آن میشد. **ان فی ذالك لعبرة لاولی العلم المعلمین منهم والمتعلمین** -آه آه . ازآنروکه صاحب معالم درحین وفات والد معظّم خود شهید ثانی صغیر و درسن طفولیّت بوده اینك درس اورا ندیده و بلاواسطه از خود وی روایت نمیکند بلکه بواسطهٔ شیخ حسین پدر شیخ بهائی ودیگر اکابر وتلامذهٔ شهید ازاو روایت مینماید.

تألیفات صاحب معالم درنهایت اتقان و متانت و حسن سلیقه میباشند :

۱- **الاثنی عشریة فی الطهارة والصلوة** که یك نسخه از آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ فاضلیهٔ مشهد مقدس موجود و شیخ بهائی بهمین کتاب شرحی نوشته است ۲- **الاجازات** ۳- **التحریر الطاوسی** در رجال که برای تنقیح و تهذیب وترتیب کتاب حل الاشکال ابن طاوس سیداحمد تألیف وبا ترتیب کامل مرتب ومهذبش نموده و بهمین اسم تحریر طاوسی موسومش داشته است ۴- **ترتیب مشیخة من لایحضره الفقیه** ۵ تا ۱۰- **حاشیهٔ استبصار و تهذیب شیخ طوسی و روضة البهیهٔ** والد ماجد خود و **مختلف علامه** و **معالم العلمای ابن شهر اشوب ومن لایحضر صدوق** ۱۱- **شرح الفیهٔ شهید** ۱۲- **مشکوة القول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد والتقلید** ۱۳- **معالم الدین و ملاذ المجتهدین** درفقه و فقط بعضی از فصول باب طهارت با یك مقدمهٔ اصولیّه تألیف ولی اجل حتمی باکمال آن امان نداد . همین مقدمهٔ اصولیّه میباشد که بین العلما بمعالم معروف واز زمان مؤلف تا عصر حاضر ما ازکتب تدریس و تدرّس و مرجع استفادهٔ عموم است و بارها درایران چاپ شده و بجهت کثرت اشتهارش ، مؤلف نیز بجهت انتساب آن به **صاحب معالم** شهرت یافته وهمان مقدار قلیل از فقهش نیز در اواخر در تبریز چاپ و به **فقه معالم** معروف است ۱۴- **مناسك الحج** ۱۵- **منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح والحسان** وگویندکه تمامی احادیث مرویه درآن کتاب را اعراب گذاشته و فرمودی که موافق احتیاط همین است که کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است : **اعربوا احادیثنا فانا قوم فصحاء و لکن للحدیث احتمال آخر**. یك نسخهٔ خطّی از یك قسمت کتاب منتقی که از اوّل کتاب تاآخر حج است بشمارهٔ ۲۶۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است باری صاحب معالم دیوان شعر بزرگی هم دارد واز اشعار طریفهٔ او است :

عجبت لمیت العلم یترك ضایعا — و یجهل مابین البریة قدره

وقد وجبت احکامه مثل میتهم — وجوبا کفائیاً تحقق امره
فذامیت حتم علی‌الناس ستره — و ذامیت حتم علی‌الناس نشره
طول اغترابی بفرط‌الشوق اضنانی — والبین فی‌غمرات الوجد القانی
یابارقا من نواحی الحی عارضنی — الیك عنی فقد هیجت اشجانی
فما رأیتك فی‌الافاق معترضا — الا وذکرتنی اهلی و اوطانی
کم لیلة من لیالی البین بت بها — ارعی‌النجوم بطرفی وهی ترعانی
ویا نسیما سری من حیهم سحرا — فی‌طیه نشر ذاك الرند والبال
احییت میتا بارض‌الشام مهجته — وفی‌العراق له تخییل جثمانی

تاآخر قصیده‌که بیست و چهار بیت است :

فؤادی ظاعن اثرالنیاق — وجسمی قاطن ارض‌العراق
ومن‌عجب‌الزمان‌حیات‌شخص — ترحل بعضه والبعض باق
وحل‌السقم فی‌بدنی فامسی — له یوم النوی لیل المحاق
و صبری راحل عما قلیل — لشدة لوعتی ولظی اشتیاقی
وفرط‌الوجد اصبح بی‌حلیفا — و لما ینو فی‌الدنیا فراقی

تاآخرکه مجموعاً شانزده بیت است .

وفات صاحب معالم اول محرّم سال هزار و یازدهم هجرت در قریهٔ جبع از قراء جبل عامل درپنجاه و دوسالگی واقع شد ، نزد قبر صاحب مدارك مدفون‌گردید ، کلمهٔ **ذی‌مکارم** = ۱۰۱۱ مادّهٔ تاریخ وفات‌او میباشد ودرباب **حسن** از نخبة‌المقال درمدت عمر و سال وفاتش‌گوید :

و ابن‌الشهید صاحب المعالم — وبعد **حمد** = ۵۲ قبض **ذی‌مکارم** = ۱۰۱۱

اما **شیخ محمد بن حسن ابن‌شهید ثانی**که فرزندارجمندصاحب‌معالم و به**سبط‌الشهید** معروف و لقبش **فخرالدین** وکنیه‌اش **ابوجعفر** است نیز از اکابر و اعیان علمای امامیّه میباشدکه فقیه محدّث متکلّم متبحّر جامع بارع محقّق مدقّق حافظ ادیب شاعر ماهر ودرفهم و فضل و ورع و تقوی و مراتب علمیّه وکمالات نفسانیّه درغایت درجهٔ‌کمال و وارث جدّ و پدر والاگهر خود و ازتلامذهٔ والد ماجد و صاحب مدارك و میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال سالف‌الترجمة بوده و تألیفات طریفهٔ بسیاری دارد :

۱- **استقصاء الاعتبار فی‌شرح‌الاستبصار**که سه مجلد است ۲- **تحفة‌الدهر فی‌منازعة**

نمونهٔ خط شیخ محمد بن حسن ابن شهید ثانی معروف بسبط‌الشهید -۲۸

کلیشهٔ مزبور یك‌قسمت ازصفحهٔ آخر نسخهٔ منهج‌المقال‌خطی میرزامحمد استرآبادی‌است که درکتابخانهٔ شخصی جناب‌آقای‌فخرالدین‌نصیری موجود ویك‌جزو اول‌آن‌که ازاول کتاب تاآخر حرف (ز) بخط نستعلیق‌خوب محمدرضا فیروزآبادی‌است تاریخ‌کتابتش روز یکشنبه ۶ محرم ۱۰۲۳ درحال‌حیات‌خود مؤلف بوده وجزوهٔ دومش‌ازحرف(س) تاآخر لام در مکهٔ معظمه درحال حیات مؤلف و جزوهٔ سوم‌آن نیز درمکهٔ معظمه در حال حیات مؤلف‌بوده و اگرچه ظاهر رقم هندسی چنانچه مشاهده میشود سالها بعداز وفات شیخ محمد را مطابقت دارد ، لکن جملات دیگر صریح‌است دراینکه‌کتاب نسخه درحال حیات خود مؤلف متوفی بسال ۱۰۲۸ هجری میباشد وچنانچه درآخر جزوهٔ دیگر همین‌کتاب‌که‌آن نیز بخط شیخ محمد سبط است هزار و شانزده نوشته شده است توضیح‌اینکه زقم هندسی‌کلیشهٔ فوق‌که ۱۱۶ بنظرمیرسد بقرینهٔ‌آخرجزوهٔ دیگر۱۰۱۶ است و نقطهٔ جلوی ، نقطهٔ نون‌کلمهٔ سنه است

الغنی والفقر ۳- تزکیةالراوی ۴- روضةالخواطر و نزهةالنواظر که مشتمل براشعار خود و دیگران و متفرقات دیگر بوده و نظیر کشکول است **۵- حاشیهٔ اصول کافی ۶- حاشیهٔ تلخیص‌الاقوال** در رجال **۷- حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام** شیخ‌طوسی **۸- حاشیهٔ تهذیب‌الاصول‌علامه ۹- حاشیهٔ خلاصةالاقوال علامة ۱۰- حاشیهٔ روضةالبهیة** (شرح لمعه) جد خود شهید ثانی **۱۱- حاشیهٔ مختلف علامه ۱۲- حاشیهٔ مدارک‌الاحکام ۱۳- حاشیهٔ مطول ملاسعدتفتازانی ۱۴- حاشیهٔ معالم‌الاصول** والدماجدخود **۱۵- حاشیهٔ معالم‌العلما ۱۶- حاشیهٔ من‌لایحضره الفقیه ۱۷- حاشیهٔ منهج المقال** که رجال‌کبیراست وغیراینها. چنانچه‌اشاره‌شد شعرخوب نیز میگفته ودیوان شعری‌هم دارد ودرمرثیهٔ حضرت سیدالشهداء ارواحنا له‌الفداگوید:

کیف ترقی دموع اهـل‌الولاء   والحسین الشهید فی‌کربـلاء
جده المصطفی الامین علی‌الوحـــــی من‌الله خـاتم‌الانبیاء _ الخ

شیخ محمد بسال یکهزار و سی‌ام هجرت درپنجاه سالگی درمکهٔ معظمه وفات‌یافت و نزد استاد خود میرزا محمد رجالی استرابادی درجوار قبر حضرت خدیجهٔ‌کبری‌مدفون گردید . مخفی‌نماندکه شیخ محمد نیز دوپسر داشته یکی زین‌الدین بن محمدبن‌حسن بن شهید ثانی‌که بهمین عنوان نام خود مرقوم و دیگری شیخ علی بن محمد بن حسن ابن شهید ثانی‌که بعنوان **سبط‌الشهید** نگارش یافته است.

(ملل وقص وص ۳۰۴فه و ۱۸۱هب و ۱۷۸ت و ۳۹۱مس و مواضع متفرقه از ذریعة)

صاحب‌المعراج **شیخ سلیمان بن عبدالله**- بحرانی ماحوزی بعنوان **محقق بحرانی** خواهدآمد.

صاحب‌المعری لقب یحیی طویل و شرح حالش موکول بکتب رجال است .

صاحب‌معلی‌بن‌خنیس
صاحب المغـازی
در اصطلاح رجالی ، اوّلی لقب محمد بن حدّاد کوفی و دوّمی لقب محمد بن اسحق و محمد بن عمر بوده و موکول بدان علم هستند .

صاحب‌مفتاح‌الکرامة (فی‌شرح قواعدالعلامة) **سید جواد بن سید محمد** - حسنی حسینی عاملی غروی ازفحول علمای‌امامیّه و متتبّعین اکابر فقهای اوائل قرن سیزدهم هجرت و ازتلامذهٔ‌آقای بهبهانی وسید مهدی

بحرالعلوم و بعضی از اکابر دیگر بوده و صاحب جواهر نیز از تلامذهٔ وی میباشد وازاو روایت میکند. کثرت احاطهٔ فقهیّهٔاو مسلّم اعاظم‌طراز اول عصرخود ودراطّلاع برمسائل خلافیّه و اقوال و ادلّهٔ علما ، متخصّص ومتفرّد بود، حتی میرزای قمی صاحب‌قوانین، باآن‌همه جلالت علمی‌که داشته درهرمسئلهٔ فقهیّه‌که تشخیص مخالف را طالب می‌شده بدو مراجعه میفرمود . از تألیفات وآثار قلمی سید جواد است :

۱ و۲ و۳- ارجوزهٔ خمس و رضاع و زکوة ۴- اصالت برائت ۵- تجوید ۶ و۷ و۸ و۹ و۱۰- حاشیهٔ تهذیب الاصول علامه و روضهٔ شهید ثانی (شرح لمعه) و **قواعد علامه و قوانین و مدارك ۱۱- شرح طهارت وافی ۱۲- شرح وافیه** دراصول **۱۳- مفتاح الکرامة فی‌شرح قواعدالعلامة** که شرح کامل اغلب ابواب قواعد بوده و در نقل اقوال علما استقصا نموده و درهشت مجلّد بزرگ در قاهره چاپ شده است . وفات او در سال هزار و دویست و بیست و ششم هجرت واقع گردید .

(ص ۱۵۶ت و ۱۸۲هب و مواضع متفرقه از ذریعه)

صاحب‌مقابس

شیخ‌اسدالله بن‌حاج‌اسمعیل- شوشتری دزفولی کاظمی، فقیه اصولی محقّق مدقّق متتبّع، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن سیزدهم هجرت ، از تلامذهٔآقای بهبهانی و سید مهدی بحرالعلوم و پدرزن خود شیخ جعفر کاشف‌الغطاء بوده و اجازهٔ روایت هم داشته و سید عبدالله شُبّر سالف‌الترجمة نیز از او اجازه داشته است . از تألیفات شیخ اسدالله است .

۱- کشف‌القناع عن وجوه حجیةالاجماع که درتهران چاپ‌سنگی‌شده‌است **۲- اللؤلؤ المسجورفی‌معنی‌الطهور ۳- مستطرفات‌من‌الکلام ۴- مقابس‌الانوار ونفائس‌الابرارفی‌احکام النبی المختار و عترته‌الاطهار** که غایت فضل و احاطهٔ فقهیه وکثرت اطلاع او از اقوال و ادله را برهانی قاطع بوده ودر اول‌آن مقداری ازتراجم وشرح حال اکابر علما ازعهدکلینی تا زمان خود را نگارش داده است **۵- منهج‌التحقیق فی‌حکمی التوسعة والتضییق** وغیر اینها .

وفات صاحب مقابس مابین سال هزار و دویست وبیستم و سی وچهارم و هفتم مردّد وقول وسطی اقرب بصحت میباشد ودر اعیان‌الشیعة نیزآن را ستوده وسید باقر بن سیدابراهیم کاظمی‌هم درمرثیهٔ شیخ اسدالله وتسلیت دادن برادرزنش شیخ‌موسی‌کاشف‌الغطاء قصیده‌ای سروده و درآخرآن مطابق همین‌تاریخ۱۲۳۴ه ق (غرلد) مادّهٔ تاریخ‌گفته‌است. بهرحال

وفات او در نجف واقع شد و درمقبرهٔ پدرزنش شیخ جعفر کاشف‌الغطاء مدفون گردید.

مخفی نماند که **شیخ اسمعیل** کاظمی پسر شیخ اسدالله نیز از افاضل علمای عصر خود وفقیهی است فاضل کامل متّقی وازتلامذهٔ پدرخود وسید عبدالله شبّر واجتهاد او مورد تصدیق اغلب علمای وقت بوده واز تألیفات او است:

۱- **المنهاج** دراصول فقه . بسال هزار و دویست وچهل وششم یا هفتم هجرت با طاعون عمومی درکمتر از سی سالگی وفات یافت و باآن سنّ جوانی در رعایت و تفقّد حال مساکین و عجزه اهتمام تمام داشته است .

(ص ۱۲۸هب و ۲۸ت و ۲۵۵ ج ۱۲ عن وغیره)

صاحب مقامع الفضل **آقا محمدعلی ابن آقای بهبهانی** - سالف‌الترجمة ، بهبهانیّ الاصل ، کرمانشاهیّ المسکن والمدفن، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که عالم عامل فاضل کامل محقّق مدقّق فقیه اصولی رجالی بارع متکلّم متبحّر متفنّن متتبّع و اکثر علوم متداوله را جامع بلکه دربعضی از نفائس فنون غیرمتداوله نیز ماهر ودرفقه و اصول وکلام وتاریخ اوحد زمان خود بود، درامر بمعروف ونهی ازمنکر اهتمام تمام بکار میبرد، بافرقهٔ صوفیّه عداوت بی‌نهایت داشت و بسیاری از ایشان راکشته است . گویند **نورعلی‌شاه** که ازاکابر عرفا و مرشد وقت بوده از اصفهان بکرمانشاهان آمد و نامه‌ای بآقا محمدعلی فرستاد که از مندرجات آن نامه بوده است :

ما ابر گهربـاریـم	هی هی جبلی قم قم
ما قلـزم زخّاریم	هی هی جبلی قم قم
گر نور خدا جوئی	بیهوده چـه میپوئی
مـا مشرق انـواریم	هی هی جبلی قم قم

عاقبت بامر آقا محمدعلی کشته شد و ازمصنّفات آقا محمدعلی است :

۱- **حاشیهٔ روضه** (شرح لمعه) ۲- **حاشیهٔ شرح تهذیب عمیدی** ۳- **حاشیهٔ نقدالرجال تفریشی** ۴- **حلیة الجمع بین فاطمیتین** در رد صاحب حدائق ۵- **الفذالك فی شرح المدارك**

۶- **قطع المقال فی الرد علی اهل الضلال** که رد صوفیه است ۷- **معترك الاقوال فی احوال الرجال** ۸- **مفتاح المجامع بمفاتیح الشرایع** که شرح مفاتیح ملامحسن فیض است ۹- **مقامع الفضل** که مطالب مشکلهٔ بسیاری از فقه وتاریخ وغیرآنها را حاوی ودراثبات جامعیّت وتفنّن وی در اکثر علوم و فنون متداوله و غیرمتداوله گواهی صادق میباشد وغیر اینها . وی بسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت در هفتاد و دو سالگی درکرمانشاه وفات یافت ، قبر او درخارج شهرکرمانشاه مشهور و همان موضع به «سر قبرآقا» معروفست .

مخفی نماندکه **آقاعبدالحسین** برادرکهترآقا محمدعلی درهمدان مقیم و ازفقهای وقت وازتلامذهٔ پدر وبرادرخود بوده وازآثار او **شرح معالم** است ودرسال هزار ودویست وچهل و اندی درگذشت . همچنین **آقا احمد** پسرآقا محمدعلی نیز از اکابر علمای وقت و درمولد خودکرمانشاه ازپدر و درعتبات از بحرالعلوم وشیخ جعفرکاشف‌الغطاء ومیرزا مهدی شهرستانی و صاحب ریاض درس خوانده واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌معصومین‌ع** ۲- **تحفة‌المحبین فی‌فضائل‌سادات‌الدین وامامة‌الائمة‌الطاهرین** ۳- **تفسیرالقرآن** ۴- **مرآت‌الاحوال فی‌معرفة‌الرجال** . وی بسال هزار ودویست و چهل و سوم هجرت درکرمانشاه وفات یافت . **آقا محمود** پسر دیگرآقا محمدعلی نیز از علمای عهد محمد شاه قاجار و اوائل ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق) وفقیهی‌بوده اصولی رجالی اخلاقی و برخلاف مسلك پدر بتصوّف اقبالی تمام داشت و شرح دعای سمات او گواهی صادق برمراتب عرفانی وی میباشد و درفقه و اصول و تاریخ و رجال و اخلاق تألیفاتی دارد :

۱- **انموزج‌الرجال‌درعلم‌رجال** ۲- **تحفة‌الملوك درتاریخ‌انبیا** ۳- **التحفة‌الناصریة** در اخلاق ۴- **دیوان غزلیات فارسی** ۵- **شرح دعای سمات** ۶- **شرح مفاتیح فیض** که فقط باب زکوة و اطعمه و اشربه را شرح‌کرده است ۷- **عکوس‌الشموس** در طهارت و صلوة و صوم وحج وخمس و زکوة ۸- **معجون‌الهی** دراخلاق ۹- **مهمات‌الاحکام** درمباحث‌الفاظ‌وغیراینها و زمان وفاتش بدست نیامد .

(قص وص ۹۸ ج۲نی و ۱۸۲هب و ۱۲۳ و۱۲۴ و ۶۶۰ت ومتفرقات ذریعة)

صاحب‌المقنع **حمزة‌بن عبدالعزیز**- بعنوان سلّار مذکور شد .

صاحب مکارم‌الاخلاق **شیخ حسن بن فضل بن حسن-** طبرسی ، فقیـه جلیل و محدّث نبیل ، از اکابر علمای قرن ششم هجرت ،

کنیه‌اش ابونصر، لقبش رضی‌الدین میباشد .کتاب **جامع‌الاخبار** معروف را نیزکه بارها در ایران چاپ شده و بیکصد وچهل ویك فصل مشتمل میباشد بدو منسوب میدارند ولی بعضی‌آن را از تألیفات محمد بن محمد شعیری دانند وبرخی تألیف شیخ‌جعفر بن‌محمد دوریستی‌اش پندارند ومجلسی نیز احتمال داده‌که مؤلفش شیخ‌ابوالحسن علی‌بن‌ابی‌سعد بن ابی‌الفرج حناط (خیاط خل) باشد . در امل‌الآمل **گوید** دونسخـهٔ جامع‌الاخبارکـه یکی بطبرسی منسوب و دیگری را بشعیری منتسب دارند مغایر همدیگرهستند یعنی ممکن است‌که‌کتاب جامع‌الاخبار متعدّد بوده و یکی‌از شعیری و دیگری از طبرسی باشد. در خاتمهٔ مستدرك‌الوسائل ، دربارهٔ مؤلف همین جامع‌الاخبار متداول۷ احتمال داده است وکیف‌کان، نسبت این‌کتاب بصدوق محمدبن علی‌بن بابویه (متوفی‌بسال۳۸۱ه ق=شفا) اشتباه میباشد و فصل هفتاد و هشتم‌آن صریح است دراینکه نام مؤلفش محمدبن محمد است و ازچندی ازفصول دیگرآن نیز استظهار میشودکه ازعلمای قرن ششم هجرت‌بوده وتحقیق زاید را موکول بکتاب الذریعه میداریم . ازتألیفات شیخ‌حسن ابن‌فضل است:

۱- اسرارالامامة ۲- جـامع‌الاخبار بزعم بعضی‌که مذکور شد **۳- مکارم الاخـلاق** مذکور درعنوان ،که بارها درایران وقاهره چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن‌نیز بشمارهٔ۱۹۲۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست. فقیه‌محدّث‌جلیل‌**علی‌بن‌حسن بن‌فضل** پسرصاحب‌ترجمه، تتمیمی‌بر کتاب‌مکارم‌الاخلاق‌پدرش‌نوشته و**مشکوة‌الانوارفی‌غررالاخبار** نامیده است. سال وفات هیچ‌کدام ازاین پسر وپدر بدست نیامد لکن فضل‌بن حسن‌پدر صاحب مکارم ومؤلف‌تفسیرمجمع‌البیان‌معروف درسال‌پانصدوچهل وهشت‌وفات‌یافته‌است.

(ملل و ۱۸۳هب و۵۱۳ت و ۲۶۱ مس)

صاحب ملل و نحل **محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم -** بعنوان **شهرستانی** مذکور شد .

صاحب مناهج الاحکام **حاج سید محمد شفیع** - بعنوان جابلقی نگارش یافته است.

صاحب مناهل **سید محمد** - معروف به **مجاهد** ابن صاحب ریاض سیدعلی طباطبائی سالف الترجمة، ازمشاهیرعلمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی متبحّر ادیب ماهرعابدزاهد بود ، از والد معظّم خود و پدرزن خود سید مهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیّه نمود ، درحال حیات پدر ازکربلاکه مولدش بوده بایران آمد و دراصفهان اقامت گزیده و بتدریس و تألیف مشغول شد و مرجع استفادهٔ افاضل آن نواحی بود وکتاب **مفاتیح** را نیز درآنجا تألیف داده تاآنکه خبر وفات والد معظّمش رسید ، بلافاصله عازم عراق شد و درکاظمین مقیم و مشغول انجام وظائف علمیّه گردید تاآنکه سلطان فتحعلی شاه قاجار، مدافعهٔ روس و دفع شرّ و تعدّیات ایشان راکه نسبت ببلاد اسلامی داشتند تصمیم گرفت و محض تبرّك و استمداد از معنویت سیّد، خواستار حضور او درموکب همایونی گردید سیّد نیز اجابت کرده وبا چندی ازاکابرعلمای وقت که محقّق نراقی نیز ازآن جمله بوده عزیمت ایران داد و بیش از اندازه مورد عنایات ملوکانه و احترامات درباریان و عموم اهالی گردید و بمعنویت و اهل باطن بودن سید اعتقادی کامل داشتند حتی گویند سید درحوض مسجد شاه قزوین وضوگرفت و اهالی آن بلده ، دراثر حسن عقیدتی که دربارهٔ وی داشته‌اند تمامی آب آن حوض را باندك زمانی محض تبرّك و استشفا بردند ، لکن عاقبت باقتضای تقدیر ازلی ، سلطان ایرانی بدان مرام مقدس موفق نگردید ناچارآن رسوخ و خلوص عقیده که دربارهٔ سید داشتند فتور یافت ، سید نیز با دلی پرملال که از اقوال ناشایست و افعال نابایست آن جماعت بیخبر ازاسرار غیبیّهٔ الهیّه داشته درقزوین اقامت کرد تا در اوائل سال هزار و دویست و چهل و دویم هجرت درهمانجا وفات یافت وجنازه‌اش با تمام فوریت بکربلای معلّی نقل ودربازار بین الحرمین مدفون گردید. لفظ **مغرب** مادّهٔ تاریخ وفات وی میباشد و ازمصنّفات او است :

۱- **الاستصحاب** ۲- **اصلاح العمل** درعبادات ۳- **الاغلاط المشهورة** ۴- **جامع العبائر**

۵- **جامع‌المسائل** نظیر جامع‌الشتات میرزای قمی ۶- **الجهادیة** ۷- **حاشیهٔ معالم‌الاصول** ۸- **حجیة‌الشهرة** ۹- **حجیة‌المظنة** ۱۰- **المصابیح** درفقه ۱۱- **مفاتیح‌الاصول** که در تهران چاپ سنگی شده است ۱۲- **مناهل** درفقه ۱۳- **الوسائل‌الی‌النجاة** دراصول‌فقه‌که دراوائل زندگانی تألیفش کرده وغیراینهاوسبب‌اشتهاراو به **مجاهد** هم‌از بیانات‌مذکوره‌روشن گردید.

(قص و ص ۱۸۳هب و ۱۳ روضة‌البهیة و ۶۵۹ ت و مواضع متفرقه از ذریعة)

صاحب‌منتهی‌المقال‌فی‌علم‌الرجال

محمد بن اسمعیل - درباب‌کنی‌بعنوان **ابوعلی** خواهدآمد.

صاحب منهج‌المقال

میرزا محمد - استرآبادی بعنوان **صاحب‌الرجال** مذکور شد.

صاحب‌المولودین

موافق‌آنچه ازصدوق نقل شده ازاهل نیشابور و ازکسانی است‌که حضرت صاحب‌الزمان ع را دیده‌اند.

صاحب مهیج‌الاحزان

ملاحسن - یزدی، ازمشاهیرفضلای‌قرن سیزدهم هجری ایران میباشدکه در نهایت زهد و ورع وعبادت بود ، دراقامهٔ عزا برائمهٔ هدی ع مداومت داشت، ازتلامذهٔ سید محمد مجاهد (متوفّی بسال۱۲۴۲ه ق = **مغرب**) بود، فتحعلیشاه خواست‌که دختر خود ضیاءالسلطنة را بپسرش تزویج‌کند او راضی نشد . ازتألیفات‌اوکتاب **مهیج الاحزان** است‌که اخبار معتبرهٔ مصیبت را درآن جمع نموده ونهایت اهتمام دراخبار داشته وسال وفاتش بدست نیامد .

(قص)

صاحب‌نفائس‌الفنون

محمد بن محمود - بعنوان**آملی** نگارش یافته است .

صاحب نقدالرجال

میرمصطفی بن‌حسین - حسینی تفریشی، ازافاضل و وجوه واعیان‌علمای‌امامیّهٔ قرن‌یازدهم هجرت وعالمی است عامل عادل فاضل‌کامل محقّق مدقّق فقیه‌اصولی‌رجالی

متبحّر، مراتب فضل وکمال و وثاقت وجلالت او درتمامی علوم دینیّهٔ متداوله مشهور، بالخصوص تقدّم او در علم رجال، مسلّم فحول رجال بوده و محل تردید و انکار احدی نمیباشد وکتاب **نقدالرجال** او از احسن و اجمل کتب رجالیّه محسوب است. باشیخ بهائی (متوفی بسال۱۰۳۱ه‍ق=**غلا**)ومیرزامحمدرجالی استرآبادی متوفی بسال۱۰۲۸ه‍ق=**غکح**) بلکه بامجلسی اوّل (متوفّی بسال۱۰۷۰ه‍ ق = **غع**) معاصر وازتلامذهٔ ملاعبدالله شوشتری وشیخ عبدالعالی ابن محقّق کرکی بوده وازایشان هم روایت مینماید. درنخبة المقال گوید:

والمصطفی الجلیل حبر تفرشی ... ذوالنقد عاصرالتقی المجلسی

سال وفاتش بدست نیامد. (ملل وص ۱۸۴هب و۶۶۵ت)

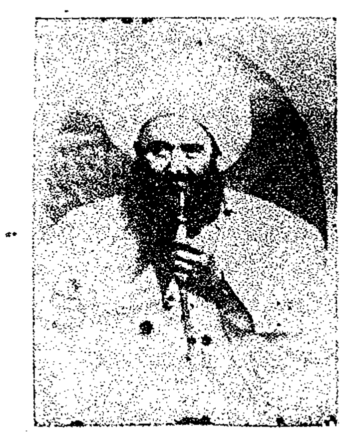
صاحب وافیه (دراصول) **ملاعبدالله بن محمد** - تونی بعنوان **تونی** مذکور شد.

صاحب وسائل الشیعة **محمدبن حسن** - بعنوان **حر عاملی** نگارش یافته است.

صاحب وسیله **محمدبن علی بن حمزة**- بعنوان**عمادطوسی** خواهدآمد.

صاحب هدایة المسترشدین **شیخ محمدتقی بن عبدالرحیم** - یا حاج محمدرحیم رازی تهرانی،ایوان کیفی الاصل،اصفهانی المسکن،

از اکابر فحول علمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی محقّق مدقّق عابد زاهد عمیق الفکر و دقیق النظر و ازتلامذهٔ سید بحرالعلوم و سید علی صاحب ریاض و سید محسن کاظمینی و پدرزن خود شیخ جعفرکاشف الغطا بود. ازشیخ جعفر اجازهٔ فتوی و روایت داشت، جلالت علمی وعملی او مشهور بلکه بتصدیق بعضی ازارباب تراجم درتمامی علوم معقولی ومنقولی برمعاصرین خودمقدم وبالخصوص دراصول فقه که دارای تبحّری



عکس شیخ محمدباقر اصفهانی پسر صاحب هدایة المسترشدین وپدرآقای نجفی اصفهانی -۲۹

بینهایت بود وگویاکه طینت او از افکار دقیقه و انظار عمیقه سرشته بوده است. باقطع نظر ازهمه‌چیز، همین‌کتاب **هدایةالمسترشدین** او (که دراصول فقه تا مبحث مفهوم‌وصف وحاشیهٔ معالم‌الاصول ودارای تحقیقات عمیقهٔ مبتکره بوده و بجهت‌آن به **صاحب حاشیه** شهرت یافته) بهترین معرّف‌کمالات وتبحّر وی میباشد . دراصفهان مرجع استفادهٔعموم بود و قریب بشیصد تن از اعیان فضلاکه من‌جمله سید محمدباقرصاحب روضات‌الجنّات بوده حاضر حوزهٔ درس او میشدند . از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **تقریرات استاد خود بحرالعلوم** ۲- **حاشیهٔ معالم**که همان هدایة المسترشدین مذکور است ۳- **حجیة المظنة** ۴- **شرح الاسماء الحسنی** ۵- **هدایة المسترشدین** که درفوق مذکور شد . درظهر روز جمعه پانزدهم شهر شوال هزار و دویست وچهل وهشتم هجرت دراصفهان وفات‌یافت، حجةالاسلام حاج‌سیدمحمدباقر سالف‌الترجمة برجنازه‌اش نماز خواند و درمقبرهٔ تخت فولاد نزدیك قبر محقّق خوانساری مدفون شد . جملهٔ : **راهنمای امم‌کرد بجنت‌مقام** = ۱۲۴۸ مادّهٔ تاریخ وفات او است .

مخفی نماند‌که **حاج شیخ محمدباقر** خلف‌شیخ‌محمدتقی‌صاحب‌ترجمه ونوهٔ دختری شیخ جعفرکاشف‌الغطاء نیز از اکابر علمای وقت و ازتلامذهٔ صاحب جواهر وشیخ مرتضی انصاری و خال خود شیخ حسن کاشف‌الغطاء بود ، در ترویج دین و دادرسی مظلومین و فقرا ، اهتمام تمام داشته و متصدی فتوی و قضاوت بود وبحسب اطّلاعات واصله، اجرای حدود شرعیّه هم مینمود و جمعی از بابیّه بامر اوکشته شدند . وقتی ، درموقع زیارت قبر والد ماجد خود ، بنزدیك بودن اجل حتمی و مسافرت عتبات ملهم شد اینك در اسرع اوقات بنجف اشرف رفته و درآن ارض اقدس مریض‌گردید و درماه صفر هزار و سیصد و یکم هجرت درشصت وهفت سالگی وفات یافت ودرمقبرهٔ جدّ مادری خود شیخ جعفرکاشف‌الغطاء مدفون‌گردید . **شیخ محمدتقی** پسرحاج‌شیخ‌محمدباقرمذکوردرفوق‌نیز ازاکابرعلمای‌عصرمامیباشدوبآقای‌نجفی‌معروف‌وبهمین‌عنوان‌معروفی‌خودنگارش‌یافته‌است.

(ص۱۸۵هب و۱۳۱ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

صاحب الیتیمة **عبدالملک بن محمد** - بعنوان **ثعالبی** نگارش یافته‌است.

صاحب یحیی بن ابی القاسم عبدالله بن وضاح، شرح‌حالش موکول برجال‌است.

صاحب الیواقیت والجواهر **عبدالوهاب بن احمد** - بعنوان **شعرانی** مذکور شد.

صادقی **سیدجعفر** - از اهالی دهلی و از مشاهیر شعرای‌آن سامان میباشد وکتابی بنام بهارستان جعفری تألیف داده واز اشعار او است:

ترك من دست چو برخنجر بیداد برد تشنه را ذوق زلال خضر از یاد برد

درسال هزار وصد و نود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۲۹۱۳ ج۴س)

صادقی **صادق بیگ** - افشارگیلانی ، متخلّص بصادقی ، از شعرای عهد صفویّه میباشدکه نخست‌کتابدار شاه عباس اوّل صفوی بود و اخیراً ببلاد بسیاری سیاحتهاکرد وکتاب **مجمع‌الخواص** بزبان ترکی جغتائی درتذکرهٔ شعرا ازآثار او است‌که تمام شعرا را تا زمان شاه عباس (۹۸۵-۱۰۳۵ﻫ ق) جمع‌کرده وبه هشت مجلس مرتبش نموده واز اشعار او است :

ستون سرکنداعجازحسنت دست موسی‌را بستر افکند بیماری چشمت مسیحا را

سال وفاتش بدست نیامد . (کف وص ۲۹۱۳ ج ۴س)

صادقی **محمد بن سرور** - بکری ، مکنّی بابوالسرور ، از مشاهیر مورّخین قرن‌یازدهم هجرت میباشد،کتاب **الروضة‌الزاهرة فی‌ولاة مصر والقاهرة**که تمامی وقایع را تا سال یکهزار و سی و ششم هجرت حاوی و بسیار مفید است از تألیفات او وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۹۱۳ ج ۴ س)

صارم‌الدین **ابراهیم بن محمد بن دقماق** - مصری،حنفی، ملقّب بصارم‌الدین، معروف با بن‌دقماق، ازمشاهیرمورّخین دیار مصر میباشد و از تألیفات او است :

۱- الانتصار لواسطة عقد الامصار که ده مجلد است **۲- تاریخ حوادث الاسلام** **۳- الجوهر الثمین** **۴- الدرة المضیئة فی فضل مصر والاسکندریة** که ملخص کتاب انتصار مذکور است **۵- طبقات الحنفیة** **۶- عقد الجواهر فی سیرة الملك الظاهر** **۷- الکنوز الخفیة فی تاریخ الصوفیة** **۸- نزهة الانام فی تاریخ الاسلام** که بترتیب سنین مرتب کرده است **۹- ینبوع المظاهر فی سیرة الملك الظاهر**. وفات صارم الدین بسال هفتصد و نود تمام و یا درهشتصد و نهم هجرت واقع گردید چنانچه در کشف الظّنون اوّلی را درمادّهٔ انتصار و دوّیمی را در مادّهٔ نزهت نگاشته است . (کف وص۱۰۳مط)

صاغانی[1]

صاغانی

احمد بن محمد ـ صاغانیّ الاصل ، بغدادیّ المنشأ والمدفن ، ابوحامد الکنیة، از مشاهیر منجّمین وعلمای ریاضی قرن چهارم هجرت میباشد که در هیئت و نجوم و هندسه و فنون متنوّعه معروف و بالخصوص درعلم اسطرلاب و ساختن اجزا وآلات آن و همچنین درساختن آلات رصدیّه بی‌نظیر و درهمهٔ آنها تصرّفاتی با فکر عمیق خودکرده و اضافاتی بعملیات قدما آورده و ازکسانی است که در دورهٔ اسلامی مقنّن و مروّج اسطرلاب و نجوم و هندسه میباشند . بیانات او محل رغبت و استفادهٔ افاضل عصر خود بود و درنزد خلفای عباسی و ملوك دیالمه نیز بسیار محترمانه میزیست . چون شرف الدولة پسر عضدالدولهٔ دیلمی وارد بغداد شد و ویجن

۱ـ **صاغانی** ـ در نامهٔ دانشوران گوید : صغانی ، منسوب است بصغانیان وآن مملکت بزرگی است درماوراءالنهر که اعمال ومضافات آن بترمد متصل بوده ودرنسبت بآن، **صغانی وصاغانی** هردو استعمال شده است . در مراصد نیز صغانیان را بفتح اول بهمین روش ترجمه کرده و از کیفیت نسبت نامی نبرده است ونیز گوید که آنرا عجم جغانیان گویند . در روضات، ضمن شرح حال حسن بن محمد بن حسن بن حیدر گوید : او ملقب بصغانی است (بفتح اول) وآنرا صاغانی نیز گویند وبنوشتهٔ هدیة الاحباب ، صغان یا صاغان که عجم جغان یا جاغان گویند دیهی است در مرو وبالجملة ، بعضی از افاضل معروف یا موصوف بهمین نسبت صاغانی یا صغانی راکه ظاهراً بیك معنی هستند تحت همین عنوان صاغانی نگارش داده و درعنوان صغانی نیزکه شاید بعضی از ارباب رجوع بدانجا مراجعه کنند موکول بهمین عنوان خواهیم داشت .

بن رستم‌کوهی‌را بعمل رصدکواکب برگماشت صاغانی نیزحسب‌المقرّر از راصدین‌بوده و شرحی برصحت و درستی‌آن عمل بنگاشت . وفات صاغانی درذی‌القعده یا ذی‌الحجه سال سیصد و هفتاد و نهم ویا درحدود سیصد و نود و پنجم هجرت دربغداد واقع‌گردید .

(ص ۶۷۲ ج۲مه و ۲۹۵۳ ج۴س)

صاغانی

حسن بن محمد - مکنّی‌باَبوالفضل، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام (تحت عنوان صغانی) از مشاهیر علمای عامّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد که‌کتاب **اصول‌الاضداد** وکتابی دیگر **درتاریخ حیات و محل وفات صحابهٔ‌کبار** تألیف داده و درسال ششصد و پنجم هجرت درگذشته است . نگارنده‌گوید ظاهر، بلکه متیقن بقرینهٔ اتحاد نسبت وکنیه و زمان وفات‌آن‌است‌که صاحب‌ترجمه، همان‌حسن بن محمدبن‌حسن صاغانی‌مذکور درذیل‌بوده ودوفقره تألیف‌مذکور نیزدرضمن‌تألیفات‌وی‌مذکورخواهدشد.

(ص ۲۹۵۳ ج ۴ س)

صاغانی

حسن بن محمد بن حسن بن حیدر بن علی - محدّث لغوی نحوی، عمری‌النسب، حنفی‌ّالمذهب ، رضی‌الدین‌اللّقب ، ابوالفضل یا ابوالفضائل الکنیة ، وگاهی به **رضی نحوی** و **رضی صاغانی** موصوف ، از مشاهیر فقها و محدّثین و اکابر علم نحو و لغت و علوم ادبیّه و عربیّه بلکه حامل لوای تمامی علوم مذکوره و ریاست علمی‌آنها بدو منتهی میشد. حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ افاضل‌فنون مذکوره بود و یکی‌از مشایخ اجازهٔ روایتی سید احمد بن طاوس و سید عبدالکریم بن طاوس است‌که شرح حال ایشان بعنوان **ابن طاوس** خواهدآمدکه روایت‌کردن جمیع تألیفات و منشآت و مسموعات خود را بدیشان اجازه داده بلکه بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم‌که درهدیةالاحباب نیز بدیشان اقتفاکرده علاّمهٔ حلّی نیز ازحسن صاغانی اجازهٔ روایت داشته است لکن فساد این عقیده بعد از ملاحظهٔ تاریخ وفات صاغانی‌که در سال ششصد وپنجاهم هجرت‌بوده با درنظرگرفتن تاریخ ولادت علاّمه‌که ششصد وچهل وهشتم هجرت‌بوده ظاهر و روشن میگردد بلکه بنابراینکه تاریخ وفات صاغانی را موافق‌بعضی

از مواضع کشف الظّنون ششصد و پنجم هجرت حساب کنیم علاّمه در آن تاریخ اصلاً در این عالم ناسوتی نبوده وهنوز متوطّن عالم الست ولاهوت بوده است بلی روایت مع الواسطة ممکن است لکن خلاف ظاهر کلمات ایشان میباشد، باری بعضی از **تألیفات صاغانی** را مینگارد:

۱- الاثر ۲- الاسد ۳ و۴ و۵- الاسماء و اسماء الدین و اسماء السعادة ۶ و۷ و۸ و۹ و۱۰ و۱۱- الاضداد و الافتعال و الافعال و افعل فعلان و بیان الاحادیث الموضوعة و التراکیب ۱۲- التکملة علی الصحاح یا **تکملة الصحاح ۱۳- التکملة والذیل والصلة** وظاهراً همان تکملة الصحاح است و یك نسخه از آن در شش مجلد در خزانهٔ مصریه موجود میباشد **۱۴- درالسحابة فی وفیات الصحابة** که در تاریخ حیات ومواضع وفات اصحاب کبار بوده ویك نسخه از آن درخزانهٔ مصریه ویکی دیگر نیز برقم ۱۱۵۰ درخزانهٔ برلین موجود است **۱۵- الدرر الملتقطة فی بیان الاحادیث الموضوعة** که بنام بیان الاحادیث مذکور شد **۱۶و۱۷و۱۸و۱۹- الذئب و شرح ابیات المفصل وشرح صحیح البخاری و الشوارد ۲۰ و۲۱ و۲۲ و۲۳- العباب الزاهر و العروض و فعلان و مجمع البحرین** در لغت **۲۴- مشارق الانوار النبویة من صحاح الاخبار المصطفویة** که در استانبول چاپ و شمارهٔ احادیث آن دوهزار و دویست و پنجاه ودو یا چهل و شش میباشد **۲۵ و ۲۶ و ۲۷- نقعة الصدیان و النوادر** در لغت **و یفعول** وغیر اینها .

مخفی نماندکه دوکتاب عباب ومجمع البحرین مذکورین راکه هردو درلغت میباشد برای وزیر کبیر، محمد بن احمد (که شرح حالش بعنوان **ابن العلقمی** خواهدآمد) تألیف وکتاب عباب را فقط تا فصل بَکَمْ (که با دوفتحه بمعنی لالی وگنگ بودن است) نوشته و باتمام آن موفق نگردیده این استکه یکی ازشعرا ، شعری ایهامی دراین موضوع گفته است:

ان الصغانی الذی حاز العلوم والحکم کان قصاری امره ان انتهی الی بکم

یعنی حسن صغانی که حاوی علوم و اصناف حکمت بوده عاقبت امرش بدان گرایید که زبانش لال شد (که کنایه از مردن است) و این معنی قریب است ویا خود، عاقبت امرش بدانجا رسیدکتاب عباب ، در مادّهٔ بَکَمْ همچنان ناقص و ناتمام ماند و موفق باتمامش نگردید . ایهام ، دراصطلاح علم بدیع آن استکه متکلّم لفظی را بگوید ومعنی بعید آن را اراده نماید. حسن صاغانی از روی زایچهٔ ولادت خود، روز وفات خود را معیّن کرد و منتظر میبود تاآنکه همان روز معیّن فرا رسید و اصلاً در خود علتی و مرضی مشاهده ننمود پس بشکرانهٔ آن صحت وعافیت، طعامی ترتیب داد و اصحاب خودرا دعوت

نمود ، دمیاطی که حاکی قضیه است گوید بعداز صرف طعام متفرق شده ، بمجرّد اینکه بکنار شط رسیدم شخصی وفات حسن‌را بمن خبر داد، من درعجب ماندم وگفتم، همین ساعت از وی جدا شدم گفت بلی همین ساعت بحمام رفت و بفجأه درگذشت . چنانچه مذکورداشتیم وقوع این قضیه بسال ششصد وپنجاهم هجرت در بغداد واقع گردید، امّا ششصد و پنج ،که بعضی گفته و در بعضی ازمواضع کشف الظّنون هم تصریح کرده است دور ازصحت بوده ومنافی عادی تألیف دوکتاب مذکور بنام ابن العلقمی (متوفی بسال ۶۵۶ه ق= خنو) و بعضی قرائن دیگر میباشد .

(ص۱۸۷هب۲۲۳ت و۵۲ج۵مه و۱۷۹ج۴فع و۲۹۵۳ج۴س و۶۳فوائدالبهیة وغیرها)

صاغانی **محمد بن اسحق بن جعفر** - یا محمد صاغانی ، مکنّی بابوبکر، ازمتصلّبین در دین بود ، وثاقت وکثرت روایات او مشهوراست، برای تحصیل علم مسافرتها کرد واز اهل بغداد وبصره وکوفه ومدینه وشام و مصر ومکّه استماع حدیث نمود، ترمذی و نسائی و مشایخ بسیار دیگر نیز درکتب صحاح خودشان از وی روایت میکنند . درهفتم صفر دویست و هفتادم هجرت درگذشت .

(ص ۲۴۰ ج۱ تاریخ بغداد)

صافی **اوحدالدین بن حسین** - مراغی بعنوان **اوحدی مراغی** نگارش یافته است .

صافی **میرزاجعفر** - اصفهانی ، در عصر خود از مشاهیر شعرای اصفهان بود ، اغلب اوقات او درغزلسرائی مصروف میگردید ، عاقبت بفکر آخرت افتاد و اشعاری درمناقب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع گفته ومدت ده سال از عمر عزیز خود را دراین تجارت دینی صرف کرد وآن کتاب مناقب را **شهنشاه‌نامه** نامید ویك نسخه ازآن را تحفهٔ دربار فتحعلیشاه قاجار نمود ومشمول الطاف تازه و عنایات ملوکانهٔ بی‌اندازه گردید . یك مثنوی **گلشن‌خیال** نامی نیز دارد ، درهزار و دویست ونوزدهم هجرت دراصفهان وفات یافت و درتکیهٔ میرفندرسکی مدفون گردید. از اشعار او است درتوحید:

بنام خـداونـد عقل آفریـن | خداوند داد و خداونـد دین
خم چرخ جـامی زمیخانه‌اش | یـم دهر رشحی ز پیمانـه‌اش
همه بـود او هیچ بـود همـه | عدم بـا وجـودش وجود همه
ز ما تابه او این‌همه راه‌نیست | ولکن ازاین‌ره‌کس آگاه‌نیست
تمام‌ازسفید وسیه مغز وپوست | همه‌نیستند ارکسی‌هست‌اوست

درمناقب‌گوید :

پنـاه جهـان خواجـهٔ کاینـات | بحـق متّحد در جمیع صفـات
بزر خسروان جمع لشگر کننـد | بلشگـر جهـانی مسخّر کننـد
تهیدست و بی‌خیل ومال‌ای‌شگفت | نگر تـا جهانرا چگـونه‌گرفت
همه روزه از صبح تـا گاه شـام | در اقصای‌گیتی چه‌خاص وچه‌عام
شمارنـدش ازگونه‌گونه صفـات | گـواهی دهنـدش بپـاکی ذات
شبی از مکان‌آن شه انس و جان | قـدم زد بسر منـزل لامکان
چو از خویش‌آمد بکلّی بـرون | ز بیـرون دریـافت ره در درون
نشستنـدآ نکـه بگفت و شنفت | بگفتنـد چندانکـه بایست‌گفت
بزرگ رسل‌آن خـداونـد هوش | بهنگام‌گفتن چـو بگشادگـوش
بگـوش‌آمدش از ورای حجـاب | صـدای بنی عمّ خـود بوتـراب
علـی صـورت قـدرت کـردگار | علـی اوّلین نقش صـورت نگار
علـی رهبر مـوسی از رود نیـل | علـی گلشن آرای بـاغ خلیـل

(ص ۳۱۷ ج ۲ مع)

صالح‌افتونی **شیخ محمد مهدی ابن بهاءالدین محمد** - افتونی ، عاملی غروی، مکنّی بابوصالح ، ملقّب بصالح ، از علمای امامیّهٔ اواخرقرن دوازدهم هجرت ، از مشایخ سید بحرالعلوم ، از تلامذهٔ شریف ابوالحسن عاملی غروی وعموزادهٔ او بوده وازطرف‌او اجازه داشته است . ازآثار قلمی او ارجوزه‌ایست درتاریخ

حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام‌که مطلع آن این است :

احمدك اللهم بارءالنسم **مصلیا علی رسولك‌العلم**

درسال هزار وصد وهشتاد و سیم هجرت درگذشت. (ص۴۶۷ج۱ذریعة)

صالحی **محمدبن نجم‌الدین بن محمد** - هلالی‌دمشقی، مکنّی‌بابوالفضائل، ملقّب بشمس‌الدین، معروف بصالحی هلالی، ادیب‌کاتب‌منشی، شاعر مشهور ، فقیه ، مفسّر، از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشدکه افصح و ابلغ فصحا و بلغای عصر خود بوده و ازآثار او است : دیوان **سجع‌الحمام فی‌مدح خیرالانام** که در استانبول چاپ شده ومجموع‌آن یکهزار و پانصد بیت بوده و بترتیب حروف‌هجا مشتمل بر بیست و نه قصیده میباشد . (ص ۱۱۹۰مط)

صالحیه موافق‌آنچه درضمن عنوان زیدیّه اشاره نمودیم ، شعبه‌ایست ازآن سلسله‌که ابوبکر وعمر را نیز امام دانند .

صایحانی **ابراهیم** - مکنّی باابواسحق ، ملقّب ببرهان‌الدین ، از اکابر فقهای حنفیّه بودکه درعلوم دینیّه متبحّر و درقاهره از حسن مقدسی و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود ، در ریاضیّات و فلکیّات نیز دستی توانا داشت . **رساله‌ای در ربع مقنطر** و **رسالهٔ عروضیه** و **شرح فرائض ابن‌شحنه** از آثارقلمی‌او است. صاحب‌ترجمه بسال‌هزار وصد ونود وهفتم هجرت دردمشق درگذشت. (ص ۵۷۵ ج ۱س)

صبا **فتحعلی خان** - کاشانی، ازشعرای نامی اوائل قرن سیزدهم‌هجری عهد فتحعلی شاه قاجار بود ، بوسیلهٔ قصائد غرّا وشیوا از ندمای محفل سلطانی‌گردید ومدتی بحکومت‌کاشان وقم نامزد ومنصوب شد و اخیراً استعفاکرده بملتزمین رکاب پیوست ، در سفر و حضر مشمول مراحم سلطانی بود و بلقب **ملك الشعراء** و **احتساب الممالك** مفتخر شد ، درفنون نظم مثنوی و قصیده‌سرائی طرزی خاص داشت ، ازنو تخم سخن کاشت، شیوه و قانون استادان قدیم را تجدیدکرد . بعقیدهٔریاض‌العارفین (والعهدة علیه) قریب هفتصد سال است‌که چنین سخن‌گستری در روی زمین‌نیامده وسالها

است که کسی دم از هم‌سری وی نزده و ملك‌الشعرای بالاستحقاق بوده است. بعضی از ادبا شرحی در مزیّت **شهنشاه‌نامهٔ او** (که درذیل مذکورمیداریم) برشاهنامهٔ فردوسی نگاشته و ازآثار قلمی صبا است:

۱- خداوندنامه درمعجزات احمدی وغزوات حیدری که درحدود سی‌هزار بیت درمدت سه سال بپایانش رسانده‌است وبرهانی‌قاطع برحسن عقیدهٔ وی میباشد **۲- شهنشاه‌نامه** در وقایع سلطنت فتحعلی شاه و مختصری ازتاریخ نیاگان وی که درمدت سه سال ضمن چهل هزار بیت بنام آن شاه معظم نظم‌کرده و مورد مراحم بی‌کران شاهانه‌گردیده است **۳- عبرت‌نامه ۴- گلشن صبا ۵- لیلی ومجنون ۶ - هفت پیکر** واز اشعار او است:

خط بگرد رخ روشن سر غوغا دارد　　جنگ زنگی و فرنگی است تماشا دارد

تعالی الله خداوند جهاندار و جهان‌آرا　　کزوشدآشکارا، گل زخاك وگوهرازخارا
مرصّع کرد برچرخ زبرجد گوهر انجم　　معلّق‌کرد برخاك مطبّق گنبد مینا
نشانده باغبان قدرتش در روضهٔ هستی　　هزاران‌سرومه‌منظر، هزاران‌ماه سروآسا
وجوداواست‌چون‌دریاوموجودات‌امواجش　　ولی‌گرنیك‌بینی‌نیست موجودی بجزدریا

لطیفه: فتحعلی شاه قاجار نیز شعر میگفته و به **خاقان** تخلّص میکرده است. روزی قطعه‌ای از اشعار خود را برصبا خواند وچگونگی شعریّت‌آن را از وی استفسارنمود، صبا بی‌مهابا گفت شعری پوچ و بی‌مغز است شاه برآشفت و امرکرد اورا برآخوری بستند و مقداری کاه پیش او ریختند تا پس‌از مدتی برسر ملاطفت‌آمد و اذن حضورش داد. موقعی دیگر باز بعضی از اشعار خود را برصبا خواند و خواستار رأی اوگردید، او نیز پیش‌از عرض جواب، رو بطرف در نمود و عازم بیرون شدن‌گردید، شاه پرسید کجا میروی‌گفت بآخور، شاه خندید و دیگر شعر خود را بروی نخواند. وفات صبا بسال هزار و دویست و بیست و هشتم یا سی و هشتم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۲۶۷ ج ۲مع و۲۹۳۴ ج۳س)

صباح‌الدین　**احمد بن یوسف** - بعنوان **تیفاشی** نگارش یافته است.

صباحی　**سلیمان** - کاشی، از شعرای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که اصلش از موضعی بیدگل نام از توابع‌کاشان وباآذر وهاتف

و نظائر ایشان معاصر و معاشر بود ، طبع صافی داشت وهمّت بر تتبّع طرز فصحای قدما می‌گماشت وازاشعار اواست:

میرم بقفس، بهترازآن است‌که درباغ　　از طعنهٔ مرغان گرفتار بمیرم

می‌میرم واز زاری من آگهیش نیست　　یارب‌که دعا کرد چنین زار بمیرم

گفتی‌گذرم‌گر بتو ، از شوق بمیری　　قربان سرت بگذر و بگذار بمیرم

در سال هزار و دویست و ششم هجرت درگذشت . (ص۲۶۳ ج۲مع و۲۹۳۴ ج۴س)

صبان

شیخ‌محمدبن علی صبان- شافعی‌حنفی، مصری‌المولد، ابوالعرفان الکنیة ، ازعلمای‌اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درطلب علم رنجها برده و حاضر حوزهٔ درس مشایخ وقت خودگردید ، اصول هریك از طریقت شاذلیّه و وفائیّه از شعب صوفیّه و اذکار متعلّقه بآن را از اکابر مشایخ‌آن اخذکرد تا آنکه درتمامی علوم عقلیّه و نقلیّه متبحّر شد و درتحقیق و دقّت نظر ومناظره وجدل مابین علمای مصر و شام شهرتی تمام یافت . از تألیفات او است :

۱- ارجوزة فی‌العروض مع شرحها ۲- اسعاف‌الراغبین فی‌سیرة‌المصطفی و فضائل آل بیته‌الطاهرین ۳- شرح‌منظومة‌الکافیة‌الشافیة مذکور ذیل ۴- الکافیة‌الشافیة علی‌العروض والقافیة وغیر اینهاکه همهٔ اینها درمصر و قاهره چاپ شده‌اند . صاحب ترجمه در سال هزار و دویست و ششم هجرت وفات یافت . **صبان** بروزن عطّار ، بمعنی صابون‌ساز و صابون فروش است . (ص ۱۱۹۴مط)

صبحی

تخلّص شعری دوتن ازشعرای هند میباشد: یکی‌ازاهالی‌کشمیر بود و درخدمت شاه شجاع ، برادر شاه عالم‌گیر (متوفّی بسال ۱۱۱۸ه ق = **غقیح**) میزیسته و دراواخر قرن یازدهم درگذشت . دیگری در اصل همدانی بود و دراثنای سیاحت بهندوستان رفت وداخل درخدمت شاه جهان بوده‌که در یکی از جنگها مقتول‌گردید واز او است :

هرطرف مینگرم شعلهٔ عالم سوز است　　آنکه دل‌را نکند داغ‌کدام‌است‌اینجا

لفظ صبحی تخلّص شعری دوتن ازشعرای عثمانی هم هست‌که نام یکی مصطفی وشهرتش حکیم‌زاده میباشد و از او است :

من شهید تیغ عشقم تن‌غباریمدور منیم   پرده‌سایم صورتیم رسم مزاریمدور منیم

دیگری مروی‌بوده صوفی مسلك واشعار عارفانه ومتصوفانهٔ او بهردو زبان **فارسی** وترکی بسیار میباشد و از او است :

حـاجیان ره عشقیـم و مقیم عرفـات   عرفاتی‌که نشان‌میدهد ازذات وصفات

زیاده براین مشخّص دیگری از هیچکدام بدست نیامد .   (ص ۲۹۵۳ ج ۴ س)

صبری

روزبهان - اصفهانی ، از شعرای عهد شاه تهماسب‌صفوی میباشد (۹۳۰_۹۸۴ هٔ ق)کـه نخست به **فارسی** تخلّص میکـرد و اخیراً به **صبری** تبدیل داد واز او است :

یـارب دل شکستهٔ من ازکجا شنیـد   بوی محبّتی‌که درآب وگل تو نیست

این بس‌جزای‌کشتن‌صبری‌که روزحشر   حسرت‌همی‌کشدکه‌چرا بسمل تو نیست

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص ۲۹۳۶ ج۴س)

صبری

غضنفر - مروی، ازشعرای‌ایرانی‌است‌که نخست به **راهبی** تخلّص مینموده و اخیراً به **صبری** تبدیل داد ، بهندوستان رفته وداخل خدمت جهانگیر شاه شد واز اشعار او است :

حاصلم درد دل‌است ازدل بیحاصل‌خویش   به‌که‌گویم من دل سوخته درد دل خویش

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص ۲۹۳۶ ج۴س)

صبوحی

جغتائی ، شاعری‌است‌مشهور، بدخشانیّ‌الاصل،هرویّ‌المسکن، صبوحیّ‌التخلّص، دربخارا تحصیل مراتب‌علمیّه نمود، بزیارت کعبه و اماکن مقدّسه مشرّف شد و از اشعار او است :

خیالت‌در نظرآوردمیگویم‌وصال‌است‌این   وصالت را تمنّا میکنم امّا خیال‌است‌این

درسال نهصد وهفتاد و سیم هجرت درگذشت .   (ص ۲۹۳۷ ج۴س)

صبور

میرزا احمد - کاشانی، برادرزادهٔ فتحعلی‌خان‌صبای‌فوق‌الترجمة، ازشعرای عهد فتحعلی شاه قاجار میباشدکه از ندمای دربار بود، درخط و ربط و نظم و نثر و انشا و اخلاق فاضله مقامی‌عالی داشت، بسال‌هزار ودویست و بیست و هشتم هجرت درجنگ روسها مقتول‌گردید ودرنعت حضرت رسالت ص‌گوید:

چیست‌آن دریای نورانی‌کـه عقلش گوهر است
رشحه‌ای زامواج فیضش صد چو بحراخضراست
فیض‌آن بـی‌منتهـا و جـودآن بیغـایت است
لطف آن شـادی‌فزا و طبع‌آن جـان‌پرور است
گاه جودش نوح را برکوه جودی ، رهنما است
گاه لطفش خضر را برآب حیوان ، رهبر است
غرقـهٔ دریـا نه چـون زهر فنـا نوشد و لیـك
هرغریقـی را درآن شهـد بقـا در ساغر است
از دم فیضش هـزاران لالـه و گـل بردمیـد
کایـن سپهر نیلگون زانهـا یکـی نیلوفر است
(ص۳۲۴ ج ۲ مع)

صبور

حسین - ازمتأخرین شعرای عثمانی‌است‌که دراصل تبریزی‌بود، باستانبول رفته وبواسطهٔ حسن‌خطی‌که داشته باستنساخ بعضی‌از دواوین شعرا پرداخت و از اشعار ترکی طریفهٔ او است :

آل شانه دستوه صنمـا ، طاره تلّلرون گوگلوم‌کبی‌داغیت‌ینه رخساره‌تلّلرون

درسال‌هزار ودویست وشصت ونهم هجرت‌درگذشت. (ص ۲۹۳۷ ج۴س)

صبورا

میرزاعلی‌خان - بواناتی ، از اهـل سیر و سلـوك ذهبی مسلك و سالکی‌بوده نیکوخصال، تخلّص‌شعری وی **صبورا** ولقب‌طریقتی وی انواری و اشعار مجذوبانه میگفته واز او است :

ای ترا با هردلی کاری دگـر — درپس هرپرده غمخواری دگر
در دل هرذرّه‌ای بنمـوده‌ای — ازجمال خویش رخساری دگر

در زمان تألیف آثار عجم که بسال هزار وسیصد وسیزدهم هجرت خاتمه یافته میزیسته‌است.
(ص ۴۹۰ عم)

صبیحی در اصطلاح رجالی ، اوّلی ، لقب حمدان بن معافا و دوّیمی
صحاف ابراهیم بن نعیم، حسین بن نعیم، علی بن نعیم وحسین بن شاذویه بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

صخری **احمدبن محمد** - خوارزمی ، مکنّی بابوالفضل ، ادیب کامل عالم ماهر کاتب بارع شاعر ساحر، ازافاضل اوائل قرن پنجم هجرت میباشد اشعار او باآن کثرتی که داشته بدیع وطرفه و متقن ودرسرعت انشا وبدیهه‌گوئی وحید عصر خود بود ، هرموضوعی از معانی مبتکره و بدیعه که مطرح مذاکره میشده در دم ، با عبارات انیقه و الفاظ رشیقه بارعایت تمامی اصول مقرّرهٔ انشا ، نظماً یا نثراً مینگاشت بطوری‌که جالب حیرت میشد . در بدایت جوانی حاضر خدمت صاحب بن عبّاد بود ، از انوارکمالات او اقتباس و از جواهرگرانبهای‌آن دریای بی‌پایان التقاط و ازآن باغ معارف و خرمن کمال ،گلهائی چیده و خوشه‌هائی اندوخت ، باز بوطن خود مراجعت کرد . از مقرّب‌ترین جلسا و ندما و منشیان و شعرا و مقرّبین دربار سلطان وقت بودکه از مفاخر خوارزمش میشمردند . شبی لطائف ارتجالات وسرعت اقتراحات بدیع‌الزّمان همدانی مطرح مذاکره شد ،گفتند ، بدیع‌الزّمان بسیار میبودکه مطلبی راکه نوشتن‌آن منظور نظرش بوده ازسطرآخر شروع میکرد و باوّلش میرسانید بطوری‌که اصلاً فتوری و عدم ارتباطی در الفاظ و معانی‌آن نبودی ، پس صخری در دم قلم وکاغذ برداشت و موضوع مهمّی راکه معیّن‌کردند ازآخر نامه شروع‌کرده ومتدرجاً بترتیب‌الاعلی‌فالاعلی باالفاظ خوش و عبارات دلکش با رعایت تمامی اصول سجع و فصاحت و بلاغت بسطر اوّلش رسانید . صخری، یك دیوان شعر ویك رسائل مدوّنه هم دارد واز اشعار هجویّهٔ

لطیفهٔ او است :

ایا ذاالفضائل والـلام حاء — ویا ذاالمکارم والمیم هاء
ویا انجب الناس والباء سین — ویا ذاالصیانة والصاد خاء
ویا اکتبالناس والتاء ذال — ویا اعلم الناس والعین ظاء
تجود علیالکل والدال راء — فانت السخی و یتلوه فاء

این‌گونه اشعار بدیعه وظریفهٔ صخری بسیاراست ودراواخر سال چهارصد وششم هجرت مقتول‌گردید . (ص۱۹ ج۵جم)

صدائی لقب رجالی حیّان بن بج میباشد و شرح حالش موکول بدان علم است .

صداقت **محمد** - ازشعرای‌هندوستان، ازاهالی‌قصبهٔ‌کنجاوه از ناحیهٔ‌پنجاب واز مریدان حاجی عبدالرحمن نامی از مشایخ سلسلهٔ قادریّهٔ صوفیّه‌بود. یك‌مثنوی‌موسوم به **ثواب‌المناقب**درحق‌مشایخ‌آن‌سلسله‌بنظم‌کشیده وازاواست:

نیازمرا بود حقّ نمك ، برناز پنهانش — که‌زمزم‌شدزاشك‌شورمن‌چاەزنخدانش

درسال هزار وصد وچهل وهشتم هجرت درگذشت. (ص ۲۹۴۳ ج۴س)

صدر[۱]

صدرا **محمد بن ابراهیم بن یحیی** - شیرازی ، ملقّب بـه **صدرالدین** و **صدرالمتألهین** ، معروف به **صدرا** و **ملاصدرا** ، از اکابر فلاسفه و حکمای نامی اسلامی اواسط قرن یازده هجری ، تمامی فنون تصوّف وکلام و فلسفه را جامع، درتفسیر وحدیث نیز متبحّر وبارع وصاحب ید بیضا بود . حکیمی است‌فاضل،

۱- **صدر** -گاهی بتنهائی و بیشتر بضمیمهٔ قیدی دیگر مثل صدرالاسلام وصدرالدین و نظائرآنها ، تخلص ویا عنوان مشهوری بعضی از مشاهیر طبقات مختلفه میباشد . ماهم،آن‌قیود منضمی را درمقام‌ترتیب منظور داشتیم وبا رعایت ترتیب درمجموع و رویهمرفتهٔ اسامی‌اشخاص ملقب بصدر و قیود منضمه بدین‌لقب، بشرح حال بعضی‌ازایشان میپردازیم وچون برخی‌ازایشان بنسبت مکان و بلده نیز شهرت دارند لذا همان نسبت نیز درمقام ترتیب منظور خواهد شد .

متألّه کامل ، عابد زاهد، محقّق مدقّق بصیر ، عجیب الفطنة ، دقیق الفکرة . نکات و دقائق تمامی فنون حکمت را با سر انگشت افکار ابکار عمیقهٔ خود حلّ نمود ، گوی سبقت از اکابر حکمای سلف ربود ، اساس حکمت اشراقی را که مذاق افلاطون و اتباع وی بوده استوار داشت، ابواب فضائح بسیاری برروی مشّائین و رواقیّین حکما گشود و قبایح ایشان را با براهین متقنه مشهود عامّه ساخت . صدرا ، از تلامذهٔ شیخ بهائی و میرداماد و میرفندرسکی بود، از دو اوّلی روایت نموده وعاقبت، مقام او درحکمت الهی بالاتر از اساتید خود شد ومسلّم اهل عالم گردید. ملامحسن فیض کاشانی وملا عبدالرزاق فیّاض لاهیجانی هم از تلامذهٔ صدرا و داماد وی بوده‌اند و این لقب فیض و فیّاض هم ازآن استاد معظّم‌شان میباشد . روزی زن فیض ، درعالم خصوصیّت بپدر خود اظهارگله‌گذاری نمودکه چرا شوهر مرا لقب فیض دادی و شوهر خواهرم را ملقّب بفیّاض نمودی‌که صیغهٔ مبالغه‌بوده ودلالت برعظمت وی برشوهر من دارد، صدرا

هو الحکیم العلیم

هذه رسالة عزیزة آلهیة و مقالة جلیلة ربانیة مسماة بعرش التقدیس فارق بین الحق
والتدلیس طلعت عن مطلع البرهان والتحقیق ولمعت عن منبع الایمان والتدقیق
لعمری لولا ان الجاهل عنود والانصاف فی الخلق مفقود لحری بها ان تکتب نقوشها
فی صفحات الابصار ظاهرا وتثبت معانیها فی الواح البصائر باطنا ولکن
الجاحدین الغافلین المغترین بلامع السراب لمحرومون من رحیق هذا الشراب
فانهم لایبصرون ولایسمعون لانهم عن السمع لمعزولون وعن آیات ربهم لمحجوبون
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون ولو کان یتیسر لکل عاجز
السباحة فی فضاء عالم الملکوت والسیر لما کان لسلیمان صلوات الله علی نبینا وعلیه
مختصا بفهم منطق الطیر فهؤلاء هم محقون معذورون فی امرهم هذا الوهم یسمونه جبنهم
حزما وفتورهم نفورا ونعم ما قیل یری الجبناء ان الجبن حزم
وتلک خدیعة الطبع اللئیم ولکن الکل میسر لما خلق له وکتب هذه الاحرف
خادم العلوم العالیة الروحانیة محمد بن ابرهیم الشهیر بالصدر الشیرازی احسن الله احواله
حامدا لله مصلیا علی نبیه مستغفرا لذنبه

خط ملاصدرا ـ ۳۰

کلیشه ازجناب آمیرزا عبدالوهاب تبریزی (شعاری) مقیم تهران

جوابی علمی داده وگفت : فیض و فیّاض، از قبیل زَیْدٌ عَدْلٌ و زَیْدٌ عادِلٌ است که در مقام مدح ، اوّلی ابلغ از دوّیمی است .

مصنفّات متنوّعهٔ طریقهٔ صدرا که درهمهٔ آنها مبتکر است هریکی بتنهائی، برهانی قاطع برتبحرّ و تمهرّ وی میباشد :

۱- اتحادالعاقل والمعقول ۲- اتصاف‌الماهیة بالوجود ۳- اسرارالایات و انوار البینات که در تهران چاپ شده است **۴- الاسفار الاربعة اوالحکمة المتعالیة** که اشهر تألیفات صدرا ، معروف به **اسفار،** درغایت اشتهار، ازکتب درسی و درتهران چاپ‌شده‌است **۵- اکسیر العارفین فی‌معرفة طریق‌الحق والیقین ۶- الامامة ۷- بدء وجود الانسان ۸- التصور والتصدیق** که درآخرجوهرالنضید علامه درتهران چاپ‌شده‌است **۹و۱۰و۱۱- تفسیر آیةالکرسی** و **تفسیرآیةالنور** وتفسیرآیهٔ : **وَتَرَی‌الجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً ۱۲ تا۲۳- تفسیر سورةالاعلی** و **الّم السجدة** و **سورةالبقرة تاآیهٔ : کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ** و **سورةالجمعة** و **سورةالحدید** و **سورةالزلزال** و **سورةالضحی** و **سورةالطارق** و **سورةالطلاق** و **سورةالفاتحة** و**سورةالواقعة** و **سورة یس** که هریکی مستقل‌است **۲۴- الجبر والتفویض ۲۵تا۳۲- حاشیهٔ** هریك **ازالهیات شفا** و **تجرید خواجه** و **تفسیر بیضاوی** و **رواشح سماویهٔ میرداماد** و **روضهٔ شهید** (شرح‌لمعه) و**شرح‌تجرید قوشچی** و **شرح حکمةالاشراق** و**شفای‌ابوعلی ۳۳- حدوث‌العالم ۳۴- الحشر ۳۵- الحکمة العرشیة ۳۶- رسائل** که حاوی هشت رسالهٔ متفرقه از رساله‌های ملاصدرا است **الحدوث - اتصاف الماهیة بالوجود - سریان‌الوجود - القضا والقدر - الواردات القلبیة - اکسیرالعارفین- الحشر- التشخص** ودرتهران‌مجموع‌این‌هشت‌رساله‌بنام**رسائل‌ملاصدرا**چاپ‌شده‌است **۳۷- سریان‌الوجود** که درضمن رسائل مذکور شد **۳۸- شرح اصول‌الکافی** که بنوشتهٔ روضات الجنات بتمامی شروحی‌که براحادیث‌اهل‌بیت‌عصمت ع نوشته‌شده مزیت دارد و ازهمهٔ آنها نافع‌تر و جلیل‌القدرتر میباشد و باکتاب مفاتیح‌الغیب مذکور ذیل دریکجا چاپ شده‌اند **۳۹- شرح حکمةالاشراق ۴۰- شرح‌الهدایة الاثیریة ۴۱- الشواهد الربوبیة فی‌المناهج السلوکیة** که درتهران چاپ شده‌است **۴۲- العرشیة** که بنام **حکمةالعرشیة** مذکور شد **۴۳- القضاء والقدر** که درضمن‌رسائل مذکورشد **۴۴- القواعدالملکوتیة ۴۵- کسراصنام‌الجاهلیة ۴۶- المبدء والمعاد** که درتهران چاپ شده‌است **۴۷- المسائل‌القدسیة ۴۸- المشاعر** که درتهران چاپ‌شده و شیخ احمد احسائی شرحش‌کرده است **۴۹- مفاتیح‌الغیب** که با شرح اصول‌کافی دریکجا چاپ شده است **۵۰- الواردات القلبیة** که درضمن رسائل مذکور شد وغیراینها .

صدرا هفت مرتبه با پای پیاده حجّ نمود، درمرتبهٔ هفتمی بسال‌یکهزار وپنجاهم

هجرت در بصره وفات یافت وهم درآنجا مدفون گردید . لفظ **مریض** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد ودرباب **محمد** از نخبة المقال گوید :

ثم ابن ابراهیم صدرالاجل	**فی سفرالحج مریض(۱۰۵۰)ارتحل**
قدوة اهل العلم والصفاء	**یروی عن الداماد والبهائی**

این رباعی از صدرا است :

آنان که ره دوست گزیدند همه	در کوی شهادت آرمیدند همه
درمعرکهٔ دوکون فتح ازعشق است	هرچند سپاه او شهیدند همه

مخفی نماند: درمصنّفات ملاصدرا ،کلماتی پیدا میشودکه ظاهرآنها مخالف ظواهرکتاب و سنّت میباشد واز این رو مورد سوء ظن بعضی از علمای اعلام گردیده وبسوء عقیده‌اش منسوب دارند. در روضات گوید:کلمات همچنانی او مبنی برپاره‌ای اصطلاحات مخصوصه ویا محمول ببعض معانی هستندکه منشأ سوء عقیده نمیباشند و ماهم قضاوت اینگونه مطالب را موکول بکتب مربوطه میداریم .

میرزا ابراهیم ، پسر ملاصدرا ، عالمی است عامل فاضل ، فقیه جلیل که از پدر خود و جمعی دیگر از اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده و استاد سید نعمت‌الله جزائری و نظائر وی بود ، دراکثر علوم متداوله خبیر، خصوصاً درعقلیّات و ریاضیّات یدی طولی داشت، دراصول تصوف وحکمت مخالف مسلك پدر بوده وازتألیفات او است:

۱- تفسیرآیةالکرسی ۲- حاشیهٔ اثبات‌الواجب محقق دوانی ۳- حاشیهٔ الهیات شفا ۴- حاشیهٔ تفسیر عروةالوثقی ۵- حاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید وغیراینها . وفات میرزا ابراهیم ، بسال هزار و شصت و چند ویا هزار وهفتاد تمام ویا هفتاد وچند ازهجرت در شیراز واقع گردید .

(قص وص ۱۸۵هب و۳۷۲نی و۱۳۳۱ت و ۱۳۹۱ ج۱عن و مواضع متفرقه از ذریعة)

صدرالاسلام

حاج میرزا علی‌اکبر بن میرزا شیرمحمدهمدانی - ملقّب بدبیر ، مکنّی بابوالمکارم ، معروف بصدرالاسلام، ازاکابرعلمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت وازتلامذهٔ حاج میرزاحسین نوری آتی‌الترجمه میباشد

و از آثار قلمی او است :

۱- **آب‌حیات** که منظومه‌ای فارسی است در اخلاق ، مانند نان وحلوا و بزرگتر از آن درهفده‌سالگی نظمش کرده‌است ۲- **اخوان‌الصفا** دراخلاق بزبان‌فارسی ۳- **الاعداد والاوفاق** ۴ و ۵ و ۶- **جفر وخرابات ودعوة‌الحسنی** . صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و بیست و پنجم هجرت درپنجاه وپنج سالگی درهمدان وفات یافت وجنازه‌اش بنجف نقل گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعة)

صدر **حاج سید اسمعیل بن سید صدرالدین** - بن‌سیدصالح‌بن سیدمحمد شرف‌الدین‌بن سیدابراهیم زین‌العابدین، نسب شریفش باابراهیم اصغر ابن حضرت امام‌موسی‌بن‌جعفر ع موصول وازاکابر ومراجع تقلیدعلمای طراز اوّل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه بسیار عابد وزاهد ومتورّع و متّقی ، از مفاخر اسلام ، مراتب علمیّه وکمالات نفسانیّه‌اش مشهور و مسلّم یگانه و بیگانه بود . شرح‌حال اجمالی ایشان را موافق‌آنچه فرزند ارجمندشان آقای‌آسید صدرالدین (صدر) ، از مراجع و زعمای‌امروزی . قم ، بحسب درخواست این نگارنده نگارش داده ملخصاً زینت بخش این اوراق مینمایید . صاحب ترجمه ، درحدود شش سالگی ، بعد از وفات والد معظّمش ، بسال هزار و دویست و شصت و دویم هجرت درتحت تربیت

عکس سید اسمعیل صدر -۳۱

این‌عکس بنابرمشهور بحاج میرزامحمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة منتسب میباشد لکن بنا بتصدیق آقای‌آسیدصدرالدین‌فوق و تحقیقات دیگر بی‌شبهه عکس صاحب ترجمه حاج سید اسمعیل‌صدرمیباشدکه درکربلادرصحن‌مقدس حسینی‌ع درحال‌نمازجماعت برداشته‌شده‌است

فرب شهرة لااصل له

برادر والاگهر خود حاج سید محمدعلی معروف بآقا مجتهد سالف‌الترجمة نشأت‌یافت، مقدمات ومقداری از درس سطحی را پیش وی خواند، بعد ازفوت‌آقا مجتهد نیز،دیری تحت تعلیم وتربیت‌آیزنه‌اش شیخ محمدباقر بن شیخ محمدتقی صاحب‌هدایةالمسترشدین سالف‌الترجمة بود ، در حوزهٔ وی دروس سطحی را تکمیل‌کرد و شروع بدرس خارج استدلالی نمود تا درسال هزار و دویست وهشتاد ویك هجرت (که سال وفات‌شیخ‌مرتضی انصاری است) تمامی اموال موروثی خود را ببرادران خود موکول‌نموده وبقصد تکمیل مراتب علمیّه عزیمت عتبات داد، ازعدم تشرّف بفیض ملاقات شیخ‌انصاری بسیارمتأسف بود ، فقه و اصول را از حاج میرزا محمدحسین شیرازی‌آتی‌الترجمة وآقا شیخ راضی از بنی‌اعمام شیخ جعفر کاشف‌الغطاء خواند ، معقول و اخلاق را نیز از اساتید دیگر تحصیل وباکمال‌جدّیّت‌تحصیلات‌خودرا ادامه‌داد وبمباحثهٔ‌علمی بین‌الاثنینی وبین‌الجمعی رغبتی وافر داشت، دیگرانرا نیز بمباحثهٔ این‌جوری توصیه میکرد ومی‌گفت‌که استفادهٔ من از این مباحثه ،کمتر از اساتید نیست زیرا این قسم مباحثه، هم درس خواندن وهم درس دادن وهم مباحثه است .

صاحب ترجمه ، بعد از فوت استاد معظّمش میرزای شیرازی ، بحسب تکلیف شرعی ، از سامرّا مهاجرت‌کرده و درکربلای معلّی اقامت نمود و بنای تدریس گذاشت ویکی از زعما و مراجع تقلید شیعه و ملاذ وملجاء فرقهٔ محقّه بوده وازبرکت‌آن‌وجود مقدس ، حوزهٔ علمیّهٔ مهمّی درآن ارض اقدس تشکیل یافت ومرجع استفادهٔ اکابر وقت گردید . میرزا محمدحسین نائینی ، سید شرف‌الدین عاملی ، حاج سیدحسین فشارکی و بسیاری از افاضل وقت (که شرح حال هریکی در موقع مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته و دارای مقام ریاست مذهبی‌بوده‌اند) ازتلامذهٔ وی میباشند. چهارنفر اولاد امجاد صاحب ترجمه ،آقای سید صدرالدین ،آقای سید محمدجواد ،آقای سید حیدر،آقاسید محمد مهدی تماماً از افاضل علما و صاحبان تحقیق و نظر و مراجع عموم میباشند و آقای سید صدرالدین ازآن جمله فعلاً مقیم قم و از مراجع وقت و زعمای‌آن حوزهٔ

محترمه است که درذیل بعنوان مستقل **صدر، صدرالدین** بترجمهٔ حال سعادت منوالشان خواهیم پرداخت.

صاحب ترجمه، روز سیم جمادی‌الاولی هزار و سیصد وسی وهفت هجری‌قمری درکاظمین وفات یافت، لوازم تشییع و تعطیل عمومی معمول شد و دریکی از حجرات پائین‌پای رواق مطهّر، مدفون و درتمامی بلاد شیعه مجالس ترحیم اقامه‌گردید. اما صدرگفتن صاحب ترجمه، همانا محض بجهت رفع اشتباه اسمی بین او ومعاصر وهم‌نام او، حاج سید اسمعیل نامی از ارحام میرزای مجدد شیرازی است‌که او نیز در سامره ساکن و مرجع حلّ و عقد بودکه محض امتیاز وعدم اشتباه، صاحب‌ترجمه‌را بملاحظهٔ انتساب بوالد معظّم‌او سید صدرالدین، مقیّد بلفظ صدرکرده وحاج سید اسمعیل صدر می‌گفتند تا متدرجاً، این‌قیدصدر، دراثر کثرت‌استعمال، علم بغلبهٔ وی‌گردید بطوری‌که اغلب، اسم اصلی اورا نمیدانند.

صدرالافاضل

قاسم بن حسین بن احمد - خوارزمی، نحوی حنفی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به**مجدالدین**، معروف به**صدرالافاضل** ازادبای نامی‌عصرخود، درنحو و خطب وفنون شعری وعلوم ادبیّه وعربیّه وحید عصر و مردمك چشم زمان خود بود. ازتألیفات وآثار قلمی‌او است:

۱- **بدایع‌الملح** ۲- **التجمیر** که شرح کبیر کتاب مفصل زمخشری است ۳- **التوضیح** در شرح مقامات ۴- **السبیکة** که شرح وسیط کتاب مفصل است ۵- **الزوایا فی‌الخبایا** در نحو ۶- **شرح‌الابنیة** ۷- **شرح‌الاحاجی‌للزمخشری** ۸- **شرح سقط‌الزند** که درذیل‌بنام‌ضرام‌السقط مذکور است ۹- **شرح مفصل زمخشری** که سه فقره شرح وسیط و صغیر وکبیر بنام **سبیکه** و **مجمره** و **تجمیر** بدان‌کتاب نوشته است ۱۰- **شرح مشکلات دیوان ابوالعلاء معری** که ظاهراً همان ضرام‌السقط مذکور ذیل‌است ۱۱- **شرح‌النموزج** ۱۲- **ضرام‌السقط فی‌شرح سقط‌الزند ابوالعلاء معری** که درتبریز (بنام شرح دیوان ابی‌العلاء المعری‌المسمی بضرام‌السقط) چاپ‌سنگی شده است ۱۳- **عجائب‌النحو** ۱۴- **لهجة‌الشرع** در شرح الفاظ فقهیه ۱۵- **المجمرة** که ذکر شد ۱۶- **المحصل** دربیان واز اشعار او است:

یا زمرة‌الشعراء دعـوة ناصح   **لا تأملوا عنـدالکرام سماحا**
ان‌الکرام بامرهم قد اغلقوا   **باب السماح وضیعوا المفتاحا**

ایضاً ازاشعار او است‌که بخواهش‌قاضی‌القضاة‌گفته‌است‌که دردیوار عمارت‌تازه‌نقش‌شود.

من‌کان یفخر بالبنیان والشرف   **فلیس‌فخری بغیر المجد والشرف**
ماقیمة‌الدار لولا فضل ساکنها   **وای وزن بدون‌الدر للصدف**

بسال ششصد و هفدهم هجرت درفتنهٔ تاتار مقتول گردید .

(ص ۱۸۵هب و ۲۳۸ ج ۱۶جم وغیره)

صدر **سیدحسن** - بعنوان **صدرالدین** در ذیل مذکور است .

صدرالحقیقة **سیدمحمدبن ابراهیم** - درذیل بعنوان **صدرالدین دشتکی** مذکور است.

صدرالحقیقة **سید محمد بن غیاث‌الدین** - نیز در ذیل بهمان عنوان صدرالدین

صدرالحکما دشتکی مذکور است .

صدرالدین **احمد بن محمد** - بعنوان **سلفی احمد** نگارش یافته است .

صدرالدین **جنید شیرازی** - بهمین‌عنوان جنیدشیرازی نگارش یافته است.

صدرالدین **سیدحسن بن سید هادی بن سید محمد** - عاملی کاظمی موسوی‌که نسب‌شریف‌او با سی‌واسطه بحضرت‌امام‌موسی‌بن‌جعفرع موصول، کنیه‌اش ابومحمد ، شهرتش صدر، از ارکان و اعیان‌علمای‌امامیهٔ‌عصرحاضر ما میباشد. پیش‌از تکمیل سن‌چهارده سالگی از تحصیلات نحـو و صرف و معانی وبیـان و بدیع و منطق فارغ و بتحصیل‌فقه و اصول سطحی درکاظمین نزد اساتید وقت پرداخت ، در هیجده سالگی بنجف رفته وکـلام و حکمت را ازمحمدتقی‌گلپایگانی (متوفی بسال ۱۲۹۳ه ق = غرصج) وبعضی اساتید دیگر فراگرفت، فقه خارج استدلالی را از تلامذهٔ صاحب جـواهر و اصول استـدلالی را از تلامـذهٔ شیخ مرتضی

عکس‌آقای سیدحسن صدر -۳۲

انصاری وعلم حدیث و رجال و ریاضیّات وعلم حروف را نیز از اکابر وقت ویك قسمت
ازعلوم غریبه را نیز از شیخ عبدالحسین هندی خوانده است . تمامی ساعات شبانروزی
خود را مصروف تحصیل علوم متنوعه میداشت . درسال‌هزار ودویست ونود وهفتم هجرت
از نجف بسامره رفت و درحوزهٔ میرزای مجدد نیز بادامهٔ تحصیلات مقتضیه اشتغال‌یافت
تا بسال هزار و سیصد و پانزدهم باز بکاظمین مراجعت و بتـألیف و تدریس پـرداخت و
تـألیفات طریفه بیادگار گذاشت :

۱- احیاءالنفوس بادب‌السید ابن‌طاوس ۲- بغیةالوعاة فی‌طبقات مشایخ الاجازات
۳- تأسیس‌الشیعة الکرام لفنون‌الاسلام و دراین موضوع مبتکر و مخترع بوده و از روی
تواریخ و سیر معتمد مبرهن نموده است‌که علمای شیعه در تأسیس و تألیف نحو و صرف
و عروض و لغت و علوم بلاغت وکلام وفقه و اصول وتفسیر و اخلاق ودیگر انواع‌علوم
اسلامی‌گوی سبقت ازدیگران ربوده وپیش‌از دیگران بتألیف وتصنیف‌آنها پرداخته‌اند
وشرح‌حال تمامی‌علمای شیعه راکه مؤسس بوده وحق تقدّم درتألیف یکی‌ازعلوم‌اسلامیّه
داشته‌است با مصنّفات‌ایشان مذکور داشته وبا اینکه درتمامی مطالب‌مندرجهٔ‌آن‌باندکی
از بسیارکفایت‌کرده بازهم مجلّدی بزرگ شده‌است اینك بدرخواست جمعی، تلخیص
کرده وآنرا به : **الشیعة وفنون‌الاسلام** موسوم داشته وچاپ شده‌است **۴- تبیین‌الابـاحـة
للمصلین ۵- تحصیل‌الفروع الدینیة فی‌فقه‌الامامیة ۶- تکملـة امل‌الامل** درسه مجلد بزرگ
۷- جامع‌اخبار‌الغیبة ۸- حاشیة‌تلخیص‌الاقوال دررجال **۹- حدائق‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول
۱۰- ذکری‌المحسنین ۱۱- سبیل‌الرشادفی‌شرح‌نجاةالعباد ۱۲- سبیل‌الصالحین ۱۳- سبیل
النجاة ۱۴- الشیعة وفنون‌الاسلام**که درفوق‌ضمن‌تأسیس‌الشیعة ذکرشد **۱۵- مجالس‌المؤمنین
فی‌وفیات‌الائمةالمعصومین ع ۱۶- مختلف‌الرجال ۱۷- مناقب‌آل‌الرسول من‌طریق‌الجمهور
۱۸- نزهةاهل‌الحرمین‌فی‌تاریخ‌عمران‌المشهدین ۱۹- نهایةالدرایة** وغیراینها. صاحب‌ترجمه
دریازدهم‌ربیع‌الاول‌سال‌هزار وسیصد وپنجاه وچهارم‌هجرت‌درهشتادودوسالگی‌وفات‌یافت.
(مواضع متفرقه ازذریعه واطلاعات متفرقه)

صدرالدین‌حموئی **ابراهیم‌بن سعدالدین محمد** - ظاهراً همان‌است‌که بعنوان
حمـوئی بشرح حـالش پرداخته‌ایم‌کـه در بعض مواضع

بهمین عنوان صدرالدین نگارش داده‌اند .

صدرالدین خطاط معروف بمیرصدرالدین ، پسر میرزا شرف جهان قزوینی ، ازمشاهیر خطّاطین ایرانی بود وازطرف شاه‌عباس ماضی مأمور بکتابت تذکرهٔ دولتشاهی گردید لکن موفق باتمام‌آن نشد وبسال یکهزار وهفتم‌هجرت در اثنای مسافرت مشهد مقدس رضوی در بسطام درگذشت . (ص ۲۹۴۴ ج۴س)

صدرالدین دشتکی **سید محمد بن ابراهیم**- حسینی شیرازی دشتکی ، مکنّی بابوالمعالی، ملقّب به **صدرالدین** و **امیرصدرالدین** و **سیدالحکما** و **صدرالعلما** و **صدرالحکما** و **صدرالحقیقة** ، معروف بصدرالدین کبیر، پدرامیرغیاث‌الدین منصورآتی‌الترجمة و از اکابر حکمای مدقّقین اسلامی اوائل قرن دهم هجرت میباشد که صبح روز جمعه دوازدهم رمضان سال نهصد و سیم هجری در دست ترکمانان مقتول شد وبا پسرخود امیرغیاث‌الدین آتی‌الترجمة دربقعهٔ منصوریّه ازمدرسهٔ منصوریّهٔ شیراز مدفون گردید واز تألیفات او است :

۱- **اثبات‌الواجب تعالی** ۲- **الجذر الاصم** که رساله‌ایست درتحقیق مغالطهٔ معروفه بجذرالاصم ۳- **حاشیهٔ تیسیرالوصول الی جامع‌الاصول** درفقه‌شافعی ۴- **حاشیهٔ شرح تجریدقوشچی** که دوفقره‌بوده وبقیدقدیم‌وجدیدامتیازیابند ۵- **حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطب‌الدین رازی** ۶- **حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی** ۷- **حاشیهٔ شرح مطالع** که دوفقره‌است ۸- **حاشیهٔ کشاف زمخشری** ۹- **حاشیهٔ مطول** ۱۰- **معرفت جواهر و خواص و قیمت‌آنها** و رجوع بصاحب روضة الاحباب هم نمایند . (ص ۱۸۶هب و ۱۶۸لس)

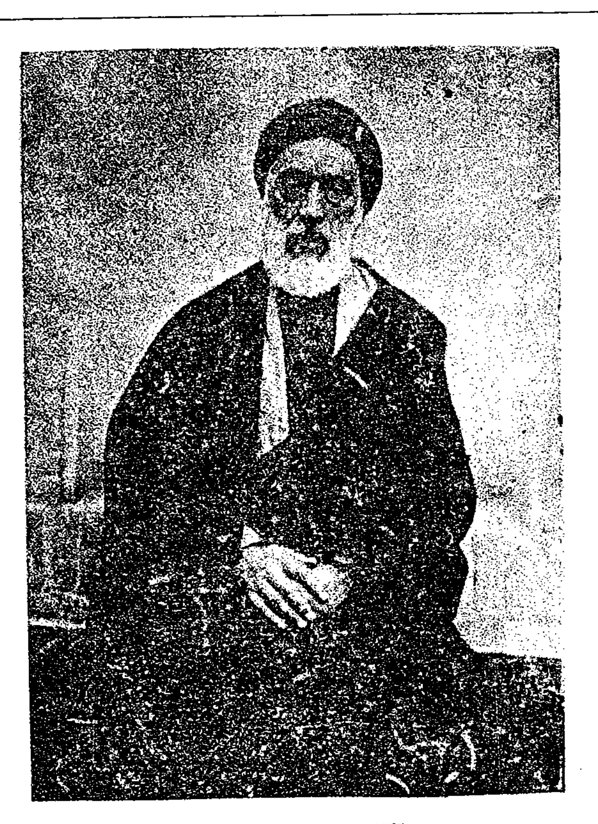
صدرالدین دشتکی **سید محمد بن غیاث‌الدین منصور**- آتی‌الترجمة که درمقابل جدّ مذکورفوق‌او به **صدرالدین ثانی** یا **امیرصدرالدین ثانی** معروف و صاحب توبهٔ مشهوره که تارك راح و صبوح ومصداق حقیقی توبهٔ نصوح میباشدبشرحی که در مجالس‌المؤمنین و روضات‌الجنّات نگارش داده‌اند . در روضات‌گوید، نظیر توبهٔ صدرالدین ازکسی معهود نبوده وهیچ‌کدام ازاهل‌توبه بآثاری مانندآثار توبهٔ وی موفق نیامده‌اند . عاقبت کار وی دراثر توبهٔ حقیقی ، بجائی رسیده‌که مایهٔ افتخار اسلاف و

اخلاف خود وازمشایخ روایت و اجازه بوده وبرای بعضی از علمای امامیّه اجازهٔفاخری نوشته‌که بتصدیق صاحب روضات نظیر آن برای کسی از علما اتفاق نیفتاده است. ازآثار قلمی او است : **الذکری** وآن رسالهٔ طریفه‌ایست درتحریم‌خمر وتأکید مذمّت‌آن وتشیید مبانی مفاسد ومضرات‌آن وتهدید شارب‌آن ومسلّم افرادبشر وبین‌المللی بودن ممنوعیّت آن . این رساله در رشتهٔ خود بی‌نظیر است وحاوی فوائد علمیّهٔ شریفهٔ ادبیّه وعربیّه و حقائق فقهیّه وکلامیّه و نصوص الهیّهٔ نبویّه و امامیّه و معارف ایمانیّه و عرفانیّه وبرهانیّه وعلل حکمیّه وطبّیّه میباشد. آیهٔ خمر را با اسلوبی مطلوب وطرزی‌مرغوب تفسیر کرده ویك نسخه ازآن درپیش صاحب روضات بوده است . ازحسن تصادف ، عدد لفظ **الذکری= ۹۶۱** که نام‌آن رساله‌است تاریخ سال تألیف‌آن میباشدکه در بیست‌وپنجم ربیع‌الاول سال نهصد وشصت ویکم هجرت از مسوّدهٔ‌آن درمدرسهٔ منصوریّهٔ شیراز فارغ و روز غدیر سال نهصد و شصت و دویم هجرت‌آن را از مسوّده بمبیّضه نقل‌کرده‌است و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۸۶هب و ۶۶۹ت)

صدرالدین‌شیرازی **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **صدرا** مذکور افتاد .

صدرالدین‌صدر مکنّی‌باوالرضا، مسمّی‌بصدرالدین،معروف به **صدر**، ابن حاج‌سیداسمعیل صدر سالف‌الترجمة، جبل‌عاملیّ‌الاصل، کاظمینیّ‌الولادة ، نجفیّ‌التحصیل، قمیّ‌الاقامة، موسویّ‌النّسب ، حامل‌لوای‌علم وادب، جامع شرافت حسب و فضیلت نسب . چنانچه مذکور داشتیم نسب شریف‌ایشان باابراهیم اصغر ابن‌الامام‌الهمام موسی‌بن‌جعفرع موصول، حاوی‌فروع و اصول وفقیهی‌است اصولی محدّث رجالی محقّق مدقّق‌عمیق‌النّظر دقیق‌الفکر و ادیب اریب‌شاعرماهر که درتمامی علوم عربیّه و فنون شعریّه و ادبیّه دستی توانا و یدی بیضا داشته و از اکابر علما و ومراجع و زعمای عصرحاضر ما میباشد، بالخصوص درمکارم‌اخلاق طاق، باجدادطاهرین خود وارث بالاستحقاق ، دارای‌کمالات نفسانیّه ومعنویّه بوده وگوی سبقت ازدیگران ربوده‌است. خلاصهٔ‌ادوار زندگانی آن‌عالم‌ربّانی‌موافق آنچه بحسب‌درخواست‌این نگارنده

نگاشته‌اند بدین منوال است: بسال‌هزارودویست و نود و نهم هجرت در کاظمین‌متولدشد، ادبیّات و ریاضیّات را ازاساتید وقت اخذکرد ، مدتی هم درحوزهٔ درس والدمعظّم خود وآخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی حاضر و باجازات ایشان نایل گردید تا اخیراً در بلدهٔطیّبهٔ قم‌اقامت‌گزید. از تألیفات وآثار قلمی او است :



عکس‌آقای صدرالدین صدر -۳۳

۱- اصول دین ۲- حاشیهٔکفایةالاصول ۳- حکم ماءالغسالة ۴- رد بعض شبهات وهابیه ۵- مختصر تاریخ‌الاسلام که دومجلد ازآن چاپ شده است **۶- المهدی** در اثبات وجود مقدس حضرت ولیّ‌عصر ع ازاخبار عامّه و چاپ شده‌است. ازاشعار طریفهٔاو است که موقع تسلّط عبدالعزیز نامی وهابی برحجاز و هدم بقاع متبرّکهٔ ائمهٔ‌بقیع علیهم‌السلام سروده است :

لعمری ان ناحیة البقیع	**یشیب لهولها فودالرضیع**
وسوف تکون فاتحةالرزایا	**اذا لم‌نصح من هذاالهجوع**
فهل من مسلم لله یرعی	**حقوق نبیه الهادی الشفیع**

این اشعار درمیان ادبا و شعرای عرب بین‌النّهرین شهرتی بسزا یافته و زیاده برصد نفر از شعرای عرب تخمیس و تشطیرش نموده ودرمجلّه‌ها و روزنامه‌ها نشر داده‌اند تاآنکه حکومت عراق جلوگیری کرد و مدیران جراید را با توقیف‌آنها تهدید نمود . صاحب

ترجمه اکنون، در تاریخ طبع این اوراق‌که جمادی‌الاولی سال هزار و سیصد و شصت و هشت هجری قمری است درقید حیات و درقم مقیم ویکی از زعمای نامی و مراجع حل و عقد اسلامی است . **اَطالَ‌اللهُ بَقاهُ**

صدرالدین‌عاملی **سید محمد بن سید صالح بن سید محمد بن سید زین‌العابدین -** موسوی‌ّ النّسب ، عاملی‌ّ الولادة ، بغدادی‌ّ النشأة ، اصفهانی‌ّ المسکن ، نجفی‌ّ المدفن ، از اکابر فقهای شیعه وعلمای امامیّه میباشدکه درفقه واصول وحدیث و رجال و فنون ادب و عروض ودیگر علوم متداوله از افاضل علمای وقت‌خود بود. علاوه‌برمراتب علمیّه ، قریحهٔ شعری صافی هم داشت، درایّام صغر غالباً درحوزهٔ درس سید مهدی بحرالعلوم حاضر میشد و از افاداتش استفاده میکرد . بحرالعلوم نیز هرآنچه راکه از اشعار درهٔ فقهیّه نظم میکرده محض اطمینان بصفای قریحه و حدّت ذهن و سلیقهٔ صدرالدین بنظر وی نیز میرسانید . صدرالدین درحال صغر ادّعای‌اجتهاد مینمود و پیش علما و امرا بسیار محترم بود ومصنّفات جمیلهٔ او حاکی ازتبحرّ وکثرت احاطه و تفنّن و تنوع علمی وی میباشند :

۱- **اسرة العترة** در فقه استدلالی ۲ و۳- **حاشیهٔ تسهیل ابن‌مالك** و **حاشیهٔ منتهی امل‌الادیب ابن‌ملا** درنحو ۴و۵- **حاشیهٔ منتهی‌المقال** و **نقدالرجال** ۶- **حجیةالظنون‌الخاصة** ودرآن دلیل انسداد را ردکرده است ۷- **قرةالعین** درنحوکه با صغر حجم‌آن بمغنی‌ترجیحش داده‌اند ۸- **القسطاس‌المستقیم** دراصول فقه ۹- **قوت‌لایموت**که رسالهٔ‌عملیه‌است ۱۰- **مجال الرجال** ۱۱- **المستطرفات** ۱۲- **منظومهٔ رضاعیه وشرح‌آن** وغیر اینها .

صدرالدین از تلامذهٔ سید جواد عاملی وسید بحرالعلوم و پدرزن خود شیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء و دیگر اکابر وقت بوده واز بسیاری مشایخ حدیث روایت‌کرده‌است .کتاب وسائل‌الشیعة ودیگر تألیفات و مرویّات شیخ‌حرّ عاملی را نیز بواسطهٔ پدرخود ازجدّش سید محمد از خود شیخ حرّ روایت میکند ، خودش نیز از مشایخ روایت شیخ مرتضی انصاری بوده وشیخ مراتب مذکوره را بهمین سند بواسطهٔ او روایت میکند. صدرالدین نسبت بصاحب روضات الجنّات شفقتهای بسیاری داشته و درتألیف‌آن‌کتاب مستطاب نیز

مساعدتهای مقتضیه را بکارمیبرده‌است. وفات‌او شب جمعه چهاردهم محرم هزار ودویست وشصت وسه یا چهار هجرت درنجف اشرف واقع‌شد وهم درحجرات سمت‌بالای‌سر صحن مقدّس مرتضوی مدفون‌گردید . (ص۱۸۷هب و۳۳۳ت و۳۹۷مس وغیره)

صدرالدین

سیدعلیخان - مدنی‌شیرازی، درضمن‌عنوان **حویزی سیدعلیخان** مذکور شد .

صدرالدین‌قمی

سید صدرالدین بن سید محمدباقر بن محمد مهدی - رضوی ، تقوی‌ّ النّسب، قمی‌ّ الاصل، سیدصدرالشهرة، ازفحول ومحقّقین علمای امامیّهٔ اواسط قرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول، جامع‌منقول و منقول ، مرجع فتاوی و احکام ، ملجأ خواص وعوام ، درمراحل‌فضیلت وجودت‌قریحه و دقّت نظر و تصرّف درمطالب عمیقه بی‌نظیر بود . در اصفهان ازآقا جمال خوانساری وشیخ جعفر قاضی وملا میرزا شیروانی ودیگر اکابر تلمّذنمود، پس بقم رفته ودرتأسیس اساس تدریس وتعلیم وتربیت محصّلین دینی اهتمام تمام بکار برد تا درفتنهٔ‌افغان‌بهمدان و ازآنجا بنجف رفته واز اکابرآنجا بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت .

از طرایف قضایاآنکه سید صدر روز اضحی با سید امیرابوالقاسم جعفربن‌حسین موسوی در منی ملاقات‌کردند ، درآن‌حال مردی را دیدندکه در دست کاردی داشت ، بمیان جمعیّت حجّاج وارد شد، سر بآسمان‌کرده وبا دست چپ‌گلوی خود را باز نمود و ندا در داد ، پروردگارا اگر این جماعت با این قربانهای خودشان تقرّب بدرگاه تو میجویند اینك من با قربان‌کردن جان خودم راه تقرّب بدرگاه تو میپیمایم پس‌آن‌کارد را بگلوگذاشته وخود راگوش اندرگوش ذبح‌کرد و بزمین افتاد و مورد حیرت و تعجب جماعت‌گردید. سید صدر، استادآقای بهبهانی‌سالف‌الترجمة **وشارح وافیهٔ ملاعبدالله تونی** در اصول فقه میباشدکه در رشتهٔ خود بی‌نظیر است و **حاشیهٔ مختلف علامه** نیز از تألیفات او است و نسب شریفش بحضرت امام محمدتقی ع موصول میشود . وفات او مابین سال هزار وصد و پنجاهم و شصتم هجرت در شصت وپنج سالگی واقع‌گردید.

برادرش **سید ابراهیم رضوی** بن سید محمدباقر نیز عالمی است عامل‌فاضل‌کامل محقّق مدقّق فقیه اصولی محدّث رجالی حکیم متکلّم مفسّر ، در همهٔ علوم مذکوره بی‌نظیر و **شرح‌المفاتیح** و **شرح‌الوافی** وغیرآنها از تألیفات او است و لکن در تحصیل ، کم‌حوصله وکثیرالتّعطیل بود و بعداز وفات برادرش از همدان بکرمانشاه رفت . سال وفات و محل وفات و مدفن او معلوم نیست و لکن درسال هزار و صد و شصت و هشت هجرت درقید حیات بوده است. (ص ۱۸۷هب و ۳۳۲ت و۳۹۶ ج۵عن)

صدرالدین‌قونیوی **محمد بن اسحق بن محمد بن یوسف بن علی** - شافعی قونیوی، ملقّب بصدرالدین،مکنّی بابوالمعالی، ازعلمای‌نامی‌وعرفای عالیمقام و مشایخ عظام قونیه میباشد. پدرش درحال صغر سنّ او وفات یافت وبدین‌جهت مادرش بازدواج محیی‌الدین ابن‌العربی درآمد، بدان وسیله صدرالدین نیز تحت‌تربیت ناپدری مذکور و دیگر اکابر باخذ علوم متنوعه موفق شد و دراندك زمانی باکمال زهد و تقوی و ریاضت و مجاهده ، جامع فقه و حدیث و علوم ظاهریّه و باطنیّه و عقلیّه و نقلیّه‌گردید ودرهمهٔ‌آنها وحید عصر ومرجع‌استفاده و استفاضهٔ‌اکابر وقت‌شد، قطب‌الدین شیرازی‌آتی‌الترجمة نیز از تلامذهٔ وی میباشد . چنانچه مذکور داشته‌ایم با سعدالدین حموئی سالف‌الترجمة ملاقات‌کرده و رابطهٔ محبّت با همدیگر داشته‌اند . با خواجه نصیرالدین طوسی نیز در مسائل حکمت مکاتبات ومراسلات بسیاری داشته وموردا‌حترام و تمجید خواجه بوده است. ملّای رومی نیز ازشاگردان وی بوده ویا خود ملّای رومی علوم ظاهره را از وی اخذ و درعلوم طریقت وعرفانیّهٔ باطنیّه مرشداو بوده وبهرصورت کمال یگانگی باهم داشته و وظائف تجلیل و احترام تمام در حق یکدیگر معمول میداشته‌اند . روزی ملاّ ، درمحفل او وارد شد او نیز مسند خود را بملاّ داد و خودش درکنارآن نشست ملاّ نیز برروی‌آن مسند ننشسته و درجواب استفسار از سبب‌آن‌گفت خدا را چه جواب دهم‌که برسجّادهٔ تو نشینم پس صدرالدین سجّاده را بدور افکند و گفت سجّاده‌ای‌که ترا نشاید ما را نیز نشاید باری ازتألیفات صدرالدین است:

۱- **اعجاز البیان فی کشف بعض اسرار ام القرآن** که تفسیر سورهٔ فاتحه میباشد ودرحیدرآباد هند چاپ شده است ۲- **تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی** که رساله‌ایست فارسی دراصول معارف و اطوار ولایت ۳- **تفسیر الفاتحة** که همان اعجاز البیان مذکور است ۴- **شرح الاحادیث الاربعینیة** ۵- **شرح الاسماء الحسنی** که با لسان ذوق وکشف و اشارات شرح کرده برخلاف شروح دیگر که روی اصل استدلال و نظر میباشند ۶ و ۷- **شرح شجرهٔ نعمانیه** و **شرح فصول الحکم محیی الدین ابن العربی** ۸ و ۹- **شرح مصباح الانس** و **شرح مفتاح الغیب** که هردو درتهران چاپ شده است ۱۰- **الفکوك فی مستندات حکم الفصوص** ۱۱- **مفتاح الغیب** ۱۲- **النصوص فی تحقیق الطور المخصوص** ۱۳- **النفحات الالهیة**. صاحب ترجمه بسال ششصد و هفتاد و یکم یا دویم یا سیم هجرت درقونیه وفات یافت واز او است :

آن نیست ره وصل که انگاشته‌ایم — وان نیست جهان جان که پنداشته‌ایم

آنچشمه که خضرخورده زان آب‌حیات — در خانهٔ ما است لیك انباشته‌ایم

اینکه در خزینة‌الاصفیا ، تاریخ وفات صدرالدین قونیوی را ششصد و سی تمام هجرت نوشته و هریك از دوجملهٔ : **والی صدق صدرالدین = ۶۳۰** و**هادی آفتاب دین نبی = ۶۳۰** را هم مادّهٔ تاریخ وفاتش آورده دور از صحت میباشد و بالفرض اگر منافی ملاقات او با ملای رومی و سعدالدین حموئی و مکاتبات او با خواجه نصیرالدین طوسی هم نباشد منافات کلی با تلمّذ قطب‌الدین شیرازی نزد او (چنانچه درخود خزینه نیز تصریح شده) دارد زیرا وفات قطب چنانچه انشاءالله خواهدآمد ، در سال هفتصد و دهم یا شانزدهم هجرت بوده است .

(کف وص۱۷۴ج۴فع و۴۴۲۹۹ج۴س و۱۳۵لس و۲۲۲هب و۱۶۴ض و۱۱۲خه وغیره)

صدرالدین کبیر چنانچه در عنوان صدرالدین دشتکی مذکور داشتیم لقب سید محمد بن ابراهیم پدر غیاث‌الدین منصور آتی‌الترجمة است.

صدرالدین محمد - بن ابراهیم بعنوان **صدرا** نگارش دادیم.

صدرالدین محمد - بن اسحق همان صدرالدین قونیوی مذکور فوق است .

صدرالدین سیدمحمد- بن سیدصالح همان صدرالدین عاملی مذکورفوق است.

صدرالدین محمد - بن غیاث‌الدین منصور بعنوان صدرالدین دشتکی مذکورشد.

صدرالدین **بن سید محمدباقر** - همان صدرالدین قمی مذکور فوق است.

صدرالدین **سید محمدخلیل** - بعنوان مرادی خواهد آمد .

صدرالشریعهٔ اول رجوع بصدرالشریعه عبیدالله مذکور در ذیل شود .

صدرالشریعهٔ ثانی یا **صدرالشریعهٔ صغیر** همان صدرالشریعه عبیدالله مذکور در ذیل است .

صدرالشریعه **عبیدالله بن مسعودبن تاج‌الشریعة** - محمودبن صدرالشریعة محبوبی حنفی بخاری ، ملقّب بجمال‌الدین ، معروف به **صدرالشریعة** یا **صدرالشریعهٔ ثانی**، فقیه، اصولی خلافی جدلی محدّث ماهر ادیب نحوی لغوی متکلّم منطقی ، از اکابر علمای حنفیّهٔ قرن هشتم هجرت وازخانوادهٔ علمیّه بود، علوم متداوله را از جدّ خود تاج‌الشریعة و او نیز از پدر خود صدرالشریعهٔ اوّل اخذ نمود ، بتنقیح تألیفات جدّ مذکور خود تاج‌الشریعة اهتمام تمام داشت وازتألیفات خود صدرالشریعة است :

۱- تعدیل العلوم که دونسخه ازآن بشماره‌های ۲۱۹۸ و ۲۱۹۹ در خزانهٔ ایاصوفیه موجود است **۲- تنقیح‌الاصول** در اصول فقه **۳- التوضیح فی‌حل غوامض‌التنقیح** که شرح تنقیح‌الاصول مذکوراست **۴- شرح‌الوقایة** که کتاب وقایةالروایة فی‌مسائل‌الهدایهٔ جدخود محمود بن صدرالشریعهٔ اول را شرح کرده و درفقه حنفی است **۵- مختصرالوقایة** که کتاب وقایهٔ مذکور را بنام **النقایة فی‌مختصرالوقایة** ملخّص کرده است ویک نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۳۷۷ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است و همهٔ اینها درقازان چاپ‌شده‌اند. صدرالشریعة بسال هفتصد وچهل و پنجم یا هفتم یا پنجاهم هجرت دربخارا وفات‌یافت.

ناگفته نماند ، مستفاد از کلمات کشف‌الظّنون در مادّهٔ وقایه‌آنکه : عبیدالله بن مسعود محبوبی‌حنفی (متوفی‌بسال ۷۵۰ه ق = **ذن**) را صدرالشریعهٔ‌ثانی وعبیدالله دیگر راکه پدر جدّ مادری عبیدالله مذکور برهان‌الشیعة محمود است صدرالشریعهٔ اوّل‌گویند. بعضی دیگر گفته‌اندکه **صدرالشریعهٔ صغیر** یا **ثانی** عبارت است از جمال‌الدین عبیدالله بن مسعودبن تاج‌الشریعة محمودبن‌صدرالشریعة محمودبن‌صدرالشریعة احمدبن‌جمال‌الدین

عبیدالله محبوبی بخاری حنفی و ظاهر این جمله (اگر صحیح و خالی از تحریف باشد) آنکه صدرالشریعة، علاوه برخود عبیدالله لقب جدّ پدری دویمش محمود وسیمش احمد نیز بوده و تحقیق مراتب را درصورت لزوم موکول بکتب مربوطه میداریم.

(کف وص ۳۷۷ نی و ۱۰۹ فوائدالبهیة)

صدرالشریعۀ کبیر همان صدرالشریعۀ اوّل مذکور فوقاست.

صدرالعلما **سید محمد بن ابراهیم**- بعنوان صدرالدین دشتکی مذکور شد.

صدرالمتألهین **محمد بن ابراهیم** - بعنوان صدرا نگارش دادیم.

صدرالممالك **میرزا صالح** - رضوی، در مشهد مقدس رضوی، نقیب اشراف رضویّه و مصدر خیرات و مبرّات بود. مدرسۀ صالحیّۀ آن بلدۀ شریفه‌که بمدرسۀ نواب معروف است ازآثار خیریّۀ او میباشدکه درسال هزار وهشتاد و ششم هجرت بنایش‌نهاده و املاك وکتب‌بسیاری وقف‌آن نموده است. ایوان مصلّی‌مشهد مقدس نیز ازآثار خیریّۀ او بشمار میرودکه یك سال بعدازآن بامر سلاطین صفویّه تأسیس داده است. ازآثار قلمی اوکتاب **دقائق‌الخیال** میباشدکه رباعیّات فارسی شعرا را درآن جمع‌کرده است و درحدود یکهزار و نود تمام از هجرت درگذشت.

(ص ۳۷۷ ج۲ نی)

صدفی در اصطلاح رجالی، لقب جابر بن ماجد، جعثم‌الخیر و مسلم بن‌کثیر اعرج میباشد و رجوع بدانجا شود.

صدفی **علی بن ابی‌سعید**- بعنوان ابن‌یونس درباب‌کنی خواهدآمد.

صدوق **محمدبن علی‌بن‌حسین‌بن موسی‌بن‌بابویه**- قمی،مکنّی به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌بابویه** و **صدوق** علی‌الاطلاق‌که درهمین صفت‌طاق و شهرۀآفاق میباشد. کلمۀ **صدوق** درصورت نبودن قرینه، فقط منصرف بوی بوده و در جائی‌که ابن‌قولویه جعفر (آتی‌الترجمة) وعیاشی (آتی‌الترجمة) ویا غیر ایشان را اراده نمایند بواسطۀ قرائن استعمال‌کنند، حتی پدر همین صدوق صاحب ترجمه را نیز (که

شرح حالش درباب‌کنی بعنوان ابن‌بابویه خواهدآمد) گاهی متّصف بصدوق دارند لکن باکلمهٔ اوّل مقیّد ساخته و **صدوق‌اول** گویند اینک‌گاه است محمد را نیزکه صدوق مطلق است در مقابل‌آن ، محض من‌باب تأکید مقیّد بکلمهٔ ثانی کرده و **صدوق ثانی** اطلاق میکنند . چنانچه درشرح‌حال شیخ طوسی اشاره نمودیم، صدوق ، دوّیمین محمدین‌ثلث اوائل مؤلفین‌کتب اربعهٔ معروفه میباشدکه نام هرسه ، محمّد وکنیه‌شان نیز ابوجعفر بوده وگاهی اورا در مقابل ایشان **ابوجعفر ثانی** گویند . بالجملة صدوق ، از وجوه اعیان و مشایخ عظام و فقهای‌کرام شیعهٔ امامیّه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ، استاد شیخ مفید، خازن احادیث حضرت‌سیدالمرسلین ص وحافظ اخبار وآثارحضرات‌ائمّه‌طاهرین ع بلکه شیخ‌المشایخ و رئیس‌المحدّثین و رکن رکین مذهب جعفری و حصن حصین فرقهٔ محقّهٔ اثنی‌عشری ، درتحقیق و انتقاد اخبار خبیر و درمعرفت حال رجال ومحدّثین‌بصیر میباشد. درسال ۳۵۵ه ق = **شنه** ببغداد رفت، شیوخ فرقهٔ‌امامیّه از وی استماع‌حدیث نمودند ، شیخ مفید و ابن‌شاذان و غضائری و شیخ ابوجعفر محمد دوریستی ودیگراکابر محدّثین امامیّه از او روایت میکنند . موافق فرمودهٔ شیخ حرّ عاملی و بعضی دیگر از اکابر اهل فنّ ، نظیر او درکثرت علم وحفظ و ضبط اخبار اسلامیّه دیده‌نشده بلکه‌اگر وجود مسعودش نبودی‌آثار اهل‌بیت رسالت ص بکلّی محو و نابود بودی .

موافق‌آنچه در باب‌کنی درشرح حال برادرش ابن‌بابویه حسین بن علی مذکور خواهد شد ولادت این هردو برادر در زمان غیبت صغری، بدعای حقیقت‌انتمای‌حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله فرجه واقع شد و درتوقیع رفیع صادره ازناحیهٔ مقدّسهٔ مبارکه، بفقیه و خیر و مبارك ومصدر منافع‌بودن موصوف بوده واین‌قضیه ، با قطع نظر ازدیگرمراتب علمیّه وکمالات معنویّه یگانه امتیاز انحصاری این دوبرادر والاگهر وتنها مایهٔ‌افتخار ابدی ایشان میباشد . اینک‌گوی سبقت از دیگر خدّام شرع مقدّس اسلامی ربودند، در مضمار خدمات دینی اسلامی حاوی قدح معلّی شدند ، زحمات بسیاری دراحیا و ترویج آثار پیشوایان دین مبین محمدی بکار بردند ، با قلم میمنت رقم و مبارك شیم خودشان

تمامی آنها را احیاکردند. محفوظات ایشان بیشتر ازسایر قمیّین بوده وهروقتی که بنقل حدیث میپرداخته‌اند تماماً در حیرت مانده و میگفته‌اندکه این امر و این مقام ، فقط خصوصیّت و امتیازی است که در اثر دعای حضرت ولیّ عصر ع بشما عنایت شده است .

تألیفات صدوق که تماماً دینی ودرحدودسیصدکتاب متنوّع الطّرز ومتفنّن الاسلوب میباشد مشهود طبقات انام و منشأ فیض عام ومرجع استنباط احکام و استفاده‌های متنوعهٔ فقهای کرام و افاضل اعلام هستند. علاّمهٔ حلّی و میرداماد وشهید درشرح ارشاد وجمعی دیگر از فحول علما ، روایات مرسلهٔ اورا نیز در موقع قبول گذاشته وکمتر از مراسیل ابن ابی‌عمیر ندانند. از رؤیای شیخ بهائی مکشوف میگرددکه مقام جلالت صدوق بالاتر از زکریّا بن آدم نیز(که جلالت وی آفتابی ومصرّح علمای رجال است)میباشد. بالجملة: عظمت و فقاهت و وثاقت صدوق وکثرت تألیف و جودت سلیقه و خدمات دینی برجستهٔ او دراحیای آثار ائمّهٔ اطهار ع ،کالشّمس فی رابعةالنّهار ، واضح وآشکار بوده وجای شبهه و انکار نیست . صدوق ، نزد ملوك دیالمهٔ وقت نیز بسیار محترم بود ، روزی بحسب درخواست رکن‌الدولة پدر عضدالدولهٔ دیلمی وارد حضور سلطان شد و مشمول عنایات ملوکانه گردید، بعداز رفتن صدوق ، کسی از راه حسد عرضه داشت که این شیخ، معتقد میباشد براینکه سر مطهّر حضرت حسین بن علی ع درسر نیزه سورهٔ کهف میخوانده‌است اینك رکن‌الدولة صحت این نسبت راکتباً از صدوق استفسار نمود ، صدوق در جواب بنگاشت بلی این چنین قضیه بما رسیده است که آن سر مطهّر، چندآیه ازآن سورهٔ مبارکه را خوانده لکن ازائمّهٔ اطهار ع بما نرسیده و امکان آن را نیز انکارنداریم زیرا جایی که تکلّم اعضای ارباب معاصی وشهادت آنها برسیّئات ایشان در روزقیامت، بمدلول آیات قرآنیّه ثابت ومحقّق است چگونه روا نباشدکه سر امام وخلیفةالله وسیدجوانان اهل جنّت وجگرگوشهٔ حضرت رسالت ص تکلّم بقرآن مجیدنموده و این کرامت باهره بارادهٔ خداوند قادر از وی ظاهر گردد ودرحقیقت انکار امکان آن، انکار قدرت خداوندی و فضیلت حضرت نبوی ص است چنانچه انکار شهادت اعضا در قیامت . عجب از کسی است

که نوحه و عزاداری جن و باریدن خون از آسمان و گریه و نالهٔ ملائکهٔ سماوات‌را قبول دارد ولی امکان این قضیه را انکار نماید ، انکارآن ، بعد از تحقّق و صحت سندآن ، کمتر از انکار شرایع انبیای سلف و معجزات ایشان نمیباشد . تفصیل سئوال و جواب راجع باختلاف عقائد مردم دربارهٔ بعضی از اصحاب‌کبار را نیزکه بین رکن‌الدولة و صدوق جریان یافته محض احتراز از اطناب موکول بروضات‌الجنّات ودیگر کتب‌مربوطه میداریم وفقط یکی از نوادر وکرامات صدوق راکه از وسائل رسوخ عقیده ونصب‌العین بودن جلالت علمای اسلام در انظار عامّه میباشد زینت‌بخش اوراق مینماید:

صاحب روضات‌الجنّات (متوفی بسال۱۳۱۳هـ ق = **غشیج**)گوید ازکرامات‌صدوق که دراین اواخر بوقوع پیوسته و مشهود جمعی‌کثیر بوده‌آن است‌که درعهد فتحعلی شاه قاجار، درحدود سال هزار و دویست و سی و هشت هجرت ، مرقد شریف صدوق‌که در اراضی ری نزدیکی حضرت عبدالعظیم است ازکثرت باران رخنه‌دار شد، بجهت‌تعمیر و اصلاح‌آن اطرافش را میکندند پس بسردابه‌ای برخوردندکه مدفنش بوده ، وارد سردابه شده دیدندکه جثّهٔ او ، همچنان تر و تازه با بدن عریان و مستورالعورة و در انگشتانش اثر خضاب و تارهای‌کفن پوسیده‌اش بشکل فتیله‌ها در اطراف‌جثّه‌اش برروی خاك منتظم بوده‌اند . این خبر درتهران منتشر شد و مسموع شاه‌گردید ، بجهت معاینهٔ قضیه بمحل رفت لکن درباریان و امنای دولت ، ورود خود سلطان را بسردابه خلاف مصلحت دیدند اینك جمعی از اعیان‌دولت و علمای بلد داخل سردابه شده وصدق‌قضیه را بعرض‌سلطانی رسانیدند، پس‌همینکه بمرحلهٔ تحقیق و رأی‌العین رسید امرهمایونی بسدآن رخنه و تجدید و تعمیر و تزیینات‌آن بقعه صادرگردید. در روضات، بعدازنقل این قضیه‌گوید بعضی‌از حاضرین واقعه را ملاقات‌کردم‌که باعاظم اساتید ما نقل میکرد و چون صاحب روضات موقع وقوع قضیه درحدود دوازده سالگی بوده ولذاگویدکه خودم نیز این واقعه را بطور تردید و ریبه متذکر هستم .

در تنقیح‌المقال (که درهزار و سیصد و پنجاهم هجرت تألیف‌آن بپایان رسیده)

نیز همین قضیه را بطور دیگر نقل کرده و بعداز تجلیلات فوق العادهٔ صدوق گوید: ازشهود جلالت وی ، علاوه برمذکورآنکه . چهل سال پیش با سندی صحیح از سید ابراهیم لواسانی تهرانی نقل شدکه در اواخر قرن سیزدهم هجرت قبر صدوق بجهت‌سیل منهدم گردید وجسدش ظاهر شدکه صحیح وسالم مانده و اصلاً تغییری نکرده بودگویا روحش درهمان‌ساعت‌از بدنش‌خارج‌شده، رنگ حنا درریش و زیرپای‌او نیزموجود، کفنش‌پوسیده و لکن برروی عورتین او تار عنکبوت بوده است وخود سید ابراهیم نیز ازکسانی‌بوده که بقبر وارد و جسد صدوق را بهمین حال دیده بوده‌اند . درتنقیح‌المقال ، بعداز نقل این جمله‌گویدکه این قضیه دوکرامت صدوق را حاوی میباشد ، یکی سلامت ماندن و نپوسیدن و اصلاً تغییر نکردن جسد شریفش درحدود نهصد سال ودیگر تار عنکبوت‌که بامر ربّ‌ملکوت ، محض حفظ ناموس و حرمت‌آن خادم دینی ملکوتی برروی عورتین او تنیده شده است . **نگارنده گوید :** این قضیه از چندین جهت مغایر قضیهٔ اوّلی منقول از روضات بوده و تعدد واقعه نیز بسیار مستبعد وتحقیق چگونگی مطلب موکول‌بوسائل دیگر است .

تألیفات وآثارقلمی‌صدوق چنانچه‌مذکورشد موافق‌کتب تراجم و رجال درحدود سیصدکتاب دینی بوده‌که میرزا محمد استرآبادی در منهج‌المقال و علاّمهٔ حلّی نیز در رجال‌کبیر خود بتصریح خودش اغلب‌آنها را نوشته‌اند . در رجال نجاشی نیز یکصد و نود و چندی ازآنها نگارش یافته و ماهم دراینجا محض‌پاس خدمات دینی‌صدوق بعضی ازآنها را مینگاریم :

۱- ابطال‌الاختیار فی‌امرالامامة و اثبات‌النص فیها وآن غیرازچندکتاب دیگر است که در ذیل بنام اثبات مذکور میداریم **۲- ابطال‌الغلو والتقصیر ۳** تا **۶- اثبات الخلافة لامیرالمؤمنین ع و اثبات‌النص علی‌الائمة ع واثبات‌النص علی‌امیرالمؤمنین ع واثبات‌الوصیة لعلی ع** و هریك از این چهار فقره‌کتابی مستقل میباشد **۷** تا **۱۱- اخبار ابی‌ذر الغفاری و فضائله و اخبار ابیطالب** و **عبدالمطلب** و **عبدالله** و**آمنه بنت وهب** و **اخبار سلمان و زهده و فضائله واخبارعبدالعظیم‌واخبارالمختار ۱۲- ارکان‌الاسلام ۱۳- الاستسقاء ۱۴- الاعتقادات** که درایران چاپ شده **۱۵- الاعتکاف ۱۶- اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة در غیبت امام ع** که درتهران چاپ شده است **۱۷- الامالی**که به **مجالس**معروف وچاپ‌شده‌است **۱۸**تا**۲۲- الامامة**

و **امتحان‌المجالس والاواخر والاوامر** و **اوصاف‌النبی ص ۲۳ و۲۴- التفسیر الجامع** و **التفسیر الصغیر** که اولی بزرگ ودویمی ملخص‌آن بوده و نجاشی‌آن را بنام **مختصر تفسیر القرآن** ذکر کرده است **۲۵ و۲۶- التوحید** و **ثواب‌الاعمال ۲۷- جامع آداب المسافر للحج ۲۸- جامع الاخبار** چنانچه بعضی توهم‌کرده و همین‌کتاب جامع‌الاخبار مشهور راکه بارها در ایران چاپ شده بصدوق نسبت داده‌اند ، لکن فساد این نسبت و تحقیق اجمالی این موضوع را تحت عنوان صاحب مکارم‌الاخلاق نگارش دادیم **۲۹** تا **۳۷- جامع تفسیر المنزل فی‌الحج** و **جامع‌الحج** و **جامع حجج‌الائمة** و **جامع حجج‌الانبیاء** و **جامع علل‌الحج** و **جامع فرض‌الحج والعمرة** و **جامع فضل‌الکعبة والحرم** و **جامع فقه‌الحج** و **جامع نوادرالحج ۳۸- الجزیة ۳۹- الجمعة والجماعة ۴۰- جوابات‌المسائل النیشابوریه ۴۱- جوابات المسائل الواسطیة ۴۲- حجج‌الائمة ۴۳- الحدود ۴۴- الخصال ۴۵- دعائم‌الاسلام‌فی‌معرفة‌الحلال والحرام ۴۶- صفات‌الشیعة ۴۷- عقاب الاعمال ۴۸- علل‌الشرایع والاحکام والاسباب ۴۹- عیون اخبارالرضا ع ۵۰- الغیبة** و شاید همان **اکمال‌الدین** مذکور فوق باشد **۵۱- فضائل‌الشیعة ۵۲- کتاب‌الرجال المختارین من اصحاب‌النبی ص ۵۳- المجالس** که بنام امالی مذکور شد **۵۴- مختصر تفسیرالقرآن** که بنام تفسیر صغیر مذکور شد **۵۵- مدینة‌العلم ۵۶- المصابیح الخمسة‌عشر** دررجال **۵۷- المصباح ۵۸- معانی‌الاخبار ۵۹- المعراج ۶۰- معرفة‌الرجال ۶۱- المقنع** در فقه **۶۲- من لایحضره الفقیه ۶۳- الناسخ والمنسوخ ۶۴- النبوة ۶۵- النواهی ۶۶- الهدایة** وغیر اینها . در هریك از ابواب فقهیّه و زهد هریك از چهارده معصوم علیهم‌السلام کتابی جداگانه تألیف داده و دراینجا فقط بهمین مقدارکه مطابق عدد لفظ جلاله است اکتفا نمودیم .

وفات صدوق بسال سیصد وهشتاد ویك‌قمری هجرت در ری واقع‌شد، درنزدیکی مرقد شریف حضرت شاهزاده عبدالعظیم حسنی ع مدفون‌گردیدکه قبرش معروف ومزار و محل استفاضهٔ عموم طبقات میباشد و لفظ **شفا** = ۳۸۱ مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و در باب **محمد** از نخبة‌المقال‌گوید:

و سبط جاك ثقة بو طاهر	**ثم‌الصدوق وهو ذوالمفاخر**
عدل جلیل حافظ قد صنفا	**روی المفید عنه قبضه شفا**

لفظ **شفا** = ۳۸۱.

شرح حال علی بن حسین پدر صدوق و حسن وحسین دو برادر او نیز درباب‌کنی بعنوان

ابن بابویه مذکور خواهد شد .

(ص۴۹هب و۳۱۲ ج۱نی و۵۵۷ت و۵۰۳ ملل ومواضع متفرقه از ذریعه وغیراینها)

صدوق اول / **صدوق ثانی** — دوّیمی همان صدوق مذکور فوق و اوّلی هم والد ماجدش علی بن حسین است که درباب کنی بعنوان **ابن بابویه** خواهدآمد .

صدوقان یا **صدوقین** — از شیخ علی سبط الشهید نقل است که **صدوقین** عبارت از صدوق ثانی محمد وبرادرش حسین است تا شبی جدّش شهید ثانی در خواب بدو فرمود : بُنَیَّ (پسرك من) صدوقین ، محمد و پدرش میباشد نه برادرش.

(ص ۱۸۷هب و ۱۲۸ت)

صدی — لقب رجالی ابی ابن عجلان میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است.

صدیق — **علی بن یقطین** - (با اضافه) لقب نجیة بن حارث میباشد و رجوع بعلم رجال نمایند .

صدیقی — **احمد بن ابراهیم**
صدیقی — **محمد بن علی بن محمد** — هردو در باب کنی بعنوان **ابن علان** خواهندآمد .

صدیقی — **محمد بن محمد بن عبدالرحمن** - بکری در باب کنی بعنوان **ابوالحسن** خواهدآمد . .

صدیقی — **محمد بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن**- بن احمد بن محمد بکری، مصریّ البلدة ، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، صدیقی النّسب، با نوزده واسطه بابوبکر صدیق خلیفه منتسب و نسب فاطمه مادر جدّ اعلایش احمد بن محمد که دختر تاج الدین قرشی بوده نیز با ده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول بوده و همیشه با این نسبت نبویّه فخر و مباهات میکرده است . صدیقی از علمای عرفا وتدریس او محیّر العقول بود وحاضرین حوزهٔ درس او که تماماً متبحّر ومحیط علوم اسلامیّه بوده‌اند از معانی مبتکره وبیانات دلکش او درحیرت مانده و حمل برخارق عادت کرده و میگفته‌اند نمیدانیم این مطالب را ازکجاآورده و الاّ با سعی و تلاش صورت امکانی ندارد و درکتب متداوله سراغی ازآنها نداریم خصوصاً درفقه وحدیث وتفسیر که نخست

اقوال و عقاید فقها و محدثین و مفسّرین و مناسبات مابین آیات و سور قرآنی و اسماء ذات وصفات و مواضع آنها را با عبارات فصیحه و بلیغه ومسجّعه نقل مینموده ودرپایان مطلب ، نظریّهٔ خود را اظهار میکرد . همیشه پیش‌از شروع بدرس خطبه‌ای میخوانده که بطور براعت استهلال تمامی محتویات و مطالب‌آن درس را حاوی بوده و در الفاظ و عباراتش اصلاً خرده‌گیری‌نبوده وازهیچ‌جهت نحواً وصرفاً و اعراباً ، تقدیماً وتأخیراً بخطا و لغزشی واقف نمیشدند . از تألیفات او است :

۱- **آداب‌الشیخ والمرید** ۲- **الاسم‌الاعظم** ۳- **دیوان شعر** . اشعار صدیقی غالباً درتوحید و عرفان بوده واز او است :

اود من‌الدنیا صدیقاً موافیا — وفیا بما ارضاه یرضی وینشرح
فان لم اجداعرضت عن‌کل کابر — وقلت‌لقلبی قدخلاالکون‌فاسترح

صدیقی درماه ربیع‌الثانی سال نهصد و نود و سیم هجرت در شصت و چند سالگی وفات یافت و شرح حال پدرش محمد بن محمد بن عبدالرحمن نیزکه به **بکری** معروف است بعنوان **ابوالحسن** خواهدآمد . (ص۴۱۴ و۴۳۲فر)

صرار **صراری** **صرام** **صرامی** یا **صرای** — در اصطلاح رجالی با اختلاف نسخ‌کتب رجالیّه ، اوّلی و چهارمی و پنجمی لقب صالح بن محمد بن علی و دوّیمی لقب جعفر بن عثمان و سیمی نیزصرام بن‌منصور ویا صرام‌ابومنصور وشرح‌حال ایشان وتحقیق لفظ موکول بکتب رجالیّه است .

صردر — **علی بن حسن بن علی بن فضل** - کاتب شاعر مشهور ، به صَرَّدُرّ معروف ، به **رئیس** موصوف ، اشعار او دارای بهجت ، طراوت و فصاحت الفاظ و حلاوت معانی را حاوی ،کنیه‌اش **ابومنصور** ، **دیوان شعر** کوچکی بدو منسوب است و درشکایت از پیری‌گوید :

لم‌ابك انرحل‌الشباب وانما — ابکی لان یتقارب المیعاد
شعرالفتی اوراقه فاذا ذوی — جفت علی آثاره الاعواد

نیز درحق‌کنیزك سیاه رنگی‌گوید :

علقتها سوداء مصقولة — سواد قلبی صفة فیها

ما انکسف البدر علی تمه و نوره الا لیحکیها
لاجلها الازمان اوقاتنا مورخات بلیالیها

بعضی از قصائد و اشعار طریفهٔاو نیز ضمن شرح‌حال فخرالدولة محمد بن محمدبن‌جهیر از تاریخ ابن‌خلّکان مذکور است. **وفات صردر،** درماه صفر چهارصد وشصت وپنجم‌هجرت در دیهی سر راه خراسان واقع‌گردید چنانچه درگودی‌که برای شیر درنده تهیه‌کرده بوده‌اند افتاده و درگذشت .

وجه تسمیه بلفظ صردرآنکه : درّ با ضمّ و تشدید ، بمعنی معروف میباشد و صَرّ نیز با فتح و تشدید بمعنی دلو است . ازآنروکه پدرش را بجهت بخل و امساك مفرطی‌که داشته صَرّ بعرمی‌گفتند (یعنی دلو پشگل) خود اورا نیز بجهت اشعارآبدار مانندهٔ درّ شاهوارش ، درمقابل‌آن لقب پدر، صَرّدُرّ میگفتند یعنی دلو درّ و مروارید. دور نیست‌که لفظ صر نیز درهردو لقب ، با ضمّ و تشدید و مخفّف صرّه (بروزن جثّه) بمعنی‌کیسه و خریطه باشد یعنی‌کیسه و خریطهٔ پشگل یا درّ و مروارید .

(ص۳۹۳ج۱کا وغیره)

صرفی

صلاح‌الدین - شاعری است ایرانی ، از اهل ساوه و از شاگردان محتشم کاشانی (متوفی بسال ۹۹۶ه‍ ق = **ظصو**) واز او است :

با تو رشکم‌کشد و بی‌تو جدائی، چه‌کنم میکشم این همه از دیدن و نادیدن تو

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۹۵۲ ج۴س)

صرمی
صری

در اصطلاح رجالی، دوّیمی لقب ابن‌مافنه و اوّلی نیزلقب‌حسین بن زیعان و داود صرمی و داود بن فاخته و بعضی دیگرمیباشد و موکول بدان علم است .

صریع‌الدلاء

علی‌بن عبدالواحد - فقیه بغدادی ، مکنّی بابوالحسن ، شاعری است از عرب که به **صریع‌الدلاء** و **ذوالرقاعتین** و **قتیل‌الغوانی** (شی‌خل) معروف وبا قصیدهٔ هزلیهٔ مزاحیه‌ای‌که در استقبال مقصورهٔ ابن‌درید‌گفته شهرت یافته واز ابیات همان قصیده است:

من لم يردان تنتقب نعاله | يحملها في‌كفه اذا مشى
و من اراد ان‌يصون رجله | فلبسه خيرله من‌الحفا
من دخلت في‌عينه مسلة | فاسئله من ساعته عن‌العمى
من اكل‌الفحم تسود فمه | و راح صحن‌خده مثل‌الدجا
من صفع‌الناس ولم يدعهم | ان يصفعوه فعليهم اعتدى
من ناطح‌الكبش يفجر رأسه | و سال من مفرقه مثل‌الدما
من طبخ الديك ولا يذبحه | طار من‌القدر الى حيث شاء

در آخر همین‌قصیده، بیتی گفته که بفرمودهٔ ابن‌خلّکان ، اگر قول‌جدّی غیرهزلی‌او منحصر بدان باشد بازهم در فضل وکمالش کافی بوده و بسبب‌آن‌گوی سبقت از دیگران ربوده است وآن این است:

من فاته العلم واخطاه الغنی | فذاك والكلب علی‌حال سوا

نیز ابن‌خلّکان ، بعدازآنکه نام ونسب اورا بقرار فوق نوشته ازیك نسخهٔ دیوان وی نام ونسب اورا بدین روش نقل‌کرده است : ابوالحسن محمد بن عبدالواحد قصار بصری. صاحب ترجمه در هفتم رجب سال چهارصد و دوازدهم هجرت بموت فجأه و ناگهانی درگذشت وبنا بردلیلی که ابن‌خلّکان اقامه‌کرده وفاتش درمصر بوده است .

(ص۲۵۹ج۲ع و۳۹۴ج۱کا)

صریع‌الغوانی
سلیمان - ضمن شرح حال پدرش مسلم صریع‌الغوانی ، در ذیل مذکور است.

صریع‌الغوانی
مسلم بن ولید - انصاری،ملقّب‌بصریع‌الغوانی،مکنّی‌بابوالولید، کوفیّ‌الولادة والنشأة ، ازطراز اوّل‌شعرای‌اوائل‌خلافت‌بنی‌عباس میباشدکه ازکودکی با اسلوبی مرغوب شعر میگفت ، معانی بسیار لطیف را درکسوت الفاظ طریفه بیان میکرد ، خصوصاً خمریّات او ممتاز و بسیاری از علمای تراجم نظیر ابونواسش دانند. اغلب‌اشعار او درمدح‌اکابر وخلفا بود ، در اول ملاقات باهرون‌الرشید قصیده‌ای در وصف خمر گفته‌که مطلع‌آن این است :

ادیرا علی‌الكاس لاتشربا قبلی | ولا تطلبا من عند قاتلی ذحلی

هل العیش الا ان تروح مع الصبا و تغدو صریع الکاس والاعین النجل

پس هارون استحسان کرده و بجهت همین شعر دویمی که آخر قصیده است اورا ملقّب به **صریع الغوانی** گردانید و بعضی گویدکه مسلم ، درهریك از مدح ومرثیه و هجو شعری گفته که هریکی درموضوع خود بی‌نظیر و بتمامی شعرا تقدّم دارد .

تجود بالنفس اذضن البخیل بها والجود بالنفس اقصی غایة الجود
ارادوا لیخفوا قبره عن عدوه وطیب تراب القبر دل علی القبر
قبحت مناظره فحین خبرته حسنت مناظره لقبح المخبر

مسلم ، بصله و انعام قلیل اکابر که بمدح ایشان میپرداخته قانع بود ، در دربار هارونی تقرّب یافته و درحق‌او و برامکه مدایحی گفت، درعهد وزارت فضل بن سهل، وزیر مأمون عباسی ، دیگر مقرّب‌تر شد و بحکومت اعمال جرجان پس نواحی اصفهان منصوب گردید، اموال بسیاری اندوخت ، لکن دراثر سخاوت مفرط ویا اسارت شهوات نفسانی چیزی بخودش نماند . بعد از قتل فضل ، دیگر کسی را مدح نگفته و خانه‌نشین شد تا بسال دویست وهشتم هجرت درجرجان درگذشت. دیوان‌او نیز بنام **دیوان مسلم بن ولید** مشهور بصریع الغوانی در لیدن چاپ شده است .

مخفی نماند ظاهر کلام معجم الادبا (بنا برنسخهٔ مطبوعهٔ آخری آن که با حروف معرب چاپ‌شده) آنکه : **سلیمان بن مسلم بن ولید** نیزکه شاعری نابینا وپسر همین صاحب ترجمه است مانند پدر خود ملقّب بصریع الغوانی واز شعرای طریفه‌گو وبا بشار بن برد (که بزندقه منسوب و ترجیح دادن آتش برزمین و تصویب رأی ابلیس در عدم سجدهٔ آدم متّهم بوده) مصاحبت داشته و از وی روایت کرده و بهمین جهت او نیز متّهم بوده و از اشعار سلیمان است :

تبارك الله ما اسخی بنومطر هم کما قیل فی بعض الاقاویل
بیض المطابخ لاتشکو ولائدهم غسل القدور ولا غسل المنادیل

و چنانچه واضح‌است سفیدی مطبخ و شکایت نکردن اولاد از شستن دیك ودستمال، کنایهٔ لطیف از بخل مفرط و بستن در برروی میهمان و واردین است .

سلیمان بسال یکصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت و لکن ظاهر کتب تراجم‌که درنزد این نگارنده موجود است آنکه لقب صریع‌الغوانی منحصر بمسلم بن ولیدبوده و اصلاً بشرح حال سلیمان نپرداخته‌اند بلکه درنسخهٔ معجم‌الادبا نیز احتمال‌قوی می‌رود که صریع‌الغوانی صفت سلیمان نبوده بلکه صفت پدرش باشد و تحقیق این موضوع و تاریخ مذکور وفات سلیمان‌که فی‌الجملة محل تردید است موکول بوسائل دیگر است.

(هر وص۲۵۵ ج۱۱جم و ۹۶ ج۱۳ تاریخ بغداد وغیره)

صعلوکی[۱]

صعلوکی **سهل بن محمد بن سلیمان** - بن محمد بن سلیمان بن هارون بن موسی عجلی نیشابوری ، صعلوکی الشهرة ، ابوالطیب الکنیة ، فقیه شافعی متکلّم ادیب مفتی نیشابور ، علم و فضل و دیانت او مسلّم و مرجع استفادهٔ فقهای نیشابور بود. درمجلس درس او زیاده بر پانصد دوات برای نگارش بیانات‌او حاضر میکردند. درمحرّم‌سال سیصد وهشتاد وهفت یا اول‌سال‌چهارصد ودویم‌هجرت درگذشت، وقتیکه پدرش محمد بن سلیمان‌که او نیز مفتی نیشابور بوده وفات یافت ابوالنصر بن عبدالجبّار در تسلیت وی بنگاشت :

من مبلغ شیخ اهل‌العلم قاطبة — علی رسالة محزون و اواه
اولی‌البرایا بحسن‌الصبرممتحنا — من کان فتیاه توقیعاً عن‌الله

اما پدر سهل ، محمد ، اصفهانی‌الاصل والولادة ، صعلوکی‌الشهرة ، ابوسهل الکنیة ، نیشابوری‌المسکن والمدفن نیز از اکابر علمای عامّه وفقیه شافعی مفسّر متکلّم محدّث ادیب نحوی شاعر عروضی‌کاتب و وحید زمان‌خود بود ، از ابواسحق مروزی تفقّه‌نمود، درتمامی علوم متداوله متبحّر شد ، پس ببصره رفته وچندین سال درآنجا تدریس‌نمود، چند سال دیگر در اصفهان اقامت‌کرده و عاقبت بنیشابور رفت و مدرّس ومفتی ومرجع

۱- **صعلوکی** - بضم اول منسوب‌است بصعلوك (بمعنی فقیر) و ابن‌خلکان هم درشرح‌حال سهل بن محمد مذکور ذیل ، از سمعانی فقط همین‌قدر نقل‌کرده وبس ، دیگر از وجه این لقب چیزی نگفته است .

استفادهٔ فقهای آنجا گردید . صاحب بن عبّاد میگفته است که ابوسهل صعلوکی نظیر خود را ندیده و ماهم مانندهٔ اورا نخواهیم دید . در خزینة‌الاصفیا گوید : ابوسهل صعلوکی درشریعت وطریقت امام وقت و یگانهٔ روزگار بود ، با بسیاری ازمشایخ مصاحبت داشت و همه‌شان بولایت وی متّفق بودند ، بسماع شائق بوده و وجد می‌نمود . حکم سماع را از وی سؤال‌کردند گفت برای اهل حقیقت مستحب ، برای اهل علم مباح ، باهل فجور و شهوات نفسانیّه مکروه است .

وفات ابوسهل بسال سیصد وشصت و هشتم یا نهم هجرت درهفتاد وسه سالگی در نیشابور واقع شد وبنا برقول ثانی هریك ازدوجملهٔ : **هادی والاسهل صعلوك** = ۳۶۹ و **ولی‌الاولیا ابن‌سلیمان** = ۳۶۹ مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(ص ۳۷۷ ج۲نی و ۲۹۵۳ ج۳س و۲۲۶ ج۱ و۳۳ ج۲کا و ۳۲۵ت و۲۰۴ ج۲خه)

صعلوکی **محمد بن سلیمان** - فوقاً درضمن پسرش سهل‌بن محمد صعلوکی مذکور شد.

صغانی احمد بن محمد ، حسن بن محمد ، حسن بن محمدبن حسن‌بن حیدر ، محمد بن اسحق ، هرچهار را بعنوان **صاغانی** نگارش دادیم و بدانجا مراجعه شود .

صغیر **شیخ احمد** - از عرفای قرن چهارم هجرت وازمریدان **شیخ‌کبیر**، ابوعبدالله خفیف سالف‌الترجمة میباشد . احمد نام دیگری نیز از مریدان وی وبه‌**کبیر** معروف بود لکن احمد صغیر بیشتر طرف توجه پیرخود بوده و از این جهت مورد طعن اصحاب وی‌گردیدکه باآن‌ریاضت‌های شیخ‌احمدکبیر، بچه‌سبب احمد صغیر مورد توجه بیشتر است. پیر نیز محض معلوم‌کردن باطن قضیه روزی‌باحمد کبیر امرکرد شتری راکه درخانقاه است بپشت بام ببرد ، احمدگفت شتر را بربام بردن خارج ازامکان‌است پس‌باحمد صغیر تکلیف‌کرد، او فوراًکمر انقیاد وطاعت برمیان‌بست، دستها را در زیر شترکرده وقوت نمود ولی‌نتوانست، پس‌آن پیر، باصحاب‌گفت‌که احمد

صغیر عمل بوظیفه‌کرد و بفرمان قیام نمود واز در اعتراض وارد نیامد و باطاعت نگریست نه بکارکه توان‌کرد یا نه امّا احمدکبیر، بحجّت و برهان مشغول شد، از در مناظره آمد و ازظاهر حال مطالعهٔ باطن توان‌کرد . **الظاهر عنوان‌الباطن** .

بمی سجّاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید — که سالك بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

سال وفات احمد صغیر بدست نیامد . (ص ۲۲۳ ج۲ طرائق)

صغیر **حسین بن عبیدالله** - مصطلح رجال موکول بدان علم است .

صغیر **شیخ علی بن محمد** - بعنوان **سبط‌الشهید** مذکور شد .

صفا **میرزا ابراهیم** - یا حاج محمدابراهیم شیرازی معروف به‌**آقا** و **حاجی‌آقا** و **اولیا سمیع**، متخلّص به **صفا** ، پسر محمدحسین خان اولیا سمیع ، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در ادبیّات بهره‌ور و خط نستعلیق او نیز ممتاز بود ، اخیراً ببمبئی رفته وسالها بنوشتن‌کتابهای بسیاری بامرکب چاپی مشغول شد . تاریخ معجم ، وصّاف ، اوصاف‌الاشراف ، دیوان حافظ ، شاهنامهٔ فردوسی وغیرآنها با خط وی‌که بخط اولیا سمیع معروفند چاپ‌شده‌اند. بعدازاندوختن سرمایه بنای تجارت‌گذاشت، مال‌التجارهٔ او یك مرتبه غرق شد وحاصل زندگانیش نابود گردید . بحیدرآباد رفت و بواسطهٔ کمالات صوری و معنوی بتعلیم زبان پارسی منتخب گردید. دراواخر بزیارت مشهد مقدّس رضوی‌مشرّف‌شد وبشیرازمراجعت‌کرد تا درحدود سال هزار و سیصد تمام یا سیصد ویکم هجرت درگذشت وجنازه‌اش را بعتبات نقل‌دادند و عنوان اولیا سمیع لقب معروفی این سلسله میباشد . درآثار عجم‌گوید ازقرار مذکور جدّعالیشان نام‌سمیع ولقب‌اولیا داشته‌که ازاهل‌الله واولیاءالله بوده‌است. ازاشعارصفااست:

خواستم سرو سرکشیدکه من — ماه جستم بخویش دیدکه من

گفتم ازکبك به‌که‌کرد خرام — همچوکبك دری چمیدکه من

گفتم این عشق راکه شد غماز — اشك برچهره‌ام دویدکه من

(ص ۵۶۱ عم و ۲۴۰ ج۳ طرائق‌الحقائق)

صفا **میرزا ابراهیم** - شیرازی، ازشعرای نامی ایرانی میباشدکه بکثرت ذکاوت معروف ودارای اشعارآبدار بود، دراواخر سلطنت نادرشاه افشار (متوفی بسال۱۱۶۱ه ق = غقسا) درگذشته وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد و از اشعار او است :

کیم من ، طائر صیّاد جوئی | قفس حسرت کشی ، دام آرزوئی
که گر صیّاد بینم برسر خویش | نمیکنجم ز شادی در بر خویش

(ص ۲۹۵۵ ج ۴ س)

صفا **حاج‌شیخ‌الاسلام** - پسر حاج شیخ ابوالقاسم شیرازی، دراصل از قبیلهٔ تمامی نامی از قبائل بلاد قطیف و احسا بود و سالها این منصب شیخ‌الاسلامی درخانوادهٔ ایشان بوده است . صفا بعداز وفات پدر بقضاوت مشغول شد شعر خوب نیز میگفته و صفا تخلّص میکرده واز او است :

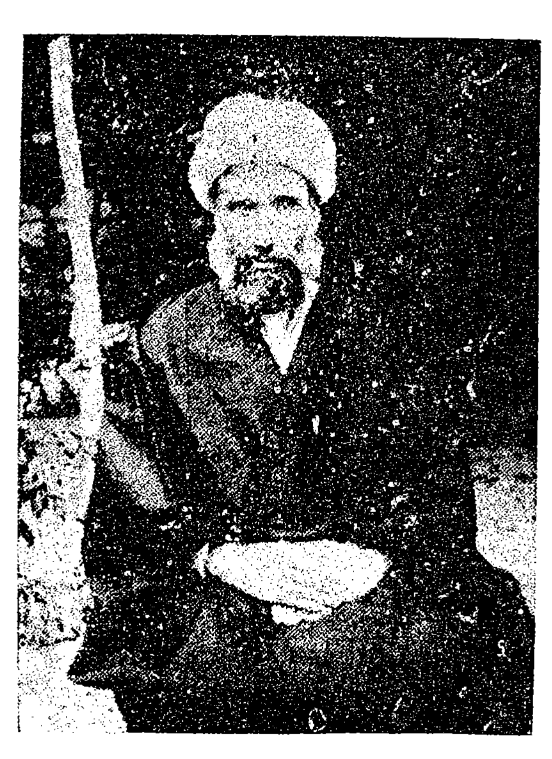
ای یار جفا پیشه ، وفا نیزگهی کن | برجانب دل سوختگان هم نظری کن
ای ناله بآن شاه ز حالم خبری ده | وی‌آه بآن ماه بهرحیله رهی‌کن

صفا ، بسال هزار و سیصد و سیزده هجرت (که سال تألیف آثار عجم است) در قید حیات بوده و درآن‌کتاب نام صفا را مذکور نداشته است. حاج شیخ محمدباقر پسر صفا نیز در علوم شرعیه وغیرهاکامل بود ،گاهی بنیابت پدر قضاوت می‌نمود ، شعرخوب نیز می‌گفته وبه **وفا** تخلّص میکرده واز او است:

بتیر غمزهٔ آن چشم جادو | زند ناوك بدل هردم ز هرسو
بعمر خود ندیدم جمع باهم | شب وروزی‌جزآن‌رخسار وگیسو

سال وفات هیچ‌کدام از صفا و وفا بدست‌نیامد. (ص۵۱۰عم)

صفا **میرزا فضلعلی‌بن‌حاج میرزا عبدالکریم** - ملاباشی‌آذربایجان ابن ابوالقاسم‌بن محمد، ایروانیّ الاصل، تبریزیّ الولادة والمسکن، نجفیّ التحصیل ، برلینیّ الوفاة والمدفن ، از اکابر علما و ادبای امامیّهٔ قرن حاضر


عکس آقای میرزا فضلعلی -۳۴

چهاردهم هجرت میباشد، بالخصوص درفقه و رجال و ادبیات عرب دارای امتیازی مخصوص بود . ولادتش در سیزدهم جمادی‌الاولی ۱۲۷۸ه ق = غرعح در تبریز واقع‌شد بعداز تکمیل صرف و نحو و معانی وبیان و بدیع و عروض و قافیه و ریاضیّات ، فقه و اصول را نزد میرزا محمدحسن زنوزی سالف‌الترجمة و برادر خود حاج میرزا محمدعلی ملا باشی آذربایجان ، تفسیر وکلام را نزد والد معظّم خود تحصیل‌کرد، سپس بمرام‌ادامه وتکمیل تحصیلات‌علمیّه، بعتبات عرش درجات مشرّف ودرحوزهٔ درس اکابر وقت حاضر شد، ازهرخرمنی‌خوشه‌ای چید تاآنکه بمرام خود نایل و بتصدیق اجتهادی و روایت فاضلین شرابیانی و ایروانی و اردکانی وشیخ زین‌العابدین مازندرانی و بعضی از اکابر دیگر موفق‌گردید . در سال هزار و سیصد و هفتم هجرت بتبریز مراجعت و بتدریس فقه و اصول و تفسیر و انجام دیگر وظائف دینیّه اشتغال داشت ، محفل وی مرجع استفادهٔ افاضل‌بوده تا بسال هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت درموقع نهضت ملی و انقلاب ایران از طرف اهالی بنمایندگی مجلس شورای ملی منتخب و عازم تهران‌گردید، درسال هزار وسیصد و بیست و ششم‌که بامر محمدعلی شاه قاجار مجلس را بتوپ بسته وتمامی‌آزادی‌خواهان‌را مورد آزار و شکنجه قرار دادند خانهٔ صاحب ترجمه نیز بغارت رفت، اخیراً بعضویت دیوان تمیز معیّن شد تا درسال هزار و سیصد و سی و ششم هجرت برای معالجه باروپا رفت ،

چندی در استکهلم ولندن وبرلین وغیرها اقامت کرد لکن معالجه بی نتیجه ماند، عاقبت شب چهارشنبه سلخ جمادی‌الاولی هزار و سیصد وسی ونهم هجرت در برلین بدرود جهان گفت وحسب‌الوصیة درقبرستان‌مسلمین آنجا مدفون گردید. از تألیفات و آثار قلمی اواست:

۱- **احکام‌الاراضی الخراجیة** ۲- **احکام وبا و بعضی تجربیات‌آن** ۳- **الاستصحاب** ۴- **امرالآمر مع‌العلم بانتفاء‌الشرط** ۵- **بدا و تقیه** که در ذیل بنام مصباح مذکور است ۶- **حاشیهٔ ریاض‌المسائل سید علی طباطبائی** ۷- **حدائق‌العارفین** که تمامی‌اخبار کافی وتهذیب و استبصار ومن لایحضره‌الفقیه و وافی و بحار و وسائل ومستدرك‌الوسائل وآیات متناسبهٔ آنهارا با اسانید و بیانات و تفاسیر مربوطه بآنها و پاره‌ای فوائد مهمهٔ دیگر حاوی است و فقط جلد اول‌آن که در عقل و جهل است در تبریز چاپ شده است ۸- **دیوان اشعار عربی و فارسی** ۹- **ریاض الازهار** که مانند کشکول و متفرقات است ۱۰- **سفرنامهٔ اروپا** ۱۱- **شرح قصیدهٔ عینیهٔ سید اسمعیل حمیری** ۱۲- **کلید دانش** در صرف پارسی ۱۳- **مصباح‌الهدی فی‌حقیقة التقیة والبداء** ۱۴- **منجزات‌المریض** ۱۵- **النفح‌العنبری‌فی‌احوال‌السیدالحمیری** وغیر اینها.

ناگفته نماندکه صاحب ترجمه ، علاوه برمراتب علمی دارای قریحهٔ‌صافی‌شعری نیز بوده و بهردو زبان عربی و پارسی اشعار نغز و طرفه میسروده وبصفا تخلّص میکرده است. قصیده‌ای بنام **لامیة السفر** شصت ویك بیتی سروده‌که حاوی بعضی‌شکوه‌ها ازجریانات زمان میباشد وازآن جمله است :

قد صار سجنالی‌الدنیا بفسحتها — سلم لراحتها ان زرت من قبلی

فلودری‌الناس ماقاسیت من زمنی — لصرت فی‌سوء حالی غایة‌المثل

من یصحب‌الدهرحینا من حوادثه — یلقی‌الکثیر و لکن لاکما هولی

ما نلت منه سرورا ماتدارکه — بسهم رزء علی تالیه متصل

درمدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌گوید (منتخباً) :

برخیز ساقیاکه مرا شور دیگر است — سودای‌کفر عاشقیم باز برسر است

در ده پیاله زان می‌بیغش‌که درد وی — بهرمس وجود چوکبریت احمر است

گشته‌است حال میکده بیت‌الحرام ما — مستی‌کنونم ازهمه طاعات بهتر است

واعظ مکن ممانعتم از طریق عشق — کاین‌راه‌یکرهی‌است زوعظ‌تو برتر است

تاکی بفکر جنّت وکوثر بسر بری — فکرعلی وآل، بهشت‌است وکوثر است

آن سرور خدیو ولایت که مرورا | از هل اتی بفرق همایونش افسر است
چون کاشته است تخم ولایت صفا بدل | باوی ورا چه باك ز میزان وآذر است
خواهی که اگر ببینی آئینهٔ ذات | بنگر ز علی ظهور اسماء صفات
اندیشهٔ عقل کی بکنهش برسد | هیهات از این خام خیالی هیهات

نیز از اشعار عرفانی او است :

زلفت چو از نسیم صبا اضطراب کرد | آغاز اضطراب دل شیخ و شاب کرد
از عشق عالمی شده آباد ، از چه رو | یاران دل بلاکش ما را خراب کرد
زاهد مزن بپیر مغان طعنه از غرور | زهد ریا جهان همه پرانقلاب کرد
تسبیح شیخ آنچه نموده است درجهان | مانند وی کجا نی وچنگ و رباب کرد
اصلاح خویش کن تو صفا بهر توچه سود | زاهد خطا و پیر مغان گر صواب کرد

(ص ۱۵۴ ج ۱ مر و اطلاعات متفرقه)

صفا **حاج محمدابراهیم** - همان صفا میرزا ابراهیم اولیاسمیع مذکور فوق است .

صفائی **سید احمد بن سید محمد رضای حسینی** - اعرجی خوانساری، فقیه محدّث رجالی ، از علمای عصر حاضر ما و ازتلامذهٔ آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی سالفی‌الترجمة میباشد .کتابی بنام **کشف‌الحجب عن‌الاسفار والکتب** بترتیب کشف‌الظّنون حاجی خلیفه تألیف داده که سه مجلّد است و تا حرف میم از قلم مؤلف برآمده و درسال هزار و سیصد وشصت هجرت وفات یافت . وی ازمشایخ روایت آقای سید شهاب‌الدین سالف‌الترجمة (که این شرح حال بتقریر وی نگارش یافته) میباشد.

صفائی **ملااحمد بن مهدی** - بعنوان نراقی خواهدآمد .

صفار[1]

صفار **احمد بن اسمعیل** - بعنوان **نحاس** خواهدآمد .

صفار **احمد بن محمد** - بن عبدالله بن یوسف بن محمد بن مالك سهلی صفار ، شاعر ادیب عروضی ، مکنّی بابوالفضل ، در عصر خود امام اهل ادب بود ، تمامی عمر او درخدمت و مطالعهٔ کتب علمیّهٔ متنوعه مصروف گشت، درمضمار کمالات نفسانیّه گوی سبقت از دیگران ربود واز اشعار او است :

لعـزة الفضـة المبـرة　　اودعها الله قلب صخرة
حتی اذاالنـار اخرجتها　　بـالف کـدوالف مـرة
اودعها الله قلب وغـد　　اقسی من الصخر الفمره

ولادتش بسال سیصد وسی وچهارم ووفاتش بعدازسال چهارصد وشانزدهم هجرت بوده است.
(ص ۲۶۱ ج ۴ جم)

صفار **اسحق بن احمد** - بن شبیب بن حکم ، فقیه شاعر ادیب بخاری، مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **صفار**، درعلوم عربیّه ومعرفت نکات و دقائق آن و حفظ فقه و ادب یگانهٔ زمان خود بود ، احادیث بسیاری در انواع علوم متنوعه یادگرفت ، بسال چهارصد و پنجم هجرت در بغداد بروایت احادیث پرداخت ، وفاتش نیز بعداز این تاریخ در طایف واقع و قبرش درآنجا معروف است و سال وفاتش معلوم نیست . درلغت وغیره مصنّفاتی داشته‌که ازآن جمله است:

۱- المدخل الی سیبویه **۲- المدخل الصغیر** هردو درنحو وغیراینها وازاشعاراواست:

الله یـرقبنی والعقـل یحجبنی　　فمالمثلی اذا فی اللهـو والغزل
کلفت نفسی عزا فی صیانتهـا　　دین الوری لهم طراودینی لـی
(ص ۶۶ ج ۶ جم)

۱- **صفار** - بروزن عطار بعربی بمعنی مسگر معروف و دراصطلاح رجالی لقب حسن بن فروخ ، حسن بن محمد بن احمد، حسین بن شاذویه وجمعی دیگر میباشد . درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بمحمد بن حسن بن فروخ است که بشرح حال اجمالی او وبعضی ازطبقات دیگرکه بهمین وصف صفار معروف یا موصوف هستند میپردازیم .

صفار **اسمعیل بن محمد بن اسمعیل بن صالح** - مکنّی به **ابوعلی**، ملقّب به **صفار**، نحوی لغوی معروف‌که درنحو و لغت علاّمهٔ وقت‌خود بود، از مبرّد نحوی اخذ مراتب علمیّه نمود ومصاحبتی تمام با وی داشت وبهمین‌جهت به **صاحب مبرد** شهرت یافت. بسال نهصد و چهل و یکم هجرت در نود و دو سالگی در بغداد مرد و نزد قبر ابوعمر زاهد درقرب قبر معروف‌کرخی مدفون‌گردید.

(ص ۳۳ ج ۷ جم)

صفار **محمدبن‌حسن‌بن فروخ** - قمی، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابوالحسن** از وجوه و ثقات محدّثین امامیّهٔ قم میباشدکه بسیار جلیل‌القدر و در روایات خود قلیل‌السقط واز مشایخ روایت صدوق ابن‌بابویه بود. فیض‌حضورحضرت امام‌حسن‌عسکری‌علیه‌السلام‌را ادراک‌کرده واز آن‌بزرگوارروایت‌مینماید. ازتألیفات‌اواست:

۱- **الاشربة** ۲- **الایمان والنذور** ۳- **بصائرالدرجات**که درمیان اهل‌علم دائراست وآن غیرازکتاب بصائرالدرجات سعد بن عبدالله اشعری قمی است‌که‌آن، مثل عنقا نایاب واسمی بی‌مسمی بوده و فقط منتخب‌آن‌که از شیخ حسن بن سلیمان از تلامذهٔ شهید است دردست میباشد ۴ تا ۷- **الجنائز** و **الحدود** و **الصلوة** و **الوضوء** وغیراینها ودرسال دویست و نود تمام از هجرت درقم وفات یافت. (کتب رجالیه)

صفدی[۱]

صفدی **خلیل بن ایبك بن عبدالله** - صفدی شافعی، ملقّب به **صلاح‌الدین**، مکنّی به **ابوالصلاح** و **ابوالصفا** از اکابر علما و ادبای شافعیّه، ادیبی است فاضل‌کامل، شاعر ماهر و صاحب تألیفات طریفه میباشد:

۱- **الادب من غیث‌الادب**که **شرح لامیةالعجم** طغرائی است ۲- **اعیان‌العصر واعوان النصر** ۳- **الحان‌السواجع بین‌البوادی والمراجع** ۴- **التذکرة الصلاحیة** در شعر و ادب ۵- **تشنیف‌السمع بانسکاب‌الدمع**که درقاهره چاپشده‌است ۶- **تکملة شرح‌التسهیل**که ابن‌مالك، کتابی **تسهیل‌الفوائد و تکمیل‌المقاصد** نامی درنحو تألیف داده وخود ابن‌مالك و جمعی دیگر شروح‌بسیاری برآن نوشته‌اند وشرح‌خود ابن‌مالك راکه تا باب مصادربوده‌است پسرش بدرالدین

۱- **صفدی**- با دوفتحه، منسوب است بشهری **صفد** نام، از بلاد شام درجبال لبنان.

محمد، معروف بابن الناظم آتی الترجمة، تکمیل کرده و صفدی نیز تکمیل دیگری بر آن نوشته است **۷- جنان الجناس** در علم بدیع که در استانبول چاپ شده است **۸- خلوة المذاکرة ۹- الروض الباسم ۱۰- شرح لامیة العجم** که بنام **ارب** مذکور شد و در ذیل بنام غیث منسجم نیز مذکور است **۱۱- الغیث المنسجم** یا **غیث الارب اللذی انسجم فی شرح لامیة العجم** که کتابی است مرغوب و دارای فوائدی بسیار و درمصر و قاهره چاپ شده است و ظاهراً کتاب ارب مذکور در فوق، ملخص همین کتاب است **۱۲- فض الختام عن التوریة والاستخدام ۱۳- کشف الحال فی وصف الخال ۱۴- لوعة الشاکی و دمعة الباکی** که در استانبول ومصر وقاهره چاپ شده است **۱۵- نکت الهمیان فی نکت العمیان** که شرح حال اشخاص نا بینا بوده و در مصر چاپ شده است **۱۶- الوافی بالوفیات،** شرح حال کسانی است که در وفیات الاعیان ابن خلّکان ذکر نشده اند وغیر اینها که در حدود پنجاه تألیف میباشد واز اشعار صفدی است:

الجد فی الجد والحرمان فی الکسل	**فانصب تصب عن قریب غایة الامل**
واصبر علی کل ما یأتی الزمان بـه	**صبر الحسام بکف الـدارع البطل**
وجانب الحرص والاطماع تحظ بما	**ترجـو من العز والتأیید فی عجـل**
ولا تکونن علی مافـات ذاحـزن	**ولا تظـل بما اوتیت ذاجـذل**
و ان بلیت بشخص لاخلاق لـه	**فکن کانك لم تسمع و لـم یقل**

تا آخر که درجواهر الادب احمد هاشمی (چاپ ۱۵) بیست ویك بیت است وازکتاب وافی مذکور نقل است که درشرح حال نظام گوید، اومیگفته که حضرت پیغمبر ص بامامت حضرت علی نص کرده ومعیّنش فرموده وتمامی اصحاب هم دانستند لکن عمر بجهت ابوبکر کتمانش نمود.

(کف و هر و ۳۷۹نی و ۱۸۸هب و ۱۲۱۰مط وغیره)

صفوانی **ابوعبدالله محمدبن احمد** - بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان بن مهران جمال و **ابواحمد** عبدالله بن عبدالرحمن ولکن درصورت نبودن قرینه راجع بمحمد مذکور میباشد. فقیه فاضل محدّث جلیل القدر، کثیر العلم و والحفظ، نیکوزبان، از ثقات محدثین امامیّه واز اکابر تلامذهٔ محمدبن یعقوب کلینی (متوفی بسال ۳۲۹ه ق = شکط) بلکه از معاصرین وی بود. او نیز مثل کلینی از علی بن ابراهیم قمی مفسّر معروف روایت کرده و شیخ مفید و تلعکبری و نظائر ایشان هم از وی روایت مینمایند. در سال سیصد و چهل و ششم هجرت با ابن النّدیم هم ملاقات

نمود و ابن‌النّدیم ازخودش نقل‌کرده‌که بی‌سواد و امّی بوده وقدرت خواندن ونوشتن نداشته و تمامی تألیفات خود را از قلب املا میکرده است . درمجلس امیر سیف‌الدولة ابن‌حمدان ، با قاضی موصل در مسئلهٔ امامت مناظره‌کرد و بالاخرة حسب‌الاظهارمحمد بنای مباهله‌گذاشت ، دست بردست او نهاده و ازمجلس برخاستند ، پس قاضی برخلاف عادت معمولی دو روز حاضرمجلس امیر نشد وبعداز استفسار، مکشوف‌گردیدکه قاضی، بمجرّد بلند شدن از موضع مباهله، تب‌کرده وهمان دستی‌که برای مباهله بدست محمد گذاشته بوده سیاه شده وآماس‌کرده وفردای‌آن روز مرده‌است. این‌قضیه برمراتب‌عظمت و جلالت محمد صفوانی افزود و مقام و منزلت او نزد ملوك و اکابر بیش‌ازپیش‌گردید.
از تألیفات صفوانی است :

۱ تا۵- الامامة و تحفة‌الطالب و بغیة‌الراغب و تحلیل المتعة و ثواب القرآن و کتاب یوم و لیله وغیر اینها از نسب مذکور محمد ، وجه صفوانی‌گفتن نیز معلوم‌گردیدکه بجهت‌انتساب بجدّ عالیش صفوان جمال میباشد.

ناگفته نماندکه صفوان نیز از اکابر محدّثین امامیّه بود ، ایمان و اعتقـاد خود راکه بائمّهٔ اطهار ع داشته بحضور حضرت صادق ع عرض‌کرد ، حضرت امام موسی بن جعفر ع بدو فرمودکه بجز یك صفت، همه چیز تو خوب و زیبا است، صفوان خواستار آن یك صفت‌گردیـد فرمودکـه‌کرایه دادن شترهای خـود باین مرد (یعنی هرون) پس صفوان‌گفت بخدا قسم‌که این‌کرایه دادن نه برای‌طغیان ونشاط و لهو ولعب میباشد بلکه برای راه مکّه است و علاوه‌که خودم نیز مباشرت‌کاری نمیکنم بلکه غلامهای خودم را میفرستم . امام ع فرمودآیا ازکرایهٔ شتران در ذمّهٔ ایشان باقی میماند یانه ؟گفت بلی، امام فرمودآیا دوست میداری‌که ایشان بمانند تاکرایهٔ تو وصول شود ؟گفت بلی ، امام فرمود : فَمَنْ اَحَبَّ بَقٰائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُم وَ مَنْ‌کٰانَ مِنْهُم کٰانَ وَرَدَالنّٰارَ صفوان گویـد رفته و شترها را فروختم پس هرون احضارم‌کرد ، بعداز استعلام صحت قضیه ، سبب‌آن را پرسیدگفتم خودم پیر شده‌ام و غلامها نیز از عهدهٔ ضروریّات‌آنها برنمی‌آیند هرون

گفت هیهات هیهات من میدانم‌که این کار باشارهٔ موسی بن جعفر ع شده است صفـوان گفت من‌کجا موسی بن جعفرکجا هرون‌گفت این حرف را نگو، والله اگرحسن‌مصاحبت تو نمیشد ترا میکشتم .

صفوان چند مرتبه حضرت امام صادق ع را از مدینه بعراق‌آورده و بدینوسیلـه باخذ و تعلّم بعضی‌از زیارات و دعای علقمهٔ معروف و دیگر ادعیّهٔ شریفه موفق وعلوم بسیاری ازآن مخزن علم‌الهی یادگرفته وکیفیّت زیارت اربعین سیدالشهدا ع و زیارت وارث معروف را نیز با اصول مقرّرهٔ مشروحه درکتب ادعیّه ازآن حضرت روایت‌کرده است و نیز ببرکت‌آن وجود مبارك ، محلّ قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع راکـه تا آن زمان معلوم نبوده اطّلاع یافت و بیست سال نزدآن قبر مبارك بنماز اشتغال داشته است‌که بموجب‌آثار دینیّـه ، هرنمازی نزد علی ع معـادل دویست هزار نماز میباشد .

(کتب رجالیه وص۳۸۰ نی)

صفوت **محمود -** بعنوان **ساعاتی** مذکور شد .

صفوی **ابوالفتح‌ابراهیم‌میرزا ابن‌بهرام میرزا ابن‌شاه‌اسمعیل‌اول صفوی-** داماد عمویش شاه تهماسب اوّل ،آیزنـهٔ شاه اسمعیل ثانی ، از مشاهیر خطّاطین و شعرا و افاضل قرن دهم هجرت، درخط نستعلیق دارای دستی‌توانا ، درفقه و اصول و نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و شعر و عروض و قافیه و تجویـد و قرائات عشره وتاریخ و انساب و رجال و سیر و اغلب علوم متداوله و صنایع نفیسه و فنون ادبیّه و ریاضیّـه ماهر ومتبحّر بود . یك‌کتابخانهٔ عالی داشته‌که جامع‌کتب‌قیمتی نفیسه وپرقیمت وخطوط مشاهیر خطّاطین و نقوش غریبهٔ معاریف نقّاشین ونظائراینها بوده‌که قیمت‌آنهـا ارزش باج و خراج‌کشوری را داشته است . مجلس او مجمع ادبا و فضلا و همه‌شان مورد احترام و تجلیل بوده‌اند .

ازآثارقلمی‌او **دیوان اشعاری** درحدود سه هزار بیت و **فرهنگ‌ابراهیمی** دراحوال و اقوال شعرا است . پس‌ازآنکه نوبت سلطنت در سال نهصد و هشتاد و چهـارم هجرت

ببرادرزنش شاه‌اسمعیل رسید روزشنبه پنجم ذی‌الحجه همان سال، ابراهیم‌میرزا با یازده تن دیگر ازخانوادهٔ‌سلطنتی بامرشاه درقزوین مقتول شدند وجملهٔ **کشته ابراهیم** = ۹۸۴ مادّهٔ تاریخ قتل او میباشد . پس‌ازآنکه ابراهیم میرزا ، قطع برقتل خود نمود نامه‌ای مشتمل برموعظه و مکافات دنیوی و مجازات اخروی‌آن خونهای ناحق وموفق بعمردراز وسعیدنبودن دراثرآنها وآرزومندشهادت‌بودن درحق‌خویش، بشاه نوشته‌که ازمندرجات آن نامه بوده است :

بخون ای بـرادر میـالای دست	که بالای دست تو هم دست هست
کسی را فلـك افسر زر نکـرد	که درآخرش خـاك برسر نکرد

گوهر سلطان خانم ، زن ابراهیم میرزا بمجرّد اطّلاع ازصدور حکم قتل شوهر، محض پاس تعصّب شوهرکه یگانهٔ وظیفهٔ زن است تمامی‌کتب و مجموعات نفیسهٔ مذکـوره را درآب ریخته وتلف‌کرد ، جواهر قیمتی را هرچه بود شکسته و بعداز قتل اقامهٔ مجلس عزا نمود، او نیز ازکثرت‌اندوه وغم درهمان ماه قتل‌شوهردرگذشت. دخترشان‌گوهرشاد بیگم هردو جنازهٔ پدر ومادررا بمشهد مقدّس رضوی نقل‌داده ودرحرم مطهّردفن‌کردند الشبل فی‌المخبأ مثل‌الاسد . (ص ۷۲۵ ج۶ عن)

صفویه[1]

صفی[2]

صفی **سید اسحق اردبیلی** - بعنوان **صفی‌الدین** خواهدآمد .

صفی **عبدالعزیز بن سرایای‌حلی**- درذیل‌بعنوان **صفی‌الدین** مذکوراست.

۱ــ **صفویه**- عنوان مشهوری یك سلسلهٔ نامی از سلاطین نامدار ایرانی‌است ضمن‌شرح حال جد عالیشان صفی‌الدین سید اسحق‌بن سید امین‌الدین، بذکراجمالی‌ایشان‌خواهیم‌پرداخت.

۲ــ **صفی** - عنوان مشهوری بعضی از اکابر و افاضل است و چون غالباً از اصل دیگر خود صفی‌الدین ومانندآن تخفیف یافته و لذا اگر شرح حال صفی‌که منظور نظر اربابرجوع است دراین عنوان بدست نیامد بعنوان مقیدی لفظ صفی ، مثل صفی‌الدوله وصفی‌الدین و نظائر آنها مراجعه نمایند .

صفی — **علی بن حسین کاشفی** - بعنوان **فخرالدین** خواهدآمد .

صفی‌الدین — **محمدبن سلطان** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌حیوس** خواهدآمد.

صفی‌الدین — **احمدبن عمر** - بعنوان **مزجد** خواهدآمد .

صفی‌الدین — **سید اسحق‌بن سید امین‌الدین** - جبرئیل موسوی اردبیلی، مکنّی باابوالفتح ، ملقّب بشمس‌الدین، عارف‌جلیل‌کامل ازمشاهیرعرفا وصوفیّه، جدّاعلای سلسلهٔ‌سلاطین‌صفویه، به **صفی** و**شیخ صفی معروف**، به **برهان‌الاصفیاء** و **قطب‌الاقطاب** و **شیخ‌العارفین** موصوف ، آبا و اجدادش از عرفای عالی‌مقدار و سادات جلالت شعار بود . تیمور لنگ دربارهٔ وی اعتقادی کامل داشت ، اسرای بسیاری راکه ازبلادآناطولی‌آورده بوده بالتماس وی مستخلص‌گردانید. شیخ‌صفی ازشیخ محمدگیلانی اخذ انابت و فنون طریقت‌کرده ودست ارادت بدو داد، بشرف دامادی وی مفتخرگردید وکرامات بسیاری بدو منسوب دارندکه در میان خاص و عام مشهور است وکتابهائی در این موضوع تألیف داده‌اندکه ازآن جمله یکی هم بنوشتهٔ اعیان‌الشیعه صفوة‌الانباء ابن‌البزاز است بلکه‌گروه انبوهی بواسطهٔ ارشاد این خانوادهٔ جلیله بقبول دیانت حقّهٔ اسلامیّه موفق بوده‌اند . از اشعار حقیقت شعار شیخ صفی است :

روی تو چو مصحفی است بی‌سهو و غلط — کش کلك قضا نوشته از مشك فقط
چشم و دهنت آیهٔ وقف ابـر و مـدّ — مژگان‌اعراب‌وخال‌وخط‌حرف‌ونقط(کذا)

هرگه‌که رسی بخلوت یار ای دل — از من برسان سلام بسیار ای دل
وانگه خبر از خرابی حالم گو — زنهار ای دل هزار زنهار ای دل

شیخ صفی ، در دوازدهم محرّم سال هفتصد و سی و پنجم هجرت در اردبیل آذربایجان وفات یافت ، درهمان بلده دفن‌گردید ، جملهٔ **شمس دین کامل صفی** = ۷۳۵ مادّهٔ تاریخ وفات او است ، جمعی از اولاد و احفاد او نیز مثل شیخ صدرالدین، شیخ‌جنید، سلطان حیدر ، شاه اسمعیل اوّل ، شاه خدابنده ، شاه عباس اوّل و غیر ایشان در مقبرهٔ وی مدفون هستند .

نسب شریفش با نوزده واسطه بجناب حمزة بن موسی بن جعفر ع موصول میشود، اولاد و احفاد او درهمان بلدهٔ اردبیل پوست نشین ارشاد واز اکابر عرفا وصوفیّه ومشایخ طریقت بودند . موافق عادت معمولی این سلسله خودشان را ملقّب بسلطان میداشته‌اند مثل سلطان حیدر و سلطان جنید و سلطان اسحق و مانند اینها تاآنکه عاقبت ، سلطنت دنیوی را نیز با سلطنت طریقتی توأم‌ساخته وچند تن از این‌خانوادهٔ جلیله متمکّن‌اریکهٔ جهانبانی شدند وبجهت‌انتساب بهمین جدّ عالیشان شیخ صفی، به **سلاطین‌صفویه** معروف گردیدند . پایتخت ایشان نخست تبریز سپس قزوین بود تاآنکه از عهد شاه عباس اوّل اصفهان‌را مرکز سلطنت اتّخاذ نمودند واسامی‌نامی‌ایشان زینت‌بخش‌تواریخ وسیر میباشد، ما نیز بعد از اعتذار از خروج از وضع‌کتاب ، محض پاس خدمات دینی ایشان‌که نوعاً در نشر دین مقدّس اسلامی و ترویج مذهب شیعی اثنی‌عشری اهتمام تمام بکار برده‌اند بذکر اجمالی ایشان میپردازیم :

۱- **شاه اسمعیل اول** ابن سلطان حیدر ابن سلطان شیخ جنید مقتول ابن سلطان شیخ ابراهیم ابن‌خواجه سلطان‌علی‌مشهور سیاه‌پوش (سالف‌الترجمة) ابن‌شیخ‌صدرالدین موسی ابن شیخ‌صفی اردبیلی (صاحب‌ترجمه)که درسال نهصد وششم بتخت‌سلطنت‌نشست، درنهصد و سی تمام هجرت درقصبهٔ سراب‌آذربایجان درگذشت ، جنازه‌اش باردبیل نقل و درمقبرهٔ جدّ عالیش شیخ صفی فوق دفن‌گردید .

۲- **شاه تهماسب** ابن شاه اسمعیل اوّل‌که درهمان سال فوت پدر جلوس‌کرد، در پانزدهم شهر صفر نهصد و هشتاد وچهارم هجرت درقزوین درگذشت ، جنازه‌اش درقصر سلطنتی امانت بوده تا بعد از یکسال ، پسرش شاه اسمعیل ثانی بمشهد مقدّس رضوی نقلش داد . جملهٔ **پانزدهم شهر صفر** = ۹۸۴ مادّهٔ تاریخ وفات او است . محتشم کاشانی و محقّق‌کرکی و شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی درعهد همین شاه تهماسب بوده‌اند. مجملی از تسلیم امورکشوری بمحقّق‌کرکی و دستور نوشتن‌آن شاه بایالات و ولایات ایرانی درشرح حال محقّق‌کرکی خواهدآمد.

۳- شاه‌اسمعیل ثانی پسر شاه‌تهماسب‌فوق‌که درسال وفات پدر جلوس‌کرد، بفاصلهٔ یکسال در قزوین درگذشت و قبرش معلوم‌نیست و رباعیّات طریفهٔ محتشم‌کاشانی‌که در تاریخ جاوس وی‌گفته درشرح حال محتشم خواهدآمد .

۴ و۵- سلطان‌محمد مکفوف برادر شاه اسمعیل ثانی‌که تا سال نهصد و نود و شش هجرت متصدی امور سلطنت شد ، بعدازآن‌تمامی امورکشوری را بپسرش **شاه‌عباس اول** مفوّض داشت ، خودش با انزوا و عبادت امرار حیات نمود تا در هزار و چهارم هجرت درقزوین درگذشت ونعش اورا بعداز مدتی بعتبات نقل دادند . **شاه عباس** هم مدت‌چهل وچند سال باکمال ابهت وجلالت امورکشوری را انجام داد، بقاع‌مقدّسه را تعمیر کرد، درظرت بیست و هشت روز با پای پیاده از اصفهان بزیارت ثامن‌الائمّه ع مشرّف شد ، قبّهٔ مطهّرهٔ رضوی را مذهّب‌کرد وآثار خیرات و مبرّات بسیاری در هرگوشهٔ ایران بیادگارگذاشت و دربیست وچهارم شهر جمادی‌الاولی هزار وسی وهفتم یا هشتم هجرت در اشرف مازندران درگذشت و قبرش معلوم نیست . «عباس‌شه نمردکه نام‌نکوگذاشت»

۶- شاه‌صفی اول نوهٔ شاه تهماسب‌که دردوازدهم صفر هزار وپنجاه ودویم هجرت درکاشان وفات یافت ، نعش وی هم بقم نقل و درجوار حضرت معصومه ع دفن شد .

۷- شاه عباس ثانی پسر شاه صفی‌که درسال هزار و هفتاد وهفتم یا هشتم هجرت درحوالی دامغان درگذشت ، جنازه‌اش بقم نقل‌گردید و دربقعهٔ بزرگی درجوارحضرت معصومه ع مدفون شد .

۸- شاه‌صفی‌ثانی معروف بشاه سلیمان پسر شاه عباس ثانی‌که در سال هزار وصد و پنجم یا ششم هجرت در اصفهان درگذشت ، جنازه‌اش بقم نقل و دربقعهٔ متّصل ببقعهٔ پدرش دفن شد .

۹- شاه سلطان‌حسین پسر شاه صفی ثانی‌که‌آخرین پادشاه صفویّه است ، سلطنت او با فتنهٔ افغانها مصادف شد، در دست ایشان اسیرگردید، بسال هزار وصد وسی وپنجم یا هفتم هجرت محبوس و درسال سی و نهم یا بیست و دویم محرّم سال چهلم در زندان

درگذشت و یا بمباشرت اشرف افغان مقتول شد ، جنازه‌اش بقم نقل و درجوار حضرت معصومه ع مدفون گردید وسلطنت صفویّه منقرض وافغانها درکشور ایران متصرّف گردیدند. تا اینکه نادرشار افشار ایشان را از ایران بیرون کرد و صاحب تخت و تاج شد لکن چندگاهی تهماسب پسر شاه سلطان حسین را در سال هزار وصد و چهل و دویم هجرت دست نشاندهٔ خود نمود ودرسال چهل وپنجم اورا وعباس بن تهماسب راکه گاهی شاه عباس ثالث هم گویند بحکومت معرفی کرد وپادشاه اش گفتند تادرحدود هزار وصد وپنجاهم هجرت خود نادر باکمال استقلال علناً تخت نشین سلطنت گردید و دامنهٔ مطلب موکول بکتب مربوطه میباشد . در قاموس الاعلام اسامی سلاطین صفویّه و تاریخ جلوس ایشان را چنین مینگارد :

۱ـ شاه اسمعیل	سال جلوس	۹۰۷ هجرت
۲ـ تهماسب بن اسمعیل	« «	۹۳۰ «
۳ـ اسماعیل ثانی ابن تهماسب	« «	۹۸۳ «
۴ـ عباس ابن خدابنده ابن تهماسب	« «	۹۹۵ «
۵ـ صفی حفید عباس	« «	۱۰۳۷ «
۶ـ عباس ثانی ابن صفی	« «	۱۰۵۱ «
۷ـ سلیمان بن عباس	« «	۱۰۷۷ «
۸ـ حسین بن سلیمان	« «	۱۱۳۵ «

در زمان نادرشاه اسماً :

۹ـ تهماسب ثانی ابن حسین	جلوس	۱۱۲۴ «
۱۰ـ عباس ثالث ابن تهماسب	«	۱۱۴۵ «

درسال ۱۱۴۸ه ق = **غقمح** بعداز وفات عباس ثالث، خودنادرشاه تخت نشین سلطنت گردید.

(ص ۳۸۴ ج ۲ نی و ۱۹۰هب و ۳۱۳ ج۱مع و ۲۹۶۱ ج۴س و ۱۳۰لس و ۱۶۴ض و ۲۸۸ ج۲خه و اطلاعات متفرقه)

صفی‌الدین **بخاری، محمد بن احمد** - بعنوان **بخاری** مذکور است.

صفی‌الدین حلی، بعنوان صفی‌**الدین عبدالعزیز** در ذیل مذکور است.

صفی‌الدین **خزرجی انصاری، احمدبن‌عبدالله بن‌ابی‌الخیر** - عبدالعلیم ابن‌عبدالله بن علی بن حسن، ساعدی انصاری، مؤلف‌کتاب **خلاصة تذهیب تهذیب‌الکمال فی‌اسماء الرجال** که از تذهیب‌التهذیب ذهبی و بعضی‌کتابهای رجالی دیگر التقاط و درمطبعهٔ بولاق قاهره بهمین نام ودرمطبعهٔ خیریّه نیز بنام **خلاصة تذهیب‌الکمال فی‌اسماء الرجال** چاپ شده‌است. موافق‌آنچه در اوّل خود این‌کتاب نگارش‌یافته ولادت احمد درسال نهصدتمام هجرت‌بوده و این‌کتاب را دربیست وسه سالگی تألیف‌داده‌است. سال وفات و مشخّصات دیگری بدست نیامد. (خودکتاب مذکور وص۸۲۲مط)

صفی‌الدین **زبیدی، احمد بن عمر** - بعنوان **مزجد** خواهدآمد.

صفی‌الدین **سبزواری** - همان‌صفی‌الدین علی‌بن‌حسین‌کاشفی‌مذکور ذیل‌است.

صفی‌الدین **عبدالعزیزبن سرایا** - ابن علی ابن ابی‌القاسم ابن احمدبن نصر، طائی‌ّالقبیلة، حلیّ‌الولادة والنشأة، ملقّب بصفی‌الدین، مشهور به صفی حلی و **ابن‌السرایا** و **ابن‌ابی‌السرایا** از اکابر شعرای شیعهٔ جزیرة‌العرب میباشدکه درتمامی فنون شعریّه متمهّر و جلالت و فضل وکمالات او مسلم فریقین بود. در سال هفتصد و سی و ششم هجرت بمصر رفت، با ابوحیّان وابن سیدالناس وقاضی علاءالدین ابن‌الاثیر و دیگر فضلای نامی عصر ملاقات‌کرد وکمالات وی مورد تصدیق‌تمامی افاضل مصرگردید. شمس‌الدین عبداللّطیف‌گویدکه مطلقاًکسی مانند صفی‌الدین حلّی شعری نگفته است واز فوات‌الوفیات صفدی نقل است‌که درمدح صفی‌الدین‌گوید: شکوفه‌های زمین از طراوت الفاظش خجل و ستاره‌های‌آسمانی از براقیت کلماتش منفعل و مقاصد اشعارش درنظر بدخواهان تیری است خلنده و یا خود شمشیری است برنده. بالجملة صفی حلّی، عالمی است فاضل، ادیب‌کامل، منشی باهر، شاعر ماهر، درعداد ائمّهٔ علم

و ادب معدود ، بالخصوص در علم بدیع که دارای مهارتی بدیع بوده و تمامی محسنات بدیعیه را بدون تکلف در اشعار خود بکار میبرده است. بدیعیهٔ او که درمدح حضرت رسالت ص گفته وحاوی یکصد وچهل وپنج بیت در بحر بسیط میباشد وموافق آنچه در کشف الظنون از خود شیخ صفی نقل کرده یکصد و پنجاه ویك نوع از محسنات بدیعیه را مشتمل و موافق نوشتهٔ دیگری متضمن صد وپنجاه نوع از آنها میباشد مشهور و محل توجه افاضل بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند وتمامی بدیعیه در انوار الربیع سیدعلی‌خان‌مدنی نقل شده است واز اشعار صفی‌الدین است:

یا عترة‌المختار یا من بهم ... یفوز عبد یتولاهم
اعرف فی‌الناس بحبی لکم ... اذ یعرف‌الناس بسیماهم

فوالله ما اختار الاله محمداً ... حبیباً و بین‌العالمین له مثل
کذالك ما اختار النبی لنفسه ... علیاً وصیاً وهو لابنته بعل
وصیره دون‌الانام اخاً له ... وصنوا وفیهم من‌له دونه‌الفضل
وشاهد عقل‌المرء حسن‌اختیاره ... فما حال من یختاره‌الله والرسل

توال علیاً و ابنائه ... تفز فی‌المعاد و اهواله
امام له عقد یوم‌الغدیر ... بنص النبی و اقواله
له فی‌التشهد بعدالصلوة ... مقام یخبر عن حاله
فهل بعد ذکر اله السماء ... و ذکرالنبی سوی آله

جمعت فی‌صفاتك الاضداد ... فلهذا عزت لك الانداد
زاهد حاکم حلیم شجاع ... فاتك ناسك فقیر جواد
شیم ماجمعن فی‌بشر قـــط ولاحاز مثلهن العباد
خلق یخجل‌النسیم من‌اللـــف وبأس یذوب منه‌الجماد
ظهرت منك للوری‌مکرمات ... فاقرت بفضلك الحساد
ان یکذب بها عداك فقدکـــذب من قبل قوم لوط وعاد
جل معناك ان یحیط به‌الشعـــر و یحصی صفاته الاضداد

قصیده‌ای درجواب قصیدهٔ ابن‌المعتز گفته‌که در شرح حال ابن‌المعتز در باب‌کنی خواهد آمد . نیز دراخلاق و ادب‌گوید :

یستبطیءالمجد من لایرکب‌الخطرا ولاینال العلی من قدم الحذرا
ومن اراد العلی عفوا بلاتعب قضی ولم یقض من‌ادراکها و طرا
لابد للشهد من نحل یمنعه لایجتنی‌النفع من لایحمل الضررا

اسمع مخاطبة الجلیس ولاتکن عجلا بنطقك قبل ما تتفهم
لم تعط مع اذنیك نطقا واحدا الا لتسمع ضعف ما تتکلم

بقدر لغات المرء یکثر نفعه فتلك له عنه الشدائد اعوان
تهافت علی حفظ‌اللغات مجاهدا فکل لسان فی‌الحقیقة انسان

از اشعارطریفهٔاو میباشدکه درمقام‌درخواست مشمش (آلو یازردآلو) بطریق‌لغز گفته‌است:

یا جوادا اکفه فی‌مجال‌الحرب حتف و فی‌النوال غمامة
جد بتضعیف عکس مشطورتصحیف مثنی ترخیم مثل علامة

همانا مقصودش از مثل علامة سمة است‌که هردو بیك معنی هستند و ترخیم سمة سم و مثنّی و مکرّرآن سمسم و تصحیف‌آن شمشم و مشطور و نصف‌آن شم و عکس‌آن مش و تضعیف‌آن مشمش و مراد ناظم است.

ازآثار قلمی صفی‌الدّین حلّی است:

۱- الارتقیات که درذیل بنام **درر** مذکوراست **۲- البدیعیة** که در ذیل‌بنام‌کافیه مذکور است **۳- دررالنحو فی‌مدائح الملك‌المنصور** که بیست ونه قصیدهٔ محبوکات الطرفین با ترتیب حروف هجا ، هرقصیده نیز بیست ونه بیت و حرف اول ابیاتش مثل حرف‌آخرآنها میباشدکه آنها را درمدح ملك منصور ابوالفتح بن ارتق‌گفته و بهمین جهت بارتقیات معروف‌است ودرمصر و قاهره چاپ شده است **۴- دیوان شعر صغیر ودیوان شعر کبیر** که بسیارمشهور وبفنون‌بسیاری مشتمل‌میباشد وبا قصائد ارتقیات فوق دردمشق وقاهره چاپ شده‌است **۵- شرح بدیعیه** که همان بدیعیهٔ‌خودرا شرح‌کرده وبه **نتایج‌الهیه** موسومش‌داشته‌است **۶- الکافیة‌البدیعیة‌فی‌مدح‌خیرالبریة** که بدیعیّه معروف و بعضی از مزایای‌آن درفوق مذکور و خودآن در بیروت و قاهره چاپ و مطلع‌آن این است:

ان جئت سلعافسل عن جیرةالعلم واقرا السلام علی عرب بذی سلم

اما اسم و نسب صفی‌الدین موافق نوشتهٔ ابن‌حجر که اقرب بزمان او میباشد بشرحی است که نگارش دادیم . در درر کامنه با جدّ نهمش نوشته ودر ذریعه از ریاض‌العلما بدین

روش نقل‌کرده‌است: عبدالعزیز بن محاسن بن سرایا بن علی بن ابی‌القاسم معروف با بن ابی‌سرایا ودر روضات‌گوید : عبدالعزیز بن علی‌بن حسین مشهور بابن‌السرایا . وفات‌او بنا برمشهور ، درسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و دویم هجرت واقع و ازکشف‌الظّنون برمی‌آیدکه بعداز سال هفتصد وپنجاه و هفتم بوده است چنانچه‌گوید صفی‌الدین بدیعیّه را درچند مجلس املاکرده‌که‌آخرین‌آن مجالس هفتصد و پنجاه و هفتم بوده است .

ولادت او بنوشتهٔ دررکامنه و جواهرالادب درسال ششصد وهفتاد وهفت بوده‌است و بنابراین تلمّذ او بمحقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه‍ ق = **خعو**) چنانچه درامل‌الآمل گفته و روضات‌الجنّات وحاج‌شیخ‌عباس‌قمی نیز درکنی و القاب خود بدو اقتفا جسته‌اند اشتباه و دور از صحت میباشد.

(کف وهر وملل و ۳۸۲ ج۲نی و ۱۸۹هب و ۴۴۰ت و۲۶۹ ج۲کمن وغیره)

صفی‌الدین **عبدالمؤمن بن عبدالحق** - در باب کنی بعنوان **ابن‌عبدالحق** خواهدآمد .

صفی‌الدین **علی‌بن حسین**- کاشفی ، بعنوان **فخرالدین** خواهدآمد .

صفی‌الدین **سید علی بن نصر بن هارون** - بعنوان **قاسم‌الانوار** خواهدآمد .

صفی‌الدین **محمد بن احمد** - بعنوان **بخاری** مذکور شد .

صفی‌الدین **سید مرتضی رازی‌ابن‌الداعی** - بهمین عنوان سید مرتضی رازی مذکور شد .

صفی‌الدین **سیدنصرالله‌بن حسین** - بعنوان **مدرس** خواهدآمد.

صفی‌علیشاه **حاج میرزا حسن ابن محمدباقر**- اصفهانی ، از اکابرعرفای‌اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت‌میباشدکه لقب‌طریقتی وی‌صفی‌علیشاه بود، درسوم‌شعبان هزار ودویست وپنجاه ویك هجرت دراصفهان متولد شد، درخردسالی با پدرش‌که از تجّار اصفهان بوده ولقب صفی داشته بیزد رفت و اقامت‌گزید، تحصیلات اوّلیّه‌را درآنجا اخذ و ازعلوم متداوله بهره‌مندشد. درحدودسال۱۲۸۱یا۱۲۸۲ه‍ ق = **غرفا** یا **غرفب** از راه هندوستان عازم مکّه شد وبزیارت بیت‌الله مشرّف‌گردید، باز بهند

مراجعت نمود ودراین‌مسافرتها اصول وقواعد فقر و سیر وسلوك راکه اخذ آنها منحصر بخدمت مشایخ طریقت و قبول ارادت‌است بدست‌آورد وقدم بدایرهٔسیر وسلوك گذاشت واز اقطاب سلسلهٔ جلیلهٔ نعمت‌اللهی میباشد. اخیراً باز باصفهان‌مراجعت و بزیارت حضرت ثامن‌الائمه ع مشرّف شد و و عاقبت در تهران مقیم واکثر اوقات منزوی و مزاحمت دیگران را نیز متحمّل بود و هرگز درصدد انتقام و یا تعرّض بکسی دیگر برنمیآمد.
از تألیفات وآثار قلمی‌او است:



عکس صفی‌علیشاه -۳۵

۱- **بحرالحقائق** که دیوان‌الحقائق وعرفان‌الحق‌نیز گویند ۲- **تفسیرقرآن** که به **تفسیرصفی** معروف و درمدت دوسال تمامی قرآن مجید را علاوه برترجمهٔ صحیح تحت‌اللّفظی فارسی، تفسیری نظمی ادبی فلسفی عرفانی نوشته و این رباعی مادّهٔ تاریخ اتمام‌آن میباشد:

من خوبترین ترجمهٔ قرآنم	من معجزهٔ نبی بهین برهانم
تاریخ‌خودازز بان‌خودمیگویم	«**تفسیر صفی هادی گمراهانم**»

که مصراع‌آخر = (۱۳۰۷) میباشد.

این تفسیر دومرتبه در تهران چاپ شده است ۳- **دیوان الحقائق** که همان بحرالحقائق مذکور است ۴- **زبدة‌الاسرار** دراسرار شهادت‌حضرت سیدالشهدا ع وتطبیق‌آن بااصول سلوك الی‌اللّه‌که در هندوستان با دستور استاد خود تألیفش داده است ۵- **عرفان‌الحق** که

همان بحرالحقائق مذکور است ۶- **میزان‌المعرفة** . وفات او در بیست و چهارم ذیقعدهٔ سال هزار و سیصد و شانزدهم هجرت درتهران واقع و درمنزل شخصی خودش مدفون‌شد که مزار عرفا است . (ازچاپ دویم تفسیر مذکور اتخاذ شد)

صقبی / **صقـر** { اوّلی لقب رجالی احمدبن‌محمد ودویمی نیز لقب‌رجالی ابوامیهٔ دوسی میباشد وشرح‌حال هردو موکول بدان علم‌شریف است.

صقلی[1]

صقلی **اسمعیل بن خلف** بعنوان **حوفی** مذکور شده است .

صقلی **علی‌بن جعفر**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌القطاع** خواهدآمد.

صقلی **محمدبن‌ابی‌محمد** - بعنوان **حجةالدین** محمد نگارش یافته است .

صقلی **محمدبن محمدبن ظفر**- بعنوان **صیقلی** خواهدآمد.

صقلی **محمد بن محمد بن عبدالله** - بعنوان **شریف ادریسی** نگارش دادیم.

صلاح‌الدین **احمد** یا **صلاح‌الدین** **اربلی** { **احمدبن عبدالسیدبن شعبان‌بن محمد** - اربلیّ البلدة ، صلاح‌الدّین‌اللّقب ، ابوالعباس الکنیة ، از مشاهیر ادبا وشعرا میباشدکه شعرخوب‌میگفته، خلاصةالفقه غزالی‌را حافظ، دارای‌فضیلتی‌بسیار ودربان ملك معظّم مظفّرالدّین بن زین‌الدّین صاحب‌اربل بود، تاآنکه ملك نسبت بوی متغیّرشد ومدتی در زندانش‌کرد، بعداز‌استخلاص درسال‌ششصد وسوم‌هجرت بشام رفت و

۱- **صقلی** - در روضات ، ضمن شرح حال اسمعیل بن خلف از قاموس نقل‌کرده است لفظ صقلی (با سه‌کسره وتشدید لام) منسوب‌است بصقلیة باهمان‌حرکات مذکوره وآن‌جزیره‌ایست درمغرب زمین قریب جزائر اندلس و افریقا و اقریطش‌که جمعی از علما ازآن برخاسته‌اند . در مراصدگوید : صقلیة (با همان حرکات مذکوره) و اکثر اهالی‌آن صاد ولام را مفتوح‌سازند جزیره‌ایست مثلث‌الشکل از جزائر مغرب زمین درمقابل‌افریقاکه مابین هردو زاویهٔآن مسافت هفت روز ویا بقول‌بعضی تمامی دورآن مسافت پانزده روز راه‌است وما دراینجا بعضی‌ازمنسوبین آن را تذکر میدهیم .

مشمول مراحم ملك مغيث بن ملك عادل گرديد . بعداز وفات مغيث ، بمصر رفته و در نزد صاحب مصر، ملك كامل تقرّب يافت تاآنكه محرم اسرار شد و درخلواتش نيز با او بود ، عاقبت مغضوب شد و پنج سال ديگر در زندان ماند تا درسال ششصد وبيست وسوم هجرت يك رباعی انشاكرده و پيش يكی‌از مغنّيان فرو خواند ، او نيز پيش ملك كامل خوانده و مورد تحسين شد ، همينكه معلوم‌گرديدكه از اشعار صلاح‌الدين است امر برهائيش صادر و حالش خوشتر از اوّلی شد . درسفر روم نيز مصاحب ملك‌كامل بوده و در اثنای راه در بيستم يا بيست و پنجم ذيحجهٔ سال ششصد و سی و يك هجرت درشصت سالگی وفات يافت و درخارج شهر رها از بلاد جزيره در شش فرسخی حرّان مدفون گرديد و درسال ششصد وسی وهفتم هجرت پسرش جنازهٔ اورا بمصر نقل‌كرد ودرقبرستان قرافهٔ صغری بخاك سپرده شد .آن رباعی‌كه سبب استخلاص وی‌گرديد اين است :

ما امر تجنيك علی‌الصب خفی — افنيت زمانی بالاسی والاسف
ماذاالغضب بقدر ذنبی و لقد — بالغت وما اردت الا تلفی

نيز از او است :

واذا رأيت بنيك فاعلم انهم — قطعوا اليك مسافة الآجال
وصل‌البنون الی محل ابيهم — و تجهز الآباء للترحال
يوم‌القيامة فيه ما سمعت به — من‌كل هول فكن منه علی حذر
يكفيك من هوله ان لست تبلغه — الا اذاذقت طعم‌الموت فی‌سفر

بپارسی نيز قريب بهمين مضمون‌گفته‌اند:

از قيامت خبری ميشنوی — دستی از دور برآتش داری
پای دركورهٔ حدّادی نه — تا ببينی‌كه چه برسر داری

صلاح‌الدين يك **ديوان‌شعر** ويك **ديوان رباعيات** دارد و لفظ اربلی را هم در محل خود نگارش داديم .

(ص۲۲ج۱کا و۳۸۶ج۲نی و۲۹۶۳ج۴س)

صلاح‌الدين **خليل بن ايبك** - بعنوان **صفدی** مذكور شد.

صلاح‌الدین **عبدالرحمن** - از علما و فقهای شافعیّه و مدرّس مدرسهٔ اسدیّهٔ حلب بود، درسال‌ششصد وهیجدهم‌هجرت درهمان‌بلده درگذشت.
(ص ۳۲۵ ج۱ نی)

صلاح‌الدین **محمد بن شاکر کتبی** - بعنوان **ابن‌شاکر** خواهدآمد.

صلاح‌الدین **محمدبن‌یحیی** - بعنوان **سیوطی** مذکور شد.

صلعی لقب رجالی اسمعیل بن عبدالله است و رجوع بدان علم شود.

صمیری **محمد بن اسحق**- مکنّی به‌**ابوالعنبس** یا **ابوالعیس** یا**ابوالعنیس** یا **ابوالعینین** ادیبی‌بوده بذله‌گو و مزاح‌کننده، قاضی صمیره، از ندمای متوکل و معتمد عباسی، در علم نجوم نیز ماهر وکتابی درآن علم نوشته‌که مورد تحسین افاضل منجّمین میباشد و از تألیفات او است:

۱- احکام النجوم ۲- الاخوان والاصدقاء ۳- تأخیرالمعرفة ۴- دعوةالعامة ۵- الرد علی‌المنجمین ۶- صاحب‌الزمان ۷- عنقاء مغرب وغیرها واز اشعار او است:

کم مریض قد عاش من بعد یأس — بعد موت الطبیب والعواد
قد یصاد القطا فینجو سلیما — و یحل القضاء بالصیاد

وفات او درسال دویست و هفتاد و پنجم هجرت، کنیه‌اش نیز مابین ارباب تراجم مابین چهار لفظ (چنانچه اشاره شد) مردّد وهمچنین لفظ عنوان فوق مابین صمیری وصیمری وحرف اوّل عنوان صمیری نیزفی‌مابین ایشان درمیان صاد بانقطه وبی‌نقطه محل‌تردید و تحقیق مراتب درصورت لزوم موکول بکتب مبسوطه میباشد.
(ص۲۱۶ف و۸ ج۱۸جم و۲۱۸ ج۱ تاریخ‌بغداد)

صناجةالعرب **میمون‌بن قیس** - بعنوان **اعشی‌قیس** نگارش یافته است.

صنادی **علی بن عراق** - خوارزمی، فقیه مفسّر نحوی‌عروضی‌لغوی واعظ، مکنّی بابوالحسن، در صبح ایّام جمعه در مسجد جامع دیهی مذانه نام از دیهات خوارزم موعظه میکرد، لغات غریبه و اشعار مشکله درحفظ داشت وکتاب **شماریخ‌الدرر** درتفسیر قرآن مجید از مصنّفات او است. وفاتش درسال پانصد و

سی و نهم هجرت درهمان قریه واقع گردید. (ص ۶۳ ج ۱۴جم)

صندلی **علی** - نیشابوری ، مکنّی بابوالحسن ، ازفقهای حنفیّه میباشد که درعلم کلام نیز یدی طولی داشت، عاقبت منزوی شد، تباعد از مجالس امرا و سلاطین را برنفس خود لازم شمرد . روزی ملکشاه در مسجد جامع نیشابور اورا دیده و ازکم‌انسی وعدم تشرّف او بدربارگله‌گذاری نمود، درجواب گفت: غرض ما آن است که شما با زیارت علما ، از اخیار ملوك باشید نه اینکه ما با زیارت ملوك از اشرار علما . وفات او درسال چهارصد و هشتاد و نهم هجرت واقع گردید.

(ص۲۱۶ ج۴فع)

صَنعانی[۱]

صنعانی **عبدالرزاق بن همام بن نافع** - حمیری، مکنّی بابوبکر، محدّث حافظ جلیل‌القدر ازعلما ومحدّثین قرن سیم هجرت، ازاصحاب حضرت صادق علیه‌السلام ، جلالت مقام او مورد تصدیق علمای فریقین بود . ابن‌خلّکان از سمعانی نقل‌کرده است که بعداز حضرت رسالت ع بسوی‌کسی‌که مثل و مانند صنعانی باشد رحلت و مسافرت‌نشده و او از معمّر بن راشد ازدی بصری، از اوزاعی، ابن‌جریح وغیر ایشان روایت‌کرده و ائمهٔ اسلام‌آن عصر نیز مثل سفیان‌بن عیینه ، احمدبن‌حنبل،

۱ـ **صنعانی** - بفتح اول ، منسوب است بصنعا وآن بنوشتهٔ مراصد دیهی است در غوطهٔ دمشق شام وهم شهری است دریمن‌که قصبه و مرکز بلاد یمن میباشد . نام اصلی قدیمی‌آن‌اوال بوده و پس‌ازآنکه حبشه واردآنجا شدند بجهت استحکام‌آن‌گفتند‌که اینجا صنعا است (یعنی مستحکم است) پس این‌کلمهٔ صنعا نام‌آن‌شهر گردید ونام اولی مذکور متروك شد. درمقام‌نسبت، مثل بعضی از کلمات متداولهٔ دیگر نونی افزوده و صنعانی‌گویند و یا موافق قول بعضی ، لفظ صنعان لغت دیگری است درصنعا و بنابراین نون ماقبل‌آخر درکلمهٔ صنعانی اصلی‌بوده ومحتاج بزیادت نمیباشد . باری صنعانی در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن عبدالحمید ، ابراهیم بن عمر یمانی ، حماد بن عمرو، عبدالرزاق بن همام ، علی بن سوید ، محمد بن یوسف ، معمر بن راشد و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده ودراینجا فقط بشرح حال اجمالی عبدالرزاق مذکور میپردازیم .

یحیی بن معین وغیر ایشان هم از او روایت می‌کنند. ولادت او بسال صد و بیست وششم و وفاتش درشوال سال دویست و یازدهم هجرت دریمن واقع گردید وبنوشتۀ کشف‌الظّنون از مشایخ روایت بخاری هم بوده است . از ذهبی و تقریب ابن‌حجر وکامل ابن‌اثیر نقل است‌که عبدالرزاق بن همام ثقه وحافظ ومتدیّن بوده ودرآخرعمر نابینا شد ومصنّفاتی داشته و اظهار تشیّع می‌کرده است بلکه ذهبی‌گویدکه بسیاری از ارباب‌تراجم توثیقش کرده‌اند . بالجملة تشیّع مفرط وی جای‌تردیدنبوده بلکه از روایت مبسوطی‌که نجاشی درضمن شرح حال محمد بن همام بن سهل بغدادی اسکافی نقل‌کرده استکشاف میشود که عبدالرزاق از رواة و محدّثین و دعاة و مصنّفین شیعه بوده است وتفسیر او از اقدم تفاسیر قرآنی میباشد و یك نسخۀ خطّی آن‌که در سال هفتصد و بیست و چهارم هجرت بخط یکتمر بن عمر نوشته شده در خزانۀ مصریّه موجود است .

(کف و ۳۲۸ ج۱کا و ۲۵۰ ج۴ ذریعه و ۲۹۶۸ ج۴س وغیره)

صنعت

میرزاآقا - از ظرفای شعرای شیراز میباشدکه خوش‌طبعی‌های‌او گوشزدجهان وآوازۀشوخیهای‌او مشهور ایران‌بوده واز او است:

بعید فطرگل وملخوش‌است وبوس وکنار — علی‌الخصوص‌کـه تـوأم شود بفصل بهـار

شراب تلـخ مرا بخش و بـوسۀ شیـرین — ازآن دهـان پراز نـوش و لعل شکربار

در سال هزار و دویست و نود درگذشته ودر دارالسلام بغداد مدفون است .

(ص ۵۶۱ عم)

صنوبری

احمد بن محمد بن حسن - یا حسین بـن مرار جزری رقـی ضبی حلبی انطاکـی امامی ، معروف به **صنوبری** ، مکنّی به **ابوبکر** یا ابوالقاسم ، ادیب فاضل باهر شاعر ماهر، از فحول شعرای عرب اوائل قرن چهـارم هجرت ، بسیار باشهامت و عالی‌همّت بوده و بطمع صله و جایزه شعری نمیگفت وتمامی اشعارش محض از راه تأدّب‌بوده‌است نه بجهت‌تکسّب، اصلاً هجوی‌نگفته واکثر اشعارش در وصف باغ و بوستان وگل و شکوفه بود . وصولی دیـوان اورا در دویست ورق طبع

کرده و بنوشتهٔ ابن‌شهرآشوب از شعرای اهل بیت عصمت ع بوده است و درمناقب خود بسیاری از اشعار اوراکه درمدایح یا مراثی آن‌خانوادهٔ عظیمه گفته نقل مینماید چنانچه درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

الیس من حل منه فی‌اخوته — محل هرون من‌موسی بن‌عمران
ردت له‌الشمس فی‌افلاکها فقضی — صلوته غیر ماساه و لاوان
و شافع‌الملك الراجی شفاعته — اذ جائه ملك فی‌خلق ثعبان
اخی حبیب حبیب الله لاکذب — وابناه للمصطفی‌المستخلص‌ابنان
صلی الی‌القبلتین المقتدی بهما — والناس عن‌ذاك فی‌صم وعمیان
ما مثل زوجته اخری یقاس بها — ولا یقاس الی سبطیه سبطان
فمضمر الحب فی‌نور یخص به — ومضمر البغض مخصوص بنیران
هذا غدا مالك فی‌النار یملکه — و ذاك رضوان یلقاه برضوان
قال‌النبی له اشقی البریة یا — علی ان ذکر الاشقی شقیان
هذا عصی صالحا فی‌عقرنا قته — و ذاك فیك سیلقانی بعصیانی
لیخضبن هذه من ذا اباحسن — فی‌حین یخضبها من‌احمرقانی

نیز درمرثیهٔ حضرت سیدالشهدا ارواح‌العالمین له‌الفداگوید :

ذکر یوم‌الحسین بالطف اودی — بصماخی‌فلم‌یدع لی‌صماخا ـ الخ

مخفی نماندکه صنوبری از شعرای دربار سیف‌الدوله علی بن عبدالله برادر ناصرالدولهٔ آتی‌الترجمة بوده و درمدح وی‌گوید :

ما خلت قبلك ان‌كل فضیلة — للناس یستجمعن فی‌انسان
فمتی یطیق لسان شعری مدح‌من — ما زال ممدوحا بکل لسان

وفات صنوبری در سال سیصد و سی چهارم هجرت واقع‌گردید .

(ص۳۸۹ ج۲نی و ۳۵۶ ج۱۰ و۶۵ ج۱۱عن)

صنهاجی احمد بن ادریس ومحمدبن محمدبن داودکه اوّلی بعنوان‌قرافی و دویمی نیز درباب‌کنی بعنوان ابن‌آجروم خواهندآمد ونسبت آن بقبیلهٔ صنهاجه نامی است از بلاد مغرب .

صنیع‌الدوله **محمدحسن خان** - بعنوان لقب آخریش اعتمادالسلطنة نگارش یافته است .

صوابی لقب رجالی مسعود بن احمد و موکول بدان علم شریف است .

صوتی **میرسیدعلی** - ازشعرای یزد ، درلحن موسیقی ماهر ، برویهٔ باربد معروف شعر میساخته و مینواخته و مشمول مراحم شاه عباس ثانی صفوی بوده است. اخیراً بدربار شاه سلیمان رفت ودراثرطبع شعر وصنعت موسیقی بملازمت سلاطین وقت گذرانید واز او است :

از لخت جگر نوالهام ساختهاند — وز دیدهٔ تر پیالهام ساختهاند
منعم ز فغان نمیتوان کاندر عشق — چون نی ز برای نالهام ساختهاند

درسال یکهزار و هشتادم هجرت درگذشت . (اطلاعات متفرقه)

صور[1]

صوری **حسین بن طاهر** - مصطلح رجال و موکول بدان علم شریف است.

صوری **عبدالمحسن بن محمد بن احمد بن غالب بن غلبون** - مکنّی با بومحمد، از مشاهیر فضلا و ادبای شعرای عرب میباشدکه از مفاخر شام ، اشعارش آبدار و بدیع اللّفظ و فصیح و ملیح و پرمعنی است ، دیوان شعر او نیز دارای محسّنات بسیار و ازطرائف اشعار او قصیدهایست که درحق علی بن حسین پدر وزیرمغربی گفته ونیز از او است :

عندی حدائق شکر غرس جودکم — قد مسها عطش فلیسق من غرساً
تدارکوها و فی اغصانها رمق — فان یعود اخضرارالعودان یبسا

نیز درسر قبر یکی از دوستانش گفته است :

۱- **صور** - بروزن (هنر) نام کوهی است و بروزن (قول) قلعهایست عجیب ومستحکم برسرکوهی نزدیکی ماردین و بروزن (مدت) دیهی است در ساحل نهر خابور درحدود چهار فرسخی قدس خلیل و بروزن (تبت) نام موضعی است که بظن مراصدالاطلاع از توابع مدینهاست و بروزن (نور) شهری است بزرگ و مستحکم و مشهور درساحل بحر شام درشش فرسخی عکة و دریا بسه ربع آن محیط وبعضی از منسوبین صور را (صوری)که ظاهراً همین صورآخری است تذکر میدهد .

عجبا لی وقد مررت علی قبـ ـرك كيف اهتديت قصدالطريق
اترانی نسيت عهدك يوما صدقوا ما لميت من صديق

روز یکشنبه نهم شوال چهارصد و نوزدهم هجرت درهشتاد سالگی یا بیشتر درگذشت.
(ص۳۱۱۰ و ۳۹۷۰ ج۳س و۳۳۴ ج۱کا)

صوری

محمد بن علی بن عبدالله بن محمد - صوری، محدّث‌عامی، مکنّی باِبوعبدالله ، در سال چهارصد و هیجدهم هجرت ببغداد رفته و اقامت‌گزید ، از جمعی از مشایخ استماع حدیث نموده و بکتابت حدیث پرداخت و حریص‌ترین مردم بدین خدمت دینی بوده و بیشتر ازهمه‌کتابت حدیث مینمود ، بسیار صحیح‌النقل و معرفت او درحدیث بیشتر ازدیگران‌بود، با خطیب بغدادی ملاقات‌کرده و از همدیگر روایت میکنند . خطیب‌گوید در میان واردین بغداد در فهم علم حدیث بالاتر از اوکسی را ندیده‌ام. صوری تمامی سال را روزه میگرفت وبجز عید فطر وعید اضحی و ایّام‌تشریق‌افطار نمی‌نمود. روز سه‌شنبه بیست ونهم جمادی‌الاخرهٔ‌سال‌چهارصد و چهل ویك هجرت درحدود شصت سالگی دربغداد درگذشت.
(ص۳۹۰ ج۲نی و۱۰۳۹ ج۳ تاریخ بغداد)

صوفی[1]

صوفی

جابر بن حیان - یعنی عنوان مشهوری او است وبعنوان **کیمیاوی** خواهدآمد .

۱- **صوفی**- بضم اول منسوب است بصوف (بمعنی‌پشم) و بهمین‌جهت گاهی پشم‌فروش را نیز برخلاف معمول صوفی‌گویند مثل خمری‌گفتن شراب فروش و مانندآن والا مقتضای قیاس پشم‌فروش را صواف‌گفتن است (بروزن عطار و بقال و نظائرآنها) و صوفیه‌گفتن فرقهٔ معروفه نیز بجهت پشمینه‌پوشی غالبی‌ایشان است و وجوه دیگری نیز گفته‌اندکه بسط‌آنها خارج‌از وضع کتاب میباشد و لفظ صوفی در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن یحیی ، حسین بن علی ، حسین بن عنبسه، ومحمد بن هرون‌که صدوق بیك واسطه از وی روایت میکند وشرح حالشان موکول بدان‌علم‌بوده ودراینجا بعضی‌ازطبقات دیگرراکه بهمین‌عنوان صوفی مذکورهستند تذکرمیدهد.

صوفی **سیدحیدر بن علی بن حیدر** - علوی حسینی عبیدلی، حکیم متألّه مفسّر عارف آملی مشهور به **صوفی** از اکابر علمای امامیّه وحکما و عرفای اثنی‌عشریّهٔ قرن هشتم هجرت میباشد واز تألیفات جلیلهٔ او است :

۱- الارکان فی‌فروع شرایع اهل‌الایمان بلسان‌ارباب‌الشریعة و اهل‌العرفان که در آن، ارکان پنج گانهٔ صوم و صلوة و زکوة و حج و جهاد را با هرسه اصول شریعت و طریقت وحقیقت نگارش‌داده‌است **۲- اصطلاحات‌الصوفیة** **۳- الامامة** **۴- التأویلات** وآن چهارمین تفسیر سید حیدر و منتخب سه فقره تفسیر دیگر استکه پیش از این تألیف داده و در اوّلش گوید نسبت‌آن ، بسه فقره تفسیر دیگرش نسبت قرآن مجید بدیگر کتب آسمانی است (یعنی درنَسْخ آنها ، یا در زبده و خالص وچکیده بودن‌آنها) **۵- التنزیه** **۶- جامع الاسرار و منبع الانوار** یا **جامع‌الانوار** یا **جامع‌الحقائق** که درعلم توحید و اسرار وحقائق و انوارآن و اسرار انبیا و اولیا بوده وبسه اصل مشتمل و هراصلی بچهار قاعده محتوی و منظور اصلی جمع مابین متعارضات اقوال صوفیّه وتطبیق‌آنها با موازین مطاعهٔ‌شرعیّه است. موافق نقل معتمد، شیخ‌بهائی باخط خود درپشت یك‌نسخهٔ همین‌کتاب جامع‌الاسرار نوشته استکه سید حیدر تفسیری هم با لسان صوفیّه نوشته‌که دلالت بجلالت وعلوّشأن و ارتقاع مقام وی دارد **۷ و۸- جامع‌الانوار وجامع‌الحقائق** که همان جامع‌الاسرارمذکورند **۹- رسالة‌العلوم‌العالیة** که درسال هفتصد و هشتاد و هفت تألیف شده‌است **۱۰- المحیط‌الاعظم** **۱۱- منتخب‌التأویل** .

وفات سید حیدر بعداز سال هفتصد و هشتاد و هفت هجرت بوده وسال‌آن بدست نیامد وبهرحال او غیراز سید حیدر بن علی بن حیدر استکه درسال هفتصد وپنجاه ونهم ازفخر المحقّقین اجازه‌داشته ونیز غیرازسیدحیدربن‌علی‌استکه درسال‌هفتصد وسی‌وپنجم کتاب الکشکول فی‌ماجری علی‌آل‌الرسول ع را تألیف داده‌است بلی‌هرسه معاصرهستند.

(مواضع متفرقه از ذریعة)

صوفی **میرعبدالباقی**- بعنوان **دانشمند** نگارش یافته است.

صوفی **سیدعلی بن شهاب‌الدین محمد** - یا شهاب‌الدین بن محمدحسینی همدانی معروف به **صوفی** ملقّب به **سیاه‌پوش** از افاضل عرفای اواخر قرن هشتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- **اخلاق‌محترم** یا **محرم** ۲- **الاسرارالقلبیة** ۳- **اسرارالنقطة** یا **الرسالةالقدسیة فی‌اسرارالنقطة الحسیة** که درتهران چاپ ودر اثبات توحید با اصول‌عرفانی است ۴- **سرالنقطة** ۵- **المقلة فی‌بیان‌النقطة** و وفاتش درسال هفتصد و هشتاد و شش هجرت واقع گردید.

(مواضع متفرقه ازکف و ذریعة)

صوفی **محمدبن هرون** - چنانچه درفوق‌اشاره‌شد مصطلح‌علم رجال‌است.

صولی[۱]

صولی **ابراهیم بن عباس بن محمد** - بن صول‌تکین، مکنّی به **ابواسحق** یا **ابوبکر**، از اکابر شعرای نامی عرب ، شاعر ماهر فصیح بلیغ کاتب منشی ، از اشراف‌کتّاب و اهل انشا ، مکاتبات و منشآتش بی‌بدل و ضرب‌المثل و مدوّن شده ، اشعارش‌آبدار و فصیح‌اللّفظ و دقیق‌المعنی میباشد. صولی علم و ادب را از اکابر وقت اخذکرد ، از خردسالی بشعرگفتن‌آغاز نمود و بدیگران تقدّم یافت . بعداز انشای شعر بانتخاب نیك و بدآنها پرداخته ونخست اشعار رزل را انداخت، سپس‌اشعار

۱- **صولی**- در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال ابراهیم بن عباس‌گوید : صولی ، بفتح اول ، منسوب بدیه صول نامی است از صعید مصر ادنی درسمت شرقی نیل‌که محمدبن‌جعفرفقیه مالکی صولی نیز ازآنجا است . بضم اول منسوب بشخص صول نامی است از اتراك‌که او و برادرش فیروز حکمران جرجان بوده و هردوکیش مجوس وآتش‌پرستی‌را قبول‌کردند واخیراً صول بدست یزید بن مهلب اسلام را قبول نمود . درمراصدگوید : صول بضم اول شهری است در باب‌الابواب از بلاد خزر ، لکن صولی مشهور منسوب بدانجا نبوده بلکه بمرد صول نامی از اهل تبرستان نسبت دارد . بروجردی‌گوید : صولی بفتح اول منسوب بدیهی است در صعید مصر و بضم‌آن منسوب بمردی و موضعی است . بهرحال لفظ صولی در اصطلاح رجالی عبارت است از ابراهیم بن عباس ، احمد بن محمد بن جعفر، محمد بن‌یحیی وشرح‌حال‌ایشان‌موکول بدان علم است و شاید ابراهیم مذکور همان ابراهیم مذکور در ذیل باشد .

متوسط سپس اشعاری راکه مدلول یا لفظ آنها زننده و محل توجه و خرده‌گیری مردم میباشد طردکرد و بسیارکمی ازآنها را بخود نسبت میداد و ای‌بسا از ابیات یك قصیده تنها یك یا دوبیت را بخودش منتسب داشته است ، اینك دیوانش بسیار مختصر و تمامی اشعارآن نخبه و دلچسب و محل رغبت عموم میباشد . باری ابراهیم صولی عموی پدر محمد بن یحیی صولی شطرنجی ذیل و خواهرزادهٔ عباس ابن احنف شاعر مشهور و در بدایت‌حال با شعر اکتساب‌کرده و بمنظور انعام و صله مدایحی دربارهٔ ملوك و امراگفتی واز اشعار او است :

سقیا و رعیا لایــام لنــا سلفت بکیت منها فصرت‌الیــوم ابکیها
کذاك ایــامنا لاشــك نندبهــا اذاتقضت و نحن‌الیــوم نشکـوها

اولی‌البریـــة طرا ان تواسیـــه عندالسرور،اللذی واساك‌فی‌الحزن
ان‌الکرام اذا ما اسهلـوا ذکروا من‌کان یــألفهم فـی‌المنزل الخشن

و نبئت لیلــی ارسلت بشفاعـــة الی فهــلا نفس لیلی شفیعهــا
ءاکــرم من لیلی علــی فتبتغی بـه‌الجاه امکنت امرألااطیعهــا

نیزازاواست وگویندهرکسی‌که‌مبتلابحادثه‌ای‌شود وآن‌راه‌کرّرکندازآن‌حادثه‌نجات‌یابد:

و لرب نازلة یضیق بهــا الفتی ذرعــا و عندالله منها المخرج
کملت فلما استحکمت حلقاتهــا فــرجت وکان یظنهــا لاتفــرج

ازکلمات ابراهیم است‌که مَثَل اصحاب سلطان مَثَل‌کسانی است‌که بکوهی بالا روند پس پرت شده و بپائین‌آیندکه هرکدام بلندتر رفته نزدیکتر بتلف میباشد . ابراهیم از حضرت رضا ع روایت‌کرده وبا دعبل خُزاعی معاصر بود و بفرمودهٔ عیون اخبارالرضا ع مدایح بسیاری در حق حضرت رضا ع‌گفته است . پس ازآنکه بولایت عهد آن‌حضرت بیعت شد هردو ، شرفیاب حضور مبارك شدند ، دعبل ، قصیده تائیهٔ مشهورهٔ خود را (مَدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ) فرو خواند، ابراهیم‌نیزقصیدهٔ دالیهٔ‌خودراکه مطلع‌آن:

(ازال عن‌القلب بعدالتجلد مصــارع اولادالنبی محمد)

است انشاکرد و بموهبت بیست هزار درهم مسکوك باسم سامی‌آن سلطان‌الکونین نایل آمدند . دعبل ده هزار درهم قسمتی خود را درقم هردرهمی بـده درهم فروخت و حصّهٔ

ابراهیم ، تا حین وفات در نزد خودش بود وفقط مقداری از آنرا تحفه وهدیه کرده و باهل و عیال و قوم و خویش خود بذل نمود و بمهریهٔ زنان خود داد و بقیه همچنان میبود تا درلوازم تجهیز وتکفینش صرف نمودند. درعیون اخبارالرضا نیزگوید که ابراهیم مدایح بسیاری درحق آنحضرت گفته است . وفات ابراهیم در نیمهٔ شعبان سال دویست و چهل و دویم یا سیم هجرت ، در سامره واقع شد ، تشیّع او ازکلمات مذکوره ظاهر و روشن و مصرّح ابن شهرآشوب وجمعی دیگر نیز بوده ودراعیان الشیعة مبسوطاً نگارش داده است.
(ص۹ج۱کا و۱۶۴ج۱جم و۳۹۲ج۲نی و۲۷۷ج۵عن و۱۱۷ ج۶ تاریخ بغداد وغیره)

صولی عمروبن مسعدة - بن سعید بن صول بن صول، کاتب منشی، مکنّی بابوالفضل ، عموزادهٔ ابراهیم صولی شاعر مذکور فوق و یکی از وزرای مأمون عباسی و بهمین جهت گاهی به **صولی کاتب** و **صولی وزیر** نیز موصوف میباشد . کاتبی بوده بلیغ ومختصر نویس که مقاصد عالی ومعانی بدیعه را با عبارات بسیار مختصر درقید تحریر میآورد. روزی غلامان جعفر بن یحیی برمکی ، نامه‌ای دایر بدرخواست اضافه کردن حقوق مرسومی ایشان بدو دادند او نیز آن نامه را بعمرو داده وامر بنوشتن جوابش نمود پس عمرو بنوشت: قَلیلٌ دائِمٌ خَیْرٌ مِنْ کَثیرٍ مُنْقَطِعٍ پس جعفر دست بر پشت عمرو زده وبسیارش تحسین نمود. عمرو درسال دویست وهفدهم یا پانزدهم هجرت در گذشت.
(ص۴۲۵ ج۱کا و۳۹۳ ج۲نی و۲۰۳ ج۱۲ تاریخ بغداد)

صولی محمد بن یحیی بن عبدالله - بن عباس بن محمد بن صول تکین، مکنّی به **ابوبکر**، نوهٔ برادرابراهیم صولی مذکورفوق، ازمشاهیر فضلا و ادبا و ظرفا وکتّاب و ارباب انشاء میباشند که بفنون ادب بصیر، بآداب ملوك و اخبار و سیر پیشینیان خبیر، بجمع کتب وتألیف و تصنیف رغبتی بی نهایت داشت واخبار و سیر و اشعار وزرا و شعرا و اکابر سلف را جمع و تدوین نموده است . دربدایت حال، معلّم راضی بالله عباسی بوده و اخیراً ندیم او و مکتفی و مقتدر عباسی گردید . صولی کثیرالمحفوظات و اغلب فنون او از قبیل اخبار و سیر بود .کتابخانهٔ بزرگی داشته که جلدهای کتابها ، مختلف الالوان و هریك ردیف ازآنها برنگی دیگر بوده و میگفت که

اینها همه مسموعات من است وهر کتابی که لازمش میشد غلامش حاضرمیکرد. ابوسعید عقیلی دربارهٔ اوگوید :

اِنَّما الصُّولیُّ شَیْخٌ	أَعْلَمُ النّاسِ خزانَهْ
اِنْ سَأَلْناهُ بِعِلْمٍ	نَبْتَغِی عَنْهُ اِبانَهْ
قالَ یاغِلْمانُ هاتُوا	رِزْمَةَ العِلْمِ فُلانَهْ

صولی کثیرالروایة بوده واز ثعلب و مبرّد و ابوالعینا و ابوداود سجستانی و دیگر اکابر وقت روایت نموده و دارقطنی و مرزبانی، جامع دیوان یزیدبن‌معاویه هم از وی روایت مینمایند . صولی علاوه برکمالات دیگر، در شطرنج بازی نیز استادترین اهل زمان خود و درآن فنّ بی‌بدل و ازکثرت مهارتش ضرب‌المثل و بهمین‌جهت به **صولی شطرنجی** معروف بوده چنانچه عمّ عالی او ابراهیم مذکور فوق به **صولی شاعر** شهرت داشته است بلکه بزعم واهی بعضی واضع شطرنج نیز محمد صولی‌بوده ولکن این نظر واضح‌الفساد و حاکی از قلت اطّلاع است و چنانچه درمحل خود مبرهن میباشد واضع‌آن صیصیة یا صصة بن داهر حکیم هندی است . از تألیفات محمد صولی است :

۱- اخبار ابن‌هرمة ۲- اخبار ابی‌تمام ۳- اخبار ابی‌عمرو بن‌العلاء ۴- اخبار اسحق بن ابراهیم ۵- اخبار السید الحمیری ۶ تا ۱۱- اخبارالشعراء و اخبارالقرامطة و اخبارالوزراء و ادب‌الکاتب و شرح دیوان ابی‌تمام وکتاب‌العبادلة وغیر اینها . صولی در مدح و غزل وغیره اشعار بسیاری‌گفته واز او است :

حببت من اجله من‌کان یشبهه	**وکل شیئی من‌المعشوق معشوق**
حتی حکیت بجسمی ما بمقلتة	**کان سقمی من جفنیه مسروق**

صولی‌گوید شخصی این دو بیت مرا بخودش نسبت داده بود ، بعد از اعتراض باز اصرار داشت پس‌گفتم می‌ترسم‌که در موقع امتحان ازگفتن مثل‌آنها باز مانی ،گفت‌که پس تو مثل‌آنها را بگو من بالبداهة درحضور اوگفتم:

اذا شکوت هواه قال ما صدقا	**و شاهدالدمع فی‌خدی قد نطقا**
و نار قلبی فی‌الاحشاء ملهبة	**لولا تشاغلها بالجسم لاحترقا**
یا راقدالعین لاتدری بمالقیت	**عین تکابد فیه‌الدمع والارقا**

یکاد شخصی یخفی من ضنی جسدی **کان سقمی من عینیــك، قد سرقا**

پس آن شخص قسم خوردکـه دیگر آن دوشعر اوّلی را برخود نبندد . صولی بجهت نقل خبری درحق حضرت امیرالمؤمنین ع مورد تعقیب عموم واقع شد وعامّه وخاصّه درصدد قتل وی برآمدند ، او نیز پنهانی از بغداد ببصره رفت و درآنجا متواری و مستتر بود تا درسال سیصد و سی و پنجم یا ششم هجرت مستتراً جان بمالك سپرد .

(ص۷۰۸ت و۳۹۱ج۲نی و۱۹۰هب و۱۰۹ج۱۹جم و۸۶ج۲کا و۱۷۴ج۲ع و۲۱۵ف و۲۹۷۳ج۴س)

صهبا **آقاتقی یا محمدتقی ابن ملایدالله**- ازشعرای غزل‌گوی شیرازمیباشد که **دیوانی سه هزار** بیتی داشته واز اشعار او است :

صهبـا خم باده می‌فروشی بـوده است پیمانه ، حریف بـاده‌نوشی بوده است

آنـراکـه بمیخـانه سبـو مینامنـد مستی‌است که هر لحظه بدوشی بوده‌است

یك نسخه ازدیوان‌اوکه شمارهٔ ابیاتش درحدود یك هزار وچهارصد بیت میباشد بشمارهٔ ۴۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود و اوّلش این است :

نه تنها روشن‌است ازپرتو روی‌تو محفلها کزین‌شمع‌است روشن‌بزم‌جانهامحفل‌دلها

وفات صهبا درسال هزار و صد و نود و یك هجرت در شیراز واقع گردید.

(ص ۳۳۰ ج۲ مع و ۶۲۷ ج۲ فهرست کتابخانه)

صهبا **میرزا محمدرضا** - اصفهانی‌قومشهی، بعنوان **قومشهی** خواهدآمد.

صهبا **میرزا مصطفی** - پسر حاجی میرزاحسن آشتیـانی سالف‌الترجمة مشهور به **افتخار** و متخلّص به **صهبا** از افاضل عصر خـود بود ، درسال هزار و سیصد و بیست و هفتـم هجرت در مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم بطریق حیله مقتول شد ، **افتخارنامهٔ حیدری** که دیوانی است فارسی درمدح حضرت رسالت ص و درتهران چاپ شده و ازآثار او است . (ص۲۵۶ج۲ذریعة)

صهبانی در اصطلاح رجـالی لقب جابر بن ابجر، زکریّا بـن عبدالله ، سلیمان‌بن‌حسین ، محمد بن سعید ، محمد بن عبدالجبار و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم هستند .

صهرشتی **سلیمان (یا سلمان) بن حسن بن سلیمان (یا سلمان)** - بابوالحسن یا ابوعبدالله مکنّی، بنظام‌الدین ملقّب بشهر صهرشت نامی از بلاد دیلم منسوب میباشد . فقیهی است جلیل‌القدر از وجوه و اعیان و ثقات علمای امامیّه ، از تلامذهٔ نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ھ ق = تن) و شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ھ ق = تس) و سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ھ ق = تلو) و بعضی دیگر که از اساتید مذکورین خود و بعضی از اکابر دیگر روایت نموده و شیخ منتجب‌الدین هم بدو واسطهٔ پدر و جدّش از وی روایت میکند . از تألیفات او است :

۱- اصباح‌الشیعة بمصباح‌الشریعة ۲- التبیان فی‌عمل شهر رمضان ۳- التنبیه ۴- قبس‌المصباح که تلخیص مصباح‌المتهجد استاد خود شیخ‌طوسی‌است **۵- المتعة ۶- النفیس ۷- النوادر ۸- نهج المسالك الی معرفة المناسك** . سال وفاتش بدست نیامد و درامل‌الآمل درنام او وجدّ او برخلاف مشهور بعوض سلیمان سلمان نوشته‌است.

(ص ۱۹۰هب و ۳۹۵ ج۲نی و ۳۰۳ت)

صیادی **احمد بن عبدالرحیم بن عثمان‌بن حسن** - حسینی رفاعی ، مؤلف کتاب **المعارف المحمدیة فی‌الوظائف الاحمدیة** که اصول طریقت احمدیّهٔ رفاعیّه از فرق صوفیّه را حاوی است و بسال ششصد و هفتادم هجرت در نود و شش سالگی درگذشت . (ص ۳۹۱مط)

صیادی **سید محمد مهدی** - بعنوان **رواس** مذکور داشتیم.

صیداوی لقب سلیمان بن محمد ، صباح بن عمارة ، علی بن‌احمد، عمرو بن خالد ، قیس بن مسهر، کلیب بن معاویه و بعضی دیگر، شرح حال ایشان موکول برجال و نسبت‌آن ببلدی در ساحل بحر شام و یا بقبیلهٔ بنی‌الصیدا از بطون اسد است .

صیدلانی
صیدنانی
صیـدی
در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب عبـدالله ، عبید بن حسان ، هاشم بن منذر و بعضی دیگر و **دویمی**لقب‌هاشم و **سیمی** احمد بن علی حمیری و شرح حال ایشان موکول بعلم رجال است .

صیرفی[1]

صیرفی **خواجه عبدالله** - از مشاهیر خطّاطان قرن ششم هجرت میباشد که خطوط قلعهٔ رشیدیّه وعمارت استاد شاگرد معروف تبریز از او است وخطوط او درعمارات تبریز بسیار بوده‌است. مولانا مالك خوشنویس دیلمی گوید:

صیرفـی ناقـد جـواهر خط	کز نـی کلك گشت گوهر ریز
هست بـرحسن خطّ او شاهـد	در و دیـوار خطّهٔ تبـریـز

قبر خواجه درچرنداب تبریز وسال وفاتش نامعلوم میباشد وآن عمارت استاد شاگرد بسال هفتصد وچهل ودویم درعرض يك سال باتمام رسیده و اسم پادشاهی که درآن عمارت مرقوم میباشد: سلطان سلیمان بن محمدبن سکته ابن تشمث بن هلاکوخان بن چنگیزخان است.
تاریخ حشری (والعهدة علیه)

صیرفی **محمدبن عبدالله** - بغدادی معروف بابوبکرصیرفی بعنوان **ابوبکر** خواهدآمد.

صیقل لقب رجالی ابراهیم صیقل، احمد بن حسین، جعفر بن سهل، حسن بن زیاد، عمر بن ظبیان، عمر بن یزید، منصوربن ولید و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

صیقل المعانی **حبیب بن اوس** - بعنوان **ابوتمام** درباب کنی خواهدآمد.

صیقلی **اسمعیل بن خلف**
صیقلی **محمدبن محمد بن جعفر**
از علمای عامّه، اوّلی مؤلف کتاب **معرب القرآن** و درسال چهارصد وپنجاه

۱- **صیرفی** - بفتح اول وثالث، بزبان عربی اسم فاعل از مادهٔ صرف وکسی‌راگویند که معاملهٔ طلا و نقره‌کرده و درهم و دینار را با یکدیگر مبادله نماید. لفظ صیرفی منسوب بصیرف هم هست وآن نیز اسم فاعل و بهمان معنی مذکور و جمع آن صیارفه بوده و صراف هم صیغهٔ مبالغه از همین معنی است و این لفظ دراصطلاح رجالی لقب ابان بن عبده، احمدبن بشر بن عمار، احمد بن عباس، اسحق بن عمار، عبدالله بن سلیمان، محمد بن علی بن ابراهیم و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

وپنج ودویمی مؤلف **انباء نجباءالابناء** بوده ودرسال پانصدوشصت وپنج هجرت درگذشته‌اند.
کشف‌الظّنون دویمی را صقلی نوشته‌که دوحرف صاد و قاف متّصل بهم باشند.
(کف وص۲۹۷۶ ج۴س)

صیمری[1]

صیمری **حسین بن مفلح بن حسین** - یا حسن بن رشید بن‌صلاح، عالم‌فاضل محدّث‌امامی‌عابد زاهدکثیرالتلاوة والعبادة والعلم، دارای‌اخلاق فاضله‌که بنوافل‌یومیّه بسیار مواظبت داشت، شب‌های جمعه ودوشنبه ختم‌قرآن می‌نمود و بارها بحج رفته و ازتألیفات او است:
۱- **الایقاظات‌فی‌العقود والایقاعات** ۲- **محاسن‌الکلمات‌فی‌معرفة‌النیات** ۳- **المنسك الکبیر** که بفوائد بسیاری مشتمل است و در اوّل محرّم نهصد و سی و سیم هجرت در سنّ متجاوز از هشتاد سالگی درقریهٔ سلماباد نامی از قراء بحرین بدرود جهان‌گفت.
(ملل وص ۶۶۶ت)

صیمری **عباد بن سلیمان** - کـه دلالت الفاظ را ذاتی میدانـد (نه وضعی) چنانچه دربعضی ازکتب‌اصولیّه معنون میباشد وشرح حال اورا موکول بکتب مربوطه میداریم.

صیمری **محمد بن اسحق** - بعنوان صمیری محمد بن اسحق مذکور شد.

صیمری **مفلح بن حسین** - پدر حسین صیمری مذکور فـوق، فقیهی است فاضل علاّمه از اکابر فقهای امامیّه‌کـه با محقّق‌کرکی (متوفّی بسال ۹۴۰ه‍ ق = ظم) معاصر وازتلامذهٔ ابوالعباس احمدبن‌فهد حلّی صاحب‌عدّة‌الداعی (متوفی بسال ۸۴۱ه‍ ق = ضما) بوده واز وی روایت نموده و ازتألیفات او است:

۱- **صیمری** - بفتح اول و ثالث منسوب است بصیمره وآن شهری‌است مابین‌خوزستان و دیار جبل وهم ناحیه‌ایست از بصره‌که بچندین قریه مشتمل میباشد و لفظ صیمری در اصطلاح رجالی لقب احمد بن ابراهیم بن ابی‌رافع، حسن بن مفلح، علی‌بن محمد وبعضی‌دیگرمیباشد و شرح حال ایشان درآن علم است.

۱- التبیینیات فی‌الارث والتوریثات ۲- تلخیص‌الخلاف ۳- التنبیه علی غرائب من لایحضره‌الفقیه ۴- جواهر الکلمات فی‌العقود والایقاعات ۵- شرح‌الشرایع ۶- شرح الموجز ۷- مختصر الصحاح ۸- منتخب‌الخلاف که ظاهراً همان تلخیص‌الخلاف مذکور است. سال وفاتش بدست نیامد لکن کتاب جواهر مذکور درسال هشتصد و هفتاد تألیف و بعضی‌از اجازات او نیز سه سال بعدازآن بوده وپسرش حسین هم درفوق مذکور شد.

(ملل و۶۶۶ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

صین لقب‌رجالی **یعقوب‌بن اسحق** میباشدورجوع بدان‌علم‌شریف‌نمایند.

سپاس بیقیاس‌که حرف ص (بی‌نقطه) خاتمه یافت و جلد چهارم با حرف ض (بانقطه) شروع خواهد شد.

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مُدرّس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد چهارم

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	—
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	« کتاب	سلافة العصر
ق -	« مطابق	ـ
قب -	« کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	« کتاب	اتقان المقال
کا -	« کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	« کتاب	رجال کشی
کف -	« کتاب	کشف الظنون
کمن -	« کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	« کتاب	لواقح الأنوار
لس -	« کتاب	مجالس المؤمنین
م -	« میلادی	ـ
مخل -	« کتاب	مرآت الخیال
مر -	« کتاب	مطرح الأنظار
مس -	« کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	« کتاب	معجم المطبوعات
مع -	« کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	« کتاب	معارف ابن قتیبه
مل -	« کتاب	منهج المقال
ملل -	« کتاب	امل الآمل
من -	« کتاب	منن الرّحمن
مه -	« کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	« کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	« کتاب	نقد الرجال
نی -	« کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	« هجری	ـ
هب -	« کتاب	هدیة الأحباب
هر -	« کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ض»

(نقطه‌دار)

ضبابی
ضبعی
} دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب‌اشیم ضبابی و **دویمی** لقب‌بشیر بن زید ، جعفر بن سلیمان ، عمرو بن ضبیعه و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

ضبی[1]

ضبی **احمدبن‌ابراهیم**-ملقّب به‌کافی **اوحد** بعنوان‌همین‌لقب‌خواهدآمد.

ضبی **محمد بن مفضل بن سلمة** - ذیلاً در ضمن شرح حال پدرش مفضل بن سلمة مذکور است.

ضبی **مفضل بن سلمة بن عاصم** - بغدادی ضبی‌لغوی، مکنّی‌با بوطالب، از مشاهیر لغویّین محسوب و خطّی ملیح و خوبی هم داشت ، درفنون ادب و معانی قرآن تألیفات بسیاری دارد :

۱- آلةالکاتب ۲- الاشتقاق ۳- البارع در لغت **۴ و۵ و۶- جلاءالشبه والخط**

۱- **ضبی**- بفرمودهٔ تنقیح‌المقال (در شرح حال احمد بن حسین بن مفلس) با فتح و تشدید ، منسوب بکوه ضب نامی است‌که مسجد خیف در دامنهٔ‌آن واقع‌است ، یا منسوب بقبیلهٔ ضبه نامی است درعرب ، یا منسوب بدیه ضب نامی است از قراء تهامه در ساحل دریا نزدیکی راه شام . در اصطلاح رجالی لقب احمد بن حسین بن مفلس ، احمد بن محمد بن ابی‌نصر ، اسحق بن واصل ، عباس بن بکار و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان درآن‌علم است.

والقلم و خلق‌الانسان ۷- الزرع والنبات ۸- ضیاءالقلوب ۹- الطیف ۱۰- العود والملاهی ۱۱- غایةالارب فی‌معانی مایجری علی‌السن‌العامة من‌کلام‌العرب که با یازده رسالهٔ متفرقهٔ دیگر چاپ شده است **۱۲- الفاخر فی‌مایلحن فیه‌العامة** که در لیدن چاپ شده است **۱۳- مایحتاج الیه‌الکاتب ۱۴- المدخل الی‌علم‌النحو ۱۵- معانی‌القرآن ۱۶- المفاخر ۱۷- المقصوروالممدود.** صولی شطرنجی در سال دویست و نودم هجرت با وی ملاقات کرده است و سال وفاتش بدست نیامد. گویندکه مفضل با اسمعیل بن بلبل وزیر وقت ارتباطی داشته، وزیر راگفتندکه ابن‌الرومی مفضل‌را هجوگفته پس وزیر مواجب‌مقرّری ابن‌الرومی را قطع‌کرد و او نیز درحق مفضل این اشعار راگفت:

لو تلفقت فی‌کساء الکسائی ... و تفریت فروة الفراء

و تخللت بالخلیل واضحی ... سیبویه لدیك رهن سباء

و تکونت من‌سواد ابی‌الاسود شخصاً یکنی‌اباالسوداء

لابی‌الله ان یعدك اهل‌العلم الا من جملة الاغبیاء

محمد بن مفضل ضبی بغدادی پسر صاحب ترجمه نیز فقیه شافعی، مکنّی به **ابوالطیب**، از اکابر فقهای شافعیّه بود، از ابوالعباس بن سریج تفقّه نموده و ابوالعباس نیز بجهت کثرت هوش و ذکاوت‌او رغبت بسیاری درتعلیم وی داشت تادرمحرّم سیصد وهشتم هجرت در سنّ جوانی وفات یافت.

(ص ۳۴ ج۲کا)

ضبی

مفضل‌بن‌محمد- مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوعبدالرحمن** ازمشاهیر ادبای‌کوفیّین میباشدکه در اشعار و سیر و اخبار و نحو و لغت بصیر بود و ازتألیفات او است:

۱- الاختیارات ۲- الالفاظ ۳- الامثال یا **امثال‌العرب** که دراستانبول وقاهره‌چاپ شده‌است **۴- العروض ۵- معانی‌الشعر ۶- المفضلیات** وآن از اقدم‌کتب‌ادبیّه ومجموعهٔ اشعار اکابر شعرای عرب و حاوی صد و بیست وهشت قصیده میباشدکه‌آنرا بامرابوجعفر منصور عباسی انتخاب وتدوین‌کرده ومصنّفات نامش داده وجزء اوّل‌آن درمصر وبیروت و لیبسیك چاپ و حسن سندوبی سالف‌الترجمة هم شرحش‌کرده است. وفات‌او در سال صد و هفتادم یا شصت و هشتم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۱۶۴ ج ۱۹جم و ۲۹۷۷ ج۴ س وغیره)

ضبیعی لقب بشار بن یسار، سفیان بن محمد و بعضی دیگر بوده وموکول بدان علم است .

ضحاك **احمدبن‌عمرو** - یا احمدبن محمدبن‌عمرو، **حافظ شیبانی ظاهری**، مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر محدّثین میباشد ، شانزده سال در اصفهان قضاوت نمود ،کتابهای او درفتنهٔ صاحب زنج دربصره بیغما رفت و تلف شد پس پنجاه هزار حدیث از حفظ خاطر اعاده نمود ، وی ظاهری المذهب بوده و بقیاس عمل نمیکرد وکتاب **الدیات** درفقه فرقهٔ ظاهریّه‌که در قاهره چاپ شده از او است و درسال دویست وهشتاد وهفت هجرت درگذشت. (ص۳۹۵ ج۲ نی و۱۲۲۰مط)

ضحاك **احنف** یا **ضحاك** **صخر** } بن قیس و بعضی دیگر مصطلح رجال وموکول‌بدان علم میباشد و فقط شرح حال صخر بعنوان لقبش **احنف** نگارش یافته است .

ضریر **ضریس** **ضمری** } دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب ابراهیم بن مسلم بن هلال و بعضی دیگر، **دویمی** هم بنوشتهٔ بعضی از علمای رجال لقب اصبغ بن عبدالملك ، **سیمی** نیز لقب بکر بن امیّه میباشد و شرح حال و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیّه است .

ضمیری[1]

ضمیری **حسین‌اصفهانی** - بعنوان**کمال‌الدین** خواهدآمد .

ضمیری **محمد بن اسحق** - بعنوان **ضمیری** مذکور شد .

ضیاءکاشانی بعنوان ضیاءالدین محمدکاشانی خواهدآمد .

۱ــ **ضمیری** - منسوب است بضمیر بروزن «کمیل» دیهی است درغوطهٔ دمشق وبروزن «امیر» شهری‌است از ناحیهٔ شجر از اعمال عمان ولفظ ضمیری بنا برنوشتهٔ بعضی، لقب رجالی علی بن زیاد میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیه است.

ضیاءالدین حلی - همان ضیاءالدین سید عبدالله مذکور ذیل است .

ضیاءالدین خجندی - الاصل ، شیرازی المسکن ، (ویا بالعکس) ، هراتی المدفن ، شاعری است فاضل که بوفور فضل و کمال معروف بوده وشرحی **برمحصول فخررازی** نوشته‌است. مدتی‌درخدمت ملک بیغوی سلجوقی بود ومداحی ویرا نموده وبا شمس‌الدین اوحدی مکاتبه و مراسله داشته و از اشعار او است :

گفتا بهای بوس من‌آمد هزار جان ـــ آن‌هم زلطف‌اواست‌که‌چندان بها نکرد

روز ندانم چه‌گونه شب‌کند آن‌کس ـــ کز تو امید شب وصال ندارد

امروز کرم‌کن ای‌کرم را پر و بال ـــ کز نیستیم شده است مردار حلال

فرداکه ز اخترم نکوگردد فال ـــ گوهر زکف تو برنگیرم بسفال

درسال ششصد و دهم یا بیست و دویم هجرت درگذشت .

(ص۳۲۵ ج۱مع و ۲۹۸۱ ج۴س)

ضیاءالدین راوندی - در ذیل بعنوان ضیاءالدین فضل‌الله مذکور است .

ضیاءالدین سهروردی - عبدالقادر بعنوان ابوالنجیب خواهدآمد .

ضیاءالدین طبری
ضیاءالدین عاملی
ضیاءالدین یا **عبدالصمد**

اولی هرون بن حسن که بعنوان **طبری** خواهد آمد ، **دویمی وسیمی** هم برادر شیخ بهائی است که ضمن‌شرح‌حال‌پدرش شیخ‌حسین تحت‌عنوان **عزالدین** خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالقادر سهروردی - بعنوان **ابوالنجیب** خواهدآمد .

ضیاءالدین سید عبدالله - ضمن شرح حال برادرش سید عبدالمطلب تحت عنوان عمیدی خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالملک‌بن‌عبدالله - بعنوان **امام‌الحرمین** نگارش یافته است .

ضیاءالدین عبیدالله بن سعد بن محمد بن عثمان - قزوینی ، از اکابر علمای عامهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و فقه واصول

وکلام و تفسیر و علوم عربیّه علاّمهٔ عصر و پیشوای اکابر وقت خود بود، تمامی اوقات او حتی حال سواری و راه رفتن نیز در اشتغالات و افادات علمیّه مصروف میشد، در همه‌گونه مساعدات مالی و مقامی طلاّب علوم دینیّه اهتمام بکار میبرد، بسیار متواضع و نیك‌نفس و اهل خیر بود وازنوشتن نام خود محض بجهت موافقت نام‌عبیدالله بن زیاد ملعون، راضی نمیگردید. ریش او از نوادر و بطوری بلند بوده‌که بقدمهایش میرسید اینك موقع خواب درتوی‌کیسه‌اش میکرد و موقع سواری دوقسمت شده و بطرف راست و چپ میرفت و عوام مصر نیز هنگام دیدنش میگفتند: سبحان‌الخالق، او نیز میگفته است‌که عوام مصر حقاً مؤمن هستند زیرا از صنعت بصانع استدلال مینمایند. عزّالدین ابن‌جماعة، ملاسعد تفتازانی و بعضی از اکابر دیگر از تلامذهٔ وی هستند. طاهر بن حبیب بدو نوشت:

قل لرب‌العلی و من طلب‌العلم مجدا الی سبیل‌السواء
ان اردت‌الخلاص من‌ظلم‌الجهل فما تهتدی بغیر‌الضیاء

ضیاءالدین درپاسخ‌آن نوشت:

قل لمن یطلب الهدایة منی خلت لمع‌السراب برکة ماء
لیس عندی من‌الضیاء شعاع کیف یبغی‌الهدی من‌اسم‌الضیاء

وفات ضیاءالدین در سال هفتصد و هشتادم هجری واقع‌گردید. (ص۳۳۵ت)

ضیاءالدین **عراقی** - بعنوان‌آقاضیاء نگارش داده‌ایم.

ضیاءالدین **فضل‌الله بن علی بن عبیدالله** - حسنی‌راوندی‌کاشانی(چنانچه‌مشهور است) یا فضل‌الله بن علی بن‌حسن، یا فضل‌الله بن علی‌بن‌هبة‌الله بن علی بن عبدالله (چنانچه درکلمات بعضی از ارباب تراجم است) کنیه‌اش **ابوالرضا**، سیدی است جلیل عالم بلیغ فرید دهر و علاّمهٔ عصر، حاوی فضل موروثی و مکتسب، جامع جلالات نسب و شرافت حسب. از اعاظم مشایخ اجازه میباشدکه شیخ محمد بن طوسی‌پدرخواجه‌نصیر وشیخ‌منتجب‌الدین (متوفی‌بسال۵۸۵ه ق = **ثفه**) وابن‌شهرآشوب مازندرانی (متوفی بسال ۵۸۸ه ق = **ثفح**) و بعضی از اکابر دیگر ازتلامذهٔ وی بوده

واز او روایت مینمایند و او نیز از تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ‌طوسی شیخ‌الطائفه‌است که بواسطهٔ‌او از شیخ‌الطائفه روایت‌کرده وگاهی بدو واسطه از او وازشیخ‌نجاشی روایت میکند چنانچه‌ازشیخ‌مفید وسیدمرتضی وسید رضی نیز بدو واسطهٔ دیگرروایت‌مینماید.
از تألیفات او است :

۱- **ادعیة‌السر** ۲- **الاربعون‌حدیثا** که درذیل‌بنام‌**سنة‌الاربعین**مذکور است ۳- **ترجمة العلوی للطب‌الرضوی** درشرح رساله‌ای موسوم به **رضویه** و مشهور به **طب‌الرضا ع** که‌آن‌حضرت بدرخواست مأمون عباسی در اصول حفظ‌الصحة مرقوم فرموده‌اند ۴- **تفسیر‌الراوندی** که نامش **الکافی**‌است ۵- **حاشیهٔ غرر ودرر سیدمرتضی** ۶- **الحماسة** ۷- **سنة‌الاربعین فی‌سنة‌الاربعین** که شرح چهل حدیث است و درسال پانصد و چهلم هجرت تألیف شده است ۸- **شرح الرسالة الذهبیة** که بنام **ترجمه** مذکور شد ۹- **ضوءالشهاب فی‌شرح الشهاب** ۱۰- **قصص الانبیاء** ۱۱- **الکافی** که تفسیر قرآن مجید است ۱۲- **الموجز الکافی فی‌علم العروض والقوافی** ۱۳- **نظم‌العروض‌للقلب** (فی‌القلب‌خ‌ل) **المروض** ۱۴- **النوادر** واشهرازهمه‌کتاب‌**ضوءالشهاب** مذکور است که‌کتاب شهاب نام قاضی قضاعی محمد بن سلامهٔ محدّث عامی‌آتی‌الترجمة را (که بین‌الخاصة نیز دارای اعتبار بوده و حاوی‌کلمات حقائق سمات‌حضرت رسالت‌ص است) شرح‌کرده ومجلسی نیز بسیارش ستوده وگوید در اثبات‌کثرت تبحّر او در لغت و ادب و فهم معانی اخبار، برهانی قاطع بوده و دارای فوائد بسیاری است‌که درهیچ‌کدام ازکتب‌عامّه وخاصّه دسترس‌نمیباشد. سمعانی‌گویدکه بکاشان رسیدم، بعزم زیارت سید ابوالرضا ضیاءالدین راوندی بخانه‌اش رفتم، درخانهٔ اوآیهٔ تطهیررا باگچ نوشته‌بودند، بعدازملاقات، بیشترازآنچه شنیده بودم دیدم، احادیث بسیاری ازخودش‌شنیده ونوشتم، چند قطعه از اشعار اورا نگاشتم وازجملهٔ اشعار او است‌که بخط‌خودش برای‌من‌نوشت:

هل‌لك یا مغرور من زاجر	**او حاجز عن جهلك الغامر**
امس تقضی وغد لم یجئی	**والیوم یمضی لمحة الباصر**
فذالك العمر کـذا ینقضی	**ما اشبـه الماضی بالغابر**

چنانچه از زمان اساتید و تلامذهٔ مذکور او استکشاف میشود از رجال اواسط قرن‌ششم هجرت بشمار میرود ، با طبرسی مفسّر، ابوالفتوح رازی ونظائر ایشان معاصر بود ودر سال پانصد و چهل و هشتم هجرت نیز (چنانچه ازکتاب درجات رفیعهٔ سیدعلی‌خان‌مدنی

نقل شده) در قید حیات بوده و لکن سال وفاتش بدست نیامد .

مخفی نماندکه **ابوالمحاسن سید احمد** بن فضل‌الله ملقّب به**کمال‌الدین** ، پسر سید ضیاءالدین ، عالمی بوده فاضل و محمودالسیرة و قاضی کاشان . پسر دیگرش سید **ابوالحسن عزالدین علی بن‌فضل‌الله** نیز عالم‌فاضل‌فقیه‌ثقه وادیب‌شاعر و باشیخ منتجب‌الدین (متوفی بسال۵۸۵ه ق = ثفه) معاصر بود، تفسیری نیز تألیف داده‌که به‌**تفسیرعزالدین** معروف ومدرسه‌ای بی نظیر نیزدر کاشان بنا نهاده‌است. سال‌وفات‌این‌دو برادر نیز بدست‌نیامد.

(ملل وص۵۱۴ت و۱۹۰هب و۳۹۵ ج۲نی و۳۲۴مس و۳۳۲ ج۱۰عن ومتفرقات ذریعة)

ضیاءالدین **محمدکاشانی** - معروف به **ضیاء کاشانی** از شعرای علمای کاشان میباشدکه ذراصل از ری ، نشأتش درکاشان ، تخلّص شعری او **ضیا** ، اصل لقبش **ضیاءالدین** بوده واز اشعار او است :

زاهد بخرابات بیاراست مترس ترسی‌که دراین راه خطرهاست مترس

آن‌کس‌که ز ترس او نیائی بر ما پنهان زتو در خرابه با ما است مترس

نیز از اشعار او است‌که هنگام درد چشمهایش‌گفته است :

از خلق زمانه پاکشیدن خوشتر درگوشهٔ عزلت آرمیدن خوشتر

زنهار ضیا علاج چشمت نکنی اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

درسال یك هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۱۶۶ض و ۲۹۸۰ ج ۴ س و متفرقه)

ضیاءالدین **نصرالله بن ابی‌الکرم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد.

ضیاءالدین **نورالله بن‌محمدشاه**- بن مبارزالدین منده‌ا بن‌الحسین بن نجم‌الدین محمود حسینی مرعشی شوشتری، عالم عادل فاضل‌کامل متّقی، از اکابر علما و اولیای مقدّسین عهد شاه‌اسمعیل اوّل صفوی (۹۰۶-۹۳۰ه ق) میباشدکه در ریاضیّات نیز مهارتی بسزا داشته واز تألیفات او است :

شرح‌الزیج‌الجدید وکتابی درطب ومأة باب فی‌الاسطرلاب . وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد.

(باب نون ریاض‌العلما)

ضیاءالدین **هرون بن حسن بن علی** - بعنوان **طبری** خواهدآمد .

ضیاءالدین **یوسف بن یحیی بن حسین** - ملقّب به **ضیاءالدین** ، از افاضل علمای یمن ومؤلف کتاب نسمةالسحر فی‌من تشیع وشعر میباشدکه بسال یك هزار ویکصد وبیست و یکم هجرت درچهل وسه سالگی درصنعای یمن درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

ضیائی **میرزا جهانگیرخان** - بعنوان **ناظم‌الملك** خواهدآمد.

ضیائی **حاج سیدعلی** - بعنوان **سدهی** مذکور شد .

سپاس بیکران که حرف ض نقطه‌دار نیز بتوفیق الهی بپایان رسید و بحرف ط بی‌نقطه شروع میشود .

باب « ط »

(بی نقطه)

طائفی منسوب است بطائف وآن بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است در یك روزگی مکّه‌که خرما وانگور زیاد دارد وبمزارع وصحاری بسیاری مشتمل است . نام اصلی‌آن وج میباشد و طائف گفتن‌آن بجهت احاطهٔ دیوار بگرداگردآن است . بهرحال لفظ طائفی دراصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم طائفی، محمّد بن‌مسلم، یحیی‌بن‌سلیم و بعضی دیگر بوده وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم شریف‌است.

طائی [۱]

طائی **جعفر بن عثمان** - یا عفان یا غفار طائی ، مکنّی بابوعبدالله، از طراز اوّل شعرای‌اهل‌بیت رسالت‌ع میباشد، وقتی شرفیاب‌حضور مبارك حضرت صادق ع شد و مشمول الطاف‌آن‌حضرت‌گردید و چندی ازاشعار خود را که درمصیبت امام حسین‌ع‌گفته بوده فرو خواند،آن‌حضرت وحاضرین‌گریه‌کرده وفرمود یا جعفر، والله ملائکهٔ مقرّبین خداوندی دراینجا حاضر ، و این‌مرثیه را شنیده ومثل ما بلکه بیشتر از ماگریستند وخداوند عالم همین‌ساعت ، ترا بخشید و بهشت را بتو واجب گردانید . الحدیث، واز اشعار جعفر است :

الا یا عین فابکی الف عـام   **وزیدی ان قدرت علی‌المزید**

۱ـ **طائی** - در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن ارقم ، احمد بن مبشر، اسحق‌بن‌برید وجمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم است. درشرح‌حال ابان ازتنقیح‌المقال گویدکه نسبت طائی ، بدیه طاء نامی است از مصر و یکی دیگر از غربیه و یا خود نسبت‌آن بقبیلهٔ طی میباشد ونام طی ، جلهم بوده (بروزن‌گندم یا بلبل) .

اذا ذکـرالحسین فـلا تملی وجودی الدهر بالعبرات جودی

جعفر درحدود سال یکصد و پنجاهم هجرت وفات یافت.

(ص۵۸ ج۱۷ اعیان‌الشیعة وکتب رجالیه)

طائی **حبیب بن اوس** - درباب‌کنی بعنوان **ابوتمام** خواهدآمد .

طائی **خالد بن معدان** - طائی ، ازفضلای‌تابعین واز اهل‌صلاح ونجدت و دین بـود . در اوقاتی‌کـه عبدالله بن عبـاس از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع حکومت بصره را داشته خالد را رئیس لشگر نمـود و برای‌کمك معقل بن قیس (که بامر آن‌حضرت در اهواز با ناجی خارجی محاربه میکرده) باهواز فرستاد ودرنامه‌ای‌که بمعقل رقم‌کرده وخالد را بهمان‌اوصاف مذکور ستوده‌است. ابن‌شهراشوب درمناقب خود چهار بیت مشهور درمرثیهٔ حضرت حسین ع را بخالد نسبت داده‌که اوّل آنها این است :

جاؤوا برأسك یا ابن بنت محمد مترمـلا بـدمائـه تـرمیـلا

ازاینجامعلوم‌می‌شودکه خالد بعدازوقعهٔ‌کربلا درقیدحیات‌بوده‌است وازبعض‌کلمات‌مجلسی استکشاف میگرددکه خالد درآن‌موقع‌درشام‌بوده‌وآن‌اشعاررانیزدرآنجا انشانموده‌است.

(تنقیح‌المقال وکتب رجالیه)

طاحی لقب‌رجالی‌محمدبن‌علی‌میباشد وشرح‌حالش‌موکول‌بدان‌علم‌است.

طارمی منسوب است بطارم وآن معرّب تارم بفتح **را** میباشدکـه بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است مابین قزوین وگیلان‌که شهرمشهوری نداشته و بجبال و دیهات بسیاری مشتمل است . نیز شهری است‌کـوچك درآخر حدود فارس از سمت‌کرمان و شیخ جواد طارمی (که شرح حالش را بعنوان زنجانی نگارش دادیم) منسوب بناحیهٔ مذکور است .

طاش‌کبـری‌زاده یا **طاش‌کوپری‌زاده** {که‌گاهی حرف اوّل‌آن را با تای نقطه‌دارهم‌می‌نویسند} عنوان مشهوری مولی **احمد بن مصطفی‌بن خلیل**، ملقّب به **عصام‌الدین** و مکنّی به **ابوالخیر** از اعـاظم علمای عثمانیّـه میباشدکـه در اکثر علوم

متداوله خصوصاً درعلم معانی وکلام مشهور بین‌الانام بود ، بواسطهٔ تألیفات‌نافعهٔ‌بسیاری که دارد شهرت بی‌نهایت یافت ، مدتی درحلب وآنکارا و بروسه و ادرنه قضاوت نمود، عاقبت نابیناگردید و درآن‌حال ، وسائل معاش کافی از طرف دولت برای او مقرّر شد بهمین جهت علاوه برتصفیه و اصلاح تألیفات قدیمه بتألیفات دیگر نیز موفق‌آمد :

۱- **آداب‌البحث والمناظرة** که بارها باچندین‌کتاب دیگرچاپ‌شده‌است ۲- **الاستیفاء لمباحث الاستثناء** ۳- **الجامع** در منطق ۴- **حاشیة التجرید للشریف** ۵- **حاشیة الکشاف** ۶- **شرح‌آداب‌البحث** مذکورکه دراستانبول‌چاپ‌شده‌است ۷- **شرح دیباجة‌الطوالع** ۸- **شرح دیباجة‌الهدایة** ۹- **شرح‌العوامل‌المأة للشیخ‌عبدالقاهر الجرجانی** ۱۰- **شرح‌الفوائدالغیاثیة من علمی‌المعانی والبیان** که‌کتاب فوائد مذکور عضدالدین ایجی را شرح‌کرده ودراستانبول‌چاپ شده است ۱۱- **شرح مفتاح‌العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم‌آن را شرح‌کرده است ۱۲- **الشفاء لادواء الوباء** ۱۳- **الشائق‌النعمانیة فی‌علماءالدولة العثمانیة** ۱۴- **الشهودالعینی فی‌تحقیق مباحث‌الوجودالذهنی** ۱۵- **اللواء المرفوع فی‌حل‌مباحث‌الموضوع** ۱۶- **المختصر** درنحو ۱۷- **مسالک‌الخلاص‌فی‌مهالک‌الخواص** ۱۸- **المعالم** درکلام ۱۹- **مفتاح‌السعادةومصباح‌السیادة** دراقسام و انواع علوم وموضوعات‌آنها ومصنّفات مشهوره درهریک‌ازآنهاکه درحیدرآباد دکن چاپ شده است وغیر اینها . اشهر از همه‌کتاب **شقائق** مذکور است‌که در مصر در حاشیهٔ وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان چاپ شده وشرح حال یکصد وپنجاه تن ازمشایخ وعرفا و سیصد و هفتاد ویک تن از علمای دولت عثمانیّه را از سال ششصد ونود و نهم هجرت (که تاریخ تأسیس‌آن دولت‌است) تا زمان‌خودکه عهدسلطان‌سلیمان‌خان قانونی (دهمین سلاطین عثمانیّه ۹۲۶-۹۷۴ه ق) است حاوی میباشد .

صاحب ترجمه بسال نهصد و شصت و هشتم هجرت در شصت و هفت سالگی در استانبول وفات یافت و درجوار مقبرهٔ سید ولایت از محلّهٔ عاشق پاشا مدفون‌گردید . **طاش‌کوپری** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام قصبه‌ایست درچهل وچهارکیلومتری سمت‌شرقی ولایت قسطمونی از بلاد عثمانیّه وگویا صاحب ترجمه را طاش‌کوپری زاده‌گفتن بجهت ولادت او ویا بسبب نشو و نما یافتن او درآن قصبه بوده است .

(ص ۴۰ ج ۵ فع و ۲۹۸۵ ج ۴س و ۱۲۲۱مط)

طاطری[1]

طاطری **علی بن حسن بن محمد** - طائی طاطری، فقیه محدّث واقفی کوفی، مکنّی به **ابوالحسن**، از وجوه و اعیان و مشایخ واقفیّه ، استاد حسن بن محمد بن سماعهٔ صیرفی حضرمی ، درمذهب خود شدیدالعناد وکثیرالتعصّب واز اصحاب حضرت امام موسی‌کاظم ع بوده است . درفقه و تأیید و نصرت مذهب خود کتابها تألیف داده و بقول نجاشی و علّامه ، درنقل حدیث محل وثوق بلکه موافق آنچه از عدهٔ شیخ نقل شده روایات تمامی طاطریون معمولٌ‌به فرقهٔ محقّهٔ امامیّه بوده است . باری علی بن حسن طاطری در سال دویست و شصت و سوم هجرت درگذشته و طاطری گفتن او نیز بجهت آن بوده‌که البسهٔ طاطریه می‌فروخته است .

(کتب رجالیه و ۲۹۲هب)

طاقی **محمد بن علی بن نعمان** - بعنوان **مؤمن‌الطاق** خواهد بود.

طاقی **محمدبن عمر بن محمد بن حمید** - بزّاز، معروف به **ابن بهته** (که جدّش محمد را بهته میگفته‌انـد) از اهل باب‌الطاق بغداد و از شاهیر محدّثین بود ، از جمع‌کثیری استماع حدیث نموده و جمعی از وی روایت کرده‌اند . احمد بن محمد بن عتیقی‌گویدکه حال محمد بن عمر را از ابوبکر برقانی پرسیدم‌گفت بی‌عیب‌بوده و لکن درمذهب او چیزی هست وگویندکه طالبی است، احمد

۱- **طاطری** - در تنقیح‌المقال گوید : نسبت آن ببیع و فروش ثیات و البسهٔ طاطریه میباشدکه منسوب بطاطری است . در مراصد گوید : طاطری دیهی است و نمی‌دانم‌که درکجا است . نیز درتنقیح از بعضی نقل‌کرده است‌که درمصر و دمشق فروشندهٔ‌کرباس و لباس سفید را طاطری‌گویند و درجایی دیدم‌که طاطر شهری است درساحل دریا و درآنجا لباسهائی بافندکه بجهت انتساب آن بطاطریه موسوم میباشند . بهرحال لفظ طاطری در اصطلاح رجالی ، لقب سعد بن محمد ، علی بن حسن ، محمد بن خلف ، محمد طاطری ، یوسف بن ابراهیم وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف‌است و درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه راجع به **علی بن حسن** مذکور است‌که بشرح حال اجمالی وی می‌پردازیم .

پرسید یعنی شیعی است گفت بلی و احمد گوید که محمد بن عمر ثقه است و در رجب سیصد و هفتاد وچهارم هجرت درگذشت. (ص ۳۴ ج ۳ تاریخ بغداد)

طالب آملی در ذیل بعنوان **طالب مازندرانی** مذکور است.

طالب اوف **عبدالرحیم بن ابوطالب** - بن علی‌مراد نجار تبریزی ، معروف به **طالب‌اوف**، در اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت از مشاهیر قفقازیهٔ روس بود ، ولادتش بسال هزار و دویست و هفتاد و دویم هجری قمری در تبریز واقع شد ، عمر او در تمرخان شوره از بلاد قفقازیه صرف و هم در سال‌هزار وسیصدو بیست وهشت هجری‌قمری در آنجا درگذشت . در مشروطیت‌ایران‌اهتمام تمام داشته و **ترجمهٔ پندنامهٔ امپراطور روم، ترجمهٔ فیزیک مختصر، ترجمهٔ هیئت جدید فلاماریون‌مختصر، سفینهٔ طالبی، کتاب احمد مسائل الحیات ، مسالك‌المحسنین ، نخبهٔ سپهری** از آثار قلمی او میباشد و در بعضی‌از آنها جملاتی دیده‌میشودکه بحسب ظاهرمخالف مقررات مطاعهٔ اسلامیه میباشند وتحقیق آنها خارج از وضع‌کتاب است . (اطلاعات متفرقه)

عکس آقای عبدالرحیم طالب‌اوف - ۱

طالب‌جاجرمی بعنوان **جاجرمی** طالب نگارش یافته است.

طالب‌شیرازی **عبدالله خان پسر احمدخان-** از شعرای اوائل‌قرن‌چهاردهم‌هجرت میباشد واز او است :

مصوّرآمـد و چشم ترا بنـاز کشیـد چو شام هجر تـو زلف ترا درازکشید

بحیرتم‌که چرا بعـد مرگ زنده نشد اگـر جنـازهٔ محمود را ایـازکشید

درسال هزار و سیصد و ششم هجرت **وفات** و دربیرون درب حافظیّه **مدفون شد.**

(ص ۵۶۲ عم)

طالب‌کلیم بعنوان **کلیم‌کاشانی** خواهدآمد .

طالب‌مازندرانی شاعری‌است ایرانی از اهل‌آمل مازندران‌که بهندوستان رفته و مورد عنایات اکبرشاه وجهانگیر شاه شد، بمنصب‌ملك‌الشعرائی مفتخرگردید ، **دیوانی مشتمل برچهارده هزار بیت دارد** و از او است .

هرسنگ‌که‌برسینه زدم‌نقش‌تو بگرفت آن هم صنمی بهر پرستـیدن من شد

طالب بسال هزار و سی و پنجم قمری هجرت درکشمیر درگذشت.

(ص ۲۹۸۸ ج ۴ س)

طالقانی[1]

طالقانی **احمد بن اسمعیل -** درباب‌کنی بعنوان **ابوالخیر** خواهدآمد .

طالقانی **اسمعیل بن عباد -** درباب‌کنی بعنوان **ابن عباد** خواهدآمد.

۱- **طالقانی -** منسوب‌است بطالقان (بفتح‌لام) وآن نام دوموضع‌است: یکی بلده‌ایست در خراسان مابین بلخ و مروکه بنوشتهٔ بعضی ، اکبر بلاد خراسان است و دیگری شهری و ناحیه‌ایست مابین قزوین و ابهرکه بچندین قریه مشتمل میباشد وهمین طالقان است‌که دراخبار امام قائم منتظر، عجل‌الله فرجه مذکور و جمعی از مردمان‌آن از انصارآن بزرگوار خواهند شد و دراینجا بعضی ازمعروفین بهمین نسبت طالقانی را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن حمزة ، اسماعیل بن عباد ، حیدر بن شعیب، محمد بن ابراهیم‌بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طالقانی **ملانظرعلی** - عالم‌عامل، فقیه‌کامل، حکیم‌متکلّم‌اصولی محقّق مدقّق ، عابد زاهد واعظ ، حافظ قرآن، مقیم تهران، مایهٔ فخر اسلامیان ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت، بنابرآنچه از کلمات خودش استظهار شده از تلامذهٔ صاحب جواهر شیخ مرتضی انصاری میباشد و هریك از تألیفات متنوعهٔ عربی وپارسی‌او دراثبات تبحّر و دقّت نظر وی برهانی قاطع میباشد:

۱- اجتماع‌الامر والنهی ۲- اشتراط‌الحس‌فی‌قبول‌الشهادة ۳- حاشیهٔ رسائل‌شیخ مرتضی انصاری ۴- حجیة‌الخبر الواحد ۵- رساله‌ای در فنا ۶- کاشف الاسرار که تا حال دو مرتبه در تهران چاپ شده و محل استفادهٔ عوام و خواص است **۷- مناط الاحکام** که با چند فقرهٔ دیگر از تألیفات مذکوره درتهران چاپ شده است. صاحب‌ترجمه‌بسال هزار و سیصد و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع برحمت ایزدی نایل‌آمد ونسبت‌او بطالقان خراسان است نه قزوین . (ص۱۱۱ج۱عه و۲۶۹ ج۱ذریعة)

طامة‌الکبری **احمدبن‌عمر**- بعنوان **نجم‌الدین‌الکبری** خواهدآمد .

طاوس لقب سیدمحمد بن اسحق، جدّعالی بنی‌طاوس چنانچه درباب کنی تحت‌عنوان ابن‌طاوس‌احمدبن‌موسی‌نگارش خواهدیافت.

طاوس آل طاوس بعنوان **ابن طاوس** علی‌بن موسی درباب‌کنی خواهدآمد.

طاوس ابن کیسان ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور است .

طاوس‌الحرمین **اقبال** - نامی است غلام حبشی ، کنیه‌اش **ابوالخیر**، لقبش **طاوس‌الحرمین** ، نامش‌**اقبال**که بسیار زاهد و متّقی بود . چون خواجه و مالکش ورع و طاعت و زهد و ریاضت اورا مشاهده نمود اصرار میکرد که چیزی از وی درخواست نماید لکن اقبال هم امتناع داشته و اصلاً چیزی از وی نمیخواست عاقبت بعد از الحاح بسیارگفت اگر میخواهی، مرا خالصاً لوجه‌الله آزادکن. خواجه‌گفت‌که سالها است تراآزادکرده‌ام ودرحقیقت تو خواجه‌بوده ومن بندهٔ‌توهستم،

پس اقبال خواجهٔ خود را وداع کرد و در بغداد بخدمت یکی از مشایخ رسید و ازطرف او بلقب طاوس الحرمین ملقّب شد و بامر او بحجاز رفت ، شصت سال در مکّه و مدینه مجاورت گزید ، در تمامی عمر خود چیزی ازکسی نخواست تا بسال سیصد وهشتاد وسوم یا چهارم هجری قمری درگذشت . بنا براوّل ، جملهٔ : **مقبول جهان اقبال بود** = ۳۸۳ وبنا بردوّیمی، یکی ازدو جملهٔ : **میراقبال** = ۳۸۴ و**طاوس حرمین** = ۳۸۴ مادّهٔ تاریخ وفات او است . (ص ۲۱۰ ج ۲ خه)

طاوس الحرمین **علی بن احمد بن محمد** - بعنوان **طرسوسی** خواهدآمد .

طاوس **ذکوان بن کیسان** - در ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور خواهد شد .

طاوس الفقرا **شیخ ابونصر سراج** - از اکابر مشایخ عرفای اواخرقرن سیم هجری طوس میباشدکه علوم شریعت وفنون طریقت و اصول حقیقت را جامع ، بالخصوص درمعاملات و ریاضیّات بارع ومرشد بسیاری از ارباب طریقت بود. درمراحل عرفانی ، نسبت ، بسرّی سقطی و سهل تستری داشته وصحبت ایشان و جمعی دیگر از مشایخ را دریافته بود . بالجملة مقامات عالیه‌اش در میان این طبقه مسلّم ، کرامات بسیاری بدو منسوب ، بنوشتهٔ تذکرةالاولیاء یگانهٔ مطلق وپیر برحق بوده و در حال حیات خودگفته بوده است جنازه‌ای‌که از پیش قبر من بگذرد مقرون برحمت و مغفرت خواهد بود اینك عادتشان بدان جاری‌شده‌که مردگان خودشان را ازپیش قبر او میبرند و اندکی توقف می‌کنند پس‌ازآن نقل بمدفن می‌نمایند . از تألیفات او است :

۱- اثبات نبوت وخلافت ۲- اسرار مکتومه ۳- تطبیق شریعت وطریقت ۴- لمع در طریقت . وی در حدود سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۱۷ ج ۳ مه و ۲۰۰ ج ۴ فع)

طاوس الفقیه یا **طاوس یمانی** همان طاوس بن کیسان است‌که در ذیل ضمن طاوسی ابوالفضل مذکور است.

طاوسی

ابوالفضل عراقی بن محمد - بن‌عراقی‌قزوینی، ملقّب به **رکن‌الدین**، معروف به **طاوسی**، از اکابر علمای علم‌خلاف بلکه از ائمۀ آن فنّ بود، درجدل و مناظره دستی توانا داشت و مرجع استفادۀ جمعی ازافاضل بود. سه کتاب مبسوط و متوسط و مختصر درآن علم تألیف داد و در چهارم جمادی‌الاخرۀ ششصد تمام قمری هجرت درگذشت. ابن‌خلّکان‌گوید از جمعی از اهل بلادش مسموع‌گردید که در قزوین‌گروهی است معروف بهمین نسبت طاوسی‌که بزعم خودشان از نسل طاوس بن‌کیسان تابعی میباشند و محتمل است‌که ابوالفضل عراقی نیز ازآن‌گروه باشد. امّا **طاوس بن‌کیسان** مذکورکه خولانی یمانی مهرانی وکنیه‌اش **ابوعبدالرحمن** بوده وگاهی **طاوس‌الفقیه** نیزگویند از اولاد فرس واز اهل یمن، از اکابر و اعلام تابعین، بسیار عابد و زاهد، فقیهی‌است جلیل‌القدر، درتفسیر داناترین مردم. چهل مرتبه حج‌کرد، چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز خفتن خواند، از ابن‌عباس و ابوهریره استماع حدیث نمود ودرهفتم ذی‌الحجۀ سال‌یکصد وپنجم یا چهارم یا ششم هجرت درمکّه وفات‌یافت، هشّام‌بن عبدالملك برجنازه‌اش‌نمازخواند و ازکثرت‌ازدحام بیرون‌آوردن‌جنازه ممکن نبود تاآنکه ابراهیم بن هشّام مخزومی امیر مکّه پاسبانها معیّن نمود و اینکه قبری را در بعلبك بطاوس نسبت دهند اشتباه است وبنا برمشهور طاوس نام‌اصلی وی میباشد. از ابوالفرج ابن‌الجوزی نقل شده‌که نام اصلی او **ذکوان** بوده و طاوس لقبش میباشد.

در معارف ابن‌قتیبه بتشیّع طاوس یمانی تصریح شده و در روضات‌الجنّات نیز اورا در عداد فقهای شیعه شمرده و نیز از او نقل‌کرده است‌که‌گوید: شبی‌نزدحجرالاسود بودم درآن موقع حضرت علی بن‌الحسین ع وارد شد و اندیشیدم‌که مردی از اهل بیت رسالت است و باید دعای اورا بشنوم پس شنیدم‌که در اثنای دعا میگفت: **عبدك بفنائك سائلك بفنائك مسکینك بفنائك**. طاوس‌گوید پس هروقتیکه این دعا را خواندم فرج و گشایشی‌دیدم. درروایت دیگراینکه طاوس بعضی‌ازائمه ع را شنیدکه درسجده میگفته ویا امرکردکه درسجده بدین روش خدارا بخوانند: **الهی عبیدك بفنائك مسکینك بفنائك**

سائلك بفنائك فقيرك بفنائك . در روضات بعداز نقل این جمله‌گوید‌که این اذکار برای اجابت دعا مجرّب است . نیز طاوس‌گوید‌که با جمعی از عبّاد و زهّاد برای طلب‌باران دعا و تضرّع‌کردیم لکن اثری نمیدیدیم تاآنکه حضرت علی بن‌الحسین ع تشریف‌آورد پس‌از استحضار از دعا و تضرّع و ندیدن اثر فرمودندآیا بهمین حال‌کـه دارید از خدا سؤال میکنید ؟ عرض‌کردیم پس چطور باید سؤال‌کنیم ؟ آن‌حضرت رو بخاك‌گذاشته و شروع‌بگریه‌کرد وگفت: **اسئلك اللهم بحبی لك او بحبك ایـای ان تنزل علینـا الغیث .** سر از سجده بر نداشته باران‌آمد .

نیز طاوس‌گوید : در زیر ناودان از مسجدالحرام مردی را دیدم‌که مشغول دعا وگریه و زاری است پس بعداز اتمام نماز ، نزد وی رفته و دیدم‌کـه علی بن‌الحسین ع است‌گفتم یاابن‌رسول‌الله ترا بدین‌حال دیدم وحال‌آنکه بجهت سه چیز اصلاً خوفی‌برای تونیست: فرزند رسول‌خدا بودن، شفاعت‌آن‌حضرت و رحمت‌خدا، فرمود یاطاوس‌امااوّلی سبب‌امن وامان‌نمیشودخداوندعالم‌فرموده‌است: **فَلَاۤ اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاۤءَلُونَ.** همچنین شفاعت‌جدّم‌تأمین‌نمی‌کند خداوندعالم‌فرموده‌است: **وَلَا يَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى.** همچنین‌است رحمت‌خداکه‌فرموده‌است: **اِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.** ومن نمیدانم که محسن هستم یانه . نیز طاوس‌گوید مردی را دیدم‌که دست در استارکعبه‌کرده و این ابیات را می‌خواند :

اَلَا اَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَتِي ‏ ‏ ‏ ‏ شَكَوْتُ اِلَيْكَ الضُّرَّ فَاسْمَعْ شِكَايَتِي

تاآخر، که دردیوان‌المعصومین‌نقل‌کرده‌ایم. ازاحیاءالعلوم‌نقل‌است‌که هشّام‌بن‌عبدالملك در ایّام خلافت، حجّ‌کرد و احضار یکی‌از اصحاب را امر دادگفتند طبقهٔ اصحاب‌تماماً منقرض شده‌اند وکسی از ایشان در قید حیات نمیباشد ،گفت یکی از تابعین را حاضر کنند پس طاوس یمانی را حاضرکردند ، طاوس‌کفش خود را در روی فرش خود هشّام، بیرون‌کرد والسّلام علیك‌گفت‌بدون‌اینکه‌کنیهٔ اورا مذکورداردکه معمولاً ادب واحترام مرسوم بود ، باميرالمؤمنین نیز مخاطبش نداشت، پیش‌او نشسته واز وی تفقّدحال‌نمود

گفت : کَیْفَ اَنْتَ یٰاهُشام . غضب برهشام مستولی‌شد وگفت چه‌چیز باین‌کارت وا داشت؟ طاوس گفت مگر چکاری‌کردم ؟ هشام دیگر در غضب شد وگفت :کفش برروی فرش من بیرون‌کردی ، امیرالمؤمنین نگفتی ،کنیه‌ام را بزبان نیاوردی ، بزمین نشسته و احوال پرسم شدی‌که خارج از وظیفهٔ رعیّت است . طاوس گفت : اما کفش ، روزی پنج مرتبه درپیش خدا بیرونش میکنم و اصلاً برغضب نمی‌آید ، امیرالمؤمنین گفتن را هم بجهت دروغ بودن خوش‌نداشتم زیراکه اکثر مؤمنین از امارت‌تو راضی نیستند ، اما اسم‌گفتن وکنیه نگفتن هم بجهت‌آن بوده‌که خداوند عالم درقرآن مجید بعضی‌از دشمنان‌خودرا باکنیه مذکور داشته مثل ابولهب و بالعکس دوستان خود را با اسامیشان ذکرکرده مثل داود و یحیی و عیسی و موسی ، اما نشستن و بپا نایستادن بجهت‌آن است‌که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شنیده‌ام‌که فرمود اگر خواهی اهل جهنّم را ببینی مردی را نگاه‌کن‌که خودش نشسته و دیگران در اطراف‌او بپا ایستاده باشند . هشام متأثرشد و خواستار موعظه‌گردید ، طاوس‌گفت : نیز ازآن‌حضرت شنیده‌ام‌که در جهنّم مارهائی مثل تلها و عقربهائی مانندهٔ قاطرها باشد ، امیر و حاکمی را می‌گزندکه نسبت برعیّت خود بعدالت رفتار نکند . تشیّع طاوس، موافق آنچه از ابن‌قتیبه و روضات‌الجنّات‌نقل کردیم ازمکالمات‌او با هشام و همچنین حضرت علی ع را مکرّراً باعبارات‌امیرالمؤمنین ذکرکردن (که خلاف سلیقهٔ معمولی عامّه است) و نیز از دیگر قضایای مذکورهٔ واقعه ما بین‌او و حضرت سجّاد ع ظاهر و موالات او با خانوادهٔ رسالت بلکه‌تعصّب واستقامت و رسوخ او درشرعیّات واضح می‌گردد . لکن در تنقیح‌المقال ، بعضی از اخبار منافی موالات و تشیّع اورا نیز نقل‌کرده وگویدکه درکتب رجالیّه چیزی‌ازمدح وقدح‌طاوس ذکر نشده و ازتتبع اخبارش استظهار میشودکه از عبّاد و زهّاد عامّه بوده، درمکّه با عبادت مجاورت‌گزیده ، عدو و دشمن اهل‌بیت هم نبوده است . در پایان‌کلامش‌گوید بعید نیست‌که اخبار و روایات او از قبیل اخبار موثّقه باشد . بالجملة بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد.

(تنقیح‌المقال و ۳۹۹ ج۲نی و ۳۳۶ت و ۲۵۳ و ۳۴۴ ج ۱کا وغیره)

طاوسی **علی بن موسی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌طاوسی** خواهد آمد.

طاهرانجدانی بعنوان **شاه طاهر** انجدانی نگارش یافته است.

طاهرجزری **شداد بن ابراهیم بن حسن** - مکنّی بابوالنجیب ، ملقّب بطاهر جزری ، از شعرای عضدالدولهٔ دیلمی میباشد ، وزیر مهلبی را مدیحه گفته و در سال چهارصد و یکم هجری قمری وفات یافته و از او است که در ذمّ صوفیّه گفته است:

ایا جیل التصوف شر جیل **لقد جئتم بـامر مستحیل**
افی القرآن قال لکم الهی **کلوا مثل البهائم وارقصوا لی**
(ص ۲۷۰ ج ۱۱ جم)

طاهرزاده **میرزا علی‌اکبر** - طاهرزاده ، متخلّص بصابر ، از مشاهیر شعرای قفقازیّهٔ روس دراوائل قرن حاضر چهاردهم قمری هجرت‌میباشد که مذهب شیعی داشت ، ولادتش در دهم ذی‌الحجهٔ هزار و دویست و هفتاد و هشت در شماخی که قصبهٔ بلاد شیروان روسیّه است واقع‌شد، دربیست وهشتم رجب هزار وسیصد و بیست و نهم هجرت قمری وفات یافت. شرح حال اجمالی او موافق آنچه در اوّل کتاب هوپ‌هوپ‌نامهٔ خود او نگارش یافته بدین روش است که درهشت سالگی بمکتب رفته و بنوشتن درسهای خود حریص بود لکن از طرف معلّم خود بعوض تحسین، مورد تأدیب شد و دراین‌باب بزبان ترکی کودکانه گوید :

دوتدوم اوروجی ایرمضانـدا **قالدی ایکی‌گوزلریم قازاندا**
ملامدا ، دوگور یـازی یـازاندا

در دوازده سالگی بمکتب حاج سید عظیم رفت ، بفاصلهٔ دوسال کـه اندکی از فارسی و ترکی‌را خواند واصول کتابت‌را فراگرفت دیگر پدرش بخواندن وی راضی نشد و بهمراهی خود بتجارتخانه‌اش می‌برده لکن صابردرآن‌حال نیزدراثرشوق‌فطری که داشته بخواندن و نوشتن حریص‌تر بود تا بتجارت ، بهمین جهت پدرش ملامتش‌کرده وکتاب شعرش را پاره‌نمود اینك او نیز فرار ازمولد خود شماخی‌را تصمیم داده واین‌قصیده را انشا نمود:

من خلیل‌الله عصرم پدرم چون‌آذر	**سفر از بابل شیروان‌کنم انشاءالله**
گرچه‌او دفتر اشعار مرا پاره‌نمود	**وصله باطبع درافشان‌کنم انشاءالله**

سپس بهمراهی قافلهٔ خراسان عازم‌آن‌سامان بودکه پدرش بعدازاطّلاع ، ازاثنای راهش برگردانید پس‌ازآن بوسیلهٔ نوحه‌هائی‌که درمصیبت حضرت سیدالشهداء ع سروده حایز محبوبیّت پدر و اهالی‌گردید. وقتی بهمراهی استادخود حاج سیّدعظیم بدیدارمسافری رفته بود ،آن مسافر، از ده دانه لیموکه همراهش بوده دو دانه بسیّد ویکی هم بصابر داد، سیّد خواستار شعری دراین موضوع‌گردید صابر این بیت را انشا نمود :

خمس شرابی سیده ساقی ویروب دیدی	**صـابر فقیردور یترآنجـاق زکاة اونا**

صابر بسال هزار و سیصـد و یکم هجرت درحدود بیست و سـه سالگی بزیـارت حضرت رضا ع عازم شد ، مدتی درخراسان و سبزوار و تربت حیدریّه و بلاد ترکستان سیاحت کرد ، اخیراً بمولدخود شماخی برگشت و زیارت‌کربلای معلّی را تصمیم داد ودرحین ورود بهمدان این شعر را انشا نمود:

همدانـدا قوناغمدان خبرآلدیم کای‌شیخ	**هانسی‌مخلوق‌سیزون‌شهرده بی‌شك‌چوخدور**
دیدی‌آز ایسه‌ده بـوشهرده سایر مخلـوق	**لیك دباغ ایله صباغ ایلـه ایشك چوخدور**

صابر، درمدیحه‌گوئی دروغ اکابر صرف اوقات‌ننموده و درجواب اشخاصی‌که بعدم‌قدرت او دراین باب طعن میکرده‌اند میگفته است اگرچه درمدیحه‌گوئی دروغ بطمع پول ، مقتدر نیستم لکن درهجو صادق بسیار مقتدر هستم و این شعر را انشا نمود:

شعر بیرگوهر یك دانهٔ ذی‌قیمتـدور	**سالمارام وصف دروغیلـه اونی قیمتدن**
دییرم‌هجو،سوزوم‌دوغری،کلامیم‌شیرین	**اهل‌ذوقه ویررم نشأه بوخوش شربتدن**

صابردرهرموضوعی‌که‌موافق‌ذوقش‌دیدی‌غزل‌وقطعه‌ومرثیه‌گفتی‌تاآنکه**روزنامهٔ‌ملانصرالدین** راکه درتفلیس انتشار یافت بهترین وسیلهٔ نشر افکارخود دید و اوّلین‌شعری‌که درشمارهٔ چهارم‌آن روزنامه منتشر ساخته این‌هجو ملیح‌او است‌که بامضای **هوپ‌هوپ** نوشته‌است:

سس‌سالما یاتانلارآییلار قوی‌هله‌یاتسون	**یاتمشلاری راضی دگلم‌کیمسه اویاتسون**
تك‌تك‌آییلان‌وارسه‌ده‌حق‌دادیمه‌چاتسون	**من‌سالم‌اولوم،جمله‌جهان باتسادا باتسون**
ملت‌نیجه‌تاراج‌اولور اولسون نه‌ایشیم‌وار	**دشمن‌لره‌محتاج‌اولوراولسون‌نه‌ایشیم‌وار**

تاآخر. اشعار او نوعاً طرفداری رنجبران و فقرا ، مشتمل برانتقادات ادبی و اجتماعی

و تمدن ایرانی و مشعر برمسامحهٔ اولیای امور است . **دیوان اشعار** او که بزبان ترکی قفقازی و مشهور به **هوپهوپنامه** است درسال ۱۹۱۴م دربادکوبه چاپ شد و چند سال پیش درتبریز نیز بطبع رسید و بسیار مشهور است . درحقیقت‌گوئی خودگوید :

شاعرم چونکه وظیفم بودور اشعار یازیم گوردوگوم نیك و بدی ایله‌یم اظهار یازیم
گونی پارلاخ‌گونشی آغ‌گیجه‌نی تار یازیم کجی‌کج اگرینی اگری دوزی هموار یازیم
نیه بس بیله برلدیرسن آقاری‌گوزووی یوخسا بوآینه‌ده اگری‌گورورسن اوزووی

در انتقاد ازدواج نامتناسب بین مرد باسواد و زن بی‌سوادگوید :

چاتلیور خان‌باجی غمدن اوره‌کیم قاووشوب لاپ‌آجیقیمدان‌کوره‌کیم
نولا بیرایوده قویایدوز قره‌باش ویرمییدوز منی بو ابلهـه کاش
منکه دامنان باجادان باخمازدیم سوکیمی هرطرفه آخماز ایـدیم
هرزه هرزه دانشوب گولمه‌زدیم ار ، نه شی اولدوغونی بیلمزدیم
اوتوروب آج کومه‌سینده آتامین بیش دوشین حاضر ایدردیم‌آنامین
بیتلیوردوم نه‌نه‌مین باش یاخاسین یامایاردوم بابامون‌چول چوخاسین
تیز دوروب صبح ساغاردیم اینکی خان صنمـدن دیلمزدیم کـومگی
نه ایلیوردوم بزه‌گی یا دوزه‌گی داما دیواره یاخـاردیم تـزه‌گی
آتام علاف بابام دولگر ایدی قارداشیم جولفا عمیم کارگرایدی
خان‌بی‌بیم فالچی‌ننم باغ‌توخویان بیزده حاشا یوخودی بیراوخویان
ایویمزده واریدی هرنـه دیسن قـاتیخ آیرانیله قـایماق نه یسن
نه بیلوردوخ نه زهیرماردی‌کتاب بیزاولان‌ایوده‌هاچان‌واریدی‌کتاب
بوسبوتون‌گل‌کیمی انسانـلاردیق نـه معلم ونـه درس آنلاردیق
دفترین آندرا قـالمش سوزینی ایشیدوب‌گورممش ایدیك یوزینی
بویله بیر تربیه‌لی ایـوده مدام بسله دوز من‌کیمی بیر سرو خرام
وای اوگوندن‌که منی‌آد ایلدوز ایله بیلدوزده گی دلشاد ایلدوز
منده ساندیم‌که دونوپ بختـوره گیـدورم بیرنفر انسانـه اره
نه بیلوم بیله‌ده انسان واریمیش شکل انساندادا حیوان واریمیش
اراوخورموش‌دایازارمیش‌داآتام؟! ار دگل مهلك آزارمش‌ده آتام
ار دگل شاعریمیش خانه خراب فکری‌یازماخ اوخوماخ شغلی‌کتاب
سالدوز آخرده یامان حاله منی اره ویـردوزده بوقفالـه منی
گاه یازورگاه اوخویورگاه‌دانشیر گونده بیرهرزه کتابنـان تانشیر
گاه‌گیدور فکره برلدیر گوزونی محو اولور ایله‌گی‌بیلمیر اوزونی

صبح اولنجا گیجه‌لر دارغا کیمی
یاتمیور قیرقیر ایلـــور قارقاکیمی

گاه‌دا بیریاتسادا وقتنده اگـــر
چکمیور یوخلادیقی بیر اوقدر

غفلتاً بیرده گوروُرسن‌که دورور
یاندیروب‌لامپانی چپلاق اوتورور

باشلیور یاتـدیقی یرده تزه‌دن
اوخویوب یازماقا یـــرده تزه‌دن

بیله اوت اولماز آتام بیله الو
اوت دگل یانقی دگل لودی بولو

گاه‌گورورسن‌که میزاوسته‌یخیلور
باخیرام حالینه قلـبیم سیخیلور

بیرقاراانداش بیرایکی پاره‌کاغاذ
اوقدر چکمیر اولور قاره کاغاذ

خیرینی شرینی قانمیر بوکیشی
یورولوب بیرجه اوسانمیر بوکیشی

بیزیم ایوده باخاسان هرطرفـه
طاقچه یـــه بوقچه یـــه یاکیم ارفه

گوره‌جك سن‌بوتون اشکافداکاغاذ
کاسه‌دا نیمچه‌ده بوشقابـــدا کاغاذ

یغیلوب داغ کیمی هریاندا کتاب
ایـوده دهلیزده هریانـــدا کتاب

دیورم آی کیشی بیرگل اوزوه
بو نه ایشدورآکل اولسون‌گوزووه

بوعمل ایتدی سنی خانه خراب
پوللارون‌دوندی بوتون‌اولدی‌کتاب

اوخودوقجا گوزوون قاره سنی
آپـارور تاپ بـــاشوون چاره‌سنی

پول‌گیدیر تاب وتوانون‌داگیدیر
اوسته لیك بیرقوری‌جانون‌داگیدیر

کسب‌وکاروندان‌الون‌چیخدی‌اوسان
ار اولان یرده‌گوروم یوخ‌اولاسان

در استبداد محمدعلی شاه قاجارگوید :

مولدائی سالمادی ایل دیل‌بوغازا
عیبی‌یوخ‌گرچه قویولدوخ لوغازا

یاز بـو اعلانمیده بیر کاغـــاذا
آچمشام ری ده گنیش بیرمغازا

چوخ‌اوجوز قیمته‌هرشیئی‌ساتیرام
آی آلان مملکت ری ساتیـــرام

مغازامدا تاپلـور هرجـــوره زاد
جام جم رأیت کی تخت قبـــاد

گرچه بازاریمی ایتمکـده کساد
سعی ایدور بیرپاره ایرانلی نژاد

لیك من باخمیورام هی ساتیرام
آی آلان مملکت ری ساتیـــرام

نه‌گرکـدور منه بیزبونجه امور
که ایده قلبیمی بـی‌حس حضور

باباما ویرمدی ال «آبك شور»
دگلـــم نـــاخلف ونـــا بشعـــور

«قصر شیرین» اثر کی ساتورام
آی آلان مملکت ری ساتیـــرام

ایستمم نوری قرانلوق سویورم
ملك ایرانی دومانلوق سویورم

بوشلیوب شهری یابانلیق سویورم
بسدی‌شهلك داخی خانلوق‌سویورم

«سبزوار» ایله «میامی» ساتورام
آی آلان مملکت ری ساتیســرام

سوز بنیم ایو بنیم اسرار بنیم
عرض و ناموس بنیم عار بنیم

مال بنیـــم مصلحت کار بنیـــم
ساتیـــرام دولت قـــاجـــار بنیم

کیمه نه دخلی‌که من شیی ساتیرام	آی آلان مملکت ری ساتیـرام
شاه مشروطه پناه اولماق ایسه	ایل قویان وضعله شاه اولماق ایسه
گوش برامر سپاه اولماق ایسه	شاه اولوب همدم‌آه اولماق ایسه
خان‌اولوب‌نوش‌ایلیوب‌می‌ساتیرام	آی آلان مملکت ری ساتیـرام

طاهرهمدانی بعنوان **باباطاهر** نگارش یافته است .

طاهره نفیسه بنت‌حسن - بعنوان **ست‌نفیسه** نگارش یافته است .

طاهری
طاهـی دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب علی بن حسن ومحمد بن‌عبدالله، **دویمی** لقب محمد بن عبیدالله بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طباطبا بنوشتهٔ‌مجمع‌البحرین، لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل بن حسن** وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام‌لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن حسن‌بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** میباشد و ابن‌خلّکان و مستطرفات سیدحسین بروجردی نیز مثـل قاموس‌الاعلام‌گفته الاّ اینکه جدّ عالی ابراهیم را بعوض حسین ، حسن‌بن علی نوشته‌اند و این اقرب بصحت بوده و اینکه درمجمع‌البحرین اسمعیل‌بن‌حسن نوشته من‌باب‌نسبت بجدّ است‌که از راه مسامحه ابراهیم پدر اسمعیل را مذکور نداشته ولکن درشرح‌قاموس گفته است‌که طباطبا ، لقب اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بـن علی بن ابیطالب است . در اعیان‌الشیعة نیزگوید طباطبا عبارت‌از اسمعیل‌بن ابراهیم بن‌حسن بن‌حسن‌بن حسن‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب‌است (که ازاجداد او سه‌تن مسمّی بحسن بوده‌اند) وبعدازآن‌لقب ابراهیم‌بودن طباطبا را ببعضی نسبت داده وبهرحال صاحب این‌لقب‌که بنابرقول‌صحیح، **ابراهیم بن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنی** است بجهت لکنت زبان‌که (ق) را تبدیل به (ط) دادی ، موقع امر باحضار قبای خود بعوض **قباقبا طباطبا**گفت ، یا خود ، روزی خادم را امر باحضار لباًسش‌کرده خادم سؤال نمودکه زره و دراعه را حـاضرکنم گفت نه ، بلکه طباطبا (یعنی قباقبا) ، یا اینکه پدرش تصمیم دادکه برای او لباسی تهیه کند و خود اورا مابین پیراهن وقبا مخیّرگردانید پس او قبا را اختیارکرده و باقتضای

لکنت زبان گفت طباطبا . بنوشتهٔ بعضی از اهل خبر، این لقب از اهل محل بوده ومعنی آن بزبان نبطی سیدالسادات است چنانچه ازسید ناصرالحق جدّ مادری سید مرتضی نقل شده و بهرصورت این کلمهٔ طباطبا بجهت غرابتی که داشته لقب مشهوری وی و اولاد و احفاد وی گردید و سادات طباطبائی نیز که از اکابر سلسله‌های سادات هستند از اولاد و احفاد وی بوده و بدو منتسب میباشند . حسن بن حسن مذکور نیز که جدّ عالی صاحب لقب است همان است که بحسن مثنّی معروف وفرزند امام حسن مجتبی ع بوده وطباطبائیها از نسل وی میباشند . اما دولت **طباطبائیه** یا **بنی‌طباطبا** عنوان مشهوری دولت کوچکی است که بسال یکصد و نوزدهم هجرت درعهد خلافت عباسی ازطرف ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبای صاحب ترجمه تشکیل وموافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام هفت تن از ایشان مدّت یکصد و پنجاه سال درکوفه و یمن بشرحی که با تاریخ جلوسشان ذیلاً مینگارد حکومت رانده‌اند :

ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبا	۱۹۹
امیرالمؤمنین یحیی‌الهادی	۲۵۰
مرتضی محمد	۲۸۰
ناصر احمد	۳۲۰
منتخب حسین	۳۲۳
مختار قاسم	۳۲۹
محمد هادی	۳۴۴

خود ابوعبدالله محمّد ،کمی درکوفه حکومت کرده و عاقبت بدست رفیق خود ابوالسرایا مسموم گردیده پس نوه‌اش یحیی هادی در یمن تشکیل حکومت نمود و نسل وی مدتی بشرح فوق حکمران بوده‌اند. احمد رفعت گوید : **بنی‌طباطبا** دولت کوچکی است که در سال دویست و هشتم هجرت یحیی هادی علوی درعراق و یمن تشکیل داده و درسیصد و چهل و پنجم هجرت منقرض گردیدند .

(ص ۲۹۹۲ ج۴س و۴۲۹ ج آکا و ۱۲۷ ج۳فع و ۳۰۲ ج۱۰ و۲۴۳ ج۱۲عن وغیره)

طباطبائی[1]

طباطبائی **سیدعلی بن سیدمحمدعلی**ـ بعنوان **صاحب ریاض المسائل** مذکور شد.

طباطبائی **سیدعلی‌نقی بن سیدجواد** ـ طباطبائی ، از علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجرت و از تلامذهٔ میرزای قمی بوده واز تألیفات اواست: **حاشیهٔ زبدة الاصول** و **حاشیهٔ قوانین الاصول** . در سال هزار و دویست وچهل ونهم هجری قمری وفات یافت . (ص۷۸ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **امیرفیض‌الله بن غیاث‌الدین** ـ بعنوان **قهپائی** خواهدآمد.

طباطبائی **سید محمد** ـ بعنوان **صاحب مناهل** نگارش یافته‌است.

طباطبائی **سید محمدسعید** ـ بن سیدسراج‌الدین‌قاسم ابن‌سیدمحمدطباطبائی ازعلمای امامیّهٔ قرن یازدهم قمری میباشدکه بسال یك هزار و نود ودویم هجرت درهفتاد ونه سالگی وفات یافت . ازآثار قلمی‌او است **حاشیه برحاشیهٔ تهذیب المنطق** معروف **ملاعبدالله یزدی** . (ص۶۱ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **سید مهدی** ـ بن سیدعلی صاحب ریاض‌المسائل وبرادرکهترسید مجاهد، ازعلمای اواسط قرن‌سیزدهم هجرت واستاد شیخ‌مرتضی انصاری وازتألیفات‌او است **حجیة ظواهر الکتاب** . وی بسال هزار ودویست وشصتم هجرت درکربلا وفات یافت. (ص۲۷۵ ج۶ ذریعه)

طباطبائی **سید مهدی بن مرتضی** ـ بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است.

۱ـ **طباطبائی**ـ منسوب بطباطبا میباشدکه در فوق مذکور شد . در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد ، محمد بن سعید و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و دراصطلاح فقها و اصولین بعضی‌از اجله راگویندکه تذکر داده میشود.

طبرانی[1]

طبرانی **سلیمان بن احمد** - بن ایّوب بن مطیر لخمی ، **ابوالقاسم** الکنیة ، **طبرانی** الولادة، که بسال دویست و شصتم هجری‌قمری درطبریّهٔ شام متولد شده و به **مسندالدنیا** شهرت دارد ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ عامّه میباشد که حافظ عصر خود بود و بجهت تحصیل از بلاد شام بعراق و حجاز و مصر وبلادجزیره رحلت و سی و سه سال سیاحت‌کرد ، از هزار تن از مشایخ استماع حدیث نمود ، سی سال برروی حصیر خفته و بجمع وحفظ اخبار بسیار و تصنیفات سودمندکه اشهر و انفع آنها **معجم اوسط** و **معجم صغیر** و **معجم‌کبیر** در اسامی صحابه میباشند موفق‌آمد ، عاقبت در اصفهان توطّن‌کرد . ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث از وی روایت میکنند . در روز شنبه بیست و هشتم شهر ذی‌القعده یا شوال سیصد و شصتم هجرت در صد سالگی درهمانجا وفات‌کرد و ابونعیم برجنازه‌اش نماز خواند .

(ص۱۹۳هب و۲۳۱ ج۱کا و ۲۹۹۳ ج۴س و ۳۲۲ت و ۱۲۲۶مط وغیره)

طبرخزی **محمدبن عباس** - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است .

طبرسی

طبرسی - با دوفتحه ، موافق‌آنچه در روضات‌الجنّات از ریاض‌العلما نقل کرده

۱- **طبرانی** - دراصطلاح رجالی، محمد بن عبدالله بن معمر وآن با دوفتحه، موافق نوشتهٔ روضات‌الجنات و تنقیح‌المقال منسوب بطبریه است . در قاموس‌الاعلام گوید : طبریه قصبه‌ایست بمسافت‌چهل وسه‌کیلومتر ازسمت‌شرقی‌عکا از ولایت‌بیروت درساحل شرقی دریاچه‌ای موسوم بهمین‌اسم . در روضات از تلخیص‌الآثار نقل‌کرده است‌که طبریهٔ شام ، بناکردهٔ طباری نامی ازملوك روم است. در مراصدگوید : طبری شهری‌است‌کوچك نزدیکی دریاچه‌ای بهمین اسم ازتوابع اردن درسه منزلی دمشق وسه‌منزلی بیت‌المقدس تاآنکه‌گوید، بقول‌بعضی، طبریه نام موضعی هم هست در واسط . دور نیست‌که طبرانی منسوب بطبران هم باشد وآن قصبه و یا شهری است در منتهای ناحیهٔ قومس نامی در ذیل‌کوه طبرستان ازبلاد ایران ومرکزآن‌ناحیه، شهر دامغان است .

منسوب بطبرستان (معرّب تبرستان، نام دیگر بلاد مازندران) میباشد و نور و آمل وساری هم از بلاد مشهورهٔ آن است. تبرستان از دو لفظ **تبر** (بمعنی آلت معروف) و **ستان** (بمعنی کثرت) یا **استان** (بمعنی ناحیه) مرکب و بجهت کثرت احتیاجی که مردم آن نواحی بهمین آلت دارند بدین اسم اختصاص یافته است.

گاه است که درمقام نسبت بطبرستان ، حرف یای نسبت را موافق قاعدهٔ معمولی بلفظ **طبر** که جزو اوّل آن است الحاق کرده و **طبری** گویند، چنانچه در نسبت بطبریّهٔ شام **طبرانی** گویند ودرفوق بهمین عنوان مذکور شد گاهی طبری هم گویند بلکه بنوشتهٔ اعیان الشیعة اغلب در نسبت بطبرستان طبری و در نسبت بطبریّهٔ فلسطین طبرانی گفتن است برخلاف قیاس (در ثانی) که ازهمدیگر امتیاز یابند، چنانچه درمقام نسبت بصنعا وبحرین و بهراء ، صنعانی و بهرانی گویند. بعداز این جمله گوید: اینکه بعضی گفته‌اند در نسبت بطبرستان لفظ طبری مسموع نشده دور ازصحت میباشد بلکه طبری گفتن بیشتر ازطبرسی گفتن است که اگر عکس آن را می‌گفتند بهترمیبود، زیرا در ریاض العلما ازصاحب تاریخ قم (که معاصر ابن العمید بوده) نقل کرده است که طبرس ناحیه‌ایست معروف در حوالی قم ، بمزارع و دیهات بسیاری مشتمل و طبرسی صاحب احتجاج ودیگر علماکه معروف بطبرسی هستند بهمین طبرس قم نسبت دارند. گاهی بصحت این مطلب باکلمات شهید ثانی استشهاد میشود که درحواشی ارشاد علاّمه بعضی از اقوال را بعلی بن حمزهٔ طبرسی قمی نسبت میدهد ودر روضات نیز درشرح حال علی بن حمزة بن حسن طوسی گوید که بزعم بعضی این علی بن حمزه همان است که فتاوای او درکتب فقهیّهٔ متأخّرین وحاشیهٔ ارشاد شهید ثانی منقول و خودش هم طوسی نبوده بلکه طبرسی میباشد و این طبرس ، که علی بن حمزه بدان نسبت دارد ، طبرس قم است وآن معرّب تفریش بوده که ناحیه‌ایست در نزدیکی قم و جمعی از علما ازآنجا برخاسته‌اند . بعد از این جمله گوید بلکه ظنّ می‌رودکه مطلق طبرسی (نه تنها علی بن حمزه) بهمین طبرس قم که معرّب تفریش است منسوب میباشد نه طبرس مازندران وکلام مذکور صاحب تاریخ قم را نیز شاهد قضیه قرار

میدهند بنا بنقل روضات (درشرح حال احمد بن علی بن‌ابیطالب) صاحب ریاض‌العلما ازمجلسی نقل کرده که معرّب تفریشی بودن کلمهٔ طبرسی ومعرّب رشتی بودن کلمهٔ دوریستی را استظهار کرده و بعداز نقل این‌فقره‌آن را ببعض اهل‌عصرخود نیز نسبت داده وخودش استغراب نموده وگویدکه این‌قول غریب است . **باری در نسبت دادن بطبرستـان ، طبری گفتن مسلم و صحت‌آن جای تردید نبوده و همچنین طبرسی‌گفتن صحیح و مصرّحٌ‌به‌بعضی‌از اجله بوده و محل تردید نمیباشد .**

علاوه بر آن ، درتأیید این مدّعاگوئیم‌که بعضی از معروفین بطبرسی نوری است چنانچه ذیلاً خواهدآمد و نور ، از بلاد مازندران (طبرستان) میباشد و احمد بن علی بن ابیطالب ، صاحب‌کتاب احتجاج ،که طبرسی بودن او مشهور و جـای انکار نمیباشد (چنانچه خواهدآمد) از اهل ساری مازندران (طبرستان) است وطبرسی‌گفتن باو غیراز نسبت بطبرستان محمل‌دیگری‌ندارد، چنانچه‌شیخ‌اجلّ‌فضل‌بن‌حسن، صاحب‌مجمع‌البیان، هم لااقل بقرینهٔ‌اینکه استاد ابن‌شهرآشوب سروی مازندرانی‌بوده از اهل‌ساری‌مازندران و طبرسی‌گفتن او فقط بجهت انتساب بطبرستـان (مازندران) میباشد وبس ، نـه بجهت نسبت بطبرس قم‌کـه معرّب ناحیهٔ تفریش نام قم ویا بنا بظاهرکلام تـاریخ قم (چنانچه مذکور شد) نام اصلی ناحیه‌ایست در قم . اینکه در اعیان‌الشیعة اشاره‌کرده است‌که در نسبت بطبرستان ، طبرسی‌گفتن مسموع نشده (چنانچه نقل‌کردیم) واضح‌البطلان است .

بقراریکه مذکور داشتیم، صاحب ریاض‌العلماهم پس‌ازآنکه معرّب‌تفریشی‌بودن کلمهٔ طبرسی را از مجلسی وبعضی معاصرین خود نقل‌کرده قول غریبش شمرده ودرشرح حال فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع‌البیان) تصریح‌کرده‌است‌که‌نسبت‌آن‌بطبرستان میباشد (که عبارت ازبلاد مازندران بوده وگاهی تعمیم داده بلادگیلان را نیزگویند) . از بعضی از فضلا مسموع افتادکه موضع طبرس نامی نداریم‌که درنسبت بآن طبرسی‌گفته شود غافل ازاینکه لازم‌نیست‌که نسبت بعین‌کلمه باشد بلکه‌نسبت، حدّ معیّن ومضبوطی نداشته و تغییرات بسیاری را زیادتاً و نقصانـاً لازم دارد ، مثل **حضرمی** گفتن در نسبت بحضرموت ، **حصکفی** درحصن‌کیفا ، **حرنانی** در حران ، **عفجری** درعین فاجور، **کلوذانی**

درکلوذی و مانندآنها ، مثل خسروانی، پهلوانی، نورانی، ظلمانی، جسمانی، روحانی، ربّانی،صمدانی وهمچنین رازی ومروزی درنسبت به ری ومرو، جهنی درنسبت بجهینه، ضبعی (با دوفتحه) درنسبت بضبیعة (بضمّ اوّل وفتح ثانی) بن‌عامر بن صعصعه‌که لقب‌رجالی جعفربن‌سلیمان وبعضی‌دیگراست ونظائراینهاکه بسیار ونه‌یك نه‌صد بلکه هزارهااست.

غرض اصلی از این جمله ، استیناس ذهن است براینکه نسبت، مستلزم‌تغییرات بسیار و غیرمحدودی از حیث‌کم وکیف و زیاده و نقیصه و سکون و حرکه میباشد و بالخصوص درکلمات مرکّبه‌که غالباً یك‌جزوکلمه را انداخته وحرف‌نسبت‌را بجزو اعظم آن‌کلمه الحاق نمایند . ضیائی و فخری‌گفتن در نسبت بضیاءالاسلام یا ضیاءالدین و فخرالدین وفخرالشریعه و نظائر اینها منظورنظرعموم‌است وهمچنین درنسبت‌بطبرستان نیز طبری‌گفتن از قبیل نسبت بیك جزو مرکّب‌بوده وطبرسی‌گفتن هم (چنانچه درالسنه وکلمات اجلّه و علمای رجال و تراجم دائر و سایر و درسلك مسلّمات ، منسلك ومحل انکار نمیباشد) از قبیل تغییرات دیگر میباشد و بالخصوص بحضرمی و اشباه‌آن دیگر شبیه‌تر است‌که درهریك ازآنها ، یك‌حرف از جزو ثانی‌کلمه را ضمیمهٔ جزو اوّل‌کرده و بعدازآن حرف نسبت را الحاق نموده‌اند . بالجملة ، درصحت طبرسی‌گفتن در موقع نسبت دادن بطبرستان ، اشکالی نبوده و جای تردید نمیباشد . اما تحقیق صحت و عدم صحت طبرسی‌گفتن درمقام‌نسبت دادن بتفریش‌قم (که‌کلمهٔ طبرس وطبرسی معرّب‌تفریش و تفریشی باشد) چنانچه در مطاوی کلمات مذکوره اشاره شد موکول بموقع دیگر بوده و خارج از وضع این عجاله میباشد . اما **طبری**گفتن درنسبت بطبرستان نیز بی‌اشکال و علاوه براین موافق قاعدهٔکلّی بودن‌آن ، مصرّحٌ به کلمات روضات و قاموس‌الاعلام وبعضی ازدیگر اجلّه میباشد، بلکه درتنقیح‌المقال‌گویدکه موافق نصّ اهل‌لغت ، درمقام‌نسبت بهریك از طبرستان و طبریّه **طبری**گویند .

ازآنچه درهمین عنوان طبرسی و همچنین درتحت عنوان طبرانی مذکور داشتیم روشن میگرددکه لفظ **طبری** مشترك و درنسبت بهریك از طبرستان و طبریّه مستعمل ،

لفظ **طبرانی** نیز در نسبت بطبران وطبریـّه مشترك، لفظ **طبرسی** نیز مختص نسبت بطبرستان ویا بزعم بعضی معرّب تفریشی است. بعد از این همه ، عجب از بعضی دیگر است که لفظ **طبرسی** را منسوب بلفظ طبس از بلاد خراسان دانسته وگویند که حرف رای (بی نقطه) را بعد از حرف دوّیمی آن برخلاف قیاس افزوده اند، مثل نون حرنانی و زای (با نقطهٔ) رازی در نسبت به ری و حرّان ، باری بعضی از معروفین بهمین عنوان طبرسی را تذکر میدهد. لفظ **طبرسی** در صورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بفضل بن حسن مذکور در ذیل است. (ص۱۸و۲۰۱و۳۹۰و۵۱۴ت و۶۶۹ج۲مه و۲۴۲ج۳ و۱۹۲ج۱۱جم و۹۷ج۱۰و۴۵۵ج۱۶عن)

طبرسی **شیخ احمد بن علی بن ابیطالب** - مکنّی به **ابومنصور**، عالم فاضل جلیل فقیه متکلّم کامل نسّابه ، از اهالی ساری مازندران ، از ثقات محدّثین و اکابر علمای امامیّهٔ اواسط قرن ششم هجرت میباشد که با ابوالفتوح رازی و فضل بن حسن طبرسی (متوفّی بسال ۵۴۸ھ ق = ثمح) معاصر بود و از اساتید و مشایخ روایت شیخ منتجب الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = ثفه) و ابن شهرآشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ھ ق = ثفح) بوده و خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند واسطهٔ دیگر از صدوق روایت مینماید و شهید اوّل در غایة المراد فتاوی و اقوال اورا بسیار نقل میکند . از آثار جلیلهٔ او است :

۱- **الاحتجاج علی اهل اللجاج** ۲- **تاج المواليد** در انساب چنانچه بعضی گفته لکن رجوع بشرح حال فضل بن حسن طبرسی نمایند ۳- **تاریخ الائمة ع** ۴- **فضائل الزهراء** ۵- **الکافی** در فقه ۶- **مفاخر الطالبیة** واشهر ازهمه کتاب احتجاج مذکور او است که در السنه دایر و باحتجاج طبرسی معروف و بکثرت فوائد موصوف و بارها بطبع رسیده و دونسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وکسانیکه تألیف این کتاب احتجاج را بفضل بن حسن طبرسی مذکور در ذیل نسبت داده اند بخطا رفته اند . (ملل وص۱۸ت و۱۲۸۸مط و۹۷ج۱۰عن)

طبرسی **سید اسمعیل** - بعنوان **نوری** مذکور خواهد شد .

طبرسی **حسن بن علی بن محمد بن علی** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبرسی **شیخ‌حسن بن‌فضل بن‌حسن**- بعنوان **صاحب مکارم‌الاخلاق** مذکور شد.

طبرسی **حاج میرزاحسین بن محمدتقی**- بعنوان **صاحب‌مستدرك** مذکور شد.

طبرسی **علی بن حسن بن فضل** - درضمن ترجمهٔ پدرش **صاحب مکارم‌الاخلاق** گذشت .

طبرسی **فضل بن حسن بن فضل** - طبرسی‌النسبة والشهرة ، **ابوعلی**الکنیة، امین‌الدین اللّقب ، وگاهی به **امین‌الاسلام** ملقّب، عالمی است فاضل فقیه‌کامل محدّث جلیل و مفسّر نبیل ، از اعیان و اعاظم علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت‌که فضل و جلالت و وثاقت وعدالت وی مسلّم مخالف و موافق واز اکابرمفسّرین بنام وثقات محدّثین عالیمقام میباشد . ازشیخ ابوعلی پسر شیخ‌طوسی وشیخ عبدالجبّار قاری رازی‌که در ری فقیه امامیّه‌بوده روایت نموده وصحیفةالرضا ع ازجملهٔ مرویّات شیخ طبرسی است . او از اساتید و مشایخ روایت شیخ عبدالله دوریستی و پسر خودش شیخ حسن بن فضل صاحب مکارم‌الاخلاق ، ابن‌شهرآشوب مازندرانی صاحب مناقب و معالم‌العلماء ، شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست ، شاذان بن جبرئیل صاحب مناقب ، قطب راوندی شارح نهج‌البلاغة و بعضی دیگر از اکابر وقت بوده وخودش وپسرش شیخ حسن مذکور و نوه‌اش علی بن حسن صاحب مشکوةالانوار و دیگر سلسله و اقارب او تماماً از اکابر علما میباشند . از مقالات وفتاوای مشهوره‌اش آنکه ، درمبحث **رضاع** ، درنشر حرمت‌کردن لبن اتّحاد فحل‌راکه اگر اجماع‌هم‌نباشد شهرت عظیمه براعتبارآن منعقداست شرط نمیداند ونیزگویدکه منهیّات دینیّه تماماً ازقبیل معاصی‌کبیره‌میباشد و صغیره بودن بعضی ازآنها ، نسبت بمافوق و بزرگتر از خود است و الا فی‌حدّ ذاته و در واقع‌کبیره است .

از عجائب قضایا بلکه از غرائب‌کرامات صاحب ترجمه قضیه‌ایست‌که در میان

خواصّ و عوام مشهور بوده وگویند (والعهدة علیهم)که سکته‌اش عارض شد و بگمان وفات ، بغسل وکفن و دفن وی پرداخته وبخاکش سپردند تا بعداز اندکی بهوش‌آمد و خود را درمغاك لحد دید و از نجات وخلاص مأیوس شد ، درآن‌حال انقطاع کلی،که راه امید ازهرطرف برروی وی‌بسته‌بوده عرض‌حاجت‌بدرگاه‌قاضی‌الحاجات‌برده ونذرنمودکه اگر ازآن ورطه خلاص‌شود تفسیری بقرآن مجید بنگارد. اتفاقاً مردی نبّاش‌که قبرها را میکند وکفن‌های مردگان را می‌دزدید درآن‌حال، با همان خیال، قصد مزار طبرسی راکرد، چون خاك را از روی جسدش دور نمودآن شیخ راه حقیقت، دستش راگرفت ، چون دیدکه نبّاش بسیار متوحش‌گردیدآغاز سخن‌کرد ، نبّاش دیگر مضطرب شد و بروحشتش افزوده‌گردید، شیخ بنای‌تسلیت‌گذاشته وفرمودکه ای مرد هیچ مترس‌که من زنده‌ام و نمرده‌ام و بجهت سکته مرا در قبرکرده‌اند . بجهت‌کثرت ضعف و ناتوانی‌که قدرت حرکت و راه رفتن نداشته نبّاش‌آن بزرگوار را بدوش‌گرفته و بخانه‌اش رسانید و بخلعتی شایان و مالی فراوان نایل‌آمد و هم بدست وی موفق بتوبه ازآن عمل شنیع نبش قبورگردید .آن بزرگوار نیز موافق نذر خود شروع بتألیف **مجمع‌البیان** نمود.

در روضات‌الجنّات پس‌ازآنکه همین قضیه را از ریاض‌العلما نقل‌کرده‌گویدکه این قضیه‌را بملا فتح‌الله‌کاشانی هم نسبت داده وگویندکه بعداز افاقه وخلاص ازآن‌خطر قبر، بحسب نذر و معاهده، بتألیف **تفسیر منهج‌الصادقین** بپرداخت. بنا براوّل سنّ وسال شیخ طبرسی درآن‌حال سکته ، درحدود شصت تمام بود و سی سال دیگر نیز ببرکت خدمت قرآن مجید زندگانی‌کرد و چند فقره تفسیر راکه ذیلاً ضمن‌تألیفات وی خواهد آمد درهمین‌عمر ثانوی‌نگاشته‌است‌تاآنکه اورا ازفحول ومتبحّرین‌مفسّرین‌بشمارآرند. **وفقناالله للخدمات الدینیة** .

نگارنده‌گوید: درقصص‌العلما نظیر قضیهٔ مذکوررا بآقامحمدهادی پسرملّاصالح مازندرانی و دخترزادهٔ علاّمهٔ مجلسی نسبت داده وگویدکه او از مشاهیر فضلا بوده و تألیفات بسیاری داشت‌که ازآن‌جمله‌است ترجمهٔ قرآن با شأن نزول و نیك وبد استخارهٔ

آیات و شأن نزول او مشهور بوده و درحقیقت خوب نوشته است . پس گوید سبب نوشتن آن ، چنین بودکه وقتی سکته‌کرد ویا مرض صرع اوکه داشته است طول‌کشید ، مردم بگمان موت وی دفنش‌کردند، لکن از راه احتیاط ، نی بر بالای دهان اوگذاشته ویك سرآن را ازقبر بیرون‌آوردندکه اگر احیاناً بهوش‌آید راه‌نفسی برای‌او باشد ویا فریاد کند. بعداز دفن بهوش‌آمد وخود را درمیان لحد دید ونذر نمودکه درصورت‌استخلاص ازآن ورطه ، قرآن را ترجمه‌کرده و شأن نزول‌آیات را بنویسد . پس‌از این ، فریادی برآورد اتفاقاً شترهائی‌که درآن قبرستان مشغول چرا بوده‌انـد ازآن صدا رمیدند پس شتربان باهل‌شهر خبر داد و ایشان هم‌آمدند و ازقبرش برآوردند وبخانه‌اش بردند پس صحت یافته و بوفای نذر خود بپرداخت .

تألیفات طریفه و منیفهٔ شیخ طبرسی بسیار و هریکی دراثبات تبحّر و جامعیّت مراتب‌فضل وکمالات‌او برهانی قاطع میباشد وبا تحمّل زحمات فوق‌العاده‌که دراین‌رشته بکار برده خدمات برجسته وشایانی بعالم‌اسلامیّت‌نموده وفحول علما را رهین‌قلم میمنت شیم خود فرموده است :

۱- **الآداب الدینیة للخزانة المعینیة** که بنام سلطان معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود تألیفش داده و مشتمل برچهارده باب در اخلاق است و شیخ حسن بن فضل فرزند صاحب ترجمه نیزکتاب مکارم‌الاخلاق را از فوائد همین‌کتاب اقتباس نموده و درحقیقتِ این‌کتاب مکارم ، تکمیل‌آن‌کتاب‌آداب‌است ۲- **اعلام‌الوری باعلام الهدی فی‌فضائل الائمة الهداة و احوالهم علیهم‌السلام** ۳- **تاج‌الموالید** چنانچه‌شیخ‌منتجب‌الدین که از تلامذهٔ صاحب ترجمه میباشد همین‌کتاب را بدو نسبت داده و امّا نسبت این‌کتاب باحمدبن‌علی‌طبرسی سالف‌الترجمة ناشی از اشتراك درطبرسی‌بودن هردومیباشد چنانچه عکس‌آن نیز واقع وکتاب‌احتجاج احمد بن علی طبرسی را بهمین صاحب ترجمه فضل بن حسن طبرسی نسبت داده‌اند . اگرچه‌کتاب تـاج‌المواليد نام داشتن فضل بن حسن و احمد بن علی هردو ممکن است لکن تألیف دادن دو مؤلف متوافق در زمان و مکان ،

دریك موضوع و نامیدن هردو بیك‌اسم ، بسیار مستبعد میباشد و علاوه‌که ابن‌شهرآشوب و شیخ منتجب‌الدین‌که هردو ازتلامذهٔ فضل واحمد هردو بوده و ابصر بحال‌ایشان‌هستند همین‌کتاب تاج‌المواليد را فقط بفضل نسبت داده ودرشرح حال استاد دیگرشان احمد بن علی اصلاً بذکرآن نپرداخته‌اند **۴- جوامع‌الجامع** در تفسیر قرآن مجیدکه‌آنرا بعد از مجمع‌البیان مذکور در ذیل ، درظرف یازده ماه وشش روز تألیف داده‌است چنانچه درهیجدهم صفر **۵۴۲**ﻫ ق شروع ودربیست و چهارم محرّم **۵۴۳**ﻫ قمری بپایانش رسانده ودرسال۱۳۲۱ﻫ قمری = **غشکا** درایران چاپ سنگی‌شده ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن‌که تفسیر نصف اوّل قرآن‌است بشمارهٔ **۱۹۵۳** وسه‌نسخهٔ خطّی دیگر نیزکه تفسیر تمام‌قرآن‌است بشماره‌های **۱۹۵۰** و**۱۹۵۱** و**۱۹۵۴** درکتابخانهٔمدرسهٔسپهسالارجدیدتهران‌موجوداست.

مخفی نماندکه تألیف این تفسیر، موافق‌آنچه در دیباچه‌اش تصریح شده بعد از تألیف مجمع‌البیان است چنانچه پس‌از فراغت ازآن ، تفسیرکشّاف زمخشری بنظرش رسیده و سلیقهٔ‌آن را مستحسن شمرده است واز این‌رو تفسیر دیگر مختصری تألیف‌داده که فواید تفسیر اوّلش مجمع‌البیان و لطائف‌کشّاف را جامع باشد وهمین تفسیرمختصر است‌که به **جوامع‌الجامع** موسوم‌ش‌داشته و بنوشتهٔذریعه، همین‌تفسیرجوامع، **تفسیر وسیط** است‌که در مقدار و حجم از تفسیرکبیرش مجمع‌البیان کوچکتر و از تفسیر صغیرش **الکافی‌الشافی** بزرگتر میباشد وهمین‌تفسیر **کافی‌شافی** را بعدازآن‌دوتفسیر**مجمع** و **جوامع** ، بخواهش پسرش شیخ حسن بن‌فضل تألیف داده وازآنها انتخاب‌کرده ویا برعکس، تفسیر جوامع‌الجامع را بعد از دوتفسیر مجمع و کافی شافی تألیف داده و ازآنها انتخاب‌کرده است(چنانچه ظاهر بلکه‌صریح‌کلام‌ذریعه‌است) **۵- حقائق‌الامور** دراخبار **۶- الشواهد ۷- عدة‌السفر وعمدة‌الحضر ۸- العمدة‌فی‌اصول‌الدین والفرائض والنوافل ۹- غنیة‌العابد ومنیة‌الزاهد ۱۰- الکافی‌الشافی من‌کتاب‌الکشاف**‌که ملخص‌کشاف زمخشری‌است و**تفسیر وجیز** هم‌گویند **۱۱- کنوزالنجاح** درادعیه **۱۲- مجمع‌البیان‌لعلوم‌القرآن**‌که در تفسیر ، بی‌نظیر و درتمامی اقطار ، درنهایت اشتهار وحاوی ده مجلّد بوده ویك مرتبه درصیدا درده‌جلد

و دومرتبه نیز درتهران وتبریز در دومجلّد بزرگ چاپ و بسیار نغز و طرفه وجامع نحو و صرف و لغت و معانی وشأن نزول و مطالب تاریخی و فنون ادبی متعلّقه بآیات‌شریفه بوده و ازجامع بودن مؤلف خود در تمامی مراتب فضل وکمال حاکی ودرنیمهٔ ذی‌القعدهٔ **۵۳۴ه** ق = **ثلد** از تألیف‌آن فارغ ومقصود طریحی نیز درهرجا ازکتاب‌مجمع‌البحرین خودکه از تفسیر ابوعلی نقل‌کرده همین تفسیر وهمین صاحب‌ترجمه شیخ ابوعلی‌طبرسی است **۱۳- مشکوة الانوار** و ظاهراً غیراز مشکوةالانوار نوه‌اش شیخ‌علی‌بن‌حسن بن‌فضل است‌که این‌دراخبار وآن درادعیه است **۱۴- معارج‌السؤال** **۱۵- نثراللئالی**که باسلوب غرر و دررآمدی جامع کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است **۱۶- النورالمبین** **۱۷ و۱۸ و۱۹- الوافی والوجیز و الوسیط** چنانچه درذریعه، پنج‌تفسیر بنام **مجمع‌البیان و جوامع الجامع** و **الکاف‌الشاف** و **الوافی و الوجیز** بطبرسی نسبت داده ودرجایی‌دیگر از ذریعه نیزگویدکه تفسیر وسیط نامش جوامع‌الجامع‌است‌که مذکورشد وظاهرش درتحت عنوان تفسیر طبرسی‌آنکه تفسیر وجیز طبرسی ، غیراز دوتفسیر جوامع وکافی او است و درتحت عنوان تفسیر الکاف الشاف‌گویدکه وجیز هم عبارت ازآن بوده وآن سیّمین تفاسیر طبرسی است.

در روضات ، احتمال داده است‌که تفسیر **وسیط**، همان جوامع الجامع و **وجیز** ، همان‌کافی شافی مذکور فوق بوده وبعضی برعکس‌این ، وجیز را جوامع‌الجامع و وسیط را کافی شافی دانسته و بعضی دیگر احتمال تعدّد و مغایرت داده‌اند . در هدیةالاحباب نیز سه فقره تفسیر وسیط و وجیز و جوامع نامی غیراز مجمع‌البیان بطبرسی نسبت داده وبهرحال **تفسیرکبیر** هم‌که درمقابل وسیط و وجیز بطبرسی‌منسوب دارند عبارت ازهمان مجمع‌البیان مذکور فوق است .

وفات شیخ ابوعلی طبرسی، بنا برمشهور شب دهم ذی‌الحجهٔ پانصد وچهل وهشتم ویا بقول بعضی پنجاه و دویم هجرت در سبزوار واقع شد ، جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی نقل داده ودرموضعی‌که بقتلگاه مشهور است (بجهت قتل‌عامّی‌که در اواخردولت

صفویّه باشارهٔ عبداللّهخان افغان درآنجا وقوع یافته) دفن کردند. مزارش تا زمان حاضر ما معروفست و درنخبةالمقال گوید :

و فضل بن الحسن بن‌الفضل — ابوعلی الطبرسی العدل
شیخ ابن‌شهراشوب عنه‌ینشر — مفسر عام الوفاة محشر

که لفظ **محشر = ۵۴۸** .

ناگفته نماندکه در روضات‌الجنّات ، ابوعلی طبرسی صاحب ترجمه را بعنوان **شیخ شهید سعید** مذکور داشته ودرمستدرك نیز همین عنوان شهید را بریاض‌العلما نسبت داده وگویدکه درکتاب ریاض ، بعداز ذکر چندی از مصنّفات طبرسی گفته است‌که یك نسخه ازکتاب مجمع‌البیان را دیدم‌که با خط شیخ قطب‌الدین کیدری بوده وآن را نزد خواجه نصیر طوسی خوانده و درپشت‌آن نیز با خط خود شیخ قطب‌الدین نوشته بود : **تألیف الشیخ‌الامام الفاضل السعید الشهید** انتهی . درمستدرك ، بعد از نقل این‌جمله‌گوید که صاحب ریاض وغیر اوکه طبرسی را بشهید ذکرکرده‌اند کیفیّت شهادت اورا مذکور نداشته‌اند وگویا شهادت او باسم بوده و بدین جهت شهرت نیافته است وبعدازآن، قضیهٔ سکته را چنانچه‌گفته‌آمد از ریاض نقل‌کرده است .

(ص ۵۱۲ت و۶۶۳ ج۲مه و ۱۹۳هب و۳۷۳ و۴۸۶مس وغیره)

طبرسی — **هرون‌بن حسن** - بعنوان **طبری هرون** خواهدآمد.

طبری[1]

طبری — **ابراهیم‌بن احمد بن محمد**- فقیه مالکی ، مکنّی بابواسحق، از اکابر متقدّمین فقهای مالکیّه میباشدکه مرجع‌استفادهٔ جمعی از

۱- **طبری**- با دوفتحه ، موافق‌آنچه در عنوان طبرسی نگارش دادیم‌گاهی در نسبت بطبرستان وگاهی در نسبت بطبریهٔ شام استعمال نمایند . در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، ابراهیم بن احمد بن محمد ، حسین بن علی ، حسن بن حمزة ، محمد بن جریر عامی و بعضی دیگر میباشد و بنوشتهٔ تنقیح ، درصورت تقیید بآملی خلیلی ، راجع باحمد بن محمد بوده و درجائی‌که مقید بعلوی مرعشی، نمایند منصرف بحسن بن‌حمزه است. چون درنسبت‌بطبرستان، طبری و طبرسی گفتن هردو صحیح است و لذا اگر شرح حال‌کسی‌که معروف بیکی از این‌دو عنوان است بهمان عنوان منظوری ارباب رجوع دسترس نباشد مراجعه بعنوان دیگر نمایند .

افاضل بود ، سید رضی شیعی سالف الترجمة قرآن مجید را از وی یادگرفته است. قضیهٔ قبول او خانهٔ موهوبی استاد خود را درضمن شرح حالش مذکورداشتیم وابراهیم درحدود سال سیصد و نود و سیم هجرت درگذشت . (ص ۷۷۹ ج۱مه)

طبری **ابن جریر سنی، محمد بن جریر بن یزید بن خالد** - یاکثیر بن غالب، **ابوجعفر** الکنیة ، **آملی** الولادة ، **طبری** النسبة که بسال دویست و بیست وچهارم یا پنجم هجری قمری درآمل طبرستان متولد شد ، خالو ودایی ابوبکر خوارزمی معروف میباشد. فقیهی است محدّث مورّخ مفسّر مشهور، معروف به **امام طبری،** از ائمهٔ فقه و حدیث و تفسیر وتاریخ و نحو و شعر و لغت و دیگر فنون متداوله، علاّمهٔ وقت و فقیه عصر خود بود . ابن خزیمه گوید که درتمامی روی زمین اعلم از اورا سراغ ندارم . در بدایت حال **شافعی المذهب** بود ، اخیراً ترکش گفته و خودش مذهب مستقلّی درقبال مذاهب اربعه ایجادکرد و جمعی وافر تابع وی گردیدند . در بسط و نشر مسلك جدید خودکتابها تألیف دادکه مدتی هم درمیان مردم رواج داشته تاعاقبت متروك گردید.

تألیفات متنوعهٔ او که در موضوعات مختلف نگارش داده برهانی قاطع بر تبحّر فضلی و احاطهٔ علمی وی میباشند :

۱- **اخبار الرسل والملوك** که درذیل بنام **تاریخ طبری** مذکوراست ۲- **اختلاف العلما** یا **اختلاف الفقهاء** که در اختلافات فقهای عامّه در مسائل فقهیّه نوشته و لکن مذهب احمد بن حنبل را ذکر نکرده و اسمی از او نبرده است ودرجواب استفسار از سبب آن گفته است که احمد ، فقیه نبوده بلکه محدّث بوده است . این حرف او مخالف طبع حنبلی ها که درآن زمان در بغدادکثرت داشتندگردیده کمر عداوتش، برمیان بسته و نسبت الحاد بدو دادند ، او هم اصلاً اعتنائی نکرده و همچنان درعقیدهٔ خود استوار ماند ودر سایهٔ قناعت می زیست . درکشف الظّنون گوید اورا بعد از مرگش بجهت حرف مذکورش متّهم بتشیّع و رافضی بودن نمودند و این کتاب درمصر چاپ شده است ۳- **ادب القاضی** ۴- **البسیط** درفقه ۵- **تاریخ الامم والملوك** که درذیل بنام **تاریخ طبری** مذکوراست ۶- **تاریخ الرجال من الصحابة والتابعین** ۷- **تاریخ الطبری** که نام اصلی آن **تاریخ الامم والملوك** بوده و

بتاریخ طبری و **اخبارالرسل والملوك** معروف وگاهی به **تاریخ‌کبیر** موصوف و وقایع عمومی‌عالم را از بدو خلقت تا سال ۳۰۲ یا ۳۰۹ه ق = **شب** یا **شط** حاوی و درلیدن و قاهره چاپ و بترکی ترجمه و بطور اختصار بپارسی نیز ترجمه شده و درسال ۱۲۵۲ه ق = ۱۸۳۶م بزبان فرانسوی نیز ترجمه نموده‌اند **۸- تاریخ کبیر** که همان تاریخ طبری مذکور است **۹- تفسیر قرآن** که نامش **جامع‌البیان فی‌تفسیرالقرآن** میباشد که بتفسیر طبری و **تفسیر ابن‌جریر** معروف، درقاهره چاپ و برای منصور بن نوح سامانی بپارسی هم ترجمه شده است **۱۰- تهذیب الآثار درحدیث** که بقول کشف‌الظنون درموضوع خود متفرد است **۱۱- جامع‌البیان** که بنام‌تفسیرمذکور شد **۱۲- خبر غدیر خم** یا **طرق حدیث‌الغدیر** **۱۳- الرد علی الحرقوصیة** **۱۴- طرق حدیث‌الطیر** **۱۵- طرق‌حدیث‌الغدیر** که بنام‌خبرغدیرمذکورشد **۱۶- القرانات** **۱۷- اللطیف** درفقه **۱۸- المحاضر والسجلات**.

وفات ابوجعفر طبری، روز شنبه بیست و ششم شهر شوال سیصد و دهم چنانچه مشهور است، یا یازدهم، یا شانزدهم هجرت در بغداد واقع شد، از خوف حنبلی‌ها (چنانچه اشاره شد) بپنهانی درخانهٔ خودش بخاک‌سپرده ومرثیه‌های بسیاری دربارهٔ وی گفتندکه ازآن جمله قول ابن‌درید است:

ان‌المنیة لم تتلف به رجلا	**بل اتلفت علما للدین منصوبا**
کان‌الزمان به تصفو مشاربه	**والآن اصبح بالتکدیر مقطوبا**

چنانچه درعنوان صاحب‌ترجمه مذکور داشتیم، تسنّن وی مشهور ومصرّح بعلمای رجال میباشد و او غیراز محمد بن جریر بن رستم طبری امامی مذکور در ذیل‌است، لکن در روضات‌الجنّات، بتشیّع وی‌گراییده و با پاره‌ای وجوه غیرمتقنه استدلال نموده است. تحقیق موضوع درصورت لزوم خارج از وضع‌کتاب‌بوده وموکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه میباشد. مخفی‌نماندکه خطیب‌بغدادی (برخلاف‌آنچه درپنهانی دفن‌کردن طبری مذکور شد)گوید: گروه بسیاری برجنازهٔ وی‌گردآمدندکه شمارهٔ ایشان‌را غیرازخداوندعالمیان کسی نمیدانست، چند ماه، روز و شب برسر قبر او نمازخوانده ومرثیه‌های‌بسیاری‌گفتند.

(ص۷۰۲ت و۵۲هب و۱۹۷ ج۲ع و۲۹۹ ج۲کا و ۴۰ ج۱۸جم و۱۶۲ ج۲تاریخ‌بغداد و۱۳۵ ج۲ طبقات‌الشافعیة و ۲۹۹۴ ج۴س و ۲۰۳ ج ۴فع و ۳۲۶ف وغیره)

طبری **ابن جریر شیعی محمد بن جریر بن رستم بن جریر** - طبری‌آملی امامی، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابن‌فاضل**، ازثقات واجلاّی علمای

امامیّه ، وثاقت و جلالت و حسن کلام وکثرت علم او مسلم و مصرّح به علمای رجال و از علمای اواخر قرن سیم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درک کرده است . بهرحال از معاصرین ابن‌جریر طبری سنّی مذکور فوق میباشد و بجهت امتیاز ازمحمد بن‌جریر بن رستم دیگر، که او نیز طبری‌آملی امامی وازعلمای اواسط قرن‌پنجم‌هجرت و معاصر نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق=تن) وشیخ‌طوسی (متوفی‌بسال ۴۶۰ه ق=تس) بوده ، همین صاحب ترجمه را درفهرست شیخ طوسی موصوف به **کبیر** نماید.

از تألیفات همین ابن‌جریر امامی‌کبیر است :

۱- **الآداب‌الحمیدة** که بقول‌ذریعه، قاضی‌تنوخی از آن‌نقل‌میکند واینکه در کشف‌الظنون این‌کتاب را بابن‌جریر طبری عامی مذکور فوق نسبت داده اشتباه است ۲- **الایضاح** درامامت ۳- **دلائل‌الامامة** ۴- **المسترشد** در امامت و سال وفات او بدست نیامد .

بالجملة ، از بیانات فوق مکشوف گردیدکه سه تن از اکابر ، بمحمد بن جریر موسوم و بابن‌جریر معروف و هرسه طبری‌آملی هستند : یکی از ایشان‌که محمد بن جریر بن یزید است از عامّه و مورّخ و مفسّر مشهور میباشد و تاریخ طبری و تفسیر طبری معروف عموم است . دوتن دیگر نیزکه هردو محمد بن‌جریر بن رستم هستند از علمای‌شیعهٔ‌امامیّه‌بوده لکن یکی، با محمدبن‌جریر عامی(متوفی‌بسال ۳۱۰ه ق = **شی**) معاصر و بکبیر موصوف ودیگری با شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق =**تس**) معاصر است وتحقیق زاید وتعدّد محمدبن جریر بن رستم امامی موکول بتنقیح‌المقال ودیگر کتب رجالیّه است .

طبری **احمدبن ابی‌احمد بن القاص** - در باب کنی بعنوان **ابن‌القاص** خواهدآمد .

طبری **احمد بن عبدالله** - بعنوان **محب‌الدین** خواهدآمد.

طبری **احمدبن‌محمد طبیب**- در باب‌کنی بعنوان **ابوالحسن** خواهدآمد.

طبری **امیر کیکاوس بن دسمر بن یار بن کیکاوس** - دیلمی طبری ، عالم فاضل زاهد شهید ، از مشایخ اجازهٔ شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست (متوفّی بسال ۵۸۵ه ق = ثفه) که **کتابی درنجوم** و **کتابی دراوقات صلوات فرائض خمسهٔ یومیه** تألیف داده است . سال وفاتش بدست نیامد ونام پدر کیکاوس همان است که موافق امل‌الآمل و تنقیح‌المقال نگاشته شد ودر ذریعه‌گوید کیکاوس بن دشمن زیاد ودر جایی دیگر دشمن دیار و در بعض مواضع دشمش نوشته شده است .

(ذریعه و تنقیح و ملل)

طبری **سیدحسن بن حمزة بن علی** - بعنوان **مرعشی** خواهدآمد .

طبری **حسن بن علی بن محمد** - بعنوان **عمادالدین طبری** خواهد آمد .

طبری **حسن** یا **طبری** **حسین** } بن قاسم ، فقیه شافعی ، مکنّی به **ابوعلی** که کتاب **الافصاح** درفقه و **شرح‌المحرر فی‌النظر** درعلم خلاف و**العدة** درفقه از او میباشد وبسال‌سیصد وپنجم یاپنجاهم هجری‌قمری در بغداد درگذشت.

(ص ۲۱۶ت و ۱۴۱ ج ۱کا و ۲۱۷ ج۲ طبقات‌الشافعیة وغیره)

طبری **طاهر بن عبدالله بن طاهر** - بن عمر قاضی، مکنّی به **ابوالطیب**، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد ، درفقه و اصول وشعر و ادبیّات دستی توانا داشت ، بسال ۳۴۸ه ق = **شمح** درآمل طبرستان متولد شد وهم درآنجا از ابوعلی زجاجی ودر نیشابور و جرجان از دیگر مشاهیر عصر اخذ مراتب علمیّه‌نمود، پس دربغداد از شیخ ابوحامد اسفراینی تکمیل مراتب‌کرد و ابواسحق شیرازی نیز از وی درس‌خوانده وگوید : درتحقیق و اجتهاد وفکر ونظر بالاتر از ابوالطیب را ندیدم. صاحب ترجمه دراصول و مذهب و علم خلاف و جدل‌کتابهای بسیاری تألیف داد، فروع ابوبکر حدّاد و مختصر مزنی را شرح‌کرد، مدتی دربغداد قضاوت نمود، درسال‌چهارصد و پنجاهم هجرت درصد و دو سالگی در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب حرب مدفون گردید . اغلب اشعار او بطریقهٔ فقه ومسائل فقهیّه میباشد ازآن‌جمله‌است‌که باابوالعلاء معرّی نوشته است :

و ما ذات در لایحل لحالب تناوله واللحم منها محلل
لمن شاء فی‌الحالین حیاً و میتاً و من رام شرب‌الدر فهو مضلل
اذا طعنت فی‌السن فاللحم طیب و آکله عند الجمیع مغفل
و خرفانها للاکل فیها کزازة فما لخفیف الرأی فیهن مأکل
و ما یجتنی معناه الا مبرز علیم باسرار القلوب محصل

پس ابوالعلا در دم، نزد نامه‌بر، ارتجالا انشا نمود:

جوابان عن هذا السئوال کلاهما صواب و بعض‌القائلین مضلل
فمن ظنه کرما فلیس بکاذب ومن ظنه نخلا فلیس یجهل
لحومهما الاعناب والرطب الذی هوالحل والدر الرحیق المسلسل
و لکن ثمارالنخل و هی غضیضة تمروغصن(غض‌خ‌ا)الکرم‌یجنی ویؤکل
یکلفنی القاضی الجلیل مسائلا هی‌النجم قدراً بل اعز و اطول
ولو لم اجب عنها لکنت بجهلها جدیرا و لکن من یردك مقبل

شرح بعضی ازکلمات اشعار فوق: **مغفل** یعنی هیچ‌کس متعرّض او نمیشود. **خرفان** یعنی کوچك‌ها و بچه‌ها. **کزازة** خشکی وگیرائی طعم. **معناه** یعنی معنی کلام مذکور. **غضیضه** تر وتازه. (ص۳۳۸ت و۲۵۳ج۱کاو۱۷۶ج۳طبقات‌الشافعیةوغیره)

طبری

عبدالقادر بن محمد- حسینی طبری شافعی، یکی‌ازمشاهیرعلمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه بسال نهصد و هفتاد وششم هجری درمکّهٔ معظّمه متولد شد، در دوازده سالگی قرآن مجید، الفیّهٔ ابن‌مالك، اربعین نوویه درحدیث وچندی از متون دیگر را حفظ‌کرد ودرپانزده سالگی شروع بتحصیلات علمیّه نمود، ادبیّات و فقه و تفسیر و حدیث و طبّ و منطق و هیئت و حکمت را از اکابر عصر خود فراگرفت. از تألیفات او است:

۱- الآیات المقصورة علی‌الابیات المقصورة ۲- افحام المجاری فی‌افهام النجاری ۳- حسن‌السریرةفی‌حسن‌السیرة ۴- درةالاصداف‌السنیة فی‌ذروةالاوصاف‌الحنفیة(الحسنیة‌خ‌ا) ۵- سل‌السیف علی‌حل‌کیف ۶- شرح دریدیه ۷- عرائس‌الابکار وغرائس‌الافکار ۸- عیون المسائل من‌اعیان‌الرسائل که درقاهره‌چاپ‌شده‌است **۹- کشف‌الخافی‌من‌کتاب‌الکافی ۱۰- الکلم الطیب علی‌کلام‌ابی‌الطیب.** صاحب ترجمه بسال هزار و سی و سیم هجری قمری در مکّهٔ معظّمه درگذشت. (ص ۱۲۳۱مط و۳۰۸۹ ج۴س)

طبری **علی بن محمد بن علی** - بعنوان **هراسی** خواهدآمد.

طبری **عمر بن فرخان** - ازمعاصرین منصور دوانیقی میباشدکه بعضی‌از کتابها را بنام وی ترجمه نموده است ، درسال یکصد و چهل و پنجم هجرت بغداد را بنا نهاده وسال وفاتش بدست‌نیامد. (متفرقه)

طبری **محمد بن جریر بن رستم** } بعنوان طبری ابن جریر سنی و طبری
طبری **محمد بن جریر بن یزید** } ابن‌جریر شیعی نگارش‌دادیم.

طبری **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبری **هرون بن حسن‌بن علی بن حسن** - مکنّی به **ابوعلی** یا **ابومحمد**، ملقّب به **ضیاءالدین**، منسوب بطبرستان وازاین‌روگاهی به**طبری** و زمانی به **طبرسی** (که هردو درنسبت بطبرستان مستعمل‌هستند) موصوف، ازاکابرعلمای امامیّه وازاعاظم تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال‌هفتصد وبیست وششم‌هجرت) میباشد. میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما ، درقصبهٔ دهخوارقان ازاعمال تبریز، یك‌نسخهٔ خطّی از قواعد علاّمه را بخط همین صاحب ترجمه (هرون بن حسن) دیده‌است‌که‌آن را از روی اصل نسخهٔ‌آن‌کتاب نوشته و تمامی‌آنرا نزد خود علاّمه خوانده وعلاّمه نیز با خط شریف خودش درپشت‌آن نسخه ، درهفدهم رجب هفتصد ویك از هجرت ، اورا با القاب امام عالم ، فاضل فقیه کامل ، علاّمهٔ محقّق مدقّق ، افضل‌المتأخّرین لسان المتقدّمین ضیاءالملّة والحقّ والدّین ستوده و بجودت قریحه وکمال فطانت او و قرائت کتاب قواعد درخدمت‌آن استاد عماد خود تصریح‌کرده سپس روایت همان‌کتاب وتمامی کتب عقلیّه ونقلیّهٔ‌خودرا بدو اجازه داده ودرهمانجا پدرصاحب‌ترجمه را نیز(که شرح حال او بعنوان **عمادالدین حسن بن علی** خواهدآمد) بسیار ستوده است . باری سال وفات صاحب ترجمه وتألیفی از وی بدست نیامد. (ص ۱۷۰ت و باب‌کنی از ریاض‌العلما)

طبسی } در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب عبدالصمد بن علی و **دویمی**
طبعی } لقب‌عبدالقاهر بن احمدبن‌علی‌قمی‌است ورجوع بدانجا نمائید.

طبیب عبدالله بن سعید و محمد بن ابی‌عمر و شرح حال ایشان موکول برجال است.

طبیب‌المسلمین محمد بن زکریّای رازی که بهمین عنوان **رازی** مذکور افتاد.

طبیب نفیس نفیس بن عوض درضمن شرح حال ناظم‌الاطبا خواهدآمد.

طحان (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی، لقب ابراهیم بن یوسف، اسمعیل بن زید، جعفر بن مازن، حارث بن حسن، محمدبن مسلم طائفی ثقفی، معلی بن موسی، هذیل بن صدقه و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

طحاوی **احمدبن محمد بن‌سلمة** - یا سلامة بن عبدالملك، **ازدی** القبیلة، **ابوجعفر** الکنیه، **حنفی**المذهب، مصری **طحاوی** الشّهرة، از مشاهیر فقهای حنفیّه میباشدکه بعلاّمه و حافظ‌کبیر موصوف، خواهرزادهٔ مزنی لغوی شافعی‌معروف واز تلامذهٔ وی بود. بتبعیّت‌او بمذهب‌شافعی‌میرفت وعاقبت‌بجهت‌کثرت‌مطالعهٔ خال و استاد مذکور خودکه بکتب ابوحنیفه می‌کرده ازآن مذهب عدول نموده مذهب حنفی‌را ستود وآن‌را دربلادمصر انتشار داد، ریاست مذهبی‌آن‌بلاد بدو منتهی ومقتدای فقهای‌آن مذهب‌گردید. یا موافق‌نوشتهٔ بعضی از اجلّه‌که اقرب‌بصحت‌است خود طحاوی کتب ابوحنیفه را بسیار مطالعه میکرد تاآنکه مورد طعن استاد مذکور خود بوده وبدو گفت : والله کاری ابداً ازتو پرداخت نمی‌شود، اینك طحاوی از روی غضب از وی‌عدول کرد و بشام رفت واز ابوحازم قاضی دمشق، موافق مذهب حنفی تفقّه نمود تا حایزمقام ریاست مذهبی‌گردید. از تألیفات او است :

۱- **احکام‌القرآن** ۲- **اختلاف‌الروایات**یا**اختلاف‌العلماء** یا**اختلاف‌الفقهاء** ۳- **بیان مشکلات‌الآثار** ۴و۵- **شرح‌الجامع‌الصغیر** و**شرح‌الجامع‌الکبیر** ۶- **شرح‌معانی‌الآثار**درحدیث که درلکنهو چاپ شده است ۷- **عقیدة‌الطحاوی**که در قازان چاپ شده‌است ۸- **المحاضرات** ۹- **مختصرالطحاوی فی‌فروع‌الحنفیة** ۱۰- **المشکاة** ۱۱- **مشکل‌الآثار**که درحیدرآباد دکن چاپ شده است ۱۲- **معانی‌الآثار والشروط**که بنام شرح معانی مذکور شد ۱۳- **الناسخ**

والمنسوخ ۱۴- نوادرالفقه وغیرها .

وفات طحاوی شب‌پنجشنبه اوّل ذی‌القعدهٔ سال‌سیصد و بیست و یکم یا دویم هجرت درمصر واقع و درقرافه مدفون‌گردید . طحاوی، بقریهٔ طحا و یا ناحیهٔ طحا نامی ازمصر منسوب و یا موافق‌نوشتهٔ سیوطی بقریهٔ طحطوطه‌نامی درنزدیکی قریهٔ طحا منسوب‌است. در مراصدگوید : **طحا** بفتح اوّل ناحیه‌ایست در سمت شمالی صعید مصر و غربی نیل و طحطوط هم دیهی است بزرگ نزدیکی فسطاط در سمت شرقی نیل .

(صد و کف و ۱۹۴هب و ۵۹ت و ۱۹ ج ۱ کا و ۲۳۰ ج ۳ فع و ۲۹۹۷ ج ۴س و۱۲۳۲مط و۳۱فوائدالبهیة وغیره)

طرابلسی[1]

طرابلسی علی بن خلیل ، مکنّی به **ابوالحسن،** ملقّب بعلاءالدین ، از فقهای حنفیّه و مؤلف‌کتاب **معین‌الحکام فی‌مایتردد بین‌الخصمین من‌الاحکام** بوده و در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(کف وغیره)

طرزی از شعرای عهد شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸ه ق)، از ایل افشار ، بقریهٔ طرزلو نامی در دوفرسخی رضائیه منسوب و یا بنوشتهٔ معاصرش نصرآبادی ، از ولایت طرشت از توابع ری میباشد . بهرحال مردی ظریف ، خوش‌طبع ، عاشق‌پیشه ، صاف‌اندیشه ، بسیار ظریف و لطیفه‌گو و بدیعه‌گو و بلندهمّت بود . در سخنوری ، طرزی خاصّ اختراع‌کرد و دراشعار خود افعال و مصادر

۱ـ **طرابلسی**- منسوب است بطرابلس (بفتح اول و ضم چهارم و پنجم) وآن بنوشتهٔ مراصد شهری است درساحل دریای شام‌که بنایش محکم و حصارگرداگردآن از سنگ است . نیز شهری‌است دیگر درمغرب زمین که‌آن نیز درساحل دریا است. درقاموس‌نیز گوید: طرابلس شهری است درشام و یکی دیگر درمغرب زمین ویا خود شهر شامی ، **اطرابلس** (با الف اول) و مغربی **طرابلس** است (بی‌الف) . ابن‌خلکان گوید : طرابلس شهری است درساحل دریای‌شام نزدیکی بعلبك‌که بسال پانصد وسیم هجرت مسخرفرنگیها بوده وگاهی دراول‌آن‌الفی‌افزایند. بالجملة ، طرابلسی در اصطلاح رجالی ، لقب عبدالعزیز بن ابی‌کامل عمرو محمد بن عبدالله و محمد بن اسدالله بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

جعلی بسیار بکار میبرد ، دیوان او دراین اواخر چاپ شده واز او است :

مباداکه از ما ملولیده باشی ... حدیث حسودان قبولیده باشی
چودرس‌محبّت نخواندی‌چه‌سود،ار ... فروعیده باشی اصولیده باشی
برو طرزیا ، زلف خوبان بچنگت ... زمانی بیفتد ،که پولیده باشی

مدنیدیم پس از مکّیدن ... نه بکس حیله و نه مکریدن
مرقد پاك نبی طوفیدیم ... عمریدیم و ابابکریدیم

صدنافه مشك خال لبت در شراب‌کرد ... تا شد سیاه مست و جهانی خراب‌کرد
بریاد عارض توگلی چند روزگار ... برسقف آسمان زد و نام‌آفتاب‌کرد

چنانچه از اشعارش برمی‌آید بقم و اصفهان و تات و ترکستان و عراق عجم و عربستان و قفقازیّه و مازندران و شماخی و شیروان وگنجه و مغان‌آذربایجان مسافرتها کرده و درسال هزار و پنجاه و نهم هجرت بتبریز رفت و دراین مسافرت تبریز خودگوید :

دلم‌گرفت ز جاها چرا نه تبریزم ... گشاد دل بود آنجا چرا نه تبریزم
علی‌الخصوص یخیدم زاردبیلیدن ... برای جذوهٔ موسی چرا نه تبریزم
کنونکه‌می‌حملد مهرویافته‌است‌دوماه ... هزار و پنجه و نه را چرا نه تبریزم

روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الاول هزار و شصتم هجرت‌که مصادف با روز نوروز بوده موفق بزیارت حضرت امیرالمؤمنین ع شد و دراین موضوع‌گوید :

صد شکرکه برمراد فیروزیدم ... و از ارض غری مهر دل افروزیدم
درشصت وهزار درنجف دریك روز ... یوم المولود روز نوروزیدم

اسم و سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد .

(مع و ۴۰۸ تذکرهٔ نصرآبادی و متفرقه)

طرسوسی[1]

طرسوسی **علی بن احمد بن محمد** - مکنّی با بوبکر، از کبار مشایخ صوفیّهٔ قرن چهارم هجری میباشد که زمان آل حمدان را نیز دیده است. درطرسوس نشو و نما کرد، عاقبت سالها درمکّهٔ معظّمه مجاورت گزید. از کثرت محبّت و مهربانی که بهرکس داشت و عموم مردم را نصیحت میگفت و شفقت میورزید و بحسن دیدار رفتار میکرد به **طاوس الحرمین** ملقّب ومشتهر گردید ویا خود بجهت کثرت زهد و ورع و عبادت بدین لقب اختصاص یافت . بسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در مکّهٔ معظّمه وفات یافت وهم در آن ارض اقدس مدفون شد وهر یك از دوجملهٔ: **بو بکر سعید = ۳۷۴** و **قطب ربانی = ۳۷۴** مادّهٔ تاریخ وفات او است. درخزینة الاصفیا ونامهٔ دانشوران موطن اصلی صاحب ترجمه را طرطوس نوشته‌اند که آن نیز از بلاد شام است .

(ص۶۲ج۴مه ۴۹۵ ج۱فع و۲۰۸۹ ج۲خه)

طرطوسی[2]

طرطوسی **ابراهیم بن علی**- حنفی صاحب فتاوی که درسال هفتصد وپنجاه و هشتم هجری در گذشت . (ص۱۹۴هب و۶۲ج۴مه

طرطوسی **علی بن احمد** - درفوق بعنوان طرسوسی نگارش دادیم.

طرطوشی **محمد بن ولید** - بعنوان **ابی رندقه** در باب کنی خواهدآمد .

طرفة بن عبد **عمرو بن عبد بن سفیان**- بکری عبسی ، ملقّب بطرفه (بفتح اوّل، مفرد طرف و بمعنی درخت گز) از قبیلهٔ بنی بکر بن وائل ، از

۱- **طرسوسی**- بفتح اول و ثانی، منسوب است بطرسوس که بنوشتهٔ مراصد شهری است درحدود شام ، مابین حلب و بلاد روم و انطاکیه و قبر مأمون هم درآنجا است . در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن احمد بن روح میباشد و شرح حالش موکول بدان علم شریف است.

۲- **طرطوسی**- بفتح اول وثانی، منسوب بطرطوس میباشد که بنوشتهٔ مراصد شهری است ازبلاد شام درساحل دریا نزدیکی عکا وآن غیراز طرسوس مذکور فوق است .

مشاهیر شعرای جاهلیّت ، خواهرزادهٔ جریر بن عبدالمسیح معروف به متلمس، یکی‌از اصحاب قصائد سبعهٔ معلقه میباشد . قصیدهٔ دالیهٔ اوکه حاوی یکصد و پنج بیت است یکی از همان قصائد مذکوره بوده و با شرح زوزنی‌که بدان قصیده نوشته در بون چاپ و درضمن معلقات دیگر نیز درقاهره بطبع رسیده‌است . دیوان شعر طرفه نیز درشالون با ترجمهٔ فرانسوی‌آن ، در قازان و برلین و تبریز با بعض شروح متفرقه چاپ و مطلع قصیدهٔ دالیهٔ معلقهٔ مذکوره این است:

لخولة اطلال ببرقة ثهمد — **تلوح کباقی‌الوشم فی‌ظاهر الید**
و قوفابها صحبی علی مطیهم — **یقولون لاتهلك اسی و تجلد**
کان حدوج المالکیة غدوة — **خلایا سفین بالنواصف‌من‌دد** الی آخر

لغات : خوله : زنی است از قبیلهٔ‌کلب . **اطلال:** جمع طلل بمعنی بقیهٔ‌آثار خانه وعمارت. **برقه:** جایی‌که خاك وسنگ‌ریزه درآن مخلوط بهم باشد. **ثهمد :** نام موضعی‌است. **وشم :** خال‌کوبی و مانندآن . **مطی :** جمع مطیة . **اسی :** سوزش قلب . **تجلد :** با صیغهٔ امر، از باب تفعل، امر بصبر و تحمل است . **حدوج :** جمع حدج ، یکی‌ازمرکبهای زنان است مانندکجاوه . **مالکیه:** زن منسوب بینی‌مالك که شعبه‌ایست ازقبیلهٔ‌کلب. **خلایا :** جمع‌خلیه بمعنی‌کشتی بزرگ. **سفین :** جمع سفینه . **نواصف :** جمع ناصفه بمعنی اماکن وسیعه از نواحی صحاری است . **دد** وادی و بیابانی است ویا بمعنی لهو و لعب است .

حاصل معنی شعرآخری‌آنستکه‌گویاکجاوه‌ها و مرکب‌های‌آن زن معشوقهٔ مالکیه در هنگام صبح، کشتی‌های بزرگی‌است درحوالی وادی **دد** و اگر **دد** بمعنی لهو و لعب باشد مراد آن استکه ازکثرت وله و علاقهٔ مفرطی‌که بدان معشوقه داشتم‌کجاوه و مرکب اورا کشتی بزرگی انگاشتم .

طرفه از هفت سالگی شروع بشعرگفتن‌کرد ، اشعار نغز و طرفه می‌گفت درفنون شعر از مدح و هجو و موعظه وحکمت وغیرها بمقامی بس‌عالی رسید وباآن قلت‌عمری که داشته (و دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشته) نکاتی بکاربرده‌که افهام اکابر شعرا بدانها نرسیده است . اشعارش حاوی فصاحت لفظ و عذوبت معنی ، بتمامی مقاصد شعریّه مشتمل ، محل استشهاد ادبا و ارباب لغت، بسیاری ازآنها ضرب‌المثل و در رشتهٔ خود بی‌بدل بوده و مثل مشهور **استنوق‌الجمل** هم از او است . چنانچه روزی با

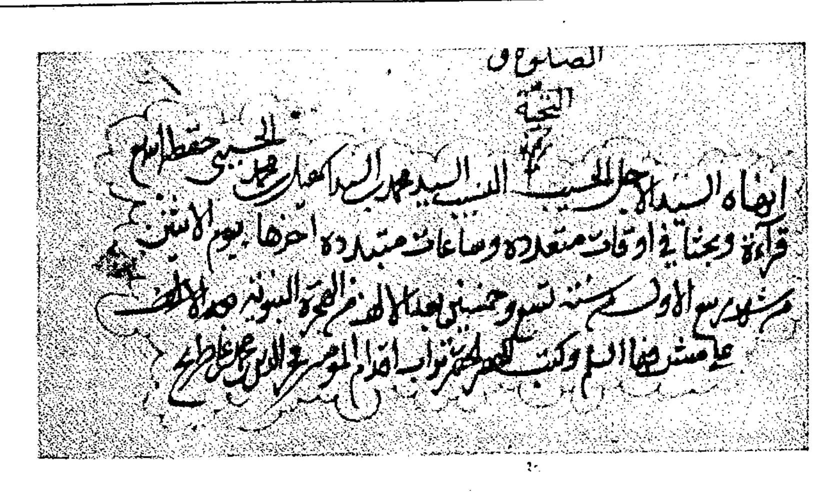
خال خود متلمس ، بدربار عمرو بن هند حکمران حیره (که شعرا برای خواندن اشعار خود می‌رفتند) رفته بود ، دیدکه مسیب بن علس در وصف جمل (شتر نرینه) شعری می‌خواند وآن را با اوصاف ناقه (شتر ماده) می‌ستاید ، طرفه گفت **استنوق الجمل** (یعنی جمل ناقه شد) پس این جمله از امثال دایره گردید ودربارۀ کسی گویند که سست رأی بوده و کلمات غیرمناسب را مخلوط بهم گرداند . نیز از اشعار معلّقۀ او است :

وظلم ذوی القربی اشد مضاضة — علی المرء من وقع الحسام المهند
ستبدی لك الایام ماکنت جاهلا — و یأتیك بالاخبار من لم تزود

که اوّلی درتجربۀ کامل آثار منحوسۀ قطع رحم ودوّیمی درحکمت وموعظه میباشد ولبید شاعر نیز بجهت آن ، بفضل طرفه و تقدّم او بردیگر شعرا اقرارآورده وحضرت رسالت ص نیز بعد از شنیدن آن فرمودندکه آن ازکلام نبوت است . این هردو ، در رشتۀ خود از امثال دایره میباشد و احمد بن حنبل از عایشه روایت کرده است که حضرت رسالت ص در هرخبری که مورد شك و تردید بودی بدین بیت طرفه : **ویأتیك بالاخبار من لم تزود** تمثل نمودی. اینگونه کلمات طرفۀ طرفه، بسیار واشهر اشعار او معلّقۀ او است که اشاره شد . طرفه عاقبت در سال پانصد و پنجاهم میلادی که هفتاد سال پیش از هجرت حضرت رسالت مآبی میباشد دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشت ، یا بجهت هجو عمرو بن هند ، یا بجهت شعری که درمجلس شراب دربارۀ خواهر عمرو گفته، یا بجهت کثرت عجب و خودبینی که داشته مغضوب عمرو شد، عامل خودراکه دربحرین بوده بقتل وی بگماشت ،آن عامل نیز بتصویب و اختیار خود طرفه ازرگ اکحل او (رگی است در ذراع که عرق الحیاة ونهرالبدن نیزگویند) فصدکرد پس، ازکثرت جریان خون جان داد.
(رجال المعلقات و۱۲۳۹مط وغیره)

طرفین رجوع بعنوان **ائمۀ ثلثه** نمایند .

طریحی **فخرالدین بن محمد بن علی** - بن احمد بن طریح (بروزن کمیل) نجفی رماحی ، یا فخرالدین بن محمدعلی بن احمدبن علی بن احمد بن طریح بن خفاجی بن فیّاض ، بهرحال وی عالمی است فاضل کامل، فقیه نبیل،



الصلوة و
التحية
انهاه السيد الاجل الحسيب النسيب السيد محمد بن السيد اسماعيل محمد الحسيني حفظه الله
قراءة وبحثا في اوقات متعددة وساعات متعددة آخرها يوم الاثنين
من شهر ربيع الاول سنة تسع وخمسين بعد الالف من الهجرة النبوية

کلیشهٔ خط فخرالدین طریحی -۲

قطعهٔمزبوراجازه‌ای‌است که در آخر یك نسخه از کتاب جامع المقال خود طریحی بخط خود وی نوشته‌شده و آن نسخه درحال حیات خود طریحی درروزشنبه نهم صفر **۱۰۵۹** بخط محمدبن اسمعیل بن محمدحسینی نجفی نگارش یافته‌است. اجازهٔ فوق‌الذکر را طریحی باخط خود برای کاتب نسخه‌که یکی از تلامذهٔ او بوده مرقوم داشته‌است.

محدّث جلیل‌القدر، عابد زاهد، ادیب شاعر لغوی، از اکابر علمای امامیّه، اورع و اتقی و اعبد و ازهد اهل زمان خود، بجهت انتساب بجدّ عالی مذکورش به **طریحی** و **شیخ طریحی** معروف، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین ونظائر ایشان معاصر، با یك یا دو واسطه از شیخ بهائی روایت نموده و خودش از مشایخ روایت پسرخود شیخ‌صفی‌الدین و علّامهٔ مجلسی و سید هاشم بحرانی میباشد. تألیفات نافعه و منیفهٔ بسیاری دارد:

۱- الاثنی‌عشریه فی‌اثنی‌عشر مبحثا من مباحث اصول‌الفقه که‌آن را **لمعهٔ وافیه** نیز گویند **۲- الاحتجاج فی‌مسائل الاحتیاج ۳- الاربعون حدیثا** که باربعین معروف است **۴- ایضاح‌الحساب** درشرح خلاصة‌الحساب‌شیخ‌بهائی **۵- تحفة‌الوارد وعقال‌الشارد ۶- ترتیب خلاصة‌الاقوال للعلامة ۷- ترتیب مشیخة من‌لایحضره‌الفقیه ۸- جامع‌المقال فی‌مایتعلق باحوال الحدیث والرجال وتمییز المشترکات منهم ۹- جامعة‌الفوائد** که در ذیل بنام‌حجیة‌الظن مذکور است **۱۰- جواهر المطالب‌فی‌فضائل‌علی‌بن‌ابیطالب ع ۱۱- حاشیهٔ‌معتبر محقق ۱۲- حجیة الظن‌الخاص** در رد ملامحمدامین استرآبادی وچون عناوین مطالب‌آن **فائدة - فائدة**است بعضی ازاهل فضل‌آن را **جامعة‌الفوائد** نام‌کرده‌اند **۱۳- شرح اثنی‌عشریهٔ صاحب‌معالم ۱۴- شرح المبادی للعلامة ۱۵- الضوء** (الضیاء خ‌ا) **اللامع فی‌شرح المختصر النافع ۱۶- عواطف**

الاستبصار للشیخ الطوسی ۱۷- غریب الحدیث للخاصة ۱۸- غریب القرآن ۱۹و۲۰- الفخریة الصغری و الفخریة الکبری هردو در فقه **۲۱- فوائد الاصول ۲۲- کشف غوامض القرآن ۲۳- الکنز المذکور فی عمل الساعات والایام واللیالی والشهور ۲۴- اللمع فی شرح الجمع ۲۵- اللمعة الوافیة** که همان اثنی‌عشریهٔ مذکور فوق است **۲۶- مجمع البحرین ومطلع النیرین** که بارها درایران‌چاپ‌شده‌است **۲۷- مجمع الشتات ۲۸- مراثی الحسین صغیر وکبیر و وسیط ۲۹- مستطرفات نهج البلاغه ۳۰- المنتخب فی جمع المراثی والخطب** که در ایران چاپ شده است **۳۱- النکت اللطیفة فی شرح الصحیفة** وغیراینها.

وفات طریحی بسال یکهزار وهشتاد وپنجم‌هجرت در رماحیه واقع‌شد وجنازه‌اش بنجف اشرف نقل‌گردید . **رماحیه** بتشدید میم ، شهری‌است از عراق عرب . اسم اصلی طریحی‌موافق بعضی‌از تألیفات‌خود، فخرالدین بوده ودرروضات وامل‌الآمل وهدیة‌الاحباب وچندین موضع از ذریعه نیز باسم اصلی بودن فخرالدین تصریح نموده است، اسم‌پدرش نیز موافق تألیفات خود و تصریحات‌کتبی ذریعه محمدعلی بن احمد میباشد و لکن در نخبة‌المقال بروجردی ، در ردیف اشخاصی‌که نامشان محمد و پدرشان علی‌است‌گوید :

سبط طریح نجفی منتجب ذومجمع البحرین ثم المنتخب

بنابراین نامش محمد و پدرش علی بوده و فخرالدین لقب وی میباشد و بروجردی در مستطرفات نیز فخرالدین محمد بن علی بن طریح نوشته است . اما پدر علی را طریح نوشتن‌ظاهراً مسامحه وازقبیل‌نسبت بجدّ است چنانچه متداول‌میباشد والّاچنانچه‌مذکور داشتیم طریح جدّ عالی بلکه اعلای شیخ فخرالدین است .

(قص وملل وص۵۱۰ت و ۳۸۹مس و ۱۹۴هب و۳۹۰ ج۱۷عن وغیره)

طریحی

شیخ نعمت بن علاءالدین - بن امین‌الدین بن محیی‌الدّین بن صفیّ‌الدّین بن فخرالدین طریحی مذکور فوق ، ازفضلای نامی عصر خود بود ، درسال هزار و دویست و هفتم هجرت درنجف متولد شد، بعلوم شرعیّه وآداب عربیّه اشتغال یافت و حظّی وافر برد ، درفقه و حدیث و رجال تألیفاتی داشته که ازآن جمله است : **مجمع المقال فی علم الرجال** . وی درهزار و دویست و نود و سیّم هجرت وفات یافت . (ص ۴۰۸ ج ۲ نی)

طسوج[۱]

طسوجی **آقا احمد بن آقا علی‌اشرف** - مذکور ذیل، عالم فاضل شاعر که از اکابر تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری میباشد. یك **کتاب کشکول** و **حواشی متفرقه بر ریاض** نوشته ودر وفات استاد مذکورش (**۱۲۸۱ه ق = غرفا**) قصیده‌ای در مرثیه‌اش گفته است. در قضیهٔ نجیب پاشا درکربلا مقتول شد و سالش بدست نیامد و ولادتش در سال هزار و دویست و سی و دوم هجرت بوده است.

(ص ۱۴۳ ج ۱۰ عن)

طسوجی **میرزا عبداللطیف** - پدر میرزا محمدحسن‌خان مظفّرالملك، از افاضل اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد ویا خود، اوائل قرن حاضر چهاردهم را نیز درك کرده‌است چنانچه ازکتاب مآثر وآثار صنیع‌الدولة استظهار شده‌که‌گوید وفات او پیش‌از سال هزار و سیصد و ششم هجرت بوده است. ازآثارقلمی‌او **ترجمهٔ الف‌لیلة و لیلة** میباشدکه ازعربی بپارسی بسیار فصیح ترجمه‌اش‌نموده ومشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص ۸۰ ج ۴ ذریعه)

طسوجی **ملا عبدالنبی بن اوجاق قلی** - یا شرف‌الدین محمد، از اکابر علمای‌آذربایجان، فقیه محدّث مفسّررجالی حکیم‌ریاضی رملی جفری نجومی شاعر ماهر، از افاضل اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد. او و صاحب حدائق (متوفی بسال۱۱۸۶ه ق = **غققو**) هردو از تلامذهٔ ملاّ رفیع گیلانی (متوفی‌بسال ۱۱۶۰ه ق = غقس‌که تلمیذ علاّمهٔ مجلسی و منصب شیخ‌الاسلامی درخانوادهٔ او تاعصر حاضر ما باقی است) بوده واز او اجازهٔ روایتی داشته‌اند. از تألیفات او است:

۱- تفسیر قرآن که بزرگ و مفصل و دارای نکات بدیعه میباشد وتلمیذ او میرزاحسن زنوزی سالف‌الترجمة درکتاب ریاض‌الجنة وغیره ازآن نقل میکند **۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** و شاید همان تفسیر مذکور باشد **۳ و۴ و۵- حاشیهٔ سماء وعالم** که مجلد چهاردهم بحارالانوار

۱- **طسوج**- بفتح اول، دیه بزرگی است درآذربایجان درحدود هشت فرسخی تبریز که جمعی از فضلای نامی بنسبت‌آن (طسوجی) معروف میباشد وبعضی‌از ایشان را تذکر میدهد.

است و **حاشیهٔ مدارک‌الاحکام** و**حاشیهٔ مزار بحارالانوار ۶- شرح صحیفهٔ‌سجادیه ۷- شرح نهج‌البلاغة ۸- شرح وافیهٔ‌تونی** وغیر اینها . وفات طسوجی بسال هزار و دویست و سیم هجرت درکربلای معلّی واقع و میرزا حسن زنوزی سالف‌الترجمة‌که از تلامذهٔ وی بوده در تاریخ آن گوید:

چو شد عبدالنبی‌آن معدن فضل — از این وحشت‌سرا برخلد هارب
ز فوتش‌گشت غارب مهر افضال — از این‌رو سال فوتش‌گشت غارب

غارب= ۱۲۰۳. (ذریعه وتقریرات آقای نجفی‌قمی)

طغان
طغاوی
{ دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب ابان بن عمرو جذلی و بعضی دیگر و **دویمی** حسن بن‌راشد میباشد و رجوع بدان‌علم نمایند. }

طغرائی
حسین‌بن علی‌بن محمدبن عبدالصمد - اصفهانی ، ملقّب به **عمید و استاد** و**فخرالکتاب** و**مؤیدالدین**، مکنّی باابواسمعیل ، معروف به **طغرائی** و **استاد طغرائی** ، عالمی است ادیب فاضل کاتب منشی شاعر ماهرکثیرالفضل لطیف‌الطبع و امامی صحیح‌المذهب ، درنظم و نثر استاد عصر خود ، از اولاد ابوالاسود دئلی ، از امرای سلجوقیان، وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی . **دیوان شعر** او نیز بسیار خوب و دراستانبول چاپ شده و ازمحاسن وطرائف اشعارش قصیدهٔ **لامیهٔ** او است که معروف به **لامیةالعجم** ، دارای‌آداب و غرائب و حکم ، محل توجه افاضل ادبا ، در تمامی اقطار درنهایت‌اشتهار، درمصر و استانبول وقازان با لامیةالعرب شنفری دریکجا چاپ و صلاح‌الدین صفدی سالف‌الترجمة و جمعی دیگر از اکابر علما و ادبا شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند .آن را در وصف حال خود وشکایت از جریانات ناملائم زمان دربغداد انشاکرده وحاوی‌پنجاه و نه‌بیت میباشدکه همهٔ‌آنها دروفیات‌الاعیان ومعجم‌الادباء و جواهرالادب احمد هاشمی مذکور و مطلع‌آن این است :

اصالة الرأی صانتنی عن‌الخطل — و حلیة الفضل زانتنی لدی العطل
مجدی اخیرا و مجدی اولا شرع — والشمس رادالضحی کالشمس فی‌الطفل

چنانچه در محل خود اشاره نمودیم لامیهٔ صلاح‌الدین صفدی نیز نظیرآن بوده و احمد

هاشمی درجواهرالادب، همین لامیة‌العجم‌را باهفتاد ودو بیت استقبال کرده واوّلش این‌است:

علیك بالصبر والاخلاص فی‌العمل و لازم‌الخیر فی‌حل و مرتحـل

نیز از اشعار طغرائی است :

اذا ما لم تکن ملکا مطاعا فکن عبداً لخالقـه مطیعـا
و ان لم تملك‌الدنیا جمیعا کما تهواه فاترکها جمیعا
هما نهجان من‌نسك و فتك یحلان الفتی الشرف‌الرفیعا

گویندکه طغرائی در فنّ‌کیمیا و رموزآن نیز یدی طولی داشته بلکه از اساتیدآن فنّ و تالی جابر بن حیّان صوفی معروف بوده وکتابهائی درآن موضوع تألیف داده است:

۱- ترکیب‌الانوار ۲- جـامع‌الاسرار ۳- حقائق الاستشهادات ۴- ذات‌الفوائـد ۵- الرد علی ابن‌سینا فی‌ابطال الکیمیا، ۶- مصا بیح الحکمة ۷- مفاتیح الرحمة وغیراینها

و از اشعار او است :

اما العلوم فقد ظفرت ببغیتی منها فما احتاج من ان یعلما
و عرفت اسرار الحقیقـة کلها علما انار لی البهیم المظلما
ودریت هرمس سرحکمته الذی اضحی بها علم الغیوب مترجما

صاحب ترجمه در موصل وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود ، هنگامی‌کـه ما بین سلطان مذکور وبرادرش سلطان محمود درقرب همدان مقاتله شد وسلطان محمود غالب آمد نخستین‌کسی‌که دستگیر نمودند همین طغرائی وزیر بود . شهاب اسعدکه در دربار محمودی سمت‌کاتب طغرائی داشته از ترس‌آنکه مبادا حسین طغرائی صاحب‌ترجمه، در اثر فضل و هنر وکمالات‌خود مشمول عنایات محمودی‌گردد، اورا بالحاد و زندقه متّهم داشت و بدستیاری نظام‌الدین‌ابوطالب علی‌بن احمد سمیرمی وزیر سلطان محمود، بسال پانصد وسیزدهم یا پانزدهم‌هجرت درزیاده‌بر شصت‌سالگی ظلماً بقتلش‌آوردند ونظام‌الدین مذکور نیز روز سه‌شنبه سلخ شهر صفر پانصد وشانزدهم هجرت دربازار بغداد نزدمدرسهٔ نظامیّه بدست غلام زنگی سیاه رنگ حسین طغرائی مقتول‌گردید .

امّا **وجه تسمیه بطغرائی** بنوشتهٔ احمد رفعت‌آنکه : حسین ، وقتی نشانچی ملوك سلاجقه بوده و طغرا بترکی بمعنی نشان‌است. توضیح این اجمال موافق نوشتهٔ‌ابن‌خلّکان

آنکـه : طغرا لفظی است عجمی و بمعنی نشان مخصوصی استکـه روی احکام و قوانین سلطانی در فوق بسم‌الله با خط جلی مینویسند و مضمون‌آن ، اوصاف و منـاقب سلطانی است‌که‌آن حکم وفرمان ازطرف او صادر شده است . درقاموس‌ترکی‌گوید: طغرا لفظی است ترکی و دراصل بمعنی مرغی است پرگشاده و وقتی رسم ونشان وشکل همین مرغ را می‌گفتند ودرعربی وفارسی نیز بهمین‌معنی‌استعمال‌یافته و اخیراً علامتی‌است‌مخصوص که حاوی‌نام‌نامی‌پادشاه وقت‌بوده ودر روی احکام و بروات وقوانین ونظامات ومسکوکات و دیگر اشیاء رسمی ترسیم نمایند چنانچه‌گویند این برات مزیّن بطغرای‌همایونی ویا این فرمان موشّح بطغرای شاهنشاهی است.

(ملل وص ۲۴۸ت و۲۴۶ ج۴فع و۵۶ ج۱۰جم و ۳۰۱۳ ج۴س و ۶۸۶هر وغیرها)

طغرائی **امیر یمین‌الدین** - رجوع بطغری نمایند .

طغرل **محمدابراهیم خان بن مهدی قلی‌خان بن سلطان محمدحسن خان** - قاجار ازشعرای‌نامی، عموزادهٔ فتحعلی‌شاه‌قاجار، داماد وناپسری وی بود ، در دربار سلطان تقرّبی بسزا داشت و بطغرل تخلّص مینموده واز او است :

فغان طغرل‌که صیّاد جفـاجو — مرا بشکست‌پر، آنگه رهاکرد

وفات طغرل درهزار و صد ونود وسه در استرآباد واقع‌گردید . (ص۳۸ ج۱مع)

طغری **امیر یمین‌الدین** - فریـومدی ، از مشاهیر علما و ادبـا و شعرای اوائل‌قرن هشتم‌هجری‌عهد سلطان محمدخدابنده وابوسعیدخان (از ملوك ایلخانیّه)که مردی فاضل و دراصل ازقصبهٔ فریومد ترکستان بود ، باپسرخود امیرمحمود (که شرح‌حالش بعنوان ابن‌یمین درباب‌کنی خواهدآمد) مکاتبات ومراسلات و مشاعراتی داشت واز اشعار او است‌که بپسرش نوشته است :

دارم ز عتـاب فلـك بـوقلمـون — وزگردش روزگار خس‌پرور دون

چشمی‌چوکنارهٔ‌صراحی‌همه‌اشك — جانی چو میانهٔ پیاله همه خون

پسر درجواب پدرگوید:

دارم ز جفـای فلـك آینـه‌گون / پر آه‌دلی که سنگ‌ازاو گردد خون
روزی بهـزار غـم بشب می‌آرم / تاخود بشب از پرده چه‌آید بیرون

ازآثار قلمی امیر یمین‌الدین است :

۱- **انشاء طغری** که مجموعهٔ منشآت او است ۲- **انوار المبارك** ۳- **چشمهٔ فائز**. ۴- **کلیات‌طغری** که‌مجموعهٔ‌اشعار‌اواست ۵- **کنز المعانی** ۶- **مجموعهٔ‌اشعار** که‌همان کلیات‌مذکور است ۷- **مجموعة‌الغرائب** ۸- **مجموعهٔ‌منشآت** که بنام‌انشاءمذکورشد ۹- **المرآت‌المفتوحة**.

وفات امیر یمین‌الدین بسال هفتصد و بیست وچهارم هجرت درقصبهٔ فریومد واقع وهم در آنجا مدفون است . نگارنده‌گوید : ظاهر آن‌است‌که شهرت صاحب‌ترجمه **طغرائی** بوده و **طغری**‌گفتن او (چنانچه در نسخـهٔ قاموس‌الاعلام است) ناشی از اشتبـاه مؤلف‌آن و یا چاپخانه است. (ص۲۵۲لس و۳۰۱۴ ج۴س)

طفیلی **امیرجلایر** - بعنوان **جلایر** مذکور شد .

طلحی
طنافسی
دراصطلاح رجالی، **اولی** لقب سلیمان بن عبدالله ، صالح بن موسی ، علی بن عیسی ، محمد بن‌علی وبعضی دیگر و **دویمی** نیز لقب حماد بن بشر، عبدالوهاب‌بن صباح وبعضی دیگر بوده و رجوع‌بدان‌علم‌نمایند.

طنطاوی‌جوهری ازاعیان‌علما وحکمای‌عامّهٔ‌عصرحاضرما،حکیم‌مهذّب‌النفس، خطیب‌کاتب منشی، از اساتید جامع ازهر ومدرسهٔ دارالعلوم قاهره ، از پیشوایان لغت عرب معدود وبلغت انگلیسی نیز کاملاً آشنا بود . معظم وقت او درمحاضرات‌علمیه و ادبیّه مصروف وبیشترآیات‌کثیرالبرکات قرآن مجیدراکه حاوی غرائب غیرمتناهی بوده و حثّی اکید برتفکر دربدایع عالم اکبر و صنایع عالم اصغر را محتوی است مورد بحث قرار داده و درآن اثنا مذهب داروین و کلمات اورا نیز محل مناقشه و نظر نموده است. درتقویت ملکهٔ انشا وقوهٔ فکریّهٔ تلامذه ، اهتمام‌تمام داشته اینك یك جنبش فکری و تأثیرات فوق‌العادة ، درعقول ونفوس و روحیّات‌ایشان تولید نموده و عاملی قوی در توسعهٔ فکر ایشان محسوب‌گردیدکه از غرر درر بیانات شیوای



وی التقاط و از انوار افکار ابکار متنوعهٔ او اقتباس مینمودند. با این همه اشتغالات مستغرق اوقات او که بتدریس و محاضرات متنوعهٔ علمیّه و ادبیّه داشته بازهم در خلال این احوال تألیفاتی طریفه، در اخلاق و تفسیر و فلسفه وعجائب کون دارد که گواه صادق بر تبحّر و تنوع علمی وی میباشند:

عکس آقای طنطاوی جوهری -۳-

۱- **الارواح** ۲- **اصل العالم** که مباحث فلسفی است درجغرافیای طبیعی ۳- **این الانسان** ۴- **التاج المرصع بجواهر القرآن والعلوم** ۵- **تفسیر الجواهر** که تفسیر تمامی قرآن، بیست و شش مجلد، الهیات و طبیعیات و ریاضیات وعلوم ادبیه وعربیه ودیگر علوم متنوعه را حاوی است که درحقیقت فقط تفسیر قرآن نبوده بلکه یك دائرة المعارف جامع عمومی است ۶و۷و۸- **جواهر التقوی** و**جواهر العلوم** و **السر العجیب فی حکمة تعدد ازواج النبی ص** ۹- **الفرائد الجوهریة فی الطرف النحویة** ۱۰- **میزان الجواهر** وغیر اینها که همهٔ آنها در مصر وقاهره چاپ و رواج تمام دارند. وفات طنطاوی روز جمعه دوازدهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۰م = **غظم** مطابق دویم ذی الحجهٔ سال ۱۳۵۸ = **غشنح** قمری وبیست ویکم دیماه ۱۳۱۸ = **غشیح** شمسی هجری واقع و ولادتش درسال ۱۲۸۷ه (غرفز) بوده است.

(ج ۵ تفسیر الجواهر وص ۱۲۴۳مط و اطلاعات متفرقه)

طنطرانی **احمد بن عبدالرزاق** - مکنّی به **ابونصر**، ملقّب بـه **معین‌الدین**، ازمشاهیرعلما و ادبا وشعرای‌عهدخواجه‌نظام‌الملک‌آتی‌الترجمة، استاد و مدرّس مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد، تألیفات واشعار طریفهٔ بسیاری بدو منسوب میباشد که‌اشهرآنها **قصیدهٔ طنطرانیهٔ ترصیعیهٔ** اواست‌که‌درغایت‌شهرت ودرمدح‌نظام‌الملک‌مذکور و ذوالقافیتن (دارای دوقافیه) بوده و نظیرآن سروده نشده و مطلع‌آن این است :

یاخلی البال قد بلبلت بالبلبال بـال بالنوی زلزلتنی والعقل فی‌الزلزال‌زال

همین قصیده محل توجه اکابر افاضل بوده وشروح بسیاری بدان نوشته‌که من‌جمله شرح محمد بهشتی اسفراینی (متوفّی بسال ۷۴۹هـ ق = ذمط) میباشدکه درمصر و بیروت و ایران با شرح معلّقات سبع زوزنی چاپ شده است .

وفات طنطرانی درسال چهارصد و هشتاد و پنج هجرت (که سال وفات‌نظام‌الملک مذکور است) واقع شد و پانصد و هشتاد و پنج بودن‌آن مثل نسبت دادن قصیـدهٔ مذکور برشید وطواط (چنانچه ازبعضی صادر شده) اشتباه وناشی ازقلت‌تتبّع بوده و اوّلی منافی معاصر بودن با نظام‌الملک هم (که مسلّم ارباب تراجم است) میباشد .

(کف وص ۱۹۶هب و۳۰۱۸ ج۴س وغیره)

طوبی **میرزا ابراهیم** - حکیم مورّخ ادیب اریب شاعر، متخلّص‌بطوبی که علاوه برفضائل دیگر در علم هیئت عارف بود ، بسال هزار و صد و هفتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت و درآستانهٔ بقعهٔ مبارکـهٔ امامزاده اسمعیل‌که بنا برمشهور اسمعیل بن زید ابن امام حسن مجتبی ع ویا بقول‌بعضی اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی است مدفون شد واز اشعارش بدست نیامد .

(ص ۵۳۶ ج ۱۵عن)

طوری **عبدالقادر** - از مشاهیر فقهای حنفیـّهٔ مصر قرن یازدهم هجرت، مفتی مذهب حنفی ، مدرّس جامع ازهر، دارای قریحهٔ شعری و درعلوم ادبیّه نیز ماهر بوده و ازتألیفات او است :

۱- **تکملة البحر الرائق** ۲- **الفواکه الطوریة** که جامع نظم و نثر و کتابی است مرغوب.
سال وفاتش بدست نیامد و تا سال یکهزار و بیست و ششم هجرت درقید حیات بوده است.
(ص ۳۰۸۷ ج ۴ س)

طوسی[۱]

طوسی **ابوالقاسم** یا بعنوان **فردوسی** خواهدآمد.
طوسی **حسن**

طوسی **محمد بن حسن** - بعنوان **شیخ طوسی** مذکور افتاد.

طوسی **محمد بن علی بن حمزه** - بعنوان **عماد طوسی** خواهدآمد.

طوسی **محمد بن محمد بن حسن** - بعنوان **خواجه نصیر طوسی** نگارش یافته است.

۱- **طوسی**- بضم اول منسوب بطوس و دراصطلاح رجالی، لقب احمد بن حسن بن علی فلکی ، حسن بن محمد بن حسن بن علی ، حسین بن عبدالجبار و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح علما و فقها ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، شیخ الطائفة محمد بن حسن ، یا صاحب وسیله محمد بن علی بن حمزه است که اولی بعنوان شیخ طوسی نگارش یافته و دویمی نیز بعنوان عماد طوسی خواهدآمد .

طوس ، بنوشتهٔ مراصد شهری است در ده فرسخی نیشابور که بدو شهر مشتمل میباشد: یکی ازآنها بطابران موسوم ودیگری بنوقان مسمی بوده و زیاده برهزار قریه را حاوی وقبر هرون الرشید وحضرت علی بن موسی الرضا ع نیز درآنجا است . درقاموس الاعلام گوید: طوس، شهری است قدیم درخراسان بمسافت بیست کیلومتر از شمال غربی مشهد که اکنون ویرانه‌های آن باقی و موجود ودر اوائل اسلام و پیش ازآن از معمورترین و بزرگترین بلاد خراسان و و ازمراکز تمدن و معارف اسلامیه بوده است، حکمای عالی‌مقام مانند خواجه‌نصیر، امام‌غزالی و شعرای نامی مانند فردوسی و اشباه وی ازآنجا نشأت یافته و هرون‌الرشید درآنجا وفات و حضرت امام علی بن موسی‌الرضا ع نیز در زمان مأمون درقرب‌آن‌شهید وهردو درقریهٔ نوقان نام‌آن مدفون میباشند . همین قریه بمناسبت دفن‌آن امام عالی‌مقام ، بمرور ایام درترقی‌بوده، اهالی طوس نیز بدانجا منتقل و متوطن شدند تا بمرور زمان نام قدیمی‌آن (نوقان) متروك و باسم مشهد معروف و طوس، خراب و ویران شده‌است. نیز درمطاوی‌کلمات خودگوید که طوس بعقیدهٔ ایرانیان بناکردهٔ جمشید بوده وازطرف طوس بن نوذر تجدید و بتعمیرش افزوده است .

طوطی ترشیزی از شعرای ایرانی قرن نهم هجرت که طوطی ایست شیرین گفتار و اشعارش لطیف و آبدار ، قصائد اورا برقصائد اقرانش ترجیح میدادند ، در طب نیز بصیرتی بسزا داشت و قصیده‌ای در استقبال قصیده خاقانی گفته که مطلع آن این است :

شب برافق باز شفق یاقوت حمرا ریخته   گردون ز انجم برطبق لولوی لالا ریخته

طوطی بسال هشتصد و شصت و ششم یا هفتم هجرت وفات یافت و لفظ **خروس** = **۸۶۶** مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۲۲۶ سفینه)

طوفان **میرزاطیب** - مازندرانی ، اصلش از ملك هزار جریب از توابع دارالمرز مازندران وازمعاصرین آذر بیگدلی سالف‌الترجمة بود. اخیراً باصفهان رفته وبسیار هجو میگفت ، عاقبت بنجف اشرف رفت وازبذله‌گوئی توبه کرد و بمدّاحی حضرات ائمّهٔ معصومین ع پرداخت وبالخصوص درمناقب‌حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه‌گوید :

شد بهاری عیان که درگلزار   لاله‌بی‌داغ رست وگل بی‌خار
شد چمنها ز لاله لیلی خیز   بوستانها ز بید مجنون زار
وصف بیهوده تا بکی طوفان   ناقص‌است‌این‌بهار واین‌گلزار
چون رسد عطرخلق شه‌بچمن   آن زمان می‌شود بهار بهار
صاحب عصر مهدی هادی   جانشین محمد مختار ص

طوفان ، بسال یکهزار و یکصد و نودم هجرت درنجف وفات یافت وآذر فوق ، در وفات او یك رباعی گفته‌که این مصراع آن : «**طوفان در دریای نجف شد زصفا**» = **۱۱۹۰** مادّهٔ تاریخ میباشد . یك نسخه از **دیوان طوفان** بشمارهٔ ۲۷۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .   (ص ۳۴۱ ج ۲ مع وغیره)

طویل[1]

طویل **شیخ‌حسن** - از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ومؤلف **تفسیرعنوان‌البیان** میباشد . مقدمهٔ این‌تفسیر، بسال هزار وسیصد و شانزدهم هجرت درمصر چاپ سنگی شد و وفات شیخ‌حسن درسال هفدهم واقع‌گردید.
(ص ۷۶۳مط)

طویل **فردوسی** - بعنوان **فردوسی طویل** خواهدآمد.

طهوری لقب رجالی محمد بن عبدالله بوده و رجوع بدان علم نمایند .

طهوی **اسلم بن مهور** که در باب‌کنی بعنوان ابوالغوث خواهدآمد و در اصطلاح رجالی لقب‌حسان‌بن‌شداد وشرح‌حالش درآن‌علم‌است.

طیار بروزن عطّار ، لقب رجالی محمد بن عبدالله و پسرش حمزه از اصحاب حضرت باقر و صادق ع وشرح‌حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طیالسی دراصطلاح رجالی، احمد بن عباس نجاشی، حسن بن‌ابی‌عبدالله، سلیمان بن داود ، محمد بن خالد و دوپسرش عبدالله و حسن و شرح حال ایشان موکول بدان علم میباشد ونسبت‌آن به **طیالسه** جمع طیلسان میباشدکه قسمی از جامه است و اشخاص مذکورین ، شغل طیلسان فروشی را داشته‌اند .

طیبی **حسن** یا **حسین بن محمد بن عبدالله** - ملقّب‌بشرف‌الدین، عالمی است فاضل‌ادیب بیانی محدّث مفسّر، از مشاهیر علمای عامّه‌که در معانی و بیان و فنون ادبیّه وعلوم‌عربیّه و استخراج حقائق ودقائق‌قرآنیّه وحدیثیّه بلکه در معقول نیز علاّمهٔ زمان بود ، در نشر علوم و معارف دینیّه بدون طمع چیزی اهتمام تمام داشت ،کتابهای بسیار نفیس را بهمه‌کس از اهل بلد وغیره بعاریت میداد و

۱- **طویل**- در اصطلاح رجالی ، لقب‌اسحق عطار ، بحر، خالد بن بکر، علی‌بن‌حسن و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

اصلاً پیرامون مال و اقبال نمیگردید، بلکه ثروت زیاد شخصی خود را هم‌که از ارث و تجارت داشته در وجوه برّ و خیرات و مبرّات و انجام ضروریّات طلاّب دینیّه مصروف و درآخر عمر بی‌چیز و فقیر گردید . همواره شریعت مقدّسه را تعظیم میکرد ، در ردّ فلاسفه ، باآن همه استیلائی‌که درآن اوان داشته‌اند جدّی وافر بکار می‌برد ، فضایح و قبایح ایشان راگوشزد عالمیان می‌نمود ، تاآخرعمر پیوسته ازصبح تا ظهر مشغول‌تفسیر بود، بعدازآن تا عصر نیز بحدیث اشتغال میورزید تاآنکه روز سه‌شنبه بیست وسیم شهر شعبان هفتصد و سی و سیم یا چهل و سیم هجرت از وظیفهٔ تفسیر فراغت‌یافته ودرمجلس حدیث رفت ، نافلهٔ وقت را خوانده وهمچنان رو بقبله درحال انتظار اقامهٔ فریضه جان بمالك‌جانان داد. بنابراینکه نامش‌حسن وسال وفاتش‌هم سی وسیم‌باشد یکی‌ازدوجمله: **خواجه حسن = ۷۳۳** و **سردار سلطان‌حسن = ۷۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات‌او میشود واگر نامش حسین و سال وفاتش چهل و سیم باشد یکی‌از دوجملهٔ : **خواجه حسین = ۷۴۳** و **سردار سلطان حسین = ۷۴۳** مادّهٔ تاریخ میباشد .

از تألیفات او است:

۱- التبیان فی‌المعانی والبیان ۲- تفسیرقرآن ۳- خلاصة درعلم‌درایه ۴- شرح الکشاف ۵- شرح مشکوة ۶- شرح‌مصابیح‌حسین‌بن‌مسعود‌بغوی که‌نامش **الکاشف‌عن‌حقائق‌السنن** است . در شرح‌کشّافش گویدکه در عالم خواب ، یك قدح شیر از دست حضرت پیغمبر بشیر **ص** گرفته و نوشید . چنانچه اشاره نمودیم نام صاحب‌ترجمه بین ارباب‌تراجم محل خلاف و مابین حسن و حسین مردّد است‌که در درر کامنه و در قاموس‌الاعلام **حسین** ولی در روضات و مدارك دیگر موجوده در نزد این نگارنده **حسن** نوشته‌اند . لکن قول درر کامنه‌که بشهادت تطابق اغلب‌کلمات و جملات مستعمله درشرح حال طیبی‌مدرك روضات بوده است تأیید میشود .

(ص ۶۸ ج۲کمن و ۱۹۶هب و ۲۲۴ت و ۳۰۳۱ ج ۴ س و ۲۶۰ ج ۴ فع وغیره)

طیبی **عبدالله بن احمد-** از اکابر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که در فقه و تفسیر و حدیث و نحو و لغت وغیرها متفنّن و در اصول تدریس وحلّ مشکلات فقهیّه دستی توانا داشت ومدتی درعدن قاضی ومفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- اسماء رجال مسلم ۲- تاریخ مرتب برطبقات وسنوات ازاول هجرت ۳- شرح صحیح‌مسلم ۴- مشتبه‌النسبة‌الی‌البلدان که در رشتهٔ خود بسیار سودمند ومفید است. وفات او بسال نهصد و چهل و هفتم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در عدن واقع گردید.

(ص ۲۲۶ نورسافر)

طیفور بن سراج‌الدین بعنوان **عفیف‌الدین** خواهدآمد .

باب «ظ»

(با نقطه)

ظافر عبیدی **اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد بن مستنصر-** ملقّب بظافر، مکنّی بابوالمنصور، دوازدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است که اسامیشان بطور اجمال تحت عنوان **فاطمیون** مذکور خواهد شد.

درپنجم جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و چهل وسوم یا چهارم هجرت (که روز وفات عبدالمجید حافظ عبیدی‌است) برحسب وصیّت بخلافت‌پسرش اسمعیل‌ظافر (که‌کوچکترین پسران حافظ و درآن هنگام درحدود هفده یا هیجده سالگی بوده) بیعت شد، ظافر نیز با نصر، پسر وزیرش عباس، الفت وتونّس بسیاری داشت، بهمین جهت در میان مردم متهّم و همانا درمجالس ومحافل صحبت از نصر وظافر می‌رفت. عباس بجهت دفع‌تهمت، پسرش نصر را بقتل ظافر بگماشت اینك شب پانزدهم یا سلخ محرّم سال پانصد وچهل و نهم هجرت، نصر، ظافر را بپنهانی بخانهٔ پدر خود دعوت نموده و اوراکشت وبلافاصله پدرش را بیاگاهانید، او نیز علی‌الصّباح بقرار روزهای‌گذشته، بی‌اطّلاعانه حاضرقصر خلافت شد و ببهانهٔ شغل مهمّی، می‌خواسته است با ظافر ملاقات نماید، دربانان‌که می‌خواستند ظافر را از حضور یافتن عباس مطّلع سازند در هیچ‌کدام از خوابگاه و حرمخانه و حجرات قصر سراغی نیافتند. عباس با چند تن از اشخاص موثّق بقصررفت و خدّامرا باحضار یوسف و جبرئیل برادران ظافر بگماشت، ایشان نیز بعد از حضور اظهار بی‌اطّلاعی‌کرده وگفتند ازپسرت نصر استکشاف‌کن‌که او داناتر ازما است، اینك ایشان را متهّم‌بقتل ظافر نمود و محض دفع تهمت ازخود و پسرش هردو را درهمان دم بقتل‌آورد. پس‌ازآن، **عیسی** ملقّب به **فائز** و مکنّی بابوالقاسم، پسر اسمعیل ظافر را

که درآن هنگام دو یا پنج ساله بوده بدوش گرفت و درصحن قصر ایستاده و تمامی امرا و اکابر دولت را احضار نمود وگفت: این پسر، مولی و امام شما است وعموهای او پدرش راکشتند وچنانچه می بینید بکیفر کردار خودشان رسیدند واکنون اطاعت این کودك بما لازم است ، عموماً قبول کرده و صیحهٔ بلندی برآوردند بحدّی که آن کودك مضطرب شده و بدوش عبّاس شاشید و از شدت آن صیحه ، اختلال حواس آورده و مبتلا بمرض صرع گردید پس کودك را بمادرش سپردند، عباس هم بخانهٔ خود رفت و باکمال استقلال متصدی انجام امور کشوری گردید. مدت خلافت اسمی فائز نیز (که سیزدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است) بسیار اندك شد و درهفدهم رجب سال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت درسنّ یازده سالگی درگذشت و پسرعمویش عبدالله بن یوسف (که بعنوان **عاضد عبیدی** بشرح حال او خواهیم پرداخت) وارث خلافت گردید.

ناگفته نماندکـه تمامی امرا و اهل دربار ، در قضیهٔ قتل ظافر ، از حقیقت امر اطّلاع داشتند ودرکمین قتل عباس وپسرش نصر (قاتلان حقیقی و اصلی ظافر وبرادرانش) بوده و حیله می اندیشیدند تاآنکه خواهر ظافر بفرنگیان عسقلان چیزی نوشته ودرقتل ایشان استمداد نموده وباموال بسیاری مستظهر گردانید اینك ایشان نیز بهروسیله که بوده عباس راکشته و نصر را در قفس آهنین بقاهره آوردند، تازیانه اش زده و دست راست اورا بریدند، بدن اورا با مقراضها قطعه قطعه نموده ودردارش کردند، عاقبت در روزعاشورای محرّم پانصد و پنجاه و یکم هجرت از دارش پائین آورده و سوزاندند .

(ص ۸۲ و ۴۳۱ ج ۱ کا)

ظافر عبیدی **علی بن منصور** (حاکم بـامرالله) **ابن نزار** (عزیز بـالله) ملقّب به **الظاهر لاعزاز دین‌الله** ، مکنّی به **ابوهاشم** ، هفتمین خلیفهٔ عبیدی مصری است . ازآن روکه پدر ظافر دربیست وهفتم شوال سال چهارصد ویازدهم هجرت (موافق آنچه تحت عنوان فاطمیّون خواهدآمد) مفقودالاثر گردید و مردم بامید پیداکردن او درپی تفتیش بودند اینك خلافت ظاهر چندی تأخیر شد تاآنکه بعدازیأس

کلی از پیدایش او در دهم ذی‌الحجهٔ همان سال، ظاهر باریکهٔ خلافت‌نشست لکن‌ارکان دولت او متزلزل و پاره‌ای حوادث غیرمنتظرة واقع شد ، عاقبت نجیب‌الدولة ابوالقاسم علی‌بن احمد جرجانی عراقی راکه هردو دست‌او بجهت جنایتی ، ازطرف‌حاکم‌بامرالله پدر ظاهر از مرفق بریده شده بود بوزارت نصب‌کرد ، او نیز در وزارت‌خودکمال عفّت واحتیاط ودرست‌کاری و امانت وخودداری بکاربرد. انجام‌نگارشات‌اورا هم **قاضی‌قضاعی** صاحب‌کتاب شهاب (که شرح حال او درمحل خود خواهدآمد) عهده‌دار میبود . وفات ظاهر درآخر شب پانزدهم شعبان چهارصد و بیست و هفتم هجرت در سی و دو سالگی واقع شد و پسرش معد بن‌علی (که شرح‌حال او بعنوان مستنصر بالله خواهدآمد) خلف وی‌گردید وشرح‌حال‌پدر واجداد ظاهر نیزدرضمن عنوان فاطمیّون تذکرداده‌شده‌است.

(ص ۴۰۲ ج ۱ کا)

ظاهری **خلیل‌بن شاهین** – درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شاهین** خواهدآمد.

ظاهری **داود بن علی بن خلف** – اصفهانیّ‌الاصل،کوفیّ‌الولادة ، بغدادی المنشأ والمسکن والمدفن، ابوسلیمان‌الکنیة، ظاهریّ‌الشهرة، از مشاهیر علما و فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه در میان اهل سنّت بزهد و تقوی معروف‌بود، درحقّ امام شافعی تعصّب بسیاری داشته ودرمناقب وی دوکتاب تألیف داد. عاقبت ، خودش مذهب مستقلّی ایجاد و اختراع‌کرد ، اتبّاع ظواهر قرآن وحدیث را (که بحسب ظاهر، خلاف عقائد حقّهٔ اسلامیّه و منافی ضروریّات دینیّه بوده و بهمین جهت در سلك متشابهات منتظم و بحکم صریح‌آیه ، علم بتأویل آنها منحصر بخدا و راسخین درعلم ، یا فقط در ذات اقدس الهی بوده) لازم دانست‌که حقیقت امررا رجوع بخدا نکرده و از اهل ذکر سؤال ننمایند (چنانچه در موارد اشکال و عدم علم مأمور و موظّف‌بدان‌هستیم) . بهمین‌جهت به **ظاهری** اشتهار یافت، جمعی وافر نیز بدوگرویدند و بجهت انتساب او بفرقهٔ **ظاهریه** شهرت یافتند .

زیاده برچهارصد تن از طلّاب علوم دینیّه و افاضل علمای وقت ، درحوزهٔ

درس او حاضر میشدند ، خودش از شاگردان ابوثور و اسحق بن راهویه بود، عقل‌اورا برعلمش ترجیح میدهند . چنانچه اشاره شد اجداد او ازمردم اصفهان بودند، خودش بسال دویست و یکم یا دویم یا دویست تمام از هجرت درکوفه متولد شد ودر بغداد نشو ونما یافته وسکونت‌کرد، هم‌بسال دویست وهفتادم‌هجرت درهمانجا وفات‌یافت ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید . اینکه در روضات‌الجنّات سال وفات اورا دویست وهفت نوشته و با‌بن‌خلّکانش نسبت داده ودرهدیة‌الاحباب نیز بدو اقتفا جسته سهو واشتباه‌است، اینک نسخهٔ معتمدهٔ وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان و مجلّد سیم و چهارم قاموس‌الاعلام موجود وسال وفات اورا موافق مذکور نگارش داده‌اند .

(ص ۱۹۳ ج ۱کا و ۲۷۶ت و ۱۹۷هب و ۲۱۱۲ ج۳ و۳۰۳۳ ج۴س وغیره)

ظاهری **محمدبن‌داود-** مذکورفوق، فقیه محدّث ادیب‌فاضل شاعرظریف، در فنون مذکوره وحید عصر خود بود ، با ابوالعباس بن سریج مناظره و مشاعره داشت ، در سن جوانی بعد از وفات پدرش بنـای تدریس‌گذاشته و از تألیفات او است :

۱- الاعذار ۲- الانتصار ۳- الانـذار ۴- الزهرة در ادبیات و غرائب و نوادر **۵- الوصول الی معرفةالاصول** وغیر اینها . روز دوشنبه نهم رمضان دویست ونود وهفتم یا ششم هجرت درچهل و دوسالگی درگذشته واز اشعار او است :

لکـل امــرء ضیف یسر بقربــه — ومالی‌سوی‌الاحزان والهم‌من‌ضیف
له مقلــة ترمی القلوب بــاسهم — اشد من‌الضرب المدارک بالسیف
یقول خلیلی کیف صبرک بعــدنا — فقلت و هل صبر فاسئل عن‌کیف

اینکه درقاموس‌الاعلام مدت عمر اورا برقم (۲۴) بیست وچهارنوشته سهوی فاحش‌است و ظاهرآن است‌که از کاتب بوده و رقم (۴) را پیش‌از رقم (۲) نوشته است.

(ص ۵۲ ج ۲کا و ۳۰۳۳ ج ۴ س)

ظاهریه عنوان‌فرقه‌ایست‌که درضمن شرح‌حال (ظاهری داود) اشاره‌شد.

ظفری **ظهری** } در اصطلاح رجالی ، **دویمی** لقب احزاب بن اسید ابی‌درهم، **اولی** نیز لقب انس بن فضاله وثابت بن قیس وسفیان بن‌حاطب و محمد بن انس و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

ظهوری یا **ملاظهوری نورالدین محمد**ـ شاعری است ایرانی، ازمردم‌قصبهٔ ترشیز یا تربت خراسان‌که به **ظهوری** تخلّص می‌کرد . بعد از تکمیل مراتب بهندوستان رفته وداخل درخدمت ابراهیم عادلشاه ثانی‌گردید و ازآثار قلمی او است :

۱- خـوان خلیل که نثر است **۲- دیوان شعر** که حاوی قصائد و غزلیات و رباعیات و مدایح بسیاری درحق حضرات ائمهٔ اطهار ع.و عادلشاه مذکور میباشد ویک‌نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ (۳۸۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۳- ساقی‌نامه** که بچهارده هزار بیت مشتمل‌است **۴- گلزار ابراهیم** که نثراست واین هردو را بنام عادلشاه مذکور نوشته‌است **۵- نـورس** که نیز نثر میباشد و از اشعار ظهوری است :

بهار است وبی‌می‌حرام‌است زیست ... بـراحـوال زهّاد بـایـدگریست
بهـار است رخت ورع‌کـن‌گـرو ... مـی کهنـه داردکنـون سال نـو

ظهوری با ابوالفیض فیضی‌آتی‌الترجمـهٔ معاصر بوده و اورا باادب یاد میکرد و ازجملهٔ اشعاری‌که بدو فرستاده است :

از روش جلـوه‌ای آه بـراه افکنیـم ... وز خلش غمزه‌ای خون‌بچکیدن دهیم
بنـد نقـابی‌کشیم تیغ و ترنج‌آوریـم ... یوسف یعقـوب را کف ببریدن دهیم
توبـهٔ پرهیز راکـرده شکستن درست ... محضر ناموس را زیب دریـدن دهیم
بخت ظهوری بجـد دامن دولت‌گرفت ... بـازوی اقبـال را زورکشیـدن دهیم

گویند فیضی نتوانست‌که جوابش را بفرستـد . ظهوری در سال یکهزار و بیست و ششم هجرت درگذشت.

(ص۷۷مخل و۳۰۳۴ج۴س‌وغیره)

ظهیر[1]

ظهیر حسن بن خطیر- بعنوان فارسی حسن خواهدآمد .

ظهیر شقروه
ظهیر فاریابی
ظهیر کازرونی
ظهیر کرمانی
ظهیر نعمانی
ظهیر نیشابوری
ظهیر همدانی

تحت عنوان ظهیرالدین شقروه ، ظهیرالدین‌طاهر بن محمد ، ظهیرالدین علی بن محمد، ظهیرالدین کرمانی ، ظهیرالدین حسن بن خطیر، ظهیرالدین محمدبن محمود ، ظهیرالدین میرزا سیدابراهیم، علی‌الترتیب خواهدآمد .

ظهیرا **پسر ملامراد-** تفریشی ، از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه درنظم و نثر و معمّا ، قادر و توانابوده واز او است :

میخانه را ز مدرسه نتوان شناختن — از بس‌که رهن باده نمودم‌کتاب را

در نزد طریق دین منم دربدری — در ششدر حیرانیم از بی‌خبری
نقشی‌که دوشش نشسته درمن اینست — کز جان و دلم شیعهٔ اثنی‌عشری

اسم و سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۱۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

ظهیرالدین **میرزا سیدابراهیم-** ابن‌میرزاقوام‌الدین‌حسین‌ابن‌عطاءالله‌حسینی، یا حسنی ، **همدانی** ، معروف به **قاضی‌زاده** و **ظهیر همدانی**، از اکابر و فحول علمای امامیّه و اساتید معقول و منقول عهد شاه تهماسب صفوی و بعضی

۱- **ظهیر -** عنوان مشهوری ولقب بعضی‌از اکابر علم و ادب واربابِ‌فضل وهنرمیباشد. در اینجا ، باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ، بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان پرداخته و بعضی دیگر را نیز که بانضمام قیدی دیگر معروف هستند بهمان عنوان مقیدی ، مذکور خواهیم داشت و رویهٔ مذکوره درعنوان **رشید** را نیز منظور دارند . چون بعضی‌از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگرشهرت دارند اینك ترتیب آنهارا نیز بجهت سهولت امر مراجعه‌کنندگان رعایت مینماید . دربعضی دیگر نیزکه ظهیرالدین اسم اصلی‌است محض‌بجهت رعایت ظاهر لفظ‌که موهم لقب بودنش است بشرح حال اجمالی او پرداخته میشود .

دیگر از سلاطین صفویّه ، حکیم متکلّم محقّق مدقّق صوفی مشرب ، درعبارات بعضی ازاجلّه به **مرجع المتکلمین و سیدالحکماء والمتألهین** موصوف‌میباشد درشعر وفنون‌ادبیّه نیز دستی توانا داشت، مراتب علمیّهٔ او باورع و تقوی و حلم و وقار و بلاغت توأم‌بود. حدیث را از شیخ بهائی فراگرفت ،آن شیخ جلیل ، فضل وکمال اورا می‌ستوده بلکه بمیرداماد ترجیحش میداد وبین ایشان مکاتبات ومراسلات‌لطیفه بوده‌است. ظهیرالدین، بعد از وفات پدرش‌که قاضی همدان بوده عهده‌دار قضاوت‌آن سامان‌گردید لکن اکثر اوقات خودرا در درس ومطالعه ومباحثه مصروف ومرافعات وفصل‌خصومات‌را بعهدهٔ‌نوّاب خود موکول میداشت. سیدعلی‌خان‌مدنی هم در سلافةالعصر بسیارش‌ستوده تاآنکه‌گوید:

و زاد بهالدین الحنیفی رتبة ‌ ‌ ‌ وشاد دروس‌العلم بعد دروسها

و احیی موات‌العلم منه بهمة ‌ ‌ ‌ تلوح علی‌الاسلام منه شموخها

از جمع‌کثیری نقل‌کرده‌که روزی شاه‌عباس بدید شیخ‌بهائی رفت، هزاران‌کتاب درپیش وی دیده و پرسیدکه در تمامی عالم ، عالمی پیدا میشودکه این قدرکتاب را در حفظ داشته‌باشد شیخ‌گفت نه وبالفرض اگر باشد میرزا ابراهیم‌است وبس. باری‌ملامحمدتقی مجلسی اوّل ، از همین صاحب ترجمه روایت‌کرده و او نیز از شیخ بهائی و ابن‌خاتون شیخ محمد بن احمد بن نعمت‌الله بن خاتون عاملی روایت مینماید. ازتألیفات‌اواست:

۱- اثبات‌الواجب ۲- حاشیهٔ اثبات‌الواجب جلال‌الدین دوانی ۳- حاشیهٔ الهیات شفا ۴- حاشیهٔ شرح اشارات‌خواجه ۵- حاشیهٔ شرح‌جدیدتجرید ۶- حاشیهٔ‌کشاف وغیرها.

درسال یك هزار و بیست و ششم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۰ت و۴۰ ج ۳نی وبعضی از مواضع ذریعه)

ظهیرالدین **ابراهیم‌بن علی** - در باب‌کنی بعنوان **ابن مفلح** خواهدآمد.

ظهیرالدین **حسن بن خطیر**- بعنوان **نعمانی** خواهدآمد.

ظهیرالدین‌شقروه برادر شرف‌الدین شقروهٔ سالف‌الترجمة ویا عموزادهٔ اوکه به **ظهیر شقروه** معروف و از شعرای هندوستان بوده و از اشعار او است :

در زیر کلاله‌اش گل و لالـه ببین / زیر هرمو دلی و صـد ناله ببین
سالی که بود دوازده مه ، دیـدی / برخیز و مهی، دوازده ساله ببین

سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۳۰۳۴ ج۴س)

ظهیرالدین **طاهر بن محمد فاریابی**، مکنّی به**ابوالفضل**، ملقّب ب**ظهیرالدین**، معروف به **ظهیر فاریابی**، از اعاظم ادبا و معروفین فضلای شعرای اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه در اصل، از مردم فاریاب از بلاد خراسان بود، بیشتر در تبریز امرار حیات می‌نمود ، با خاقانی شیروانی، شیخ نظامی ، مجیرالدین بیلقانی، جمال‌الدین اصفهانی معاصر، بسیار شیرین مقال ونازك‌خیال ومدّاحی‌قزل‌ارسلان وطغان شاه اتابك محمد بن ایلدگز و دیگر اتابکان‌آذربایجان را مینمود . بعضی ازاهل هنر، اشعار اورا بانوری ترجیح داده وآنها را بمعجزه و نور و حور تشبیه ودرمقابل، اشعار انوری را بسحر و چراغ و پـری تمثیل نموده‌انـد . ظهیر فاریابی **دیوان مرتبی** مشتمل برچهار هزار بیت داردکه چهار نسخهٔ خطّی بشمارهٔ۳۷۸ـ۳۸۱ درمدرسهٔسپهسالارجدید تهران موجود و از اشعار او است :

بکـوش ، تـا بسلامت بمأمنی بـرسی / که راه،سخت‌مخوف‌است‌ومنزلت‌بس‌دور
ببین‌که چند فراز و نشیب در راه است / ز آستـان عـدم تـا بـه پیشگاه نشور
تـرا مسـافت دور و دراز در پیش است / بدین دوروزه اقامت، چرا شوی مغرور
برآستان فنـا دل منه‌کـه جای دگـر / بـرای نـزهت تـو برکشیده‌انـد قصور

سفرگزیـدم و بشکست عهـد قـربی را / مگـر بحیلـه ببینـم جمـال سلمی را
زمانـه هرنفسم تـازه محنتـی زایـد / اگرچه وعده معیّن شده است حبلی را
چـرا بشعـر مجرّد مفـاخرت نکنـم / ز شاعری چه بدآمد جریر و اعشی را
نه درحساب زن‌آید نه درجریـدهٔ مرد / اگرچه هردوصفت حاصل‌است خنثی را
اگر مرا ز هنر نیست راحتی چه عجب / ز رنگ خـویش نبـاشد نصیب حنّا را
مرا بپرور و درکسب نـام بـاقی کـوش / که‌این‌ذخیره‌بمانده‌است معن ویحیی را

جزای حسن عمل بین‌که روزگار هنوز   خراب می نکند بارگاه کسری را

در تذکرهٔ مرآت‌الخیال امیرشیرعلی‌خان لودی‌گوید: فاریابی، بعداز وفات قیزل‌ارسلان باصفهان رفت ، روزی در مجلس صدرالدین عبداللّطیف خجندی قاضی‌القضاة وقت وارد شد و دیدکه مجمع علما و فضلا است . او نیز بعدازسلام درگوشه‌ای غریب‌وار نشسته و توجهی‌که شاید و باید ندید ، فوراً این قطعه را نوشته وبصدرالدین داده وبیرون شد:

شرف ، بفضل و هنر باشد و ترا هم هست   بدین نعیم مزوّر چرا همی نازی

ز چیست کاهل هنر را نمی‌کنی تمییز   تو نیز چون بهنر در زمانه ممتازی

اگرچه‌نیست خوشت، یك‌سخن زمن‌بشنو   چنانکه آن را ، دستور حال خود سازی

تو این سپرکه ز دنیا کشیدهٔ بروز   بروز عرض مظالم چنان بیندازی

که از جواب سلامی‌که خلق را برتست   بهیچ مظلمهٔ دیگری نپردازی

صدر، بعداز مطالعه ، هرچه اصرار نمودکه در اصفهان اقامت نماید مؤثّر نشد، بتبریز برگشت، در رکاب مظفّرالدین اتابك ایلدگز بود تا بسال پانصد و نود وهشت هجرت در شهر تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب نزدیکی قبر خاقانی مدفون‌گردید.

(ص۳۳۰ ج۲مع و ۳۷۷ض و ۳۰۳۵ ج ۴ س وغیره)

ظهیرالدین

علی‌بن محمد- کازرونی، معروف به **ظهیرکازرونی،** ازعلمای عامّه میباشدکه موافق نوشتهٔ احمد رفعت ، در سال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشته وکتاب **روضةالادیب** نیز تألیف او است . درکتاب حوادث‌الواقعة گوید : ظهیرالدین علی بن محمد کازرونی ، عالم فاضل ، خط او نیز خوب و متصدی کارهای بزرگ دولتی بود .کتابی در **اختیارات** ویکی دیگر نیز در **تاریخ** تألیف داده و درسال ششصد ونود وهفتم هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشت. این‌تاریخ وفات، موافق‌کشف‌الظّنون‌بوده و اقرب بصحت‌است ،کتاب‌تاریخ هم همان روضةالادیب میباشد که درتاریخ بغداد است .   (کف و۳۱۴ج۳قع و۴۹۷حوادث‌واقعه)

ظهیرالدین

علی‌بن یوسف‌بن عبدالجلیل- نیلی ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجری ویا خود اوائل قرن نهم‌را نیز درك‌کرده وازتلامذهٔ

فخرالمحقّقین (متوفی بسال ۷۷۱ه‍ ق = **ذعا**) و استاد ابوالعباس احمد بن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ه‍ ق = **ضما**) بوده واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ ارشاد علامه ۲- کافیة ذی‌الادب فی‌شرح‌الخطب ۳- منتهی السؤال و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۱۶ ج۶ ذریعه)

ظهیرالدین **کرمانی** - معروف به **ظهیرکرمانی**، ازمشاهیر شعرای متأخّرین ایران میباشدکه در سال هزار و صد و شصت و دویم هجرت منظومه‌ای موسوم به **مجموعةالبحرین** نوشته است ، شعر و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۰۳۵ ج۴ س)

ظهیرالدین **محمد بن احمد**- بخاری‌حنفی، کنیه‌اش‌ابوبکر، لقبش‌ظهیرالدین، دربخارا قاضی و محتسب بود ، از اکابر فقهای حنفیّهٔ عامّه و مؤلف‌کتاب **الفتاوی الظهیریة** میباشد و درسال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت . (کف وص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

ظهیرالدین **محمدبن حسام** - عیناثی، ازاهالی دیهی‌عیناث‌نام‌ازجبل‌عامل، از علمای‌امامیّه واستادشیخ‌حرّعاملی (متوفی‌بسال۱۱۰۴ه‍ق=**غقد**) میباشد وازتألیفات‌او است :**کتاب منتخب‌الاخبار المعتبرة الواردة عن‌الائمة الاطهار البررة** و سال وفاتش بدست نیامد. (ملل)

ظهیرالدین **محمدبن محمود** - نیشابوری، مکنّی به**ابوجعفر**، معروف به**ظهیر نیشابوری**، ازاکابرمفسّرین‌قرن‌ششم‌هجرت میباشد. کتاب **البصائر** بپارسی درتفسیر قرآن مجید را درسال پانصد وهفتاد و هفتم هجرت تألیف داده وچندین مجلّداست. در ذریعه‌گوید :**کتاب البصائر فی‌تحقیق‌الوجوه والنظائر من‌المعانی المختلفة لالفاظ‌القرآن** بترتیب حروف هجا تفسیری‌است خوب و پارسی ، تألیف شیخ ظهیرالدین ابوجعفر محمدبن محمود نیشابوری‌که درسال‌مذکور تألیف و او معاصر بهرامشاه غزنوی (متوفی بسال ۵۴۷ه‍ ق = **ثمز**) بوده است . نصف اوّل تفسیر مذکورکه در پنجم محرّم ششصد ودهم هجرت درشهر ساوه بخط محمدبن عین‌الدولة بن‌عبداللّٰه رومی رازی نوشته

شده درخزانهٔ رضویّه موجود میباشد. ازتذکرهٔ لباب‌الالباب نقل است که مؤلف مذکور را به **فخرالدین** موصوف داشته است .

(کف و ص ۳۰۳۵ ج ۴ س و ۱۲۲ ج ۳ و۲۶۴۳ ج ۴ ذریعه)

ظهیرالدین

محمد بن مسعود - یا محمدبن محمد بن مسعود بن زکی‌مسعودی غزنوی، ملقّب به**ظهیرالدین** و**شرف‌الدین**، مکنّی به**ابوالمحامد**، از ریاضیّین معروف بوده و از تألیفات او است :

۱- جهان دانش که ترجمهٔ فارسی کتاب کفایهٔ مذکور ذیل است **۲- الکفایة** درعلم‌هیئت و عربی است **۳- کفایةالتعلیم فی‌احکام‌النجوم** یا **فی‌صناعةالتنجیم** که فارسی است . سال وفاتش بدست نیامد لکن ازبعضی نسخه‌های کتاب جهان دانش استظهار شده که تألیف آن درسال پانصد وچهل و نهم هجری قمری بوده‌است. (کف وذریعه)

ظهیرالدین

مسعود بن منشی - ازشعرای‌هندوستان، به **ظهیر** معروف ومتخلّص میباشد. پس‌ازآنکه خطّهٔ اودکه موطن وی‌بود مسخّرانگلیس گردید او بتدریس ادبیّات فارسی اشتغال جست. چهار رساله بنام: **اسرارکربلا** و **اسرار واجدی** و **ظهیرالانشاء** و **ظهیرالایمان** نوشته واز او است :

گفتم ظهیر خسته‌جان، گفتا زاغیارمن‌است گفتم‌که باشد یارتو، گفتاکه بخت من بود

وفات او ، درسال هزار و صد و نود و دویم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۳۰۳۵ ج۴ س)

باب « ع »

(بی نقطه)

عائدی **عائذی** **عـابـد** **عابدی** **عابضی** **عائکی**	در اصطـلاح رجـالی ، **اولی** لقب حارث عائـدی ، **دویمی** عبدالرحمن بن عمرو، **سیمی** بکر بن محمد، ثابت بن موسی، حمزة بن علی، محمدبن سوقه و بعضی دیگر، **چهارمی** حارث بن حارث ، **پنجمی** محمد بن سلامة ، **ششمی** عبدالله بن عبید وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است ودر بعضی از نسخ چهارمی را عایدی نوشته اند که حرف سیمی آن حرف (ی) باشد.

عارف[1]

عارف ایرانی درزمان اکبر شاه هندی بهندوستان رفت ، درعظیم آبادسکونت ورزید ، بسال هزار و سی و پنجم هجرت در بنگاله وفات یافت

و از او است :

این عمر که از نیمهٔ هشتاد گـذشت	یادش چه کنی که شاد و ناشاد گذشت
در آب دوسالـه کشتی انـداز مگر	در آب بیـابی آنچه بر بـاد گذشت

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید لفظ عارف نام اصلی هم باشد .

(ص ۳۰۳۹س)

۱ــ **عارف ــ** تخلص و لقب مشهوری چندین تن از شعرای تبریز و مشهد و کرمان و استرآباد وکازرون وگیلان وهرات وشیراز وکاشان و اصفهان وغیر آنها میباشد. لکن اکثرشان مجهول الهویة بوده واز مزایای احوالشان اطلاعاتی در دست نیست و فقط بذکر اجمالی سه تن از ایشان می‌پردازد .

عارف‌شیرازی **میرزاآقا علی‌اکبر** - پسر میرزا ابوالحسن ، شاعر ادیب کامل ، مدّتی درکربلااقامت‌کرد، پس بحیدرآباد وبمبای رفته وعاقبت بلکهنو رحلت نمود ، با فقر و فاقه میگذرانید تا از طرف محمدعلی شاه حاکم اود از برای او راه معاشی معیّن‌گردید ودرسال هزار و دویست وشصت و یك هجری قمری در لکهنو وفات یافت واز اشعار او است :

کمندگردن جان‌گشت، زلف‌عنبرین‌بوئی　　زیکدانه(کذا)بدام‌آورددلراخال‌هندوئی
نه یادم‌کردآن نامهربان نی رفت از یادم　　سروکارم فتاده با عجب بدکیش وبدخوئی

(ص ۳۰۳۹ ج ۴س)

عارف **فتح‌الله‌عجمی**- ازشعرای عهد سلطان سلیمان خان عثمانی قانونی و شهنامه‌چی او بود . اشعار بسیاری دربارهٔ اسفار و محاربات وی سروده است و درمدح وی‌گوید :

محیط جلالی شها هم چویم　　جلیل العطایا جمیل الشّیم
همه موج حلمیّ و عزّ و علا　　همه چشمهٔ علم و بذل همم

درسال نهصد و شصت و نهم هجرت درگذشت. (ص ۳۰۳۹ ج۴س)

عاشق **ابوالخیر سمرقندی** یا **خوارزمی** - از شعرای قرن دهم هجری میباشدکه محل توجه سلاطین وقت بود، مدتی در هرات اقامت نمود ، مورد عنایات سلطان حسین بایقراگردید و عاقبت بسال نهصد و پنجاه و هفتم هجری قمری در ماوراءالنهر درگذشت . اسم و شعر و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید ابوالخیر اسمش باشد. (ص ۳۰۴۳ ج۴س)

عاشق • **آقامحمد** - خیّاط اصفهانی ، شاعری بوده قانع و درویش‌نهاد ، اشعارش ذوقی و حالی ، طبعش عالی ، در غزل‌سرائی طرزی دلپسند و عاشقانه داشت ، با هاتف وآذر و نظائر ایشان معاصر بود ، درسال هزار وصد و هشتاد و یکم هجری قمری در اصفهان وفات یافته واز او است :

تاجر عشقم بکف مایه و سودم وفا　　تاکه شود مشتری تا چه دهد دربها

ما و دل بی‌نصیب هردو فقیر و غریب تاکـه شود مهربـان یاکـه شودآشنا
عـذر جفـاکاریت مـزد وفـاداریـم از سر بـالین مـرو بـرسر خـاکم بیا
روی تو عالم‌فروز خوی‌تو بی‌جرم‌سوز حسن تو دانا فریب عشق تو مردآزما
(ص۳۴۶ ج ۲مع و۳۰۴۴ ج۳س)

عاشق‌مهدی **علی‌خان پسرعلی‌مرادخان** - از شعـرای هندوستـان میبـاشد کـه **دو دیوان بزبـان پارسی و سه دیوان بزبان اوردو و یك منظومه** هم درفضائل وغزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام داردکه به **حملهٔ حیدری** معروف و متداول است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۰۴۴ ج۳س)

عاشقی **حسینقلی‌خان-** شاعر، پسرآقا علی‌خان ، از مردم عظیم‌آباد هنـد بـود . بسال هزار و دویست و سی و سیم هجری قمری در چهل سالگی یك **تذکرة الشعراء** تألیف داده و **نشتر عشق**اش نام‌کرده واز اشعار او است :

چون ببینم روی خوبش‌گریه میآید مرا هرکه بیندآفتاب از چشم‌آب آیدبرون

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۰۴۵ ج۳س)

عاصم **ابوالکمال‌احمد** - معروف به **عاصم افندی** ازمشاهیرعلما ومؤلفین قرن سیزدهم هجرت و عالمی است فاضل متبحّرکه عمر وهمّت خود را درتحصیل فنون حکمت و علوم عالیه مصروف داشت ، پس‌ازآنکه دربلدهٔ خود (عینتاب) بتکمیل مراتب موفق‌آمد بـاستانبول رفت و درسال ۱۲۱۱ه‍ ق = **غربا** بنای تدریس‌گذاشت ، در ادبیّات و لغات هرسه زبان عربی و فـارسی و ترکی بصیرتی بسزا داشته و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاوقیانوس‌البسیط فی‌ترجمةالقاموس‌المحیط** که‌کتاب قاموس‌اللغهٔ فیروزآبادی‌را بزبان ترکی ترجمه‌کرده و بارها در استانبول وقاهره چاپ شده است ۲- **ترجمهٔ برهان‌قاطع لغت فارسی** ، بزبان ترکی ۳- **ترجمهٔ قاموس**که مذکور شد ۴- **مرح‌المعالی فی‌شرح‌الامالی** ۵- **وقایع سلیمیه** . وفات عاصم بسال هزار ودویست و سی و پنجم هجرت مطابق هزار و هشتصد و نوزدهم میلادی در اسکدار ویا موافق قاموس‌الاعلام در استانبول واقع‌گردید

و درقبرستان (نوح قیوسی) مدفون گردید . (ص۳ج۵فع و۳۰۴۶ ج۴س)

عاصم افندی همان **عاصم ابوالکمال** مذکور فوق است .

عاصمی [1]

عاصمی **احمدبن ابراهیم**- درباب کنی بعنوان **ابن الزبیر** خواهدآمد.

عاصمی **احمد بن محمد** - بن عاصم بن عبدالله، **ابوعبدالله** الکنیة، **عاصمی** الشّهرة ،کوفیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن ، از ثقات و معتمدین محدّثین امامیّه ، خواهرزاده یا برادرزادهٔ علی بن عاصم محدث و استاد کلینی (متوفّی بسال ۳۲۹ه ق = **شکط**)، از وکلای ناحیهٔ مقدّسه، ازکسانی است که بشرف حضورمبارك حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه و سهّل مخرجه مشرّف و بمعجزهٔ آن بزرگوار واقف شده اند . تألیف چندکتاب بدو منسوب که ازآن جمله کتاب **النجوم** است . سال وفاتش بدست نیامد . مخفی نماندکه **حسن پسر احمد** فوق نیز بعاصمی معروف وازکسانی است که درعلم نجوم شهرت داشته اند . (ملل وص۱۹۷هب وکتب رجالیه)

عاصمی **شیخ محمدحسن بن شیخ محمد رفیع** - رشتی اصفهانی ، متخلّص به **عاصمی**، از افاضل قرن سیزدهم هجرت بوده وازآثار او است:
۱- جامع المصائب در دو مجلدکه هریکی چندین مجلس است **۲- وسیلة النجات**

۱- **عاصمی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن محمد بن احمد بن طلحه ، احمد بن محمد بن عاصم ، محمد بن سلامة، عیسی بن جعفر بن عاصم وغیره میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . موافق نقل تنقیح المقال ، صدوق ، عاصمی را ازکسانی شمرده است که بشرف حضور حضرت ولی عصر ارواح العالمین فداه مشرف وبمعجزهٔ آن بزرگوار وقوف رسانده اند و صدوق ، اسم این عاصمی را بیان نکرده و موافق تحقیقی که صاحب تنقیح المقال بعمل آورده عاصمی مذکور درکلام صدوق ، همان عیسی بن جعفر بن عاصم است و ازشرح حال احمد بن محمد بن عاصم فوق که بطور اجمال مذکور میشود معلوم می گرددکه عاصمی مذکور درکلام صدوق ، همین احمد است و شاید هردو بوده باشد و تحقیق مراتب خصوصاً شرح حال عیسی بن جعفر موکول بکتب رجالیه است .

که درسال هزار ودویست وشصت ونهم هجرت تألیف شده‌است . سال وفاتش بدست‌نیامد.
(ص ۷۰ ج ۵ ذریعه)

عاضدعبیدی **عبدالله‌بن یوسف‌بن حافظ** - عبدالمجید ، مکنّی به **ابومحمد،** ملقّب به **عاضد،** چهاردهمین‌خلیفهٔفاطمی‌عبیدی‌مصری وآخرین ایشان‌بوده و اسامیشان بطور اجمال تحت‌عنوان **فاطمیون** تذکّر داده خواهد شد. موافق آنچه ضمن شرح حال ظافر عبیدی اشاره نمودیم ، عاضد ، درماه رجب پانصد و پنجاه و پنجم هجرت بعداز وفات عموزاده‌اش فائز وارث خلافت‌گردید ، پدرش یوسف، یکی از دوبرادر ظافراست‌که بعداز قتل او بدست وزیرش عباس‌کشته شدند . عاضد درمذهب تشیّع رسوخ تمام داشته و وزیرش هم صالح بن رزیك بوده است .

عاضد شبی درخواب دیدکه درمصر عقربی از مسجد بیرون‌آمد و اورا نیش زد، بعضی‌از اهل تعبیر گفتند ازکسی‌که مقیم‌آن مسجد باشد صدمه وگزندی بوی میرسد پس والی مصر راگفتندکه‌آن مسجدرا تفتیش‌کند ومقیم‌آن را هرکس باشد نزد عاضد حاضر نماید . والی بمسجد رفت، فقط یکی‌از صوفیّه را دیدکه درآنجا اقامت دارد اورا نزد عاضدآوردند . بعداز استیضاح از وطن اصلی او و سبب‌آمدن و وقت‌آمدن بمصر، جواب مساعد داد ، چون ناتوانی وبی‌نوائی‌آن صوفی معلوم‌گردید چیزی هم بدو عنایت‌کرد، التماس دعای خیر نموده و اذن برگشتن داد او نیز بهمان مسجد رفته و میبود تاآنکه صلاح‌الدّین‌ایّوبی ظهورکرد، بدیار مصر استیلا یافت، درحبس وتوقیف عاضد ازعلمای وقت استفتا نمود ، همه‌شان باستناد اینکه عاضد و اتباع او فاسدالعقیدة هستند، صحابه را سبّ نموده و هتك حرمتشان مینمایند حکم بجواز حبس دادند . ازکسانی‌که اصرار بسیار داشتند یکی هم ، همان مرد صوفی مذکور بودکه از عاضد و اتباع او سلب‌ایمان کرده و بدیهای ایشان را بشمار میآورد پس تعبیرآن رؤیای عاضد بصحت پیوست.

عاضد شب دوشنبه دهم یا یازدهم محرّم پانصد و شصت و هفتم هجرت درگذشت و خلافت فاطمیّون (عبیدیون) بموت او منقرض‌گردید. مخفی نماندکه مردصوفی‌مذکور

محمدبن موفق خبوشانی بوده و شرح حال او بعنوان **نجم‌الدین** دراین‌کتاب خواهدآمد.
(ص ۲۹۲ ج ۱ کا)

عاقل **خواجه محمد**- ازشعرای هندوستان وازاحفاد شیخ‌احمد زنده‌پیل سالف‌الترجمـة (بعنوان جامی احمد) میباشد مدتی در خدمت محمد اعظم شاه بود و عاقبت انزوا نموده و از او است :

بصحرائی‌که‌گردیدم‌شهیدنازخوش‌چشمان چراغان است ازچشم غزالان برمزار من

در سال هزار و صد و چهل و سیم هجری قمری درگذشت .
(ص ۳۰۴۷ ج ۴ س)

عاقلا **محمدتقی**- ازشعرای‌ایرانی عهدصفویـّه میباشدکه درسخن‌سنجی بی‌نظیر وبه **عاقلا** متخلّص و بحدی سبك روح بودکه از استماع معنی‌لطیف، حالتی دیگر اورا دست میداد، سری‌پرشور داشته وهیچ‌گاه بی‌شور ومحبت نبودی و از او است :

بس‌که جهان تیره‌گی اندود شد آب در آئینـه گـل‌آلود شـد
تخم ، دراین خاك میفشان دلیر دانه ، بدهقان‌کشد از خوشه تیر

درعهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸هـ قمری) وفات یافته و سال‌آن بدست‌نیامد.
(ص۲۹۲ تذکرهٔ‌نصرآبادی)

عاقـول **عاقولی** {دراصطلاح رجالی **اولی** لقب‌خالدعاقول، **دویمی** علی‌بن‌خالد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف‌است.}

عالم دراصطلاح‌درایه واحادیث و اخبارکنایه ازوجود مقدس‌حضرت امام موسی بن جعفر ع بـوده وگاهی بحضرت امام صادق ع نیز اطلاق‌نمایند ودراصطلاح‌رجالی لقب‌یحیی‌صاحب‌الدیلم‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌صاحب‌الدیلم مذکور افتاده است .

عالم‌بغدادی **ابراهیم بن اسحق** -که بعنوان **حربی** مذکور داشتیم .

عالم ربانی[1]

عالم ربانی	احمد بن محمد	اولی بعنوان مقدس(اردبیلی)، دویمی بعنوان محقق کرکی، سیمی در باب کنی بعنوان ابن ابی زینب، چهارمی بعنوان فاضل هندی و پنجمی نیز بعنوان ابن میثم
عالم ربانی	علی بن عبدالعالی	
عالم ربانی	محمد بن ابراهیم بن جعفر	
عالم ربانی	محمد بن حسن	
عالم ربانی	میثم بن علی بن میثم	

در باب کنی مذکور خواهند شد.

عالی — **محمد بن عبدالله** - بعنوان **شریف ادریسی** مذکور افتاد .

عالی — **میرزا محمدحسین پسر میرزامحمد-کلانتر**، از اکابر شعرای شیراز، درمکارم اخلاق طاق ، محفل او مجمع ادبا و فضلا و مرجع شعرا و ظرفا میباشد واز اشعار او است که درمدح حضرت رسالت ص گفته :

بغیر شاه رسل نیست دیگری که بود — غبار درگه او نور دیدهٔ آمال
محمد عربی شاه یثرب و بطحا — که هست ذات شریفش بری ز شبه ومثال

وفات وی بنوشتهٔ مجمع الفصحاء ، درحدود سال هزار و دویست و سی و شش هجرت میباشد ، لکن بنوشتهٔ آثارعجم ، بسال هزار و دویست وچهل و سیم هجرت درقیدحیات بوده است چنانچه گوید : ضریح حضرت سید احمد شاه چراغ را خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار نقره نمود ومیرزا محمدحسین متخلّص بعالی شیرازی، اشعاری مشتمل بتاریخی سروده و نقش کرده اند و مادّهٔ تاریخش این است :

کلك عالی زد برای سال تاریخش رقم — **«مرقدسبط محمد یافت این سیمین حجاب»** = ۱۲۴۳

(ص ۳۵۱ ج۲مع و ۴۴۶عم)

---

[1] **عالم ربانی** - وصف هریك یك، از علمای حقهٔ اسلامیه میباشد که درترویج شریعت مقدسه رنجها برده وهمه گونه زحمات مقتضیه را تحمل ودرایفای وظائف مقررهٔ دینیه فروگذاری ننموده اند . لکن درصورت اطلاق ونبودن قرینه ، راجع به **میثم بن علی بن میثم بحرانی** ولقب خاص وی میباشد که درباب کنی بعنوان **ابن میثم** خواهدآمد . در اینجا نیز بعضی از ایشان را که درکتب تراجم و سیر بالخصوص بهمین وصف (عالم ربانی) متصف شده اند تذکر میدهد .

عامری[1]

عامری **عامر بن طفیل بن مالك بن جعفر** - عامری، از شعرای زمان جاهلیّت میباشد که اوّل اسلام را نیز درك کرده‌است، علاوه برقریحهٔ شعری شجاع و دلیر وحکیم و سخی بود ، دیوان شعر او با دیوان عبید بن ابرص از اصحاب معلّقات دریکجا چاپ شده است و درسال ۶۳۳م درگذشت .

(ص ۱۲۶۰ مط وغیره)

عامری **قیس بن ملوح** - بعنوان **مجنون** خواهدآمد.

عامری **لبید بن ربیعة بن مالك بن جعفر بن کلاب** - انصاری عامری، مکنّی بـه **ابوعقیل**، از مخضرمین شعـرای عرب میباشدکـه هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده و درهردو دوره با عزّت و جلالت زیسته است . پیش‌ازهجرت ویا درسال چهارم هجرت با قوم‌خود اولاد جعفر بن‌کلاب، فیض‌یاب حضورمبارك‌حضرت رسالت ص‌گردیده ومشرّف بشرف اسلام شد، همینکه قرآنرا تلاوت‌نمود حکم ومواعظ و بلاغت مدهشهٔ آن‌کلام‌آسمانی ، مشغولش‌کرده و ازشعرگفتن منصرفش‌گردانید ودیگر غیراز این بیت اصلاً شعری نگفت :

ما عاتب‌المرء الکریـم کنفسه   والمرء یصلحه القرین الصالح

می‌گفت‌که مرا بعوض شعر، قرآن داده‌انـد ، تلاوت‌کنم ، حتی عمر بن خطّاب بمغیرة بن شعبه‌که عامل‌کوفه بوده بنگاشت، اشعار شعرای شهر خودراکه دردورهٔ‌اسلام‌گفته‌اند ضبط نماید پس برای همین مرام ،کس پیش اغلب عجلی‌که از شعرای وقت بوده فرستاده و خواستار اشعار اوگردید اغلب قبول‌کرده وگفت :

۱- **عامری** - منسوب بقبیلهٔ بنی‌عامر از قبائل عرب است‌که سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن میباشد . این عنوان (عامری) در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن‌کثیر، احمد بن رشید ، اسمعیل بن جعفر، حاشد بن مهاجر، حبة بن بعکك ، حسین بن عثمان، عبیدبن‌کثیر، عثمان بن‌عیسی وجمعی بسیار دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

لقد طلبت هینا موجودا		ارجزا ترید امقصیدا

پس پیش لبید فرستاد و خواستار اشعار وی گردید لبیدگفت ، اگر طالب اشعار زمان جاهلیّت باشد مانعی ندارد، مغیره گفت که منظور ، اشعاری است که در زمان اسلام گفته شده است، لبید بخانهٔ خود رفته وسورهٔ بقره را نوشت وپیش مغیره آورد وگفت که خداوند عالم در دورهٔ اسلام این را بعوض شعر بمن کرامت کرده است . مغیره صورت قضیه را بخدمت خلیفه عرضه داشت، خلیفه نیز محض پاس رسوخ دینی لبید، مقدار پانصد درهم (یا دینار) از عطیهٔ اغلب کم کرده و بعطیهٔ لبیدش افزود و تمامی عطیهٔ او را دو هزار و پانصد کردند . اغلب بطور گله گذاری بخلیفه نوشت که برای اطاعت امر خلیفه ، پانصد ازعطیهٔ من ناقص می‌شود اینك خلیفه باز امر بتکمیل آن نقیصه کرد ولکن عطیهٔ لبید بهمان عیار دوهزار و پانصد مستقر گردید تاآنکه معاویه بمرام اینکه عطیهٔ اوراکم کند گفت ، دوهزار جای خود ، دیگر این پانصد برای چیست لبیدگفت من امروز یا فردا می‌میرم، پانصد سهل است که این دوهزار نیز مال شما باشد ، معاویه از روی رقّت ازآن مرام منصرف شد لکن لبید نیز وفات یافت وآن مقرّری را تملك ننمود .

لبید از فحول شعرای عرب، فصاحت وملاحت شعر او مسلّم کلّ، ازبدایت جوانی آثار جلالت در وی ظاهر، درفنون شعری گوی سبقت را از اغلب ایشان ربود، در کلمات بعضی از اهل فنّ درطبقهٔ ثانیهٔ شعرا معدود ویکی از اصحاب معلقهٔ سبعه میباشدکه ذکر اجمالی ایشان تحت همین عنوان نگاشته آمد بلکه نابغهٔ ذبیانی آتی الترجمة **اشعرالعرب**اش میشمارد . بالجملة ، درجلالت لبید ، معرّفی بهتر وصادق تر از اشعار خودش که حسن و رونق وطراوت درآنها پیدا وآثارحکمت دراکثرآنها هویدااست نمیباشد وازآنجمله است:

ان تقوی ربنا خیرنفل		و باذن‌الله ریثی و عجل
احمد الله ولا ندله		بیدیه الخیر ماشاء فعل
من هداه سبل‌الخیر اهتدی		ناعم‌البال ومن شاء اضل

الا تسئلان المرء ماذایحاول		انحب فیقضی امضلال و باطل
اذاالمرء اسری لیلة خال انه		قضی‌عملا والمرء ماعاش عامل

فقولا لــه انکان یقسم امــره	الـمــا یعظك الدهر امك هابل
فتعلم ان لانت مــدرك مامضی	ولا انت مما تحذرالنفس وائل
الا کل شیيء ماخلاالله باطل	وکل نعیم لامحالــة زائــل
وکل اناس سوف تدخل بینهــم	دویهیة تصفر منها الانــامل
وکل امرء یوما سیعلم سعیــه	اذاکشفت عنــد الا لهالحصائل

این‌گونه اشعار حکمت‌آمیزش بسیـار و درکتب مربوطـه مذکـور میباشند . از حضرت رسالت ص نقل است: راست‌ترین‌کلمه‌ای‌که شاعری‌گفته این‌قول لبید است: **الاکل شیيء ماخلاالله باطل** . اما **قصیدهٔ هائیهٔ** معلقهٔ اوکـه از راه افتخار از درکعبه‌آویخته بود ، بنا برآنچه درشرح سبعهٔ معلقهٔ زوزنی (چاپ‌تهران) ثبت‌کرده بهشتاد ونه بیت مشتمل بوده واز ابیات همان قصیده است :

عفت‌الــدیار محلها فمقامهــا	بمنی تأبد غولها فرجــامها
دمن تجرم بعد عهــد انیسها	حجج خلون حلالها وحرامها
و جلاالسیول عن‌الطلول کأنها	زبر تجــد متونهــا اقلامها
فوقفت اسألهــا وکیف سؤالنــا	صما خوالــد مایبین کلامها

لکن انصاف‌آن است‌که این معلقهٔ لبید ، با اینکه از راه افتخار از درکعبه‌اش‌آویختـه بوده و متضمن بعضی از تشبیهات لطیفه و طریفه هم هست باز هم دارای حکـم و مواعظ اخلاقی‌که در مطاوی اکثر دیـگر اشعارش بکار برده نبوده و خالی از نکت مندرجه در آنها میباشد . دربعضی ازکتب دیدم‌که لبید **قصیده لامیهٔ** مذکور درفوق خود راکه مطلع آن : **الاتسئلان المرء ماذایحاول** ومورد تحسین حضرت رسالت ص بوده از درکعبه‌آویخته بود ، بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ **اقرأ باسم** درحیرت لبید افزود ، بکلام خالق بودن‌آن اذعان‌کرد ، بشرف اسلام نایل‌گردید . درهجو بعضی ازکفّار اشعاری‌گفته و امرأالقیس را نیز هجو می‌کرده است ، لکن قول اوّل مذکور اقرب بصحت بوده و معلقهٔ لبید همان قصیدهٔ هائیهٔ مذکور است .

لبید ، از جملهٔ معمّرین بـود ، بسال ششصد و هشتادم میلادی مطـابق سال شصتم هجرت در زمان خلافت معاویه در یکصد و چهل و پنج یا پنجاه و پنج سالـگی درکوفه

وفات یافت ، یا بقول بعضی وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است . **دیوان لبید** در وین و معلقهٔ هائیهٔ او نیز در تهران چاپ شده‌اند .

(ص ۷ سفینة الشعرا و ۴۶ع‌م و ۱۶۳ کتاب رجال المعلقات العشر وغیره)

عامری **یحیی بن ابی بکر**- عامری، یمنی ، ملقّب به **عماد الدین** ، مکنّی به **ابوزکریا** از افاضل محدّثین عامّهٔ اواخر قرن نهم هجرت میباشد که درسال هشتصد و نود و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- **بهجة المحافل فی السیر والمعجزات والشمائل** که درقاهره چاپ شده است ۲- **الریاض المستطابة فی جملة من فی الصحیحین من الصحابة** که در بهوپال هند چاپ شده است .

(کف وغیره)

عاملی[1]

عاملی **شیخ ابراهیم بن صادق**- ذیلاً رجوع بعاملی ابراهیم بن یحیی نمایند.

عاملی **شیخ ابراهیم بن یحیی**- ازافاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجری میباشد که درحدود هزار ودویست و بیستم هجرت وفات یافت، ازاکابر تلامذهٔ سید بحرالعلوم بوده وازآثار او **تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ مشهورهٔ ابوفراس حمدانی** است که گوید :

یا للرجال لجرح لیس یلتئم — عمرالزمان وداء لیس ینحسم
حتی متی ایها الاقوام والامم — الحق مهتضم والدین مخترم
وفییءآل رسول الله مقتسم
اودی هدی الناس حتی اناحفظهم — للخیر صار بقول السوء الفظهم
فکیف توقظهم انکنت موقظهم — والناس عندك لاناس فیحفظهم
سوءالرعاء ولاشاء ولانعم
تالله ان بنی العباس قدکفروا — یافویلهم نعم الباری وما شکروا
وکم عمود لفسطاط الهدی کسروا — یا للرجال اما للحق منتصر
من الطغاة ولا للدین منتقم

۱ــ **عاملی**- منسوب است بجبل عامل از نواحی معروفهٔ عربستان ودراصطلاح رجالی، جعفر بن علی بن عبدالعالی میسی است که عالمی بوده محقق وشریك درس و اجازهٔ شهید ثانی .

تاآخر قصیده‌که حاوی پنجاه و چهار بیت بوده و همهٔ آنها بهمان روش تخمیس میباشد و در منن‌الرحمن علاّمهٔ معاصر، شیخ جعفر نقدی مندرج است . بعضی این تخمیس را بنوهٔ صاحب ترجمه شیخ ابراهیم بن صادق بن ابراهیم بن یحیی منسوب داشته‌اندکه او نیز از اعاظم علما و اکابر و عیون ادبا بوده و درسال هزار و دویست و هفتاد و هشت در قریهٔ نباطیه نامی از قراء جبل عامل وفات یافته واز اشعار او است :

علی موالیه فی‌النشأتین	له منزل و مقام علی
تصب‌المکارم من‌ذی و ذی	علیه مبارکة من علی

(ص ۱۴۳ ج ۱ منن‌الرحمن)

عاملی **احمد** - بعنوان **حر عاملی** مذکور شده است .

عاملی **بدرالدین ابن سیداحمدبن زین‌العابدین**- حسینی عاملی انصاری، ساکن طوس ویکی از مدرّسین‌آنجا ، عالمی است فاضل محدّث فقیه محقّق مدقّق ادیب شاعر ماهر. وی از معاصرین شیخ حرّ عاملی محمد بن حسن (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه ق = **غقد**) بود ، لکن ملاقات نشده اینك شیخ بواسطهٔ تلامذهٔ بدرالدین از وی روایت میکند . مخفی نماندکه سید بدرالدّین ، نوهٔ دختری میرداماد و پدرش سید احمد داماد میرداماد بود ، از او و ازشیخ بهائی روایت نموده ومصنّفاتی داشته و درسال هزار و پنجاه و چهارم هجرت در قید حیات بوده است . اما خود سیّد بدرالدین از والد مزبور خود واز ملاّمحمدتقی مجلسی (متوفی‌بسال۱۰۷۰ه ق = **غع**) و ازفخرالدین طریحی (متوفی بسال ۱۰۸۵ه ق = **غفه**) روایت‌کرده وازتألیفات‌اواست:

۱- حجیة الاخبارکه در ادلهٔ‌آن موضوع استقصاکرده است **۲- شرح اثنی‌عشریهٔ صلوتیه** **۳- شرح اثنی‌عشریهٔ صومیه** **۴- شرح زبدهٔ شیخ بهائی** و ظاهرآن است‌که دو فقره اثنی‌عشریهٔ مذکوره نیز از شیخ بهائی است **۵- عیون جواهرالنقاد فی‌حجیة اخبار الاحاد** که همان حجیةالاخبار مذکور است . سید بدرالدین در اواخر قرن یازدهم هجرت میزیسته و شاید اندکی از اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد. وفات‌او در زمان شیخ حرّ عاملی درطوس واقع شد وسال‌آن معلوم‌نیست. (ملل وص۲۷۰ ج۶ ذریعه)

عاملی **سیدجواد ابن سیدمحمد -** بعنوان **صاحب‌مفتاح‌الکرامة** مذکورشد.

عاملی **شیخ‌عبداللطیف‌بن علی‌بن احمدبن ابی‌جامع-** حارثی شامی عاملی، عالم فاضل محقّق صالح، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ بهائی و صاحب مدارك و صاحب معالم و دیگر اجلّه میباشد، از ایشان اجازه داشته واز اساتید سیدعلی‌خان حویزی سالف‌الترجمة بوده واز تألیفات او است:

۱- جامع‌الاخبار فی‌ایضاح الاستبصار که شرح استبصار شیخ طوسی بـوده و غرض اصلی‌او اثبات‌اعتبار اخباری‌است که‌شیخ‌بهائی‌درحبل‌المتین وصاحب‌معالم‌درمنتقی‌الجمان بزعم ضعیف بودن‌آنها مهمل‌گذاشته و ذکر نکرده‌اند **۲- کتاب‌الرجال** وغیره و درسال یکهزار و پنجاهم هجری قمری وفات یافت . پدرش **شیخ علی بن احمد** نیز عالم‌فاضل و از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی بوده و شرح لمعهٔ شهید را ازخود مؤلف درس خوانده است. جدّش **شیخ احمد بن ابی‌جامع** نیز ازثقات علما وفقهای عصر خود بوده و ازمحقّق‌کرکی اجازه داشته است. حاج ملاعلی علیاری‌آتی‌الترجمة‌گوید :

وشیخنا عبداللطیف العــاملی　　　سبط ابی‌الجامع ذی‌الفضائـل

(ملل و ص ۳۶۲ ت و ۵۳۷ ذریعه)

عاملی **شیخ لطف‌الله**
عاملی **محمد بن حسن**
عاملی **محمد بن حسین**

} **اولی،** ضمن شرح‌حال جدّش ابراهیم‌بن علی بعنوان **ابن‌مفلح** در باب کنی خواهد آمد ، **دویمی** بعنوان **حر عاملی** و سیمی بعنوان **شیخ بهائی** مذکور افتاده‌اند .

عبادله جمع عبدالله ، در اصطلاح فقهای عامّه ، عبارت از عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمر، عبدالله بـن مسعود ، عبدالله بن زبیر از اصحاب حضرت رسالت ص بوده و ایشان را **عبادلهٔ اربعه** گوینـد . چنانچه **عبادلهٔ خمسه** دراصطلاح حدیث، عبارت از عبدالله بن عمرو بن عاص وچهار تن مذکور است. احمد رفعت‌گوید : اینکه بعضی‌از اهل فنّ جوهری عبدالله بن مسعود را نیز داخل در عبادلهٔ مصطلحه دانند دور از صحت است .　(ص ۶ ج۵ فع)

عبادی[1]

عبادی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن-** در ذیل بعنوان **عباسی** مذکور است .

عبادی **عبدالقاهر بن حاج‌عبد رجب -** یا عبد بن رجب بن مخلص ، عبادی‌الاصل ، حویزی‌المولد ، عالم فاضل فقیه متکلم جامع شاعر ماهر منشی عابد جلیل‌القدر که از اکابر علمای امامیه اواخرن قرن یازدهم‌هجری قمری بوده ویا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده و ازمعاصرین شیخ‌حرّعاملی(متوفی بسال ۱۱۰۴ه قمری = **غقد**) میباشد و ازتألیفات او است:

عبادی- در القاب تنقیح‌المقال بدون ضبط حرکه ، گفته است که لقب بریة وعبدالقاهر بن حاج عبد رجب وغیره میباشد و نیز در شرح حال بریهٔ عبادی حیری گوید که عبادی منسوب بعباد وآن بنا بضبط جوهری بفتح اول وبنا برضبط قاموس وغیره بکسرآن ، قومی‌است مختلط از چندین قبیله از بطون عرب که بردین نصرانیت اجتماع کرده و متفق شدند که خودشان را بعنوان عبودیت معرفی نمایند و بهمین جهت گفتند **نحن عباد** ودرمقام نسبت بآن عبادی گویند. این است که **بریهٔعبادی** را محض بجهت انتساب قوم مذکور **بریهٔ نصرانی** هم گویند ویا خود غیرهم هستند بشرحی که درکتب رجالیه مذکور است . در نسبت عبادی احتمالی دیگر نیز داده که ذکرآن موجب اطاله است . **نگارنده‌گوید :** شاید لفظ عبادی در بعضی موارد ، با فتح و تشدید بوده و منسوب بدیهی **عباد** نام از مرو باشدکه اهالی‌آن شنك عبادش گویند و شاید در بعضی مواضع منسوب بعبادان باشد چنانچه درشرح حال شیخ عبدالقاهر عبادی گویند که عبادی با تشدید منسوب بعبادان است وآن جزیره‌ایست در تحت بصره در نزدیکی دریا ، زیرا دجله درنزدیکی دریا بدو شعبه منشعب بوده یکی از سمت راست بطرف بحرین‌جاری و دیگری از طرف چپ بعبادان و سیراف وجیانه جریان دارد وبهمین‌جهت جزیره‌ای بشکل مثلث‌تشکیل مییابدکه دوضلع‌آن همین دوشعبه‌بوده وضلع دیگرش نیز دریا است. دراین جزیره اصلا زراعت نمیشود وتمامی‌ارزاق ایشان را ازبلاد دیگر می‌آورند، مردمانش نوعاً عابد و زاهد وتارك‌دنیا بوده وبا توکل تمام میگذرانند و اکثر مدار ایشان از ناحیهٔ نذورات است . شهر عبادان نیز در همین جزیره بوده و درمقام نسبت عبادی گویند . در مراصدگوید : شهر عبادان در زمان فرس ، لشگرگاه ایشان بوده وگروهی از لشگریان برای حراست‌آن نواحی درآنجا میبودند و ازآن‌روکه عباد بن حصین سرحددارآنجا بوده محض بجهت انتساب او و در نواحی بصره با الف و نون بدو منتسب داشته و عبادان گفتند .

۱- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۲- **حاشیهٔ شرح جامی** ۳- **خبرالزائر المبتلی بالبلا فی‌طریق النجف وکربلا** ۴- **دیوان شعر** ۵- **رفع‌الغوایة لشرح‌الهدایة** ۶- **ریاض‌الجنان و حدائق‌الغفران** درفقه ۷- **سلوك مسالك‌المرام فی‌سلك مسالك الافهام** که حاشیهٔ آیات‌الاحکام فاضل‌جواد از تلامذهٔ شیخ بهائی است ۸- **صفوصفوةالاصول و نفی هفوةالفضول** دراصول فقه ۹- **العقائد الدینیة من‌البراهین العقلیة** درکلام ۱۰- **الفرائدالصافیة علی‌الفوائدالوافیة** که همان حاشیهٔ شرح جامی است درنحو ۱۱- **المستمسکات‌القطعیة‌الیقینیه** درکلام ۱۲- **نیلوفریه** درفقه وغیراینها . سال وفاتش بدست نیامد. (۳۶۰ت وغیره)

عبادی **محمد بن احمد بن خلف** - بعنوان **سعدی** نگارش یافته است .

عبادی **مظفر بن‌ابوالحسن‌بن اردشیر**- مروزی ، موصوف به **امیر**، مکنّی به **ابومنصور**، ملقّب بـه **قطب‌الدین** ، معروف بـه **قطب عبادی** و **امیرقطب‌الدین** از مشاهیر علمای عامّه‌که در وعظ و فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان از اکابر وقت خود بلکه درموعظه بی‌بدل و ضرب‌المثل میباشد . ولادت‌او درقریهٔ سنج‌عباد از قراء مرو بوده و همانا بجهت انتساب بمولد مذکور خود بعبادی شهرت یافته است . بعد از تحصیل مراتب عالیهٔ علمیّه ببغداد رفت ، سه سال بوعظ پرداخت ، محل توجه مقتفی لامرالله سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ﻫ ق) وتمامی طبقات مردم‌گردید، برای مواعظ او مجالسی تشکیل داد و درسلك مقرّبان مقتفی منسلك شد. بسمت‌سفارت از طرف خلافت بخراسان نزد سلطان سنجر سلجوقی رفته وبعدازعودت بخوزستان‌اعزام گردید . روز پنجشنبه یا دوشنبه‌آخر ربیع‌الاخر پانصد و چهل وهفتم هجری قمری در بلدهٔ عسکر مکرم از بلاد خوزستان درپنجاه و هفت سالگی وفات یافت ، جنازه‌اش را ببغداد نقل دادند و نزد قبر جنید بغدادی دفنش‌کردند .

مخفی نماندکه قطب عبادی باآن همه مواعظ دلنشین و مؤثرکـه در جزو امثال سائره میباشند در امور دینیّه بی‌مبالات و اصلاً محل وثوق نبود . رساله‌ای هم در **حلیت شرب خمر** نوشته وهمان رساله بخط خودش بنظرقاضی‌ابن‌خلّکان رسیده‌است. **سنج عباد** بکسر اوّل و فتح رابع و تشدید خامس است .

(ص ۲۱۶ ج ۲کا و ۳۰۵۹ ج ۴ و ۳۶۷۴ ج ۵ س)

عباس آبادی **حاج عبدالمطلب بن محمدحسین-** اصفهانی، معروف به **عباس آبادی،** از علمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجری ، از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است :

۱- **المحجة البالغة من اسرار الاعتقادات الاحمدیة** ۲- **حجیة المظنة** بپارسی که عنوان هفتم کتاب اوّلی مذکور میباشد و آن را بهمین اسم کتابی مستقل کرده است . در بیستم رجب سال هزار و دویست و پنجاه وچهارم هجری قمری از تألیف آن کتاب اوّلی فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۲۷۷ج۶ذریعه)

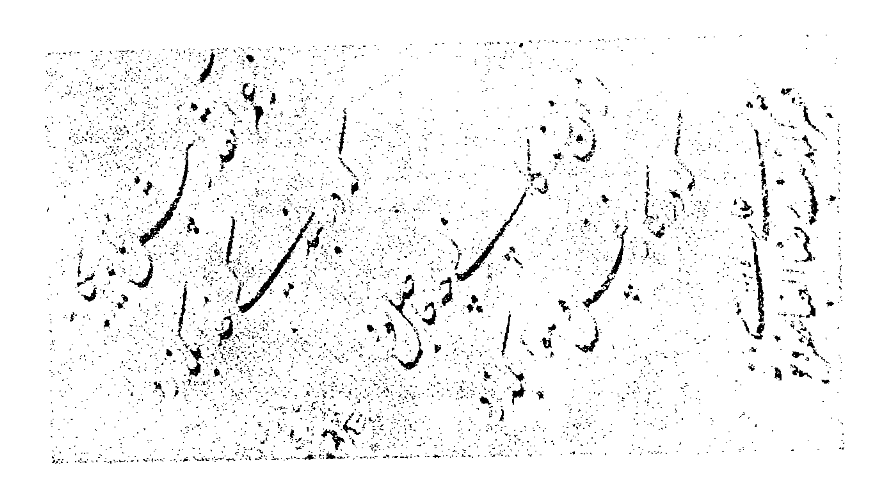
عباسی[1]

عباسی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن -** مصری قاهری استانبولی **عبادی عباسی،** شافعیّ المذهب ، **بدرالدین** اللّقب ، **ابوالفتح** الکنیة ، از اکابر علمای مصر میباشد که درحدیث و تفسیر وعلوم ادبیّه و تاریخ و اشعار عربیّه وحیدعصر خود بود وازتألیفات او است :

۱- **شرح خزرجیه** درعلم عروض ۲- **شرح صحیح بخاری** ۳- **شرح مقامات حریری** ۴- **معاهدالتنصیص فی شرح شواهدالتلخیص (للمفتاح)** که دومرتبه درمصر چاپ شده ودو نسخهٔ خطّی آن بشماره‌های ۲۹۸۶ و ۲۹۸۷ در مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . وفات او بسال نهصد و شصت و سیم هجرت درنود و پنج یا شش یا درصد سالگی در استانبول واقع گردید. (ص ۳۰۷۴ ج ۴س وغیره)

عباسی **علی‌رضا -** اگرچه بعنوان تبریزی نگارش یافته مجدداً تذکّر میدهد که وی ، از مشاهیر خطّاطین جهان ، خوشنویس رسمی دربار شاه عباس کبیر و مشمول عنایات شاهانه درنسخ و ثلث و نستعلیق و تمامی خطوط

۱- **عباسی-** در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن هاشم ، هشام بن ابراهیم راشدی و جمعی دیگر بوده و نسبت بعضی از ایشان بجد و بعضی دیگر بمکان و محل میباشد بشرحی که درآن علم است .



خط علی‌رضا عباسی -۴

دیگر مشار بالبنان، درنسخ ، شاگرد علی بیگ تبریزی بود . در نستعلیق نیزکه مایهٔ افتخار تاریخی ، میرعماد حسنی‌آتی‌الترجمة است بتصدیق بعضی از ارباب‌کمال بروی مقدّم و یك فقره از خطوط علیرضا را بنظر بینندگان میرساندکه بعد از موازنه با خط میر (که خواهدآمد) قضاوت نمایند . در دیگر مزایای حال علیرضا ، رجوع بعنوان **تبریزی علیرضا** نمایند . (اطلاعات متفرقه)

عبدالبر **محمد بن محب‌الدین** - بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهدآمد.

عبدری[۱]

عبدری **رزین بن معاویة بن عمار** - سرقسطی عبدری، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **امام‌الحرمین** ، از اکابر علمای عامّه و مؤلف‌کتاب **جمع بین‌الصحاح الستة** میباشدکه عبارتند ازصحیح مسلم، صحیح بخاری، صحیح ترمدی، صحیح نسائی ، سنن ابی‌داود ، موطأ مالك بن انس . از صاحب جامع‌الاصول نقل‌است

۱- **عبدری** - در اصطلاح رجالی ، لقب سویبط بن حرملهٔ قرشی عبدری وجمعی‌دیگر بوده و نسبت‌آن بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بقبیلهٔ بنی‌عبدالدار (از بلاد اندلس) است و شاید در بعضی موارد منتسب بعبدالرحیم یا عبدالرحمن و مانندآنها باشد .

که مجدّد مذهب در سر قرن پنجم ابوحامد غزالی از فقهـا ، قلانسی از قراء ، عبدری از محدّثین بوده‌اند و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص۳۸۶ت)

عبدری **علی بن سعید بن عبدالرحمن** - بن محرز بن ابی‌عثمـان مکنّی به**ابوالحسن** وبجهت انتساب بقبیلهٔ بنی‌عبدالدار به**ابوالحسن عبدری** معروف ، از اکابر علمای شافعیّه بوده و دراختلافـات علما خبرتی بسزا داشت ،کتـاب **مختصرالکفایة درخلافیات علما** از او است. روز شنبه شانزدهم جمادی‌الاخرهٔ چهارصد و نود و سیم هجرت در بغداد درگذشت. (ص۲۱۸ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

عبدری **محمدبن محمدبن محمد**- درباب کنی بعنوان **ابن‌الحاج** خواهدآمد.

عبدالصاحب **حاج‌ملامحمد**- نراقی بهمین‌عنوان **نراقی** خواهدآمد.

عبدصالح دراخبار دینیّه و اصطلاح‌حدیث و درایه،کنایه از وجودمقدّس حضرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام است .

عبدکی لقب رجالی محمد بن علی بن عبدك‌بوده وموکول‌بدان‌علم‌است.

عبدوی لقب رجالی حسین بن عبیدالله و موکول بدان علم است .

عبده **شیخ محمدبن عبده بن حسن خیرالله** - مصری ، مفتی دیار مصر ، معروف بعبده ، پدرش از اهل‌فلاحت بوده وبهمین جهت تمامی اولاد خود را بحرفت خود برگماشت مگر همین صاحب‌ترجمه‌که از فرط ذکاوتی‌که در او احساس نمود فقاهتش را تصمیم داد . نخست سه‌سال بجامع احمدی طنطا پس دوسال هم بجامع ازهرش فرستاد . پس‌ازآنکه سید جمال‌الدین افغانی سالف‌الترجمة ، درسال هزار و دویست و هشتاد و شش یا هشت هجری قمری وارد مصر شد و در ازهر، متصدی تدریس منطق وکلام و حکمت و فلسفه‌گردید ، عبده نیز در سلك تلامذهٔ او منسلك وبا جمعی از نوابغ مصر داخل حوزهٔ اوگردیده و همه‌شان‌گوی سبقت ازدیگران ربودند و روحیّات‌آن استاد معظّم ، تـأثیر عجیبی در ایشان‌کرد و بانشا و نشر مقـالات دینیّه و حکمیّه و ادبیّه‌پرداختند، بالخصوص عبده‌که بیشتر ازهمه موافق طبع‌استاد وبملازمت



عکس شیخ محمد عبده -۵

و استفاده از محضر وی حریص‌تر و راغب‌تر از دیگران بود. اینك آن استاد معظّم نیز درموقع رحلت از دیار مصر اورا خلیفهٔ خودگردانیده و میگفته است که عبده، از هرحیث عالم و کافی مصر بوده و باوجود او حاجتی بعالم دیگری ندارند. عبده بمشاغل متنوعهٔ علمیّهٔ تدریس، تحریر وقایع‌مصر، کتابت در دوائر رسمی اشتغال داشت تاآنکه در بعضی ازانقلابات‌داخلی‌بسوریّه تبعید شد وشش سال درآنجا اقامت‌کرد و علم و فضل او محل تعجب اهل سوریه‌گردید. عاقبت ازآنجا بپاریس رفت وبا استاد مذکور خود ملاقات نموده و تبرئه شد، باز بمصر عودت‌کرده و بقضاوت و مستشاری محکمهٔ استیناف و عضویت ادارهٔ ازهر و مفتی‌گری دیار مصر منصوب شد. وی ازکسانی بوده‌است‌که عالم اسلام را محتاج بپاره‌ای‌اصلاحات مقتضیه می‌دانست و رئیس این حزب و فرقه بوده است واز تألیفات او است:

۱- الاسلام والردعلی‌منتقدیه ۲- الاسلام والنصرانیه‌مع‌العلم‌والمدنیة ۳- اصلاح المحاکم الشرعیة ۴- تفسیر جزء عم که سیمی در مصر وسه دیگری در قاهره چاپ شده‌اند **۵- تفسیر سورة‌العصر** که بارها چاپ شده‌است **۶- تفسیرالقرآن** که بحسب‌اطلاعات‌این‌نگارنده

چند مجلد ازآن از فاتحه تا سورة یوسف درمصر چاپ و معروف بتفسیر **المنار**است **۷- تقریر مفتی‌الدیار المصریة فی‌اصلاح المحاکم الشرعیة** و ظاهراً همان **اصلاح‌المحاکم** مذکور است **۸- رسالةالتوحید**که درقاهره چاپ شده است **۹- شرح مقامات بدیع‌الزمان**که باخود مقامات بطور پاورقی چاپ شده است **۱۰- شرح نهج‌البلاغة**که حلال الفاظ مشکله ولغات‌غریبهٔ‌آن‌کتاب مستطاب بوده و بارها در مصر و بیروت وغیره با خود نهج‌البلاغة بطور پاورقی چاپ شده است **۱۱- العروةالوثقی لاانفصام لها ۱۲- مقتبس‌السیاسة** وآن شرح نامه‌ایست‌که حضرت امیرالمؤمنین ع بمالك اشتر نوشته ودرمصر چاپ شده‌است وغیرها . وفات او بسال‌هزار و سیصد و بیست و سوم هجری قمری درشصت و پنج سالگی ویا بنوشتهٔ بعضی، درهزار و سیصد و بیست و دویم درپنجاه و هشت سالگی واقع‌گردید .

(ص ۱۶۷۷مط و۴۷۵هر چاپ۱۳ وغیره)

عبدی[1]

عبدی **احمدبن بکر**- بن احمد بن بقیهٔ فسوی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوطالب** ، از ائمهٔ نحویّین بلکه درتمامی علوم‌عربیّه‌متفنن، از شاگردان ابوسعید سیرافی (متوفی بسال۳۶۸ه ق = **شس‌ح**) ، ابوعلی‌فارسی (متوفی بسال ۳۷۷ه ق = **شعز**) و ابوالحسن رمانی (متوفی بسال ۳۸۴ه قمری = **شفد**) بوده و درآخر عمر مختل‌المشاعر گردید . ازآثار قلمی او **شرح‌ایضاح** فارسی و **شرح جرمی** است وبسال چهارصد وششم هجرت درعهد خلافت قادر بالله بیست وپنجمین خلیفهٔ‌عباسی (۳۸۱-۴۲۲ه) وفات یافت ویا بنوشتهٔ روضات‌الجنّات وفاتش درسال چهارصد وهفتادم هجرت بوده‌است ، لکن بملاحظهٔ تاریخ وفات‌اساتید او (چنانچه مذکورداشتیم) دروفات عبدی‌صحت‌قول‌اوّل‌را تائیدکرده وقول‌روضات‌را حمل‌براشتباه‌مؤلف یاکاتب‌نسخه‌میدارد.

(سطر۳۵ ص ۳۳۴ت و ۲۳۶ ج ۲ جم)

عبدی **سفیان‌بن مصعب** - شاعرکوفی، مکنّی‌به **ابومحمد** ، جرح وتعدیل او بین علمای رجال محل تردید میباشد و بموجب بعضی‌ازآثار

۱- **عبدی**- در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن‌خالد عطار، ابراهیم بن نعیم، ادهم بن امیة وغیرایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

دینیّه از اصحاب حضرت صادق ع بوده وآن‌حضرت شیعه را توصیه فرموده‌اندکه اشعار عبدی را باولاد خودشان تعلیم نمایندکه او بردین خدا بوده است . از جملهٔ اشعار او میباشدکه درمناقب ابن‌شهراشوب نقل‌کرده است :

وقالوا رسول‌الله ماختار بعده　　اماماً و لکنا لانفسنا اخترنا
اقمنا اماماً ان اقام علی‌الهدی　　اطعنا و ان ضل‌الهدایة قومنا
فقلنا اذا انتم امـــام امامکم　　بحمد من‌الرحمن تهتم ولاتهنا
ولکننا اخترناالذی اختار ربنا　　لنا یوم خم ما اعتدینا ولاحلنا
سیجمعنـــا یوم القیامة ربنـــا　　فتجزون‌ماقلتم و نجزی‌الذی‌قلنا
ونحن علی نور من‌الله واضح　　فیارب زدنا منك نوراً و ثبتنا

(ص۴۱۴ ج۲نی وکتب رجالیه)

عبدی **هرم بن حیان** - بعنوان **ابن‌حیان** درباب‌کنی خواهدآمد .

عبرتائی لقب رجالی احمدبن هلال، رجا بن یحیی و بعضی دیگراست.

عبسی[1]

عبسی **طرفة بن عبد** - بهمین عنوان **طرفه** مذکور شد.

عبسی **علی بن افلح**- مکنّی به‌ابوالقاسم،ملقّب به‌جمال‌الدین وجمال‌الملك شاعری‌است ظریف مشهورکه بلاد بسیاری‌را سیاحت‌کرده‌است.

۱- **عبسی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عائذ ، اسمعیل بن یحیی ، حبیب بن جری و بعضی دیگر میباشد . نسبت‌آن موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال احمد بن عائذ نوشته بعبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان‌است‌که پدرقبیله‌ایست مشهور ، پس احتمال بعید داده است‌که موافق نوشتهٔ قاموس نسبت بمحلهٔ عبس نام‌کوفه باشد . از تاج‌العروس هم نقل‌کرده است‌که بنی‌عبس در همان محله نزول‌کرده و عبسیون محدثین نیز منسوب بدانجا میباشند، نیز درتاج‌العروس‌گوید هرکه از اهل‌کوفه است‌آنرا **عبسی** گویندکه حرف دوم (ب) ابجد است وهرکه راکه از اهل بصره باشد **عنسی** گویندکه حرف دویم‌آن‌نون است وهرکه راکه ازاهل بصره باشد **عیشی** گویندکه دویم‌آن (ب) ابجد وسیمش (ش) نقطه‌دار است و بشرح حال علی بن افلح عبسی‌که مذکور میشود هم رجوع نمائید .

خلفا و ارباب مناصب را مدح کرده ،گاهی هجو نیز میگفته و درحق یکی از اکابر که دربان او ، مانع از رفتن وی بحضورش گردیدگوید :

حمدت بوابك اذ ردنی — و ذمه غیری علی رده

لانه قلدنی نعمة — تستوجب الاغراق فیحمده

اراحنی من قبح ملقاك لی — وکبرك الزائد فیحده

بسال پانصد و سی و پنجم یا ششم یا هفتم هجری قمری درشصت وچهار سالگی در بغداد وفات یافت و درسمت غربی مقابر قریش مدفون شد ونوادر بسیاری بدو منسوب دارند. لفظ **عبسی** بنوشتهٔابن‌خلّکان (بروزن‌سعدی) منسوب بعبس‌میباشدکه نام‌چندین‌قبیله‌ایست نسبتشان بشخصی عبس نامی منتهی بوده و ایشان را **بنی‌عبس** گویند .

(ص ۳۹۶ ج۱کا)

عبسی

عنترة بن عمرو بن شداد - بن عمرو بن معاویة بن قرادنجدی عبسی ، واینکه بیشتر عنترة بن شدادگویند ودرقاموس هم‌عنترة بن معاویه نوشته من‌باب نسبت بجدّ است . بزعم بعضی ، شداد عموی عنتره میباشد و محض اینکه بعد از فوت پدر ، تحت تربیت وی بوده بدو منسوب دارند ، لکن ظاهر بعضی از اشعارش‌آنکه شداد پدرش بوده‌است، بهرحال از اهل نجد وازقبیلهٔ بنی‌عبس، نسبتش بمضر موصول، بجهت منشقّ بودن لب زیرین‌او به **فلحاء** ملقّب ، مادرش‌کنیزکی حبشی سیاه رنگ زبیبه نام بوده از بنی‌حام‌که سودان و سیاه‌پوست‌ها هستند . اینك به اخوال و دایی‌های خودکه از ایشان بودند فخر کرده‌گوید :

انی لتعرف فی‌الحروب مواقفی — من‌آل عبس منصبی و فعالی

منهم ابی‌شداد اکرم والد — والام من حام فهم اخوالی

پدرش نخست ، پسری اورا انکار و از خودش نفی‌کرد ، بعد ازکبر ، باز اقرارآورده و بنسب خودش ملحق نمود چنانچه رسم عرب زمان جاهلیّت بوده است‌که نسب فرزندان متولد ازکنیزان را انکارکرده و ازخودشان نفی نموده و غلام خودشان میکردندتاآنکه اگر در عاقبت امر، نجیب و رشید میبودند باز اقرارآورده و نسب ایشان را ملحق

بخودشان می‌کردند. سبب اقرارآوردن پدرعنتره بنسب‌او این بودکه وقتی قبیلهٔ بنی‌عبس بجهت استرداد اموال منهوبهٔ خودشان حمله ببعضی از عشائر عرب می‌بردند پدر عنتره اورا نیز امر بحمله نمود، عنتره گفت وظیفهٔ غلام‌ها دوشیدن شیر و مواظبت ضروریّات چاروایان بوده و حمله‌کردن از ایشان مستحسن نباشد، پدرش گفت تو حمله‌کن وآزاد هستی پس عنتره حمله برخصم‌کرده و موفق بمرام‌آمد، پدر نیز بنسب وی اقـرارآورده و بخودش ملحق نمود.

عنتره از اسخیا و فرسان و شجعـان عرب زمان جـاهلیّت و مشاهیر شعرای‌آن زمان ویکی از اصحاب معلقهٔ سابق‌الذکر بودکه اشعارش بسیار فصیح‌اللّفظ ودقیق‌المعنی میباشند. معلّقهٔ او قصیده‌ایست میمیه، بهفتاد و نه بیت مشتمل‌که چندین‌مرتبه بامعلّقات دیگر درلیبسیك و برلین وکلکته و ایران وقاهره چاپ شده وبجهت حسن و طراوت‌آن، درمیان عرب بمذهبه موصوف و دیوان او نیز که اوّل‌آن همین معلقه میباشد دربیروت و قاهره بطبع رسیده و مطلع معلقه این است:

هل غـادرالشعراء من متردم — **ام هل عرفت الدار بعد توهم**
یا دار عبلة بالجواء تکلمی — **وعمی‌صباحا دار عبلة و اسلمی**
فوقفت فیها ناقتی و کانهـا — **فدن لاقضی‌حاجةالمتلوم** تا آخر

بعضی از مفردات‌آن را تذکر میدهد. **غادر:** ترك نمود و واگذاشت. **متردم:** جای تردّم (بمعنی ترنّم) ویا موضع پینه و رقعه است. **توهم:** بمعنی تخیّـل و تمثّـل است یعنی آیا نغمه‌گاهی هست‌که شعرا درآنجا سرودی نکرده باشنـد و یا محلی محتاج برقعه و وپینه میباشدکه شعرا درآن‌کاری نکرده باشند و هردوکنایه ازآنکه شعرا تمامی راه‌ها را طی‌کرده و درتمامی‌فنون شعریّه اسب دوانیده وچیزی را فروگذار نکرده‌اند. **عبلة:** بنت مالك بن قراد، نام معشوقهٔ عنتره میباشدکه حبّ مفرط بدو داشته است. **جواء:** موضعی است درنجد. **عمی:** خطاب به داراست، یعنی خوش‌باش و متنعّم باش. وضمیر فیها راجع بدار و **کانها** راجع بناقه میباشد. **فدن** بمعنی قصر. متلـوم بمعنی متمکث و درنگ‌کننده است.

و عنتره درسال ششصد تمام یا ششصد و پانزدهم میلادی درگذشت .

(ص ۲۱۲ رجال معلقات و شرح معلقهٔ زوزنی و ۱۳۸۷مط وغیره)

عبشی لقب رجالی علی بن ابی العاص برادر امامة وغیره میباشد و رجوع بعنوان عبسی (با سین بی‌نقطه) هم نمایند.

عبید بن ابرص سعدی اسدی مضری عدنانی، موافق آنچه درمحل خود نگارش دادیم از شعرای زمان جاهلیّت ویکی از اصحاب معلقات عشره بوده و ازحکما و عقلای عهد خود میباشد . بسیار فصیح ، اشعار او دارای رونق ، بجهت فصاحت وبلاغت از قدیم‌الایّام شهرتی تمام داشته‌است. علاوه برکمالات نفسانیّهٔ مذکوره، باآن همه تنگدستی بسیارکریم‌النفس وباشهامت‌بود . با امرءالقیس معاصر وبایکدیگر مناظرات بسیاری داشته‌اند . عبید از جملهٔ معمّرین بوده وگویند (والعهدةعلیهم) زیاده برسیصد سال عمرکرده است و دراشعار خودش دلالت برتجاوز از دویست سالگی دارد چنانچه‌گوید :

حتی یقال لمن تعرق دهره	**یاذا الزمانة هل رأیت‌عبیدا**
مأتی زمان کامل او بضعة	**عشرین عشت معمرا محمودا**
ماتبتغی من بعد هذا عیشة	**الاالخلود و لن تنال خلودا**
ولیفنین هذا و ذاک‌کلاهما	**الا الاله و وجهه المعبودا**

امّا معلقهٔ عبید قصیده‌ایست بائیه ، دارای انواع موعظه وحکمت وباسبکی‌جمیل‌که چندی از ابیات‌آن ثبت اوراق میگردد :

اقفر من اهلـه ملحـوب	**فـالقطبیـات فالـذنوب**
و بدلت منهـم وحـوشا	**وغیرت حالهـا الخطوب**
فکل ذی نعمـة مخلـوس	**وکـل ذی امل مکـذوب**
وکـل ذی ابـل موروث	**وکـل ذی سلب مسلـوب**
و کـل ذی غیبـة یئوب	**و غائب الموت لایئـوب**
من یسئل الناس یحرمـوه	**و سـائـل الله لا یخیب**
ساعد بارض تکون فیهـا	**ولا تقـل انـی غریب**

شرح بعض لغات این‌اشعار : **اقفر:** خالی شد . **ملحوب :** نام چشمه‌ایست راجع ببنی‌اسد

که قبیلهٔ عبید است . **قطبیات :** بضمّ اوّل و فتح و تشدید ثانی و رابع نـام‌کوهی است . **ذنوب :** نام موضعی است . **خطوب :** امور و حوادث شدید . **مخلوس :** مسلوب. **مکذوب :** کسی‌که موفق بمرام وآرزو نباشد وباقی واضح است. ناگفته نماندکه بسیاری از ابیات این قصیده مختلّ الوزن میباشند چنانچه ابوالعلاء معرّی هم‌گوید:

وقد یخطئی‌الرأی امرأ وهو حازم کما اختـل فی‌وزن القریض عبید

عبید ، درسال پانصد و پنجاه و پنجم یا ششصد وپنجم میلادی بامر منذر بن ماءالسماء و یا نعمان بن منذر مقتول‌گردید، چنانچه دریکی از ایـّام غضب رسمی ایشان (که درآن هرکسی راکه میدیدند میکشتند) غافل ازحقیقت حال، وارد مجلس او شد و روی‌همان اصل بقتل رسید . (ص۲۹۷رجال معلقات وغیره)

عبیدنحوی

عبدالملك بن علی بن ابی‌المنی - فقیه قاری شافعی‌حلبی، ملقّب بجمال‌الدین ، معروف به **عبید نحوی** ، عالمی است فاضل صالح ازفقهای‌شافعیـّه‌که درقرائت‌قرآن وعلوم عربیـّه نیز دستی‌توانا داشت، بسیارکریم‌الطبّع بود، ازکسی چیزی قبول‌نکرده وبا هیچ‌کس مؤانست‌نداشت و**کتابی در فقه شافعی** تألیف داده و بسال هشتصد و سی و نهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت.

(ص ۴۶۴ت وغیره)

عبیدلی[۱]

عبیدلی

سید احمد بن محمد بن مهنا - بن علی‌بن مهنای‌حسینی عبیدلی، علاّمهٔ نسـّابه ، از اکابر علمای اواخر قرن هفتم میباشد ویاخود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است . از تلامذهٔ علاّمهٔ نسـّابه ، سیدجلال‌الدین‌ابی‌القاسم علی بن عبدالحمید بن فخار و بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة استـاد احمد بن علی بن حسین بـن مهنـا صاحب عمدةالطالب بـود و از تألیفات او است : **الانساب المشجرة** یا **مشجرالنسب**

۱- **عبیدلی -** بضم‌اول و فتح ثانی وکسر رابع ، عنوان مشهوری بعضی‌ازافاضل‌میباشد که بجهت انتساب بجدشان عبیدالله بهمین عنوان شهرت یافته‌اند.

و درعمدة‌الطالب از این‌کتاب بسیار نقل میکنند وکتاب **التذکرة فی‌الانساب‌المطهرة** که در اعیان‌الشیعة بسید احمد عبیدلی نسبت داده عنوان دیگر همین‌کتاب است. زمان وفاتش بدست نیامد لکن بامحقّق حلّی (متوفّی بسال۶۷۶هـ ق = **خعو**) وعلاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۶هـ ق = **ذکو**) معاصر بوده است . (ص۱۲۶ج۱۱عن و۲۸۲۹ ج۲ذریعه)

عبیدلی

سید احمد - بن مهنای نسّابهٔ عبیدلی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، بنوشتهٔ اعیان‌الشّیعة از مشاهیر علمای نسب میباشد و مشجری درنسب داردکه محل اعتماد صاحب عمدة‌الطالب وغیره‌بوده و ازآن نقل میکنند. لکن ظاهرآن است‌که احمد بن مهنا ، همان احمدبن محمد بن مهنای مذکور فوق است‌که در بعضی مواضع من‌باب نسبت بجدّ (چنانچه متداول است) احمد بن مهنا نوشته شده و صاحب اعیان‌الشیعة نیز بزعم تعدّد ، در دوجا عنوان‌کرده است .

(ص ۲۷۲ ج ۱۱عن)

عبیدلی

سیدحسن بن ابی‌الحسن محمد- درضمن‌شرح‌حال سیدمحمدعبیدلی در ذیل مذکور است .

عبیدلی

سیدحیدر بن علی‌بن حیدر- علوی‌حسینی‌آملی مازندرانی **عبیدلی** یا **عبیدی**، حکیمی است عارف مفسّر صوفی ، از اکابر عرفا و اجلاّی علمای امامیّهٔ ظاهر و باطن ، اصول شریعت و فنون طریقت وحقیقت را جامع، به **صوفی** معروف ، درکلمات بعضی از اجلّه بسید علاّمه و سید افاضل‌المتألهین وصاحب کشف‌حقیقی موصوف. اصلش ازآمل مازندران بوده وخودش دربغداد و حلّه نشأت‌یافته است، درموقع‌تشرّف بزیارت‌ائمهٔ عراق ع با فخرالمحقّقین‌حلّی مصاحبت داشته وصاحب تألیفات طریفه میباشد :

۱- **الارکان فی‌فروع شرایع اهل‌الایمان بمذاق‌کل من‌الشریعة و اهل‌العرفان** که صلوة و صیام و زکوة وحج وجهاد راکه پنج رکن اعظم اسلام هستند با هرسه اصول شریعت وطریقت و حقیقت نگارش داده است ۲- **الامامة** ۳- **الامانة** ۴- **امثلة التوحید** ۵- **التأویلات** وآن چهارمین تفاسیر چهارگانهٔ او است‌که بزبان عرفا و اهل‌تأویل بوده ودراوّلش‌گوید

که نسبت آن ، برسه فقره تفسیر دیگر که پیش از آن تألیف کرده مثل نسبت قرآن مجید بسه فقره کتابهای آسمانی زبور وتورات وانجیل است. در ذریعه از ریاض العلما نقل کرده که در پشت یك نسخه از کتاب جامع الاسرار مذکور ذیل، باخط شیخ بهائی دیده است که سید حیدر مازندرانی تفسیری هم دارد بالسان صوفیه که حاکی از علو شأن و رفعت مقام وی میباشد. **۶- تفسیر قرآن** چنانچه مذکور شد چهارفقره تفسیر نوشته است **۷- التنزیه ۸- جامع الاسرار و منبع الانوار** در اسرار انبیاء و اولیا وعلم توحید و اسرار و حقائق آن **۹- جامع الانوار** که نام دیگر همان جامع الاسرار است **۱۰- جامع الحقائق** چنانچه از بعض فضلا نقل شده ومحتمل است که همان جامع الاسرار باشد **۱۱- رافعة الخلاف فی وجه سکوت امیر المؤمنین ع عن الاختلاف** که بامر فخر المحققین تألیفش داده است **۱۲- رسالة العلوم العالیة** که درسال ۷۸۷ه ق = **ذفز** تألیف شده است **۱۳- شرح فصوص** که همان **نص النصوص** مذکور ذیل است **۱۴- الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول ع ۱۵- المحیط الاعظم** که درسال ۷۷۷ه ق = **ذعز** تألیف شده است **۱۶- منتخب التأویل** ومحتمل است که این کتاب ، همان تأویلات مذکور فوق باشد که منتخب و خلاصهٔ سه فقره تفسیر دیگر او است **۱۷- نص النصوص فی شرح الفصوص** که بررد عقائد مصنف و اباطیل شراح دیگر آن پرداخته و فقط در مسئلهٔ وحدت وجود با ایشان موافقت کرده است .

بنقل روضات ، در کتاب جامع الاسرار مذکور گوید که از آغاز کودکی در تحصیل معارف حقه، موافق طریقهٔ حضرات اجداد طاهرین وائمهٔ معصومین ع که درظاهر شریعت شیعهٔ امامیه ودر باطن از حقائق صوفیهٔ الهیه است کوشیدم تا آنکه موفق بجمع وتطبیق هردوطائفه بوده وقطع بحقیت هردو نمودم، ما بین شریعت وحقیقت را جامع وعلم ظاهر و باطن را حاوی گشتم، بمقام تمکین واطمینان رسیده وازارباب یقین گردیدم وازته دل گفتم: **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَمٰا كُنّٰا لِنَهْتَدِيَ لَوْلٰا اَنْ هَدٰانٰا اللّٰهُ .**

کانت لقلبی اهواء مفرقة	**فاستجمعت مذرآتك العین اهوائی**
فصار یحسدنی من کنت احسده	**وصرت مولی الوری اذصرت مولائی**
ترکت للناس دنیاهم و دینهم	**عقدا بذکرك یا دینی و دنیائی**

سال وفات سید حیدر بدست نیامد و چنانچه اشاره شد نسبت او ما بین عبیدی و عبیدلی

مردّد بوده ودر روضات ، عبیدی ، و درچند جا از ذریعه عبیدلی نوشته‌اند.
(ص ۲۰۳ت ومواضع متفرقه از ذریعه)

عبیدلی **سید محمد ابن ابی‌جعفر محمدبن علی‌الجواد** - ابن‌حسن ابن علی نسابة ابن ابـراهیم بن علی‌الصـالح ابن عبیدالله اوّل اعرج ابن **حسین‌الاصغر ابن‌الامام السجاد ع** که بابوجعفر یا ابوالحسن مکنّی ، بصاحب‌الصنـدوق و شیخ‌الشرف موصوف و معروف است. از علمای انساب و ازجملهٔ معمّرین بود ، در سال چهارصد و سی و پنجم هجری قمری وفات یافت ، **کتاب تهذیب الانساب و نهایةالاعقاب** تألیف همین سید محمد عبیدلی است . ظاهر ذریعه‌آنکه غیراز این‌کتاب، کتاب دیگری موسوم به **الانساب** تألیف نموده است . او از ابـومحمدحسن بـن ابی‌الحسن محمد اکبر ابن عبیدلی مذکور در ذیل روایت‌کرده و ابومحمدحسن نیز از جدّ مذکورخود روایت میکند وبالخصوص‌کتاب‌اخبارالزینبات یحیی را ، همین‌عبیدلی سید محمد، ازابومحمد مذکورکه نوهٔ مؤلفش میباشد روایت مینماید . مخفی نماندکه ابومحمد مذکور درسال سیصد و پنجاه وهشتم هجرت وفات یافت وبه **دندانی** و **ابن‌اخی‌طاهر** شهرت دارد زیراکه عمویش طاهر بن یحیی نیز از مشاهیر عصر خود بوده و بجهت کثرت شهرتش جمعی را بدو نسبت میدهند وبا انتساب او معرفی می‌نمایند .
(ص ۳۷۴ ج ۲ و ۵۰۸ ج ۴ ذریعه وغیره)

عبیدلی **سیدیحیی بن حسن** - عقیقی ابن جعفرالحجة ابن عبیدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن‌الامام السجّاد ع ، مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **عبیدلی** و **شیخ‌الشرف** ، از رجال قرن‌سیم هجرت، نسّابه‌ایست معروف، نخستین کسی است‌کـه در انساب طالبیّین علویّین و یـا مطلق انساب تألیف نموده و از جملـهٔ تألیفات او است :

۱- اخبارالزینبات که درآن، شرح حال نسوان زینب نام از اولاد حضرت ابوطالب‌بن عبدالمطلب هاشمی‌را نگارش داده وبسال**۱۳۳۳**ه ق = **غشلج** درمصر چاپ‌شده‌است **۲- اخبار المدینة ۳- انساب‌آل‌ابیطالب .**

وفات عبیدلی درسال دویست و هفتاد وهفتم هجرت واقع و موافق آنچه درذریعه تحت عنوان تهذیب‌الانساب نوشته یحیی نسّابه از اصحاب حضرت امام رضا ع (متوفّی بسال ۲۰۳ه ق = رج) بوده است . نگارنده‌گوید : صحابی بودن‌آن حضرت ، بعد از مقایسهٔ دوفقره تاریخ وفات مذکور مستبعد میباشد مگر اینکه یحیی ، از معمّرین بوده و عمر او لااقل درحدود صد سالگی باشدکـه در حین تشرّف بحضور مبارك‌آن حضرت درحدودبیست وبیست وپنج‌سالگی بوده‌باشد. **والله‌العالم** بلکه‌بنوشتهٔ‌بعضی، ولادت‌عبیدلی یازده سال بعداز وفات حضرت رضا ع درسال دویست و چهاردهم هجرت‌بوده‌است.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

عبیدی[1]

عبیدی **سید حیدر** - بعنوان **عبیدلی** مذکور شد و رجوع بدانجا نمایند.

عبیدیون یا **عبیدیـه** عنوان یـك سلسله از خلفـای مصر استکـه بعنوان **فاطمیون** خواهدآمد .

عتابی **کلثوم بن عمرو بن ایوب** - ثعلبی شامی ، مکنّی به **ابوعمرو** ، منسوب به **عتاب** (بروزن عطّار) بن سعـد بن زهیر بـن جشم ، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه شاعری بلیغ و کاتب و مترسّل و از مردم قنسّرین ، نزدیك‌حلب‌بود اشعارخوب میسرود، هارون‌عبّاسی ودیگر خلفای وقت‌را مدایح‌بسیاری گفته‌است، با وزرای برامکه‌هم، مصاحبت داشته وازاشعاراو استکه‌بشخصی‌فرستاده‌است:

انالکریم لیخفی عنـك عسرتـه **حتی تراه غنیـا و هو مجهود**
و للبخیل علـی اموالـه علل **زرق‌العیون علیهـا اوجـه سود**
اذا تکرهت ان تعطی‌القلیل ولا **تکون ذاسعـة لـم یظهرالجود**
بث‌النـوال ولا یمنعـك قلتـه **فکل ما سد فقراً فهـو محمود**

۱- **عبیدی** - با صیغهٔ مصغر، در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن عیسی وموکول بدان علم‌است ودراصطلاح‌تاریخی، هریك ازخلفای عبیدیون را نیز (که بعنوان‌فاطمیون خواهدآمد) **عبیدی** گویند .

پس آن شخص نصف تمامی مایملك خود ، حتی نیمهٔ انگشتر و یك لنگهٔ کفش خود را نیز بعتّابی بخشید. بازی کتاب **الآداب** وکتاب **الاجواد** وکتاب **الالفاظ** وکتاب **الخیل** وکتاب **فنون الحکم** وکتاب **اللغة** وکتاب **المنطق** از تألیفات عتّابی بوده ودرسال دویست و بیستم هجرت درگذشت.

(ص۱۹۷هب و۱۷۵ف و۲۶ ج۱۷جم و۹۲ ج۲ع و۳۱۲۳ ج۴س و۴۸۸ ج۱۲ تاریخ بغداد)

عتابی

محمد بن علی بن ابراهیم بن زبرج - مکنّی به ابومنصور، معروف به عتابی ، ادیب نحوی لغوی ، ازمشاهیر نحویین میباشد. فنون ادبیّه را از شریف ابوالسعادات هبةالله ابن الشجری ، ابومنصور موهوب ابن الجوالیقی و دیگر اکابر وقت اخذکرد ، احادیث بسیاری از مشایخ وقت خود استماع نمود ، خط خوب صحیح ملیحی هم داشت ،کتب بسیاری استنساخ نمود وهرکتابی که بخط وی بودی محل اعتنا و رغبت فضلا میبود . با ابن الخشاب نحوی مناظرات و منافراتی داشته و شب سه‌شنبه بیست و پنجم جمادی‌الاولی سال پانصد و پنجاه و شش هجری قمری در هفتاد و دوسالگی درگذشت. لفظ عتّابی بافتح وتشدید منسوب بعتّابیین است که یکی ازمحلات بغداد یا ناحیه‌ایست درسمت غربی آن .

(ص ۲۵۱ ج ۱۸ جم و ۹۹ ج ۲کا و ۳۱۲۳ ج ۴ س)

عتبی[۱]

عتبی

اسعد بن مسعود بن علی بن محمد بن حسن- عتبی، مکنّی به ابوابراهیم، عالمی است متدیّن شاعر، درعهد سلجوقیان و غزنویان کاتب و منشی . **تاج الرسائل** وکتاب **درةالتاج** ازآثار قلمی او میباشد . تا آخر ایّام نظام الملك

۱- **عتبی** - دراصطلاح رجالی، بضم اول ، لقب محمدبن‌جعفر عتبی و نسبت آن بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بینی‌عتبة بن ریاح بن‌هلال بن عامر بن صعصعه ویا بینی‌عتبةبن اسلم بوده ویاچنانچه درشرح حال بعضی از معروفین بعتبی اشاره خواهیم‌کرد بشخص عتبه نامی از اجداد ومنسوبین خود صاحب لقب منتسب میباشد و دربعضی از نسخ‌کتب رجالیه لقب رجالی محمدبن‌جعفر مذکور را عُتیبی نوشته‌اند (با صیغهٔ مصغر) .

(متوفی بسال ۴۸۵ه ق تفه) میزیسته ، ولادتش بسال چهارصد وچهارم هجرت بوده وسال وفاتش بدست نیامد .
(ص۹۶ ج۶جم)

عتبی **محمدبن عبدالجبار** - رازی الاصل ، خراسانی النشأة ، ابوالنصر الکنیة، ازفضلای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد. درعهدسلطان محمودسبکتکین عمل انشا ودفتر بدو مفوض بود، کتاب **تاریخ سبکتکین** یا **تاریخ آل سبکتکین** که بجهت انتساب بسلطان معظم ملقب بیمین الدولة **تاریخ یمینی** و **سیرةالیمینی** و بجهت انتساب بمؤلفش **تاریخ عتبی** هم گویند ازآثار قلمی او بوده ودرلاهور و دهلی وقاهره چاپ شده است . وفات عتبی درسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری واقع گردید.
(ص ۲۵۶ ج۳ ذریعه وغیره)

عتبی **محمد بن عبدالله** - یا عبیدالله بن عمرو ، یا عمر بن معاویة بن عمرو بن عتبة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبدشمس، قرشی اموی ، بصری المنشأ، بغدادی المسکن والمدفن، عتبی الشهرة ، **ابوعبدالرحمن** الکنیة ، ادیبی است فصیح فاضل شاعر ماهر، از فحول ومشاهیر شعرای عرب که بجهت انتساب بجد عالیش عتبه ویا بسبب ارتباط با معشوقهٔ عتبه نامی که دربارهٔ او شعرمیگفته بعتبی مشهور ، اشعارش طرفه وآبدار بوده که ازآن جمله است :

رأین الغوانی الشیب لاح بعارضی — فاعرضن عنی بالخدود النواضر
وکن متی ابصرننی او سمعن بی — سعین فرفعن اللوی بالمحاجر
فانی من قوم کریم ثنائهم — لاقدامهم صیغت رؤس المنابر
خلائف فی الاسلام فی الشرك قادة — بهم و الیهم فخرکل مفاخر

گویند وقتی بخانهٔ اسمعیل بن جعفر بن سلیمان رفت و بجهت ورود ، استیذان نمود غلامان اوگفتندکه درحمام است پس عتبی این اشعار راگفت :

و امیر اذا اراد طعاما — قال غلمانه مضی الحماما
فیکون الجواب منی الی الحا — جب ما ان اردت الاالسلاما
لست آتیکم من الدهر الا — کل یوم ترون فیه صیاما

ازآثار قلمی او است :

۱- الاخلاق ۲- اشعار الاعاریب ۳- اشعار النساء ۴- الخیل ۵- الذبیح .
بسال دویست و بیست و هشتم هجری قمری در بغداد درگذشت .
(ص۱۷۶ف و۱۰۲ ج۲کا و۳۱۲۴ ج۴س)

عتری در اصطلاح رجالی ، لقب حیّان‌بن علی وعمرو بن علی ومندل بن علی وغیره میباشد.

عتقی **عبدالرحمن بن قاسم بن خالد بن جنادهٔ عتقی -** فقیه مالکی ، از علمای مالکیّهٔ اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه از امام‌مالك و نظائر وی تفقّه نمود ، بیست سال درحوزهٔ مالك حاضر وبعداز فوت مالك‌محل‌استفادهٔ تلامذه‌اش بود .کتاب **المدونةالکبری** راکه تألیف مالك بوده و نسبت بمذهب‌او بهترین کتابها است از خود مالك روایت میکند . بسال یکصد ونود و یکم هجرت در پنجاه و نه سالگی درمصر درگذشت و درخارج باب قرافهٔ صغری مدفون‌گردید .
(ص ۲۰۸مط)

عتکی لقب رجالی شعبة بن حجاج و صالح بن یزید وغیره میباشد و رجوع بدان علم شود .

عتیبی چنانچه در عنوان عتبی اشاره شد بموجب بعضی از نسخ ، لقب رجالی محمدبن جعفر عتبی‌است و نسبت عتیبی بفتح‌اوّل بقبیله‌ای عتیب نام است دریمن و بضمّ‌آن (با صیغهٔ مصغّر) بقبیلهٔ عتیبه نام دیگری‌است ازعرب.

عثمانی تخلّص عثمان بن محمد است‌که بعنوان **ممتاز** خواهدآمد.

عجاج عبدالله‌بن‌اسدبن‌صخرکه ضمن شرح‌حال‌پسرش **رؤبه** مذکورشد.

عجرد **حماد بن عمر بن یونس بن‌کلیب -**کوفی ، یا واسطی ، معروف به **عجرد** ، مکنّی به **ابویحیی** یا **ابوعمرو** ، از مشاهیر ومبرّزین شعرای‌عرب‌که اشعارش مقبول ارباب‌کمال میباشد. عجردندیم ولید بن یزید، یازدهمین خلیفه از بنی‌امیّه (۱۲۵-۱۲۶ه ق) بوده و دورهٔ خلافت عباسیّه را نیز درك‌کرده‌است.

در ایّام مهدی عباسی ببغداد رفت ، ما بین او و بشّار بن برد مشاعره ومهاجات بسیاری بوده و هردو در دین خود متهّم بودند . عجرد عاقبت بسال یکصد و شصت و یکم یا چهارم یا هشتم هجری قمری وفات یافت و یا آنکه درسال یکصد و شصت وپنجم بجهت زندقهٔ او ، بدست محمد بن سلیمان بن علی در خارج کوفه مقتول شد ، بعدازآن بشّار نیز بهمان جهت بقتل رسیده ودر نزد عجرد مدفون گردید. ابن خلّکان گوید عجرد(بروزن جعفر) لقب حماد بن عمر میباشد و وجه این لقب آنکه یکنفر اعرابی درکودکی حمّاد، اورا دیدکه در روزی بسیار سرما ، عریان و برهنه مشغول بازی است پس گفت : **لقد تعجردت یا غلام** و **متعجرد** بمعنی عریان است .

(ص۱۸۲ ج ۱ کا و ۳۱۳۲ ج۴س و ۲۶۲ت و۱۴۸ ج۸ تاریخ بغداد)

عجلانی[1]

عجلانی **قاسم بن محمد بن رمضان** - بصری نحوی عجلانی ، مکنّی به **ابوالجود** یا **ابوالجوز** ، از اکابر نحویّین اواخر قرن چهارم هجری بوده ویاخود اوائل قرن پنجم را نیز دیده وباابن جنی(متوفّی بسال۳۹۲ه ق=شصب) معاصر بوده است از تألیفات او است :

۱- الفرق ۲- المختصر للمتعلمین ۳- المذکر والمؤنث ۴- المقصور والممدود.

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵ ج ۱۷جم و سطر۳۱ ص ۵۲۶ت)

عجلی[2]

عجلی **اسعد بن محمود** - در باب کنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد.

۱- **عجلانی** - در اصطلاح رجالی ، لقب انس بن ثابت و حارث بن سلمة وبعضی دیگر بوده و نسبت آن بینی عجلان ازبطون بنی عامر بن صعصعة میباشد و او عجلان بن عبدالله بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است. عجلان گفتن او نیز بجهت عجله کردن وی درپذیرائی و احضار غذا برای مهمان بوده است .

۲- **عجلی** - بروزن هندی ، لقب رجالی ابراهیم بن ابی حفصه، احمد بن محمد بن*

عجلی — **فضل بن قدامه** - بعنوان **راجز** نگارش یافته است .

عجلی — **قاسم بن عیسی** - در باب کنی بعنوان **ابودلف** خواهدآمد.

عدوانی[1]

عدوانی — **عبدالعظیم** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی الاصبع** خواهدآمد.

عدوانی — **یحیی بن یعمر** - و شقی عدوانی نحوی لغوی بصری ، مکنّی به **ابوسلیمان** ، از مشاهیر نحویّین و تابعین ، در فقه و حدیث و قرائت و لغات عرب و فنون عربیّه بصیر و بسیار فصیح وبلیغ بوده، گاهی درمحاورات خود الفاظ غریبه بکار میبرد ، نحو را از ابوالاسود دئلی اخذکرد ، حدیث را ازعبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر ونظائر ایشان استماع نموده واز ایشان روایت مینماید. در تشیّع متصلّب و ثابت‌قدم بود ، ابن‌خلّکان گوید که اهل بیت عصمت را بهمه‌کس تفضیل دادی بدون‌اینکه فضل دیگران را بکاهد، عاقبت بجهت اظهار یك غلط خواندن‌اعراب قرآن‌که از حجّاج بن یوسف بعمل‌آمد بخراسان تبعید شد و درآنجا ازطرف یزیدبن مهلب بقضاوت منصوب‌بود پس بجهت شرب خمر معزول‌گردید . درسال یکصد ونوزدهم یا بیست و نهم هجری قمری ویا درحدود یکصد تمام هجرت درگذشت. **وَشَقی** و **عَدوانی** هردو بفتح اوّل، منسوب بوشیقة بن‌عوف بن بکر بن یشکر بن‌عدوان از اجداد صاحب ترجمه است و رجوع بعنوان **عدوانی** دربالا هم نمایند.

(ص ۳۱۳۴ ج۴س و ۳۶۸ ج۲کا و۴۲۹ ج۲۰جم)

---

*هیثم، اسمعیل بن‌کثیر، اسود بن قیس، برید بن‌معاویه وجمعی دیگر بوده ونسبت‌آن بینی‌عجل است‌که در خاتمهٔ باب‌کنی ضمن قبائل خواهدآمد ویا خود منسوب بموضعی عجله نامی است در نزدیکی انبار .

۱- **عدوانی** - بفتح اول ، در اصطلاح رجالی ، لقب ثقف بن عمرو ، سمرة بن ربیعة وغیرهما بوده و نسبت‌آن بینی‌حجر بن عیاذ بن یشکر بن عدوان است‌که بجهت انتساب بجد عالیشان عدوان، بهمین لقب ملقب میباشد. عدوان هم لقب پدر قبیله‌ایست از قیس ، نامش‌حارث بن عمرو بن قیس و عدوان‌گفتن او بجهت‌آن بوده‌که ببرادرش تعدی‌کرده و قتل اورا تصمیم داد و شاید عدوانی گفتن در بعض اشخاص دیگر بجهت علیحده باشد .

عدوی[1]

عدوی **شیخ‌حسن** - مصری بعنوان **حمزاوی** مذکور شده است .

عدوی **عبدالله بن محمد** - یا ابی‌محمد بن مبارك بـن مغیره ، مکنّی به **ابوعبدالرحمن** و **ابن‌الیزیدی**، ازمشاهیرادبا میباشدکه درنحو ولغت دستی توانا داشت، ازیحیی‌بن‌زیاد فراء (متوفّی‌بسال۲۰۷یا۲۰۸ه ق = **رز** یا **رح**) و دیگر اکابر وقت اخذ مراتب علمیّه نمود واز تألیفات او است :

۱- **اقامة اللسان علی صواب المنـاطق** ۲- **غریب القرآن** ۳- **الوقف والابتـداء** .
سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۰۸ ۳ج ۴س و۱۹۸۹ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

عدوی **علی بن محمد** - بعنوان **شمشاطی** مذکور شده است.

عدوی **محمدبن طلحة** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد.

عده[2]

عدهٔ شیخ بدان **اَیَّدَكَ‌اللهُ تَعالی** که شیخ‌طوسی‌محمدبن حسن‌سالف‌الترجمة نیز درکتاب فهرست‌خودگاهی بواسطهٔ عدّه روایت‌کرده وگوید:

۱- **عدوی**- بروزن **مروی**، لقب رجالی تمیم بن اسید ، تمیم بن ایاس ، حسن‌بن‌علی بن زکریا وغیره میباشد و نسبت‌آن ، موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال تمیم‌بن اسید نوشته به عدی است‌که نام چندین قبیله از عرب بوده و مشهورترین‌آنها عدی بن‌کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر است‌که عشیرهٔ عمر بن خطاب میباشد .

۲- **عده** - با ضم و تشدید ، درلغت ، ساز و سامان و استعداد وهرآنچه برای‌حوادث زمان تهیه میشود اعم از مال و سلاح و خوراك و پوشاك وغیره و باکسر و تشدید ، جماعت قلیل معدود از هرچیز. معنی اصطلاحی فقهی‌آن معروف است و اما معنی اصطلاحی رجالی‌آن بطور اجمال و خلاصه‌آنکه :گاه است‌که **محمدبن یعقوب‌کلینی** درکتاب‌کافی، اسم راوی راکه از وی بلاواسطه روایت میکند صریحاً ذکر نکرده وگوید : **عِدَّةٌ مِنْ اَصْحابِنا عَنْ فُلانٍ** . چون معرفت حال‌آن عده‌که راوی خبر هستند ازحیث وثاقت وغیره درمقام‌استنباط احکام بایا*

عِدَّةٌ مِنْ اَصْحٰابِنٰا یا **جَمٰاعَةٌ مِنْ اَصْحٰابِنٰا عَنْ فُلانٍ** . در تنقیح المقال گوید بعضی از اهل فنّ برآنندکه ، روایات همچنانی شیخ ، بواسطهٔ عدم معرفت اشخاص عدّه و جماعت، با در نظر گرفتن اینکه اصطلاح مخصوصی هم در این باب از خود شیخ نرسیده‌که مرادش از عدّه و جماعت کیانند ، محکوم بجهالت بوده و حکم روایت مجهول الرّاوی بر آنها جاری است ، پس گوید : ازکلمات خود شیخ استکشاف توان نمودکه اغلب روایات او درفهرست وغیره ، از مشایخ اربعه‌اش **ابن‌عبدون ، ابن‌ابی‌جید ، ابن‌الغضائری** و**شیخ مفید محمدبن محمد بن نعمان** بوده و همهٔ ایشان ثقه وعدل‌امامی هستند و دخول یکی‌ازایشان درجملهٔ عدّه وجماعت، درصحت و اعتبار خبرکافی‌است تا چه رسد باجتماع همهٔ‌ایشان، پس‌گوید بلکه از تتبّع کلمات خود شیخ حکم توان‌کردکه اراده‌کردن چهار نفر مشایخ مذکور ، مصطلح خود او بوده و هماناً مرادش از عدّه وجماعت ایشان میباشند وتحقیق زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . (خاتمهٔ تنقیح‌المقال ودیگر کتب رجالیه)

عدهٔ کلینی کلینی درکتاب کافی ، بواسطهٔ عدّه ،گاهی از احمد بن محمد بن عیسی،گاهی ازسهل بن زیاد و زمانی از احمد بن محمدبن خالد برقی روایت مینماید و اشخاص هریك ازاین سه عدّه غیراز‌اشخاص دوعدهٔ دیگر میباشند. موافق آنچه علاّمهٔ حلّی درفائدهٔ‌ثالثه ازخاتمهٔ‌کتاب خلاصة‌الاقوال ازخودکلینی نقل‌کرده **مراد او از عده ، درجائیکه** بواسطهٔ‌آن ، از احمد بن محمد بن عیسی روایت میکند عبارت از پنج نفر محمد بن یحیی عطّار ، علی بن موسی‌کمندانی یاکمیدانی ،

---

*وضرور است‌که تکلیف مستنبط ازحیث رد وقبول خبر معلوم‌گردد لذا عدهٔ‌کلینی‌یکی‌ازمباحث رجالیه بوده و معرفت اشخاص‌آن عده و شناسائی احوال ایشان مطرح بحث و مذاکرهٔ علمای رجال میباشد . بلکه‌گاه است‌که **شیخ‌طوسی** نیز درکتاب فهرست خود و **نجاشی** هم درکتاب رجال خود همان رویهٔ‌کلینی را معمول داشته و بواسطهٔ عده روایت میکنند . اینك این نگارنده نیز، محض برای تیمن و تبرك و تکثیر فائده ، اسامی اشخاص هرسه عده را بطورخلاصه‌تذکر داده و معرفت احوال ایشان را بمراجعهٔ‌کتب رجالیه محول میدارد و معروفترین آنها عدهٔ‌کلینی میباشد بلکه عدهٔ شیخ و عدهٔ نجاشی اصلا مسموع اغلب نگردیده است .

داود بن کوره، احمد بن ادریس، علی بن ابراهیم بن هاشم است و اینکه در تنقیح المقال بعوض علی بن موسی، محمّد بن موسی نوشته علی الظاهر ازسهو قلم کاتب میباشد . **درجائیکه** بواسطهٔ عدّه، ازسهل بن زیاد روایت میکند عبارت ازچهار نفر علی بن محمد بن علان یا علی بن محمّد معروف به علان، محمد بن ابی‌عبدالله ، محمد بن حسن ، محمد بن عقیل کلینی است و مراد از محمد بن حسن همان صفار معروف و ازمحمد بن ابی‌عبدالله نیز محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی مکنّی با بوالحسین است . درجائیکه بواسطهٔ عدّه ، از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند **مرادش** از عدّه علی بن ابراهیم بن هاشم ، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه ، احمد بن عبدالله عن ابیه (بن ابیه‌خ‌ا) و علی بن حسن (حسین‌خ‌ا) چنانچه در تنقیح المقال ومنتهی المقال است و یا بنوشتهٔ مستطرفات بروجردی بعوض احمد بن عبدالله احمد بن محمد بن امیّه است . مخفی نماند که کلینی گاه است که بواسطهٔ عدّه ، از دیگر روات غیر ازسهل بن زیاد و احمد بن عیسی واحمد بن محمد بن خالد برقی روایت نموده و لکن مراد خود از این عده را بیان نکرده و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه و نظر مستنبط است . منظومهٔ سیّد بحرالعلوم را که درشرح سه فقره عدهٔ مذکورهٔ کلینی گفته زینت اوراق مینماید:

عدة احمد بن عیسی بالعدد — خمسة اشخاص بهم تم السند
علی العلی والعطار — ثم ابن ادریس وهم اخیار
ثم ابن کورة کذا ابن موسی — فهؤلاء عدة ابن عیسی
و ان عدة التی عن سهل — من کان فیه‌الامر غیر سهل
ابن عقیل و ابن‌عون الاسدی — کذا علی بعد مع محمد
و عدة‌البرقی و هو احمد — علی بن الحسن و احمد
و بعد ذین ابن اذینة علی — ثم ابن ابراهیم و اسمه علی

(تنقیح المقال وص ۵۴۱ ج ۳ مس وکتب رجالیه)

عدهٔ نجاشی

در اعیان‌الشیعة ، از رجال بحرالعلوم نقل کرده‌است که نجاشی، درمواضع بسیاری از کتاب‌خود بعبارت : **عدة‌من‌اصحابنا** یا **جماعة من اصحابنا** و نظائر آنها از دیگران روایت‌کرده بدون اینکه تفسیر صریحی برای بیان

مراد خود از عدّه و جماعت آورده باشد، پس گوید: بعد از آنکه وثاقت همهٔ آنها درمحل خود مبین شده این عدم بیان ، قادح درصحت و اعتبار سند نمیباشد، بعدازآن، درصدد بیان بعضی از عدّه‌ها و جماعتها که در چندین موضع از تراجم احوال مذکوره درکتاب خود نجاشی استخراج کرده برآمده وگوید : ۱- مراد از عدّه‌ای که بواسطهٔ آن از **ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه** روایت کرده شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان، شیخ ابوالعباس احمد بن علی بن نوح ، شیخ ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، شیخ ابوعبدالله حسین بن احمد بن موسی بن هدیه است که درضمن تراجم احوال بواسطهٔ هریك از ایشان از ابن قولویه روایت مینماید . ۲- مراد از عدّه‌ای که بواسطهٔ آن از **ابوغالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری** روایت مینماید عبارت از محمد بن محمد ، احمد بن علی بن نوح ، حسین بن عبیدالله است بهمان تقریب ۳- مراد از عده‌ای که بواسطهٔ آن از **ابومحمد حسن بن حمزة بن علی بن عبدالله شریف مرعشی** روایت می کند عبارت از محمّد بن محمّد، احمد بن علی، حسین بن عبیدالله وغیر ایشان است بهمان تقریب ۴- مراد از جماعت که بواسطهٔ آن از **ابوالحسن محمدبن احمد بن داود** روایت کرده ابوالعباس بن نوح، محمد بن محمد ، حسین بن عبیدالله است ۵- مراد از عده‌ای که بواسطهٔ آن از **قاضی ابوبکر محمد بن عمر بن سالم بن محمد حافظ** معروف بجعابی روایت میکند ابوالحسین محمد بن عثمان و شیخ مفید است بتقریب مذکور ۶- مراد از عدّه‌ای که بواسطهٔ آن از **احمد بن ابراهیم بن ابی‌رافع انصاری** روایت کرده عبارت ازحسین بن عبیدالله، احمد بن علی ، شیخ مفید است بهمان تقریب ۷- مراد از عده‌ای که بواسطهٔ آن از **احمد بن جعفر بن سفیان** روایت میکند ابوالعباس بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، جعفر بن محمد بن سماعة ، حمید بن شعیب وغیر ایشان است بهمان تقریب ۸- مراد از عدّه‌ای که بواسطهٔ آن از **ابوالحسین محمد بن علی بن تمام** دهقان روایت میکند احمد بن علی ، حسین بن عبیدالله وغیر ایشان است بالتقریب ۹- عدّه‌ای که بدان واسطه از **ابوعلی احمد بن محمد بن یحیی عطار** روایت میکند ابوالعباس احمد بن علی بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، ابوعبدالله بن شاذان است بتقریب مذکور ۱۰- عدّه‌ای

که بدان واسطه از **احمد بن محمد بن سعید بن عقدهٔ حافظ** روایت میکند عبارت‌ازمحمد بن جعفر ادیب ، احمد بن محمد بن هارون، احمد بن محمدبن صلت، قاضی‌ابوعبدالله جعفر است بهمان تقریب . مخفی نماندکـه نجاشی بواسطهٔ عده از اشخـاص دیگر نیز غیراز ده تن مذکور روایت میکند لکن بجهت قلت‌آن بشرح‌آنها نپرداختیم .

(ص۱۳۲ج۱۰ اعیان‌الشیعة)

عدة‌الدین **محمدبن نصر-** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

عذری در اصطلاح رجالی، لقب ثعلبة‌بن صعیر وجرو بن عمرو وجمیل بن ردام وغیرهم میباشد .

عذری **اسحق بیگ -** مثل برادربزرگترش‌حاج‌لطفعلی‌بیگ‌آذربیگدلی سالف‌الترجمة ، شاعری است نامی‌که درغزل‌سرائی سلیقهٔ‌خوبی داشته و بعذری تخلّص مینموده است ، او نیز تذکـرا‌ه‌ای در شرح حال شعرا نوشته‌کـه به **تذکرهٔ اسحق** معروف وسه نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌هـای ۲۷۱۶ و ۲۷۲۳ و ۲۷۳۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . عذری ، درسال یکهزار ویکصد و هشتاد و پنجم هجری قمری وفات یافت و در روز تشییع جنازهٔ اوکه ازدحام عامّ بوده برادر مذکورش این شعر خود اورا با صوتی حزین میخوانده است :

کدامین‌ماه‌را یارب دراین‌محمل‌بود منزل   که‌محمل‌میرود ازشهر وشهری‌ازپی‌محمل

صباحی سلیمان‌کاشی سالف‌الترجمة در تاریخ وفاتش‌گوید : (**بادا دربهشت‌جاودان اسحق بیگ=۱۱۸۵**) .

(ص۳۴۵ ج۲مع وفهرست مدرسهٔ فوق)

عراقی **ابراهیم بن شهریار-** همدانـی ، ملقّب بـه **فخرالدین**، متخلّص به **عراقی**،که‌گاهی تخفیفاً **فخرعراقی** هم‌گویند از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای ایرانی ، دراصول طریقت و عرفان بسیارکامل و هشیار ، عارف اسرار، عاشق شعار ، در وجد و حال بی‌مانند و مثال ، از مریدان شیخ شهاب‌الـدین سهروردی (متوفی درحدود سال ۶۳۰هـ ق = **خل**) وازکودکی حافظ قرآن مجیدبود وآنرا بلحنی

میخوانده‌که اهل همدان (که مولد و منشأ وی بوده) شیفتهٔ وی میشدند نیز درخردسالی بتحصیل علوم پرداخت ، مدتی درعراق و هندوستان و بلاد دیگر سیاحتها کرد ، گویند با شمس‌تبریزی (متوفّی بسال ۶۴۵ه ق = خمه) دریك چله‌خانه بریاضت پرداخت ، عاقبت بسال ششصد و هشتاد و هشتم یا هفتصد ونهم هجرت ویا بزعم بعضی بسال ششصد و هشتم هجرت دردمشق شام وفات یافت ودرقریهٔ صالحیّه نزد قبرمحیی‌الدین ابن‌العربی مدفون‌گردید . مخفی نماندکه بعدازملاحظهٔ تاریخ وفات شیخ سهروردی (مرشدعراقی) وتاریخ وفات شمس‌تبریزی (شریك‌چلّهٔاو)که مذکورشد بطلان یا استبعاد دوقول‌آخری درتاریخ وفات عراقی مکشوف میشود، اینك قول اوّل مذکور را تأیید مینماید. هریك ازکلمهٔ **محترم** = ۶۸۸ و جملهٔ : **آفتاب حسن مولی** = ۶۸۸ مادّهٔ تاریخ او میباشد . از آثار قلمی او دیوان شعر معروف به **دیوان عراقی** وکتاب **لمعات** است وازاشعار او است:

نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام‌کردند
بعالم هرکجا درد دلی بود | بهم‌کردند و عشقش نام‌کردند
برای صید مرغ جان عاشق | ز زلف فتنه جویان دام‌کردند
چو خودکردند سرّخویشتن فاش | عراقی را چرا بدنام‌کردند

ساز طرب‌عشق‌که داندکه چه‌ساز است | کز زخمهٔ‌آن نه‌فلك‌اندر تك وتاز است
عشق‌است‌که هردم بدگر رنگ برآید | ناز است بجائی و بیك جای نیاز است
درخرقهٔ‌عاشق چودرآید همه‌سوز است | درکسوت معشوق‌چوآید همه‌ساز است

نیز در ترجمهٔ رباعی صاحب ابن عبّاد (رقّ‌الزُّجاجُ وَ رَقّت‌الخَمْرُ)که در باب کنی خواهدآمد گوید :

از صفای می و لطافت جام | بهم‌آمیختند جام و مدام
همه‌جام‌است ونیست‌گوئی می | یا مدام‌است ونیست‌گوئی‌جام

نیز درحالت احتضار و جان‌کندن میگفته است .

درسابقه چون قرار عالم‌دادند | ما ناکه نه برمراد آدم دادند

هر قاعده و قرار کانروز افتـاد   نه بیش بکس وعده و نی کم دادند

بعضی، درموضوع چلّه وغزل اوّلی او (نخستین باده ـ الخ) گویند که مرشدش شیخ سهروردی در چلّه‌اش نشاند ، بفاصلهٔ ده روز وجد و حال بروی مستولی گشتـه و این غزل گفت : (نخستین باده ـ الخ) بآواز بلندش میخواند و میگریست ، پس اهل خانقاه برسبیل انکار برسمع شیخ رسانیدندکه عراقی در چلّه نشسته و ابیات میخواند، شیخ گفت شما از این چیزها ممنوع هستید و لکن اورا منعی نیست . بفاصلهٔ چند روز ، یکی ازمقرّبین شیخ را گذر برخانقاه افتاد و دیدکـه خراباتیان همین غزل را با چنگ و چغانـه میخوانند قضیه را بشیخ بازگفتند ، شیخ ، عراقی را امر بخواندن آن غزل نمود عراقی نیزخوانده و چون بدین بیت رسید (چو خودکردند ـ الخ) شیخ گفت کار او تمام شد پس بخلوتخانهٔ عراقی رفته وخرقه‌ازتن برکشید ودر وی پوشانید ودختر خودرا درعقدازدواج وی درآورد.

(مرآت الخیال وص۷۱عم و۳۳۹ج۱مع و۵۱۸۴فع و۳۱۳۷ ج۴س و۱۷۲ض وغیره)

عراقی **ابراهیم بن منصور بن مسلم** - فقیه شافعیّ المذهب ، ابـواسحق الکنیة ، مصریّ المولد والمنشأ والمدفن ، بغدادیّ المسکن ، از فضلای فقهای شافعیّه بوده وشرح خوبی برکتاب مهذّب شیخ ابواسحق شیرازی نوشته است . در بغداد ، بمصری معروف بود و پس‌از مراجعت بمصر، اورا عراقی گفتند . روز پنجشنبه بیست و یکم جمادی‌الاولی سال پانصد و نود و ششم هجری قمری در هشتـاد و شش سالگی درمصر درگذشت. (ص۴ج۱کا)

عراقی **شیخ محمود** - بعنوان **صاحب قوامع** نگارش دادیم.

عراقیون عنوان مجموع چند تن از قراء است‌که در ضمن عنوان **مدنیان** خواهدآمد .

عرامی لقب رجالی عبدالصمد بشیر وکثیر بن احمد وغیره میباشد وموکول بدان علم است .

عرب **حاج میرزا حسین** - ذیلاً ضمن شرح‌حال عرب، میرزا سیدصالح مذکور است.

عرب **میرزا سید صالح ابن سیدحسن** - موسوی حائری‌تهرانی، مشهور به **عرب و داماد**، فقیه عالم جلیل ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، کتابی **در اجتهاد و تقلید** نوشته و بسال هزار وسیصد وسیم هجرت درحدود نود سالگی در تهران وفات یافت و جنازه‌اش بعتبات نقل‌گردید . میرزا حیدرعلی مجدالادباء ، ساکن تهران ، متخلّص به **ثریا** (آتی‌الترجمة) درتاریخ وفاتش‌گوید:



عکس سید صالح عرب -۶

صالح دامادگاهی علم را بود از رؤس
ازجهان، درحجلهٔ جنّت بعشرت‌کوفت‌کوس
بهر تاریخش ثریا بی‌توانی برنگاشت
صالح‌دامادراگردیده حورعین‌عروس=۱۳۰۳

حاج میرزا حسین برادر میرزا سید صالح نیز به **داماد** معروف و از اکابر وقت خود بود ، بسال هزار و سیصد و دویم هجرت درکربلا وفات یافته وثریّای مذکور درتاریخ وفاتش‌گوید:

بهر تاریخش ثریّا بی‌تأمّل بازگفت **شدحسین‌بن‌حسن‌لاحق بشاه‌کربلا=۱۳۰۲**

مخفی نماندکه سید حسن پدر این دوبرادر، داماد سیدعلی صاحب ریاض‌سالف‌الترجمة بوده و دامادگفتن ایشان همانا از راه توارث لقب پدر است .

(ص ۲۲۵مآثر وآثار وغیره)

عربی دراصطلاح رجالی، لقب **بدر بن شریف** وموکول بدان علم است.

عربی **احمد بن محمد** - بعنوان **ابن عربشاه** درباب‌کنی خواهدآمد .

عرجی لقب رجالی ، **حصین عرجی** و شرح حالش موکول بدان علم شریف است.

عرجی **عبدالله بن‌عمر بن عمرو بن عثمان‌بن عفان**ـ که بموضع عرج‌نامی از مکّه منسوب است از اکابر شعرای قریش و بغزل‌سرائی مشهور میباشد . محض اینکه محمد بن هشام بن اسمعیل والی مکّه ، خال هشام بن عبدالملك بن مروان دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵ـ۱۲۵ه ق) را مفتضح نماید با مادرش تغزل کرده و درحق او شعرها و غزلها میگفته است ، اینك محمد بن هشام نیز در زندانش کرد و نه سال در زندان ماند ، پس در بازارهایش بگردانیده وآن مقدارش زدندکه جان داد. سال وفاتش مضبوط نیست واز اشعار او استکه در زندان‌گفته است :

اضا عونی و ای فتی اضاعوا — لیوم کریهة و سداد ثغر
وصبر عند معترك المنایا — وقد شرعت اسنتها بنحری

(ج۱ اغانی وص ۱۹۷هب و ۴۲۴ ج۲نی)

عرزلی لقب رجالی حسین بن علی بن خضر بن صالح و موکول بدان علم است .

عرزمی در اصطلاح رجالی ، لقب اسحق بن منصور ، حماد بن عثمان، عبدالرحمن بن محمد ، عمرو بن جبیر، عیسی بن ابی‌منصور ، محمد بن سلام ، محمد بن عبدالرحمن، محمد بن عبیدالله بن ابی‌سلیمان وبعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

عرشی **اسمعیل بن شعیب** - مصطلح علمای رجال وموکول بدان‌علم‌است.

عرشی **تهماسب‌قلی** - در ضمن شرح حال میرمحمد مؤمن عرشی ذیلاً مذکور است.

عرشی **میرمحمد مؤمن‌بن میرعبدالله** - مشگین رقم ، از شعرای شهر اکبرآباد هند میباشدکه مانند پدرش خطّاطی بوده مشهور ،

بتعلیم خط سلیمان شکوه ، پسر داراشکوه ، حکمران دهلی **منصوب** و از این‌رو مورد انعامات بسیاری شد . بازهم درویشانـه میزیست تا بسال هزار و نود و یکم هجرت در نود سالگی درگذشت . **یك دیوان‌شعر** و دو منظومه بنام **شاهد عرشی** و **مهر و وفا** داشته واز اشعار او است :

من بپایش افتم و او درکنارم میکشد — من دراین وادی ترقی‌ازتنزل دیده‌ام

یکی از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ھ ق) نیز تخلص‌عرشی داشته ودر قاموس‌الاعلام این شعر را بدو نسبت داده است :

تخم دیگر بکف‌آریم و بکاریم زنـو — کانچه کشتیم ز خجلت نتوان‌کرد درو

نصرآبادی‌گوید : **عرشی تبریزی** نامش تهماسب‌قلی‌بیگ، طبعش درکمال دقت، دیوانش قریب به ده‌هزار بیت ودرمدح میرمیران قصائدی دارد ومسموع شدکه پسر زشتی داشته و درباب‌آن پسر گفته است: (تخم دیگر_ الخ) ونیز از اشعار عرشی تبریزی است:

هرکس بزیر تیغ بـرویت نظاره‌کـرد — زان پیشترکه کشته شود خونبهاگرفت

ظاهرکلام نصرآبادی‌آنکه ، عرشی تبریزی (تهماسب‌قلی) معاصر او بوده ودر زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۱۰۵ھ ق) میزیسته است .

(ص ۳۱۴۲ ج ۴ س و ۲۶۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عرفی‌تبریزی ازشعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ھ ق)بوده و یکصد و سی قصیده در مدح وی‌گفته است . یك **دیوان مرتب** ویك منظومهٔ **گوی و چوگان** نام دارد . اسم و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۱۴۳ ج ۴س)

عرفی‌شیرازی همان عرفی محمد مذکور ذیل است .

عرفی **مولانا محمد بن خواجه زین‌الدین** - علی‌بن‌جمال‌الدین‌شیرازی، ملقب به **جمال‌الدین** ، متخلص بعرفی، ازمشاهیر شعرای‌شیراز میباشد . بـاکمال فضل و دانش و لطیفه‌گوئی و حـاضرجوابی ، طرزی مخـالف مسلك

قدما آغازکرد و غالباً در اثرکثرت تشبیهات و استعاراتی‌که در کلمات خود بکار میبرد اصل مقصد مجهول و مختفی میشد . اشعار او باآن همه دقت و متانت‌که داشته نوعاً در نظر افاضل و ارباب‌کمال مقبول نیفتاد، عاقبت بهندوستان رفته ودر دربار اکبرشاه‌هندی تقرّب یافت و مشمول مراحم ملوکانه‌گردید . بارها ابوالفیض فیضی وبرادرش ابوالفضل علاّمی راکه هردو ازاکابر هند بودند (شرح‌حال ایشان تحت عنوان **فیضی** خواهدآمد) درمقام مناظره ملزم و محکوم ساخت . بهمین جهت استعداد او علاوه بر تعصّب مذهبی نایرهٔ حسد در دل ایشان مشتعل نمودکه همواره مترقّب توهین واستخفاف وی میبودند تا در تشرّف اوّلی او بخدمت سلطان ، ابوالفضل از او سؤال‌کردکه در مذهب شما زاغ حلال‌گوشت است یا حرام ، عرفی جواب نداد تا بعد از لمحه‌ای ابوالفیض پرسیدکه در مذهب شما خوك حلال است یا حرام ، عرفی باز جواب نداد و تغافل نمود، پس‌سلطان توجه نموده وگفت چرا سؤال ایشان را جواب نمیدهی ، گفت جواب این مسئله بدیهی بوده و همه‌کس میدانندکه هردو ،که میخورند یعنی زاغ و خوك ، لکن تعریض بدو برادر بوده است پس پادشاه خندید و انعامی فراخورحالش بخشید وآن دوبرادر، دیگر جرأت حرف زدن نداشتند واز اشعار عرفی است :

از نقش و نگـار در و دیـوار شکستـه　　آثار پـدید است صنـا دیـد عجم را

چنان‌بانیك‌وبدسر کن‌که‌بعدازمردن‌ای‌عرفی　　مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

صوفـی بعمـارت بـدن مشغـول است　　زاهد بفریب مرد و زن مشغول‌است
دانـا بکرشمـهٔ سخـن مشغـول است　　عاشق بهلاك خویشتن مشغول است

گویندکه سلطان هند، جواب فوری این شعر را :

چو رسی بطور سینا ارنی مگو و بگذر　　که نیرزد این تمنّا بجواب‌لن‌ترانی

از عرفی درخواست‌کرد چنانچه اگر جواب فوری نگوید محکوم بقتل خواهد شد پس عرفی در دم‌گفت:

توبدین‌جمال وخوبی چوبطورجلوه‌آیی　　ار نی مگوبآنکس‌که‌بگفت‌لن‌ترانی

قصیدهٔ رائیهٔ عرفی مشهور و بیکصد و هشتاد بیت مشتمل و مطلع آن این است:

جهان بگشتم و درداکه هیچ شهر ودیار نیافتم‌که فروشند بخت در بازار

اکثر شعرا این قصیده را جواب گفته‌اند من‌جمله شیخ محمد سعید قریشی‌گوید :

ز مفلسی‌که نباشد بدست یك دینار چه سود اگر بفروشند بخت در بازار

ازآثار قلمی عرفی: **دیوانی مرتب** و**مجموعهٔ قصائد** و**چندین منظومهٔ متفرقه** میباشد وچهار نسخهٔ خطّی از دیوانش بشمارهٔ ۴۶۲ و۲۹۶ و۲۹۷ و۲۹۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است وفاتش بسال نهصد و نود و نهم هجرت درسی و شش سالگی در لاهور هند واقع شد و جنازه‌اش بعد از مدتی بنجف اشرف نقل‌گردید .

(ص ۱۳۹ ج۱طرائق و ۳۱۴۳ خ ۴س و۲۳۲ سفینةالشعراء و۸۱مخل وغیره)

عرنی لقب رجالی ثابت بن طریف و حبة‌بن‌جوین وبعضی دیگراست.

عروسی **عبدعلی** - بن جمعهٔ عروسی‌حویزی، ساکن‌شیراز، ازاکابرعلمای امامیّه ، عالم فاضل فقیه محدّث ثقة، ادیب شاعرمتّقی، جامع علوم وفنون متداوله واز معاصرین شیخ‌حرّ عاملی (متوفی بسال۱۱۰۴ه ق = **غقد**) بوده واز تألیفات او است:

۱- **شرح لامیةالعجم** ۲- **نورالثقلین** درتفسیرقرآن‌که چهارمجلّدبوده واحادیثی راکه از حضرت پیغمبر ص و ائمهٔ اطهار ع درتفسیرآیات شریفه وارد شده از اکثرکتب حدیث نقل نموده وازکسی‌دیگرغیرایشان چیزی‌نقل‌نکرده‌است وسال وفاتش‌بدست‌نیامد.

(ملل)

عروسی **مصطفی بن محمد** - عروسی ، شافعی ، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواخرقرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه بسیار فصیح ومتکلّم وقانع و عفیف، درجامع ازهر رئیس‌آن سلسلهٔ جلیله بود، در رفع بدعت‌ها اهتمام‌تمام داشت، قرآن خواندن در طرق و شوارع را موقوف نمود واز تألیفات او است :

۱- **کشف‌الغمة وتقیید معانی ادعیة سیدالامة** ۲- **نتایج‌الافکار القدسیة فی‌بیان‌معانی شرح الرسالة القشیریة**که حاشیه برشرح ابوزکریّای‌انصاری بررسالهٔ قشیریه است. بسال

هزار و دویست و نود و سیم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۲۱مط)

عروضی **احمدبن حسین بن عبیدالله** - مصطلح رجال وموکول بدان علم است.

عروضی **احمدبن عمر بن علی** - بعنوان **نظامی** خواهدآمد .

عریان **باباطاهر**- بهمین عنوان **باباطاهر همدانی** نگارش یافته است.

عریجی لقب رجالی خویلد بن ابی‌عقرب بن خالدکنانی است .

عریشی لقب رجالی اسمعیل بن شعیب و موکول بدان علم است.

عریضی[1]

عریضی **سیدحسن بن محمدباقر بن عبدالمطلب** - علوی حسینی عریضی خراسانی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، از اجلاّی علمای قرن سیزدهم هجری قمری میباشدکه مجاور حائر شریف حسینی بوده واز تألیفات او است :

۱- اصول جوامع العلم که در سال هزار و دویست و چهلم هجری قمری تألیف وگاهی جوامع‌العلم نیزگویند **۲- جوامع‌العلم** که مذکور شد **۳- الفوائد الحائریة فی‌فقه‌الامامیة** وآن شرح یك باب‌کتاب مذکور میباشدکه در معرفت احکام است . این‌کتاب فوائد را درسال هزار ودویست وچهل و هفتم هجرت وقف اولادش‌کرده وصاحب‌ترجمه همان‌است که شیخ احمد احسائی رسالةالعلم را درجواب او نوشته وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص۱۸۰ ج۲ ذریعه)

عریضی **علی‌بن امام جعفرصادق ع** - و او همان است‌که درکتب احادیث و اخبار بعبارت **علی بن جعفر عن اخیه** مذکور و اخبار بسیاری از برادر والاگهر خود حضرت امام موسی بن جعفر ع روایت‌کرده است. مرقد شریفش

۱- **عریضی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن یوسف ، خلیل بن احمد ، قاسم‌بن علی وغیره میباشد و نسبت‌آن بوادی عریض (با صیغهٔ مصغر) نامی است درمدینه .

بنا بر تحقیق مجلسی، همان است که درقم تا زمان ما معروف میباشد ولکن بنا بر تحقیق عمیقی که علاّمهٔ نوری صاحب مستدرکالوسائل کرده مرقد شریف علی بن جعفر معظم در مدینه بوده واصلاً ایرانرا ندیده‌است و تحقیق تمامی‌مراتب‌را موکول بکتب‌مربوطه‌میدارد.

عریضی لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است .

عریضی علی بن حسن حلبی بعنوان **مجدالدین** خواهدآمد .

عزالدولة **بختیار بن معزالدولة** - موافق آنچه تحت‌عنوان آل بویه درخاتمهٔ باب‌کنی تذکّر خواهیم داد سیمین شخصی است از این خانواده که بسمت‌الامرائی حکمران بوده‌اند.

عزالدین آملی بعنوان **آملی** مذکور وظاهراً نام‌اصلیش هم عزّالدین است.

عزالدین **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **سویدی** نگارش یافته است .

عزالدین **احمد بن محمد بن حنبل** - درباب کنی بعنوان **ابن‌حنبل** خواهدآمد.

عزالدین **حسن بن علی بن محمد** - حسینی ، معروف به **ابن‌الابرز** از اکابر علمای امامیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشدکه درهفدهم شعبان‌ششصد و پنجاه و پنجم هـ ق از شیخ نجیب‌الدین ابن سعید اجازه داشته است:

(ص ۲۳۶ ج۱ ذریعه)

عزالدین **حسن بن محمد** - اربلی ، از مشاهیر ادبا و حکما میباشدکه در نصیبین متولد شد ، در دمشق شام نشو و نماکرد ، با اینکه از هردو چشم علیل وناتوان بوده بازهم درخانهٔ خود بتدریس فلسفه وفنون دیگر اشتغال داشت تا درسال ششصد و شصتم هجری قمری درگذشت . (ص ۳۱۴۵ ج۴س)

عزالدین **شیخ حسین بن عبدالصمد** - بن محمد بن علی بن حسین بن‌صالح جبعی‌عاملی‌حارثی‌همدانی، والد ماجد شیخ‌بهائی‌سالف‌الترجمة، لقبش **عزالدین**، نسب‌شریفش‌بحارث‌اعورهمدانی ازخواص‌اصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع

موصول ، از اکابر و ثقـات علمای طراز اوّل امامیّـه و عالمی است فقیه اصولی محدّث رجالی حکیم متکلّم محقّق مدقّق ریـاضی مفسّر ادیب متبحّر منشی شاعر مـاهر، در

دو نمونه ازخط شیخ حسین عاملی -۷ و۸

دو فقره خط شیخ حسین عاملی ، والد ماجد شیخ بهائی است که اولی را درآخر جلد ثانی و دویمی را درآخر جلد اول یك فقره نسخهٔ خطی از رجـال ابن‌داود (کـه در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای آسید محمد مشکوة بیرجندی مقیم تهران بوده) نوشته است **و احسن صورة للانسان ماکتب .**

تواریخ و سیر و امثال و نوادر و لغات مشکله باخبر، در الغاز نیز دارای دستی توانا ، بالجملة حاوی فروع و اصول ، جامع معقول ومنقول، از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی وسید حسین بن جعفر کرکی ، جلالت علمی وکمالات ذاتی وکسبی‌او مشهور ، دراخلاق‌فاضله طاق و یگانهٔ‌آفاق و شهید در اجازهٔ طویلی‌که باو داده بسیارش میستاید .

ازفتاوای نادرهٔ او وجوب‌عینی نمازجمعه میباشدکه در زمان‌غیبت‌واجب‌عینی‌اش میداند ، رساله‌ای هم دراین‌باب نگاشته ودرقزوین و مشهد و اصفهان بدون‌تردیدآن‌را اقامه میکرده وظهر را هرگز نمیخوانده است . شیخ حسین دربدایت حال، درعهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) با اهل و عیال و اتباعش از موطن اصلی‌خود باصفهان آمد ، تا سه سال دیگر مشغول تدریس و افادات علمیّـه بود ، درس و قرائت‌کتب‌حدیث را دربلاد عجم تجدید نمود .آن شاه والاجاه ، تحف و هدایـای بسیاری فرستاد و امر باقامت قزوینش (که پایتخت ایران‌بوده) صادرگردید وی هم اجابت‌نموده وموردعنایات

شاهانه شد. نزد شاه بسیار محترم بود، بمنصب شیخ‌الاسلامی مفتخر واخیراً بهمین‌منصب بمشهد مقدّس رفت ، باز بعداز مدتی حسب‌الامر ملوکانه بارشاد اهالی هرات‌که ازآداب مذهب امامیّه بی‌اطّلاع بوده‌اند موظف شد و مزارع‌آباد سه قریه برای‌تأمین مهمّات و ضروریّات درس وی مقرّر گردید.

امر ملوکانه بعهدهٔ وزیر خراسان صادر شدکه خدابنده پسر شاه را هرروزجمعه درمسجدجامع‌حاضر نمایدکه حدیث و احکام شرعیّه را از زبان‌خود شیخ شنیده وتمامی فتاوی و اوامر و حکومات وی را مطیع‌باشد تا دستور دیگران شده وجسارت‌برمخالفت شیخ نداشته باشند، اینك شیخ ، تا هشت‌سال دیگر با همان منصب شیخ‌الاسلامی‌بانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تا بمرام استیذان سفر حجّ باز عـازم قزوین‌گردیدکه برای خود و فرزندش شیخ بهائی اجازهٔ‌آن سفر مقدس را از دربار همایونی تحصیل نمایـد ، شاه نیز فقط خود شیخ را اجازه داده ومقرّر فرمودکه شیخ بهائی درجای وی عهده‌دار وظائف دینیّه‌باشدکه مردمان بی‌پیشوای دینی‌نبوده‌باشند. شیخ‌حسین، درحین‌مراجعت از سفر مکّه ، بجهت خوابی‌که در شرافت بحرین دیده بوده بدانجا رفته و اقامت‌گزید و بترویج مذهب و احیای علوم دینیّه پرداخت، تا درهشتم ربیع‌الاول سال‌نهصد وهشتاد و چهارم هجری قمری وفات یافت و در دیه مصلّی نـامی از توابع هجر از بلاد بحرین مدفون‌شد . شیخ‌بهائی قصیده‌ای درمرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی‌ازابیات‌آن را می‌نگارد:

یا جیرة هجروا ، واستوطنوا ، هجرا — واهـا لقلب المعنی بعـدکم واهـا
یا ثاویـا بالمصلی من قـری هجر — کسیت مـن حلـل‌الرضوان اصفاهـا
اقمت یا بحر فی‌البحرین فـاجتمعت — ثلثـة کـن امثـالا و اشبـاهـا
ثلثـة انت انـداهـا و اغزرهـا — جودا و اعـذبها طعما و احلاهـا
حـویت من درر العلیـاء ما حویا — لکـن درك اعلاهـا و اغـلاهـا
ویا ضریحا حوی فـوق السماك علا — علیـك مـن صلـوات الله ازکاهـا
فاسحب علی‌الفلك الاعلی ذیول عـلا — فقـد حـویت من‌العلیـاء اعلاهـا

از اشعار قصیدهٔ خود شیخ حسین است‌که درمناقب اهل بیت عصمت ع‌گفته است :

محمدالمصطفی‌الهادی‌المشفع‌فی — یوم‌الجزاء و خیرالناس کلهم

تا آنجاکه گوید :

منـاقب ادهشت من ليس ذانظر — واسمعت فی‌الوری من‌كان ذاصمم
من لم یكن ببنی‌الزهراء مقتدیـا — فـلا نصیب لـه فی‌دین جدهم
اقصر حسین فلایحصی فضائلهـم — لو ان فی‌كل عضو منك الف فم

شیخ حسین ، مصنّفات طریفهٔ بسیاری درفنون مختلفه دارد:

۱- الاعتقادات‌الحقة ۲- تحفة اهل‌الایمان فی‌قبلـة عراق عجم و خراسان که در رد محقق کرکی است ، چون کرکی اهالی‌آن بلاد را امر نمودکه ستارهٔ جدی را درحال‌نماز درمیان دو دوش اندازند و محرابهای ایشان را نیز تغییر داده بـوده است **۳- تراجم مشایخ الشیعـة ۴- تطهیرالحصر والبـواری ۵- حـاشیهٔ ارشاد علامه ۶- حاشیهٔ خلاصـة الاقـوال علامه ۷- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه ۸- درایةالحدیث** که بسال ۱۳۰۶ھ ق = **غشو** در تهران چاپ شده است ، **۹- دیوان‌شعر** که بزرگ‌است **۱۰- الرحلة** که سفرنامهٔ‌خودش‌است **۱۱- رسالهٔ طهماسبیه ۱۲- رسالهٔ رضاعیه ۱۳- شرح الفیـهٔ شهید** و نسخهٔ‌آن بشمارهٔ ۲۵۲۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۴- شرح قواعد علامه ۱۵- العقـد الحسینی** که منشآت ادیبانه واز رساله‌های سودمند بوده وآنرا **عقد طهماسبی** و **رسالهٔ وسواسیه** هم‌گویندکه در رد اهل وسواس است ویا خود بنوشتهٔ فاضل محقق معاصر شیخ جعفر نقدی عقد طهماسبی غیرازعقد حسینی‌است **۱۶- العقدالطهماسبی ۱۷- عینیةصلوةالجمعة ۱۸- الغررواالدرر ۱۹- وصول الاخیار الی اصول‌الاخبار** وغیر اینها . شیخ حسین صاحب ترجمة ، از صـاحب معالم و دو استاد معظّم خود سیدحسن بن جعفر کرکی وسیدحسن بن علی بن شدقم مدنی‌حسینی و دیگر اجلّه اجازه داشته واز ایشان روایت میکند.

شیخ‌عبدالصمد بن محمد بن علی بن حسین پدر شیخ حسین نیز از اکابر علمای معاصر محقـّق کرکی و استاد شهید ثانی بوده و شهید ، بسیارش ستوده و در سال نهصد و سی وپنجم‌هجرت‌درهشتادسالگی وفات‌یافته‌است. **شمس‌الدین محمد** که جدّشیخ‌حسین‌است نیز از اکابر علما بوده و بسال ۸۷۶ یا ۸۸۶ھ ق = **ضعو** یا **ضفو** درشصت وچهارسالگی وفات یافت ، مجموعهٔ شریفی درفوائد رجالیـّه و شرح حال علما داشته‌که درنزد علاّمهٔ مجلسی موجود بوده و فوائد رجالیـّهٔ بسیاری ازآن ، درآخر مجلّدات بحار نقل‌میکند وازکلمات‌همان‌مجموعه استنباط می‌شودکه شمس‌الدین مذکور، برادرشیخ‌ابراهیم‌کفعمی آتی‌الترجمة میباشد .

نمونهٔ خط شیخ عبدالصمد جد شیخ بهائی -۹

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب رسائل متفرقه « جونك » بخط شیخ عبدالصمد عاملی است .

شیخ نورالدین ابوالقاسم علی بن عبدالصمد مذکور که برادر شیخ حسین و عموی شیخ بهائی است نیز ازاکابر علمای وقت خود و از تلامذهٔ محقّق ثانی و شهید ثانی بوده و درسال نهصد و سی و پنجم هجرت از محقّق ثانی اجازه داشته است . اما **شیخ بهائی** پسر شیخ حسین ، بهمین عنوان مذکور است وپسر دیگرش شیخ **عبدالصمد عاملی** ملقّب بضیاءالدین و مکنّی بابوتراب ، نیز عالمی جلیل و فاضلی نبیل بوده وحواشی بسیاری بفرائض خواجه‌نصیر طوسی نوشته وبرادرش شیخ بهائی نیز **کتاب صمدیه** معروف را بنام وی تألیف داده است .

شیخ حسین پسر همین عبدالصمدکه نوهٔ شیخ حسین عزّالدین صاحب ترجمه و برادرزادهٔ شیخ بهائی است نیز از افاضل وقت و ساکن هرات وقاضی‌آن دیار بود وسال وفات هیچ‌کدام از این افراد سلسلهٔ شیخ حسین عزّالدین بدست نیامد . بنقل روضات در ریاض‌العماءگویدکه اولاد و احفاد عزّالدین تا زمان‌او باقی ودرهرات‌متصدی‌امورات

شرعیّه بوده‌اند. مخفی نماند که شیخ‌حسین نوهٔ مذکور صاحب‌ترجمه شاید در بعضی‌موارد محض بجهت موافقت دراسم واسم‌پدر باخودصاحب‌ترجمه محل‌اشتباه‌باشد‌باید مداقه‌شود.

(ملل وص ۱۹۳ت و ۹۱ ج ۲ نی وغیره)

عزالدین **حسین بن مساعد** - بن حسن بن حسن بن مخزوم بن ابی‌القاسم بن ابی‌عبدالله حسین بن محمد بن عیسی حسینی حائری، ازعلمای امامیّهٔ اوائل‌قرن دهم هجرت که با شیخ ابراهیم کفعمی آتی‌الترجمة معاصر ودرسال نهصد و هفدهم هجرت درقید حیات بوده و باکفعمی مراسلات نظمی و نثری داشتـه است . کفعمی نیز (موافق نقل معتمد) در حاشیهٔ مصباح خود ، اورا بعزّالاسلام والمسلمین ابوالفضائل میستاید . صاحب ریاض‌العلما نیزگوید سید عزّالدین حسین بن مساعد حسینی حائری از اجلاّی علماء و اکابر فضلا وشاعر ماهر بوده واز تألیفات او است:

۱- **تحفة الابرار فی‌منـاقب الائمة الاطهـار** که احادیث آنرا از شصت کتاب مهمهٔ عامه استخراج کرده و مجلسی دربحـار وکفعمی هم درکتابهای خـود ازآن نقل میکند ۲- **حـاشیهٔ عمدةالطالب فی‌نسب آل ابیطالب** وسال وفاتش بدست‌نیامد. (ص ۱۵۰ ج ۶ ذریعه)

عزالدین **حمزة بن علی**- در باب کنی بعنوان **ابن‌زهره** خواهدآمد .

عزالدین **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - بعنوان **سلطان‌العلماء** مذکور شده‌است.

عزالدین **عبدالعزیز بن محمد** - بعنوان **ابن‌جماعة** در باب‌کنی خواهدآمد .

عزالدین **عبدالعزیز بن نحریر**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد .

عزالدین **عبدالوهاب بن ابراهیم** - بعنوان **زنجانی** نگارش یافته است.

عزالدین **علی بن ابی‌الکرام** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد .

عزالدین **علی بن فضل‌الله** - در ضمن شرح حال پدرش بعنوان **ضیاءالدین فضل‌الله** گذشت .

عزالدین **شیخ‌علی‌نقی** -کمره‌ئی بعنوان **نقی** خواهدآمد.

عزالدین **محمد بن ابی‌بکر بن عبدالعزیز** - در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعه** خواهدآمد .

عزالدین **محمد بن علی‌بن شعیب**- در باب کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

عزرمی لقب رجالی اسحق بن منصور و عبدالرحمن بن محمد و جمعی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند .

عزری بنوشتهٔ بروجردی لقب رجالی علی بن جعفر ع است.

عزالملك محمد بن ابی‌القاسم بعنوان **مسبحی** خواهدآمد.

عزالملوك ابوکالیجان مرزبان ، بعنوان **عماد لدین‌الله** خواهدآمد .

عزالمؤمنین عبدالعزیز بن نحریر درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد.

عزی **عبدالوهاب بن ابراهیم** - که بعنوان **زنجانی** مذکور شده ولکن ظاهرآن است‌که عزّی لقب‌کتاب تصریف نام او است‌که بجهت انتساب بمؤلفش عبدالوهاب مذکورکه لقب عزّالدین داشته **تصریف عزی**گویند .

عزیز کاشانی **محمود** - ملقّب به **عزیزالدین**، معروف به **عزیز**، در زمان خود از اکابر حکما و عرفا و مشایخ ایشان بود، قریحهٔ شعری‌خوبی هم داشته و ازآثار قلمی او است:

۱- ترجمهٔ عوارف ۲- شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌فارض ۳ و۴- عشق‌نامه و عقل‌نامه که هردو مثنوی میباشد واز رباعیّات او است :

دل‌گفت مرا علم لدنیّ هوس است — تعلیمم‌کن ،گرت بدان دسترس است
گفتم‌که الف ،گفت دگر ،گفتم هیچ — درخانه اگرکس‌است یکحرف بس‌است

ای دوست میان ما جدائی تاکی — چون من توأم این توئیّ و مائی تاکی
با غیرت تو جمال غیری چون ماند — پس در نظر این غیر نمائی تاکی

ای عکس رخ تو داده نور بصرم — تا در رخ تو بنور تو من نگرم

گفتی منگر بغیر مـا آخر کـو　　　غیر توکسی کـه آید انـدر نظرم

زمان زندگانی او بدست نیامد.　　　(ص۳۷۸ ریاض العارفین)

عزیز نسفی　بعنوان **نسفی** خواهد آمد.

عزیز بالله　**نزار بن معد بن اسمعیل** - بن محمد بن عبیدالله **عبیدی** فاطمی، ملقّب به **عزیز بالله**، مکنّی با بومنصور، پنجمین خلیفهٔ فاطمیّهٔ مصر میباشدکه درسال سیصد و شصت و پنجم هجرت بعد از فوت پـدر بخلافت رسیده و بالاستقلال متصدی امورکشوری شد. بسیارکریم و شجاع و ادیب و فاضل و حلیم و بـا اخلاق و شکاردوست بود، درهنگام قدرت عفو و اغماض میکرد و اصلاً بخونریزی تن در نمیداد، قلمرو او نسبت بزمان پدر وسعت یافته و حمص و حماة و حلب و شیزر در زمان او فتح شد، دریمن و موصل و نواحی آن بنام وی خطبه خوانده و سکّه زدند و باکمال عزّت و کامرانی میبود تا دربیست و هشتم رمضـان سیصد و هشتاد و شش هجرت درقاهره در چهل و دوسالگی درگذشت. پسرش منصور بن نزارکـه شرح حالش ضمن عنوان فاطمیّـون خواهدآمد خلیفهٔ وی گردید. موافق نقل ابن خلّکان ثعالبی دریتیمة الدهر گوید عزیز بالله دربعضی از اعیادکه مصادف با فوت پسرش بوده این اشعار را انشا نمود:

نحن بنوالمصطفـی ذوواغصص　　　یجرعهـا فی‌الحیـاة کاظمنـا

عجیبـة فی‌الانـام محنتنـا　　　اولنـا مبتلـی وآخـرنـا

یفرح هذا الوری بعیـدهم　　　و نحـن اعیادنـا مآتمنـا

نگارنده‌گوید: موافق آنچه در دیوان‌المعصومین باتعیین مدارك نگاشته‌ایم همین اشعار با سه شعر دیگر بحضرت سجّاد ع ویـا حضرت باقر ع منسوب بوده و شاید خوانـدن عزیز بالله هم از راه تمثّل باشد.　　　(ص ۲۸۰ ج۲کا)

عزیزالدین　**محمود** - بعنوان **عزیزکاشانی** مذکور شد.

عزیزی　**شاعر قزوینی** - ایرانی‌است‌که بسال نهصد و شصت ونهم هجرت درتبریز وفات یافته واز اشعار او است:

غریب مردم و از من نکرد یادکسی — بـه بیکسیّ و غریبیّ مـن مبـادکسی
خوشم بـدرد غریبی و بیکسی مردن — که نیغمین شود ازمردنم نه شادکسی
اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۳۱۵۱ ج۴س)

عزیزی

علی بن احمد - بن نورالدین محمد بـن ابراهیم **عزیزی** بولاقی شافعی ، فقیه محدّث حـافظ متفنّن سریع‌الحفظ و بعیدالنسیان وکثیرالتلاوةکه نسبت باهل علم خصوصاً علم حـدیث محبّتی مفرط داشت ، **حاشیهٔ شرح تحریر قاضی زکریا** وکتاب **السراج‌المنیر بشرح‌الجامع‌الصغیر** کـه شرح جامع صغیر سیوطی بوده و بارها درقاهره چاپ شده از تألیفات او میباشد . درسال یکهزار و هفتادم هجری قمری درگذشت . (ص ۱۳۲۵مط وغیره)

عسجدی

حکیم عبدالعزیزبن منصور- مروزی قزوینی ، یاهراتی ، مکنّی به **ابونظر** ، معروف به **عسجدی** ، از مشاهیر شعرای نامی و اکابر سخنوران عالی‌مقدار ایرانی ، از اقران حکیم عنصری وحکیم فرّخی وحکیم فردوسی ودیگر شعرای‌نامی عهد سلطان محمود غزنوی‌که مدّاح‌آن شاه والاجاه ومورد عنایات ملوکانه بوده‌اند . کلمات عسجدی در محك نظر اهل بصیرت کامل‌العیار و دارای قصائد متقن بسیار ودیوانی سه‌هزار بیتی بدو منسوب دارند لکن در دست‌نبوده وبعضی‌ازقصائد و غزلیّاتش درکتب تراجم و تذکره‌ها منقول است‌که چندی ازآنها را تذکّر می‌دهـد :

از شرب مدام و لاف مشرب توبه — وز عشق بتـان سیم غبغب توبـه
دل در هوس‌گناه و بـرلب توبـه — از توبـهٔ نـادرست یـارب توبـه

نیز در مدح سلطان محمود و تبریك فتح سومنات‌گوید :

بزدود نام‌کفر جهان را ز لـوح دین — شکر ودعای خویشتن از واجبات‌کرد
شطرنج ملك باخت همی با هزار شاه — هرشاه را بـه لعب دیگر شاهمات‌کرد
شاها تو از سکندر، بیشی بدان‌جهت — کو هرسفر کـه‌کرد بدیگر جهات‌کرد
عین‌الرّضای ایزد ، جویی تو در سفر — بـاز او سفر بجستن عین‌الحیـات‌کرد

وفات عسجدی درسال چهارصد و سی و دویم هجرت بوده است.
(ص ۳۴۰ ج ۱مع و ۳۱۵۲ ج ۴ س)

عسقلانی[1]

عسقلانی **احمدبن علی**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌حجر** خواهدآمد .

عسقلانی **احمد بن‌مطرف** - مکنّی بـابوالفتح ، ادیبی است فـاضل شـاعر ماهر قـاضی دمیـاط ، در لغت و فنون ادبیّه تألیفاتی داشتـه و **دیوان شعری** هم دارد واز اشعار او است :

علمی بعاقبة الایـام یکفینی	**وما قضی‌الله لی لابد یأتینی**
ولا خلاف بان‌الناس مذخلقـوا	**فی‌مایرومون معکوس القوانین**
اذینفق‌العمر فی‌الدنیا مجازفـة	**والمال ینفـق فیهـا بالموازین**

درسال چهارصد و سیزدهم هجرت درگذشت . (ص۶۷ت و۶۳ج۵جم)

عسقلانی **حسن بن عبدالصمد** - الشّخباء یاابی‌الشخباء، مکنّـی به **ابوعلی**، ملقّب به **مجید** از ادبای اواخر قرن پنجم هجرت میباشدکه در نثر دستی توانا و درایجاد و اختراع‌کلام قدرتی تمام داشت ، خطب و رسائـل او بسیار و مشهور است وگاهی شعر نیز می‌گفته واز او است :

مازال یختـار الزمان ملوکـه	**حتی اصاب‌المصطفی المتخیرا**
قل‌للاولی ساسواالوری وتقدموا	**قدماهلموا شاهدوا المتأخراً**
تجدوه اوسع فی‌السیاسة منکـم	**صدراواحمدفی‌العواقب مصدرا**

عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و دویم هجرت در قاهره در زندان مقتول گردید .
(ص ۱۴۵ ج ۱کا)

۱ــ **عسقلانی** - بفتح اول و ثـالث ، منسوب به **عسقلان** وآن شهـری است در شـام از اعمال فلسطین درساحل دریاکه قدیماً بسیار معمور و اقامتگاه سرحدداران مسلمین بوده وآنرا **عروس الشام** می‌گفته‌اند . جمعی از اکابر و افاضل بدانجا منسوب بوده وچندی از ایشان را تذکر میدهد .

عسکری[1]

عسکری — **ابوالعباس** - صوفی بهمین عنوان **ابوالعباس عسکری** در باب کنی خواهدآمد .

عسکری — **حسن بن عبدالله بن سعید بن زید بن حکیم**- لغوی ، مکنّی به **ابواحمد**، از مشاهیر ادبا وپیشوایان فنون ادبیّه میباشدکه نوادر بسیاری بدو منسوب است. صاحب بن عبّاد وزیر معروف دیالمه ، بمجالست و ملاقات وی راغب بود و محبت‌های بسیاری دربارهٔ او داشت ، لکن وسائل ملاقات فراهم نمیشد، تاآنکه در **عسکر مکرم** مذکور فوق‌که مولد و موطن ابواحمد بوده اختلالی بهم رسید صاحب ، فرصت را غنیمت شمرده و درباطن ملاقات ابواحمد را درنظر داشت ، ازمؤیدالدولة ابن بویه درخواست نمودکه اسکات غائله را بعهدهٔ خود صاحب موکول دارد . بعد از

۱ـ **عسکری** - بفتح اول و ثالث ، دراصطلاح رجالی ، لقب ثبیت بن محمد، محمدبن احمد ، حسن بن عبدالله از مشایخ صدوق میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح احادیث و اخبارکنایه از وجود مقدس حضرت **امام علی‌النقی** و حضرت **امام حسن‌عسکری** علیهماالسلام میباشدکه بجهت سکونت در محلهٔ عسکر نام سامره بهمین نسبت عسکری شهرت داشته‌اند ، یا موافق نوشتهٔ بعضیَ ، عسکر، نام دیگر خودآن بلده هم هست . نیز، عسکر در لغت عرب ، بمعنی گروه و جمعیت و هرچیز بسیار است و همچنین نام بعضی از نواحی ومحلات بلاد دیگرهم میباشد چنانچه **عسکرالرملة** محله‌ایست درشهر رمله ازبلادفلسطین و **عسکر سامرا** محله‌ایست درآن بلده (چنانچه اشاره شد) و **عسکر مصر** ناحیه‌ایست در مصرکه محل تلاقی دوعسکر عبدالملك بن یزید اموی و صالح بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی بوده و بهمین جهت آنرا **عسکرصالح** بن علی نیز گویند و **عسکرمکرم** (بروزن معجم) شهری است مشهور از نواحی خوزستان ویا بعبارت دیگر قصبه‌ایست از اهوازکه مکرم بن معزاء باهلی از سرداران حجاج بن یوسف ثقفی با عسکر خود درآنجا نزول‌کرده بوده و بعد از خرابی شهر مذکورهمین‌قصبه‌معمور گردید و **عسکر نیشابور** یکی‌ازمحلات‌آن‌شهر و **عسکرالمهدی** محله‌ایست دربغداد منسوب بمهدی خلیفهٔ عباسی‌که اخیراً مسمی به رصافه‌گردیده است . در اینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت (عسکری) را تذکر میدهد وتعیین اینکه‌آن نسبت ، بکدام‌یك از مواضع عسکر نام مذکوره است موکول بقرائن میباشد. (صد و۳۱۵۳ج۴س‌وغیره)

ورود بآن شهر انتظار داشت که ابواحمد پیش وی رفته و مراسم ملاقات را معمول دارند لکن ابواحمد بعذر پیری و ناتوانی از رفتن بمحضر وزیر امتناع نمود ، پس آن وزیر، نامه‌ای بدو نوشته و این ابیات خود را مندرج ساخت :

و لما ابیتم ان تزوروا و قلتم ضعفنا فلم نقدر علی الوخدان
اتیناکم من بعد ارض نزورکم وکم منزل بکر لنا و عوان
نسائلکم هل من قری لنزیلکم بملاً جفون لا بملاً جفان

ابواحمد ، درجواب آن نامه ، جملاتی نثری درمقابل کلمات منثوره‌اش نوشته ودرمقابل اشعار مذکوره نیز بنگاشت :

اهم بامرالحزم لواستطیعه وقد حیل بین العیر والنزوان

همین که صاحب ، جواب را دید از تصادف آن بیت که از اشعار **صخربن عمرو بن شرید،** برادر خنسا شاعرهٔ مشهوره است درشگفت شده وگفت اگر میدانستم که این بیت، بدست ابواحمد رسیده هرآینه اشعار خودرا بدان‌قافیه نمی‌نوشتم باری بعدازملاقات، بسیارش ستوده وزیاده بر شنیده‌اش دیدومدایح بسیاری در بارهٔوی گفته‌است **فَاعْتَبِروُا یٰا اُولِی الأَبْصار** چه گویم که ناگفتنم بهتر است . نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجا است .

از تألیفات ابواحمد است:

۱- الاوائل که یك نسخه ازآن درخزانهٔ مصر و چندین نسخه نیز درکتابخانه‌های هند موجود و تألیف‌آن بنوشتهٔ یاقوت حموی روز پنجشنبه دهم شعبان سال سیصد و نود وپنجم هجرت بوده است **۲- التصحیف والتحریف** که در قاهره چاپ شده است **۳- تصحیفات المحدثین فی غرائب‌الحدیث** که درحاشیهٔ نهایهٔابن‌اثیر چاپ شده‌است **۴- الحکم والامثال ۵- الزواجر والمواعظ ۶- علم‌المنطق ۷- المختلف والمؤتلف.** وفات‌او بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب‌تراجم روزجمعه هفتم ذی‌الحجهٔ سال سیصد وهشتاد و دویم درهشتاد و نه سالگی ویا درماه صفر سیصد و هشتاد و سیم هجرت واقع‌گردید و لکن بنوشتهٔ یاقوت ، چنانچه اشاره شد، در سال سیصد و نود و پنجم درقید حیات بوده است .

مخفی نماندکه صخر مذکور ، در محاربهٔ بنی‌اسد طعن نیزه خورده وتا یك‌سال، در بدترین احوال مریض بستری شد، مادرش و زنش سلیمی پرستار وی بودند تا روزی

زنی از سلیمی جویای حال صخر شده ، سلیمی نیز ازکثرت خستگی گفت : نه ، مرده استکه بلوازم سوگواری قیام کنم و یك مرتبه از یادش ببرم و نه زنده است که مایهٔ امیدواری باشد پس صخر شنیده واین اشعار را گفت :

اری امّ صخر لـم تملّ عیـادتـی	و ملّت سلیمی مضجعـی و مکانـی
لعمری لقـد نبّهت من کان نائما	واسمعـت مـن کانت لـه اذنـان
و ایّ امـرء سـاوی بـام حلیلـة	فـلا عـاش الافی شقـیٍّ و هـوانٍ

اهمّ بامر **الخ** که درفوق مذکورشد:

فللمـوت خیر مـن حیـاة کانّـهـا	معـرّس یعسوب بـرأس سنـان

(ص۱۴۴ ج۱کا و۳۰۵ج۲ع و۲۳۳ ج۸جم و۲۱۶ت و۳۱۵۳ ج۴س وغیره)

عسکری **حسن بن عبدالله بن سهل** - درباب کنی بعنوان **ابوهلال** خواهدآمد.

عسکری **عبدالرحمن بن احمد بن جبرویه** - یا جبرویهٔ عسکری ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازمتکلّمین امامیّه، بسیار نیکو کلام، حسن التصنیف، فضل او مشهور وبا عباد بن سلیمان و نظائر وی مناظره کرده ومحمد بن عبدالله بن مملك اصفهانی بارشاد او از مذهب معتزله بمذهب امامیّه گراییده است . بنقل تنقیح المقال ، نجاشی گوید : از مصنّفات اوکتاب **الکامل** درامامت بدست ما افتاد وکتابی خوب است و سال وفاتش بدست نیامد . (کتب رجالیه)

عشاقی **شیخ حسن**- ازمشاهیرمشایخ عرفا، ازمریدان سیداحمدسمرقندی، مؤسّس طریقت **عشاقیه** از طرائق صوفیّه و دراصل بخارائی بود. مدتی در قصبهٔ **عشاق** نامی از ولایت خداوندگار (که بمسافت یکصد وچهل و دوکیلومتر درجنوب غربی کوتاهیّه واقع است) اقامت گزید و بهمین جهت بعشاقی شهرت یافت ، عاقبت باستانبول رفته و بارشاد عباد پرداخت تا بسال هزار و سیم هجری قمری مطابق یك هزار و پانصد و نود و چهارم میلادی در قونیه درگذشت .

(ص ۳۹ ج ۵فع و ۳۱۵۶ ج ۴س)

عشرتی **آقاعلی -** پسر حاج عینعلی فروشانی از قراء اصفهان، ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه به **ملاعشرتی** معروف است وطبعش‌خالی ازلطافت نبود. وی ازمعاصرین میرزا محمد طاهر مؤلف تذکرۀنصرآبادی و از ملاحسنعلی تستری سالف‌الترجمة درس خوانده وبعضی ازکتب طبّرا نیز از حکیم شفائی (متوفی بسال ۱۰۳۷ه ق = **غلز**) خوانده و عاقبت در مشهد مقدّس وفات یافته واز او است :

نرگس ز چشم مست توکسب حیاکنند — گل هرزمان طراوت رویت اداکنند
با خال لب بگوی‌که مرغان دام را — یاآب و دانه‌ای بدهد یا رهاکنند

سال وفاتش بدست نیامد . مخفی نماندکه **محمدابراهیم** برادر عشرتی نیز شاعری بوده خوش طبیعت ومتخلّص به **فارغا** که در اواخر بهند رفته ودرلاهوردرگذشته واز او است:

فکرم بوصف‌آن قد رعنا نمیرسد — کس را کمند فکر بدانجا نمیرسد
نتوان بوصف قامت اوگفت مصرعی — تا معنیی ز عالم بالا نمیرسد

از خاك بسی هستی من پاك‌تر است — ازچاك بسی سینۀ من چاك‌تر است
هرگز بدلم گرد تعلّق ننشست — این خانه ز خانۀ خدا پاك‌تر است

سال وفات او نیز بدست نیامد. (ص ۳۳۹ تذکرۀ نصرآبادی)

عشرۀمبشره در اصطلاح عامّه ، ده تن از مهاجرین و اصحاب کرام حضرت خیرالانام‌علیه‌آلاف‌التحیة‌والسلام‌میباشندکه‌ازطرف‌قرین‌الشّرف، بمژدۀ بهشت مفتخر بوده‌اند و ایشان عبارت از ابوبکر بن ابی‌قحافه ، عمربن خطّاب، عثمان بن عفان ، حضرت علی بن ابیطالب، طلحة بن‌عبدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف ، ابوعبیدة بن جراح ، سعد بن وقّاص و سعید بن زید بوده و روایت عشرۀ مبشره درتاریخ بغداد هم مذکور است .

(ص ۴۰ ج ۵ فع و ۳۱۵۶ ج ۴ س و۹۷ ج ۴ تاریخ بغداد)

عصار **حاج محمد شمس‌الدین-** از مشاهیر سخنوران شعرای‌تبریز ایران میباشدکه درعلوم ظاهریّه دانا ، باسرار تصوف و عرفان‌آشنا ،

اشعار عاشقانه‌اش بسیار ، در صنعت اغراق از صنایع علم بدیع استاد ماهر و ازمدّاحان سلطان اویس ایلکانی بود . منظومه‌ای موسوم به **مهر وماه** داشته واز اشعار او است :

اگر گردی فلك بـرسر نگاهش   بیفتـادی ز سر زرّیـن کـلاهش
زسنگ‌انداز وی سنگی که‌جستی   پس‌از قرنـی سر کیوان شکستی

یك مثنوی **مهر و مشتری** هم داردکه عبدالرحمن جـامی بسیارش ستوده وگویدکـه این مرد ، روی مردم تبریز را سفیدکرده و محال است‌که در این بحر، مثنوی بدین خوبی گفته شود و مطلع‌آن این است :

بنـام پـادشـاه عـالـم عشق   که نامش‌هست نقش خاتم‌عشق
چنانم در فراقت ای‌گل اندام   که ازمن‌تادم‌مرگ‌است یك‌گام

بسال هفتصد و هشتاد و سیم یا نود و دویم هجرت درتبریز درگذشت.

(ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عصار **سیدمحمدبن‌محمود** - حسینی لواسانی تهرانی ، معروف به **عصار**، نزیل مشهد مقدّس رضوی ع ، از افـاضل عصر حاضر ما میباشد واز تألیفات او است :

۱- **التأملیات** در وجه تأملات مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۲- **حاشیهٔ قواعد علامه**که درحواشی خود قواعد درتهران چاپ شده‌است ۳- **حاشیهٔ‌کشف‌الریبة فی‌احکام‌الغیبهٔ شهیدثانی** ۴- **حاشیهٔ‌کشف‌الفوائد** علامهٔ حلی‌که با خودکشف‌الفوائد درتهران چاپ شده‌است ۵- **الحجج الرضویة فی‌تأیید الهدایة المهدویة والرد علی‌البابیة**که بزبان فـارسی است . وفات او در سال هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع واقع‌گردید .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

عصام **ابراهیم**- ذیلاً بعنوان **عصام‌الدین ابراهیم** مذکور است.

عصام‌الدین **ابراهیم‌بن‌محمدبن‌عربشاه**- سمرقندیّ‌الاصل،اسفراینیّ‌الموطن، عصام‌الدین‌اللّقب ، اشعریّ‌الاصول : حنفیّ‌الفروع، عالمی‌است ادیب فاضل متکلّم منطقی ، معروف به **عصام** و **ملاعصام**که از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی

بوده و هریکی از مصنّفات او حاکی از فطانت و جلالت علمی وی میباشد:

۱- الاستعارات البدیعیة ۲- اطول که شرح تلخیص مفتاح خطیب دمشقی میباشد که در مقابل مطول ملاسعد تفتازانی اطول نامش کرده و مناقشات بسیاری برمطول دارد و دراستانبول چاپ شده است **۳- بیان النسب بین القضایا ۴- تقسیم القضیة ۵- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة ۶- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۷- حاشیه برحاشیهٔ شمسیهٔ سیدشریف ۸- حاشیهٔ شرح جامی** استاد مذکور خود **۹- حاشیهٔ شرح عقائد نسفیهٔ تفتازانی ۱۰- حاشیهٔ کبرای سید شریف جرجانی ۱۱- میزان الادب** درصرف ونحو وبیان وغیرها . عصام بسال نهصد وچهل و سیم یا پنجاه و یکم هجرت درسمرقند وفات یافت و **میرابوالفتح** شریفی سالف الترجمة که شرح حالش بعنوان شریفی نگارش یافته از تلامذهٔ عصام میباشد .

مخفی نماندکه **ملاعبدالغفور لاری** معروف به **غفور** و ملقّب به **رضی الدین** نیز از افاضل عصر خود وبا عصام الدین معاصر و هردو از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی بودند . او نیز حاشیه‌ای برشرح جامی استاد مذکور خود نوشته‌که بسیار متقن است و بارها در هند و استانبول‌چاپ‌شده ودرحاشیهٔ‌خود شرح‌جامی نیزکراراً بطبع رسیده وبعضی‌ازدانشمندان برحاشیهٔ عصام‌اش ترجیح میدهند ، بلکه بنوشتهٔ بعضی ، ملاعبدالغفور در علوم ظاهری و باطنی دستی توانا داشته و جامی دربارهٔ اوگوید :

آنجاکه فهم ودانش، مرغی‌بود شکاری　　بازی است تیزرفتار، عبدالغفور لاری

ظاهرآن است‌که این حاشیه ، غیراز حاشیهٔ شرح جامی مصلح‌الدین لاری‌آتی‌الترجمة میباشدکه‌آن ، بشرح لاری معروف و این ، بشرح غفور مشهور است. ملاعبدالغفور در سال نهصد وپنجم یا دوازدهم هجرت درگذشته وغلام سرور هندی درمادّهٔ تاریخ‌اوگوید:

چون رضی‌الدین ولی عبدالغفور　　رفت از دنیـای دون اندر جنان

سالك مخدوم قطب آمـد ز دل　　سـال وصـل آن شـه والامکان

هـم **جناب خواجهٔ لاری** بگـو　　نیز **عارف پیر حق لاری** بخوان

که هریك ازسه جملهٔ : **سالك مخدوم قطب** و **جناب خواجهٔ لاری** و همچنین **عارف پیر حق لاری** = **۹۱۲** میباشد .　　(ص۵۰ت و۱۹۸۹هب و۵۹۸۹ج۱خه‌وغیره)

عصام‌الدین — **احمدبن مصطفی** - بعنوان **طاش‌کبری‌زاده** مذکور شد.

عصری — لقب رجالی اشجع عبدی و موکول بدان علم است .

عصفری — لقب رجالی خطاب و موکول بدان علم است .

عصفوری — **شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم** - عصفوری ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه از عموی‌خود شیخ یوسف صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است :

۱- **الجنةالوقیة فی‌احکام‌التقیة** ۲- **الحبوة** و درسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت درگذشت. (ص۲۴۳ ج۶ ذریعه)

عصمت — یا **عصمتی**- دختر قاضی‌سمرقند میباشدکه درنظم شعر طبع‌خوبی داشته واین یك بیت نمونه‌ای از اشعار او است :

مگررسوای‌عشق ازمردم‌عالم‌غمی‌دارد — که‌عاشق‌گشتن‌ورسواشدن‌هم‌عالمی‌دارد

و زمان زندگانی و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ج۲خیرات‌حسان)

عصمت‌الله — بعنوان **خواجه عصمت‌الله** نگارش یافته است .

عصمتی — همان عصمت مذکور فوق است .

عضدایجی — ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است .

عضدجلال یا **عضدجلال‌الدین** — بعنوان **جلال عضد** نگارش یافته است .

عضدالدولة — **فناخسرو بن‌حسن**- بن بویه درضمن‌شرح‌حال عمویش **عمادالدولة** علی بن بویه نگارش خواهیم داد .

عضدالدین — **عبدالرحمن، ایجی** - ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است .

عضدی — **عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمد** - بن عبدالغفار بن احمد ایجی فارسی شیرازی‌شافعی، حکیم‌اصولی متکلّم‌متبحّر محقّق‌مدقّق،

ازاکابر علمای عهد شاه خدابندهٔ مغولی میباشدکه به **عضدالدین** ملقّب ، به **عضد** و **عضدی** و**عضد ایجی** معروف ، در اصول فقه و علوم عربیّه و فنون معقول و منقول بسیار بنام و مقتدای انام وبسیار سخی وکریم‌النّفس وکثیرالثروة بوده و طلّاب علوم دینیّه را با صله و انعامات بسیاری مینواخته است . ملاسعد تفتازانی ، شمس‌الدین‌کرمانی ، سیف‌الدین ابهری و دیگر اکابر وقت از تلامذهٔ او بودند . مدتی بقضاوت شیراز و بعضی از نواحی دیگر متصدی بلکه با احترام تمام ، لقب **اقضی‌القضاة** برای او مسلّم و بلامعارض بود. علاوه برمراتب‌عالیهٔ علمیّه طبع‌شعرخوبی نیز داشت، اشعارش رقیق‌اللفظ ودقیق‌المعنی بوده واز او است :

تصامت اذ نطقت ظبیـــة تصید الأسود بـالحاظهـــا
ومـا بی وقـــر و لکننی اردت اعـــادة الفـاظهـــا

هر یك از مصنّفات اوکه درکلام وحکمت و فنون ادبیّه وغیرها دارد دراثبات تبحّر او برهانی قاطع میباشد :

۱- **آداب‌البحث**که اصول و قواعد مباحثه را بیان‌کرده وچاپ شده است ۲- **الرسالة العضدیة** (الوضعیة خل)که درعلم وضع میباشد وچاپ‌شده‌است ۳- **شرح‌مختصر‌الاصول‌ابن‌حاجب** که بشرح عضدی معروف و دراستانبول چاپ شده است ۴- **العقائد العضدیة**که مختصر و مفید وآخر تألیفات او بوده و دوازده روز بعد از تألیف‌آن درگذشته است ۵- **عیون الجـواهر** ۶- **الفرائد** (الفوائد خل) **الغیاثیة**که درمعانی و بیان بوده و بنام غیاث‌الدین وزیر خدابنـده تألیفش‌داده‌است ۷- **المواقف‌السلطانیة** یا **المواقف‌فی‌علم‌الکلام‌و تحقیق‌المقاصدو تبیین‌المرام** آنرا نیز برای غیاث‌الدین مذکور تألیف داده ودررشتهٔ خود بی‌نظیر وبسیارجلیل‌القدر و محل توجه افاضل و اکابر بوده و بارها دراستانبول و مصر ودهلی وغیره با شرح سید شریف جرجانی‌که برآن نوشته بطبع رسیده است .

عضدی ، درمذهب خود بسیار متعصّب بوده وبا امامیّه طریق معاندت می‌پیمود بحدی‌که دراین موضوع ضرب‌المثل می‌باشد ، عاقبت‌کار او بسختی رسیده و والی‌کرمان در زندانش نمود تا بسال هفتصد و پنجاه و ششم یا شصتم هجرت در زنـدان درگذشت و ولادت او درسال هفتصد ویکم یا هفتصد تمام هجرت بوده است . **ایج** ، یکی‌ازبلادقدیمهٔ

فارس و مولد عضدی میباشد و ایجی‌گفتن او نیز بهمین جهت بوده است. مخفی نماندکه عضدی با فخرالدین جاربردی وخواجه حافظ شیرازی (که شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود وخواجه دردیوان خود ضمن قطعه‌ای‌که در مدح شاه وقت سروده این دانشمند یگانه را نیز یاد نموده وگوید :

بعهـد سلطنت شـاه شیخ ابـواسحق	بپنج شخص عجب ملك فارس‌بودآباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش	که جان‌خویش بپرورد وداد عیش‌بداد
دگـر مربّی اسلام شیخ مجـدالدّین	که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضدکـه در تصنیف	بنـای کار مـواقف بنـام شـاه نهاد
دگر بقیـهٔ ابـدال شیخ امین‌الـدّین	که یمن همّت او کارهـای بسته‌گشاد
دگر قـویم چو حاجی قـوام دریا دل	که نام‌نیك‌ببرد ازجهان ببخشش وداد
نظیر خویش نبگذاشتند و بگـذشتند	خـدای عزّوجل جملـه را بیـامرزاد

با درنظر گرفتن‌فاصلهٔ دوازده روز مابین وفات در زندان وتألیف‌عقائد عضدیّه، استظهار میشودکه تألیف‌آن در زندان بوده است.

(ص۴۱ج۵فع و۴۱۳عم و۱۹۸هب و۴۳۱ت و۱۰۸ج۶طبقات‌الشافعیة و۱۳۲۱مط وغیره)

عضدی **قطران تبریزی** - بعنوان **قطران** خواهدآمد .

عطار[۱]

عطار **ابراهیم‌بن سید محمد** - ذیلاً در ضمن شرح حـال برادرش سید احمد اشاره شده است.

عطار **سیداحمد بن محمدبن علی‌بن سیف‌الدین** - حسنی حسینی بغدادی، معروف به **عطار**، متوفّی بسال هزار ودویست وپانزدهم هجرت، عالمی بوده است عامل ، فقیه فاضل عابد زاهد ، صاحب‌کرامات باهره ومقامات عالیه ،

۱- **عطار** - در اصطلاح رجالی لقب احمد بن یحیی، اسحق بن ابراهیم، اسحق‌عطار وجمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

از اکابر تلامذهٔ سید مهدی بحرالعلوم واکثر علوم متداوله را جامع وازتألیفات‌او است:
۱- ارجوزة فی‌الرجال اوله :

احمد من اید دین احمد　　بآله ومن بهم قد اقتدی

تاآنکه‌گوید :

و هذه ارجوزة مختصرة　　عن‌جل احوال‌الرواة‌مخبرة

۲- التحقیق فی‌اصول‌الفقه که دوجلد است **۳- دیوان شعر** در مدایح ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام **۴- الرائق** که اشعار متقدمین ومتأخرین را حاوی است **۵- ریاض‌الجنان فی‌اعمال‌شهررمضان** که دربغداد چاپ شده است **۶- شرح ارجوزهٔ مزبوره** واز اشعار او است :

ایابرق ان جزت‌المنازل فابلغن　　سلام مقیم لایزال علی‌العهد
اذا مربی ذکر العذیب و بانه　　تذکرت فی‌ایام قربکم وردی
ولم یبق عندی غیر تذکار دمنة　　عفاها البلا قدما وغیرها بعدی

مخفی نماندکه **سید ابراهیم** برادر سید احمد عطّار و **سید حسن** بن سید باقر بن سید محمد برادرزادهٔاو و **سید عیسی** ابن‌سیدمصطفی ابن‌سیدمحمدبرادرزادهٔ دیگر **وسید باقر** ابن سیدابراهیم ابن سید محمد برادرزادهٔ دیگر او نیز ازشعرا وفضلای زمان خودشان بوده و ایشان نیز به **عطار** مشهورند و شرح حال ایشان موجب اطناب است .
(ذریعه وص ۱۲۹ ج ۱من ۴۹ ج ۱ عه)

عطار　**حسن‌بن‌احمد**- همدانی، بعنوان **ابوالعلاء** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

عطار　**محمد بن ابراهیم** - نیشابوری ، ملقّب به **فریدالدین** ، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوطالب** یا **ابوحامد** ، معروف به **شیخ عطار** ازاکابر عرفا و مشاهیر مشایخ صوفیّه ، اصول شریعت و طریقت و حقیقت را جامع ، باکمال صدق و صفا غرق دریای یقین و معرفت ، از مریدان شیخ مجدالدّین بغدادی از خلفای شیخ نجم‌الدین‌کبری بود . از دست وی خرقه پوشید ، بصحبت‌بسیاری ازمشایخ رسید، در زمان‌کودکی صحبت قطب‌الدین حیدر تونی را درک‌کرد وکتاب **حیدری‌نامه** را نیز بنام وی‌تألیف داد. ازکثرت‌جلالت،گاهی به **شیخ‌الاولیا** موصوف وهنگامی به **سلمان‌ثانی وکشاف‌المعارف والاسرار** متّصف‌بوده وبا اوصاف ومدایح دیگرش‌نیز میستایند. **شبستری** درگلشن رازگوید :

مـرا از شـاعری خـود عـار نایـد کـه در صد قرن چـون عطّـار نایـد

در مجالس‌المؤمنین پیش‌از شروع بشرح حال اوگوید :

همان خریطـه‌کش داروی فنـا عطّـار که نظم‌اواست شفابخش عاشقان‌حزین

مقـابـل عـدد سورهٔ کـلام نـوشت سفینه‌هـای عزیز وکتابهـای گـزین

جنون ز جذبهٔ او دیده در سلوك خرد خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین

مولوی رومی درکودکی باتفاق والد خود بصحبت شیخ عطّار رسیده وشیخ اورا بوالدش توصیه‌کرد، او نیز باآن همه جلالتی‌که داشته از انوار معارف عطّار اقتباس‌نمود ومشام خود را از عطریّات طبلهٔ عطّاری او معطّرکرده ودر وصف اوگوید:

عطّارگشته روح وسنائی دوچشم‌او ما از پـی سنـائی و عطّارآمدیم

هفت شهـر عشق را عطّار گشت ما هنوز انـدر خم یك‌کوچـه‌ایم

درسبب قدم بدایرهٔ سیر وسلوك‌گذاشتن عطارگویندکـه وی در بدایت حال شغل عطّاری داشت ، روزی درویشی پیش دکان وی ایستاده و دست نیازگشود و متوقّع‌گردیدکه در راه خدا چیزی بدو بدهد ، بعداز اصرار و بی‌اعتنائی عطّار ، از روی تنگدلی‌گفت : چطورآدمی هستی‌که چندین مرتبه اسم سامی خدا را بزبان‌آوردم بازهم‌اعتنائی‌نکردی عطّارگفت : من هم‌آدمی هستم مثل تو ، درویش‌گفت ممکن نیست‌که تو مثل من باشی این بگفت وکشکول چوبینهٔ خود را زیر سرگذاشته و جان داد . یا موافق نقل دیگر: آن درویش‌که از اهل سلوك بوده در زیّ فقرا بدکان عطّارآمد و چندین مرتبه بفاصلهٔ کمی درخواست چیزی‌نمود ودر هریکی یکی بهره‌ای دید، تاآنکه عاقبت ، عطّارگفت تاکی اصرار خواهی نمود درویش‌گفت نمیدانم تو با این علاقهٔ دنیوی چگونه از این عالم خواهی رفت ؟ عطّارگفت بدان طریقی‌که شما خواهیـد رفت ، درویش‌گفت‌کـه ما بهمین طریق خواهیم رفت پس‌کشکـول زیر سر نهـاده **والله** گفت و جـان تسلیم نمود : بهرتقدیر، عطّار از مشاهدهٔ‌آن‌حال بسیار متأثّر شد، از دکان برخاسته وتمامی سرمایهٔ دکان عطّاری را بصدقه داد و قدم بطریقت‌گذاشت و سالك وادی حقیقت‌گردید تا بدان

پایه رسیدکه (چنانچه مذکور شد) ممدوح ومحل‌تواضع اکابر ودرتمامی‌اقطار درنهایت اشتهار شد و درعلوّ مقام وی‌کسی را جای انکار نمیباشد .

ظاهرکلام بعضی از ارباب تراجم‌آنکـه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ نیز مهارتی بسزا داشته است ودر ریاض‌العارفین نیزگوید: عطّار، جامع فضائل، مثل‌پدران خود صاحب ثروت و مکنت ، درحکمت الهی و طبیعی بی‌نظیر و همتا ، تمامی عطّار خانه‌های نیشابور بدو متعلّق بود و دواخانهٔ مخصوصی ساخته و خودش همواره درآن دواخانه معالجه میکرد و اغلب بیماران را دوا از دواخانهٔ خود میداده و دراین علم و عمل ، شاگرد مجدالدین بغدادی طبیب خاص خوارزمشاه قطب‌الدین محمد بوده وبعد ازفراغت ازمعالجات بنظم مثنویّات می‌پرداخته‌است چنانچه‌خودش در **خسرونامه**گوید:

مصیبت نامه کانـدوه نهـان است الهی نـامه کاسرار عیـان است

بداروخانـه کـردم هردو آغـاز چه‌گویم زود رستم زین وآن باز

بداروخانه پانصد شخص بودنـد کـه در هرروز نبضم می‌نمودنـد

میـان‌آن همـه گفت و شنیـدم سخن را به از این رویی ندیدم

مصیبت نـامه زاد رهـروان است الهـی نـامه گنج خسروان است

جهـان معرفت اسرار نـامه است بهشت دل همه مختارنـامه است

مقامـات طیـور ما چنـان است که مرغ‌عشق‌را معراج جان‌است

چوخسرونامه‌راطرزی‌عجیب‌است ز طرزآن‌که و مه را نصیب است

آثار نظمی ونثری حقائق‌آثار شیخ عطّارکه بردقائق توحید وحقائق معارف‌حقّهٔ‌الهیّه مشتمل بوده و رایحهٔ حقیقت ازآنها استشمام می‌شود بسیار و موافق‌آنچه‌کلام مذکور فوق مجالس‌المؤمنین اشعار دارد تألیفات او بالغ بیکصد و چهارده بلکـه بنوشتهٔ بعضی (والعهدة علیهم) تمامی اشعار او ازصد هزار متجاوز بوده و تألیفاتش هم تا یکصد و نود کتاب بضبط‌آمده است و بهرحال بعضی ازآنها را تذکّر می‌دهد :

۱- اخوان‌الصفا ۲- اسرارنامه ۳- الهی‌نامه ۴- بلبل‌نامه ۵- پندنامهکه باشرح

محمدیه که تصنیف محمد کلهری هندی‌است درلاهور چاپ‌شده‌است **۶- تذکرة‌الاولیاء** که درتهران چاپ‌شده‌است **۷- جمجمه‌نامه ۸- جواب‌نامه** که منظومه‌ایست‌درسیروسلوك **۹- جواهرالذات ۱۰- جواهراللذات ۱۱ تا ۲۲- جواهر نامه ، حلاج‌نامه، حیدری‌نامه، خسرونامه، سیاه‌نامه، شترنامه ، گل وخسرو ، گل وهرمز، لسان‌الغیب ، مختارنامه ، مصیبت‌نامه ، مظهرالعجائب** و چنانچه اشاره نمودیم حیدری‌نامه را قطب‌الدین حیدر تونی تألیف داده است **۲۳ تا ۲۷- مفتاح الفتوح، منطق‌الطیر، وصلت‌نامه، وصیت‌نامه، هیلاج‌نامه** وغیر اینها که بسیاروازاشعاراواست:

در بحرعشق دُری است، ازچشم‌غیر پنهان ما جمله غرق‌گشته وان‌دُر درآب مانده

درداکه هیچ عاشق پایان ره ندانند وان ماهروی ما را رخ درنقاب مانده

توئی معنیّ و بیرون تو اسم است توئی گنج و همه عالم طلسم است

ز مشرق تا بمغرب گر امام است علیّ و آل او ما را تمام است

گرفته این جهان وصف سه نانش گذشته زان جهان وصف سه نانش

چو در سرّ عطا ، اخلاص، اورا است سه نان را هفده آیه خاصّ اورا است

چنان در شهر دانش باب‌آمد که جنّت را بحق بوّاب آمد

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه که زرّ و سیم بودش سه طلاقه

اگر علمش بدی بحر مصور درآن یك قطره گشتی بحر اخضر

چو هیچش طاقت منّت نبودی ز همّت گشت مزدور یهودی

کسی گفتش چرا کردی برآشفت زبان بگشاد چون شمع و چنین گفت

لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الجِبٰالِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجٰالِ

یَقُولُ النّٰاسُ لی فِی‌الکَسْبِ عٰارٌ وَ اِنَّ العٰارَفِی ذُلِّ السُّؤٰالِ

رونقی کان دین پیغمبر گرفت از امیرالمؤمنین حیدر گرفت

لافَتیٰ اِلاّ علیش از مصطفی است وز خداوند جهانش هَلْ اَتیٰ است

نیز از اشعار رائقهٔ او میباشد که درمذمّت دنیا گفته است :

با خرد دوش ، در سخن بودم کشف شد بردلم مثالی چند

گفتم ای مایهٔ همه دانش دارم الحق ز تو سؤالی چند

چیست این زندگانی دنیا	گفت خوابی است یا خیالی چند
گفتمش چیست مال وملك جهان	گفت درد سرو وبالی چند
گفتم اهل زمانه در چه رهند	گفت در بند جمع مالی چند
گفتم این را چه حالت است بگو	گفت غم خوردن و ملالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست	گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدائی ، گفت	هفته‌ای عیش و غصّه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد	گفت چون یافت گوشمالی چند
گفتم اهل ستم چه طائفه‌اند	گفت گرگ وسگ و شغالی چند
گفتم آری سزای ایشان چیست	گفت در آخرت نکالی چند
گفتمش چیست گفتهٔ عطّار	گفت پنداست وحسب حالی چند

در روضات‌الجنّات گوید که عطّار ، درباب مراتب اظهار ولایت ، مابین افراط و تفریط است چنانکه گاهی باقتضای عشق‌فطری ومحبت‌باطنی (که نسبت بخانوادهٔعصمت داشته) مورد توهّم غالی‌بودن‌شده وگاهی ازشدت مراعات‌تقیه‌که بمدح وثنای‌اهل‌سنّت‌پرداخته محل‌توهّم سنّی‌بودنش میگردد وبعداز این‌جمله‌گوید: **ولن یصلح‌العطار ما افسدالدهر.**

عطّار، بسال ششصد وبیست و ششم یا هفتم یا هشتم هجرت مطابق‌هزار ودویست و بیست و نهم میلادی دریکصد و چهارده سالگی وفات یافت ویا خود ، درفتنهٔ مغول و استیلای چنگیزخان وقتل‌عام نیشابور مقتول‌گردید، چنانچه اسیر یك‌نفر ترك‌مغولی شد و قیمت‌های بسیارگزافی بدو دادند لکن خود شیخ بدان مغولی‌گفت‌که اینها ارزش و قیمت من نمیباشد وبدین وسیله مانع ازفروختن خودگردید تاآنکه خریداردیگری پیدا شد و بدان مغولی‌گفت ، این کاهی راکه درپشت دارم ببهای او میدهم شیخ‌گفت‌که اکنون قیمت من مکشوف‌گردید و مرا بهمین قیمت بفروش پس‌آن مرد مغولی حیوان دوپائی ، پی بحقیقت کلام نبرده و درغضب شد ودر دم بقتلش رسانید .گویندکه قاتلش پس‌از اطّلاع برحقیقت‌حال توبه‌کرد و تاآخرعمر، مجاور مزار شیخ‌که درنیشابور است

گردید وجملهٔ: **حبیب خدا** = **۶۲۷** مادّهٔتاریخ وفات وجملهٔ : **قطب فرید زمانی** = **۵۱۳** تاریخ ولادتش میباشدکه درماه شعبان پانصد و سیزدهم هجرت درهمدان ویا بقول‌اکثر، درقریهٔکدکن نامی از توابع نیشابور متولد بوده است .

(ص۷۳۵ت و۱۹۹اهب و۳۶۷ ج۱مع و۱۸۱ وض ۱۴۱لس و ۷۱۵عم و۱۵۹۳ج۴س وغیره)

عطار **محمدبن حسن‌بن مقسم** - بعنوان **ابن‌مقسم** در باب کنی خواهدآمد.

عطار **محمد بن محمد** - بخاری بعنوان **علاءالدین** خواهدآمد.

عطار **نصر بن‌مزاحم** - بعنوان **منقری** خواهدآمد.

عطاف (بروزن صرّاف) لقب رجالی مبشر عطّاف میباشد و موکول بدان علم است .

عطاملك **عطاءالله** - بعنوان **جوینی عطاءالله** نگارش یافته است.

عطیفی لقب رجالی یحیی بن هانی و موکول بدان علم است.

عظیم **رفیق‌بن محمود** - از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجری و از خانوادهٔجلیلهٔآل‌عظم (که درشام شهرت دارد) بود، بکتب‌تاریخ و ادب توجه داشت ، درسال هزار و سیصد و دهم هجرت بمصر رفته و پاره‌ای مقالات در مجله‌هایآنجا نشر داد و تألیفاتی برآورد :

۱- اشهرمشاهیرالاسلام فی‌الحرب والسیاسة ۲- البیان فی‌التمدن واسباب‌العمران ۳- تنبیه‌الافهام الی مطالب‌الحیاة الاجتماعیة فی‌الاسلام ۴- الدروس الحکمیة للناشئة الاسلامیة ۵- کیفیة انتشارالادیان و اینکه قیام دین مقدّس اسلامی بادعوت بوده نه با شمشیر و این‌آخری درمصر وچهار دیگر درقاهره چاپ شده‌اند . وی بسال‌هزار وسیصد وچهل وسیم‌هجرت درشصت ویك‌سالگی‌درگذشت. (ص ۱۳۴۲مط)

عفت یا **عفتی** {زنی است سمرقندی یا اسفراینی‌که در زهد و صلاح حال و حسن عقیده و خلوص نیّت و پاکی فطرت و مواظبت فرائض و نوافل یگانهٔ عصر خود بوده واز نتایج افکار او است :

مست بودم بمی غفلت و ساقی دیشب دوسه جامیم عطا کرده و هشیار شدم
قامت سروکه درآب نمودار شده کرده دعوی بقد یار نگونسار شده

زمان حیات و مشخص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۶ج۲خیرات‌حسان)

عفیف‌الدین **سلیمان بن علی بن عبدالله بن علی** - تلمسانی ، ازمشاهیر عرفا و شعرا و ادبای وقت خود میباشدکه درقصبهٔ تلمسان از بلاد مغرب زمین متولد شد ، اکثر اوقات درمصر وشام امرارحیات‌نمود ، اشعار عارفانهٔ دقیق‌المعانی او بسیار است، **یك دیوان شعر** و **شرح منازل‌السائرین** خواجه عبدالله انصاری ازآثارقلمی او میباشد . تألیفات بسیاری بدو منسوب دارند واز اشعار او است:

انکان قتلی فی‌الهوی یتعین یا قاتلی فبسیف طرفك اهون
حسبی وحسبك‌ان‌تكون مدامعی غسلی و فی‌ثوب السقام اكفن

درسال‌ششصد ونود تمام یانود ویکم‌هجری‌قمری درگذشت. بنا براوّل لفظ **مخدوم**= **۶۹۰** وبنا بر ثانی لفظ**خاص**= **۶۹۱** وجملهٔ **عفیف دین‌کامل رهنما** = **۶۹۱** مادّهٔتاریخ‌وفات‌اواست.
(ص۲۸۰خه و۳۱۶۲ج۴س)

عفیف‌الدین **طیفور بن سراج‌الدین** - جنید‌حافظ واعظ مفسّر امامی‌که‌تفسیری برقرآن نوشته‌که بنام **تفسیر طیفور** مشهور است و درآن فقط باحادیث ائمّهٔ اطهار ع اکتفاکرده وازتفسیر فرات بن‌ابراهیم بسیار نقل میکند. درآخر آن ، احادیث بسیاری درمناقب حضرت امیرالمؤمنین ع مذکور ودرسال هشتصد وهفتاد وششم هجری قمری ازتألیف‌آن فراغت‌یافته وسال وفات ومشخّص دیگری‌بدست‌نیامد.
(ص ۲۸۰ ج۴ذریعه)

عفیف‌الدین **عبدالله بن احمد** - بعنوان **فاکهی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **عبدالله‌بن اسعد** - بعنوان **یافعی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **عبدالله بن محمد** - بعنوان **عیاشی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **علی‌بن عدلان بن حماد بن علی** - ربَعی موصلی نحوی ، علاّمهٔ علمای ادب ، از اذکیای بنی‌آدم و درحلّ لغز و معمّا خبیر و

متخصّص بود. کتاب **عقلة المجتاز فی حل الالغاز** تألیف او میباشد و در سال ششصد وشصت وششم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت . **ربعی** منسوب بقبیلهٔ ربیعه است مثل مدینه و مدنی . (سطر۱۹ ص۴۵۷ت)

عقاب

مولی شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید- شوشتری مشهدی ، معروف به **عقاب**، عالم فاضل متکلّم بارع فقیه جامع ، از اکابر علمای عهد صفویّه بوده و مدتی درمشهد مقدّس رضوی بموعظه و امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر وظائف دینیّه قیام مینموده است تا بسال نهصد و نود و هفتم هجرت ، اوزبکیان بدان ارض اقدس استیلا یافته و اورا دستگیر نمودند وپیش عبدالمؤمن خان ش بردند ، **او** نیز ببخارایش نزد پدر خود عبدالله خان اوزبك فرستاد، درآنجا باعلمای عامّه مباحثات مذهبی نمود، **ایشان** هم بعدازعجز وقصور ازمعارضه ، عبدالله خان را خاطر نشان نمودندکه این مذاکرات او اثری جز تضلیل عوام ندارد و الّا مذهب ما ، حق و اصلاً محل تردیدی نبوده و احتیاجی بمباحثه ومذاکرهٔ مذهبی نداریم پس اورا باچاقو وخنجر و امثال آنها کشته وجسدش را هم درمیدان بخارا سوزاندند و اورا **شهید ثالث** هم گویند و چنانچه درمحل خود نگارش دادهایم دراصطلاح بعضی، یکی ازشهدای ثلثهٔ سابق الذکر میباشد . مخفی نماندکه صاحب ترجمه ملاعبدالله ابن محمود شوشتری، غیرازملاعبدالله شوشتری معروف معاصرشیخ بهائی استکه شرح حال او نیز بعنوان تستری نگارش یافته است. (ص۴۳۰مس)

عقده

محمد بن سعید - ضمن شرح حال پسرش احمد تحت عنوان **ابن عقده** در باب کنی نگارش خواهد یافت .

عقرابی یا **عقرانی** یا **عقرایی** یا **عقربی**

علی اختلاف النّسخ، لقب رجالی اسحق بن حسن بن بکران میباشد وشرح حالش موکول بدان علم شریف است.

عقرقوفی یا **عقرقوقی** یا **عقرقونی** | لقب رجالی ابراهیم بن شعیب ، اسحق، شعیب بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد وحرف ماقبل حرف آخر ما بین فا وقاف و نون مردّد و تماماً موکول بعلم رجال است .

عقل حادی عشر در اصطلاح ارباب تراجم ،گاهی هریك ازخواجه‌نصیرطوسی و غیاث‌الدین منصور را اطلاق نمایندکه شرح حال هر یکی بهمین عنوان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است .

عقلیا **عقیصا** بنوشتهٔ بروجردی، اوّلی و بنوشتهٔ تنقیح‌المقال دویمی ، لقب رجالی دینار، مکنّی با بوسعید بوده‌وموکول بدان‌علم‌شریف‌است.

عقیقی[۱]

عقیقی **احمد بن علی -** بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین اصغر ابن‌الامام‌السجّاد ع ، علوی‌عقیقی‌کوفی مکی‌امامی، ازمحدّثین کوفه میباشدکه درمکّه اقامت داشت،کثیرالسماع والتألیف‌بود، احادیث‌بسیاری‌استماع کرده و تألیفات بسیاری دارد :

۱- الانساب ۲- تاریخ‌الرجال ۳- فضل‌المؤمن ۴- مثالب‌الرجلین والمرئتین ۵- المعرفة ۶- الوصایا وغیرها. وفاتش درسال دویست وهشتاد واندی‌بوده و بسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . **عقیق** نام چندین موضع بوده و صاحب ترجمه منسوب بعقیق مدینه میباشدکه دشتی است درمدینه ونخلستان و چشمه‌های بسیاری دارد.

(ص۴۳۳ج۲نی و۳۷۳ ج۲ ذریعه وکتب رجالیه)

عقیقی **علی‌بن‌احمد -** عقیقی مذکورفوق نیز ازمحدّثین امامیّه میباشد، کیفیّت حال‌او بین علمای رجال محل بحث و جدال‌است. احمد بن عبدون‌گویدکه علی بن احمد ، مخلط وکتاب‌او متضمّن احادیث منکره بوده وخوب

۱- **عقیقی-** در اصطلاح رجالی احمد بن علی ، علی بن احمد ، رضا ابن‌ابی‌الداعی وغیرهم میباشد ودراینجا فقط بشرح‌حال دوتن‌اولی‌پرداخته وبقیه‌را موکول بکتب‌رجالیه‌میداریم.

وبد را بهم خلط کرده‌است، لکن موافق فرمودهٔ محقّقین علمای رجال، احادیث منکره که بدو نسبت داده‌اند عبارت از اخبار و احادیثی است که درمراتب عالیهٔ ائمهٔاطهار ع وارد و ازفهم ایشان دور وموافق عقول ناقصهٔ ایشان‌نبوده و اکثر اخباری راکه درفضائل آن بزرگواران وارد و مضمون‌آنها از ضروریّات مذهب جعفری میباشد درآن زمان غلو و منکرش می‌گفتند .

والقدح بالغلو مدح عال   واعتمدوا علیه فی‌الرجال

جلالت قدر و منزلت علی بن احمد محل تردید نیست بلکه بفرمودهٔ منتهی‌المقال ، از اکابر علمای امامیّه و فقهای اثنی‌عشریّه بوده و وثاقت‌او نیز دور از تحقیق نمیباشد و اشتمال‌کتاب او باحادیث منکره (بدان معنی‌که ذکر شد) اگر مدح هم نباشد قدح در جلالت مقام وی نمیباشد . در ردیف علی بن احمد از نخبةالمقال گوید :

جش ثقة سبط الحسین الطبری   ثم‌العقیقی مخلط ذوالمنکر
والحق انه جلیل معتمد   مصنف الرجال موثوق السند

درکتاب اکمال‌النعمة ، درباب توقیعات صادره از ناحیهٔ مقدّسه ، خبری نقل شده است که درجلالت مقام علی بن احمدکافی‌بوده و زینت‌بخش اوراق میگردد : صدوق، درآن کتاب بواسطهٔ حسین بن محمد بن یحیی علوی از همین صاحب ترجمه علی بن احمد عقیقی نقل‌کرده‌است‌که درسال دویست ونود وهشتم هجرت درموضوع ملکی‌که درمصر، از دست‌او غصباً گرفته بودند به‌علی بن عیسی بن جراح وزیر مقتدر عباسی شکایت‌کرد و در استردادآن ملك ، خواستار توصیه نامه‌ای‌گردید وزیر بهانه‌آورد ، عقیقی‌گفت من هم حاجت خودرا پیش قاضی‌الحاجات میبرم این‌بگفت وبیرون‌شد تاآنکه ایلچی‌حسین بن روح را دیده و شکایت خود را اظهار داشت ، آن ایلچی نیز قضیه را بعرض حسین بن روح رسانیده و برگشت ، یك دستمال و یکصد درهم و مقداری از حنوط و کفن بدو داد وگفت مولای تو سلامت رسانده و میفرماید هروقتی‌که غم و غصّه‌ات مستولی‌شد با همین دستمال‌که دستمال مولای تست روی خود را بمال و حاجت تو نیز همین شب انجام مییابد و وقتی‌که بمصر رسیدی محمد بن اسمعیل (ظاهراً همان تعدی‌کنندهٔ علی

بن احمد است) پیش‌از تو خواهد مرد وتو نیز ده روز بعدازآن مرده و اینها نیزحنوط و کفن و مصروفات تجهیز تو خواهد شد . همینکه ایلچی حسین بن روح برگشت غلام محمد بن محمد عموزادهٔ وزیر بامرکب ومشعل رفته وعلی‌بن‌احمد را پیش وزیر بردند، وزیر بمجرّد رؤیت‌گفت : **قضی‌اللهُ حاجتَك** و نامه‌های سر بمهر راجع بهمان قضیه بدو داده و اعتذار نمود ، پس علی بن احمد بمصر رفته وآن ملك مغصوبی خود را تملّك نمود وچنانچه‌آن مخبر صادق خبر داده‌بود، محمد ابن اسمعیل درگذشت وعلی‌بن‌احمد نیز ده روز بعدازآن وفات یافت وهمان‌حنوط وکفن نصیب او شد بهشت را چه میکنم، شها بهشت من توئی . کتاب **الانساب** وکتاب **الرجال** وکتاب **بین‌السجدتین** وکتاب **المدینة** و کتاب **المسجد** ازتألیفات او است. (اکمال‌الدین‌صدوق وص۳۷۳ ج۲ ذریعه وغیره)

عقیلی لقب رجالی احمد بن عبدالله وجراد ابوعبدالله و حکم بن مسلم و جمعی دیگر است .

عکبری[۱]

عکبری **احمد بن محمد** - بن جوری عکبری ، مکنّی بابوالفرج ، از محدّثین‌عامّهٔ بغداد میباشدکه ازمشایخ‌بسیاری نقل‌حدیث‌نموده

۱- **عکبری** - بروزن جعفری ، منسوب به‌عکبرا است وآن بروزن‌کربلا، بلده‌ایست از ناحیهٔ دجیل در ده فرسخی بغداد و بعضی از منسوبین‌آن را مینگارد .

اینکه مؤلف بزرگوار طاب ثراه ، دراین مورد وهمچنین درصفحهٔ ۳۴۵ چاپ سوم و صفحهٔ ۲۲۵ چاپ دوم جلد اول ذیل عنوان **تلعکبری**، عکبری را بروزن جعفری و عکبرا را بروزن‌کربلا (بفتح اول وثالث وسکون‌ثانی) نوشته‌اند شاید مستندشان‌چاپ‌قدیمی‌مراصدالاطلاع بوده است و الا درصفحهٔ ۱۴۲ جلد ۴ معجم‌البلدان یاقوت حموی و درصفحهٔ ۹۵۳ جلد دوم مراصدالاطلاع چاپ دار احیاءالکتب العربیة بمصر علیمحمد بجاوی و صفحهٔ ۱۶۳ جلد ثانی البستان تألیف شیخ عبدالله بستانی لبنانی و صفحهٔ ۴۲۰ تاج‌العروس تألیف سید محمد مرتضی زبیدی و دائرةالمعارف محمد فرید وجدی وصفحهٔ۲۸۹ جلد اول تاریخ ابن‌خلکان (تحت‌عنوان ابوالبقا ـ عبدالله) و صفحهٔ ۴۵۳ روضات‌الجنات بنقل از ابن‌خلکان و درصفحهٔ ۳۱۶۶ جلد ۴ قاموس‌الاعلام **عُکْبَرا** و **عُکْبَراء** بضم اول وسکون ثانی و فتح باء (مداً و قصراً) قید شده‌که در مقام نسبت **عُکْبَریّ** و **عُکْبَراویّ** گویند .

و خطیب بغدادی نیز بواسطهٔ ابونعیم اصفهانی از وی روایت‌کرده وگویدکه احادیث او مشتمل برمناکر و غرائب است ، سپس بهمان واسطه از او و او نیز بپنج واسطه از انس بن مالك روایت‌کرده‌که گوید : بخدای لاشریك قسم‌که از حضرت رسالت ص.شنیدم‌که فرمود: **عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابیطالب ع** بعدازآن مثل همان روایت‌را بسندی دیگر هم روایت‌کرده است . تاریخ وفات عکبری بدست نیامد و لکن ابونعیم‌که از او روایت‌کرده درسال ۴۴۳ھ ق = تمد وفات یافته است .

(ص ۴۱۰ ج ۴ تاریخ بغداد وغیره)

عکبری **عبدالله بن حسین**- درباب‌کنی بعنوان **ابوالبقاء** خواهدآمد.

عکبری **محمد بن محمد بن نعمان** - بعنوان **مفید** خواهدآمد .

عکلی لقب رجالی اکثل بن شماخ ، ثابت بن زائده، خباب بن رباب، خالد بن یزید و جمعی دیگر است .

عکوك **علی بن جبلة بن مسلم بن عبدالرحمن** - مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **عکوك**، از اکابر شعرای عرب میباشدکه کلماتش شیرین و لطیف‌المعانی بود جاحظ گویدکه مانند او از بدوی و حضری دیده نشده، عکّوك، اسود و نابینای مادرزادی بوده و اشعار خود را درمدح مأمون عباسی، حسن بن سهل، ابودلف عجلی ، حمید بن عبدالحمید طوسی و دیگر ارباب‌کرم محصور داشته چنانچه در مدح عبدالحمید گوید .

انما الدنیا حمید وایادیه الجسام — واذا ولی حمید فعلی الدنیا السلام
تکفل ساکنی الدنیا حمید — فقد اضحوا له فیها عیالا
کأن اباه آدم کان اوصی — الیه ان یعولهم فعالا

درمدح ابودلف نیز قصیده‌ای لطیف پنجاه و هشت بیتی‌گفته واز ابیات آن‌است:

انما الدنیا ابودلف بین بادیه ومحتضره — فاذا ولی ابودلف ولت الدنیا علی اثره
کل من فی الارض من عرب بین بادیه الی حضره — مستعیر منك مکرمة یکتسیها یوم مفتخره

گویندکه مأمون بجهت همین شعرآخری او درغضب شد، او نیز فراری ومتواری‌گردید

تاآنکه بسال دویست و سیزدهم هجرت درپنجاه وسه سالگی دربغداد مرد، یاآنکه بعد از فراری شدن ، اورا در اراضی شامات دستگیر نموده و نزد خلیفه احضارش‌کردند ، حسب‌الحکم خلافت ، زبانش را از قفا برآوردند.

ابن‌خلّکان درتوضیح این‌اجمال‌گوید مأمون بجهت همان‌قصیدهٔ مدحیّهٔ ابودلف، درغضب شد، عاقبت بعداز احضار،آن شعرآخری را «**کل من فی‌الارض الخ**» براو خواند وگفت: مارا نیزازکسانی کردی که مکرمت‌را ازابودلف‌استعاره‌کرده وباوی افتخارکنند؟ گفت یا امیرالمؤمنین ، شما خانوادهٔ رسالت داخل این عموم نبوده و ابداً طرف قیاس نمیباشیدکه خدایتعالی این‌خانوادهٔ جلیله را بسایرمردمان اختصاص داده وملك وخلافت وکتاب و حکمت بشما عطا فرموده است ، مقصود من از عبارت **کل من فی‌الارض** همان ابودلف و اشباه و نظائر وی میباشد. مأمون‌گفت ، دیگر بعداز این‌عذر وبهانه، ریختن خون تو ، روا ومباح نباشد، لکن بجهت‌شعر مشرکانهٔ دیگرت‌که دربارهٔ مخلوقی‌ضعیف و خوار و ذلیل‌گفته‌ای :

انت‌الذی تنزل الایام منزلها	**وتنقل الدهر من حال الی حال**
وما مددت مدی طرف الی احد	**الا قضیت بارزاق و آجال**

محکوم‌بشرك و ارتدادبوده وخون‌تومباح‌میباشدپس‌حسب‌الامر، زبانش‌راازقفا برآوردند.

(ص ۲۰۰هب و ۳۸۳ ج۱کا و۸۸ ج۲ع و ۳۱۶۷ ج۴س و۳۵۹ ج۱۱ تاریخ بغداد)

علاءالدولة **احمدبن محمد بن احمد، بیابانکی سمنانی**، مکنّی به **ابوالمکارم**، ملقّب به **علاءالدین** یا **رکن‌الدین** یا **شمس‌الدین** ، موصوف به **سلطان‌المتألهین** ، معروف به **علاءالدولهٔ سمنانی** از اکابر عرفا و شعرا و مشایخ صوفیّه میباشدکه دربدایت حال در ایّام جوانی بملازمت ارغون‌خان مشغول بود و ثروت زیاد داشت ، عاقبت مجذوب شد ، از خدمت ارغون خان منصرف و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، بخانقاه رفت و لباس فقر پوشید و ترك جاه و جلال‌کرد ، تمامی‌املاك خودرا که ارزش‌یك‌کرور تومن‌داشته وقف دراویش وفقرا نمود، باکمال‌انزوا بعبادت و ریاضت ومجاهده‌پرداخت، دست‌ارادت بشیخ محمد دهستانی داد، درمدت شانزده سال‌صد وچهل

اربعین (چلّه) ویا بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین درتمامی عمر خود دویست وهفتاد اربعین ، بوظائف مقرّرهٔ ریاضت و مجاهده قیام نمود ، با شیخ عبدالرزّاق کاشانی که از معاصرین او بوده مشاجرات بزرگی داشته و همدیگر را تکفیر مینموده‌اند . در اواخر زندگانی میگفته است که آنچه مرا درآخر عمر معلوم شد اگر در اوّل عمر معلوم میگردید، ترك ملازمت سلطان نمیکردم ، درقبا خدا را پرستیده ودر دربار سلطانی، مهمّات مظلومان را تدارك می‌نمودم واز تألیفات او است:

۱- آداب الخلوة ۲- بیان‌الاحسان لاهل‌العرفان ۳- سربال‌البال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال ۴- قواعدالعقائد وغیرها,از اشعار او است :

صد خانه اگـر بطاعت آبـادکنی | به زان نبودکـه خاطری شادکنی
گـر بنـده‌کنی ز لطف آزادی را | به زان‌کـه هزار بنـده آزادکنی

از بعضی کلمات علاءالدولة ، تشیّع او استظهار میشود وخاجوی‌کرمانی سالف‌الترجمة که از مریدان علاءالدولة بوده درحق وی‌گوید:

هرکـو بـره علیّ عمرانـی شـد | چون‌خضر، بسرچشمهٔ حیوانی‌شد
از وسوسهٔ عـادت شیطان وارست | مانـنـد عـلاءدولـة سمنانـی شد

وفات‌علاءالدولة بسال هفتصد و سی وششم هجرت درقریهٔ صوفی‌آباد ازقراء سمنان واقع شد ودرمقبرهٔ شیخ‌عمادالدین عبدالوهاب مدفون‌گردید وجملهٔ:**جای‌او بادا بهشت**= ۷۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات وکلمهٔ **عابد** = ۷۷ مدت عمر وی میباشد .

(ص ۲۰۰هب و ۳۱۶۸ ج ۴س و ۱۴۸لس و ۱۷۸ض و ۲۹۲ طرائق‌الحقائق وغیره)

علاءالدین

ابوبکر بن مسعود بن احمد - کاشانی حنفی، ملقّب به**ملك‌العلماء** و **علاءالدین** (یاآنکه علاءالدین نام اصلی وی بوده و ابوبکر کنیه‌اش است) از اکابر فقهای عامّه میباشدکه از علاءالدین محمد بن احمد سمرقندی تفقّه نمود ، اکثر مصنّفات اورا از خودش خواند،کتاب تحفةالفقهاء اورا شرحی‌خوب نوشت وآن شرح‌راکه سه مجلّد است **بدائع‌الصنائع فی‌ترتیب‌الشرائع** نام‌کرد، بعدازاتمام

آن بنظر خود استاد معظّم رسانید ومورد تحسین شد ودختر خود فاطمه را که نیز ازفقهای نسوان بوده بعقد ازدواج وی بر آورد. اینک گفتند: **شرح تحفته وتزوج ابنته** نیز از تألیفات ابوبکر است: کتاب **السلطان المبین فی اصول الدین** وی بسال پانصد وهشتاد وهفتم هجرت در حلب وفات یافت ، خود او و زوجه‌اش فاطمه هردو درخارج حلب مدفون هستند .

(باب **ت** از کف وغیره)

علاء الدین **احمد بن محمد** - سمنانی، بعنوان **علاء الدولة** مذکور شد .

علاء الدین **حسین ابن میرزا احمد** - وقار آتی الترجمهٔ شیرازی ، متوفّی بسال ۱۲۹۸ه ق = **غرصح** ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که درتاریخ تألیف آثار عجم (که بسال ۱۳۱۳ه ق = **غشیج** خاتمه یافته) درقید حیات بوده وبه **همت** تخلّص مینموده واز او است غزلی که مطلع و مقطع آن این است :

زاتش عشق تو تا این دل دیوانه بسوخت هرچه جزمهر رخت بود، دراین خانه بسوخت

همت از همّت پروانه خجل شد چو دید که چسان خویش بر آتش زد ومردانه بسوخت

(ص ۳۶۲ عم)

علاء الدین حسین ابن میرزا رفیع الدین بعنوان **سلطان العلماء** مذکور شده است.

علاء الدین **عطاءالله بن بهاءالدین محمد** - بعنوان **جوینی** نگارش یافته است.

علاء الدین **علی** - ازعلمای قرن دهم هجری عثمانی ومؤلف کتاب **همایون نامه** بوده و درسال نهصد و پنجاهم هجرت درگذشت .

(ص ۳۱۷۱ ج ۴س)

علاء الدین **علی طوسی** - از مشاهیر علما و حکما میباشد که علوم عقلیّه و نقلیّه را در بلاد عجم تکمیل کرد، پس ببلاد روم رفته ودردربار سلطان وقت محترم بود، نخست ازطرف سلطان مرادخان (۸۲۴-۸۵۵ه) بتدریس مدرسهٔ بروسه منصوب شد و اخیراً ازطرف سلطان محمدخان فاتح (۸۵۵-۸۸۶ه) تدریس مدرسهٔ زیرك بدو مفوض گردید . روزی خود سلطان درموقع تدریس، حاضر حوزه شد ودرطرف

راست علاءالدین نشسته و خواهش نمودکه درس را قطع نکرده و بانجامش برساند ، علاءالدین نیز محض امتثال امر ، درس را بپایان رسانیده سلطان بی‌نهایت مسرور گردید وبا یك خلعت شاهانه‌اش مفتخر فرمود . خود سلطان بارها برای استماع درس، حاضر حوزه شده وعلاءالدین درهمهٔ آنها مشمول‌عنایات سلطانی گردیده‌است تاروزی‌علاءالدین و خواجه‌زاده را بتألیف‌کتابی درمحاکمهٔ مابین ابن‌رشد و تهافت امام غزالی بگماشت، ایشان نیز حسب‌الامر سلطانی ، هریکی‌کتابی درهمین موضوع تألیف داد، علاءالدین، کتاب خود را (که حاوی محاکمات مابین افکار حکما و تهافت‌های امام غزالی است) به **ذخر** یا **ذخیره** موسوم داشت ویا خود ذخیره ، نام همان‌کتاب بوده و ذخر، کتابی‌است دیگر که فقط درمحاکمات مابین‌غزالی و ابن‌رشد است‌که درحیدرآبادهم طبع‌شده‌است و لکن ظاهراً ذخر یا ذخیره نام یك‌کتاب است‌که درموقع استنساخ اشتباه‌گردیده‌است. بهر حال‌کتاب خواجه‌زاده راکه دراین موضوع تألیف داده‌بوده بکتاب علاءالدین ترجیح داد ، بهمین سبب علاءالدین دلتنگ شد و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام باز ، از راه ایران بماوراءالنهر عودت نمود واز تمامی مشاغل وعلاقه‌های دنیوی منصرف وباخدمتگذاری بعضی ازمشایخ ، قدم بدایرهٔ سیر و سلوك وتصوف‌گذاشت تا بسال هشتصد وشصتم هجرت درسمرقند وفات یافت . بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم ، علاءالدین در مراجعت از روم بایران رفته و بسال هشتصد و هشتاد و پنج هجرت در خراسان یا در تبریز درگذشت . مخفی نماندکه نام‌کتاب مذکور علاءالدین بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام **ذخر** و درکشف‌الظّنون **الذخیرة فی‌المحاکمة بین‌الحکماء والغزالی** ودرمعجم‌المطبوعات**الذخیرة فی‌المحاکمة بین‌کتاب الغزالی و ابن‌رشد** است . (کف وص ۳۱۸۰ ج۴س و۴۶۶ ج۵قع و۱۲۳۹مط)

علاءالدین **علی ابن ابی‌الحزم** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌نفیس** خواهدآمد .

علاءالدین **علی بن ابی‌الفضل‌حسن‌بن ابی‌المجد** - حلبی، مکنّی به **ابوالحسن**، از علمای امامیّه بوده و از تألیفات او است : **کتاب‌الاشارة** یا **اشارةالسبق الی معرفةالحق فی‌اصول‌الدین و فروعه‌العبادیة** که از طهارت تا آخر باب

امر بمعروف و نهی ازمنکر است . یك نسخه از همین کتاب که تاریخ کتابتش سال هفتصد وهشتم هجرت میباشد نزد شیخ اسدالله صاحب مقابس بوده‌است و این کتاب با چندکتاب دیگر بنام **جوامع الفقه** در ایران چاپ شده است .

(ص ۹۹ ج۲ دریعه و سطر۲۱ ص۱۲۸ت)

علاءالدین

علی بن خلیل - طرابلسی حنفی ، قاضی قدس شریف ، از اکابر علمای حنفیه، کنیه‌اش **ابوالحسن**، شهرتش **ابن‌خلیل** ومؤلف کتاب **معین الحکام فی‌مایتردد بین‌الخصمین من‌الاحکام** میباشدکه دراصول‌قضاوت‌موافق‌مذهب‌حنفی بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است . صاحب ترجمه در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت. (ص ۱۲۳۶مط)

علاءالدین

علی بن عبدالله - بهائی دمشقی ، ادیبی فاضل و مؤلف کتاب **مطالع‌البدور فی‌منازل‌السرور** میباشد وآن مجموعه‌ایست برای اهل‌ادب، بپنجاه باب مرتّب که همهٔ آنها متعلّق بتزئین و تحسین مجالس ومنازل واسباب وآلات آنها است و زمان حیات وی بدست نیامد . (کشف‌الظنون)

علاءالدین

علی بن عبدالملك - حسام‌الدین ابن قاضی‌خان، مشهور به **متقی و هندی**، ازعلمای عامّهٔ قرن‌دهم هجرت ومؤلف کتاب **کنزالعمال فی‌سنن‌الاقوال والافعال** میباشدکه مرتّب جمع‌الجوامع سیوطی ودرحیدرآباد هند چاپ شده است . علاءالدین ، بسال نهصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(کف وص۱۶۱۴مط)

علاءالدین

علی بن عمر اسود - از علمای حنفیّهٔ اواخر قرن هفتم هجری میباشدکه به **قره‌خواجه** معروف و ازتألیفات او است :

۱- **شرح مغنی** ۲- **العنایة فی‌شرح‌الوقایة** که دومجلّد است ودرسال هشتصد تمام هجرت درگذشت . (ص۱۱۶ فوائدالبهیة و ۳۱۶۸ ج ۴س)

علاءالدین

علی‌بن غانم - از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه در فضل وکرم و مروّت و سخاوت او نوادر بسیاری منقول واز او است :

لقد غبت عنا والذی غــاب محسود **وانت علی ماآخترت من ذاك محمـود**

بسال هفتصد و سی و هفتم هجری درپنجاه و هفت سالگی در تبوك درگذشت.

(ص ۳۱۷۱ ج ۴س)

علاءالدین **علی بن محمد بن ابراهیم** - بعنوان **خازن** نگارش یافته‌است.

علاءالدین **علی بن محمد** - سمرقندی، بعنوان **قوشچی** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن مليك**-حموی المولد، حنفی المذهب، دمشقی المسکن والمدفن ، فقاعی المکسب ، ابن‌مليك‌الشهرة، ادیبی است شاعر فقیه نحوی صرفی لغوی‌که نخست از مولد خـود حماة بدمشق رفت و بفقاع فروشی اشتغال یافت ، اخیراً توبه‌کرده و حاضر درس شیخ برهان‌الدین شد ، فقه حنفی را تکمیل نمود سپس هریك از عروض و صرف ونحو ولغت را نیز ازاساتید وقت اخذکرد ، درشعر وکلام‌عرب‌نیز دستی‌توانا داشت.کتاب**النفحات الادبية من الرياضة الحموية** که دیوان شعر بوده ودربیروت چاپ شده ازآثار او است . بسال نهصد وهفدهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در دمشق وفات ودر باب‌الفرادیس مدفون‌گردید .

(ص ۲۵۳مط)

علاءالدین **علی بن محمد بن محمد** - بعنوان **مصنفك** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن مظفر بن ابراهیم** - یـا هدیة بـن عمر بـن یزید **کندی** اسکنـدرانی **وداعی** دمشقی ، ملقـّب به **علاءالدین**، عـالمی است بارع ادیب‌شاعرمعروف وازآثار او است : **التذكرة العلائية** درپنجاه مجلّد درفنون‌مختلفه و ابن‌کثیر ازآن نقل میکند ،آنرا **تذکرهٔ‌کندیه** و**تذکرهٔ وداعی** نیزگوینـد زیرا علی بن مظفّر از قبیلهٔ‌کنده بوده و محض اینکه‌کاتب ابن وداعه بوده وداعی نیز میگفته‌اند. در روضات‌الجنّات اورا در ردیف علمای عامّه ذکرکـرده و از صفدی تصریح بتشیّع اورا نقل‌کرده است و ظاهر بلکه صریح ذریعه نیز تشیّع‌او میباشد. ازفوات‌الوفیات‌ابن‌شاکر و تذکرة‌الحفاظ ذهبی و بعضی دیگر از اجلّه نیز تشیّع وی منقول و از اشعـار ذیل او

نیز استظهار می‌شود:

سمعت بان‌الکحـل للعین قـوة فکحلت فی‌عاشور مقلـة ناظری
لتقوی علی سح‌الدموع علی‌الذی اذا قوه دون الماء حرالبـواتر

عجبا لمن قتل‌الحسین و اهلـه جری الجـوانح یـوم عاشوراء
اعطاهم الدنیـا ابوه و جـده و علیه قـد بخلـوا بشربة ماء

درسال هفتصد و شانزدهم هجرت درگذشت.

(کف وص ۲۰۱هب و ۴۹۵ت و ۴۵ ج۴ ذریعه)

علاءالدین **علی‌بن هلال-** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البواب** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن یوسف -** بعنوان **فناری** مذکورخواهیم داشت.

علاءالدین **محمدبن‌احمد-** بعنوان **سمرقندی - محمد** نگارش دادیم.

علاءالدین **محمد بن عبدالرحمن -** در ذیل بعنوان **علاء زاهد** مذکوراست.

علاءالدین **محمدبن علی بن محمد -** بعنوان **حصکفی** نگارش یافته‌است.

علاءالدین **محمد بن محمد -** بخاری عطّار، از اکابر عرفا واز اعاظم‌خلفا و اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند و داماد و سجّاده‌نشین وی و ازاهل‌بخارا بود، تعلیم و تربیت و ارشادتلامذه ومریدان خواجه بیشتر بعهدهٔ وی‌موکول وسید شریف جرجانی و نظام‌الدین خاموش‌که نیز ازاکابر عرفا بوده‌اند از شاگردان او هستند. شب چهارشنبه چهارم رجب هشتصد و دویم هجرت مطابق هزار وسیصد ونود و نهم میلادی بعداز نماز عشا وفـات یافت و جملهٔ : **ولی‌الله مخدوم** = ۸۰۲ و جملـهٔ : **کاشف‌عرفان** = ۸۰۲ نیز مادّهٔ تاریخ وفات او است.

(ص ۴۶ ج ۵ فع و ۵۵۱ ج۱ خه)

علاءالدین **میرزا محمد ابن شاه‌ابوتراب محمدعلی -** حسینی‌یاحسنی، معروف به‌**گلستانه**، ملقّب به‌**علاءالدین**، از سادات‌گلستانهٔ‌ساکن‌اصفهان، عالمی است عابد زاهد محقّق مدقّق جلیل‌القدر رفیع‌المنزلة از اعاظم اتقیـا و اکابر

ثقات محدّثین که اورع و ازهد اهل زمان خود بود، تمامی عمر خود را درافاده وعبادت بسر برد ، دارای اخلاق فاضله و خصال کامله و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بود. دومرتبه تکلیف بصدارتش نمودند لکن ازکثرت عقل و فطانت ، علاوه برمراتب زهد و ورع بی‌نهایت که داشته قبول ننمود و استنکاف کرد . هریك ازمصنّفات‌او دراثبات تبحّرعلمی و جامعیّت و اکملیت وی برهانی قاطع و شاهدی عدل وقول فصل بالاهزل میباشد:

۱- **بهجة‌الحدائق** که شرح صغیر نهج‌البلاغة بوده وتمامی‌آن‌کتاب مستطاب را از اوّل تاآخرش بطورخلاصه شرح‌کرده‌است ۲- **ترتیب مشیخة من‌لایحضره‌الفقیه** که بطرزی عجیب مرتّبش‌کرده ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است ۳- **حدائق‌الحقائق فی‌شرح کلمات کلام‌الله‌الناطق** که شرح‌کبیر نهج‌البلاغة و بیشتر از همه دلیل تبحّر و تفنّن مؤلف خود بوده و لکن موفق باتمام آن نشده است . بفرمودهٔ ذریعه تا مقدارکمی بعداز خطبهٔ شقشقیّه درسه مجلّد تألیف یافته چنانچه مجلّد اوّلی از اوّل‌کتاب تا خطبهٔ مذکور و دویمی فقط منحصر بشرح همان خطبه بوده و سیمی نیز درحدود یکهزار ودویست بیت تا خطبهٔ : **کُنْتُم جُنْدَالْمَرْأةِ وَاَتْباعَ‌البَهیمَةِ** میباشد، پس، ازآقا محمدعلی‌کرمانشاهی نقل‌کرده‌که بخط خودش در طهران نوشته‌که این شرح فقط همین مقدار بوده و بیشتر ازآن نمیباشد. دونسخه از همین شرح‌که هریکی‌مشتمل بریك قسمت ازآن‌کتاب میباشد بشمارهٔ ۳۳۴۲ و ۳۳۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ونیز بفرمودهٔ ذریعه ،آنچه درکتابخانهٔ مذکور موجود میباشد جلد ثانی این‌کتاب است ۴- **روضة‌الشهداء و شرح‌الاسماءالحسنی** ۵- **منهج‌الیقین** وآن شرح رساله‌ایست‌که حضرت صادق ع برای اصحاب‌خویش‌نوشته وبمداومت ونظر کردن و عمل‌کردن بآن امر فرموده و ایشان نیزآنرا نوشته ودر نمازگاهی‌که درخانه داشته‌اند گذاشته و بعداز نماز نظر برآن مینمودند . این‌کتاب علاءالدین ، شبیه‌کتاب‌عین‌الحیاة آیزناش علاّمهٔ مجلسی است‌که حاوی شرح وصایای حضرت پیغمبر ص با بوذر میباشد و رساله‌مرقوم‌درمجلّدهفدهم‌بحارالانوارمذکور و اوّلش این‌است: **بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمٰنِ‌الرَّحیم**

أمّا بعدُ فاسئلوا الله ربّكم العافيةَ وعليكم بالدّعةِ والوقارِ والسّكينةِ وعليكم بالحياءِ والتّنزّهِ عمّا تنزّه عنهُ الصّالحونَ قبلكم وعليكم بمجاملةِ أهلِ الباطلِ الخ . وفات علاءالدين در بیست و هفتم شوال یکهزار و یکصد تمام هجرت واقع گردیده ولکن بنا بنقل معتمد ، شیخ علی حزین (متولّد سال ۱۱۰۳ه ق= **غقج**)گوید که در صغر خود علاءالدین گلستانه را دیدم و با پدرم یگانگی داشته اینك قول دیگر در تاریخ وفات علاءالدین راکه هزار و صد و دهم هجرت بوده است تأیید مینماید .

(ص ۴۳۶ ج ۲ نی و ۲۰۱ هب و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

علاء زاهد **محمد بن عبدالرحمن** - بخاری ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **علاء زاهد** ، از اکابر علمای حنفیّه ومؤلف تفسیر بزرگی است که به **تفسیر علائی** معروفست و درسال پانصد و چهل و ششم هجری درگذشت .

(کف وص ۱۷۵ فوائدالبهية)●

علائی **خلیل بن کیکلدی** - حافظ شافعی اشعری، ملقّب به **صلاح‌الدین**، از اکابر فقهای شافعیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر متکلّم ادیب شاعر و درعهد خود درعلم حدیث متفرّد بوده و ازتألیفات او است:

۱- **الاشباه والنظائر** ۲- **تنقیح الفهوم فی صیغ العموم** ۳- **کتاب المدلسین** ۴- **کتاب المراسیل** . درسال هفتصد و شصت و یکم هجرت درگذشت .

(کف و ص ۱۰۴ ج ۶ طبقات الشافعية)

علاف در اصطلاح رجالی لقب اسحق بن وهب و یحیی بن زکریّا و جمعی دیگر است.

علاف **محمد بن هذیل** - در باب کنی بعنوان **ابوالهذیل** خواهدآمد.

علامه[1]

علامه **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **قیسی** خواهدآمد.

۱- **علامه** - بمناسبت معنی لغوی مشهوری آن، تحقیقاً یا تنزیلا وصف جمعی از اکابر*

علامه — **ابن‌الاثیر-** مبارك بن ابی‌الکرم جزری بهمین عنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد .

علامه — **ابن‌جماعة-** شافعی ، محمد بن ابی‌بکر در باب‌کنی بهمین عنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد .

علامه — **ابن‌حاجب-** عثمان بن‌عمر ، در باب‌کنی بعنوان **ابن‌حاجب** خواهدآمد.

علامه — **ابن هشام - عبدالله بن یوسف**
علامه — **ابن هشام - محمد بن یحیی**
} هردو در باب‌کنی بهمین عنوان **ابن هشام** مذکور خواهدشد.

علامه — **احمد بن حسین -** بعنوان **بدیع‌الزمان** همدانی نگارش یافته‌است.

علامه — **احمدبن عمر-** بعنوان **مزجد** خواهدآمد.

علامه — **بحرانی -** سیدهاشم بن‌سلیمان، بعنوان **بحرانی** نگارش یافته‌است.

علامه — **بحرالعلوم -** سید محمد مهدی بهمین عنوان بحرالعلوم نگارش یافته است .

علامهٔ بحرین — سیدهاشم بن سلیمان ، بعنوان **بحرانی** نگاشته‌آمد .

علامة‌البشر — محمد بن محمد بن حسن بعنوان **خواجه نصیر طوسی** مذکور شده است .

علامهٔ بهبهانی — مولی محمدباقر محمد اکمل‌که بعنوان **آقا** مذکور افتاده است.

---

*اهل علم و ارباب فضل وهنر میباشد، لکن دراصطلاح متأخرین‌امامیه، درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه و همچنین درصورت مقیدکردن به حلی، منصرف بهیگانهٔ دهر، حسن بن یوسف بن‌علی‌بن مطهر میباشدکه شرح حال او بعنوان علامهٔ حلی مذکور میباشد . پرواضح است که اینگونه اصطلاحات ، با اختلاف اشخاص و زمان و مکان تغییرپذیر است ، ماهم چندی از اکابر را که درکتب تراجم و سیر، بالخصوص بهمین وصف (علامه) متصف شده‌اند تذکر میدهیم و ازآنروکه اغلب متصفین بهمین وصف علامه ، بضمیمهٔ قید محل و مکان و بلده یا قیود دیگر معروف هستند لذا درمقام ترتیب ، محض تسهیل امر بارباب رجوع ، علاوه برترتیب اسامی ، ترتیب‌آن قیود انضمامی را نیز رعایت مینماید .

علامهٔ نوبلی همان علاّمهٔ بحرین فوق است .

علامهٔ ثانی همان علاّمهٔ بهبهانی فوق است .

علامهٔ جزری همان علاّمه ابن‌الاثیر مذکور فوق است .

علامه چلبی بیگ پسر میرزاعلی بیگ ، معروف بعلاّمه ، از اهالی تبریز بود ، در ایّام جوانی برای تحصیل بشیراز رفت ، مدتی در حوزهٔ درس ملامیرزاجان آتی‌الترجمهٔ (متوفی بسال ۹۹۴ه یا ۹۹۸ه ق = **ظصد** یا **ظصح**) حاضر شد، عاقبت بجهت تهمت شرب خمر بقزوین و بعداً بواسطهٔ شهرت وصیت کمالاتی که داشته بهندوستان رفته ودر دربار ملوك هند تقرّب یافت ودراثر سوء سریره ،کتابی در ردّ انبیا نوشت ، درنتیجهٔ این کردار ناشایست خود ، بمرض آکله مبتلا و بدنش سوراخ سوراخ شده و عازم مقرّ خودگردید . چلبی بیگ ، بشعرگفتن نیز رغبت داشته ودر اوائل **شیدا** ودر اواخر **فارغ** تخلّص میکرده واز او است :

خدا درسینهٔ من آه سوزان را نگه‌دارد   زآسیبش دل بیرحم جانان را نگه‌دارد

منادی میکند امروز زنّار سر زلفش   که‌بی‌ایمان‌بمیرد هرکه‌ایمانرا نگه‌دارد

سال‌وفات‌او بدست‌نیامد. پدرش‌میرزاعلی‌بیگ‌درزمان‌شاه‌تهماسب‌صفوی(۹۳۰ـ۹۸۴ه ق) کلانتر تبریز بود، عاقبت او نیز دلگیر شده وبهندوستان رفت ، درقندهار خدمت بهرام میرزا برادر شاه تهماسب مانده و بخدمتی مفتخر گردید .

(ص۱۵۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

علامهٔ حائری **حاج شیخ عبدالکریم** - بعنوان **آیةالله** نگارش یافته است .

علامه **حسن بن یوسف** - در ذیل بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

علامهٔ حصیری **محمودبن احمد** - بهمین عنوان **حصیری** مذکور شده است.

علامهٔ حلی **حسن بن سدیدالدین** - یوسف‌بن زین‌الدین علّی‌بن‌مطهّرحلّی، مکنّی به **ابومنصور** و **ابن‌المطهر**، ملقّب به**آیةالله** و **جمال‌الدین**

و **فاضل**، معروف به **علامه**، بلکه در کلمات بعضی از اجلّه موصوف به **علامة الدهر**، از علمای ربّانی امامیّه، رئیس علماء الشیعة و قائد الفرقة المحقّة، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، حامی بیضهٔ دین مبین و ماحی آثار ملحدین، جلالت وی مسلّم مخالف و موافق و بر سابق و لاحق فائق، در تمامی مراتب علمیّهٔ عقلیّه و نقلیّه شهرهٔ آفاق و علاّمهٔ علی الاطلاق و در مراتب زهد و ورع و تقوی طاق، بالجملة آن عالم ربّانی فقیه اصولی محدّث رجالی ادیب ریاضی حکیم متکلّم مفسّر ماهر، ازهد و اورع مردم، محاسن آداب او خارج از حدّ احصا، زبان در تقریر مراتب عالیه‌اش ناتوان و قلم در تحریر مناقب سامیه‌اش در درد و الم و مقالات همچنانی وافی بر عشر اعشار مقامات وی نمیباشد.

در نقد الرّجال، بعد از آنکه اورا بشیخ الطّائفة بودن و کثرت تصنیف و تحقیق و تدقیق و ریاست علمیّهٔ معقولی و منقولی امامیّه ستوده گوید: بخاطرم میرسد که بوصف او نپردازم زیرا که کتاب من گنجایش علوم و فضائل و محامد و تصانیف اورا نداشته و مقام او از هرچه گویند بالاتر است اینك ما نیز از این رشته و ذکر فضائل علمیّه و عملیّهٔ علاّمه صرفنظر کرده و بذکر یك قضیهٔ

نمونهٔ خط علامهٔ حلی که بموجب جلد چهارم فهرست کتابخانهٔ رضویه، در پشت صفحهٔ اول کتاب نهج المسترشدین شماره ۱۰۶۵ حکمت خطی آن کتابخانهٔ مبارکه نوشته و صورت خط این است: **قرأ علی هذا الکتاب الشیخ الاجل الاوحد الکبیر العالم الفاضل المحقق المدقق ملك العلماء بلغة الفضلاء رئیس الاصحاب الفقیه شمس الدین محمد ابن ابیطالب ابن الحاج محمد ابن الحسن الآوی ادام الله افضاله من اوله الی آخره قرائة مهذبة یشهد بفضله وقد اجزت له روایة هذا الکتاب عنی وغیره من مصنفاتی وکتب العبد الفقیر الی الله تعالی حسن بن یوسف بن المطهر مصنف الکتاب فی الحضرة الشریفة الحائریة صلوات الله علی مشرفها فی مستهل شهر رجب من سنة خمس و سبعمأة حامداً مصلیا -۱۰**

اوکه با شاه خدابنده وقوع یافته و حاوی یك خدمت اساسی مذهبی میباشد میپردازد :

ازشرح من لایحضره الفقیه ملامحمدتقی مجلسی نقل است که روزی سلطان الجایتو محمد مغولی ، ملقّب به **شاه خدابنده** از روی غضب ، بزن خودکه بسیار طرف میلش بوده گفت : اَنْتِ طالِقٌ ثَلثاً که سه طلاقه بوده و دیگر رجوع بعقد ، امکان‌پذیر نشود و انفصال کلی حاصل آید و بالمرّة قطع رابطهٔ زناشوئی گردد لکن بعدازآن پشیمان شد،

نمونهٔ دیگر خط علامهٔ حلی شماره -۱۱

قطعهٔ مزبور صورت اجازه‌ای است که بیکی از اجداد سید علیخان مشهور داده و در ظهر صفحهٔ اول کتاب قواعدالاحکام تألیف خود علامه نوشته شده و درکتابخانه شخصی دانشمند محترم جناب آقای فخرالدین نصیری دامت افاضاته میباشد .

تمامی علمای مذاهب اربعه را جمع کرد ، درحکم شرعی طلاق آن جوری خواستارفتوی دینی گردید ، همه‌شان متفقاً بوقوع سه طلاق وعدم امکان رجوع زوجیّت بدون محلّل، حکم نموده و فتوای قطعی دادند . یکی از وزرا گفت ، درشهر حلّه عالمی است که این طلاق را باطل میداند پس نامه‌ای بحضرت علاّمه نوشته وکسی را باحضار وی برگماشت. حکمای حاضر دربار گفتندکه سلطان را سزاوار نباشدکه از پی مردی رافضی خفیف‌العقل باطل‌المذهب، کسی از بستگان خود را بگمارد سلطان گفت تا حاضر باشد و ببینم که چه خواهد شد . شاه ، بعداز ورود علاّمه ، انجمنی از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد علاّمه نیز درآن انجمن حاضر شد ودرموقع ورود ، کفش‌ها را در بغل کرده وبعداز سلام نزد خود سلطان که خالی بود نشست. حاضرین تحمّل نکرده وبعرض سلطان رسانیدند این است که گفتیم رافضی‌ها ضعیف‌العقل هستند . سلطان گفت سبب آن را از خودش استفسار کنید پس بعلاّمه گفتند چرا بسلطان سجده نکرده و ترك ادب نمودی ؟ گفت که حضرت رسول‌الله ص سلطان‌السلاطین بود، بازهم مردم سلامش میدادند ودر آیهٔ شریفه‌هم هست: **فَاِذٰا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلیٰ اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِاللهِ مُبٰارَكَةً** و علاوه در میان ما و شما خلافی نیست در اینکه سجده مخصوص ذات اقدس الهی بوده وبجز خدایتعالی سجده‌کردن روا نباشد . گفتند چرا نزد سلطان نشستی وحریم نگذاشتی که لازمهٔ ادب و حفظ مقام سلطانی است علاّمه گفت : چون غیرازآنجا ، جای خالی دیگری نبوده و حدیث نبوی است که درحین ورود مجلس هرجاکه خالی شد بنشین . گفتند مگر نعلین چه‌ارزشی داشت که‌آنرا بمجلس سلطان‌آوردی و این کار زشت‌مناسب هیچ عاقلی نمیباشد گفت ترسیدم که حنفی مذهب کفش مرا بدزدد چنانچه رئیس ایشان کفش‌حضرت رسول‌الله‌ص را دزدید، حنفی‌ها معترض‌شدند که‌ابوحنیفه در زمان‌آنحضرت وجود نداشته و مدتها بعداز وفات‌آن‌حضرت تولد یافته است ، علاّمه گفت فراموشم شد گویا دزدکفش‌آن‌حضرت ، شافعی بوده پس شافعی‌مذهب‌ها بهمان روش اعتراض‌کردند ، علاّمه باز بنسیان خود اعتراف‌آورده و فرمودکه شایدآن دزد ، مالك بوده پس مالکی

مذهب‌ها بهمان روش مذکورجواب دادند وعلاّمه‌گفت شاید دزدکفش آن‌حضرت، احمد بن حنبل بوده وحنبلی‌ها نیز بشرح مذکور جواب دادند. علاّمه رو بسلطان‌کرد وگفت حالا مکشوف گردیدکه هیچ‌یك از رؤسای مذاهب اربعه درعهد حضرت رسالت ص و در زمان اصحاب باجلالت، وجود نداشته وآراء و اقوال‌ایشان فقط رأی ونظر و اختراعی خودشان است و اتباع ایشان نیز از مجتهدین خود همین چهار تن را گزیده و اجتهاد غیرایشان را اگرچه اعلم و افضل ازایشان‌باشد روا ندانند. اما فرقهٔ شیعه، تابع‌حضرت امیرالمؤمنین ع میباشندکه وصی و برادرآن‌حضرت بوده و بمنزلهٔ نفس و جان وی میباشد ، پس شروع باصل مطلب و قضیهٔ طلاق زن سلطان شدند ، علاّمه پرسیدکه آیا این طلاق با حضور عدلین وقوع یافته است یانه ؟ سلطان‌گفت در تنهائی واقع شده ، علاّمه‌گفت پس این طلاق محکوم ببطلان بوده و همان زن مطلقه در زوجیّت سلطان باقی است . بعداز این همه، پاره‌ای مذاکرات دینی مطرح مذاکره شد، همه‌شان ملزم شدند و درجواب علاّمه درماندند .

از لطائف مناظرات‌آن مجلس‌آنکه : علاّمه ، بعدازخاتمه یافتن مناظرهٔ‌مذکور در فوق ، خطبهٔ فصیح و بلیغی مشتمل برحمد وصلوات پیغمبر خدا و ائمهٔ‌هدی خواند، سیّد موصلی‌که از جملهٔ محکومین درمناظره بوده از در اعتراض درآمد وگفت دلیل برصلوات غیر انبیا چیست ؟ علاّمه فوراً این‌آیه را تلاوت‌نمود . **اَلَّذِینَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قٰالُوا اِنّٰا لِلّٰهِ وَاِنّٰا اِلَیْهِ رٰاجِعُونَ اُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ** موصلی ، از راه عناد ، مناقشهٔ موضوعی‌کرده وگفت چه مصیبت بدیشان رسیده‌که بسبب آن مستوجب صلوات باشند ؟ علاّمه فرمود مصیبتی بالاتر از این چه باشدکه از نسل ایشان فرزندی ناخلف مانند تو بوجود آیدکه دشمنان لایق لعنت ایشان را ، برایشان ترجیح دهد پس حاضرین خندیده و ازآن بدیهه‌گوئی علامه درشگفت ماندند . یکی از شعراءگوید :

اذالعلوی تـابع ناصبیـا   **بمذهبه فما هـو من‌ابیه**

وكان الكلب خير امنه حقا　　　　لان الكلب طبع ابيه فيه

« شیر را بچه همی‌ماند بدو » « تو ، بپیغمبر چه میمانی بگو » علامه کتاب **کشف الحق و نهج الصدق** را درهمین مناظرهٔ سید موصلی نگارش داده است باری سلطان شاه خدابنده بعد از جریانات مذکور مذهب تشیّع را قبول کرد و باطراف بلاد فرمان دادکه بنام دوازده امام معصوم ع خطبه خوانده و سکّه زده و اسامی مقدّسهٔ ایشان را در اطراف مساجد و مشاهد ثبت نمایند ، علامه نیز **کتاب الفین** وکتاب **منهاج الکرامة فی الامامة** را بنام نامی آن شاه سعادت اکتناه تألیف داد، در تشیید اساس مذهب اثنی‌عشری همه‌گونه‌مساعی جمیله بکار برده و اصلاً فروگذاری نکرد ، درنزد شاه تقرّب بی‌نهایت داشت ، برقاضی بیضاوی و قاضی ایجی و محمد بن محمودآملی صاحب نفایس‌الفنون و دیگر مقرّبین دربار تفوق یافت بحدی‌که شاه سفراً و حضراً بمفارقت وی راضی نمیشد و امر ملوکانه صادرگردیدکه برای علّامه وطلّابی که‌حاضرحوزهٔدرس وی‌میشدندمدرسه‌ای‌سیّارکه‌دارای چندین مدرّس و حجره‌های‌کرباسی بوده ترتیب دادندکه همواره با اردوی همایونی نقل میگردید و درهرمنزل نصب و مجلس تدریس منعقد میشد و درآخر بعضی‌ازکتب‌علامه نیز قید شده‌که از تألیف‌آن درشهرکرمانشاه درمدرسهٔ سیّاره فراغت یافته این است‌که در زمان شاه خدابنده علم و فضل و ارباب‌کمال را رواجی دیگر بوده است . از بعض تواریخ عامّه نیز نقل است‌که از وقایع سال هفتصد وهفتم هجرت اظهار و اعلان‌تشیّع شاه خدابنده میباشدکه باضلال ابن‌المطهّر، شعار تشیّع را اعلان و انتشار داده‌است.

میتوان‌گفت‌که اگر منقبت وخدمت دینی علامه منحصر بهمین قضیه میبود بازهم درجلالت و مفاخرت او بردیگران‌کافی بوده و اصلاً حاجتی بمزیّت وفضیلت دیگری نمیشد تا چه رسد بسائر خدمات لسانی وقلمی وآن‌همه مصنّفات فوق‌التصور اوکه غالباً در هرعلمی ازمنقول ومعقول وکلام وحکمت و ریاضی وغیرها چندین‌کتاب‌که هریکی دارای مزیّتی خاص میباشد در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشته است. درمجمع‌البحرین از بعض فضلا نقل‌کرده‌که بخط خود علامه ، پانصد نسخه از مصنّفاتش را دیده غیراز

نسخه‌هائی که با خط دیگران بوده است واز بعض دیگر نقل شده که تنها مصنّفات فقهیّهٔ علامه که دسترس میباشد بیشتر از پانزده کتـاب و اصولیّه‌اش درحدود ده کتاب و دیگر مصنّفات کلام و حکمت و فنون دیگر نیز بهمین نسبت بوده و بنوشتهٔ بعضی ، مصنّفات علامه قریب بهزار مجلّد است و گویند (والعهدة علیهم) تمامی مصنفّات اورا با یّام عمرش از مهد تا لحد تقسیم کرده‌اند و نصیب هرروزی یك جزوه ویا موافق آنچه ازشرح اربعین ابن خاتون نقل شده نصیب هرروزی هزار بیت گردیده است . خود علاّمه درخطبهٔ کتاب منتهی گوید که پیش از بیست و شش سالگی از مصنّفات کلام و حکمت فراغت یافته و بتحریر فقه پرداخته است وماهم از صحت و عدم صحت تقسیمات مذکوره که شاید خالی از اغراق نباشد صرف نظر کرده و بطور اجمال گوئیم کثرت و دقّت و متانت و تنوع آنها محسوس و مشاهد و ابتکار و بی‌سابقه بودن اکثر آنها نیز منظور نظر عموم و بهیچوجه جای شبهه و انکار نیست وتصنیف آنها سراپا دارای تحقیقات نظریهٔ عمیقه ودقیقهٔ علمیّهٔ نقلیّه و عقلیّه و ادبیّه و ریاضیّه ویا خود نتیجهٔ اجتهادات و استنباطات فکریّه (که تا چه اندازه مایهٔ عمری وعلمی را لازم دارد) میباشند بحکم این وسائل معمولهٔ متداوله بدون تاییدات غیبی صورت امکانی ندارد . **جَزاهُاللهُ عَنِالإسْلامِ وَ اَهْلِهِ وَعَنِالعُلَماءِ الدّینیّه خَیْرَالجَزاءِ .**

مصنّفات علامه محض تحقیق ونظر بوده و اصلاً قابل مساعدت دیگران نمیباشند چنانچه بعض تألیفات دایر برادعیّه و اخبار و تواریخ وسیر است بالفرض همینکه رشتهٔ قلم مؤلف دراین گونه تألیفات متنوعه باستحباب دعای کمیل درشب جمعه ویادعای ابوحمزه درسحر لیالی رمضان ویا بنقل حدیث مفصل طولانی ویا بذکر فلان قضیهٔ تاریخی در تألیف خود (و مانند اینها) رسیده ممکن است که نقل و ثبت آن دعا وآن حدیث وآن قضیهٔ تاریخی را بعهدهٔ شخص امین دیگری محول بدارد که آنها را از روی مدارك موجوده نقل به مؤلّفهٔ آن مؤلف نماید و نظائر اینها بسیار است و لکن اکثر مصنّفات علامه (اگر یکسر هم نباشد) نتیجهٔ فکر و نظر و استدلالات منطقی و استنباطات و اجتهادات

فکری بوده و باکمك و معاون نمیباشد و باید با قلم شریف خودش انجام یابد : ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ دراینجا بعضی‌ازآنهارا باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید :

۱- الابحاث‌المفیدة‌فی‌تحصیل‌العقیدة ۲- ابطال‌الجبر ۳- اثبات‌الرجعة ۴- اجوبة المسائل المهنائیة‌الاولی که جواب سؤالات سید مهنا بن سنان‌بن عبدالوهاب‌جعفری حسینی‌مدنی عبدلی است **۵- اجوبة‌المسائل‌المهنائیة الثانیة** که بازهم‌جواب‌سؤالات دویمی سید مهنای مذکور است **۶- الادعیة‌الفاخرة المأثورة عن‌العترة الطاهرة ۷- الاربعون مسئلة فی‌اصول‌الدین ۸- ارشادالاذهان الی‌احکام‌الایمان** که تمامی ابواب فقهیه را بترتیبی‌خوب حاوی وباآن اختصار ، (که باندازهٔ معالم‌الاصول معروف است) بتصریح بعضی از اجلّه ، دارای‌پانزده هزارمسئله بوده ونسخهٔ خطی‌آن شایع وبسیار و دراغلب‌کتابخانه‌های عمومی وخصوصی موجود و شروح بسیاری ازعلمای نامی برآن نوشته‌اند وازآن‌جمله سی وهشت شرح را در ذریعه مذکور داشته‌است **۹- استقصاءالاعتبار فی‌تحریر معانی‌الاخبار** و خود علامه در خلاصة‌الاقوال خودگوید‌که این‌کتاب استقصاء بی‌مانند و بی‌سابقه میباشد ودرآن هرخبری راکه بنظرشریفش‌رسیده نقل‌کرده وصحت وضعف سند وکیفیت دلالت‌آنها ومطالب‌ادبیه ومسائل‌اصولیهٔ متعلقه‌بآنها واحکام‌شرعیهٔ مستنبطه‌ازآنهارا بالتمام‌بقیدتحریر وتحقیق‌آورده‌است **۱۰- استقصاء البحث والنظر فی‌مسائل القضاء والقدر** چنانچه خودش در خلاصه فرموده ویا **استقصاء النظر فی‌القضاء والقدر** چنانچه دربعضی‌ازکتب تراجم‌است وآنرا درجواب سئوال شاه خدابنده‌تألیف داده‌که از دلیل فاعل مختار بودن انسان و مجبور نبودن او در افعال خود استفسارکرده بود **۱۱- استقصاءالنظر** که همان استقصاءالبحث مذکور فوق است **۱۲- الاسرار** درامامت‌چنانچه بعضی‌گفته‌اند **۱۳- الاسرارالخفیة فی‌العلوم‌العقلیة من‌الحکمیة والکلامیة والمنطقیة** که اصل نسخهٔ‌آن درخزانهٔ غرویه با خط شریف خود علامه موجود وبنظرشریف صاحب ذریعه رسیده‌است **۱۴- الاشارات الی‌معانی‌الامارات** رجوع‌بفقرهٔ‌بعدی‌نمایند **۱۵- الاشارات الی‌معنی‌الاشارات** یا خود **الاشارات الی معانی‌الامارات** که در ذریعه عبارت دویمی را بشمس‌الدین محمد بن علی بن خاتون نسبت داده و اولی را نیز باکثر نسخ خلاصهٔ خود علامه منسوب داشته وبهرحال این کتاب شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا است وآن غیراز دوشرح دیگر اشارات ابوعلی است که در ذیل بنام ایضاح‌المعضلات و بسط‌الاشارات مذکور هستند **۱۶- الفین** یاکتاب **الالفین ، الفارق بین‌الصدق والمین** که‌آن را بیك مقدمه و دومقاله ویك خاتمه مرتب داشته است ، در مقالهٔ اولی هزار دلیل بامامت حضرت‌امیرالمؤمنین ع اقامه‌کرده ، درمقالهٔ دویمی نیز هزاردلیل

در ابطال شبهات مخالفین نگارش داده و درایران چاپ شده است ، لکن از هزار دویمی فقط بیست وچند دلیل مذکور میباشد وگویا بقیهٔ کتاب دستخوش حوادث گردیده است **۱۷- انوار الملکوت فی‌شرح‌الیاقوت** که شرح کتاب یاقوت نام ابواسحق ابراهیم نوبختی ازقدمای متکلمین امامیه‌ودرکلام‌است **۱۸- ایضاح‌الاشتباه‌فی‌ضبط‌تراجم‌الرجال** چنانچه‌درذریعه‌میباشد ویافی**ضبط الفاظ اسامی‌الرجال** چنانچه در روضات‌است **۱۹- ایضاح‌التلبیس من‌کلام‌الرئیس و بیان‌سهوه والرد علیه** چنانچه در خلاصه گفته ویا**کشف‌التلبیس و بیان سیرة‌الرئیس** چنانچه از محمد بن خاتون نقل شده و بهرحال این‌کتاب در رد و اعتراضات وارده برشیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا است **۲۰- ایضاح‌السبل فی‌شرح منتهی‌السؤال والامل** دراصول فقه ونام اصلی‌آن **غایة‌الوصول الی علم‌الاصول است ۲۱- ایضاح مخالفة‌السنة** درتفسیر و حاوی رد دینی مطالبی است‌که مخالف کتاب وسنت‌نبویه‌هستند **۲۲- ایضاح‌المعضلات من‌شرح‌الاشارات** که‌شرح‌شرح اشارات‌خواجه‌نصیر طوسی است **۲۳- ایضاح‌المقاصد من حکمة عین‌القواعد** که شرح حکمة‌العین کاتبی قزوینی‌است **۲۴- بسط‌الاشارات** وآن شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا و غیراز ایضاح‌المعضلات فوق و غیرازشرح دیگراشارات‌است‌که بنام الاشارات الی‌معنی‌الاشارات مذکورشد وشاید مرادشیخ‌بهائی از اشارات علامه‌که بخط خودش درپیش او بوده است همین‌کتاب بسط‌الاشارات باشد **۲۵- بسط الکافیة** که مختصر شرح الکافیة درنحو است **۲۶- تبصرة‌المتعلمین فی‌احکام الدین** که بارها در ایران‌چاپ وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و **این نگارنده** نیز شرح مزجی مختصری دردوجلد برآن‌نوشته وجلد اولی این‌شرح درتبریز چاپ شده است **۲۷- تحریرالاحکام‌الشرعیة‌فی‌مذهب الامامیة** که تمام ابواب فقه را بدون استدلال حاوی و درکثرت فروع و جزئیات مسائل بی‌سابقه بوده و بتصدیق بعضی از اهل فن دارای چهل هزار مسئله میباشد **۲۸- تحصیل الملخص ۲۹- التحفة** درهیئت **۳۰- تذکرة‌الفقهاء** در فقه استدلالی امامیه و مذاهب متداولهٔ عامه که اکثر ابواب فقهیه را حاوی است ، درایران در دوجلدبزرگ‌چاپ‌شده وبه **تذکرهٔ علامه** معروف است **۳۱- تسبیل‌الاذهان الی احکام‌الایمان** درفقه ویك مجلد است **۳۲- تسلیك الافهام فی‌معرفة‌الاحکام ۳۳- تسلیك‌النفس الی حظیرة‌القدس** درنکات ودقائق‌علم‌کلام **۳۴- التعلیم التام فی‌الحکمة والکلام** چنانچه در روضات‌گفته و چندین مجلد است **۳۵- التعلیم الثانی** که چندین مجلد بوده وبقول ذریعه ظاهرآن‌است که‌آن، غیرازکتاب مقاومات‌او است‌که حاوی‌مباحثه با تمامی حکما است **۳۶- تلخیص‌الاحکام** چنانچه بعضی‌گفته‌اند لکن ظاهرآن است‌که همان تلخیص‌المرام مذکور در ذیل است **۳۷- تلخیص‌الکشاف** که تفسیر قرآن مجید میباشد و موافق ذریعه ظاهرآن است‌که‌آن ، غیراز سر وجیز و قول وجیز و نهج ایمان است‌که تفسیرهای علامه هستند و شاید یکی ازآنها است. **۳۸- تلخیص‌المرام فی‌معرفة‌الاحکام وقواعدالفقه ومسائله الدقیقة علی سبیل‌الاختصار،** دونسخه ازآن درخزانهٔ رضویه موجود است وغایة‌الاحکام فی‌تصحیح تلخیص‌المرام هم شرح خود علامه بهمین‌کتاب تلخیص است **۳۹- التناسب بین‌الفرق الاشعریة**

والسوفسطائية ۴۰- تنقیح الابحاث فی العلوم الثلاثة یعنی منطق وطبیعی و الهی **۴۱- تنقیح القواعد** یا **تنقیح قواعدالدین المأخوذة من آل یس ۴۲- تهذیب الاصول** که نام اصلی آن **تهذیب طریق الوصول الی علم الاصول** است و گاهی آنرا تخفیف داده **تهذیب الوصول الی علم الاصول** گفته و دیگر تخفیفش داده و **تهذیب الاصول** نامند **۴۳- تهذیب طریق الوصول** که مذکور شد **۴۴- تهذیب النفس فی معرفة المذاهب الخمس ۴۵- تهذیب الوصول** که در عنوان تهذیب الاصول اشاره شد **۴۶- التیسیر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** چنانچه از بعض نسخ خلاصهٔ خود علامه نقل گردیده و از بعضی نسخ دیگر آن، نام این کتاب **السر الوجیز** و از بعضی دیگر **القول الوجیز** نقل شده است **۴۷- جامع الاخبار** و در بعضی مواضع، **مجامع الاخبار** نوشته شده و در ذریعه گوید ظاهر آن است که تصحیف همین جامع الاخبار است **۴۸- الجبر والاختیار** و ظاهراً غیر از ابطال الجبر مذکور فوق است **۴۹- جواب السؤال عن حکمة النسخ فی الاحکام الالهیة** که در جواب سؤال شاه خدابنده تألیف داده و نامش **وجیزه** است **۵۰- جوابات المسائل المهنائیة** که دو فقره بوده و بعنوان اجوبة المسائل مذکور شدند **۵۱- جواهر المطالب فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع ۵۲- الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید ۵۳- حاشیهٔ تلخیص الاحکام** مذکور فوق که خود تلخیص و حاشیهٔ آن هردو درنزد صاحب معالم بوده و درمسئلهٔ جواز طهارت با آب مضاف از آنها نقل میکند **۵۴- حل المشکلات من کتاب التلویحات** که شرح کتاب تلویحات شیخ شهاب الدین سهروردی است **۵۵- خلاصة الاقوال فی علم** (معرفة حال) **الرجال ۵۶- خلق الاعمال ۵۷- الدر المکنون فی علم القانون فی المنطق ۵۸- الدر والمرجان فی الاحادیث الصحاح والحسان ۵۹- الدلائل والبرهان فی تصحیح الحضرة الغرویة ۶۰- الرسالة السعدیة ۶۱- السر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** که بنام تیسیر مذکور شد **۶۲- شرح ارشاد الاذهان** خود علامه **۶۳- شرح الاشارات** درمجمع البحرین از شیخ بهائی نقل کرده که شرح اشارات علامه با خط شریف خودش نزد او موجود بوده است و شاید این کتاب همان کتاب اشارات نام مذکور فوق خود علامه باشد که چنانچه مذکور شد آن نیز شرح اشارات ابوعلی سینا است **۶۴- شرح تجرید خواجه نصیر طوسی** که ذیلا بنام کشف المراد مذکور است **۶۵- شرح حکمة العین** که بنام ایضاح المقاصد مذکور شد **۶۶- شرح شفای ابوعلی** در دومجلد **۶۷- شرح قواعد خود علامه ۶۸- شرح مختصر ابن حاجب ۶۹- شرح نهج البلاغة** و یا **مختصر شرح نهج البلاغة** که ملخص شرح نهج البلاغهٔ استادخود ابن میثم بحرانی است **۷۰- غایة الاحکام** که فوقاً ضمن تلخیص المرام مذکور شد **۷۱- غایة الوصول الی علم الاصول** که بنام ایضاح السبل مذکور شد **۷۲- قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام** که بقواعد علامه معروف وچندین مرتبه درتهران چاپ ومحل توجه اکابر و فحول فقها و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند **۷۳- القول الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** وظاهراً همان کتاب التیسیر الوجیز است که درفوق مذکور شد **۷۴- کاشف الاستار فی شرح کشف الاسرار ۷۵- کتاب الالفین الفارق بین الصدق والمین** که به الفین علامه معروف و درفوق

بهمین اسم مشهوری خود مذکور شد **۷۶- کشف‌الحق ونهج‌الصدق** و موافق آنچه در بالا اشاره نمودیم این کتاب را در مناظرهٔ سید موصلی تألیف داده است **۷۷- کشف‌الخفاء من کتاب الشفاء** درحکمت **۷۸- کشف‌الفوائد فی‌شرح قواعدالعقائد** درکلام و شرح کتاب قواعدالعقائد خواجه بوده ودرتهران چاپ شده‌است **۷۹- کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد** درکلام که شرح‌تجرید خواجه بوده و بارها دربمبئی و ایران چاپ و بتصدیق ارباب تحقیق اگر این شرح علامه‌نبودی مطالب‌عمیقهٔ کتاب‌تجریدخواجه با آنهمه شروح‌بسیاری‌که دارد دربوتهٔاجمال ماندی **۸۰- کشف المقال فی‌احوال الرجال** که‌کتاب رجال‌کبیر علامه بوده وخلاصةالاقوال مذکور فوق ملخص‌همین کتاب است **۸۱- کشف‌المکنون من‌کتاب‌القانون** درنحو ومختصر شرح‌جزولیه‌است **۸۲- کشف الیقین فی‌فضائل امیرالمؤمنین ع ۸۳- الکشکول فی‌ماجری علی‌آل‌الرسول ص** چنانچه‌بعضی گفته لکن چنانچه درتحت عنوان عبیدلی نگارش دادیم همین‌کتاب‌کشکول ، تألیف سیدحیدر بن علی حسینی عبیدلی است و تعدد هم ممکن و نظائرآن بسیار است **۸۴- المباحثات السنیة والمعارضات النصیریة ۸۵- مبادی‌الوصول الی علم‌الاصول ۸۶- مجامع‌الاخبار** چنانچه در روضات‌گفته و رجوع بجامع‌الاخبار مذکور فوق شود **۸۷- المحاکمات بین شراح‌الاشارات** که سه‌مجلد است **۸۸- مختصرشرح نهج‌البلاغة** که بنام‌شرح‌نهج‌البلاغة مذکورشد **۸۹- مختلف الشیعة فی‌احکام‌الشریعة** که فقط مسائل فقهیهٔ خلافیهٔ شیعه را ازاول فقه تاآخرآن باادلهٔ هریك از اقوال مختلفه و رد و قبول‌آنها حاوی و درتهران چاپ شده است **۹۰- مدارك‌الاحکام** در فقه وبنوشتهٔ روضات تنها باب طهارت‌است **۹۱- مراصدالتدقیق ومقاصدالتحقیق** درمنطق وعلم طبیعی و الهی **۹۲- مصابیح‌الانوار** درحدیث و موافق فرمودهٔ خود علامه تمامی احادیث‌امامیه را حاوی و هرحدیثی درباب متعلق بفن مربوط بآن حدیث مذکور و هرفنی را بترتیب حضرات معصومین ع بچندین باب مبوب‌نموده و احادیث مربوطه بآن فن راکه ازهریکی ازآن‌بزرگواران رسیده بهمان ترتیب ، مذکور داشته است چنانچه درباب اول هرفن احادیث مربوطه بآن فن را که از حضرت نبوی ص رسیده نگاشته و هکذا تاآخر ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام **۹۳- المطالب العلیة فی‌علم العربیة ۹۴- معارج‌الفهم فی‌شرح‌النظم ۹۵- المعتمد** درفقه **۹۶- المقاصد الوافیة بفوائدالقانون والکافیة** که حاوی مطالب‌کافیه وجزولیه‌است **۹۷- المقاومات** درحکمت که حاوی مباحثه باحکمای‌سابقین‌است **۹۸- مقصدالواصلین** که دراصول دین‌است **۹۹- مناهج الیقین فی‌اصول‌الدین** که‌کتابی لطیف و متوسط است **۱۰۰- منتهی‌المطلب فی‌تحقیق المذهب** درفقه‌استدلالی‌که از طهارت تاآخر باب جهاد ومقدار قلیلی ازباب تجارت در دومجلد در تبریز چاپ شده است . خود علامه فرمایدکه نظیرآن تألیف نشده وآراء و مذاهب تمامی مسلمین را که در احکام فقهیه دارند درآن مذکور داشته و بعداز رد ادلهٔ مخالفین ، رأی و نظر خود را موافق‌ادلهٔ شرعیهٔ متقنه بعرصهٔ بیان‌آورده‌است **۱۰۱- منتهی‌الوصول الی‌علمی‌الکلام والاصول ۱۰۲- منهاج‌الاستقامة** که ابن‌تیمیه در ردآن چند جلدکتاب نوشته‌است **۱۰۳- منهاج‌الصلاح**

فی‌مختصر المصباح که مصباح شیخ طوسی را ملخص‌کرده ویك باب هم دراصول عقائد به ده باب آن افزوده وهمین یك باب است‌که بین علما و محصلین دایر وبه **باب حادی‌عشر** معروف وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند والا این باب حادی عشر تتمهٔ‌کلام شیخ طوسی نیست **۱۰۴- المنهاج فی‌مناسك الحاج ۱۰۵- منهاج الکرامة فی‌الامامة** که برای شاه خدابنده تألیف و در ایران‌چاپ‌شده‌است **۱۰۶- منهاج‌الهدایة و معراج‌الدرایة فی‌علم‌الکلام ۱۰۷- منهاج‌الیقین** یامناهج‌الیقین که بهمین‌نام‌دو یمی‌مذکورشد **۱۰۸- نظم‌البراهین‌فی‌اصول‌الدین ۱۰۹- النکت البدیعة فی‌تحریر الذریعة فی‌اصول‌الدین ۱۱۰- نهایة‌الاحکام فی‌معرفة‌الاحکام** وظاهرروضات آنکه فقط ابواب طهارت وصلوة است **۱۱۱- نهایة‌المرام فی‌علم‌الکلام ۱۱۲- نهایة‌الوصول الی علم‌الاصول ۱۱۳- نهج‌الایمان فی‌تفسیر القرآن** که بفرمودهٔ خود علامه ملخص‌کشاف و تبیان وغیرآنها است **۱۱۴- نهج‌الحق وکشف‌الصدق** که فضل بن روزبهان ردی برآن نوشته است **۱۱۵- نهج‌العرفان فی‌علم المیزان ۱۱۶- نهج‌المسترشدین فی‌اصول الدین** که فاضل مقداد شرحی برآن نوشته وآن شرح را ارشادالطالبین الی نهج‌المسترشدین نامیده ومتن وشرح هردو دربمبئی در یکجا چاپ شده است **۱۱۷- نهج‌الوصول الی علم‌الاصول ۱۱۸- النهج الوضاح فی‌الاحادیث‌الصحاح ۱۱۹- واجب‌الاعتقاد ۱۲۰- الوجیزة فی‌جواب سؤال‌الشاه خدابنده عن حکمة وقوع‌النسخ فی‌الاحکام** که بنام جواب‌السؤال مذکور شد وغیر اینهاکه چنانچه مذکور داشتیم بسیار است . مخفی نماندکه خودعلاّمه درکتاب‌خلاصة‌الاقوال، بعضی از مصنّفات خود را ضمن شرح‌حال خودش بیان‌کرده و لکن اغلب‌آنها راکه بعد از خلاصه تألیف یافته درآنجا مذکور نداشته است .

اساتید علامه : حکمت و معقول و منقول را ازخواجه نصیرالدین‌طوسی وکاتبی قزوینی و حکیم منطقی شافعی معروف بدبیران‌خوانده وکلام وفقه و اصول و ریاضیّات و ادبیّات و علوم عربیّه و دیگر علوم متداوله را نیز از خال مفضال خود محقّق حلّی و والد ماجد خود شیخ سدیدالدین یوسف واز سید احمد بن طاوس وسید علی‌بن‌طاوس و ابن‌میثم بحرانی و پسرعموی مادرش شیخ نجیب‌الدین یحیی و دیگرفقها و متکلّمین امامیّه و ازشیخ تقی‌الدین عبدالله بن جعفر بن‌علی صباغ حنفی و شیخ عزّالدین‌فاروقی واسطی ازفقهای اهل‌سنّت ودیگراکابر علمای عامّه فراگرفته‌است. **مشایخ روایت‌علامه** : علاّمه علاوه براساتید مذکور خود از شیخ مفیدالدین بن جهم فقیه اسدی و شیخ نجیب‌الدین محمد بن نمای حلّی و سید عبدالکریم بن طاوس صاحب‌کتاب فرحة‌الغری

و علی بن عیسی اربلی صاحب کشف‌الغمة و دیگر مشایخ و اجلّه روایت میکنند . امّا **تلامذهٔ علامه** نیز بسیار و هریکی شهرهٔ هردیار بوده و ماهم از ذکر اسامی‌شان وشرح دیگر مزایای تاریخی علاّمه محض رعایت اختصار اعتذار می‌نمائیم . **ولادت علامه** در بیست و نهم رمضان ششصد و چهل و هشت هجرت و مادّهٔ تاریخ‌آن لفظ **رحمت = ۶۴۸** بوده و وفاتش دریازدهم یا بیست و یکم شهر محرّم هفتصد و بیست و ششم هجرت (سال وفات شاه خدابنده) در حلّه واقع و جنازهٔ اورا پیش از دفن بنجف اشرف نقل و مرقد شریفش درجنب باب رواق مطهّر مرتضوی ع ازایوان طلا معروف وطرف دیگرآن‌باب سعادت انتساب ، مزار ملاّ احمد مقدّس اردبیلی است وبنظر حقیقت، این‌دوعالم ربّانی بسمت دربانی شاهنشاه اعظم حضرت امیرالمؤمنین‌ع مفتخر هستند ودرنخبة‌المقال‌گوید:

وآیةالله ابن یوسف الحسن — **سبط مطهر فریدة الزمن**
علامة الدهر جلیل قدره — **ولد (رحمة) و (عز) عمره**

کلمهٔ **رحمت** = ۶۴۸ وکلمهٔ عز = ۷۷.

(ملل وص ۱۷۱ت و ۲۰۲هب و ۴۹۵مس وکتب رجالیه و مواضع متفرقه از ذریعه)

علامه **خواجه‌نصیرطوسی** - بهمین‌عنوان نگارش یافته‌است.

علامهٔدوانی **محمد بن اسعد** - بهمین عنوان دوانی نگارش داده‌ایم .

علامهٔدهلوی **میرزا محمد بن عنایت احمدخان**- متخلّص بـه **کامل** ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشدکه درسال هزار و دویست و سی و پنجم هجری قمری وفات یافته و ازتألیفات او است:

۱- تنبیه اهل‌الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل‌الخلاف که درآن ، اسامی روانی راکه کذّاب و جعّال و ضعیف و مجهول‌الحال و ازخوارج و مانند ایشان بوده و درصحاح ستّهٔ اهل سنّت نیز از ایشان روایت می‌کنند جمع و بسط داده وهمهٔ‌آنهارا با شرح حال‌آنها ازکتاب تقریب ابن‌حجر استخراج‌کرده‌است **۲- النزهة الاثنی‌عشریة**.

(ص۴۴۱ ج۴ ذریعه)

علامهٔ رازی **محمد بن محمد بن ابی‌جعفر**- بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهدآمد .

علامهٔ زبیدی **احمدبن‌عمر** - بعنوان **مزجد** خواهدآمد.

علامهٔ سکاکی **یوسف بن ابی‌بکر محمد** - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکور شد.

علامهٔ شیرازی **محمود بن مسعود** - بعنوان **قطب‌الدین** خواهدآمد .

علامهٔ طباطبائی **سید محمد مهدی** - بعنوان **بحرالعلوم** مذکور شده است .

علامه **حاج شیخ عبدالکریم** - بعنوان **آیةالله** نگارش یافته است.

علامه **عبدالله بن ابی‌الوحش** - بعنوان **مقدسی** خواهدآمد .

علامه **عبدالله بن یوسف** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد.

علامه **عثمان بن عمر** - بعنوان **ابن‌حاجب** در باب کنی خواهدآمد .

علامه **علی بن خلیفه** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌اصیبعه** خواهدآمد .

علامهٔ فناری **محمد بن حمزه** - بعنوان **فناری** خواهدآمد .

علامهٔ قیسی **ابراهیم بن محمد** - بهمین عنوان **قیسی** خواهدآمد.

علامهٔ کتکانی **سید هاشم بن سلیمان** - بعنوان **بحرانی** مذکور شده است .

علامه **مبارك‌بن ابی‌الکرم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد.

علامهٔ مجلسی **مولی محمدباقر بن محمدتقی** - بعنوان **مجلسی** خواهدآمد .

علامه **محمدبن ابی‌بکر** - در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد.

علامه **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .

علامه **محمد بن حمزة** - بعنوان **فناری** نگارش خواهد یافت .

علامه **میرزا محمدبن‌عنایت‌احمدخان** - بعنوان **علامهٔ دهلوی** مذکور شد.

علامه **محمد بن محمد بن ابی‌جعفر** - رازی بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهدآمد .

علامه **محمد بن یحیی** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب‌کنی خواهدآمد .

علامه **مولی محمدباقر بن محمدتقی** - بعنوان **مجلسی** خواهدآمد .

علامه **سید محمدکاظم** - یزدی ، بعنوان **یزدی** خواهدآمد .

علامه **محمود بن احمد** - بعنوان **حصیری** نگارش یافته است .

علامه **محمود بن مسعود** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

علامهٔ‌مقدسی **عبدالله بن ابی‌الوحش** - بعنوان **مقدسی** خواهدآمد .

علامه **سید مهدی** - یامحمد مهدی طباطبائی بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است .

علامه **سید هاشم بن سلیمان** - همان علاّمهٔ کتکانی مذکور فوق است .

علامهٔ‌همدان **احمد بن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان** نگارش یافته است .

علامهٔ یزدی **سید محمدکاظم** - بعنوان **یزدی** خواهدآمد.

علامهٔ یمن **نشوان بن سعیدبن نشوان** - حمیری، مکنّی‌با بوالحسن، ازاکابر قرن ششم هجرت میباشدکه عالم متقن فقیه نبیل نحوی لغوی و اعلم و اوحد اهل عصر خود بود ، در سال پانصد و هفتاد و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- **الحورالعین‌مع‌شرحه** که‌یک‌نسخه‌ازآن‌درخزانهٔ‌رامفوریه‌موجوداست ۲- **شمس‌العلوم و دواءکلام‌العرب من‌الکلوم** ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ‌بانکی‌فور برقم۱۶۹۴موجوداست.
(تذکرةالنوادر)

علامه **یوسف بن ابی‌بکرمحمد** - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکورافتاده‌است.

علامی **ابوالفضل**- در ضمن شرح حال برادرش ابوالفضل بعنوان **فیضی** نگارش خواهد یافت .

علان با صیغهٔ مبالغه ، در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد بن ابراهیم‌بن‌علان‌**کلینی**، مکنّی به**ابوالحسن**، معروف‌به **علان‌کلینی**،

از اعیان و ثقات محدّثین امامیّهٔ زمان غیبت صغری ، مؤلف کتاب **اخبارالقائم ع** ، دایی محمّدبن یعقوب کلینی وازمشایخ روایت بلاواسطهٔ او میباشد وموافق آنچه درتحت‌عنوان عدهٔ‌کلینی اشاره شد او نیز یکی از افراد عدّه‌ایست که‌کلینی بواسطهٔ‌آن از سهل بن زیاد روایت میکند . دیگر مزایای احوال او و اینکه‌کلمهٔ علان لقب مختصی او ویا لقب خانوادگی ایشان بوده و هریك از افراد خانوادهٔ جدّ او ابراهیم ملقّب بهمین‌لقب‌میباشد موکول بکتب رجالیّه است .

علقمی **جندب بن عبدالله بن سفیان** - مصطلح‌رجال وموکول بدان‌علم‌است.

علمای‌سته بعنوان قضاة سته خواهدآمد .

علم‌الدین **عبدالکریم بن علی‌بن عمر**- شافعی‌انصاری حافظ عراقی، ازاکابر علمای اوائل قرن‌هشتم هجری شافعیّه میباشدکه درعلوم‌شرعیّه اهتمام تمام داشت ، تاآنکه در فقه و اصول و تفسیر و حساب و علوم عربیّه وکتابت و حسن‌خط مهارت یافت ، دراصول تعلیم و تربیت مقتدر و بسیار متواضع و خوش‌بیان و زحمات طلّاب علوم دینیّه را متحمّل و اکثر محصّلین دیار مصر خوشه‌چین حوزهٔ درس وی بوده‌اند. درمدرسهٔ منصوریّه نیز بعدازبهاءالدین‌ابن‌النحاس درس‌تفسیرمیگفته واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار للزمخشری من ابن‌المنیر** ودرکشف‌الظنون‌گویدکه‌آن غیرازکتاب‌انصاف نام علم‌الدین است ۲- **الانصاف** که حکم ما بین‌کشاف و انتصاف است چنانچه احمد بن محمدبن منیر اسکندری‌کتاب انتصاف‌نام‌را برای‌مناقشه ومجادله باکشاف زمخشری تألیف‌داده وعلم‌الدین هم همین‌کتاب‌انصاف را بسمت محاکمه ما بین دوکتاب‌کشاف و انتصاف‌تألیف‌کرده‌است ۳- **تفسیر قرآن** که به **تفسیر عراقی** معروف است . علم‌الدین در اواخر عمر خود نابینا شد و در سال هفتصد و چهارم هجرت وفات یافت .

(کف وص ۳۹۹ ج ۲ کمن و ۱۲۹ ج۶ طبقات‌الشافعیه و ۷۴ ج ۵ فع وغیره)

علم‌الدین **علی بن اسمعیل**- بغدادی‌جوهری، معروف به **رکاب سالار**، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمبرّزین ریاضیّات و ادبیّات وشعر وهندسه‌بوده

وفهم و ذکاوت بی‌نهایت داشته و درشمار ظرفا وفضلای بغداد میباشد. زمان وعلت اشتهار به رکاب سالار و شرحی دیگر بدست نیامد . (ص ۱۵۸فع)

علم‌الدین **علی‌بن‌محمدبن‌عبدالصمد** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است .

علم‌الدین **قاسم بن احمد بن موفق** - اندلسی ، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **نجم‌الدین**، از ائمّهٔ نحو وعلوم‌عربیّه میباشدکه درفقه واصول و منطق و فلسفه و علوم متداولهٔ دیگر نیز گوی سبقت ازدیگران ربوده است. درتحصیل علم رنجی‌کشیده وگنجی برده خصوصاً در تجوید و قرائت و علوم قرآنیّه دستی توانا داشت ، یاقوت حموی بسال ششصد و هجدهم هجرت درحلب با وی ملاقات‌کرد و فضائل بسیاری از او استفاده نمود . سال وفاتش مضبوط نبوده و ولادتش در سال پانصد و شصت و یکم هجرت بوده است . از تألیفات او است:

۱- **شرح قصیدهٔ شاطبی** ۲- **شرح‌المفصل** در ده جلد ۳- **شرح مقدمهٔ جزولی** .
(ص ۲۳۴ ج ۱۶جم)

علم‌الدین‌مصری **علم‌الدین علی بن محمد** - مذکور فوق است .

علم‌الهدی **علی‌بن ابی‌احمد حسین طاهر ابن‌موسی** - بن محمد بن موسی بن ابراهیم‌ابن‌امام موسی‌بن‌جعفرالصادق‌علیهماالسلام، **علوی‌موسوی**، که نسب شریفش بپنج واسطه به **حضرت امام موسی‌ع** موصول میباشد. اینکه‌بعضی‌دیگر علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن امام موسی ع نوشته‌که با چهار واسطه بدان حضرت پیوندد ظاهراً نام موسی جدّ سیمی او از قلم افتاده و جدّ دویمی او محمد را چنانچه متداول است بجدّش ابراهیم منسوب داشته و محمد بن ابراهیم نوشته‌اند . بهرحال **نسب‌علم‌الهدی** از طرف مادر نیز به **ناصرالحق** حسن بن علی‌آتی‌الترجمة منتهی گردد چنانچه فاطمه‌که مادر او و برادرش سید رضی است دختر حسین بن احمد بن ناصرالحق مذکور میباشد .کنیهٔ علم‌الهدی **ابوالقاسم** ، لقبش : **ثمانینی و ذوالثمانین و ابوالثمانین وذوالمجدین و شریف وسید ومرتضی وسیدمرتضی و شریف مرتضی و علم‌الهدی**

بوده و شهرتش نیز همانا یکی از پنج لقب آخری است.

علم‌الهدی ، از اعاظم علمای امامیّه ، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و فنون ادبیّه وعربیّه ، مراتب فضل وکمال او درعلم و ادب و حسب و نسب وکلام وحکمت ونحو و لغت وفقه واصول وتفسیر وحدیث ورجال وشعر ومعانی‌شعر وخطابت ودیگرعلوم‌متداوله مسلّم و وحید عصر و مرجع استفادهٔ تمامی طبقات فحول و افاضل علما ، بنوشتهٔ‌ابن‌اثیر درسر قرن چهارم مروّج مذهب امامیّه بلکه بنوشتهٔ بعضی دیگر مجدّد مذهب امامیّه درسر قرن مذکور بوده است .

سیّد ، تا مدت سی سال امیرحاج وحرمین ونقیب‌الاشراف وقاضی‌القضاة ومرجع تظلّمات بود و مقامات سامیهٔ دینی و دنیوی او مشهور و مسلّم مخالف وموافق میباشد. علاّمهٔ حلّی درکتاب خلاصه‌گوید: علم‌الهدی رکن امامیّه ومعلّم ایشان بوده ومصنّفات او از زمان خود تا زمان حاضر ماکه ششصد و نود و سیم هجرت است محل استفادهٔ‌آن فرقهٔ حقّه میباشند. شیخ عزّالدین احمد بن مقبل‌گوید : اگرکسی سوگند یادکندکه علم‌الهدی درعلوم عربیّه داناتر از خود عرب بوده دروغ نگفته وگناهی نکرده است . ابن‌خلّکان پس‌از نقل نسب و بعضی از محامد اوگویدکه فضائل وی بسیار و تألیفات او در دین و احکام مسلمین شاهد صادق هستند براینکه شاخهٔ‌آن شجره بوده واز اهل‌آن خانوادهٔ جلیله میباشد . یکی ازمشایخ ادبیّهٔ مصرگویدکه من ازکتاب غرر ودرر سیّد مرتضی مسائلی را استفاده‌کردم‌که در هیچ‌یك ازکتاب سیبویه ودیگرکتب‌نحویّه بدست نیاوردم. بالجملة سیّد ، درعلوم متنوعه تدریس میکرده و هریکی از تلامذه‌او شهریّهٔ معیّنی داشته‌اند چنانچه شیخ‌طوسی را ماهی دوازده دینار(اشرفی طلای هیجده‌نخودی) و قاضی ابن‌البراج را ماهی هشت دینار و هریك از تلامذهٔ دیگر را نیز فراخور حال خودش شهریّه میداده است . وقتی قحطی شدید شد ، مردی یهودی برای تحصیل قوت لایموتی چاره اندیشیدکه درنزد سید درس نجوم بخواند ، بعد از استیذان حاضر درس شد وحسب‌الامر سیّد، اورا روزانه مقرّرگردیدکه روزبروزگرفته وصرف‌ضروریّات‌خود

مینموده است تا بعداز اندکی دراثر این شیوهٔ مرضیهٔ سیّد، مشرّف بشرف‌اسلام‌گردید.

از رؤیای شهید ثانی هم (که درضمن شرح‌حالش مذکور داشتیم) جلالت‌حقیقی سیّد مکشوف میشود و چنانچه مشهوراست شیخ مفید هم درخواب دیدکه حضرت‌فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها حسنین ع را پیش اوآورده و فرمود : **یٰاشَیْخُ عَلِّمْهُمَاالفقهَ** پس شیخ بعد از بیداری درنهایت حیرت بود، تاآنکه صبح همان شب ، فاطمه والدهٔ ماجدهٔ سید مرتضی وسید رضی باکنیزکهائی‌که دور او بوده‌اندآن دوپسر خود راکه درآن‌موقع صغیرالسن بوده‌اند پیش شیخ‌آورد ، شیخ محض رعایت جلالت‌آن مخدّره سلامش‌کرد و بپا ایستاد تا بعداز احترامات معموله ، فاطمه همان عبارت مذکوره در رؤیای شیخ‌را **(علمهماالفقه)** بزبان‌آورد ویا خودگفت: یا شیخ اینها دوپسران منند **قد احضرتهما الیك لتعلمهما الفقه** پس شیخ‌گریسته و خواب را بدان مخدّره نقل‌کرد و بتعلیم و تربیت‌آن دوبرادر والاگهر اهتمام تمام بکار میبرد تا رسیدند بدان مقام عالی‌که هریکی از نوادر زمان و نوابغ روزگار میباشد.

اساتید و مشایخ علم‌الهدی شیخ مفید ، خطیب ادیب ابن‌نباته ، شیخ حسین بن بابویه و دیگر اکابر وقت بوده و شیخ طوسی ، قاضی ابن‌البراج ، ابوالصلاح حلبی ، ابوالفتح‌کراجکی ، سلار بن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان از دیگر اکابر وقت (که هریکی ازعلمای نامی امامیّه هستند) ازتلامذهٔ وی میباشند . تألیفات او هم‌که هریکی درتبحّر علمی و توسّع و تفنّن فضلی وکثرت احاطهٔ وی برهانی قاطع میباشد بسیار و درهمهٔ‌آنها مبتکر بوده و بتقلید پیشینیان نرفته است :

۱- احکام اهل‌الآخرة که درحاشیهٔ شرح رسائل‌آخوندخراسانی سالف‌الترجمة در تهران چاپ شده است **۲- الامالی** که در محاضرات سید میباشد و درهشتاد مجلس آنها را املاکرده وبهمین جهت به **امالی سیدمرتضی** شهرت‌یافته و **مجالس سید** هم‌گویند چنانچه‌نام‌اصلی‌آن‌راکه **غررالفرائد** ویا **دررالفوائد** و **غررالقلائد** است نیز تخفیف داده و غرر و درر یا درر و غرر نامند . این‌کتاب بارها درمصر و ایران چاپ ، بمحاسن علوم

متنوعه مشتمل و بتنهائی در تبحّر و تفنّن سید درفقه و تفسیر و حدیث و شعر و لغز و فنون ادبیّه و علوم متنوعه برهانی قاطع و مورد توجه عامّه نیز بوده وبسیارش میستایند وکلام بعضی‌ازمشایخ که در بارهٔ این کتاب گفته‌شده مذکور افتاد **۳- الانتصار فی‌ماانفردت به‌الامامیة** درفقه ، در بیان احکامی‌که فرقهٔ شیعه از طرف مخالفین ، بجهت خلاف اجماع بودن‌آنها مورد تشنیع بوده‌انـد وآن را برای وزیر کبیر عمیدالدین تألیف داده و ثابت کرده‌که شیعه در هریك از احکام همچنانی دلیلی قاطع ازکتاب و سنّت در دست دارد و خلاف اجماع نبوده و بعضی از فقهای مذاهب دیگر نیز موافقت دارنـد . این‌کتـاب مستقلاً وهم بضمیمهٔ‌چندین‌کتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** درایران چاپ ویك‌نسخهٔ‌خطّی آن بشمارهٔ۲۳۰۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران ویك نسخهٔ قدیمی نیز در خزانهٔ رضویّه موجود است‌که تاریخ‌کتابت‌آن، سال پانصد و نود وششم هجری میباشد **۴- الانصاف** که در ردّ صاحب ابن‌عبّاد درموضوع تعصّب داشتن‌جاحظ‌است **۵- انقـاذ البشر من‌الجبر والقدر** که درنجف بضمیمهٔ‌کتاب استقصاءالنظر علامهٔ حلی دریکجا چاپ شده‌اند **۶- البرق‌فی‌علم‌الادب ۷- تتبع‌الابیات‌اللتی‌تکلم‌علیها‌ابن‌جنی‌فی‌ابیات‌المتنبی ۸- تفسیر آیة قُلْ تَعٰالَوا اَتْلُ مٰاحَرَّمَ رَبُّکُمْ** که‌آیـهٔ صد و پنجاه و دویم سورهٔ انعـام است **۹- تفسیر آیـة لَیْسَ عَلَی‌الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا‌الصّٰالِحٰاتِ جُنٰاحٌ فی‌مٰاطَعِموا** کـه‌آیهٔ نود و چهارم سورهٔ مائده است **۱۰- تفسیر آیهٔ وَ لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنی‌آدَمَ** که‌آیهٔ هفتاد ودویم سورهٔ‌بنی‌اسرائیل‌است **۱۱- تفسیرالخطبة الشقشقیة ۱۲- تفسیرسورةالفاتحة وقطعة من‌البقرة ۱۳- تفسیرالقصیدة البائیةالحمیریة** چنانچه‌درتحت‌عنوان سیدحمیری‌نگارش‌دادیم **۱۴- تفضیل‌الانبیاء علی‌الملائکة ۱۵- تقریب‌الاصول** درعلم‌کلام **۱۶- تنزیه‌الانبیاء والائمة علیهم‌السلام** که درتبریز چاپ‌شده و درتأویل‌آیات و اخباری است‌که بحسب ظاهر دلالت بروقوع معصیت از ایشان دارد و حاکی از احاطهٔ علمی مؤلف میباشد **۱۷- جمل‌العقائد** یا **جمل‌العلم والعمـل ۱۸- جواب السؤال عن‌وجه تزویج‌امیرالمؤمنین‌ع بنته من‌عمر ۱۹- جواب‌الملاحدة فی‌قدم‌العالم ۲۰- حجیة الاجماع ۲۱- الحدود والحقائق ۲۲- دررالفوائد** که بنام امالی مذکور شد **۲۳- دیوان** که دیوان اشعار بزرگی بیست هزار بیتی بدو منسوب دارنـد . در امل‌الامل‌گویـد یك نسخه از دیوان اشعار سید را دیدم‌که نزد خودش قرائت شده و خط خود سید هم روی‌آن موجود وکمتر از ده‌هزار بوده وتقریباً درمدت ده روز استنساخش‌کردم پس‌گوید شاید‌که‌آن نسخه اصل‌دیوان سید نبوده و ازآن انتخاب‌کرده باشند **۲۴ و۲۵- الـذخیرة والذریعـة فی‌اصول‌الشریعـة** که

هردو در اصول فقه است **۲۶- الرسالة الباهرة** یا خود **المسئلة الباهرة فی‌العترة الطاهرة** **۲۷- الشافی** درامامت و مشتمل بررد قاضی عبدالجبار معتزلی‌است **۲۸- شرح قصیدهٔ ذهبیهٔ حمیری** که بنام **تفسیرالقصیدة** مذکورشد **۲۹- الشهاب فی‌الشیب والشباب** که دراستانبول‌چاپ شده است **۳۰- الشیب والشباب** که همان شهاب مذکور است **۳۱- الصرفة فی‌اعجازالقرآن** و در روضات‌الجنات **الطرفة** نوشته‌که حرف اولش بعوض صـاد بی‌نقطه طاء بی‌نقطـه باشد و لکن ظاهراً سهوالقلم‌کاتب است **۳۲- الطیف والخیال ۳۳- غررالفرائـد و دررالقلائد** که به غرر و درر معروف و همان امالی مذکور فوق است **۳۴- غیبت امام ع** که در حاشیـهٔ شرح رسائل آخوند خراسانی چاپ شده است **۳۵- الفصول‌المختارة من‌العیون والمحاسن** که منتخبات دو کتاب عیون و محاسن مفید است **۳۶- ماتفردت** (انفردت خل) **به الامامیة من‌المسائل الفقهیـة** که ظاهراً همان انتصار مذکور فـوق است **۳۷- المجـالس** که همان امالی مذکور فـوق است **۳۸- المحکـم والمتشابـه ۳۹- المختصر** دراصول فقه **۴۰- المرموق فی‌اوصـاف البروق ۴۱- مسائل‌الآیات ۴۲- مسائل‌الانفرادات ۴۳- المسائل‌التباینات ۴۴- المسائل‌الجرجانیه ۴۵ و۴۶- المسائل الحلبیة الاولی والاخرة ۴۷- مسائل‌الخلاف** در اصول فقه **۴۸- مسائل الخـلاف** در فقه **۴۹- المسائل الـدیلمیة ۵۰- المسائل الرازیـة ۵۱- المسائـل الرسیـة ۵۲- المسائل‌الصیداویة ۵۳و۵۴- المسائل‌الطرابلسیة‌الاولی‌والاخرة ۵۵- المسائل‌الطوسیة ۵۶ و۵۷- المسائل المصریة الاولی** (القدیمة خل) **والاخیرة ۵۸- المسائل‌المفردات** در فقه **۵۹- المسائل‌المفردات** درفنون متفرقه درحدود صدمسئله **۶۰ و۶۱ و۶۲- المسائل‌الموصلیة الاولی والثانیة والثالثة ۶۳- مسائل میافارقین ۶۴- المسائل‌الناصریة** یا خود **الناصریات** که درفقه وبا چندین‌کتاب دیگر بنام جوامع‌الفقه درایران چاپ و شرح مسائل جدش ناصرالحق آتی‌الترجمة است **۶۵- المسئلةالباهرة** که بنام رسالهٔ باهره مذکور شد **۶۶- المصباح** در فقه **۶۷- المقنع** درغیبت **۶۸- الملخص** دراصول‌فقه **۶۹- المنع من‌تفضیل‌الملائکة علی‌الانبیاء** و ظاهراً همان تفضیل‌الانبیاء مذکور فوق است **۷۰- الناصریات** که بنام مسائل ناصریه مذکور شد **۷۱- النقض‌علی‌ابن‌جنی فی‌الحکایة والمحکی ۷۲- نکاح امیرالمؤمنین ع ابنته من‌عمر** و ظاهراً همان است‌که بنام جواب‌السئوال مذکور شد وغیر اینهاکه بسیار و بزعم بعضی ازعامّه ،**کتاب مشهور نهج‌البلاغة** هم ازتألیفات سیدمرتضی‌علم‌الهدی میباشد وموافق آنچه درشرح‌حال سید رضی نگارش دادیم این‌نسبت اشتباه محض‌بوده و بدانجامراجعه‌نمائید.

لقب‌علم‌الهدی بجهت‌آن بوده‌که ابوسعید محمد بن حسین بن عبدالصمد ، وزیر قادر عباسی (۳۸۱-۴۲۲ه ق) درسال چهارصد وبیستم هجرت بیمارشده وبطول‌انجامید، تاآنکه حضرت امیرالمؤمنین ع درخواب باو فرمودکه به علم‌الهدی بگو برای‌تو دعائی

بخواند تا شفا یابی وزیر گوید درخواب پرسیدم که علم الهدی کیست؟ فرمود علی بن الحسین موسوی ، پس از خواب بیدار شدم ومکتوبی مشتمل برالتماس دعای صحّت بخدمت سید مرتضی با همان لقب عالم خواب (علم الهدی) نوشتم ، سیّد ، درجواب آن نامه از قبول آن لقب امتناع کرده و اظهار داشت که مورد شناعت میباشد وزیر مجدداً عرضه داشت که والله بشما ننوشته‌ام مگر آنچه راکه حضرت امیرالمؤمنین ع بدان امرم فرموده است . پس از بهبودی ، صورت قضیه و امتناع سید از قبول لقب را بعرض خلیفه رسانید، خلیفه نیز سیّد را بقبول همان لقب عنایتی جدّ امجدش ملزم گردانید. اما لقب **ذوالمجدین** همانا بجهت آن بودکه مجدت علم و حسب را بانجدت نسب توأم داشته ، یا بسبب جامعیّت شرافت علم دینی و ریاست دنیوی بوده است لقب **ابوالثمانین** و **ذوالثمانین** و **ثمانینی** هم از آن راه است که اکثر منسوبات او بالغ بهشتاد بوده چنانچه هشتاد قریه داشته ، هشتاد سال و هشت ماه (تقریباً) عمر کرده ، بعداز وفات او هشتاد هزار کتاب ازمصنّفات و مقرّوات و محفوظات بجاگذاشته بلکه موافق فرمودهٔ بحرالعلوم همه چیز او هشتاد بوده است .

علی الجملة ، سید مرتضی بسیار کریم النفس و باشهامت بود ، ثروت زیاد داشت، چنانچه درسفر حج از بغداد تا مکّه درملك خود منزل کرده ویك قریه نیز وقف کاغذ فقهاکرده بود ، هشتاد هزار تا یکصد هزار تومان ازمال شخصی خودش محض بجهت رفع تقیه و مذهب رسمی بودن مذهب شیعه نیز مثل مذاهب اربعهٔ اهل سنّت و پنج بودن مذاهب رسمیّهٔ اسلامیّه بخلیفهٔ وقت می بخشید لکن بجهت عدم مساعدت شیعیان در تأدیهٔ تتمّهٔ وجه مقرّر بهر نحوی که بوده بدان مقصد مقدّس موفق نگردید. بعداز وفات سیّد، تمامی کتابهای اورا غیرازقسمت بزرگی از نفایس آنهاکه وزراء و رؤسا بردند ، سی هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) قیمت نمودند . ابن خلّکان از علی بن احمدبن علی ادیب فالی آتی الترجمة نقل کرده که یك نسخه از کتاب جمهرهٔ ابن درید داشته در نهایت جودت و نفاست ، بحکم احتیاج وضرورت همان کتابرا بسید مرتضی درمقابل شصت دینار

فروخت ، سید همین اشعار را در پشت آن کتاب دیدکه بخط خودعلی بن احمد نوشته‌شده:

انست بها عشرين حولا و بعتها	فقد طال وجدی بعدها وحنینی
و ماکان ظنی اننـی سأبیعهـا	و لو خلدتنی فی‌السجون دیونی
و لکن لضعف و افتقار و صبیة	صغار علیهـم تستهـل شئونی
فقلت ولم املك سوابق عبرتـی	مقالـة مکـوی الفـؤاد حزین
و قد تخرج‌الحاجات یا ام مالك	کـرائـم من رب بهـن ضنین

سید بعد از قرائت این اشعار متألّم شد ، آن کتاب را بصاحبش ردّکرد وآن شصت دینار قیمت آن را نیز بدو بخشید . این قضیه بطوری دیگر نقل شده‌که درشرح‌حال فالی علی بن احمد خواهدآمد . در روضات‌الجنّات نیز در شرح حال سید رضی از مقامات سید نعمت‌الله‌جزائری نقل کرده‌که وقتی سید مرتضی معادل ده هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی)کتاب خریده و درپشت یکی ازآنها این شعر را دید :

وقد تحوج‌الحاجات یا ام مالك	الـی بیع اوراق بهـن ضنین

پس تمامی آن کتاب‌ها را بصاحبش ردّکرده وآن ده هزار دینار قیمت مذکورآنها را نیز بدو بخشید و از اشعار خود سید مرتضی است :

اذا کان ادنی‌العیش لیس بحاصل	لذی اللب فی‌الدنیا بغیر متاعب
فکیف باعلی العیش فی‌عالم البقاء	لذی‌الجهل مع تقصیره فی‌المطالب

این معنی بسیار لطیف است و بپارسی نیز در همین معنی گفته‌اند :

دنیا طلبیدیم بجـائی نرسیدیم	آیا چه‌شودآخرت نـاطلبیده

نیز درقصص‌العلماء بسید نسبت داده‌که درمصیبت حضرت سیدالشهدا ع گفته است .

لهم جسوم علی‌الرمضاء مهملـة	و انفس فی‌جـوارالله یقربهـا
کأن قاصدهـا بـالضر نافعهـا	کان قـاتلها بـالسیف محییهـا

ولادت علم‌الهدی ، اوائل غیبت‌کبری در ماه رجب سیصد و پنجـاه و پنجم و وفاتش روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع‌الاول سال چهارصد و سی وششم هجرت دربغداد واقع شد و درحین وفات این‌شعر را میخوانده است:

لئن‌کان حظی عاقنی عن‌سعادتی	فـان رجـائی واثق بحلیـم
و ان‌کنت من زادالتقیة والتقی	فقیرا فقد امسیت ضیف‌کـریم

نجاشی بمصاحبت سلار بن عبدالعزیز دیلمی و شریف ابویعلی محمد بن حسن جعفری بوظائف تغسیل سیّد پرداختند، پسرخود سید نیز بجنازه‌اش نماز خواند وعلی‌التحقیق الجامع بین‌الاقوال المختلفة درخانهٔ خود دربغداد دفن شد و اخیراً جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل و درجوار قبر مطهّر حضرت سیدالشهدا ع میهمان‌آن‌حضرت‌گردید و دراین موضوع رجوع بسیّدرضی‌نیز نمایند. درردیف‌اشخاص مسمّی به‌علی‌ازنخبة‌المقال‌گوید:

وسبط موسی‌الموسوی‌المرتضی	**(انشد) مولودا وفی (تلو)مضی**
و هو جلیل‌القدر فی‌الدارین	**و ذوالثمانین و ذوالمجدین**

کلمهٔ **انشد** = ۳۵۵ وکلمهٔ **تلو** = ۴۳۶.

(ص ۳۶۵ ج۱کا و ۳۸۳ و ۴۸۶ت و۲۰۲هب و۵۱۵ مس و۱۴۶ ج۱۳جم و ۲۸۵۸ ج ۴ س و ۲۸۸ ج ۲ ع و ۱۴۰ ج ۴فع وکتب رجالیه)

علم‌الهدی **ملامحمد ابن ملامحسن فیض** - محمدبن مرتضی، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه از طرف والد ماجد خود بهمین لقب **علم‌الهدی** ملقّب بوده واز تألیفات او است :

۱- **اصول‌الدین** بپارسی ۲- **تحفة‌الابرار فی‌العقائد والاخلاق** باز بپارسی‌که درسال هزار وصد تمام هجرت ازکتابت‌آن فارغ‌شده‌است ۳- **الجامع فی‌الاصول والفروع والاخلاق** ۴- **حاشیهٔ مفاتیح‌الشرایع** والد معظم خودکه مدارك احکام و مسائل و مطالب‌آن را ازآیات و اخبار استخراج‌کرده ویك نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۶۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است ۵- **مرقاة‌الجنان الی روضات‌الجنان** در ادعیه و نماز وغیره‌که بسال یك هزار و هشتاد و هفتم هجرت درکاشان تألیف ویك نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۱۳۵ درکتابخانهٔ مذکورموجود و خود مؤلف‌آنرا مقابله و تصحیح نموده وکلمات افتاده را با خط خودش در حاشیهٔ‌آن نوشته است ۶- **نضدالایضاح** چنانچه بعضی‌گفته . وفات او موافق‌آنچه در ذریعه استظهارکرده بین دوسال هزار وصد و دوازدهم وهزار و صد و بیست و سیم هجرت بوده‌است.

(ص ۵۴۳ت و مواضع متفرقه از ذریعه)

علم‌الهدی **محمد ابن‌حاج میرزا معصوم**- بعنوان **سید قصیر** مذکور شده‌است.

علم‌الهدی **مرتضی بن‌الداعی** - بعنوان **سیدمرتضی رازی** نگارش یافته‌است .

علوی[1]

علوی **سید میرزاحسین ابن‌میرزامحسن** - سبزواری ، علوی‌اللقب، فقیه محدث حکیم متکلم شاعر ماهر که از تلامذهٔ فاضل اردکانی سالف‌الترجمة وحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة بود ، در معقول نیز بحاج ملاهادی سبزواری سالف‌الترجمة تلمذ نمود و ازمشایخ اجازهٔ سید شهاب‌الدین معاصر (آقای نجفی) سابق‌الذکر میباشد . ازآثار قلمی او است : **الارجوزة فی‌الفلسفة العالیة** و مطلع‌آن این است :

سبحان من الهم اسرار الحکم   لنفس‌الانسان و ابدع‌العلم

تاآنکه گوید :

و بعد یا سلاك نهج‌المعرفة   لاعلم فی‌العلوم مثل‌الفلسفة

دربیست وسیم شوال‌هزار وسیصد وپنجاه ودویم‌هجرت درهشتاد وچهارسالگی وفات‌یافت.

(ص ۴۹۱ ج۱ ذریعه وتقریرات‌آقای نجفی فوق)

علوی **علی بن حسن** - بعنوان **ابن‌اعلم** درباب‌کنی خواهدآمد .

علوی **میرمحمد طاهر** - کاشانی ، از شعرای ایران عهد شاه سلیمان صفوی میباشدکه نخست دراصفهان میزیسته عاقبت بکشمیررفت وهم بسال هزار وصد وسی وششم هجرت درآنجا وفات‌یافت. منظومه‌ای موسوم به **حداد و حلاج** و **دیوانی** مرتب داشته واز او است :

رام کسی نمی‌شود وحشی صیدگاه تو   شوخی برق میکشد غاشیهٔ نگاه تو

شوربهار وجوش‌گل طرف‌خمار وکیف‌مل   گریهٔ هایهای من خندهٔ قاه قاه تو

ظاهرآن است‌که علوی تخلص وی بوده‌است.   (ص ۳۱۷۵ ج۴س)

۱- **علوی** - با دوفتحه ، لقب رجالی احمد بن جعفر بن محمد حمیری ، حمزة بن قاسم ، محمد بن احمد وغیر ایشان میباشد و صدوق با یك واسطه ازهمین حمزة‌بن‌قاسم روایت کرده است و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده و دراینجا بعضی دیگر ازمشاهیر همین عنوان را تذکر میدهد .

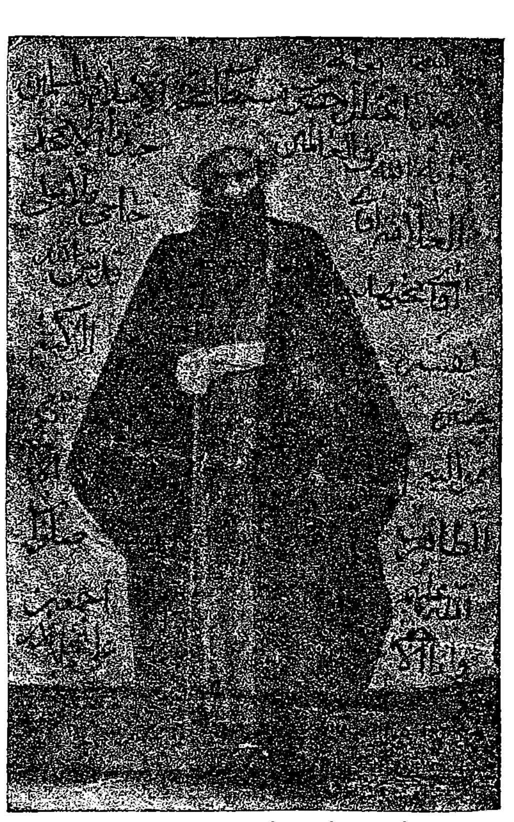
علیاری

حاج ملاعلی بن عبدالله - بن محمد بن جعفر بن محب‌الله بن محمدجعفر قراجه‌داغی دیزماری علیاری تبریزی، از اکابر علمای طراز اوّل اوائل قرن چهاردهم هجری میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی طبیب نجومی ریاضی حکیم متکلّم ادیب اریب شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول و منقول و فروع و اصول و دارای فنون متنوعه بود . درمنظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خود ، در شرح حال اجمالی خودگوید:

انا علی بن عبدالله — **فی (ولرغ) خامس شهرالله**
کان بعون ربی العزیز — **فی‌ست امیال من‌التبریز**
میلادی فی‌سعد السعود — **و مسقطی قریة سردرود**

کلمهٔ **ولرغ** = ۱۲۳۶.

در شرح این ابیات بعد از ذکر اسم و نسب خود (بقرار مذکور فوق) پس‌از ترجمه و تلخیص این نگارنده گوید :که صبح روز پنجشنبه پنجم رمضان‌المبارك سال هزار و دویست و سی وششم هجرت درقریهٔ سردرود، دوفرسخی تبریز ، درحالتی که قمر در منزل سعدالسعود نام (از منازل بیست و هشت‌گانهٔ خود) بوده متولد شد، درقریهٔ علیار نام ازقراء دیزمار ازمضافات قراجه‌داغ ازنواحی تبریز اقامت‌گزید ، پس‌از اخذ بعضی از علوم وفنون معموله ومتداوله‌عزیمت نجف داده ودرآن ارض‌اقدس بفیض



عکس حاج ملاعلی علیاری -۱۲

حضور پنج نفر از مشایخ وقت که درمحاسن صفات ومکارم اخلاق طاق ودرمضمارسعادات گوی سبقت حیازت نموده‌اند موفق و باجازهٔ اجتهادی و روایتی هریك از ایشان نایل گردیده است وآن پنج نفر عبارتند از : شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة ، حاج سیدحسین‌کوه‌کمری آتی‌الترجمة ، شیخ راضی و شیخ مهدی . بعد از این جمله ، مراجعت بتبریز را نگاشته وآن شهر غم‌انگیز را به دارالهمّ والاحزان ستوده وگوید :

فسکنت فی‌اقصاه حتی لااری احدا ولا احد لذا یلقانی
ضاقت علی‌الارض بعد رحبها فغدت کسم‌الابرة اوطانی

پس‌گوید ، با این همه بازهم بتألیف و تصنیف پرداخته وآنی فراغت نداشتم باری در تبریز علاوه بردرسهای معمولی ، ریاضیات و قانون شیخ ابوعلی سینا را نیز تدریس می‌کرده ویك **تقویم تام** سیصد و شصت و شش ورقی نوشته واز تألیفات او است:

۱- ایضاح‌الغوامض فی‌تقسیم‌الفرائض که بسال هزار و سیصد و هیجدهم تألیف ودرسال هزار وسیصد وبیست وچهارم‌هجرت درتبریز چاپ‌شده‌است **۲- بهجة‌الامال فی‌شرح زبدة‌المقال** که‌کتابی‌است بزرگ در رجال، بپنج مجلد مشتمل وسه‌مجلد اولی‌آن درشرح زبدة‌المقال‌منظومهٔ رجالی سیدحسین بروجردی سالف‌الترجمة ودومجلدآخری هم درشرح‌منظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خودش‌که درتتمیم زبدة‌المقال مذکور نظم‌کرده‌است میباشد وازتألیف جلد پنجمی‌آن درسال هزار و سیصد و هیجدهم هجرت فراغت یافته است ومخفی نماندکه‌کتاب زبدة‌المقال مذکورهمان است‌که درسال هزار و سیصد و سیزدهم هجرت بنام نخبة‌المقال چاپ شده است **۳- تقویم تام** که‌مذکورشد **۴- حاشیهٔ‌تشریح‌الافلاك ۵- حاشیهٔ روضة‌البهیة**(شرح‌لمعهٔ‌معروف.) **۶- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۷- حاشیهٔ‌قوانین ۸- حاشیهٔ معالم ۹- دلائل‌الاحکام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام ۱۰- ریاض‌المقاصد فی‌شرح قصیدة‌الشیخ‌حسن بن راشد فی‌مدح صاحب‌الزمان ع ۱۱- شرح چغمینی ۱۲- مشکوة‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول ۱۳- المطرز فی‌شرح‌اقسام‌اللغز ۱۴- مناهج الاحکام فی‌اصول‌الفقه** که پنج مجلد وشرح مزجی معالم‌است **۱۵- منتهی‌الامال فی‌علم‌الرجال** که منظومه‌ایست رجالی وفوقاً اشاره‌شد **۱۶- منهاج‌الملة‌فی‌تعیین‌الوقت‌والقبلة ۱۷- الوافیة فی‌شرح‌لغز‌الکافیة للشیخ‌البهائی** . وفات‌علیاری روزپنجشنبه چهارم رجب‌سال هزار وسیصد و بیست و هفتم هجرت واقع‌گردید . (بهجة‌الامال‌خود علیاری واطلاعات‌خارجی)

علیان با صیغهٔ مصغّر (بضمّ اوّل وفتح ثانی وتشدید ثالث) عنوان مشهوری یکی از عقلای مجانین اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه نام اصلیش علی ، با بهلول مشهور، با موسی هادی چهارمین خلیفهٔ عباسی(۱۶۹ـ۱۷۰ه ق) معاصر و مانند بهلول کلمات عاقلانه وحکیمانه‌اش بسیار است. عبدالملك ابن‌ابجر گوید که علیّان مجنون را دیدم وبا همین اسم اورا نداکردم گفت: لاإله‌إلاّالله یا ابن‌ابجر خیر بگو، پدرم پسری برآورد وببرکت حضرت رسول‌الله ص محمدش نامید بعد از ولادت من، مرا نیز ببرکت وصیّ آن حضرت علی نامید، هرکس نام مرا با صیغهٔ مصغّر بگوید وصیّ پیغمبر را تصغیر کرده است . عبدالملك گوید که بعداز این قضیه اورا علی گفتم ویا خود باکنیه‌اش مخاطب می‌کردم. حسن کوفی گوید: شخصی به عُلیّان گفت آیا دیوانه شده‌ای گفت بلی از غفلت دیوانه هستم نه ازمعرفت پس پرسیدکه حال تو باحضرت مولی چطور است گفت ازآن روزی که اورا شناخته‌ام جفائی بدو نکرده‌ام پرسید ازکی اورا شناخته‌ای گفت از روزی که نام من در دفتر دیوانگان ثبت شده است .

سری گوید : درکوفه علیّان را دیدم که بدکان آسیابانی می‌رفت، عصائی‌هم داشته که همیشه همراهش بود، بچه‌ها نیز وقت رفتن اورا بآن دکان میدانستند اینك سرراهش منتظر و اورا وسیلهٔ بازیچه می‌نمودند، او نیز بدیشان هجوم می‌آورده وهمینکه نزدیك میشد محض خلاصی از صدمهٔ عصای‌او برزمین افتاده وعورتین خودشان‌را کشف مینمودند پس علیّان از ایشان اعراض کرده و میگفت که عورتین مؤمن قوروق وپرهیزگاه است و گرنه بایستی که عمرو بن عاص درصفّین تلف میشد وشایستهٔ ما کار بستن بکلام حضرت علی ع است که ما را امرکرده درجنگ فراری را تعقیب نکنیم و درکشتن زخمدار نیز عجله نداشته باشیم ، پس‌ازآن باز بدکان آسیابان برمی‌گشت ، عصا را انداخته و بدین شعر تمثل مینموده است :

والقت عصاها واستقرت بهاالنوی　　　كما قرعینـا بالایـاب المسافر

وقتی کسی اورا یا مجنون خطاب کرد، او درجواب گفت مجنون کسی است که خدارا بشناسد

باز عصیانش ورزد . علی بن ظبیان گوید : روزی علیّان بخانهٔ من آمد ، از اشتهای وی پرسیدم که بکدام غذا مایل است گفت پالوده پس پالوده‌اش تهیه کردم ، بعد از صرف آن بمن گفت که این پالودهٔ عوام بود آیا تو هم میل پالودهٔ عرفا داری گفتم بلی گفت عسل صفا، شکر وفا ، روغن رضا ، نشاستهٔ یقین را درتابهٔ تقوی بریز، آب تقوی درتوی آن کرده و زیر آن ،آتش محبّت روشن کن ، و درجام ذکرش ریخته وبا بادزن حمدش سردکن و با قاشوق استغفارش بخورکه اگر این چنین کنی من ضامن هستم که دیگر خدا را معصیت نکرده باشی .

نظیر این قضیه را ابوعلی سیرافی نیز نقل کرده وگوید پس از آنکه اوصاف علیّان را شنیدم شوق دیدار اورا داشتم تا آنکه سراغ اورا درقبرستان گرفتم، بمجرّد دیدن من، گریخته و بمسجدرفت ومشغول نمازش دیدم تا بعداز اتمام نماز، شروع بمناجات کرده وگفت:
الیک توجهت الطالبون و ارادوك و ایاك قصد المحبون و اشتاقوك فآثروك .
نزدیك رفته و بخانهٔ خودم دعوتش نمودم او نیز اجابت نمود ، بعداز ورودخانه پرسیدم که اشتهای چه طعامی را داری تا برای تو تهیه نمایند گفت چهل سال است که غیراز حق تعالی چیزی دیگر را اشتهای نفس ندارم پس خود طعامی تذکرش دادم آن را نیز باراده و اختیار خودم موکول داشت تا بعداز احضار آن طعام گفت این طعام موافق ارادهٔ من نیست وباید دارای اوصافی باشدکه خودم بیان میکنم پس گفت آرد بندگی، زعفران رضا ، روغن نیّت ، خرمای طاعت راگرفته و هستهٔ عجب و غرور را ازآن بیرون کن ، درتابهٔ تواضع،آب صفا برروی آن بریز، در زیرآن آتش شوق با هیزم توفیق روشن کرده و و درطبق شکر، پیش من بگذار، هرکه سه لقمه ازآن بخورد شفای درد سینه و علاج معاصی وی میگردد پس بلند شده و دامن خود را تکانداد وگفت :

افلح الزاهدون والعابدونا — اذلمولاهم اجاعوا البطونا
افرحواالاعین الغزیرة شوقاً — فمضی لیلهم وهم ساجدونا
حیرتهم مخافـة الله حتی — زعم الناس ان فیهـم جنونا

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۷۷ عقلاءالمجانین)

علیش

محمد بن احمد بن محمد - علیش مالکی مغربی، ازعلمای مالکیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در اصل از اهالی مغرب، ولادتش درحوالی جامع‌ازهر واقع، مراتب علمیّه را از اساتید وقت تکمیل نمود، بسال هزار و دویست و چهل و پنجم هجرت درجامع ازهر بتدریس آغاز کرد ومرجع استفادهٔ جمع وافر شد تا عدّهٔ تلامذهٔ او بحدود دویست نفر ازطلاّب دینیّه بالغ گردیده درسال هفتادم ریاست مذهبی مشایخ مالکیّه و منصب فتوی در دیار مصر بدو اختصاص یافت تا آنکه درسال هزار و دویست و نود و نهم هجرت درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الایضاح فی‌الکلام علی‌البسملة‌الشریفة** ۲- **تدریب‌المبتدی و تذکرةالمنتهی** در فرائض مذاهب اربعه ۳- **تقریب‌العقائد السنیة بالادلة القرآنیة** ۴- **حاشیهٔ شرح ایساغوجی شیخ‌الاسلام** ۵- **القول‌المشرق علی شرح ایساغوجی فی‌المنطق** که نام‌اصلی‌همان‌حاشیهٔ مذکور است ۶- **موصل‌الطلاب لمنح‌الوهاب فی‌قواعدالاعراب** که شرح‌قواعدالاعراب شیخ‌یوسف‌بن ناوی است ۷- **هدایةالمرید لعقیدة اهل‌التوحید** که همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند .

(ص ۱۳۷۲ مط)

علیمی[1]

علیمی

عبدالرحمن بن محمد قاضی - علیمی حنبلی مقدسی ، ملقّب به **مجیرالدین** ، مکنّی به **ابوالیمن**، ازاکابرعلمای‌حنبلیّه‌میباشد که از صغر سنّ دوستدار علم بود ، از اکثر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود، کتاب **الانس‌الجلیل بتاریخ‌القدس والخلیل** از او است که علاوه برملخّص تواریخ بیت‌المقدّس بعضی از حوادث و وفیات دیگر را نیز- تا سال نهصد تمام هجرت حاوی و درسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درمصر چاپ و ترجمهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس بطبع رسیده ودر ذی‌الحجهٔ سال نهصد تمام هجرت شروع بتألیف‌آن‌کرده و درظرف چهارماه

۱- **علیمی**- در اصطلاح رجالی ، لقب اسد بن حارثه ، یحیی بن علیم کلبی، یحیی بن محمدبن‌علیم وغیر ایشان میباشد و اینکه بعضی‌آنرا غلیمی‌نوشته‌اند (که حرف‌اولش غین‌نقطه‌دار باشد) اشتباه وناشی از غلط نسخه بوده‌است.

باتمامش رسانده است. علیمی بسال نهصد و بیست و هفتم هجرت در شصت و هفت سالگی در گذشت.
(کف وص ۳۵۸ مط)

علیمی **یس بن زین الدین ابی بکر** - بن محمد بن شیخ علیم، حمصی ّ المولد، شافعی ّ المذهب ، علیمی ّ الشهرة ، از افاضل شافعیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که با پدر خود از حمص بمصر رفت ، از اکابر آنجا فقه و علوم عقلیّه را خواند تاآنکه آوازهٔ او منتشر شد و درجامع ازهر بتدریس علوم متنوعه پرداخت. بالطبع حلیم ومتواضع بوده ودرسال یکهزار وشصت ویکم هجرت درگذشت وازتألیفات او است:

۱- **حاشیهٔ شرح توضیح خالد** و درحاشیهٔ خودآن شرح که تصریح نام دارد در مصر چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ مجیب النداء فی شرح قطر الندی** که درقاهره چاپ شده است .
(ص ۱۹۴۶ مط)

عم با فتح و تشدید ، بعربی عمو و برادر پدر و دراصطلاح رجالی در بعضی موارد با اضافه بنام شخصی وصف ومعرّف بعضی از رجال و محدّثین میباشد چنانچه **عم جعفر بن حکیم** - عبدالملك بن حکیم، **عم سلیمان بن سماعة** - عاصم کوزی ، **عم علی بن حسان** - عبدالرحمن بن کثیر هاشمی ، **عم علی بن حسن طاطری** - سعد بن محمد طاطری، **عم الفحام** - عمیر بن یحیی، **عم ماجیلویه** - محمد بن ابی القاسم و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

عماد[1]

عماد اصفهانی **محمد بن صفی الدین** - بعنوان **عمادالدین کاتب** درذیل مذکور است.

عمادالدولة **علی بن بویه** - موافق آنچه تحت عنوان آل بویه درخاتمهٔ باب کنی اشاره خواهد شد مؤسّس سلطنت دیالمه میباشد که ازسال ۳۲۱ تا ۳۳۸ه ق = **شکا - شلح** سلطنت نمود ، درهمان سال وفاتش برحسب وصیّت خود او

۱- **عماد**- غالباً بانضمام قیدی دیگر مثل اسلام و دین و مکان و بلده و وصفی دیگر (عماد اصفهانی و عمادالدین و عمادالدولة و مانند اینها) عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب کمال میباشد اینك بارعایت ترتیب درآن قید نیز شرح حال اجمالی بعضی از ایشان را تذکر میدهد.

(که بلاعقب بوده) برادرزاده‌اش **ابوشجاع** رکن‌الدولة حسن بن بویه درفارس تخت‌نشین سلطنت شد و بلقب **عضدالدولة** ملقّب‌گردید و دراثر حسن تدبیری‌که داشته موصل و جزیره و بعضی بلاد دیگر را نیز مسخّر کرد و بممالك موروثی خود افزود ، در هرجا مدارس و ابنیهٔ‌خیریهٔ بسیاری بیادگار گذاشت‌که بیمارستان عضدی بغداد نیز ازآن‌جمله میباشد . این بیمارستان از حیث بنا و محسنات دیگر ممتاز ومشهور عالم‌است، متنبّی و شعرای عرب و عجم عصر، مدایح بسیاری درحق وی‌گفته و بعنایات ملوکانهٔ وی نایل گردیده‌اند. او نخستین کسی‌است‌که در دورهٔ‌اسلامی عنوان ملك (پادشاه) را حیازت‌کرده ونام او دربغداد بعد از نام خلیفه ذکر شده است .

علاوه برمقام سلطنت دراصول نظم مقتدر و باکثر علوم متداوله مطّلع و خطّی خوب داشت. بنای‌گنبد مطهّر وحرم‌محترم حضرت‌امیرالمؤمنین ع ازآثار سراپا سعادت ابدی وی میباشد . جنازهٔ اورا نیز بعداز وفاتش (که بسال سیصد وهفتاد و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی دربغداد واقع وهم درآنجا مدفون بوده) بموجب وصیّت‌خودش بنجف اشرف نقل دادند و درجوار مرقد مقدّس مرتضوی ع مدفون ساخته وبنا برآنچه ازموثّقین مسموع افتاد زنجیری‌که یکسرآن متّصل‌بدان مرقد مطهّرمیباشد درگردنش کرده و برسنگ مزارش نوشته‌اند : وَکَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَیْهِ بِالْوَصیدِ و از اشعار خود عضدالدولة است :

لیس شرب‌الراح الا فی‌المطر	**وغناء من‌جوار فی‌السحر**
غانیات سالبات للنهی	**ناعمات فی‌تضاعیف الوتر- الی**
عضدالدولة و ابن رکنها	**ملك‌الملاك غلاب القدر**

گویند بعد از این اشعار بسیارکمی زندگی‌کرده و درحال احتضار میگفته است : مٰاأَغْنیٰ عَنّی مٰالِیَهْ هَلَكَ عَنّی سُلْطٰانِیَهْ . (ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عمادالدین حسن بن‌علی بن‌محمد - ذیلاً بعنوان **عمادالدین‌طبرسی** مذکوراست.

عمادالدین حسین بن حسون - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

عمادالدین **زکریا بن محمود** - یا محمد بن‌محمود بعنوان قزوینی خواهد آمد.

عمادالدین **زوزنی** - ذیلاً بعنوان **عماد زوزنی** مذکور است.

عمادالدین **سید محمد** - یامعبد بعنوان **ابوالصمصام** درباب کنی خواهد آمد.

عمادالدین **شیرازی** - بعنوان **نسیمی** خواهد آمد.

عمادالدین طبرسی یا **عمادالدین طبری** { **حسن بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن حسن** - طبرسی، یا طبری مازندرانی ، مشهور به **عمادالدین** ، از فحول و اکابر علمای امامیّه که فقیهی است بصیر ، محدّث خبیر، متکلّم نحریر، از معاصرین محقّق حلّی و خواجه نصیر طوسی و نظائر ایشان که مصنّفات جیّدهٔ بسیاری درفقه و حدیث و تحقیق حقائق اصول مذهب وتشیید مبانی دین مقدّس اسلامی ودیگرفنون متنوعه دارد. فتاوی او درکتب فقهیّهٔ متأخّرین منقول واز او به **عماد طبرسی** یا **طبری** وگاهی به **عمادالدین طبرسی** یا **طبری** تعبیر نمایند و ازآن جمله است:

۱- **احوال السقیفه** وآن همان کامل السقیفهٔ مذکورذیل است ۲- **الاربعون حدیثاً فی فضائل امیرالمؤمنین ع و اثبات امامته** ، ازآن‌رو که این کتاب وکتاب کامل السقیفهٔ مذکور ذیل را بامر وزیر روشن‌ضمیر بهاءالدین محمد ابن شمس‌الدین محمد جوینی معروف بصاحب دیوان (که نظیر صاحب بن عباد ودر زمان هلاکوخان متصدی حکومت بلاد ایران بوده) تألیف داده و اتحاف حضور وی نموده است آنها را محض بجهت انتساب بوزیر مذکور (که بهاءالدین لقب داشته) **اربعین بهائی و کامل بهائی** نیزگویند ۳- **اسرارالائمة یا اسرارالامامة** که درسال ۶۹۸ ه ق = **خصح** تألیف شده وآن غیراز اسرارالامامهٔ فضل بن حسن طبرسی است ۴- **بضاعة الفردوس** ۵- **تحفة الابرار** دراصول دین بپارسی ۶- **جوامع الدلائل والاصول فی امامة آل الرسول** که عربی است ۷- **العمدة فی اصول الدین وفروعه الفرضیة والنقلیة** ۸- **عیون المحاسن** ۹- **کامل بهائی** که همان کامل السقیفهٔ مذکور ذیل است ۱۰- **کامل السقیفة** که بهمان سبب مذکورفوق بکامل بهائی معروف است ۱۱- **الکفایة فی الامامة** ۱۲- **معارف الحقائق** ۱۳- **مناقب الطاهرین فی فضائل اهل البیت المعصومین ع** ۱۴- **المنهج فی فقه العبادات والادعیة والآداب الدینیة** ۱۵- **النقض علی معالم فخرالدین الرازی** ۱۶- **نهج الفرقان الی هدایة الایمان** . سال وفاتش بدست نیامد وازتاریخ مذکور تألیف اسرارالامامة معلوم است که درسال ۶۹۸ ه ق = **خصح** ویا بعدازآن است.

(ص ۱۶۹ ت و مواضع متفرقه ازذریعه)

عمادالدین طبری **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد.

عمادالدین طبری **محمدبن علی بن محمد** - ذیلاً بعنوان عمادالدین محمدبن‌علی بن محمد مذکور است .

عمادالدین‌طوسی **محمدبن‌علی** - ذیلاً بعنوان **عمادطوسی** مذکور است .

عمادالدین **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **جامی** نگارش یافته است.

عمادالدین **علی** - متخلّص بـه عماد در ذیـل بعنـوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور است.

عمادالدین **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد .

عمادالدین **فضل‌الله مشهدی** - ضمن شرح حال مخدوم اعظم حـاج محمد خواهدآمد .

عمادالدین **فقیه** - در ذیل بعنوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور است .

عمادالدین کاتب **محمدبن‌صفی‌الدین** - ابی‌الفرج‌محمدبن نفیس‌الدین‌ابی‌الرجاء حامد ابن‌محمدبن‌عبدالله‌بن علی‌بن محمود اصفهانی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **کاتب** ، معروف به **کاتب اصفهانی** و **عماد کاتب** و **ابن‌اخی‌العزیز** از اکابر فقها و ادبای شافعیّهٔ اواخر قرن‌ششم هجرت میباشدکه بسال پانصد ونوزدهم‌هجرت در اصفهان تولد یافته و دربغداد نشو و نماکرد ، درمدرسهٔ نظامیّهٔ‌آنجا فقه و حدیث و ادبیّات را فراگرفت، پس ببلاد متفرقه مسافرتهاکرد و عاقبت درشام‌بوزارت صلاح‌الدین ایّوبی نایل‌گردید تا روز دوشنبه اوّل رمضان سال پانصد و نود و هفتم هجرت در دمشق درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون شد واز تألیفات او است :

۱- البرق‌الشامی درتاریخ و هفت مجلد است **۲- خریدة‌القصر وجریدة اهل‌العصر** که مشهور و شرح حال وآثار بعضی از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت ودرضمن شرح‌حال‌ثعالبی مذکور داشتیم **۳- دیوان دوبیت** (رباعی) که‌کوچك‌است **۴- دیوان‌الرسائل** **۵- دیوان شعر** که چهار مجلد است **۶- زبدة‌النصرة ونخبة‌العصرة** که ملخص‌کتاب نصرة‌الفترة مذکور درذیل است و درپاریس ولیدن چاپ‌شده‌است **۷- العتبی والعقبی** که عتبی‌الزمان‌نیز گویند **۸- الفتح**

القسی فی‌الفتح‌القدسی که درمصر ولیدن چاپشده و این کتاب را بعدازتألیف، بنظرقاضی‌فاضل رسانده و او نیز بتبدیل نام اصلی‌آن‌کتاب (القدح‌القسی فی‌الفتح القدسی) که خود عمادالدین بدان موسومش داشته بوده امرکردکه بهمین اسم فتح‌القسی‌اش مسمی دارد **۹- القدح القسی** که مذکور شد **۱۰- نحلة‌الرحلة ۱۱- نصرة‌الفترة وعصرة‌القطرة** در تاریخ سلجوقیان و وزرا و اکابرآن دولت وظهور ترك‌بوده وکتاب زبدة‌النصرة مذکور فوق نیز ملخّص‌همین کتاب میباشد واز اشعار عمادالدین است :

اقنع ولا تطمع فـان‌الغنی	**کمالـه فـی‌عـزة النفس**
فـانه ینقص بـدرالدجی	**لاخـذه الضوء من‌الشمس**

(ص۱۱ ج ۱۹جم و ۱۸۸ ج۲کا و۳۲۰۴ ج۵س وکشف‌الظنون وغیره)

عمادالدین کرمانی **علی** - ملقّب به **عمادالدین**، متخلّص به‌عماد،معروف بـه **عماد فقیه** و **خواجه عماد فقیه** از مشایخ عرفـا و مشاهیر شعرای نامی ایرانی‌کرمانی میباشدکه بـا حافظ شیرازی معاصر بود، در زمان شاه‌شجاع درشهرکرمان خانقاه داشت، مریدان بسیاری برسر وی‌گردآمدند، **یك دیوان و دومثنوی** بنام **محبت‌نامه** و **محنت‌نامه** داشته و مثنویات دیگر نیز بدو منسوب دارنـد. یك نسخه از دیوان اوکه درحال حیات خودش بسال هفتصد و شصت و سیم هجرت باخط نسخ خوب نوشته شده بشمارهٔ (۱۸۲) ویك‌نسخهٔ دیگرنیزکه درسال نهصد وهشتاد ویك هجرت باخط نستعلیق‌خوب نوشته‌شده بشمارهٔ (۱۸۱) درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدید تهران موجود میباشد واز اشعار او است :

برلوح جـان نوشته‌ام ازگفتـهٔ پـدر	روز ازل‌کـه تـربت او بـاد عنبرین
گر درجهـان دلی زتـو خرّم نمیشود	باری‌چنان‌مکن‌که شود خاطری‌حزین

درسال‌هفتصد وهفتاد ودویم یا سیم هجرت درکرمان وفات‌یافته ودرخانقاه‌خودبخاك‌رفت.

(ص ۳۲۰۶ ج۵س وغیره)

عمادالدین کیاالهراسی **علی‌بن‌محمد**- بهمین عنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد.

عمادالدین **محمد بن علی بن حمزه** - ذیلاً بعنوان **عماد طوسی** مذکور است.

عمادالدین **محمد بن علی بن محمدبن علی** - طبری آملی، مکنّی به **ابوجعفر**، عالم جلیل و فقیه نبیل ، از ثقات علمای شیعهٔ اواسط قرن ششم هجرت واز تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ طوسی میباشد . از او و مشایخ بسیاری دیگر روایت نموده و شاذان بن‌جبرئیل قطب راوندی (متوفی بسال ۵۷۳هـ ق = **ثعج** نیز از وی روایت مینمایند . از تألیفات او است :

۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ۲- الزهد والتقوی ۳- الفرج فی‌الاوقات والمخرج بالبینات وغیرها . سال وفاتش بدست نیامد و درسال پانصد وشصتم هجرت از بعض مشایخ خود اجازه داشته است. (ملل وص ۵۹۱ت و۴۷۶مس)

عمادزوزنی از شعرای فرس قرن هشتم عهد سلاجقه ، از مردم ناحیهٔ زوزن از نواحی نیشابور میباشدکه نام اصلیش عمادالدین، تخفیف یافته وبه عماد زوزنی مشتهر گردیده است . مدّاح طغان شاه بود ، عاقبت حسب‌الارشاد امام غزالی ترك دنیا گفته و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك و تصوّف گذاشت واز اشعار او است که در حین استیذان ورود مجلس غزالی گفته :

خردرا دوش میگفتم که این کهنه‌جهان ازکی | شد ازغوغای شیطان وزسودای‌هوا خالی
خرد گفتا عجب دارم که میدانی ومیپرسی | بعهد علم غزالی بعهد علم غزالی

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۲۰۵ ج ۵س و۳۳ سفینةالشعرا)

عمادسخاوی **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است .

عمادطبرسی یا **عماد طبری** { حسن بن علی بن محمد بعنوان عمادالدین طبرسی وعمادالدین طبری مذکور شد .

عمادطبری **علی بن محمد**- بعنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد .

عمادطوسی **محمدبن علی بن حمزه** - طوسی مشهدی ، که‌گاهی من باب نسبت بجدّ ، محمد بن حمزه نیز گویند از اکابر علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه فاضل متکلّم جلیل‌القدر واعظ ، ناصر شریعت مقدسه، لقبش

عمادالدین، کنیـه‌اش **ابوجعفر،** شهرتش **طوسی** و**عماد طوسی** و **ابوحمزه** ، بجهت انتساب بکتاب وسیله نام او به **صاحب وسیله** نیز معروف واز تألیفات او است:

۱- ثاقب المناقب فی‌المعجزات الباهرات للنبی ص والائمة المعصومین الهداة ۲- الرایع فی‌الشرایع ۳- الواسطة ۴- الوسیلة . وفاتش درکربلا واقع ، در خارج باب‌النجف مدفـون و سال‌آن بدست نیامد و بنا باستظهار ذریعه با شیخ منتجب‌الدین (متوفی بسال ۵۸۵هـ ق = ثفه) معاصر بوده است و نام و نسب او بقرار فوق میباشد و اینکه بعضی، نام اورا هبةالله ، ودیگری حسن‌بن محمد بن حمزه نوشته‌اند شتباه‌است و ازآن روکه زمان او بعد از شیخ طوسی (مکنّی بابوجعفر) وده اورا **ابوجعفر ثانی** و **ابوجعفر متأخر** نیزگویندکه در اسم وکنیه و نسبت طوسی موافق هستند.

(ص ۶۵ ج۶عن و ۵۹۴ت و۵ ج ۵ ذریعه وغیره)

عمادفقیه **علی -** بعنوان عمادالدین‌کرمانی مذکور شد .

عمادقزوینی **زکریا بن‌محمود-** یا محمدبن محمود بعنوان‌قزوینی خواهدآمد.

عمادکاتب **محمدبن صفی‌الدین -** بعنوان **عمادالدین‌کاتب** مذکور شد.

عمادکرمانی **علی-** بعنوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور شد .

عمادلدین‌الله **مرزبان ابن سلطان‌الدولة -** ابی‌الشجاع ابن‌بهاءالدولة که‌کنیه‌اش **ابوکالیجار** ولقبش **عزالملوك** و **عماد لدین‌الله** میباشد موافق‌آنچه در خاتمهٔ باب‌کنی تحت عنوان‌آل‌بویه اشاره خواهد شد هفتمین سلطان دیالمهٔ ایرانی است‌که بسال چهارصد وپانزدهم هجرت بعداز وفات پدر درفارس بتخت سلطنت‌نشست، مدتی با عمّ خود جلال‌الدولة‌که درآن موقع‌امیرالامرای‌بغداد بوده برسر محاربه برآمد تا بسال چهارصد و چهلم هجرت در چهل سالگی درگذشت .

(ص ۴۲۵۹ ج ۶ س وغیره)

عمادی **ابراهیم بن عبدالرحمن بن محمد بن عمادالدین -** دمشقی حنفی، از ادبای علمای شام میباشدکه محفوظاتش بسیار، درمیان‌ایشان

بعلم و فضل و فصاحت و بلاغت معروف و قریحهٔ شعریه‌اش خوب بود . در سال هزار و هفتاد و هشتم هجرت درگذشت واز اشعار او است :

لاتخش من شدة ولا نصب	وثق بفضل الاله و ابتهج
و ارج اذا اشتدهم نازلة	فاخر السهم اول الفرج

پدرش عبدالرحمن نیز از افاضل وقت خود ، در دیار شام مفتی و شیخ‌الاسلام ، مرجع انام مسلّم علما و ادبا وممدوح شعرای وقت بود واز تألیفات‌او است :

۱- الصلوة الفاخرة بالاحادیث المتواترة ۲- المستطاع من الزاد لافقر العباد ابن‌العماد ۳- المنسك ۴- الهدایة . بسال یکهزار و پنجاه ویکم هجرت در دمشق شام در هفتاد و سه سالگی وفات یافت و درمقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون گردید .

(ص ۵۷۷ ج ۱ س وغیره)

عمادی

حامد بن علی بن ابراهیم بن عبدالرحمن- یاعبدالرحیم بن عمادالدین، حنفی دمشقی، عالم فقیه فاضل‌ادیب‌کامل عارف‌محقّق، معروف به عمادی ، از اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده و مانند پدر خود در شام مفتی حنفیّه بوده واز تألیفات او است :

۱- الاتحاف لشرح خطبة الکشاف ۲- تشنیف الاسماع فی افادة لو للامتناع ۳- التفصیل فی الفرق بین التفسیر والتأویل ۴- تفعقع الشن فی نکاح الجن ۵- الدر المستطاب فی موافقات عمر بن الخطاب ۶- صلاح العالم بافتاء العالم ۷- اللمعة فی تحریم المتعة وغیراینها . بسال یکهزار وصد وهفتاد ویکم‌هجرت‌در شصت‌وهشت‌سالگی دردمشق‌وفات‌یافت ودر باب‌الصغیر مدفون‌گردید و ظاهر آن است‌که حامد عمادی نوهٔ ابراهیم‌عمادی مذکور فوق‌است.

(ص ۱۱ ج۲ سلك‌الدرر)

عمادی

شاعر- از شعرای ایران میباشدکه در ری نشو و نماکرد، مدّاح طغرل‌بن ارسلان و ممدوح اوحدالدین انوری وسیدحسن‌غزنوی بود . درسال پانصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته واز او است :

مرا از شکستن چنان درد ناید	که ازناکسان خواستن مومیائی

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص ۳۲۰۶ ج۵س)

عمادی **عبدالرحمن بن محمدبن عمادالدین** - موقاً ضمن‌حال‌پسرش‌ابراهیم عمادی مذکورشد .

عمادی **محمدامین** - از مشاهیر خطّاطین ایرانی میباشدکه نوهٔ میرعماد حسنی معروف وکتابدار شاه عباس صفوی بود و خطّ اورا معادل خطّ جدّ مذکورش میشمارند . بسال هزار و صد و بیستم هجرت در چهل و پنج سالگی دراصفهان درگذشت. (ص ۳۲۰۶ ج۵س)

عماری لقب رجالی قاسم بن ولید قریشی میباشد و شرح حالش موکول بدان علم است .

عمانی[1]

عمانی **حسن بن علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌عقیل** خواهدآمد .

عمدةالدین **محمد بن اسعد** - بعنوان **حفده** مذکور شده است .

عمرانی **علی بن محمدبن‌علی** - بن‌احمدبن‌مروان،عمرانی‌خوارزمی،مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **حجةالافاضل** و **فخرالمشایخ** ، ادیبی است فاضل زاهد صالح متدیّن ، بوظائف دینیّه عامل ، از ادبای اواسط قرن ششم هجرت ، از تلامذهٔ زمخشری ، درغوامض کلمات عربیّه خبیر، باسرار فنون ادب محیط ، حدیث را از دیگر مشایخ هم فراگرفته وازتألیفات او است :

۱- **عمانی**- منسوب است به عمان (بروزن غراب) که نام مردی و هم شهری است در یمن ویا ناحیه‌ایست درسمت‌غربی بحر یمن ودرسمت شرقی هجرکه مردمانش‌خوارج وبچندین قریه مشتمل و حرارت‌آن ضرب‌المثل است . بروزن (عطار) شهری است در شام‌که قصبهٔ ناحیهٔ بلقا بوده و بدینمعنی با تخفیف میم نیز گفته‌اند . بعقیدهٔ بعضی **عمان** (بروزن عطار) نام شهر دقیانوس مشهور است‌که اصحاب‌کهف و رقیم از وی فراری شده وکهف و رقیم نیز نزدیکی‌آن شهر است . بـاری لفظ عمانی **دراصطلاح رجالی** لقب جیفر بن جلندی و حسن بن علی بن ابی‌عقیل و حسن بن عیسی بوده و مراد ازآن درکتب فقهیه درصورت عدم قرینه حسن بن علی مذکور است .

۱- اشتقاق‌الاسماء ۲- تفسیرقرآن ۳- المواضع والبلدان چنانچه درروضات‌الجنات گفته است و بنوشتهٔ کشف‌الظنون کتاب اولی وسیمی‌مذکور یکی‌بوده ونامش **اشتقاق‌اسماءالمواضع والبلدان** است . عمرانی شعر خوب نیز میگفته واز ابیات قصیده‌ایست‌که درمدح‌حضرت نبوی ص سروده است :

**اضاء برق وسجف‌اللیل مسدول	کما یهزالیمانی وهو مصقول**

درسال پانصد و شصتم هجرت درگذشت .	(کف وص۶۱ ج۱۵جم و۴۸۵ت)

عمرکی **علی بن محمد** - بوفکی نیشابوری ، یا عمران بن علی‌بن محمد ویا خود نامش‌عمرکی پسر علی‌بن محمد است. بهرحال‌کنیه‌اش **ابومحمد** و نامش محل خلاف علمای رجال بوده و لکن مسمّی همانا یك تن و ازثقات اصحاب حضرت امام حسن‌عسکری ع (متوفّی بسال ۲۶۰ه ق = **سر**) واز اکابر مشایخ حدیث بوده و بسیاری از مشایخ از وی روایت میکنند . **کتاب‌الملاحم** ازآثار قلمی او میباشد و سال وفاتش بدست نیامده و **بوفك** نام یکی از قراء نیشابور است.

(کتب‌رجالیه)

عمروی[۱]

عمری **عبدالباقی‌بن سلیمان** - بعنوان **فاروقی** خواهدآمد .

عمری **عبدالرحمن بن عیسی**- بعنوان **مرشدی** خواهدآمد.

عمروی **عثمان بن سعید** - اسدی، **سمان زیات** ، مشهور به عمروی، (بفتح اوّل و سکون ثانی)که بقبیلهٔ بنی‌عمرو بن حریث ویا عمرو بن

۱- **عمروی** - بروزن سعدی ، در اصطلاح رجالی لقب احمد بن بشیر، جعفر بن‌عمرو، ظفر بن داعی ، حفص بن عمرو و پسرش محمد بن حفص بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد . بنوشتهٔ‌کشی ، حفص مذکور وکیل حضرت امام حسن‌عسکری ع وپسرش محمد هم وکیل حضرت امام منتظر عجل‌الله فرجه بوده‌اند باری عمروی، لقب مشهوری عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان نیز میباشدکه وکیل و سفیر اولی و دویمی ناحیهٔ مقدسه در زمان غیبت صغری میباشند اینك بشرح اجمالی حال ایشان میپردازیم . **اما عمری** بضم اول و فتح ثانی نیز عنوان مشهوری بعضی از افاضل است‌که نیز تذکر داده می‌شوند.

عامر بن ربیعه انتساب داشته است چنانچه **سمان** یا **زیات** گفتن او نیز بجهت آن بوده که برای کتمان امر سفارت و وکالت خودکه از حضرت ولیّ عصر عجل‌الله فرجه داشته روغن‌فروشی و تجارت زیت میکرده وکنیهٔ او نیز ابوعمرو بوده است . بقول بعضی ، حسب‌الامر حضرت امام حسن‌عسکری ع محض اینکه اسم عثمان و کنیهٔ ابوعمرو در یکجا مجتمع نگردد آن کنیه را به عمروی تبدیل‌کرد وبدان مشهورگردید . عثمان بن سعید، اوّلین نوّاب‌خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه بود وقبلاً از یازده‌سالگی، شرف‌اندوز خدمت امام علی‌النقی ع وازاکابر اصحاب آن‌حضرت محسوب وبموجب‌اخبار وارده ، امین وعادل و ثقه وجلیل‌القدر وطاهر وعفیف بود . آن‌حضرت درجواب‌استفسار احمد بن اسحق قمی‌که از مرجع احکام دینیّه سؤال‌کرده‌بود فرمودندکه **عمروی** مأمون وثقه و معتمد است، گفته‌های اورا اطاعت‌کن وهرچه‌گوید وبشما برساند ازخودمن‌است.

بعداز وفات حضرت امام علی‌النقی ع بشرف خدمت حضرت امام‌حسن‌عسکری‌ع مشرّف شد، آن‌حضرت نیز درجواب همان سؤالات احمد، فرمودند **عمروی وپسرش محمد** هردو ثقه و مأمون هستند و هرچه بشما از طرف من برسانند ازمن است حرفهای‌ایشان راگوش داده و اطاعت‌کن‌که ثقه و مأمون میباشند . در خبرهای دیگر، آن‌حضرت در جواب همین سؤال فرمودند اینك ابوعمرو ثقه و امین ومحل اعتماد امام ماضی‌بود، در حیات و ممات من هم محل اعتماد من بوده و هرچه بگوید و بشما برساند از من است. درخبردیگر، شیعیان‌یمن‌راکه بخدمت آن‌حضرت مشرّف ومقداری ازحقوق‌الهیّه‌آورده بودند فرمودندکه همان اموال را بابوعمرو تسلیم دارندکه وکیل آن‌حضرت بوده ونسبت بمال‌الله ثقه و مأمون است . بالجملة جلالت مقام عثمان بن سعید بالاتر ازآن است‌که بحیطهٔ تحریر برآید .

سال وفات او در هیچ‌کدام ازکتب رجالیّهٔ موجوده درنزد نگارنده معیّن نشده و فقط درتحیة‌الزائر حاج میرزا حسین نوری‌گویدکه عثمان بن سعید بسال دویست و پنجاه و ششم هجرت بسفارت و نیابت حضرت امام عصر ع مشرّف ودرحدود پنجاه وهفتم

وفات یافته و قبرش درجانب غربی بغداد در شارع میدان است و در نخبة‌المقال گوید :

عثمان العمروی هوالوکیل　　　ابن سعید ثقة جلیل

اما محمد بن عثمان بن سعید اسدی کوفی عمروی ، پسر والاگهر صاحب ترجمه که به ابوجعفر مکنّی و مانند والد معظّم خود به عمروی معروف است دویمین نواب خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه میباشد . چنانچه از اخبار مذکوره برمیآید جلالت و عظمت وی نیز مسلّم ، امانت و وثاقت و عدالت وی هم از طرف قرین‌الشرف حضرت امام حسن‌عسکری ع مصدّق و موافق آنچه از تاریخ مذکور وفات والد ماجدش مکشوف میگردد درحدود سال ۲۵۷ه ق = انور بعداز وفات پدر ، تاج وکالت و نیابت خاصّهٔ آن‌حضرت‌را برسر گذاشت، امور سفارت منحصراً درعهدهٔ وی‌بود، درحدود چهل وهشت سال متصدی امور سفارت خاصّهٔ آن ظل‌الله حقیقی شد و بدین منصب مفتخر گردید. در این مدت عرائض پناهندگان آن‌آستان ملائك پاسبان را مانند پدر حقائق نظرش‌عثمان، بحضور مهر ظهورآن خلیفةالرحمن می‌رسانید ومعجزات بسیاری ازطرف قرین‌الشرف آن‌حضرت بدست وی بروزیافت، توقیعات‌صادره ازآن‌ناحیهٔ مقدّسه بتوسط وی‌بخواص شیعه میرسید، تا درماه جمادی‌الاولی سیصد وچهارم یاپنجم هجرت در بغداد وفات‌یافت. قبر شریفش دراین ازمنه در مقبرهٔ بزرگی است قرب درب سلمان و درمیان اهل بغداد به شیخ‌خلانی معروف است و قبلاً روز وفات خود را خبر داده بوده است . گویند برای خود قبری تهیه و با تختهاش فرش نموده وآیات قرآنی و اسامی مقدسهٔ حضرات ائمهٔ اطهار ع را درآن‌نقش‌کرده‌بود، روزی یك‌مرتبه توی‌آن رفته ویك‌جزو قرآن‌میخوانده است . در ردیف محمدین از نخبةالمقال ، در تاریخ وفات اوگوید :

ثم ابن‌عثمان وکیل عمروی　　　قدر قبضه صحیح‌الخبر

که‌کلمهٔ قدر = ۳۰۴ میباشد .

حشرنا‌الله معهم .　　　(کتب‌رجالیه)

عمروی　محمد بن عثمان - ضمن شرح حال والد معظّمش عثمان‌بن سعید عمروی فوق مذکور شد .

عمشانی لقب رجالی جبیر بن‌حفص میباشد وشرح‌حالش درآن‌علم‌است.

عمعق بخارائی **شهاب‌الدین** - بعنوان بخارائی شهاب‌الدین مذکور شده است.

عمو **عبدالله** - از مشاهیر عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه به **بابا** موصوف، به **بابا عمو عبدالله** معروف وقبر او درزیرطاقی است درخارج شهر اصفهان‌که دوطرف‌آن طاق هم دومناره‌ایست معروف بمنارهٔ جنبان و برسنگ مزار عمو عبدالله نوشته شده **هذا قبر الشیخ الزاهد البارع السعید المتقی عمو عبدالله بن محمد بن محمود سقلا رحمةالله علیه وتوفی فی‌السابع عشرة من شهر ذیحجة سنة ست عشرة و سبع مأة**که درسال هفتصد وشانزدهم هجرت وفات‌یافته وشرحی دیگر بدست نیامد . اما دو منارهٔ مذکور طرفین‌آن طاق مزبور طوری استکه اگر یکی ازآنها را تکانی بدهند بحرکت‌آمده و منارهٔ دیگر بلکه طاق و قبر عمو نیز حرکت میکنند و بهمین جهت بمنارهٔ جنبان شهرت یافته است . بانی و تاریخ بنای‌آن و سبب حرکت مذکوره هنوز محرز نشده وموافق آنچه درشرح‌حال شیخ بهائی اشاره نمودیم بین‌العامة بنای‌آن را نیز مثل نوادر و عجائب بسیار دیگر بدو منسوب داشته و حرکت‌آن را نیز مستند باصول استادانهٔ شکل هندسی‌آن دانند چنانچه‌گاهی حرکت‌آن‌را اثرصفای‌باطن عمو عبدالله می‌پندارند. بعضی اقوال عجیبهٔ دیگر نیزگویندکه مطلب را دربوتهٔ اجمال گذاشتن بهتر از تعرض‌آنها میباشد خصوصاًکه خارج از وضع‌کتاب است.

(اطلاعات متفرقه)

عمی لقب رجالی احمدبن ابراهیم بن احمد ، اسد بن معلا، اسمعیل بن علی، حسن‌بن محمد بن جمهور ، محمدبن حسن بن‌جمهور و بعضی دیگر است .

عمید **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** نگارش یافته‌است.

عمیدا **میرزا محمدتقی** - تبریزی که‌درمثنوی **درّ خوشاب** خودرا به‌**عمیدا** متخلص‌داشته‌وشرح‌حالش‌بعنوان **حجةالاسلام** نگارش‌یافته‌است.

عمیدالدین اسد یا اسعد بعنوان ابرزی نگارش یافته است .

عمیدالدین **زکریا** - بعنوان **قزوینی زکریا** خواهدآمد.

عمیدالدین **عبدالمطلب بن محمد بن علی** - ذیلاً بعنوان **عمیدی** مذکور است.

عمیدالدین **یحیی بن ابوالفرج** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌زباده** خواهدآمد .

عمیدالرؤساء **هبةالله بن حامد** - بن احمد بن ایّوب بن علی بن ایّوب حلّی ، ملقّب به **رضی‌الدین**، معروف به**عمیدالرؤسا**، مکنّی به**ابومنصور**، از صلحاء متعبدّین و اخیار علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه جلیل‌القدر فاضل ، ادیب نحوی‌لغوی کامل بود . موافق قول میرداماد و جمعی دیگر راوی صحیفهٔ کاملهٔسجادیّه بوده وآن‌صحیفه‌را چنانچه دراوّلش‌است ازسیّداجلّ نجم‌الدین بهاءالشّرف روایت‌کرده وگویندهٔ لفظ **حَدَّثَنا** دراوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه، عبارت از او میباشد وسید فخار هم‌که از مشایخ روایت محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ھ ق = **خعو**) و از تلامذهٔ ابن‌ادریس(متوفی بسال۵۹۶ھ ق = **ثصو**) بوده ازاو روایت میکند. عمیدالرؤساءاستاد سیدفخارمذکور وابن‌العلقمی وزیرآتی‌الترجمة وازتلامذهٔابن‌الخشاب نحوی‌آتی‌الترجمة و ابن‌العصار لغوی‌آتی‌الترجمة و بعضی از اکابر دیگر بوده ودرلغت مهارتی بسزا داشت وکتاب **الکعب** از تألیفات او است وقول او درتحقیق‌کعب درمسئلهٔ وضو محل اعتماد فقها میباشد و درسال ششصد و نهم یا دهم هجرت درسنّ متجاوز از هشتاد سالگی وفات‌یافت.

بالجملة راوی صحیفهٔ سجادیّه وگویندهٔ لفظ حدّثنا در اوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه ، بقول شیخ بهائی علی بن سکون (متوفّی بسال ۶۰۶ھ ق = **خو**) است‌که شرح حال او نیز در باب‌کنی بعنوان **ابن‌السکون** خواهدآمد . در ریاض‌العلما قضاوت عادلانه‌کرده و گوید حق‌آن است‌که راوی صحیفه ابن‌سکون و عمیدالرؤساء هردو میباشد و ابن‌معیّة هم‌آن را از هردو روایت‌کرده است.

نگارنده‌گوید : این‌جملهٔ آخری، بادرنظرگرفتن‌دوتاریخ وفات‌مذکور‌عمیدالرؤسا

و ابن‌السکون با تاریخ وفات محمد بن قاسم (که درسال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت بوده و معروف به **ابن‌معیة** است) منافات بیّن دارد مگر اینکه روایت ابن‌معیّة از ایشان با واسطه باشد ، بلی گاهی قاسم بن حسن را نیزکه جدّ عالی ابن‌معیّة محمد بن قاسم مزبوراست بهمین‌عنوان (ابن‌معیّة) مذکوردارند او نیز با بن‌معیّة موصوف بلکه مشهور بوده ودرسال ششصد و سیم هجرت در روایت صحیفه ازعمیدالرؤسا اجازه داشته است و ظاهر آن‌است که مراد ریاض‌العلما نیز ازابن‌معیّة که‌صحیفه‌را ازابن‌السکون‌وعمیدالرؤسا هردو روایت میکند همین قاسم بن حسن باشد.

(ص۲۰۴هب وسطر۶ ص۳۷۶ وسطر۳۵ ص۷۶۸ت و۲۶۴ ج۱۹جم وباب‌الهاء از ریاض‌العلما)

عمیدی بفرمودهٔ تنقیح‌المقال لقب رجالی **حسین حسینی** است .

عمیدی **سید عبدالمطلب بن ابی‌الفوارس** - مجدالدین‌محمدابن‌فخرالدین علی بن اعرج ، حسینی حلّی ، ملقّب به **عمیدالدین**، معروف به **عمیدی** و **سید عمیدی** ، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اکابر و ثقات مشایخ روایت و علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی محقّق مدقّق، خواهرزادهٔ علاّمهٔ حلّی وازتلامذهٔاو بود، شهید اوّل نیز باآن‌همه جلالت‌آفاقی‌که دارد بسیارش ستوده وبواسطهٔ او از علاّمهٔ حلّی روایت مینماید از تألیفات او است :

۱- **تبصرة الطالبین فی‌شرح نهج‌المسترشدین** که شرح نهج‌المسترشدین علامه است

۲- **شرح انوارالملکوت فی‌شرح‌کتاب الیاقوت فی‌اصول الکلام** چنانچه علاّمه‌کتاب یاقوت نام ابن‌نوبخت راکه در اصول‌کلام‌است شرح‌کرده وشرح خود را بانوارالملکوت‌نامیده و عمیدی نیز همان انوارالملکوت را شرح‌کرده‌است واین‌شرح‌عمیدی بمنزلهٔ‌محاکمات ما بین ابن‌نوبخت وعلاّمه‌است . ۳- **شرح‌تهذیب‌علامه** دراصول‌فقه که نامش بنا برمشهور **منیة اللبیب فی‌شرح‌التهذیب** است و درلکناو از بلاد هند چاپ شده است . نسخهٔ‌آن بسیار و پنج نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۹۶۳-۹۶۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . در روضات‌الجنّات‌گویدکه شرح تهذیب عمیدی همین است‌که دم دست

ما موجود و نامش منیةاللبیب و بین‌الطلبة مشهور و در کلمات بعضی از علما نیز تصریح شده و مؤلف آن در پانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت از تألیفش فراغت یافته است وبعد از اینجمله گوید گاهی توهّم میشود که این منیةاللبیب از عمیدی نبوده بلکه از مصنّفات برادرش ضیاءالدین سید عبدالله بن محمد بن علی بن اعرج است لکن شهرت مابین طلبه و بشرح عمیدی معروف بودن همین شرح متداول منیةاللبیب نام، عقیدهٔ اوّلی راکه تألیف عمیدی بودن آن است تأیید مینماید . نگارنده گوید که محل نظر، همین شرح منیةاللبیب نام است که ازکدام یك از این دو برادر والاگهر است و الاّ تردیدی نیست در اینکه هریکی از ایشان شرحی بر تهذیب‌الاصول خال خودشان علاّمهٔ حلّی نوشته وکتاب جامع‌البین من فوائدالشرحین شهید اوّل نیز معروف وفوائد دوشرح تهذیب این دو برادر را حاوی است . در ذریعه قول دیگر راکه از ضیاءالدین بودن همین منیةاللبیب است تأییدکرده وگوید شرح تهذیب عمیدی اسم خاصی نداشته ومنیةاللبیب، نام شرح دیگر تهذیب است که سید ضیاءالدین عبدالله بن مجدالدین ابی‌الفوارس برادر کهتر عمیدالدین تألیفش داده و اما شرح تهذیب عمیدی که یك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویّه موجود است از حیث مطلب و عبارت مغایر همین منیةاللبیب است **۴- شرح قواعد علامه** که نام اصلیش **کنزالفوائد فی‌حل مشکلات القواعد** ومعادل اصل کتاب قواعد و نصف آن بوده و دراین کتاب پاره‌ای مطالبی راکه در مجلس درس وغیره با خال خود علاّمه مطرح مذاکره بوده مذکور داشته ویك نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۲۶۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۵- شرح مبادی الاصول علامه** **۶- شرح نهج المسترشدین** که بنام تبصرةالطالبین مذکور شد **۷- کنزالفوائد** که بنام شرح قواعد مذکورشد **۸- مناسخات المیراث** **۹- منیةاللبیب** که همان شرح تهذیب مذکور فوق است **۱۰- میراثیه** .

وفات عمیدی شب دوشنبه دهم شعبان هفتصد و پنجاه و چهارم هجرت در هفتاد و سه سالگی در بغداد واقع وجنازه‌اش بنجف اشرف نقل گردید. مخفی نماند که مجدالدین ابوالفوارس محمد ابن فخرالدین علی بن اعرج پدر عمیدی و همچنین فخرالدین علی جدّ او نیز هردو از محقّقین علما بوده‌اند وهمچنین برادر والاگهر مذکورش ضیاءالدین

سید عبدالله بن ابی‌الفوارس مجدالدین محمد بن فخرالدین علی‌بن اعرج حسینی نیز از اکابر فقها ومشایخ شهید اوّل میباشد ، او نیز مثل برادرش **شرحی برتهذیب‌الاصول** خال خود علاّمۀ حلّی نوشته بلکه همین شرح تهذیب مبسوطی‌که نامش منیةاللبیب فی‌شرح التهذیب بوده و درپانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت تألیف شده و بین‌العلما دایر و بنا برمشهور به عمیدی منسوبش دارند بزعم بعضی از همین ضیاءالدین است یعنی شرح تهذیب ضیاءالدین همین منیةاللبیب و شرح تهذیب عمیدی غیراز منیةاللّبیب بوده و اسم مخصوصی ندارد چنانچه فوقاً نگارش دادیم و سال وفات ضیاءالدین بدست نیامد .

(ص ۴۵۹مس و۲۰۴هب و۳۷۴ت وسطر ۳۳ ص۳۷۵ت وغیره)

عمیدی **محمد بن احمد بن محمد** - مکنّی بابوسعید ، معروف به **عمیدی** یا **عبیدی**، ادیبی است نحوی لغوی از ادبای اواسط قرن پنجم هجری واز تألیفات او است :

۱- **الابانة عن‌سرقات‌المتنبی‌لفظا ومعنی** که درمصرچاپ‌شده‌است ۲- **الارشاد الی‌حل المنظوم والهدایة الی نظم‌المنثور** ۳- **انتزاعات‌القرآن** ۴- **تنقیح‌البلاغة** ۵- **العروض** ۶- **القوافی** . درسال چهارصد و بیست و سیم یا سی و سیم یا پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۱۲ ج ۱۷ جم وغیره)

عمیدی **محمدبن محمد بن محمد** - یا احمد ، **حنفی‌المذهب** ، **رکن‌الدین** اللّقب ، **سمرقندی** البلدة ، **ابوحامد** الکنیة ، **عمیدی** الشهرة ، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه‌کثیرالتواضع وکریم‌الاخلاق بوده واز تألیفات‌او است :

۱- **الارشاد** درعلم‌خلاف ۲- **الطریقةالعمیدیة** ۳- **النفائس**. شب چهارشنبه نهم جمادی‌الاخرۀ سال ششصد وپانزدهم هجرت در بخارا وفات یافت و او نخستین‌کسی است که در علم خلاف تألیف مستقلی کرده است ودر فوائدالبهیّة گوید وجه نسبت عمیدی معلومم نشد و سمعانی نیز چیزی در این موضوع ذکر نکرده است .

(ص ۵۱ ج۲کا و۲۰۰ فوائدالبهیة)

عنبری[1]

عنبری

ابوالواثق - درفصل‌هشتم ازباب دویم مناقب ابن‌شهراشوب‌محمد بن‌علی(متوفّی بسال۵۸۸ه ق=ثفح) بابوالواثق‌عنبری‌نسبت‌داده

شفیعی الیك الیوم یا خالق‌الوری	رسولك خیرالخلق والمرتضی علی
و سبطاه والزهراء بنت محمد	ومن فاق اهل‌الارض فی‌زهده علی
و باقر علم الانبیاء و جعفر	وموسی وخیرالناس فی‌رشده علی
ومولای من بعدالکرام الی‌الوری	محمد المحمود ثم ابنه علی
و بالحسن المیمون تمت شفاعتی	و بالقائم المهدی ینمی الی علی
ائمة رشد لافضیلة بعدهم	سلالة خیرالخلق افضلهم علی

دیگر از اسم و زمان و سایر مشخّصات وی چیزی نگفته است .

عنبری

حسین بن محمد - تمیمی عنبری قیروانی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ائمهٔ‌شعرو لغت بوده ودرسال‌سیصدوچهل‌ودویم‌هجرت درگذشت. (سطر۳۲ ص۲۳۲ت)

عنبری

عامر بن عبدالقیس - تمیمی‌بصری عنبری، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و اکابر تابعین وساکن بصره بود . موافق‌آنچه تحت عنوان **زهاد ثمانیه** اشاره نمودیم یکی از اتقیای ایشان ، تقوی و زهد او مشهور و جلالت وی جای تردیدی نمیباشد . در زمان خلافت‌عثمان ازطرف معاویه بشام جلب‌گردید و بمناسبت مساعدت هوای شام روزه‌داری برویآسان شد تا در موقعی‌که معاویه اصرار وافی داشت‌که عامر چیزی از وی درخواست نماید عامر گفت هوای‌گرم بصره را تقاضا دارم‌که سبب صعوبت روزه و مزیّت اجر و ثواب من باشد . میگفته است‌که اگر تمامی دنیا مال من باشد وخدایم امر به رهاکردن وصرفنظر نمودن ازآن نماید هرآینه با طیب نفس خودم اطاعت میکنم . روزی هزار رکعت یا هشتصد

۱- **عنبری**- در اصطلاح رجالی لقب اسود بن مسعود ، اعور بن بشامه ، اوفی بن موکه ، ایوب بن ابی‌تمیمه وجمع‌بسیاری دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول‌بدان‌علم‌است.

رکعت بخودش واجب کرده بود و علی‌التوالی بجای می‌آورد تا آنکه قدمها و ساقهایش ورم کردند و اینگونه اقوال و افعال زاهدانه‌اش بسیار است .

(ص ۲۴ ج ۱ لر و ۳۰۵۴ ج ۴ س وغیره)

عنبری **یحیی بن محمد بن عبدالله بن عطا بن صالح** - نیشابوری ، ادیب فاضل مفسّر لغوی ، ملقّب به **عنبری**، مکنّی به **ابوزکریا** ، از افاضل قرن پنجم هجرت بوده و درماه شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت .

(ص ۳۴ ج ۲۰ جم)

عنتری **محمد بن محمد** - بجلی، بعنوان **ابوالمؤید** در باب کنی خواهد آمد.

عنزی لقب رجالی ابان بن ارقم ، ایاس بن قتاده ، حمزة بن عباده و جمعی دیگر است.

عنسی لقب رجالی عمّار بن یاسر و بعضی دیگر است .

عنصر المعالی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر** - ملقّب به **عنصر المعالی**، معروف به **کاوس گیلانی** ، ازملوک جبل ازاکابر دانشمندان وارباب کمال بود ،کتاب **قابوس‌نامه** ،که بسال هزار وسیصد وبیست وپنجم هجرت در بمبئی چاپ شده از او است که برای فرزند خودگیلان شاه تألیفش داده و درسال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت .

(کف وغیره)

عنصری **حسن بن احمد** - بلخی، موصوف به **حکیم** ، مکنّی به **ابوالقاسم**، از نامداران شعرای ایرانی میباشدکه مقتدای ادبای فصاحت‌شعار، پیشوای سخنوران بلاغت‌آثار ، درمدّاحی وحکمت‌گوئی گوی سبقت ازدیگران ربود، سرآمد شعرای مخصوص بلکه ندمای حضور سلطان محمود سبکتکین بود . درنتیجه ، ثروت و سامان بی‌پایان که کسی را یارای برابری با وی نبوده اندوخت و خاقانی در این معنی گوید :

شنیدم که از نقره زد ، دیك دان   ز زر ساخت آلات‌خوان، عنصری

گویند (والعهدة علیهم) که چهارصد غلام ترك زرّین کمر داشته و چهارصد شتر، آلات زرینه و سیمینهٔ اورا برمیداشت . عاقبت بمقام **امیرالامرائی** و **ملك‌الشعرائی** رسید و مرجع تمامی ادبا و شعرا گردید و برچهارصد تن شاعر نامی مبرّز دربار محمودی چون فردوسی و عسجدی و غضائری و منوچهری و اسدی طوسی و فرّخی و شهابی و سرخسی و راشدی و مسعودی و خرّمی و بهرامی و دیگر شعرای نامی معاصر خود ، سمت‌امارت و برتری داشته و همه‌شان طوعا وکرها باستادی وی اذعان‌نموده ودرمقام‌انقیاد بوده‌اند. گویندکه سی هزار بیت انشا نموده ولی اشعارش دردست‌نیست وآنچه‌بدومنسوب‌دارند:

۱- دیوانشعر چنانچه دیوان سه هزار بیتی عنصری پیش رضاقلی‌خان هدایت بوده ویك نسخه هم‌که شمارهٔ ابیات‌آن درحدود پنج‌هزار بیت میباشد درکتابخانهٔ‌مجلس تهران ویك نسخهٔ دیگر نیزکه شمارهٔ ابیاتش درحدود دوهزار تمام بوده وشامل قصائد وغزلیّات ومقطّعات و رباعیّات چندی میباشد بشمارهٔ۳۸۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔسپهسالار جدیدتهران‌موجود است **۲- سرخ بت و خنك بت ۳- شادبهر ۴- نهر عین‌الحیات ۵- وامق و عذرا** و هریك از این چهارآخری مثنوی بوده و چنانچه‌گفته‌اند هیچکدام دیده نشده و درکشف‌الظّنون نیز سه فقره وامق وعذرای منظوم‌ترکی وسه‌فقره هم وامق و عذرای منظوم فارسی مذکور داشته‌که یکی از این سه فقرهٔ‌آخری نیز از عنصری‌است و بعدازآن‌گویدکه وامق و عذرای عنصری غیرمشهور است و درحاشیهٔ‌کشف‌الظّنون هم نوشته‌که وامق و عذرای لامعی (که یکی ازآن سه فقره وامق و عذرای ترکی است) ترجمهٔ وامق وعذرای عنصری است بامر سلطان سلیمان دربحر رمل ترجمه بترکی‌کرده و اوّلش این است ـ استعیذالله من‌کیدالرجیم باری از اشعار عنصری است‌که در مدح سلطان محمودگفته است :

چهار وقتش پیشه چهار کار بود — کسی ندید ونبیندش از این چهارجدا

بوقت قدرت رحم و بوقت زلت عفو — بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

و نیزگویندکه شبی سلطان محمود درعین مستی زلف ایاز را بریده و صبح‌آن‌شب بعد

از هشیاری پشیمان و ماتمزده بوده و بساط عیش برهم خورده و هیچکدام از مقرّبان دربار را یارای سخن گفتن نبوده تا عاقبت بعنصری مراجعه کرده وقرارداد ندکه اگر خاطر سلطان را از آن ملال برهاند صد هزار دینارش (که هردیناری معادل یك اشرفی طلای هیجده نخودی زمان حاضر ما است) بدهند پس عنصری بمحضر سلطان رفته و بمجرّد ورود ، سلطان خطای شب را نقل کرده وخواستار شعری دراین باب گردید عنصری زمین خدمت را بوسیده و بالبداهة گفت:

امروز که زلف یار در کاستن است چه جای بهم نشستن و خاستن است
هنگام نشاط و وقت می‌خواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است

وفات عنصری در سال چهارصد و سی و یکم یا دویم هجرت درهشتاد و یك یا دوسالگی در غزنه واقع گردید. (ص ۳۵۵ ج۱مع و۳۲۲۴ ج۵س وغیره)

عنقی لقب رجالی جذرة بن سبره است .

عنوان **چلبی تبریزی پسر حاج صالح تبریزی** - از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه با مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی آتی الترجمة معاصر بوده و درمشهد مقدّس ملاقاتش نموده است. چلبی، جوانی بوده بااخلاق وگویا در اواخر با ذوالفقارخان حاکم قندهار قرابتی نموده وهم درآنجا درحال حیات پدر درگذشته است . طبعش خالی از لطف نبوده وبه **عنوان** تخلّص میکرده واز او است :

بجانم شعله از سوز دل غمناك میافتد چوآن آتش که ازخاشاك برخاشاك میافتد
زپا افتم اگر ازپا درآرم خار راهش‌را نهال‌ازریشه‌چون‌گرددجدا،درخاك‌میافتد

اسم و زمان وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد و اسم‌بودن‌لفظ چلبی‌هم‌مستبعدمینماید. (ص۳۹۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عوام **میرزا عبدالله** - کردستانی ، پسر میرزا احمد وزیر سننـدج ، از شعرای قرن یازدهم هجری و ظاهراً لفظ **عوام** تخلّص شعری او بوده است . درفصاحت نظیری نداشت، وقتی ازطرف فتحعلی شاه قاجار ، مأمورخدمتی

در دولت روسیه شد و پس‌از انجام خدمت مراجعت‌کرد و از او است :

نازم بکشوری‌که مدام از شراب عشق مفتی قرابه‌کش بود و شهریـار مست

مستی رواج‌یافت بدهر آن چنانکه‌شد صوفی بکنج صومعه بی‌اختیـار مست

درسال یکهزار و دویست و سی و پنجم هجرت درفتنهٔ سنندج هدف تیر قضا شد .

(ص ۳۵۱ ج ۲ مع)

عوامی

محمد بن ابراهیم - نحوی ، معروف به**قاضی**، مکنّـی به **ابوبکر**، از ادبـای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکـه کتاب **الاصلاح والایضاح فی‌النحو** از او است . وفاتش بعداز سال سیصد و پنجاهم هجرت واقع شد واز معاصرین ابن‌الندیم محمد بن اسحق (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) بوده است.

(کف وص ۱۲۷ف و ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

عودی

تمیم بن اسد مصطلح رجال است .

عوفی

ابراهیم بن ابی‌بکر بن اسمعیل - از اعیان فقهای حنبلیّـه، درفقه و حدیث وحساب و فرائض و دیگر علوم دینیّـه متبحّـر، نسبش بعبدالرحمن بن عوف منتهی ،کتاب **مناسك‌الحج** و **منتهی‌الارادات** درفقه حنبلی ازتألیفات او میباشد و درسال هزار و نود و چهارم هجرت درقاهره درگذشت .

(ص ۳۸۲ ج ۲مه)

عوفی

عطیة بن سعد - یا سعید بن جنادهٔ‌کوفی عوفی ، به **بکالی معروف**، بقبیلهٔ بنی‌عوف بن امرؤالقیس از قبائل‌عرب منسوب، ازاصحاب حضرت امیرالمـؤمنین ع و حضرت باقر ع واز رجال علم و حدیث میبـاشد . اعمش و دیگران از وی روایت میکنند و اخبـار بسیاری در فضائل حضرت امیرالمـؤمنین ع از وی منقول است . **تفسیری درپنج جزو برقرآن مجیدنوشته** و خودش‌گویدکه قرآن را سه مرتبه بطور تفسیر باابن‌عباس عرضه داشته وهفتاد مرتبه نیز بطور قرائت پیش‌او خواندم. چنانچه معروف است همین عطیه با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت حضرت‌سیدالشهداء

ارواحنا فداه مشرّف وشریك تأسیس این‌سنّت حسنهٔ زیارت‌بوده وازفضائلش میشمارند. در حین ولادت او نیز پدرش سعد ، درکوفه شرفیاب حضور حضرت امیرالمؤمنین ع شد و ولادت اورا بعرض‌رسانیده وخواستار تسمیه‌گردید‌آن‌حضرت‌فرمودکه موهبت‌خداوندی است اورا **عطیةالله** نام‌کن. عطیه وقتی ببلاد فارس رفت، حجّاج بن یوسف به محمد بن قاسم‌ثقفی بنگاشت‌که اورا تکلیف بلعن حضرت امیرالمؤمنین ع نماید ودرصورت‌امتناع سبل و ریش اورا تراشیده وچهارصد تازیانه‌اش بزند ، محمد هم نامهٔ حجّاج را ارائه داد ، بعد از امتناع ، موافق دستور، عمل‌کرد، عطیه نیز مدتی درخراسان ماند وپس‌از آنکه عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه بعداز استیذان بکوفه رفته و درسال یکصد و یازدهم هجرت درآنجا وفات یافت . بکالی ، از بطون قبیلهٔ همدان است .

(ص ۴۴۷ ج۲نی وکتب رجالیه)

عوفی

محمد - یزدی عوفی، ملقّب به **جمال‌الدین** و **نورالدین**، ازافاضل قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- تذکرةلباب‌الالباب که‌تذکرهٔ‌شعرا است ودرلیدن دردوجلد چاپ‌شده وموافق‌استظهار بعضی از ارباب‌کمال مابین دوسال ششصد و هفدهم و ششصد و بیست و پنجم هجرت تألیف شده است **۲- جامع الحکایات** چنانچه در ذریعه است ، یا **جامع الحکایات و لامع‌الروایات** چنانچه درکشف‌الظنون است و بهرحال این‌کتاب بپارسی بوده وبچهار قسم‌که هرقسمی نیز بیست و پنج باب است مشتمل و درلیدن چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وص۴۵ ج۴ و۵۰ ج۵ذریعه)

عهدی

شاعری است ایرانی‌که خط نستعلیق را خوب مینوشته ودرسال نهصد و شصت و پنجم هجرت درگذشته واز او است:

زبان‌ازسوزدل‌شد همچوآتش دردهان من مکن ای‌مدّعی کاری‌که افتی برزبان من

نام و مشخّصات دیگری بدست نیامد و چندین تن از شعرای توران و قزوین و ساوه نیز تخلّص عهدی دارندکه زمان و مشخّص دیگری از هیچ‌کدام بدست نیامد.

(ص ۳۲۲۷ ج ۵ س)

عیاشی[1]

عیاشی

عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر- مغربی مالکی، مکنّی به **ابوسالم**، ملقّب به **عفیف‌الدین** ازفضلای اواخرقرن یازدهم هجرت میباشدکه نخست‌از بعض‌مشایخ بلاد مغرب درس‌خواند، پس‌ببلادشرقی رفته ودرمصر ازاجهوری و شهاب خفاجی و اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود، چند سالی در مکّه و مدینه مجاورت‌کرد، عاقبت ببلاد خود عودت نموده و بسال هزار و نود تمام هجرت در پنجاه وسه سالگی درگذشت. کتاب **الرحلة العیاشیة** که شرح مسافرت او ازمراکش بمکّه‌بوده و درفارس چاپ شده از او است و ظاهراً نسبت این عیاشی بهمان بلدهٔ عیاش نام مغرب زمین است‌که اشاره نمودیم. (ص ۱۳۹۶ مط وغیره)

عیاشی

محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش - عراقی کوفی سمرقندی تمیمی، مکنّی به **ابوالنضر**، معروف بعیاشی، شیخ اجل عالم فاضل ادیب مفسّر محدّث صدوق و ثقه، از اعیان علمای فرقهٔ حقّه و اکابر فقهای اثنی‌عشریّهٔ عهد کلینی، محمد بن یعقوب بلکه در طبقهٔ مشایخ وی میباشد. کشی، صاحب رجال معروف نیز از تلامذهٔ او بوده واز او روایت مینماید. درعلم و فضل وفهم و ادب و تبحّر و تنوع علمی، وحید زمان خود، روایاتش‌کثیر، باصول روایت بصیر، درطبّ و نجوم و قیافه و رؤیا وهریك از ابواب فقهیّه زیاده بردویست‌کتاب تألیف داده که بقول ابن‌النديم در بلادخراسان رواجی‌تمام واهمیّتی‌بسیار داشته‌اند ودرمنهج‌المقال اسامی بسیاری ازآنها مذکور و درفهرست ابن‌الندیم نیز یکصد و پنجاه و هفت‌کتاب از

۱- **عیاشی-** بفتح اول و تشدید ثانی، در اصطلاح رجالی، لقب جعفر بن محمدبن مسعود، قاسم بن محمد، محمد بن مسعود وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول‌بدان علم شریف بوده ودرصورت نبودن قرینه راجع بمحمد بن مسعود است‌که نگارش میابد ونسبت آن بجد عالی عیاش نام او است و درموارد دیگر هم ممکن است بشخص عیاش نامی منسوب بوده ویا موافق‌آنچه از تاج‌العروس نقل‌شده منسوب به بلدهٔ عیاش‌باشد چنانچه عیاش شهری‌است درمغرب زمین‌که از اجلای متأخرین اهل علم بدان منتسب میباشند.

آنجمله را بشمار آورده و مهمترین آنهاکتاب تفسیر او است که بنام‌خودش، **تفسیر عیاشی** معروف و بمذاق اخبار و احادیث اهل‌بیت اطهار ع بوده و بسیار شبیه بتفسیر فرات و تفسیر علی بن ابراهیم میباشد.

عیاشی ، در بدایت حال عامی‌المذهب بوده و احادیث بسیاری از عامّه استماع نموده و عاقبت سعادت مساعد ، وتوفیق رفیق راهش شد ، مذهب تشیّع اثنی‌عشری را قبول‌کرد و تمامی ترکهٔ پدر راکه سیصد هزار دینار (معادل اشرفی طلای هیجده‌نخودی این‌زمان ما) بوده در راه علم وحدیث انفاق نمود. خانه‌اش مثل مسجد، مملو ازقاری و کاتب و محدّثین وعلما بوده ، یکی بتألیف ودیگری بمقابله وجمعی باستنساخ وگروهی بتعلیقه و حاشیه نوشتن اشتغال داشته‌اند . اورا دومجلس بوده یکی برای‌عوام ودیگری مختص خواص وسال وفاتش بدست نیامد ولکن بقرینهٔ هم‌طبقه‌های اوکه اشاره شد، از علمای زمان غیبت صغری ودر اواخر قرن سیم هجرت میزیسته و محتمل است‌که اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد . شرح اسامی تألیفات را موکول بکتب مربوطه میدارد و در ردیف محمدین از نخبة‌المقال گوید :

محمد بـو نضر العیـاشی	**هو ابن‌مسعود بن بن عیاش**
عدل صدوق ومن‌العمی‌رجع	**طق صح منفق بصیر مضطلع**

(ملل وص ۲۷۴ ف و ۲۰۴هب و ۵۵۶ت وکتب رجالیه)

عیاض‌بن‌موسی بعنوان **قاضی عیاض** خواهدآمد.

عیانی **محمود بن محمد** - بعنوان **دهدار** نگارش یافته است.

عیدروس **شیخ ابوبکر بن عبدالله** - از اکابرعرفا وصوفیّه بلکه قطب‌زمان خودبود. درکتاب‌نور سافر با **قطب ربانی** موصوفش‌داشته وگوید عرفا و اکابر علمای دینیّهٔ آن زمان درجلالت وی متّفق‌الکلمة بوده‌اند. ولادتش بسال هشتصد و پنجاه و یکم هجرت درشهر تریم از بلاد حضرموت واقع شد ، علاوه برمراتب علمیّه و فنون تصوف وَ طریقت بسیار باسخاوت بود ، هرروزی از ایّام ماه رمضان سی

گوسفند برای برّ و احسان ذبح میکرد و بدین جهت بسیار مدیون و تمامی دیون او به دویست هزار مثقال طلا بالغ بوده ومیگفته است که خداوند کریم وعده ام داده که دیون مرا پیش از مردنم اداکند . اینك اندکی پیش از مردنش امیرموثق ناصرالدین تمامی دیون اورا تأدیه نمود وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند واز تألیفات او است :

۱- **الجزء اللطیف فی علم التحکیم الشریف**، دراین کتاب مشایخ خود راکه بدیشان دست ارادت داده و درپوشیدن خرقه ازایشان اجازه داشته است ذکر کرده و اخباری راکه بزعم خودش دربارهٔ خرقه وارد شده ذکرمینماید ۲- **دیوان شعر** ۳- **ورد بسیط** ۴- **ورد وجیز** ۵- **ورد وسیط** واز اشعار او است :

بسم الله مولینا ابتدأنا	**و نحمده علی نعماه فینا**
توسلنا به فی کل امر	**غیاث الخلق رب العالمینا**
و بالاسماء ما وردت بنص	**ومافی الغیب مخزونا مصونا** ـ الخ

شب سه شنبه چهاردهم شعبان نهصد و چهاردهم هجرت درعدن درگذشته و قبرش مشهور است ودرشرح حال برادرش شیخ حسین ازکتاب نور سافر بسیادت ایشان تصریح کرده است.

(ص ۸۱ نور سافر)

عیدروس **سید شیخ بن عبدالله بن شیخ ابن شیخ عبدالله - عیدروس**، ازاکابر صوفیّه و عرفای اواخر قرن دهم هجرت میباشدکه از ابن حجر هیتمی ودیگر اکابر عرفا و صوفیّه اجازه داشته و مناقب وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند و چنانچه نام مادرزادیش **شیخ** بوده ، شیخ اهل سلوك و طریقت نیز بوده و بسنّ شیخوخیت هم رسیده است تا درشب شنبه بیست وپنجم رمضان نهصد ونود تمام ازهجرت در احمدآباد هند درهفتاد ویك سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **تحفة المرید** که قصیده ایست درتوحید ۲- **حقائق التوحید** که شرح کبیر همان قصیده است ۳- **دیوان شعر** ۴- **سراج التوحید** که شرح صغیر قصیدهٔ مذکور است ۵- **العدل** ۶- **العقد النبوی والسرالمصطفوی** ۷- **الفوز والبشری** ۸- **المعراج** ۹- **نفحات الحکم علی لامیة العجم** که با اصول تصوف نگاشته است. قریحهٔ شعریهٔ سید شیخ نیز بسیارعالی بوده وازاواست:

یاآل طه طوی الاحشاء حبکم	**طی السجل و طهرتم من القذر**
القوم انتم فلا یشقی جلیسکم	**الناس انتم کفی بالخبر عن خبر**

موافق آنچه خودش در منظوماتش تصریح کرده نسبش بعلی بن امام جعفر صادق ع منتهی میگردد.

(ص ۳۷۲ نور سافر)

عیدروس **سید عبدالرحمن بن مصطفی بن شیخ بن مصطفی** - شافعیّ المذهب ، حسینیّ النسب، یمنیّ المولد، مصریّ المدفن، عیدروس الشّهرة، عالمی است عارف کامل که قطب عرفای وقت و مرشد ارباب سیر و سلوك عصر خود بود ، کرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، درعلم و عمل و قال و حال نادرهٔ زمان خود بوده واز تألیفات او است:

۱- **ترویح البال و تهییج البلبال** که دیوان شعری او است ۲- **العرف العاطر فی معرفة الخواطر** ۳- **فتح الرحمن بشرح صلوة ابی الفتیان** وغیر اینها . وی بسال هزار وصد و نود و دویم هجرت در پنجاه و هفت سالگی درمصر درگذشت .

(ص ۳۲۸ ج ۲ سلك الدرر)

عیدروس سید عبدالقادر بن سید شیخ بن عبدالله ، بعنوان **محیی الدین** خواهد آمد .

عیلانی لقب رجالی جنادة بن جراد است .

عیناثی[۱]

عیناثی **شیخ ناصر بن ابراهیم** - عاملی عیناثی ، از علمای امامیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت میباشد که درسال هشتصد و پنجاه و سیم هجرت وفات یافته واز تألیفات او است : **حاشیهٔ ذکرای شهید وحاشیهٔ قواعد علامه** .

(ص ۸۷ ج ۶ ذریعه)

عینانی در اصطلاح رجالی ، جعفر بن حسام، حسن بن علی بن خاتون، حسین بن شرف و بعضی دیگر بوده و نسبت آن بفرمودهٔ تنقیح،

۱- **عیناثی** - بفتح اول، دراصطلاح رجالی، لقب جعفر بن حسام، حسین بن جمال الدین، حسین بن حسن، زین الدین بن جعفر و بعضی دیگر بوده و نسبت آن بعیناثا میباشد وآن شهری است از بلاد جبل عامل که قدیماً مجمع علما بوده وقبور بسیاری از ایشان تاکنون باقی است.

بکوه عینان نامی است درمدینه ویکی دیگر در اُحُد.

عینتابی محمود بن احمد - ذیلاً بعنوان عینی مذکور است.

عین زربی لقب رجالی حسن بن عبدالواحد است.

عین الزمان احمد بن منیر - در باب کنی بعنوان **ابن منیر** خواهدآمد .

عین الفضلاء علی بن احمد - بعنوان **مزیدی** خواهدآمد.

عین القضاة عبدالله بن محمد- همان عین القضاة محمد بن عبدالله مذکور ذیل است.

عین القضاة محمد بن عبدالرحمن - همدانی ، مکنّی بابونصر ، موصوف بعین القضاة ، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد و شصت و ششم نشأت یافته و مؤلف کتاب **السبعیات فی مواعظ البریات** میباشدکه در فاس و تونس چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۸۹۷ مط)

عین القضاة محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن- میانجی همدانی، معروف بعین القضاة ، مکنّی به **ابوالفضائل** یا **ابوالمعالی** موافق آنچه از ریاض العلما و نفحات الانس و طبقات الشّافعیة الکبری وغیرآنها نقل شده از مشاهیر عرفای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه ادیب فاضل شاعر ماهر رقیق الشعر و محل توجه تمام و مقبول خاص و عام و هوش و ذکاوتش ضرب المثل بود . درسی وسه سالگی مشهور جهان ومحسود جهانیان گردید، با شیخ احمد غزالی آتی الترجمة معاصر ومعاشر و مکاتباتی صمیمانه با وی داشته بلکه از خواص اصحاب و مریدان وی بوده و درتحت تربیت او بمقامی عالی رسید ، بخیّام نیشابوری نیز تلمّذنمود. پاره‌ای کرامات وتألیفات عربی و فارسی بدو منسوب دارندکه ازآن جمله است :

۱- **تازیانهٔ سلوك** که در تهران چاپ شده است ۲- **تمهیدات** که عربی و فارسی ، بصد فصل مشتمل ، حاوی تحقیقات شریفه و مباحث دقیقهٔ لطیفهٔ عشق و عرفان میباشد . نام اصلی آن **زبدة الحقائق فی کشف الدقائق** ولی بنام **تمهیدات** شهرت یافته‌است ۳- **حقائق القرآن** که تفسیر میباشد و باتمام آن موفق نشده است ۴- **رسالهٔ عینیه** که نام اصلی همان تازیانهٔ سلوك است

۵- زبدةالحقائق که بنام تمهیدات مذکور شد **۶- سوانح‌العشاق** که بنوشتهٔ بعضی ، بنام پیرو مرشد خود شیخ احمد غزالی تألیف داده و ظاهر کلام ریاض‌العارفین برعکس این میباشد یعنی این‌کتاب را غزالی بمحبت عین‌القضاة تألیف داده و درکشف‌الظّنون نیز فقط یك‌کتاب بنام سوانح‌العشاق ذکر کرده وآن را هم بشیخ‌احمدغزالی نسبت داده‌است.

نگارنده‌گوید : دور نیست که‌کتاب سوانح را بغزالی نسبت دادن ، مثل نسبت دیوان‌شمس بشمس‌است که‌قطعاً از آثار طبع ملاّی‌رومی‌میباشد که بنام‌مرشدخودشمس‌تبریزی نظمش‌کرده است **۷- شکوی‌الغریب‌عن‌الاوطان‌الی‌علماءالبلدان ۸- لوایح ۹- المدخل فی‌العربیة** که درعلوم ادبیه بوده وموفق باتمامش نشده است **۱۰- نزهةالعشاق ونهزةالمشتاق** که مجموعهٔ اشعار او میباشد واز رباعیّات او است :

تا با دل من عشق برآمیخته شد — صد فتنه و آشوب برانگیخته شد
از خنجر آبدار آتش بارت — تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

پرکن قدح باده و جانم بستان — مستم‌کن و از هردو جهانم بستان
باکفر در اسلام بدن ناچار است — خودرا بنما از این وآنم بستان

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر — بردی دل ودین نام ونشان نیز ببر
گر هیچ اثر نماند از من بجهان — تأخیر روا مدار و آن نیز ببر

آتش‌زنم وبسوزم‌این‌مذهب‌وکیش — عشقت بنهم بجای مذهب درپیش
مقصودتوئی‌مرانه‌جان‌است‌ونه‌مال — تاکی دارم عشق نهان دردل ریش-کذا

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم — افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم
سودا بده است آنچه پنداشته‌ایم — درداکه بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

چنانچه روشن‌میباشد ظاهر بعضی‌از این رباعیّات ونظائر آنهاکه باکمال بی‌پروائی،دربیان افکار صوفیانه نظماً و نثراً اظهار شده مخالف مشرب عموم است . با قطع نظر از علما ، مردمان عادی نیز از شنیدن‌آنها متنفّر بوده‌اند اینك قوام‌الدین ابوالقاسم درهٔ‌گزینی وزیر طغرل بن محمد بن ملکشاه‌که با وی سابقهٔ عداوت داشته از فرصت استفاده‌کرده و

مجلسی از بعضی از علماکه حسد و رقابت ایشان نیز باعداوت وزیر توأم و اساس آن با تحریکات او مستحکم بوده تشکیل داد ، کتب عین‌القضاة را بنظر ایشان رسانید و علاوه برکلمات همچنانی ، ببهانهٔ اینکه درکتاب خود ، خدایتعالی را موافق اصطلاح حکما (برخلاف اصول دیانت‌که اسماءالله توقیفی است) واجب‌الوجود نامیده‌که این‌چنین نامی درآثار دینیّه وجود ندارد بلکه با دعوی خدائی نیز متّهمش‌کرده و حکمی شرعی در اباحهٔ خون او صادر و باستنادآن ببغدادش اعزام ودر زندانش‌کردند ، او نیز در مدت حبس خود ، رسالهٔ **شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءالبلدان** را تألیف دادکه در رشتهٔ خود بسیار مؤثّر و دلسوز و کلمات دردناکی را حاوی است ، بقول طبقات‌الشافعیّه اگر آنهارا برسنگ بخوانندآب‌میشود. اخیراً بامرقوام‌الدین،از بغدادبهمدانش آوردند وشب چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ پانصد و بیست و پنجم یا هفتم یا سی و سیم هجرت دم در مدرسهٔ او ، بدارش‌کردند ، سپس بزیرش‌آورده و پوست بدنش راکندند و دربوریائی آلوده به نفتش پیچیده وسوزاندند و خاکسترش را بباد دادند. این رباعی راکه حاکی پیش‌بینی از این جریان است بدو نسبت داده‌اند :

ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم وآن هم بسه چیزکم‌بها خواسته‌ایم
گر دوست چنین‌کندکه ما خواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

از ریاض‌العلما نقل است‌که بدیع متکلّم را با عین‌القضاة عداوت‌بود پس پیغامش دادکه خدا را درکتابهای خودت واجب‌الوجودگفته‌ای وحال‌آنکه اسماءالله توقیفی است و این کلمه از اصطلاحات حکما است پس عوام را بشورانیدند تا اوراکشته و بنفت و بوریا سوزاندند . بهرحال بنا برقول اخیرکه در تاریخ قتلش اشاره شد هر یك از دوجملهٔ : **نورالعین علوی** = **۵۳۳** و **نورعین اهل‌العطا** = **۵۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد . مخفی نماندکه نام صاحب ترجمه بنا برمشهور ، محمد بن عبدالله‌است چنانچه مذکور داشتیم لکن در قاموس‌الاعلام و خزینة‌الاصفیا وتذکرهٔ حسینی نامش را فقط عبدالله ویا عبدالله بن‌محمد نوشته‌اند واین‌گونه اختلافات بسیار و الاّ یکی بودن مسمّی محل‌تردید نمیباشد.

(ص۱۷۹ض و۱۰ ج۲خه و۳۲۳۱ ج۵س و۲۰۵ تذکرهٔ حسینی وغیرها)

عینی

محمود بن احمد بن موسی- حلبی حنفی سروجی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **بدرالدین** و **فاضل**، معروف به **فاضل عینی** از متبحّرین فقهای حنفیّه میباشد که فقیهی است لغوی نحوی، بردقائق امور واقف، بحقائق علوم متنوعه عارف وقاضی القضاة دیار مصر بود. درقرب **جامع ازهر**، یك مدرسه و یك کتابخانه تأسیس داده وکتاب‌های خود را وقف آن مدرسه نمود واز تألیفات او است:

۱- تاریخ البدر فی اوصاف اهل العصر که درحدود ده مجلد میباشد، ازاول خلقت شروع کرده و حوادث و وفیات هرسال را بترتیب سنین مینگارد. مخفی نماند که عینی سه فقره کتاب درتاریخ تألیف داده که هرسه به **تاریخ عینی** معروف هستند: یکی **مختصر** وسه مجلد است، دیگری **تاریخ عینی صغیر** که همین تاریخ البدر است، سیمی **تاریخ عینی کبیر** ونامش **عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان** در نوزده مجلد است ونسخهٔ خطی آن دربیست وچهار جزء درکتابخانهٔ بایزیدِ استانبول و بعضی از اجزاءِ آن نیز در دارالکتب المصریة موجود است. درجایی دیدم که **تاریخ مکمل شصت جلدی** نیز بدو نسبت داده‌اند که ظاهراً همین عقدالجمان است و شمارهٔ مجلد هم البته با اختلاف کتابت نسخه‌های کتب مختلف میشود **۲ و ۳- تاریخ مختصر و تاریخ مکمل** که در ضمن تاریخ البدر اشاره شد **۴- رمزالحقائق فی شرح کنزالدقائق** که کتاب کنزالدقائق ابوالبرکات حافظ الدین عبدالله بن احمد نسفی راکه درفقه حنفی میباشد شرح کرده واین را بشکرانهٔ استخلاص از شر حسد حاسدی که مبتلایش بوده تألیف داده است **۵- شرح دررالبحار فی الفروع** در فقه حنفی **۶ و ۷- شرح شواهد صغیر** و **شرح شواهد کبیر** که دوفقره شرح برشواهد شروح الفیهٔ ابن مالك نوشته وبقید صغیر وکبیر ازهمدیگر امتیاز یابند وگاهی آنها را **شواهد صغری** و **شواهد کبری** نیز گویند و درکشف الظنون گوید: الشواهد الکبری والصغری تألیف محمود بن احمد عینی است اما شواهد کبری نام اصلیش **المقاصد النحویة فی شرح شواهد شروح الالفیة** ودو مجلد بوده و شواهد کبری نام مشهوری آن است وشواهد صغری یك مجلد، ازاولی مشهورتر، محل اعتماد فضلا و نامش **فرائدالقلائد فی مختصر شرح الشواهد** بوده وملخص همان مقاصد نحویه میباشد وشواهد صغری نام مشهوری آن بوده و درمصر چاپ شده است **۸- شرح صحیح البخاری** که ذیلا بنام عمدة القاری مذکوراست **۹- شرح کنزالدقائق** که همان رمزالحقائق مذکورفوق است **۱۰- شرح معانی الاثار ۱۱ و ۱۲- شواهد صغری** و **شواهد کبری** که بعنوان شرح شواهد مذکور شدند **۱۳- طبقات الحنفیة ۱۴- طبقات الشعراء ۱۵- عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان** که فوقاً ضمن تاریخ البدر مذکور شد **۱۶- عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری** که در استانبول چاپ شده است **۱۷- فرائدالقلائد فی مختصر شرح الشواهد** که همان شواهد صغرای مذکور فوق است **۱۸- مختصر تاریخ ابن عساکر** وشاید همان باشد که بنام تاریخ مختصر مذکور داشتیم **۱۹- المقاصد العلیة فی شرح شواهد شروح الالفیة** که همان شواهد کبرای مذکور فوق است وغیرها

وفات عینی ، بسال هشتصد و پنجاه وپنجم هجرت درنود و چهار سالگی درمصر واقع شد و درهمان مدرسهٔ مذکور فوق خودش مدفون گردید و اینکه تاریخ وفات اورا در قاموس‌الاعلام سال هفتصد و شصت و دویم هجرت ضبط کرده اشتباه ولادت بوفات‌است که ولادت او موافق آنچه از مدت مذکور عمرش مکشوف بوده ودر روضات وغیره نیز تصریح کرده‌اند سال هفتصد و شصت و دویم بوده است . عینی، باآن همه جلالت وتبحّر علمی که داشته کلمات وحشیهٔ غریبهٔ غیرمأنوسه استعمال میکرده‌است ودر روضات‌الجنّات سه سطر ازخطبهٔ کتاب فرائد اورا نقل کرده که تماماً منفور طباع عموم میباشد وضرورتی بنقل آنها در اینجا نیست . قوهٔ شعریّهٔ او نیز بسیار پست و بی‌ارزش و اشعارش غالباً بی‌وزن بوده است . ابن‌حجر، اشعار رکیکهٔ اوراکه درمنظومهٔ سیرةالملك المؤیّد نام او بوده استخراج کرده و بالغ بچهارصد بیت شده وآنها را کتابی کرده و به **قذی‌العین من‌نظم غراب‌البین** نامیده است .

(ص ۷۵۴ت و ۲۰۵هب و ۹۸ ج ۵فع و ۳۲۳۳ ج ۵س وغیره)

باب « غ »

(نقطه‌دار)

غازی — **ملاخلیل بن غازی** - بعنوان **قزوینی** خواهدآمد .

غازی — **محمدقاسم‌خان مازندرانی** - پسر میرزاحسن ، از شعرای ایرانی عهد محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه قاجار میباشدکه به**شحنه** متخلّص، به **غازی** مشهور وبارضاقلی‌خان هدایت معاصر بود. دربدایت حال **چاکر** تخلّص میکرده واز او است:

ربودنـد ازکف ، دلم را دو دلبر	دو سنگین دل جورکیش ستمگر
یکی روی‌او همچومهری بظلمت	یکی‌زلف‌او همچو مشکی‌برآذر
یکی صیـد سازد دلـم را بآهو	یکـی بنـد دارد تنـم را بچنبر
یکی قدّ او همچه سروی ببستان	یکی روی او همچو ماهی منوّر
یکی دانه بنماید ازخال مشکین	یکی دام بگشایـد از سنبـل تر
بیك‌جان چه‌بازم همی‌بردوجانان	بیك دل چه‌سازم همی با دو دلبر

در سال هزار و دویست و هفتاد ویك هجرت در مازندران درگذشت.

(ص ۳۶۷ ج۲مع)

غاضری — در اصطلاح رجالی ، لقب جابر بن ازرق ، حفص بن سلیمان، عباس بن عیسی ، پسرش محمد بن عباس وغیره بوده وذیلاً فقط بذکر اجمالی محمد بن عباس میپردازد.

غاضری — **محمد بن عباس بن عیسی** - مکنّی به **ابوعبدالله**، ازثقات‌محدّثین اواخر قرن سیم هجرت میباشد ویـا خود اوائل قرن چهـارم را

نیز دیده‌است، با سعد بن عبدالله اشعری (متوفی بسال ۲۹۹ه ق = **رصط**) معاصر بود، حمید بن زیاد نینوائی (متوفّی بسال سیصد ودهم هجرت) از وی روایت‌کرده وتفسیری نوشته‌که به **تفسیر غاضری** معروف است. نیز از او است: کتاب **الجنة والنار**، کتاب **زیارة ابیعبدالله ع**، **کتاب الفرائض**، **کتاب الملاحم** وغیرها. سال وفاتش بدست نیامد و درمیان قبیلهٔ بنی‌غاضرة بن اسد بن وبره از بطون بنی‌اسد امرار حیات مینموده است.

(کتب رجالیه)

غافقی[1]

غافقی **ابراهیم بن احمد بن عیسی بن یعقوب** - مکنّی بـه **ابواسحق**، از ائمهٔ نحو و قرائت بـود، در علوم عربیّه مقامی عـالی داشت و **شرح‌الجمل** ازتألیفات‌او است. درسال هفتصد ودهم‌هجرت درهفتاد ویك‌سالگی‌درگذشت.

(ص۴۹ت)

غالب‌خوزستانی یا **غـالب خـوزی** {عبدالله بن ابی‌حفص بعنوان منجی خواهدآمد.

غالی سعید بن اخت صفوان مصطلح علم رجال‌است.

غامدی بکر بن محمد ازدی، جندب‌بن زهیر، حجن‌بن مرقع، سلیمان بن صالح، عمارة بن سری، لوط بن یحیی، محمد بـن سائب و بعضی دیگر است.

غرا **سید اسدالله** - از اساتید شعرای شیراز میباشدکه بغرّا (بفتح‌اوّل وتشدید ثانی) تخلّص میکرد، دراوائل هجومیگفت، دراواخر توبه‌کرده و مدیحه میگفته و از اشعار او است:

۱ـ **غافقی**- منسوب است به غافق (بروزن عاشق) وآن قلعه‌ایست دراندلس وهم قصری است نزدیکی طرابلس غرب ویا نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غافق از بطون ازد است‌که اولاد غافق بن شاهد بن‌عك بن عدنان بن عبدالله ویا غافق بن حارث بن عك بن حارث بن عدنان میباشند ودر اصطلاح رجالی لقب **نجیح بن قیا** است.

کرده عشّاق جان نثار ، نثار	دین ودل در رهت قطار قطار
کی بما بی‌کسان نظاره کنی	ای گلی کت بود هزار، هزار
تاکی از خون عاشقان سازی	پنجه تا ساعد ای نگار، نگار
ای بسا دین و دل که در عالم	کرده آن دیو جان‌شکار، شکار
هشت جنّت بده بیك ساغر	گر خدا کردت آن دوچار، دچار

درسال هزار و دویست و نود تمام هجرت درگذشت ودر دارالسّلام شیراز مدفون شد . در آثار عجم گوید : سه ساعت پیش از فوتش حاضر بودم که اوراق خود را خواسته وامر بشستن تمامی هجویّات آنها کرد، بضبط مدایح ائمهٔ اطهار ع تأکید نمود ، قلم ومرکب خواسته وتاریخ وفات خودرا بالبداههٔ گفته و وصیّت نمود که برسنگ مزارش نقش کنند پس شهادتین گفته و جان داد و تاریخ مذکور این است :

چو شد سیّد اسد از دار دنیا	خدا را بنده بود و مصطفی را
شهادت گفت ورفت از این جهان در	گواه او ملایك هست یك جا
پی تاریخ خود این فرد را گفت	کم آمد **دو الف** از **نام غرا**

که اگر از عدد جملهٔ : **نام غرا** = ۱۲۹۲ دو ،کم کنی مطابق تاریخ فوق میشود .

(ص۵۶۲ عم)

غراد (بروزن عطّار) لقب رجالی سعید بن احمد بن موسی است .

غرة‌الفضلاء **علی بن محمد** - بعنوان **مزیدی** خواهد آمد.

غرس‌الدین **خلیل بن شاهین** - در باب کنی بعنوان **ابن‌شاهین** خواهد آمد.

غرناطی[1]

غرناطی **احمدبن ابراهیم بن زبیر** - بعنوان ابن الزبیر در باب کنی خواهد آمد.

۱- **غرناطی** - بفتح اول منسوب است بشهر غرناطه که بقول مراصد ، قدیم‌ترین بلاد ناحیهٔ بیره ازمضافات اندلس میباشد ونهرمعروف بقلزم از وسط آن جاری‌است. درکشف‌الظنون*

غرناطی **احمدبن علی بن احمد** - بعنوان **ابن بادش** در باب کنی خواهد آمد.

غرناطی **احمد بن یوسف بن مالک** - اندلسی **غرناطی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ادیبی است نحوی لغوی، درنحو و فنون لغت خبیر، در نظم و نثر قادر، بسیار متدیّن و متواضع و بااخلاق و نیکو محضر، در عربیّه وغیره تألیفات بسیاری دارد. با ابوعبدالله محمد بن جابر اعمی که از شعرای نامی وقت بوده رفاقت و مصاحبت‌داشت، بدیعیّهٔ همین‌رفیق‌خودرا شرح کرده وهمین‌دورفیق‌است که به **اعمی و بصیر** شهرت دارند. بمرافقت همدیگر بقاهره رفته ودرآنجا با ابوحیّان وغیره ملاقات‌کردند و اخیراً درحدود سی سال در حلّه اقامت نمود تاآنکه در نیمهٔ رمضان هفتصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت و رفیق مذکورش مرثیه‌ای‌گفته واز اشعار خود احمد است:

لاتعاد الناس فی‌اوطانهم — **قل مایرعی غریب الوطن**
و اذا ماعشت عیشا بینهم — **خالق الناس یخلق حسن**

(ص ۳۴۰ ج ۱ کمن و سطر ۱۸ ص۸۵ت)

غرناطی **علی بن احمد بن خلف** - بعنوان **ابن بادش** درباب کنی خواهد آمد.

غروی **احمدبن عبدالله** - مصطلح رجال و موکول بدان علم است.

غریب **برهان‌الدین** - بعنوان **برهان‌الدین غریب** اشاره شده است.

غریفی بنا ببعض نسخ‌کتب رجالیّه، لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است.

غزال[1]

غزال **واصل**- بن عطای مدنی تابعی معتزلی، مکنّی به **ابوحذیفة**، ومعروف به‌غزّال(که‌بجهت‌بسیار نشستن‌او دربازار غزّالان ملقّب

*ضمن عنوان (احاطه) گویدکه غرناطه، بفتح وکسر اول شهری است از اندلس درچند منزلی سمت شرقی قرطبه.

۱- **غزال** - بروزن‌کمال، از اسامی متداوله مابین عرب‌است. اما بروزن بقال، که*

بهمین لقب بوده) ازمشاهیر علمای اوائل قرن دویم هجرت، از تلامذهٔ حسن بصری، مؤسّس و سرسلسلهٔ فرقهٔ معتزله (که بجهت انتساب باو ، **واصلیه** نیز گویند) میباشد و یا خود واصلیّه، یکی ازشعبات آن فرقه‌است. چنانچه معتزله، اخیراً بواسطهٔ اختلاف نظر در بعضی ازعقائد دینیّه بنام: واصلیّه، هذلیّه، نظامیّه، جاحظیّه، حناطیّه، بشریّه، معمّریّه، مرداریّه ، ثمامیّه، هشامیّه ، حائطیّه، جبائیه، بهشمیّه وغیرها بشعب مختلفه منشعب و علی الترتیب اتباع واصل بن عطا ، ابوالهذیل علّاف ، ابراهیم نظام ، عمرو بن بحر جاحظ ، ابوالحسن بن عمر، حناط ، بشر بن معتمر ، معمّر بن عباد ، موسی بن عیسی ملقّب بمردار ، ثمامة بن اسرائیل ، هشام بن عمر، احمد بن الحائط ، ابوعلی جبائی و پسرش ابوهاشم عبدالسلام بوده و بسط مراتب ، خارج از موضوع کتاب است .

فرقهٔ معتزله بطورکلی معتقد هستند براینکه حسن و قبح اشیا عقلی ، داخل در جهنم مخلّد ، قرآن مجید حادث و مخلوق ، صفات‌الله عین ذات ، فاعل خیر وشرّ خود مخلوق بوده و قدرت از خدا میباشد . درعثمان وقاتلین‌او نیز گویندکه یکی(غیرمعیّن) فاسق وهمچنین یکی(غیرمعیّن) ازدوطرف‌اصحاب‌جمل ونیز یکی(غیرمعیّن) ازفریقین اصحاب صفّین خاطی بوده و شهادت هیچ‌یك قبول‌نمیباشد ونیز تجویزکرده‌اندکه عثمان و علی هردو بخطا رفته باشند .

ازجملهٔ عقائد معتزله قول به مَنْزِلَةٌ بَیْنَ‌الْمَنْزِلَتَیْن استکه مرتکب‌کبیره را نه مؤمن دانند ونه کافر. چنانچه‌کسی در مسجد بحسن بصری‌گفت: در زمان ما جمعی از خوارج ظهور یافته‌اندکه معصیت‌کبیره راکفر و مرتکب‌آن را کافر دانند و ایشان را **وعیدیهٔ خوارج**گویند، درمقابل، جمعی دیگر از ایشان هستندکه عمل را جزو و رکن

---

*صیغهٔ مبالغه وازغزل بمعنی ریسیدن‌اشتقاق‌یافته ریسندهٔ پشم وپنبه ومانندآنهارا گویند وفروشندهٔ چیزهای ریسیده را نیز اطلاق میکنند . در اصطلاح رجالی ، لقب سلمان بن متوکل ، سلیمان بن متوکل ، محمد بن زیاد ، محمد بن مروان بن زیاد و جمعی دیگر بوده وجمعی ازعلما و محدثین عامه نیز موصوف بهمین صفت میباشند و بالخصوص لقب مشهوری واصل بن‌عطا استکه نگارش مییابد .

ایمان ندانسته وگویندکه معصیت اصلاً خللی بایمان مؤمن نمیرساند همچنانکه عبادت و طاعت سودی بکافر ندارد و ایشان را نیز **مرجئه** نامند پس کدام یك از این دوعقیده **حق** بوده و مورد تصویب است ؟ حسن در اندیشه شد ، واصل بن عطاکه حاضر بوده گفت : من نمیگویم که مرتکب کبیره مؤمن مطلق است و هم نمیگویم که کافر مطلق است **بَلْ هُوَ فِي مَنْزِلَةٍ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ لامُؤمِنٌ وَلاكافِر** بعد از اظهار **منزلة بین المنزلتین** با جمعی از اصحاب حسن نزدیکی یکی از ستونهای مسجدکناره کشید وبتقریر وبیان آن مطلب آغازکرد ، پس حسن گفت : **اعتزل عنا واصل** ، بهمین جهت واصل و اتباع او به **معتزله** شهرت یافتند . درمعجم‌الادبا گوید : درمرتکب‌کبیره‌که خوارج تکفیرش‌کرده و دیگران از اهل ایمانش دانند واصل بن عطا ، برخلاف دوفرقه ببین‌المنزلتین معتقد میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **الخطب** درتوحید ۲- **طبقات اهل العلم والجهل** ۳- **المنزلة بین المنزلتین** .

وی بسال یکصد و سی و یك هجرت در پنجاه و یك سالگی درگذشت .

(ص ۲۴۳ ج ۱۹ جم و ۷۶۹ت وغیره)

غزالی[1]

غزالی **احمد بن محمد بن محمد بن احمد** طوسی‌غزالی، ملقّب به‌مجدالدین، مکنّی به **ابوالفرج** یا **ابوالفتوح** ، از مشاهیر علما و فقهای شافعیّه ، برادرکهتر حجةالاسلام غزالی محمد ذیل‌الترجمة ، بسیار حسن‌المنظر و ملیح‌الکلام والمحضر بود . باآن همه جلالتی‌که در فقاهت داشته باز بواسطهٔ‌کثرت قوهٔ ناطقه با واعظی شهرت یافت وپس‌ازآنکه برادرمذکورش‌ازتدریس منصرف‌شده ومنزوی گردید بسمت نیابت از او ، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد درس میگفت ، او نیز بانقطاع و

۱ــ **غزالی** ــ عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب فضل وکمال میباشدکه بنوشتهٔ روضات‌الجنات منسوب به غزال (بروزن بقال) است‌که فوقاً مذکورشد ویا بعقیدهٔ بعضی، بافتح و تخفیف نسبت‌آن ، بقریهٔ غزاله نامی است از قراء طوس .

تجرّد و انزوا رغبتی وافر داشت، مدتی بسیاحت رفته وعرفا و صوفیّه را خدمتها نمود، فنون طریقت و تصوف را از ابوبکر نساج طوسی فراگرفت ، علم ظاهر و باطن وشریعت وطریقت را جمع کرد تاآنکه از اکابر و مشایخ عرفایش میشمارند وازتألیفات او است:

۱- احیاء الاحیاء یا **لباب الاحیاء** در تلخیص کتاب احیاءالعلوم برادر مذکورش **۲- الذخیرة فی علم البصیرة** **۳- سوانح العشاق** که رساله‌ایست در تصوف و مراتب عشق **۴- لباب الاحیاء** که مذکور شد .

روزی نزداو آیهٔ شریفه : **یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ** الخ خواندند اوگفت خداوندعالم اهل‌معصیت را باضافه دادن بخودش مشرّف گردانیده پس‌فروخواند:

وهان علی اللوم فی جنب حبها	**و قول الاعادی انه لخلیع**
اصم اذا نودیت باسمی و اننی	**اذا قیل لی یا عبدها لسمیع**

از اشعار احمد غزالی است:

چون چتر سنجری، رخ بختم سیاه باد	با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملك نیم‌شب	صد ملك نیمروز بیك جو نمیخرم
عریان ، ملك بخشم ،گوئی که خامه‌ام	خاموش ، نکته‌گویم ، گوئیکه دفترم
با عشق روان شد از عدم مرکب ما	روشن ز چراغ وصل ، دائم شب ما
زان می که حرام نیست درمذهب ما	تا روز اجل خشك نبینی لب ما

وفات احمد غزالی بسال پانصد و هفدهم یا بیستم یا بیست و هفتم هجرت درقزوین واقع گردید و ابن‌خلّکان در لفظ غزالی که عنوان مشهوری احمد است تشدید را برتخفیف ترجیح داده است.

(کف وص۷۵ت و۳۲۷۸ ج۵س و۲۹ج۱کا و۱۲۷ ج۵فع و۵۴ ج۴ طبقات‌الشافعیة وغیرها)

غزالی

شاعر مشهدی- ازمشاهیر شعرای‌عهد تهماسبی میباشدکه بهندوستان رفته وباشیخ‌فیضی‌دکنی آتی‌الترجمة‌صحبت‌داشت، علاوه برمراتب علمیّهٔ متداوله در اصول طریقت نیز خبیر بود ، چند مثنوی بنام **اسرار مکتوم** ، **اسرار مکنونه** ، **رشحات‌الحیات** ، **مرآت‌الکاینات** ، **نقش بدیع** ازآثارقلمی‌اواست وکلیّات‌او معادل

هفتاد هزار بیت میباشد. مثنوی **نقش بدیع** مذکور را بنام علیقلی‌خان حاکم جانپور هند نوشته و بهر بیتی یك اشرفی طلا انعام وجایزه‌گرفته است . بعداز قتل علیقلی‌خان مورد مراحم اکبر شاه هندی‌بود تا بسال نهصد وهفتادم ویا بقول صحیح نهصد وهشتادم هجرت درگذشت . بنوشتهٔ شیخ فیضی مذکور جملهٔ : **سنه نهصد وهشتاد = ۹۸۰** لفظاً و معناً مادّهٔ تاریخ او بوده و از اشعار او است :

درکعبه اگر دل سوی غیر است ترا — طاعت‌گنه است وکعبه دیر است ترا
ور دل بحق است و ساکن بتکده‌ای — خوش باش‌که عاقبت بخیر است ترا

خاك دل آن روزکه می‌بیختند — شبنمی از عشق برآن ریختند
دل‌که بدان رشحه غم‌اندود شد — بود کبابی که نمك سود شد
دیدهٔ عاشق که دهد خون ناب — هست همان خون‌که چکد زان‌کباب
بی‌اثر مهر چه آب و چه گل — بی‌نمك عشق چه سنگ و چه دل
آهن و سنگی‌که شراری در او است — بهتر ازآن دل‌که نه یاری دراو است
نیست دل آن دل‌که درآن داغ نیست — لالهٔ بیداغ در این باغ نیست
چرخ در این سلسله پا درگل است — عقل در این مرحله لایعقل است
روی بتان گرچه سراسر خوش است — کشتهٔ آنیم که عاشق کش است
هربت رعنا که جفاکیش تر — میل دل ما سوی او بیشتر
سوزش و تلخی است غرض از شراب — ورنه بشیرینی ازآن خوشتر آب

باری درهیچ یك از مدارك موجوده در نزد این نگارنده سراغی از اسم و نسب غزالی شاعرپیدانکردیم. در ریاض‌العارفین‌گویدکه وفات‌غزالی شاعر، بسال نهصد وپنجاه وهفتم هجرت در اکره بموت فجأه وقوع یافته و لکن این تاریخ ، اشتباه محض میباشد وبا مصاحبت فیضی‌که دریك هزار وچهار هجرت درپنجاه‌سالگی وفات‌یافته منافات‌بیّن‌دارد.

(ص ۲۵ ج۲مع و۳۲۷۸ ج۵س و۱۹۶ض وغیره)

غزالی

شاعرهراتی - از شعرای هرات اواخر قرن دهم هجرت میباشد که با غزالی شاعر مشهدی فوق معاصر بود ، او نیز بهندوستان سفرکرده و هردو با همدیگر مطایبه داشتند و این شعر از او است :

او دراندیشه‌که چون‌خون‌غزالی ریزد من در اندیشه‌که اندیشهٔ دیگر نکند

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۳۲۷۸ ج۵س)

غزالی

محمدبن محمدبن محمدبن احمد - اشعری‌الاصول، شافعی‌الفروع، طوسی الموطن ، **ابوحامد** الکنیة، **زین‌الدین**اللّقب، **حجة‌الاسلام** و **امام غزالی**الشّهرة ، از اعاظم فقهای شافعیّه میباشدکه درچهارصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجرت درقریهٔ طایران یا غزاله از قراء طوس متولد شد ، در مدت‌کمی در اثر ذکاوت فطری‌که داشته مقدمات را فراگرفت، مقداری ازفقه پیش احمد بن محمد رازی خواند پس درنیشابورکه از مراکز مهمّهٔ علمیّه بوده در حوزهٔ امام‌الحرمین جوینی اخذ مراتب‌کمال نمود ، درحال حیات‌آن استاد معظّم خود ، مشار بالبنان و درسلك علما و محقّقین عرفا منسلك و بتألیف‌آغازکرد و مورد تحسین و تصدیق وی‌گردید وگفت مرا زنده درگورکردی . بعد از وفات او بسامره رفت ، با جمعی‌از افاضل‌که درخدمت وزیر کبیر نظام‌الملك بوده‌اند مباحثه و مناظره‌کرد و بهمهٔ ایشان تفوق‌یافته وبشهرتش‌افزوده شد و مشمول احترامات‌آن وزیر علم‌پرور و عالم‌نواز (آه‌آه)گردید .

درسال چهارصد و هشتاد و چهارم هجرت بمدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغدادکه در آن اوان اهمیّت بسیاری داشته منتصب شد وتا سیصد تن از افاضل وقت حاضر استفاده ازبیانات شیوای‌او بوده‌اند تا دراندك مدتی علاوه برآن مقام بزرگ ، درامورات دنیوی و سیاسی نیز نفوذ فوق‌العادة احراز نمود بطوری‌که‌کارهای مهم بدو محول شده و انجام می‌یافته است . ازآنروکه درآن اوان ، تمامی مردم بغداد دراظهار مذهب واعتقادآزاد بوده‌اند غزالی نیز روی این اصل و دراثر حقیقت‌طلبی از فرصت استفاده‌کرد و با ارباب مذاهب مختلفهٔ دیگرآمیزش نمود و باسرار عقائدشان واقف و پس‌از اعمال فکر عمیق

درکنه و حقیقت آنها طریقهٔ صوفیّه را برگزید ، تمامی علائق دنیوی را پشت پا زد و ازآن‌روکه‌آن همه تحصیلات و تعلیمات مدرّسی دور از نیّت خالص و مشوب به ریا و تزویر و خودنمائی بوده است خود را از حیطهٔ علوم ظاهری و تحصیلات ریائی و قیل و قال مدرسه‌کناره‌کشید و رهسپار دیار عشق و حقیقت و انزوا شد ، عزلت را بر آن همه عزّت ظاهری ترجیح داد ، قدم بدایرهٔ زهد و انقطاع و تصوف‌گذاشت ، بزیارت بیت‌الله مشرّف و باظهار خودش درآنجا از روح پاك حضرت خاتم‌الانبیاء ص و حضرت ابراهیم خلیل‌الله ص استمداد نمود . درمراجعت ، درمسجد اموی شام بنای تدریس‌گذاشت، با اینکه اکثر اوقات مشغول فکر و ذکر بوده بازهم از اشتغالات علمی دست‌بردار نشد ودر فکر نجات و استخلاص غرق شدگان غوطهٔ جهالت بوده است . مدتی‌نیز دربیت‌المقدس بعبادت پرداخت عاقبت بموطن اصلی خود طوس مراجعت نمود و درجوار خانهٔ خود مدرسه‌ای برای‌طلاّب دینیّه وخانقاهی برای‌صوفیّه تأسیس‌داد و اوقات‌خودرا بتدریس علوم باطن و ختم قرآن و مجالست اهل دل و ارباب معنی تقسیم‌کرد و درهیچ حال از وظائف مقرّرهٔ ریاضت و سلوك راه‌حقیقت دست‌بردار نبود وبهمان‌حال ترك علائق، ثابت و راسخ ماند و درتصوف و اصول طریقت بشیخ ابوعلی فارمدی انتساب داشته است.

غزالی تألیفات طریفه ومنیفهٔ بسیاری داردکه نوعاً درآنها مبتکر وشاهدی عادل وگواهی صادق برتبحّر وی میباشند :

۱- **الاجوبة الغزالیة فی‌المسائل الاخراویة** که ذیلا درضمن اربع رسائل مذکور است ۲- **الاجوبة المسکتة عن‌المسائل المبهمة** ۳- **احیاء علوم‌الدین** که بارها درلکناو و مصر و استانبول وغیره چاپ واز شاهکارهای‌کتب مواعظ اخلاقی و عرفانی اسلامی وبهترین‌معرف‌مقامات عرفانی مؤلفش میباشد و بتصدیق بعضی از اجله ، مؤلفین کتب اخلاقی بعد از او ، در هرطبقه‌که آمده‌اند خوشه‌چین خرمن این‌کتاب وی هستند ۴- **اخلاق الابرار والنجاة من‌الاشرار** ۵- **الادب فی‌الدین** ۶- **اربع رسائل** که چهار رسالهٔ **الجام العوام عن علم‌الکلام ، المنقذ من‌الضلال، المضنون به علی غیر اهله، المضنون‌الصغیر** خود غزالی‌است ودرمصر و بمبئی‌بهمین‌اسم اربع رسائل چاپ شده است و رسالهٔ مضنون صغیر مذکور همان اجوبهٔ غزالیهٔ مزبور فوق است ۷- **الاربعین فی‌اصول‌الدین** که قسم چهارم جواهرالقرآن مذکور ذیل است ۸- **اسرارالحج**

درفقه شافعی **۹- الاقتصاد فی‌الاعتقاد** درتوحید واین هردو درمصر چاپ‌شده‌است **۱۰- الجام العوام** که درضمن اربع رسائل مذکور شد **۱۱- الامـلاء عن‌اشکالات الاحیـاء** یا **الامـلاء علی مشکل‌الاحیاء** در رد پاره‌ای اعتراضاتی است‌که بعضی از معاصرین او بر کتاب احیاءالعلوم وارد آورده‌اندکه درفارس چاپ شده و درحاشیهٔ‌کتـاب اتحاف‌السادهٔ سید مرتضی زبیدی نیز کـه شرح احیاءالعلوم میباشد بطبع رسیده است **۱۲- بدایةالهدایة** ویا **بدایةالهدایـة و تهذیب‌النفوس بالاداب‌الشرعیة** درتصوف و مواعظ‌که بارها درمصر و قاهره چاپ و حاوی ضروریات عبادات و عادات عموم مکلفین وطالبین‌حق‌است **۱۳- البسیط** درفقه‌شافعی **۱۴- التبرالمسبوك فی‌نصیحة (نصائح خل) الملوك** که برای سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بزبان فارسی تألیف و بارها در مصر و قاهره چاپ و چند مرتبه ترجمه بترکی هم شده است **۱۵- تحصین‌الادلة ۱۶- التفرقة بین‌الاسلام والزنـدقة** کـه در هند با چهار رسالـهٔ متفرقهٔ دیگر اکابر در یکجا چـاپ شده است **۱۷- تفسیر سورهٔ یـوسف** که در تهران چاپ شده است **۱۸- تفسیرالقرآن** که ذیلا بنام یاقوت التأویل مذکور است **۱۹- تنزیه‌القرآن عن‌المطاعن** که در مصر چاپ شده است **۲۰- تهـافت الفلاسفة ۲۱- جواهرالقرآن و درره** و این هردو درمصر وبمبئی چاپ‌شده‌است **۲۲- حقیقة القولین ۲۳- خلاصةالتصانیف** درتصوف‌بزبان‌فارسی **۲۴- الدرةالفاخرة فی‌کشف‌علوم‌الاخرة** که درمصر و قاهره و پاریس و لیپسیك چاپ شده است **۲۵- الـذریعـة الـی مکارم الشریعـة ۲۶- الرد علی‌الباطنیة ۲۷- الرسالة القدسیة بادلتها البرهانیة** در علم‌کلام **۲۸- الرسالة اللدنیة** دراثبات علم غیبی **۲۹- سرالعالمین وکشف مافی‌الدارین** که درمصر وهند چاپ شده و بعضی این‌کتاب را از غزالی ندانسته و تألیف یکی از باطنیه داننـد و درکشف‌الظنون نیز اصلا کتابی بدین نام مذکور نداشته است **۳۰- السرالمضنون** (المصون خل) **والجوهر المکنون** که به **خاتم** مشهور بوده و **درّ نظیم** هم‌گویند وآن را از قواعد جفر استخراج کرده‌است **۳۱- سلم السماوات ۳۲- شرح‌الاسماءالحسنی** که ذیلابنام‌مقصدالاسنی‌مذکوراست **۳۳- شرح‌جنةالاسماء**

مخفی نماندکه جنّةالاسماء موافق آنچه درکشف‌الظّنون از بعض کتب نقل‌کرده ازحضرت امیرالمؤمنین ع بوده و غزالی‌آنرا شرح‌کرده است ودر ذریعه‌گویدآنچه دربیان‌کیفیّت دعای جنّةالاسماء بدان حضرت نسبت داده شده عبارت ازیك ارجوزه و دوقصیدهٔ تائیّه و رائیّه میباشدکه ارجوزه درآخردیوان منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع درقاهره‌چاپ و اوّلش این است :

الحمدلله العلـی الصـادق **الواحد الفرد العلیم‌الرازق**

تاآنجاکه فرماید:

انا علی ابـن عم‌الهـادی **المصطفی‌الداعی الی‌الرشاد**

بعد علي قد دعاني حيدرا حين غزونا و فتحنا خيبرا

دوقصيدهٔ مذکوره نیزدرشرح جُنّة‌الاسماء منسوب به غزالی که نسخهٔ آن درسامرا مستقلاً موجود و درضمن کتاب ادعیّهٔ امیرسیدحسن قزوینی هم مندرج است وارد و مذکور و عنوان آن شرح این است: **هذا شرح دعاء جنة‌الاسماء المختارة في‌الارض والسماء للامام ابي‌حامد الغزالي** و اوّل آن شرح این است: **الحمدلله منزل الكتاب ذكرا مفصلا و جاعل الملائكة رسلا**. در ذریعه بعد از این جمله از خود غزالی نقل کرده است که درآن شرح گوید: اوقاتی که در مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد اقامت داشته روزی خلیفه احضارش کرد و اوراقی راکه از خزانه بیرون آورده بود بدو دادکه میان آنها ورقی هم بوده بخطّ مبارك کوفی حضرت امیرالمؤمنین ع که آن حضرت آن را، بخواهش **ابوالمنذر عبدالله‌بن حسان** از اجلّای شیعیان کوفه نوشته و حاوی کیفیّت دعای جنّة‌الاسماء و شرائط آن و کیفیّت ترتیب کتابت حروف نوزده‌گانهٔ بسم‌الله پس حروف نوزده‌گانهٔ آیه پس اسماء نوزده‌گانه پس صور هریکی در میان دائرهٔ جداگانه‌ای شبیه بسپر (قوس دایره) که بعربی جُنّة گویند (بروزن جثّه) و جنّة‌الاسماء گفتن این دعا نیز بهمین سبب است وآن حضرت تمامی این تفاصیل را در دوقصیده بیان‌فرموده‌است یکی **تائیه** که درحدود چهل بیت بوده و مطلعش این است:

لقد بدأت ببسم‌الله مفتتحا ازكي‌المحامد حمدالله فاتضحت

تا آنجا که فرماید:

وسمها جنة‌الاسماء والق بها اسنة‌الطعن بالطاعون اذجرحت

قصیدهٔ دیگر هم **رائیه** که حاوی سی و چند بیت بوده و مطلعش این است:

احمد الله و اثني شكره فهو مولي زائد من شكره

تا آنجا که فرماید:

يا اباالمنذر صن قولا بدا من معان قد غدت مستترة

درهمان‌شرح منسوب بغزالی، همین قصیدهٔ رائیه را نیز بحضرت امیرالمؤمنین ع نسبت داده وگویدکه سبب تبدیل بحری ببحری دیگر و عدول‌کردن آن‌حضرت از یك قافیه بقافیهٔ دیگر همانا محض براعت و بملال نینجامیدن سامع است نه از راه عجز از اتمام

و پایان رسانیدن آن بحر و قافیهٔ اولی است والاّ آن حضرت فصیح ترین کسی است که شعر گفته بلکه در تمامی مکالمات خود افصح تمامی مردم بوده است. غزالی بعداز شرح این دعا و قرائت کردن آن پیش خلیفه دونسخه ازآن نوشته است یکی برای خود و دیگری برای حرز خلیفه . سپس خلیفه مقرّر داشت که بازآن اوراق را بهمان صندوق قفلی که درخزانه بوده برگردانند و جای کلید صندوق را هم با سرب مسدود نمایندکه بدست مردمان نااهل نیفتد . غزالی بعداز این همه ، با ذکر بعضی ازکرامات این دعا وتأثیرات عجیبهٔ آن ، شرح خود را خاتمه داده است انتهی کلام الذّریعه ملخّصاً . این نگارنده ظنّ قوی دارم براینکه همین ارجوزه و دوقصیدهٔ دایر برجنّة الاسماء ، درشمس المعارف کبری شیخ احمد بونی سالف الترجمة نیز مذکوراست **۳۴- شفاء العلیل فی القیاس و التعلیل** **۳۵- عقیدة اهل السنة** در توحید که با رسالهٔ قدسیهٔ مذکور دریکجا دراسکندریه چاپ شده است **۳۶- عمدة المحققین و برهان الیقین** که همان تبر مسبوك مذکور فوق است **۳۷- فاتحة العلوم** در تصوف و درمصر چاپ شده است **۳۸- فتوح القرآن** **۳۹- فضائح الاباحیة** **۴۰- فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة** وآنرا اهدای حضور مستظهر عباسی (۴۸۷-۵۱۲ه‍ ق) نموده و بهمین جهت مستظهری هم گویند ودرلیدن چاپ شده است **۴۱- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة** که با پنج فقره رسالهٔ دیگر خود غزالی درمصر چاپ شده و ظاهراً غیرازآن است که بنام تفرقة مذکورشد **۴۲- القسطاس المستقیم** که درمصرچاپ‌شده‌است **۴۳- القواعد العشرة** **۴۴- قواعد العقائد** درکلام **۴۵- الکشف والتبیین فی غرور الخلق اجمعین** در تصوف **۴۶- کیمیای سعادت** که پارسی ودراخلاق و مواعظ وبارها درایران وغیره چاپ شده‌است **۴۷- لب** یا **لباب الاحیاء** که ملخص احیاءالعلوم فوق است **۴۸- محك النظر** درمنطق که درقاهره چاپ‌شده‌است **۴۹- المرشد الامین الی موعظة المؤمنین** که ملخص احیاءالعلوم فوق است **۵۰- مرشد الطالبین** وظاهراً همان مرشد امین مذکوراست **۵۱- المستصفی** دراصول فقه که درمصر چاپ‌شده‌است **۵۲- المستظهری** که همان کتاب فضائح الباطنیهٔ مذکور فوق است **۵۳- مشکوة الانوار فی لطائف الاخبار** **۵۴- المضنون به علی اهله** در توحید چنانچه بعضی گفته ودرقاهره چاپ‌شده‌است **۵۵- المضنون به علی العامة** که در اکسیر وظاهراً همان مضنون الصغیر مذکور در اربع رسائل فوق ویا چنانچه اشاره شد مضنون الصغیر همان اجوبهٔ غزالیهٔ مذکور فوق است **۵۶- المضنون به علی غیر اهله** بازهم در توحید که درضمن اربع رسائل فوق مذکور شد **۵۷- معیار العلم** درمنطق **۵۸- مقاصد الفلاسفة** در منطق و حکمت طبیعی و الهی که در قاهره چاپ شده است **۵۹- المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی** که درقاهره چاپ‌شده‌است **۶۰- المنتحل فی علم الجدل** **۶۱- المنقذ**

من‌الضلال والمفصح عن‌الاحوال چنانچه درکشف‌الظنون گفته و یا **المنقذ من‌الضلال والموصل الی ذی‌العزة والجلال** چنانچه دیگری گفته و بهرحال آن مختصری است درغایت و اسرار علوم وکنه و حقیقت مذاهب و درنیشابور تألیف و درقاهره چاپ شده است **۶۲- منهاج العابدین الی‌الجنة** در تصوف وآخر تألیفات او است و چندین مرتبه درمصر و قاهره چاپ شده است **۶۳- میزان‌العمل** درعلم نفس و طلب سعادت و درقاهره چاپ شده است **۶۴- نصیحة الملوك** که بنام تبر مسبوك مذکور شد **۶۵ و۶۶- الوجیز** و **الوسیط** هردو درفقه‌شافعی‌بوده ودرقاهره چاپ شده‌اند **۶۷- یاقوت التأویل فی‌تفسیر التنزیل** که چهل‌مجلّداست وغیراینها که‌تمامی کتب و رسالات متفرقهٔ اورا زیاده برنهصدگویند .

تسنّن و تشیّع غزالی هم محل خلاف ارباب‌تراجم‌است وقاضی نوراللّه‌شوشتری چنانچه‌عادت‌اومیباشد درتشید مبانی تشیّع وی‌اهتمام‌تمام‌بکاربرده ومانیزقضاوت دراین موضوع را بکتب تراجم احوال موکول میداریم وبهتر ازآنها تألیفات خود او خصوصاً آنچه در اواخر عمرش تألیف داده است اشعار عربی و فارسی او نیز خصوصاً درتصوف و عرفان بسیار وآز او است :

حلّت عقارب صدغه فی‌خدّه — قمرا فجلّ بها عن‌التّشبیه
و لقد عهدناه یحلّ ببرجها — فمن العجائب کیف حلّت فیه

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد — وز سرّ قدر هیچکس آگاه نشد
هرکس زسر قیاس، چیزی گفتند — معلوم نگشت و قصّه کوتاه نشد

ما جامه نمازی بسر خم‌کردیم — وزآب(کذا) خرابات تیمّم‌کردیم
شایدکه دراین میکده‌ها دریابیم — آن‌یارکه در صومعه‌ها گم‌کردیم

غزالی بسال چهارصد و پنجاهم یا چهل و نهم هجرت متولد شد و بنا براوّل ، کلمهٔ **محبت** = **۴۵۰** و جملهٔ **نور دین مکمل** = **۴۵۰** و بنا بردویمی کلمهٔ **ماهتاب** = **۴۴۹** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است. وفاتش نیز بنا برمشهور روز دوشنبه چهاردهم‌جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و پنجم ویا بقول بعضی پانصد وهفتم هجرت درقریهٔ طابران‌نامی ازقراء طوس واقع‌گردید وبنا براوّل‌جملهٔ**زینت‌ابدال** = **۵۰۵** وبنا برقول‌دیگرجملهٔ**شمس زمین** = **۵۰۷** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد . درمدت عمر و تاریخ وفاتش‌گفته‌اند:

نصیب حجت‌اسلام ازاین سرای سپنج حیات پنجه و چارو وفات پانصد وپنج

پانصد وپانزدهم بودن سال وفات‌او چنانچه در ریاض‌العارفین گفته اشتباه‌است. بالجملة ، غزالی گفتن حجةالاسلام، بجهت‌انتساب به دیه غزالهٔ طوس ویا بجهت‌شغل نخ‌تابی‌داشتن پدرش بوده (چنانچه اشاره‌نمودیم) ویا خود بجهت‌آن است‌که پیره‌زنانی راکه پشم‌های ریسیدهٔ خود را برای فروش میآورده‌اند دیده و بفقر وضعف وناتوانی‌ایشان رحم‌میکرد وصدقه میداد ومردمان‌را بصدقه دادن‌ایشان‌امرمی‌نمود پس‌بجهت‌همین‌مقدار نسبت‌بزنان نخ‌ریس و نخ‌تاب‌که بعربی غزّاله‌گویند (بروزن دلاّله) بغزّالی مشتهر گردید.

(ص۳۷ ج۲کا و۳۲۷۷ ج۵س و ۷۱۹ت و ۲۰۵هب و ۱۶۰لس و ۱۰۱ ج۴ طبقات‌الشافعیة و ۵۴۲ ج ۱مع وغیره)

غزالی‌مشهدی
غزالی‌هراتی } هردو فوقاً بعنوان **غزالی شاعر** مذکور شدند.

غزلی لقب رجالی عبدویه غزلی است و رجوع بدان علم نمایند.

غزنوی[1]

غزنوی **سیدحسن بن ناصر**- علوی ، از مشاهیر شعرا و عرفا و اکابر اهل سلوك قرن ششم هجرت میباشدکه با حکیم سنائی معاصر، در زهد و ورع و حسن اخلاق طاق و یگانهٔ آفاق و درمقامات سیر و سلوك بمقامی بلند رسید تا مشمول مراحم سلطان وقت بهرام شاه غزنوی‌گردید لکن عاقبت سلطان بهرام، ازکثرت مریدان وی دراندیشه شد و بهمین جهت دوشمشیر ویك غلاف پیش‌او فرستاد، اشاره بآنکه دریك شهر دوسلطان ممتنع است مثل ممتنع بودن دوشمشیر دریك غلاف، اینك او نیز بحجاز رفت ، درموقع تشرّف بزیارت حضرت رسالت ص قصیده‌ای غرّاگفت

۱- **غزنوی** - بروزن مثنوی ، منسوب به غزنه (بروزن شحنه) میباشد وآن قصبهٔ بلاد زابلستان است‌که ولایتی است وسیع درطرف خراسان‌که حد و سد مابین هند وخراسان میباشد درمراصد گوید که اسم‌صحیح قصبهٔ‌غزنه بین‌العلما غزنین‌است(بروزن‌پروین) .

و درنزدیکی قبر مطهّر آن‌حضرت بآواز بلندش خوانده و خواستار صله و خلعت گردید پس بنوشتهٔ ریاض‌العارفین (والعهدة علیه) ناگهان جامهٔ‌خلعتی پیش اوگذاشته شد او نیز آن را برداشته و برسر گذاشت وپس‌از ادای وظائف زیارت ببغداد پس بخراسان رفت و درسال پانصد و سی وپنجم ویا بقول دیگر شصت و پنجم هجرت در بلدهٔ جوین اسفرایین درگذشته واز او است :

تاکی ز جهان پرگزند اندیشی — تا چند ، زجان مستمند اندیشی

آنچ از تو توان‌ستد همین کالبداست — یك مزبله‌گو مباش چند اندیشی

دیوان غزنوی ، حاوی پنج هزار بیت بوده و هنوز چاپ نشده و نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .

(ص ۲۹۲ ج ۲مع و ۳۱۳ض وغیره)

غزنوی — **عمر بن اسحق** - بعنوان **سراج‌الدین عمر** نگارش یافته است.

غزی[1]

غزی — **ابراهیم بن یحیی** - بعنوان **کلبی ابراهیم بن یحیی** خواهدآمد.

غزی — **محمد بن عبدالله** - بعنوان **شمس‌الدین محمد بن عبدالله بن احمد** نگارش یافته است .

غزی — **محمد بن قاسم** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد .

غسانی[2]

غسانی — **احمدبن‌علی‌بن ابراهیم**- درباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌زبیر** خواهدآمد.

۱- **غزی** - با فتح و تشدید ، منسوب بشهر غزه (بروزن مکه) ازبلاد شام است ودر شرح حال ابراهیم کلبی خواهدآمد.

۲- **غسانی** - با فتح و تشدید ، در اصطلاح رجالی ، لقب خالد بن سطیح ، طلحة بن عبدالله وریزة بن محمد وبعضی دیگر ونسبت‌آن به دیهی غسان نام است دریمن ودیهی دیگر*

غسانی **حسین بن محمد بن احمد** - حافظ جیانی اندلسی ، مکنّی به **ابوعلی** و **ابوالعباس** ، از مشاهیر محدّثین و ادبا و ائمهٔ علم حدیث و ادب میباشدکه در حسن‌خط و اشعار و نوادر و انساب نیز حظّی وافر داشت ، درجامع قرطبه محل استفادهٔ اعیان افاضل بود وکتاب **تقییدالمهمل** درضبط اسامی‌مشتبههٔ رجال صحیحین ازآثار نافعهٔ او است . بنوشتهٔ ابن‌خلّکان ولادتش درماه محرّم چهارصد وبیست وهفتم درشهر جیان نام اندلس و وفاتش نیز درشب جمعه دوازدهم‌شعبان‌چهارصد و نود و هشتم هجرت واقع‌گردیده و درکشف‌الظّنون سال ولادت مذکور را سال وفات نوشته و اشتباه است. (کف وص ۱۷۴ ج۱کا و ۳۲۸۰ ج۵س)

غسانی **سعدبن محمدبن صبیح** - ملقّب به **استاد** ، مکنّی به **ابوعثمان** ، قیروانیّ‌البلدة ، غسّانیّ‌القبیلة ، ازاعلام علمای عربیّه، نحوی ادیب متفنّن بود ، تقلید را بسیار نکوهش‌کرده و میگفت‌که‌آن ناشی از قلّت عقل و دنائت همّت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الاستیعاب** ۲- **الامالی** ۳- **توضیح‌المشکل فی‌القرآن** ۴- **الرد علی‌الملحدین** ۵- **المقالات** در اصول وغیرها و موافق‌آنچه در روضات از بغیه (که ظاهراً بغیةالوعاة سیوطی‌است) نقل‌کرده وفات غسّانی‌را درحدود سیصد هجرت نوشته و درجای دیگر از همان‌کتاب‌گفته است‌که درسال چهارصد تمام هجرت مقتول‌گردید .

(سطر ۱۶ ص۳۰۹ت)

غسانی **عبدالمنعم‌بن عمر** - بعنوان **جیلانی عبدالمنعم** نگارش یافته است.

غسانی **محمد بن علی بن خضر** - فقیه نحوی لغوی تاریخی ، مکنّی به **ابوعبدالله** و **ابن‌عسکر**، از افاضل قرن هفتم هجرت بوده و در

*دریك‌فرسخی‌حلب ویا منسوب بقبیلهٔ غسان نامی‌است ازبطون ازدکه به مازن بن ازد بن‌غوث منتسب بوده وملوك غسانیان نیز ازایشان میباشند. غسان نام‌آبی هم هست نزدیکی جحفه ویکی دیگر مابین دوبلدهٔ زبید و زمع از بلاد یمن و تعیین اینکه نسبت غسانی بکدام یك از معانی مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد .

هریك از فنون مذکوره مصنّفاتی داشته است :

۱- **الاربعون حدیثا** ۲- **التکمیل والاتمام لکتاب التعریف والاعلام** عبدالرحمن سهیلی ۳- **السلوة عن ذهاب البصر** ۴- **المشرع الروی فی الزیارة علی غریبی الهروی** وغیراینها واز اشعار او است :

اصبر لما یعتریك تغنم	**غنیمتی راحة واجر**
فان کل الخطوب لیلا	**لابدیجلوه ضوء فجر**

وفاتش درسال ششصد و سی و ششم هجرت واقع گردید .

(ص ۷۱۳ت و تذکرةالنوادر)

غشانی یا **غشمانی** — لقب رجالی احمد بن رزق وموکول بدان علم است.

غضائری[1]

غضائری **احمد بن حسین** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الغضائری** خواهدآمد.

غضائری **حسین بن عبیدالله بن ابراهیم** - مکنّی به **ابوعبدالله** و **ابوجعفر** ، در اصطلاح علما معروف به **غضائری** یا **غضاری** ، عالمی است جلیل ، محدّث نبیل رجالی کثیرالروایة ، از مشایخ حدیث شیعه و وجوه و اعیان فرقهٔ محقّه که با شیخ مفید توأم و درفضل وکمالات نفسانیّه بردیگران مقدّم ، جلالت وی

۱- **غضائری** - در اصطلاح رجالی، فقط لقب عبیدالله غضائری است. اما پسرش حسین بن عبیدالله و نوه‌اش احمد بن حسین بن عبیدالله را غضائری نگویند بلکه هریك از ایشان به **ابن‌الغضائری** معروف هستند و نسبت آن به غضائر جمع غضاره وآن ظرف سفالی است که از گل و لای کبودش سازند وگاهی برمفردش غضاره نسبت داده و غضاری نیز گویند . یا خود ، جمع غضیره است وآن زمین نرم و هموار را گویند که آبش شیرین وگوارا بوده وخاکش هم خوب و دلچسب و پاکیزه باشد . غضائری گفتن عبیدالله مذکور هم یا بجهت آن است که شغل سفالی‌سازی مذکور ویا شغل خرید و فروش آنرا داشته و یا خود مسکن ایشان زمین آن جوری بوده است. بهرحال لفظ غضائری را لقب رجالی احمد وحسین مذکورین نیز دانستن (چنانچه بعضی گفته) اشتباه است که در اصطلاح رجالی ایشان را ابن‌الغضائری گویند نه غضائری بلی در اصطلاح علما ،گاهی ایشانرا نیز تخفیفاً غضائری اطلاق میکنند و دراینجا بشرح حال اجمالی حسین مذکور پرداخته و دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم .

پیش همه مسلّم، حتّی جمعی از علمای عامّه نیز بسیارش‌ستوده و به **شیخ‌الرافضة** موصوفش دارند. حسین از صدوق و قلانسی و تلعکبری و ابوغالب زراری و دیگر مشایخ کبار روایت‌کرده و خودش از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی و نظائر ایشان میباشد. چنانچه اشاره شد در رجال نیز بصیر، اقوال او درکتب رجالیّه منقول و لکن تألیفی در علم رجال بدو نسبت نداده‌اند. درفقه و امامت وغیره تألیفات‌بسیاری داشته ودرپانزدهم‌صفر سال چهارصد و یازدهم هجرت وفات‌یافته‌است. در ردیف حسین‌ها از نخبة‌المقال‌گوید:

و ابن عبیدالله الغضائری **شیخ موثق بلا تناکر**

(ص ۲۰۶هب و ۱۸۳ت وکتب رجالیه)

غضائری

محمد - رازی، مکنّی بابوزید، از اکابر شعرای عراق عجم میباشدکه در ری نشو و نماکرد، مدّاح بهاءالدولة دیلمی بود، دراثر عنایات ملوکانهٔ او ثروت بسیاری اندوخت، بعداز وفات او بغزنه رفته ودر دربار سلطان محمودی غزنوی نیز تقرّب‌یافت تاآنکه محسود شعرای‌نامی وقت‌گردید، عنصری که مقدّم و مسلّم ایشان بوده علانیه با وی خصومت ورزید، قصیدهٔلامیهٔ هفتاد ونه بیتی اوراکه درمدح سلطان سروده ومتضمّن‌سپاسگذاری ازصله و انعامات وی‌بوده اعتراضات بارده واردآورد ویك قصیدهٔ هفتاد و پنج بیتی با همان وزن و قافیه درجواب‌آن‌نوشت، غضائری نیز دیگر باره باقصیدهٔ لامیهٔ نود وشش‌بیتی دیگری‌آن قصیدهٔ عنصری‌را جواب سخت‌گفت وهرسه قصیده در مجمع‌الفصحا ثبت شده و نقل‌آنها دراین‌مقام موجب اطالهٔ کلام است واز اشعار قصیدهٔ اوّلی مذکورهٔ غضائری است :

صواب‌کردکه پیدا نکرد هردو جهان	یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال
وگرنه هردو جهان راکف تو بخشیدی	امید بنده نماندی بایزد متعال

وفات غضائری درسال چهارصد و بیست و ششم هجرت واقع شد و شاید غضائری گفتن محمد رازی‌که از عجم میباشد بجهت‌آن بوده‌که نسب ایشان بحسین‌بن عبیداللّٰه‌غضائری فوق ویا بشخص غضائری دیگری اتّصال داشته است. بهرحال اینکه درقاموس‌الاعلام،

این عنوان غضائری راکه با غین و ضاد نقطه‌دار است مابین غضائری (باغین نقطه‌دار و صاد بی‌نقطه) وعضائری (با عین بی‌نقطه وضاد نقطه‌دار) مردّد داشته هردو اشتباه وغفلت از حقیقت حال است . (ص ۳۶۸ ج ۱ مع و ۳۲۸۰ ج ۵س)

غضاری احمد -
غضاری حسین - } هرسه فوقاً بعنوان غضائری مذکورشدند .
غضاری محمد -

غطفانی لقب رجالی سالم بن ابی‌الجعد ، ربیع بن زیاد ، سلیك‌بن‌عمرو و بعضی دیگر است .

غفاری[1]

غفاری **قاضی محمد** - از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه درنثر و نظم وفنون شعریّه فرید عصر خود بود، مدتی در ری قضاوت‌نمود، ودر اشعار ، به **وصالی** تخلّص میکرده و از او است :

چومن دیوانه‌ای‌هرگزقدم دردشت‌غم‌ننهاد   درآن‌وادیکه من‌سرمینهم‌مجنون‌قدم‌ننهاد

گویند مفتون جوان صادق‌نامی بوده تاآنکه روزی‌آن جوان ، اورا بحوض پرآبی‌پرت داده و دستش شکسته شد و این قطعه را انشا نمود :

۱- **غفاری**- بروزن فدائی ، در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن ضمرة ، ابراهیم غفاری ، اسماعیل بن عبدالله ، اهبان بن صیفی ، بشیر بن سحیم ، جندب بن جنادة ، عبید بن ابراهیم بن ابی‌عمیر و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است وفقط شرح حال جندب درباب‌کنی بعنوان **ابوذر** خواهدآمد و نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غفار بن ملیل بن ضمرة بن بکر بن عبدمنات ازبطون وشعب قبیلهٔ‌کنانه میباشد. شاید دربعض موارد دیگرمنسوب بکوهی غفاره نام درمصر ویا دیهی غفاریه نام در ناحیهٔ شرقی مصر بوده ویا منسوب به غفاره بمعنی عرقچین معروف باشد وآن‌کلاهی است بسیار نازك باندازهٔ بالای سر که غالباً زیرکلاه معمولی نیز برسرگذارند و همهٔ اینها باکسر و تخفیف است . نیز شاید دربعضی موارد دیگر منسوب به غفار باشد (بروزن عطار) ولی‌آنچه مصطلح علمای رجال است بروزن فدائی ونسبت آن بقبیلهٔ مذکوره است .

بعشق‌صادق‌اگر دست من‌شکست‌چه‌باك — کسی‌که عاشق صادق بود چنین باشد
پی ثبوت ، مرا احتیاج بیّنه نیست — گواه عاشق صادق درآستین باشد

درسال نهصد و سی و دویم هجرت درگذشت و وجه نسبت غفاری در اینجا معلوم نیست که بکدام یك از معانی مذکوره درفوق است. (ص ۳۰۳ سفینةالشعراء)

غفری ، **غفری‌املی** } دراصطلاح رجالی بنوشتهٔ تنقیح‌المقال ، اوّلی لقب حمزة بن عباد و دویمی لقب احمد بن محمد است .

غلابی **محمد بن زکریا بن دینار** - بصریّ‌البلدة ، ابوعبدالله‌الکنیة ، جوهریّ‌النّسبة ، غلابیّ‌القبیلة ، از وجوه و اعیان محدّثین امامیّهٔ اواخر قرن سیم هجرت میباشدکه مورّخ اخباری وکثیرالعلم بود ، تألیفاتی در اخبار فاطمة و جمل وصفّین ومقتل حسین ع وغیرها بدو منسوب است و درسال دویست و نود و هشتم هجرت وفات یافت .

لفظ غلابی موافق تنقیح‌المقال ، با غین نقطه‌دار اوّل و بای ابجدآخر وتخفیف لام و نسبت‌آن به‌بنی‌غلاب میباشدکه درخاتمهٔ باب‌کنی خواهدآمد و مشدّد بودن لام‌آن و همچنین نون بودن‌آخر و عین بی‌نقطه بودن اوّل و مشدّد بودن لام‌آن ، چنانچه هریکی از بعضی نقل شده اشتباه ویا ناشی از سهو قلم کاتب است .

(کتب رجالیه)

غلام[1]

غلام‌ابی‌الجیش لقب رجالی طاهر است .

۱- **غلام** - درلغت معروف و عبارت ازپسر دراوائل بلوغ است‌که موی شاربهایش‌تازه برآمده باشد ویا خود ، پسر را از اول ولادت تا سن جوانی غلام‌گویند وچون بمعنی پیر هم هست بدین جهت از اضداد میباشد و درمؤنث‌آن **غلامة**‌گویند . در معنی عبد مملوك استعمال کردن‌آن مثل استعمال‌کردن غلامة درمعنی‌کنیز از قبیل مجاز و استعاره است . اما دراصطلاح علمای رجال و درایة ، عبارت از شاگرد وتلمیذ و تربیت شده میباشد. در روضات، ضمن شرح حال محمد بن مسعود عیاشی سالف‌الترجمة‌گوید: ازجملهٔ تلامذه وغلامان‌او دراصطلاح علمای*

غلام ثعلب **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان **مطرز** خواهدآمد .

غلام خلیل **احمدبن‌محمدبن غالب**- بصری البلدة، باهلی القبیلة، ابوعبدالله الکنیة ، غلام‌خلیل الشهرة ، از محدثین عامه میباشدکه بسیار فصیح ودرلسان بعضی از اهل فن ممدوح ولی درکلمات اکثرایشان با عبارات مختلفهٔ ضعیف‌الحدیث و مقطوع‌الکذب و دجال بغداد مقدوح بوده و درسال دویست و هفتاد و پنجم هجرت مرده و بیصره‌اش نقل دادند.

(ص ۷۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

غلام الخلیل الآملی لقب رجالی **احمدبن محمد** میباشدچنانچه درتنقیح المقال گفته است :

غلام زحل **عبدالله بن حسن**- مکنی بـه **ابوالقاسم**، از افـاضل علمـای حساب و نجوم قرن چهـارم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- احکام‌النجوم ۲- الاختیارات ۳- الاصول‌المجردة ۴- التیسیرات ۵- الشعاعات.

وی در بیستم محرم سیصد وهفتاد وششم هجرت درگذشت. (ص ۱۵۱خع)

غلام سرور صاحب لاهوری مفتی ابن‌مفتی غلام محمد ابن‌مفتی رحیم‌الله قریشی‌اسدی هاشمی، ازدانشمندان‌اواخر

*رجال ابوعمر ومحمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی است . در مقباس‌الهدایة نیز گوید غلام در اصطلاح رجال و درایه ، دلالت بهیچ‌کدام از مدح و ذم نداشته و مراد از غلام فلان ، تلمیذ او و متأدب بآداب او است که درشرح حال اکثر، بهمین‌معنی تصریح کرده‌اند چنانچه در بکر بن محمد بن حبیب مازنی گویندکه از غلامان اسمعیل بن میثم است زیراکه از وی تأدب‌کرده و درکشی گویندکه از غلامان عیاشی است زیراکه مصاحب وی بوده واز وی اخذ مراتب‌نموده و نظائرآن بسیار و دراغلب موارد ازکتب رجالیه لفظ غلام بمعنی تلمیذ و متأدب‌بآداب‌شخصی استعمال یافته بلکه بعضی گویدکـه درکتب رجالیه در غیرمعنی تلمیذ اصلا استعمال نشده است . بالجملة پرواضح است‌که این معنی تلمیذ ، درصورتی است‌که لفظ غلام اضافه بعلم شخصی دیگر باشد مثل‌غلام فلان و اما درصورت عدم‌اضافه ، لازم است‌که بهمان‌معنی‌لغوی (پسرجدیدالبلوغ) حمل شده ویا بقرینهٔ مقام ، معنی عبد مملوك را اراده‌نمایند باری بعضی‌ازموصوفین بهمین وصف غلام را تذکر میدهد .

قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشد ویـا خود اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت را نیز دیده و بسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درقید حیات بوده است . درنظم ونثر و انشا و نویسندگی دستی توانا داشت، غالباً دراشعار خود به **سرور** تخلّص‌میکرد، بالخصوص درمادّهٔ تاریخ‌گوئی متخصّص و متفرّد و اگر فاقدالنظیر هم نباشد قلیل‌النظیر بود، چنانچه در ولادت یا وفات ویا وقایع دیگر شخصی بچندین نوع مادّهٔ تاریخ‌نظمی سروده‌که از دیگر شعرا و تذکره‌نویسان نوعاً معهود نبوده است بلی کلمات افسانه‌نمای او هم بسیار است .کتاب **خزینةالاصفیای** اوکه ذیلاً مذکور میداریم از این جهت نسبت بدیگر تذکره‌ها وکتب‌تراجم دارای‌امتیازمخصوصی میباشد. این‌کتاب‌راکه درشرح‌حال اجمـالی اکابر دینی و مشایخ صوفیّـه و عرفای هنـد و ایران است بهفت مخزن مرتّب نموده است ، **مخزن اول** درشرح حال اجمالی حضرت رسالت ص و ائمّهٔ اطهار ع وخلفا و ائمه و پیشوایان اهل سنّت و **پنج مخزن دیگر** در ذکر مشایخ واولیای سلسلهٔ قادریّـه، چشتیّـه ، نقشبندیّـه ، سهروردیّـه ، سلاسل و خـانواده‌های متفرقهٔ عرفـا علی‌الترتیب و **مخزن هفتم** نیز مشتمل برشرح حـال ازواج و بنات طاهرات حضرت نبوی و جمعی از عرفا وصلحای نسوان ومجاذیب عقلای مجانین سلف بوده و چنانچه اشاره شد در وفات هریك از اشخاصی‌که بشرح حالش پرداختـه و متجـاوز از هزار تن میباشد مادّهٔ تاریخ مکمّلی‌گفته بلکه، بسا در ولادت ویا قضایای دیگر ایشان نیزبچندین وجه مادّه‌تاریخی بیان‌کرده و دراین جنبه متفرّد میباشد . مراجعـه بخودآن‌کتاب ، بهترین مصدّق ایـن موضوع است و من‌باب نمونه چندی ازآنها را تذکّر میدهد ، چنانچه بتألیف این‌کتاب درهزار و دویست و هشتـاد تمام شروع شده و درشوال هزار و دویست و هشتـاد و یکم هجرت خاتمه یافته و اسم خود این‌کتاب (**خزینةالاصفیا = ۱۲۸۰**) بی‌همزهٔ‌آخر، تاریخ شروع بتألیف‌آن بوده و با همزهٔ‌آخر (**خزینةالاصفیاء= ۱۲۸۱**) تاریخ اختتام‌آن است و علاوه براین درآخرآن‌کتاب‌گوید :

گشت پراز عطای ایزد پـاك　　　　کنز خـوبی وگنج محجوبـی

ابتدایش **خزینهٔ خوب** است　　　انتهایش **خزانهٔ خوبی**

جملهٔ : **خزینهٔ خوب** = ۱۲۸۰ وجملهٔ : **خزانهٔ خوبی** = ۱۲۸۱.

نیز در دیباچهٔ آن کتاب بعداز چند شعری که درمدح آن گفته گوید :

سال او خازن خرد فرمود　　　گو **مقدس خزینهٔ ابرار**

جملهٔ : **مقدس خزینهٔ ابرار** = ۱۲۸۰.

نیز بعد از چند بیت دیگر درمدح آن کتاب گوید:

خازن دل گفت سرور سال او　　　**مخزن اسرار گنج اولیا = ۱۲۸۰**

نیز درشرح حال خجسته مآل ولیّ ذوالجلال، حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه، تاریخ ولادت آن حضرت راکه بعقیدهٔ او سیزدهم رمضان دویست وپنجاه وهشت بوده مذکورداشته و یازدهم شعبان دویست وپنجاه وپنج بودن را نیز بروایتی نسبت داده وغیبت آن حضرت را نیز مابین سه سال دویست وشصت وچهار وپنج وشش مردّد داشته وخودش قول آخری شصت و شش را معتبر دانسته است . هم نقل کرده که آن حضرت نافزده وختنه کرده متولد شد ، بربازوی راستش نوشته بود **جَآءَالحَقُّ وَ زَهَقَ البٰاطِلُ اِنَّ البٰاطِلَ کانَ زَهُوقاً** و بعداز تولد بدو زانو برآمد، انگشت سبّابه بجانب آسمان برداشته ، عطسه زده وگفت: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰالَمینَ** . نیز بعداز ولادت گفت: **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اِسْتَضْعَفُوا فِی الاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُم الوٰارِثینَ** پس از ذکر پاره‌ای کرامات و خارق عادات دیگر این مثنوی راکه حاوی چندین فقره مادّهٔ تاریخ ولادت و غیبت آن بزرگوار است موافق هریك از اقوال مذکوره در هردو فقره گفته است :

هادی خلق مهدی دوران　　　نام نامیّ او محمّد دان

از رخش گشت دوجهان روشن　　　شد زمین روشن آسمان روشن

سال تولید آن شه مسعود　　　طرفه **سلطان حق** خرد فرمود = **۲۵۸**

سال تولید او چها گفته　　　عقل **مهدی حق نما** گفته = **۲۵۸**

سال تولید او چه گوهر سفت	عقل **سلطان ولی مهدی** گفت = **۲۵۵**
بود او راحم و امام رحیم	سال تولیداواست نام **رحیم** = **۲۵۸**
سال تولید سیّد والی	گشت ظاهر بدل ز **پیر ولی** = **۲۵۸**
شد چو غایب ز چشم اهل زمن	سنّ و سالش **سراج** شدروشن = **۲۶۴**
می‌شود سال غیبتش مفهوم	گر شماری ز **هادی معصوم** = **۲۶۶**
باز تاریخ غیبتش بیقین	گشت پیدا ز **قطب کامل دین** = **۲۶۶**
گر تو تاریخ غیبتش جویی	**یوسف حق** چرا نمیگوئی = **۲۶۴**
باز تاریخ آن ولی والی	گفت سرور **ولی حق عالی** = **۲۶۵**

کتاب **گلدستهٔ کرامات** نیز از تألیفات غلام سرور است که درمناقب عبدالقادر گیلانی بوده وشرح حال عبدالقادر نیز بعنوان **محیی الدین** عبدالقادر بن ابی صالح موسی خواهدآمد. سال وفات غلام سرور بدست نیامد لکن درسال هزار و دویست و هشتاد وسه زنده بوده و شاید اوائل قرن چهاردهم را نیز دیده باشد. کتاب **خزینة الاصفیاء** بسال هزار و سیصد و سی و یك هجری قمری در مطبعهٔ منشی نولکشور بلدهٔ کانپور هند چاپ شد و جملهٔ : **عجب تاریخ پاکیزه** = **۱۳۳۱** نیز تاریخ چاپ است .

(ازخود کتاب خزینة الاصفیا استخراج شد)

غلام عیاشی **احمد بن محمد بن حسین** - ازدی موکول بعلم رجال است .

غلام عیاشی **محمد بن عمر بن عبدالعزیز** - بعنوان **کشی** خواهدآمد.

غلام کسائی **علی بن مبارك** - بعنوان **لحیانی** خواهدآمد.

غلام المرتضی **عبدالعزیز بن نحریر** - درباب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهدآمد .

غلام نفطویه **احمد بن یعقوب** - بعنوان **برزویه** نگارش یافته است .

غلیمی رجوع به علیمی (با عین بی‌نقطه) نمایند.

غمشانی دربعضی‌ازکتب‌رجالیّه همان‌احمدبن رزق‌است که بعنوان **غشانی** اشاره نمودیم وگویا یکی بدیگری تحریف شده است.

غنمی لقب رجالی تمیم غنمی است .

غنوی در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن‌کثیر ، ابراهیم بن حمزة ، اسحق ، انس بن ابی‌مرشد ، بشیر ، حسان بن مهران، حمزة بن عبدالله، هرون بن‌حمزة بن‌حسین وجمعی دیگر میباشد وشرح‌حالشان‌موکول بدان‌علم‌است .

غواصی **عزالدین** - یزدی ، از مشاهیر شعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ھ) میباشدکه اشعار بسیاری درمدایح حضرت ائمهٔ اطهار ع گفته واز او است :

گر نه مردم بسرکوی توأم اشک برد | عاشقی‌ها کنم آنجاکه فلک رشک برد

بی‌تو روزم بغم وشب بجنون میگذرد | تو چه‌دانی بمن ازهجر تو چون‌میگذرد

آید از دیده خیالات بدل وحیرانم | که‌چه‌سان‌هردم‌ازآن‌دجلهٔ‌خون‌میگذرد

ازآثار قلمی او است :

۱- **روضة‌الشهداء** که منظومه‌ایست مستقل ویا خود نظم کتاب روضة‌الشهدای کاشفی است ۲ و۳ و۴ و۵- **نظم تاریخ طبری، نظم ذخیرهٔ خوارزمشاهی** درطب، **نظم‌قصص‌الانبیاء ، نظم کلیله ودمنه**. وفاتش در سال نهصد و شصتم هجرت واقع گردید .

(ص ۳۳۰۰ ج ۵ س وغیره)

غوث[1]

غوث‌اعظم چنانچه فوقاً مذکور شد **شیخ عبدالقادر گیلانی** است .

۱- **غوث** - بفتح اول ، بعربی، بمعنی نصرت و اعانت‌بوده و استعمال‌آن درمعنی‌ناصر و معین و پناه و ملجاء نیز مجاز شایع است . اما دراصطلاح اهل علم خصوصاً عرفا و متصوفه ، دور نیست‌که با اشخاص و زمان و مکان متفاوت ودر هرزمانی یا مکانی یا در اصطلاح هر کسی کنایه از شخصی باشدکه باعتقاد او از مقربین درگاه خداوندی بوده و در دفع شدائد و بلایا چشم بامداد و اعانت او دارند و پرواضح است‌که اینگونه القاب و اوصاف شخصا و زمانا ومکانا مختلف بوده و فرق خواهدکرد ، لکن در اصطلاح عرفا واهل طریقت غالباً با لفظ اعظم مقید داشته ودرشیخ عبدالقادر گیلانی‌که شرح‌حالش بعنوان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح‌موسی خواهدآمد استعمال نمایند .

غوث‌الثقلین در اصطلاح بعضی‌از عرفا **شیخ‌عبدالقادر** مذکور فوق است.

غوث‌عالم چنانچه فوقاً تحت عنوان غوث مذکور داشتیم مصداق اینگونه القاب و اوصاف شخصاً و زماناً و مکاناً مختلف میباشد لکن با این لقب ، دراصطلاح بعضی‌ازمتأخّرین عرفا ، بالخصوص **شیخ محمدگوالیاری** را اراده نمایندکه از اکابر مشایخ عرفای هند وازاحفاد شیخ‌عطّار سالف‌الترجمهٔ نیشابوری‌بود، از موطن اصلی خود نیشابور بهندوستان رفته و سیاحت‌های بسیاری نمود ، از مشایخ طریقت هریك از سلاسل متفرقهٔ صوفیّه بکسب فیوضات باطنی نایل و بچندین خرقه ممتازگردید واز تألیفات او است:

۱- **اوراد غوثیه** ۲- **بحرالحیات** ۳- **جواهر خمسه** ۴- **گلزار ابرار** درشرح‌حال مشاهیر صوفیهٔ هندوستان ۵- **معراج‌نامه**که حاوی مقامات عروج خود بآسمان میباشد و بدین سبب مورد طعن علمای وقت شد ، باستناد مخالف‌شرع بودن‌آن‌کتاب ، بشاه وقت شکایت برده و درصددآزار وی برآمدند او نیز ازگوالیار، بکجرات رفت ، علمای‌آنجا نیز بعداوت او برخاسته وقتل اورا تصمیم دادند عاقبت شیخ وجیه‌الدّین‌که رئیس‌ایشان بوده و بشیخ محمد نیز ارادت داشته خاطرنشانش نمودکه چون مجلس علما منعقد شد و سخن از معراج بمیان‌آمد شیخ بگویدکه این‌معراج من درعالم‌خواب‌بوده نه‌بیداری، پس شیخ‌این‌چنین‌کرد علما نیز ازآزار او صرفنظر نمودند. وفات شیخ‌محمد، درپانزدهم رمضان نهصد و هفتادم هجرت درهند واقع شد وکلمهٔ **ظلم** = **۹۷۰** وجملهٔ : **محمد متقی سلطان مقبول** = **۹۷۰** مادّهٔ‌تاریخ وفات‌او است. قبراو درگوالیار ویابنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام درمحلّهٔ ظهورآبادشهرغازیپور میباشدکه مزارهندوان‌بوده واعتقادکامل‌دربارهٔ وی‌دارند.

(۳۳۰۲ ج ۵ س و ۳۳۲ ج ۲ خه)

غولچه **سالم‌بن عبدالله** - درباب‌کنی بعنوان **ابومعمر** خواهدآمد .

غیاثای‌حلوائی از شعرای قرن یازدهم هجرت شیراز میباشدکه درغزل و قصیده دستی‌توانا وقدرتی رسا داشت، اخیراً باصفهان رفت، دردارالشفا

منزل کرده و طرف میل و محبت موزونان گردید ، درهمان اوقات آبله آورده و قصیده‌ای دراین باب گفته که از ابیات همان قصیده است :

ای‌فلك بنگر که درسامان‌کدام افزونتریم　　از تو اختر وز بیابان ریگ و ازما آبله

در اواخر نابینا شد و درآنحال ، شبی بجهت مهمّی از خانه بیرون شد و از بام افتاد و درگذشت نیز از او است :

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا　　وی دل تسلیم جو داده رضا برقضا

آه‌چه‌دوراست‌این‌وای‌چه‌نزدیکی‌است　　از دل ما تا بتو وز دل تو تا بما

اسم وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .　(ص۲۳۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

غیاث‌الدین **مولی جمشید بن مسعود بن محمود بن محمد** - کاشانی ، مفسّر زواری ، حکیم ریاضی ، منجّم ماهر ، از اکابرعلما و ریاضیّین اواسط قرن نهم هجرت ، استاد علی بن حسن زواری سالف‌الترجمة و با محقّق کرکی‌علی بن عبدالعالی آتی‌الترجمة معاصر بود . چنانچه درشرح‌حال خواجه نصیرطوسی نگارش دادیم‌کتابی درتکمیل زیج‌ایلخانی خواجه‌که ناقص‌مانده‌بوده تألیف داده وبه **زیج‌خاقانی** موسومش‌گردانید . از تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **الابعاد والاجرام** که یك نسخهٔ آن درکتب موقوفهٔ مدرسهٔ فاضل خان مشهد مقدس موجود است ۲- **استخراج جیب درجة واحدة** ۳- **الالحاقات العشرة بذیل نزهةالحدائق** که با خودکتاب نزهةالحدائق در ایران چاپ شده است ۴- **تفسیرالقرآن** که به **تفسیر جمشید** معروف است ودرذریعه‌از بعض‌فهرست‌ها استظهارکرده‌که **سیدگازر** مؤلف‌تفسیرمعروف به **تفسیر گازر** نیز استاد علی بن حسن زواری باشد چنانچه غیاث‌الدین ، استاد او بوده و بعد ازآن ، احتمال‌داده‌که ایشان‌متّحدباشند یعنی‌سیدگازر صاحب‌تفسیر، عبارت‌ازهمین‌غیاث‌الدین باشد و محتمل است‌که جمشید و سیدگازر دونفر بوده و هردو استاد علی‌بن‌حسن مفسّر زواری باشند .

نگارنده‌گوید : بنا برآنچه تحت عنوان **جرجانی‌حسین** نگارش دادیم احتمال قوی میرودکه سیدگازر صاحب تفسیر، همان ابوالمحاسن جرجانی حسین بوده وتفسیر

گازر هم عبارت از همان تفسیر جلاءالاذهان نام جرجانی حسین باشد و رجوع بهمین عنوان جرجانی حسین نیز نمایند . بالجملة ، سیّدگازر مفسّر که تفسیری هم معروف بتفسیر گازر دارد بین غیاث‌الدین جمشید وابوالمحاسن جرجانی‌حسین ویاشخصی‌دیگر بودن غیرایشان مردّد و تفسیر اوکه از جملهٔ تفاسیر امامیّه معدود و بتفسیر گازر معروف است بین جمشید غیاث‌الدین وتفسیر جلاءالاذهان نام ابوالمحاسن جرجانی ویاتفسیری دیگر بودن غیر این‌دو تفسیر مردّد و هنوز کاملاً منقّح نشده است **۵- تلخیص المفتاح** که مفتاح‌الحساب خود را ملخص‌کرده‌است **۶- تنویرالمصباح فی‌شرح تلخیص‌المفتاح** مذکور **۷- جام جمشید** که نام دیگر طبق‌المناطق او است وآن‌آلتی است از اختراعات خود او وکتاب **نزهةالحدائق** را نیز برای‌عمل بهمین‌آلت تألیف داده‌است **۸- زیج‌التسهیلات** **۹- زیج‌خاقانی** که‌فوقاً اشاره‌شد **۱۰- طبق‌المناطق** که همان‌جام‌جمشید مذکوراست **۱۱- محیطیه** **۱۲- مفتاح الحساب** **۱۳- نزهةالحدائق** که در ضمن جام جمشید مذکور شد . وفات غیاث‌الدین در هشتصد و سی و دویم یا چهلم هجرت واقع گردید ودربعض موارد ازذریعه صاحب‌ترجمه را بعبارت **سید غیاث‌الدین** مذکور داشته و شاید مراد او سیّد لغوی است نه سیّد نسبی مثل سیدگفتن سید اسمعیل حمیری و امثال‌آن . (مواضع‌متفرقه ازذریعه وغیره)

غیاث‌الدین **چلبی** - معروف به **پاشاچلبی**، ازعلمای‌عثمانی اوائل قرن دهم هجرت میباشدکه مدتی در استانبول و ادرنه و بروسبه مدرّس بوده و بتصوّف نیز نسبت داشت و درنهصد و بیست و هفتم هجرت درگذشت.

(ص ۳۳۱۷ ج۵ س)

غیاث‌الدین **سیدعبدالکریم بن‌احمد**-درباب‌کنی بعنوان **ابن‌طاوس** خواهدآمد.

غیاث‌الدین(حکیم) **علی بن‌کمال‌الدین حسین** - کاشانی ، طبیب عالم ماهر ازاطبّای نامی اواخر قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد وهشتاد و هفتم هجرت از سیدحسین مجتهدکرکی‌آتی‌الترجمة اجازه داشت ،کتاب **الادویة المفردة** و**کشف‌الاسرار فی‌بیان‌الادویة المفردة والمرکبة** که برای شاه اسمعیل‌صفوی(۹۸۴_۹۹۵هـ) تألیف داده ازآثار قلمی او بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۴۰۴ ج۱ذریعه)

غیاث‌الدین **محمدبن‌حمیدالدین** یا **بن همام‌الدین** } بعنوان **خواندمیر** نگارش یافته است.
غیاث‌الدین

غیاث‌الدین **منصور بن صدرالحکماء** و صدرالحقیقة امیرصدرالدین محمد بن غیاث‌الدین منصور بن‌صدرالدین محمد بن ابراهیم‌بن‌محمد بن اسحق بن علی بن عربشاه ، حسنی حسینی دشتکی ، از اعاظم علما وفحول حکمای نامی اسلامی امامی ، جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل دقّت و نظر، درکلمات اجلاّی ارباب تراجم و سیر به **خاتم‌الحکما** و **استادالبشر وعقل حادیعشر** موصوف ، به **غیاث‌الحکما** و **امیرغیاث‌الدین** معروف ومشهور، نقش خاتم او: **ناصرالشریعة منصور،** در فنون کلام و حکمت و احاطهٔ شرایع اسلام وحید ایّام و جلالت علمی او مسلّم یگانه و بیگانه میباشد . منصور درچهارده سالگی داعیهٔ جدل ومناظره با علاّمهٔ دوانی درمطالب علمیّهٔ عالیه درخود دیده ودربیست سالگی ازتحصیل و ضبط علوم‌فارغ و درسال نهصد و سی و ششم هجرت در عهد سلطنت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۳ه) بصدارت عظمی نایل وبه **صدر صدور ممالك** ملقّب و عاقبت درنتیجهٔ پاره‌ای مباحثات علمیّه‌که درمحضر سلطان بین او و شیخ علی محقّق کرکی وقوع یافته ازصدارت استعفا نمود و بشیراز رفت و اقامت‌گزید و مدرسه‌ای‌که بجهت انتساب او به **مدرسهٔ منصوریه** معروف‌است تأسیس داده وتألیفات طریفه‌ای داردکه دراثبات تبحّر و تفنّن وی برهانی قاطع میباشند :

۱- **اثبات‌الواجب‌تعالی** ۲- **اخلاق منصوری** ۳- **الاساس** درهندسه ۴- **الاشارات والتلویحات** در حکمت الهی و طبیعی ۵- **اشراق هیاکل‌النور عن‌ظلمات شواکل‌الغرور** وآن شرح هیاکل‌النور شیخ شهاب‌الدین‌سهروردی است‌که درحکمت اشراقی است. دراین شرح بدفع اعتراضاتی‌که ملاجلال دوانی بکتاب هیاکل‌النور مذکور داشته پرداخته است ۶- **التجرید** در حکمت‌که با عبارات موجز و بدون دلیل حاوی جمیع مباحث الهیات و طبیعیات است ۷- **تحفهٔ شاهی**که درهیجده سالگی تألیفش داده است ۸- **التصوف والاخلاق** وآن‌غیرازاخلاق منصوری مذکور فوق است ۹- **تعدیل‌المیزان** درمنطق ۱۰- **تفسیر سورهٔ هل‌اتی**که بااختصارش حاوی تحقیقات لطیفه و مباحث شریفه است ۱۱- **جام جهان‌نما** بپارسی در فنون حکمت‌که یك نسخهٔ

نمونهٔ خط غیاث‌الدین منصور -۱۳

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۶۲ کتاب المشیخة کنزالسالکین میباشد .

آن درکتابخانهٔ عبدالحمیدخان اول دراستانبول ویك‌قسمت آن‌نیز بضمیمهٔ تأویل‌الآیات‌عبدالرزاق کاشانی ازموقوفات نادرشاه درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۱۲- الجهات** که‌گویا دربیان جهات سته از علم هیأت است **۱۳- حاشیهٔ آداب‌البحث قاضی عضدالدین ایجی ۱۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۱۵- حاشیهٔ شرح چغمینی** در هیئت **۱۶- حاشیهٔ شفای ابوعلی سینا ۱۷- حاشیهٔ مفتاح‌العلوم سکاکی ۱۸- حجةالکلام لایضاح محجةالاسلام** که تعرض بکلمات حجةالاسلام نام غزالی است **۱۹- خلاصة التلخیص** در معانی و بیان **۲۰- ریاض‌الرضوان ۲۱- شافیه** درتلخیص‌معالم‌الشفای ذیل **۲۲- قانون‌السلطنة ۲۳- اللوامع والمعارج** درهیئت که درهیجده سالگی تألیفش داده است **۲۴- المحاکمات فی‌ما بین‌الحواشی الدوانیة وحواشی میرصدرالدین** (والد خود غیاث‌الدین) **برشرح تجرید ۲۵- المحاکمات فی‌ما بین حواشی‌آن دوعالم بارع برشرح مختصرالاصول عضدی ۲۶- المحاکمات فی‌ما بین حواشی دوعالم مذکور برشرح‌مطالع ۲۷- معالم‌الشفا** درطب **۲۸- معرفةالقبلة ۲۹- معیارالافکار** که مختصر تعدیل‌المیزان مذکور است **۳۰- مقالات‌العارفین** وغیر اینها . وفات غیاث‌الدین سال‌نهصد وچهلم یا چهل وهشتم یا نهم هجرت درشیراز واقع شد ودربقعهٔ منصوریّه‌نامی ازمدرسهٔ منصوریّه مدفون است . (ص ۱۰۶هب و۶۶۸ت و ۱۶۹لس و ۴۵۹عم وغیره)

غیرت

میرزا جعفر - اصفهانی، ازشعرای سادات موسوی اصفهان‌میباشد که درسال هزار ودویست وپانزدهم‌هجرت درگذشته وازاواست:

افسوس‌که تا بوی‌گلی‌بود بگلشن — صیّاد نیاویخت زگلبن قفس ما

غمگین زگردش فلك‌پرده در نیم — جور بتان پرده‌نشین میکشد مرا

(ص۳۶۸ ج۲مع)

غیور

نواب اشجع‌الدولة - غیور جنگ‌بهادر ازاکابرشعرای هندوستان میباشدکه درسال هزار وصد و چهل و پنجم هجرت متولد شد و نسب وی بنا برمشهور ، به اویس قرنی موصول بوده واز او است:

سحرچوبرق بت سرخ‌پوش رفت وگذشت — بیك‌کرشمهٔ او عقل وهوش رفت وگذشت

طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت — که سوخت‌جان‌عزیزوخموش‌رفت وگذشت

باب «ف»

(نقطه‌دار)

فائدی
فائشی
فاتك

دراصطلاح رجالی، اوّلی لقب **احمد بن علی**، دوّیمی **محمد بن حماد** همدانی وسیّمی **عبیدالله بن حر** بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

فاراب[1]

فارابی **اسحق بن ابراهیم** - مکنّی به **ابوابراهیم**، از اکابر ادبای قرن چهارم هجرت و دایی اسمعیل بن حماد جوهری سالف الترجمة بوده واز تألیفات او است :

۱- **بیان الاعراب** ۲- **دیوان الادب** ودونسخه ازآن برقم ۴۶۷۷ و۴۶۷۸ درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول وچهار نسخه هم درخزانهٔ مصریه و ظاهراً دونسخه نیز بشمارهٔ ۱۰۵ و۱۰۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۳- **شرح ادب الکاتب** و درسال سیصد و پنجاهم یا هفتادم هجری درگذشت . (ص۶۱ ج۶جم وغیره)

فارابی **اسمعیل بن حماد** - بعنوان **جوهری** نگارش یافته است .

فارابی **محمد بن طرخان بن اوزلغ** - یا محمد بن احمد بن طرخان یا محمد بن محمد بن محمد بن طرخان ، حکیم ترکی فلسفی ، **ابونصر** الکنیة ، فارابیّ الولادة والشّهرة ، از اکابر فلاسفهٔ نامی و حکمای اسلامی قرن

۱- **فاراب**- ولایتی‌است درمنتهای بلاد ترکستان‌که شوره‌زار وجنگلستان‌بوده ومسافت عرض وطول‌آن‌کمتر از یك روز میباشد وهم شهری است ازآن ولایت .
(صد و سطر ۲۰ ص۱۱۱ث وغیره)

چهارم هجری زمان آل بویه میباشد که در قبال ارسطو به **معلم ثانی** نیز معروف وکسی از ایشان بپایهٔ وی نرسیده و درقوهٔ مدرکه دارای اوّلین درجه بوده‌است. ابن‌سینا باآنهمه جلالت‌علمی آفاقی که داشته ازکتابهای وی استفاده‌های بسیاری کرده ودرمصنّفات‌خود از انوار علمیّه‌اش اقتباس‌مینموده این‌است که درکلمات اکابر به **استادالفلاسفه** و **ملك‌الحکما** موصوفش دارند ونخستین‌حکیمی وفیلسوفی که در دورهٔ اسلام ظهورکرده او بوده است.

فارابی، نخست درمولد خود شهر فاراب علوم ابتدائی را اخذکرد، در بعضی‌از بلاد ایرانی زبان فارسی وبعضی‌از السنهٔ دیگررا فراگرفت پس ببغداد رفته و زبان‌عربی را هم درآنجا استوار داشت و علم منطق را از ابوبشر متی بن یونس که درآن‌علم وحید دهر بوده یادگرفت، با صاحب بن عبّاد و شیعیان بغداد مصاحبت داشته پس بحرّان رفت، درحوزهٔ درس یوحنّا بن خیلان‌حکیم‌نصرانی بتکمیل‌آن‌علم پرداخت بازببغداد عودت کرده و بتحصیل ریاضیّات و فنون حکمت مشغول و تمامی‌کتابهای ارسطو را تتبّع‌کرده و ممارست نمود وآنی از مطالعهٔ‌آنها غفلت نکرد، دراستخراج‌معانی‌مقصوده و اطّلاع برمطالب مندرجهٔ‌آنها مهارتی بسزا یافت و درطبّ و منطق و موسیقی و تمامی فنون فلسفه بمقامی رسیدکه تاآن‌اوان دسترس‌کسی ازاسلامیان‌نبوده‌است. ازاوپرسیدند که‌کدام‌یك ازتو و ارسطو درفنون فلسفه داناتر هستیدگفت اگر من زمان ارسطورا درك میکردم هرآینه بزرگترین تلامذهٔ او میشدم. گویندکه فارابی در روی کتاب‌النّفس ارسطو وبخط خودش نوشته بوده‌که من‌این‌کتاب‌را صد مرتبه خواندم چنانچه‌کتاب‌سماع طبیعی ارسطو را چهل‌مرتبه خواندم ومیگفته است‌که باز بمراجعهٔ‌آن محتاج‌ترمیباشم.

قاضی نوراللّه شوشتری فارابی را بسیار ستوده وگویدکه وی معلّم مقالات اهل یونان و متمّم‌کمالات نوع انسان بود، نخستین حکیمی‌است ازفلاسفهٔ اسلامی‌که‌برمسند ترجمانی نشست، علم و حکمت را از زبان یونانی بعربی نقل و بین‌العرب انتشار داد، با معلّم اوّل (ارسطو) درتعلیم مطالب فلسفه شرکت پیداکرده و بدو اقتفا نمود و ملقّب به **معلم ثانی**گردید. یا خود وجه این لقب معلّم ثانی‌آنکه فارابی بامر و اشارهٔ منصور

بن نوح سامانی بتکمیل و اصلاح ترجمه‌های کتب ارسطوکه ناقص بوده و اصلاح نشده بوده‌اند پرداخته وآن اصلاح و تکمیل خود را تعلیم ثانی نام داد و بهمین‌جهت خودش نیز به **معلم ثانی** مشتهر گردید. بهرحال عاقبت بمصر وشام رفت و درشام مشمول مراحم ملوکانهٔ سیف‌الدولة بن حمدان حکمران وقت گردید و بطور استمراری تا حین وفاتش روزی چهار درهم بدو میداده واو نیز دراثر عزّت‌نفس قانع و امرار حیات مینموده‌است.

گویند (والعهدةعلیهم) وقتی وارد مجلس سیف‌الدولةکه پراز افاضل‌علوم ومعارف متنوعه بوده‌گردید با همان زیّ‌اصلی ترکی نژادی خودکـه همواره ملتزمش بوده بپـا ایستاد ، پس‌از اذن جلوس، فارابی‌گفت درجای‌خودم بنشینم یا درمکان‌شما گفت درجای خودت بنشین پس فارابی ازمیان‌آن جماعت‌گذشته وخود را بمسند سیف‌الدولة رسانید و بجای وی نشست ، سیف‌الدولة با زبان مخصوصی‌که غیراز غلامان حاضرخدمت ،کس دیگرآشنایش‌نبوده ودر موارد مخصوصه با همان زبان حرف میزد بدیشان‌گفت‌که چند چیز از وی (فارابی) سؤال خواهم‌کردکه اگرجواب‌ندهد با طعن نیزه‌اش بزنید، فارابی فهمید وبا همان زبان‌گفت‌که ای‌سلطان صبرکرده ومنتظرعاقبت‌کار باش، سلطان درعجب شده وگفت مگر تو این‌زبان را هم میدانی پاسخ دادکه بلی زیاده ازهفتاد زبان‌میدانم، سپس با علمای مجلس درهرفنی مناظره شد ودرهمهٔ‌آنها بهمهٔ ایشان فایق‌آمد ایشان‌نیز بجلالت وی اذعان‌کـرده و سکوت ورزیدنـد و بنوشتن مقالات وی‌آغازکردند . بعد از رفتن ایشان سلطان با فارابی خلوت‌کرده وازمیل داشتن او بطعامَ و شراب استفسار نمود او هم اظهار بی‌رغبتی‌کرد ودرجواب استفسار ازمیل‌داشتن سماع اظهار رغبت‌نمود اینك تمامی مغنّی‌ها وخواننده‌ها بامر سلطان حاضر شدند وهریکی بآهنگ مخصوصی بنای سرودگذاشتند ، لکن هیچ‌کدام مقبول طبع‌فارابی نگردید وهریك یکی‌را تخطئه‌نمود، درتعجّب سلطان افزوده شد و پرسیدکه مگر تو باصول این صناعت هم‌آشنـا هستی پس فارابی ازکیسهٔ خود چند دانه عود برآورده وبا وضع مخصوصی ترکیب داد و بنواخت، دراثرآن همهٔ حضّار خندیدند پس وضعی دیگرترکیب داد وهمین‌که بنواخت همه‌شان

گریستند . درمرتبهٔ سیّمی بعداز تغییر ترکیب ، بمجرّد نواختن همه‌شان حتی دربانان بخواب رفتند پس فارابی ایشانرا بدان حال گذاشته وبیرون رفت. فارابی علاوه برمنطق و موسیقی که استادکل آن دوعلم بوده و**آلت قانون** نام ازآلات مشهورهٔ طرب را اختراع نموده است کتابهای بسیاری در فنون متنوعه نگارش داده که محل استفادهٔ فحول ارباب معقول و باکثر السنهٔ خارجه ترجمه شده‌اند .

۱- آراء اهل المدینة الفاضلة والمدینة الجاهلة والمدینة الفاسقة والمدینة المبدلة والمدینة الضالة که درمصر و لیدن چاپ ودر ذریعه از چندین موضع این کتاب استظهار کرده که فارابی شیعهٔ امامی مذهب و بعصمت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام معتقد بوده است **۲- الابانة عن غرض ارسطوطالیس فی کتاب ما بعدالطبیعة** و ظاهراً همان کتاب اغراض مذکور در ذیل است **۳- ابطال احکام النجوم ۴- اثبات المفارقات الاربعة** که درحیدرآباد هند درهشت صفحه چاپ شده است **۵- الاجتماعات المدنیة ۶- احصاء العلوم** که در مصر چاپ شده و درموضوع خود بی‌نظیر و محتاج الیه طالب علم است **۷- احصاء القضایا ۸- اخلاق فارابی** که دونسخه ازآن درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول برقم ۲۸۲۰ و ۲۸۲۲ یکی بنام **اخلاق** ودیگری بنام **الالفاظ الافلاطونیة و تقویم سیاسة الملوکیة** موجود است **۹- ادب الجدل ۱۰- اسباب السعادة ۱۱- اغراض ارسطوطالیس** که درحیدرآباد دکن چاپ و حاوی تحقیق مقالات کتاب حروف نام خود و تحقیق غرض ارسطو درکتاب مابعدالطبیعة است **۱۲- الالفاظ الافلاطونیة** رجوع باخلاق فارابی مذکور فوق شود **۱۳- الایقاعات ۱۴- البرهان ۱۵- تحصیل السعادة** درحکمت ودر حیدرآباد دکن چاپ‌شده‌است **۱۶- التعلیقات فی الامور العامة و بعض الطبیعیات** که درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است **۱۷- التعلیم الثانی** که فلسفهٔ یونانی را درآن مهذب کرده‌است **۱۸- التنبیه علی سبیل السعادة ۱۹- التوطئة فی علم المنطق ۲۰- الثمرة المرضیة فی بعض الرسالات الفارابیة** که چندین رسالهٔ فارابی در لیدن ومصر بهمین اسم چاپ شده است **۲۱- الجزء ۲۲- الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون وارسطوطالیس** درحدوث عالم واثبات صانع ونفس وعقل ومجازات خیر و شر وغیراینها و با شرح حکمة الاشراق چاپ شده است **۲۳- الجن و حال وجودهم ۲۴- جوامع السیاسة ۲۵- جوامع کتاب نوامیس افلاطون ۲۶- جوامع کتب المنطق ۲۷- الجوهر ۲۸- حرکة الفلک وانهاسرمدیة ۲۹- الحروف ۳۰- الخطابة ۳۱- رسائل الفارابی** که همان ثمرهٔ مرضیهٔ مذکور فوق است **۳۲- السیاسة المدنیة** در اقتصاد سیاسی **۳۳- شرح الفصوص** که کتاب فصوص الحکمة خود را شرح کرده‌است **۳۴- علم المزاج** ویک نسخه ازآن درکتابخانهٔ پترسبورگ برقم ۴۸۴ موجوداست **۳۵- عیون المسائل** درمنطق **۳۶- فصوص الحکمة ۳۷- القیاس ۳۸- مبادی آراء اهل المدینة الفاضلة** که بنام آراء اهل المدینة مذکور شد

۳۹- المبادی الانسانیة ۴۰- مبادی الفلسفة القدیمة ۴۱- المدخل الی صناعة الموسیقی ویك نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ کوپریلی استانبول برقم۹۵۳موجود است **۴۲- مراتب العلوم ۴۳- المغالطة ۴۴- الملة الفاضلة** وبنوشتهٔ احمد رفعت(والعهدة علیه) در این کتاب تصدیق کرده است که نفوس شریره بعد از موت ، معذّب بعذاب ابدی بوده و مبتلای آلام نامتناهی میباشند و درکتاب سیاست مدینه آنها را بعداز مردن فانی محض دانسته و فقط ببقای ابدی نفوس صالحه معتقد بوده و سعادت را منحصر بهمین حیات دنیوی داشته است وبس ، باری ظاهر کلام بعضی از ارباب تراجم آنکه فارابی دارای قریحهٔ شعری خوبی هم بوده و این رباعی را بدو نسبت دهند :

اسرار وجود ، خام و ناپخته بماند — وان گوهر بس شریف ، ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ایضاً از او و خطاب بافلاك است :

ای آنکه شما پیر وجوان دیدارید — ازرق پوشان این کهن دیوارید (کذا)
طفلی ز شما در بر ما محبوس است — او را بخلاص همتی بگمارید

نیز درمقام تردّد و اظهار علاقهٔ مفرط قلبی باحباب خودگوید :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم — الا و قلبی الیکم شیق عجل
وکیف یقعد مشتاق یحرکه — الیکم الباعثان الشوق والامل
فان نهضت فمالی غیرکم وطن — وکیف ذاك و مالی عندکم بدل
وکم تعرض بی الاقوام قبلکم — یستأذنون علی قلبی فما وصلوا

فارابی بسیار زاهد و نسبت بدنیا و منزل وخانه بی‌رغبت بود، با مردم آمیزش نمیکرد، در اوقات اقامت دمشق منزلی هم برای خود معیّن ننمود و همواره درکنار آب وجاهای پردرخت می‌نشست مشغول تألیف میشد ، محصّلین و اهل علم نیز در همان حال از وی استفاده مینمودند ودراثر قناعت که گنجی بی نهایت است باچهار درهم که ازطرف سیف الدولة برای او مقرّر بوده امرار حیات مینمود تا درسال سیصد و سی و هفتم یا نهم یا چهلم یا چهل و چهارم هجرت درحدود هشتاد سالگی در دمشق وفات یافت. سیف الدولهٔ مذکور با جمعی دیگر برجنازه‌اش نماز خواندند و درخارج باب صغیر آن شهر دفن کردند و

بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر، دراثنای سفر مکّه‌که درآخرعمرمینموده با قطّاع‌الطریق مصادف شد واز روی مهارتی‌که در تیراندازی داشته با ایشان مشغول مقاتله ومقابله‌بوده و عاقبت مقتول‌گردید.

(ص ۲۰۷هب و ۷۱۰ت و ۱۹۱ ج۲کا و ۳۳۲۲ ج۵س و ۴۳عم و۱۵۷لس و۱۴۴ ج ۵ فع و ۳۶۸ف و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارس‌النبی ابوقتادهٔ انصاری، درباب‌کنی بهمین‌عنوان خواهدآمد.

فارسی[1]

فارسی **ابراهیم‌بن علی** - نحوی‌لغوی، از ادبای اواخرقرن‌چهارم‌هجرت و ازتلامذهٔ ابوعلی حسن بن احمد فارسی مذکور ذیل و حسن بن علی سیرافی سالف‌الترجمة بود، درعهد سامانیان ببخارا رفته و مورد اعزاز واکرام شد وجمعی از اولاد رؤسا و اکابر از وی درس‌خواندند. **شرح‌الجرمی** و**نقض دیوان متنبی** ازآثار قلمی وی میباشد و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص۲۰۷هب و۲۰۴ ج۱جم وسطر۳۳ ص۲۲۰ت)

فارسی **ابراهیم‌بن علی بن یوسف** - شیرازی، درباب‌کنی بعنوان **ابواسحق** خواهدآمد.

فارسی **حسن بن احمد** - یا حسن بن‌علی بن‌احمد بن عبدالغفار بن‌محمد بن سلیمان بن ابان فارسی معتزلی نحوی، مکنّی به **ابوعلی** معروف به **ابوعلی‌فارسی**، از اکابر نحویّین و محدّثین شیراز میباشدکه بسال دویست و هشتاد وهشتم هجرت درشهر فسا ازتوابع آن‌شهرمتولدشد وبهمین‌جهت به**فسوی** و**شیرازی** هم موصوف و درعصر خود مقتدای نحویّین و فارس میدان علم و ادب بود، تحقیقات رشیقهٔ او درقواعد عربیّه مشهور ودرکتب ادبیّه مذکور ومحل استفاده و مراجعهٔ اکابر

[1]- **فارسی**- در اصطلاح رجالی، لقب احمد بن محمد بن یحیی، جابر بن یزید، حسن بن‌ابی‌الحسین، حسین بن‌حسن، خلیل بن‌هشام، حضرت سلمان‌صحابی وجمعی‌دیگرمیباشد.

وفحول میباشند . شیخ طبرسی درمجمع البیان در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: **یٰاأَیُّهاالَّذینَ آمَنُوا شَهٰادَةُ بَیْنِکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ** در اواخر سورهٔ مبارکهٔ مائده بیاناتی از وی نقل کرده وگویدکه این همه از متفرّعات کلام ابوعلی فارسی میباشد و کافی است در اینکه او یگانه فارس میدان نحو بوده وبا سر انگشت فکر دقیق ،کشف حجاب از رویاسرار و مشکلاتآن علم نموده است وگویندکه نحو ، بفارسیآغاز و بفارسی ختمگردیده و مقصود سیبویه و همین ابوعلی است. ابوعلی از زجاج و ابنالسراج ودیگرافاضل وقت اخذ مراتب علمیّه نموده و سید رضی و ابنجنّی و علی بن عیسی ربعی و دیگر اکابر معاصرین ایشان نیز از تلامذهٔ وی هستند . جوهری و تنوخی نیز از وی استماعحدیث نموده واز او روایت مینمایند . ابوعلی مدّتی سیاحتکرده ویك چندی در حلب نزد سیفالدولة بن حمدان بود ، بارها با ابوالطیب متنبّی ملاقات و مباحثه نموده و عاقبت ببلاد فارس رفت ، در دربار عضدالدولهٔ دیلمی قربی بسزا یافته و بمقامی عالی رسید و وکتاب **ایضاح** را برای او تألیف داد . عضدالدولهکه باآنهمه سلطنت وعظمت درشمار علمای نحو و ادب و فنون عربیّه میباشد میگفته استکه من در نجوم غلام ابوالحسین رازی صوفی بوده و درنحو غلام ابوعلی میباشم .

روزی درمیدانشیراز ازابوعلیپرسیدکهکلمهٔ **زَیْداً** درجملهٔ: **قٰامَ الْقَوْمُ الّا زَیْداً** بچه سبب منصوب است ابوعلیگفت مفعول فعل مقدّر استکه عبارت از **اَسْتَثْنی** است عضدالدولهگفت چراآن فعل مقدّر را **اِمْتَنَعَ** نمیگیرندکه **زید** بواسطهٔ فاعلیّت مرفوع باشد ابوعلی درفکر شده وگفت این جواب میدانی بوده و جواب شایان بعداز مراجعت بمنزل بعرضخواهد رسید اینك بعدازعودت، برایاثبات دعوای خویشکلامیبپرداخت که مورد تحسین سلطانگردید.

از تألیفات ابوعلی است :

۱- **ابیاتالاعراب** ۲- **اعرابالقرآن** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **الاغفال فیماأغفلهالزجاج منالمعانی** ۴- **الاولیات** درنحو ویكنسخه ازآن که خط خواهرزادهٔ خود ابوعلی نیز در رویآن هست در خزانهٔ غرویه (نجف) موجود است

۵- الایضاح درنحو و چنانچه اشاره شدآن را برای عضدالدولة تألیف داده وپس‌ازآنکه بنظر وی رسید ، صغیر وحقیرش تلقی کرده وگفت این‌کتاب برای اطفال خوب‌است وپس‌ازآنکه **تکمله** را تـألیف داده و بنظر سلطانش رسانید ،گفت غضب برشیخ مستولی شده و تـألیفی‌کرده‌که ما نمی‌فهمیم باری چند نسخه ازکتاب ایضاح ابوعلی درکتابخانه‌های استانبول و دونسخه در خزانـهٔ مصریه ودونسخه نیز درکتابخانهٔ اسکوریال برقم۴۲ و۱۹۴ ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ ایاصوفیا برقم ۴۴۵۱ موجود است **۶- التـذکرة** که چندین مجلـد بوده و ابن‌جنی تلخیصش‌کرده است **۷- تفسیرالقرآن ۸- التکملة** درنحو ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ عاطف دراستانبول موجود است **۹- حاشیهٔ‌کتاب‌سیبویه ۱۰- الحجةفی‌القرائات ۱۱- شرح‌ابیات‌ایضاح ۱۲- العوامل المأه ۱۳- مختصر عوامـل الاعرب ۱۴- المسائل البصریـات ۱۵- المسائل البغدادیـات ۱۶- المسائل‌الحلبیات ۱۷- المسائل الشیرازیات ۱۸- المسائل‌العسکریات ۱۹- المسائل القصریات ۲۰- المسائل الکرمانیات ۲۱- المسائل المجلسیات ۲۲- المقصور والممدود.**

گویندکه در مجلس ابوعلی مذاکرهٔ شعر شدگفت من در شعرگفتن حال شما را غبطه میکنم وباآن‌همه تحقیقاتی‌که نسبت بشعر وعلوم راجع بشعردارم طبع‌من موافقت با شعرگفتن ندارد پرسیدندکه هیچ شعری انشاکرده‌ای یـانه‌گفت غیراز این سه شعرکه دربارهٔ پیری‌گفته‌ام شعری دیگر از خودم در خاطر ندارم :

خضبت الشیب لماکان عیبا ... وخضب‌الشیب اولی ان‌یعابا
ولم اخضب مخافة هجرخل ... ولا عیبا خشیت ولا عتابا
ولکن المشیب بدی ذمیما ... فصیرت الخضاب له عقابا

وفات ابوعلی بنا برمشهور ، روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الثانی یا ربیع‌الاول سال سیصد و هفتاد و هفتم هجرت دربغداد واقع شد ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید وبقول‌ابن‌الندیم وفات او پیش از سیصد و هفتادم هجرت بوده است .

(ص۲۰۷هب و۲۱۹ت و ۹۵ف و۱۴۳ ج۱کا و۵۱۳ ج۱مه ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارسی **حسن بن حسین بن‌علی-** فارسی، ازمشاهیرخطّاطان‌زمان‌عمادالدولهٔ دیلمی(۳۲۱_۳۳۸ه ق) وباعضدالدولهٔ دیلمی(۳۳۸_۳۷۲ه ق) بود ، نخستین‌کسی است‌کـه از سه خط نسخ و رقـاع و ثلث ، خطّ **تعلیق** را استخراج و ایجاد نمود و مکاتبات و مراسلات دولتی را بدان خط نگاشت ، منشیان وقت نیز تـابع وی شدند وآن خط را از وی اخذ و بجهت سلاطین و امرا با همان خط مکاتبه‌کردند و

بهمین‌جهت‌نوشتن مراسلات دولتی بهمین خط تعلیق ،آن را خط **ترسل** نیز گفتند و بدین اسم معروف و درمیان عثمانیها و مصریها بخط دیوانی مشهورگردید و کلمات این خط بیکدیگر پیچیده وبستگی داشته و تغییر وتبدیل درآن متعسر میباشد وقاآنی‌هم بدین معنی اشاره‌کرده است :

ای زلف تو پیچیده‌تر از خط ترسّل ‌‌‌‌‌‌‌‌ بـردامن زلف تـو مرا دست تـوسّل

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

فارسی **حسن بن خطیر-** مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ظهیر**، از افاضل حنفیّهٔ قرن‌ششم هجرت میباشدکه فقیه نحوی لغوی متکلّم‌قاری مورّخ منطقی‌حسابی عروضی طبیب ریاضی مفسّر خلافی بود ، درعلوم مذکوره وتمامی علوم متداوله خصوصاً درتفسیر و معرفت ناسخ و منسوخ‌آیات شریفه دارا و قرآن مجید را با تمامی قرائات عشره بلکه با قرائات شاذّه نیز تلاوت مینمود و درهریك از علـوم متداوله‌کتابی حفظ میکرد . حسن از اولاد نعمان بن منذر میباشد و بهمین جهت خود را در مکتوبات و مراسلاتش بامضای **حسن نعمانی** معرفی مینموده چنانچه بجهت اقـامت در شیراز به **فارسی** شهرت داشت .کتاب **اختلاف‌الصحابة والتابعین** وکتاب **الحجة** که شرح صحیحین میباشد از تألیفات او بوده و وفاتش بسال پانصد ونود و هشتم هجرت درپنجاه سالگی واقع‌گردید . (ص۱۰۰ج۸جم و۲۲۳ت)

فارسی **روزبهان -** بعنوان **صبری‌روزبهان** مذکور شده است.

فارسی **زید بن علی بن‌عبدالله - فارسی فسوی**، ادیب‌کامل نحوی لغوی و دربسیاری از علوم متداوله دانا وخبیر بود، نحورا ازابوالحسن خواهرزادهٔ ابوعلی‌فارسی فوق‌الذکر اخذکرد وحدیث را نیز ازابوذر هروی فراگرفت. **شرح ایضاح ابوعلی** مذکور و **شرح حماسهٔ ابوتمام** از تألیفات وی بوده و درماه ذیقعده یا ذیحجهٔ سال چهارصد و شصت و هفتم هجرت در طرابلس شام درگذشت .

(ص ۳۰۰ت و۱۷۶ ج ۱۱ جم)

فارسی

سلمان فارسی- صحابی نامی تاریخی حضرت رسالت مآبی ص میباشد ، دراصل از مردم شیراز یا اهواز یا شوشتر یا رامهرمز ویا قریهٔ تاجی نام از اصفهان ، نامش پیش از اسلام **روزبه بن وخشودان** یا **ماهویه** یا **بهبود بن بدخشان** ، از اولاد منوچهر پیشدادی از ملوك ایران ، وصیّ وصیّ حضرت‌عیسی بود . بجز خداوند یگانه بچیزی دیگر سجده نکرد ، قبلهٔ دینی او سمت مشرق بود، رو بمشرق نماز میخوانده و درقلب خود سجده بمعبود حقیقی مینمود لکن‌پدر ومادرش تصور میکردندکه او نیز مثل ایشان سجده بآفتاب مینماید . روزبه همواره منتظرظهور نور حضرت پیغمبر آخرالزمان ص بود، برای طلب‌آن حجّت خدا ببلادبسیاری‌مسافرتها کرده و جویای اسرار نبوّت شد ، در راه این مرام مقدّس شکنجه وآزار بسیار دید تا آنکه مژدهٔ ولادت‌آن‌حضرت مسموعش شد و مسافرت تهامه را تصمیم داد ، دراثنای راه اسیرش‌کردند و بیك نفر یهودیش فروختند ، چون یهودی دانست‌که او دوستدار محمّد است اورا بزنی از قبیلهٔ بنی‌سلیم فروخت ،آن زن نیز اورا درمحوطهٔ‌که داشته گذاشت تا روزی هفت طایفه‌که ابرهم سایبان ایشان بوده از دور نمایان‌گردید ، سلمان بهمان علامت دانست‌که درمیان‌ایشان پیغمبری هست تاآنکه همه‌شان بدان‌محوطه وارد شدند و ابر نیز با ایشان بود. ازخرماهای‌خشك وپست و زبون میخوردند وحضرت رسالت‌ص فرمود ازآنها بخورید و چیزی از مال ایشان ضایع نکنید.

روزبه میگوید من میدانستم‌که پیغمبر صدقه‌نمیخورد ولکن‌هدیه میخورد اینك برای استکشاف اینکه یکی از ایشان پیغمبر است یانه یك طبق رطب با اذن‌آن زن مالکهٔ خودم‌آورده و بنام صدقه پیش ایشان‌گذاشتم ، حضرت محمّد و علیّ بن ابیطالب و عقیل و حمزة بن عبدالمطلب از خوردن‌آن امساك فرمودند وآن‌حضرت به زید بن حارثه امر نمودکه بخورد . سلمان درقلب خود این را یك‌علامت‌گرفت و طبقی دیگر از رطب ، باز باذن‌آن مالکه‌اش‌آورده و بنام هدیه پیش ایشان گذاشت ، آن حضرت بِسْمِ‌الله‌گفته و ایشان نیز بعد از امرآن‌حضرت تناول فرمودند . روزبه این را نیز یك

علامت دیگر برای نبوت گرفت و پشت سر آن‌حضرت میگشته و درانتظار کشف حقیقت امر میبود که دیگر روشن‌تر گردد تا آنکه آن‌حضرت، بنام اصلیش مخاطب داشته وفرمودند: **یا روزبه** طالب مهر نبوت هستی روزبه اظهار رغبت و اشتیاق نمود پس آن‌حضرت لباس را از دوش مبارك ردّ کرد و روزبه آن مهر مبارك را درمیان دو دوش مبارك دیده وبقدم آن حضرت افتاد و بوسه داد و بشرف اسلام مشرّف گردید.

آن‌حضرت(بشرحی که در کتب مربوطه نگارش یافته) روزبه را از آن زن مالکه‌اش ابتیاع کرده وآزادش نمود و سلمان‌اش نام کرد و به **سلمان الخیر** و**سلمان محمدی** ملقّب شد بلکه در بعضی اخبار از سلمان فارسی گفتن نهی و بسلمان محمدی گفتن امر وارد شد. هرگاه از هویتش میپرسیدند میگفت که من سلمان ابن اسلام بوده و از بنی‌آدم هستم. در روایت باقری دیگر هست که چندی از اصحابِ حضرت رسالت جمع‌شدند و هرکس با نسب خود مفاخرت میکرد، عمر ازسلمان اصل ونسب اورا استفسار نمود سلمان گفت من سلمان بن عبدالله هستم، اهل ضلالت و فقیر وغلام‌مملوك بودم پس خدای‌تعالی ببرکت وجود مقدس حضرت محمد ص هدایتم کرده و غنی وآزادم گردانید و حسب و نسب من این است. بجهت آزادی مذکور، به **مولی رسول‌الله** هم متّصف بوده که لفظ مولی آزاد کرده را نیز گویند.

سلمان از اصحاب کرام حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع، کنیه‌اش **ابوالمرشد** و **ابوعبدالله** و **ابوالبینات** و بموجب اخبار دینیّهٔ وارده ازحضرت رسالت ص و حضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، از حواریّین حضرت رسالت، اول ارکان اربعه، درشمار اهل‌بیت عصمت وطهارت، دانای اسم اعظم و دربعضی ازآنها به باب‌الله موصوف بود. جلالت قدر و عظمت مقام و رفعت مرتبه و زهد و ورع و تقوی و وفور عقل و علم سلمان مشهور و مسلّم اسلامیان بود. ابوذر باآن‌همه جلالت آفاقی که دارد از فهم اسرار و نکات و دقایقی که معلوم سلمان بوده قاصر وهمانند موسی نسبت بخضر تاب تحمّل اسرار معلومهٔ سلمان را نداشته و اگر وقوف یافتی تکفیرش کرده ویا بقتلش آورده ویا

میگفت **رحم‌الله قاتل سلمان** چنانچه مدلول اخبار وارده دراین باب است . در چندین خبر، اخبار از مغیّبات سلمان نیز واردآمده است من‌جمله وقتی از موضع کربلا عبور میکرده خواستار نام‌آن‌ارض اقدس گردیدگفتندکربلا است فرمود : **هذه مصارع‌اخوانی، هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم ، یقتل فیها خیرالاولین و یقتل بها خیرالاخرین .**

چنانچه مذکور شد سلمان ، وصیّ وصیّ حضرت عیسی بوده وگویا بهمین جهت بعداز وفات‌او، خود حضرت امیرالمؤمنین ع متصدّی تغسیل وی‌گردیدکه بمدلول‌بعضی اخبار وارده وصیّ پیغمبر را شخصی دیگر غیراز پیغمبر یا وصی پیغمبر غسل نمیدهد و این قضیه بتنهائی یا قطع نظر ازدیگر مفاخر سلمان درافتخار او بجهانیان‌کافی بوده و سر بثریّا میرساند . محض من‌باب تیمّن و تبرّك همین مقدار نگاشته‌آمدکه زینت این اوراق پریشان ماگردد و الاّ فضائل وکرامات سلمان وجلالت وعظمت او بالاتر ازقدرت قلم این ناچیز بوده و شرح حال سعادت منوال اوکتاب مستقلی را لازم دارد و طالب تفصیل ، رجوع باواخر جلد ششم و جلد هشتم بحارالانوار مجلسی‌کند و یا بکتاب نفس‌الرحمن علاّمهٔ نوری حاج میرزاحسین ، مراجعه نماید .

(کتب رجالیه)

فارسی **عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار** - بعنوان **عضدی** مذکور شد.

فارسی **عبدالغافر بن ابی‌عبدالله اسمعیل بن عبدالغافر بن محمد** - حافظ قشیری نیشابوری ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه میباشدکه در پنج سالگی قرآن مجید را خوانده ومبادی علوم دینیّه راآموخت، از امام‌الحرمین‌جوینی اصول علم حدیث و فقه را فراگرفت ، از پدر مذکور خود و مادر خود امةالرحیم دختر عبدالکریم قشیری و جدّهٔ خود فاطمه دختر ابوعلی دقاق و دایی‌های خود ابوسعد و ابوسعید و دیگر محدّثین وقت احادیث‌بسیاری استماع نموده و اخذ مراتب علمیّه‌کرد، بخوارزم و هند و غزنه رفته و بنشر احادیث پرداخت ، اخیراً باز بنیشابور برگشته و مشغول وعظ و خطابه شد .کتاب **السیاق** درتاریخ مکمّل‌نیشابور و **مجمع‌الغرائب فی‌غریب**

الحدیث و **المفهم فی‌شرح غرائب صحیح مسلم** از تألیفات او است . وفاتش درسال پانصد و بیست و نهم هجرت درهفتاد و هشت یا نه سالگی درنیشابور واقع گردید .

(کف وص ۳۰۸۰ ج ۴س و ۳۳۱ ج۱کا)

فارسی **علی‌بن‌احمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌حزم** خواهدآمد .

فارسی **مجدالدین** - بعنوان **مجدالدین فارسی** خواهدآمد.

فارسی **محمد بن احمد** - یا حسن بن علی بعنوان **فتال** خواهدآمد .

فارسی **محمد بن محمد** - بعنوان **ابوالخیر محمد بن محمد** در بـاب‌کنـی خواهدآمد .

فارض درباب‌کنی درضمن شرح‌حال **ابن‌الفارض عمر** خواهدآمد.

فارغ چلبی بیگ ، بعنوان **علامه چلبی بیگ** مذکور شد .

فارغا **محمدابراهیم** - درضمن شرح حال برادرش‌آقاعلی تحت عنوان **عشرتی** مذکور شد .

فارقی **ابوالقاسم‌بن‌اسمعیل** - بعنوان **رشیدفارقی** نگارش یافته است .

فارقی **حسن بن ابراهیم بن علی** - فقیه شافعی زاهد متّقی ، نخست در مولد خود میافارقین اشتغال علم داشته و اخیراً ببغداد رفت، از شیخ ابواسحق شیرازی مؤلف‌کتاب المهذب و شیخ‌ابونصر ابن‌الصباغ مؤلف‌کتاب‌الشامل اخذ مراتب علمیّه نمود، مدتی در واسط قضاوت‌کرد و بیش‌از پیش برحسن ظنّ اهالی که دربارهٔ او داشته‌اند افزوده شد .کتاب **فوائدالمهذب** از تألیفات او بوده و عبـدالله بن ابی‌عصرون نیز از تلامذهٔ حسن فارقی است . حسن درسال پانصد و بیست و هشتم یا سی وهشتم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۲۱ت و۱۴۲۶ ج۱کا)

فارقی **حسن بن اسد بن حسن** - مکنّی به **ابونصر**، ادیب نحـوی لغـوی شاعر دقیق‌الفکر ملیح‌النظم وکثیرالجناس ومتمکّن بروزن‌قافیه

که اشعار او غالباً خالی ازمحسنّات بدیعیّه نبوده وهمواره مشمول مراحم سلطان ملك‌شاه سلجوقی و وزیر اعظم نظام‌الملك بود . بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر ، فارقی ، معدن ادب و منبع کلام عرب و علاّمهٔ زمان خود ومقتدای نحویّین و لغویّین بوده است. کتاب **الافصاح و شرح لمع** که درشرح ابیات مشکلهٔ لمع ابن‌جنّی میباشد ازاو است و درسال چهارصد وهشتاد وهفتم هجرت درشهرحران بامرا بن‌مروان‌صاحب‌دیار بکر بدارش کشیدند.

(ص ۵۴ ج ۸ جم و سطر ۲۰ ص ۲۲۱ت)

فارقی

سعیدبن‌سعد یا سعید - مکنّی به **ابوالقاسم** ، ملقّب به **فارقی**، ادیبی است فاضل نحوی که درفنون‌عربیّه تقدّم بدیگران داشته وکتاب **تفسیرالمسائل المشکلة فی‌اول المقتضب للمبرد** وکتاب **التقسیمات** (**تقسیمات‌العوامل وعللها**) از تألیفات او میباشد . روز جمعه بیست و سیم جمادی‌الاولی سیصد و نود ویکم هجرت درقاهره مقتول‌گردید . (ص۲۱۷ ج۱۱جم وسطر ۱۵ ص۲۳۸ت)

فارقی

عبدالرحیم بن محمد - بعنوان **ابن‌نباته** درباب‌کنی خواهدآمد .

فارمدی

فضل بن محمد - درباب‌کنی بعنوان **ابوعلی** خواهدآمد.

فاروقی

احمد - سرهندی ، ملقّب به **امام ربانی**، از اکابرمشایخ عرفای نقشبندیّه میباشدکه با **مجددی** و **مجدد الف ثانی** شهرت داشت ، نسب به عمر بن خطّاب که لقب فاروق داشته رسانیده و نسبت طریقتی او نیز در سلسلهٔ نقشبندیّه بچندین واسطه بشیخ عبدالقادرگیلانی موصول بلکه در سلسلهٔ سهروردیّه و قادریّه و چشتیّه و بعضی از سلاسل دیگر صوفیّه نیز باکابرآن سلسله نسبت ارادت رسانده وکراماتی نیز بدو منسوب دارند. کتاب **الانهارالاربعة** درتصوف و **مکتوبات احمدیه** از تألیفات او بوده ودر این‌کتاب دویمی بسیاری از حالات خود و مقالات نقشبندیّه را نگارش داده است . ولادت او درسال نهصد و هفتاد و یکم هجرت میباشد و هریك از دوجملهٔ : **فقیر اشرف** = **۹۷۱** و **احمد رفیع‌المنزلت** = **۹۷۱** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است

و درسال یك هزار و سی و چهارم هجرت وفات یافت و هریك از دوجملهٔ : **فیض کمال احمد= ۱۰۳۴** و **احمد صراط‌المستقیم = ۱۰۳۴** مادّهٔ تاریخ وفات است.

(ص ۲۵۷ ج۱ فع و ۶۰۷ ج۱خه)

فاروقی **عبدالباقی بن سلیمان ابن ابی‌الفضائل** - شیخ علی ، مفتی حنفی موصلی ، عالم فاضل کامل ، موصلیّ المولد ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، از خانوادهٔ علمیّه بوده‌که فضل و ادب هریك از افراد این خانواده مشهور و بجهت انتساب بعمر بن خطّاب ملقّب به فاروق ، به **عمری** و **فاروقی** معروف وموصوف بود . عبدالباقی باکثرت ذکاوت و وسعت فکر شهرت داشت و درعصر خود **امام‌الادباء** و پیش از بیست سالگی متقلّد کارهای بزرگ شد وآثار قلمی بسیاری دارد :

۱- **الباقیات‌الصالحات** یا **تریاق فاروق** که دیوان قصائد عبدالباقی میباشد ، خلوص و محبت اهل‌بیت عصمت ع ازآن ظاهر است ، درسال هزار و دویست و هفتادم هجرت از نظم‌آن فارغ‌گردید و بارها چاپ شده و شیخ جعفر نقدی‌آتی‌الترجمة ، شرحی برآن نوشته و به **وسیلة النجاة فی‌شرح‌الباقیات** موسومش داشته است ۲- **تخمیس همزیة‌البوصیری** که در قاهره چاپ شده‌است ۳- **التریاق الفاروقی فی‌منشآت الفاروقی** ۴- **دیوان اهلة‌الافکار فی‌معانی‌الابتکار** یا **دیوان قصائد** و ظاهراً این هردو عبارت از همان باقیات صالحات مذکور است ۵- **قصیدة الباز الاشهب** که در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی است و سید محمود آلوسی سالف‌الترجمة نیزکتاب طراز مذهب را در شرح همین قصیدهٔ باز اشهب تألیف داده وبا خود قصیده در قاهره چاپ شده است ۶- **القصیدة العینیة** در مدح حضرت امیرالمؤمنین‌که‌آلوسی مذکور شرحش‌کرده و آن را به الخریدةالغیبیة فی‌شرح القصیدة العینیة موسوم داشته وبا خود قصیده در مصر چاپ شده است و مطلع‌آن این است :

انت‌العلی الذی فوق‌العلی رفعا **ببطن مکة عندالبیت اذرفعا**

۷- **القصیدة اللامیة** که سید کاظم رشتی سالف‌الترجمة شرحش‌کرده است ۸- **نزهة‌الدهر فی‌تراجم فضلاءالعصر** نیز از اشعار عبدالباقی‌که علاوه برقصیدهٔ عینیّهٔ مذکوره در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

یا اباالاوصیاء انت لطه **صهره و ابن عمه و اخوه**
ان لله فی‌معالیك سرا **اکثر العالمین ماعرفوه**

انت ثانی الاباءفی منتهی الدو رو آبائـه تعـد بنـوه
خلق الله آدماً من تـراب فهو ابن لـه و انت ابوه

وفات عبدالباقی بسال هزار و دویست و هفتاد و هشت هجرت درهفتاد وچهار سالگی در بغداد واقع شد و جملهٔ : **نجم العلما غایب = ۱۲۷۸** هم مادّهٔ تاریخ وفات است.

(ص ۱۸ ج۲ نی ومواضع متفرقه از ذریعه)

فاروقی **محمد بن محمد** - بعنوان **رشید وطواط** نگارش یافته است.

فاریابی[1]

فاریابی **طاهر بن محمد** - بعنوان **ظهیرالدین طاهر** مذکور شد .

فاسی[2]

فاسی **عبدالقادر بن علی بن یوسف بن محمد** - فاسی مغربی، **مالکی** المذهب، **ابومحمد** الکنیـة ، فقیهی است محدّث مفسّر صوفی ، از اکابر اتقیای علمای مغرب زمین ، جلالت وبی‌نظیر بودن‌او در تمامی علوم متداوله مسلّم‌تمامی اکابرآن نواحی بوده و از زمان صغرآوازهٔ وی عالمگیر و تلامذهٔ او درعلـوم شریعت و فنون طریقت بسیار واز تألیفات او است :

۱- الاجوبةالصغری ۲- الاجوبةالکبری ۳- حاشیهٔ صحیح بخاری واین هرسه در فاس چاپ‌شده‌است **۴- نظم‌العمل** وغیره . وفاتش بسال هزار ونود و یکم هجرت درهشتاد و چهار سالگی واقع گردید . (ص۳۰۸۷ج۴س و۱۴۳۰مط)

فاسی **علی بن محمدبن احمد** - بن‌عمر بن ابی‌زرع فاسی‌مغربی، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** ازافاضل قرن هشتم هجرت‌که معروف

۱- **فاریابی** - در اصطلاح رجالی ، لقب جبریل بن احمد و نسبت‌آن بشهر فـاریاب نامی است از توابع جوزجان از بلاد خراسان درشش منزلی بلخ درسمت غربی جیحون.
(صد و تنقیح‌المقال)

۲- **فاسی** - منسوب به فاس وآن شهری است بزرگ و معروف از بربرستان از بلاد مغرب زمین .

به **ابن‌ابی‌زرع** بوده واز تألیفات او است:

۱- کتاب‌الانیس المطرب و روض‌القرطاس فی‌اخبار ملوك المغرب و تاریخ مدینة فـاس که بکتاب **القرطـاس** معروف و درفاس و نمسا وغیره چاپ شده است **۲- زهرة‌البستان فی‌اخبـارالزمان** و درسال هفتصد و بیست و ششم هجرت درگذشت.

(کف وص ۳۲ مط وغیره)

فاسی **محمدبن‌شهاب‌الدین احمدبن‌علی** - حسینی فـاسی مکـی ، ملقّب به **تقی‌الدین**، مکنّی به **ابوالطیب**، محدّث حافظ قـاضی مالکی مورّخ جلیل، مشایخ اجازه و سماع او درحدود پانصد تن بوده واز تألیفات او است:

۱- تحفة‌الکرام باخبارالبلدالحرام که ملخص **شفاءالغرام** مذکور ذیل است **۲- ذیل التقیید ۳- شفاءالغرام باخبارالبلد الحرام** یا **شفاءالغرام تاریخ بلدالله الحرام ۴- العقد الثمین ۵- المقنع من‌اخبارالملوك والخلفاء و ولاة مکة‌الشرفاء** . قسم‌اوّل این‌کتاب‌تاآخر خلفای عباسیّه در قازان روسیه چاپ شده است. فاسی بسال هشتصد وسی ودویم هجرت درپنجاه وهفت سالگی درگذشت.

(کف وص ۱۴۲۹ مط)

فاسی **محمدمهدی‌بن‌احمدبن‌علی‌بن‌یوسف**- قصریّ‌الولادة،مالکی‌المذهب، فاسیّ‌المسکن واللّقب ، ازافاضل اواسط قرن یازدهم هجرت ، مؤلف‌کتاب **تحفة‌الملوك** و **مطالع‌المسرات بجلاء دلائل‌الخیرات** میبـاشد و وفـاتش در سـال هزار و پنجاه و دویم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۱۴۳۱مط)

فاشانی **احمد بن محمد بن عبدالرحمن** - یا محمد هروی‌فاشانی، مکنّی به **ابوعبید** ، از محدّثین عامّه بوده و ابومنصور ازهری صـاحب کتاب تهذیب‌اللّغـة و جمعی دیگر از اکابر از وی روایت میکننـد .کتاب **الغریبین** کـه حاوی غرائب حدیث و قرآن مجید است از او میباشد و درماه رجب چهارصد و یکـم هجرت درگذشت . **فاشان** یکی از قراء هرات است‌که **باشان** نیزگوینـد و بهمین جهت احمد را بهریك از **فاشانی** و **باشانی** و **هروی** موصوف دارند .

(کف وص۲۹ ج۱کا)

فاضل[1]

فاضل آبی **حسن بن ابیطالب** - بعنوان آبی نگارش یافته است .

فاضل **ملاآقا** - بعنوان **دربندی آخوند ملاآقا** نگارش دادیم.

فاضل **میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن** - بعنوان **میرزای قمی** خواهد آمد .

فاضل **ملااحمد** - بعنوان **تونی ملااحمد** مذکور شده است .

فاضل **ملااحمد بن علی‌اکبر** - ذیلاً بعنوان **فاضل مراغی** مذکور است .

فاضل اردکانی **شیخ‌محمدحسین** - بعنوان **اردکانی شیخ‌محمدحسین** مذکور شده‌است.

فاضل اصفهانی **محمد بن حسن** - ذیلاً بعنوان **فاضل هندی** مذکور است .

فاضل ایروانی **ملامحمد بن محمدباقر** - ایروانی‌الاصل، نجفی‌المسکن‌والمدفن، معروف بفاضل ایروانی، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، از تلامذهٔ صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب انوارالفقاهة وشیخ مرتضی انصاری[2] (که شرح

۱- **فاضل** - بمناسبت معنی لغوی عربی معروف خود . در هرزمانی یامکانی دراصطلاح شخصی یا صنفی ، دربارهٔ بعضی از اشخاص که در واقع یا در عقیدهٔ گوینده صاحب فضل باشد اطلاق نمایند ، لکن بالخصوص عنوان ویا جزو عنوان مشهوری جمعی از اکابر و ارباب فضل و کمال میباشد و دراینجا بعضی‌از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل‌موجوده تذکرمیدهد. درکتب فقهیه و اصطلاح فقها ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، عبارت از **علامهٔ حلی** حسن بن یوسف سالف‌الترجمة بوده و درغیر او بضمیمهٔ قرینه استعمال نمایند مثل فاضل ایروانی یا هندی وامثال آنها .

ازآن‌روکه این وصف فاضل درحق اغلب اشخاص بضمیمهٔ محل و مکان ویا قیود دیگر استعمال یابد مثل فاضل اردکانی یا فاضل قوشچی و نظائرآنها و لذا محض سهولت امر باغلب مراجعه‌کنندگان (که اشخاص موصوف بفاضل بضمیمهٔ همان قید ، مرکوز اذهانشان بوده و شرح‌حال ایشان را نیز بهمین‌شکل مرکوز ذهنی‌خودشان طالب وجویا میباشند) علاوه‌بررعایت ترتیب در اسامی ، ترتیب‌آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد .

حال هریکی از ایشان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است) بود و بعداز وفات شیخ انصاری وحاج سیدحسین کوه‌کمری آتی‌الترجمة تدریس حوزهٔ علمیّهٔ نجف و ریاست مذهبی بدو منتهی و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر گردید تخصّص و جامعیّت معقولی و منقولی وی محل انکار و تردید احدی نمیباشد . درهند و ایران و ترکیّه و قفقازیّه و بلاد روسیّه شهرتی تمام داشته و مرجع تقلید اغلب شیعه مذهبان بود ، اموال بسیاری بمحضر وی ارسال میگردید و درضروریّات طلّاب علوم دینیّه و دیگر مصارف شرعیّه صرف میشد . از تألیفات او است:

۱- اجتماع‌الامر والنهی ۲- الاجتهاد والتقلید ۳- الاجزاء ۴- الاستصحاب ۵- اصالة البرائة ۶- اصول‌الفقه ۷- التعادل والتراجیح ۸- حاشیهٔ تفسیر **بیضاوی ۹- حاشیهٔ رسائل استاد خود شیخ انصاری ۱۰- حاشیهٔ قواعد شهید ۱۱- حاشیهٔ قواعد علامه ۱۲- حاشیهٔ مکاسب** استاد مزبور خود **۱۳- حجیةالمظنة ۱۴- المکاسب المحرمة .**

وفات او درشب چهارشنبه دویم یا سیم ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی هزار و سیصد و ششم هجرت در نجف اشرف واقع گردید . (ص۱۹۸ج۱عه ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضل باغنوی در کلمات بعضی از اجلّه ملاحبیب‌الله باغنوی است که بعنوان **میرزاجان** خواهدآمد .

فاضل بسطامی **طیفور بن عیسی -** بعنوان **ابویزید** درباب‌کنی خواهدآمد .

فاضل تونی **احمد -** بعنوان **تونی ملااحمد** نگارش یافته است.

فاضل تونی **عبدالله بن محمد -** بعنوان **تونی ملاعبدالله** مذکور شده است.

فاضل جم **ملاحسین بن ملامحمد-** جمی ، ازفضلای اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه به **فاضل جم** معروف است ونسبت‌آن به دیهی جم وزیر نامی است درچهارفرسخی سیراف از بلاد فارس‌که دراین‌اواخر به‌بندرطاهری معروف میباشد . درسال هزار و سیصد و نوزدهم هجرت وفات یافته و ازآثار او است : کتاب **جام‌جم فی‌آثارالعجم** که یك‌مجلّدبزرگ‌بوده وحاوی‌فوائدعلمیّه وتاریخیّه‌میباشد.

(ص ۲۳ ج ۶ ذریعة)

فاضل جواد **جواد بن سعید** - یا سعدالله بن جواد بغدادی کاظمی، عالمی است فاضل محقّق جلیل القدر از معتمدین علمای قرن یازدهم هجرت که حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول بود. درفقه و اصول و معقول ومنقول وتفسیر و ریاضی ودیگرعلوم متداوله تحقیقات رشیقه داشت، کثیرالحفظ وشدیدالادراك و تمامی اوقات او در اشتغالات علمیّه مصروف میشد. اصل وی از بلدهٔ کاظمین بوده و هم درآنجا اقامت داشته و اخیراً باصفهان آمد و درسلك تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفّای ۱۰۳۱ه ق = غلا) منسلك شد تاآنکه از اخصّ خواصّ و اعزّ ندمای وی گردید و تألیفات طریفه دارد:

۱- **آیات الاحکام** که نام اصلیش **مسالك الافهام فی شرح (تفسیر خ ل) آیات الاحکام** میباشد وآن بهترین کتابی است که در این موضوع تألیف شده است ۲- **شرح جعفریهٔ محقق کرکی** ۳- **شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی** که درایران چاپ سنگی شده و عربی و استدلالی است ۴- **شرح دروس شهید اول** ۵- **غایة المأمول فی شرح زبدة الاصول** که زبدهٔ استاد خود شیخ بهائی را بامر او بغایت متانت شرح کرده و نسخهٔ خطی آن بسیار و دراغلب کتابخانه‌های عمومی و خصوصی موجود ویك نسخه هم بشمارهٔ ۹۲۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۶- **مسالك الافهام** که همان آیات الاحکام مذکور فوق است. سال وفات او بدست نیامد و بحکم قرائن خارجه در اواسط قرن یازدهم هجرت بوده است.

(ملل وص ۱۵۵ت)

فاضل **حسن بن ابیطالب** - همان **فاضل آبی** مذکور فوق است.

فاضل **ملاحسین بن ملامحمد** - همان **فاضل جم** مذکورفوق است.

فاضل خفری **محمد بن احمد** - بعنوان **خفری** نگارش یافته است.

فاضل دربندی **ملاآقا** - بعنوان **دربندی، آخوند ملاآقا** مذکور شده است.

فاضل رضی **محمد بن حسن** - بعنوان **رضی استرآبادی** نگارش یافته است.

فاضل رومی **موسی بن محمود** - بعنوان **قاضی زادهٔ رومی** خواهد آمد.

فاضل سراب **مولی محمد بن عبدالفتاح** - بعنوان **سراب** مذکور شده است .

فاضل سیوری **مقداد بن عبدالله**- ذیلاً بعنوان **فاضل مقداد** مذکور است.

فاضل شرابیانی **ملامحمد بن فضلعلی** - بعنوان **شرابیانی ملامحمد** نگارش یافته‌است.

فاضل شیروانی **محمد بن حسن** - بعنوان **ملا میرزامحمد بن حسن** - خواهدآمد .

فاضل **طیفور بن عیسی** - همان **فاضل بسطامی** مذکور فوق است .

فاضل **عبدالرحیم بن علی** - همان **فاضل قاضی** مذکور ذیل است .

فاضل **عبدالله بن محمد** - همان **فاضل تونی عبدالله** فوق است .

فاضل **مولی عبدالله بن نجم‌الدین** - **فاضل قندهاری** مذکور ذیل‌است.

فاضل عینی **محمود بن احمد بن موسی** - بعنوان **عینی محمود** مذکور شد.

فاضل قاضی **عبدالرحیم بن علی** - بعنوان **قاضی فاضل عبدالرحیم** خواهدآمد.

فاضل قسطنطینی **مصطفی بن عبدالله** - بعنوان **کاتب چلبی** خواهدآمد .

فاضل قمی **ابوالقاسم بن محمدحسن** - بعنوان **میرزای قمی** خواهدآمد .

فاضل قوشچی **علی بن محمد**- سمرقندی بعنوان **قوشچی علی بن محمد** خواهدآمد.

فاضل گروسی **محمد** - بعنوان **راوی محمد** نگارش یافته‌است.

فاضل **محمد بن احمد** - بعنوان **خفری** نگارش یافته است .

فاضل **محمد بن حسن**- استرآبادی بعنوان **رضی استرابادی** نگارش یافته‌است.

فاضل **محمد بن حسن**- شیروانی بعنوان **ملامیرزامحمد بن حسن** خواهدآمد.

فاضل **محمد بن حسن** - هندی بعنوان **فاضل هندی** ذیلاً مذکوراست.

فاضل **مولی محمد بن عبدالفتاح** - بعنوان **سراب** نگارش یافته‌است.

فاضل — **ملامحمد بن فضلعلی** - بعنوان **شرابیانی** نگارش یافته‌است.

فاضل — **محمدگروسی** - بعنوان **راوی محمد** مذکورشده‌است.

فاضل — **ملامحمد بن محمدباقر** - بعنوان **فاضل ایروانی** فوقاً مذکور شد.

فاضل — **شیخ‌محمدحسین** - بعنوان **اردکانی شیخ‌محمدحسین** مذکور شده‌است.

فاضل — **محمود بن احمدبن موسی** - بعنوان **عینی محمود** مذکور شد.

فاضل‌مراغی — **ملااحمد بن‌علی‌اکبر**- مراغی‌ّ الاصل ، تبریزیّ المسکن ، نجفیّ التحصیل ، **فاضل** و **فاضل مراغی**الشّهرة، ازاتقیای علمای‌امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی ادیب شاعر متکلّم، ازتلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری (سالف‌الترجمة) وحاج سیدحسین‌کوه‌کمری (آتی‌الترجمة) وبعضی از اکابر دیگر بود ، اخیراً بتبریز مراجعت‌کرده وبتدریس فقه و اصول وکلام پرداخت و تألیفات خوبی دارد :

۱- تحفهٔ مظفریه در رد حاج محمدکریمخان‌کرمانی‌که در ایام ولیعهدی مظفرالدین شاه قاجار بنام وی نوشته است **۲- التعلیقةالکبیرة علی فرائدالانصاری**که حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی مذکـور است **۳- تفسیر قـرآن** به نمطی غریب **۴- حـاشیهٔ رسائـل**که مذکـور شد **۵** و**۶** و**۷** و**۸** و**۹- حاشیهٔ** هریك از **شرح شمسیة** و **صمدیـه** و **قوانین** و **مطول** و **نهج‌البلاغـة** **۱۰- صیغ‌العقـود** **۱۱- القیافـة و اقسامها و احکامهـا** **۱۲- نکات‌القرآن و بیان دقائقـه** وغیر اینهاکه حواشی بسیاری براغلب کتب درسی نوشته است . وفـاتش در پنجم محرّم هزار و سیصد و دهم هجرت در وبای عمومی تبریز واقع شد وجنازه‌اش را اخیراً بنجف اشرف نقل داده ودر وادی‌السلام دفن‌کردند. (ص۵۹۰ ج۱۵عن **واطلاعات‌متفرقه**)

فاضل — **مصطفی بن عبدالله** - همان **فاضل قسطنطینی** مذکور فوق است.

فاضل‌مقداد — **مقداد بن عبدالله** - یا عبیدالله بن محمد بن حسین بـن محمد ، حلّی **سیوری**ّ الاصل، **اسدی**ّ القبیلة، **ابوعبدالله**الکنیة،**شرف‌الدین** اللّقب ، غرویّ الموطن والمدفن عالمی‌است فقیه متکلّم محقّق مدقّق معقولی منقولی،

از اکابر علمای امامیّه‌که درکتب‌فقهیّهٔ اواخر متأخّرین محض بجهت انتساب او بقریهٔ سیور (بروزن نزول) نامی ازقراء حلة به **فاضل سیوری** شهرت داشته وازاجلاّی تلامذهٔ شهید اوّل ومجازین وی بوده ومحمد بن شجاع قطان حلّی نیز از وی روایت میکند. تألیفات منیفه دارد :

۱- آداب‌الحج ۲- آیات‌الاحکام که ذیلا بنام کنزالعرفان مذکور است **۳- الادعیة الثلثون** که حاوی سی‌دعا ازحضرت رسالت وحضرات ائمهٔ اطهار ع میباشد **۴- الاربعون‌حدیثا ۵- ارشادالطالبین الی نهج‌المسترشدین** کـه شرح نهج‌المسترشدین علامهٔ حلی است و دربمبئی چاپ شده است **۶- تجویدالبراعة فی‌شرح تجریدالبلاغة** که کتاب تجریدالبلاغهٔ ابن‌میثم‌بحرانی را شرح‌کرده است **۷- تفسیر مغمضات‌القرآن ۸- التنقیح‌الرایع من‌المختصرالنافع** که شرح مختصر نافع محقق حلی‌است **۹- جامع‌الفوائد فی‌تلخیص‌القواعد** که ملخص قواعد شهیداول‌است **۱۰- شرح الفیهٔ شهید اول ۱۱- شرح باب حادیعشر** که نامش **النافع یوم‌الحشر** است و بارها درایران چاپ شده است **۱۲- شرح سی فصل خواجه نصیر طوسی** که درنجوم و معرفت تقویم رقمی است **۱۳- شرح‌الفصول النصیریة‌المعربة** که اصل‌فصول درکلام وفارسی‌است و رکن‌الدین محمد بن علی جرجانی‌آن را بعربی ترجمه‌کرده و این‌کتاب مقداد شرح همین ترجمهٔ‌عربی فصول مذکوراست **۱۴- شرح‌مبادی‌الاصول‌علامه ۱۵- شرح‌نهج‌المسترشدین** که همان**ارشادالطالبین** مذکور فوق است **۱۶- کنزالعرفان فی‌فقه‌القرآن** که تفسیرآیات احکام‌قرآن‌مجیداست وددرتهران چاپ شده است **۱۷- اللوامع الالهیة فی‌المباحث الکلامیة ۱۸- مهج‌السداد فی‌شرح واجب الاعتقاد ۱۹- النافع یـوم‌الحشر** که همان شرح باب حادیعشر فوق است **۲۰- نضدالقواعـد** کـه شرح قواعد شهید اوّل است . وفـات فـاضل مقداد ظهر روز یـکشنبـه بیست و ششم جمادی‌الاخرهٔ هشتصد و بیست و ششم هجرت در نجف واقع‌گردید و در روضات‌الجنّات گوید‌گمان قوی دارم‌که بقعهٔ واقعه در دشت شهروان بغدادکه درمیـان اهالی‌آن سامان بمقبرهٔ مقداد معروف‌است مدفن همین‌فاضل مقداد باشدکه درآنجا وفات‌یافته ویا بحسب وصیّت خودش درآنجا دفن‌کرده‌اندکه محل عبور و تردّد زوّار عتبات عالیات است واما مقداد بن اسود صحابی دربقیع مدفون‌است. (ملل‌وص۶۶۶ت ومواضع‌متفرقه‌ازذریعة)

فاضل **موسی بن محمود** - همان **فاضل رومی** فوق است .

فاضل‌همدان **احمدبن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان‌همدانی** نگارش یافته است .

فاضل هندی

محمد بن حسن بن محمد - اصفهانی، ملقّب به **بهاءالدین**، معروف به **بها**، که گاهی به **تاج‌الفقها** و **فاضل اصفهانی** و **عالم ربانی** هم موصوف و گاهی بجهت تألیف کتاب **کشف‌اللثام** (که ذیلاً مذکور خواهد شد) خودش نیز به **کاشف‌اللثام** متّصف میباشد از افاضل علمای اواخر دولت صفویّه است. در تمامی علوم رسمیّه و حکمیّه و جمیع فنون دینیّهٔ اصلیّه و فرعیّه وحید عصر خود و اعجوبهٔ دهر بود، پیش‌از سیزده سالگی از تحصیل معقول ومنقول فراغت یافت وقبل‌از دوازده‌سالگی شروع بتألیف کتاب نمود و بواسطهٔ پدرش تاج‌الدین حسن (که شرح حالش بعنوان **ملاتاجا** خواهدآمد) از ملاحسنعلی پسر ملاعبدالله شوشتری که از مشایخ علاّمهٔ مجلسی است روایت می‌کند و مصنّفات طریفهٔ بسیاری دارد:

۱- **احالةالنظر فی‌القضاء والقدر** ۲- **تفسیرالقرآن** که‌مبسوط‌است ۳- **تلخیص‌الشفا** درحکمت که ملخص شفای ابوعلی سینا است ۴- **التمحیص** درعلم بلاغت که ملخص‌تلخیص‌المفتاح خطیب دمشقی است ۵- **چهارآیینه** بپارسی، در اثبات چهار مطلب که عبارت است از اثبات صانع، اثبات عصمت‌آل‌عبا ازآیهٔ تطهیر، اثبات اینکه اجماع امت برامامت غیرمعصوم مستلزم کفر است و اثبات اینکه‌آیهٔ غار دلالت برضد مرام ایشان میکند ۶- **حاشیهٔ شرح عقائدنسفیهٔ تفتازانی** ۷- **حاشیهٔ شرح مواقف سید شریف** ۸- **حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی** ۹- **الزبدة** در اصول دین ۱۰- **شرح‌العوامل المأة** ۱۱- **شرح قصیدهٔ حمیری** ۱۲- **شرح‌الکافیة** ۱۳- **کشف‌اللثام عن قواعدالاحکام** که شرح قواعد علامهٔ حلی و اشهر تألیفات او واز مهمترین مدارك صاحب ریاض درموقع تألیف ریاض بوده وصاحب جواهرالکلام اعتقادی عظیم بدین‌کتاب داشته و هرگاه حاضرش نبودی چیزی از جواهر را ننوشتی ودرتهران چاپ‌شده‌است ۱۴- **کلید بهشت** بپارسی در اصول دین ۱۵- **ملخص‌التلخیص** که همان تمحیص فوق است ۱۶- **المناهج السوية فی‌شرح‌الروضة البهية** وغیراینها که تا هشتاد کتاب درفنون متنوعه بدو منسوب دارند.

ولادت فاضل هندی درسال یکهزار و شصت و دویم و **وفاتش** نیز بسال یك هزار و یکصد و سی و پنجم یا هفتم هجرت درهمان‌سال فتنهٔ افغان بلکه درهمان‌ایّام‌مذکوره در اصفهان واقع و در تخت فولادآنجا بالاتر از قبر خاجوئی مدفون شد. حاج‌ملامحمد نایینی هم‌که از فضلای علما بوده وبعضی حکایات متفرقه بدو منسوب دارند درسال‌هزار و دویست و شصت و سیم هجرت وفات یافته و درجنب قبر فاضل هندی مدفون‌گردیده

است و بهمین جهت قبر فاضل هندی را دراصطلاح اهل اصفهان **فاضلان** گویند . صاحب ترجمه را فاضل هندی گفتن با اینکه اصفهانی است بجهت آن بوده که دراوائل زندگانی با پدر خود تاج‌الدین‌حسن بهندوستان رفته ومدتی در آنجا اقامت گزید و بعدازمراجعت باصفهان برخلاف رضای خودش (چنانچه میگفته است) بفاضل هندی مشتهر گردید.

(قص وملل وص ۶۴۸ت و ۴۰۲ مس ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضلان در اصطلاح فقها و اصولیّین وکتب‌فقهیّه ، موافق آنچه درآخر مدارك‌الاحکام تصریح شده ، عبارت از علاّمهٔ حلّی و استادش ابن‌سعید میباشد (که عبارت از محقّق اوّل است) . اینکه ملاصالح مازندرانی در اوّل مبحث مفهوم شرط ازحاشیهٔ معالم‌گفته‌که مراد ازفاضلان (دراصطلاح علما) علاّمهٔ حلّی و پسرش فخرالمحقّقین میباشد اشتباه است مگر اینکه مراد ، اصطلاح خاص خودش باشد وبهرحال‌فاضلان دراصطلاح اصفهانیها ، درذیل شرح حال فاضل‌هندی مذکورشد.

فاطمیون یا فاطمیه

عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصر میباشدکه از سادات جلیل‌القدر علوی فاطمی بوده وبهمین جهت بهمین‌عنوان **فاطمیون** و **فاطمیه** معروف هستند چنانچه بجهت انتساب بمؤسّس این خلافت‌که عبیدالله نام داشته **عبیدیون** یا **عبیدیه** نیزگویند . چهارده تن از ایشان درمصر و نواحی اظهار تشیّع‌کرده و ازسال **۲۹۶ (رصو)** تا **۵۶۷** ه ق (ثسز) خلافت رانده‌اند و بطور اجمال ذیلاً تذکر میدهد :

اول- عبیدالله، مکنّی به **ابومحمد** وملقب بمهدی‌که بعنوان **مهدی** خواهدآمد.

دویم - محمد بن عبیدالله‌که بعنوان **قائم** خواهدآمد .

سیم - اسمعیل‌بن محمدبن‌عبیدالله‌که درضمن شرح‌حال‌پدرمذکورش‌خواهدآمد.

چهارم- معد بن اسمعیل‌که بعنوان **معزلدین‌الله** خواهدآمد .

پنجم - نزار بن معد بن اسمعیل‌که بعنوان **عزیزبالله** نگارش دادیم .

ششم - منصور بن نزار فوق، مکنّی به **ابوعلی** وملقّب به **حاکم بامرالله** ازطرف پدر ولیعهد شد ، درسال سیصد و هشتـاد و ششم هجرت بعد از وفات او در تصدّی امور کشوری استقلال یافت ، بسیـار سخی و خون‌ریز و بقول ابن‌خلّکان سیرت و رفتـار او عجیب بود ، هروقتی قانونی مخالف قانون سابق اختراع میکرد و مردمرا بعملی کـردن آن وادار مینمود . چنانچه درسال سیصد و نـود و پنج هجرت حکم نمودکه صحابه را سبّ‌کرده وآن‌سبّ‌ها را در دیوارهای مساجد ومقابر وجادّه‌ها بنگارند ، بفاصلهٔ دوسال ازآن‌عمل بدفرجام قدغن اکیدکرد و سبّ‌کننده را تأدیب ونفی بلد مینمود . نیز بقتل کلاب و تخریب کلیسای قمامه و تمامی کلیساهای بلاد مصر و تبعید منجّمین و مغنّی‌ها حکم داد ، از فروختن فقّاع و مارماهی بی‌پلاك و فروختن زیت وحمل و نقل‌آن ببلاد مصر و فروختن مویز وبحث درعلم نجوم و بیرون شدن زنان را ازخانه‌شان قدغن‌اکید نمود ، اینك زنان ، مدت هفت سال و هفت ماه تمـام روز و شب تا زمان فوت منصور خانه‌نشین‌بوده‌اند . نیز فرمان دادکه یهود ونصاری عمامهٔ سیاه درسر کنند وبجهت‌امتیاز ایشان ازیکدیگر نصاری‌خاچهائی بطول یك‌ذراع وبوزن یك رطل درگردنشان‌آویزند و درموقع رفتن حمام خاچ درگردنشان بماند . یهود نیز ریشه‌های درخت بهمـان وزن درگردن‌انداخته و درموقع رفتن حمام زنگ درگردن‌اندازندکه میان‌ایشان ومسلمانان امتیازی‌بوده‌باشد. اخیراً حمّامات این سه فرقه را نیز سواکرده وقدغن نمودکه هیچ‌یك از ایشان بحمّام دیگری نرود و بجهت امتیاز حمّامات نیز، بردر حمام نصـاری خاچ و بردر یهود ریشهٔ درختی نصب‌گردد ونیز مقرّر داشت‌که یهود ونصاری‌برمرکب‌زینت‌دار و بکشتی مسلمانان سوار نشوند، درپیشگاه او زمین را بوسه دهند، دربالای منابر اورا دعا نکرده وصلوات بدو نفرستند و بعوض اینها سلام بحضرت امیرالمؤمنین ع بنمایند.

منصور چند مسجد در قاهره تأسیس داد ، برای هریك ازآنها قرآنها و اسبـاب نقره وفرشهای قیمتی مقرّر داشت وی انفراد را دوست میداشت وغالباً تنها سوار میشد. از **اتفاقات عجیبه**آنکه شب دوشنبه بیست وهفتم شوال چهارصد ویازدهم هجرت بخارج

مصر رفته وتا صبح مشغول گردش بوده پس از طلوع صبح عازم سمت شرقی حلوان گردیده و بعدازآن مفقودالاثر شد ، فقط لباسهای اوراکه اثر و نشان کارد و چاقو درآنها بوده پیداکردند. گویندکه خواهرش دسیسه کرده و بنهانی کس فرستاده و بقتلش آوردند. بهرحال علی بن منصور که شرح حالش را بعنوان ظاهر عبیدی نگارش دادیم خلف وی گردید .

حلوان نزهت گاهی است درحدود دوفرسخی مصر که عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی در اوقاتی که از طرف برادر خود عبدالملك پنجمین خلیفهٔ اموی (۶۵–۸۶ه ق) حکومت آن نواحی داشته درآنجا ساکن بوده وهم درآنجا وفات یافت و پسرش عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفهٔ اموی (۹۹–۱۰۱ه ق) درآنجا تولد یافته است .

هفتم -علی بن منصور بن نزار - ملقّب به **حاکم بامرالله** که شرح حالش را بعنوان **ظاهر عبیدی** نگارش دادیم .

هشتم - معد بن علی بن منصور - بعنوان **مستنصر بالله** خواهدآمد .

نهم - احمد بن معد بن علی - ملقّب به **مستعلی** در ضمن شرح حال پدرش معد فوق خواهدآمد .

دهم - منصور بن احمد بن معد - ملقّب به **آمر باحکام‌الله** او نیز درضمن شرح حال جدّش معد فوق خواهدآمد .

یازدهم - عبدالمجید بن محمد بن مستنصر فاطمی عبیدی مصری، موصوف به **حافظ** ، مکنّی به **ابوالمیمون** که بعداز قتل منصور بن احمد فوق بمناسبت بلاعقب بودن او در پانزدهم محرّم ۵۲۶ه ق (ثکو) بخلافت عموزاده‌اش (همین عبدالمجید) بیعت شد ، بنام وی خطبه خواندند و مردمرا بسوی او دعوت نمودند تا شب یکشنبه پنجم جمادی‌الاخرهٔ پانصد وچهل وسیم یاچهارم هجرت درگذشت وپسرش اسمعیل بن عبدالمجید خلف وی گردید.

دوازدهم- اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد که شرح حالش بعنوان **ظافر عبیدی** مذکور شد .

سیزدهم - عیسی بن اسمعیل فوق ملقّب به **فائز** که درضمن شرح حال پدرمذکورش

نگارش یافته است .

چهاردهم- عبدالله بن یوسف بن‌حافظ عبدالمجید که بعنوان **عاضد عبیدی** مذکور شد . بموت او درسال پانصد وشصت وهفتم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض گردید و نوبت سلطنت دیار مصر بایّوبیان انتقال یافت. درمقدّمهٔ ابن‌خلدون گوید: فقه اهل سنّت با ظهوردولت‌رافضه(فاطمیّون) منقرض وفقه‌اهل‌بیت‌شایع گردیدتاآنکه‌آن‌دولت بدستیاری صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب انقراض یافت وباز فقه شافعی معمول ومتداول گردید.

(ص ۱۸۱لس ومواضع متفرقه ازتاریخ ابن‌خلکان وغیره)

فاقانی لقب رجالی حسن بن جعفر و موکول بدان علم شریف است .

فاکهی **عبدالله بن احمد بن علی** - فاکهی مکّی شافعی نحوی ، ملقّب به **جمال‌الدین** یا **عفیف‌الدین** از افاضل قرن دهم هجرت میباشد که مراتب علمیّه را از پدر خود و دیگر افاضل اخذ نمود ، در تمامی فنون متداوله حظّی وافر داشت ، خصوصاً درنحوکه فرید عصر خود ومرجع استفادهٔ فضلای وقت خود بوده واز تألیفات او است :

۱- حدودالنحو که درکلکته چاپ شده است **۲- حسن‌التوسل فی‌آداب زیارة افضل الرسل** که درمکه چاپ شده‌است **۳- شرح‌اجرومیه ۴- الفواکه الجنیة علی متممةالاجرومیة ۵- کشف‌النقاب عن مخدرات ملحةالاعراب** که شرحی است مختصر برملحةالاعراب حریری **۶- مجیب‌النداء الی شرح‌قطرالندی** . این هرسه درقاهره چاپ شده است و درسال نهصد و هفتاد و دوّیم هجرت درهفتاد و سه سالگی درگذشت .

(ص ۲۷۷ نورسافر و ۱۴۳۱مط)

فاکهی **محمدبن‌احمدبن‌علی-** فاکهی‌مکّی‌حنبلی، مکنّی به **ابوالسعادات**، از اکابر علمای حنابله میباشدکه درتمامی علوم متداوله دستی توانا داشت ، فقه مذاهب اربعه را خوانده و ازشاگردان ابن‌حجر هیثمی ودیگر افاضل و شمارهٔ مشایخ او بیشتر ازنود تن بود . الفیهٔ ابن‌مالك وتلخیص مفتاح وشاطبیّهٔ تجوید و نورالعیون ابن سیدالناس (درتواریخ وسیر) وعقائد نسفی و اربعین نواوی را درحفظ

داشت و از تألیفات او است : **تفسیر آیة الکرسی ، نورالابصار فی‌شرح مختصرالانوار** در فقه شافعی وغیراینها . باآن همه جلالات علمی ، از ذکر **لفظ فار** ،که بعربی موش است در غضب میشد ومتغیّرالحال میگردید وعلتش آن بوده‌که بعضی از ظرفا واشخاص بداخلاق، این کلمه را لقب برادرش عبدالقادر کرده بودند این بودکسانی که درصدد آزار و اذیّتش میآمدند این کلمه فار را بزبان میآوردند و بعضی از ایشان این استفتا را بدو فرستاد :

یـا ایهاالشیخ یـامن	**هـو بـدینـه فـار**
یـامن اذا ما اشتعـل	**فار الذکاء منـه فـار**
مـاذا تقـول لنـا	**فی برکة مات بها فـار**
تبددت منـه اجزائـه	**و لـم یبـق فـار**
اجـب لنـا سرعـا	**النار فی‌التنور فـار**

نگارنده‌گوید : هنگامیکه رشتهٔ قلم بدینجا رسید محض رعایت اختصار ، در ثبت شرح حال محمد فاکهی متردّد بودم بالاخرة برای رفع تردید بقرآن‌مجیداستخاره کردم و بآیهٔ شریفهٔ : **فَاَوْحَیْنٰا اِلَیْهِ اَنِ اصْنَعِ الفُلْکَ بِاَعْیُنِنٰا وَ وَحْیِنٰا فَاِذٰا جٰاءَ اَمْرُنٰا وَ فٰارَالتَّنُّورُ** از سورهٔ مبارکـهٔ مؤمنین تصادف نمودم باری ادیب علی با کثیر مکی نیزگوید :

یا علمـاءالعصر ماقولکـم	**فـی‌مشکل حیر کل‌الامـم**
رأیت فارا عندکم و هولا	**یقتل فی‌الحل ولافی‌الحرم**

فاکهی عاقبت ازمکّه‌که وطن او بوده بهند رفت و روز جمعه بیست‌ویکم‌جمادی‌الاولی نهصد و نود و دویم هجرت در شصت ونه سالگی درآنجا درگذشت .

(ص ۴۰۷ نور سافر)

فالی

علی بن احمد - ادیب فـاضل شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالحسن**، منسوب به دیهی فال نام درآخر سمت جنوبی نواحی فارس ویا بشهری فاله نام نزدیکی ایذج ازبلاد خوزستان‌بوده‌که دربصره اقامت داشت، ازمشایخ آنجا استماع و استفاده‌نمود، عاقبت بسال‌چهارصد وچهل وهشتم دربغداد وفات‌یافت ودر مقبرهٔ جامع منصور دفن‌شد. قضیهٔ‌کتاب‌جمهره فروختن‌او بسید مرتضی را درضمن‌عنوان

علم‌الهدی مذکور داشتیم و بدانجا مراجعه نمایند، لکن درمعجم‌الادبا ازخطیب‌تبریزی نقل‌کرده است‌که یك نسخه ازکتاب جمهرهٔ ابن‌درید را درتبریز در دست ابوبکر بن بدیل تبریزی دیدم‌که ازفالی به پنج دینار خریده بود پس یك نسخه از روی‌آن‌نوشتم و در بعضی‌ازمجلّدات‌آن‌رقعه‌ای‌دیدم‌که فالی بخط‌خودش‌نوشته‌بود: **انست بها عشرین حولا** تاآخر پنج شعرکه درعنوان علم‌الهدی مذکور شد پس‌گوید این شعرآخری (ازپنج‌شعر مذکور) **وقد تخرج** الخ تضمین بوده و دراصل ازیك نفر اعرابی است‌که شتر خود را بحمزة بن عبدالله بن زبیر بپنجاه دینار فروخته و بعداز اخذ قیمت با تمام‌حسرت بشتر نگریسته وآن شعرآخری را (**وقد تخرج** الخ) همی‌خوانده است پس حمزه شتر وآن پنجاه دینار را نیز بدو بخشید. (ص۲۲۶ ج۱۲جم)

فامی لقب رجالی احمد بن علی بن حسن‌بن شاذان و احمد بن‌هرون وغیره است.

فانی **سیدحسن بن‌حسین بن اسمعیل بن مرتضی**- حسینی‌یزدی،عالم‌واعظ شاعر، متخلّص به **فانی**، معروف به **سیدآقائی**، از افاضل قرن چهاردهم هجرت بوده واز تألیفات او است:

۱- اکسیرالاخبار که چهار مجلد است : جلد اولش درتوحید و صفات‌الله بوده و چاپ شده است ، دویمش در فضائل ائمهٔ اطهار ع و نصوص امامت ایشان و بعضی از خطب و مواعظ حضرت امیرالمؤمنین ع و دوجلد دیگرش در اخلاق و مواعظ میباشد **۲- التوفیقات الالهیة** درمواعظ شهر رمضان در سی مجلس **۳- حرزالمؤمنین** دراحراز و ادعیه و بعضی از نمازهای متفرقه **۴- فلاح‌الایمان** و این دوآخری نیز چاپ شده‌است . وفاتش درهفدهم‌ربیع‌الاول هزار و سیصد و سی و هشتم هجرت در پنجاه و هفت سالگی در اصفهان واقع شد و در تکیهٔ ملك از تخت فولاد اصفهان مدفون گردید . (مواضع متفرقه از ذریعه)

فانی **میرزاحسن بن‌عبدالرسول**- بعنوان **زنوزی‌میرزاحسن** نگارش یافته‌است.

فانی **میرعلیشیرجغتائی** - بعنوان **نوائی** خواهدآمد.

فانی **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .

فتال[1]

فتال **حسن بن‌عبدالکریم** - ملقّب به **جمال‌الدین**، از متأخّرین علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه بواسطهٔ جمال‌الدین حسن بن حسین بن مطر جزائری ازجمال‌الدین احمدبن فهد حلّی (متوفّی بسال۸۴۱ه ق=ضم‌ا) روایت کرده و ابن‌ابی‌جمهور احسائی (آتی‌الترجمةکه از تلامذهٔ او بوده) بعبارات علاّمةالمحقّقین و خاتمةالائمة المجتهدین موصوفش میدارد . در روضات گوید بعید نیست که سید نجفی معروف به**آل‌فتال** که از شهید ثانی (متوفّی بسال۹۶۶ه ق = ظس‌و) روایت کرده و سید حسین بن سید حیدرکرکی عاملی هم از وی روایت میکنند منسوب بهمین حسن فتال باشد وسال وفات فتال بدست نیامد. (سطر ۱۴ ص ۵۹۴ت)

فتال **علی بن احمد** - موافق آنچه ذیلاً درضمن شرح حال فتال محمد بن احمد مذکوراست بعقیدهٔ مؤلف بحارالانوار وصاحب‌وسائل، نام مؤلف دوکتاب‌التنویر و روضةالواعظین است و بدانجا مراجعه شود.

فتال **محمدبن احمد بن علی** - فتال نیشابوری، معروف به **ابن‌الفارسی**، مکنّی به **ابوعلی**، موافق آنچه در منتهی‌المقال و تنقیح‌المقال

۱- **فتال** - بروزن **بقال** فتیله‌فروش و فتیله‌باف وکسی که نخ و ریسمان و مانندآنها را تاب داده و فتیله میکند . در روضات‌الجنات ، ضمن شرح حال محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی حافظ واعظ فتال مذکور در ذیل گوید که گویا فتال گفتن **او** بجهت طلاقت‌لسان و رشاقت بیان او بوده که درمقام تذکیر و موعظه داشته است زیرا بعربی فتال باصیغهٔ مبالغه ، بمعنی بلبل بوده واز فتل اشتقاق یافته که بمعنی‌آوازهٔ بلبل است پس گوید که در میان عجم تا زمان ما مرسوم است که خطیب بلیغ و واعظ نطاق را به بلبل تشبیه مینمایند بلکه گاه است که به بلبل ملقبش نموده و بلبل فلان شهر گویند چنانچه درصفت واعظ قزوینی بلبل‌عراق گویند . نگارنده گوید : چنانچه درمحل خود اشاره شد سعدی را نیز گاهی بلبل هزارداستان گویند و نظائرش بسیار است ودر زمان ما نیز بعضی از منبریها را عندلیب‌الذاکرین گویند که عندلیب نیز بمعنی بلبل میباشد باری درابنجا بعضی از موصوفین بهمین صفت فتال را تذکر میدهد .

وغیره از رجال ابن‌داود نقل‌شده متکلّم جلیل‌القدر فقیه عالم زاهد متّقی بوده و ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور ملقّب بشهاب‌الاسلام فقط بجرم تشیّع اورا بقتل آورده ودیگر کتابی و تألیفی بدو نسبت نداده است . از فهرست شیخ منتجب‌الدین نقل شده‌که شیخ شهید محمد بن احمد فتال فارسی ثقه وجلیل‌القدر میباشد ومؤلف‌کتاب **روضة‌الواعظین** است و **محمد بن علی فتال** نیشابوری (بدون وصف شهید) **صاحب تفسیر** و درنهایت درجه ثقه بوده و تفسیر اورا جمعی از ثقات ازخودش روایت میکنند یعنی شیخ منتجب‌الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ه ق = **ثفه**)آن تفسیر فتال را بیك واسطـه از خـود مؤلفش روایت میکند و تألیف دیگری **غیراز تفسیر** بمحمد بن علی فتال نسبت نـداده چنانچه بمحمد بن احمد فتال هم تألیف دیگری **غیرازروضة‌الواعظین** نسبت‌نداده‌است. این‌جمله‌صریح است در اینکه فتال صاحب تفسیر، غیراز فتال مؤلف روضة‌الواعظین وغیره بوده ، اوّلی محمد بن علی فتال و دویمی نیز محمد بن احمد فتال شهید است .

در امل‌الامل وغیره علاوه براینکه‌آن دوفقره را از منتجب‌الدین نقل‌نموده‌اند از ابن‌شهراشوب نیز نقل‌کرده‌اندکه **محمدبن حسن بن علی فتال** فارسی نیشابوری، مؤلف دوکتاب **التنویر فی‌معانی‌التفسیر** و **روضة‌الواعظین و بصیرة‌المتعظین** است و ابن‌شهراشوب هردوکتاب را ازخودمؤلفش روایت مینمایدکه محمدبن‌حسن‌فتال ازمشایخ‌ابن‌شهراشوب بوده است و البته ابن‌شهراشوب‌که از تلامذهٔ او بوده بخصوصیّات و مزایای احوال‌استاد خود ابصر و اخبر میباشد . این است‌که شرح حال فتال ، نام پدر، اسم‌تألیفش و بعضی از مشخّصات دیگرش محل اختلاف نظر ارباب‌تراجم بوده، پدرش مابین احمد وحسن و علی مردّد ، نسبت دوکتاب مذکور تنویر و روضه‌که ازکدام میباشد و همچنین **فارسی** و **ابن‌الفارسی** ویا **نیشابوری** بودن فتال و بعضی دیگر از مزایای احوال او مابین علمای تراجم و رجال محل خلاف و جدال است .

در تنقیح‌المقال هم بعداز ذکر محمد بن احمدبن علی فتال نیشابوری وتوصیف او باوصافی‌که از رجال ابن‌داودنقل‌کردیم بدون‌اینکه‌کتابی بدو نسبت داده‌باشدگوید:

بعضی از رجال دیگری هست که محل اشتباه با همین محمد بن احمد بوده و یکی بودن ایشان مورد توهم میباشد. **اولی - محمد بن علی بن احمد** فارسی صاحب کتاب روضة الواعظین و تبصرة المتعظین چنانچه در بحار گفته‌است. **دویمی - محمد بن علی فتال** نیشابوری صاحب تفسیر. **سیمی - محمد بن احمد فارسی** شهید مصنف روضة الواعظین . **چهارمی - محمد بن حسن بن علی** فتال فارسی که بنابر آنچه از کلمات ابن‌شهراشوب استظهار شده مؤلف هردو کتاب تفسیر و روضة الواعظین است و در تنقیح المقال بعد از این جمله در پایان کلامش گوید محتمل است که همهٔ اینها عبارت از یك نفر باشد، نگارنده نیز همین احتمال را تأیید مینماید . **عباراتنا شتی و حسنك واحد .**

حاصل مرام آنکه : شیخ شهید سعید عالم نبیل ، **ابوعلی** یا **ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی نیشابوری** معروف به **فتال** و**فارسی** و **ابن الفارسی** از اکابر و ثقات علمای امامیهٔ قرن ششم هجرت ، از مشایخ و اساتید ابن شهراشوب (متوفی ۵۸۸هق = **ثفح**)، باصاحب کشاف از علمای عامه و ابوالفتوح مفسر رازی وفضل بن حسن مفسر طبرسی و نظائر ایشان از علمای خاصه معاصر و هم طبقه و عالمی است جلیل، فقیه نبیل زاهد متقی، متکلم محدث حافظ واعظ، مؤلف دو کتاب: **التنویر فی معانی التفسیر** و **روضة الواعظین و بصیرة المتعظین** و ابن‌شهراشوب این هردو کتاب را از خود مؤلفش روایت نموده و او هم از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی بلکه ازخود شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = **تس**) نیز روایت نموده و بواسطهٔ پدر خود از سید مرتضی هم روایت مینماید بلکه در ایام کودکی درسی راکه پدرش از سید میخوانده شنیده‌است. درمناقب ابن‌شهراشوب وغیره، نام و نسب اوراگاهی بجهت انتساب بپدرش محمد بن حسن وگاهی بمناسبت نسبت بجد خودش محمد بن علی وگاهی بملاحظهٔ نسبت بجد عالیش محمد ابن احمد گویند چنانچه از کلمات ابن‌شهراشوب هم برمی‌آیدکه همین استاد خود را درآن کتاب بهمین چند نسبت یاد مینماید و چنانچه مرقوم شد عاقبت بدست عبدالرزاق رئیس نیشابور مقتول گردید و سال آن معلوم نیست . شاید منشأ اشتباه شیخ منتجب الدین نیز همین اختلاف نسبت

بجدّ وپدر باشدکه درفهرست‌خود درجایی بعنوان‌محمد بن احمدش نوشته و روضة‌الواعظین را تألیف او دانسته است و درجائی دیگر از آن‌کتاب ، بعنوان محمد بن علی‌اش نوشته وتفسیر را بدو نسبت داده غافل ازآنکه این هردو یك‌نفر بوده ومؤلف هردوکتاب‌است. درمستطرفات بروجردی از بحار و وسائل نقل‌کرده‌که مؤلف‌آن دوکتاب یك‌شخص بوده و لکن نامش علی بن احمد است. (ص۵۹۱ت و۲۰۸هب و۴۹۲۹مس‌وغیره)

فتال **محمد بن حسن** - همان فتال محمد بن احمد فوق است و رجوع بدانجا نمایند .

فتال **محمدبن‌علی** - نیشابوری ، چنانچه فوقاً ضمن شرح حال فتال محمدبن‌احمد مذکور داشتیم بعقیدهٔ شیخ‌منتجب‌الدین - صاحب تفسیر و درنهایت درجه ثقه بوده و شیخ منتجب‌الدین تفسیر اورا بیك واسطه از خودش روایت مینماید و او غیراز محمد بن احمد مؤلف روضة‌الواعظین است . لکن موافق تحقیقی‌که شد این هردو ، یك شخص بوده و مؤلف‌آن دوکتاب نیز همان یك شخص است بلکه بفرمودهٔ تنقیح‌المقال محتمل است‌که محمد بن علی هم دونفر باشد و درهمهٔ اینها رجوع بفتال محمد بن احمد نمایند .

فتح‌الدین **محمد بن احمد بن عبدالله** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌سیدالناس** خواهدآمد .

فتحی **حکیم ، علی بن محمد** - از شعرای نامی بلکه از حکمای عهد سلطان بهرام شاهِ غزنوی‌بوده وبا مختاری غزنوی‌آتی‌الترجمة و سنائی سالف‌الترجمة‌که هُردو درحدود پانصد و پنجاهم هجرت وفات یافته‌اند معاشرت داشته واز اشعار او است :

تابنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید گردنده بتقدیر تو شد گنبد خضرا

تسلیم براه عشق‌جان یافتن است معشوق لطیف را نهان یافتن است

این را گم کن ، اگر توآن میطلبی کاین‌گم‌کردن ، برای‌آن یافتن است

سال وفاتش بدست نیامد . (مع و ۳۹۲ ریاض‌العارفین)

فتوحی

اثیرالدین - مروزی ، شاعری است بلندپایه وگرانمایه‌که مولد ومنشأ وی شهر مرو ، با سلطان سنجر سلجوقی معاصر، با ادیب صابر سالف‌الترجمة (متوفّای حدود ۵۵۰ھ ق = **ثن**) یگانه و معاشر بود . با حکیم انوری طریق مخاصمه و رقابت میپیمود ، قصیده‌ای درهجو بلخ‌که قبةالاسلامش‌میگفتند سرود و نسبت‌آن را به انوری داد و بهمین جهت انوری را اخراج کردند و از ابیات همان هجویّه است :

بلخ شهری است درآگنده باوباش ورنود — درهمه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست
مرو شهری است بترتیب وهمه چیز دراو — جدّ و هزلش بتساوی وهری هم بد نیست
حبّذا شهر نشابور‌که بررروی زمین — گر بهشت‌است‌همین‌است وگر نه‌خود نیست

انوری نیز قصیده‌ای غرّا درتبرئهٔ خودگفته‌که نقل‌آن باعث اطناب واز ابیات‌آن است:

ای‌مسلمانان فغان ازدور چرخ‌چنبری — وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری
قبّةالاسلامرا هجوای‌مسلمانان‌که‌گفت — حاش لله گر چنین‌گوید جهود خیبری

نیز انوری قطعه‌ای بوزیر ملکشاه‌که بعد از سقوط دولت سنجری در بلخ و نواحی‌آن امارت داشته فرستاده و اظهار داشته است لباسهائی‌که دربردارد از سید ابوطالب نعمه و ابوالحسن عمرانی است و از ابیات همین قطعه است :

کار، کار ملك و دوران ، دوران وزیر — این زآصف بدل وآن زسلیمان، ثانی
درچنین‌دولت، من‌یك‌تن وقانع بکفاف — بیم‌آن است‌که آبم ببرد بینانی
ملك مصر چه بایدکه ز اهل‌کنعان — بیخبر باشد خاصه‌که بود کنعانی
توکه از دور همی بینی پوشیده مرا — حال بیرون و درونم نه همانا دانی
طاق‌بوطالب نعمه است‌که دارم زبرون — وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

ابوطالب نعمه ، ملقّب بمجدالدین ، از سادات موسوی بلخ بوده و انوری از عطایای‌او بهره‌ها برده و نامش را در اشعار خود ذکر میکند . اما عمرانی ، عبارت از ابوالحسن

علی بن محمد عمرانی است که یکی از بزرگان سرخس بود ، او نیز لقب مجدالدین داشته و ازمقرّبین دربار سلطان سنجر بشمار میرفت ، اخیراً بامر سلطان زندانی شد و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت مقتول گردید . فتوحی در جواب این قطعهٔ انوری قطعه‌ای بامر وزیر ملکشاه سروده که حاوی خرده‌گیری برانوری و ملامت او در دست طلب بازکردن پیش این وآن بوده واز ابیات آن است :

انوری ای سخن تو بسخا ارزانی — گر بجانت بخرند اهل سخا ارزانی
حجّت حقّی و مدروس زتو شد باطل — اوحدالدینی ودر دهر نداری ثانی
گفتی اندر شرف و قدر فزون ازملکم — باری اندر طمع وحرص کم از انسانی
زاب‌حکمت چوهمی با ملکان بنشینی — آتش‌آز چرا از دل و جان ننشانی
ازپس‌آنکه بیك مهر دو الف ملکی — داشت در بلخ ملکشاه بتو ارزانی
وزپس‌آنکه ز انعام جلال الوزراء — بتو هرسال رسد مهری پانصدگانی
ای بدانائی معروف چرا میگوئی — در ثنائی‌که فرستادهٔ از نادانی
طاق بوطالب نعمه‌است‌که دارم زبرون — وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی
چه‌بخیلی‌که بچندین زر وسیم و نعمت — طاق و پیراهنی دوخت همی نتوانی
نعمت‌آنراست‌زیادت‌که همی‌شکرکند — تو نهٔ از در نعمت‌که همه‌کفرانی

سال وفات فتوحی بدست نیامد . (ص۳۷۲ ج۱مع‌وغیره)

فتوحی **آقا فتح‌الله** - شیرازی ، از شعرای شیراز بوده و اشعار استادانه میسروده‌که ازآن جمله است :

کنون‌که گشت لب‌کشت رشك باغ بهشت — بطرف کشت بباید بساط عیش بهشت
بساز ساز طرب پیش ازآن‌که دست قضا — بخشت تا به‌برد زین وجود خاکی‌خشت

درسال هزار وسیصد تمام هجری قمری درشیراز وفات‌یافت ودر دارالسلام‌آنجا دفن‌شد.

(ص ۵۶۵ عم)

فتیانی لقب رجالی مقرن و موکول بدان علم شریف است .

فحام **حسن بن محمد بن یحیی-** استادشیخ‌طوسی موکول بعلم رجال‌است.

فحام **سیدصادق بن سیدحسن -** حسینی اعرجی ، مشهور به **فحام**، عالم فاضل فقیه‌کامل ، از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت ، که با سیّد بحرالعلوم مصاحبت داشت ، ازآثار قلمی اوکتاب **تاریخ‌النجف** و **شرح شواهد شرح قطر ابن‌هشام** میباشد ، شعر خوب نیز میگفته و بسال هزار و دویست ونهم هجرت درنجف اشرف وفات یافت. (ص ۴ ج۱عه)

فخر رازی **محمدبن‌حسن-** قرشی ، تمیمی رازی ، از اکابر فضلای حکما ، نسبش با بوبکر خلیفه موصول وصاحب مصنّفات و رسالات‌عالیه میباشد . بسال ششصد و ششم هجرت درکهنه‌اورکنج خوارزم وفات یافته و از او است :

در رهگـذرم هزار جـا دام نهی | گوئی کشمت اگر درآن‌گام نهی
یك ذرّه زمین زدام‌تو خالی‌نیست | گیری وکشی و عاصیم نـام نهی

نگارنده‌گوید: محتمل است‌که صاحب ترجمه ، همان فخررازی محمد بن عمر مذکـور ذیل است‌که در مجمع‌الفصحاء درمدفن او ونام پدرش اشتباه‌کرده باشد ویا بجدّ عالیش حسن نسبت داده لکن ظاهرآن است‌که شخصی دیگر غیراز فخررازی مشهور مذکـور ذیل پنداشته است . (ص ۳۷۴ ج۱ مع)

فخر رازی **محمد بـن عمر بن حسین بـن حسن بن علـی - طبرستانی الاصل ، رازیّ** الولادة ، **هراتیّ** المدفن ، **قرشیّ** النسب، **فخرالدین**اللّقب، **تمیمی بکریّ**القبیلة، **ابوعبدالله** الکنیة، **امام رازی** و **فخررازی** و **امام فخرالدین**الشّهرة، به **شیخ‌الاسلام** و **ابن‌الخطیب** و **ابن‌خطیب‌الری** هم متّصف ، **اشعریّ**الاصول، **شافعیّ**الفروع، از فحول حکما و علمای شافعیّة ، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، درتاریخ وکلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت وعلوم ادبیّه و فنون ریاضیّه وحید عصر خود و مرجع‌استفادۀ افاضل بود . از بلاد بعیده حاضر حوزۀ درس و افادۀ او میشدند بلکه در موقع سواری نیز قریب سیصدتن ازفقهای‌تلامذۀاو بجهت‌استفادۀ علمی در رکابش‌میرفتند. بااین‌همه،

بسا بودی‌که دراثر ژرف بینی و غوررسی اقوال حکمای یونان وتعمق درجرح وتعدیل آنها بعضی از شبهات و شکوکی در مطالب عقلی و دینی ابراز میکرد و اذهان و افکار مستمعین را در اضطراب و تشویش می‌انداخت و ازحلّ و مدافعهٔ آنها درمی‌ماند و از این‌روگاهی به **امام‌مشکك** هم موصوفش دارند.

از میزان‌الاعتدال ذهبی نقل شده است‌که **فخربن خطیب** رأس ذکاوت وعقلیّات و صاحب مصنّفات بوده ودراکثرمسائل دینی‌تشکیکاتی واردآورده‌که موجب‌تحیّرمیباشند و ثبوت وبقای‌ایمان را ازدرگاه خداوندی مسئلت مینمائیم. تشکیکات فخررازی‌مشهور و زبان‌زد عموم بوده و موافق نقل معتمد، بعضی‌از اهالی مغرب‌زمین گویدکه فخررازی شبهه را نقداً وارد می‌آورد و حلّ‌آن را به نسیه میگذاشت .

ابن‌حجر عسقلانی هم در لسان‌المیزان‌گوید فخررازی باآن همه تبحّر علمی‌که داشته شبهه‌های بسیار سختی در دین وارد میکرد و ازحل‌آنها درمی‌ماند و خودش هم میگفته است : **من‌التزم بدین‌العجائز فهو فائز** . فخررازی عاقبت بخوارزم رفت وبجهت پاره‌ای مذاکرات‌دینیّه‌که باعلمای‌آنجا نمود محکوم‌باخراج بلدگردید پس‌بماوراءالنهر رفته و باز بهمان سبب تبعید شد وبه ری‌که وطن اصلی ومولد او بوده برگشت ، طبیب باثروتی‌که فقط دودختر داشته هردو را بعقد ازدواج دوپسر او درآورد و باندك فاصله خود طبیب مرده و تمامی ثروت‌او بحیطهٔ تصرف فخررازی درآمد پس بخراسان رفته و مورد عنایات ملوکانهٔ سلطان محمد خوارزمشاه‌گردید . عاقبت در هرات توطّن‌کرد و بهردو زبان عربی و فارسی وعظ می‌نمود، درحال وعظ ، وجد و حالی طاری وی میشده که‌بسیارمیگریسته‌است. روزی دربالای‌منبراهل‌بلدرا عتاب‌کرده واین‌شعررا فروخواند:

المرء مادام حیاً یستهان بـه	**و یعظم الرزء فیه حین یفتقد**

نیز بهریك ازآن دوزبان ، شعر هم خوب می‌گفته واز او است :

نهایـة اقدام العقول عقـال	**و اکثر سعی‌العـالمین ضـلال**
و ارواحنا فی‌وحشة من‌جسومنا	**و حاصل دنیانا اذی و وبـال**
ولم‌نستفد من‌بحثنا طول عمرنا	**سوی ان جمعنا فیه قیل و قال**

وکم قد رأينا من رجال و دولة | فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
وکم من جبال قدعلت شرفاتها | رجال فزالوا ، والجبال جبال

ارواحنا ليس تدری اين مذهبها | وفي التراب توارى هذه الجثث
کون يرى وفساد جاء يتبعه | الله اعلم ما في خلقه عبث

هرگز دل من ز علم محروم نشد | کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دوسال عمر حاصل کردم | معلومم شدکه هیچ معلوم نشد

کنه خردم در خور اثبات تو نیست | وآرامش جان جز بمناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم | داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

هرجاکه ز مهرت اثری افتاده است | سودا زده‌ای برگذری افتاده است
در وصل توکی توان رسیدن ،کانجا | هرجاکه نهی پای ، سری افتاده است

درویشی جو و روی در شاه مکن | وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو | در چاه بزی و طلب جاه مکن

مصنفات فخر رازی در فنون و علوم متنوعهٔ معقولی و منقولی بسیار است :

۱- الاربعين في اصول الدين که چهل مسئله از مسائل علم کلام بوده و برای پسرش محمد تألیفش داده‌است **۲- اساس التقديس** یا **تأسيس التقديس** در کلام که برای ملک عادل سیف الدین تألیفش داده و هدیه‌اش نموده و درقاهره چاپ شده است **۳- اسرار التنزيل و انوار التأويل** که بنام اصول و فروع و اخلاق و مناجات و دعوات بچهار قسمت بوده و لکن پیش از اتمام قسم اول وفات یافته‌است ودونسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود میباشد **۴- اسرار النجوم** چنانچه بنقل کشف الظنون ، این کتاب را ذهبی بفخررازی نسبت داده وگوید که آن سحر صریح است **۵- الانارات في شرح الاشارات** که اشارات شیخ ابوعلی سینا را بطرز **قال، اقول** شرح واعتراضات و انتقادات بسیاری برابوعلی وارد آورده واین شرح خودرا اخیراً ملخص کرده و **لباب الاشارات** نامش کرده‌است **۶- البيان والبرهان في الرد على اهل الزيغ والطغيان ۷- تأسيس التقديس** که بنام اساس التقدیس مذکور شد **۸- تحصيل الحق** درکلام **۹- تعجيز الفلاسفة ۱۰- تفسير كبير** که ذیلا بنام مفاتیح الغیب مذکور است **۱۱- تهذيب الدلائل و عيون المسائل ۱۲- زبدة المعالم في الكلام ۱۳- السر المكتوم في مخاطبة الشمس والقمر والنجوم** و درکشف الظنون بعد از نسبت این کتاب بفخررازی گوید درکتابی دیدم که این کتاب سر مکتوم تألیف ابوالحسن

علی بن احمد مغربی است و ازبعضی دیگر نقل کرده که این کتاب را بنام فخررازی بسته‌اند و بهرحال شیخ زین‌الدین سریجا ابن محمد ملطی (متوفی بسال ۷۸۸ه ق = **ذفح**) ردی بهمین کتاب سر مکتوم نوشته وآنرا انقضاض‌البازی فی‌انفضاض‌الرازی‌نام کرده‌است **۱۴- شرح‌اشارات ابن‌سینا** که بنام انارات مذکور شد **۱۵ و۱۶ و۱۷ و۱۸- شرح سقط‌الزند و شرح قانون ابن‌سینا و شرح مفصل زمخشری و شرح نهج‌البلاغة ۱۹- الطریقة فی‌الخلاف والجدل ۲۰- عصمة‌الانبیاء ۲۱- الفراسة** که کتاب ارسطو را ملخص کرده و پاره‌ای مطالب مهمه بدان افزوده‌است **۲۲- فضائل‌الصحابة ۲۳- القضاء والقدر ۲۴- لباب‌الاشارات** که ضمن انارات مذکور شد و درقاهره چاپ شده است **۲۵- اللطائف الغیاثیة ۲۶- اللوامع‌البینات فی‌شرح اسماءالله والصفات** که در قاهره چاپ شده است **۲۷- المباحث العمادیة فی‌المطالب المعادیة ۲۸- المباحث المشرقیة** که کتابی است بزرگ درعلم‌الهی و طبیعی و تمامی‌آراء حکما ونتایج اقوال ایشان را با جوابهای‌آنها حاوی میباشد و بفرمودهٔ کشف‌الظنون ظاهر بعضی ازکلمات‌آن مخالف ظاهر شریعت حقه بوده و لکن درمقام تحقیق معلوم میشود که درمعنی مخالفتی نبوده و فقط مخالفت لفظی است **۲۹- محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌الحکماء والمتکلمین** که درقاهره با تلخیص‌المحصل خواجه نصیر طوسی دریکجا چاپ شده است **۳۰- المحصول** در اصول‌فقه که ملخص دوکتاب **مستصفی** نام‌غزالی و **معتمد** نام ابوالحسین‌بصری‌است **۳۱- المسائل الخمسون فی‌اصول‌الکلام ۳۲- المطالب‌العالیة فی‌الکلام ۳۳- المعالم فی‌اصول‌الدین** و شاید همان اربعین مذکور فوق باشد **۳۴- المعالم فی‌اصول‌الفقه ۳۵- المعالم فی‌الکلام ۳۶- مفاتیح‌الغیب** که تفسیر قرآن مجید و بتفسیرکبیر معروف و بارها درمصر واستانبول‌چاپ و بقول ابن‌خلکان حاوی تمامی مطالب غریبه می‌باشد ، لکن خود فخررازی موفق باکمال‌آن نشد ، شیخ نجم‌الدین احمد بن محمد قمولی آتی‌الترجمة تتمه‌ای برآن نوشته و او نیز پیش از تکمیل وفات یافت و قاضی‌القضاة احمد بن خلیل خویی سالف‌الترجمة ناقص ماندهٔ آنرا تکمیل نموده و بپایانش رسانید **۳۷- الملخص** در منطق و حکمت **۳۸- مناقب الامام الشافعی ۳۹- نهایة الایجاز فی‌علم البیان** یا **فی‌درایة الاعجاز** که در قاهره چاپ شده است **۴۰- نهایة العقول‌فی‌الکلام فی‌درایة‌الاصول** یعنی اصول‌دین وغیر اینهاکه در وجود و حدوث و نفس و اخلاق و جوهرفرد و رمل و هندسه و نبض و طب و خلقت وحشر ونشر واغلب فنون متداوله‌کتب و رسالات بسیاری تألیف داده واشهر ازهمه تفسیرکبیر مذکور فوق است.

ناگفته نماند از ارشادالطالبین شیخ عبدالوهاب شعرانی نقل‌است (والعهدة علیه) که فخررازی بعد از تکمیل تحصیلات علوم رسمی اصول سیر و سلوك را طالب و راغب بوده و انسلاك در سلك اهل حقیقت و طریقت را تصمیم داد ، نجم‌الدین کبری ، که از

بزرگترین مشایخ ارباب طریقت است بدوگفت: تو مرد میدان نبوده وقدرت مفارقت از بت و صنم خود راکه عبارت از این علوم رسمی ظاهری میباشد نداری، فخر گفت ناچار باید قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشته و انشاءالله ازآن بت مذکور نیز دست بردار خواهم شد پس نجم‌الدین بخلوتخانه‌اش برده و خواست که مسلوب‌العلومش گرداند تاب نیاورد و صیحه زد و ازخلوتخانه خارج گردید . وفات فخررازی روز دوشنبه عید فطراسلامی سال ششصد و ششم هجرت مطابق هزار ودویست ونهم میلادی درحدود شصت ودوسالگی در هرات واقع شد و بنوشتهٔ بعضی ، محض احترام و تجلیل بسیاری که از طرف دولت دربارهٔ وی بوده در دل فرقهٔ کرامیه تولید حسد نموده و مسمومش نمودند .

(ص۲۰۹هب و۱۹۱صف و۴۸ج۲کا و۲۹۷ت و۳۹۲ض و۳۳۴۵ج۵س و۱۸۳ج۵فع و۹۷ج۷فع وغیره)

فخرشیرازی **حاج میرزاعلی** - ضمن شرح حال بیدل سید میرزا محمدرحیم مذکور شد .

فخرعراقی **ابراهیم بن شهریار** - بعنوان **عراقی ابراهیم** مذکور شد.

فخرقرشی **محمد بن حسن** - رازی بعنوان **فخررازی** مذکورشد.

فخرالاسلام **عبدالواحد بن اسمعیل** - بعنوان **رویانی** مذکور شده است.

فخرالاسلام **محمد بن احمد - فارقی مستظهری** - بعنوان **شاشی** خواهدآمد.

فخرالاسلام **محمدبن حسن بن یوسف** - بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالاسلام **میرزا محمدصادق - جدیدالاسلام** ارومی ، پدرش از اهل ارومی آذربایجان ایران (که دراین‌اواخر به **رضائیه** موسوم‌شده) بود، خودش هم از قوم سریانی نصاری و ازفضلا و دانشمندان کشیشان ایشان بشمار میرفت ، اخیراً مشمول توفیقات نامتناهی الهی و موفق بقبول دین مقدس اسلامی شد و ازطرف پادشاه اسلامی ایران ناصرالدین شاه‌قاجار(۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق) بلقب **فخرالاسلام** ملقّب وبه **محمدصادق** مسمّی گردید و بتألیفات دقیقه در اثبات حقّانیّت اسلام و قرآن و ردّ

نصاری موفّق آمد :

۱- **انیس الاعلام فی نصرة الاسلام والرد علی النصاری** در دومجلد که در ایران چاپ شده است ۲- **برهان المسلمین** در رد نصاری ومشتمل برسؤال وجواب مجلسی است که درتهران با متعلقین عیسوی جریان یافته است ۳- **بیان الحق والصدق المطلق** که ده مجلد است ، چهار مجلد اولی آن در اثبات قرآن مجید و نبوت حضرت رسالت ص میباشد که اول و چهارم ، بهمت میرزاعلی اصغرخان اتابك صدراعظم وقت ایران و بعضی ازتجار وقت بطبع رسیده و هشت مجلد دیگر هنوز بچاپ نرسیده است ۴- **تعجیز المسیحیین** ۵- **خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام** ۶- **وجوب الحجاب و حرمة الشراب** و این سه آخری نیز در ایران چاپ شده است . وی درحدود سال هزار و سیصد و سی‌ام هجرت وفات یافت . رُفِعَ مَقَامُهُ .

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فخرخوارزم **محمود بن عمر**- بعنوان **زمخشری** نگارش یافته است .

فخرالدولة **علی ابن رکن‌الدولة حسن** - درخاتمهٔ باب کنی، تحت‌عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد .

فخرالدولة **حاج میرزا علی** } دویمی بعنوان **بیدل** واوّلی هم که پسر او میباشد
فخرالدولة **سید میرزامحمدرحیم** } در ضمن شرح حال او نگارش یافته‌اند .

فخرالدین **ابراهیم بن شهریار** - بعنوان **عراقی** نگارش یافته است.

فخرالدین **احمد بن حسن**- یاحسین یاسنان بعنوان جاربردی نگارش یافته‌است.

فخرالدین **احمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن المتوج** درباب کنی خواهد آمد .

فخرالدین **احمد بن علی بن احمد**- درباب کنی بعنوان **ابن الفصیح** خواهد آمد.

فخرالدین **رازی** - ظاهراً دوتن بوده وهردو بعنوان **فخررازی** مذکورشده‌اند.

فخرالدین **سماکی**- سید محمد بن حسن بعنوان **سماکی** اشارتی رفت .

فخرالدین **صدقة بن بهاءالدولة** - بعنوان **سیف‌الدولة** نگارش یافته‌است .

فخرالدین **طریحی** - بعنوان طریحی مذکور شد .

فخرالدین **عبدالرحمن بن محمد بن حسن** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌عساکر** مذکور است .

فخرالدین **عثمان بن علی** - بعنوان **زیلعی** مذکور شد .

فخرالدین **عراقی**- ابراهیم بن شهریار بهمین عنوان **عراقی** مذکور شد.

فخرالدین **علی بن حسین** - کاشفی ابن‌علی ، واعظی است معروف از اکابرقرن دهم هجرت ، ملقّب به **فخرالدین** و **صفی‌الدین** که‌گاهی تخفیفاً **صفی** نیزگویند . درمساجد و منابر بوعظ مردم اشتغال داشت ، روزی دراثنای وعظ گفت که طرفدار هرکدام از سنّی یا شیعه باشم مردیگری را سخت وگران باشد اینك من ، نه سنّی هستم و نه‌شیعی.

مذهب‌عاشق زمذهب‌ها جدا است عشق اسطرلاب اسرار خدا است

چون حیدر کرار ترا شد ساقی
بر منبر مصطفی باستحقاقی
در دانش و تفسیر و معانی و بیان
میراث بر محمد اسحاقی
کتبه الفقیر الی الله تعالی
علی بن حسین الواعظ الکاشفی

نمونهٔ خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی ۱۴-

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۳۲۲ ازکتاب المشیخة کنزالسالکین است که بخطوط علما و شعرای آن عصر است .

ازآثار قلمی او است :

۱- حرزالامان من فتن‌الزمان یا **فتن‌آخرالزمان** که فارسی ، مختصر ومفید ، درعلم حروف و اسرار و خواص آنها و خواص وآثارآیات قرآنی و امثال اینها از علوم غریبه میباشد. بعد از حمد و صلوات پیغمبر وآل‌اطهارآن سرورگویدکه این‌کتاب بپنج‌مقاله، هرمقاله نیز بعدد خمسهٔ طاهره بپنج‌باب ، هربابی هم بعدد ائمهٔ اثنی‌عشر بدوازده فصل است . **۲- منظومهٔ محمود وایاز** . وی درسال نهصد و سی و نهم هجرت مطابق یک‌هزار و پانصد و سی ودویم میلادی درگذشت وشرح حال پدرش نیز بعنوان **کاشفی** خواهدآمد.

(ص ۳۹۲ ج۶ ذریعه و۳۳۴۴ ج۵ س و ۱۸۴ ج ۵ فع)

فخرالدین **قرشی، محمدبن‌حسن-** تمیمی رازی بعنوان **فخررازی** مذکور شد.

فخرالدین **محمد بن احمد -** بعنوان **ابن‌ادریس** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

فخرالدین **سیدمحمد بن حسن -** حسینی ، بعنوان **سماکی** اشارتی شده‌است.

فخرالدین **شیخ محمد بن حسن‌بن زین‌الدین -** درضمن شرح حال پدرش‌تحت عنوان **صاحب معالم**گذشت .

فخرالدین **محمدبن حسن -** قرشی رازی، بعنوان**فخررازی** مذکورشده‌است.

فخرالدین **محمدبن حسن بن یوسف -** بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالدین **محمد بن حسین -** حسینی استرآبادی ، از علمای امامیهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) بوده و از تألیفات او است :

۱- اثبات‌الله که حاشیهٔ الهیات شرح تجرید قوشچی میباشدکه بنام شاه معظم، درتاریخ نهصد و چهل و یکم هجرت تألیف شده است. بنوشتهٔ ذریعه ، وجه این‌تسمیه به **اثبات‌الله**، برای‌اشاره بموضوع وهمچنین بجهت مطابقت عدد ابجدی‌آن باسال‌مذکور تألیف است لکن پوشیده نماندکه عددکلمهٔ اثبات‌الله نهصد وهفتادتمام است پس اگر این

نام ، صحیح و این علت هم ازخود مؤلف باشد تألیف‌آن درهمین تاریخ بوده نه تاریخ مذکور و ظاهر هم همین است بلی اگر نام‌کتاب برخلاف نوشتهٔ ذریعه **اثبات‌اله** بوده و الف روی حرف لام را هم برخلاف قاعدهٔ معمولی (که حرف مکتوب را بحساب‌آرند نه ملفوظ را) بحساب‌آورده و عدد لفظ **اله** را سی و هفت بگیریم عدد اسم‌کتاب مطابق تاریخ‌مذکور ذریعه میباشد (۹۴۱=ظما) **۲- حاشیهٔ مبحث‌جواهر واعراض شرح‌تجرید قوشچی** و عددکلمهٔ **حاشیةالجواهر** = ۹۶۵ (ظسه) مادّهٔ تاریخ تألیف‌آن است . سال وفاتش بدست نیامد . (ص۹۹ج۱ و ۱۱۷ ج۶ذریعه)

فخرالدین **محمد بن خضر-** در باب‌کنی بعنوان **ابن‌تیمیه** خواهدآمد .

فخرالدین **محمد بن سعید -** بعنوان **ابن‌جنان** در باب‌کنی خواهدآمد .

فخرالدین **محمد بن عبدالملك بن ابی‌الحارث بن سهیم -** مراغی ، مکنّی به **ابوالليث**، از افاضل ریاضیّین قرن هفتم هجرت میباشدکه در علم هندسه وهیئت خبرتی بسزا داشت، بسیاری‌ازکتب ریاضی را استنساخ‌کرده وتمامی اوقات خود را درمطالعه وکتابت مصروف‌نمود، کمتر معاشرت میکرد و درامر رصدمراغه هم از هیئت منتخبهٔ خواجه‌نصیر طوسی سالف‌الترجمة بشمار میرفت‌که ازموصل بمراغه احضار و ازمعاونین او بوده است . وفات فخرالدین ظاهراً بسال ششصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در اصفهان بوده است . (اطلاعات متفرقه)

فخرالدین **محمدبن علی بن شعیب -** درباب‌کنی‌بعنوان**ابن‌الدهان**خواهدآمد.

فخرالدین **محمد بن عمر بن حسین -** بعنوان **فخررازی** مذکور شد .

فخرالدین **محمدبن محمود-** نیشابوری، بعنوان **ظهیرالدین، محمد بن محمود** مذکور شد .

فخرالدین **مراغی-** همان فخرالدین محمدبن عبدالملك مذکور فوق است.

فخرالزمان **احمد بن حسن - یا حسین بن علی -** بعنوان **بیهقی احمد** نگارش یافته است .

فخرالزمان **مسعودبن علی بن عباس** - بیهقی ، مکنّی به **ابوالمحاسن**، معروف به **فخرالزمان**، ازافاضل اواسط قرن‌ششم هجرت ودرشعر وفنون ادبیّه وحید اقران بوده و ازتألیفات او است :

۱- **اغلاق‌الملوین و اخلاق‌الاخوین** که دومجلد است ۲- **بغیة‌المصادر** ۳- **التذکرة** ۴- **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر بیهقی** معروف‌است ۵- **التلقیح** دراصول فقه ۶- **التوابع واللوامع** ، نیز در اصول ۷- **دیوان اشعار** ۸- **شرح الحماسة** ۹- **صیقل الالباب** ، نیز دراصول و درسال پانصد و چهل و چهارم هجری قمری درگذشت .

(کف و ۷۵۴ت و ۱۴۸ ج۱۹ جم)

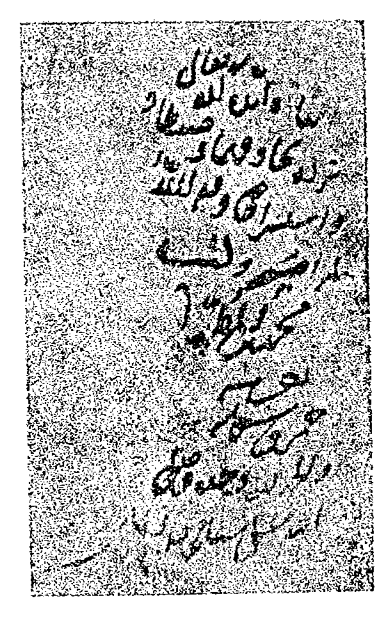
فخرالعلما **آقا عبدالله** - مدرّس شیرازی بعنوان **کلامی** خواهدآمد.

فخرالکتاب **حسن‌بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جوینی** نگارش یافته است .

فخرالکتاب **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** مذکور شد.

فخرالمتکلمین **محمدبن‌شیخ‌کمال‌الدین**- بعنوان**حافظ‌شیرازی** نگارش یافته است .

فخرالمحققین **محمد ابن علامهٔ حلی** - حسن‌بن یوسف سالف‌الترجمة، **ابوطالب** الکنیة، **فخرالمحققین**الشّهرة، **سعید** اللّقب وگاهی به **فخرالاسلام** و **فخرالدین** و **رأس‌المدققین** هم ملقّب ، از اعاظم و محقّقین علمای امامیّه و وجوه و أعیان و ثقات و مدققّین فقهای شیعه ،کثیرالعلم والفطانة ، جلیل‌القدر و رفیع‌المنزلة، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، جلالت‌علمی وکثرت علوم‌او واضح وآشکار ودرنهایت‌اشتهار بود . همین بس‌که والد معظّم او باآن‌همه عظمت‌آفاقی‌که دارد اعتنای بسیاری بحال وی داشته وبسیار تمجیدش میکرده، در دیباچهٔ اکثر مصنّفات‌خود نام نامی اورا مذکور ودر وصایای‌آخرکتاب قواعد هم اورا بتکمیل و اتمام ناقص مانده‌های مصنّفات خود (که بواسطهٔ حلول اجل حتمی موفق باتمام‌آنها نباشد) امرکرده ودرخواست نموده‌است که درآنها با نظر تحقیق ، مطالعه‌کند ، دراصلاح خطا و رفع نواقص‌آنها بکوشد و بشرح‌آنچه لازم داند بپردازد.



نمونهٔ خط فخر المحققین -۱۵

شهید اوّل سالف‌الترجمة هم از تلامذهٔ فخرالمحقّقین بوده و زیاده‌ازحدش میستاید بلکه گویند (والعهدة علیهم) که درسنّ ده‌سالگی بمقام اجتهاد رسید . درمجالس‌المؤمنین از حافظ ابرو شافعی نقل‌کرده‌که درمدح فخرالمحقّقین گوید: وقتی‌که باپدر خود بخدمت سلطان‌محمدخدابنده آمد، جوانی دانشمند بزرگ نیکواخلاق‌پسندیده خصال بوده ، در خدمت والد معظّم خود تربیت یافته و درسنّ ده‌سالگی نور اجتهاد از ناصیهٔ‌حال او تافته چنانچه خودش درشرح‌خطبهٔ‌کتاب‌قواعد بآن اشعار نموده وفرموده‌است‌که چون درخدمت پدرم معقول و منقول و بسیاری ازکتب اصحابرا خواندم تصنیف کتاب قواعد را التماس و درخواست نمودم انتهی . درتعلیل‌آن‌گویدکه بعداز تحقیق تاریخ ولادت او و تاریخ تصنیف‌کتاب قواعد ، ظاهر میشودکه عمر او درآن موقع‌کمتر از ده سال بوده‌است. پس گوید : تعجب شهید ثانی دراین‌باب (چنانچه درحاشیهٔ قواعد اظهار نموده) وجهی‌ندارد بلکه عجب از تعجب او است‌که خودش درشرح درایه ، بشرح حال جمعی‌کثیر (که خدایتعالی درکمتر ازآن عمر توفیق‌کمال داده) پرداخته و ازآن جمله از شیخ فاضل تقی‌الدین حسن بن داود نقل‌کرده‌که میگفته‌که دوست و مصاحب‌او سید غیاث‌الدین‌بن طاوس در چهار سالگی از معلّم مستغنی‌گردید واز ابراهیم بن سعید جوهری نیز نقل کرده‌که‌کودک چهار ساله‌ای را نزد مأمون عباسی‌آوردندکه قرآن را خوانده و اظهار رأی و نظر و اجتهادکردی لکن هرگاه‌گرسنه‌میشد مانندکودکان‌دیگرمیگریست. باری قضاوت دراین‌گونه مواردخارج‌از وضع‌کتاب‌بوده و بتألیفات‌منیفهٔ‌فخرالمحققین‌میپردازیم:

۱- **ایضاح‌الفوائد فی‌شرح‌مشکلات‌القواعد** که بامر والد معظمش‌علامه‌تصنیف و بفرمودهٔ

نمونهٔ دیگر خط فخر المحققین -۱۶

قطعهٔ مزبور در ظهر صفحهٔ اول کتاب تحصیل النجاة نگارش یافته و این کتاب همان نسخه است که صاحب ریاض العلماء دیده و در صفحهٔ ۳۹۸ جزء سوم از ذریعهٔ نوشته شده است.

شیخ بهائی نظیر آن در کتب فقهیهٔ استدلالیه تألیف نشده وچنانچه ازکلمات خود آن کتاب برمیآید تا باب نکاح درحیات خود علامه وبقیه‌هم تا آخرکتاب بعداز وفات‌او تألیف‌یافته‌است **۲- تحصیل النجاة** دراصول دین **۳- ثبات‌الفوائد فی‌شرح اشکالات‌القواعد** که بموجب بعضی از نسخ ، نام همان شرح قواعد است‌که بنام ایضاح‌الفوائد مذکور شد وگویا آن‌کتاب را نخست بهمین‌اسم **ثبات** موسوم داشته بوده و اخیراً بنام ایضاح تبدیلش نموده است **۴- جامع‌الفوائد فی‌شرح خطبة القواعد** که تنها خطبهٔ‌قواعد علامه‌را شرح کرده‌است **۵- حاشیهٔ ارشادالاذهان‌علامه ۶- حاشیهٔ قواعد علامه** وآن غیراز ایضاح مذکور فوقاست **۷- شرح خطبهٔ قواعد** که همان جامع‌الفوائد مذکوراست **۸- شرح مبادی‌الاصول‌علامه ۹- شرح‌نهج‌المسترشدین علامه ۱۰- غایة‌السؤل فی‌شرح تهذیب‌الاصول علامه ۱۱- الکافیة‌الوافیة** درکلام **۱۲- منبع‌الاسرار** وغیراینها .

وفات فخرالمحققین شب جمعه پانزدهم یا بیست و پنجم جمادی‌الاخرسال‌هفتصد و هفتاد و یکم هجری قمری در هشتاد ونه سالگی واقع شد و عدد ابجدی جملهٔ : (**هشتاد ونه** = ۷۷۱=ذعا) مادّهٔ‌تاریخ وفات وی میباشد وبعدازتتبّع‌بسیار ازمدفن وی سراغی نکردیم ودر ردیف محمدین از نخبة‌المقال‌گوید:

فخرالمحققین نجل‌الفاضل ... ذاع للارتحال بعد ناحل

کلمهٔ **ذاع** = ۷۷۱ وکلمهٔ **ناحل** = ۸۹

(ص ۴۵۹مس و ۶۱۴ت و ۲۰۸هب و ۱۱۹لس وکتب رجالیه)

فخرالمشایخ **علی بن محمد بن علی** - بعنوان **عمرانی** مذکور شد .

فخرالملک **محمدبن علی‌بن خلف - واسطی**ّ‌الولادة، **فخرالملک**‌الّلقب، **ابوغالب** الکنیة ، وزیر ابونصر بهاءالدولة ابن عضدالدولهٔ دیلمی بود و و بعداز وفات بهاءالدولة ، متصدی وزارت پسرش سلطان‌الدولة‌گردید. بعداز ابن‌العمید و صاحب ابن‌عبّاد (که ترجمهٔ حال هریکی در محل خود از این‌کتاب نگارش یافته) بزرگترین وزرای دیالمه ، بسیار سخی و باهمّت ، جزیل‌العطایا و جمیل‌السجایا بوده و روزی هزار فقیررا لباس میداد. اوّلین‌کسی میباشدکه شب نیمهٔ شعبان حلوا وشیرینی تقسیم نمود و اکابر شعرای وقت مدایح بسیاری درحق وی سروده‌اند ازآن‌جمله قصیدهٔ نونیّهٔ ابن‌نباته بوده واز ابیات‌آن قصیده است:

لکل فتی قرین حین یسمو ... و فخرالملک لیس له قرین

انخ بجنابه و احکم علیه **بما املته و انا الضمین**

گویندکه شاعری بعد از این قصیدهٔ ابن نباته ، قصیده‌ای درمدح فخرالملك گفت و لکن جایزه و انعام او موافق دلخواهش نشد ، نزد ابن نباته رفته وگفت که من بضمانت توگول خورده و فخرالملك را مدیحه گفتم پس ابن نباته از مال شخصی خودش آن مقدار بدو بخشیدکه خودش راضی شد وچون این قضیه مسموع فخرالملك گردید مالی وافر با بن نباته عنایت فرمود .

گویند پیره ردی نامه بفخرالملك نوشت که مشعر برسعایت از شخصی دیگر بود پس فخرالملك درپشت نامه رقم کرد : **السعایة قبیحة و ان کانت صحیحة ، فان کنت اجریتها مجری النصح فخسرانك فیها اکثر من الربح** تا آنکه گوید: **فاکتم هذا العیب واتق من یعلم الغیب.** بالجملة، محاسن آداب فخرالملك بسیار بوده وبااحترام تمام میزیسته است تا آنکه بجهت بعضی پیش آمدها از طرف سلطان الدولة محکوم بحبس شد ودر بیست و هفتم ربیع الاول چهارصد و هفتم هجری در دامنهٔ کوهی نزدیك اهواز مقتول و درهمانجا مدفون گردید. عبرة : گویند یکی از خواص فخرالملك، شخصی را بناحق بقتل رسانید، زن آن شخص، شکایت پیش فخرالملك برد لکن بهروسیله که بوده محل توجه نگردید ، روزی دراثنای راه بفخرالملك گفت بشکایت من اعتنائی نشد اینك من هم شکوه بدرگاه خداوند قهّار برده و منتظر فرمان خداوندی هستم اینك بکیفر آن مسامحه دردادرسی یك ستم دیده، مقتول شد و اموالش توقیف گردید. (ص ۱۷۸ ج ۲ کا)

فدائی **میرزا نصرالله خان** - اصفهانی، درحیدرآباد هند ازمعلّمین فارسی حضور و بلقب **دولت یار جنگ** ملقّب بود ، طبع شعری روان داشته وبا **فدائی** تخلّص مینمود، با **معصومعلی شاه** مؤلف کتاب طرائق الحقائق الفتی تمام داشته واز اشعار او است که در وصف رحمتعلی شاه پدر معصومعلی شاه گفته است:

تیری رها نکردی ز ابروی چون کمانها کـز جـان و دل نگشتیم تیر ترا نشانها
یك جلوه‌ای نمودی جانهـا اسیر کردی یـك جلـوهٔ دگر کـن آزادکـن روانها

تاریخ حکمرانان‌هند که نامش **ترکتازان** و بزبان‌دری میباشد از تألیفات فدائی بوده و در حدود هزار و سیصد و هشت قمری درگذشت. (ص۲۴۱ ج۳ طرائق)

فدائی **میرزایحیی** - یزدی ضمن شرح‌حال پدرش میرزامحمدعلی تحت عنوان **وامق** خواهدآمد .

فدوی **ملامهرعلی** - خویی تبریزی زنوزی ، از فضلا و ادبای اواسط قرن سیزدهم هجری عهد محمد شاه قاجار میباشد بلکه موافق آنچه ازکتاب بحرالعلوم نام میرزا حسن زنوزی سالف‌الترجمة نقل‌شده عالم‌عارف‌فاضل جامع حکیم منجّم‌کثیرالکنایة و سریع‌القلم و دراکثر علوم متداوله خبیر بود ، نخست از فضلای خوی درس خواند پس بنواحی عراق و خراسان و اصفهان مسافرت کرد و از افاضل‌آن‌نواحی بسیاری ازعلوم را تحصیل نمود وبنجوم و احکام نجومی دیگرراغب‌تر بود . درمغازله ومعاشقه اشعار ملیح دارد وقصائدخوبی درمدح میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام فراهانی و دیگر اکابر وقت‌گفته است . ملامهرعلی بهرسه زبان عربی و ترکی و فارسی شعر خوب می‌گفته وبه **فدوی** تخلّص میکرده وبا فقر و فلاکت میگذرانیده است . از اشعارعربی‌او قصیدهٔ **رائیه** ایست‌که درمدح‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع‌گفته وازابیات‌آن‌است:

هـا علـی بشر کیف بشر — ربـه فیـه تجلی و ظهر
هو والمبدء شمس و ضیاء — هو والواجب نـور و قمر
فلك فی‌فلـك فیـه نجوم — صدف فی‌صدف فیـه درر
جنس‌الاجناس علـی و بنوه — نوع‌الانواع الی حادیعشر
کل من مات ولـم یعرفهم — موته موت حمـار و بقر
مارمی رمیـة الا وکفـی — ماغزی غزوة الا و ظفر
اغمـدالسیف متی قـابلـه — کل من جرد سیفاً و شهر
اذاتی احمد فی‌خـم غدیر — بعلی و علی‌الرحـل نبر
قبل تعیین وصی و وزیـر — هل تری مات نبی وهجر

از فکاهیّات فارسی او است :

آن‌کیست‌که خاطر مرا شادکنـد — وین‌گردنـم از بند غم آزادکند

یا خرج عروسیم بگردن گیرد | یا آنکه مرا بخویش دامادکند

از اشعار ترکی او است :

ای معلّم منی اوز حالیمه قوی | سنه شاگرد اولان استاد اولماز
او رفیقلرکه منیم واریمیدی | دیدیلر مهرعلی داماد اولماز
کیم دییر عاشق اولان آغلاماسین | شط اگر اولماسا بغداد اولماز
عشق گلدی **فدوی** عقلی بوراخ | بیرعروسه ایکی داماد اولماز

بسال هزار ودویست وشصت ودویم هجری قمری درحدود هشتادسالگی در تبریز درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

فراء[1]

فراء **اسحق بن ابی‌جعفر** - موکول بعلم رجال است .

فراء **حسین بن مسعود** - بعنوان **بغوی** نگارش یافته است.

فراء **عبدالملك بن محمد** - بعنوان **ثعالبی عبدالملك** مذکور شده است.

فراء **معاذ بن‌مسلم** - بن ابی‌سارهٔ انصاری ، نحوی کوفی شیعی، مکنّی به **ابومسلم** و **ابوعلی** ، ملقّب به **فراء** یا **هراء**، ازاصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع ، ممدوح علمای رجال ، او و عموزاده‌اش **محمدبن‌حسن بن ابی‌ساره** هردو از اساتید کسائی نحوی مشهور و ازخانوادهٔ فضل و ادب هستند . علامهٔ حلّی و جمعی دیگر از اکابر علمای رجال ، معاذ را از ثقات شمرده و از رجال کشی روایت کرده‌اندکه حضرت صادق ع بمعاذ فرمود: شنیدم‌که درمسجد نشسته ومردمرا فتوی میدهی ، معاذ تصدیق کرده و عرض نمود اراده داشتم‌که پیش‌از مرخصی ازحضور مبارك

۱- **فراء** - بصیغهٔ مبالغهٔ عربی، مشتق از **فرو** بمعنی پوستین بوده وهریك از پوستین‌فروش و پوستین‌دوز راگویند . درکتب رجالیه و ادبیه ، عنوان مشهوری بعضی از ارباب کمال است که تذکر میدهد . درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه ، راجع بیحیی بن زیاد مشهور میباشد ویك معنی دیگر نیز برای فراء درضمن شرح حال یحیی بن زیاد فراء مذکور است .

بعرض رسانم من در مسجد می‌نشینم ، شخصی آمده و چیزی میپرسد ، اگر یقین کردم که از مخالفین شما است موافق رأی ایشان فتوی میدهم و اگر دانستم که از موالیان شما اهل بیت است موافق آنچه ازشما رسیده فتوایش میگویم و اگر مجهول‌الحال باشد فتوای قطعی نداده و همین قدر میگویم که از فلان شخص چنین رسیده و ازفلان هم چنان و قول شما را نیز بدین وسیله نقل میکنم . آن‌حضرت فرمودندکه این چنین‌کن من هم این چنین میکنم ومثل آن از باب‌قضای تهذیب هم نقل‌شده ودرآخرش آن‌حضرت‌فرمودند رَحِمَكَ اللهُ هم‌چنین بکن باری موافق آنچه از سیوطی و خالد ازهری وجمعی دیگر از علمای ادب نقل شده معاذ بن مسلم نخستین واضع علم صرف میباشد و تألیفات بسیاری بدو منسوب است . ولادتش در زمان خلافت یزید بن عبدالملك‌اموی (۱۰۱ـ۱۰۵ه ق) ویا خلافت پدرش عبدالملك بن مروان (۶۵ـ۸۶ه ق) واقع و وفاتش هم درسال یکصد وهشتاد وهفتم یا نودم هجرت بوده و اولاد و احفاد بسیاری‌که داشته تماماً درحال‌حیات او مردند وقول ثانی مذکور در ولادتش بصحت اقرب وبا طویل‌العمر بودن اوکه زبانزد عامّه بوده و ازمعمّرینش میشمارند انسب میباشد وبعضی ازشعرا درطول‌عمر معاذگوید :

ان معاذ بن مسلم رجــل   لیس لمیقــات عمره امد

قدشاب‌رأس‌الزمان واکتهل‌الـــــــدهروا ثــواب عمره جدد

چنانچه در اوّل عنوان اشاره شد لقب معاذ ، بین **فراء** و **هراء** مردّد و ابن‌خلّکان و اتقان‌المقال و اکثر اهل رجال هراء نوشته وضبط‌کرده‌اندکه بمعنی فروشندهٔ‌لباس‌هروی است . در وجیزهٔ مجلسی‌گوید معاذ بن مسلم فراء ، نحوی ثقة است واز ابن‌داود وبعضی از نسخ رجال‌کشی نیز مثل وجیزهٔ مجلسی فراء نقل شده‌که اوّلش حرف **ف** باشد.

نگارنده‌گوید : صحت هردو لقب مستبعد نمیباشد منتهاش آنکه بعضی از علمای رجال بیکی ازآنها استحضار یافته و بعضی دیگر بدیگری و اصلاً منافاتی هم نبوده و ضرورتی بنسبت اشتباه ببعضی از ایشان ویا بتغلیط بعضی از نسخ‌کتب رجالیّه نداریم. مخفی نماندکه بنا برلقب فراء هم او غیراز فراء نحوی مشهور یحیی‌بن زیاد مذکور در

ذیل بوده بلکه معاذ فراء استاد یحیی فراء بوده و فراء نحوی دوتن میباشد و درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بیحیی است .

(ص ۳۴۶ت و۹۶ ف و ۱۱۶ع و ۲۱۸ ج ۲کا وکتب رجالیه)

فراء **یحیی بن زیاد** - اقطع ابن‌عبدالله بن مروان یا منظور بن مروان اسلمی **دیلمی** کوفی **نحوی** لغوی ، ملقّب بـه **فراء** ، مکنّی به **ابوزکریا** ، از اکابر نحو و لغت و قرائت معدود بلکه درتفسیر و فقه و حدیث و طبّ و تاریخ ونجوم و ادبیّات واشعار نیز دارای حظّی وافر ومرجع‌استفادهٔ اکابر وبالخصوص درنحو و لغت و فنون ادبیّه اعلم‌کوفیّین و ازخواص تلامذه و اصحاب کسائی مشهور بود . ثعلب‌گوید اگر فرّاء نبودی علوم عربیّه ازکار افتادی و ابن‌الانباری‌گوید اگر در میان اهالی بغداد وکوفه‌کسی دیگر غیراز فرّاء وکسائی نبودی بازهم حق داشتندکه باوجود این دوتن برتمامی مردم افتخار نمایند .

فرّاء مشمول عنایات بی‌نهایت مأمون خلیفه بوده تا عاقبت اورا بتأدیب و تربیت پسران خود بگماشت و ایشان نیز احترام تمام دربارهٔاو معمول می‌داشتند بحدّی‌که در پیش‌گذاری‌کفش‌های او بهمدیگر مسابقت مینمودند، عاقبت محض اینکه هردو بشرف خدمت‌استاد وعالم‌مشرّف‌بوده وفیض‌اندوز تذلّل‌براستاد بوده‌باشندتبانی‌نمودند براینکه هریکی یك‌لنگهٔ‌کفش استاد را پیش‌آورده باشد وچون این قضیه مسموع مأمون‌گردید چگونگی را از خود فرّاء استفسار نمود او هم‌گفت خواستم‌که ایشان را از این‌کار باز دارم ترسیدم‌که دل ایشان را شکسته وازمکرمتی‌که درآن مسابقه دارند بازداشته‌باشم پس مأمون شاد شد وگفت اگر مانع میشدی مستحق توبیخ و ملامت بودی .

مأمون درآن ایّام ، فرّاء را بتألیف‌کتابی درعلم نحوکـه جامع تمـامی اصول و قواعدآن باشد بگماشته و مقرّر داشت‌که پیش‌از اکمال‌کتابی همچنانی ازخانه‌اش‌خارج نباشد و برای انجام این خدمت حجرهٔ مخصوصی برای او تعیین نمـود و تمامی وسائل معاش و زندگانی و استراحت اورا از خادم و پرستار وکنیز وغیرها فراهم‌آورد و برای

کتابت تقریرات و بیانات وی منشیان مخصوصی احضار کرد ، او نیز در ظرف دو سال بتألیف کتاب **حدودالاعراب** که در اصول علم نحو و حاوی مسموعات خود از عرب است موفّق آمد و موافق دستور مأمونی بعد ازآن از خانه‌اش خارج و بتقریر و املای کتاب **معانی‌القرآن** پرداخت و جمعی وافر در مجلس املای وی حاضر میبودندکه فقط طبقهٔ قضات ایشان هشتاد تن بوده‌اند . پس ازآن‌که از املای کتاب معانی‌القرآن هم فراغت یافت کاتب‌ها پنهانش داشته ونسخهٔ آن را نشر نمیدادند مگر برای کسی که بهر پنج ورقش یك درهم اجرت بدهد پس مردم شکایت پیش خود فرّاء بردند او نیز ایشان را احضار نمود ولی اصرارات اوکه در باب نشر دادن نسخه نمود مؤثّر نیفتاد وگفتندکه مراد ما از مصاحبت تو تأمین معاش بوده اینك فرّاء باملای کتابی دیگر در معانی قرآن شروع نمودکه نسبت باوّلی ابسط و انفع بوده‌است پس کاتب‌ها حاضر وبکتابت هرده ورقی بیك درهم راضی گردیدند .

تألیفات فرّاء درنحو و لغت بسیار است و همهٔ آنهارا بواسطهٔ کثرت حافظه‌ای که داشته بدون کتاب املا میکرده وشاگردها مینوشتند و الفاظ واصطلاحات فلاسفه‌را بسیار استعمال میکرده است .

۱- **آلةالکتابة** ۲- **الایام واللیالی والشهور** ۳- **البهاء** در لغت ۴- **الحدود** یا **حدودالاعراب** که فوقاً مذکور شد ۵- **فعل و افعل** ۶- **اللغات** ۷- **لغات‌القرآن** ۸- **مجاز القرآن** ۹- **المذکر والمؤنث** که موافق نقل معتمد یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ احمدیهٔ حلب موجود است ۱۰- **المصادر فی‌القرآن** ۱۱- **معانی‌القرآن** چنانچه مذکور شد ویك نسخه از آن‌درکتابخانهٔ‌خدیویهٔ‌مصرموجوداست ۱۲- **المفاخر** ۱۳- **المقصور والممدود** ۱۴- **النوادر** ۱۵- **الوقف والابتداء فی‌القرآن** .

وفات یحیی فرّاء بسال دویست وهفتم یا هشتم هجری قمری در راه مکّه درشصت و چند سالگی واقع شد . شیعه و امامی مذهب بودن او از ریاض‌العلما منقول و شاید نسبت معتزله‌گی بدو دادن چنانچه از سیوطی و سمعانی نقل شده ناشی ازاختلاط بعضی از اصول مذهب شیعه و معتزله باشد **والله‌العالم** . اما زیاد پدر یحیی ازکسانی بوده‌که

در واقعهٔ فخ یا شهید فخ حسین بن‌علی بن حسن مثلث حاضر بوده و بعدازشهادت حسین دست اورا نیز بریدند و بهمین جهت به اقطع مشهورگردید . ناگفته نماندکه فرّاءگفتن یحیی بنوشتهٔ ابن‌خلّکان بجهت قطع وشقّ‌کردن‌کلام است‌که‌کنایه از موشکافی وغوررسی درکلام میباشد و اشتقاق‌آن از **فری** بمعنی قطع است نه از **فرو،** بمعنی پوستین‌که فوقاً مذکور شد زیراکه یحیی شغل پوستین‌دوزی یا فروشی را نداشته است.

(ضع وص۲۱۰هب و۳۷۰ج۲کاو۷۷۴ت و۹۸ف و۳۳۵۰ج۵س و۱۱۷ج۲ع و۹ج۲۰جم وغیره)

فرائضی — **فراخ‌الشیعة** — **فـرار**

اوّلی لقب رجالی اسحق بن جندب، دوّیمی لقب رجالی‌حسین بن منذر بجلی و سیّمی هم جبّار بن حکم وسلیمان‌بن‌حکم و بعضی دیگر میباشد و دوّیمی در بعضی نسخ کتب رجالیّه قراح‌الشّیعه قید شده‌است‌که اولش قاف وچهارمش حرف(ح) بی‌نقطه است .

فراهی

محمد یا **مسعود بن ابی‌بکر بن حسین‌بن جعفر-** ادیب‌لغوی‌مشهور، مکنّی به **ابونصر،** ملقّب به **بدرالدین** یا **شمس‌الدین** و مؤلف کتاب **نصاب‌الصبیان** معروف‌که لغتی است نظمی از عربی بپارسی و حاوی دویست بیت و موافق‌آنچه در دیباچهٔ‌آن تصریح شده بهمین سبب شمارهٔ ابیاتش ، بدین اسم نصاب اختصاص یافته است . وجه این علت‌آنکه ، بحکم شرع مقدّس اسلامی ، حدّ نصاب زکوة شرعی نقره ، دویست درهم میباشد پس ابونصر ابیات خودرا تلویحاً درصفا وجلا و برّاقیّت بنقره تشبیه و هریك بیت را بیك درهم نقره تمثیل نموده‌گویا هر بچه‌ای‌که این دویست بیت را فراگیرد بمنزلهٔ‌آنست‌که معلومات‌آن بچّه ، بحدّ نصاب و اندازهٔ کمال رسیده و میشایدکه زکوة‌آن اندازه از معلوماترا بفقرای علم و ادب نثار نماید . مخفی نماندکه‌کتاب نصاب‌الصبیان بارها چاپ و اشعارآن با چندین بحر عمدهٔ عروضی منظوم و دراول هربحری وزن عروضی‌آن بحر نیز مبیّن و علاوه بعضی از قواعد هیئت و نجوم و علوم دیگر نیز درآن مندرج است ، اینك میتوانیم بگوئیم‌که این اسم نصاب‌الصبیان محض تواضع و تجنّب از خودنمائی است والاّ در حقیقت نصاب‌الرّجال

بوده و فهمیدن مطالب ودانستن محتویات آن ازجملهٔ کمالات عالیه میباشد . بدینجهت است که محل توجه و اعتنای اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند چنانچه سید شریف جرجانی حاشیه‌ای برآن نوشته وکمال بن جمال بن حسام هروی نیز شرح فارسی ریاض الفتیان نام تألیف کرده و علاوه براینها بعضی از شروح دیگر نیز دراین اواخر چاپ شده‌است. چنانچه درعنوان فراهی اشاره شد نام و لقب ابونصر مؤلف نصاب الصبیان درلغت نظمی محل تردید بوده و بنوشتهٔ قاموس الاعلام نامش محمد و لقبش بدرالدین و از شعرای سیستان اوائل قرن هفتم هجری عهد بهرام شاه بن تاج الدین میباشد . در کشف الظّنون گوید نصاب الصبیان در لغت که در دویست بیت منظوم است تألیف ابونصر مسعود بن ابی‌بکر بن حسین بن جعفر ادیب سنجری فراهی متوفّی ششصد وچهلم است وبعد از این جمله‌گوید : درنسخه‌ای که شاید صحیح بوده بهمین قرار است. باری فراهی منسوب است بفراهه که موضعی است از سیستان اینك ابونصر را سیستانی هم‌گویند. در نسخهٔ کشف الظّنون که نزد این نگارنده بوده ابونصر را بسنجری موصوف داشته چنانکه مذکور شد و لکن ظاهرا نسخه غلط و سجزی صحیح میباشد که سجز نام دیگر سجستان معرّب سیستان است. (کف و ۴۲ هب وغیره)

فراهیدی **خلیل بن احمد**- عروضی نحوی، در باب کنی بعنوان **ابوعبدالرحمن** خواهد آمد .

فرخ رجوع بفرّخ زند نمایند .

فرخ‌زند **محمدحسن خان** - مشهور بخان‌لارخان ، بنوشتهٔ مجمع الفصحاء پسر علی‌مرادخان زند و نوهٔ محمدحسن‌خان قاجار جدّ عالی سلاطین قاجاریّه و مقرّب دربار فتحعلی شاه قاجار بوده و درسال هزار و دویست و سی و هفت هجری قمری درصفحات کرمان مقتول گردید واز اشعار او است:

ملك‌سرشت وکواکب سپاه ومه رخسار جهان پناه و فلك بارگاه ومهر سپر
ولی‌نواز و مخالف‌گداز و روشن رای فرشته طینت وآدم نژاد و پاك‌گهر

در ذریعه‌گوید : **مثنوی جمشید و خورشید** از منظومات شاعر ادیب متخلّص به **فرخ** است پس‌گوید گمان دارم که این فرخ ناظم مثنوی مذکور همان فرخ زند مذکور فوق است که در مجمع‌الفصحا بشرح حالش پرداخته است .

(ص ۱۳۳ ج ۵ ذریعه و ۳۸۳ ج ۲ مع)

فرخی

علی بن قلوع- یاجولوغ سیستانی یا ترمدی، از اکابر شعرای ایرانی عهد سلطان محمود غزنوی و ازشاگردان عنصری سالف‌الترجمة بود ، درعلوم ادبیّه حظّی وافر داشت ، موسیقی هم‌آموخته و اشعار نغز و طرفه‌گفته و باصوتی دلکش میخواند ، همواره مورد عنایات سلطان معظّم بود تاآنکه از مقرّبین و ندمای درباری‌گردیده و مال بسیاری اندوخت و**کتاب ترجمان البلاغة** که حاوی صنایع بدیعیّه میباشد ازآثار قلمی او است و چنانچه درمحل‌خود مذکور شد رشید وطواط هم کتاب حدائق‌السحر خود را در مقام معارضه با همین‌کتاب ترجمان‌البلاغة تألیف داده است. دیوان‌اشعارفرخی نیز درماوراءالنهر مشهور بوده وگویند اشعار متنبّی ازشعرای عرب و فرخی از شعرای عجم مسلّم عموم اهل فنّ میباشد واز اشعار فرخی است :

تا پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار
خاکرا چون‌ناف‌آهو مشک زاید بیقیاس بید را چون‌پرطوطی‌برگ روید بی‌شمار

وفات فرخی درسال چهارصد و بیست و نهم هجری قمری واقع‌گردید .

(ص ۳۳۸۱ ج۵س و۲۶ سفینه وغیرها)

فردوسی‌طوسی

حکیم ابوالقاسم حسن بن محمد - یا اسحق بن شرفشاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد ، از فحول شعرای نامی ایران‌بلکه از اکابر سخنوران جهان ، مراتب فضل وکمالات او از حدّ وصف بیرون ، در تشبیب و غزل و وعد و وعید و نوید و تهدید و مدح و قدح و هجا و مرثیه و افتخار و حماسه و تمامی فنون‌متنوعهٔ‌کلام و اغراض‌گوناگون‌شعری، ماهر وصاحب‌یدبیضا ودست‌توانا بود، گوی سبقت از دیگران ربود ، شهرت بی‌نهایت یافت ، مورد تجلیل اکابرسخنوران‌عالم

گردیده وبه **حکیم** و **سلطان‌الشعرا** و **امیرالمتکلمین** موصوفش داشتند وگاهی بجهت‌منتهای فصاحت او ، بسحبان وائل سالف‌الترجمة (کـه فصاحت وی ضرب‌المثل است) تشبیهش کرده و **سحبان‌العجم**اش‌گویند. تمامی فصحای شعرا باستادی وی اذعان داشته وقول‌اورا محل اعتماد دانند . انوری‌گوید نه اینکه فردوسی استاد وما شاگردان وی هستیم بلکه او خدای شعر وما بندگان او میباشیم . فردوسی علاوه برفنون سخنوری بصفت زهـد و تقوی نیز موصوف بود و درمحبت خانوادهٔ عصمت ع اهتمام تمام داشت و چنانچه ذیلاً اشاره خواهد شد دور نیست‌کـه سبب قوی رنج خاطر سلطان نیز همین بوده است و از کلمات او میباشدکه مشعر بهمین موضوع است :

مرا غمزکردند کان بـدسخن	بمهر نبـی و علـی شد کهن
بمهـر نبـی و علـی گفتـه‌ام	گهرهـای معنی بسی سفتـه‌ام
نبـاشد بجز بی‌پـدر دشمنش	کـه یزدان بسوزد بآتش تنش

فردوسی درقریهٔ رزان یا شاداب یا بازنامی از قراء طوس متولد شد واز دهقان زادگان طوس بود ، درمبادی حال بامر زراعت اشتغال داشت ، پدرش هم درباغچهٔ فردوس نامی، ملك والی‌آن نواحی سمت باغبانی را داشته و ازآن جهت ملقّب بفردوسی بود ، بعد از وفات او پسرش بهمان لقب پدر ملقّب و بلکه‌آن را تخلّص شعری خود نمود ، بعد از تحصیل مراتب علمیّه بمطالعهٔ‌کتب تواریخ قدیمهٔ ایرانی پرداخته و اطّلاعات وافی بهم رسانید ، عاقبت از والی رنجیده خاطر شده و بغزنه رفت و برای اظهار تظلّم از والی، پی تحصیل وسیلهٔ‌مناسبی بدربارسلطان‌محمودمیبود تاروزی‌بحکم‌تصادف‌درمجلس‌عنصری و عسجدی و فرخی حاضر شد ، ایشان هم محض اینکـه در مجلس ایشان نباشد گفتند اینجـا مجلس مشاعره است و هرکسی‌کـه قوهٔ شعری نداشته بـاشد حق حضور در اینجا ندارد فردوسی نیز همین‌قدر اظهار داشت‌که ازآن‌قوه بی‌بهره نمیباشد پس تبانی‌نمودند که یکی‌از ایشان مصراعی‌گوید و دیگران نیز نظیرهٔ‌آن راگفته و استقبالش نمایند ، روی این اصل عنصری‌گفت :

چون عارض تو گل نبود در گلشن — پس عسجدی گفت :
ماننـد رخت مـاه نبـاشد روشن — پس فـرخـی گفت :
مژگانت همی گذر کند از جوشن — پس فردوسی گفت :
مانند سنان گیــو در جنگ پشن

ایشان علاوه برقوهٔ شعری اطلاعات تاریخی اورا نیز استکشاف نمودند و زیاده از حد احترامش کرده و داخل درحوزهٔ خودشانش گردانیدند و اورا شایسته وبرازندهٔ نظم تواریخ ملوك عجم کـه قبلاً از طرف سلطان بعهدهٔ عنصری محول بوده دیدند و درحضور سلطانی معرفیش نمودند او نیز چند بیتی درمدح سلطان گفت که از آن جمله است :

چوکودك لب ازشیر مادر بشست — بگهـواره محمودگویـد نخست

گفته‌های او مورد پسند طبع سلطان شد و بعداز بعضی استیضاحات تاریخی دایر برطوس، اطلاعات تاریخی اورا نیز زیاده از شنیده دیده و انجام آن خدمت (نظم تواریخ ملوك عجم) را بعهدهٔ او موکول وبهریك بیتی یك دینار (معادل اشرفی طلای هیجده نخودی) بنام انعام و صلهٔ شاهانه مقرّر داشتند. او نیز مدت سی سال از عمر عزیز خود را صرف این خدمت مهم تاریخی نمود و همین **شاهنامهٔ متداولی ومعمولی** راکـه بارها در ایران وغیره چاپ شده در تاریخ ملوك عجم با عبارات وکلمات مأنوسهٔ فصیحه که در اثبات علم و حکمت و احاطهٔ تاریخی و تبحّر او در فن بدیع و بلاغت و فنون سخنوری گواه صادق و برهانی قـاطع میباشد درحدود شصت هزار بیت برشتهٔ نظم آورد کـه درآغاز و انجام هرداستان سخنان حکیمانهٔ بسیاری را مشتمل میباشد .

درباره این کتاب گویند نه تنها کتابی تاریخی است که حاوی شرح حال ملوك و نامداران ایران و حوادث و قضایـای ایشان باشد وبس ، بلکـه کتاب وعظ و اخلاق و حکمت بوده و اغلب فنون ادبیّه را مشتمل و قاموس لغت پارسی ومرجع مهم مورّخین و ادبا میباشد و درسال چهارصدم هجرت باتمامش موفّق گردیده و دراین موضوع ومدت نظم و سال اتمامش گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی | عجم زنده کردم بدین پارسی
ز هجرت شده پنج هشتاد بار | که گفتم من این نامهٔ شاهوار

با این‌همه ، در نتیجهٔ اغوای وزرای بدنهاد و حسّاد پست‌نژادکه بذل آن مقدار مقرّری مذکور فوق (هر بیتی یك دینار) برای یك شاعر رافضی شیعی خلاف غبطهٔ خزانهٔ دولتی میباشد دل سلطان را محض توهّم سود و صرفهٔ دولتی‌که تعصّب مذهبی نیز توأمش بوده ازآن ارادهٔ سنیّه منصرف و بخلف وعدهٔ مقرّری‌که خیانت حقیقی مقام سلطنت بوده و درحقیقت ننگ تاریخی و زیان و خسارت جبران‌ناپذیر ابدی است الزامش نمودند و زر و طلا را بسیم و نقره تبدیل دادند و بعوض شصت هزار دینار مقرّری ، شصت هزار درهم پول نقره (که هرده درهمی بوزن پنج مثقال و یك چهارم مثقال است) فرستاده و درحمّام بدو تسلیم نمودند . فردوسی نیز همینکه از تبدّل دینار بدرهم مستحضر گردید همهٔ آنها را سه قسمت‌کرده یکی را باستاد حمّامی و دیگری را بشربتچی و سیّمی را بحامل‌که‌گماشتهٔ سلطان بوده بخشود ویا بهرنحوی‌که بوده همهٔ آن انعام را در یك روز باین وآن بخشید و خودش چیزی برنداشت و پس‌ازآن بهجویّهٔ مشهورهٔ سلطان‌پرداخت که از ابیات همان هجویّه است :

بسی سال بردم بشهنامه رنج | که شاهم ببخشد بپاداش گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر | بسر برنهادی مرا تاج زر
اگر مادر شاه بانو بدی | مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود | نیارست نام بزرگان شنود
کف شاه محمود والاتبار | نه اندر نه آمد سه اندرچهار
درختی که تلخ است‌ویراسرشت | گرش برنشانی بباغ بهشت
ور ازجوی‌خلدش بهنگام‌آب | ببیخ انگبین ریزی وشهدناب
سرانجام گوهر بکارآورد | همان میوهٔ تلخ بارآورد
بعنبر فروشان اگر بگذری | شود جامهٔ تو همه عنبری

وگر بگذری نزد انگشت‌گر — از او جز سیاهی نیابی دگر

رود حرمت خود نگهدارد او — دگر شاعرانرا نیازارد او

که شاعرچورنجد بگویدهجا — هجا تا قیامت بماند بجا

فردوسی ازآنجا فرارکرده وعاقبت برستمدار رفت، باسپهبد جرجانی‌که ازطرف‌منوچهر قابوس حکومت‌آن نواحی داشته پناهنده شد . سلطان محمود بعد از اطّلاع ، نامه‌ای باسپهبد نوشت‌که اگر فردوسی‌را بدربار ما نفرستی‌آن‌قدر فیل بیارم‌که‌کشور ترا بی‌تیر و سنان پایمال‌گردانند چون نامه باسپهبد رسید این‌آیهٔ شریفه را درحاشیهٔ‌آن نوشته و بسلطانش فرستاد : **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ** سلطان بعداز مطالعهٔ‌آن، از آن عزیمت خود منصرف‌گردید و یا بنوشتهٔ بعضی دیگر فردوسی بعد ازآن هجویّه از خوف سلطان مختفی شده وبعداز مدتی بهرات رفت و ازآنجا عازم طبرستان‌شد وعاقبت ببغداد رفته و قصهٔ **یوسف و زلیخا** را هم بنام‌خلیفهٔ وقت نظم‌کرد وبالاخره بواسطهٔ پیری و دیرپائی قضیه بوطن خود مراجعت و بطور اختفا میزیسته تا درسال چهارصد ویازدهم هجری قمری مطابق یك هزار و بیستم میلادی ویا در چهارصد و شانزدهم هجرت وفات یافت . مدفنش درطوس معروف است و تألیفات بسیاری هم بعربی و پارسی بدو منسوب میباشد، امام‌غزالی باآن همه جلالت وتبحّر علمی‌که داشته میگفته‌است‌کاشکی ممکن بودی‌که تمامی تألیفات خود را با این دوبیت فردوسی مبادله‌کردمی :

پرستیدن دادگر پیشه کن — ز روز گذرکردن اندیشه کن

بترس از خدا و میازارکس — ره رستگاری همین‌است وبس

نیزگویند ابوالقاسم‌گرگانی از علمای طوس باقتضای عادت منحوس بعضی از متلبّسین بلباس اهل‌علم بجهت مدایح ملوك مجوس‌که ازقلم فردوسی برآمده دربارهٔ او سوء ظنّی داشته تا درعالم خواب در درجات عالی بهشتش دیده وکدامین عمل سبب‌آن مقام عالی بودن را استفسار نمودگفت همین یك بیت‌که درتوحیدگفته‌ام :

جهان را بلندی و پستی توئی — ندانم چه‌ای هرچه‌هستی توئی

از نوادر اتفاقات، روزی سلطان محمود نامه‌ای بحکمران هند نوشته و در اندیشه بود که اگر جواب آن مخالف مرام آید چه باید کرد و راه چاره را از بعضی از وزرا استفسار نمود آن وزیر هم در دم این شعر فردوسی را فرو خواند :

اگر جز بکام من آید جواب   من و گرز و میدان افراسیاب

پس سلطان بجفای خود اقرار آورده و بسیار متأثر ومتألّم گردید وبالخصوص تذکردادن پیری وناتوانی ومتواری شدن فردوسی بمراتب تألّم قلبی سلطانی افزوده وسلسله‌جنبان محبت وی گردیده وفرمان داد که آن دنانیر مقرّری اوّلی را بار شترکنند وبخانهٔ فردوسی برند .آن بار از دروازهٔ طوس وارد شد و درهمان حال جنازهٔ فردوسی را از دروازهٔ رزان طوس خارج کرده و بقبرستان میبرده‌اند:

نوشداروکه پس‌از مرگ بسهراب دهند   عقل داندکه بدان زنده نگردد سهراب

علی‌الجملة شرح حال فردوسی درکتب تراجم بانواع مختلف مرقوم حتی نام و نسب او نیز درآنها مابین حسن بن اسحق بن شرفشاه و حسن بن محمد بن شرفشاه و حسین بن اسحق بن شرفشاه و احمد بن اسحق بن شرفشاه مردّد ویا موافق ترجمهٔ عربی چاپ‌مصر کتاب‌شاهنامه، منصور بن علی یا فخرالدین‌بن احمد بن فرخ‌است واین‌مختصر گنجایش تحقیق مراتب را نداشته و موکول بکتب تراجم مبسوطه میدارد .

(ص۳۸۲ ج۱مع و۳۸۴ض و۱۹۲۹ ج۵فعه و۳۳۸۶ ج۵س و۲۳۶لس وغیره)

فردوسی‌طویل از شعرای قرن دهم هجری عثمانی عهد سلطان بایزیدخان ثانی هشتمین سلطان‌عثمانی(۸۸۶ـ۹۱۸ه ق) میباشدکه‌علاوه‌برقریحهٔ شعری درتواریخ و سیر نیز دستی توانا داشت ، او نیز مانند فردوسی طوسی شاهنامه‌ای محتوی برسیصد تمام یا سیصد و هشتاد مجلّدکه شمارهٔ ابیاتش بالغ بیك ملیون وششصد وپنجاه هزار بیت‌بوده بنام سلطان معظّم نظم و اتحاف دربارهمایونی‌نمود پس‌حسب‌الامر سلطانی انتخابش‌کرده و بهشتاد مجلّد تنزیلش دادند. فردوسی از این‌معنی افسرده‌خاطر گردیده و بتقلید فردوسی طوسی هجویّه‌ای درحق سلطان مذکورگفت پس تاب اقامت

نیاورده و بخراسان فرار کرده و هم‌آنجا درگذشت . نام و سال وفات و شعر و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد . (ص۱۵۸ ج۴فع و۳۳۸۸ ج۵س)

فرزدق **همام بن غالب بن صعصعة بن ناجیة -** بن‌عقال‌بن محمد بن‌سفیان بن مجاشع بن دارم بن عوف بن حنظلة بن مالك بن یزید بن مناة بن تمیم دارمی تمیمی ، **ابوالاخطل** و **ابوفراس** الکنیة ، **فرزدق** اللّقب والشّهرة ، از اعاظم شعرای شیعی عرب وکبار تابعین واهل‌ادب وگاهی بجهت‌تشبیه بحسان‌بن ثابت سالف‌الترجمة به **حسان ثانی** هم ملقّب و پدرش غالب از اشراف قوم بوده و هر کسی‌که بقبر او پناه بردی در امان بودی . جدّش صعصعة نیز از اصحاب حضرت رسالت (ص) و اشراف بنی‌تمیم بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده و درآن زمان سیصد و شصت دختر راکه برسم‌منحوس‌خودشان زنده درگورمیکردند احیاکرده‌است چنانچه‌برای‌هردختری یك شتر نرینه و دوشتر ماده فدیه می‌داد وآزادش میکرد و خود فرزدق دربعضی اشعار خود بهمین معنی اشاره‌کرده است :

الم تر انا بنی دارم — زرارة منا ابو معبد
وجدی الذی منع‌الوائدات — واحیی الوئید فلم توأد
السنا الذین تمیم بهم — تسامی و تفخر فی‌المشهد

فرزدق از مبرّزین شعرای عرب واز‌اصحاب حضرت سجّاد ع بوده وشرف حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و دیگر اصحاب‌کرام را درك‌کرده است ، پدرش درایّام‌کودکی بحضور آن‌حضرتش برده و دارای قریحهٔ شعریّه بودن اورا بعرض رسانید پس‌آن‌حضرت امر بتعلیم قرآنش فرمود این‌بودکه بحفظ قرآن پرداخت ومادام‌که حفظش نکرده‌بوده شعر نمیگفته است . فرزدق با **جریر** و **اخطل**که ایشان نیز شاعری بودند بی‌بدل (شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود و پیوسته با جریر جدل و مهاجاتی داشت و این مشاعره ومشاجره بقوهٔ شعریّهٔ هردو افزوده و ازطرف همین‌معاصر رقیبش جریر ملقّب به **ابن‌القین** شدکه قین بزبان عرب بمعنی‌آهنگر بوده واین صنعت

درمیان ایشان عیب بزرگ ومورد تحقیر ایشان است. گویندکه شعر فرزدق حاوی بسیاری از الفاظ عرب و اسالیب و قواعدآنها میباشد. یونس گوید اگر شعر فرزدق نبودی ثلث لغت عرب از بین رفتی .

فرزدق با تعظیم وتکریم اهل بیت طهارت ع ومدّاحی خانوادهٔ رسالت ص معروف میباشد روزی هشام بن عبدالملك دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵-۱۲۵ه ق) بحج رفته بود و بعداز طواف، عزم تقبیل و استلام حجرالاسود را نمود لکن ازکثرت و ازدحام حجّاج دسترس او نشد ناچار در یك گوشه‌ای یا روی منبری نشسته و منتظر فرصت بود بناگاه حضرت سجّاد ع بعداز طواف ارادهٔ استلام حجر نمود ، تمامی حجّاج با تمام تعظیم و احترام کناره کشیدند . هشام با تعجب تمام سؤال نمودکه این شخص باوقار و عظمت که بوده که مورد این همه اعزاز و اکرام گردید ویااینکه مردی شامی این سؤال را نموده و هشام تجاهل کرد و ازخوف توجه اهالی اظهار عدم معرفت نمود . فرزدق که حاضر بوده اظهار داشت که من اورا بهتر میشناسم آن مردشامی پرسیدکه کیست؟ فرزدق بالبداهة و ارتجالا این قصیدهٔ میمیه را انشا نمودکه درمؤلفات فریقین بااختلاف جزئی درترتیب ابیات و شمارهٔ آنها ثبت شده است و موافق آنچه در دیوان المعصومین ع ازمنابع مختلفه نقل و ضبط کرده‌ایم ازچهل بیت متجاوز میباشد ودراینجا محض تیمّن وتبرّك یك چندی ازآنها را زینت بخش اوراق مینماید :

یا سائلی این حل الجود والکرم — عندی بیان اذا طلابه قدموا
هذا الذی احمد المختار والده — صلی علیه الهی ماجری القلم
هذا ابن خیر عبادالله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا علی رسول‌الله (ص) والده — امست بنور هداه تهتدی الامم
هذا الذی تعرف البطحاء و طأته — والبیت یعرفه والحل والحرم
هذا ابن سیدة النسوان فاطمة — و ابن الوصی الذی فی سیفه نقم
بدر له شاهد والشعب من احد — والخندقان ویوم الفتح قدعلموا
و خیبر و حنین یشهدان له — و فی قریظة یوم صیلم قبم
مواطن قد علت فی کل نائبة — علی الصحابة لم اکتم کما کتموا

هذا الذی عمه الطیار جعفر والـ ـمقتول حمزة لیث حبه قسم
اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروةالعز اللتی قصرت عن نیلها عرب‌الاسلام والعجم
یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
لو یعلم‌الرکن من قد جاء یلثمه لخر یلثم منه ما وطأ القدم
من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من‌خیر خلق‌الله قیل‌هم
لایقبض العسر بسطاً من اکفهم سیان ذالك ان‌اثروا وان عدموا
و لیس قولك من هذا بضائره العرب تعرف من‌انکرت والعجم
مشتقة من رسول الله نبعته طابت عناصره والخیم والشیم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا
ما قال لاقط الا فی‌تشهده لولا التشهد کانت لائه نعم
الله فضله قدماً و شرفه جری بذاك له فی‌لوحه القلم

بعضی اقوال راجع بهمین قصیده‌را در دیوان‌المعصومین نگارش داده‌ایم و رجوع بدانجا نمایند . هشام از این قصیده درخشم شد و فرزدق را در عسفان‌که موضعی است ما بین مکّه و مدینه در دومنزلی مکّه محبوس داشت و همینکه حبس او مسموع حضرت سجّاد ع گردید دوازده هزار درهم بدو انعام وعنایت‌فرموده وازقلت‌آن بواسطهٔ عدم مساعدت زمان اعتذار فرمودند ، فرزدق قبول نکرده و بعرض رسانیدکه خدمت من برای خدا است نه عطا ،آن‌حضرت همان صله‌را برگردانیده وقسم‌بحق‌خودش دادکه‌آن را بپذیرد و فرمودکه خدایتعالی بحسن نیّت تو دانا است . فرزدق در حبس بوده تا بعد از وفات هشام مستخلص شد ویا موافق مشهور ، در محبس ، هشام را هجو میگفته واین دوبیت را نیز بخود هشام فرستاد :

اتحبسنی بین‌المدینة واللتی الیها قلوب الناس یهوی منیبها
تقلب رأساً لم یکن رأس سید و عیناً له حولاء باد عیوبها

هشام بعد از دیدن این دوشعر امر بخلاصش نمود وموافق قول دیگر پس‌ازآنکه حبس فرزدق بطول انجامید وبامر هشام نام‌او از دفتر رسمی محو و حقوق مقرّری‌اوکه داشته قطع وباقتل تهدید میشد شکایت بحضرت سجّاد ع برد ودراثردعای‌آن‌حضرت مستخلص

و شرفیاب حضور مبارك گردید و موضوع محو اسم و قطع حقوق نیز مذاکره شد پس آن‌حضرت بعد از استفسار از مقدار حقوقش معادل حقوق چهل سالهٔ اورا یکجا بدو عطاکرد و فرمود اگر میدانستم که بزیادتر از این محتاج میباشی هرآینه عطا میکردم پس فرزدق چهل سال بعدازآن وفات یافت . این نیز مانند استخلاص فرزدق از حبس هشام ببرکت دعای حضرت‌سجّاد ع باآن‌همه سوء قصدی‌که در برابر کلمات‌خشونت‌آمیز او داشته ازکرامات‌آن ولی خدا است . از سلسلة‌الذهب عبدالرحمن جامی نقل‌است‌که همین‌قصیده‌را با نظم‌فارسی مذکور داشته وگفته‌که زنی از اهل‌کوفه فرزدق را درخواب دید واز جریانات عالم‌آخرتش استفسار نمودگفت خدا بسبب همین قصیده ‌را بیامرزید پس جامی گفته‌که سزاوار است‌که خدایتعالی تمامی عالم را بسبب این قصیده بیامرزد . در تاریخ ابن‌خلّکان گوید بفرزدق کرامتی منسوب دارندکه درآن امید بهشت است پس بنقل قضیهٔ مذکورهٔ هشام و حضرت سجّاد ع پرداخته است . علی‌الجملة ، وفات فرزدق بسال صد ودهم یا یازدهم‌هجرت درنودسالگی یادرحدودصدسالگی‌دربصره واقع‌گردید.

(ص ۳۳۳ ج۲کا و ۲۳۹۱ ج ۵س و ۵۲۰ت و ۲۹۷ ج ۱۹ جم و ۲۱۹لس و ۲۶۲ ج ۱ع و باب ه از ریاض‌العلما وکتب اخبار و رجال)

فرزدق یمنی بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء از اکابر فضلای شعرای عهدسلطان‌محمود غزنوی ویا از معاصرین خاقانی شیروانی بوده و ازشرح حال او چیزی بدست‌نیامد لکن چند شعر طرفهٔ اوکه بنقل مجمع‌الفصحاء در تذکرهٔ تقی‌اوحدی بدو نسبت داده تذکّر داده میشود :

نه هرکوآید از کوهی بود با دعوت موسی
نه هرکو زاید از زالی بود با سطوت دستان

نه هر بحری بود عمّان نه هرچاهی بود زمزم
نه هرجویی بود دجله نه هرآبی بود حیوان

محال است اینکه بی‌همّت شود کس میر بحر و بر
گزاف است اینکه بی‌طاعت‌شودکس فخر انس وجان

بدین خیر و بدین همّت بدین حکم وبدین حکمت
بـدین قدر و بدین قـدرت بدین فرّ و بدین فرمان
نـدانم در همـه دولت ز احـرار فلـك همّت
بجـز صـدر قضـا قـدرت وزیـر خسرو کیهـان
فلـك رتبت ملك عصمت قضا قـدرت قـدر بسطت
قمر دولت زحـل رفعت زمین میـدان فلـك ایوان
درش چرخیست بی‌فتنـه رخش مهریست بـی‌عقـده
کفش ابـریست بیطوفـان دلش بحریست بی‌پـایان

تاآخرکه همگی بیست وسه بیت است . (ص ۳۸۰ ج۱ مع)

فرشته

محمدقاسم - هندوشاه ، استرآبادیّ الاصل والولادة ، ازمشاهیر مورّخین قرن یازدهم هجری هندوستان میباشدکـه پس‌ازآنکه درمولد وموطن اصلی خود استرآباد بتحصیل مراتب علمیّه موفّق آمد بمصاحبت‌پدرش بهندوستان رفت و درشهر احمدنگر داخل درخـدمت مرتضی نظام شاه شـده و بمناصب عالی رسید وکتاب تاریخ تمام راکـه به **تاریخ فرشته** معروف است بنوشتهٔ بعضی بنام او تألیف داد وبعداز وفات‌او درسال نهصد و نود و ششم هجرت درحدود سی وهشت سالگی بحسب دعوت دلاورخان وزیرابراهیم‌عادل‌شاه‌ثانی به‌بیجاپور رفته ودوکتاب **گلشن‌ابراهیم** و **نورس‌نامه** را نیز بنام وی تألیف داد . این‌کتاب‌گلشن وتاریخ مذکور هردو بانگلیسی ترجمه و درهندوستان طبع شده و انتشار یافته‌اند. بفرمودهٔ ذریعة ،کتاب مذکور را بعد از سال نهصد و نود و هشتم هجرت بنام ابراهیم عادل شاه مذکور تألیف و درسال هزار و پانزدهم بپایانش رسانده و درسال ۱۲۹۰ه ق = **غرص**در بمبئی ودرسال۱۲۸۱ه ق = **غرفا** در مطبعـهٔ نولکشور هند چاپ و بیك مقدمه ویك خاتمه و دوازده مقاله مشتمل و حاوی تواریخ هند و شرح حال ملوك وعلمای هندوستان وبسط مذاهب اهالی‌آن‌سامان و اوّل اسلام مسلمین ایشان میباشد . درمقالهٔ اوّل از شرح حال ناصرالدین سبکتکین

متوفی بسال ۳۸۷ھ ق = شفز ابتداکرده و اوّل کتاب این است :

پیش وجود همه آینـدگان　　　بیش بقای همه پاینـدگان

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۳۹۵ج۵س و۱۹۵ج۵فع و۲۷۲ج۳ذریعه)

فرشتهٔ روی زمین ابوالوفاء - بعنوان **خوارزمی ابوالوفاء** نگارش یافته است.

فرصت **سید میرزا محمد نصیر** - حسینـی شیرازی ، ملقّب بمیرزا آقـا ، متخلّص بفرصت، معروف بمیرزا فرصت ابن میرزا جعفر، متخلّص ببهجت ابن میرزا کاظم ، ملقّب بشرفا ابن میرزا نصیر، از ادبا و شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که شاعر ماهر و ادیبی کامل بود وعلاوه برحساب وهیئت ومنطق و اسطرلاب و هندسه و نحو و اشتقاق و دیگر علوم ادبیّه درفنون نقاشی و صورت گری نیز دستی توانا داشته و دارای امتیاز تمام میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **آثار عجم** یا **شیراز نامه** که در تواریخ فارس وآثار عجیبهٔ آن بوده ودرسال هزار و سیصد وسیزدهم هجرت از تألیف آن فارغ ویکسال بعدازآن در بمبئی چاپ ودر اوّلش این شعر خود مؤلف است :

از نقش و نگار در و دیـوار شکسته　　　آثـار پـدید است صنـادیـد عجم را

۲- **اشکال المیزان** در منطق که تمامی مباحث تصور و تصدیق را با رسم جـداول در اشکال اربعه حاوی است ۳- **بحور الحان** بزبان فارسی در انواع علم موسیقی که در ایران چـاپ شده است ۴- **دریای کبیر** که بعلوم بسیاری مشتمل است ۵- **دیوان اشعار** که حاوی قصائـد و غزلیات و ترجیعات و رباعیات بوده ودرایران چاپ شده است ۶- **شطرنجیه** ۷- **منشآت نثر** ۸- **هجرنامه** که مثنوی است . وفات فرصت درسال هزار و سیصد و سی و هشتم یـا نهم هجری قمری واقع واز اشعار او است :

تـو بدلبری و شوخی ببری دل پـری را　　　پری از تو دلبر آموخت طریق دلبری را

نگهی کنی و ازکف ببری ز عـاشقان دل　　　که تمام کرده چشمت بنگه فسونگری را

تو بحسن همچو لیلی چو بشهر شهره گشتی　　　همه خوانده اند مجنون من وقیس عامری را

بهوای مهر روی تو چو ذرّه ایست فرصت　　　تو از او دریغ داری زچه ذرّه پروری را

این سبزه ، خط سبز نگاری بوده است	سنبل شکن طرّهٔ یاری بوده است
آن لاله‌که برطرف چمن می‌بینی	خونین دل تنگ داغداری بوده است
نرگس بچمن چشم نگاری بوده است	سنبل سر زلف تابداری بوده است
وان‌گل‌که شکفته برسر شاخ بباغ	رخسارهٔ یار گل عذاری بوده است

شرح حال میرزا نصیر جدّ عالی فرصت بعنوان **نصیرالدین اصفهانی** خواهدآمد . امّا **میرزاجعفر** متخلّص به **بهجت** پدر فرصت مقیم اصفهان بوده و بعد از وفات پدرش **میرزاکاظم شرفا** (که درسال ۱۲۳۵ه ق= **غرله** در حیدرآباد هند وقوع‌یافته) ازاصفهان بشیراز رفته و دختر رجبعلی‌خان متخلّص بتسلّی را ازدواج‌کرد وفرصت از وی بوجود آمد و بسال هزار و دویست ونود و ششم هجری قمری درشصت وپنج سالگی وفات‌یافت ودر دارالسلام شیراز مدفون شد و فرصت درتأثّر ازفراق پدر درتاریخ وفاتش‌گوید:

بهجت ای‌باب‌گرامی ای‌که‌نیست	بی‌تو بهجت از برای خاصّ وعام
دربهشت آسوده‌ای چون بوده‌ای	مادح پیغمبر و آل کرام
جعفر صادق ترا بادا شفیع	ای بمذهب صادق و جعفر بنام
فرصت خونین جگر فرزند تو	کاز فراقت در جهان نادیده کام
خواست تاریخ وفاتت عقل‌گفت	**بهجتی زویافته‌دارالسلام**= ۱۲۹۶

واز اشعار بهجت بدست نیامد.

(ص۱۰۵و۳۲۰عم و۸ج۱و۱۲و۱۱ج۳ذریعه)

فرضی **حاسب**- محمد بن‌علی درباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

فرغانی[۱]

فرغانی **احمد بن قصیر**- از مشاهیر ریاضیّین و علمای هیئت عهدمأمونی است‌که بامر وی درهیئت علمیّه داخل و رصدخانه‌ای در بغداد

۱- **فرغانی**- بفتح‌اول منسوب است به فرغانه وآن بنوشتهٔ مراصدشهری وناحیه‌ایست وسیع در ماوراءالنهر در پنجاه فرسخی سمرقند وخجند هم از ولایات آن است وبعدازاین‌گوید وگویندکه فرغانه دیهی از فارس . نگارنده‌گوید شاید دربعضی موارد منسوب بفرغان باشدکه از بلاد یمن است .

تأسیس وکتابی دایر براصول ومبانی علم هیئت تألیف دادکه درسال هزار وهشتادم هجرت بلاتینی ترجمه شده است و دراسطرلاب و ساعات ایّام نیزآثار بسیاری داشته است . هیئت علمیّهٔ مذکور بسال دویست و هفدهم هجرت درصحرای سنجار بااعمال اسطرلابی دو درجه‌ای دایرهٔ نصف النهاررا مساحت‌کرده وبدان وسیله حرکت ومقدارجسامت زمین را معیّن نمودندکه محیط آن موافق آنچه درکتب متأخّرین نیز تصریح شده هشت هزار فرسخ است . احمد درسال دویست و بیست و ششم هجری قمری مطابق هشتصد وچهلم میلادی درگذشت . (ص۱۹۶ج۵فع وغیره)

فرغانی — **احمد بن محمد**
فرغانی — **علی بن ابی بکر**
فرغانی — **علی بن عثمان**
فرغانی — **محمد بن احمد**
فرغانی — **محمد بن کثیر**

اوّلی و پنجمی در باب‌کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد وسه‌دیگر نیز بعنوان **برهان‌الدین** و **اوشی** و**سعیدالدین** نگارش یافته‌اند.

فرقتی **ابوتراب بیگ** - ازاکابرشعرای‌ایرانی میباشدکه دراصل انجدانی بوده ودرکاشان نشوونما یافته ودیوان مرتّبی هم داشته وازاواست:

سیاه بختی از این بیشتر نمیباشد — که‌مجلس‌دگران‌روشن‌ازچراغ‌من‌است

درسال هزار و بیست وششم هجرت درگذشت. (ص ۳۳۹۵ ج۵س)

فروغ‌الدین یا **فروغ‌فرخی** } بعنوان **بهجت** نگارش داده‌ایم .

فروغی **میرزاعباس بن موسی** - بسطامی ، از شعرای نامی ایرانی قرن سیزدهم‌هجرت‌میباشدکه نخست **مسکین** تخلّص‌داشته واخیراً بجهت انتساب بامیرزاده فروغ‌الدولة به **فروغی** تخلّص میکرد . ملّخص‌آنچه در ظهر دیوانش درشرح حال او نگارش یافته این است‌که درآغاز دولت فتحعلی شاه قاجار از موطن خود بسطام بتهران رفته و همّت بنظم شعر برگماشت و باآن‌همه بی‌سوادی‌که داشته در نهایت فصاحت بود ، چون تکمیل شعر بی‌خط وکتابت صورت امکانی نداشت برای یاد گرفتن اصول خط چندان رنج بردکه سین را از شین وحامیم را از یاسین باز دانست و

نوشتن حروف هجا را آشنا گردید و پیوسته باین بیت حکیم سنائی تمثل می‌کرده‌است:

اگر بودی کمال اندر نویسائی و خوانائی   چرا آن قبلهٔ کل ، نانویسا بود و ناخوانا

درخدمت امیرزادهٔ مذکور تربیت یافت تا رفته رفته حلاوت اشعارش مشهور شد و در این‌حال قدم بجادهٔ عرفان گذاشت ومانند منصور، **اناالحق** بزبان میآورد پس مردم دربارهٔ او مختلف شدند ، بعضی مرید شیطانش گفته و جمعی مست بادهٔ محبتش خواندند ، او نیز نه از شنعت ایشان نفرتی داشت و نه از ارادت آنان مسرتی بخود راه میداد. درعهد فتحعلیشاه ومحمد شاه و ناصرالدین شاه با غزل‌سرائی میگذرانید تاآنکه روزی‌سخن از خودستائی و دعوی خدائی او بعرض ناصرالدین شاه رسید وامر همایونی باحضارش صادرگردید او نیز بعدازآستان‌بوسی شدیداً انکارکرد وگفت من هفتادسال دویدم تاحال بسایهٔ خدا رسیدم من‌کجا و این هذیان‌کجا . دراثر آن لطیفه مورد انعام و تحسین و صله وآفرین شاهنشاهی شد و همواره ستایش‌آن شاه جمجاه را مینگاشته تا درسال‌هزار و دویست و هفتاد و چهارم هجری قمری درگذشت وازاشعار او است:

دادیم بیك جلوهٔ رویت دل و دین را   تسلیم توکردیم همان را و همین را

می‌دید اگر لعل ترا چشم سلیمان   میداد در اوّل نظر، ازدست نگین را

گر ساکن آن‌کوی شود جان فروغی   بیرون‌کند ازسر، هوس خلد برین را

دیوان غزلیّات او درآخر دیوان قاآنی درتهران چاپ سنگی شده است .

فرهنگ

میرزاابوالقاسم- شیرازی،چهارمین‌پسروصال شیرازی‌آتی‌الترجمة بنوشتهٔ‌آثار عجم از شعرای نامی شیرازکه فاضل کامل بلندپایه بود، درفضائل صوری ومعنوی قدری رفیع داشت، خط نسخ وشکسته را خوب‌می‌نوشته است . درکتاب‌گلشن وصال تألیف روحانی شیرازی پسر یزدانی ابن وصال شیرازی‌فوق گوید : فرهنگ شاعری‌بوده تواناکه درآغاز جوانی ادبیّات و ریاضیّات را تکمیل و و رمل وجفر را نیزآموخت، بتشویق‌قاآنی زبان فرانسه را تحصیل ودرهفت خط پیروی پدر و برادر خود داوری را نموده و همّت برکسب‌آنهاگماشت جز خط نستعلیق که‌آن‌را



عکس فرهنگ شیرازی -۱۷

بدرجه‌ای که انتظارداشت نتوانست برساند وسایر خطوط را بسیار نیکو می‌نوشت خصوصاً خط ثلث که نظیر یاقوت مستعصمی بوده وچند قرآن بنقشهٔ پدرش که با چهار خط تمام مینمود نوشته و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که درحدود ده هزار بیت عربی و فارسی است ۲- **رسالهٔ طب البله** در مطایبات که **سکنجبیه** نیز گویند و چند مرتبه چاپ شده است ۳- **شرح حدائق السحر** رشید وطواط بطرز چهار مقالهٔ عروضی ۴- **شرح و ترجمهٔ کتاب بارع** در علم نجوم ۵- **فرهنگ فرهنگ** وازمزایای آن است که هر لغت عربی که فارسی آن‌را بخواهند بآسانی دیده‌میشود و بالعکس واز اشعار او است که درمدح وستایش حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

هله شمع بزم صفوت در برج لافتائی — گل گلشن ولایت مه برج هل‌اتائی
که وسیلهٔ نجاتی و صحیفهٔ وجودی — و خلیفهٔ رسولی و لطیفهٔ خدائی
ز زلال عمر بخشت قدحی بتشنگان ده — نه رواست تشنه‌مردن چوتومیکنی‌سقائی
من اگرچه درنیایم بشمار بندگانت — بخداکه عار دارم ز شهی باین گدائی
نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا — بسفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
سگ پاسبان کویت چو برهنه‌پای دیدم — بهزارکفش زرّین ندهم برهنه پائی
ز سگان آستان توگرفتم استخوانی — که غذای روح بخشم بملائک سمائی
مس کم بهای فرهنگ چگونه زر توان شد — نکند اگر عیار قدم تو کیمیائی

وفات فرهنگ بنوشتهٔ آثار عجم بسال هزار و سیصد و هشتم و یا بنوشتهٔ گلشن وصال نهم هجرت در شیراز واقع شد وبنا بردوّیمی جملهٔ : **فاز بقول المالك القديم - ان الابرار لفی نعیم=۱۳۰۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است وشرح حال دوپسرش آهنگ و اورنگ درمحل

خود از این‌کتاب اجمالاً نگارش یافته است و شاید در ضمن شرح حال وصال شیرازی نیز مذکور گردند .

فریدخراسان **حسن** یا **حسین** یا **ابوالحسن ابن‌ابی‌القاسم زید بن حسین** یامحمد **بیهقی** ویا خود نامش حسن و پدرش حسین ویا بنوشتهٔ ذریعهٔ **ابوالحسن علی** بن ابوالقاسم زید بن محمد است . بهرحال از اکابر و متبحّرین علمای امامیّهٔ اواسط قرن‌ششم هجرت وعالمی‌است فاضل متکلّم متبحّرمعروف بفریدخراسان واز اجلّای مشایخ ابن‌شهراشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ه ق = **ثفح**) ونخستین‌کسی است که‌کتاب مستطاب نهج‌البلاغة را شرح‌کرده است چنانچه موافق نقل مستدرك‌الوسائل گویدکه احدی از فضلای سلف این‌کتاب را شرح نکرده وچند چیز مانع ازاین‌خدمت گردیده است چنانچه‌کسی‌که دراصول متبحّر بوده درعلم امثال ولغت قصور داشته وکامل درآنها نیز از اصول طبّ وحکمت و علوم اخلاق بیگانه بوده وکسی هم‌که درهمهٔ اینها بدرجهٔ‌کمال رسیده درتواریخ و وقایع ایّام‌عرب اطّلاعی نداشته وکسانی‌هم‌که درتمامی مراتب مذکوره‌متبحّر بوده‌اند درنسبت دادن مندرجات‌نهج‌البلاغة بحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع شبهه‌ناك‌بوده و اعتقادی بکلام‌آنحضرت‌بودن‌آنها نداشته وبرخی هم با استکمال مقدمات مذکوره درِ توفیق‌که ازکنوز مخفیّهٔ الهیّه‌است برویشان بسته‌شده وموفق باین‌خدمت مهم دینی نگردیده‌اند و بعد از این جمله‌گویدکه من در این خدمت و شرح این‌کتاب متقدّم بهمه‌کس میباشم . مقصود از نقل این جمله همانا استیناس اذهان اهل علـم بیك هزارم عظمت این‌کتاب مستطاب و تذکّر مقامات علمی و فضلی وکمالی شارح‌آن‌میباشد که بالاجمال حاوی فروع و اصول وجامع معقول ومنقول بوده ودرادبیّات و ریاضیّات و علم امثال و لغت و طبّ و اخلاق و حکمت و تواریخ و سیر باخبر و متبصّر ومتبحّر بوده و مؤسّس سنّت حسنهٔ شرح مذکور میباشد . **جزاه‌الله‌عن‌الاسلام وعن‌امیرالمؤمنین‌ع آلاف جزاء** و از تألیفات او است :

۱- **اسامی الادویة و خواصها و منافعها** که بعنوان **تفاسیرالعقاقیر** معروف است

۲- **الافادة للشهادة** ۳- **تاریخ بیهقی** ۴- **تفاسیر العقاقیر** که بنام اسامی مذکور شد ۵- **جواب یوسف العراقی الیهودی** ۶- **حاشیهٔ فصول بقراط** ۷- **شرح نهج البلاغة** که مذکور شد ۸- **مشارب التجارب**. وی بسال پانصد وشصت و پنجم هجرت در شصت وشش سالگی وفات یافت.

(ص ۲۱۲هب و۲۹۲۲مس ومتفرقات ذریعه)

فریدالدین **علی بن حیدر بن علی** - طوسی، مکنّی به **ابوالحسن**، درعرفان و حکمت ماهر و دراعمال رصدی خبیر بود. در سال ششصد و پنجاه و هفتم هجرت که سال تأسیس رصد مراغه است بمراغه آمد و بعضی از کارهای مهم رصدی از طرف خواجه نصیر طوسی بدو محول شد، بعداز وفات خواجه ببغداد رفته و اخیراً باصفهان آمد و روز عید فطر سال ششصد و نود و نهم هجرت درگذشت. او غیراز **علی بن عبدالکریم** باکوئی میباشدکه او نیز کنیهٔ **ابوالحسن** و لقب **فریدالدین** داشته و از مبرّزین ریاضیّین قرن ششم و مؤلف زیج علائی است که در سال پانصد و چهل و یکم هجرت تألیفش داده و زمان وفاتش معلوم نیست. (اطلاعات متفرقه)

فریدالدین **علی بن عبدالکریم** - رجوع بفریدالدین علی بن حیدر شود.

فریدالدین **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **عطار** نگارش دادیم.

فریدالعصر **محمود بن جریر** - اصفهانی، مکنّی بابومضر، ملقّب به **فریدالعصر**، درنحو و طب ولغت فرید عصر و وحید زمان خود بلکه درتمامی انواع کمالات بی بدل و ضرب المثل و مدتی درخوارزم مرجع استفادهٔ اکابر و زمخشری سالف الترجمة و جمعی دیگر از اکابر وقت ازتلامذهٔ وی بوده وازعلوم ومعارف ومکارم اخلاق وی استفاده نموده و حظّی وافر برده‌اند. سبب ترویج مذهب معتزله درخوارزم نیز همین صاحب ترجمه بوده و دراثر جلالت وعظمتی که داشته مردمان آن نواحی بدان مذهب گراییدند ودرسال پانصدوهفتم هجرت درمرو درگذشته و زمخشری مرثیّه‌اش گفت.

(ص ۱۲۳ ج۱۹ جم)

فریدوجدی **محمدفرید وجدی ابن مصطفی وجدی ابن علی رشاد** - از افاضل عصر حاضر ما بوده و تألیفات وی شاهد صادق و بهترین معرّف

مراتب علمیّه‌اش میباشد :

۱- الاسلام فی عصر العلم ۲- تطبیق الدیانة الاسلامیة علی نوامیس المدنیة ۳- الحدیقة الفکریة فی اثبات وجودالله بالبراهین الطبیعیة ۴- دائرة معارف القرن الرابع عشر للهجرة و همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند **۵- صفوة العرفان** در تفسیر **۶- الفلسفة الحقة فی بدائع الاکوان ۷- کنزالعلوم واللغة** و آن نیز دائرةالمعارفی است که بفصیح لغت عربیّه و خلاصهٔ تمامی علوم نقلیّه و عقلیّه و شرح‌حال مختصری از بعض مشاهیر و مانند اینها محتوی وغیر اینها و همهٔ اینها درقاهره چاپ شده‌اند . ولادتش درسال هزار و هشتصد و هفتاد و پنج میلادی بوده است . (اطلاعات متفرقه)

فریعی دراصطلاح‌رجالی لقب سعیر بن عداء و موکول بدان علم است.

فزاری[1]

فزاری **ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرة بن جندب- شیعی**ّ المذهب ، **فزاری** القبیلة ، **کوفی**ّ البلدة ، **ابواسحق** الکنیة، ازمشاهیر حکما و ریاضیّین اسلامی قرن‌دویم هجری ومنجّم مخصوص منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ه ق) واز اولاد سمرة بن جندب صحابی و درآن اوان درعلوم ریاضیّه مشهور و نخستین کسی است از مسلمانان‌که در دورهٔ‌اسلامی اسطرلاب ساخته وخطوط معهوده برآن وضع نموده و بدان عمل میکرده است و ازآثار قلمی علمی او است :

۱- اسطرلاب مسطح ۲- تسطیح الکرة ۳- القصیدة فی علم النجوم ۴- کتاب العمل یا **بالأسطرلاب المسطح ۵- مقیاس الزوال** یا **المقیاس للزوال** و درسال یکصد و هشتاد وهشتم هجرت درگذشت .

۱- **فزاری -** بفتح اول لقب رجالی ابان بن ابی‌عمران ، ابراهیم بن حکم بن ظهیر، احمد بن داود ، اسحق و جعفر بن مالك ، جعفر بن محمد بن مالك، حسین بن محمد وجمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف و نسبت‌آن بفرمودهٔ تنقیح‌المقال بفزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است‌که پدر قبیله‌ایست از شعب قبیلهٔ بنی‌غطفان و بنی‌شمخ و بنی‌عراب و بنی‌الشعراء نیز از بطون همین قبیله هستند .

مخفی نماندکه **محمد** پسر همین ابراهیم، مکنّی با بوعبدالله ، نیز ادیبی است فاضل منجّم از تلامذهٔ اصمعی و مازنی که درسال یکصد و پنجاه و ششم هجرت ازطرف منصور دوانیقی بتألیف کتابی در نجوم مأمورشد واو نیزکتابی دراین موضوع تألیف و به **سند هند** اش موسوم داشت که تا زمان مأمون عباسی معمول به بوده و محمد بن موسی خوارزمی هم همین کتاب سند هند را در زیج مشهور خودکه معمول به بلاد اسلام بوده ملخّص کرده است و سال وفات محمد بدست نیامد .

(کف وص ۱۱۲هب و ۳۰ ج۲مه و ۴۲خع و ۱۷۵ ج۴ ذریعة وغیره)

فزاری **اسمعیل بن موسی** - بعنوان **سدی** نگارش یافته است .

فزاری **علی بن غراب** - کوفی فزاری یا محاربی ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابویحیی** از محدّثین قرن دویم هجرت میباشدکه حال او بین علمای رجال محل خلاف و جدال است. بعضی از ایشان بساقط ومدلس ومتروك الحدیث موصوفش داشته وبعضی دیگر بصدوق وموثّق بودن وتشیّع او بلکه افراط او در تشیّع تصریح کرده وبقول بعضی عیبی غیراز تشیّع نداشته است. درتاریخ بغداد هم گویدگمان دارم که طعن وی بجهت تشیّع بوده باشد والاّ در روایات خود صادق است ودرسال یکصد و هشتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۵ ج۲نی و۴۵ ج۱۲ تاریخ بغداد)

فزاری **محمد بن ابراهیم** - درضمن شرح حال فزاری ابراهیم مذکورشد.

فزونی **ملافزونی استرآبادی** - موافق آنچه درحرف **(ب)** ازذریعه ازباب القاب ریاض العلما نقل کرده از علمای عهد صفویّه بوده وکتاب **اللجین الطبریة** در تواریخ و مناسبات آنها از او و مشتمل برفوائد جلیلهٔ تاریخیّه میباشد ودرهمین موضع از ذریعة گویدکه **بحیره** (باصیغهٔ مصغّر) فارسی است درحکایات تاریخیّه و احوال طبقات وزرا و غرائب حیوانات و جبال و عیون و انهار و ابنیه وغیر اینها تألیف ملافزونی استرآبادی معاصر صفویّه و درتهران چاپ شده است . نیزدرحرف **(ت)** از ذریعه گویدکه تاریخ بحیره فارسی است ودرایران چاپ شده وتألیف میرزاعبدالکریم

بن عباسقلی قمی تفریشی است انتهی . از تلفیق این دوکلام ذریعه استکشاف میشودکه عبدالکریم بن عباسقلی نام همان ملافزونی مذکور است . اما اختلاف قمی وتفریشی و استرآبادی سهل و نظائرآن بسیار میباشدکه بالفرض یکی از بلاد مذکوره موطن‌اصلی و دیگری محل ولادت و سیمی محل اقامت است و هکذا بلکه تفریش ازتوابع قم‌بوده و هرتفریشی را قمی گفتن نیز درست باشد .

نگارنده گوید : مقدمه‌ای‌که در اول‌کتاب بحیره نوشته شده ظاهر است دراینکه عبدالکریم بن عباسقلی قمی تفریشی طابع وناشرکتاب بحیره بوده نه مؤلف‌آن وهم در عهد سلطان احمد شاه قاجار مؤسس مدرسهٔ معارف اسلامیه درتهران بوده است ولی مؤلف تاریخ بحیره چنانچه مذکور شد درعهد صفویه بوده وازمطاوی‌کلمات خودش در بحیره برمیآیدکه در اوائل قرن یازدهم هجرت میزیسته است من‌جمله در صفحهٔ ۴۸۳ تاریخ مذکور چاپ تهران سال ۱۳۲۸ھ قمری (غشکح) درضمن‌عجائب‌کون مطلبی‌گفته که عین عبارتش این است : **الاعجوبة** آنچه محرر این رساله را مشاهده افتادآن‌است در اقصای شرقی هند بتاریخ هزار و هفده از هجرت خیرالبشر در یکی از قصبات‌آن ملك موسوم بعثمان پورماری هرشبه از درختی فریاد میآورد وتا چهار نوبت این عبارت را میگفت‌که حقی حقی وتا صباح‌کار او این بود وقریب بشش ماه‌که فقیر درآن قصبه‌بود یك شب‌آن مار ترك این ذکر نکرد و خداگواه است‌که این‌کلمه را بفصاحتی اداکردی که هیچ تفاوت نبودی ازگفتن او تاگفتن‌آدمی فصیح انتهی . اینگونه نوادر و عجایب و غرایب درحدود همان‌تاریخ وپیش‌ازآن وبعدازآن درآن‌کتاب بسیاراست (والعهدة‌علیه) باری بعداز این‌جمله‌که زمان تقریبی فزونی‌استرآبادی مؤلف‌بحیره و عبدالکریم‌نبودن اسم او معلوم گردید گوئیم درکتاب تذکرةالشعرای موسوم بنگارستان سخن تألیف نورالحسن‌خان از ادبای هندکه درسال هزار و دویست ونود و دویم هجرت تألیف وهم درآنسال در مطبعهٔ شاه جهانی بهوپال از بلاد هند چاپ شده گوید فزونی میرمحمود استرآبادی بفزونی‌کمال دراین فن (شاعری) صدر مدرسهٔ استادی بوده و از او است :

شادم برستگاری روز جزاکه هیچ　　دوزخ بانتقام گناهم نمی‌رسد

درتذکرةالشعرای موسوم به **روز روشن** تألیف محمد مظفّرحسین متخلّص بصبا ابن‌محمد یوسف علی از ادبای هندکه درسال هزار و دویست ونود و ششم هجرت تألیف وبفاصلهٔ یك سال درمطبعهٔ مذکوره چاپ شده نیز گوید فزونی استرآبادی نامش میرمحمود میان او و میان فزونی سبزواری‌که متحدالاسم والتخلّص والعمر والعصر بودند درشهراصفهان اتّحاد مکانی و مودّت روحانی اتفاق افتاده واز او است :

زین آب وگلت نیافریداست ای‌حور | آورده درآفرینشت خالق نور
خاك ازمشك بهشت وآب ازکوثر | باد از دم عیسی آتش ازشعلهٔ طور

از ضعف بررخ تو نگاهم نمیرسد | وز دل بلب ز بیم تو آهم نمیرسد

شادم - الخ‌که فوقاً مذکور شد . در تذکرةالشعرای **صبح‌گلشن** نام تألیف مولوی محمد محیی‌الدین‌خان (ذوق)کاکوری‌که یك سال بعداز اتمام تألیف‌آن درسال هزار ودویست و نود وپنجم هجرت درمطبعهٔفوق‌چاپ شده‌گوید فزونی استرآبادی میرمحمد خوش‌طبع و خوش‌رفتار و خوش‌گفتار بود ، در بعض علوم ممارست داشت ، در بازی شطرنج از شاطران‌گوی سبقت میر بود، خط شکسته درست مینگاشت، با پیرمحمد فزونی‌سبزواری معاصر بود ، مالیخولیا پیداکرده وبا فزونی جنون دراصفهان جادّهٔعدم پیمود. پس‌ظاهر کلام‌آنکه فزونی‌استرآبادی دوتن‌بوده ومیرمحمد فزونی غیرازمیرمحمود فزونی میباشد لکن بقرینهٔ معاصربودن فزونی‌سبزواری درهردو تذکرهٔ روز روشن و صبح‌گلشن مصرح است علاوه بردو رباعی مذکورفوق‌که در روز روشن بمیرمحمود فزونی‌استرآبادی‌نسبت داده بود در صبح‌گلشن بمیرمحمد فزونی استرآبادی منسوب داشته اتحاد و یکی بودن آنها در نظر جلوه‌گر است منتهایش‌آنکه دریکی از این دوتذکره نام فزونی اشتباه و یکی‌از محمود ومحمد مشتبه بدیگری‌شده وظاهراً خط نسخهٔ مأخذی صبح‌گلشن‌جوری بوده‌که لفظ محمود درکتابت محمد خوانده میشده چنانچه نام فزونی‌سبزواری را نیزکه در روز روشن میرمحمود بوده پیرمحمد نوشته‌است. بهرحال چنانچه مشاهده میشود در هیچ‌کدام ازاین‌سه‌تذکرهٔ **گلستان سخن** و **روز روشن** و **صبح‌گلشن** بزمان فزونی‌استرآبادی تصریحاً یا تلویحاً تعرضی نشده وتألیفی نیز بدو نسبت نداده‌اند اینك احتمال میرودکه

فزونی استرآبادی مؤلف تاریخ بحیره غیر از اینها باشد که در این سه تذکره نگارش داده‌اند.

فزونی استرآبادی **میرمحمد** - چنانچه فوقاً اشاره شد ظاهراً همان فزونی استرآبادی میرمحمود است که در صبح گلشن بهروسیله‌ای که بوده نامش را میرمحمد نوشته است.

فزونی استرآبادی **میرمحمود** - رجوع به فوق نمایند.

فزونی استرآبادی **میرهاشم پسر ملاجلال** - نقاش و پاکیزه طبع و معتدل مزاج و خوش تلاش واز او است:

پروانه صفت دشمن بال و پر خویشم　　پیوسته طپان برسر خاکستر خویشم

زمان زندگانی او بدست نیامد.　　(تذکرهٔ صبح گلشن)

فزونی سبزواری **میرمحمد** - رجوع بذیل نمایند.

فزونی سبزواری بنوشتهٔ تذکرهٔ روز روشن نامش **میرمحمود** و بافزونی استرآبادی متحدالاسم والتخلّص والعصر والعمر بودند نوبتی بهندوستان آمد و ببلای ناگهانی ارتکاب جریمهٔ خون ناحق درشهر کرنال مبتلا گردیده و چارهٔ کار جزگریز باصفهان ندید و از او است:

بازآکه دیده‌ها بره انتظار تو　　امیدوار از مژه بیرون نشسته‌اند

درحیرتم که بردر و دیوار چون بهم　　بی‌اضطراب لیلی ومجنون نشسته‌اند

دیگر اسم و زمان زندگانی اورا اصلاً ننوشته است. از تذکرهٔ نشتر عشق نقل کرده که نام فزونی سبزواری میرمحمد بوده است باری در تذکرهٔ نگارستان سخن نیز بدون ذکر اسم و زمان وعمر وغیره همین‌قدر گوید: فزونی سبزواری سرآمدنخل‌بندان ریاض‌سخن با فزون گل‌کاری واز او است:

این خواری از تومیکشم ای دل توخون شوی　　ورنه مرا بدوستی او چه کار بود

گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن　　آخر چه شد اسیر تو شد بندهٔ خدا است

نگارنده گوید: بهتر از بعض عبارات پردازیها صرف اوقات درنوشتن اسم و زمان ودیگر مزایای حال ارباب کمال است.

فزونی سمنانی در تذکرهٔ صبح گلشن مذکور فوق بدون ذکر اسم و نسب و زمان و دیگر مزایای حالش گوید : فزونی از خطّهٔ سمنان ظهور گرفته و بفزونی نکته‌دانی شهرت پذیرفته و از او است :

ای دل منال چرخ بکام کسی نشد — فیروزهٔ سپهر بنام کسی نشد
گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن — اظهار عشق کرد و غلام کسی نشد

هرشام وسحر سرشك طوفان زایم — بندد بسلاسل تموج پایم
هم چون نی نودمیده ایّام نهد — بندی هرروز تازه براعضایم

از تعمق در اشعار و بعضی از مزایای دیگر، اتحاد و یکی بودن بعضی از این اشخاص متخلّص بفزونی با بعضی دیگر مستبعد نبوده وقضاوت این موضوع (اگر لازم باشد) موکول بتتبّع خود علاقمندان است .

فساطیطی لقب رجالی زوید میباشد و موکول بدان علم شریف است.

فسوی[1]

فسوی **حسن بن احمد** - بعنوان **فارسی حسن بن احمد** نگارش دادیم .

فسوی **زید بن علی** - بعنوان **فارسی زید** مذکور شد.

فسوی میرزا کمال الدین محمد بن معین الدین بعنوان **میرزا کمالا** خواهد آمد.

فشارکی[2]

فشارکی **سید محمد بن امیر سیدقاسم** - طباطبائی فشارکی اصفهانی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری و از

۱- **فسوی** - با دوفتحه ، منسوب است بفسا وآن بنوشتهٔ مراصد بفتح اول شهری است قدیم و بزرگ از فارس درهشت فرسخی کازرون و چهار منزلی شیراز که دارای حصار وخندق و بانزهت‌ترین بلادآن نواحی بوده و اهالی‌آن بساگویند .

۲- **فشارکی** - بکسراول وفتح‌رابع منسوب است بفشارك وآن‌موضعی‌است‌از توابع اصفهان.

تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی الترجمة میباشد. درحال حیات استادمذکورش درسامره مرجع تدریس بود ، بعداز وفات او بنجف مهاجرت کرد و حوزهٔ درس نیز بدان ارض اقدس انتقال یافت ومرجع استفاده اکابروقت گردید. حاج میرزا حسین نایینی آتی الترجمة وحاج شیخ عبدالکریم حائری سالف الترجمة (بعنوان آیةالله) ونظائر ایشان نیز از تلامذهٔ وی بوده‌اند و درکلمات بعضی از اجلّه به **استادکبیر** هم موصوف میباشد . باوجود فراهم بودن وسائل مقتضیه بامور ریاست اعتنائی نکرد وفقط بتدریس وتکمیل نفس پرداخت. ازآثار قلمی او است :

۱- **اصالة البرائة** ۲- **الاغسال** ۳- **الفروع المحمدیة** درفقه وغیر اینها . وفات او درسیم ذیقعدهٔ سال هزار وسیصد وشانزدهم یا هیجدهم هجری قمری در نجف واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فشارکی

ملامحمدحسین بن محمدجعفر - ازاکابرعلمای امامیّهٔ اواسط قرن حاضر چهاردهم هجرت ، فقیه اصولی ادیب متکلّم رجالی، از تلامذهٔ شیخ زین العابدین مازندرانی وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن بوده و ازمشایخ اجازهٔ روایتی آقای نجفی سید شهاب الدین مقیم قم میباشد واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ رسائل** ۲- **حاشیهٔ طهارت شیخ انصاری** . شب سه‌شنبه هشتم ذیقعدهٔ هزار وسیصد و پنجاه و سیّم هجرت دراصفهان وفات یافت .

(اطلاعات متفرقه)



عکس ملامحمدحسین فشارکی -۱۸

فصیحی **علی بن ابی‌زید محمدبن علی‌استرآبادی**، معروف بابن‌ابی‌زید، ادیبی‌است فاضل نحوی‌شیعی‌امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به فصیحی‌که ازمشاهیر ادبا ونحویّین وشاگرد شیخ‌عبدالقادر جرجانی واستادحیص‌بیص سالف‌الترجمة و ملك‌النحاة حسن بن صافی آتی‌الترجمة بود . پس‌از مدتی ببغداد رفت و بعداز خطیب تبریزی یحیی سالف‌الترجمة بمدرّسی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد منتصب شد و عاقبت بجهت تشیّع (که خودش نیز انکار نداشته ومیگفته است‌که من ازسر تاپا شیعه هستم) ازمقام مدرّسی معزول‌گردید وبجای‌او ابن‌الجوالیقی موهوب‌بن‌احمدآتی‌الترجمة تعیین شد پس وی عزلت‌گزیده و ازمردم‌کناره‌کشیده و تلامذهٔ او باز در خانه‌اش حاضر درس میشدند . فصیحی اشعاری در ردّ ابن‌سکرهٔ نحوی لغوی بغدادی‌که درحرمت متعه انشاکرده بوده‌گفته‌که در روضات‌الجنّات وهمچنین درتفسیرآیهٔ شریفهٔ: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** ازتفسیر روض‌الجنان‌ابوالفتوح رازی‌منقول‌است. فصیحی روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجهٔ سال پانصد و شانزدهم هجرت دربغداد وفات یافت و از آنروکه‌کتاب فصیح نام ثعلب نحوی را بسیار مطالعه‌کرده وتدریس‌مینموده بهمین‌عنوان فصیحی ملقّب و مشتهرگردیده است.

(ص۱۱۶لس و۴۸۵ت و۲۱۳هب و۳۷۴ ج۱کا و۳۴۱۲ ج۵س و۶۶ج۱۵جم وغیره)

فضل **نعمتی** - بعنوان **حروفی** نگارش یافته است .

فضلاء خمسه گاهی در اصطلاح فقها ، زراره ، بکیر، فضیل ، برید، محمد بن مسلم راگویندکه بعضی‌از ایشان دراین‌کتاب مذکور وبعضی دیگر موکول بکتب رجالیّه است .

فضولی **محمد بن سلیمان** - حلّی‌الولادة ، بغدادیّ‌المنشاء والاقامة ، فضولیّ‌الشهرة ، شاعری است حقائق ترجمان وآتشین بیان از اکابر شعرای قرن دهم هجری‌که اشعار مؤثّر و سوزناك بسیاری بیشتر بازبان ترکی بسیارفصیح ومليح انشاکرده وگاهی بزبان عربی وفارسی‌نیزشعر میگفته‌است. هنگامیکه

سلطان سلیمان خان قانونی دهمین سلطان‌عثمانی(۹۲۶-۹۷۴ه‌ق) عازم فتح عراقین بوده فضولی نیز اشعاری توسط ابراهیم پاشا صدراعظم تقدیم دربار همایونی‌کرد ومشمول عنایات سلطانی گردید وفرمانی‌دایر بر توظیف او از مال اوقاف شرف‌صدور یافت .

ازآثار قلمی او است :



عکس شیخ محمد فضولی -۱۹

۱- **انیس القلب** که قصیده‌ایست فارسی بقافیهٔ شین (نقطه‌دار) و حاوی یکصد و چهار بیت ۲- **بنگ و باده** که مثنوی‌ترکی ودرمعارضهٔ این‌دودشمن خونریزعفت وانسانیت‌است ۳- **حدیقة السعداء** که ترجمهٔ ترکی روضة‌الشهداء است و یا چنانچه ظاهر کلام کشف‌الظنون میباشدکتابی است مستقل ترکی‌که وقعهٔ‌کربلا را از روضة‌الشهدا وغیره جمع وبه ده باب و یك خاتمه مرتب نموده است ۴- **دیوان شعر** که بدیوان فضولی معروف و ازترکی وفارسی مخلوط و حاوی غزلیات و قطعات و رباعیات و مخمسات و درحدود سه هزار و یکصد وپنجاه بیت بوده و درتبریز و تاشکند وغیره چاپ و دونسخهٔ خطی ازآن بشمارهٔ ۳۰۶ و ۳۰۸ و دونسخهٔ دیگر نیز بضمیمهٔ مثنوی بنگ و بادهٔ او بشمارهٔ ۳۰۵ و۳۰۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است ۵- **ساقی‌نامه** ۶- **صحت و مرض** بپارسی ۷- **لیلی و مجنون** که منظومهٔ ترکی است ۸- **مطلع الاعتقاد** درکلام‌که بنوشتهٔ‌کشف‌الظّنون موافق مذهب حکما و امامیّه است از این‌آثار او محبت خانوادهٔ رسالت ص ظاهر بلکه از بعض اشعار اوکه هریك یك از ائمهٔ اطهار ع را تا حضرت‌صاحب‌الامر عجل‌الله‌فرجه ستوده شیعهٔ اثنی‌عشری‌بودن وی استظهار میشود واز اشعار فارسی او است :

اگر عمرها مردم بدسرشت	بود همدم حوریان بهشت
درآن محفل‌پرصفا روز وشب	ز جبریل خواند فنون ادب

بـدان اعتقـادم سرانجـام کار / نگـردد از او جز بـدی آشکار
وگـر سالهـا گـوهر تـابناك / فتد خوار و بیقدر برروی خـاك
بـرآنـم کـه کمتر نشینـد غبـار / ز خـاکش بـرآیینهٔ اعتبـار
چو ازخاك خیزد همان گوهراست / شهـانرا بـرازنـدهٔ افسر است

آسودهٔ کربـلا بهرحال کـه هست / گر خاك شود نمیشود قدرش پست
برمیدارنـد و سبحـهاش میسازنـد / میگردانندش ازشرف دست بدست ـ کذا

ز بیم دشمنیم ای رقیب ایمن باش / کهمهراو بدلم جای کین کس نگذاشت

نیز از اشعار ترکی فضولی است :

یـارب ره عشقونـده بنی شیدا قیـل / احکام عبـادتین بنـا اجـرا قیـل
نظـارهٔ صنعنـده بنـی بینـا قیـل / اوصـاف جمیلنـده دیلیم گویا قیـل

هرگورن عیب ایتدی آب دیدهٔ گریانیمی / ایلدیم تحقیق گورمش کیمسه یوخ جانانیمی
ها نسی بتدور بیلمرم ایمانیمی غارت ایدن / سنده ایمان یوخ کهسن آلدون دیبم ایمانیمی
ای فضولی جانه یتمشدیم گوگلدن شکرکیم / باغلادیم بیردلبره قورتاردیم او ندان جانیمی

وفات فضولی بسال نهصد و شصت و سیم یا هفتادم یا هفتاد و یکم یـا ششم هجری قمری در حلّه واقع شد وبنا براوّل ، جملهٔ ترکی **گچدی فضولی** = ۹۶۳ مادّهٔ تـاریخ او است (یعنی فضولی درگذشت) . (کف وذریعه و۵ ۲۰ج۵فع و۱۶ ۳۴ج۵س)

فطحیه در مطاوی کلمات رجال و تراجم مذکور و دانستن آن محل توجه ارباب رجوع میباشد. بادوفتحه ، فرقه‌ایست ازشیعه که بامامت شش امام تا امام جعفرصادق ع معتقد بوده و بعد ازآنحضرت ، فرزندش عبدالله افطح را امام دانند زیراکه اکبر اولاد آن حضرت بوده‌است وظاهراینجمله که موافق مجمع البحرین و بعضی دیگر نوشته شدآن که ایشان هفت امامی بوده وعبدالله افطح را امام قائم منتظردانند، لکن در مقباس الهدایة گوید کـه ایشان سیزده امامی بوده و علاوه بردوازده امام عبدالله افطح را نیز امام دانسته و اورا امام هفتم یـا موافق قول شهید امام هشتمین دانند و از

مسالك و منتهی نیز بهمین روش نقل شده و بهرحال ایشان را فطحیّه گفتن بجهت انتساب بعبدالله افطح بوده وآن کسی راگویندکه سرش یا پاپهایش پهناور باشد وهریك ازافراد این فرقه را فطحی نامند . باری لفظ فطحیه در اصطلاح ملامحسن فیض در وافی، چهار تن ازآن فرقه استکه در اسانید روایات تهذیب وکافی واقع وعبارت از احمد بن‌حسن عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمّار بن موسی است چنانچه در وافی در موقع نقل روایتی‌که این چهار تن در سندآن واقع شده باشد بعوض تعداد اسامیشان بعبارت فطحیّه اکتفا مینماید.

فغانی بعنوان **بابافغانی** نگارش یافته است.

فقها بضمّ اوّل وفتح ثانی جمع فقیه میباشد ودراصطلاح رجالی‌موافق نوشتهٔ‌کشی بعضی از اصحاب ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام استکه بعنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم .

فقهاء سبعه که درمطاوی‌کلمات بعضی ازکتب رجال و تراجم مذکور میباشد اصطلاح عامّه هفت تن از تابعین استکه در مدینه علم فقه و احکام دینیّه و احادیث نبویّه را از اصحاب حضرت رسالت ص فراگرفته و مسلمین را تعلیم مینمودند . ایشان محور فقه عامّه‌بودند و احکام فقهیّه از همین هفت تن دراقطار عالم انتشار یافت و همه‌شان دریك‌عصر درمدینه جمع وامر فتوی بعد ازصحابه بدیشان مختص بود و دیگران حق فتوی دادن نداشته‌اند و این عنوان **فقهاء سبعه** بهمین جهت بدیشان اختصاص یافته است مثل ائمّهٔ اربعه ، زهّاد ثمانیه ، عشرهٔ مبشّره ، قضاة ستّة ، قراء سبعه یا عشره‌که هریکی در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته است والاّ در همان عصر فقهای سبعه ، بسیاری ازعلمای تابعین وجود داشته‌اند و اسامی فقهای سبعه دراین دوبیت‌که بتصحیح فوائدالبهیّة از ابن‌الابیض‌آتی‌الترجمةاست جمع میباشند:

الا کل من لایقتدی بأئمة فقسمته ضیزی عن‌الحق خارجة
فخذهم عبیدالله عروة قاسم سعید سلیمان ابوبکر خارجة

از بعض تواریخ عامّه نقل است که از خواص این اسامی هفت گانه آنکه اگر مجموع آنهارا نوشته و برسر به بندی صداع ودردسر را زایل گرداند ودرحبوبات هم از صدمهٔ کرمش محفوظ دارد.

(ص ۹۸ ج۱کا و ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ت و ۶۹۰ ج۱مه)

دراینجا بشرح حال اجمالی هریك از فقهای سبعه میپردازیم

الف - ابوبکر بن عبدالرحمن- بن حارث بن هشام بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشی مخزومی ، ملقّب به **راهب قریش**، ازسادات تابعین ونامش نیزابوبکر میباشدکه درسال نود وچهارم هجرت (که بجهت فوت جماعتی ازفقها بسنةالفقها معروف است) وفات یافت و سالم بن عبدالله بن عمر خلف وی گردید وحارث مذکور فوق برادر ابوجهل و ازجملهٔ صحابه بوده است . بعضی خود سالم مذکور و برخی ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف را بعوض ابوبکر از فقهای سبعه دانند لکن از فقهای سبعه بودن شش تن دیگر مذکور ذیل مسلّم کل بوده و محل تردید نمیباشد .

(ص ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ت و ۱۸۵ ج ۱کا)

ب - خارجة بن زید بن ثابت- انصاری، مکنّی به **ابوزید** ، تابعی جلیل القدر که زمان عثمان بن عفان را دیده ودرسال نود ونهم یا یکصد تمام هجرت درگذشته وپدرش نیزازاکابر صحابه بوده است. (ص۱۸۵ ج۱کا و۲۶۹ت)

ج - سعید بن مسیب بن حزن - بن ابی‌وهب بن‌عمرو بن‌عائذ بن‌عمران بن‌مخزوم مدنی قرشی مخزومی ، مکنّی به **ابومحمد** ازسادات تابعین و افقه فقهای‌سبعه بلکه‌اعلم تمامی تابعین وبعقیدهٔ اهل مدینه افضل ایشان وعلاوه برفقه وحدیث، عابد زاهد متّقی و بعقیدهٔ اهل‌کوفه مانند اویس قرنی بوده است . میگفته است‌که باعوان ظلمه با چشم درست نگاه نکنید واز ته دل درمقام‌انکار ایشان‌باشیدکه اعمال‌صالحهٔ شما باطل وضایع نگردد . مدت سی سال درموقع شروع باذان درمسجد بود، چهل سال نماز جماعت در فرائض از او فوت‌نشد وپنجاه سال شب‌زنده‌دار بود ، شب‌ها نمیخوابید وبا وضوی نماز عشا نمازصبح میخواند وبا همهٔ اینها درسنّ هشتاد وچهارسالگی‌میگفته‌که ترسناك‌ترین چیزها نزد من زنان است .

عبدالملك بن مروان درخواب دیدکه چهارمرتبه درمحراب شاشید پس هراسان از خواب بیدار شد و تعبیرآن را از سعید خواستارگردید سعیدگفت چهارپسر صلبی‌تو بخلافت میرسند و چنانچه انشاءالله تعالی درخاتمهٔ باب‌کنی در ذیل عنوان‌بنی‌امیّه‌اشاره خواهیم‌کردآن تعبیر وقوع یافت و هشام و ولید و سلیمان و یزید پسران عبدالملك بخلافت رسیدند . سعید از سعد بن ابی‌وقاص و پدرزن خود ابوهریره و دیگر اصحاب روایت‌کرده و تسنّن و تشیّع او بین علمای‌تراجم و رجال محل جدال وتشیّع‌او مصرّح‌به بعضی از اخبار صادقیّه و رضویّه هم میباشد . در روضات‌الجنّات باستناد دامادی ابوهریره و تلمّذ سعد بن ابی‌وقاص و مقبول بودن وی نزد عموم عامّه و فتوی دادن او برخلاف مذهب شیعه و منسلك بودن او درسلك فقهای سبعهٔ عامّه و حاضر نشدن او در وقعهٔ‌کربلا و روایت نکردن او از حضرات معصومین ع و موالیان ایشان و مانند اینها قطع بتسنّن وی‌کرده و اصلاً احتمال تشیّع در وی نداده است بلی مقام وثاقت غیراز تشیّع بوده و مستلزم یکدیگر نمیباشند. در تنقیح‌المقال ثقة وعادل و امامی‌بودن اورا تقویت نموده و ماهم تحقیق مراتب را اگر لازم باشد موکول بکتب مربوطه میداریم . ولادت سعید درسال دویم خلافت‌عمر و وفاتش درسال نود ویکم یا دویم یا سیم یاچهارم یا پنجم ویا دریکصد و پنجم هجری قمری واقع‌گردید.

(ص ۲۶۹ و۳۱۱ت و ۲۲۲ ج۱کا و۲۶ ج۱لر وکتب رجالیه)

د - سلیمان‌بن یسار- مکنّی به **ابوایوب** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابوعبدالله** آزادکردهٔ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص ، یکی از فقهای سبعه ، عالم و عابد و زاهد وقوهٔ فهم او از سعید بن مسیب مذکور فوق هم بیشتر بوده اگرچه سعید افقه و اعلم میباشد . زهری و جمعی از اکابر از وی روایت‌کرده و او هم از امّ‌سلمه و ابوهریره و ابن‌عباس روایت مینماید . درسال نود و چهارم یا یکصد تمام یا یکصد و هفتم هجری قمری در هفتاد وسه سالگی درگذشت .　　　(ص۲۲۹ ج۱کا و۲۶۹ت)

ه - عبیدالله بن عبدالله بن‌عتبة بن‌مسعود- مخزومی هذلی‌مدنی،مکنّی به **ابوعبدالله**،

از اعلام و سادات تابعین ویکی از فقهای سبعه و برادرزادهٔ عبدالله بن مسعود صحابی بود، اکثر اصحاب را دیده ودرسال‌نود وهشتم یا نهم یا یکصد ودویم هجرت درگذشت.
(ص ۲۹۳ ج ۱ کا و۲۶۹۵ت)

و - عروة بن زبیر بن عوام بن خویلد - قرشی‌اسدی‌مدنی، مکنّی به **ابوعبدالله**، عالم عابد زاهد و یکی از فقهای سبعه، مادرش اسما بنت ابی‌بکر خلیفه وپدرش زبیر از صحابه ویکی از عشرهٔ مبشره و پسر صفیه عمهٔ حضرت رسالت ص بود. او از خالهٔ خود عایشه روایت‌کرده و زهری نیز از او روایت مینماید. وقتی برای دیدن و ملاقات عبدالملك بن مروان اموی از مدینه مسافرت‌کرد، درهمان سفر مبتلا بشقاقلوس‌گردید ویك پای اورا بریدند و دراثر زهد و ورع همین قضیهٔ بریدن پا را مجازات باطنی‌آن مسافرت‌که درنظر اهل حقیقت منافی مقام زهد و تقوی میباشد دانند. ازکثرت توغل در زهد وعبادت همان شب بریدن پا نیز اذکار و اوراد مقرّری خودرا متروك‌نگذاشت. در همان سفر پسرش محمد نیز از صدمهٔ لگد اسب درگذشت اینك بعد از مراجعت بمدینه میگفته است: **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا**. عروه بفاصلهٔ هشت‌سال ازاین‌قضیه درسال نود و سیم یا چهارم هجرت در دیهی فرع‌نام ازناحیهٔ ربذه درچهارمنزلی‌مدینه درگذشت و ولادتش درسال بیست و دویم یا ششم هجرت بوده‌است. او نخستین‌کسی‌است که درمغازی و غزوات تألیف‌کتاب نموده و چاه عروة هم درمدینه (که در تمامی مدینه آبی‌گواراتر ازآب‌آن نیست) از احداثات همین عروة بوده و بدو منسوب است.

نادرة - درهمان سال بریدن پای‌عروه جمعی ازبنی‌عبس‌که درمیان‌ایشان‌شخصی نابینا هم بوده نزد ولید مذکورآمدند ولید ازسبب نابینائی او استفسار نمودگفت‌ثروت من از تمامی این قبیله فزونتر بود، شبی درصحرا بسر میبردیم بناگاه سیل عظیم خانه براندازی‌آمد و تمامی مال و اهل و عیال و اولاد مرا برد فقط یك شتر چموش و بچهٔ نوزادی از صدمهٔ‌آن سیل خلاص یافتند، آن بچه راگذاشته و خواستم‌که‌آن شتررا رام گردانم صدای‌بچه بگوشم رسیدکه دیدم‌گرگش میخورد پس‌بطرف‌شتر رفتم‌که نگهدارم

بناگاه پایش را برویم زد و هردو چشمم نابینا شد اینک درظرف یك شب مال و اهل و عیال و فرزندانم بالتمام از دست رفتند و خودم نیزکور شدم. ولیدگفت این‌مرد را نزد عروه ببرید تا ببیندکسانی هستندکه ابتلای ایشان بیشتر از ابتلای وی میباشد.

(ص ۲۶ ج۱لر و ۳۴۳ ج ۱کا و ۲۶۹ت)

ز - قاسم بن محمد - بن ابی‌بکر خلیفه ، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **دیباج** از سادات تابعین و یکی از فقهای سبعه بود ، از جمعی از صحابه روایت‌کرده وجمعی از تابعین نیز از او روایت نموده‌اند و مادرش شاه فرزند دختر یزدجرد بن شهریارآخرین ملوك‌عجم بوده اینك خاله‌زادهٔ‌حضرت‌امام‌سجّاد ع میباشد بلکه‌بفرمودهٔ روضات‌الجنّات داماد و بمدلول بعضی اخبار صادقیّه طرف وثوق آن‌حضرت هم بوده و درسال یکصد و یکم یا دویم یا هشتم هجری وفات یافت . (ص ۴۵۶ ج۱کا و ۲۶۵ت)

فقیر

میرشمس‌الدین - ادیب شاعر هندی، متخلّص به **فقیر**، ازشعرای اوردو زبان شهرشاه جهان‌آباد هندکه با امیر قدرت‌الله قاسم آتی‌الترجمة معاصر بود، از اکابر علمای‌آن‌سامان تحصیل فقه وکلام وحدیث نمود، غالباً با فقرا و دراویش معاشرت داشت ، عاقبت از برکت‌آن معاشرت ترك علائق‌کرده و قدم بطریقت‌گذاشت ، بسیار باکمال و شیرین‌مقال و فصیح وبلیغ ، درغوامض عروض وقافیه وصنایع بدیعیّه خبیر و درهریك ازآنها اثری داشته وکرامات دوازده امام معصوم ع را با فصاحت تمام نظم‌کرده وبسعادت ابدی نائل‌گردیده‌است. ازآثاراوکتاب **حدائق‌البلاغة** میباشدکه بنام بیان و بدیع و عروض وقوافی و معمّا و سرقات شعریّه بپنج حدیقه ویك خاتمه مشتمل و درسال هزار و دویست و شصت و سیم هجرت در مطبعهٔ نول‌کشور هند چاپ و دیوان فقیر هم درحدود هفت هزار بیت بوده واز او است :

نیست‌ممکن‌که بیك‌شهردوسلطان‌باشد — در دل هرکه غم او است غم عالم‌نیست

در ملك وجود پادشاه است علی — جان و تن و عقل را پناه است علی

چشم همه کائنات ختم رسل است — در مردم این چشم نگاه است علی

فقیر بسال هزار وصد و هشتاد و سیم هجری قمری درشصت و هشت سالگی ما بین هند و بصره در دریا غرق شد. (ص ۱۹۹ض و۷۶۰ ج۲ مجموعه نغز و۲۸۲ ج۶ذریعة)

فقیمی لقب رجالی زرّ بن عبدالله ، عباس بن عمر ، معمّر بن عطیه وغیره میباشد .

فقیه دراخبار وآثاردینیّه بیشتر کنایه از وجود مقدس حضرت موسی بن‌جعفر ع بوده وگاهی درحضرت صادق ع نیز استعمال‌نمایند.

بروجردی گوید :

و جعفر شیخ فقیه عالم ـ لکن‌کثیراً المرادکاظم

در اصطلاح فقها عبارت از علی بن بابویه قمی مدفون درقم است‌که شرح‌حالش درباب کنی بعنوان **ابن‌بابویه علی** خواهدآمد . دراصطلاح عامّه ابوبکر محمد بن عبدالباقی حنبلی است‌که از فقهای حنبلیّه بوده و درمنطق و حساب و تاریخ و هیئت واکثر علوم متداوله خبیر و درسال پانصد و سی و پنجم هجری قمری درحدود نود و سه سالگی در بغداد وفات و درمقبرهٔ باب‌الحرب نزدیکی قبر بشر حافی مدفون‌گردید.

(ص ۱۴۵ ج۲مه)

فقیه بلخی **محمد بن عبدالله** ـ درباب‌کنی بعنوان **ابوحنیفهٔ** صغیر خواهدآمد.

فقیه کاظمی **قاسم بن محمد** ـ درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الوندی** خواهدآمد.

فقیه یمانی **حمید شهید ابن‌احمد** ـ معروف بـه **فقیه شهید یمانی**، از علمـای زیدیّهٔ قرن هفتم هجرت و مؤلف‌کتاب **الحدائق‌الوردیة فی‌احوال ائمة‌الزیدیة** میباشدکـه حاوی شرح حال سی تن از اکابر ایشان است‌که اوّلشان حضرت امیرالمؤمنین ع پس امام حسن مجتبی پس سیدالشهدا پس حسن مثنّی پس زید شهید پس یحیی بن زید وهکذا وآخرشان امام منصور بالله عبدالله بن حمزة‌بن‌سلیمان (متوفی بسال ۶۱۴ه ق = خید) میباشد و وفات و مراثی امام منصور را هم بیان‌کرده است. در دیباچهٔ‌آن مناقب اهل‌بیت طهارت را مرقوم ودرخاتمه‌اش نیز مطاعن بنی‌عباس ومقداری

از مناقب اهل‌بیت را نگارش داده و سال وفاتش بدست نیامد .
(ص۲۹۱ ج۶ ذریعة)

فقیه یمانی عمارة بن ابی‌الحسن - بعنوان **نجم‌الدین عمارة** خواهدآمد .

فقیهان یا فقیهین دراصطلاح‌علما همان‌صدوقین‌است‌که‌مذکورشده‌است.

فکری‌خراسانی بنوشتهٔ ریاض‌العارفین سید محمد جامه‌باف مذکور در حرف جیم است .

فلکی[1]

فلکی **احمدبن حسن بن قاسم بن حسن** - مکنّی به **ابوبکر** و **ابوعلی** از ادبا و ریاضیّین اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه در عروض و نحو و فنون ادبیّه ماهر و بالخصوص درحساب ونجوم دستی توانا داشت وبهمین‌جهت ملقّب به **فلکی** (بروزن فدوی) بوده وگاهی به **حاسب** نیز موصوف‌است. بسیار باتمکین و وقار و درانظار عامّه دارای جاه و اعتبار بود ودر ذیقعدهٔ سال سیصد و هشتاد وچهارم هجرت درهشتاد ویك سالگی درگذشت. (ص ۹ ج۳ جم)

فلکی **محمد** یا **محمد مؤمن شیروانی** - ملقّب بـه **نجم‌الدین** از مشاهیر شعرای قرن ششم ایرانی میباشدکه در قصبهٔ شماخی از شیروان نشأت یافته و استاد خاقانی سالف‌الترجمة بود ویا هردو از شاگردان ابـوالعلاء گنجوی بوده‌اند . بهرحال شاعری بوده دانا وتوانا ازمدّاحان ملوك شیروان ودرصنایع وبدایع شعری مسلّم زمان و درهیئت نیز بهره‌ور وبهمین جهت **بفلکی** مشتهر و **دیوان مرتبی** هم دارد. گویند چون‌ابوالعلاء دخترخودرا بعقد ازدواج‌خاقانی درآورد فلکی رنجیده‌خاطر

۱- **فلکی** - دربعض‌موارد بروزن **سعدی** منسوب به دیهی فلك‌نام‌است ازقراء سرخس از مضافات خراسان ودربعض‌مواضع دیگر بروزن **پشتی** منسوب بفلك وسفینة است ودرموضعی دیگر بروزن **فدوی** منسوب به فلك بوده وکسی راگویندکه عالم بعلم نجوم‌باشد ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن بن علی مفسر طوسی فلکی است (بروزن سعدی).

شد پس ابوالعلاء احضارش کرده و بیست هزار درهم نقداً بدو داده وگفت ای پسر این قیمت پنجاه کنیزك باجمال است که هریکی بهتر از دختر ابوالعلاء خواهدبود فلکی نیز بسیار خوشدل گردید ودرسال پانصد و چهلم ویا بحسب ظاهر هفتاد وهفتم هجری قمری درشماخی درگذشت واز اشعار او است :

خیل خزان بناگهان برسپه بهار زد | خسرو مهرگان علم برسرکوهسار زد
زاغ سیاه طیلسان خطبهٔ خسرو جهان | خواندبنامش آن‌زمان‌شاخ زر عیار زد

شب نباشدکه فراق تو دلم خون نکند | وارزوی تو مرا رنج دل‌افزون نکند
هیچ روزی نبود کانده عشق تو مرا | دل‌چوآتشکده ودیده‌چوجیحون نکند

(ص ۳۸۱ ج ۱مع و ۳۴۲۳ ج ۵ س)

فلکی **محمد بن موسی** - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است.

فلکی **محمد مؤمن** - چنانچه اشاره شد همان فلکی محمد شیروانی مذکور فوق است .

فنا **میرزا عبدالرسول** - درضمن شرح‌حال‌پسرش تحت‌عنوان‌زنوزی میرزاحسن مذکور شده است .

فناری **احمد بن حمزة** - همان فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل‌است و اینکه در هدیةالاحباب نام اورا احمد نوشته مأخذی ندارد.

فناری **حسن‌بن محمدبن محمدشاه** - بعنوان‌**چلبی** نگارش یافته است .

فناری **علی‌بن یوسف بن شمس‌الدین محمد** - نوهٔ فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل، لقبش **علاءالدین** و ازمشاهیرعلمای عثمانی میباشد که درحساب وهیئت و تصوف وعلوم شرعیّه وادبیّه و ریاضیّه واکثرفنون‌متداوله دستی توانا داشت ، مدتی بهرات وسمرقند وبخارا مسافرت‌کرد ، از اکابرآن دیار علوم‌متنوعه را فراگرفت ، مدتی قاضی‌عسکرآناطولی و روم ایلی بوده و اخیراً منزوی‌شد وتاآمدن برف دریکی ازکوههای بروسه بسر میبرد ، بتألیف‌کتاب اهتمام نداشته وفقط **کتابی در**

حساب و **شرحی برکافیهٔ ابن‌حاجب** نوشته و درسال نهصد و یکم یا سیم هجرت درگذشت .
(ص ۲۸ ج۳نی و ۳۴۳۷ ج ۵ س و ۱۳۹ فوائدالبهیة)

فناری

محمد بن حمزة بن محمد بن محمد - رومی حنفی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **فناری** و **ابن‌الفناری** و **علامهٔ فناری** ، از اکابر علمای عثمانی قرن نهم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و هیئت وقرائات وتمامی علوم متداوله وحید عصر خود بود و یکی از چندین تن رؤسای علمی میباشدکه درآن زمان هریکی دریك رشته متخصّص و فرید عصر خود بوده‌اند چنانچه فیروزآبادی در لغت، سراج‌الدین بلقینی درفقه‌شافعی، ابوعبدالله بن عرفة درفقه مالکی ، سراج‌الدین ابن‌الملقن درکثرت مصنّفات فقهیّه وحدیثیّه، شیخ زین‌الدین عراقی درحدیث وهمین شمس‌الدین فناری در اطّلاع و احاطه بتمامی علوم عربیّه و عقلیّه ونقلیّه . فناری از علاءالدین‌اسود شارح مغنی وجمال‌الدین‌آقسرائی ودیگر اکابر وقت اخذ مراتب‌علمیّه کرده ودربیروت وبروسه و قسطنطنیّه قضاوت نمود و اخیراً بمنصب **شیخ‌الاسلامی** مفتخر و درنزد سلطان بایزیدخان (۷۹۱-۸۰۴ه ق) وچلبی سلطان محمدخان (۸۱۶-۸۲۴ه) و دیگر سلاطین وقت بسیار محترم و غالباً درامور دولتی نیز محل استشاره بوده و در امورات شرعیّه اهتمام تمام بکار میبرد و حتی دریك قضیه ، شهادت سلطان را نیز ردّ کرد . او نخستین‌کسی‌است‌که بمرتبهٔ شیخ‌الاسلامی نایل‌گردیده ویا چنانچه خواهدآمد محمد بن یعقوب فیروزآبادی نخستین شیخ‌الاسلام دورهٔ اسلامی بوده است.

از تألیفات فناری است :

۱- **انموزج العلوم** درصد مسئله ازصد علم وبنا بنقل‌کشف‌الظّنون‌صاحب‌شقائق نعمانیّه ازبعضی احفاد فناری شنیده‌است‌که انموزج‌العلوم تألیف‌خود فناری نیست بلکه از پسرش محمد شاه است و صاحب شقائق بعداز این‌جمله‌گویدکه رساله‌ای بیست‌قطعه از تألیفات فناری را دیدم‌که هریکی درفنّی بوده ومحض برای امتحان فضلای‌عصرخود اسامی‌آن‌فنون بیست‌گانه را بطریق لغز ذکرکرده وآن‌را دریك روز نگاشته‌است لکن

تمامی فضلا از تعیین آن فنون مذکوره درماندند تا چه رسد بحل مسائل آنها وپسرش شاه محمد همین رساله را شرح واسامی فنون را معیّن ومشکلات مسائل آن را حل کرده است **۲- تفسیر الفاتحة** که در استانبول چاپ شده است **۳- حصول البدایع** چنانچه احمد رفعت و قاموس الاعلام گفته‌اند لکن اشتباه ونام کتاب **فصول البدایع** میباشد که ذیلا مذکور است **۴- شرح ایساغوجی ۵- عویصات الافکار فی اختیار اولی الابصار** که حاوی چند مسئله از فنون عقلیه است **۶- فصول البدایع لاصول** (فی اصول خ‌ل) **الشرایع** که دراصول فقه بوده و مشتمل بر تمامی مندرجات مختصر ابن‌حاجب و محصول رازی و مختصر رازی و چندین کتاب دیگر است و در استانبول چاپ شده وآن را درسی سال تألیف کرده ودومجلد است **۷- الفوائد الفناریة** که همان شرح ایساغوجی مذکور فوق و درمنطق است و ایساغوجی رسالهٔ اثیرالدین ابهری است و همین کتاب فوائد باشرح‌مزجی آن که احمدبن‌عبدالله‌شوقی سالف‌الترجمة نوشته بنام (شوقی‌علی‌الفناری) در استانبول چاپ شده‌است **۸- مصباح الانس بین المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود** که شرح مفتاح الغیب صدرالدین محمد ابن اسحق قونوی است وفناری درآخر عمر نابینا شده و درسال هشتصد و سی و چهارم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی وفات یافت .

چنانکه اشاره شد پسرش **محمد شاه فناری** نیز از اکابر حنفیّه و وحید عصرخود بود ، کتاب **انموزج العلوم** مذکور فوق که بتنهائی حاکی از تبحّر و تفنّن و جامعیّت مؤلفش میباشد بدو منسوب وکتاب **تلخیص الفصول و ترصیص الاصول** هم که حاشیهٔ کتاب فصول البدایع پدرش است از او میباشد ، نیز رسالهٔ بیست قطعهٔ مذکور فوق پدرش را که تمامی فضلای وقت از حلّ مسائل آن بلکه شرح اسامی فنون مندرجه درآن عاجز و درمانده بودند بقرارمذکورفوق شرح کرده وتدریس مدرسهٔ سلطانیّه دربروسه نیزدرحال حیات پدرش بدومفوّض بوده‌است. وی درسال هشتصد وسی و نهم یا چهلم هجری قمری درگذشت.

(کف وص ۷۴۹ت و ۲۱۳هب و ۳۴۳۶ ج ۵ س و ۱۸۷ فوائدالبهیة وغیره)

فناری

پیرمحمد بن علی - فناری ، ملقّب بمحیی‌الدین ، مؤلف کتاب **لسان الحکمة** درلغت که از عربی و پارسی ممزوج است ودرسال نهصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . **حاشیهٔ فرائض سراجیه وحاشیهٔ شرح مواقف سید شریف وحاشیهٔ شرح وقایه** نیز از تألیفات او بوده و مدتی هم از طرف سلطان سلیم‌خان

اوّل (۹۱۸-۹۲۶هـ) بقضاوت بروسه و ادرنه منصوب بوده است.

(کف و۲۱۳هب و۲۸ج۳نی)

فناری محمدشاه بن محمد بن حمزة - فوقاً در ضمن شرح حال پدرش مذکور شد .

فناری‌زاده حسن بن محمد- بن‌محمدشاه‌فناری بعنوان چلبی نگارش یافته‌است.

فنائی بابافنائی - شیرازی بهمین عنوان بابافنائی مذکور شده است .

فنائی امیرعلی‌شیر- جغتائی بعنوان نوائی خواهدآمد .

فنائی محمد بن یحیی - نیشابوری از شعرای ایران بوده و در اشعار خود علاوه برفنائی‌گاهی به اسراری متخلّص و دربعض موارد به خماری هم تخلّص مینموده واز او است :

او تیغ زند بردل‌آتش زده و من   درگریه‌که شمشیر وی‌ازآب‌نیفتد

درسال‌هشتصد وپنجاه وسیّم هجرت درگذشت. (صبح گلشن و ۳۴۳۷ ج۵س)

فنجکردی علی بن احمد بن محمد - نیشابوری فنجکردی، ادیبی است بارع کامل ، ملقّب به شیخ‌الافاضل ، مکنّی به ابوالحسن از افاضل اوائل قرن ششم هجرت‌که با زمخشری ونظائر وی معاصر و اعجوبهٔ زمان و وحیداقران و نظم و نثر او درغایت سلاست‌بود . میدانی هم‌کتاب السامی فی‌الاسامی را بنام‌او تألیف داده واز اشعار او است :

لاتنکرن غدیر خم انه   کالشمس فی‌اشراقها بل‌اظهر
فیه امامة حیدر و کماله   و جلاله حتی القیامة تذکر

ولی‌الشباب بحسنه و بهائه   و اتی‌المشیب بنوره وضیائه
الشیب نور للفتی لکنه   نور مهیب مؤذن بفنائه

کتاب تاج‌الاشعار او سلوة‌الشیعة در اشعار حضرت امیرالمؤمنین ع از تألیفات او است و و چنانچه ضمن شرح‌حال قطب‌الدین کیدری اشاره خواهد شد همین‌کتاب یکی‌ازمنابع و مدارك‌کتاب انوارالعقول فی‌اشعار وصی‌الرسول ص تألیف قطب‌الدین میباشد وچنانچه

نیز درشرح‌حال قطب‌الدین‌خواهدآمد این‌دیوان معمولی منسوب بحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع هیچ‌یك از این دوکتاب تاج‌الاشعار و انوارالعقول نمیباشد .

فنجگردی درسال پانصد و سیم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت درگذشت و نسبت آن به دیهی فنجکرد (بفتح‌اوّل وثالث وکسر رابع) نام از دیهات نیشابوراست وچنانچه مذکور شد نام او علی و پدرش احمد بن محمد بوده و **علی بن محمد** نوشتن چنانچه در بعضی موارد است ازقبیل نسبت بجدّ است . (ص۲۷۰ج۱۲جم‌و۲۰۵ج۳ذریعة وغیره)

فنجکردی **علی‌بن محمد-** چنانچه مذکور شد همان علی‌بن‌احمدفنجکردی فوق است .

فندرسکی[1]

فندرسکی **میرزا ابوطالب -** ذیلاً ضمن شرح حال جدّش میرزا ابوالقاسم فندرسکی مذکور است .

فندرسکی **میرابوالقاسم -** معروف به **میرفندرسکی** ابن میرزا بیك ابن امیر صدرالدین موسوی حسینی فندرسکی، حکیمی‌است‌موحد متألّه عارف حقیقت‌جوی و فیلسوف صوفی‌کامل طریقت‌پوی ، از اکابر حکما و عرفای امامیّه‌که درحکمت طبیعی و الهی و ریاضی و تمامی علوم عقلیّه یگانه و وحید زمان و سرآمد حکما وسرسلسلهٔ عرفا بود و امور عجیبهٔ بسیاری بدو منسوب‌است. ازسلاطین، با شاه عباس‌کبیر صفوی (۹۹۵ـ۱۰۳۷) و شاه صفی (۱۰۳۷ـ۱۰۵۱هـ ق) و ازعلما ، با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ = **غلا**) ومیرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۲هـ ق = **غمب**) و نظائر ایشان معاصر و تدریس قانون و شفای او درآن زمان محل توجه اکابر وبیش‌از دیگران مورد استفادهٔ افاضل و اعیان بود. روزی درمجلس‌او یك مسئلهٔ هندسی ازکلام خواجه مطرح مذاکره شد ، سیّد ازکثرت مهارتی‌که در ریاضیّات داشته بالبداهة

۱ـ **فندرسکی-** منسوب است بموضعی فندرسك نام از نواحی استرآباد .

برهانی ذکرکرد و پرسیدکه‌آیا خواجه‌آن برهان را ذکرکرده است یانه جواب منفی دادند پس چند برهانی دیگر اقامه‌کرد وباز درپاسخ نظیرآن سؤال ، در هریك ازآنها جواب منفی میشنید .

فندرسکی مدتها سفر هندوستان‌کرد و ریاضتهاکشید و رنجا برد و درنزد ملوك هند مانند پادشاهان ایران بسیار محترم و معظّم بود ، عاقبت باز بایران مراجعت‌کرد وباآن‌همه فضل وکمال و احترامات فوق‌العادةکه نزد سلاطین وتمامی طبقات مردم‌داشته ازمجالست‌اکابر اجتناب‌مینموده واغلب بادراویش وفقرا و ارباب‌ذوق وحال‌میگذرانید، لباس پشمینه وکم‌بها می‌پوشید و درتزکیهٔ نفس خود میکوشید . پس‌ازآنکه این‌حال‌او و مجالست او با اشخاص ظاهراً فرومایه مسموع شاه‌عباس‌گردید روزی در اثنای صحبت بدوگفت شنیده‌ام‌که بعضی از طلاّب ، در سلك اوباش حاضر و بمزخرفات ایشان ناظر هستند. میر، مطلب را دریافته وگفت من همه روزه درکنار معرکه‌ها حاضرهستم وکسی از طلاّب را درآنجاها ندیده‌ام پس شاه منفعل و ساکت شد .

از تألیفات فندرسکی است :

۱- تاریخ‌الصفویة ۲- تحقیق‌المزلة ۳- رسالهٔ صناعیه در تحقیق حقیقت علوم و ذکر جمیع موضوعات‌صنایع **۴- شرح‌کتاب‌المهارة** (المهابارة خا) ازکتب‌حکمای‌هندکه معروف به **شرح جوك** است **۵- مقولةالحرکة والتحقیق فیها** . فندرسکی‌گاهی ، دراوقات فراغت اشعاری حکیمانه و غزلیّات عاشقانه هم می‌پرداخته‌که ازآن‌جمله است:

شرب مدام شد چو میسّر، مدام به — چون می حرام‌گشت بماه حرام به
یك‌بوسه‌ازرخت‌ده ویك‌بوسه‌ازلبت — تا هردو را چشیده بگویم‌کدام به

دنیا بگذاشتم باهل دنیا — دنیا نکند قبول مرد دانا
الا سه چهار چیز ناچاررا — آب رز و باده و شراب صهبا

بهتر و معروفتر از همه این قصیدهٔ نغز وطرفهٔ او میباشدکه بس مشهور ومحل‌توجه‌اکابر و فحول بوده و شروحی برآن نوشته‌اند . عدهٔ ابیات‌آن بشهادت مدارك موجوده در نزد

این نگارنده بالغ به سی و دو بیت بوده و محض رعایت اختصار یك چندی ازآن‌ها را ثبت اوراق مینماید :

چرخ بااین اختران نغز وخوش، زیباستی | صورتی در زیر دارد هرچه بربالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت | بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری | گر ابونصرستی وگر بوعلی سیناستی
جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن | این بدنها نیز دائم زنده و برپاستی
هرچه عارض باشد آنرا جوهری باید نخست | عقل براین دعوی ما شاهدی گویاستی
هفت ره برآسمان ازفوق ما فرمود حق | هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی
میتوانی از ره آسان شدن برآسمان | راست باش و راست‌رو کانجا نباشد کاستی
هرکه فانی شد باو یابد حیات جاودان | ور بخود افتاد کارش بیشك از موتاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند | پی برد در رمزها هرکس که او داناستی
زین سخن بگذر که آن مهجور اهل عالمست | راستی پیداکن و این راه رو گر راستی
هرچه بیرون است ازذاتش نیاید سودمند | خویش را او ساز اگر امروز یا فرداستی
نیست حدّی و نشانی کردگار پاك را | نی برون ازما و نی بی‌ما و نی باماستی
قول زیبا نیست بی‌کردار نیکو سودمند | قول باکردار زیبا ، دلکش و زیباستی
گفتن نیکو به نیکوئی نه چون کردن بود | نام حلوا برزبان بردن نه چون حلواستی
عقل کشتی، آرزو گرداب و دانش بادبان | حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
نفس را این آرزو پابست دارد در جهان | تا ببینند آرزوئی بند اندر پاستی
خواهشی‌اندرجهان هرخواهشی‌را درپی‌است | خواستی باید که بعدازآن نباشد خواستی

وفات میرفندرسکی در زمان شاه‌صفی صفوی بسال هزار و پنجاهم هجری‌قمری درحدود هشتاد سالگی دراصفهان واقع شد ودرتکیه‌ای‌که بنام تکیهٔ میر مشهور ودراوّل‌قبرستان تخت فولاد است مدفون گردید وکتابهای اورا بموجب وصیّت خودش بکتابخانهٔ‌سلطنتی شاه صفی صفوی نقل دادند ویك‌پردهٔ نقاشی کهنهٔ منسوب به میر، درهمین‌تکیه درمقبرهٔ

حاج حسینقلی‌خان ایلخانی بختیاری موجود است که درطرف راست پرده صورت میر و درطرف چپ آن تصویر شیخ بهائی است.

ناگفته نماند که **میرزا ابوطالب فندرسکی** نوهٔ میرفندرسکی که پسر میرزا بیگ ابن ابوالقاسم صاحب ترجمه است شاعری بوده منشی فاضل از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی و با میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما و نظائر وی معاصر و شریك درس و تألیفاتی درفنون متداوله دارد:

۱- ترجمهٔ فارسی شرح لمعهٔ شهید ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- حاشیهٔ حاشیهٔ خفری برشرح تجریدقوشچی ۴- سامی که منظومه است **۵- غزوات حیدری** که نیز منظومه است **۶- المنتهی** درنجوم **۷- نگارخانهٔ چین** که حاوی تمامی مکتوبات و منشآت عربی و فارسی خودش است وغیر اینها. سال وفات او بدست نیامد و بقرینهٔ زمان جدّش میرفندرسکی در اوائل قرن دوازدهم هجرت میزیسته است.

(نی وص ۶ ج۲مع و۲۷۷ض و ۱۵۵مر و سطر۱۲ ص۱۹۷ت وبعض مواضع ذریعة)

فواز **سیده زینب** - بنت علی‌بن‌حسین بن عبیدالله بن حسن بن‌ابراهیم بن محمد بن یوسف **فواز** عاملی، از ادبای نسوان اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه‌کامل بارع نجیب فاضل، ولادتش درسوریّه بوده ودر مصر نشأت یافته و توطّن‌کرده و از تألیفات او است:

۱- الدر المنثور فی‌طبقات ربات‌الخدور ۲- الرسائل‌الزینبیه که مجموعهٔ‌مقالات او است و هردو درقاهره چاپ شده است، اوّلی در رشتهٔ خود بی‌نظیر و بالاطراف از مراتب فضل وکمال و اطّلاعات وافی مؤلفّه حاکی و درسال هزار و سیصد ودهم هجری قمری مطابق هزار و هشتصد و نود و سیّم میلادی تألیف‌آن خاتمه یافته و ادیب یگانه عبدالله افندی فریج درهمان سال تقریظی نظمی‌که حاوی هردوفقره مادّهٔ تاریخ هجری و میلادی اتمام تألیف است برآن نوشته و بخود مؤلفّهٔ محترمه اتحاف نموده وازابیات آنست‌که بعد از تمجید خود مؤلفّه‌گوید:

و حبذا تحفة منها قد اشتهرت   **فذکرها فی‌جمیع الکـون منشور**

مؤلف فیه بالسحر الحلال اتت	فکل لب به فی‌الناس مسحور
لها جزیل الثنا منا علیه کما	لها من‌الله اجر فیه مأجور
والآن اذ جمعه رقت شمائله	والکل منه تبدی وهو مسرور
شدا فریج بابیات یقرظه	و بیت تاریخه بالدر معمور
ابهی‌کتاب‌سماجاهاالفاضلة=۱۸۹۳	بالسعدفیه بهی‌الدرمنثور=۱۳۱۰

درسال هزار و سیصد و دوازدهم هجرت درمطبعهٔ امیریهٔ قاهره بطبع این‌کتاب شروع و بفاصلهٔ یك سال خاتمه یافته و سید محمد حسینی اشعاری در تقریظ‌آن وتمجید مؤلفه و مادّهٔ تاریخ طبع‌آن‌گفته و ازآن‌جمله است :

فهامة نحریرة و ذکیة	شهدت بجودة ذهنها الاعیان
الست زینب فرع دوحة سادة	شادوالعلی فی‌الاکرمین وزانوا
ابدت لنا ذاالسفر من‌آثارها الـــ	ـــحسنا و اظهر ضبطه الاوزان
وازداد بالطبع البهیج جماله	وکساه حلة زینة الاحسان
واذا انتهی بالطبع قلت مورخا	الطبع بالدرالنضیدیزان=۱۳۱۲

وفات سیده زینب درسال هزار و نهصد و چهاردهم میلادی درحدود هزار و سیصد و سی ودویم هجری قمری واقع‌گردید . (خودکتاب درمنثورو بعض‌اطلاعات‌دیگر)

فهری محمد بن حصین } هردوراحضرت‌امام‌علی‌النقی‌ع‌لعنت‌کرده وشرح
فهری محمد بن نصیر } حال‌ایشان‌موکول‌برجال وکتب مربوطه است.

فهیم‌افندی از فضلای قرن سیزدهم هجرت و مؤلف‌کتاب سفینة‌الشعراء است که بزبان‌ترکی حاوی شرح‌حال بعضی‌ازشعرا میباشد وازتألیف آن درسال هزار و دویست و سی و سیم هجرت فراغت یافته و درسال هزار و دویست و پنجاه و نهم دراستانبول چاپ شده است و مزایای دیگری بدست نیامد .

فیاض ابوالفیض- هندی بعنوان فیضی خواهدآمد .

فیاض ملاعبدالرزاق بن علی بن حسین - جیلانی لاهیجی‌قمی، عالم‌عامل فاضل‌کامل حکیم‌متکلّم منطقی محقّق بارع‌مدقّق متشرّع‌ادیب شاعر ماهر میباشدکه علم‌را با عمل توأم‌ساخته وازاکابر علمای امامیّه و اجلاّی‌تلامذهٔ ملاصدرای سالف‌الترجمة وداماد او هم بود چنانچه ملامحسن‌فیض‌آتی‌الترجمة نیزداماد

و تلمیذ وی و این لقب فیض و فیّاض هم از استاد معظّمشان میباشد . این بودکه زن فیض بپدر خود شکایت کردکه شوهرمرا لقب فیض داده وشوهر خواهر مرا بفیّاض ملقّب داشتی که صیغهٔ مبالغه بوده ودلالت برتفضیل وی برشوهر من دارد پس ملاصدرا گفت این چنین نبوده و فرق فیض وفیّاض مانند زید عدل و زید عادل است پس وی نیز قبول نموده و برگشت و همانا مراد باصطلاح ساده که قریب بفهم عموم باشد آنکه عدل و فیض خود مادّه و ماهیّت فیض و عدالت بوده و لکن عادل و فیّاض صاحب عدالت وصاحب فیض راگویند وبعبارت دیگر اگرفیض نباشد فیّاض بودن صورت امکانی ندارد باری ملاعبدالرزاق در قم تدریس میکرده و تألیفات جیّدهٔ بسیاری داردکه حاکی از تبحّر وی میباشد :

۱- حاشیهٔ جواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی ۲- حاشیه برحاشیهٔ خفری برالهیات شرح تجرید ۳- حاشیه برحاشیهٔ ملاعبدالله یزدی برتهذیب المنطق ۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۵- حدوث العالم ۶- دیوان شعر بپارسی که بنوشتهٔ مجمع الفصحا قریب بچهار و پنجهزار بیت و بنوشتهٔ روضات بزرگتر از دیوان فیض ویا بنوشتهٔ نصرآبادی قریب بدوازده هزار بیت است **۷- سرمایهٔ ایمان فی اثبات اصول العقائد بطریق البرهان** که ملخص گوهرمراد مذکور ذیل بوده و درتهران چاپ شده است **۸- شرح تجرید خواجه** که ذیلا بنام شوارق و مشارق مذکوراست **۹- شرح الهیاکل** درحکمت اشراق **۱۰- شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام** که شرحی است متقن برتجرید خواجه نصیر طوسی از اول آن تا مسئلهٔ کلام الهی و بارها چاپ شده ودارای تحقیقات عمیقه میباشد **۱۱- الکلمات الطیبة** درمحاکمهٔ مابین میرداماد و ملاصدرا دراصالت ماهیت یا وجود **۱۲- گوهرمراد** که برای شاه عباس ثانی(۱۰۵۲-۱۰۷۸ھ) تألیف و بارها در ایران چاپ و دراول آن و سرمایهٔ ایمان مقداری از ضروریات علم منطق را مذکور داشته است **۱۳- مشارق الالهام فی شرح تجرید الکلام** که بفرمودهٔ روضات الجنّات غیراز شوارق مذکور فوق وتا مبحث امور عامّه است واز اشعار حقائق شعار او است:

علی را قدر پیغمبر شناسد ـــ که هرکس خویش را بهتر شناسد

سنگ بالین کن و آنگه مژهٔ خواب ببین ـــ تا ببینی که چه در زیرسر مردان است

جنون تکلیف کوه ودشت وصحرا میکند مارا ـــ اگر تن در دهیم آخر که پیدا میکند مارا

محبت شمع فانوس است کی پوشیده میماند ـــ غم او عاقبت در پرده رسوا میکند مارا

حیف است که درگردن حور افکندش کس ـــ دستی که بیاد تو درآغوش توان کرد

دنیا چاهی است نزد دانا بی‌ته	طول امل است ریسمان این چه
هرچند بود جامهٔ عمر تو دراز	برقامت طول امل آید کوته

وقت‌است‌که ترك‌پیر واستاد دهیم	آموخته‌ها را همه از یاد دهیم
با جام می دوساله در میکده‌ها	ناموس هزار ساله بر باد دهیم

وفات فیّاض درسال هزار و پنجاه و یکم یا هفتاد و دویم هجرت در قم واقع گردید لکن با درنظرگرفتن تاریخ جلوس شاه‌عباس ثانی و اینکه تألیف‌کتاب‌گوهرمراد بنام او شده و اینکه سرمایهٔ ایمان را بعدازآن تألیف داده ضعف تاریخ اوّل در وفات او ظاهر شده و تاریخ دویمی را تأیید مینماید.

فیّاض پسری داشت **میرزا ابراهیم** نام‌که مؤلف‌کتاب **القواعد الحکمیة والکلامیة** بوده وچنانچه مشهور است **میرزا حسن لاهیجی** نیز پسردیگر فیّاض، فاضلی بوده صالح که درسال یکهزار و یکصد و بیست و یکم هجرت در قم وفات و قبرش درسمت شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیك بشیخان میباشد و این نگارنده در ماه رجب هزار و سیصد و پنجاه و دویم هجرت موقع تشرّف بدان بلدهٔ طیّبه بسر قبر شریفش رفتم واخیراً درموقع تسطیح طرق و شوارع ملحق بجاده شده است و از تألیفات میرزا حسن است:

۱- **آیینهٔ حکمت** بپارسی دراصول دین و استقصا کرده است ۲- **اثبات‌الرجعة** بپارسی ۳- **اصول‌الدین** بپارسی ۴- **الفة‌الفرقة** درکلام ۵- **بدایع‌الحکم** چنانچه درذریعه تحت‌عنوان آیینهٔ حکمت گفته است ۶- **تألیف‌المحبة او تزکیة‌الصحبة فی‌ترجمة‌کشف‌الریبة عن‌احکام‌الغیبة** که‌کتاب‌کشف‌الریبهٔ شهید ثانی را تلخیص و بپارسی ترجمه‌کرده و تحقیقاتی هم اضافه نموده‌است ۷- **التقیة** ۸- **جمال‌الصالحین** (السالکین‌خل) **فی‌اعمال‌السنة‌والآداب‌المستحسنة** که‌آخر تألیفات او بوده و در همان سال مذکور وفاتش تألیف داده است ۹- **حاشیهٔ وافی ملامحسن فیض** ۱۰- **روایع الکلم** در حکمت ۱۱- **زواهرالحکم** ۱۲- **شمع‌الیقین** در امامت بپارسی ۱۳- **مصابیح‌الهدی** وغیرها ناگفته‌نماندکه ملاعبدالرّزاق‌لاهیجی صاحب ترجمه، غیراز ملاعبدالرزاق رانکوئی شیرازی است‌که شرح حالش را بعنوان **رانکوئی** نگارش دادیم وهم غیراز ملاعبدالرزاق‌کاشی است‌که بعنوان‌**کاشی عبدالرزاق** خواهدآمد.

لاهج یا **لاهجان** یا **لاهیج** از نواحی‌گیلان‌بوده و ابریشم خوب دارد.

(ص۳۵۲ت‌و۳۴۵۷ج۵س‌و۲۱۳هب‌و۳۹۱ض‌و۱۵۶ تذکره نصرآبادی‌ومواضع‌متفرقه‌ازذریعه‌وغیره)

فیاضی ابوالفیض بعنوان فیضی ابوالفیض خواهدآمد.

فیروزآبادی[1]

فیروزآبادی **ابراهیم بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابواسحق شیرازی** خواهد آمد.

فیروزآبادی **سید محمد** - یزدی، فیروزآبادی الاصل والمولد، نجفی المسکن والمدفن، عالم عابد فاضل فقیه مجتهد امامی که از تلامذهٔ آخوند خراسانی سالف الترجمة وآسید کاظم یزدی آتی الترجمة و مرجع تقلید جمعی از شیعه میباشد و از آثار قلمی او است : **جامع الکلم فی حکم اللباس المشکوك** که در نجف چاپ شده است. وی شب جمعه آخر ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و پنجم هجری قمری در سامره وفات یافت وجنازهٔ او را بنجف اشرف نقل دادند.

(ص۹۷ ج۲عه و۶۹ ج۵ ذریعه)

عکس سید محمد فیروزآبادی -۲۰

۱- **فیروزآبادی** - منسوب به فیروزآباد است وآن نام چندین موضع میباشد دیهی است درسه فرسخی مروکه آنرا فیروزآباد جرف گویند، موضعی است در خارج هرات که صوفیه در آنجا خانقاهی دارند، نام قلعه‌ای است درآذربایجان دریك فرسخی خلخال ومشهورتر ازهمه فیروزآباد فارس میباشد که شهری است درنزدیکی شیراز بناکردهٔ فیروز ملك فرس واکثراشخاص منسوب به فیروزآباد از همینجا میباشند. (مراصد وغیره)

فیروزآبادی **محمدبن یعقوب بن محمد** - بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر صدیقی النّسب، شافعیّ المذهب ، **مجدالدین** اللّقب، **ابوطاهر** الکنیة ، شیرازی فیروزآبادیّ البلدة والنسبة ، عالمی است فاضل متبحّر از مشاهیر علمای لغت که وسعت قریحه وکثرت مستحضرات وی مسلّم کلّ وجای تردید احدی نمیباشد وچنانچه ضمن شرح‌حال فناری محمّد بن حمزة اشاره‌شد فیروزآبادی نیز یکی‌از چند تن اکابر علمی وقت بوده که هریکی درفنّی تخصّص داشته‌اند . نخست دربلاد خود تحصیل‌مراتب علمیّه نمود ، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد ، در هشت سالگی بشیراز رفته

بسم الله الرحمن الرحیم اسمعت واجزت لصاحب الکتاب
وکاتبه العالم الخبیر المحقق البارع [illegible]
[illegible] الله [illegible] لما وجدت فیه الخطأ و
والعوض
السقط فی [illegible] المعانی [illegible] عنی ما صح او صح عنده [illegible]
من مسموعاتی او معروفاتی او مما ولای فی العلوم وکتب الملتجی
الی حرم الله تعالی محمد الفیروزابادی ملطیا بذلک فی شوال
سنة [illegible] وسبعین وسبعمایه والحمد لله وصلی الله علی سیدنا محمد وآله

کلیشهٔ خط فیروزآبادی - محمدبن یعقوب بن محمد - ۲۱

قطعهٔ مزبور اجازه‌ای است‌که درظهر نسخه‌ای از جلد اول قاموس بسال ۷۶۸ درحال حیات مؤلف بخط خود وی نگارش یافته و بموجب‌آن برای‌کاتب همان‌کتاب اجازه داده است.

و ازعلمای آنجا تحصیل مراتب علمیّه نمود ، سپس ببغداد و مصر و شام و روم و حجاز و یمن و اغلب بلاد شرقیّه مسافرتها کرد . با عشائر و قبائل عرب معاشرتها داشت، فقه و تفسیر و حدیث و علوم متنوعه را از اکابر دیار متفرقه اخذ نمود ، بهرجاکه میرسید محل توجه اکابر آنجا میشد، بالخصوص مشمول عنایات شاه شجاع، حکمران آذربایجان و امیر تیمور گورکانی و سلطان بایزیدخان عثمانی گردید و به صله و انعامات فوق الغایـة نایل آمد ، بیشتر از همه در دربار ملك اشرف اسمعیل حکمران یمن تقرّب یافت بلکه ملك اشرف، دختر اورا هم که جمال بی‌مثال داشته بعقد ازدواج خودآورد و دیگر سبب مزیّت رفعت وجلالت وی گردید و بیست سال بقضاوت شهر زبید کرسی بلادیمن منصوب و بالاخرة **قاضی القضاة** تمامی بلاد یمن شد و عاقبت مقام و رتبهٔ **شیخ الاسلامی** را حیازت نمود و بقول بعضی اوّلین کسی میباشدکه در دورهٔ اسلامی بهمین رتبه مفتخر بوده و یا موافق قول بعضی ، اوّلین شیخ الاسلام دورهٔ اسلامی محمد بن حمزهٔ فناری بوده است چنانچه مذکور شد .

فیروزآبادی در مسافرتهای خود چندین بارکتاب بهمراهی خود برداشته و در هریك از منازل اکثر آنها را مطالعه کرده و باز بار میکردند و خودش گویدکه هرشبی مادام که دویست سطر حفظ نمی‌کردم بخواب نمی‌رفتم و صحیح مسلم را از ناصرالدین ابوعبدالله محمد بن جهبل بطور ضبط و اتقان خوانده و دراین موضوع گوید :

قرأت بحمدالله جـــامع مسلم	**بجوف دمشق الشام جوفاً لاسلام**
علی ناصرالدین الامام ابن جهبل	**بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام**
و تم بتوفیق الالـــه و فضله	**قرائـة ضبط فی ثلاثـة ایام**

مصنّفات متنوعه وطریفهٔ فیروزآبادی بسیار ودراثبات تبحّر وتفنّن وی دلیلی سرشار میباشند:

۱- **الاحادیث الضعیفة** که چند مجلد است ۲- **احاسن اللطائف فی محاسن الطائف** ۳- **الاسعاد بالاصعاد الی درجة الاجتهاد** که سه مجلد بوده و برای اشرف اسمعیل صاحب یمن تألیفش داده ۴- **اسمار السراح فی اسماء النکاح** ۵- **انواء الغیث فی اسماء اللیث** ۶- **بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز** ۷- **البلغة فی تراجم ائمة النحو واللغة** ۸- **تحبیر الموشین فی ما یقال بالسین والشین** که در بیروت چاپ شده است ۹- **تنویر المقباس فی تفسیر ابن عباس**

چنانچه در کشف‌الظنون گفته وچهارمجلداست **۱۰- تهییج‌الغرام الی‌البلدالحرام ۱۱- جلیس الانیس فی‌اسماءالخندریس** که یك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود وخندریس بمعنی شراب است . دراین‌کتاب هرآنچه راکه درقرآن و حدیث و اقوال علما در موضوع شراب‌آمده بیان‌کرده است **۱۲- الدرالغالی فی‌الاحادیث‌العوالی ۱۳- الدرالنظیم‌المرشد الی مقاصد القرآن العظیم** در تفسیر **۱۴- روضةالناظر فی‌ترجمة الشیخ عبدالقادر ۱۵- زادالمعاد فی‌وزن بانت سعاد** چنانچه در ضمن عنوان قصیدة بانت سعاد ازکشف‌الظنون گوید که محمد بن یعقوب فیروزآبادی‌کتابی بهمین‌اسم تألیف داده پس‌آن‌کتاب را هم دریك مجلد شرح‌نموده‌است **۱۶- سفرالسعادة** درتفسیر که درحاشیهٔ‌کتاب النورالکبیر مع فتح خبیر فی‌اصول‌التفسیر درمصر چاپ شده است **۱۷- شرح صحیح‌البخاری** که نامش **منح‌الباری بالسیح الفسیح‌المجاری** که فقط ربع‌آن‌که در عبادات است در بیست مجلد تمام شده و درنظر داشته‌که چهل مجلدش نماید **۱۸- شوارق‌الاسرار العلیة فی‌شرح مشارق الانوار النبویة** و مشارق‌الانوار تألیف رضی‌الدین حسن بن محمد بن حسن صاغانی سالف‌الترجمة است **۱۹- عدةالحکام** (الاحکام خل) **فی‌شرح عمدة الاحکام** وکتاب عمدةالاحکام تألیف عبدالغنی بن عبدالواحد جماعیلی سالف‌الترجمة است **۲۰- الغرر المثلثة والدرر المبثثة ۲۱- الفضل‌الوفی فی‌العدل الاشرفی ۲۲- القاموس المحیط والقابوس‌الوسیط الجامع لما ذهب من‌کلام‌العرب شماطیط** که به **قاموس‌اللغة** معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است **۲۳- قطبةالخشاف لحل خطبة الکشاف** که شرح خطبهٔ کشاف زمخشری است و بنوشتهٔ خود فیروزآبادی این‌کتاب تلف شده و مجدداً کتاب دیگری در شرح خطبهٔ‌کشاف نوشته وبنغبةالرشاف من‌خطبة‌الکشاف موسومش داشته‌است **۲۴- کورةالخلاص فی‌فضائل سورةالاخلاص ۲۵- اللامع‌المعلم العجاب‌الجامع بین‌المحکم والعباب** درلغت . در کشف‌الظنون گوید پنج مجلد ازآن راکه هرمجلدی درحدود ضخامت صحاح جوهری‌بوده باتمام رسانده پس بحکم حدس و تخمین درنظر گرفت‌که دورهٔ لغت ، صد جلد همچنانی را لازم دارد و تحصیل‌آن خارج از قدرت طلاب میباشد اینك‌آنرا ملخص‌کرده و بقاموس‌المحیط موسومش‌داشت **۲۶- المتفق وضعاً والمختلف صقعاً ۲۷- المثلث** که دوکتاب بدین اسم دارد یکی صغیر که پنج جزوه بوده و دیگری‌کبیر که پنج مجلد است **۲۸- المرقاة الارفعیة فی‌طبقات الشافعیة ۲۹- المرقاة الوفیة فی‌طبقات الحنفیة ۳۰- المغانم المطابة فی‌معالم طابة ۳۱- مقصود ذوی‌الالباب فی‌علم الاعراب ۳۲- منح‌الباری** که فوقاً بنام شرح صحیح‌البخاری مذکور است **۳۳- منیةالسؤل فی‌دعوات‌الرسول ص ۳۴- نخب‌الظرائف فی‌النکت‌الشرائف ۳۵- نزهة الاذهان‌فی‌تاریخ‌اصفهان ۳۶- نغبةالرشاف** که فوقاًدرضمن‌خطبةالخشاف‌مذکورشد **۳۷- النفحة العنبریة فی‌مولد خیرالبریة ۳۸- الوصل والمنی فی‌فضل منی** وغیراینها و مشهورتر از همه کتاب **قاموس‌اللغة** مذکور فوق او است‌که بتنهائی در اثبات تبحّر وکثرت احاطهٔ مؤلف

برهانی قاطع ومرجع استفادهٔ فحول ومورد اهتمام تمام اکابر و اعلام بوده و ازحیث شرح و تحشیه و تلخیص وغیره محل توجه بوده است و درمدح این کتاب گفته اند:

مذمد مجدالدین فی ایامه	من فیض ابحر علمه القاموسا
ذهبت صحاح الجوهری کانها	سحر المداین حین القی موسی

ابن نابلسی در ردّ این شعر گوید :

من قال قد بطلت صحاح الجوهری	لما اتی القاموس فهو المفتری
قلت اسمه القاموس وهو البحران	یفخر فمعظم فخره بالجوهر

فیروزآبادی در همان ایّام قضاوت یمن چندین مرتبه بطائف و مکّه و مدینه رفته و بسیار آرزومند مرگ در مکّه بوده است لکن بحکم تقدیر ازلی دربیستم شوال هشتصد و شانزدهم یا هفدهم هجری قمری در شهر زبید از بلاد یمن وفات یافت و ولادتش در هفتصد و بیست و نهم هجرت بوده وبا این سنّ وسال هیچ یك ازقوای وی کاسته نبوده است و درمقبرهٔ شیخ اسمعیل جبروتی مدفون گردید .

(کف وص۷۴۶ت و ۱۸۵ ج۶فع و ۳۴۶۰ ج۵س و ۲۱۳هب وغیره)

فیض بخش **شاه قاسم بن سید محمد** - نوربخش ، سیدی است عارف زاهد ودر فنون طریقت خلیفهٔ پدرش (که بعنوان **نوربخش** خواهدآمد) بوده وبه حلیهٔ علم و زهد وتقوی آراسته وتمامی اکابر وقت ازباطن فیض بخش او استمداد همّت مینمودند . مشهور است که سلطان حسین میرزا والی خراسان از سلطان یعقوب والی عراق درخواست نمودکه شاه قاسم را روانهٔ خراسان نماید تا مرضی که دارد ببرکت قدوم او بهبودی یابد و محض بجهت رخصت دادن شاه قاسم قصبهٔ سمنان را هم پیشکش سلطان یعقوب نمود و درنتیجه پس از ملاقات شاه قاسم و سلطان حسین ، مرض سلطان رفع شد وشاه قاسم بیش از اندازه موردتوجه گردید وقصبهٔ بیابانك را هم تیول وسیورغال وی مقرّر داشتند . این قضیه تولید حسد در دل جامی و دیگر مشایخ متصوفه نمود و درصدد تنزیل رتبه و مقام وی برآمدند و بخیال اینکه شاه قاسم در وعظ وعلوم رسمی بی بهره است بسلطان حسین گفتند اگر مقرّر فرمائیدکه شاه قاسم روز جمعه بمنبر رفته

وبا مواعظ شافیهٔ خود عموم را مستفیض نماید کمال عنایت خواهد شد که تمامی طبقات مردم از خاص و عام از برکات انفاس قدسیهٔ وی بهرورگردند وهم تصمیم داده بودند که بعضی از مطالب مشکله را مطرح مذاکره کرده و سؤال نمایند که علاوه برعجز او که در وعظ دارد قصور علمی‌اش نیز معلوم گردد سلطان نیز از باطن کار غافل ودرخواست ایشان را اجابت کرد وحسب‌المقرّر، روز جمعه شاه قاسم بمنبر رفته ومشغول وعظ شد وشروع بفضیلت ذکر **لاإلٰهَ إلاّاللهُ** نمود پس عبدالرحمن جامی اشکال مشهور را که درآن کلمهٔ طیّبه درمیان اهل علم محل مذاکره است القا نموده و بشاه قاسم گفت که دراین کلمه بحثی دارم میخواهم سؤال نمایم شاه بمدد روحانیّت مقدّسه گفت درعراق شنیده بودم که تنها درکلمهٔ **علیّ ولیّ‌الله** بحث داری اکنون معلوم شد که در اصل توحید و کلمهٔ **لااله‌الاالله** هم شبهه داری پس حاضرین مجلس ازآن کلام لطافت نظام خندیدند و شاه نیز فاتحه خوانده و مجلس را ختم نمود . باری شاه قاسم همواره مشمول تجلیل وتعظیم سلطان حسین بوده و باکمال رفاهیّت میزیسته است تا درسال نهصد و هشتاد و یکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل گردید . (ص ۱۵۱ لس)

فیض کاشانی یا **فیض کاشی** { **محمد ابن‌شاه‌مرتضی ابن شاه‌محمود** - ملقّب به **محسن**، معروف به **ملامحسن** و **فیض** و **فیض‌کاشی** یا **کاشانی**، عالم عامل ربانیّ ، فاضل کامل صمدانی ، عارف سبحانی از اجلاّی علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه عباس ثانی میباشد که فقیه محدّث مفسّر محقّق مدقّق، حکیم متکلّم متألّه، ادیب شاعر ماهر، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع ، درخبر فهمی و تفطّن بمعانی احادیث و اخبار دینیّه بی‌نظیر، درتطبیق اصول ظواهر با بواطن و جمع مابین اصول شریعت و طریقت متفرّد بود. بفرمودهٔ روضات‌الجنّات نظیر او دراین‌موضوع درتمامی‌فرقهٔ محقّه معلوم نشده و علاوه برمراتب علمیّه درمکارم اخلاق طاق و مشهورآفاق و جلالت مقام‌او معروف بین‌الخلائق و مسلّم مخالف وموافق ومصدّق یگانه وبیگانه بوده و اشهر ازآن است که محتاج شرح و بیان باشد. هر یك ازتألیفات متنوعهٔ اوآیینهٔ حقیقت‌نمای تبحّر

و فضل وکمال و فطانت و ذکاوت و حسن‌سلیقه واستقامت‌طریقه وکثرت اطّلاع‌فروعی واصولی وغایت‌احاطهٔ معقولی و منقولی وی میباشد. بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را .

کلیشهٔ خط فیض مرحوم -۲۲

فیض درقم نشأت واقامت‌داشت، پس‌ازآنکه ورود شیراز سید ماجد بحرانی سالف‌الترجمة مسموعش گردید محض برای تحصیل‌علوم‌دینیّه مسافرت شیراز را تصمیم داد ، لکن والد ماجدش ملاشاه مرتضی اجازه‌نمیداد وبالاخرة بنای استخارهٔ قرآن مجیدگذاشته و بدین‌آیهٔ شریفه تصادف‌نمودند : **فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ الايه** . پس بهمین دیوان معروف منسوب‌بحضرت امیرالمؤمنین ع تفأل‌کرده و بدین ابیات تصادف نمودند :

تغرب عن‌الاوطان فی‌طلب العلی — وسافر ففی‌الاسفار خمس‌فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة — وعلم وآداب و صحبة ماجد

اینك علاوه برموافق نیّت و مرام بودن فال و استخاره توافق کلمهٔ **صحبة ماجد** در این بیت با مرام اصلی‌که استفاده از **سید ماجد** بوده جالب‌حیرت‌گردید. فیض بشیراز رفت، علوم شرعیّه را از سید ماجد تکمیل و علوم عقلیّه را نیز از یگانه فیلسوف اسلامی ملاّ صدرای سالف‌الترجمة بلکه موافق‌آنچه استظهار میشود از میرداماد نیز اخذ نمود و چنانچه درشرح حال ملاعبدالرزاق فیّاض اشاره شد دختر ملاصدرا را هم ازدواج‌کرد و این لقب فیض وفیّاض نیز از او بوده است. **اما نسبت تصوف باطل** بفیض‌کاشانی‌موافق آنچه در روضات فرموده وازسید نعمةالله جزائری سالف‌الترجمة ازاجلاّی تلامذهٔ‌خود فیض و ازدیگر اجلّه هم نقل شده دروغ و تهمت و بهتان است و خود فیض در موارد

بسیاری خصوصاً درکتاب کلمات طریفهٔ خود طعن‌های بسیاری برصوفیّه وارد آورده ومسلك تصوف و اطوار ناشایست و عادات ناباپست ایشانراکه قلم از نگارش آنها در الم است شدیداً انکارکرده و درتوبیخ و ملامت ایشان اهتمام تمام داشته است. ملامحمدطاهرقمی و بعضی از اجلاّی دیگرکه دربدایت حال با فیض معاندت داشته‌اند اخیراً بعداز اطّلاع برحقیقت امر با عبارت یٰا مُحسِنُ قَدْ اَتٰاكَ المُسِیءُ بمقام اعتذار برآمده‌اند . اگر در کلمات فیض و شیخ بهائی و نراقی و نظائر ایشان تصریحاً یا تلویحاً تعرّضی نسبت بطلاّب و اهل علم بوده باشد همانا مراد و منظورشان اهل تزویر و ریا و علماء سوء ظاهرپرست دور ازحقیقت میباشدکه گرگان متلبّس بلباس میش بوده ودراخبار واحادیث متواتره نیزهمه‌گونه مذمّت برایشان وارد آمده وعقلا وشرعاً مذموم وموردطعن میباشند.

ایشانندکه علم و تلبّس بلباس اهل علم را سرمایهٔ حیات پنج روزه و وسیلهٔ خودنمائی میکنند ، برای یك لقمه نان هزاران تواضع براغنیا نموده وکاسه‌لیس ایشان هستند و ایشان را در ارتکاب شهوات اذن و درتصرف درشبهات رخصت میدهند. ای‌بسا حقوق شرعیّهٔ بسیاری راکه برای تأمین مصارف اساسیّهٔ دینیّه ، منظور نظر شرع مقدّس است با اندکی مصالحه کرده و مصداق آیات حقائق سمات بسیاری میباشند : اوُلئِكَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلاٰلَةَ بِالهُدیٰ فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَمٰا کانُوا مُهتَدینَ - وَلَیَحْمِلُنَّ اَثقٰالَهُمْ وَاَثقٰالاً مَعَ اَثقٰالِهِمْ وَ لَیُسْئَلُنَّ یَومَ القِیٰامَةِ عَمّٰا کانُوا یَفْتَرُونَ - لِیَحْمِلُوا اوزارَهم کٰامِلَةً یَومَ القِیٰامَةِ وَمِنْ او زار الَّذینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیرِ عِلمٍ اَلاٰسٰاءَ مٰایَزِرُونَ . باری مجملی هم درضمن شرح حال شیخ بهائی دربارهٔ پارهٔ اعتراضات سخیفه که ازاهل‌ظاهر و ریا بدو واردآمده مذکورداشتیم و رجوع بدانجا نیز نمایند. بهتراینست قضاوت عادلانهٔ اینگونه قضایا را محول بنظر حقائق اثر یگانه قاضی عادل بشر حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه بداریم . فیض از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ مجلسی و سید نعمةالله جزائری و نظائر ایشان بوده و خودش هم از دواستاد معظّم خود ملاصدرا و سید ماجد بحرانی و نیز از ملاخلیل قزوینی و شیخ بهائی و شیخ محمد ابن صاحب معالم و دیگر

اساتید وقت روایت میکند وچنانچه درصدر عنوان اشاره‌شد در تمامی فنون شعری نیز مهارتی بسزا داشته و اشعار انیقه و طریفهٔ بسیاری گفته‌که ازآن جمله است :

سالك راه حق بیا ، نور هدی زما طلب — نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینهٔ نجات عترت و ناخدا خدا — دست دراین‌سفینه زن دامن‌ناخدا طلب

آنکه‌مست‌جانان‌نیست‌عارف‌اربودعامست — هر که نیستش ذوقی شعله‌گر بود خام‌است
هرزه‌گردد اسکندر در میان تاریکی — آب‌زندگی‌باده‌است چشمهٔ خضر جام‌است

در عهد صبی‌کرده جهالت پستت — ایّام شباب کرده غفلت مستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت — کی صیدکند ماهی دولت شستت

ای‌آنکه‌گمان بری‌که داری همه‌چیز — اینك روی از جهان‌گذاری همه چیز
دریابی باقی گر ز فانی‌گذری — داری همه چیز اگر نداری همه چیز

ازآن ز صحبت یاران‌کشیده دامانم — که صحبت دگری میکشد گریبانم

بهوش باش‌که حرف نگفتنی نجهد — نه هرسخن‌که بخاطر رسد توان‌گفتن
یکی زبان و دوگوشست اهل معنی را — اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن
سخن چو سودندارد نگفتنش اولیست — که بهتر است ز بیداری عبث خفتن

ذرّهٔ درد بآن مایهٔ درمان بردن — به زکوه حسنات است بمیزان بردن
ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی — به ز صد سال نماز است بپایان بردن
یك طواف سرکوی ولی حق‌کردن — به ز صد حج قبول‌است بدیوان بردن
تا توانی زکسی بار گرانی برهان — به ز صد ناقهٔ حمرا است بقربان‌بردن
یك گرسنه بطعامی بنوازی روزی — به ز صوم رمضان است بشعبان بردن
یك‌جو ازدوش مدین‌دینی‌اگر برداری — به ز صد خرمن طاعات بدیان بردن
به زآزادی صد بندهٔ فرمان بردار — حاجت مؤمن محتاج باحسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد — به ز شب‌خیزی وشاباش زیاران بردن

نفس خودرا شکنی تاکه اسیر توشود به زاشکستن کفّار و اسیران بردن
خواهی ار جان بسلامت ببری تن درده طاعتش را ندهی تن نتوان جان بردن
سر تسلیم بنه هرچه بگوید بشنو از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن

طرفی نبستم زین جهان استغفرالله العظیم خسبیدم و شد کاروان استغفرالله العظیم
عمر عزیزم شد تلف اندر پی آب و علف کاری نکردم بهرجان استغفرالله العظیم
بیحد گناهان کرده‌ام بس جوروطغیان کرده‌ام زین جرمهای بیکران استغفرالله العظیم
از بس زدم بر تو بهسنگ شدتو به برمن عارو ننگ از اصل جرم و جبر آن استغفرالله العظیم
زین عهدهای سست وسست زین تو به‌های نادرست لحظه بلحظه آن به آن استغفرالله العظیم
ده بار وصدبار وهزار ای فیض کم باشد بیار هردم جهان اندر جهان استغفرالله العظیم

من این زهد ریائی را نمیدانم نمیدانم رسوم پارسائی را نمیدانم نمیدانم
یکی گویم یکی دانم یکی بینم یکی باشم دوتائی وسه تائی را نمیدانم نمیدانم
بغیر مهرمهرویان که تابد بردل و برجان طریق روشنائی را نمیدانم نمیدانم
من ار نیکم وگر بد فیض گومردم ندانندم زبان خودستائی را نمیدانم نمیدانم

درچهرهٔ مهرویان انوار تو میبینم در لعل گهرباران گفتار تو میبینم
در مسجد و میخانه جویای تو میبایم درکعبه و بتخانه زوّار تو میبینم
از کوی تو میآیم هم سوی تو میآیم درسیر و سلوك خود انوار تو میبینم
گه قدر مرا کاهی گه قیمتم افزائی درسود و زیان خودرا بازار تو میبینم
هرجاکه روم نالم چون بلبل شوریده سرتاسر عالم را گلزار تو میبینم
پروانه بگرد شمع جویای جمال تو بلبل بگلستانها هم راز تو میبینم
ازخود نه خبر دارم نه عین و اثر دارم در نطق و بیان فیض گفتار تو میبینم

حسن رخ مهرویان از روی تو میبینم دلجوئی دلداران از جوی تو میبینم
هرجاکه بود نوری ازپرتو روی تست هرجاکه بودآبی از جوی تو میبینم

گبر و مغ و ترسا را جویای تـو میابم | روی همه عالـم را درسوی تـو میبینم
بلبـل بگلستانهـا ازبهـر تـو مینالد | بوی‌گل و ریحان را از بـوی تو میبینم
عاشق سرکوگردد من‌گـرد جهان‌گردم | چون جملهٔ عالم را من کوی تو میبینم
اندردل هرذرّه خورشید جهان‌تابی‌است | من‌تابش‌آن خورشید از روی تو میبینم
دربحر محیط عشق‌شد غرق وجود فیض | و این چشم گهربارش واسوی تو میبینم

علـم رسمـی ازکجـا عرفـان کجـا | دانش فکـری کجـا وجـدان کجا
عشق را بـا عقـل نسبت کـی تـوان | شـاه فـرمان ده کجـا دربـان کجا
دوست را داد آن نشان دید این عیان | در حقیقت ایـن کجـا و آن کجا
کـی دل بـی‌عشق بینـد روی دوست | قطـرهٔ خـون از کجـا عمـان کجا
دردهـا را عشق درمـان میکنـد | عشق نبـود درد را درمـان کجا
عشق ایـن را این و آن را آن‌کنـد | گـر نباشـد عشق ایـن و آن کجا
هـم سر مـا عشق و هـم سامـان مـا | عشق اگـر نبـود سر و سامـان کجا
عشق خـانمـان هـر بی‌خـانـمان | فیض را بـی‌عشق خـانمـان کجا

از نـور نبـی واقف ایـن راه شـدم | وز مهـر علـی عـارف الله شـدم
چـون پیـروی نبـی و آلش کـردم | ز اسرار و حقـائق همـه آگاه شـدم

وغیر اینهاکـه اشعار علمی و اخلاقی طریفه‌اش بسیار و درمطاوی کلمات مصنّفاتش هـم بعضی ازآنها مذکور و بدیوان و پاره‌ای مثنویّات و منظومات او در ضمن تـألیفات وی اشاره خواهد شد.

۱- آب زلال که مثنوی‌است و بنام خطاب بحضرت‌حق وخطاب‌بنفس بدو جرعه تقسیمش نموده است **۲- آداب‌الضیافة** که منظومهٔ فارسی است **۳- آئینهٔ شاهی** بپارسی‌که ملخص‌کتاب ضیاءالقلب مذکور درذیل خود او میباشد **۴- ابواب‌الجنان** بفارسی در وجوب عینی نمازجمعه در هرعصر وآداب‌آن وفضیلت جماعت وآداب‌آن ویك‌نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارتهران موجود است **۵- الاحجار الشداد والسیوف الحداد فی‌ابطال** (نفی خلا) **الجواهرالافراد** که در ایام جوانی تألیفش داده **۶ و۷ و۸- اذکارالصلوة و اذکار الطهارة و**

الاذکار المهمة ۹- الاربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین ع ۱۰- الاستقلالیة در اثبات ولایت استقلالی پدر در تزویج دختر باکرهٔ خود **۱۱- الاصفی** در تفسیر قرآن مجید و آن ملخص تفسیر صافی خود فیض است چنانچه تفسیر دیگر موسوم به مصفی نیز ملخص همین تفسیر اصفی است و تفسیر اصفی در تهران مستقلا چاپ شده و درحاشیهٔ بعضی از چاپهای تفسیر صافی نیز بطبع رسیده است **۱۲- الاصول الاصلیة** (الاصیلة حل) **المستفادة من الکتاب والسنة ۱۳- الاصول الاصلیة فی ماخذ الاحکام بغیر ما اشتهر بین الانام** چنانچه بعضی گفته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۱۴- اصول العقائد ۱۵- اصول المعارف** که ملخص کتاب عین الیقین است **۱۶- الاعتذار** که درجواب مکتوبی نوشته و حاوی مجملی از شرح حال و گزارشات و ابتلائات خود ومتضمن نصایح اهل زمان خصوصاً شخص سالك میباشد **۱۷- اعمال الاشهر الثلثة ۱۸- الافق المبین فی کیفیة التفقه فی الدین** چنانچه بنوشتهٔ ذریعة دربعض نسخه‌ها است و نام این کتاب حق المبین است که ذیلا مذکور است **۱۹- الفت نامه** در ترغیب مؤمنین برانس و اتحاد و الفت و یگانگی و اتفاق و محبت که اساس نوامیس اسلام و یگانه وسیلهٔ حصول مقاصد دینیّه و دنیویّه است و چند بیت طرفهٔ دایر بهمین موضوع راکه در ذریعة از همین کتاب الفت نامه نقل کرده ثبت اوراق مینماید .

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم	انیس جان غم فرسودهٔ بیمار هم باشیم
شب آمد شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم	شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم
دوای هم شفای هم برای هم فدای هم	دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
بهم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یك پیشه	سری در کار هم آریم ودوش و یار هم باشیم
حیات یکدگر باشیم و بهر یکدگر میریم	گهی خندان زهم گه خسته وافکار هم باشیم

۲۰- الامالی ۲۱- الامکان والوجود چنانچه در ذریعه نوشته لکن ظاهراً نسخه غلط وعوض **وجود** کلمهٔ **وجوب** صحیح است **۲۲- الانصاف فی طریق العلم باسرار الدین المختص بالخواص والاشراف و بیان الفرق بین الحق والاعتساف** ودرضمن این کتاب بعضی ازحالات خود را نگاشته و عذر پاره‌ای از مصنفات خود راکه موافق مذاق فلاسفه و متصوفه تألیف داده باعبارات واضح و ملمع عربی و فارسی مذکور داشته و این کتاب مستقلا وهم با چندین رسالهٔ متفرقهٔ خود فیض در یکجا بطبع رسیده است **۲۳- انصافیه** چنانچه بعضی نوشته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۲۴- انموزج اشعار اهل العرفان** که حاوی هفتاد غزل در توحید از اشعار عرفا است **۲۵- انوار الحکمة** که ملخص کتاب علم الیقین مذکور ذیل بوده وپاره‌ای فوائد حکمیه نیز بدان افزوده است **۲۶- اهم ما یعمل** که حاوی مهمات اذکار و اوراد و اعمال شرعیهٔ هفتگی و روزانه وسالانه است **۲۷- بشارة الشیعة** که با چندین رسالهٔ دیگر خود فیض در تهران چاپ ودرضمن چهل بشارت ثابت

کرده که فرقهٔ ناجیه از فرق اسلامیه که بموجب اخبار دینیه با مژدهٔ بهشتی مستبشر هستند همانا منحصر بشیعه میباشد **۲۸- ترجمةالتذکرة فیالحکمة الالهیة** **۲۹** تا **۳۵- ترجمةالحج** و **ترجمةالزکوة** و **ترجمةالشریعة** و **ترجمةالصلوة** و **ترجمةالصیام** و **ترجمةالطهارة** و **ترجمة العقائد الدینیة فیالاصول الاعتقادیة و اثباتها** درآداب و احکام و اسرار هریك ازصوم وصلوة و طهارت و حج و زکوة و درمعنی شریعت و فائدهٔ آن وکیفیت سلوك آن و دراثبات عقائد دینیه باقرآن و اخبار دینیه برخلاف طریقهٔ متکلمین **۳۶- تسنیم** که مثنوی‌است **۳۷- تسهیل السبیل فیالجنة فیانتخاب کشف المحجة للسید بن طاوس** که باکتاب تحف‌العقول درایران چاپ‌شده‌است **۳۸- تشریح العالم** درعلم هیئت **۳۹- التطهیر** که از نخبهٔ فقهیهٔ خودش انتخاب کرده ودراخلاق و تطهیر باطن است **۴۰- تفسیرالامانة** **۴۱- تفسیرالقرآن** که بنام **صافی** و **اصفی** و **مصفی** و **تنویرالمذاهب** چندین تفسیر برقرآن مجید نوشته‌است **۴۲- تقویم‌المحسنین فیمعرفةالساعات والشهور والسنین** که بارها چاپ و اخیراً نام آنرا به **احسن‌التقویم** تبدیل داده‌است **۴۳- تنفیس الهموم** که یکی از مثنویات اوست **۴۴- تنویرالمذاهب فیتعلیقات‌المواهب** که درتفسیرقرآن و حواشی برتفسیر مواهب‌العلیهٔ حسین‌کاشفی است **۴۵- التوحید** **۴۶- ثبوت‌الولایةعلیالبکر** که بنام استقلالیه مذکور شد **۴۷- ثناءالمعصومین ع** در انشای صلوات و سلام و تحیه و ثناء ومحامد حضرات معصومین‌علیهم‌السلام باصول دوازده امام خواجه ومبسوط‌تر ازآن **۴۹- الجبر والاختیار** که درضمن‌مجموعهٔ کلمات‌المحققین چاپ‌شده‌است **۵۰- الجبر والتفویض** **۵۱- جلاء العیون** در انواع اذکار قلبی وگاهی این‌کتاب را دربعض مواضع بنام **جلاءالقلوب** نیز مذکور دارند و این اسم مناسب‌تر بموضوع‌کتاب است لکن از خود فیض نام اولی جلاءالعیون نقل شده است **۵۲- جلاءالقلوب** که همان جلاءالعیون است **۵۳** و**۵۴** و**۵۵- جواب‌الابهری عن‌کیفیة علم‌الله تعالی بالموجودات فیالازل** و **جواب‌السئول عن تجددالطبایع** و **حرکت الوجود الجسمانی بتجددالامثال** **وجواب،سئلةالوجود فیبیان‌انه‌مشترك لفظی اومعنوی** **۵۶- حاشیهٔ رواشح سماویهٔ** استاد خود میرداماد **۵۷- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** که در حاشیهٔ شرح صحیفهٔ سید نعمت‌الله جزائری درتهران چاپ شده‌است **۵۸- الحقائق فیاسرارالدین ومحاسن‌الاخلاق** که لباب و ملخص‌کتاب محجهٔ خود او است **۵۹- الحق المبین فیکیفیة التفقه فیالدین** **۶۰- الحق‌الیقین** **۶۱- خلاصةالاذکار الواردة لکل فعل و وقت و حادثة** ودونسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۱۷۰ و۲۱۷۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدید تهران موجود است **۶۲- دهرآشوب** که از مثنویات او است **۶۳- دیوان شعر** که درتهران چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن بشماره‌های۴۲۱ و ۴۲۲ درکتابخانهٔ مذکوره موجود و حاوی قصائد و مثنویات و مناجات و غزلیات و رباعیات حکیمانه و عارفانه میباشد **۶۴- الرفع والدفع فیماورد فیرفع‌الافات ودفع‌البلیات‌بالقرآن والدعاء والعوذة والرقی والعلاج والدواء** **۶۵- زادالسالك فیکیفیة سلوك طریق‌الحق و شرائطه وآدابه** **۶۶- السانح الغیبی فیالایمان والکفر** **۶۷- سفینةالنجاة** در تحقیق اینکه

ماخذ احکام‌شرعیه‌منحصر بآیات‌محکمه وسنت واحادیث اهل‌بیت‌عصمت ع است وبس **۶۸- السبیل** که یکی از مثنویات اوست **۶۹- الشافی** که ملخص وافی مذکور در ذیل است **۷۰- شرائط الایمان فی‌تحقیق معنی‌الایمان والکفر و مراتبهما** **۷۱- شراب طهور** که یکی از مثنویات مناجاتی او است **۷۲- شرح‌الصحیفة السجادیة** و ظاهراً همان حاشیهٔ صحیفه است که مذکورشد **۷۳** و **۷۴** و **۷۵- شوق‌الجمال** و **شوق‌العشق** و **شوق‌المهدی** که هرسه از منظومات او است **۷۶- الشهاب الثاقب** در اثبات وجوب عینی نماز جمعه در هرزمان بعربی **۷۷- الصافی** که تفسیر قرآن مجید با احادیث‌است **۷۸- ضیاءالقلب فی‌تحقیق الحکام الخمسة علی‌الباطن** در تفصیل‌حکومت عقل وشرع وطبع وعرف وعادت‌بنفس‌انسانی‌است **۷۹- علم‌الیقین‌فی‌اصول‌الدین** که با چندکتاب دیگر خود فیض درتهران چاپ سنگی شده است **۸۰- العوامل** که بعوامل ملامحسن معروف و با چندین‌کتاب مقدماتی دیگر بارها بنام **جامع‌المقدمات** چاپ و بنقل قصص‌العلما بعقیدهٔ بعضی‌ازفضلا تألیف همین ملامحسن فیض است و خود صاحب قصص‌گوید اینکه بعضی‌آنرا از ملامحسن قزوینی پسر محمدطاهر قزوینی دانند اشتباه است پس‌گوید بلی‌ملامحسن قزوینی همین عوامل ملامحسن فیض را تاآخر عوامل سماعیه شرح‌کرده چنانچه شرحی هم بنام زینةالمسالك برالفیهٔ ابن‌مالك درچهار جلد نوشته است . **نگارنده‌گوید** که از فیض بودن همین عوامل معروف بعوامل ملامحسن نیز محل تردید و محتاج بتحقیق است و بهرحال‌آن غیراز عوامل مأة جرجانی است‌که نیز با شرح‌آن درضمن جامع‌المقدمات مذکور چاپ وازکتب درسی محصلین‌ابتدائی‌علوم‌عربیه‌است‌وشرح‌حال‌ملامحسن‌قزوینی‌بعنوان‌قزوینی‌خواهدآمدوبآنجانیزمراجعه نمایند **۸۱- عین‌الیقین فی‌اصول‌الدین** که باکمال‌اختصار باعبارات واضح و روشن لب معارف و نتایج افکار اعلام و اکابر را جامع ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر وبا علم‌الیقین فوق چاپ شده است **۸۲- غنیةالانام فی‌معرفةالساعات والایام** بعربی **۸۳- فهرس‌العلوم** که انواع و اصناف تمام علوم و موضوعات‌آنها را حاوی است **۸۴- فهرست مصنفات‌خود** که اسامی تمامی‌آنها وموضوع وشمارهٔابیات وتاریخ‌تألیف وبعضی‌مزایای دیگر هریکی‌را مشروحاً حاوی‌است **۸۵- قرةالعیون فی‌المعارف والحکم** بزمینهٔ همان اصول‌المعارف مذکور فوق لکن با سبك و سیاقی دیگر **۸۶- الکلمات‌الطریفة فی‌ذکر منشأ اختلاف‌الامةالمرحومة** **۸۷- الکلمات‌المخزونة** که ملخص کلمات مکنونهٔ ذیل است **۸۸- الکلمات‌المکنونة فی‌علوم اهل‌المعرفة و اقوالهم** که درتهران چاپ شده است **۸۹- گلزار قدس** درمراثی و قصائد و رباعیات و غزلیات **۹۰- اللالی** که مقداری‌ازکلمات‌مکنونهٔ مذکوراست **۹۱- اللب** که لب‌قول‌درحدوث‌عالم‌است **۹۲- لب‌الحسنات** که خلاصهٔ منتخب‌الاوراد مذکور ذیل است **۹۳- مثنویات** که بنام **تسنیم وسلسبیل** و **ندبةالعارف** و **ندبةالمستغیث** وغیره چندمثنوی دارد **۹۴- المحجةالبیضاء فی‌احیاءالاحیاء** که درعلم‌اخلاق بی‌نظیر و طاق وکتاب احیاءالعلوم غزالی‌را مهذب‌کرده وبعضی مستحدثات‌آن را اسقاط ومطالب حقهٔ‌آنرا با اخبار و احادیث حضرات معصومین ع وکلمات علمای فرقهٔ محقه تأیید مینماید ودر

تهران چاپ سنگی شده‌است **۹۵- مرآت‌الآخرة** درمعرفت معاد و روزقیامت وباکتاب‌علم‌الیقین مذکور فوق چاپ سنگی شده است **۹۶- المشرق فی‌کشف معانی‌الحقائق ۹۷- مشواق** وآن رساله‌ایست در ردکسانی‌که شعر و شاعری را زندقه و مخالف اسلام و دیانت حقه میدانسته‌اند و در تهران چاپ شده و معانی حقیقی و الفاظ و اصطلاحات متداوله مابین عرفا و اهل تصوف را حاوی است **۹۸- مصباح الانظار ۹۹- المصفی** درتفسیر قرآن و ملخص همان اصفی مذکور فوق است **۱۰۰- المعارف فی‌اصول‌الدین‌المستفادة من‌الکتاب والسنة** که ملخص کتاب‌علم‌الیقین مذکور است **۱۰۱- معتصم‌الشیعة فی‌احکام‌الشریعة** که برمهمات مسائل فقهیه و موارد اختلافات شیعه با ادله و مدارک آنها با بسط تمام مشتمل بوده وفقط کتاب طهارت وصلوة از آن خاتمه‌یافته و شبیه‌ترین کتب بمختلف علامه میباشد **۱۰۲- معیارالساعات** که بپارسی مانند غنیهٔ مذکورفوق است **۱۰۳- مفاتیح‌الشرایع** که تمامی مهمات احکام و مسائل دورهٔ فقه را از اول تاآخر حاوی و پارهٔ احکام مهمهٔ دیگررا نیزکه درکتب فقهیهٔ متداوله معنون نبوده‌اند مشتمل وموافق‌فرمودهٔ روضات از حیث بیـان و برهان اجمالی و تعرض اجماعیات و ایجـاز عبارات اجمل و اوضح و افصح‌کتب فقهیه میباشد **۱۰۴- مکارم‌الاخلاق و مساویها ۱۰۵- مناقب امیرالمؤمنین ع** که بنام **اربعون** مذکور شد **۱۰۶**تا**۱۰۹- منتخب‌الاوراد و منتخب رسائل اخوان‌الصفا ومنتخب الفتوحات‌المکیة و منتخب‌المثنوی ۱۱۰- من لایحضره‌التقویم** که سعد و نحس ایام و اوقات و دیگر مطالب متداوله درتقاویم را مطابق اخبار وارده ازحضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام جمع ویك نسخهٔ‌خطی آن بشمارهٔ ۲۶۵۹ درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست **۱۱۱- منهاج النجاة فی‌بیان‌العلم‌الذی طلبه فریضة علی‌کل مسلم ومسلمة والعمل بموجبه** که باکتاب‌علم‌الیقین مذکور چاپ‌شده‌است **۱۱۲- میزان‌القیامة‌فی‌معنی‌المیزان الاخروی ۱۱۳- النخبة‌فی‌خلاصة احکام‌الشریعة المطهرة و سننهـا وآدابها** که خلاصهٔ تمامی دورهٔ فقه را درحدود سه هزار بیت حاوی‌است **۱۱۴ و۱۱۵- ندبة‌العارف و ندبة‌المستغیث** که هردو ازمثنویات‌او است **۱۱۶- نقد الاصول الفقهیـه** که خلاصهٔ فقه و اول تألیفـات فیض بوده و درایام جوانیش تـألیف داده است **۱۱۷- نـوادر الاخبار** که اخبار غیرمذکوره درکتب اربعه را حاوی است ویك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۸۴۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۱۸- الوافی** در جمع و ترتیب و نهایت تهذیب تمامی اخبارکتب اربعه و توضیح و بیان مشکلات‌آنها وحل متشابهات آنها و تفسیرآیات متعلقه بآنها باکمال دقت و متانت ویك مرتبه تمامی‌آن درسه مجلد بزرگ ویك‌مرتبه نیز فقط دوجلداولی‌آن درتهران‌چاپ‌شده‌است **۱۱۹- وسیلة‌الابتهال** که ظاهراً یکی ازمثنویات او است **۱۲۰- هدیة‌الاشراف** که ملخص‌کتاب انصاف مذکور فوق است وغیراینها .

وفات فیض بسال هزار و نود و یکـم هجرت درکاشان واقع شد ، قبر و قبّهٔ او مشهور و بکرامت معروف و مزار است. مخفی نماندکه **ملاشاه مرتضی** پدر فیض نیز از

اکابر علماء وفضل او مشهور بود ویك کتابخانهٔ عالی داشته است، درحاشیهٔ روضات الجنّات گوید در بعضی از جونگ‌های معتبر دیدم که بعضی از حشرات توی صندوق کتاب شاه مرتضی رفته و تمامی اوراق و کتابهائی راکه بوده خورده و ضایع کردند و فقط یك پارچه جلد باقی ماند که این رباعی در روی آن بوده است :

علمی که حقیقی است درسینه بود — درسینه بود هر آنچه درسی نبود
صد خانه ترا کتاب سودی نکند — باید که کتابخانه در سینه بود

یك رباعی بهمین مضمون در شرح حال قاسم الانوار نیز خواهد آمد . سال وفات شاه مرتضی بدست نیامد ومخفی نماند که خانوادهٔ فیض کاشانی خانوادهٔ علم وفیض واز بزرگترین خانواده‌های علمیّه معدودو برادرش **نورالدین کاشانی** ازعلمای اخباری مسلك ومؤلف کتاب **مصفاة الاشباح فی الاخلاق وعجائب الافاق** و پدر مولی محمدهادی شارح کتاب مفاتیح عمّ خود فیض کاشانی است و هم‌چنین برادردیگرش ملاعبدالغفور بن شاه مرتضی وپسرش ملامحمدمؤمن بن عبدالغفور از علمای نامی زمان خود و **ملامحمد علم‌الهدی** فرزند خود فیض را نیز بهمین عنوان علم‌الهدی نگارش دادیم .

الطیبین الطاهرین المعصومین صلوة دائمة مستمرة الی یوم الدین
قد وافق الفراغ من اتمام عن الخلاصة یوم الاثنین
ثالث شهر صفر سنة خمس وثمانین وتسعمائة
علی ید اذل العباد لدی المعبود
مرتضی بن محمود

کلیشهٔ خط ملاشاه مرتضی پدر فیض -۲۳

کلیشهٔ فوق ازصفحهٔ آخر کتاب خلاصة الاقوال ازمصنفات شیخ الطائفة علامهٔ حلی اعلی‌اه مقامه است که در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

(قص وملل وص ۵۴۲ت و۳۴۶۳ ج۵س و۲۵۹ ج۲مع و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فیضی

ابوالفیض ابن شیخ‌مبارك - هندی ابن شیخ‌خضر، یمانیّ الاصل، ناکوریّ الولادة ، فیضیّ الشّهرة ، از اکابر علمای اوائل قرن

یازدهم هجری هند میباشد که عالم فاضل مفسّر شاعر ماهر بود ، نخست به **فیضی** تخلّص مینموده و اخیراً به **فیاض** تبدیل دادو بغرض استعلا بیرادر کهتر خود ابوالفضل که **بعلّامی** شهرت داشته او نیز به **فیاضی** تخلّص میکرده واز تلامذهٔ پدر خود وخطیب ابوالفضل کازرونی و سید صفی رفیع‌الدین صفوی بوده واز اشعار او است :

چشمی گهرشناس نداری چه گویمت ‏ کاین نه صدف چگونه ز یکدانه پر شده است

باید به ره عشق تکاپو کردن ‏ پیوسته بخورشید ازل روکردن
زینسان که بود ظهور حق از همه سو ‏ باید زچه روی روی یک سوکردن

آن روز که کردند شمار من و تو ‏ بردند ز دست اختیار من و تو
فارغ بنشین که کارساز دوجهان ‏ پیش از من و تو ساخته کار من و تو

یارب قدمی براه توحیدم ده ‏ شوقی به نهانخانهٔ تجریدم ده
دل بستگئی بسرّ تحقیقم بخش ‏ آزاده‌گئی ز قید تقلیدم ده

زاهد سخن، زمشرب توحیدمیکنی ‏ تحقیق کرده‌ایم که تقلید میکنی

فیضی بسال نهصد و پنجاه و چهارم هجری در بلدهٔ ناکور از توابع اجمیر از بلاد هند متولد شد و چندین سال درحوزهٔ درس پدر بتحصیلات لازمهٔ علمیّه پرداخت تا بنوشتهٔ تذکرهٔ علمای هند (والعهدة علیه) درچهارده سالگی از تحصیلات علمی فارغ و درشعر و عروض و قافیه و خط و انشا و لغت و تاریخ و تفسیر بی‌نظیر و در اکره مدرّس بوده و درسال نهصد و هفتاد وچهارم با اکبرشاه هندی ملاقات نمود، نخست بلقب **ملك‌الشعرائی** و اخیراً به **امیران** مفتخر بوده وهمّت بر تربیت سلطان برگماشت ، قصیدهٔ طویلی درمدح وی گفت عاقبت از طرف سلطان بنظم خمسه‌ای بسبك و اسلوب خمسهٔ نظامی مأمورشد، او نیز درسال نود و سیم بطرح‌ریزی هرپنج کتاب اشتغال یافت وآنها را **بمرکز ادوار** ، **سلیمان و بلقیس** ، **نل و دمن** ، **هفت‌کشور** و **اکبرنامه** بهمین ترتیب موافق پنج‌گنج نظامی موسوم وازهریکی قسمتی انشاکرد لکن هیچیك را بپایان نرسانید تا درسال‌هزار وسیم هجرت امر جدید اکید باتمام آنها با مقدّم داشتن نل و دمن که از داستانهای قدیم

هندی و معاشقهٔ نل نامی با دمن نامی را شامل است صادر شد او نیز درظرف چهار ماه **نل و دمن** را ضمن چهار هزار و دویست بیت باتمام رسانید و درآن بین سلطان را نیز مدح کرد . اما چهار کتاب دیگر که منظور کرده بود ظاهر آن است که عمرش وفا باتمام آنها نکرد این است که درکشف الظنون نیز فقط نل و دمن را از این پنج کتاب مذکور داشته و ازچهار دیگری نام نبرده است بلی یك نسخه ازمرکز ادوار که حاوی یك هزار و چهارصد و چهل و دوبیت است (مأمور بودکه آنرا درسه هزار بیت بانجام رساند) بضمیمهٔ یك نسخه از نل و دمن بشمارهٔ ۳۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است . از تألیفات و آثار قلمی فیضی است :

۱- **اکبرنامه** که یکی از ابواب خمسه است ۲- **خمسه** که فوقاً مذکور شد ۳- **دیوان شعر** که حاوی پانزده هزار بیت میباشد ۴- **سلیمان و بلقیس** که نیز یك قسمت از خمسه است ۵- **سواطع الالهام** درتفسیر قرآن مجید که ازاول تاآخر باکلمات بی‌نقطه تفسیر کرده ودر تمامی آن یك حرفی ازحروف معجمه (نقطه‌دار) را بکار نبرده و دراین صنعت متخصص و متفرد و از سایر تفاسیر عامه و خاصه ممتاز بوده و بهمین جهت آنرا **تفسیر بی‌نقطه** نیز گویند و درسال هزار و دویم هجرت از تألیف آن فراغت یافته و سورهٔ مبارکه **قُلْ هُوَ اللّه** (بدون بسم‌الله) مادهٔ تاریخ تألیف آن است و درمقابل این خدمت ده هزار روپیه از طرف اکبرشاه بدو عنایت گردید وهمین تفسیر درسال هزار و سیصد و ششم هجری با چندین فقره تقریظات متنوعه که آنها نیز مانندخود تفسیر بی‌نقطه‌هستند درهفتصد وهشتاد صفحهٔ بزرگ درلاهور هند چاپ‌شده‌است ۶- **مرکز ادوار** که فوقاً مذکور شد ۷- **مواردالکلم** بعربی در اخلاق و بپنجاه وسه مورد مشتمل وآن نیز مانند تفسیر مذکور فوق بی‌نقطه و اولش این‌است **الحمدلله ملهم الکلام الصاعد وهوالمحمود اولاوالحامد** الخ و درحقیقت دراین کتاب و تفسیر فوق قدرت‌نمائی بی‌نهایت کرده واطلاعات فوق‌العادهٔ خودرا که درلغات عرب داشته‌است اعلان عمومی داده ومصداق **ان‌البیان لسحرا** میباشد ۸ و۹- **نل و دمن و هفت‌کشور** که فوقاً مذکور شدند و فیضی در دهم صفر سال هزار و چهارم هجرت دراکبرآباد هند وفات یافت ویا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین درلاهور درگذشت واینکه‌هدایت در دوکتاب ریاض‌العارفین ومجمع‌الفصحاء تاریخ وفات اورا با رقم هندسی هزار وچهل نوشته (۱۰۴۰) اشتباه بوده ویا خود از سهو قلم کاتب است‌که صفر اوّلی را برقم چهار مقدّم‌کرده‌که اگر برعکس باشد (۱۰۰۴) مطابق همان‌تاریخ صحیح اوّلی میباشد. بنوشتهٔ

تذکرهٔ علمای هند هیچ‌کدام از ابوالفیض فیضی و برادرش ابوالفضل علامی مذکور ذیل چنانچه مشهور است مقیّد بمذهبی نبوده‌اند . درمرآت‌الخیال بعداز ذکر فیضی وتقرّب او نزد اکبرشاه وتاریخ وفات مذکور اوگوید یك‌چندی بمشاکل طبع‌سخن‌آرای‌خویش دام تلوین در راه نابالغان دارالملك حقیقت‌گسترده ونسخهٔ نل و دمن از تصنیفات او در ایران و توران شهرتی عظیم دارد و او وبرادرش ابوالفضل‌که سرحلقهٔ اهل تزویر بودند درصحبت خاص اکبرشاه راه یافته و خاطر شاه را از جادهٔ مستقیم انحراف دادند تا کار بجائی رسیدکه بادای بعضی از رسوم اهل هند پرداخته و این دوبیت فیضی از قصیدهٔ مدح پادشاه برآن‌حال‌گواه است :

قسمت‌نگرکه درخور هرجوهری‌عطااست   آیینه باسکندر و با اکبر آفتاب
او می‌کند معاینهٔ خود درآینه   این میکند مشاهدهٔ حق درآفتاب

این ابیات را اکثری از هنود دست‌آویزآفتاب‌پرستی ساخته وبمدح فیضی رطب‌اللّسان هستند وعبدالله خان اوزبك والی توران مکاتباتی عتاب‌آمیز باکبرشاه نوشته وجوابهائی که ابوالفضل در معذرت‌آن بعین بینمکی نوشته در عنوان مکاتباتش موجود است وآن ضالّ‌مضلّ پیش‌از فوت اکبرشاه در راه دکن باشارهٔ نورالدین محمد جهانگیر در ملك راجه‌ترسنکه دیو بقتل رسیده ومالهائی‌که بدست‌آویزی ضلالت‌گردآورده‌بود دراهتمام راجهٔ مزبور برمعبد هنودکه درسواد شهر متهرا ساخته بود صرف‌گردیده و مدلول‌آیهٔ مبارکهٔ اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ بظهور پیوسته وعاقبت‌آن بتخانه نیز بتیشهٔ حکم‌عالمگیر شاه با خاك برابر شد . **انتهی‌کلام‌المرآة** .

با این‌همه موافق تحقیقاتی‌که در اعیان‌الشیعة‌کرده شیخ ابوالفضل و برادرش شیخ‌ابوالفیض وپدرشان شیخ‌مبارك همه‌شان شیعی‌مذهب بوده‌اند وسبب عداوت مخالفین مذهب نیز همین تشیّع وی بوده‌است وبس . درذریعة نیزکه فهرست مصنّفات شیعه‌است تفسیر سواطع‌الالهام فیضی و تاریخ اکبری و تفسیرآیة‌الکرسی ابوالفضل علاّمی را مذکور داشته است .

نگارنده‌گوید : قضاوت و اظهار نظر دراین موارد خارج از وضع‌کتاب است و بالاجمال‌گوشزدمینمایدکه معاصرین این‌دوبرادر دراثرفطانت فوق‌العادهٔایشان (خصوصاً فیضی) از در رقابت وارد شدند وبا ایشان سازشی نداشته وبا بیدینی موصوف داشته و برای مرگ فیضی مادّهٔ تاریخ‌بدی ساخته‌اند. البته ازمراجعه بشرح‌حال سلف مکشوف میگرددکه نوعاً اشخاص‌بافطانت خصوصاً ارباب‌علم ومعرفت درهیچ دوره خالی‌از رقابت نبوده و نخستین سبب‌کفر و زندقه و متّهم بودن ایشان همانا فضل وکمال ودانش وطبع روان وفطانت خودشان است وبس‌که درمقابل‌آن متاع دیگران فاسد وبازارخودفروشی ایشان‌کاسد میگردد باری بگذاریم و بگذریم .

اما ابوالفضل مذکور برادرکهتر ابوالفیض و پسر دویم شیخ مبارك و معروف و متخلّص به‌علامی‌که ابوالفضل‌مورّخ نیز گویند درسال نهصد وپنجاه وهفتم یا هشتم هجری متولدشد وموافق‌نوشتهٔ بعضی‌از ارباب تراجم (والعهدة علیه) درپانزده سالگی ازتحصیل معقول و منقول فارغ و ازمشاهیر علمای هند و افاضل عهد اکبرشاه هندی (متوفی‌بسال ۱۰۱۴ه ق = غید) بوده وبا تجرّد و انزوا وعزلت میگذرانید تاعاقبت باصرار احباب بدربار اکبرشاه راه یافت و درقرب سلطان بتمامی اهل دربار حتی بشاهزادگان عظام نیز تقدّم یافت ومورد الطاف خسروانه‌گردید. نخست بسمت منشی‌گری وعاقبت‌بتصدی وزارت مفتخر وبالاخرة بمقام صدرالصّدوری ترقی‌کرد و ازتألیفات است :

۱- **آئین اکبری** یا **اکبرنامه** یا **اکبری** یا **تاریخ اکبری** تاریخی است فارسی‌که درسال هزار وچهارم‌هجرت‌بنام اکبرشاه‌تألیف وبهمین جهت باکبری و اکبرنامه وتاریخ اکبری‌نیز موسوم و اموعجیبهٔ‌بسیاری‌ازاحوال وعادات و رسوم هندرا جامع ونام‌اصلی آن‌آیین اکبری بوده ویك نسخه ازآن درخزانهٔ رضویّه موجود و بقول نامهٔ دانشوران درتمام عالم بفصاحت و استحکام‌کلام مشهور و برتبحّر و اتّساع بلاغت و براعت مصنّف خود شاهدی است عادل وگواهی است صادق ۲- **تفسیر آیةالکرسی** که‌آنرا نیز برای اکبرشاه تألیف‌داده وبهمین‌جهت‌آنرا تفسیراکبری‌نیز گویند ۳- **عیار دانش** دراخلاق .

ابوالفضل بسال هزار و یازدهم هجرت در اثر حسد امراء و شاهزادگان بشرحی که از مرآت‌الخیال نقل شد مقتول و اکبرشاه و شاهزاده سلیم که در اللّه‌آباد مقیم بودند بسیار متأسف گردیدند .

اما شیخ مبارک بن خضر یمانی هندی ناکوری پدر ابوالفیض و ابوالفضل ، ازاکابر علمای وقت خود ، درمسند ریاست مرجعیّت تامّه داشت ، باصول عرفان و تصوف نیز بی‌رغبت نبود ، فن شعر و معمّا را نیز خوب میدانست ، بتدریس علوم دینیّه مشغول و قرآن مجید را با قرائات عشره حفظ کرده و شاطبی را نیز درس میگفته است ، درآخر عمر کتاب **منبع‌العلوم** راکه چهار مجلّد است درتفسیر قرآن تألیف داد و تألیفات دیگر نیز بدو منسوب است . بسال هزار و یکم هجرت در نود سالگی در لاهور وفات یافت و پدرانشان غالباً از اصحاب‌کمال و مشایخ صوفیّه و ارباب حال بوده‌اند .

(کف وص ۹۹ ج۸ عن و ۲۰۰ض و۴ و۷۴ تذکرهٔ علمای هند و ۶۳۹ ج ۲ مه و۷۹ مرآت‌الخیال وبعض مواضع ذریعة)

فیض تربتی بنوشتهٔ ریاض‌العارفین (بدون اینکه اسم و زمان و مشخّصات دیگری بنویسد)گوید: در زمان اکبرشاه (متوفی بسال۱۰۱۴ه) در هندوستان توقف‌کرد و شیخ فیضی دکنی (ابوالفضل مذکور فوق) باستادی وی‌گواهی داشته و از او است :

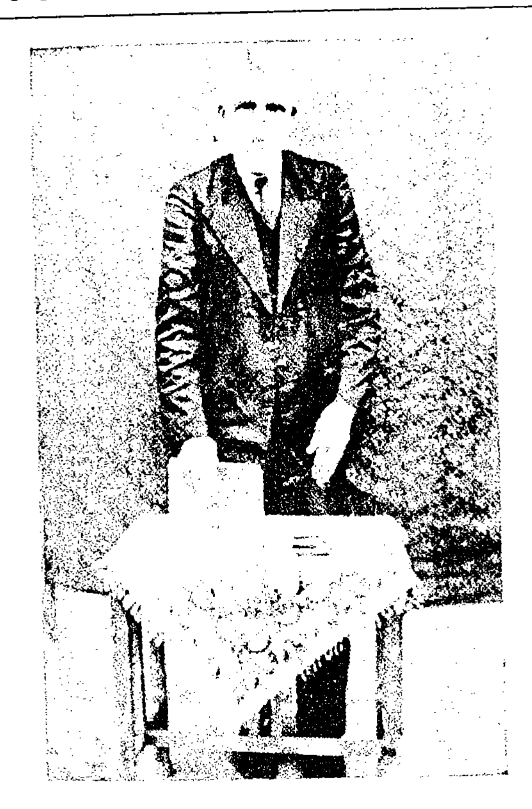
زاهد تو ز مستی منگر پستی ما	صرف ره نیستی شده هستی ما
ما مست محبّتیم وتو مست غرور	فرق است زمستی تو تا مستی ما

(ص۳۹۳ ریاض‌العارفین)

فیلسوف[1]

فیلسوف‌الدولة **میرزا عبدالحسین خان** - ابن حاج میرزا محمدحسن زنوزی سالف‌الترجمة ابن‌میرزا محمدکریم ابن آقاغلامعلی،زنوزیّ‌الاصل،

[1] - **فیلسوف** - از دو لفظ یونانی **فیلا** بمعنی محب و دوستدار و **سوف** بمعنی حکمت مرکب وکسی را گویند که عالم به حکمت وفلسفه‌باشد وبملاحظهٔ همین معنی ترکیبی لقب‌ارسطو بوده و همچنین لقب یا جزء لقب بعضی از اهل فضل و ارباب‌کمال میباشد.



عکس فیلسوف‌الدولة -۲۴

تبریزی الاقامة ، که نخست لقب رکن‌الحکما داشت ، و اخیراً به **فیلسوف‌الدولة** شهرت یافت، از مهرهٔ اطبّای نامی عصر حاضر ما میباشد، از آقای آسید علی سیدالحکمای سالف‌الترجمة و چندی از اطبّای نامی وقت هردو قسمت علمی وعملی طبّ را تکمیل نمود، سالها درتبریز بوظائف مداوا ومعالجه اشتغال‌داشت و درآن اثنا بتألیف بعضی ازکتب علمیّه نیز پرداخته است:

۱- تاریخ تبریز ۲- الجدریة ۳- الجذامیة درسبب جذام ومعالجهٔ آن **۴- حاشیهٔ تحریراقلیدس ۵- مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار** که بترتیب حروف درسه مجلد بوده و جلد اولش‌که از حرف الف تا ذال نقطه‌دار است در تبریز چاپ شده است **۶- معرفةالسموم** که نیز درتبریز چاپ شده‌است **۷- مفتاح‌الادویة** وغیراینها .

صاحب ترجمة در اواخر از تبریز قطع علاقه‌کرده و بقم رفت و چند سال نیز درآنجا مقیم و مدیر مریضخانه هم بوده و عاقبت بمشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود و بسال هزار و سیصد و شصتم هجرت درآن ارض اقدس وفات یافت . (اطلاعات متفرقه)

فیومی[۱]

فیومی

احمدبن محمدبن علی - مصری فیّومی حموی، ادیبی‌است فاضل فقیه ضابط کامل لغوی ، ازتلامذهٔ ابوحیّان و از افاضل ادبای

۱- **فیومی-** بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب‌است به فیوم با همین حرکه وآن نام دوموضع است یکی درنزدیکی شهر هیت از بلاد عراق و دیگری یکی‌ازنواحی غربی‌مصر است درچهار منزلی فسطاط .

اواخر قرن هشتم هجری. نخست علوم عربیّه را از ابوحیّان تکمیل نمود و باقران خود تقدّم یافت ، اخیراً بشهر حماة از بلاد شام رفت و درجامع الدهشهٔ آنجا خطیب بوده و مؤلف کتاب **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر** میباشد که از کتب معتمدهٔ لغت عرب بوده وغرائب شرح کبیر کتاب وجیز را بامطالب علیحدهٔ بسیاری از لغت وغیره جامع میباشد. مخفی نماند که اصل کتاب وجیز ازابوحامد غزالی ودرفقه شافعی است و رافعی هم دوفقره شرح صغیر وکبیر برآن نوشته و شرح کبیر را به الکتاب العزیز فی شرح الوجیز موسوم داشته و فیّومی هم همین کتاب مصباح را درسال هفتصد و سی وچهارم هجرت دربیان و شرح غرائب لغات همین کتـاب عزیز تألیف داده و بهمین اسم موسومش داشته است کـه کثیرالفائدة و حسن الترتیب بوده و بارها درمصر و قاهره وغیره چاپ شده و فیّومی در سال هفتصد و هفتادم یا هفتاد و چندم هجرت درگذشت .

(کف و ۲۱۴ هب و ۵۹۱ت وغیره)

فیومی

خلیل - شافعی مصری فیّومی ، نزیل حمص ، عالم فاضل ادیب صالح بود ، بسال هزار وصد و هفتم هجرت درفیّوم مصر متولد و بمصر رحلت کرد و درجامع ازهر بتحصیلات علوم متنوعه پرداخته وبمقامی عالی رسید و ازتألیفات او است:

۱- دوام الراحات فی اتخاذ الخلوات درتصوف **۲- السطوة العدلية بالفرقة الاسمعيلية** که در ردّ مذهب اسماعیلی ودر رشتهٔ خود خوب است. وفات او بسال هزار وصد وشصت و اند ازهجرت درشهر حماة شام واقع گردید. (ص ۱۰۴ ج۲ سلك الدرر)

باب «ق»

قاآنی

میرزا حبیب‌الله - متخلّص به **قاآنی**، پسر میرزا محمدعلی متخلّص بگلشن، از اکابر شعرای نامی ایرانی عهد فتحعلی‌شاه و محمدشاه و اوائل ناصرالدین شاه قاجار، با رضاقلی خان هدایت آتی‌الترجمة معاصر و مولد وموطنش شیراز بود. درهفت سالگی ازپدر یتیم‌شد تا در سنّ رشد و تمیز بخراسان رفت، در مشهد مقدّس رضوی بتحصیلات علمیّه پرداخت، ازهرگونه علم وهنر حظّی وافر برداشت، درعلوم عربیّه وفنون ادبیّه قدرتی بسزا داشت، از اوائل جوانی بلکه ازصغر سنّ دارای طبعی موزون و بسیار سخنور و قافیه‌پرداز و در بعضی قوافی مبتکر وازمختصات خودش بوده است. در فنون شعری

عکس میرزا حبیب‌الله قاآنی -۲۵

ازغزل وقصیده وغیره باکمال‌طلاقت ماهر ودرقصیده‌سرائی همّت برمضامین‌عالیه میگماشته و وی نسبت بشعریّات مانند شیخ مرتضی انصاری بوده نسبت بشرعیّات و نظیر صدرا و ملاهادی سبزواری نسبت بعقلیّات که هریکی در رشتهٔ خود مؤسّس و اوّلین‌شخص مسلّم

کل میباشد این است که از طرف فتحعلی شاه بخطاب **مجتهدالشعراء** مخاطب و ازطرف محمدشاه نیز بلقب **حسان‌العجم** مفتخر بوده است . بجهت تبحّر مقام شعری او است که درهمین رشته اشتهار یافته و الاّ چنانچه اشاره شد درعلوم ادبیّه وعربیّه و ریاضیّات و کلام و حکمت الهیّه و قواعد منطقیّه نیز حظّی وافر داشته است . یگانه چیزی که مایهٔ انحطاط قاآنی شده فقط استعمال الفاظ شنیع‌الذکر میباشدکه زیاده ازحد بکار برده و البته اگر ازدیگرطبقات مردم زشت وقبیح باشد از ارباب کمال اقبح و زشت‌ترمیباشد. ازآثار قلمی قاآنی است :

۱- **پریشان‌نامه** که درمقام معارضه باگلستان سعدی تألیفش‌کرده وگوید:

درین‌کتاب پریشان چه بینی از ترتیب ‌‌ ‌‌ عجب‌مدارکه چون نام خود پریشان‌است

۲- **دیوان اشعار** که قریب بهفده هزار بیت است و بارها با همان پریشان‌نامه در ایران چاپ شده ومتضمّن مدایح بسیاری دربارهٔ سلاطین وقت و اکابر وزرای عصرخود میباشد، با اینکه اشعارش مشهور و درالسنه دایر است بنقل دوفقره ازآنهاکه در ایجاد فرح و ترح دارای دو اثر متقابل بوده و رویهٔ هردو از مختصّات وی میباشد میپردازد:

پیرکی لال سحرگاه بطفلی الکن ‌‌ ‌‌ میشنیدم‌که بدین نوع همی‌راندسخن
کای ز زلفت صصبحم شاشاشام‌تاریك ‌‌ ‌‌ وی زچهرت شاشاشامم صصبح روشن
تتریاکیم و بی ششهد لـلبت ‌‌ ‌‌ صصبر و تاتاتابم رررفت از تتن
طفل‌گفتا ممن را تو تو تقلید مکن ‌‌ ‌‌ گگگم شو ز برم ای‌ککمتر از زن
میمیخواهی ممشتی بـه‌ککلّت بزنم ‌‌ ‌‌ کـه بیفتـد ممغزت بمیـان ددهن
پیرگفتا وو والله ممعلـوم است این ‌‌ ‌‌ که‌که زادم من بیچاره ز مادر الکن
ههفتاد وههشتاد وسه سال است فزون ‌‌ ‌‌ که‌که‌گنگ و لالالـم بیخلاق ز من
طفل گفتا خخدا را صصد بار ششکر ‌‌ ‌‌ که برستم بجهـان از مملال و ممحن
ممن هم‌گگگنگم ممثـل تو تو تو ‌‌ ‌‌ تو تو هـم گگگنگی ممثـل ممن

درمصیبت‌حضرت‌سیدالشهداء روحی و ارواح‌العالمین‌له‌الفداء‌بطریق‌سئوال وجواب‌گوید:

باردچه؟خون‌زدیده!چسان؟روزوشب!چرا؟ — از غم ! کـدام غـم ؟ غـم سلطان اولیا!
نامش چه بد؟ حسین! ز نژادکه ؟ ازعلی! — مامش‌که‌بود؟ فاطمه! جدّش‌که؟ مصطفی!
چون‌شد؟ شهید شد! بکجا؟ دشت ماریه! — کـی ؟ عـاشر محرّم! پنهـان نه برملا!
شب‌کشته‌شد؟نه روز!چه‌هنگام؟ وقت‌ظهر — شـد ازگلو بریـده سرش ؟ نی نی ازقفا!
سیراب‌کشته شد؟ نه!کس‌آبش نداد؟ داد! — که؟ شمر! ازچه چشمه؟ ز سرچشمهٔ فنا!
مظلوم شد شهید؟ بلی! جرم داشت ؟ نه! — کارش چه‌بد؟ هدایت ویارش‌که‌بد؟ خدا!
این‌ظلم‌راکه‌کرد؟ یزید این یزیدکیست؟ — ز اولاد هند ؟ از چه‌کس ؟ از نطفهٔ زنا
خودکـرد این عمل ؟ نه فرستاد نامه‌ای — نـزد کـه ؟ نـزد زادهٔ مرجـانـهٔ دغـا
ابـن زیـاد زادهٔ مرجـانـه بـد ؟ نعـم — از گفتـه یـزیـد تخلّف نکـرد ؟ لا
این نابکار کشت حسین را بدست خویش؟ — نه خود روانه کـرد سپـه سوی کـربلا
میر سپه کـه بـد ؟ عمرسعـد او بریـد — حلـق عزیز فـاطمه ؟ نـه شمر بـی‌حیا
خنجر بریـد حنجـر اورا نکـرد شـرم — کرد ازچه پس برید نه پذرفت از او قضا
بهرچه ؟ بهرآنکـه شود خلـق را شفیع — شرط شفـاعتش چه بـود ؟ نوحـه و بکا
کس‌کشته شد هم از پسرانش ؟ بلی دوتن — دیگرکه ؟ نه برادر و دیگرکـه ؟ اقربا
دیگر پسرنداشت؟ چرا داشت‌آن‌که‌بود؟ — سجّاد ، چـون بد او بغـم و رنج مبتلا
ماند او بکربـلای پدر ؟ نـی بشام رفت — بـا عزّ و احتشام ؟ نـه بـا ذلّت و عنـا
تنها ؟ نه با زنان حرم نامشان چـه بود ؟ — زینب سکینـه فـاطمـه کلثـوم بینـوا
برتن لباس داشت ؟ بلی‌گـرد رهگـذر — برسر عمامه داشت ؟ بلـی چـوب اشقیا
بیمار بد؟ بلی چه دوا داشت؟ اشك چشم — بعد از دوا غذاش چه بد ؟ خون دل غذا
کس بود همرهش ؟ بلی اطفـال بی‌پـدر — دیگرکه‌بود؟ تب‌که نمیگشت از او جدا
از زینت زنان چه بجا مانده بد ؟ دوچیز — طـوق ستـم بگردن و خلخـال غـم بپا
گبر این ستم‌کند؟ نه، یهود ومجوس؟ نه، — هندو؟ نه، بت‌پرست؟ نه، فریادازاین‌جفا

قـاآنـی است قـائل این شعرها بلـی 	خواهدچه؟رحمت،از که؟زحق کی؟صفجزا

وفات قاآنی درسال هزار و دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم هجرت واقع گردید وقاآنی عمّ‌امجد میرزامحمدتقی‌شیرازی‌است که‌شرح‌حال‌او نیز بعنوان‌میرزای‌شیرازی‌خواهدآمد.

(ص۲۰۶مآثر وآثار و۴۰۲ ج۲مع ودیوان خود قاآنی وغیره)

قائد حسن بن علی و یحیی بن سابور مصطلح رجـال بوده و موکول بدان علم است .

قائم **محمد بن عبیدالله** - مشهور به **نزار** بن‌مهدی، مکنّی‌باوالقاسم، ملقّب به **قائم**، دوّیمین‌خلیفهٔفاطمیّهٔ مصر میباشدکه درحال‌حیات پدرش (که شرح‌حال او بعنوان مهدی خواهدآمد) بولیعهدی او بیعت شد ، دومرتبه از طرف پدر بتسخیر بلاد مصر مأمورگردید ، درنهضت دویمی‌که بسال سیصد وهفتم هجرت بوده فیـّوم و اسکندریـّه را مسخر نمّوده و اموال بسیاری بدست‌آورد تا درسال سیصد و بیست و دویم بخلافت وی تجدید بیعت شد و مشغول انجام وظائف لازمه بود. درخلال این‌احوال، ابویزید ازفرقهٔ اباضیه‌که با تزهـّد وپشمینه‌پوشی و الاغ‌سواری‌میگذرانیده و بنای معارضه با وی‌گذاشته وتمامی بلاد قیروان راکه درتصرف وی بوده مسخّرنمود و شهر مهدیـّه را هم‌که مقرّ خلافت قائم بوده محاصره‌کرده و قائم درآن اوقات محاصره در سیزدهم شوال سیصد و سی و چهارم هجرت وفات‌یافت . درهمان روز بخلافت‌پسرش **اسمعیل بن قائم** مکنّی به **ابوالطاهر** و ملقّب به **منصور** عقد بیعت بستنـد ، منصور نیز مثل زمان حیات پـدر ثبات ورزیده و وفات پدر را اظهار نمی‌کرد تاآنکـه ابویزید از مهدیـّه منصرف شده و شهر سوسه را محاصره نمود ، دراین حال منصور از مهدیـّه عازم سوسه‌شده و ابویزید را شکست داد تا دربیست و پنجم محرّم سیصد وسی وششم اسیرش کرد و ابویزید بفاصلهٔ چهار روز مرد . بامر منصور پوستش را برآوردند ، باکاه یا پنبه مملوّش‌نموده و بدارش‌کردند ودرمحل همین وقعه شهری بنا نهاده و **منصوریه** اش نامید. منصور بسیار فصیح وبلیغ و شجاع و دلیر بوده و خطبه‌های بسیاری انشا می‌کرده است.

ابوجعفر احمد بن محمد مروزی گویدکه روز عزیمت ابویزید با منصورگردش میکردیم ، یکی از دونیزه‌که در دست داشته برزمین افتاد پس‌آنرا برداشته و بدو داده

واز راه فال نیك این شعر را خواندم :

فالقت عصاها و استقرت بهاالنوی　　　کما قرعینا بـالایاب المسافـر

منصور گفت چراکلامی را نگفتی که ازاین شعر بهتر و راست تراست: **وَاَوْحَیْنٰااِلیٰ مُوسی اَنْ اَلْقِ عَصٰاكَ فَاِذا هِیَ تَـلْقَف مٰا یأفکُونَ فَوَقَعَ الحَقُّ وَبَطَلَ مٰاکٰانُوا یَعْمَلُونَ فغلبُوا هُنٰالِكَ وَانْقَلَبُوا صٰاغِرِینَ** ابوجعفر گفت مولانا تو پیغمبرزاده هستی وازعلم نبوت که درنزد شما است سخن رانـدی . باری منصور هم چند سال خلافت کرد و درآخر شوال سیصد و چهل و یکـم هجرت در مهدیـه درگذشت و پسرش معد بن اسمعیل منصورکـه شرح حال او بعنوان **معزلدین‌الله** خواهدآمد خلف وی گردید .

(ص ۸۱ ج ۱ و۱۳۲ ج۲ کا)

قائم‌مقام

میرزا ابوالقاسم - بن میرزا عیسی بن محمدحسن بن عیسی بن ابی‌الفتح بن ابی‌الفخر بن ابی‌الخیر، حسینی فراهانی تهرانی ،

ازافاضل نامی عهد فتحعلیشاه قاجار میباشدکه ادیب‌فاضل‌منشی‌کامل‌شاعر ماهر مترسّل دانشمند جامع کمالات صوری ومعنوی ، در نظم ونثر عربی و فارسی سرآمد امثال و اقران خود بود، به **ثنائی** تخلّص‌مینمود، درسال هزار ودویست و سی و هفتم هجرت بعـد از وفـات پدرش میـرزا عیسی قائم‌مقـام بوزارت شاه معظّم نایل و او نیز به **قائم‌مقام** ملقّب واوائل‌عهد محمدشاه قاجار را نیز دیده ودرعهد هردو سلطـان معظّـم بـا تمام اعتبار میزیسته تا درسال هزار و دویست و



عکس میرزا ابولقاسم قائم‌مقام -۲۶

پنجاه و یکم هجرت درگذشت و یا بسعایت جمعی بامر محمدشاه مقتول گردید و از آثار قلمی او است :

۱- انشاء که حاوی مکتوبات و منشآت او است ، تمامی آنها را بعد از وفات او ، حاج فرهاد میرزا معتمدالدولهٔ آتی‌الترجمة جمع و تدوین کرد و درسال ۱۲۹۴ ه ق = **غرصد** بامر اویس میرزا پسر حاج فرهاد میرزا چاپ ودر دسترس مردم قرار گرفت ، بفوائد بسیار علمی و ادبی و تاریخی مشتمل و بانشای قائم‌مقام و **منشآت قائم‌مقام** معروف است **۲- جلایرنامه** که مثنوی فکاهی است و بنام غلام جلایر نام خودش نظم کرده و درضمن دیوان شعر خودش چاپ‌شده است **۳- الجهادیة ۴- دیباچهٔ جهادیهٔ صغری** پدرش میرزا عیسی **۵- دیباچهٔ جهادیهٔ کبری** پدرش **۶- دیوان شعر** که با جلایرنامهٔ مذکور چاپ شده است **۷- منشآت** که بنام انشاء مذکور شد واز اشعار او است :

گر دردوجهان کام‌دل و راحت جان‌است | من وصل توجویم که به‌ازهردوجهان‌است
درکیش من ایمانی اگر هست بعالم | درکفر سر زلف چو زنجیر بتان است
گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو | این احمق بیچاره چه داند حیوان است
گرمذهب‌اسلام همین‌است که اورا است | حق برطرف مغبچهٔ دیر مغان است
اوخون‌دل خم‌خورد این خون‌دل خلق | باور نتوان کرد که این بهتر ازآن است

(ص۸۷ ج۲ و بعض مواضع ذریعة)

قائم‌مقام

میرزا عیسی - پدرمیرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام مذکور، بمیرزابزرگ مشهور ، از وزرای نامی‌ایرانی عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشدکه ادیب منشی دانشمند فاضل بوده و ازآثار قلمی‌او است :

۱- اثبات‌النبوة‌الخاصة بزبان فارسی **۲- احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد** که رساله‌ای فارسی‌است درجهادکه **جهادیهٔ کبری** نیزگویند **۳- الجهادیة‌الصغری** وچنانچه فوقاً اشاره شد دیباچهٔ این دوکتاب جهادیه از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پسرصاحب‌ترجمه است. اورا سه پسر دیگر نیز بوده میرزا معصوم‌که درحال حیات پدر فوت شد ، میرزا حسن وزیر وحاج میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضوی‌که موقوفات‌بسیاری داشته من‌جمله حمّامی است درتوی بازار تبریزکه تا زمان حاضر ما دایر و بنام خود او معروف است .

وفات میرزا عیسی درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قابوسی سعید بن ابی‌الجهم، منذر بن محمد، نصر بن قابوس، نعیم و بعضی دیگر مصطلح علمای رجال بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بدان علم است .

قادری[1]

قادری **محمد بن شاه‌جهان** - ازملوك هندکه تخلّص شعری‌او **قادری**، لقب مشهوریش **داراشکوه**، برادر بزرگ اورنگ زیب، از اکابر عرفای هند، عالم ادیب شاعر وبزبان سانسکری هم‌که زبان‌قدیمی هند است‌آشنا بود. با اینکه پدر و برادرش از ملوك تیموریّهٔ دهلی هند بوده‌اند خودش قدم بدایرهٔ سیر و سلوك‌گذاشت، با ملاشاه بدخشانی‌آتی‌الترجمة‌که از سلسلهٔ قادریّه بوده دست ارادت داد و از اشعار او است :

جهان چیست ماتم‌سرائی در او — نشسته دو سه ماتمی روبرو
جگرپاره‌ای چند برخوان او — جگرخواره‌ای چند مهمان او

بادوست رسیدیم چوازخویش گذشتیم — ازخویش‌گذشتن چه مبارك سفری بود

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **حسنات العارفین** ۲- **حق‌نامه** ۳- **دیوان شعر** ۴- **سرالاسرار** که یکی از کتابهای هندی را از سانسکری بفارسی ترجمه‌کرده و بسیار نفیس است . وفات قادری بسال هزار و شصت و نهم هجرت درچهل و پنج سالگی واقع گردید.

(ص ۲۰۸۲ ج۳ س و ۲۰۸ ض)

۱- **قادری**- غالباً هریك از افراد قادریه از سلاسل صوفیه راگویند . این سلسله در اصول طریقت و تصوف نسبت بمحیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح موسی‌آتی‌الترجمة رسانده و بعدازآن بچندین واسطه به معروف‌کرخی‌آتی‌الترجمة میرسانند . شاید لفظ قادری در بعضی موارد بجهت انتساب بپدر و جد و شخصی دیگر قادر نام استعمال یابد .

قادری **محمد بن طیب بن عبدالسلام** - حسنی‌قادری ، ادیب مورّخ‌صوفی کثیرالحلم و دقیق‌النظر که از اکابر وقت خـود تفقـّه و استرشاد نموده و چندین‌کتاب تألیف داده است :

۱- الاکلیل والتاج فی‌تذییل‌کفایة المحتاج ۲- مستعاد المواعظ والعبر فی‌اعیـان اهـل‌المأة الحادیة والثانیـة عشر ۳- نشرالمثانی فی‌تراجم اهل القرن الحـادی والثـانی که تکمیل‌کتاب دوحةالناشر ابن‌عساکر بوده و درفاس چاپ و ترجمـهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس طبع شده است. وفات قادری محمد بسال هزار و یکصد وهفتاد وهشت هجرت در سی و چهار سالگی واقع‌گردید . (ص ۱۴۷۹مط)

قارپوزآبادی **ملاعلی** - بعنوان **زنجانی** نگارش یافته است .

قاری[1]

قاری **ابراهیم بن رمضان** - بعنوان **سقا** نگارش یافته است.

۱- **قاری** - درکتب رجال و تراجم ، از اوصاف و القاب بعضی از محدثین و دیگر اربـاب‌کمال بوده و معنی‌آن بحسب موارد مختلف میبـاشد ، چنانچه‌گاهی اسم فاعل از قرائت باشدکه معروف است وگاهی برای نسبت بجد وپدر میباشد چنانچه **بنی‌قاره** از قبائل عرب و از بطون و شعبات مضر بوده و درنسبت بآن قاری‌گویندکه بجدشان قارة بن ملیح بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر منتسب میباشد.گاهی برای‌نسبت بمحل ومکان است چنانچه قار، دیهی است معروف درخارج مدینه و قاره قلعه‌ایست نزدیکی اومه از بلاد سودان و دیهی است در بحرین و یکی دیگر در ری و سیمی در شام‌کـه بشدت سرما وکثرت برف موصوف است و این مواضع غیراز ذی‌قار میباشدکه موضعی است مابین واسط وکوفه‌که درآنجا وقعه‌ای مابین فارس و عرب اتفاق افتاده است . بهرحال لفظ قاری در اصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم‌بن‌عبدالله، حارث بن حباب ، حزین و حمیر بن عـدی ، هرون بن موسی و غیرهـم میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم بوده و تعیین مراد از لفظ قاری در موارد استعمال‌آن درکتب رجـالیه وغیرها موقوف بتصریح اهل فن ویا بقرائن خارجیه است . چند تن از معروفین بهمین عنوان قاری راکه تذکر میدهیم مراد درهمهٔ ایشان همان معنی متداولی مشهوری‌آن است‌که عبارت‌از قاری قرآن باشد .

قاری **سیدابوالقاسم** - خراسانی‌مشهدی، معروف به **قاری**، مقیم‌شیراز، از مشاهیر قرّاء عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه ق) وناظم **نظم‌اللآلی** مشهور است‌که منظومه‌ایست‌گرانبها در تجوید قرآن‌که درسال هزار و شصت ویکم هجرت‌آن را نظم‌کرده وحاوی هشتاد ونه بیت میباشد وباآن‌همه اختصارش‌متضمّن مهمّات علم شریف تجوید است وبارها چاپ‌شده **واین نگارنده نیز شرحی بنام نثراللئالی** برآن نوشته و توفیق طبع و نشرآن را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید[1] از ابیات نظم‌اللالی است:

بعد حمد ونعت و مدح آل پیغمبر بدان	فرض بعد از حق‌شناسی علم ترتیل قران
در تعلّم کوش ودر تعلیم جدّ و جهد کن	خیر دنیا آخرت بخشد خدایت بی‌سخن
در زمان شاه جم جاه سلیمان بارگاه	خسرو صاحب قران عباس ثانی پادشاه
شد دردریای‌طبعم فیض‌بخش خاص و عام	حفظ‌آن‌کن تاغنی‌گردی چوبحروکان‌بکام
رشتهٔ این نظم شد پرلؤلؤ ای‌نیکوخصال	لؤلؤیه(۸۹)عقدآن‌نظم‌آلی(۱۰۶۱)نام‌سال
بیست‌ونه‌حرف‌تهجی‌دان‌بقولی‌بیست‌وهشت	درشمار مخرج اقوال‌است اقوی‌هفده‌گشت

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد و بقول ذریعة تا سال هزار و هشتاد و سیم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است. بهرحال او غیراز میرابوالقاسم‌فندرسکی‌حکیم‌الهی‌سالف‌الترجمة بوده و همین منظومهٔ نظم‌اللالی را بفندرسکی نسبت دادن خطا است .

(ص ۳۶۴ ج۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قاری **احمد بن عبدالعزیز** - بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد .

قاری **احمد بن عبدالله‌بن حسن** - بعنوان **مالقی** خواهدآمد.

قاری **اسمعیل بن خلف** - بعنوان **حوفی** نگارش یافته است.

۱- کتاب نثراللئالی درشرح نظم‌اللئالی از تألیفات مؤلف‌جلیل‌القدر این‌کتاب بعداز وفات ایشان در اثر مساعی جمیل استاد ارجمندم‌آقای میرزا عبدالوهاب شعاری با خط آقای طاهر خوشنویس در سال ۱۳۷۸ هجری قمری طی ۱۳۰ صفحه بطبع رسید توفیق طبع و نشر مؤلفات دیگر والد بزرگوار را از درگاه احدیت مسألت دارد.

قاری **جعفربن احمد بن حسین**- بن احمد بن جعفر سراج، **ابومحمد** الکنیة، **قاری** الشهرة ، **بغدادی** المولد والوفاة والنشأة ، **حافظ** عصر و علامهٔ زمان خود، شاعر ماهر ومرجع استفادهٔ جمعی وافر بود. ابوطاهر سلفی سابق الذکر با اینکه صحبت بسیاری از اکابر را دریافته بوده با ملاقات وی افتخار داشته و از وی روایت میکنند . صاحب ترجمه مصنّفات طریفه دارد:

۱- **زهدالسودان** ۲- **مصارع العشاق** که چندین مرتبه درقاهره چاپ شده و خود مؤلف درجلد اوّل آن گوید:

هذا کتاب مصارع العشاق	**صرعتهم ایدی نوی و فراق**
تصنیف من لدغ الفراق فؤاده	**و تطلب الـراقی فعزالراقی**

۳- **نظم التنبیه** ۴- **نظم المناسك** وغیرها واز اشعار او است :

وعدت بان تزوری کل شهر	**فزوری قدتقضی الشهرزوری**
و شقة بیننا نهرالمعلی	**الی البلد المسمی شهرزور**
واشهرهجرك المحتوم صدق	**ولکن شهر وصلك شهرزور**

شب یکشنبه بیست و یکم ماه صفر پانصد تمام هجرت در هشتاد و سه سالگی در بغداد وفات یافت و درباب ابرز مدفون گردید.

مخفی نماندکه **سراج** بروزن عطّار لقب جدّ سیّمی صاحب ترجمه و ازسرج بمعنی زین است که شغل زین فروشی ویا صنعت زین سازی داشته وبجهت انتساب او صاحب ترجمه را **ابن السراج** نیزگویند . اما ابن السراج بکسر سین وتخفیف ثانی نیز لقب بعضی از اهل فضل میباشدکه در باب کنی خواهدآمد . (ص۱۶۱ت و۱۲۱ ج۱کا)

قاری **حمزة بن حبیب**- یکی ازقرّاءسبعه وبعنوان زیات نگارش یافته است.

قاری **حیان بن عبدالله** - درباب کنی بعنوان **ابن هشام** خواهدآمد .

قاری **خلف بن هشام** - یکی ازقرّاء ثمانیّه است که درضمن همین عنوان خواهدآمد .

قاری زبان علاء در باب کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

قاری **عاصم بن ابی‌النجود** - درضمن‌عنوان **قراء سبعه** خواهدآمد.

قاری **عبدالله بن عامر**- درضمن عنوان قرّاء سبعه خواهدآمد.

قاری **عبدالله بن‌کثیر**- در باب‌کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

قاری **علی بن ابراهیم** - بعنوان **حوفی** نگارش یافته است.

قاری **علی‌بن‌حمزة** - یکی‌ازقرّاء سبعه بوده وبعنوان**کسائی** خواهدآمد.

قاری **شیخ علی بن خازم** - قاری قرآن ، معروف به **ابله**، در تجوید و قرائت‌قرآن مجید وحفظ‌آن ازآیات عجیبه‌بود چنانچه هرسوره راکه اراده میکرد از اوّل تاآخرآن سهل‌است‌که برعکس نیز ازآخرآن‌سوره تا باوّلش میخواند، بلکه هرسوره‌را یك‌آیه ازاوّل رو بآخر ویك‌آیه‌نیزازآخرش رو باوّل‌خوانده ودر وسط سوره ختم‌میکرد. وقتی من‌باب‌امتحان خواندن سه سورهٔ جنّ وقمر و الرّحمن را تکلیفش‌کردند فوراً ازآخر هریکی ازآنها یك‌آیه خوانده و بعد ازآن‌آیهٔ ماقبلی آن را باز از هرسه سوره خوانده و بدین روش باوّل هرسه سوره رسید . با این همه مبتلای بلاهت و سفاهت و ببازیچهٔ اطفال مایل بود و باآن‌کبرسنّی‌که داشته درافعال و رفتار خود بدیشان تشبّه میکرده‌است وبهمین جهت به **ابله** شهرت داشته ودرسال‌ششصد و سی و هفتم هجرت درگذشت . (ص۱۳۳حوادث‌واقعه)

قاری **شیخ علی ابن سلطان محمد** - هرویّ الولادة ، مکّیّ الاقامة ، نورالدین‌اللّقب ، حنفیّ المذهب ، معروف به ملاعلی قاری، از افاضل اوائل قرن یازدهم هجرت بود . پس‌ازآنکه درمولدخود بتحصیل بعضی‌ازمراتب علمیّه موفق‌آمد بمکّه رفته و ازمشایخ‌آن ارض اقدس تکمیل مراتب علمیّه نمود تا آنکه آوازهٔ او درهردیار انتشار یافت . بهریك از ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت خصوصاً امام شافعی و اتباع او باب اعتراض بازکرد، براماﻡ مالك نیز بجهت دست‌گشاده‌نمازخواندن اعتراض نمود و رساله‌ای دراین موضوع تألیف داد و بهمین جهت درشدت ومحنت بوده

و درسال هزار وچهاردهم یا شانزدهم هجرت درمکّهٔ معظّمه وفات یافت، همینکه وفات او مسموع علمای مصر گردید در جامع ازهر باگروهی متجاوز از ٤ هزار تن بروی نماز غیبت خواندند . صاحب ترجمه تألیفات بسیاری بیادگارگذاشته است :

۱- **الاحادیث القدسیة والکلمات الانسیة** ۲- **الحرزالثمین للحصن الحصین** . مخفی نماندکه کتاب الحصن الحصین من کلام سیدالمرسلین ص تألیف شمس الدین محمد بن علی جزری شافعی سالف الترجمه و جامع ادعیه و اذکار و اوراد وارده از حضرت نبوی ص است و صاحب ترجمه ملاعلی قاری نیز همین کتاب حرز ثمین را درشرح آن تألیف داده و درمکه چاپ شده است ۳- **فتح الرحمن بفضائل شعبان** ۴- **مرقاةالمفاتیح المشکوةالمصابیح** و این هردو در قاهره چاپ شده‌اند وغیر اینها . (کف وص ۱۷۹۱ مط)

قاری **محمد بن احمد** - درباب کنی بعنوان **ابن شنبوذ** خواهدآمد.

قاری **محمد بن محمد** - دوتن بوده و بعنوان **جزری** نگارش داده‌ایم.

قاری **محمدبن محمود** - درباب کنی بعنوان **ابن نجار** خواهدآمد .

قاری **ملامصطفی ابن‌ملاابراهیم** - قاری تبریزی مشهدی ، ازافاضل قرّاء اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و هفتم در حوالی تبریز متولد و درحدود هزار و هشتادم هجرت وفات یافت و تألیفات طریفه در علم شریف تجوید دارد:

۱- **ارشادالقاری** دربیان قرائت امام‌القراء عاصم‌کوفی شیعی بزبان پارسی‌که در کربلای معلّی بتألیف‌آن‌آغازکرد و بفاصلهٔ پنجسال بسال هزار و هفتاد و هشتم درنجف اشرف باتمامش رسانید وحاوی زبدهٔ مصنّفات دیگرش میباشد و اوّل آن این شعر است:

ای فاتحهٔ مصحف حمدت توحید وی نقطه‌ای‌ازکتاب مجدت‌خورشید

ظاهر آن استکه این آخر تألیفاتش بوده و اندکی بعد از آن وفات یافته است ۲- **تحفةالابرار** درتجوید بقرائت‌عاصم که ملخص تحفةالقاری‌است ۳- **تحفةالقاری** یا **تحفةالقراء** که در بمبئی چاپ شده است ۴- **تحفةالمقرئین** ۵- **وقوف‌القرآن** .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

قاری **نافع بن عبدالرحمن** - یکی از قرّاء سبعه بوده و ضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری یزید بن قعقاع یکی از قرّاء عشره وضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری الحدیث **عبدالصمد بن خلیل بن ابراهیم بن خلیل** - محدّث حافظ جلیل القدر کثیرالرّوایة از محدّثین عامّه که کنیه‌اش **ابواحمد**، لقبش **جمال الدین** و **قاری الحدیث** و یکی از مشایخ روایت چهل گانهٔ شهید اول (متوفّی ۷۸۶ هـ = **ذفو**) میباشد که تمامی اخبار و احادیث و مصنّفات عامّه را بواسطهٔ ایشان روایت میکند و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۴۰ ت)

قاسانی لقب رجالی علی بن سعید وعلی بن محمد و بعضی دیگر وموکول بدان علم است.

قاسم **احمد بن هبةالله** - بعنوان **موفق الدین** خواهد آمد.

قاسم **میرقدرت‌الله** - قادری، ازشعرای قرن سیزدهم هجری هند میباشد که اشعار بسیاری بزبان اردو گفته است، نام اصلی وی سیّد ابوالقاسم بوده و بمیرقدرت‌الله شهرت داشت، نسب وی بحضرت رضا ع موصول ودراشعار خود به **قاسم** تخلّص میکرد، وازآثارقلمی او **کتاب مجموعهٔ نغز درتذکرهٔ شعرای اوردو زبان هند** است که درسال هزار و دویست وبیست ویکم هجرت تألیف و درهزار ونهصد و سی وسیم میلادی درلاهورچاپ شده است ویك **معراجیه** هم داردکه مثنوی است وسال وفاتش بدست نیامد.

(از خودکتاب مجموعهٔ نغز استخراج شد)

قاسم **سید معین الدین** - سیدعلی ذیلاً بعنوان **قاسم الانوار** مذکوراست.

قاسم الانوار **سید معین الدین** - سیدعلی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی یا موسوی تبریزی عارفی است فاضل شاعر ماهر از اکابر صوفیّه و عرفای قرن نهم هجرت که به **معین الدین** و **صفی الدین** ملقّب و به **قاسم** متخلّص و به **قاسمی** و **شاه قاسم** معروف بود. دراصول طریقت و سیر و سلوك دست ارادت به سلطان

صدرالدین موسی ابن شیخ‌صفی‌الدین سیداسحق‌اردبیلی سالف‌الترجمة جدّ عالی‌سلاطین صفویّه داد ، درخدمت‌آن پیر روشن‌ضمیر ریاضات بسیاری‌کشید وهم از طرف او بلقب **قاسم الانوار** قرین افتخارگردید . صحبت شاه نعمت‌الله ولی ماهانی را نیز دریافت، در قزوین و سمرقند وگیلان و هرات و خراسان سیاحتها کرده و درهرات بارشاد عباد آغاز نمود و محل توجه عامّه‌گردیده ونفوذ فوق‌العاده داشت، بهمین جهت شاهرخ میرزا در هراس شد و صلاح شاهیرا دربیرون شدن قاسم از هرات دیدند اینك قاسم نیز مدتی در بلخ وسمرقند امرارحیات‌کرد ومشمول مراحم‌الغ‌بیگ‌گردید. عاقبت دراثنای مراجعت بوطن خود در قریهٔ خرجود نامی ویا قصبهٔ لنکر نامی از بلاد جام از مضافات نیشابور بمناسبت لطافت‌آب وهوا اقامت‌کرد تا بسال هشتصد وسی وپنجم یاهفتم یا هشتم هجرت در همانجا وفات یافت ودر اواخر قرن نهم مذکور بامر امیرعلی‌شیرنوائی عمارتی زیبا برسر قبر وی بنا نهادند .

ازآثار قلمی قاسم‌الانوار است :

۱- انیس‌العاشقین که منظومهٔ مثنوی فارسی‌است **۲- تذکرةاولیاء** یا **مقامات‌العارفین** که نیز مثنوی است **۳- دیوان شعر** غزلیّات و قطعات و رباعیّات‌که دیوانی‌خوب و اکثر آن درتصوف ونصایح بوده ویك نسخهٔ خطّی‌آن بضمیمهٔ دیوان حافظ بشمارهٔ ۲۰۲ ویك نسخهٔ دیگر نیزکه علاوه برغزلیّات وقطعات و رباعیّات‌او شامل دومثنوی قبلی‌هم‌بوده و درحاشیهٔ دیوان‌کمال خجندی از اول تاآخر نوشته شده‌اند بشمارهٔ ۲۶۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است واز اشعار قاسم‌الانور است :

از هرطرفی چهره‌گشائی‌که منم — در هرصفتی جلوه‌گرآیی‌که منم
با این همه‌گه‌گاه غلط میافتم — نادان‌کس وبله روستائی‌که منم

نمیتوان‌خبری‌داد ازحقیقت‌دوست — ولی‌زروی‌حقیقت‌حقیقت‌همه‌اواست

ازمسجد ومیخانه وزکعبه وبتخانه — مقصودخداعشق‌است باقی‌همه‌افسانه

درملك‌عاشقی که‌دوعالم‌طفیل‌اواست — آن‌کس قدم‌نهادکه اول زسرگذشت

قضا شخصی‌است پنج انگشت دارد　　چو خواهـد ازکسی کامی برآرد
دو برچشمش نهد وانگه دو برگوش　　یکی بـرلب نهدگویدکـه خاموش

ازافق مکرمت، صبح سعادت دمید　　محو مجازات‌شد، شاه‌حقیقت رسید
راه‌بوحدت نبرد هرکه‌نشد درطلب　　جملهٔ ذرّات‌را ازدل وازجان برید
درحرم‌وصل‌دوست‌زنده‌دلی‌راه‌یافت　　کزهمه خلق‌جهان بار ملامت‌کشید
وصلت الله یافت قاسم وناگاه یافت　　زانکه بشمشیر لا ازهمه عالم‌برید

قاسم‌الانوار چهار مرتبه پیاده بحج رفته ودودفعهٔ‌آن پابرهنه بوده‌است وگویند (والعهدة علیهم) درسه سالگی بدو افاضهٔ علم شده چنانچه خودش‌گوید:

مرا علم ازل در سینه دادنـد　　عجب علمی ولی درسی‌ندادند
مرا سه‌ساله حالی‌گشت معلوم　　که شیخ چلّه را درسی‌ندادند

(ص ۲۱۴ هب و۲۷ ج۲مع و ۳۵۳۲ ج۵س و ۱۷۵ سفینه)

قاسمی　**سید معین‌الدین سیدعلی** - همان قاسم‌الانوار مذکور فوق است .

قاشانی
قـاص
در اصطلاح رجالی ، **دویمی** لقب سلمة بن دینار و **اولی** هم اسعد بن حمید ، عبدالرحمن بن حسن ، عبدالله بن حسین ، علی بن ابی‌سعید ، علی بن محمد و بعضی دیگر است .

قاضی[1]

قاضی　**ابراهیم‌بن عبدالله** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الدم** خواهدآمد.

۱- **قاضی** - بمناسبت معنی لغوی معروفی ، وصف یا لقب و عنوان مشهوری جمعی وافر از اکابر افاضل عامه و خاصه میباشدکه شرح‌حال ایشان درکتب فریقین نگارش یافته وما نیز بعضی از ایشان راکه بسیار مشهور و درالسنه دایر هستند باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت‌اوراق نموده وبعضی دیگررا نیزکه تحت عنوان دیگر نگارش داده‌ایم تذکرداده وگوشزد ناظرین مینمائیم . **لفظ قاضی** درکتب رجالیه لقب حسن بن اسحق ، حسین بن محمد، حفص بن غیاث و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . قاضی درکتب فقهیه درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه ویا درجائی‌که مقید بابن‌البراج نمایند راجع بعبدالعزیز*

قاضی **ابن ابی‌لیلی** - محمد بن عبدالرحمن در باب کنی بهمین عنوان **ابن ابی‌لیلی** خواهدآمد.

قاضی **ابن البراج** - عبدالعزیز در باب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهدآمد.

قاضی **ابن‌جماعة** - چند تن بوده ودر باب کنی بهمین‌عنوان خواهندآمد.

قاضی **احمد بن ابی‌احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن القاص** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن ابی‌دوادفرج** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی‌داود** خواهدآمد.

قاضی **احمد برهان‌الدین** - ذیلاً بعنوان **قاضی برهان** مذکور است.

قاضی **احمد بن عبدالرحمن** - در باب کنی بعنوان **ابن‌مضا** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن‌علی بن هبة‌الله** - در باب کنی بعنوان **ابن‌مأمون** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن عمر بن سریج** - بعنوان **بازاشهب** نگارش یافته است.

قاضی **احمد بن محمد بن حسین ناصح‌الدین** - ابوبکر ارجانی که قاضی تستر و عسکرمکرم بوده بعنوان ارجانی نگارش یافته‌است.

قاضی **احمد بن محمد بن عبدالله** - ذیلاً بعنوان **قاضی‌الحرمین** مذکوراست.

قاضی **احمد بن محمد** - بن‌محمد بن‌محمد بن‌عطاءالله بن‌عوض اسکندرانی **زبیری**، ملقّب به **ناصرالدین**، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت

---

*بن تحریر است که شرح حال او در باب کنی بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد. موافق آنچه در عنوان علامه و نظائر آن اشاره نمودیم لفظ **قاضی** نیز گاهی بضمیمهٔ محل ومکان وبلده ویا قیود دیگر شهرت‌یافته ومرکوز اذهان شده بطوری‌که بدون آن ضمیمه مأنوس اذهان نبوده وبمعرفی آن ضمیمه جویای شرح حال او میباشند مثل قاضی بیضاوی، قاضی‌الحرمین، قاضی‌الخافقین، قاضی‌خان، قاضی‌زاده، قاضی‌القضاة و نظائر آنها اینك محض تسهیل امر بارباب رجوع، در مقام ترتیب، علاوه براسامی، ترتیب آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد وچون جمعی وافر از قضاة، بمقام قاضی‌القضاتی رسیده‌اند لذا اگر شرح حال منظوری ارباب رجوع در عنوان قاضی پیدا نشود بعنوان قاضی‌القضاة مراجعه نمایند.

میباشدکه در علوم عربیّه بردیگران تقدّم داشت ، بسیار عاقل و مهربان وکم‌سخن و پاك‌فطرت و خوش‌معاشرت وکسی را قولاً یا فعلاً نرنجانده بود اینك مورد محبت عموم و دربدایت حال قاضی بلدهٔ خود بوده و اخیراً بقاهره رفت و درآنجا نیز باکمال عفّت متصدی قضاوت مالکیّه شد و **شرح تسهیل** و **شرح مختصر ابن‌حاجب** را تألیف‌داده ودراوّل رمضان سال هشتصد ودهم هجرت درگذشت. (سطر ۱۰ ص۸۷ت)

قاضی **احمدبن محمد بن‌منصور** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌منیر** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن مطرف** - بعنوان **عسقلانی** نگارش دادیم .

قاضی **احمد بن یحیی** - بعنوان **شیخ‌الاسلام احمد** نگارش یافته است .

قاضی اعز **نصرالله بن عبدالله** - بعنوان قاضی نصرالله خواهدآمد .

قاضی‌اکرم **علی‌بن‌یوسف** - بعنوان‌جمال‌الدین **ابن‌القفطی** نگارش یافته‌است.

قاضی **ایاس‌بن معاویة** - بن‌مرة، یا قرة‌بن ایاس‌بن هلال مزنی، مکنّی بابوواثله ، درفقه و حدیث اعلم زمان‌خود بود ، درخلافت‌عمر بن عبدالعزیز بقضاوت بصره منصوب شد ، درفطانت و فراست و هوش و ذکاوت وفصاحت بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل و اَذْکیٰ مِنْ اَیٰاسْ از امثال دایره بین‌الناس بود . نوادرِ بسیاری دراین باب منقول است چنانکه‌گویند از سه زن‌که هیچ‌کدام معروفش‌نبوده خَبر دادکه یکی حامل و دیگری مرضع و سیّمی بکر است و موافق واقع بود ، نیز جمع‌کثیری استهلال میکردند پس انس اظهار رؤیت نمود وهرچه سعی میکرد دیگران نمیدیدند ایاس ملتفت شدکه موی ابروی انس برچشم افتاده بفراست دریافت‌که انس‌آن موی را هلال میپندارد پس‌آن مویرا ازجلو چشم ردّکرده وبانس‌گفت‌که جای‌هلال‌را بنمایاند، انس هرچه نگریست دیگر چیزی ندید و نظائر این بسیار است . ایاس درسال یکصد وبیست ودویم درگذشت وجدّ عالی او، ایاس بن هلال از اصحاب‌کبار حضرت رسالت‌ص بوده است . (ص۸۶ج۱کا و۳۵۳۹ج۵س و۲۴۶ ج۵فع)

قاضی

حاج میرزا باقر- ابن میرزا محمدعلی قاضی (متوفّی بسال ۱۳۱۲ھ ق = **غشیب**) ابن حاج میرزا محسن قاضی تبریزی



عکس حاج میرزا باقر قاضی -۲۷

طباطبائی ازاکابر علمای امامیّهٔ تبریز عصرحاضر ما میباشدکه مراتب سامیهٔ علمیّه را با محاسن عمل توأم داشت ، در اخلاق فاضله طاق و صفات حمیده و مکارم پسندیدهٔ اجداد طاهرین خود را وارث بالاستحقاق وگوی سبقت ازدیگران ربوده بود . خلاصهٔ حال سعادت منوال آن جوهرهٔ فضل وکمال بطور اجمال آنکه: درسال هزار ودویست وهشتاد وپنجم هجرت درتبریزمتولدشد، مقدمات و مبادی فقه و اصول وکلام و علوم عربیّه را در بلدهٔخود ازآمیرفتاح‌سرابی ومیرزامحمود اصولی و میرزا محمدعلی انصاری قراجه‌داغی و سیدعلی یزدی صاحب وسائل مظفّری ودیگر اکابر وقت تحصیل‌نمود ، درسال هزار و سیصد و هشتم هجرت برای ادامهٔ تحصیلات علمیّه عزیمت عتبات داد . در اخلاق ، حاضر حوزهٔ قطب‌العارفین ملاحسینقلی‌همدانی، درفقه واصول و دیگر علوم متداوله هم حاضر درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل شرابیانی و صاحب الکرامات ملااسمعیل قره‌باغی‌گردید تا بمناسبت تصادف بعضی‌پیش‌آمدها بتبریز مراجعت و بفاصلهٔ دوسه سال دیگر بتوفیقات خداوندی عازم نجف شد ودرحوزهٔآخوند خراسانی وسید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی وشیخ‌حسن مامقانی ودیگراجلاّی وقت و مراجع علمیّه حاضرگردید ، از هربلبلی نوائی شنیده و ازهرباغی‌گلی چیده و از هرخرمنی توشه‌ای برداشت ، رنجهاکشید وگنجها برد ، در مراتب علمیّه و اخلاق فاضله مشار بالبنان و مغبوط اقران و باجازات‌کثیرهٔ اجتهادی و روایتی اساتید معظّم نایل‌آمد . درسال هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت باکمال موفقیّت بموطن خود

تبریز مراجعت کرد، در نزد عموم طبقات مردم بسیار محترم ودرحدود چهل سال باکمال احترام و عزّت و ورع و تقوی و شهامت مشغول انجام همه‌گونه وظائف علمیّهٔ دینیّهٔ تدریس و رفع مکروهات ملهوفین بود، در انجاح حوائج مردم باهمه‌گونه وسائل‌مقتضیه اهتمام بکار برد ، تاآخرین لحظهٔ زندگانی خویش حبّه و دیناری از وجوهات شرعیّه صرف نکرد وباآن همه مراتب‌سامیه بسیارحلیم ومتواضع بود، ازخودآرائی وخودستائی امتناع اکید داشت و اصلاً حرفی راجع بفضل وکمال و تألیفات خود بزبان نمیآورد و از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۲- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۳- حاشیهٔ فصول‌الاصول ۴- حاشیهٔ مکاسب‌شیخ‌انصاری ۵- الخیارات واقسامها واحکامها ۶- الدرر الغرویة فی‌الفوائد العلمیة ۷- مخزن‌الفوائد فی‌حاشیةالفرائد که‌همان‌حاشیهٔ‌رسائل‌مذکور است وغیر اینها از رسائل متفرقهٔ تفسیری و اخلاقی و تقریرات متنوعهٔ فقهی و اصولی وکلامی و اخلاقی اساتیدخودکه بسیار و اغلب‌آنها هنوز صورت مبیّضه نگرفته وتاحال تهذیب و تنقیح نشده‌اند . صاحب ترجمه در دهم رجب هزار و سیصد و شصت و ششم هجرت درتبریز وفات یافت ، پیش‌از دفن ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل‌شد ودرآن ارض‌اقدس دفن گردید ، در تشییع جنازه ازدحام عام بود . وفات‌آن فقید عالم علم را درصفحهٔ ۱۱۹۷ جزء عاشر مجلّد سی و سیم سال ۱۳۶۶ھ (غش‌سو) مجلّهٔ عربی العرفان‌که در صیدا طبع ونشر میشود بعنوان **فقدان عظیم او ثلمة فی‌الدین لایسدها شیئی** ثبت وبسمع‌عموم‌رسانیده است قدس سرّه . (اطلاعات متفرقه)

قاضی‌باقلانی **محمدبن طیب** - بعنوان باقلانی نگارش یافته است.

قاضی‌برهان‌الدین **احمد** - ملقّب به‌**برهان‌الدین**، معروف به‌**قاضی‌برهان**، عالمی است ادیب ازقبیلهٔ‌چنگیزخان‌که بعدازتسخیر توقادوسیواس و قیساریه از بلاد روم اعلان استقلال داد وقرەعثمان نامی از اکابر قبائل ترکمان‌که در یکی از قشلاقات سیواس خیمه‌نشین بوده در هرسالی ، مالی بحسب تعهد بقاضی برهان

میداد تا آنکه از پرداخت آن مال مقرّری تخلّف ورزید ، قاضی نیز بهمین جهت حملهٔ متهورانه نموده ودرسال هفتصد و نود و چهارم هجرت مقتول و تمامی متصرفات او بدون جنگ ومحاربه به یلدیریم بایزیدخان چهارمین سلطان عثمانی (۷۹۱-۸۰۴ = **ذصا - ضد**) مسلم گردید . (ص ۱۰۳ ج۲فع وغیره)

قاضی بسعادتك **محمد بن عبدالملك** - در باب کنی ضمن ترجمهٔ **ابن العدیم** احمد بن یحیی خواهد آمد .

قاضی بیضاوی **عبدالله** - بن عمر صاحب تفسیر بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است.

قاضی بیضاوی **عمر** - بن فخر الدین محمد از افاضل روزگار و مشاهیر دیار ، کنیه اش **ابوالقاسم** بود ، درفارس قضاوت داشت ، درسال ششصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت وآن غیراز قاضی بیضاوی مشهور فوق است .

(ص ۳۳۸ عم)

قاضی جعابی **محمد بن عمر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان حویزی نگارش یافته است.

قاضی **جعفر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابومعشر بلخی** خواهد آمد.

قاضی الجماعة **احمد بن عبدالرحمن** - در باب کنی بعنوان **ابن مضا** خواهد آمد .

قاضی الجن **محمد بن عبدالله** - بن علاثة بن علقمة بن مالك كلابی حرانی عقیلی، مکنّی به **ابوالیسیر** از اهل حران بود ، در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ه ق) بقضاوت سمت شرقی بغداد منصوب شد، از اوزاعی ونظائر وی روایت کرده و عبدالله بن مبارك نیز از وی روایت میکنند .

پس از تصدی امر قضاوت سفیان ثوری که از اصدقای وی بوده از او اعراض کرده و اذن ملاقاتش نیز نمیداد تا آنکه روزی بعداز اصرار تمام بتوسط عمّار بن محمد خواهرزادهٔ سفیان پیش او رفت، لکن سفیان نخست توجهی بدو نکرد و عاقبت بدوگفت یاابن علاثة

آیا تحصیل علم‌کردن تو محض برای این(قضاوت) بوده والله اگر یك درهم ماهی‌خریده ودرکوچه‌های‌کوفه ماهی‌فروشی میکردی بهتر از این قضاوت بودی . در تاریخ بغداد اورا با وثاقت ستوده وگوید قاضی جنّ گفتن او برای‌آن بوده‌که در میان حران و حصار مسلمة چاهی بوده‌که هرکس ازآب‌آن میخورد جن‌زده میشد وغشوه‌اش عارض میگشت تاآنکه محمدبن عبدالله برسرآن چاه ایستاده و جن را خطاب‌کرد وگفت ای‌گروه جن، ما درمیان شما و انسان بدین روش قضاوت نمودیم‌که این چاه روزها مال انسان و شبها ازآن شما باشد اینك بعد ازآن هرکسی‌که در روز ازآب‌آن چاه میخورد دیگر آسیبی نمیدید . وفات او در سال یکصد و شصت و هشتم یا درحدود شصت و سیم واقع‌گردید .
(ص۳۸۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

قاضی چلبی **مولی ابراهیم** - بعنوان **آذری چلبی** نگارش یافته است .

قاضی چلبی **حسن بن محمد بن محمد** - بعنوان **چلبی** نگارش یافته است.

قاضی‌الحرمین **احمد بن محمد بن عبدالله** - مکنّی بـه **ابوالحسین** ، معروف به **قاضی‌الحرمین** ، از اکابر فقهای حنفیّهٔ قرن چهارم هجرت و در عصر خود شیخ‌الفقها بوده و درسال سیصد و پنجاه و یکم هجرت در نیشابور درگذشت .
(ص ۳۶ فوائدالبهیة و ۲۱۳ ج ۴فع)

قاضی **حسن بن احمد بن زید** -
قاضی **حسن بن‌عبدالله بن‌مرزبان** -
قاضی **حسن بن علی بن امرالله** -
قاضی **حسن‌بن محمد بن محمد** -
اوّلی بعنوان **اصطخری**،دویمی بعنوان **سیرافی**،چهارمی بعنوان **چلبی** نگارش یافته وسیّمی نیز بعنوان **ابن‌الحنائی** در باب‌کنی خواهدآمد.

قاضی **حسین‌بن محمد بن حسن** - بعنوان **دیار بکری** نگارش یافته است .

قاضی **حسین‌بن‌نصر بن محمد** - در باب‌کنی بعنوان **ابن خمیس** خواهدآمد.

قاضی‌حموی **ابراهیم‌بن عبدالله** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الدم** خواهدآمد.

قاضی‌حمیدی **عمر بن محمود** - بعنوان **حمیدی** نگارش یافته است.

قاضی‌حویزی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان **حویزی** نگارش یافته است.

قاضی‌الخافقین **محمدبن قاسم** - بعنوان **شهرزوری** مذکور شده است.

قاضی‌دوانی **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** مذکور شده است.

قاضی‌رشید **احمدبن‌علی‌بن‌ابراهیم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌زبیر** خواهدآمد.

قاضی‌ری **سلمة بن فضل** - رازی البلدة ، ابوعبدالله‌الکنیة ، ابرش‌اللّقب، اخبار غزوات و مغازیرا دومرتبه از ابن‌اسحق استماع‌کرده واز احادیث نیز معادل اخبار غزوات استماع‌نموده وبنوشتهٔ بعضی اظهارتشیّع مینموده‌است. بسیار اهل نماز وبا خضوع وخشوع بوذ و درسال یکصد ونود ویکم هجرت درگذشت.

(ص ۳۹ ج ۳ نی)

قاضی‌ری **علی بن عبدالعزیز**- بعنوان **جرجانی علی** نگارش یافته است .

قاضی‌زاده **میرزا سید ابراهیم** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته است.

قاضی‌زاده **احمدابن‌قاضی‌محمود- خوارزمی**، ملقّب بـه **شمس‌الدین**، معروف به **قاضی‌زاده**، عـالمی است فـاضل محقّـق مدقّـق ادیب حکیـم متکلّم ، از اکابر علمای عامّه‌که در ریاضیّات وحکمت‌کامل، درسال‌نهصد وشصت وسیّم هجرت بقضاوت حلب ، درهفتاد ویکم بقضاوت‌استانبول، درهفتاد وچهارم بقضاوت عسکر روم ایلی منصوب بود . اخیراً بواسطهٔ دلسردی‌که بین او ومحمد پاشای صدراعظم وقوع یافته به ادرنه رفت و در دارالحدیث‌آنجا مشغول تدریس شد تا بجهت فوت پسرش باز باستانبول رفته و مشمول مراحم سلطان مرادخان ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ھ)که درآن اوان اوائل جلوسش‌بوده‌گردیده وبمقام **شیخ‌الاسلامی** رسید ودرهشتاد و سیّم بصدارت روم‌ایلی نامزد شد ودرهشتاد وپنجم مفتی رسمی‌گردیده و درنهصد وهشتاد وهشتم هجرت درهفتاد سالگی درگذشت و ازتألیفات او است:

۱- حاشیهٔ‌اثبات‌الواجب ملاجلال دوانی ۲- حاشیهٔ الهیات‌شرح‌تجرید ۳- حاشیهٔ

تفسیر قاضی بیضاوی ۴- شرح حاشیهٔ حکمة‌العین ۵- حاشیهٔ شرح مفتاح ۶- حاشیهٔ شرح تلویح ۷- شرح مواقف عضدی ۸- شرح هدایه ۹- نتایج‌الافکار فی‌کشف‌الرموز والاسرار درفقه حنفی. (مر۲۱۵هب و۹۹ت و۲۴۷ج۵فع و۳۵۳۹ج۵س وغیره)

قاضی‌زاده

احمدبن‌قاضی نصرالله‌دبیلی-تتوی‌سندی، معروف به قاضی‌زادهٔ تتوی، ازافاضل مورّخین‌امامیّه میباشدکه پدرش درشهر تته از بلادسند ازقضات‌حنفیّه بوده‌وخودش تشیّع اختیارکرد ودردربار اکبر شاه‌هندی(۹۶۳-۱۰۰۴هق = ظسج - غد) تقرّب یافت و ازتألیفات او است :

۱- **احسن‌القصص و دافع‌الغصص** که تاریخ الفی نام مذکور ذیل خودرا بجهت ضخامت آن ملخص‌کرده و بهمین اسم موسومش داشته ویك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویه موجود است ۲- **اخلاق‌التتوی** ۳- **اسرارالحروف** که مثل‌کتاب مفاحص نام صائن‌الدین علی‌بن محمد ترکه مشتمل برموز اعداد هم میباشد ۴- **الفی یا تاریخ الفی** که بفرمودهٔ ذریعهٔ تاریخ هزار ساله از رحلت حضرت رسالت ص (سال دهم هجرت) تا عصرخود مؤلف میباشد وآنرا در دومجلدبزرگ بزبان فارسی برای شاه معظم تألیف داده ونسخهٔ هردو مجلد درخزانهٔ رضویه موجود وجلداولش تا سال پانصد تمام رحلت بوده وجلد دویم نیز از پانصد و یکم تا نهصد و هشتاد وچهارم رحلت است ودر ذریعه بعداز این جمله‌گویدکه درآن نسخه تتمهٔ هزار سال نبوده ۵- **تحقیق‌التریاق الفاروق** ۶- **خلاصة‌الحیاة** در اخبار حکما .

سبب تشیّع قاضی‌زاده همانا مصاحبت صلحای عراق عرب‌بوده‌که در ولایت خود بفیض صحبت ایشان نایل‌آمد وکمال همنشین دلنشین وی‌گردیـد . علاوه برآن موافق آنچه معاصرش قـاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین‌گفتـه قاضی‌زاده در خلال‌آن احـوال حضرت امیرالمؤمنین ع را درخواب دیدکـه تفسیرکشاف در دست‌گرفته وآیـهٔ مبارکهٔ إنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ راگشوده وبدو فرمودکه تفسیر این‌آیه‌را مطالعه‌کن پس‌ازخواب بیدار شد ومبهوت ومتحیرجویای‌کتاب‌کشّاف بود تا میرزا حسن نامی از بزرگ‌زادگان عراق را دیدکـه‌کتاب‌کشّاف بردست دارد و خانـهٔ قاضی‌زاده را سراغ میکندکـه آنرا حسب‌الامر رؤیائی‌آن‌حضرت بدو برسانـد اینك قاضی‌زاده بعد از مطالعهٔ تفسیرآن‌آیـه مذهب شیعه را قبول نمود .

وفات‌قاضی‌زاده - بنا برآنچه از نامهٔ دانشوران نقل شده در سال نهصد و نود و

هفتم هجرت مقتول گردید لکن بقرینهٔ مدت هزارسال کتاب الفی مذکور فوق او که اوّلش از رحلت حضرت رسالت ص مطابق دهم هجرت بوده وبا در نظر گرفتن اینکه کتاب احسن القصص مذکور فوق را نیز بعدازآن تألیف داده شهادت او بالقطع بعدازسال هزار و دهم هجرت میباشد . قاضی نورالله شوشتری (متوفی بسال ۱۰۱۹ھ ق = **غیط**) نیز که معاصر او بوده و ابصر بحالش میباشد درمجالس المؤمنین گوید که قاضی‌زاده بعداز هزار و دهم هجرت در لاهور بشهادت رسید و درهمانجا دربقعهٔ میرحبیب‌الله دفن شد. **دبیلی** منسوب بشهر دبیل نام ازبلاد سند است و **تتوی** هم منسوب بشهری تته نامی است ازبلاد مذکوره و **سند** بلادی است ما بین هند وکرمان و سجستان .

(لس و سطر ۲۱ ص۹۹ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قاضی‌زادهٔ تتوی همان قاضی‌زاده احمد بن قاضی نصرالله مذکور فوق است .

قاضی‌زادهٔ خوارزمی همان قاضی‌زاده احمد بن قاضی محمود مذکور فوق است .

قاضی‌زادهٔ رومی **موسی ابن قاضی ملامحمود** - رومی، معروف بقاضی‌زادهٔ رومی ، از اکابر علمای ریاضی قرن نهم هجرت میباشدکه نخست دربلاد خود بعضی از علوم را تحصیل کرد ودرباطن عزم دیارعجم داشت لکن از خویشاوندان خودکتمان میکرد و تنها خواهر او بدین عزمش متفطن شد و بسیاری از اسباب زینت خود را درتوی کتابهایش گذاشت که در دیارغربت کمك خرج او باشد تاآنکه آن عزم را جزم کرد وازاکابر خراسان وماوراءالنهر مراتب علمیّهٔ بسیاری تحصیل نمود وبمقامی عالی رسید وکمالات او در افواه و السنه افتاد و ازآنروکه پدرش ملامحمود قاضی شهر بروسه از بلاد روم بوده به **قاضی‌زادهٔ رومی** شهرت یافت چنانچه **فاضل رومی** نیز گویند و بالخصوص در ریاضیّات صاحب یدی طولی ودستی توانا بود و استاد الغ بیگ صاحب زیج معروف (۸۱۴_۸۵۳ھ ق = **ضید - ضنج**) و محل توجه و

اقبال‌آن امیر کبیر علم‌دوست بوده است واز تألیفات او است :

۱- **شرح اشکال‌التأسیس** درهندسه‌که درسال هشتصد ویا نزدهم‌هجرت کتاب‌اشکال‌التأسیس محمد بن اشرف سمرقندی را شرحی مزجی‌کرده و لفظ **خیره** = **۸۱۵** مادهٔ تاریخ مذکور است

۲- **شرح‌ملخص در هیئت**‌که نیز درسال مذکور ویا درسال هشتصد وچهاردهم هجرت برای الغ بیگ مذکور تألیف و بسیار مشهور و درهیئت قدیم بطلمیوسی ازکتابهای درسی بوده و بارها درهند و ایران چاپ شده وآن شرح مزجی‌کتاب ملخّص نام محمود بن محمد چغمینی است وبهمین‌جهت خودآن‌کتاب به چغمینی و همین شرح‌آن نیز بشرح‌چغمینی شهرت یافته و سال وفات قاضی‌زاده بدست نیامد . (کف و۲۱۵هب و۹۹ت‌وغیره)

قاضی‌زاده **عبدالخالق گرهرودی** ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **قاضی‌زادهٔ گرهرودی** یا **قاضی‌گرهرودی** عالم فاضل متکلّم محقّق مدقّق شاعرمنشی امامی عادل از علمای قرن یازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ‌بهائی(متوفی بسال ۱۰۳۱ه = **غلا**) و درمجلس‌شاه‌عباس صفوی اول (۹۹۶-۱۰۳۸ه = **ظصو - غلح**) با قاضی‌زادهٔ خوارزمی فوق مناظره‌کرده وکتابی دراین باب بامر شاه مزبور تألیف دادکه نسخهٔ‌آن پیش صاحب روضات‌الجنّات بوده و بتصدیق او درحدود ده هزار بیت و بهترین‌کتابی است‌که دراین موضوع تألیف و مشتمل برتنقیح کامل مسئلهٔ امامت میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **الاعتقادیة** ۲- **الامامة**‌که بنوشتهٔ ذریعه دوکتاب بهمین اسم امامت داشته‌که یکی کبیر و مبسوط بوده و درکتاب تحفهٔ شاهیه مذکور ذیل مطالب را بدان ارجاع میکنند ودیگری نیز مشتمل برمناظرات مذکوره درفوق بوده وبه **تحفهٔ شاهیه** معروف است ۳- **تحفهٔ شاهیه**‌که بامر شاه معظم و باسم او بپارسی تألیف و چنانچه اشاره شد یکی از دوکتاب امامت او است ۴- **حاشیهٔ اثبات الواجب جلال‌الدین دوانی** ویك نسخهٔ‌آن در خزانهٔ رضویه موجود است ۵- **حاشیهٔ الهیات شرح تجرید** ۶- **حاشیهٔ جواهر شرح تجرید قوشچی** و سال وفات قاضی‌زاده بدست نیامد . (ص ۲۱۵هب و سطر ۱۳ ص۹۹ت و متفرقات ذریعة)

قاضی‌زاده علاءالدین
قاضی‌زادهٔ گرهرودی
} همان قاضی‌زاده عبدالخالق مذکور فوق است .

قاضی‌زاده موسی بن قاضی ملامحمود همان قاضی‌زادهٔ رومی مذکور فوق است .

قاضی‌زادهٔ همدانی بعنوان **ظهیرالدین** میرزا سید ابراهیم نگارش یافته است .

قاضی‌سخاوی **علی‌بن‌اسمعیل** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

قاضی سعید **محمدسعیدبن‌محمدمفید**- قمی، معروف به**قاضی سعید**، ملقّب به **حکیم‌کوچك**، ازاجلاّی‌علمای‌نامی‌امامیّه و مفاخر فضلای حدیث و حکمت و فنون ادبیّه‌که عالمی بوده عارف متشرّع ربّانی و حکیم ادیب‌کامل محقّق صمدانی ، درمراتب تأویل وعرفان و حکمت و استنباط نکات خفیه و اسرارمکنونه ودقائق‌کشفیهٔ مخزونه درآیات واحادیث‌دینیّه مؤیّد بروح‌القدس و مشمول تأییدات غیبیّه . بعرفان و تصوف میل مفرط داشته ودر اسماءالله قائل‌باشتراك لفظی بود، درهمین موضوع دو رسالهٔ عربی وپارسی تألیف داده ونام همین رسالهٔفارسی **کلید بهشت** است .

قاضی سعید ازتلامذهٔ ملامحسن‌فیض‌کاشانی وملاعبدالرزاق لاهیجی وملارجبعلی تبریزی بود ، شاه عباس ثانی و اهل دربارش بسیار تجلیلش مینمودند و بزیارت و دیدن وی میرفتند و ازتألیفات طریفهٔ او است:

۱- **الاربعون حدیثاً**که درسی سالگی تألیفشده وشرح چهل حدیث درمعارف ومشحون از تحقیقات علمی است ۲- **الاربعونیات لکشف انوارالقدسیات** و این‌کتاب ازمصنفات ممتاز و برجسته میباشد و درآن چهل رسالهٔ خود راکه درچهل‌باب از ابواب معارف وتحقیقات وهریکی اسم خاصی داشته مثل روح‌الصلوة و فوائد رضویه و حدیقهٔ وردیه و مانند اینها جمع‌کرده و بهمین اسمش موسوم داشته است ۳- **اسرارالصلوة**که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا چاپ شده است ۴- **اسرارالصنایع** درصناعات خمسهٔ قیاسیهٔ منطقیه (شعر وخطابة وجدل وبرهان ومغالطه) و بتصریح خودش از صناعیهٔ میرفندرسکی سالف‌الترجمة هم استمداد نموده است ۵- **حاشیهٔ اثولوجیای ارسطو** ۶- **حاشیهٔشرح‌اشارات‌خواجه** ۷- **الحدیقةالوردیة والسوانح‌المعراجیة** که یکی‌از رساله‌های چهل‌گانهٔ اربعینیات مذکور فوق‌است ۸- **حقیقةالصلوة** ۹- **روح‌الصلوة**

که یکی از رساله‌های اربعینیات مرقوم است و شاید این هردو همان اسرارالصلوة مذکور فوق باشند **۱۰- شرح توحید صدوق** که سه مجلد است **۱۱- شرح‌حدیث‌بساط ۱۲- شرح‌حدیث غمام** که درسال هزار و نود و نهم هجرت دراصفهان تألیف ویك نسخه ازآن بشمارهٔ ۱۸۴۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۳- فوائد رضویه** که یکی از رساله‌های اربعینیات مذکور فوق است **۱۴- کلید بهشت** که رساله‌ایست پارسی دراشتراك لفظی اسماءالله چنانچه‌فوقاً اشاره‌شد. قاضی‌سعیدمدتی‌متصدی‌قضاوت‌قم بوده که‌کاشف‌ازتبحّر وی‌درشرعیّات نیز میباشد ودرآن بلدهٔ طیّبه اقامت داشت تا برحمت ایزدی نایل‌گردید. وفاتش‌موافق آنچه درعنوان حاشیهٔ اثولوجیا ازکتاب ذریعه تصریح‌کرده در سال هزار و صد و سیّم هجرت بوده است .

مخفی نماندکه **شیخ محمدحسین** برادر قاضی سعید نیز از اکابر علمای عصر خود وازتلامذهٔ ملارجبعلی حکیم تبریزی مذکور فوق بود، تفسیربزرگی برقرآن مجیدنوشته که حاکی‌ازتبحّر وی‌میباشد ودراواخرقرن‌یازدهم‌هجرت درگذشته وسال‌آن‌معلوم‌نیست.

(عن وص ۲۱۵هب وسطر ۲۲ ص۳۰۲ت ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

قاضی سعید **هبةالله بن سناءالملك** - قاضی رشید ابی‌الفضل‌جعفر بن معتمد ، شاعر مشهور معروف بـه **قاضی‌سعید** از افاضل اوائل قرن هفتم هجرت بوده واز اشعار او است :

و ماکان ترکی حبـــه عن ملالـة — ولکن لامر یوجب‌القول بالترك
اراد شریکا فی‌الذی کان بیننـــا — وایمان قلبی قد نهانی عن‌الشرك

ازتألیفات او است :

۱- دارالطرز که دیوان شعر او بوده وتمامی اشعارش ازقبیل بدایع ولطائف وموشحات است **۲- روح‌الحیوان** که ملخص‌کتاب‌الحیوان جاحظ‌است **۳- مصائدالشوارد** و در رمضان سال ششصد و هشتم هجرت درگذشت. (ص۳۲۴ج۲کا)

قاضی سلمة بن‌افضل بعنوان **قاضی ری** مذکور شد .

قاضی سلیمان بن خلف بعنوان **باجی ابوالولید سلیمان** نگارش یافته‌است.

قاضی سنجانی بعنوان **سنجانی مولانا** نگارش یافته است.

قاضی سهل بن احمد بعنوان ارغیانی ابوالفتح مذکور شده است .

قاضی سیرافی **حسن بن عبدالله** - بعنوان **سیرافی حسن** گذشته است .

قاضی شریح **بن حارث بن قیس بن جهم** - کندیّ القبیلة ، ابوامیّة الکنیة ، از اکابر تابعین بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده است . از طرف خلیفهٔ ثانی بقضاوت کوفه منصوب شد ومدت شصت سال یاهفتاد و پنج سال علی‌التوالی قضاوت نموده و اصلاً تعطیل نکرد مگر درفتنهٔ ابن‌زبیر در زمان حجّاج بن یوسف که استعفا کرد و دیگر سه سال تا دم مرگ اصلاً قضاوت ننمود ، یا پس‌از آنکه مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی بسرکارآمد شریح را به دیهی که مردمانش یهودی بوده‌اند تبعید نمود تا بعداز قتل مختار که حجّاج امیرکوفه شد درکوفه‌اش احضار وباز امر بقضاوتش نمودند لکن از شرمین وننگین بودن وی که درقضیهٔ مختار داشت دیگر قبول نکرده و تاآخر قضاوت ننمود . درخصوص علم و حلم و فطانت او نوادری منقول وبقول ابن‌خلّکان باصول قضاوت دانا وخبیر وبسیار بافطانت وذکاوت بود. از ابن‌عبدالبر نقل است که شریح شاعری خوب و یکی‌از چهار رئیس بزرگوار اطلس بوده که در روی و صورت ایشان یك تارموئی هم نبوده است وسه دیگر نیز عبارت از عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباده و احنف بن قیس میباشد . اخبار دینیّه درملعنت و سوء خاتمهٔ شریح بسیار و فقط قضاوت او با وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع جنایتی بزرگ و خیانتی سترك بوده و بمدلول بعضی ازآثار وارده ، آن‌حضرت بدو فرمودند **یا شریح جائی را اشغال کرده‌ای که درآنجاکسی غیراز نبی یا وصی یا شقی نمی‌نشیند،** نیز باقطع نظر از همه چیز ترك یاری و نصرت حضرت حسین بن علی ع اگرچه با یك کلمهٔ حق (که قطعاً نافذ بوده) بودی در مذمّت و شقاوت وی کافی و بسنده میباشد بلکه دور نیست که سبب قوی در فجایع جان‌گدازکربلا همین شریح بوده و تفصیل زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد . (تنقیح المقال‌وص۱۹۱مف و۳۲۵ت‌وغیره)

قاضی شریك بن عبدالله بعنوان نخعی خواهدآمد .

قاضی شهاب‌الدین بن شمس‌الدین بعنوان شهاب‌الدین نگارش یافته‌است.

قاضی شهرزوری چند تن میباشدکه بهمین عنوان شهرزوری تذکّر داده شده‌اند .

قاضی صمیری محمد بن اسحق بهمین عنوان صمیری نگارش یافته است .

قاضی‌طاهر بن‌عبدالله یا **قاضی طبری** بعنوان طبری طاهر بن عبدالله نگارش یافته‌است.

قاضی طبسی **محمد بن عبدالکریم** - بعنوان **شمس‌الدین محمد** بن عبدالکریم مذکور شده است .

قاضی عبدالجبار بن احمدبن عبدالجبار بن احمد بن‌خلیل همدانی اسدآبادی بغدادی، **شافعی‌الفروع** ، **معتزلی‌الاصول**، **ابوالحسن‌الکنیة** ، از فحول علمای عامّه میباشدکه در زمان خود رئیس معتزله بوده ، مصنّفات بسیاری درمذهب اعتزال وتمامی‌فنون دیگر بدو منسوب‌است‌که بالغ‌بچهارصد هزار ورقش‌گویند (والعهدة علیهم)، اقوال مختلفهٔ او درکتب فریقین خصوص درکلام و اصول فقه منقول واز اساتید سید رضی وبا یك واسطه از مشایخ روایت خطیب بغدادی میباشد . مناظرهٔ او با شیخ مفیدکه درموضوع حدیث غدیر و اصحاب جمل وقوع یافته درشرح حال شیخ مفید خواهدآمد.

مراتب علم وفضل وکمال‌او مورد تصدیق و اذعان صاحب ابن‌عبّاد بود اینك‌بامر آن وزیر پاك‌ضمیر از بغداد بری‌آمد و بوظائف تدریس قیام نمود و درتمامی بلاد ری قاضی‌القضاة بود . در مجلس وزیر معظّم با ابواسحق اسفراینی اشعری ابراهیم بن محمد (که شرح حالش بعنوان اسفراینی گذشته) ملاقات نمود و موافق مذهب معتزله

گفت: سُبْحٰانَ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الفَحْشٰاءِ پس ابواسحق نیز موافق مذهب اشعریّت خودش گفت: سُبْحٰانَ مَنْ لایَجْرِی فِی مُلْکِهِ إلّا مٰایَشٰاءُ و ازمصنّفات او است:

۱- **تنزیه القرآن عن المطاعن** که درقاهره چاپ شده است ۲- **علم الکیمیا** ۳- **العمد فی اصول الفقه**. وفات اودرسال چهارصد وپانزدهم یااواخرچهاردهم هجرت درری واقع گردید.

(ص ۴۲۱ت و ۱۱۳ ج ۱۱ تاریخ بغداد وغیره)

قاضی عبدالرحمن
قاضی عبدالرحمن بن احمد
قاضی عبدالرحمن بن محمد
قاضی عبدالرحیم بن علی
اوّلی بعنوان **تحسین** و دوّیمی بعنوان **عضدی** و سیّمی بعنوان **علیمی** نگارش یافته و چهارمی نیز بعنوان **قاضی فاضل** خواهدآمد.

قاضی عبدالسلام بن عطاءالحق، از مفسّرین ومحدّثین هند میباشد وکتاب تفسیری نظمی بنام **زادالآخرة** که بسیارمطبوع و مقبول انظار است از تألیفات او است که درسال هزار و دویست وچهل وچهارم هجرت خاتمه یافته و نام مذکورش هم که آخرش حرف (ت) باشد مادّهٔ تاریخ آن میباشد (**زادالآخرة** = ۱۲۴۴) و درسال هزار و دویست و پنجاه وهفتم ه ق وفات یافت وجملهٔ (**قاضی حق عبدالسلام** = ۱۲۵۷) مادّهٔ تاریخ وفات است. (ص ۳۹۱ ج ۲ خه)

قاضی عبدالعزیز بن محمد
قاضی عبدالعزیز بن نحریر
اوّلی بعنوان **ابن جماعة** و دوّیمی بعنوان **ابن البراج** درباب کنی خواهدآمد.

قاضی عبدالله بن عمر بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است.

قاضی عبدالله بن محمد در باب کنی بعنوان **ابن الفرضی** خواهدآمد.

قاضی عبدالملک بن عمیر درضمن ترجمهٔ شعبی نگارش یافته است.

قاضی عسقلانی **احمد بن مطرف** - بعنوان **عسقلانی** ذکر شد.

قاضی عسقلانی **عبدالرحیم بن علی** - بعنوان **قاضی فاضل** ذیلاً مذکوراست.

قاضی عسکر **محمد بن یوسف بن حسین** - در باب کنی بعنوان **ابن الابیض** خواهدآمد.

قـاضی عضـد
یا
قاضی عضد ایجی
یا
قاضی عضدالدین
یا
قـاضی عضـدی
} بعنوان **عضدی عبدالرحمن** بن‌احمد مذکور شد.

قاضی‌علی‌بن‌اسمعیل بعنوان **سخاوی** مذکور شد.

قاضی علی بن حسین بن محمد در باب‌کنی بعنوان **ابوالفرج اصفهانی** خواهدآمد .

قاضی علی بن زید بعنوان **بیهقی علی** نگارش یافته است .

قاضی‌علی‌بن‌عبدالعزیز بعنوان جرجانی علی نگارش یافته است .

قاضی علی بن قدامة درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الانباری** خواهدآمد .

قاضی علی بن محسن
قاضی علی بن محمد
} هردو بعنوان **تنوخی** نگارش یافته‌اند .

قاضی علی‌بن یوسف بعنوان جمال‌الدین ابن‌القفطی مذکور شده است .

قاضی عمر بن احمد بن‌هبة‌الله‌درباب‌کنی بعنوان **ابن‌العدیم** خواهدآمد.

قاضی عمر بن‌فخرالدین بعنوان قاضی بیضاوی مذکور شد.

قاضی عمر بن محمود بعنوان حمیدی عمر نگارش یافته است.

قاضی عمرو بن محمد . بعنوان **ابن‌الجعابی عمرو** در باب‌کنی خواهدآمد .

قاضی عیاض بن موسی بن‌عیاض‌اندلسی مغربی، مالکیّ المذهب، سبتیّ الولادة ، یحصبی‌القبیلة ، ابوالفضل‌الکنیة ، از مشاهیر ادبا و محدّثین عامّه میباشدکه در نحو و لغت و انساب و وقایع عرب و علوم حدیثیّه امام وقت خود بود ، شعر خوب نیز میگفته وازمولد وموطن خودکه سبته بوده بقرطبه و دیگر مراکز علمیّه مسافرتهاکرد، ازاکابر هردیاری اخذ مراتب علمیّه‌نموده

و احادیث بسیاری ازکبار مشایخ‌که درحدود صد تن میباشند استماع‌کرد ، مدتی در مولد خود سبته و اندکی نیز در غرناطه‌که هردو از بلاد مغرب زمین (اندلس) میباشند قضاوت نموده و عاقبت در مراکش اقامت‌کرد تا در روز جمعه هفدهم جمادی‌الاخرة یا رمضان سال پانصد وچهل و چهارم هجرت درآنجا وفات یافت و ازتألیفات او است :

۱- **الاکمال فی‌شرح صحیح مسلم** ۲- **الالماع فی‌ضبط‌الروایة و تقییدالسماع** ویك نسخه ازآن برقم۴۳۳ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **انوارالمشارق** ۴- **ترتیب‌المدارك وتقریب‌المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالك** ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود وبتصدیق کشف‌الظنون تألیفی غریب بی‌سابقه است ۵- **التنبیهات** ۶- **الشفا بتعریف** (فی‌تعریف خل) **حقوق‌المصطفی** و این‌کتاب دارای طرزی عجیب بوده و درفاس و استانبول ومصر چاپ‌شده‌است ۷- **مشارق‌الانوار علی صحاح‌الآثار** درشرح و تفسیر غرائب احادیث موطأ احمد وصحیح مسلم وصحیح بخاری‌که‌کتابی‌است نافع وپس‌ازآنکه این‌کتاب دردمشق بنظر ابن‌الصلاح رسید بسیار جلیلش شمرده و در وصف‌آن‌گفت :

مشارق انوار تبت بسبتة — وذاعجب کون‌المشارق بالغرب

این‌کتاب در فاس و قاهره چاپ شده واز اشعار قاضی عیاض است:

اذا ماانشرت بساط انبساط — فعنه فدیتك فاطوالمزاحا

فان المزاح علی ماحکاه — اولواالعلم قبلی عن‌العلم زاحا

(ص ۲۱۶هب و ۵۰۶ت و ۴۲۸ ج۱کا و ۳۵۴۰ ج۵س و۴۶۶ تذکرةالنوادر وغیره)

قاضی‌غسانی **احمدبن علی‌بن‌ابراهیم** - بعنوان **ابن‌زبیر** در باب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌غفاری بعنوان غفاری قاضی محمد مذکورشد.

قاضی‌فاضل **عبدالرحیم بن علی بن حسین** - یا حسن بن احمد بن فرج بن احمد ، **محیی‌الدین** یا **مجیرالدین** الملقب ، مصری‌ّالموطن ، عسقلانی‌ّالولادة ، بیسانی‌ّالنشأة ، ابوعلی‌ّالکنیة ، قاضی فاضل‌الشهرة ، که در دیهی بیسان نام از دیهات شام ، سمت قضاوت داشت ، در صناعت انشا وحید عصر و ازمفاخر زمان خود و برپیشینیان مقدّم بوده ونوادر وغرائب بسیاری بدو منسوب میباشد. روزی عمادالدین کاتب اصفهانی سالف‌الترجمة‌که ازمعاصرین وی بوده سواره‌اش دیده وگفت:

سر فلا کبا بك الفرس پس قاضی در دم گفت : **دام علا العماد** که این هردو جمله دارای صنعت عکس و قلب از محسنات بدیعیّه بوده و هردو از حرف آخر تا باوّل همین‌طور خوانده میشوند . عمادالدین مذکور درکتاب خریده نام‌خود در وصف قاضی‌فاضل گوید: **رب‌القلم والبنان واللسن واللسان والقريحة الوقادة والبصيرة النقادة والبديهة المعجزة والبديعة المطرزة والفضل الذى ماسمع به فى‌الاوائل ممن لوعاش فى‌زمانه لتعلق بغباره اوجرى فى‌مضماره فهو كالشريعة المحمدية التى نسخت‌الشرايع و رسخت بهاالصنايع الخ .**

این‌بودکه در عهد صلاح‌الدین ایّوبی و دوپسرش ملك‌عزیز وملك‌افضل بصدارت رسیده وصاحب‌دیوان انشا بود تادرعهدملك‌عادل، شب‌چهارشنبه‌هفدهم‌ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی پانصد و نود و ششم هجرت درشصت و هفت سالگی در قاهرهٔ مصر بموت فجأه درگذشت و درقرافهٔ صغری مدفون‌گردید و قریحهٔ شعریّه‌اش نیز بسیار عالی بوده واز او است :

و اذاالسعادة احرستك عيونها	**نم فالمخاوف كلهن امان**
واصطد بها العنقاء فهى حبائل	**واقتد بها الجوزاء فهى عنان**

مخفی نماندکه **قاضی اشرف** بهاءالدین ابوالعباس احمد پسر قاضی فاضل نیز از افاضل عصر خود بود ، باستماع حدیث وجمع‌کتب رغبتی مفرط داشت ، درنزد اکابروقت بسیار محترم بود و شب دوشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال ششصد و چهل و سیم هجرت درهفتاد سالگی درقاهره درگذشته ودرنزد پدرش مدفون‌گردید. پدر قاضی فاضل هم مثل‌پسرش به **قاضی اشرف** موصوف واز اهل عسقلان بوده وگاهی بطور نیابت قضاوت هم مینموده و شب یکشنبه یازدهم ربیع‌الاول پانصد و چهل و ششم هجرت درقاهره درگذشت .

(ص ۳۰۸ ج ۱ و ۵۹۳ ج ۲ کا و ۴۳۸ت وغیره)

قاضی‌فضل یا فضیل بعنوان جمالی بکری نگارش یافته است .

قاضی‌قشیری عبدالغافر بن اسمعیل بعنوان فارسی عبدالغافر مذکور شد.

قاضی‌القضاة **ابراهیم‌بن عبدالرحیم** - بعنوان **ابن‌جماعة** در باب‌کنی‌خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **احمدبن ابی‌دواد فرج**- در باب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌دواد**خواهدآمد.

قاضی القضاة **احمد بن خلیل** - بعنوان **خوبی احمد** مذکور شده است.

قاضی القضاة **احمد بن علی بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان ابن زبیر خواهد آمد.

قاضی القضاة **احمد بن علی بن حجر** - عسقلانی ، بعنوان **ابن حجر** در باب کنی خواهد آمد .

قاضی القضاة **احمد بن عمر** - زبیدی بعنوان مزجد خواهد آمد.

قاضی القضاة **احمد بن محمد بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن خلکان** خواهد آمد.

قاضی القضاة **احمد بن محمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الشحنة** خواهد آمد.

قاضی القضاة **افضل الدین خونجی محمد** - بهمین عنوان **افضل الدین** ذکر شده است.

قاضی القضاة **عبدالجبار بن احمد** - بعنوان **قاضی عبدالجبار** مذکور شد .

قاضی القضاة **عبدالرحمن بن محمد** - در ضمن **موفق الدین عبدالله** بن احمد خواهد آمد .

قاضی القضاة **عبدالعزیز بن محمد** - بعنوان **ابن جماعة** خواهد آمد .

قاضی القضاة **عبدالقادر بن ابوالقاسم** - ملقّب به **محیی الدین** ، از اکابر علمای عامه، جامع تمامی علوم متداوله و بالخصوص در علم نحو بر تمامی اقران مقدّم بود و جز کافیجی و شمنی کسی بپایهٔ وی نمیرسید از تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ توضیح ۲- حاشیهٔ شرح الفیه ۳- هدایة السبیل فی شرح التسهیل .

وی در اوّل شعبان هشتصد و هشتاد هجرت در گذشت. (سطر ۳۱ ص ۷۱ ت)

قاضی القضاة **عبدالله بن عبدالرحمن** - بعنوان **ابن عقیل** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی القضاة **عبدالله بن عمر** - بعنوان بیضاوی عبدالله مذکور شده است .

قاضی القضاة **عبدالوهاب** - بعنوان تاج الدین نگارش یافته است.

قاضی القضاة **عسقلانی** - همان قاضی القضاة احمد بن علی بن حجر مذکور فوق است.

قاضی‌القضاة علی‌بن‌حسین بعنوان علم‌الهدی علی بن ابی‌احمد حسین گذشت.

قاضی‌القضاة **علی بن عبدالعزیز** - بعنوان **جرجانی** نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **علی بن عبدالکافی** - بعنوان **سبکی** مذکور افتاده است.

قاضی‌القضاة **علی بن عثمان بن مصطفی** - یا ابراهیم بن مصطفی بن سلیمان، ماردینی حنفی، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **ابن‌الترکمانی**، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه درفقه و تفسیر و حدیث و اصول و حساب و فرائض و عروض و فنون شعری مقتدای عصر خود بود، درماه شوال هفتصد وچهل وهشتم هجرت متصدی قضاوت شد تا بمقام قاضی‌القضاتی رسید و ازتألیفات او است:

۱- **بهجةالاریب مما فی‌کتاب‌الله العزیز من‌الغریب** ۲- **تخریج احادیث الهدایة** ۳- **الجوهر النقی‌فی‌الردعلی‌البیهقی** که‌درحاشیهٔ کتاب‌سنن کبری‌ابوبکر بیهقی بوده ودرحیدرآباد چاپ و اکثر مطالب‌آن مناقشه بابیهقی و اعتراضات وارده برآن‌است ۴- **السعدیة** دراصول‌فقه ۵- **الضعفاء** که در رواة و محدثین ضعیف‌الحال ومتروك‌الحدیث‌است ۶- **غریب‌القرآن** وظاهراً همان بهجةالاریب‌است ۷- **الکفایة فی‌مختصرالهدایة** ۸- **المتروکیة** وظاهراً همان‌کتاب‌ضعفای مذکور است ۹- **مختصرالمحصل** ۱۰- **المنتخب فی‌الحدیث**. صاحب ترجمه درسال‌هفتصد وچهل وچهارم یاپنجاهم‌هجرت درگذشت وولادتش‌درسال‌ششصد وهشتاد و سیم بوده‌است.

(کشف‌الظنون ودررکامنه وص۲۲۵ ج۴فع وغیره)

قاضی‌القضاة **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **محمدبن‌احمدبن‌خلیل** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الخوبی** خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **محمد بن احمد بن عثمان** - بساطی، طائیّ‌القبیلة، ابوعبدالله الکنیة، شمس‌الدین‌اللّقب، مالکیّ‌المذهب، از اکابر علمای مالکیّه بوده‌که بسال هفتصد و هفتاد وهشتم هجرت درهیجده سالگی بمصر رفت، درفقه و اصول و معانی و بیان و علوم عربیّه و فنون عقلیّه براعت یافت، مدتی درنهایت‌فقر وتنگدستی‌بوده بطوری‌که برروی پوست نی میخوابید، تا درنتیجهٔ صبر وتحمّل، بخت خوابیده‌اش بیدار شد و بمدرّسی بلادکثیره منصوب‌گردید، عاقبت قاضی‌القضاة دیارمصر

شد ، مدت بیست سال باکمال استقلال بتمشیت امور قضائی اشتغال داشت ، امام شمنی وقاضی القضاة محیی الدین مالکی وجمعی دیگر ازاکابر وقت از وی استفادهٔ علمیّه نموده اند واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح مطالع** ۲- **حاشیهٔ مطول** ۳- **حاشیهٔ مواقف** ۴- **شفاء العلیل فی شرح مختصر الشیخ خلیل** درفقه مالکی ۵- **المغنی** درفقه . روز پنجشنبه دوازدهم رمضان هشتصد و چهل و دویم هجرت بعلت قولنج درگذشت .

(کشف الظنون وص ۷۴۹ت)

قاضی القضاة **محمدبن حسن-** (شیخ حرّ) بعنوان **حر عاملی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة **محمدبن عبدالرحمن -** دمشقی عثمانی شافعی ، ملقّب به **صدرالدین**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اکابر اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجرت ومؤلف کتاب **رحمة الامة فی اختلاف الائمة** درفقه میباشدکه درسال هفتصد وهشتادم هجرت از تألیف آن فراغت یافته وقاضی القضاة بلاد صفدیّه بوده است وسال وفات او بدست نیامد وکتاب مذکور درمصر وقاهره چاپ شده است. (کف وغیره)

قاضی القضاة **محمدبن عبدالرحمن بن عمر-** بعنوان **خطیب دمشقی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة **محمدبن محمدبن محمد -** بعنوان **ابن الشحنة** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی القضاة **محمدبن ناماور -** بعنوان **افضل الدین خونجی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة **محمدبن یعقوب بن محمد -** بعنوان **فیروزآبادی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة **محمودبن احمد بن موسی -** بعنوان **عینی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة **یعقوب بن ابراهیم -** بعنوان **ابویوسف** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی قضاعی **محمد بن سلامة -** بن جعفر بن علی بن حکمون مغربی شافعی ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **قضاعی** القبیلة ، از اکابر علمای قدمای شافعیّه میباشدکه درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله متبحّر وبا شیخ طوسی و سید مرتضی و

سید رضی و نظائر ایشان معاصر و درمصر متصدی امر قضاوت بود و ازطرف اهالی مصر بسمت سفارت ببلاد روم رفت و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الانباء بانباءالانبیاء** که تاریخ عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال چهارصد و هفدهم هجرت نگاشته ویك نسخه ازآن دربرلین موجود است ۲- **تفسیرالقرآن** دربیست مجلد ۳- **خطط مصر** که نام‌اصلی‌آن **المختار فی‌ذکرالخطط والاثار** است ۴- **دستور معالم‌الحکم و مأثور مکارم‌الشیم من‌کلام امیرالمؤمنین ع** که با شرح محمدسعید رافعی درمصر چاپ شده است ۵- **دقائق‌الاخبار و حقائق‌الاعتبار فی‌المواعظ والنصائح والاذکار** که با ترجمهٔ ترکی‌آن در استانبول‌چاپ‌شده‌است ۶- **الشهاب فی‌الحکم** (المواعظ خل) **والآداب** یا**شهاب‌الاخبارفی‌الحکم والامثال والآداب** ۷- **عیون‌المعارف و فنون اخبارالخلائف** که حاوی اخبار انبیا و تواریخ خلفا و ولایات ملوك و امرا وشرح حال فاطمیون میباشد وظاهرآن است‌که این‌کتاب همان‌کتاب انباء مذکور فوق است ۸- **المختار** که بنام خطط مذکور شد ۹- **مسندالشهاب** یا **اسنادالشهاب** که اسانید روایات مذکوره درکتاب شهاب فوق را درآن مشروحاً ذکرکرده وازپنج معادل خود کتاب شهاب زیادتر و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۰- **مناقب الشافعی** ۱۱- **نزهةالالباب** وغیر اینها .

اشهر ازهمه‌کتاب‌شهاب‌مذکورفوق‌است‌که‌بسیارمختصر وحاوی یك‌هزار ودویست حدیث شریف نبوی ص درآداب و امثال و مواعظ و وصایا میباشدکه سندآنها را ذکر نکرده وبا ادعیهٔ نبویّه ختمش‌نموده وعلاّمهٔ حلّی‌آنرا با چهار واسطه ازمؤلفش روایت مینماید . این‌کتاب در بغداد چاپ وچند نسخهٔ خطّی نیز دربرلین و پاریس و لیدن و خدیویّهٔ مصر موجود و باآن‌همه اختصارش بسیار مفید و محل توجه و اهتمام علمای فریقین بوده و علاوه برعلمای عامّه ، شیخ ابوالفتوح رازی وقطب‌الدین راوندی و سید ضیاءالدین راوندی و بعضی دیگر از اعاظم علمای خاصّه نیز شروح بسیاری برآن نوشته‌اند این‌است‌که بعضی‌از اجلّه ، بحکم این‌اهتمام تمام‌که ازعلمای شیعه بدان‌کتاب مستطاب شده بتشیّع مؤلفش قاضی قضاعی معتقدبوده وعلاوه‌که اکثر احادیث‌آن درکتب شیعه نیزمذکور وهرکدام هم‌که درآنها نباشد مخالف‌اصول وقواعد مذهبی‌شیعه‌نمیباشد. این وصف از خصائص همین‌کتاب شهاب بوده وهیچ‌یك ازکتب عامّه دارای این‌مزیّت نمیباشد ودر مستدرك‌الوسائل پاره‌ای قرائن دیگر برتشیّع قاضی قضاعی مذکور داشته

که شرح آنها خارج از وضع این عجاله است. وفات قاضی قضاعی شب‌پنجشنبه شانزدهم ذی‌العقدةالحرام‌چهارصد وپنجاه وچهارم هجرت درقاهره واقع ودرقرافه مدفون‌گردید.
(ص۲۱۶هب و۴۶۵ت و۳۶ج۲کا و۳۶۷مس و۳۲۳ ج۲ع و۶۲ ج۳ طبقات‌الشافعیة وغیره)

قاضی‌کواکبی **ملاابراهیم** - بعنوان **کواکبی** خواهدآمد .

قاضی‌لاغر سیستانی ، بهمین عنوان **لاغر** خواهدآمد .

قاضی‌محسن **بن علی بن محمد** - بعنوان **تنوخی** نگارش یافته است .

قاضی‌محمد **بن احمد بن علی** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌شاهویه** خواهدآمد .

قاضی‌محمد **بن‌احمد بن‌محمد بن‌جعفر** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌الحداد** خواهدآمد.

قاضی‌محمد **بن اسحق** - بعنوان **صمیری** نگارش یافته است .

قاضی‌محمد **بن‌اسعد** - بعنوان **دوانی** مذکور شده است .

قاضی‌محمد **بن حسن** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الشوارب** خواهدآمد .

قاضی‌محمد **بن سلامة بن جعفر** - همان قاضی **قضاعی** مذکور فوق است .

قاضی‌محمد **بن صبح** یا **صبیح** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌السماك** خواهدآمد .

قاضی‌محمد **بن طیب ابوبکر** - باقلانی، بعنوان **باقلانی** نگارش‌یافته‌است.

قاضی‌محمد **بن عبدالرحمن بغدادی**
قاضی‌محمد **بن عبدالرحمن بن یسار**
قاضی‌محمد **بن‌عبدالله بن‌محمد بن‌حمدویه**
قاضی‌محمد **بن‌عبدالله بن محمد بن‌عبدالله**
} درباب‌کنی اوّلی بعنوان **ابن‌قریعة** ، دوّیمی بعنوان **ابن ابی‌لیلی**، سیّمی بعنوان **ابن‌البیع** ، چهارمی بعنوان **ابن‌العربی** خواهدآمد .

قاضی‌محمد **بن عبدالملك** - همان قاضی بسعادتك سالف‌الذکر است.

قاضی‌محمد **بن زکی‌الدین علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌زکی‌الدین** خواهدآمد.

قاضی‌محمد **بن عمر بن مبارك** - بعنوان **بحرق** نگارش یافته است .

قاضی محمد **بن عمر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد .

قاضی محمد **سعید بن محمد مفید** - بعنوان **قاضی سعید** مذکور شد.

قاضی معافی **بن زکریا** - بعنوان **نهروانی** خواهد آمد.

قاضی منصور **عبدالله بن علی** - بخاری ، سجستانی الولادة ، تاج الدین اللّقب، قاضی منصور الشّهرة ، ابوعبدالله الکنیة ، از اکابر علمای حنفیّه میباشد و از تألیفات او است :

۱- البحر الجاری فی الفتاوی که حاوی فتاوی مذاهب اربعهٔ اهل سنت است **۲- المختار** درعلم فقه چنانچه در فوائدالبهیة گفته و در کشف الظنون گوید که تاج الدین عبدالله بن علی کتاب مختار نام مجدالدین عبدالله بن محمود موصلی حنفیّ را که درفقه حنفی است نظم کرده و ممکن است هردو باشد **۳- نظم السراجیة** که کتاب سراجیه راکه در فرائض است نظم کرده ودر سال هفتصد و نود و نهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی درگذشت.
(کف وص ۱۰۳ فوائدالبهیة)

قاضی موصل **محمد بن عمر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی موصل **یوسف** - بعنوان **بدیعی دمشقی** مذکور شده است .

قاضی میر **حسین بن معین الدین** - بعنوان **میبدی** خواهد آمد.

قاضی ناصح الدین یا **قاضی ناصر** { **احمد بن محمد بن حسین** - بعنوان **ارجانی ابوبکر** مذکور شده است .

قاضی ناصر الدین احمد بن محمد بن منصور - در باب کنی بعنوان **ابن منیر** خواهد آمد.

قاضی نخعی **شریك بن عبدالله** - بعنوان **نخعی** خواهد آمد .

قاضی نصر الله **بن عبدالله بن مخلوف** - بن علی بن عبدالقوی بن قلاقس ازهری اسکندری ، مکنّی به **ابوالفتح**، ملقّب بـه **قاضی اعز**، معروف به **ابن قلاقس**، ازمشاهیر وفضلای شعرای عرب وازاشعار او است که دربارهٔ کنیزکی حبشیهٔ سیاه رنگی گفته است :

رب سوداء وهـي بيضاء معنى نـافس المسک عندهـا الکافور
مثل حب‌العیـون یحسبـه النا س سوادا و انما هـو نـور

در سیّم شوال پانصد و شصت و هفتم هجرت درسی وپنج سالگی درشهر عیذاب نامی در قرب دریای جدّه وفات یافت ، قاضی‌گفتن او هم مجرّد لقب میباشد والاّ قضاوتی نداشته است . دیوان او نیز بنام **دیوان ابن‌قلاقس،** در مصر چاپ شده است .

(ص ۲۸۷ ج ۲کا وغیره)

قاضی نعمان بن محمد مصری ، بعنوان **ابوحنیفه** در باب‌کنی خواهدآمد.

قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین بعنوان **صاحب مجالس‌المؤمنین** نگارش یافته است .

قاضی‌وهب بن وهب درباب‌کنی بعنوان **ابوالبختری** خواهدآمد .

قاضی‌هبةالله بن احمد ، مدتی قضاوت حلب و نواحی‌آن نمود، بسیارمحترم وجلیل‌القدر ونسب‌او بابوجراده‌ازاصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع موصول و اشعار او در نهایت فصاحت و بلاغت و حاوی دقت معنی و حلاوت و ملاحت لفظ بوده و از او است :

وما الـذل الا ان تبیت مؤملا وقد سهرت عیناك وسنان هاجعا
أأخشی امرء اواشتکی منه جفوة اذاکنت بالمیسور فی‌الدهر قانعا

وفات او درسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت درحلب واقع‌گردید .

(ص ۲۱ ج ۱۶ جم)

قاضی‌هبةالله بن سناءالملك - بعنوان **قاضی‌سعید** هبةالله مذکور شد .

قاضی‌هجیم **محمدبن اسفندیار** - یامحمدبن‌حسن بن‌اسفندیار آملی‌مازندرانی، مورّخی‌است نامی، با رستم بن اردشیر ازملوك طبرستان معاصر و مؤلف تاریخ طبرستان میباشدکـه وقایع مازندران و احوال ملوك مازندران راکـه از سادات مرعشیّه بوده‌اند تا سال هفتصد و پنجاهم هجرت نگارش داده و اسامی و القاب ایشان را در بالای منابر خوانده بلکه بنا بظاهرکلام ذریعه در روی نقود و مسکوکات

هم نقش‌کرده است و سال وفاتش بدست‌نیامد. (ص ۲۶۲ ج۳ ذریعه وغیره)

قاضی‌هروی **احمد بن یحیی** - بعنوان **شیخ‌الاسلام** نگارش یافته است.

قاضی‌یوسف بن رافع ، درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شداد** خواهدآمد .

قالی **اسمعیل بن قاسم بن عیدون** - محدّث نحوی لغوی دیار بکری بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، از مشاهیر ادبا و ائمهٔ لغت میباشد که بسال سیصد وسیّم‌هجرت ازمولدخودکه قصبهٔ منازجرد از ولایت‌دیاربکر بوده‌بموصل رفت ، احادیث بسیاری از ابویعلی استماع‌نمود، بفاصلهٔ دوسال بمصاحبت تجّار قالیقلا از مضافات ارمنیّه از بلاد دیار بکر ببغداد رفت و بهمین جهت به **قالی** (که منسوب بدان شهر راگویند) ملقّب ومشتهرگردید . دربغداد از زجاج و اخفش صغیر وابن‌درید و ابن‌الانباری و نفطویه و درستویه و دیگر اکابر وقت نحو وفنون ادبیّه را فراگرفت، درعلم لغت حافظ‌ترین مردم بود ، درنحو نیز مذهب بصریین را ستوده و اخیراً در شهر قرطبه از بلاد اندلس اقامت‌گزیده و مشمول مراحم حکم بن عبدالرحمن ملك اندلس که بسیار علم‌دوست بوده‌گردید تا درسال سیصد و پنجاه و ششم هجرت وفات یافت و از تألیفات او است :

۱- **الابل ونتاجها** ۲- **الامالی** که درمصر ولیدن وقاهره چاپ شده‌است ۳- **البارع** درلغت ۴- **تفسیرالسبع‌الطوال** ۵- **حلی‌الانسان** ۶- **خلق‌الانسان** ۷- **شرح‌القصائدالمعلقات** ۸- **فعلت و افعلت** ۹- **مقاتل‌الفرسان** ۱۰- **المقصور والممدود** ۱۱- **النوادر** وغیراینها.

(ص۱۰۳ت و۲۵۹ ج۷جم و ۳۵۶۰ ج۵س وغیره)

قاموسی **شیخ‌باقر**- درخاتمهٔ باب‌کنی درضمن‌عنوان **آل‌قاموسی** خواهدآمد.

قانع **میرفداحسین**- لکهنوئی از شعرای هند ،آثار نظمی و نثری او بسیار و **دیوانی** مرتب هم دارد واز او است :

دربحر سخن طبع روانی دارم	دلسوز نوا حزین فغانی دارم
المنة لله که در گلشن نظم	چون‌بلبل خوش‌لهجه‌زبانی دارم

وفات او بسال هزار و دویست و نود و سیم هجرت درکلکته واقع گردید .

(ص ۳۵۸۲ ج ۵ س)

قاینی یا قایینی[1]

قایینی

سید ابوطالب - عالم جلیل فقیه خبیر رجالی متبحّر از علمای امامیّه‌که در بلاد خراسان نافذالحکم ومرجع کل بوده ومصنّفات وی حاکی از تبحّر وکثرت اطّلاعات علمی مصنّف میباشند و ازآن جمله است‌کتاب **السبع السیارة** و ازتلامذهٔ سید محمدباقر حجةالاسلام سالف‌الترجمة بوده و درسال هزار و دویست و نود تمام یا هزار و سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۴ ج ۶ عن)

قایینی

ملاخلیل - یا محمد خلیل بن محمداشرف ، قایینی اصفهانی‌که درسال هزار و یکصد و سی و چهارم هجرت بعد از استخلاص از محاصرهٔ افغان در قزوین اقامت‌کرده و ازعلمای قرن دوازدهم هجرت میباشد. موافق نقل ذریعه شرح حال اورا در تتمیم امل‌الآمل شیخ عبدالنبی قزوینی مبسوطاً نگارش داده و بسیارش ستوده است . از تألیفات او است :

۱- البداء ۲- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۳- شرح حدیث عمران صابی .

درسال هزار و صد و سی و ششم هجرت در قزوین وفات یافت وکلمهٔ : **الظهر** = ۱۱۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات‌او است واز این‌تاریخ مکشوف میگرددکه ازتلامذهٔ شیخ‌بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) بودن او چنانچه بعضی‌گفته‌اند وما هم ضمن شرح حال شیخ اشاره نمودیم دور از صحت بوده و محض اشتباه است مگر اینکه بسیار معمّر بوده و اقلاً درحدود صد و سی سال یا بیشتر عمر داشته باشد .

(ص ۵۴ ج ۳ و ۱۱۱ ج ۶ ذریعة)

۱- **قاینی یا قایینی** - منسوب است به قاین یا قایین وآن قصبه و مرکز قهستان ویا شهری است نزدیکی طبس ما بین نیشابور و اصفهان و لفظ قاینی در اصطلاح رجالی لقب‌محمد بن محمد بن ابراهیم است و استعمال دویمی (قایینی) معروف‌تر است .

قبةالدیباج دختر حضرت عبدالمطلب ودرباب سیّم کنی بعنوان **ام حکیم بیضا** خواهدآمد .

قبسی
قبطی
در اصطلاح رجالی **اولی** لقب احمد بن سلیم ویا نوح بن تغلب جریری و **دویمی** لقب جبر بن عبدالله وعبدالملك بن عمیر است.

قبلة الکتاب **سلطانعلی مشهدی**- ملقّب به **نظام الدین**، معروف به **سلطان الخطاطین و قبلة الکتاب**، از مشاهیر خطّاطان و خوشنویسان خط نستعلیق میباشدکه دراثرمحبت‌های پدرانهٔ اظهر تبریزی (متوفی بسال ۸۸۰ه ق = **ضف**)که در درآن اوان در مشهد اقامت داشته نخست علوم عربیّه و ادبیّه را تکمیل نمود آنگاه اظهر ، اورا بتحصیل حسن خط برگماشته و دائماً از راه نصیحت این شعر را بدو میخوانده است :

درمشق کوتاهی نکن پیوسته‌ای سلطانعلی   در روزکن مشق خفی درشام کن مشق جلی

این استکه در اندك مدتی در خوشنویسی طاق و حسن خطّش نیز مانند اخلاق ستوده وکمالات عالیه‌اش شهرهٔ آفاق و استادی او درآن‌خط درتمامی بلاد خراسان مسلّم وتالی میرعلی تبریزی واضع آن خط معدود و شاگردان او در خراسان و ترکستان بتعلیم آن اشتغال داشته‌اند . عاقبت در اثر این شهرت در دربار سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ه ق = **ضعب- ظیا**) و وزیر روشن‌ضمیرش امیرعلیشیر نوائی داخل خدمت کتابت شد و مشمول عنایات شاهانه و الطاف امیرانه گردید و تمامی کتیبه‌های مساجد و ابنیهٔ خیریّهٔ هرات‌راکه ازبناهای آن‌سلطان وامیر بوده‌اند باخط نستعلیق خوب‌نگاشته و همه روزه هنری تازه از نوشتن مرقّعات و قطعات و تذهیب‌کاری و رسّامی برجسته از وی بروز میکردکه جالب حیرت و انبساط خاطر امرای دولت میگردید تاآنکه روزی سلطان حسین از حسن‌خط او درشگفت مانده وبعداز تحسین بسیار بتهیهٔ سنگ مزاری برای خودآن سلطانش برگماشت او نیز از انجام این خدمت شدیداً امتناع داشت تا بالاخرة درنتیجهٔ امر اکید و تذکّر دادن عدم بقای افراد انسانی و برباد شدن حشمت

جهانبانی تصمیم انجام خدمت نمود وبا خطوط رقاع و نسخ و نستعلیق و نقوش مختلفه سنگی بساخت که هر بیننده‌را مجذوب مینموده و بیش‌ازپیش با نعامات‌شاهانه نایل گردید. وفات سلطانعلی بسال نهصد و نوزدهم یا بیست وششم هجرت درهرات واقع‌شد وجنازه‌اش بمشهد مقدّس رضوی نقل‌گردید و درپایین پای حضرت رضا ع درقرب‌گنبد امیرعلیشیر نوائی دفن شد . (ص ۱۵۸ پیدایش خط و خطاطان و اطلاعات متفرقه)

قبی لقب رجالی حیّان بن معاویه میباشد و بموجب بعضی از نسخ کتب رجالیّه لقب احمد بن سلیم هم هست .

قتاب / **قتابی** / **قتات** درا‌صطلاح رجالی **اولی** لقب احمد بن جابر، **دویمی** محمد بن جعفر ، **سیمی** هم عروه و حکم و شرح‌حالشان موکول بدان علم است .

قتالی محمود خوارزمی بعنوان **پوریارولی** نگارش یافته است.

قتبانی / **قتبی** / **قتیبی** دراصطلاح رجالی **اولی** لقب‌جابر بن یاسر، **دویمی** بموجب بعضی از نسخ همان قتابی فوق ، **سیمی** نیز علی بن محمدبن قتیبه و موکول بدان علم هستند .

قتیل **میرزا محمدحسن** - ازشعرای هندوستان میباشدکه در دهلی نشو و نماکرده و برهمنی مذهب بود ، اخیراً بشرف اسلام مشرّف و بلکهنو هجرت نمود و ازآثار قلمی او است :

۱- **چهار شربت**که منظومه است ۲- **دیوانی مرتب** ۳- **شجرةالامانی**که نیزمنظومه است ۴- **نهرالفصاحة** در قواعد فارسی . اشعار بسیاری بزبان فارسی و اوردو گفته و در سال هزار و دویست وسی ودویم هجرت درگذشت. (ص ۳۶۰۳ ج۵س)

قتیل‌الغواشی یا **قتیل‌الغوانی** علی یا محمد بن عبدالواحد بعنوان **صریع‌الدلاء** نگارش یافته است .

قتیل‌الله **یحیی بن حبش** - یاحسین بعنوان **شیخ اشراقی** نگارش یافته‌است.

قداح (باصیغهٔ مبالغه) لقب رجالی سعیدبن سالم ومیمون مکی وپسرش عبدالله بن میمون است .

قدرت **شاه‌قدرت‌الله** - ازشعرای‌دهلوی‌هندوستان میباشدکه **دیوان**‌مرتبی بیست‌هزار بیتی ومنظومه‌ای موسوم به **نتایج‌الافکار** داشته وبسال هزار و دویست و پنجم هجرت درمرشدآباد هند درگذشته واز اشعار او است :

ز فیض نـم چشم گـریـان ما بـود دامن ابـر دامـان مـا

گناهی‌که ازخلق ناکرده ماند قضا بسته آن هـم بدامان مـا

(ص ۳۶۰۴ ج ۵س و بعضی از تذکره‌های هند)

قدرت **شیخ قدرت‌الله** - ازشعرای‌هندوستان میباشدکه منشی‌حاکم‌بهوپال بود وآثار قلمی نظمی و نثری دارد :

۱ و۲ و۳- ازهار قدرت ، اکوان قدرت ، تماشای قدرت ۴ و۵ و۶ و۷- حکایات قدرت ، دیوان قدرت ، رقعات قدرت ، عجایبات قدرت ۸ و۹ و۱۰ و۱۱- کیمیای قدرت ، گلزار قدرت ، مجرای قدرت ، مجربات قدرت ، از این جمله چهارمی وششمی وهفتمی و یازدهمی نثر و بقیه نظم میباشد و از اشعار او بدست نیامد و درسال هزار و دویست و هشتادم هجرت درگذشت . (ص ۳۶۰۲ ج۵س)

قدریه (با دوفتحه)که بمدلول بعضی ازآثار دینیّه مجوس این امّت بوده و بزبان هفتاد پیغمبر ملعون هستند عبارت از فرقهٔ مجبره است‌که تمامی خیر و شرّ را بمجرّد قضا و قدر الهی مستند داشته وگویند اراده وقدرت انسانی‌را اصلاً مدخلیّتی‌درآنها نمیباشد ویاعبارت‌از **مفوضه** است‌که برعکس‌ایشان‌تمامی خیر و شرّ و افعال عباد را مستند باراده و قدرت خودشان داشته و مشیّت ازلیّه وقضا و قدر خداوندی را اصلاً مدخلیتی درآنها نمیدهند و بمؤثّر و صانع غیرخدا نیز معتقد میباشند مثل مجوس‌که بیزدان و اهرمن قائل هستند وهریك از این‌دوفرقه اخبار وآثار

وارده درمذمّت قدریّه را حمل بردیگری نمایند. ظاهر کلام بروجردی آنکه فرقهٔ اوّلی قدریّه هستند (با دوفتحه) که افعال را قضا و قدر الهی دانند و اما دوّیمی ممکن است که بضمّ قاف و منسوب به قدرت باشدکه افعال را اثر اراده و قدرت خود مخلوق دانند و بروجردی بعدازاین جمله‌گویدکه دراخبار بهریك ازدومعنی مذکور قدریّه مساعدت وارد و حق آن استکه هریك از ایندو فرقه درتکفیر و تضلیل دیگری ذیحق باشد و و خیر و شرّ و افعال عباد نه مثل عقیدهٔ فرقهٔ اوّلی صرف مستند به قضا وقدر الهی است که جبر بوده و ثواب و عقاب و ارسال رسل و انزال‌کتب لغو باشد ونه محضاً اثر اراده و قدرت خود مخلوق استکه تفویض باشد بلکه در واقع منزلة بین‌المنزلتین استکه توفیق و تهیهٔ اسباب از خدا و اراده ازمخلوق‌باشد وبسط زاید را موکول بکتب‌مربوطه میدارد. (مستطرفات بروجری وغیره)

قدس ایران زنی است محترمهٔ فاضلهٔ ایرانی عصر حاضر ماکه درسال هزار و سیصد وبیست ویکم هجرت متولد و مدتی درطریقت بابیّه نشو و نماکرد تاآنکه بتوفیق خداوندی حقیقت اسلام بروی منکشف‌گردید وازته دل ازآن طریقت باطله منصرف و تابع این دین مقدّس شد وکتابی بنام **بارقهٔ حقیقت** بزبان‌پارسی در ردّ بابیّه وکشف فضایح‌ایشان تألیف داده و حقائق را بمرحلهٔ ظهورآورد وآن‌کتاب در سال هزار و سیصد و چهل و پنجم هجرت چاپ شده است. **جزاهاالله عن‌الاسلام و اهله خیرالجزاء.** (ص ۹ ج ۳ ذریعة)

قدسی **حاج محمدخان** - ازشعرای ایران، درسخن‌سرائی و راستی فکر و طبع، وحید عصر خود و مصدوقهٔ این شعر بوده است:

نور معنی در سواد شعر او است   چون‌سحر در زلف عنبر بار شب

در اصل طوسی واز اهالی مشهد مقدّس رضوی بوده وبهمین جهت تخلّص قدسی داشت، در اوائل جوانی بزیارت مکّه و مدینه مشرّف و ازآنجا نیز بمساعدت بخت و دولت بهندوستان رفت و مشمول مراحم شاه جهان‌گردیده و بمنصب **ملك‌الشعرائی** مفتخر شد.

یك **دیوان مرتب** ویك **منظومهٔ ظفر نامه** درفتوحات شاه‌جهان‌ازآثارقلمی‌او بوده وازاواست:

عالم ازنالهٔمن بی‌توچنان تنگ‌فضااست — که سپند از سرآتش نتوانـد برخاست

اینجا غم محبت آنجـا سزای عصیـان — آسایش دوگیتی برمـا حرام کردنـد

درسال هزار وپنجاهم هجرت درهند وفات یافت . (ص۸۵مخل و۳۶۰۷ج۵س)

قدوة‌الکتاب خواجه میرعلی بعنوان تبریزی **خواجه میرعلی** مذکور شده‌است

قدوری **احمدبن محمد بن احمدبن جعفر**- فقیه‌حنفی، **ابوالحسین** الکنیة، بغدادی‌ّالوفاة والولادة ، از اکابر علمای حنفیـّه میباشدکـه در عصر خود رئیس ایشان بود ، ابوحامد اسفراینی رئیس‌فقهای شافعیـّه تعظیم وتکریمش کرده و بسیارش میستوده ومعارضاتی با وی داشته است . قدوری ازمشایخ روایت‌خطیب بغدادی بوده واز تألیفات او است :

۱- التجرید یا **تجریدالقدوری**که یك مجلدبزرگ وبهفت‌سفر مشتمل وحاوی‌خلافیات حنفی وشافعی‌است **۲- التقریب**درفقه‌حنفی‌بی‌استدلال **۳- شرح‌مختصرالکرخی** **۴- المختصر** یا **مختصرالقدوری** درفقه حنفی‌که بسیار متین و معتبر و محل توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبارها درهند وقازان و ترکیه وغیره چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیزبشمارهٔ**۲۳۷۳** و **۲۳۷۴** درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . فرقهٔ حنفیة با خواندن‌آن در ایام وبا تبرك نموده و هم‌گویندکه حافظ‌آن ازفقر ایمن باشد **۵- مسائل‌الخلاف بین‌الحنفیین.** وفات قدوری روز یکشنبه پنجم رجب چهارصد و بیست و هشتم هجرت درشصت و شش سالگی در بغداد واقع‌گردید .

قدوری بضمّ اوّل وثانی منسوب به قدور جمع قدر بمعنی دیك‌است‌که خوداحمد ویایکی‌ازپدران‌او صنعت‌دیك‌سازی ویاحرفت دیك‌فروشی‌داشته‌اند ویاخودنسبت‌قدوری به دیهی‌قدوره‌نام ازدیهات‌بغداداست ولکن ابن‌خلّکان‌گویدکه وجه‌این‌نسبت‌را ندانستم.

(کف وص ۶۶ت و ۲۱ ج۱کا و ۳۶۰۷ ج ۵س و ۳۰ فوائدالبهیة وغیره)

قراء بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع **قاری** میباشدکه بعربی خواننده و قرائت‌کننده و بالخصوص قرائت‌کنندهٔ قرآن مجید راگویند و

درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بهمین معنی است وبس . پیش از شروع بشرح حال بعضی‌از مشاهیر همین وصف (قاری) خاطرنشان ارباب رجوع‌مینماید‌که علم‌قرائت قرآن اقدم علوم شرعیّهٔ اسلامیّه بوده و درصدر اسلام‌که مردم نوعاً امّی و بی‌سواد و قاری قرآن‌کم وعدّهٔ ایشان اندك بوده بهمین‌جهت بسیار محترم ومقامشان عالی وبجهت تمیز از دیگران ایشانرا **قراء** و هریکی را **قاری** میگفته‌اند تا پس‌ازآنکه مصاحف در بلاد مختلفه منتشرگردید متدرجاً اختلاف قرائت درمیان جماعت پیدا شد ودر هر بلدی قاریان مخصوصی ظهور یافته ودیگران نیزتابع‌قرائت هرکسی‌که محل وثوق و اطمینان ایشان‌بوده‌گردیده وآن‌را نقل میکردند تاآنکه هفت‌قرائت ازآن‌جمله متواتر وهریکی بنام قاری خودکه ذیلاً بعنوان **قراء سبعه** نگارش یافته‌اند مشتهر و ملاك صحت قرائت بوده و درازمنهٔ متتالیه با یکی ازآنها تطبیق مینمودند . همین قرّاء سبعه را گاهی به **بدور سبعه** نیز موصوف دارند و بعضی از اهل فنّ قرائت ، خلف بن هشام بزّاز را نیزکه غیراز قرّاءسبعه‌است ازقرائات مشهوره ومعتمده شمرده وارباب‌آنهارا بعنوان **قراء‌ثمانیه** مذکور دارند و بعضی دیگر قرائت یعقوب بصری و ابوجعفر یزید بن قعقاع را نیز از قرائات معتمده دانسته و اصحاب‌آنها را **قراء عشره** نامند. هریك از این‌قرائات مشهوره دو یا چند تن راوی داردکه‌آن را ازصاحبش روایت مینماید ومشهورآن‌است‌که هریك از قرائات سبعه متواتر بوده و تلاوت قرآن با هریك ازآنها جایز و روا باشد لکن‌اگر اصل‌تواتر هم مسلّم نباشد چنانچه مختار علی بن طاوس ونراقیین وسیدنعمت‌الله‌جزائری و رضی استرآبادی وبعضی‌از اکابر بوده و ظاهر هم همان‌است جواز قرائت بیکی‌ازآن‌ها مسلّم بوده و جای تردید نمیباشد و مرجح منصوصی هم سراغ نداریم وعلاوه‌که دراخبار بسیاری ازحضرات‌ائمّهٔ اطهار ع رسیده‌است‌که : **اِقْرَؤُ کَمٰا یَقْرَءُالنّٰاسُ** .

اشهر قرائتی‌که درمیان مردم‌آن زمان استقرار یافته همین قرائات سبعه بوده و بس و دور نیست مرادکسانی‌کـه مدّعی تواتر این قرائات بوده بلکه ادّعای اجماع نیز بمتواتر بودن‌آنها نموده‌اند همانا تواتر جواز تلاوت با یکی ازآنها است بدین‌معنی‌که

جواز تلاوت باآنها بطریق تواتر از معادن عصمت وطهارت ع رسیده نه اینکه خودآن قرائت‌های هفت یا هشت یا ده‌گانه از قرّاء سبعه یا ثمانیّه یا عشره متواتر بوده ویا از حضرت صاحب وحی ص متواتر باشد زیراکه بواسطهٔ دو یا چند راوی، تواتر اصطلاحی تحقّق نیافته و بطلان تواتر همهٔ آنها ازحضرت رسالت ص دیگر واضح‌تر میباشدکه اگر راوی قرائت از خود قراء مذکورین دوتن بوده لکن خود هریك از ایشان در روایت قرائت خود از حضرت رسالت ص یك‌نفر میباشد و شرط تواترکه متواتر بودن‌عدد روات در هرطبقه است موجود نمیباشد .

سبب‌اختلاف قراء همانا بی‌اعراب و نقطه بودن مصاحف منتشره درآن زمان و یا تشابه رسم‌الخط بعضی ازحروف ببعضی دیگر ویا اختلاف سلیقهٔ‌کتّاب ونویسندگان‌آنها در اصول‌کتابت میباشدکه هریکی‌ازایشان موافق استحسان فکری ویا رأی خودکه در عقاید یا نحو و صرف و لغت داشته تصرف‌کرده و اظهار نظر نموده‌اند مثل اختلافی‌که درنحو و دیگر مسائل ادبیّه دارند .

سبب‌عمده دراستقرار امر قرائت بهمین هفت تن وتجویز تلاوت‌کردن قرآن بااصول ایشان (نه قرّاء دیگر) همانا انتساب قرائات‌ایشان بحضرت رسالت ص است‌که هریکی قرائت خود را با یك یا چند واسطه بدان حضرت منتسب دارد و علاوه‌که ایشان دراین علم متخصّص و باکثرت علوم دیگر (از فقه و تفسیر وحدیث وغیره)که دارا بوده‌اند در این علم شریف اهتمام بکاربرده ودرتحقیق مزایای‌آن عنایت بی‌نهایت مصروف واحاطهٔ کامل و بصیرتی بسزا داشته‌اند و همین علت‌که نسبت به قراء سبعه مذکـور داشتیم بزعم بعضی از اهل فن درهشت تن جاری و بزعـم دیگری در ده تن جـاری و بسط زاید را موکول بکتب اصولیّه و فقهیّه میداریم .

مخفی نماندکه غیراز قرّاء سبعه یـا ثمانیّه یا عشره ، قاریان بسیار دیگر نیز در مکّه و مدینه و شام و یمن ودیگر بلاد اسلامی اشتهاریافتند وبعضی‌از ایشان قرائات نادره و عجیبه‌ای احداث‌کردندکه ابن‌الندیم‌آنها را قرائت شاذّه و ایشان را قرّاء شواذّ

نام‌کرده‌است. ایشان با مرور زمان‌کثرت یافتند وخلفای وقت‌هم‌ازخوف‌تفرقه جلوگیری کرده وبا قتل و استتابه و دیگر وسائل مقتضیه مدافعه میکرده‌اند. گاهی غیراز قرائات سبعه را قرائت شاذّه‌گفته وگاهی قرائت شاذّه قرائات مطروحه را گویندکه اصلاً معمول نشده‌اند مثل قرائت سلیمان اعمش و حسن بصری و مطوعی و ابن‌شنبوذ و نظائر اینها. علی‌الجملة ، شرح حال اجمالی مشاهیر قرّاء و ارباب قرائات معتمده راکه اشاره شد ذیلاً تذکر میدهد.

قراء ثمانیه عبارت ازقرّاء سبعهٔ ذیل و **خلف بن هشام بن ثعلب** یا طالب بزّاز قاری میباشدکه اصول قرائت را از مالك بن انس و حماد بن زید و ابوعوانه اخذکرد وعباس دوری ومحمد بن‌جهم هم راوی قرائت‌او بوده ویا راوی قرائت او ادریس حداد و اسحق وراق بوده‌اند. در روز شنبه هفتم جمادی‌الآخرهٔ سال دویست و بیست و نهم هجرت درگذشت. (ص ۱۹۰ ج۱کا وسطر۹ ص۲۶۴ت)

قراء سبعه که در السنه دایر است موافق آنچه فوقاً اشاره شد هفت تن از اکابر قرّاء قرآن مجید میباشندکه اصول قرائات ایشان از مدّ و تشدید و وقف و وصل و ادغام وغیره متّبع وگاهی به **بدور سبعه** یا **مشایخ سبعه** موصوف ومسئلهٔ متواتر بودن قرائات ایشان فوقاً مذکور وشرح‌حال‌اجمالی‌ایشان‌را تذکرمیدهد:

اول - حمزة بن حبیب -کوفی‌که بعنوان **زیات - حمزه** نگارش‌یافته‌است.

دویم - زبان بن علاء - بصری درباب‌کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

سیم - عاصم‌بن‌ابی‌النجود - بهدلهٔ‌کوفی ، از موالی بنی‌جذیمة بن ملك یا مالك بن نصر بن تعین‌که اصول قرائت را از زر بن حبیش و ابوعبدالرحمن سلمی و سعد بن ایاس شیبانی اخذ و ابوعبدالرحمن هم از حضرت امیرالمؤمنین ع ازحضرت رسالت‌ص فراگرفته و ابوعمرو بزاز حفص بن‌سلیمان بن مغیرهٔ‌کوفی اسدی وابوبکر شعبة بن‌عیاش هم از عاصم اخذ و روایت میکنند. باتفاق اهل صناعت عاصم اصوب و اجمل قرّاءسبعه بوده ودر استنباط جواهر قرآنی و استخراج نکات و دقائق آن‌کتاب‌آسمانی بدیگران

تقدّم داشته است ، رسم و عادت نیز بدان جاری بوده‌که اصل مصاحف را باخط سیاه‌که نوعاً اصل معمولی درکتابت‌است موافق قرائت عاصم‌نوشته وقرائات هریك ازقرّاء دیگر را نیز با تعیین اسم قاری‌آن با خط سرخ درحواشی مینوشتند .

علّامهٔ حلّی درمنتهی فرمایدکه اضبط قرائات سبعه نزد اهل بصیرت قرائت‌عاصم است با روایت ابوبکر بن عیاش پس‌گوید محبوب‌ترین قرائتها نزد من قرائت ابوعمرو بن علاء و قرائت عاصم است با روایت ابوبکر مذکور و این دوقرائت اولی و بهتر از قرائت حمزه وکسائی است‌که‌آنها مشتمل برادغام و اماله و زیادات دیگری میباشندکه همهٔ‌آنها تکلّف محض هستند بـاری عاصم بسال یکصد و بیست و هفتم یا هشتم یا نهـم هجرت درکوفه وفات یافت ویا دراثنای مسافرت شام در سماوه درگـذشته و هم درآنجا مدفون‌گردید و صاحب مجالس‌المؤمنین و بعضی دیگر بتشیّع عاصم تصریح‌کرده‌اند .

(ص ۲۹۹ و۴۱۸ت و۲۶۴ ج۱کا و ۲۱۸ ج۱ ع و۴۳ ف و۱۱۳لس)

چهارم - عبدالله بن عامر- یحصبی شامی دمشقی ، مکنّی به **ابوعمران**، از طبقـهٔ اوّلی تابعین میباشدکه قرائت خودرا ازعثمان بن‌عفان وفضالة بن عبید ومغیرة‌بن‌ابی‌شهاب مخزومی و بعضی دیگر از صحابه روایت‌کرده ویا از عثمان نیز بواسطهٔ همین مغیره و بعضی دیگرازصحابه روایت‌نموده وهشام بن‌عمّار وعبدالله‌بن ذکوان وسعید‌بن‌عبدالعزیز و یحیی بن حارث نیز راویان قرائت‌او هستند. وفات عبدالله بسال صد وهیجدهم هجرت در دمشق واقع شد و لفظ : **حسن** =۱۱۸ مادّهٔ تاریخ او است.

(ص ۴۳ف وسطر ۲۸ ص ۲۶۳ت و ۲۱۸ ج۱ع وغیره)

پنجم - عبدالله بن‌کثیر-که در باب‌کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

ششم - علی‌بن‌حمزهٔ نحوی- بعنوان **کسائی** خواهدآمد.

هفتم - نافع بن عبدالرحمن‌بن ابی‌نعیم - تابعی اصفهانیّ‌الاصل ، مدنیّ‌الموطن، ابورویم‌الکنیة ویا خودکنیه‌اش **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابونعیم** بوده که بسیار سیاه رنگ ودرفن‌قرائت، امام اهل مدینه و رأی وقرائت‌او محل‌اعتماد ایشان

بوده و ورش و قالون که اوّلی لقب عثمان بن سعید و دوّیمی نیز لقب عیسی بن مینا ـ اور است راویان قرائت او بوده‌اند و او هم قرائت خودرا ازیزید بن قعقاع قاری وابومیمونه آزادکردهٔ امّ سلمه زوجة النّبی ص از ابوهریره از ابن عباس ازحضرت رسالت ص روایت مینماید . درسال یکصد و پنجاه و نهم یا شصت و نهم هجرت درگذشت .

(ص۴۲ف و۲۷۹ ج۲کا و ۴۵۵۱ ج۶س)

قراء عشره چنانچه فوقاً اشاره شد بزعم بعضی ده تن ازمشاهیر قرّاء هستند که اقوال وآراء ایشان را در قرائت محل اعتماد دانند ونهّمین ایشان بعد از قرّاء ثمانیّهٔ مذکور فوق **یزید بن قعقاع مدنی** است که به **ابوجعفر** مکنّی وبه **مدنی اول** معروف وآزادکردهٔ امّ سلمه حرم محترم حضرت رسالت ص ویا عبدالله بن عیاش مخزومی بوده و اصول قرائت خود را بتوسط همین عبدالله و عبدالله بن عباس و عبدالله بن علی و ابوهریره از حضرت نبوی ص روایت کرده و نافع بن عبدالرحمن فوق و سلیمان بن مسلم و عیسی بن وردان نیز راویان قرائت او هستند ودرسال یکصدوبیست و هشتم یا سی‌ام یا سی و دویم یا سیم هجرت در مدینه وفات یافت . اما دهمین ایشان عبارت از **یعقوب بن اسحق بن یزید** است که درباب کنی بعنوان **ابن اسحق** خواهدآمد .

(ص ۴۱۳ ج ۲کا و۲۱۸ ج۱ع وسطر ۳۱ ص ۲۶۳ت)

قراجه‌داغی **حاج میرزا محمدعلی** - ابن احمد قراجه‌داغی تبریزی که بمحال قراجه‌داغ نام معروف به قره‌داغ ازنواحی تبریز (که نام آن در این اواخر ازطرف فرهنگستان ایران مبدل به **ارسباران** گردیده) منسوب میباشد ازعلمای آذربایجان که در فقه و اصول و حدیث و رجال وعلوم عربیّه وفنون ادبیّه ماهر وتألیفات وی بهترین معرّف مراتب علمیّه‌اش میباشند :

۱- اربعین ۲- اسرارالحج ۳- الاصول المهمة فی اصول الدین ۴- الامر بین الامرین ۵- البداء ۶- التحفة المحمدیة ۷- تفسیرسورة یس ۸- التنقیحات الاصولیة ۹- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۱۰- حاشیهٔ ریاض المسائل ۱۱- حاشیهٔ فصول ۱۲- حدیقة البساتین فی شرح القوانین ۱۳- حدیقة الروضة که حاشیهٔ شرح لمعهٔ معروف شهیداست **۱۴- شرح**

اخبارالطینة ۱۵- صیغ العقود والایقاعات ۱۶- العروض والقافیة ۱۷- الفتوحات الرضویة فی الاحکام الفقهیة الاستدلالیة ۱۸- فضائل بلدةقم ۱۹- اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء وغیرها ودرسال هزار و سیصد و دهم هجرت وفات یافت.

(اطلاعات متفرقه و مواضع متفرقه از ذریعة)

قراح الشیعة **حسین بن منذر** - بعنوان فراخ الشیعة مذکور شد.

قراطیسی لقب رجالی اسمعیل بن صدقه و خیران خادم و عبدالعزیز وغیرهم میباشد.

قرافی[1]

قرافی **احمد بن ادریس بن عبدالرحمن** - منهاجی مصری مالکی، معروف به **قرافی**، ملقّب به **شهاب الدین**، مکنّی به **ابوالعباس**، ازمشاهیر فقهای مالکیّه که در فقه و اصول و علوم عقلیّه وحید عصر خود و ریاست مذهبی بدو منتهی گردیده واز تألیفات او است:

۱- **الاجوبة الفاخرة عن الاسئلة الفاجرة** در رد اهل کتاب ۲- **انوارالبروق فی انواء الفروق** دراصول فقه ۳- **شرح تنقیح الفصول فی اختصار المحصول** ۴- **مختصر تنقیح الفصول**.

درسال ششصد و هشتاد و چهارم هجرت درمصر وفات یافت ودرمقبرهٔ قرافه دفن شد.

(ص ۱۰۵۱ مط)

قرامطه موافق آنچه ضمن عنوان اسماعیلیّه اشاره شد شعبه‌ایست ازهمین فرقهٔ اسماعیلیّه وظاهر آن است که لفظ قرامطه جمع قرمطی است که بجهت انتساب بقرمطویه نام مؤسّس این شعبه هریك از افرادآن را قرمطی گفته ودر جمع آن قرامطه گویند مثل دیالمه در جمع دیلمی و نظائر آن.

۱- **قرافی**- بفتح اول، منسوب است به دیهی **قراف** نام دریکی ازجزائر بحر یمن، یا به **قرافه** که بنوشتهٔ مراصد موضعی است در اسکندریه وهم خطه‌ای بوده در فسطاط مصر که اخیراً مقبرهٔ اهل مصر آنجا بوده و بیازاری دایر و ابنیهٔ جلیله و مواضع وسیعه ومقابر صلحا و اکابر مشتمل وقبر امام شافعی و ابن‌طولون هم درآنجا است.

قرة‌العین دختر ملاصالح برغانی سابق‌الذکر، نام او **زرین‌تاج**، یا بزعم زینب فوازه در کتاب درّ منثور خود **سلمی**، زنی بوده عالمه وفاضله که طبعی وقاد هم داشته و به **طاهره** تخلّص می‌کرد، پدرش وشوهرش ملامحمد مجتهد بودند. عاقبت شیفتهٔ کلمات سید علی محمد باب شد وخود را برخلاف حکم شریعت اسلامی مطلقه کرده و بسید باب تلمیذ شیخ احمد احسائی که فلسفه و تصوف را بشریعت مخلوط کرده بوده تابع گردید. اصحاب وی نیز پروانه‌وار برسر وی گرد آمدند وبجهت حسن وجمال او به **بدرالدجی** وگاهی به **شمس‌الضحی** موصوفش می‌داشتند و بمناسبت اینکه سید باب در مکاتبات خود اورا به **قرة‌العین** مخاطب داشتی همین وصف قرة‌العین لقب ثابت آخری وی گردید. در ترویج مسلك سیدباب اهتمام تمام بکاربرد، برای انجام این مرام مسافرتها کرد، بی‌حجاب بمنبر رفته و مردم‌را با منسوخ بودن دین اسلام و نرسیدن احکام دین تازه و بی‌تکلیف دینی بودن آن روزی (تا رسیدن احکام دین تازه) و امثال اینها از همه‌گونه وسائل متصوره مستبشر می‌نمود. اینك بعضی از حاضرین متردّد شدند، برخی دیگر که در دین مقدّس اسلامی ثابت‌قدم بودند از حقیقت قضیه واقف و بکلی منصرف گردیدند وگروهی از ساده‌لوحان خصوصاً جمال‌پرستان نیز شیفتهٔ وی گردیدند و دراثر آن مژدهٔ رفع تکلیف ومانند بهایم آزاد مطلق بودن دچارهرج ومرج گردیده وهمه‌گونه قبایح و فجایع را مرتکب می‌شدند. عمویش ملامحمدتقی برغانی سابق‌الذکر بحکم وظیفهٔ دینی اهتمام تمام بکار می‌برده که اورا از این اقدامات خود منصرف سازد لیکن اصلاً مثمر ثمر نمیشد بلکه بالعکس قرّة‌العین بواجب‌القتل بودن وی حکم کرده وجماعت بابیّه را بقتل وی برگماشت تا در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت که سال اوّل جلوس ناصرالدین شاه بوده بشرحی که تحت عنوان برغانی نگارش داده‌ایم بقتلش آوردند. خود قرّة‌العین نیز در همین سال در بندرکجور از اعمال مازندران دستگیر مأمورین دولتی شد و تحت‌الحفظ بتهرانش برده وپس‌از امتناع از قبول نصایح مشفقانه خفه‌اش کرده ودرچاهش انداختند. اشعار و بعضی از جریانات دیگر قضیه‌را موکول بکتاب

درّ منثور زینب فوازه و تذکرةالخواتین و مآثر وآثار و منابع دیگر میداریم .

قرشی[1]

قرشی **اسمعیل بن عمر** - درباب کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

قرشی **خواجه ایوب** - لاهوری، ازعرفای قرن دوازدهم‌هجرت میباشد که با زهد و ورع وتقوی ، جامع‌کمالات شریعت وکاشف‌اسرار حقیقت بوده وکراماتی بدو منسوب است . ازتألیفات او **شرح مثنوی رومی** و **مخزن عشق** بوده و شرح مثنوی او معروف به **شرح ایوب** میباشد وخودش‌گوید درشرح‌کردن‌مثنوی با شوق تمامی‌که داشتم بازهم بجهت قدرت فهم مطالب‌آن متردّد بودم بالاخرة بخودآن کتاب تفأل‌کردم و بدین شعر تصادف نمودم پس با دل قوی بمرام‌آغازکردم:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا وی مقـال روح سلطـان هدا

مثنوی را شرح مشروحی بده صـورت امثـال اورا روح ده

وفات خواجه ایّوب بسال هزار و صد و پنجاه وپنجم هجرت درلاهور واقع شد وجملهٔ: **مهتاب بهشت = ۱۱۵۵** مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۳۷۰ ج۲ خه)

۱- **قرشی**- بضم اول و فتح ثانی منسوب است بقریش (بروزن‌کمیل) وآن اشرف و افضل و بزرگترین قبائل عرب و اولاد نضر بن‌کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن **الیاس** بن مضر و مورد تجلیلات دیگر قبائل بوده و بهمه‌شان ریاست داشته و وجود مقدس حضرت رسالتص نیزازهمین‌قبیله بوده‌است. من‌باب‌تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم‌فرماید: **اَنَا اَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضّادِ** یا **اَفْصَحُ الْعَرَبِ بَیْدَ اَنّی مِنْ قُرَیْشٍ**. بزعم بعضی، قریش اولاد فهر بن مالك بن نضر بوده و هرکه از ایشان نباشد قرشی نگویند و بهرحال هریك از افراد این قبیله را بجهت انتساب آن قرشی گفته و درمقام نسبت حرف سیم‌آن را حذف نمایند بلی‌گاهی باقتضای ضرورت شعر حذف نکرده و قریشی گویند بلکه‌گاهی درغیر شعر هم قریشی اطلاق میکنند . تحقیق زاید را از وجه تسمیهٔ قریش و نضر یا فهر بودن پدر این قبیله و شعبات متفرقه ودیگر مباحث راجع بهمین موضوع را موکول بکتب مربوطه میداریم . لفظ قرشی در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن حسن بن سعید، احمد بن حسین، احمد بن محمد بن‌حسن وجماعت بسیاردیگراست.

قرشی **زبیر بن بکار** - بعنوان **زبیری‌زبیر** مذکور شده است.

قرشی **عبدالقادر بن ابی‌الوفاء محمد** - بعنوان **محیی‌الدین عبدالقادر** خواهدآمد .

قرشی **محمدبن طلحة** - بعنوان**کمال‌الدین** خواهدآمد .

قرشی **محمدبن‌عمر بن‌خالد**-درضمن شرح‌حال **جوهری** اسمعیل‌مذکورشد.

قرطبی[1]

قرطبی **احمد** - مکنّی به **ابوالعباس**، ملقّب بـه **جمال‌الدین** ، از اکابر محدّثین عامّه میباشدکه به **شیخ‌المحدثین** معروف ودرسال ششصد و پنجاه و ششم هجرت درگذشته و ازتألیفات او است:

۱- شرح صحیح البخاری ۲- مختصرالصحیحین ۳- المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم . (ص ۲۷۱ ج۵ فع)

قرطبی **احمدبن محمدبن‌محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌حجت** خواهدآمد.

قرطبی **محمد بن‌احمدبن رشد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌رشد** خواهدآمد.

قرطبی **یحیی بن سعدون بن تمام بن محمد** - ازدی‌اندلسی‌قرطبی،ملقّب به **صائن‌الدین**، مکنّی به **ابوبکر**، درحدیث ونحو ولغت‌وتجوید و قرائت و علوم قرآنیّه از اکابر وقت ومرجع استفاضهٔ مشایخ‌عصرخودبود ، بسال‌پانصد

۱- **قرطبی** - بضم اول و ثالث منسوب است بشهر قرطبه (بروزن سنبله) کـه بنوشتهٔ مراصد مرکز و بزرگترین بلاد اندلس بوده و اخیراً خراب و مردمانش متفرق ویکی از بلاد متوسط میباشد . در روضات‌الجنات علاوه برذکر عرض و طول و مرکز خلافت بنی‌امیه بودن و بعض مزایای دیگرآن گویدکه مسجدآن از بزرگترین مساجد اسلامی وکلیسای‌آن نیز نزد نصاری بسیاری معتبر بوده و ازعادات منحوسهٔ اهالی‌آن،آن است‌که همه ساله در شب عاشورا جشن بی‌نهایت میکنند و حرکات ناشایستی از اجامر و اراذل ایشان بعمل‌آیدکه قلم را قدرت تحریرآنها نباشد .

و شصت وهفتم هجرت درموصل وفات یافت ، ابن‌شداد قاضی با ملاقات‌او ودرس‌خواندن از او فخر می‌کرده‌است. (ص۳۶۸ج۲کا)

قرعاء لقب رجالی احمد بن یونس است .

قرقشندی **احمد بن علی** - بعنوان **قلقشندی** خواهدآمد .

قرمانی **احمدبن یوسف‌بن‌احمد** - معروف به احمدبن‌سنان دمشقی **قرمانی**، مکنّی به **ابوالعباس** ، منشی اوقاف مکّه و مدینه بوده ومؤلف کتاب **اخبارالدول وآثارالاول** که در بغداد و قاهره چاپ ، بتاریخ قرمانی معروف و ملخّص‌کتاب تاریخ جنابی امیر ابومحمد سالف‌الترجمة بوده وبعض مطالب دیگر بدان افزوده و بسیاری از دول را هم ذکر نکرده است . قرمانی بسال هزار و نوزدهم هجرت در دمشق در هشتاد سالگی وفات یافت ودرمقبرۀ فرادیس مدفون‌گردید .

ظاهرآنکه قرمانی منسوب بموضع قرمان نامی‌است ازمضافات دمشق ودرمراصد موضعی بدین‌اسم ننوشته وگوید قرما (با دوفتحه) دیهی است دریمامه . **نگارنده‌گوید :** دور نیست‌که قرمانی منسوب بهمین قرما بوده و زیادت نون در مقام نسبت مانند زیاده کردن‌آن در ربّانی و صمدانی و نظائرآنها باشد. (کف وصد وغیره)

قرنی **اویس بن عامر** یا **انیس مرادی‌قرنی**، ازاکابر تابعین وخیارفقرای صابرین و یکی از چهار تن اتقیای زهّاد ثمانیّة سالف‌الذکر بوده و زهد و ورع و تقوی و وثاقت و مکارم و علوّمقام او مسلّم فریقین ودرعبارت‌بعضی از اجلّه به **سیدالتابعین** موصوف و بموجب اخبار وارده افضل تابعین ویا از خیار ایشان واز حواریّین امیرالمؤمنین ع بوده و عهد سعادت حضرت رسالت را درک‌کرده است . غایبانه بدون ارشاد احدی محض توفیق‌سبحانی و الهام ربّانی محبت‌آن‌حضرت دردلش جاگیر شد و دین مقدّس اسلام را قبول‌کرد و باآن‌همه عشق مفرطی‌که بزیارت جمال عدیم‌المثال‌آن‌حضرت داشته بجهت خدمت‌گذاری دائمی مادر ضعیفه‌ای‌که داشته بشرف حضور مبارک مشرّف نگردید .آن‌حضرت روزی باصحاب خود بشارت داد بوجود مردی

از امّت که اورا اویس قرنی گویند و شفاعت او در مثل قبیلهٔ مضر و ربیعه قبـول میشود پس بعمر فرمودکه اگر اورا درك کردی سلام مرا بدو برسان اینك عمر نیز درموسم حج احضارش کرد و بعداز تبلیغ سلام آن حضرت قضیهٔ شفاعت کردن اورا چنانچه مذکور شد بیان نمود . اویس بسجده افتاد و بسیار گریه میکرد تا سر برداشته و مردم از وی تبرّك میجستند پس بعمر گفت مشهورم کرده و هلاکم نمودی اشاره باینکـه حظ نفس و حیات حقیقی او درعزلت وانقطاع و گمنامی بوده است. بعداز آن در صفّین بحضرت امیر المؤمنین ع بیعت کرد تا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید . در نخبة المقال گوید :

ثم اویس القرنی الزاهـد   من الثمانی شافع و عابـد

درحدیث نبوی دیگرهست که آن حضرت فرمودند: **إنّي لَأجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰن مِنْ طَرَفِ (قبل خ ل) اليَمَنِ و یا إنّي لَأسْتَنْشِقُ روحَ الرَّحْمٰنِ مِنْ جانِبِ (ناحیة خ ل) اَلیَمَنِ**

در مثنوی ملای رومی نیز در پائین قضیهٔ مژده دادن بایزید از زادن ابوالحسن خرقانی پیش از سالها با نام و نشان و صورت و سیرت اوگوید :

گفت بوی بـوالعجب آمـد بمن   هم چنانکـه مر نبی را از یمن
کـه محمـد گفت بـردست صبـا   از یمـن می آیـدم بـوی خـدا
بوی رامین میرسد از جان ویس   بوی یزدان میرسد هـم از اویس
از اویس واز قـرن بـوی عجب   مر نبی را مست کـرد و پرطرب
چون اویس ازخویش فانی گشته بود   آن زمینی آسمـانی گشتـه بـود
آن هلیلـه پروریـده در شکـر   چـاشنیٔ تلخیش نبـود دگـر
آن هلیلـه رستـه از ما و منـی   نقش دارد از هلیلـه طعـم نـی
آن یکیسی کاز خود بکلی درگـذشت   این منی و مائی خـود در نوشت
این سخن پـایان ندارد بازگـرد   تا چه گفت ازوحی غیب آنشیرمرد

شهادت اویس بسال سی و هفتم یا نهم هجرت در صفّین بود وبنا براوّل، یکی ازسه کلمهٔ: **(اول=۳۷)** و **(زکی=۳۷)** و **(هادی زاهد=۳۷)** وبنا بردویم ، نیز یکی از سه کلمهٔ :

(حال=۳۹) و **(هادی واحد=۳۹)** و **(حبیب‌زاهد=۳۹)** مادّهٔ تاریخ وی میباشد .

اول اولیـا است ذات او	سال تـرحیل او ز**(اول=۳۷)** جو
اهل حال است ذات‌اوهمه‌حال	حاصل‌آید ز**(حال=۳۹)** سال‌وصال

نسبت مرادی بقلعهٔ مراد نامی است نزدیکی قرطبهٔ اندلس ویا بقبیلهٔ مراد نامی است از قبائل‌یمن‌که اولاد **مراد بن مذحج** ویا **مراد بن مالك** بن داود بن زید بن یشجب‌بن‌عریب بن زید بن کهلان بن سبا هستند ومراد در اینجا یکی‌از دومعنی‌آخری‌است. **اما قرنی** منسوب است بقرن (با دوفتحه) وآن نام یکی از بطون قبیلهٔ مراد نامی است از قبـائل یمن‌که بقرن بن ردمان یا رومان بن ناجیة بن مراد از اجـداد اویس انتساب دارنـد . اینکه در صحاح جوهری اویس را بموضع قرن نامی‌که‌آنرا قرن‌المنازل وقرن‌الثعالب هم‌گویند و میقات احرام اهل طائف و نجد است منسوب داشتـه وآن را نیز با دوفتحه ضبط‌کرده از هردوجهت اشتباه و مورد تخطئهٔ قاموس و شرح لمعهٔ شهید و دیگر اجلّه میباشدکه قرن بدین معنی میقـاتی بسکون **حرف را** است نه فتح‌آن و اویس هم بـدان منسوب نمیباشد . در مجمع‌البحرین نیز اویس را بهمین‌قرن‌المنازل نسبت داده ولکن ظاهر کلامش‌سکون **حرف را** است وبنا براین‌فقط‌در نسبت‌دادن‌اویس بدانجا‌اشتباه‌شده‌است.

(ص ۶۵لس و۱۱۱۰ ج۲س و۲۲ ج ۲ طرائق و ۱۰۶ ج ۱۴عن و۲۴۹ ج۱ طبقات شعرانی وکتب رجالیه و شرح لمعه (باب حج)

قره‌باغی **ملااسمعیل -** از اکابر علمای امامیّهٔ قرن حاضرچهاردهم‌هجرت میباشدکه عالم‌عابد زاهد متّقی، جامع‌معقول‌ومنقول وکراماتی بدو منسوب است . دربدایت‌حال ازموطن اصلی خود قره‌باغ از بلاد روسیه بتبریز آمد، در مدرسهٔ حاج صفرعلی اقامت‌گزید ، از اکابر علمای‌آنجا بتحصیل‌کمالات پرداخت تا باصفهان رفته و بتحصیـل معقول و منقول اشتغال یافت ، زمانی در مشهد مقدّس رضوی مشغول و درمقبرهٔ شیخ بهائی تدریس‌کرد، سپس مدتی هم درتهران درحوزهٔ حاج‌میرزا حسن‌آشتیانی سالف‌الترجمة وحاج ملاعلی‌کنی‌آتی‌الترجمة حاضر شد و اخیراً در سال

هزار و سیصد تمام هجرت عزیمت مجاورت عراق عرب داد هرچه اصرار در اقامت در تهران کردند و بتهیهٔ همه‌گونه وسائل معاش و زندگانی مستظهرش نمودند سودمند نشد. بفیض عتبه‌بوسی ائمهٔ عراق نایل آمد ودرحدود دوسال درحوزهٔ درس حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی‌الترجمة مشغول استفاده شده و بعضی از طلاّب را هم تدریس میکرد، سپس درنجف حاضر درس فاضل ایروانی سالف‌الترجمة بوده و بیش از اندازه مورد تبجیل و احترامات تمامی علمای آن ارض اقدس گردید . بجهت زهد و ورع او تمامی اهل علم و خواص در نماز در صحن مقدّس مرتضوی باکمال اطمینان خاطر بدو اقتدا میکردند . در هروقفهٔ زیارت با پای پیاده بزیارت کربلا مشرّف میشد و هرروز پنجشنبه نیز بمسجد سهله وکوفه رفته و اعمال مقرّرهٔ آنها را بجا می‌آورد . بعداز وفات فاضل ایروانی مذکور بتدریس متون فقه و اصول ومعقول ومنقول اشتغال داشته و ازفتوی دادن اکیداً امتناع مینمود و **حاشیهٔ فصول الاصول** ازآثار قلمی او است و هنوز چاپ نشده و اصل نسخهٔ آن در دومجلّد با خط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی تلمیذ محترمش آقای حاجی میرزا باقر قاضی طباطبائی تبریزی سالف‌الترجمة موجود بوده است .

(اطلاعات متفرقه)

قره‌خواجه　بعنوان **علاءالدین علی بن عمر**- نگارش دادیم .

قره‌دده　**کمال‌الدین** - ملقّب به **دده‌خلیفه** ، معروف به **قره‌دده** ، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه در فقه و تفسیر دستی توانا داشت و علاوه بررسائل بسیاری‌که در فنون مختلفه دارد ازآثار قلمی او است :

۱- حاشیه برشرح تصریف تفتازانیکه مطالب زیادی بدان شرح گردآورده و بنقل اقوال بسیاری از علما و دانشمندان و فقها و عرفا و مفسّرین و ادبا و نحویّین و صرفیّین ولغویّین پرداخته‌است و این مجموعه وحاشیه را **دده جنگی** گویند ودراستانبول و قاهره چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۳۱۱۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

جدید تهران موجوداست. قره‌دده درسال نهصد وهفتاد و سیّم یا پنجم هجرت درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

قریب / **قریعی** { **اولی** لقب رجالی حسین بن محمدقاضی و **دومی** جرموزجهیمی یا هجیمی بوده و موکول بدان علم شریف هستند.

قزاز[1]

قزاز **محمد بن جعفر-** نحوی لغوی تمیمی قیروانی، کنیه‌اش **ابوعبدالله**، شهرتش **قزاز قیروانی**، ادیبی است معروف شاعرماهر وکتابهای بسیاری برای بعضی از ملوك فاطمیّهٔ مصر تألیف داده‌است که همهٔ آنها ضایع بوده وبدست نیامده و از اشعار او است :

اضمر والی ودا ولا تظهروه	**یهـده منکـم الی الضمیر**
ما ابالی اذا بلغت رضاکـم	**فی‌هواکـم لای حـال اصیر**

بسال چهارصد ودوازدهم هجرت درهفتاد سالگی درشهرقیروان از بلادآفریقا درگذشت.

(ص ۲۱۶هب و ۷۱۷ت و۹۳ ج۲کا و ۱۰۵ ج ۱۸ جم وغیره)

قزوینی[2]

قزوینی **سید میرآصف -** عـالم عامل فاضل کامل زاهد متّقی از علمـای امامیهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه از علمای اصفهان تحصیل مراتب علمیّه نموده و بمقامی عـالی رسید و مورد تجلیل علمـای قزوین بود و **شرح خطبهٔ همام نهج‌البلاغة** ازآثار قلمی او و حاکی ازکمال قدرت علمی او میباشد. در

۱- **قزاز-** بروزن بزاز ، صیغهٔ مبالغه از قز بمعنی ابریشم بوده و منسوب به عمل قز و بیع و فروش آن است و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن ، ایوب بن شعیب ، زیـاد بن حسن و بعضی دیگر است.

۲- **قزوینی-** منسوب‌است بقزوین ازبزرگترین ومعروف‌ترین بلاد ایران ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حمدان ، احمد بن علی ، بابا بن محمد و جمعی دیگر است .

سال هزار و صد و سی و پنجم هجرت که اصفهان از طرف افغان محاصره شده و قحط و غلا بنهایت رسیده بوده است مواسات بسیاری با برادران دینی کرده وقضایائی در این باب از وی منقول است . (ص۹ ج۵ عن)

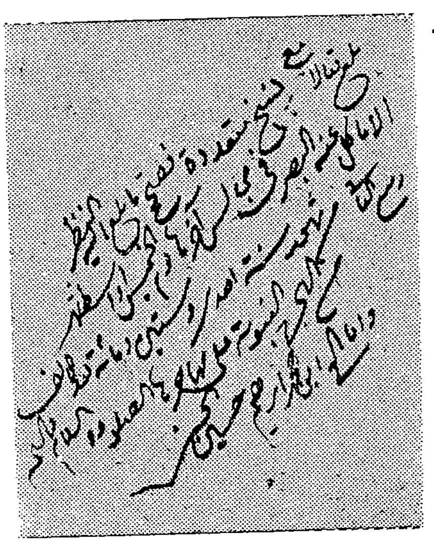
قزوینی **امیرابراهیم بن میرمحمد معصوم** - ذیلاً ضمن شرح حال قزوینی سیدحسین مذکور است .

قزوینی **احمدبن فارس** - در باب کنی بعنوان **ابن‌فارس** خواهد آمد .

قزوینی **شیخ اسمعیل بن علی بن معصوم** - قزوینی، ازعلمای امامیّهٔ اواخر قرن دوازدهم هجرت ویا اوائل قرن سیزدهم را نیز دیده و از تألیفات او است : **انباءالانبیاء فی‌اثبات‌النبوة‌الخاصة من‌الکتب‌السماویة** بزبان فارسی که تمامی آیات قرآنیّه و احادیث قدسیّه وفقرات کتب انبیای سلف را که دلالت بر نبوت خاصهٔ مصطفویه دارند در آن جمع کرده وغیراینها را نیز ترجمه بفارسی نموده وسال وفاتش بدست نیامد وپسرش ملاعباس ازسیدبحرالعلوم (متوفی بسال۱۲۱۲ه ق= **غریب**) اجازه داشته است.
(ص۴۸ ج۲ ذریعة و۷۳ ج۱۳ عن)

قزوینی **میرزا جعفر بن سید مهدی بن سید حسن** - حسینی ، مکنّی به **ابوالهادی** ، معروف به **قزوینی** ، از اکابرعلمای امامیّهٔ خانوادهٔ آل‌قزوینی میباشدکه‌کاتب بلیغ شاعر ماهر ادیب لغوی ، در حلّه ساکن ، دارای ریاست مذهبی ، در نزد اولیای امور و طبقات دیگر بسیار محترم ، اوقات او در انجام مهمّات مردم مصروف وممدوح شعرای عصرخود بود ویك قسمت دیوان سیدحیدر حلّی درمدح وی میباشد . سید میرزا جعفر ازشاگردان پدر خود وشیخ‌مرتضی‌انصاری وفاضل‌ایروانی بوده وکتاب **اشراقات** در منطق و **تلویحات** در اصول فقه از تألیفات او میباشد. اشعارش نیز بسیار متین وحاوی رقّت‌الفاظ و دقّت معانی‌بوده ودراوّل محرّم سال هزار ودویست و نود و هفتم یا هشتم هجرت درحال حیات پدر در حلّه وفات یافت و جنازه‌اش دوش بدوش نقل بنجف گردید . (ص۲۶۷ ج۱۷عن)

قزوینی **سیدحسین بن امیر ابراهیم** بن امیرمحمد معصوم بن محمد فصیح بن امیراولیاء حسینی قزوینی ، از اعیان و ثقات علمای امامیّه و فقها و مجتهدین اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در وثاقت و زهد و ورع و تقوی وحید عصر، جامع معقول و منقول ، کرامات و خوارق عادات بسیاری در حیاتش بدو منسوب ، از معاصرین آقا محمدباقر بهبهانی و اساتید صاحب ریاض و میرزای قمی و ازمشایخ اجازهٔ روایتی سیدمهدی بحرالعلوم سالف‌الترجمة بود . بحرالعلوم نیز در اجازه‌ای‌که بشیخ عبد علی بن محمد بن عبدالله بحرانی داده بسیارش ستوده و سید حسین نیز بواسطهٔ والد معظّم خود از علاّمهٔ مجلسی و شیخ جعفر قاضی وآقا جمال خوانساری روایت‌کرده و اغلب تلمذ او نیز از والد مذکورش بوده و ازتألیفات او است :



خط سیدحسین قزوینی -۲۸

یك نسخهٔ خطی ازمحاسن برقی‌که‌تاریخ کتابت‌آن‌روزدوشنبه ۲۴ذیحجه۱۰۸۹ بوده وآقای نجفی ازقم فرستاده بود درصفحهٔ‌آخرآن‌که آخرباب مرافق‌آن کتاب بود آقای سیدحسین قزوینی در سال ۱۱۶۱ھ مقابله و صحت‌آن را تصدیق فرموده و عین خط‌آن عالم ربانی است‌که‌گراور شده است

۱- **اختیارالمذهب فی‌مایصحبه الانسان من‌الذهب**که یکی از رساله‌های مندرجه در در ثمین مذکور ذیل است ۲- **ایضاح‌المحجة فی‌حل‌الظهر یوم‌الجمعة بالحجة** واین هم یکی‌از رساله‌های مذکوره‌است ۳- **الدر الثمین فی‌الرسائل الاربعین**که حاوی‌چهل رسالهٔ مفردهٔ‌خودش است ۴- **مستقصی‌الاجتهاد فی‌شرح‌ذخیرةالعباد** درارث ۵- **المشترکات** در رجال ۶- **معارج الاحکام فی‌شرح مسالك الافهام و شرایع الاسلام** که بمقدّمات سودمندی مشتمل است .

صاحب ترجمه درسال هزار و دویست و هشتم هجرت وفات یافت وقبر شریفش درقزوین و مزار مشهور و دعای سیفی نسخهٔ بحرالعلوم از این سید جلیل است .

امیرابراهیم قزوینی والد معظم‌سیدحسین نیز عالمی است‌کامل، از اجلاّی علمای

امامیّهٔ اواسط قرن دوازدهم هجرت ، بسیار عابد و زاهد و قانع و محتاط ومتعبد وفقیه حکیم متکلّم و بحری بوده است موّاج و متلاطم‌که از تمامی علوم متداولـه حظّی وافر داشت ، تمامی عمر خود را در تحصیل علم بگماشت و چنانچه فوقاً اشاره شد از تلامذهٔ آقا جمال خوانساری ومجلسی ثانی و شیخ جعفر قاضی وپدر خود امیرمحمد معصوم بوده واز ایشان وجمعی دیگر از اجلّه اجازهٔ روایتی داشته وازاساتید شیخ عبدالنبی قزوینی مذکور ذیل میباشد وازتألیفات او است:

۱- اجوبـةالمسائل الفقهیة والعقلیة ۲- تتمیم امل‌الآمل ۳- تحصیل الاطمینـان فی‌شرح زبدةالبیان که شرح آیات‌الاحکام اردبیلی است و بنظر استادش‌آقا جمال رسیده و مورد تحسین وی بوده وتقریظی‌هم برآن‌نوشته‌است **۴** تا **۱۱- تحقیق‌البدا وتحقیق‌الصغیرة والکبیرة و تحقیق‌العلم الالهی و حاشیهٔ شرح لمعه و حاشیهٔ مدارك‌الاحکام و حاشیهٔ مسالك‌الافهام و سلاح‌المؤمنین** در ادعیه **ومقامات** مانند مقامات حریری و غیرذالك . امیرابراهیم اشعار خوبی نیز در مدایح حضرات ائمّهٔ اطهار ع‌گفته و من‌جمله قصیده‌ای غرّا در قبال قصیدهٔ فوز و امان شیخ‌بهائی درمدح حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله فرجه دارد و درسال هزار وصد و چهل و پنجم یا هشتم هجرت درحدود هشتاد سالگی وفات یافت.

امیرمحمد معصوم قزوینی جدّ امجد سیدحسین صاحب‌ترجمة نیز ازفحول‌علمای اواخر قرن یازدهم هجرت ، ازتلامذهٔ میرزا رفیعای نائینی‌آتی‌الترجمة، ازمعاصرین‌آقا حسین خوانساری و ملامحسن فیض و ملامحمدتقی مجلسی ، جامع معقول و منقول ودر حدیث و ریاضیّات و حکمت و علوم عربیّه مهارت کامل و بصیرتی بسزا داشت . **حاشیهٔ الهیات شرح اشارات خواجه** و **حاشیه برحاشیهٔ خفری برشرح تجرید قوشچی** و **حاشیهٔ شفا** و **منتخب‌الملل والنحل** از تألیفات او بوده و درسال یك هزار و نود و یکم یانهم هجرت بموت فجأه وفات یافت .

(ملل وص ۲۰۰ت و ۳۸۴ مس و۴۷۰ ج۵عن و مواضع متفرقه از ذریعة)

قزوینی

ملاخلیل بن غازی - قزوینیّ‌الاصل والمسکن والمدفن، ازاکابر وفحول علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه‌فقیه

محدّث حکیم مدقّق ، متکلّم محقّق ، در اخلاق فاضله طاق ، جامع کمالات و فضائل ، کراماتی بدو منسوب ،گاهی بمناسبت نام پدرش به **غازی** موصوف ، ازمعاصرین شیخ‌حرّ عاملی و علاّمهٔ مجلسی وملامحسن‌کاشانی ونظائر ایشان ، ازتلامذهٔ شیخ‌بهائی ومیرداماد و شریك درس خلیفةالسلطان و درنزد ملوك صفویّه و امرا و حکام و طبقات دیگر بسیار محترم و محل اعتماد بود . پیش از سن سی سالگی یك چندی تولیت موقوفات حضرت عبدالعظیم بدو مفوض و درآن‌آستان شریف مشغول تدریس بوده است تا بعدازمدتی از آن مقام منفصل و بمکّه رفته و زمانی‌درآن‌ارض‌اقدس مجاورت‌نمود و**حاشیهٔ مجمع‌البیان** را نیز درآنجا تألیف داده ودر سلافةالعصر سید علی‌خان مدنی بسیارش ستوده است.

مخفی نماندکه ملاخلیل مسلك اخباری داشت ، طریقهٔ اجتهاد را شدیداً انکار مینمود ، نماز جمعه را در زمان غیبت حرام میدانست ، همچنین استعمال دخانیات را نیز اصلاً تجویز نکرده و اکیداً حرام می‌شمرد ، رساله‌ای دراین موضوع تألیف داده و درتنقیح و تهذیب‌آن اهتمام تمام بکار برد ، اخیراً نسخهٔ خوبی ازآن رساله نوشته وبا جلد ظریف و لطیفی مجلّدش‌کرد ، توی ظرف قماش نفیسی‌گذاشته و بخدمت مجلسی ارسالش داشت‌که بلکه بواسطهٔ مطالعهٔ‌آن از صرف قلیان‌که افراط تمام درآن داشته منصرف‌گردد. مجلسی بعد از استحضار از مضمون‌آن درهمان ظرف‌قماش تنباکوی‌خوبی گذاشته و نزد مؤلفش عودت داده وهم بنگاشت‌که ماآن رساله را مطالعه‌کرده و چیزی قابلش ندیدیم الاّ اینکه چون ظرف‌آن برای تنباکوگذاشتن بسیار خوب و شایسته بود لذاآنرا پراز تنباکوکرده و بخدمتتان فرستادیم تا اجرت زحماتی باشدکه درتنقیح این مرام متحمّل شده‌اید.

از مکارم اخلاق وی‌آنکه: درسر مسئله‌ای بین او و ملامحسن فیض‌کاشانی بحثی طولانی واقع بوده و درگفتهٔ خود اصرار تمام داشت تا بعداز مدتی خطا و اشتباه خود درآن مسئله بخودش منکشف‌گردید ، محض برای عذرخواهی با پای پیاده از قزوین بکاشان رفت ، درِ خانهٔ فیض را زده وازپشت در صدا زدکه : **یامُحْسِن قَدْاَتٰاكَ المُسیئُ**

فیض هم از صدایش شناختـه ودر دم د رآمد ، بعد ازمعانقه و ملاطفت و اعتـذار ازآن مسئله بعد از ساعتی دیگر عازم قزوین شد و اصرار فیض همکـه مقداری توقف نمایـد کارگر نگردید و مراجعت نمودکه مبادا خلوص نیّت او مشوب باشد . از جملهٔکرامات او نیز چنانچه اشاره شدآنکه روزی یکی ازمأمورین دولتیکه براتجوی بعهدهٔ یکی از رعایا در دست داشته دریکی ازکوچههای قزوین بدو مصادف شد وآن برات را بدو دادکه بخواند تا معلوم باشد بعهدهٔکیست تااینکه برود وجو را از او بگیرد، ملاخلیل بعد از خواندن برات محض اینکه غیرمشروع و حوالهٔ دولتی بـوده نخواستکه درآن امر غیرمشروع شرکتی داشته باشدآنکس را نشان نداده وگفتکه این برات بعهدهٔ من است ، اورا بخانهاش برده وبا رضا و رغبت خودآن جو را بدان مأمور تسلیم نمود،آن مأمور همآن را برده و بمعلف اسبها ریخت لکن اسبها بدان رغبت نکرده و نخوردنـد اینك مورد حیرت مطّلعین شد و بالاخرة قضیه مسموع سلطانگردید و بعد از استکشاف باطن قضیه معلوم شدکـهآن جو را ملاخلیل از مال شخصی خـودش داده است و دیگر برمراتب جلالت و عظمت وی بیفزود واز تألیفات او است:

۱- **الجمل** درنحو چنانچه در روضاتگفته و لکن موافقآنچه از ریاضالعلما نقل شده نام اینکتاب **مجمل**است بزیادت میم در اول ۲- **حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطب رازی** ۳- **حاشیهٔ عدةالاصول شیخ طوسی**که ذیلا بنام شرح عدة مذکور است ۴- **حـاشیهٔ مجمع البیان طبرسی** که درمکهٔ معظمه تألیفش داده است ۵- **رسالـهٔ حرمت توتون** ۶- **رسالهٔ حرمت نماز جمعه در زمانغیبت** ۷- **رسالهٔ قمیه** ۸- **رسالهٔ نجفیه** ۹- **رموزالتفاسیر الواقعةفیالکافی والروضة** ۱۰- **الشافی فیشرح الکافی**که شرح عربیکافی کلینی است تا اواسطکتاب طهارت وآن را بامر خلیفةالسلطان تألیفکرده است ۱۱- **شرح عـدةالاصول شیخ طـوسی** و جمعی از علما برآن حاشیه نوشتهاند ۱۲- **شرحکافی عربی**که بنامشافی مذکورشد ۱۳- **شرحکافی فارسی**که تمامی کافی مذکور را درظرف بیست سالکه مدت تألیف اصل کافی هم بوده بامر شاه عباس ثانی شرح کرده وبه **صافی** موسومش داشته است ۱۴- **الصافیفیشرح الکافی**که مذکورشد ۱۵- **المجمل** که بنام جمل مذکور شد . وفات ملاخلیل بسال هزار و هشتاد ونهم هجرت در هشتاد و هشت سالگی درقزوین واقع و درمدرسهایکه بنام خودش معروف است مدفونگردید .

(قص و مل وص ۲۶۷ت و ۱۷۶هب وغیره)

قزوینی **زکریا بن‌محمود** - ویا زکریا بن محمد بن محمود انصاری قاضی قزوینی الولادة، **ابویحیی** یا **ابوعبدالله** الکنیة ، **جمال‌الدین** اللّقب، گاهی به **عمادالدین** یا **عمیدالدین** نیز ملقّب وبه **عماد قزوینی** موصوف عالمی است عامی ادیب فاضل و فقیه محدّث کامل نیکوسیرت، خط او نیز درنهایت جودت، نسبش بمالك بن انس خادم حضرت رسالت ص موصول، درعهد مستعصم‌عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه ق) قضاوت واسط و حلّه علی‌الترتیب بدو مفوض بوده ودر اوقات قضاوت او خلافت عباسیّه منقرض گردید . زکریّا از تلامذهٔ اثیرالدین ابهری سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است :

۱- **آثارالبلاد و اخبارالعباد** و درآن هرچیزی راکه از خصائص عباد و بلاد دیده و شنیده درج کرده اینك حاوی غث وسمین و زشت و زیبا میباشد ودرشهرغوطه با یك مقدمهٔ آلمانی چاپ شده است ۲- **عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات** و اصل‌آن‌که عربی میباشد بـا کتاب‌آثارالبلاد مذکور در لیبسیك چاپ ویکمرتبه نیز درحاشیهٔ حیات‌الحیوان دمیری درمصر چاپ وترجمهٔ فارسی‌آن‌هم درتهران با تصاویر مقتضیه بطبع رسیده وباکثر السنهٔ اروپائی نیز ترجمه شده است . وفـات زکریّا بسال ششصد و هشتاد و دویم هجرت در واسط واقع و جنازه‌اش ببغداد نقل و درمقبرهٔ شونیزیّه مدفون‌گردید .

(ص ۲۱۶هب و ۳۰۰ت و ۳۶۵۸ ج ۵س وغیره)

قزوینی **عبدالکریم بن ابی‌سعید محمد** - بعنوان **رافعی** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **شیخ‌عبدالنبی بن محمدتقی**- قزوینیّ‌الاصل، یزدیّ‌الاقامة، عالمی است جلیل متبحّر از معاصرین سیـد مهدی بحرالعلوم (متوفّی بسال ۱۲۱۲ه ق = **غریب**) و مؤلف‌کتـاب تتمیم امل‌الآمل میباشدکـه‌آن را بامر سیّد مذکور در سال هزار و صد و نود و یکم هجرت تألیف داده وسید هم مدح‌بلیغی دربارهٔ آن‌کتاب مینماید. هریك ازایشان با اجازهٔ مدبجه‌که بین‌القدما مرسوم بوده از دیگری روایت مینماید و سال وفات او بدست نیامد . (ص ۱۷۱هب و۳۷۲ ج۳ذریعة)

قزوینی **عبیدالله بـن سعد** - بعنوان **ضیاءالدین عبیدالله** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **سیدعلی بن سید اسمعیل** - موسوی ، عالمی است فاضل‌عابد زاهد فقیه اصولی محدّث رجالی‌مفسّرمعقولی منقولی ازفحول علمای اواخر قرن‌سیزدهم هجرت‌که اغلب اوقات قوانین‌الاصول میرزای‌قمی را تدریس‌میکرده و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ قوانین** مذکورکه بسیار مرغوب و بین‌العلما محل توجه و مطلوب و ازتبحر و رشاقت‌بیان مؤلف‌خود حاکی ودرتهران چاپ شده‌است ۲- **حاشیهٔ معالم‌الاصول** ۳- **قاعدهٔ لاضرر** و درسال هزار و دویست و نود و هشتم هجری قمری وفات یافت .

(ص ۱۲۵ ج ۱عه و ۱۷۷ ج ۶ ذریعة)

قزوینی **ملامحسن بن محمدطاهر**- قزوینی طالقانی ، ادیب نحوی، ازائمهٔ علوم عربیّه واز افاضل تلامذهٔ میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی معاصر مجلسی بوده واز تألیفات او است :

۱- **رشح‌الحساب**که شرح نظم‌الحساب استاد مذکورش میباشد و تألیف‌آن درسال هزار وصد و بیست و هشتم هجرت بوده است ۲- **زینة‌المسالك فی‌شرح الفیة ابن‌مالك** ۳- **شرح العوامل المأة**که عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی‌را شرح‌کرده وهمین‌شرح بعوامل ملامحسن‌معروف و ازکتب درسی محصلین ابتدائی علوم عربیه است و اینکه درقصص‌العلما عواملی راکه ملامحسن قزوینی شرحی برآن نوشته از ملامحسن فیض دانسته است ظاهراً اشتباه بوده و چنانچه درضمن تألیفات فیض اشاره شد معلوم نیست‌که او تألیف عوامل نامی داشته باشد و بازهم درصورت لزوم محتاج بتحقیق زاید است ۴- **شرح نظم‌الحساب** استاد مذکورش ۵- **منظومه‌ای‌درمعانی‌وبیان** و سال وفاتش بدست نیامد .   (قص وسطر۲۸ ص۵۴۹ت وغیره)

قزوینی **محمد بن‌عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** نگارش یافته است .

قزوینی **محمد بن‌مبارك** - قزوینی، معروف به **حکیم شاه محمد**،ازمشاهیر علما و اطبّای نامی قرن دهم هجرت میباشد . نخست از علمای قزوین تحصیل مراتب علمیّه نمود ، اخیراً مدتی بملاّ جلال دوانی سالف‌الترجمة تتلمذ کرد تا بعداز تکمیل علوم عقلیّه ونقلیّه بمکّه رفته و اقامت‌گزید ، درطبّ نیزمهارتی بسزا داشت و پس‌ازآنکه مقامات علمی او نزد سلطان بایزیدخان ثانی (۸۸۶-۹۱۸)

مذکور افتاد درقسطنطنیّه‌داش احضار وطبیب خاص درباری گردید ، بعدازسلطان بایزید در عهد سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) و سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴هـ) نیز بطبابت خاصّ درباری مفتخر بود تا درسال نهصد و شصت و ششم هجرت وفات‌یافت وازتألیفات‌او است:

۱- **ترجمهٔ تذکرة‌الشعرا** که ذیلا در عنوان ذیل تذکره مذکور است ۲ و۳- **ترجمهٔ ترکی و فارسی حیاة الحیوان دمیری** ۴- **تفسیر قرآن** که از سورهٔ نحل تاآخر ویـا از سورهٔ فتح تاآخر قرآن است ۵- **حاشیهٔ تهافت خواجه زاده مصطفی بن یونس** ۶- **حاشیهٔ شرح عقـائد نسفی** ۷- **ذیـل تذکرة‌الشعرای علی‌شیر نـوائی** که اصل تذکره بترکی تاتاری و نامش مجالس‌النفائس است و حکیم شاه هم شعرای روم را نیز بدان اضافه‌کرده و خـود تذکره را از ترکی‌تاتاری‌بترکی‌رومی‌ترجمه‌نموده‌است ۸- **ربط‌السور والایات** ۹- **ایساغوجی** ۱۰- **شرح عقائد ملاجلال دوانی** ۱۲- **شرح کافیـهٔ ابن‌حاجب** وغیـر اینهـا و دور نیست **حکیم‌محشّی** سیوطی هم‌که حواشی‌او دراکثرچاپهای‌آن‌کتاب‌بطبع‌رسیده عبارت‌ازهمین‌حکیم‌شاه‌باشد.

(کف وص ۱۹۷۰ ج۳ و۳۶۵۸ ج۵س وغیره)

قزوینی **سید محمد بن سید مهدی** - بن سیدحسن بن سید احمد بن‌حسین بن امیرابوالقـاسم حسینی ، قزوینیّ‌الاصـل ، حلّیّ الـولادة ، ابوالمعزّ الکنیة ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه درحدود بلوغ با دو برادرش سیدحسین ومیرزا جعفر از حلّه بنجف مهاجرت‌کرده ومعقول ومنقول را متقن داشت و برعکس والد معظّم مذکور در ذیل او تألیفاتش‌کم بوده و هرچه راکـه تألیف میکرده بعداز تجدید نظر تغییرش میداده است، فقط **دیوان شعر** و **رساله‌ای در تجوید** و **منظومه‌ای درارث** از او باقی‌مانده عاقبت باصرار اهل‌حلّه درسال هزار وسیصد وسیزدهم هجرت باز بحلّه مراجعت کرده و مورد اکرامات بی‌نهایت تمامی طبقات مردم‌گردید و اصلاح نهر حلّه و تعمیر قبور علمای حلّه نیز ازآثار خیریّهٔ او میباشد . درسال‌هزار و سیصد و سی و پنجم هجرت وفات یـافت ، جنازه‌اش بنجف اشرف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص‌آل‌قزوین مدفون‌گردید. مخفی‌نماندکه نسب صاحب‌ترجمه بمحمدبن زیدشهید ابن‌الامام السجّاد ع موصول میشود وجدّ او سید احمد نخستین‌کسی‌است از این‌خانواده

که از قزوین بنجف مهاجرت کرده و جدّ دیگرش امیر ابوالقاسم نیز در عهد صفویّه امیرحاج بوده است. (ص ۵۱ ج ۳ نی)

قزوینی **ملامحمدتقی بن محمد** - دو اوّلی بعنوان برغانی، سیّمی بعنوان
قزوینی **ملامحمدصالح بن محمد** - روغنی، چهارمی نیز فوقاً در ضمن
قزوینی **ملامحمدصالح بن باقر** - شرح حال نوه‌اش قزوینی سیدحسن
قزوینی **امیر محمد معصوم** - نگارش یافته‌اند.

قزوینی **سیدمحمد مهدی** - یا
قزوینی **سید مهدی** - قزوینیّ الاصل، حلّیّ التوطّن، **معزالدین** اللّقب، (که نسب و رحلت اجداد او از قزوین بعراق عرب و بعضی از مزایای دیگرش فوقاً درضمن شرح حال فرزند ارجمندش سید محمد قزوینی تذکّر داده شد) از اعاظم علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد که دربیست سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسید، جامع همه‌گونه کمالات و فضائل و از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ نوری صاحب مستدرک الوسائل بوده ودر آن کتاب مستطاب بسیدالفقهاء الکاملین و سیدالعلماء الراسخین و افضل المتأخرین و اکمل المتبحّرین فخرالشیعة و تاج الشریعة و مؤید بالطاف خفیه و جلیه ودیگر اوصاف فائقه‌اش ستوده وگوید اوکسی است که سه‌مرتبه شرف‌اندوز حضور باهرالنور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌فرجه گردیده وآیات بیّنات و معجزات باهرات آن بقیةالله را مشاهده‌کرده است.

سید مهدی علاوه بر تبحّری که درفقه و اصول وکلام و توحید و امامت و تفسیر و حدیث وغیرآنها داشته درکمالات نفسانیّه نیز بی‌نظیر وکرامات بسیاری بدو منسوب و شطری ازآنها در دارالسلام و نجم ثاقب و جنّةالمأوی علاّمهٔ نوری منقول‌است. در مراقبت نفس و مواظبت سنن و نوافل و قرائت باآنهمه کبر سنّی که داشته اهتمام تمام بکار میبرد و بعداز مهاجرت بحلّه درحدود صد هزار نفر بلکه بیشتر از اهالی آن دیار در نتیجهٔ دعوت و هدایت او شیعهٔ خالص امامی‌مذهب گردیدند. نیز درمستدرک گوید که در طریق حج ذهاباً و ایاباً با وی هم‌سفر بوده و درمسجد غدیر و مسجد جحفه با وی

نماز خوانده و درمراجعت ازآن سفر مقدّس در دوازدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد تمام هجرت پنج فرسخ بسماوه مانده برحمت ایزدی نایل‌گردید و درحین احتضار کرامتی باهره درمحضر جمعی از مخالف وموافق از وی بظهور آمدکه مورد شگفت حاضرین‌شد وجنازهٔ او بنجف اشرف نقل و درمقبرهٔ آل‌قزوین دفن‌گردید واز مصنّفات او است:

۱- **آیات‌المتوسمین** درحکمت الهی ۲- **آیات‌الوصول الی علم‌الاصول** که کتابی‌است بس شریف و تمامی مطالب اصولیه را ازمباحث الفاظ و ادلهٔ‌عقلیه ازآیات قرآنیه استنباط کرده و بهرمطلبی بیکی ازآیات شریفه استشهاد نموده است ۳- **الارث** ۴- **اساس الایجاد فی‌علم الاستعداد لتحصیل ملکة‌الاجتهاد** . علم استعداد از فروع اصول فقه میباشد و او اولین‌کسی است که این علم را اختراع نموده و این‌کتاب را نیز درهمین علم تألیف و بیك مقدمه ویك خاتمه و چندین تأسیس مرتب نموده است ۵- **استنباط‌القواعد الفقهیة** که ازهفتاد وپنج قاعده بیشتر است ۶- **اسماءالقبائل** ۷- **الانسان و ماله من‌التکلیف بحسب عوالمه‌التی تتقلب فیها من بدءالوجود الی عالم‌الاخرة** ۸- **بصائرالمجتهدین فی‌شرح تبصرةالمتعلمین** که تمامی تبصرهٔ علامه را غیراز باب حج شرح‌کرده و اگر باب حج را شرح میکرد بضخامت جواهرالکلام میشد ۹- **تفسیرسورهٔ‌توحید** ۱۰- **تفسیرسورهٔ‌فاتحه** ۱۱- **تفسیرسورهٔ‌قدر** ۱۲- **حلیة‌المجتهدین** که تلخیص بصائر مذکور است ۱۳- **شرح شعر بحرالعلوم در درهٔ نجفیه (ومشی خیرالخلق بابن طاب - یفتح منه اکثرالابواب)** که هشتاد باب ازآن استخراج‌کرده که چهل باب در اصول و چهل باب هم درفقه است ۱۴- **شرح‌اللمعتین** که تمام نشده است ۱۵- **الصوارم الماضیة لردالفرقة الهاویة و تحقیق‌الفرقة الناجیة** ۱۶- **الفرائد دراصول** تاآخر نواهی و پنج مجلد است ۱۷- **فلك‌النجاة‌فی‌احکام‌الهداة** ۱۸- **قلائدالخیرفی‌اصول‌العقائد** ۱۹- **مشارق‌الانوار فی‌شرح مشکلات الاخبار** ۲۰- **مضامیرالامتحان فی‌میادین المسابقة والرهان** درکلام‌که فقط امور عامه ویك قسمت هم از مبحث جواهر از قلمش برآمده است ۲۱- **مواهب‌الافهام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام** که تاآخر مبحث وضو وشش مجلد است ۲۲- **المهذب** دراصول ۲۳- **النفائس** درفقه بترتیب کشف‌الغطاء ۲۴- **الودایع** در اصول درحدود ضخامت قوانین وغیر اینها .

صاحب ترجمه از تلامذهٔ شیخ‌مرتضی‌انصاری سالف‌الترجمة ومیرزای‌شیرازی حاج‌میرزا محمدحسن‌آتی‌الترجمة بوده و صاحب مستدرك‌الوسائل و جمعی دیگر ازتلامذه‌اش‌بوده و از او روایت میکنند. **(ص ۴۰۰مس و۸۵۵ ج۱ع۸ و مواضع متفرقه از ذریعة)**

قسری لقب رجالی احمد بن محمد بن عیسی و اسد بن کرز و جمع بسیار دیگر است .

قسطلانی[1]

قسطلانی: **احمد بن علی بن حجر** - عسقلانی بعنوان **ابن‌حجر** در باب کنی خواهد آمد.

قسطلانی: **احمد بن محمد** - بن ابی‌بکر بن عبدالملك بن احمد بن حسین، مصری النشأة، **ابوالعباس** الکنیة، **شهاب‌الدین** اللّقب، **شافعی** المذهب، ازمشاهیر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه درمصر نشو و نماکرده ودر عصر خود اعلم علمای‌آن سامان و حافظ قرآن بود، درحدیث و تجوید و قرائت قرآن و وعظ و خطابه بی‌نظیر و درجامع عمری و جوامع دیگر وعظ میکرد، شرح اوکه برصحیح بخاری نوشته بهترین‌شروح‌آن‌کتاب بوده وخالد ازهری‌سالف‌الترجمة وجمعی دیگر از مشایخ وی میباشند و ازتألیفات طریفهٔ او است :

۱- **ارشادالساری لشرح صحیح البخاری** که در قاهره با بعضی از شروح دیگر صحیح بخاری چاپ شده است ۲- **الانوار المضیئة فی‌شرح‌البردة** چنانچه بعضی گفته وذیلا بنام مشارق الانوارمذکوراست ۳- **تحفةالسامع والقاری بختم‌صحیح‌البخاری** ۴- **الروض‌الزاهر فی‌مناقب الشیخ عبدالقادر** ۵- **شرح‌الشاطبیة** درتجوید ۶- **شرح قصیدةالبردة** که همان مشارق‌الانوار مذکور ذیل است ۷- **العقود السنیة فی‌شرح المقدمة الجزریة** در تجوید ۸- **الفتح‌الدانی شرح حرزالامانی** که همان شرح شاطبیهٔ مذکور فوق بوده و حرزالامانی هم نام همان قصیدهٔ شاطبیه در تجوید است ۹- **الکنز فی‌وقف حمزة و هشام علی‌الهمزة** ۱۰- **مشارق‌الانوار المضیئة فی‌شرح‌الکواکب الدریة** وکواکب دریة نام قصیدهٔ بردهٔ مشهور است ۱۱- **المواهب اللدنیة بالمنح‌المحمدیة فی‌السیرة النبویة** که درمصر چاپ شده وکتابی است جلیل‌القدر وکثیر

۱- **قسطلانی** - بحسب ظاهر منسوب به قسطلان‌است و لکن موضعی یا قبیله‌ای یاچیز دیگر قسطلان نامی بنظر این نگارنده نرسید. در مراصد گویدکه قسطله (بفتح اول و ثالث با تشدید رابع) شهری است در اندلس و قسطل هم (بروزن سندل) موضعی است مابین دمشق و بلقا سر راه مدینه و یکی دیگر هم مابین حمص و دمشق که منزل‌گاه قافله است وگاهی تمامی‌آن ناحیه راگویند پس بنابراین دور نیست‌که لفظ قسطلانی بیکی از این دوموضع قسطل دمشق و یا قسطلهٔ اندلس (اگرچه اولی اظهر است) منسوب بوده ونظائرآن در زیادتی الف و نون هم بسیار وموقع مقتضی بسط نیست.

المنفعة ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر. درکشف‌الظنون گوید که سیوطی معاصر قسطلانی تحقیرش کرده و بسرقت مطالب متهمش داشته که ازکتابهای او استمداد میکند بدون اینکه باو نسبت داده باشد و دراین موضوع درمحضرشیخ‌الاسلام زکریای‌انصاری اقامهٔ دعوی نموده وادعای خودرا بمرحلهٔ ثبوت رسانید، قسطلانی هم بجهت جلب رضایت سیوطی رفته ودر را زده وصدا زدکه من‌قسطلانی هستم و پابرهنه آمده‌ام که ازمن راضی‌باشی سیوطی نیز در را باز نکرده واز پشت در جواب داد که راضی شدم **۱۲- نزهةالابرار فی‌مناقب الشیخ ابی‌العباس احمدالحرار ۱۳- نفائس الانفاس فی‌الصحبة واللباس** . وفات عسقلانی بسال نهصد و بیست و سیّم هجرت بعلت فلج درهفتاد ودو سالگی درقاهره واقع‌شد ودرمدرسهٔ عینی قرب جامع ازهر مدفون ودر همان روز وفات‌او سلطان سلیم‌خان عثمانی مصررا تملك‌کرده و واردآن سرزمین‌گردید.

(کف وص ۲۱۶هب و ۳۶۶۱ ج ۵س و ۱۱۳ نورسافر و۸ ج ۶فع وغیره)

قسطلانی **محمد بن احمد** - مکیّ‌البلدة، ابوبکرالکنیة،قسطلانیّ‌الشهرة، قطب‌الدین‌اللّقب ، مالکیّ‌المذهب، از اکابر علما وشعرای مصر میباشدکه مدتی درقاهره بتدریس حدیث اشتغال داشت ، بلکه بنوشتهٔ شعرانی درهردو رشتهٔ علم ظاهر و علم باطن تدریس و مردمرا بطرف خدا دعوت میکرده و خرقه‌پوش طریقت سهروردیّه و مؤلف‌کتاب **عروةالثوثیق فی‌النار والحریق** است‌که درحریق مسجد نبوی وآتشی‌که در حجاز ظاهر شده بوده تألیف و امور عجیبی درآن ذکرکرده است . درسال ششصد و هفتاد و ششم یا هشتاد و ششم هجرت درگذشت .

(ص ۲۱۷هب و۳۶۷۳ ج۵س و۱۳۷ ج۱ لواقح‌الانوار)

قسطلی **ابوعمر احمدبن محمد** - درباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌دراج** خواهدآمد.

قشری لقب رجالی انس بن مالك وعلی بن حسن وغیر ایشان است.

قشور **حسین بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جعل** نگارش یافته است.

قشیری[1]

قشیری **عبدالرحیم بن‌عبدالکریم** - قشیری‌مذکور ذیل، مکنّی به **ابونصر**، ازاکابر علمای عامّه، در وعظ وعلوم متنوعه نظیر پدر، واشعار و نوادر بسیاری حفظ نموده بود. نخست درحوزهٔ درس پدرش حاضر شد و بعداز وفات او از امام‌الحرمین جوینی سالف‌الترجمة اخذ مراتب علمیّه نمود پس ببغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیّه و رباط شیخ‌الشیوخ بنای وعظ گذاشته و مواعظ او مورد قبول گردید، عاقبت بین او (که طرفدار اشعریّین بوده) و فرقهٔ حسینی‌ها فتنهٔ بزرگی برپا و جمعی وافر ازطرفین مقتول وقشیری بحسب دعوت نظام‌الملك که آنموقع دراصفهان بوده بدانجا رفت و باکمال‌اعزاز واکرام بموطن اصلیش نیشابور اعزامش‌داشتند ودرآنجانیزمشغول‌درس وموعظه‌بوده تا در روزجمعه هیجدهم جمادی‌الاخرهٔ پانصد وچهاردهم هجرت درگذشت.
(ص ۳۲۵ ج ۱کا وغیره)

قشیری **عبدالغافر بن اسمعیل** - بعنوان **فارسی** نگارش دادیم.

قشیری **عبدالکریم بن هوازن** - بن عبدالملك بن طلحهٔ قشیری‌القبیلة، نیشابوری‌البلدة، ابوالقاسم الکنیة، صوفی‌المسلك، اشعری‌الاصول، شافعی‌الفروع، از اکابر علمای اواسط قرن پنجم هجرت میباشدکه فقیه‌محدّث مفسّر عارف متصوّف ادیب اصولی‌کاتب شاعرماهر، درهمهٔ فنون مذکوره علاّمهٔ وقت‌خود، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع، دراصول شریعت وفنون طریقت بارع، در وعظ وخطابه بی‌نظیر و ازمشایخ خطیب بغدادی و داماد شیخ ابوعلی دقاق سالف‌الترجمة بوده و علوم

۱- **قشیری** - بضم اول و فتح ثانی منسوب است به قشیر بن‌کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن‌که پدر قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ هوازن‌که بینی‌قشیر معروف و یکی‌از قبائل عظیمه و مشهورهٔ عرب و ازجمله قبائلی است‌که در اصل ببلاد خراسان مهاجرت‌کرده‌اند و لفظ قشیری در اصطلاح رجالی لقب داود بن ابی‌هند و ثور بن عزرة و بعضی دیگر است.

باطنیّه را از وی اخذ و علوم ظاهریّه را نیز از ابواسحق اسفراینی احمد بن محمد سالف‌الترجمة ودیگر اکابر وقت فراگرفت. روزی اسفراینی بدو گفت که این علم بمحض سماع حاصل نشده و ناچار بوسیلهٔ کتابت ضبط باید نمود پس قشیری تمامی مسموعات چندین روزهٔ خود را از اوّل ورود حوزهٔ درس باز پس خواند و بیش‌از اندازه موجب حیرت گردید، اسفراینی گفت که دیگر حضور مجلس درس را لازم‌نداری وفقط مطالعهٔ مصنّفات ما ترا کافی است و از تألیفات او است :

۱- **التیسیر فی‌التفسیر** که بقول کشف‌الظنون ازاجود تفاسیراست ۲- **الرسالة‌القشیریة فی‌التصوف** و رجال طریقت و عرفا و صوفیه ۳- **کتاب‌الضعفاء والمتروکین فی‌رواةالحدیث** ۴- **لطائف‌الاشارات** در تفسیر که پیش از چهارصد و دهم هجرت تألیفش داده‌است ۵- **مختصر المحصل** ۶- **مختصرالهدایة** ۷- **المنتخب** درحدیث ۸- **المؤتلف والمختلف** . وفات‌قشیری صبح روز یکشنبه شانزدهم ربیع‌الثانی چهارصد و شصت و پنجم هجرت در نود تمام یا هشتاد ونه سالگی در نیشابور واقع شد ونزد قبر شیخ طریقت‌خود ابوعلی دقاق مدفون گردید و جملهٔ : **محب عالی‌قدر** = ۴۶۵ مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد واز او است :

و من‌کان فی‌طول‌الهوی ذاق سلوة **فانی من لیلی لها غیرذائق**
و اکثر شیئی نلته من وصالها **امانی لم تصدق کخطفة بارق**

(ص ۲۱۷هب و۴۴۴ت و۳۲۴ ج۱کا و۱۱ ج۶فع و۲۴۳ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

قشیری **مسلم بن حجاج بن‌مسلم بن ورد بن‌کرشان** - حافظ نیشابوری، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن** ازاعاظم محدّثین وحفاظ عامّه میباشد که در حجاز و عراق و نیشابور و بلاد دیگر از محمد بن اسمعیل بخاری و احمد بن حنبل ودیگر مشایخ وقت استماع حدیث نمود وکتاب **جامع صحیح** مذکور ذیل‌او یکی از صحاح ستّهٔ معتمده است . از ابوعلی حسین بن علی‌نیشابوری نقل‌است‌که تحت‌سقف آسمان کتابی‌صحیح‌تر ازکتاب مسلم وجودندارد واین‌کتاب‌بارها درمصر وقاهره واستانبول وکلکته چاپ شده است و درکشف‌الظّنون آنرا بهمین نام جامع صحیح مذکور داشته و آنرا **صحیح مسلم** و **مسند مسلم** نیزگویند . از تألیفات مسلم است :

۱- جامع مذکور ۲- علل الحدیث ۳- المنفردات والوحدان در رواة حدیث و درحیدرآباد هند باکتاب ضعفاء صغیر بخاری وضعفاء ومتروکین نسائی دریکجا چاپ شده است . وفات مسلم درسال دویست و شصت ویکم یا هفتم هجرت در نیشابور واقع گردید.

(ص ۲۰۹ ج۲کا و ۲۱۰ ج ۲ع و۱۱ ج ۶فع و ۱۷۴۵مط وغیره)

قصاب[1]

قصاب آملی **ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم** - از عرفای نامی قرن چهارم هجری عهد عضدالدولهٔ دیلمی میباشدکه از بزرگان اهل حقیقت و مشایخ طریقت و درمیان این طبقه بکرامات و خوارق عادات معروف بود و شیخ ابوسعید ابوالخیر مشهور هم درفنون طریقت بدو منسوب میباشد .گویندکه بیسواد محض و ازعلوم ظاهری بی‌بهره‌بود، باوجود این دراثر فراست فوق‌العاده غوامض مسائل هرفنّی راکه سؤال میکردند بآسانی جواب میداده ومشکلات اصول دین ودقائق توحید راکه از وی استکشاف میکردند حل میفرمود و در اواخر قرن مذکور درگذشت .

(ص ۳۴۰ ج۲مه و ۲۲۷ ج۲ طرائق)

قصبانی[2]

قصبانی **فضل بن محمد بن علی بن فضل** - نحوی بصری، مکنّی به**ابوالقاسم**، از ائمهٔ فنون ادبیّه و از اکابر علوم عربیّه میباشدکه کثیرالعلم والفضل و خانهٔ او قبلهٔ آمال فضلا بود ، از بلاد بعیده برای استفاده از مراتب علمیّه‌اش شدّ رحال مینموده‌اند، خطیب تبریزی وحریری صاحب مقامات هم ازتلامذهٔاو میباشند

۱- قصاب- با فتح و تشدید ، لقب رجالی منهال و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم شریف است .

۲- قصبانی - با دوفتحه، دراصطلاح رجالی لقب عباس بن عامر بن رباح وعیینة بن میمون و بعضی دیگر میباشد و موافق‌آنچه از سمعانی نقل شده نسبت‌آن به قصب وبیع و فروش آن است بغیرقیاس .

و از تألیفات او است :

۱- **الامانی** ۲- **حاشیهٔ صحاح جوهری** ۳- **الصفوة** دراشعار عرب ۴- **کتابی در نحو** واز اشعار او است :

فی‌الناس من‌لایرتجی نفعه — الا اذامس باضرار
کالعود لایطمع فی‌ریحه — الا اذا احرق بالنار

وفات او در سال چهارصد و چهل و چهارم یا هشتم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۱۸ ج ۱۶ جم و ۵۲۴ت)

قصری منسوب به قصر است وآن درلغت عرب حبس و هر بنای عالی و مستحکم راگویند وبا قید اضافه بچیزی دیگر مثل قصر انس و قصر باجه و نظائرآنها اسم و علم و مواضع بسیاری میباشدکه در مراصد بیشتر از شصت موضع ازآنهارا مذکور داشته وگویدکه درمقام‌نسبت بهریك‌ازآنها بجهت طویل نبودن، اضافه را قطع‌کرده وقصری‌گویند . لفظ قصری دراصطلاح رجالی لقب اسمعیل بن‌عباد، حسین بن عبدالواحد ، عبدالله بن قصیر، یونس بن ابی‌وهب است.

قصیر **محمدبن حاج میرزا معصوم** - بعنوان **سید قصیر** نگارش‌یافته‌است و در اصطلاح رجالی لقب اسمعیل ، عبدالرحمن بن زیاد ، عبدالرحمن بن عتیك ، محمد بن مسلم و جمعی دیگر میباشد.

قضاةسته یا علمای سته ، دراصطلاح‌علمای عامّه شش تن از اصحاب‌کبار حضرت رسالت ص بوده و عبارتند ازحضرت‌علی، عمر، عبدالله، ابی‌بن‌کعب،ابوموسی و زیدبن‌ثابت. دربعضی‌از روایات‌عامّه وارد است‌که علم‌دراصحاب آن‌حضرت دراین‌شش‌تن‌بوده درروایت دیگرقضاةاصحاب‌آن‌حضرت همین‌شش‌تن‌بوده‌اند.

قضاعی بضمّ اوّل ، منسوب است بقضاعة‌که لقب عمرو بن مالك بن مرة بن زید بن مالك بن حمیر بن سبا بوده وپدر یکی ازقبائل یمن و قبیلهٔ قضاعه بنام او مشهور و هریك از افرادآن قبیله را قضاعی‌گویند ویا موافق‌بعضی از علمای انساب قبیلهٔ قضاعه اولاد قضاعة بن معد بن عدنان و تحقیق مطلب درصورت

لزوم موکول بکتب انساب است و لفظ قضاعی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن عطیة و نعیم قضاعی است .

قضاعی **محمد بن سلامة** - بعنوان **قاضی قضاعی** مذکور شد .

قضاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن الابار** درباب کنی خواهدآمد .

قطان[1]

قطان **محمد بن شجاع** - درباب کنی بعنوان **ابن القطان** خواهدآمد.

قطان **یحیی بن سعید بن فروخ** - بصری، مکنّی به **ابوزکریا** یا **ابوسعید**، محدّث عصر خود و از اصحاب حضرت صادق ع است . صریح نقدالرجال عامی موثق و ظاهر شیخ‌طوسی امامی موثق بودن او میباشد وبنوشتهٔ محدّث معاصر اصحاب صحاح ستّه بااحادیث وی احتجاج کرده‌اند ودرسال یکصد ونود وهشتم هجرت وفات یافت . (مف ونی وکتب رجالیه)

قطب[2]

قطب‌اعظم گاهی جنید بغدادی را گویندکه بهمین عنوان **جنید بغدادی** نگارش یافته است.

قطب‌الاقطاب **سید محمد** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

۱- **قطان** - بروزن عطار ، بمعنی پنبه‌فروش و لقب رجالی احمد بن حسن از مشایخ صدوق و حسن بن محمد وکثیر بن عباس و یحیی بن سعید و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح رجالی وعلمای عامه نیز لقب احمدبن‌محمد بن احمد ، احمد بن محمد بن عبدالله ، احمد بن محمد بن عمار ، احمد بن محمد بن یحیی و بعضی دیگر از علما ویا محدثین عامه بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بتاریخ بغداد و دیگر کتب مربوطه است .

۲- **قطب** - گاهی بتنهائی و غالباً بضمیمهٔ قیدی مثل قطب اعظم و قطب‌الاقطاب و قطب تحتانی و قطب تونی وقطب‌الدین ونظائرآنها عنوان مشهوری بعض‌از علما و اکابرطبقات دیگر میباشد اینك بارعایت ترتیب حروف درآن قید منضمی نیز بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

قطب تحتانی **محمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان **قطب‌الدین رازی** مذکور است.

قطب جامی **یحیی** - بعنوان **جامی یحیی** نگارش یافته است.

قطب‌الدین اشکوری **محمد بن علی شریف** - بعنوان **قطب‌الدین لاهیجی** خواهدآمد.

قطب‌الدین بویهی همان قطب‌الدین رازی مذکور ذیل است.

قطب‌الدین تونی یا **قطب‌الدین حیدر** موسوی، سیّدی است جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن عارف‌موحدکه‌نسب‌شریفش‌بچندین واسطه‌بعبدالله بن موسی بن جعفر موصول و سری پرشور و دلی پرنور داشته و سرسلسلهٔ فرقهٔ حیدری ازفرق عرفا و صوفیّه میباشدکه‌آن فرقه محض‌بجهت‌انتساب‌او بهمین اسم **حیدری** شهرت یافته‌است. بنقل روضات‌الجنّات، درمجالس‌المؤمنین ازشرح فصوص سیدحیدرعبیدلی سالف‌الترجمة نقل‌کرده‌که‌آهن در دست قطب‌الدین حیدر مثل موم نرم شده وکرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند. شیخ‌عطّار سالف‌الترجمة صحبت اورا درك‌کرده وموافق آنچه درشرح‌حالش اشاره نمودیم‌کتاب **حیدری‌نامه** را هم بنام وی تألیف داده‌است ویك نسخهٔ خطّی بنام **دیوان قطب‌الدین حیدر** هم بشمارهٔ ۲۴۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. ولادت او درشهر تون ازبلاد خراسان بوده ومدتی درتبریز اقامت‌گزید، مذهب اثنی‌عشری را ترویج‌کرد و جمع‌کثیری هم بمسلك وی درآمدند و درسال ششصد و هیجدهم هجرت درآنجا وفات یافت.

(ص ۷۳ عم و سطر ۱ ص ۲۰۴ و ۷۳۶ت وغیره)

قطب‌الدین رازی **محمد بن محمد** - بن ابی‌جعفر **رازی بویهی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ملقّب به **قطب‌الدین** و **قطب‌المحققین**، از اکابر علمای نامی اسلامی میباشدکه فقیه نبیه محقّق، حکیم الهی منطقی مدقّق، جامع معقول و منقول، درکلمات اجلّه به **علامهٔ رازی** و سلطان‌المحقّقین والمدقّقین

موصوف ،آفتاب فضائل او از مطلع **شرح مطالعش** طالع و انوار محکمات حکمت او از افق کتاب **محاکماتش** ساطع ، دراصل از بلدهٔ ورامین از مضافات ری و ولادت ونشأت وی نیز درآنجا بوده و بهمین جهت به رازی اشتهار یافته‌که منسوب به ری است . نسبش نیز بآل بویه‌که سلاطین دیالمه است منتهی و یا موافق آنچه از اجازهٔ شهید ثانی‌که بشیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی داده استظهارکرده‌اند ازآل‌بویهٔ قمی جدّ عالی شیخ صدوق میباشد . بهرحال قطب‌الدین رازی موافق نقدالرجال و وجیزهٔ مجلسی و بعضی دیگر از اکابر اهل فنّ از اعیان علمای فرقهٔ امامیّه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة واز اکابر تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی بوده است ، قواعد علاّمه را با خط خودش نوشته وعلاّمه نیزدرپشت‌آن بسال‌هفتصد وسیزدهم هجرت درقصبهٔ ورامین برای‌او اجازه‌نوشته وباعبارت **شیخ‌فقیه‌عالم‌فاضل‌محقق‌مدقق زبدة‌العلماء والافاضل‌قطب‌الملة والدین محمد‌بن‌محمد رازی‌**اش ستوده است . شهید اوّل هم در روایت جمیع مرویّات و مصنّفات معقولی و منقولی او اجازه داشته وبنا بنقل معتمدگویدکه در اواخر شعبان هفتصد وهفتاد و ششم هجرت در دمشق با وی ملاقات‌کرده و دریائی بی‌پایانش دیدم و مرا اجازه داد بجمیع آنچه جایز است از او روایت‌کردن‌آن پس در دوازدهم ذیقعدهٔ همان سال وفات یافت ، در مقبرهٔ صالحیّه دفن شد ، پس بموضعی دیگر نقل دادند و بیشتر از معتبرین دمشق درنمازش حاضر شدند وبی‌شك وشبهه امامی بوده وخودش بهمین مطلب تصریح‌کرده ومن (شهید) از خودش شنیده‌ام و انقطاع او باهل بیت ع معلوم بود . **انتهی ما نقل عن‌الشهید ملخصا** .

باوجود این ، مراتب تشیّع و تسنّن قطب‌الدین رازی محل خلاف است ، در روضات‌الجنّات در اثبات تسنّن او اهتمام تمام بکار برده و ادلّهٔ بسیاری‌که اصلاً تاب معارضه با ادلّهٔ تشیّع وی ندارند اقامه نموده‌است و عجب‌ترآنکه خود صاحب روضات ضمن شرح حال تفتازانی باامامی بودن قطب تصریح مینماید وشرح زاید درصورت‌لزوم موکول بکتب رجالیّه و بالخصوص مستدرك‌الوسائل علاّمهٔ نوری میباشد .

مخفی نماندکه قطب رازی با یك نفر دیگرکه لقب قطب داشته در یك مدرسه مشغول تحصیل بودند و بجهت امتیاز و رفع اشتباه اسمی اوراکه در طبقهٔ پائین مدرسه

منزل داشته قطب تحتانی گفته و آن دیگری را نیز که در طبقهٔ فوقانی منزل داشته است قطب فوقانی میگفته‌اند و از تألیفات قطب‌الدین است:

۱- **بحر الاصداف** که حاشیه وشرح تفسیر کشاف است ۲- **تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الشمسیة** که بشرح شمسیه معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است ۳- **تحفة الاشراف فی شرح الکشاف** که چندین مجلد بوده و بزرگتر از بحر الاصداف است ۴- **تحقیق معنی التصور والتصدیق** یا **رسالة التصورات والتصدیقات** که در تونس چاپ‌شده ویك نسخه از آن باشرح محمد بن زاهد هروی که بر آن نوشته درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۵- **التصور والتصدیق** که همان‌ماقبلی‌است ۶- **تقسیم العلم** ۷- **حاشیهٔ قواعدعلامه** که حواشی قطبیه گویند ۸- **حاشیهٔ کشاف** که همان بحر الاصداف مذکور فوق است ۹- **الرسالة القطبیة فی شرح الشمسیة** که بنام تحریر القواعد مذکور شد ۱۰- **شرح الاشارات** ۱۱- **شرح الشمسیة** که همان تحریر القواعدفوق است ۱۲- **شرح مطالع** که کتاب مطالع‌الانوار قاضی سراج‌الدین ارموی سالف‌الترجمة راکه در منطق وکلام است برای غیاث‌الدین وزیر شرح کرده ونام اصلی این شرح لوامع‌الاسرار فی‌شرح مطالع‌الانوار بوده و فقط قسمت منطق آن بارها در ایران وغیره چاپ و محل توجه اکابر وفحول است ۱۳- **لوامع الاسرار** که مذکور شد ۱۴- **المحاکمات بین شرحی الاشارات** که محاکمه مابین دوشرح اشارات فخررازی و خواجه نصیرطوسی است . وفات قطب‌الدین در سال هفتصد وشصت وششم ویا موافق آنچه ازشهید اوّل نقل‌شد هفتاد وششم‌هجرت واقع گردید. (مل وص ۵۳۰ت و۲۱۷هب و۱۶۵لس و۴۴۷مس و۳۱ج۶طبقات‌الشافعیة و۲۲۴۱ ج۳س‌وغیره)

قطب‌الدین راوندی

سعید بن هبة‌الله بن‌حسن- راوندی، ملقّب به**قطب‌الدین**، مکنّی بـه **ابـوالحسن** یـا **ابـوالحسین** معروف بـه **قطب‌راوندی**، عالمی‌است عامل فاضل‌کامل فقیه محقّق متکلّم مدقّق‌محدّث متمهّر مفسّر متبحّر شاعر ماهر جلیل‌القدر ازاعیان‌علمای‌امامیّه وازخانوادهٔ‌علمیّه‌که جدّ وپدر و برادر وفرزندانش‌هم ازاکابرعلما بوده‌اند. ازشیخ‌ابوعلی‌طبرسی‌صاحب مجمع‌البیان‌سالف‌الترجمة و عمادالدین طبری سالف‌الترجمة و سیّد مرتضی رازی و برادرش سید مجتبی و والد ماجد خواجه نصیرطوسی و جمعی دیگر ازاکابرفریقین وقت روایت‌کرده وبواسطهٔ شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف باابن‌الاخوة ازفاضلهٔ‌جلیله دختر سیدمرتضی‌علم‌الهدی ازعمّ‌او سید رضی هم روایت نموده وازمشایخ‌ابن‌شهرآشوب معروف وشیخ منتجب‌الدین میباشد

وبا تألیفات متنوعهٔ خود خدمت بزرگی بعالم دیانت مقدسهٔ اسلامیه نموده است :

۱- **آیات‌الاحکام** وبنوشتهٔ ذریعة وموافق آنچه از ریاض‌العلما نقلشده همان فقه‌القرآن ذیل‌است وبنوشتهٔ امل‌الآمل غیرهم هستند وبهرحال قطب راوندی اول کسی است ازعلما که بشرح و تفسیر آیات‌الاحکام پرداخته است ۲- **احکام‌الاحکام** ۳- **اختلافات‌الواقعة بین‌الشیخ المفید والسید المرتضی فی‌بعض‌المسائل الکلامیة** و تا نود و پنج مسئلهٔ اختلافی‌آن دوعالم متبحر را مذکور داشته وگوید که ذکر همهٔ آنها موجب اطالهٔ کتاب است ۴- **اسباب النزول** که از مدارك بحارالانوار مجلسی بوده است ۵- **الاعراب** (الاغراب خل) فی‌الاعراب ۶- **ام‌القرآن** و در روضات احتمال داده که همان فقه‌القرآن مذکور ذیل ویا یکی ازتفاسیر دیگر صاحب‌ترجمه‌باشد ۷- **الانجازفی‌شرح‌الایجاز** که کتاب‌ایجاز نام‌شیخ‌طوسی‌راکه‌درفرائض‌است‌شرح کرده‌است ۸- **البحر** ۹- **بیان‌الانفرادات** ۱۰- **تحفة‌العلیل‌فی‌الادعیة والاحراز والآداب واحادیث‌البلاء واوصاف جملة من‌المطعومات** ۱۱- **التغریب فی‌التعریب** و ظاهراً غیرازکتاب اغراب مذکور فوق است ۱۲- **تفسیرالقرآن** که بتفسیر قطب معروف ومختصر و دومجلد بوده وآن غیرازتفسیر کبیرمسمی بەخلاصة‌التفاسیرذیل‌است که آن ده مجلد است وهمچنین‌غیرازفقه‌القرآن ذیل‌میباشد ۱۳- **تهافت الفلاسفة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویه موجود است ۱۴- **جنی‌الجنتین فی‌ذکر ولد العسکریین ع** ۱۵- **جواهرالکلام فی‌شرح‌مقدمة‌الکلام** ۱۶- **الخرائج والجرائح** درمعجزات حضرات معصومین ع ۱۷- **خلاصة التفاسیر** که ده مجلد بوده ودر ذریعة از فهرست‌کتابخانه‌های استانبول‌استظهارکرده‌است‌که نسخهٔ آن درکتابخانهٔ‌علی‌پاشاکه متصل‌بتوپخانه میباشد موجود است ۱۸- **الدعوات** که ذیلا بنام **سلوة‌الحزین** مذکوراست ۱۹- **الرایع فی‌الشرایع** که دومجلداست ۲۰- **زهرالمباحثة و ثمرالمناقشة** ۲۱- **سلوة‌الحزین** درادعیه‌که بدعوات راوندی‌معروف‌است ۲۲- **شرح‌آیات‌الاحکام** که بنام‌آیات‌الاحکام مذکور شد ۲۳- **شرح ایجاز** که بنام انجاز مذکور شد ۲۴- **شرح‌الذریعة** که ذیلا بنام مستقصی مذکور است ۲۵- **شرح‌الشهاب** که ذیلا بنام ضیاء الشهاب مذکور است ۲۶- **شرح‌العوامل المأة** ۲۷- **شرح‌الکلمات المأة لامیرالمؤمنین ع** ۲۸- **شرح‌النهایة** که ذیلا بنام مغنی مذکور است ۲۹- **شرح نهج‌البلاغة** که ذیلا بنام منهاج مذکور است ۳۰- **ضیاءالشهاب فی‌شرح‌الشهاب** که کتاب شهاب نام قاضی‌قضاعی سالف‌الترجمة را شرح کرده است ۳۱- **فقه‌القرآن** رجوع بآیات‌الاحکام مذکور فوق نمایند ۳۲- **قصص‌الانبیاء** ۳۳- **اللباب فی‌فضل آیة‌الکرسی** ۳۴- **لب‌اللباب** و شاید همان لباب ویا مختصرآن باشد ۳۵- **المزار** ۳۶- **المستقصی فی‌شرح‌الذریعة** که شرح ذریعهٔ سید مرتضی و سه مجلد است ۳۷- **مشکلات‌النهایة** وشاید همان مغنی مذکور ذیل‌باشد ۳۸- **المعجزات** وشاید همان خرایج مذکور فوق باشد ۳۹- **المغنی فی‌شرح‌النهایة** که ده مجلد بوده وظاهراً شرح نهایهٔ شیخ طوسی است ۴۰- **منهاج‌البراعة فی‌شرح نهج‌البلاغة** و ابن‌ابی‌الحدید درشرح‌خود مناقشاتی بهمین‌شرح قطب واردآورده وهم‌گوید که او اولین شارح نهج‌البلاغة میباشد واز ریاض‌العلما نیز نقل است‌که

قطب راوندی را اولین شارح نهج‌البلاغه دانسته ولکن موافق تحقیق مستدرک‌الوسائل اولین‌شارح نهج‌البلاغة ابوالحسن بیهقی است **۴۱- الناسخ والمنسوخ من‌القرآن ۴۲- نفثةالمصدور** که منظومات او است **۴۳- النیات فی‌جمیع العبادات** وغیراینها اشعار بسیاری در مدح حضرت امیرالمؤمنین و اهل‌بیت عصمت سلام‌الله علیهم گفته که از آن جمله است :

بنوالزهراء آباءالیتامی	**اذا ماخوطبوا قالوا سلاما**
هم حجج الاله علی‌البرایا	**فمن ناواهم یلق الاثاما**
فکان نهارهم ابداً صیاما	**ولیلهم‌کماتدری‌قیاما - الخ**
قسیم النار ذوخیر و خیر	**یخلصنا الغداة من‌السعیر**
فکان محمد فی‌الدین شمسا	**علی بعد کالبدر المنیر**
و قال له‌النبی و انت منی	**کهرون‌وانت‌معی‌وزیری-الخ**

وفات قطب راوندی روز چهارشنبه چهاردهم شوال پانصد و هفتاد و سیّم هجرت در بلدهٔ طیّبهٔ قم واقع شد و درصحن بزرگ حضرت فاطمه بنت موسی بن‌جعفر ع مدفون‌گردید و قبر شریفش تا زمان ما معروف و محل زیارت و تبرّك میباشد .

چنانچه اشاره شد جدّ و پدر قطب نیز از علما و همچنین دو پسرش عمادالدین ابوالفرج علی‌بن سعید و ظهیرالدین ابوالفضل محمد بن‌سعید نیز فقیه عادل ثقه وهکذا پسر دیگرش نصیرالدین ابوعبدالله شیخ حسین بن سعید نیز عالم صالح شهید واز اعلام علمای عصر خود و دارای فضائل‌کسبی وموروثی‌بوده وسال شهادتش معلوم‌نیست ونوه‌اش محمد بن علی بن سعید نیز عالم فاضل بوده است.

(مل و ۲۱۸هب و ۳۰۱ت و ۴۸۹ مس و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطب‌الدین

سعید بن‌هبةالله - همان قطب‌الدین راوندی مذکور فوق است .

قطب‌الدین شیرازی

سید محمد - حسینیّ‌النسب ، شیرازیّ‌البلدة ، ذهبیّ‌المسلك ، معروف به **قطب‌الاقطاب**، از اکابر عرفا واز اجلّای مشایخ سلسلهٔ ذهبیّهٔ امامیّه بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- ارجوزة فی‌شرح حدیث امیرالمؤمنین ع ان فسادالعامة من‌الخاصة والخاصة خمسة اقسام‌العلماء والزهاد والتجار والغزاة والحکام ۲- ارجوزة فی‌الصرف ۳- ارجوزة

فی‌العوامل‌النحویة ۴- ارجوزة فی‌الفقه والاصولین والموازین‌الشرعیة ۵- انوارالولایة ۶- شمس‌الحکمة ۷- فصل الخطاب ۸- قصیدهٔ عشقیه ۹- کنزالحکمة ۱۰- نورالهدایة وغیرها . در سال هزار و صد و سیّم هجرت درگذشت و اجدادش نیز از اکابر و پسرش سیدعلی نیز از اجلاّی علما بوده و با علمای یهود مناظره کرده و زیاده بر صدتن از ایشان را بدین مقدّس اسلامی درآورده است .

(ص ۴۸۲ض و بعضی از مواضع ذریعة)

قطب‌الدین شیرازی **محمود بن‌مسعود بن‌مصلح - فارسی‌شیرازی کازرونی، اشعری‌**ّالاصول، **شافعی**ّالفروع، ملقّب به **قطب‌الدین،** معروف بـه **قطب شیرازی،** مکنّی بـه **ابوالثناء** ، از اکابر علمای نـامی اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه عالمی بوده است فاضل حکیم متکلّم محقّق مدقّق ، در علـم معقول وحید عصر خود ، از تلامذهٔ خـواجه نصیر طوسی سالف‌الترجمة و صدرالدین قـونیوی وکاتبی قزوینی علی بن عمر آتی‌الترجمة و اکابر دیگر وقت.

منطق را ازکاتبی قزوینی ، هیئت و هندسه را از مؤیّدالدین عرضی ، عرفان و فنون طریقت را از صدرالدین مذکور فراگرفت وموافق آنچه از دیباچهٔ تألیف منیف او شرح کلیات قانون نقل شده دراثر بلندی همّت که درتحصیل کمالات عالیه داشته باندکی قانع نبوده و بمعلومات متداولهٔ مأخوذی خود قناعت نکرد و نزد دونفر از اطبّای حاذق وقت بتکمیل علم طبّ و حل مشکلات قانون شیخ ابوعلی سینا اشتغال یافت ، لکن آن دونفر متخصّص علم طبّ نیز از عهدهٔ مشکلات مذکور برنیامدند و مرام دل قطب‌الدین کما هو حقّه حاصل نگردید تا درسال ششصد و پنجاه و هشتم هجرت شرف اندوز حضور خواجه نصیر شد و بحل مشکلات، موافق دلخواه خود موفق و ریاضیّات را نیز ازآن منبع علوم ومعارف اخذ نمود. مدتی هم درمصر وعراق عجم وعراق عرب وبلادخراسان مسافرتها کرده و ازهر گلشنی گلی چید و فنون متداولهٔ عصر خود را تکمیل نموده و در عمل رصدی مراغه از اعوان خواجه بوده‌است و ازکثرت جلالات علمی وجامعیّت فنون متنوعه به **علامهٔ شیرازی** شهرت یافته وبه **قطب‌المحققین** نیز موصوفش دارند . در اوائـل

حال مدت ده‌سال نیز در بیمارستان شیراز درجای پدر وعموی خود که شغل طبابت را داشته‌اند
بطبابت و معالجه اشتغال داشته وآراء قطب شیرازی درکتب حکمت و اصول فقه ومعانی
و بیان منقول و ازتألیفات جلیلهٔ او است :

۱- اختیارات المظفری که برای مظفرالدین یولق ارسلان تألیف وبچهار مقاله مشتمل میباشد اولی در **مقدمات** وسه دیگر نیز در **هیئت اجرام علویه و هیئت زمین و ابعاد اجرام** وکتابی است مفید ، حاوی حل مشکلات مجسطی و اشکالات متقدمین . **۲- انموزج العلوم** که ذیلا بنام دره مذکور است **۳- التحفة الشاهیة** که برای وزیر کبیر امیرشاه محمد بن صدر سعید تألیف داده‌است **۴- ترجمهٔ تحریر اقلیدس ۵- حل مشکلات المجسطی** وظاهراً همان اختیارات مذکور فوق است **۶- درة التاج لغرة الدبیاج** (الدباج خل) که بپارسی وجامع تمامی اقسام حکمت علمی و عملی وبه انموزج العلوم معروف است **۷- سزاوار افتخار ۸- شرح حکمة الاشراق** که درتهران چاپ سنگی شده است **۹- شرح کلیات قانون ابن‌سینا ۱۰- شرح مختصر الاصول حاجبی ۱۱- شرح مفتاح العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم آن راکه درمعانی و بیان وعروض است شرح مزجی کرده وبه مفتاح المفتاح موسومش داشته و نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۲- شرف الاشراف ۱۳- مفتاح المفتاح** که بنام شرح مفتاح مذکور شد **۱۴- نهایة الادراك فی درایة الافلاك** درهیئت وبهمان ترتیب اختیارات مذکور فوق بچهار مقاله مرتب ویك نسخه ازآن درخزانهٔ مصریّه ویکی هم برقم ۹۵۶ درکتابخانهٔ کوپریلی استانبول و دونسخه نیز برقم ۲۰۶۰ و ۲۰۶۱ در خزانهٔ بانکی‌فور موجود است . قطب شیرازی درهرموقع که مشغول تألیف شدی قائم اللیل و صائم النهار بودی . چنانچه اشاره‌شد ببلاد بسیاری مسافرت‌کرد، مدتی هم درسیواس وملاطیه قضاوت نمود ، یك‌چندی هم بسمت سفارت بمصر و روم رفته وعاقبت درتبریز اقامت‌کرد تا در اواخر عمر از اشتغال علوم حکمیّه منصرف وتتّمهٔ زندگانی را درمراسم عبادت وتلاوت وتعلیم قرآن ودیگر وظائف اخرویّه مصروف داشت وفرائض یومیّه را دائماً باجماعت میخواند . صاحب ترجمه دربیست وچهارم رمضان هفتصدو دهم ویابقول بعضی شانزدهم هجرت درهفتاد وشش یاهشتاد ودو یاشش سالگی درآنجا وفات یافته ودرقبرستان چرنداب گجیل نزد قبر قاضی بیضاوی مدفون‌گردید و ابن‌الوردی در مرثیّهٔ اوگفته است :

لقد عدم الاعلام حبراً مبرزا — کریم السجایا فیه من بعده قرب

عجبت وقد دارت رحی العلم بعده **وهل للرحی دور اذا عدم القطب**

در تاریخ وفات او گفته‌اند :

با زیبی کرد چرخ کج رفتار در مه روزه آه ازآن بازی

ذال ویا (ذی) رفته ازگه هجرت رفت در پرده قطب شیرازی

از اشعار خود قطب شیرازی است :

ایا رب تخلق ماتخلق **و تنهی عبادك ان یعشقوا**

خلقت الملاح لنا فتنة **و قلت اعبدوا ربکم واتقوا**

اذا کنت انت خلقت الملاح **فقل للملاح بنا یرفقوا**

یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم یك چند پی زمرّد سوده شدیم

آلوده‌گئی بود و لکن تن را شستیم بآب توبه واسوده شدیم

درمجمعی‌که از سنّی و شیعه تشکیل یافته‌بود افضلیّت‌کدامین از علی و ابوبکر را از وی پرسیدند بالبدیهة‌گفت:

خیر الوری بعد النبی من بنته فی بیته **من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته**

نظیر این قضیه را با بن الجوزی عبدالرحمن نیز(که شرح‌حالش در باب‌کنی‌خواهدآمد) منسوب دارند وتوارد خاطر ممکن بوده وهم ممکن‌است‌که قطب از وی‌اقتباس‌کرده‌باشد. (ص۲۱۹هب‌و۲۴۸ج۶طبقات‌الشافعیة‌و۷۵۳و‌سطر۳۴ص۳۲‌ت‌و۶۹۶ج۲۸۹ج۴و۶۷۳ج۳س‌۵‌وغیره)

قطب‌الدین **شیخ عبدالله** - معروف به قطب ابن‌محیی ، ابن محمود انصاری خزرجی‌سعدی مقیم‌شیراز که بجهت‌انتساب بپدرش به **قطب محیی** معروف و صاحب مکاتیب معروفه و بنوشتهٔ ذریعة موافق آنچه از کلمات خودش برمیآید سجّاده‌نشین ارشاد بوده است ، در اواخر قرن نهم میزیسته ویا خود اوائل قرن دهم را نیز دیده و از مکاتیب او است :

۱- **ابواب الخیر** در اعمال وآداب‌که مکتوبی است بزرگ از مکاتیب اوکه‌آنرا برای بعضی از اکابر نوشته وبه ده بابش مبوّب نموده و درباب دهم‌گذارشات خود را تا رسیدن او بدرجهٔ بیعت و سجّاده‌نشینی مذکور و درغرّهٔ رجب نهصد و نود ونهم هجرت

بپایانش رسانده است ۲- **تخمین الاعمار** که یکی دیگر از مکاتیب قطب محیی بوده ومکتوبی است فارسی ومبسوط درحدودصدبیت که بمواعظ سودمندمشتمل و بهمین جهت قاضی نورالله هم ضمن شرح حال سید ابوالرضا فضل‌الله کاشانی آن را بتمامه نقل کرده است .

سال وفات شیخ عبدالله بدست نیامد و فاضل محدّث معاصر گوید که **قطب الدین کوشکناری** محمد ، معروف به **قطب المحیی**، عالم حکیم متکلّم ازمشایخ صوفیّه، صاحب مکاتیب فارسیهٔ مشهوره بمکاتیب قطب محیی ، استاد ملاجلال دوانی و وفاتش در اوائل قرن دهم هجرت بوده است . **نگارنده گوید :** ظاهر بقرینهٔ زمان و اشتهار بقطب محیی وصاحب مکاتیب بودن آن است که قطب الدین کوشکناری همان قطب الدین خزرجی منقول از ذریعه بوده و تعدّد آنها بعید و اما اختلاف اسم و مردّد بودن آن مابین محمد وعبدالله محتاج بتحقیق زاید بوده اگرچه قول ذریعه اتقن و اقرب بصحت است .

(نی وص ۲۱۹هب و۷۸ ج ۱ و ۱۴ ج ۴ ذریعة)

قطب الدین قزوینی در اصطلاح رجالی لقب محمد بن حسین بن ابی الفضل است.

قطب الدین قسطلانی **محمد بن احمد** - بعنوان **قسطلانی محمد** مذکور شد.

قطب الدین کندری همان **قطب الدین کیدری** مذکور ذیل است و رجوع بدانجا شود .

قطب الدین کوشکناری **شیخ عبدالله** - یا **محمد** رجوع بقطب الدین شیخ عبدالله نمایند .

قطب الدین کیدری یا **قطب الدین کیذری** {**ابوالحسن محمد بن حسین بن حسن**- کیدری بیهقی نیشابوری ، از علمای اعلام و فقهای بنام قرن} ششم هجرت میباشد که عالم عامل ، فقیه فاضل ، ادیب شاعر ماهر ، دراکثر علوم متداوله اکمل علمای زمان خود ، از تلامذهٔ فضل بن حسن طبرسی سالف الترجمة وعماد طوسی محمد بن علی ، اقوال او درفقه مشهور و درمختلف و غایة المراد و مسالك وکشف اللثام

و غیرآنها منقول است ، مجلسی نیز درکتاب سماء و عالم از شرح نهج‌البلاغهٔ او بسیار نقل‌کرده وگویدکه ابن‌میثم در بعض موارد بدو اقتفا جسته و ازتألیفات او است:

۱- **الاصباح‌فی‌فقه‌الامامیة** ۲- **انوارالعقول من‌اشعار وصی‌الرسول** ص که دیوان اشعار منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع میباشد وقافیه‌های‌آن بترتیب حروف هجا مرتب وتاحال چاپ‌نشده وبتصریح ذریعة غیرازاین دیوان مشهور متداولی منسوب‌بدان‌حضرت است‌که بارها چاپ وآن هم مرتب القوافی بوده و لکن بسیاری از اشعار مذکوره در انوارالعقول و همچنین اسناد و مدارك اشعار را ذکر نکرده است. در اوّل انوارالعقول گویدکه‌اشعاردایر برآداب وحکم وعبرت ومواعظراجمع‌کرده وآنرا به**الحدیقة الانیقة** موسوم داشتم ، سپس تمامی اشعار منسوب بدانحضرت را بعداز فحص وکوشش بسیار از روی مدارك‌آنها جمع وتدوین‌نموده و بهمین اسم **انوارالعقول** موسومش داشتم وازجملهٔ مدارك مذکوره علاوه‌برکتب سیر وتواریخ معتمده سه‌فقره دیوان حاوی اشعارآن‌حضرت را مذکور داشته است‌که یکی تاج‌الاشعار فنجگردی علی بن احمد سالف‌الترجمة و دیگری مجموعهٔ سید ابوالبرکات هبةالله بن محمدحسینی‌که اسم خاصی ندارد و سیّمی هم مجموعهٔ‌بعضی از اعلام‌که‌آن نیز اسم خاصی نداشته و مبسوط‌تر از تاج‌الاشعار است وچندین نسخه ازانوارالعقول بنظرشریف صاحب ذریعة رسیده‌است وازاینجا معلوم‌میشود که این‌دیوان مشهور ومتداول منسوب بدان‌حضرت غیراز انوارالعقول میباشد وهمچنین غیراز تاج‌الاشعار فنجکردی است‌که موافق نقل معتمد دراوّل تاج‌الاشعار دویست‌بودن ابیات‌آن مصرح بوده وشمارهٔ ابیات این‌دیوان مشهور چندین معادل‌آن‌است بلی‌محتمل است‌که این دیوان مشهور یکی ازآن دومجموعهٔ دیگر سیّد ابوالبرکات و یا بعضی از اعلام مذکورین فوق‌باشد ۳- **البراهین‌الجلیة فی‌ابطال‌الذوات‌الازلیة** ۴- **حدائق‌الحقائق فی‌تفسیر دقائق احسن‌الخلائق**که شرح‌نهج‌البلاغة بوده وآن را درسال پانصد وهفتاد وششم هجرت بعداز دوشرح معارج ومنهاج نام قطب‌الدین راوندی سالف‌الترجمة تألیف داده و بتصدیق روضات‌الجنّات مشتمل بنوادر لغت و امثال و دقائق نحو و بلاغت و غوامض

علم‌کلام و علوم اوائل و طب وهیئت وعلم اخلاق وآداب شریعت ومطالب طریقهٔ تاریخی وغیرآنها میباشد و یک نسخه ازآن درکتابخانهٔ فاضلیّهٔ مشهد مقدّس موجود است **۵- الحدیقة الانیقة** که فوقاً در ضمن انوارالعقول مذکور شد **۶- الدرر فی‌دقائق علم‌النحو** **۷- شرح نهج‌البلاغة** که بنام حدائق مذکور شد **۸- کفایة البرایا فی‌معرفة الانبیاء والاولیاء ۹- لب‌الالباب فی‌بعض مسائل‌الکلام ۱۰- مباهج المهج فی‌مناهج الحجج** .
سال وفات بدست نیامد لکن درسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت‌که تاریخ تألیف‌حدائق مذکور فوق است درقید حیات بوده است . چنانکه اشاره شدکیدری در عروض و فنون شعری نیز ماهر بوده و از اشعار او است‌که در شرح این‌کلام حقیقت انتظام حضرت امیرالمؤمنین ع (**من ابطأبه عمله لم‌یسرع به نسبه**) دربارهٔ اشخاصی‌گفته است‌که خودشان از زیور فضل وکمال عاری بوده وبا فضل وکمال اسلاف و پدرانشان خود افتخارنمایند:

اغرك یوما ان یقال ابن فاضل و انت بحمدالله اجهل جاهل
فان زانك‌الفضل الذی قدبدابه فقد شانه انلست تحظی بطائل
و ان لم یکن ذاالجهل عنك‌بزائل الیك فذاك الفضل لیس بزائل

اما **لفظ‌کیدری** (با دال‌بی‌نقطه) منسوب است به‌کیدر (بروزن‌حیدر) ازبلاد بیهق از نواحی خراسان و معرّب‌آن‌کیذر (با ذال نقطه‌دار) است وازکشف‌اللثام نقل است‌که حرف دوّیم‌آن را **نون** وبروزن‌بلبل ضبط‌کرده‌است (کندر)کندرنیزدیهی‌است درقزوین، یکی هم در نیشابور ، یکی دیگر نیز درخجند از بلاد ترکستان ، لکن‌آنچه درنسبت قطب‌الدین معروف ودر السنه دایر واز اساتید هم مسموع‌افتاده همان وجه اوّلی مذکور است‌که حرف دوّیم‌آن حرف ی و بروزن حیدر است.

(نی وص ۶۰۴ت و ۲۱۹هب و متفرقات ذریعة وغیره)

قطب‌الدین لاهیجی

محمدبن علی- بن‌عبدالوهاب شریف دیلمی لاهیجی اشکوری ، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ میرداماد (متوفّی بسال ۱۰۴۲ه ق = **غمب**) ، با شیخ حرّ عاملی (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه ق = **غقد**) معاصر و عالمی است فاضل عامل متألّه‌کامل متبحّر شاعر ماهر جلیل‌القدر واز تألیفات او است :

۱- ثمرة‌الفؤادکه حاوی‌اسرار احکام‌دینیه وحقائق‌اعمال‌است ازعبادات ومعاملات وغیرها

از اول فقه تا آخر دیات ویك نسخه از آن که درسال هزار وهفتاد وپنجم هجرت درحال حیات مؤلف نوشته شده در خزانهٔ رضویه موجود است **۲- رساله‌ای در عـالم مثال ۳- محبوب القلوب .**
سال وفاتش بدست نیامد ولکن چنانچه روشن شد بعداز سال هزار وهفتاد وپنجم هجرت ویا درخود آن سال بوده است . (مل وص۲۱۷هب و۱۵۱ج۵ذریعة)

قطب الدین محمد بن حسین بعنوان **قطب الدین کیدری** فوقاً مذکور شد.

قطب الدین سید محمد حسینی بعنوان **قطب الدین شیرازی** ذکر شد .

قطب الدین محمد بن علی همان قطب الدّین لاهیجی مذکور فوق است.

قطب الدین محمد کوشکناری درضمن **قطب الدین شیخ عبدالله** اشاره شد.

قطب الدین محمد بن محمد بـن ابی‌جعفر بعنـوان **قطب الدین رازی** مذکور شد .

قطب الدین محمود بن مسعود بعنوان **قطب الدین شیرازی** مذکور شد .

قطب الدین مظفر بن ابوالحسن بعنوان **عبادی مظفر** نگارش یافته‌است.

قطب الدین نیشابوری محمد بن حسین بعنوان **قطب الدین کیدری** مذکور شد.

قطب الدین واعظ همان قطب الدین مظفّر فوق است .

قطب الدین یحیی بعنوان **جامی یحیی** مذکور شد .

قطب رازی (محمد) } بعنوان **قطب الدین رازی** و **قطب الدین**
قطب راوندی (سعید) } **راونـدی** مذکور شدند .

قطب ربانی شیخ ابوبکر بعنوان **عیدروس** شیخ ابوبکر مذکور شد.

قطب شیرازی دوتن بوده و بعنوان **قطب الدین** مذکور شدند.

قطب عبادی همان قطب الدین مظفّر فوق است .

قطب العلوم گاهی جنیـد را گویند کـه بعنـوان **جنید بغدادی** گذشته است.

قطب فوقانی در ضمن شرح حال **قطب‌الدین رازی** اشاره شد.

قطب قسطلانی محمد بن احمد
قطب کیدری محمد بن حسین
قطب لاهیجی محمد بن علی
هرسه بعنوان **قطب‌الدین** تذکّر داده شدند.

قطب‌المحققین هریك از قطب‌الدین رازی و قطب‌الدین شیرازی مذکورین است.

قطب محیی رجوع بقطب‌الدین شیخ‌عبدالله نمایند.

قطب مکه عبدالله بن اسعد بعنوان **یافعی** خواهدآمد.

قطران بن منصور دیلمی جبلی یا رومی یاترمدیّ الاصل، تبریزیّ المنشاء ویاخود ازاصل‌ازاهالی‌قریهٔ‌شادباد دوفرسخی‌تبریز آذربایجان ومدّاح امرای‌آن‌سامان وبه**حکیم قطران** هم موصوف میباشد. شرح‌حال‌اوازحیث‌اسم و زمان‌زندگانی و بعضی‌مزایای‌دیگر که‌درکلمات‌ارباب‌تراجم وسیر نگاشته‌اندغالباً مغایر هم بلکه‌بعضی‌ازایشان به دوقطران‌قائل‌شده‌اندیکی ترمدی که‌بیشتر عمرخود را دربلخ‌گذرانده واستادحکیم انوری (متوفی‌حدود سال۵۵۰ه ق = ثن) بوده ودیگری نیز تبریزی‌که عبارت از همین صاحب‌ترجمه است . نام‌او محل‌خلاف میباشد چنانچه بعضی‌ازارباب‌تراجم قطران‌نوشته وبعضی دیگر نام اوراهم مثل‌کنیه‌اش‌ابومنصور دانسته‌اند . بهرحال شاعری است ماهر، استاد باهر از مشاهیر شعرای عهد دیالمه‌که با عضدالدّولهٔ دیلمی(۳۳۸-۳۷۱ه ق = **شلح - شعا**) معاصر بوده و مدایحی دربارهٔ اوگفته و بهمین جهت‌گاهی به **عضدی** هم موصوفش دارند. **رشیدالدین وطواط** اشعار اورا بسیار تقدیس و تحسین مینماید و **ناصرخسرو** هم (که وفات‌او چنانچه‌خواهدآمد مابین‌سالهای چهارصد و بیست وهشتم یاسی‌ویکم یاهشتاد ویکم‌هجرت مردّد بلکه بعقیدهٔ‌مجمع‌الفصحا سال پانصد و سی و چهارم است) در سفرنامهٔ خود (بنا بنقل معتمد)گویدکه قطران در تبریز دیوان خود را نزد من‌آورد و اشعار خوب داشت ولی فارسی را درست نمیدانست

و دیوان منجیك و دیوان دقیقی را هم‌آورده و پیش من میخوانده و مشکلات آنها را از من یادگرفته و مینوشت **انتهی موضع الحاجة** .

نسخهٔ خطّی دیوان قطران بشمارهٔ ۲۵۰ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وسه نسخهٔ بسیار نفیس نیز **در کتابخانهٔ شخصی آقای آمیرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی** موجود است وگویندکه تمامی اشعار قطران مابین هشت هزار و ده هزار میباشد. مدتی هم در بلخ زیسته و منظومهٔ **قوس‌نامه** را درآنجا بنام امیر احمد بن قماج حاکم بلخ از امرای سلطان سنجر نظم‌کرده و ظاهر آن است که این منظومه غیراز دیوان او میباشد واز اشعار او است :

یافت زین دریا دگر بار ابرگوهر باربار   باغ وبستان یافت دیگر زابرگوهر باربار

هرکجاگلزار بود اندر جهان‌گلزار شد   مرغ شب‌گیران سرایان برگل‌گلزار زار

باد بفشاند همی برسنبل و عنبر عبیر   ابر بفروزد همی برلاله وگلنار نار

گر هزار ستم دهان درهریکی سیصدزبان   شکر نیکیهات نتوانم یکی‌گفت از هزار

گویندکه قطران در بدایت امر دهقان بوده وکم‌کم بشعرگفتن آغازکرد تاآنکه ازمشاهیر شعراگردید و به **امام‌الشعرا** موصوف وملقّب‌شد واین‌شعر او نیز اشاره بهمین‌مطلب‌است:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر بنادانی   مرا از شاعری‌کردن توکردی باز دهقانی

اشعار بسیاری در مدح امیر ابی‌منصور وهسودان‌که تاحدود سیصد و پنجاهم هجرت در تبریز سلطنت داشته سروده است . وفات قطران موافق مجمع‌الفصحا درسال چهارصد و شصت وپنجم هجرت واقع‌گردیده ومخفی‌نماند بنابراین‌تاریخ وفات باملاقات‌ناصرخسرو که بعقیده مجمع‌الفصحا درپانصد و سی و چهارم هجرت بوده است منافات بیّن داشته و بسیار مستبعد مینماید بلی با اقوال دیگرکه در تاریخ وفات ناصرخسرو اشاره نمودیم انسب میباشد چنانچه بنا بمدّاحی عضدالدوله وامیر ابی‌منصورهم‌که مذکورداشتیم قطران در اواسط قرن چهارم میزیسته برخلاف قول‌مجمع‌الفصحا وملاقات ناصرخسروکه اواسط

قرن پنجم را تأیید مینماید . قضاوت در این موضوع را نیز مثل بعضی اشکالات دیگر موکول بمدارك دیگر میدارد. (ص۰ ۶ج۳نی و۴۶۶ج۱مع و۳۵۷۵ج۵س)

قطرب

محمد بن مستنیر بن احمد - بصری نحوی لغوی ادیب بارع، مکنّی به **ابوعلی**، ملقّب و معروف به **قطرب** از مشاهیر قدمای علمای نحو و لغت و ادبیّات و از ادبای مجلس ابودلف عجلی و معلّم اولاد او بوده است . در نحو و تفسیر و لغت دستی توانا داشت ، فنون ادبیّه را از سیبویه و اکابر علمای بصره فراگرفت ، درباب کوچ حجّاج از منی روایتی هم از حضرت صادق ع نموده و تألیفات بسیاری هم داشته است :

۱ تا ۶- **الاصوات و الاضداد و اعراب القرآن و الرد علی الملحدین و العلل فی النحو وغریب الحدیث** ۷ تا ۱۲- **الفرق و القوافی و المثلثات ومجازات القرآن ومعانی القرآن و النوادر** وغیر اینها . مثلثات مذکور منظومه ایست مشتمل برشصت و چند بیت وحاوی لغاتی است که اوّل آنها بهرسه حرکه بوده و معانی آنها نیز بااختلاف حرکات مختلف میباشند وچند نسخه ازآن درکتابخانه های لیدن و پاریس و اسکوریال وخدیویّهٔ مصر موجود بوده و بلاتینی نیز ترجمه نموده اند و او اوّلین مخترع این موضوع بوده و بعد از او مثلثات مبسوطی نوشته اند و این دوشعر نیز بقطرب منسوب است :

ان کنت لست معی فالذکر منك معی — یراك قلبی اذا ماغبت عن بصری
والعین تبصر من تهوی و تفقده — و باطن القلب لایخلو من النظر

لفظ قطرب در اصل (بروزن بلبل) جانورکی است که در تمامی شب در جولان و جنبش بوده و اصلاً نخوابیده و نیاساید و جملهٔ : **اجول من قطرب** و **اسهر من قطرب** از امثال دایره میباشد . **اما وجه ملقب بودن** محمد بن مستنیر بدین لقب آنکه ازکثرت شوقی که بتعلم وتحصیل علم داشته صبح هرروز پیش ازدیگر محصّلین درمحضر استادخود سیبویه حاضر میشد تا روزی سیبویه بهمین جهت زودآمدن او بدوگفت : **ماانت الاقطرب لیل** پس لقب مشهوری وی گردید . **وفات قطرب** بسال دویست وششم هجرت در بغداد واقع شد ونام او هم چنانچه مذکور داشتیم محمد بن مستنیر بوده و بعضی احمد بن محمد و برخی

حسن بن محمد هم نوشته‌اند و بنقل اعیان‌الشیعة ، نجاشی بتشیّع وی تصریح کرده‌است.
(ص ۲۲۰ هب و ۷۰ ج ۲کا و ۶۹۵ت و ۷۸ف و ۳۶۷۵ ج ۵ س و ۲۹۸ ج ۳ تاریخ بغداد و ۱۳۸ صف وغیره)

قطربلی یا **قطرنبلی** } علی‌اختلاف‌النسخ لقب رجالی عبدالله بن حسین است.

قطعی } اولی لقب رجالی حسین بن محمد بن فرزدق وسعید بن‌یحیی
قطنی } و دویمی هم محمد بن جعفر وموکول بدان‌علم است.

قطوانی **خالد بن مخلد** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالهیثم** خواهدآمد.

قطیفی[۱]

قطیفی **شیخ ابراهیم بن سلیمان** - قطیفی حلّی نجفی، مکنّی به **ابواسمعیل**، از اعاظم فقها و مجتهدین و اکابر محدّثین امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) ، از مشایخ اجازهٔ بسیاری از اکابر علمای وقت خود وعالمی است فاضل محقّق مدقّق عابد زاهد متّقی تارك دنیا، درعلوم شرعیّه صاحب یدی طولی ودربسیاری ازآنها با معاصر خود محقّق کرکی مناظره‌داشته است . چندین رساله درمسائل فقهیّه‌ای‌که فی‌مابین‌ایشان محل مشاجره بوده نگاشته و تشرّف‌او بشرف حضور مبارك‌حضرت ولی‌ّعصر ارواحنا فداه درلؤلؤةالبحرین شیخ‌یوسف بحرانی مذکور و مصنّفات بسیاری هم دارد :

۱- **اثبات‌الفرقة الناجیة** که تعیین‌الفرقة الناجیة هم‌گویند ۲- **ادعیة سعة‌الرزق و قضاءالدین** ۳- **الاربعون حدیثا** ۴- **الامالی** ۵- **ایضاح‌النافع** درشرح مختصر نافع محقق ۶- **تعیین‌الفرقة الناجیة** که همان اثبات‌الفرقهٔ مذکور است ۷- **الحائریة فی‌تحقیق المسئلة السفریة** و اثبات اینکه در ده روز قاطع سفر توالی لازم است برخلاف معاصرش محقق‌کرکی‌که لازم نمیدانسته و دراین رساله پاره‌ای مباحثاتی راکه دراثنای سفر مشهد مقدس رضوی فی‌مابین

۱- **قطیفی**- بفتح اول ، منسوب به شهر قطیف‌نامی‌است ازبلاد بحرین‌که بزرگترین آنها و قصبه وکرسی‌آن دیار است و دراصطلاح رجالی و فقهی عبارت از شیخ ابراهیم مذکور ذیل و عبدالعلی قطیفی و بعضی دیگر است .

ایشان جریان یافته مذکور داشته‌است ۸- **حاشیهٔ ارشادعلامه** وظاهراً غیراز شرح ارشاد مذکور ذیل است ۹- **حاشیهٔ الفیهٔ شهید اول** ۱۰- **حاشیهٔ شرایع‌الاسلام‌محقق** ۱۱- **حاشیهٔ‌مختصر نافع محقق** و ظاهراً غیراز ایضاح‌النافع مذکور فوق است ۱۲- **السراج‌الوهاج فی‌رد رسالة قاطعة‌اللجاج فی‌حل‌الخراج للمحقق‌الکرکی** ۱۳- **شرح‌الاسماءالحسنی** ۱۴- **محرمات‌الذبیحة** ۱۵- **نفحات‌الفوائد** ۱۶- **نوادرالاخبار الطریفة** ۱۷- **الهادی الی‌الرشاد فی‌شرح‌الارشاد** وغیر اینها . سال وفاتش بدست نیامد ، لکن از تألیف‌کتاب نفحات مذکور فوق در سال نهصد و چهل وپنجم هجرت فراغت یافت ویکسال پیش ازآن هم سید شریف‌الدین پدر قاضی نورالله شوشتری راکه از تلامذهٔ او بوده اجازه داده و بسیارش ستوده است .

(ص ۷ ت و۲۲۰ هب و ۵۲۴ ج۱مه و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطیفی

شیخ احمد بن صالح بن‌طعان - بحرانی قطیفی ، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت واز تلامذهٔ شیخ‌مرتضی‌انصاری سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است :

۱- **التحفة الاحمدیة للفرقة‌الجعفریة فی‌المنشآت الصادقیة والادعیة الجعفریة** که در ادعیهٔ شخص شخیص‌آن‌حضرت و همچنین ادعیه‌ای‌که‌آن‌حضرت از اجداد طاهرین خود با رعایت ترتیب معمولی ابواب‌کتب فقهیه روایت‌کرده و بهمین جهت‌آن را **صحیفهٔ صادقیه** نیزگویند و درسال هزار وسیصد وهفتم هجرت‌ازتألیف‌آن‌فراغت‌یافته وجملهٔ: **ختامه وسائل‌المسائل=۱۳۰۷** مادهٔ تاریخ‌آن است ۲- **دیوان اشعار** که چاپ شده است ۳- **رساله‌ای در شرح حال استاد** مذکورخود وبسال‌هزاروسیصد وپانزدهم‌هجرت درشصت‌وپنج‌سالگی دربحرین‌وفات‌یافت.

(ص ۴۱۱ ج۳ ذریعة)

قطیفی

شیخ‌علی بن حسن بن‌علی بن سلیمان‌بن احمد - بحرانی، ساکن بلدهٔ قطیف، از افاضل عصر حاضر ماکه از تلامذهٔ شیخ احمد قطیفی مذکور فوق و بعضی از اکابر دیگر بوده و از تألیفات او است :

۱- **انوارالبدرین و مطلع‌النیرین فی‌تراجم علماء الاحساء والقطیف والبحرین** ۲- **التوحید** . وفات او درسال هزار و سیصد و چهلم هجرت واقع‌گردیده است.

(ص ۴۲۰ ج ۲ و۴۸۰ ج۴ ذریعة)

قفال[1]

قفال‌شاشی **محمد بن احمد بن حسین**
قفال‌شاشی **محمد بن علی بن اسمعیل**
هردو بعنوان **شاشی** نگارش یافته‌اند.

قفال‌صغیر عبدالله بن احمد ذیلاً مذکور است.

قفال **عبدالله بن احمد بن عبدالله** - فقیه فاضل شافعی، مکنّی به **ابو بکر**، معروف به **قفال مروزی** از اهالی مرو بود وگاهی درمقابل قفال کبیر ذیل اورا نیز به **قفال صغیر** موصوف دارند، عمر خود را درعمل قفل‌سازی صرف نموده و درآن صنعت مهارت‌کامل داشت، درسی سالگی یا درکبرسنّ بتحصیل‌علم‌اشتغال یافته و بمقامی رسیدکه درفقه و زهد و ورع و تقوی وحید زمان خود شد ، فتاوی و اقوال او درکتب فریقین مذکور و درآثاری‌که در مذهب شافعی بیادگارگذاشته متفرّد بوده و نظیرآنها دسترس هیچ‌کس از معاصرین وی نگردیده‌است . در ترویج‌آن‌مذهب زحمت بسیاری‌کشیده ومرجع‌استفادهٔ جمعی از اکابر شدکه هریکی‌ازایشان‌انگشت‌نمای عصر خود بوده و علوم اورا در اطراف وآفاق نشر میدادند . این قفّال همان است‌که در حضور سلطان محمود سبکتکین یك نماز موافق مذهب ابوحنیفه ونمازی دیگر نیز باصول مذهب شافعی بشرحی‌که دمیری و ابن‌خلّکان نگاشته‌اند بجاآورد و بجهت همین نماز،آن سلطان را از مذهب حنفی بمذهب شافعی منصرف‌گردانید . وفات او در سال چهارصد و هفدهم یا بیست و هفتم هجرت در سجستان واقع‌گردید .

(ص ۲۷۳ ج۱کا و ۳۲۰هب و ۴۴۸ت و ۱۹۸ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

قفال‌کبیر **محمد بن علی بن اسمعیل** - بعنوان **شاشی** نگارش یافته است .

قفال‌مروزی همان قفال - عبدالله فوق است .

۱- **قفال** - بروزن بقال قفل‌گر وکسی‌که در عمل قفل‌سازی مهارت داشته‌باشد.

قفطان **شیخ ابراهیم بن حسن بن علی** - سعدی ریاحی نجفی مشهور به **قفطان**، عالم عامل فقیه فاضل کامل از تلامذهٔ صاحب جواهر ودر مسائل مشکله مرجع فحول بوده و ازآثار قلمی او است:

۱- **اقل الواجبات فی حج التمتع** که نامش هدایة الناسکین بوده وازکتاب جواهر استادش استخراج کرده است ۲- **المتعة** که آن را نیز بامر صاحب جواهر نگاشته است. وفات او بسال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجرت در هشتاد سالگی درنجف واقع گردید.

(ص ۲۷۵ ج۲ ذریعة وغیره)

قفطان **شیخ احمد بن حسن** - برادر شیخ ابراهیم قفطان فوق، ادیبی است فاضل شاعر که اشعار وقصائد بسیاری داشته وشیخ محمد طه نجف صاحب اتقان المقال سالف الترجمة از وی نقل کرده است که بشرف حضور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نایل و درباب تأخیر ظهور بمقام جسارت آمده و باآن حضرت معاتبه کرده وآن حضرت در جواب فرمودند:

لنا اوبة من بعد غیبتنا العظمی	**فنملاءها عدلا کما ملئت ظلما**
سینجز وعدی قل لمن یکفرون لی	**لقد کان ذاحقا علی ربنا حتما**

در سال هزار و دویست و نود و سیم هجرت در نجف وفات یافت.

(ص ۶۴ ج ۳ نی)

قفطی **علی بن یوسف** - بعنوان **جمال الدین ابن القفطی** نگارش یافته است.

قفلی لقب رجالی حماد بن ابی‌حنیفه است.

قلاء لقب رجالی احمد بن محمد بن علی بن رباح، سوید بن سعید، علی بن محمد، عمر بن رباح، محمد بن دراج، محمد القلاء و بعضی دیگر است.

قلاء ثقفی لقب رجالی علاء بن رزین است.

قلاعی / **قلالی** / **قلانسی** / **قلعانی** — **اولی** لقب رجالی محمد بن عبدالله، **دویمی** اسید بن عبدالرحمن، **سیمی** آدم بن محمد، احمد بن محمد، جعفر بن محمد، محمد بن احمد بن خاقان، حسن بن مختار، حسین بن مختار و بعضی دیگر و **چهارمی** هم لقب حذیفه است.

قلقشندی — **احمد بن علی بن احمد** - شافعی قلقشندی مصری، ملقّب به **شهاب‌الدین**، مکنّی به **ابوالعباس** ادیبی است شاعر منشی قوی الحافظة از ادبای اوائل قرن نهم هجرت و از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- **صبح‌الاعشی فی‌صناعة‌الانشاء** که تمامی مطالب دایر بهمین موضوع را ازخرد وبزرگ مذکور داشته ویك باب آنرا بعلم خط و اسباب آن تخصیص داده و درمطبعهٔ دارالکتب المصریة درچهارده مجلد بطبع رسیده است ۲- **ضوءالصبح‌المسفر وجنی‌الدوح‌المثمر** ۳- **قصیده‌ای درمدح حضرت رسالت ص** که باکتاب سبل‌الرشاد شیخ احمد دمنهوری در اسکندریه چاپ شده است ۴- **نهایة‌الارب**(الادبخ‌ل) **فی‌معرفة قبائل‌العرب** که در بغداد چاپ‌شده و درهدیة‌الاحباب از اوائل جلد دویم کتاب صبح اعشی مذکور نقل‌کرده که از غرائب حکایات آنکه شخصی مالی ازجمعی بعنوان برد وگروگرفت که اگر معاویه را باآن همه حلمی‌که داشته بغضب آرد آن مال خطیر را مالك باشد پس درحال‌نماز معاویه، دست بسرین او زده وگفت: **ما اشبه هذه‌العجیزة بعجیزة هند** یعنی این سرین وکفل چه شبیه است بسرین هند مادر معاویه واعجبا اصلاً تغییرحال نکرد وبعداز اتمام نماز رو بدان شخص‌کرده وگفت پدرم ابوسفیان محتاج‌تر بود بدین تشبیه از مادرم هند پس‌گفت اگرکسی مالی وگروی برای این عمل تو مقرّر داشته بروآنرا بگیر. قلقشندی بسال هشتصد و بیست و یکم هجرت درشصت و پنج سالگی وفات یافت و نسبت آن به دیهی قلقشنده نام است از مصر در سه فرسخی قاهره که قرقشنده نیزگفته و درمقام نسبت **قرقشندی** هم‌گویند.

(ص ۲۲۱ هب و ۱۵۲۱ مط وغیره)

قلیوبی — **احمد بن احمد** - بن‌سلامة قلیوبی مصری شافعی، ملقّب به **شهاب‌الدین**، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه جلالت و نبالت او مسلّم‌کل بود، حدیث ومراتب علمیّه را ازاکابر مشایخ وقت فراگرفت، بسیار

باوقار و فقرادوست بوده و با اغنیا مراوده نداشت ، در تدریس بسیار خوش‌بیان و در فهمانیدن مطالب علمیّه جدّی وافر بکار میبرد ، در طبّ نیز مهارتی بسزا داشته و از تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الراغب فی‌سیرة جماعة من اهل‌البیت الاطائب** که درقاهره چاپ شده است
۲- **التذکرة** درطب که نیز درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۳- **نوادرالقلیوبی** که بمطالب نفیسه و لطائف و حکایات و عجائب بسیاری مشتمل و درمصر و کلکته وغیره چاپ شده و درسال هزار و شصت و نهم هجرت درگذشت .

قماص / **قماط** — دراصطلاح رجالی **اولی** لقب حسن بن علویة وبعضی دیگر و **دویمی** هم خالد بن زید ، صالح بن خالد ، صالح بن سعید ، صدقة بن عمیر وغیرهم میباشد.

قمری **سراج‌الدین** - بعنوان **سراج‌الدین قمری** نگارش یافته است.

قمری **میرزا محمدتقی** - دربندی شیروانی ، ازشعرای ترکی زبان نامی از اهالی دربند شیروانات روسیّه میباشدکه دربدایت‌حال شبیه گردانی مینموده وقصائد وغزلیّات خوب میگفته وبه **قمری** تخلّص میکرده‌است، اخیراً بهروسیله‌که بوده از شبیه‌گردانی نادم ومنصرف شده و بنای روضه‌خوانی‌گذاشت واشعار طریفه وآبدار بسیاری درمصائب جان‌سوزکربلا انشاد نموده‌که دیوان‌او بنام**کنزالمصائب** چاپ‌شده وازاشعار او است از زبان‌جناب‌علی‌اکبر ع درموقعی‌که حضرت سیدالشهداء ع بدو فرمودندکه بهمراهی‌که منظور نظر مادرش بمدینه برگردند لشگر، مخالف خود آن‌حضرت است وبس .

گوروم خراب اولا بو جهان بناسندن	امانـدی قووما منی کربلا مناسندن
نه‌نوع صبرایلیوب بیله‌سوزلره دوزرم	بابا جوانلار ایچنده نه نوع من‌گزرم
اماندی‌اولما رضا عالم‌ایچره خاراولام	بوعاریلن‌گوزی یاشلی مدینیه قوولام

سال وفاتش بدست‌نیامد لکن دراوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است.
(اطلاعات متفرقه)

قمولی

احمد بن محمد - بن مکی ابن یاسین قرشی ، **مخزومی** القبیلة، **قمولی** البلدة ، **ابوالعباس** الکنیة ، **نجم‌الدین** اللّقب، از علمای عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه نحوی اصولی وفقیه متمهّر بوده ومدتی متصدی‌قضاوت قوص و اخمیم و سیوط و مواضع دیگر شد و بتصدیق بعضی ، افقه علمای مصر بوده‌و ازتألیفات او است :

۱- **البحرالمحیط فی‌شرح‌الوسیط** که‌کتاب وسیط نام غزالی راکه درفقه شافعی میباشد درحدود چهل مجلد شرح‌کرده و بهمین اسم بحرالمحیط موسومش داشته‌است سپس‌آن را ملخص کرد وبه **جواهرالبحر** موسومش گردانید ۲- **تکملهٔ تفسیر فخررازی** که خود فخررازی باکمال همین تفسیرکبیر معروف خود موفق نشد و قمولی تتمه‌ای برآن نوشت ، او نیز پیش از تکمیل وفات یافته و احمد بن خوبی سالف‌الترجمة بپایانش رسانید ۳- **جواهرالبحر** که مذکور شد ۴- **شرح‌الاسماء الحسنی** ۵- **شرح مقدمة ابن‌الحاجب** . وفات‌قمولی درسال هفتصد وبیست و هفتم هجرت واقع گردید.

(کف وص ۳۰۴ کمن و سطر ۱۴ ص ۸۷ ت وغیره)

قمی[1]

قمی

سید ابراهیم - رضوی درضمن شرح‌حال‌برادرش سید صدرالدین تحت عنوان **صدرالدین قمی** نگارش یافته است.

قمی

حاج میرزا سیدحسن - رضوی قمی، از علمای امامیهٔ عصرحاضر ما ومؤلف‌کتاب **نهایةالمأمول فی‌شرح‌کفایةالاصول** میباشدکه‌کفایهٔ

۱- **قمی** - منسوب است به قم وآن از بلاد عظیمهٔ ایرانی میباشدکه درحدود بیست و پنج فرسخی تهران واقع و قبر شریف حضرت فاطمه بنت امام موسی بن جعفر ع هم درآنجا واز مشاهد مقدسهٔ شیعی‌مذهبان است . درتمامی سال از بلاد بعیده برای‌آستان‌بوسی‌آن‌خاتون معظمه شد رحال می‌نمایند و ازصدر اسلام تا عصر حاضر ما در هردوره جمعی وافر از اکابر محدثین و علما ازآنجا برخاسته‌اندکه مصدر همه‌گونه خدمات متنوعهٔ دینی و ممدوح حضرات ائمهٔ اطهار ع بوده‌اند . در اصطلاح فقها وعلمای رجال لقب‌آدم بن اسحق ، ابراهیم‌بن‌محمد، ابراهیم بن هاشم وپسرش علی بن ابراهیم بن هاشم صاحب تفسیر معروف وجمع بسیاری دیگر میباشدکه از حد احصا بیرون و ظاهراً درصورت نبودن قرنیه منصرف بآخری است . لفظ قم در السنه با تخفیف معروف و درمراصد با ضم و تشدیدش ضبط‌کرده است.

آخوند خراسانی سالف‌الترجمه‌را شرحی مزجی کرده وازجلد دوّیم آن‌که فقط شرح مبحث قطع وظنّ بوده ودرتهران هم چاپ شده درسال هزار وسیصد وسی‌ونهم هجرت فراغت یافته‌است.

(از شرح مزبور استخراج شد)

قمی **سید صدرالدین** - بعنوان **صدرالدین قمی** نگارش یافته است.

قمی **حاج‌شیخ‌عباس بن محمدرضا بن ابی‌القاسم**- از افاضل علمای عصر حاضر ما میباشدکه عالم فاضل کامل محدّث متتبّع ماهر بوده و همانا مراد این نگارنده نیز ازجملهٔ **فاضل محدث معاصر** دراین‌کتاب عبارت‌ازآن‌جناب است . شرح حال اجمالی اوآنکه :



عکس حاج شیخ عباس قمی -۲۹

در بدایت حال در مولد خود قم بتحصیلات مقتضیه‌پرداخت تا درسال هزار وسیصد وشانزدهم هجرت بنجف اشرف عازم وملازم‌خدمت‌حاج‌میرزا حسین نوری آتی‌الترجمة بوده و استفاده‌های بسیاری نمود و درعین حال مساعدتهای زیادی در بعضی از تألیفات استاد معظّم خود بکار برد ، در روایت مؤلّفات امامیّه‌که درفقه و اصول و تفسیر وکلام و حدیث و غیرآنها دارند تحصیل اجازه‌کردکه همهٔ آنها را با طرقی‌که در آخر مستدرك‌الوسائل نگارش یافته ازمؤلفین‌آنها روایت نماید . درسال هزار وسیصد وبیستم هجرت بعداز وفات استاد معظّم‌خود بموطن اصلی خود قم مراجعت نمود ودرخلال این احوال سه مرتبه بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد وعاقبت درموطن خود قم مقیم‌گردید

و تمامی اوقات او در تألیف و انجام وظائف دینیّه مصروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانوارالبهیة فی‌تواریخ الحجج‌الالهیة** که چاپ شده‌است ۲- **الباقیات الصالحات فی‌الادعیة والصلوات المستحبات** ۳- **بیت‌الاحزان فی‌مصائب‌سیدةالنسوان** ۴- **تحفة‌الاحباب** ۵- **التحفة الطوسیة** ۶- **الحکمة البالغة** در شرح صدکلمه ازکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع ۷- **الدرة الیتیمة فی‌تتمات الدرة الثمینة** که شرح نصاب‌الصبیان معروف و تتمهٔ شرح فاضل یزدی است ۸- **الدرالنظیم فی‌لغات القرآن‌العظیم** ۹- **سفینة‌البحار و مدینة‌الحکم والاثار** که‌بمنزلهٔ‌فهرست وملخص‌مجلدات‌بحارالانواراست ۱۰- **شرح‌وجیزهٔ‌شیخ‌بهائی** ۱۱- **علم‌الیقین** که ملخص حق‌الیقین مجلسی است ۱۲- **غایةالمرام فی‌مختصر دارالسلام** ۱۳- **الفصول‌العلیة فی‌المناقب المرتضویة** ۱۴- **الفوائد الرجبیة فی‌مایتعلق بالشهور العربیة** که مشتمل بروقایع ایام و مقداری از اعمال شهور است ۱۵- **الفوائد الرضویة فی‌احوال العلماء الامامیة** ۱۶- **فیض‌العلام فی‌وقایع الشهور و عمل‌الایام** ۱۷- **فیض‌القدیر فی‌مایتعلق بحث‌الغدیر** ۱۸- **قرةالباصرة فی‌تاریخ الحجج‌الطاهرة** ۱۹- **کحل‌البصر فی‌سیرةسیدالبشر** ۲۰- **الکنی والالقاب** ۲۱- **مختصرالشمائل ترمدی** ۲۲- **مفاتیح‌الجنان** ۲۳- **مقامات علیه** که مختصر معراج‌السعادةاست ۲۴- **منازل‌الاخرة** ۲۵- **منتهی‌الامال فی‌مصائب‌النبی والال** ۲۶- **نفثة المصدور** ۲۷- **نفس‌المهموم** ۲۸- **نقدالرسائل** ۲۹- **هدیةالاحباب** ۳۰- **هدیةالزائرین** وغیراینها واغلب‌آنها بطبع رسیده‌اند. وفات‌او دربیست و سیّم ذیحجهٔ سال‌هزار وسیصد و پنجاه و نهم هجرت در نجف اشرف واقع و درصحن مقدّس مرتضوی نزد استاد مزبور خود مدفون‌گردید . (اطلاعات متفرقه)

قمی

علی‌بن ابراهیم - بن هاشم بن‌قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، ازاکابر و اجلاّ و ثقات روات و محدّثین امامیّه بلکه از علما و فقهای شیعه میباشدکه موثق و معتمد و ازمشایخ روایت‌کلینی (متوفّی بسال۳۲۹ه ق = **شکط**) و دیگر مشایخ حدیث بوده است. صدوق هم‌گاهی بواسطهٔ پسرش احمد بن علی وگاهی بواسطهٔ دیگر از وی روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- **اختیارالقرآن** ۲- **الانبیاء** ۳- **التفسیر** ۴- **التوحید والشرك** ۵- **الشرایع** ۶- **فضائل‌امیرالمؤمنین‌ع** ۷- **قرب‌الاسناد** ۸- **المغازی** ۹- **المناقب** ۱۰- **الناسخ‌والمنسوخ.**

سال وفاتش بدست نیامد لکن حمزة بن قاسم از اولاد حضرت ابوالفضل ع درسال‌سیصد و هفتم هجرت از او روایت میکنند . (کتب رجالیه)

قمی

حاج میرزا محمد - مجتهدقمی، معروف به **ارباب**، ازاکابرعلمای امامیهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه دراوائل جوانی از قم بعتبات رفت ، در حوزهٔ درس میرزای‌شیرازی‌حاج‌میرزامحمدحسن آتی‌الترجمة و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی وآخوندخراسانی‌سابقی‌الذکر حاضر ومراتب‌علوم دینیه‌را تکمیل نمود تاآنکه اجتهاد و فقاهت وی مسلّم و مورد تصدیق اساتید و حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ اکابر و مورد تبجیل و تجلیل تمامی علمای وقت خود شد وتمامی اوقات‌او درتدریس و حکومات شرعیه و ترویج دین مصروف‌بود، دراعمال وظائف نهی‌از منکر قلبی قوی داشته و اهتمام تمام بکار میبرد وکتاب **الاربعین الحسینیة** از تألیفات او بوده و چاپ شده‌است . وفات او سال هزار و سیصد و چهل ویکم هجرت درشصت وپنج سالگی واقع‌گردید . (اطلاعات متفرقه)



عکس حاج میرزا محمد ارباب قمی -۳۰

قمی

ملا میرزا محمد بن ملامحمدرضا بعنوان **مشهدی** خواهدآمد .

قمی

ملا محمدطاهر بن محمدحسین - شیرازی‌الاصل ، **نجفی**‌المنشأ ، **قمی**‌الموطن ، **اخباری**‌المشرب ، ازمشاهیر علمای امامیهٔ عهد شاه سلیمان صفوی و ازمشایخ اجازهٔ شیخ حرّ عاملی وملامحمدباقر مجلسی و از وجوه و اعیان علمای عهد خود میباشدکه فقیه متکلّم محقّق مدقّق محدّث ثقه صالح و واعظ متبحّر جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ، در قم **شیخ‌الاسلام** و نافذالامر و مطاع تمامی طبقات بود. نماز جمعه میخوانده و بتارکین‌آن انکار شدید داشت، معاند مذاق فلاسفه وصوفیه

بوده وبین او وملاخلیل‌قزوینی‌که نماز جمعه را در زمان‌غیبت حرام‌میدانسته جریاناتی واقع شد و همچنین درمسئلهٔ تصوف نیز مکاتباتی بین او ویکی از علمای‌نامی وقت بعمل آمد و رساله‌ای در ردّ صوفیّه نوشته وجمعی‌ازعرفا و علما را ردّکرده است بلکه‌گویند که درچند رسالهٔ خود سماع و خرقه‌پوشی و پشمینه‌پوشی وچلّه‌نشینی و عزلت وانقطاع از مردم و بزبان‌آوردن لفظ طریقت و حقیقت و قول بعشق حقیقی و مکاشفات عرفانیّه و نظائر اینها را از بدعتهای مهلکه شمرده است و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الاربعون حدیثا ودلیلا فی‌امامة الائمة‌الطاهرین ع ۲- بهجةالدارین درحکمت **۳- تحفةالاخیار** درشرح‌قصیدهٔ رائیهٔ فارسی مونس‌الابرارنام خود او است‌که درحدود هزار بیت درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع و رد صوفیه است و این شرح نیز فارسی‌است **۴- حجةالاسلام فی‌شرح تهذیب الاحکام ۵- حکمةالعارفین فی‌رد شبه المخالفین من‌المتصوفین والمتفلسفین ۶- الفوائد الدینیة فی‌الرد علی الحکماء والصوفیة ۷- موعظـة النفس ۸- مونس الابرار** که درضمن تحفه مذکور شد **۹- هدیهٔ سلیمانی** وغیراینها . شیخ حرّ عاملی تمامی مؤلّفات اورا ازخود مؤلف روایت مینماید . وفات‌او بسال هزار ونود وهشتم هجرت در قم واقع شد ودرقبرستان بزرگ روبروی صحن بزرگ درپشت‌مرقد زکریا ابن‌آدم مدفون‌گردید.

(مل وص۳۳۶ت ومواضع متفرقه ازذریعة)

قمی **شیخ محمدعلی بن محمدجعفر-** قمی حایری ، از علمای عصر حاضر ما میباشد ، نخست مقدمات را درقم و تهران خوانـد سپس بـرای ادامهٔ تحصیلات خود بعتبـات مشرّف شد و داخل حـوزهٔ درس‌آخوند خراسانی سالف‌الترجمـة و میرزای شیـرازی میرزا محمدتقی‌آتی‌الترجمة‌گردید، حاشیه‌ای بهردو جلد کفـایة‌الاصول استاد خـودآخونـد خراسانی تألیف دادکه درنجف‌چاپ‌شده‌است. اخیراً بقم مراجعت‌کرده و بوظائف علمیّه



عکس شیخ محمدعلی صاحب حاشیهٔ‌کفایه -۳۱

اشتغال داشت تا بسال هزار وسیصد و پنجاه و چهارم هجرت درآن ارض اقدس برحمت خداوندی نایل گردید . (اطلاعات متفرقه)

قمیان در اصطلاح وافی ملامحسن فیض ، عبارت از ابوعلی احمد بن ادریس اشعری عن محمد بن ابی الصهبان عبدالجبار است چنانچه نیز در اصطلاح او فقط اوّلی را قمی گفته و تنها دوّیمی را صهبانی نامد.

قنالی زاده **حسن بن علی** - بعنوان چلبی نگارش یافته است.

قنانی **قنبره** **قنبری** **قندی** **قنسی** **اولی** لقب رجالی علی بن عبدالرحمن بن عیسی و نسبت آن بنهر قنانه نامی است درعراق ، **دویمی** اسمعیل بن محمد قمی، **سیمی** یحیی بن یسار وکثیر بن طارق وبعضی ، **چهارمی** زیاد بن مروان و **پنجمی** احمدبن ابراهیم وموکول بدان علم شریف دیگر هستند .

قنوجی **رستمعلی** - ذیلاً درضمن شرح حال پدرش ملاعلی اصغر مذکور است.

قنوجی **ملاعلی اصغر** - از اکابر علمای هند میباشدکه در صرف و نحو و منطق ومعانی وفقه وحدیث و تفسیر یدی طولی داشته وازتألیفات او تفسیر **ثوابت التنزیل** است . صاحب ترجمه در سال هزار و صد و چهل تمام هجرت درگذشت و جملهٔ : **مجمع فضل عباد** = ۱۱۴۰) مادّهٔ تاریخ او میباشد .

پسرش **ملارستمعلی** قنوجی نیز از علمای هند بوده و درعلوم مذکوره دستی توانا داشت و اوقات او درتدریس و تعلیم وتربیت مردم مصروف میشد و **تفسیرجامع صغیر** نام نیز ازآثار او است و درسال هزار و صد و هفتاد و هشت هجرت درگذشت و جملهٔ : **عاشق بهشت** = **۱۱۷۸** مادّهٔ تاریخ او است. (ص۳۶۸ و ۳۷۲ ج۲خه)

قنوی لقب رجالی محمد بن سوقة ابی بکر کوفی است.

قواریری گاهی جنید بغدادی سالفالترجمة راگویند .

قواس لقب رجالی اسلم قواس است .

قوام‌الدین شیخ‌جعفر بن عبدالله بعنوان **حویزی‌شیخ‌جعفر** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین حسن بن علی بن اسحق بعنوان **نظام‌الملك** خواهدآمد .

قوام‌الدین عبدالکریم‌بن ابی‌بکرمحمد بعنوان **سمعانی** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین **سید محمد بن محمد مهدی** - حسینی سیفی قزوینی ، ملقّب به **قوام‌الدین** ، مشهور به **میرزاقوام‌الدین**، سیّدی است فقیه فاضل کامل ادیب لبیب شاعر ماهر از اکابر علمای عهد صفویّه ، از تلامذۀ شیخ جعفر قاضی و درشعر طبعی روان داشت ، اشعار بسیاری در مراثی حضرات معصومین ع و لعن اعدای دین بدو منسوب است وبعضی‌از اشعار طریفۀ اوراکه درمرثیۀ استاد مذکورش‌گفته تحت عنوان **حویزی‌شیخ‌جعفر** نگارش دادیم واز تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **ارجوزة فی‌الاخلاق** ۲- **ارجوزة فی‌الاسطرلاب** که نظم‌صحیفةالاسطرلاب‌شیخ‌بهائی است ۳- **ارجوزة فی‌اصول‌الفقه** که منظومۀ زبدۀ شیخ بهائی و حاوی هزار و سی ویك‌بیت است ۴- **ارجوزة فی‌البیان** که ذیلا بنام منظومةالبیان مذکوراست ۵- **ارجوزة فی‌التجوید** که نظم شاطبیه‌است ۶- **ارجوزة فی‌الحساب** که ذیلا بنام نظم‌الحساب مذکوراست ۷- **ارجوزة فی‌الخط** که منظومۀ مبحث خط شافیۀ ابن‌حاجب است ۸- **ارجوزة فی‌الصرف** که ذیلا بنام وافیه مذکور است ۹- **ارجوزة فی‌الطب** که ذیلا بنام مفرح‌القوام مذکور است ۱۰- **ارجوزة فی‌الفقه** که همان تحفۀ قوامیۀ مذکور ذیل است ۱۱- **ارجوزة فی‌النحو** که ذیلا بنام صافیة مذکور است ۱۲- **التحفة القوامیة فی‌فقه‌الامامیة** نظم لمعۀ دمشقیۀ شهید اول است‌که تمامی ابواب فقه را با کمال سلاست نظم‌کرده و درحاشیۀ بعضی‌از چاپهای شرح لمعه چاپ شده وآنرا بنام شاه سلطان حسین صفوی نظم‌کرده است ۱۳- **الصافیة فی‌نظم‌الکافیة** که‌کافیۀ نحو ابن‌حاجب‌را نظم‌کرده‌است ۱۴- **مفرح‌القوام** که ارجوزه‌ایست در طب و منظومۀ قانونچۀ طب است ۱۵- **منظومةالبیان** که ارجوزه‌ایست در علم بیان و حاوی دویست و هفتاد و چهار بیت بوده وعدد ابجدی این اسم **(منظومةالبیان)** = **۱۱۳۵** تاریخ نظم‌آن است ۱۶- **نظم‌الحساب** که منظومۀ خلاصةالحساب شیخ بهائی و حاوی ششصد و شصت و یك بیت است ۱۷- **الوافیة فی‌نظم الشافیة الصرفیة** که منظومۀ شافیۀ ابن‌حاجب است .

وفات میرزا قوام‌الدین درحدود سال هزار و صد و پنجاهم هجرت وقوع یافت و

اینکه فاضل محدّث معاصر تاریخ وفات اورا سال هزار و صد و پانزدهم نوشته اشتباه بوده و ناشی از آن است‌که در روضات‌الجنّات شرح حال میرزا قوام‌الدین را در ضمن شرح حال استاد مذکورش شیخ جعفر قاضی (متوفی بسال ۱۱۱۵ه ق = **غقیه**) نوشته و او هم تاریخ مذکور راکه صاحب روضات برای وفات شیخ جعفر نوشته تاریخ وفات قوام‌الدین پنداشته است . (ص ۲۲۱هب و۱۴۹۵ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قوام‌الدین **مرعشی** - ابن سید صادق از اجداد سید شهاب‌الدین سابق‌الذکر میباشد و نسب‌او با هفت واسطه بسید علی مرعش موصول میشود چنانچه سیدعلی‌نیز باسه واسطه نسب‌بجناب‌حسین‌اصغر ابن‌امام زین‌العابدین علیه‌السلام پیوندد . سیدقوام‌الدین‌که به **میر بزرگ** معروف وسر سلسلهٔ ملوك‌قوامیّهٔ مرعشیّه‌میباشد دربدایت حال در بلاد خراسان بوظائف سیر و سلوك اشتغال داشت ، اخیراً بوطن اصلی خود مازندران برگشته و درسال هفتصد وشصتم هجرت فرمانروای‌آن سامان‌گردید تا در سال هفتصد و هشتاد و یکم هجرت درگذشته و درآمل مازندران مدفون‌شد پس چهارده تن دیگر ازاولاد و احفاد وخانوادهٔ او علی‌التعاقب فرمانفرمای بلاد مازندران بودند تا درسال نهصد وهفتاد ودویم هجرت بموت‌آخرین‌ایشان میرعبدالکریم بن میرعبدالله‌خان منقرض‌گردیدند وشرح حال این‌خانوادهٔ جلیله‌را دراغلب‌تواریخ وسیر نگارش‌داده‌اند. مخفی نماند چون جمعی از اکابر علمی‌که در این وجیزه بشرح‌حال ایشان پرداخته‌شده بهمین خانوادهٔ قوامیّهٔ مرعشیّه انتساب دارند لذا محض زیادت تبصّر مراجعین شرح حال قوام‌الدین تذکّر داده شد والاّ بحسب ظاهر خارج از موضوع این‌کتاب است . (ص ۱۹۹لس)

قوام‌الدین **یحیی بن‌ابی‌الفرج** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌زباده** خواهد آمد .

قوامی‌خافی **نصرالله** - ملقّب به **قوام‌الدین**، موصوف به **خافی** و معروف به **قوامی** از عرفای قرن نهم هجرت میباشدکه نخست از ملازمان سلطان وقت بود تا یك‌حکم او منشأ مظلومیّت پیرزنی شد وآن پیرزن بدوگفت ازخدا

شرم نداری که برهمچو منی ستم روا داری؟ قوامی بسیار متأثّر شد، قلم را در زیرسنگ شکسته و ازشغل خود منصرف و طریق عبادت پیش گرفت وکتابی بنام **جنون المجانین** تألیف داد واز او است :

آخر بکند فلك شمار من و تو باز اندازد برحشر کار من و تو
هم پیش من وپیش توآردآن روز کردار من وتو،کردگار من و تو

درسال هشتصد و سی ام هجرت در نود و شش سالگی درگذشت .

(اطلاعات متفرقه)

قوامی مطرزی **محمد** - یا احمد خبازگنجی ، ملقّب به **قوام الدین** ، مکنّی به **ابوالفضائل** ، موصوف به **استادالشعرا** از سخنوران نامی قرن ششم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دریافته است ، برادر یا عمو یا عموزادهٔ نظامی گنجوی آتی الترجمة بوده و اشعار متنوعهٔ او در زهد و ذوقیات و مواعظ و معارف بسیار و قصیدهٔ رائیّهٔ صنایع الاسحار از قصائد مشهورهٔ او است که بجمیع صنایع بدیعیّه ونکات ادبیّهٔ شعریّه مشتمل وآنرا درمدح قیزیل ارسلان سروده وقصیدهٔ مصنوعهٔ قوامیّه اش نیزگویند واز اشعار همین قصیده است :

غم دل گر ببست بازارم مدح شه برگشایدم بازار

نیز از او است :

زعکس روی و لب عارضش برند صفا یکی سهیل و دویم زهره و سوم جوزا

مخفی نماندکه میرزا فضل الله بدایع نگار همین قصیدهٔ مذکور قوامی را شرح کرده و بیدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار موسومش داشته و درسال هزار وسیصد وسی وششم هجرت درمشهد مقدّس رضوی طبع شده است . سال وفات قوامی مطرزی بدست نیامد.

(ص۶۲ ج ۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قوسنی لقب رجالی حسن بن ابی شروان است.

قوسینی لقب رجالی احمد بن علی بن آمیرکا است .

قوشچی

علی بن محمد - سمرقندی ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **ملاعلی‌قوشچی** که گاهی **فاضل قوشچی** نیز گویند از مشاهیر علمای عامّه میباشد که عالم فاضل محقّق متکلّم مدقّق ریاضی بود ، نخست در سمرقند اغلب علوم متداوله را از علمای آن شهر تحصیل و هیئت و ریاضیّات را از قاضی‌زادهٔ رومی سالف‌الترجمة و الغ بیگ بن شاهرخ بن‌امیر تیمور سلطان ماوراءالنهر که نسبت بفنون ریاضی میل مفرطی داشته اخذ نمود پس بی‌اجازهٔ سلطان بکرمان رفت و بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه باز بسمرقند مراجعت وازسوء ادب‌خود باحلّ بعض جهات‌اشکال‌قمری که ازقدیم‌الایّام درتحت‌ابهام و اشکال بوده اعتذار نمود و **رساله‌ای** راکه دراین‌موضوع نگاشته بوده بنظر سلطانی رسانده و بیش‌از اندازه مورد تحسین گردید . ازکثرت‌تقرّبی که‌درنزدآن‌سلطان‌علم‌دوست‌داشته بخطاب‌فرزندی‌مخاطب‌بود واورا بتکمیل‌رصدخانه‌ای که در سمرقند تأسیس داده بوده بگماشت ، او نیزآن امر مهم را باکمال همّت خاتمه داده و **زیج الغ بیگی** راکه بزیج جدید معروف بوده و غیاث‌الدین جمشید و قاضی‌زادهٔ رومی‌که پیش از او متصدی‌آن بوده و لکن بجهت حلول اجل موفق باتمام‌آن نبوده‌اند بپایان رسانید لکن بعداز وفات‌آن سلطان قدردان دراثر قدرندانی‌علم وعالم‌که ازاولاد و اعقاب وی احساس نمود بجهت ایفای وظائف حج تحصیل اذن نمود در تبریز مورد توجّهات‌اوزون‌حسن(۸۷۳-۸۸۲ه ق = **ضعج - ضفب**)ازحکمرانان‌زبردست‌آق‌قویونلی (که‌تبریزرا هم پایتخت نموده بود)گردید و بجهت‌عقد مصالحه‌بین‌او و سلطان‌محمدخان ثانی‌عثمانی(۸۵۵-۸۸۶ه ق = **ضنه- ضفو**) باستانبول رفت، پس‌ازایفای وظائف‌سفارت، اقامت او در استانبول را درخواست نمودند او نیز با وعدهٔ عودت ، بآذربایجان رفت و درعقب ،گماشتگان دولتی اعزام و باتمام اعزاز و اکرام باز باستانبولش بردند او نیز بعد از ورود ، **رسالهٔ محمدیه** را درعلم‌حساب بنام‌سلطان محمدخان‌نوشت وماهی دویست درهم برای خود او معیّن بود و هریك از اولاد وتوابع وی نیز بمنصبی مفتخرگردیدند و اخیراً بمدرّسی مدرسهٔ ایاصوفیا منسوب شد وبا خواجه زاده قاضی استانبول ملاقات

نموده وعلم وآثار او مورد تحسین گردید و بهمین جهت دختر خودرا بعقدپسر خواجه‌زاده آورد و دختر خواجه‌زاده را نیز معقودهٔ نوهٔ دختری خودگردانید . آه ـ آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد . از تألیفات قوشچی است :

۱- **حاشیهٔ شرح کشاف تفتازانی** ۲- **شرح تجرید خواجه** که بارها چاپ شده و موافق آنچه در شرح حال شمس‌الدین محمود اشاره نمودیم این شرح به **شرح جدید** معروف است ۳- **العنقود الزواهر فی نظم الجواهر** درعلم صرف ۴- **محبوب الحمائل فی کشف المسائل** که بیست متن را که هریکی درعلمی بوده جمع کرده و بدین‌اسم موسومش داشته و همه وقت در سفر وحضر مورد مطالعهٔ او بوده وبعضی از غلامان او با خود همراهش داشتی ۵- **هیئت‌فارسی** که بارها باخلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی دریکجا چاپ شده وازکتب درسی‌علم‌هیئت‌میباشد وبنا برمشهور مابین اهل علم بقوشچی منسوبش دارند . **وفات قوشچی** بسال هشتصد و و هفتاد و نهم هجرت در استانبول واقع و درجوار قبر ابوایوب انصاری مدفون گردید . اماکلمهٔ **قوشچی** لفظی است ترکی که از دولفظ **قوش** (بمعنی مرغ) و **چی** (حرف نسبت) ترکیب یافته است . ازآنروکه ملاعلی دربدایت حال مرغبان الغ بیگ وموظّف بحفظ و حراست مرغان شکاری او بوده ویا ازفرط محبتی‌که الغ بیگ درحق‌او داشته‌گاه‌بودی که درشکارگاه مرغ‌شکاری مخصوص خود را بدو دادی بهمین‌لقب قوشچی مشتهر گردید.

(ص ۲۲۱هب و ۸۳ ج ۵ فع و ۳۱۹۷ ج ۴ س)

قوصی **عبدالرحمن بن وهیب** ـ ملقّب به **زکی‌الدین** ، از مشاهیر ادبا و شعرای‌عرب میباشدکه عاقبت بوزارت سلطان مظفّر صاحب حما نایل و مشمول مراحم وی‌گردید تا بسال ششصد وچهلم هجرت در زندان خفه‌اش کردند و درهمان موقع گفته است :

اعطیتنی الالف تعظیماً و تکرمة   **یا لیت شعری ام اعطیتنی دیتی**

(ص ۳۰۷۴ ج ۴ س)

قومشهی **میرزامحمدرضا** ـ اصفهانی ، از اهالی قومشهٔ اصفهان ، حکیمی است متألّهٔ مشهور، از اکابرمدرّسین اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت‌که نخست در اصفهان بتدریس‌کتب عرفانی اشتغال داشت ، اخیراً بتهران‌آمد و

درمدرسهٔ صدر جلوخان مسجد شاه‌که ازآثار خیریّهٔ میرزا شفیع‌خان صدراعظم ایران است مشغول افاده شد وکتب حکمت ومصنّفات عرفا ومتصوفه خصوصاً کتب محیی‌الدین عربی و شروح آنها را تدریس میکرد ، بسیار خوش‌اخلاق و درویش‌نهاد و باادب بوده و ازتألیفات او است :

۱- الاسفارالاربعة وتحقیقها که رساله‌ایست بسیارمختصر ودرحاشیهٔ شرح‌هدایهٔ ملاصدرا درتهران چاپ سنگی شده است **۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳- حاشیهٔ تمهیدالقواعدابن‌ترکه ۴- حاشیهٔ شرح‌قیصری برفصوص‌الحکم ۵- الخلافةالکبری ۶- رساله‌ای در وحدت‌وجود ۷- موضوع العلم** وگاهی نیز شعرگفته وبه **صهبا** تخلّص میکرده واز او است:

ساغر ز خون ما است باندازه نوش‌کن — این جام باده نیست‌که لبریز میکنی

دربیست و هفتم محرّم یا غرّهٔ صفر هزار و سیصد و ششم هجرت در تهران وفات یافت و درجوار ابن‌بابویه نزدیك قبر حاج‌آخوند محلاتی دفن شد .

(طرائق ومآثر وآثار ومواضع متفرقه ازذریعة)

قونیوی[۱]

قونیوی **محمد بن اسحق** - بعنوان **صدرالدین** قونیوی مذکور شده است .

قوی **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** مذکور افتاده است .

قهپائی[۲]

قهپائی **مولی عنایت‌الله بن‌شرف‌الدین** - علی بن محمود بن شرف‌الدین علی ، **قهپائی**ّ الاصل ، **نجفی**ّ المسکن ، ملقّب به **زکی‌الدین** ،

۱- **قونیوی** - منسوب است به قونیه‌که موضعی است ازآفریقا و هم شهری است مابین شام و قسطنطنیه .

۲- **قهپائی** - منسوب‌است به قهپایه ، معرب‌کوه‌پایه (یعنی دامنهٔ‌کوه) که دراین‌زمان بکوپا مشهور وآن قصبه‌ایست در دومنزلی سمت شرقی اصفهان

معروف به زکی نجفی، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری قمری و از تلامذهٔ مقدّس اردبیلی (متوفی بسال ۹۹۳ = **ظصج**) و شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) و بعضی دیگر از اکابر وقت بود، در تمامی علوم دینیّهٔ متداوله متبحّر و بالخصوص در رجال و درایه که بصیرتی فوق‌الغایة داشت، نخست بامر شاه‌عباس اول (۹۹۶ـ۱۰۳۷ه ق) درقهپایه ساکن بوده و اخیراً در نجف اقامت گزید و تألیفات نافعه دارد:

۱- ترتیب رجال شیخ طوسی ۲- ترتیب رجال کشی ۳- ترتیب رجال نجاشی ۴- ترتیب فهرست شیخ طوسی ۵- حاشیهٔ نقدالرجال معاصر خود میرمصطفی تفریشی **۶- مجمع‌الرجال** که در سال هزار و شانزدهم هجرت تألیف و از بهترین کتب رجالیّه میباشد و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۴۱۷ت و مواضع متفرقه از ذریعة)

قهپائی **امیر فیض‌الله بن غیاث‌الدین محمد** - طباطبائی قهپائی، ازعلمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری میباشدکه از تلامذهٔ مقدس اردبیلی (متوفی بسال۹۹۳هق = ظصج) وازمشایخ ملامحمدتقی مجلسی (متوفی بسال ۱۰۷۰هق=غع) بوده و از تألیفات او است: **حاشیهٔ مبحث الهیات شرح تجرید قوشچی** وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۱۵ج۶ذریعة)

قهپائی **قاسم بن محمد** - حسنی حسینی طباطبائی که سیدعالم فاضل محدّث ماهر بوده و از استاد خود شیخ بهائی و نظائر وی روایت کرده است، از مشایخ روایت ملامحمدباقر مجلسی و مولی محمد سراب سابق‌الذکر ودارای تحقیقات شریفه در علم رجال میباشد و ملامحمدعلی استرآبادی صاحب کتاب مشترکات الرجال ودیگر افاضل وقت آن علم شریف را از وی فراگرفته‌اند. سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۱۷ت وغیره)

قهرمان لقب رجالی حسن بن ابی‌الحسن بن ابی‌محمد ورامینی است.

قهری لقب رجالی سفیان بن عیینه است.

قیام‌الدین شاعر اصفهانی بعنوان تخلّص شعری‌اوحیرت نگارش یافته‌است.

قیروانی[1]

قیروانی **ابراهیم بن عثمان** - بعنوان **ابن‌وزان** خواهدآمد.

قیروانی **ابراهیم بن علی** - بعنوان **حصری** نگارش یافته است .

قیروانی **حسن بن رشیق** - یا حسن بن علی بن رشیق ازدی قیروانی، ادیبی است نحوی لغوی عروضی شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوعلی**، معروف به **قیروانی**، از افاضل ادبا و بلغای عرب بوده و نخست فنون ادبیّه را درموطن خود محمدیّه ازمحمد بن جعفر قزاز سابق‌الذکر فراگرفت سپس بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بقیروان رفته ودرآنجا شهرت یافت تاآنکه عرب بدانجا استیلا یافته وویرانش نموده و مردمانش را بقتل‌آوردند، حسن بجزیرهٔ صقلیه ازجزائر اندلس رفته ودرشهر مازر اقامت‌گزید تابسال‌چهارصد وپنجاه وششم یاشصت وسیّم هجرت درآنجا وفات‌یافت وازمصنّفات‌او است :

۱- **الانموزج فی‌اللغة** ۲- **الشذوذ فی‌اللغة** که هرکلمه راکه در باب خود شاذ بوده ذکرکرده و شرحش نموده است ۳- **العمدة فی‌صناعة‌الشعر** درمعرفت صنعت شعر ونقد و عیوب آن و درمصر و تونس چاپ شده و بقول ابن‌خلدون این کتاب در رشتهٔ خود بی‌نظیر بوده و مانندآن پیش ازآن و بعد ازآن تألیف نشده است ۴- **قراضة الذهب فی‌نقد اشعارالعرب** ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس موجود است. قیروانی اشعار طریفه‌هم داشته وازاواست.

احب اخی وان اعرضت عنه	**و قل علی مسامعه کلامی**
ولی فی‌وجهه تقطیب راض	**کما قطبت فی‌وجه المدام**
و رب تقطب من غیر بغض	**و بغض کامن تحت ابتسام**
فی‌الناس من لایرتجی خیره	**الا اذامس باضرار**

۱- **قیروانی** - منسوب است به قیروان وآن بنوشتهٔ مراصد شهری‌بوده بزرگ ازبلاد آفریقاکه عمرو بن عاص بدستیاری عقبة بن یافع قرشی‌آن را محاصره‌کرد وپس‌ازآنکه مسخر عرب شد اهالی‌آن متفرق شدند وغیراز فقرا ودزدان‌کسی دیگر درآنجا نماندند واز ابن‌خلکان نقل است‌که قیروان‌کرسی و مرکز بلادآفریقا وآفریقا هم اقلیم بزرگی‌است از بلاد مغرب‌که در زمان عثمان مفتوح اسلامیان‌گردیده است .

کالعـود لایطمع فی‌طیبـه	الا اذا احـرق بالنـار

(ص ۱۴۴ ج ۱کا و ۲۱۷ت و ۱۱۰ ج ۸ جم و ۲۸۸ ج ۸ ع وغیره)

قیروانی **علی بن عبدالغنی** - فهری **حصری** قاری، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قرّاء وادبای عرب میباشدکه استاد صناعت وبطرق تمامی قرائات متنوّعه دارا و خاله‌زادهٔ ابراهیم‌بن‌علی‌حصری سالف‌الترجمة بود. **دیوانی مرتب و منظومه‌ای در قرائات مختلفه** ویکی دیگر نیز در **قرائت‌نافع** داشته است. پس‌ازتخریب قیروان چنانچه فوقاً اشاره شد بحسب دعوت ملوك اندلس بدانجا رفته و مشمول مراحم ایشان‌گردیـد و عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت در شهر طنجه درگذشته و از او است :

اقـول و قـد حیا بکاس	لها من مسك ریقته ختام
امن خدیك تعصر قـالکلا	متی‌عصرت من‌الورد المدام

(ص ۳۷۳ ج۱کا و۳۱۹۳ ج ۴ و۳۷۹۹ ج ۵س)

قیروانی **محمد بن جعفر**- بعنوان **قزاز** نگارش یافته است.

قیسی[۱]

قیسی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - قیسی مالکی سفاقسی ، مکنّی به **ابواسحق**، ملقّب به **برهان‌الدین**، موصـوف به **علامه**، معـروف به **قیسی** از اکابر نحویّین و ازتلامـذهٔ زینب بنت‌الکمال و ابوحیّان محمد بـن یوسف آتی‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر بوده وگاهی به **برهان قیسی** و **علامهٔ قیسی** نیز متّصفش

۱- **قیسی** - بفتح اول لقب رجالی ابان بن ارقم ، احمد بن‌سلیم ، اسد بن عامر، امیة بن‌علی وغیرایشان میباشد ونسبت‌آن موافق‌آنچه درشرح‌حال ابان مذکور ازتنقیح‌المقال نوشته بقیس عیلان است‌که پدر قبیله‌ایست (ازعرب) نامش‌ناس‌بن‌مضر وبرادر الیاس. **نگارنده‌گوید :** شاید درموارد علیحده بشخصی قیس نام دیگر منتسب بوده ویا منسوب بموضع قیس نامی باشد . درمراصد گوید: قیس دیهی است درمصر ویا ناحیه‌ای بوده ازمصر درسمت غربی نیل‌که خراب شده است وهم جزیره‌ایست نیکومنظر در بحر عمان‌که باغات وعمارات خوبی داشته و ایستگاه کشتی‌های هند و فارس میباشد و محل غوص مروارید هم‌آنجا است.

دارند و از تألیفات او است:

۱- اعراب القرآن یا **ترکیب القرآن ۲- المجید فی اعراب القرآن المجید** که نام اصلی همان اعراب القرآن مذکور است. بسال هفتصد و چهل و دویم هجرت درحدود چهل و چهار سالگی درگذشت. (کف وص ۵۵ ج۱ کمن و۴۸۹ت)

قیسی

مکی بن ابیطالب حموش بن محمد بن مختار - نحوی قیسی مقری یامعری، مکنّی به **ابومحمد**، **قیروانی** الاصل، **قرطبی** المسکن، محدّث نحوی قاری که درمصر و مکّه استماع حدیث نموده و علوم قرآنیّه را فراگرفت، بسیار تیزفهم وبا اخلاق و عاقل، درعلوم قرآنیّه متبحّر بود، درجامع قرطبه خطبه خوانده و باصلاح حال و مستجاب الدّعوه بودن شهرت بی‌نهایت یافته و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود و از تألیفات او است:

۱- اعراب القرآن ۲- التبصرة فی القرائات السبعة ۳- جمع الجوامع در نحو **۴- شرح الوقف التام ۵- الموجز فی القرائات ۶- الوقف فی کلاوبلی ۷- الهدایة الی بلوغ النهایة فی معانی القرآن الکریم ۸- الهدایة فی الوقف علی کلا** وظاهراً غیر از کتاب **وقف** مذکوراست و درسال چهارصد وسی و هفتم هجرت درگذشت. (کف وسطر۳ص۴۹ت)

قیصری

شیخ داود بن محمود بن محمد - قرمانی، رومیّ الاصل، نزیل مصر، عالم محقّق ازاکابر عرفا وصوفیّهٔ اواسط قرن هشتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- شرح فصوص الحکم محیی الدین ابن العربی ۲- مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم که در سال هزار وسیصد تمام هجرت بنام **شرح فصوص الحکم قیصری** چاپ شده است. درکشف الظّنون گوید که این کتاب بنام مقدمهٔ شرح الفصوص معروف است لکن کتابی است مستقل درتمهید مقدّمات تصوف. وفات قیصری درسال هفتصد و پنجاه ویکم هجرت واقع گردید. (کف وص۱۲۶ ج۶ ذریعة وغیره)